بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه
بنیاد دایرة المعارف اسلامی

لغت‌نامه

مقدمه

به قلم گروهی از نویسندگان

زیر نظر

دکتر محمّد معین و دکتر سیّد جعفر شهیدی

(تا آذرماه ۱۳۴۵)

شماره ثبت ۵۵۸۵۹
رده‌بندی
تاریخ ۰۷ شهریور ۱۳۷۹

مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

R
AE36
Dehkhodâ, Aliakbar, 1879-1955 D4

Loghatnâme (Encyclopedic Dictionary). Chief Editors: Mohammad Mo'in & Ja'far Shahidi. Tehran, Tehran University Publications, 1999.
16 vols. Illustrated. 27.5 cm.

1. Persian Encyclopedia. 2. Mo'in, Mohammad, 1912-71.
3. Shahidi, Ja'far. 4. Title.

Vol. 16: ISBN 964-03-9602-X
Set: ISBN 964-03-9617-6

شابک X-۹۶۰۲-۰۳-۹۶۴ (مقدمه)
شابک ۶-۹۶۱۷-۰۳-۹۶۴ (دورهٔ کامل)

مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

به قلم گروهی از نویسندگان

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
چاپ دوم از دورهٔ جدید: ۱۳۷۷
تیراژ: ۲۲۰۰۰ دوره
قیمت دورهٔ کامل: ۷۵۰۰۰۰ ریال

حروف‌چینی و صفحه‌بندی: انتشارات روزنه
لیتوگرافی: سمن
چاپ: رسالت
صحافی: معین
طراحی گرافیک: علیرضا عابدینی
خوش‌نویس: محمّد احصائی

این چاپ از لغت‌نامهٔ دهخدا با همکاری انتشارات روزنه به انجام رسیده است.

نشانی مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا:
تهران، تجریش، خیابان ولی‌عصر، باغ فردوس، ایستگاه پسیان

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

یادداشتی بر چاپ دوّم کامپیوتری

بار دیگر لطف پروردگار و عنایت هیأت رئیسهٔ محترم دانشگاه تهران، زمینه‌ساز آن شد که تنی چند از مؤلّفان و محقّقان و ویراستاران با تحمّل زحمتی طاقت‌سوز، لغت‌نامهٔ دهخدا را با جلوه‌ای تازه به عرصهٔ چاپ برسانند. و این بار نیز با بهره‌وری از نظرگاه علمی مؤلفان پیشین، بسیاری از مطالب لغت‌نامه را جامهٔ اصلاح بپوشانند.

مؤلّفان سالخورده و مجرّب و همکاران میان‌سال آنان و جوانان مستعدّی که این کار بزرگ فرهنگی را به ثمر رساندند، همه بر این باورند که سبب توفیق خدمت، خلوص نیّتی است که از زمانِ حیات علاّمه علی‌اکبر دهخدا تا امروز در این مؤسسه جریان داشته و نتیجهٔ روحیهٔ همکاری و تواضعی است که بر این مؤسسه حاکم است.

آنچه در صفحات نخست جلد اول (دورهٔ اول و دوم دورهٔ جدید) دربارهٔ فعّالیّت‌های چندسالهٔ اخیر سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا درج شده همه به قصد آگاه ساختن علاقه‌مندانی است که می‌خواهند بدانند در دو نوبت ویراستاری لغت‌نامه چه کاری صورت گرفته و چه فعالیت‌هایی برای تولید بسته نرم‌افزاری (CD) آن انجام شده است.

اینک ذکر این نکته را لازم می‌دانم که ویراستاری جدید لغت‌نامهٔ دهخدا و مدیریّت اجرایی آن کاری بود به حقیقت توانفرسا. و آنچه من و همکاران مرا در جوار استاد دکتر سیّدجعفر شهیدی به ادامه و اتمام این کار شائق می‌ساخت بهره‌هایی بود که از حاصل مطالعات دهخدا می‌بردیم و نکته‌هایی بود که از مطالب مندرج در آن می‌آموختیم که اینجا مجال نوشتن آن نیست.

در اینجا یادآوری چند نکتهٔ کوتاه را لازم می‌بینم. نخست این که دهخدا برای مربّیان روحانی خود احترام بسیار قائل بوده و غالباً می‌گفته هرچه دارند بر اثر تعلیم آن مرد بزرگ - شیخ غلامحسین بروجردی - دارند و از محضر روحانی نامدار دیگری بنام آیت‌اللّه حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی بهره‌ها برده‌اند. نکتهٔ دیگر احتیاط علمی دهخدا در اظهارنظرهای علمی اوست و سرانجام ذوق و درک ادبی و روش درست او در تحقیق قابل توجه و حائز اهمیت است. البته بیان همهٔ این نکات مستلزم تدوین مقالات بلکه رسالاتی است که انشاءاللّه در مناسبتی شایسته نوشته خواهد شد.

نکته‌ای که اینجا ناگفته نباید گذاشت این است که دهخدا نه‌تنها با اظهارنظرهای قطعی و جزمی خصوصاً در مواردی که امکان اظهارنظرهای دیگر وجود دارد، باب تحقیق را نمی‌بندد، بلکه محقّقان را به انجام تحقیقات بیشتر در آن زمینه فرا می‌خواند و البته هر جا هم که لازم بوده غلط‌ها را آشکارا بیان و مسامحه کاران را توبیخ نموده است.

پس از چاپ دورهٔ جدید لغت‌نامهٔ دهخدا و انتشار آن، اهمیّت و ارزش و اقبال عمومی این کتاب بیش از پیش آشکار شد، تا آنجا که به عنوان اثر تحقیقی درجه یک و ممتاز شناخته شد. در عین حال برخی از علاقه‌مندان لغت‌نامه، نامه‌هایی به مؤسسه نوشتند و نکته‌ها و کم و کاستی‌هایی را تذکّر دادند که خلاصه‌ای از آن در بخش نامه‌های رسیده درج می‌شود.

لازم است یک بار دیگر از همهٔ دست‌اندرکاران انتشارات روزنه بخصوص آقای مهندس سیّدعلیرضا بهشتی مدیر عامل آن انتشارات که خود مستقیماً بر همهٔ مراحل چاپ نظارت داشتند تشکّر نمایم.

در خاتمه از همهٔ کسانی که به لغت‌نامه و تکمیل مطالب آن و اصلاح خطاهای راه‌یافته در آن علاقه و توجه دارند خواسته می‌شود مستقیماً مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا را به نشانی زیر از نظرهای خود آگاه سازند. و از همهٔ کسانی که تاکنون چنین عنایتی ابراز نموده و نامه نوشته‌اند سپاسگزاری می‌شود.

دکتر غلامرضا ستوده - معاون مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

نیمهٔ شعبان ۱۴۱۹ - پانزدهم آذر ۱۳۷۷

تهران - تجریش - باغ فردوس شمیران - ایستگاه پسیان - مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

فهرست مطالب مقدّمه

و تکملهٔ مقدّمه

بخش نخست (مقالات)

۱ - لغت

۱ - ظهور لغت و ملازمت آن با معنی / دکتر علی‌اکبر سیاسی ۳
۲ - دانش لغت (از مقدمهٔ ابن خلدون) / ترجمهٔ محمّد پروین گنابادی ۸

۲ - زبانها و لهجه‌های ایرانی

۱ - زبانها و لهجه‌های ایرانی / دکتر احسان یارشاطر ۱۲
- زبانهای ایرانی کهن ۱۳
- زبانهای ایرانی میانه ۱۶
- زبانها و لهجه‌های ایرانی کنونی ۲۱
- مآخذ ۲۶
۲ - اوستا / دکتر محمّد معین ۲۸
- وجه اشتقاق ۲۸
- یادگارهای ایران باستان ۲۹
- زبان اوستایی ۲۹
- زمان اوستا ۳۰
- تدوین اوستا ۳۰
- الفبای اوستا یا دین دبیری ۳۰
- عظمت اوستا ۳۱
- نسکهای اوستا ۳۲
- کتب اوستا ۳۳
- تاریخ اجمالی اوستا و زند ۳۶
- تدوین اوستا به ترتیب تاریخ ۳۸
۳ - پارسی باستان / دکتر محمّد معین ۳۹

۴ - پهلوی (به مادهٔ پهلوی در لغت‌نامه ارجاع داده شده است) / دکتر محمّد معین ۴۰

۳ - عوامل فساد لغت

۱ - عوامل فساد لغت / دکتر محمّد معین ۴۲
- تغییر خط پهلوی ۴۲
- عدم توجه ایرانیان ۴۳
- لغت‌نویسان غیر ایرانی ۴۳
- تصرف کاتبان ۴۴
۲ - تصرف کاتبان / علامه علی‌اکبر دهخدا ۴۶
۳ - دساتیر / ابراهیم پورداود ۴۸

۴ - وضع لغات

۱ - لغات فارسی ابن‌سینا و تأثیر آنها در ادبیات / دکتر محمّد معین ۶۷
- کتب فارسی ۶۷
- ابن‌سینا و بیرونی ۶۹
- دانشنامه و التفهیم ۶۹
- لغات مشترک ۶۹
- لغات پارسی در آثار ابن‌سینا ۷۰
- تأثیر لغات پارسی ابن‌سینا در ادبیات ۷۳
- یاران و شاگردان ابن‌سینا ۷۴
- مترجم و شارح حی‌بن یقظان ۷۴
- ابوعبید جوزجانی ۷۵
- پس از عهد ابن‌سینا ۷۷
- ناصر خسرو ۷۷
- غزالی ۷۹
- افضل‌الدین کاشانی ۸۰
- نصیرالدین طوسی ۸۱
- فرقهٔ آذرکیوان ۸۴

۵ - فرهنگستان

۱ - فرهنگستان فرانسه / سعید نفیسی ۹۰
۲ - تاریخچهٔ فرهنگستان ایران / دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی ۱۰۰
۳ - توضیح دربارهٔ تاریخچهٔ فرهنگستان / دکتر عیسی صدیق ۱۰۷
- اساسنامهٔ فرهنگستان ایران ۱۰۹
- آیین‌نامهٔ داخلی فرهنگستان ایران ۱۱۰

۶ - دستور زبان فارسی

۱ - دستور زبان فارسی / جلال‌الدین همایی ۱۱۴
- نمونهٔ بعض قواعد صرف و نحو فارسی ۱۲۱
- دانشمندان گذشته که قواعد فارسی را ضبط کرده‌اند ۱۲۵
- کتاب قواعد و دستور فارسی در عهد اخیر ۱۲۸
- معایب و نواقص کتب قواعد و دستور ۱۳۳
- نحو فارسی و نمونهٔ پاره‌یی از قواعد ۱۴۲

۷ - املای فارسی

۱ - املای فارسی/ احمد بهمنیار ۱۵۰
- همزه در کلمات فارسی ۱۶۰
- همزه در آغاز کلمات ۱۶۴
- همزه در کلمات عربی مستعمل در فارسی ۱۶۷
- دال و ذال فارسی ۱۷۰
- واو معدوله ۱۷۰
- کاف و گاف ۱۷۱
- کلماتی که به دو وجه نوشته می‌شود ۱۷۲
- افزودن ادات به اول کلمه ۱۷۵
- الحاق ادات به آخر کلمه ۱۷۵
- ترکیب دو کلمه با هم ۱۷۶

بخش دوم (فرهنگها)

۱ - فرهنگهای فارسی

۱ - فرهنگهای فارسی / سعید نفیسی ۱۸۰
- تاریخ لغت‌نویسی فارسی ۱۸۰
- فهرست فرهنگهای فارسی ۱۸۲
۲ - معرفی بعض فرهنگهای مهم / سعید نفیسی ۱۸۷
- لغت فرس اسدی ۱۸۷
- صحاح‌الفرس / عبدالعلی طاعتی ۱۸۸
- معیار جمالی / دکتر صادق کیا ۱۹۰
- فرهنگ جهانگیری / علی‌اصغر حکمت ۱۹۷
- مجمع‌الفرس سروری کاشانی / علی‌اصغر حکمت ۱۹۹
- سرمهٔ سلیمانی ۲۰۰
- صحاح‌الادویه ۲۰۰

- برهان قاطع / علی‌اصغر حکمت ۲۰۱
- فرهنگ رشیدی / سیّدمحمّدعلی داعی‌الاسلام ۲۱۸
- فرهنگ انجمن‌آرا / دکتر محمّد معین ۲۲۰
- فرهنگ آنندراج / سیّدمحمّدعلی داعی‌الاسلام ۲۲۱
- فرهنگ ناظم‌الاطباء / سعید نفیسی ۲۲۲
- فرهنگ نظام ۲۲۷

۲ - قاموسهای عربی

۱ - تاریخ اجمالی لغت‌نویسی در زبان عربی / سعید نفیسی ۲۳۰
۲ - بحثی دربارهٔ کتاب‌العین و مؤلف آن / دکتر سیّدجعفر شهیدی ۲۳۲
۳ - تدوین لغت تازی به وسیلهٔ ایرانیان شرح حال فیروزآبادی (لغت‌شناس مشهور ایران) / سلطانعلی‌سلطانی ۲۴۵

۳ - فرهنگهای عربی به فارسی

۱ - فرهنگنامه‌های عربی به فارسی / علینقی منزوی ۲۶۹
- سدهٔ پنجم ۲۶۹
- سدهٔ ششم ۲۷۶
- سدهٔ هفتم ۲۹۳
- سدهٔ هشتم ۳۱۰
- سدهٔ نهم ۳۱۵
- سدهٔ دهم ۳۲۳
- سدهٔ یازدهم ۳۳۰
- سدهٔ دوازدهم ۳۳۸
- سدهٔ سیزدهم ۳۴۱

۴ - کتابشناسی فرهنگهای فارسی - اروپایی

۱ - کتابشناسی فرهنگهای فارسی - اروپایی / ایرج افشار ۳۶۵
- فرهنگهای موضوعی ۳۶۵
- فرهنگ لهجه‌ها ۳۶۶
- انگلیسی ۳۶۷
- روسی ۳۶۸
- فرانسوی ۳۶۸
- لاتینی ۳۶۹
- آلمانی ۳۶۹
- ارمنی ۳۷۰
- ایتالیایی ۳۷۰

- مآخذ ۳۷۰

بخش سوم

دهخدا

۱ - دهخدا / دکتر محمّد معین ۳۷۲
- ترجمهٔ احوال ۳۷۲
- آثار دهخدا ۳۷۳
۲ - دهخدا/ سیّدحسن تقی‌زاده ۳۸۷

بخش چهارم

لغت‌نامه

۱ - لغت‌نامه / دکتر محمّد معین ۳۹۲
- نام و وجه‌تسمیه ۳۹۳
- تصحیح متون ۳۹۳
- منابع لغت‌نامه ۳۹۴
- مستند بودن لغات ۳۹۴
- چگونگی ضبط لغات ۳۹۴
- مترادفات ۳۹۵
- صرف و نحو ۳۹۵
- لغات متداول و لهجه‌های محلی ۳۹۵
- لغات علمی ۳۹۶
- اعلام رجال و اماکن ۳۹۶
- تصاویر ۳۹۶
- داوری دانشمندان ۳۹۶
۲ - لغت‌نامه / علی‌اکبر دهخدا ۳۹۹
- زبان فارسی ۳۹۹
- لغات عامیانه ۳۹۹
- تصرف ایرانیان در زبان عربی ۳۹۹
- زبان عربی ۴۰۰
- کلیات لغت‌نامه ۴۰۰
- تفصیل لغت‌نامه ۴۰۱
- اعلام تاریخی و جغرافیایی ۴۰۲
- امثال ۴۰۳
- وضع ثبت لغات ۴۰۵

- مآخذ ۴۰۵
۳ - سازمان لغت‌نامه / دکتر محمّد معین ۴۰۷
- منزل علامه دهخدا ۴۰۷
- مجلس شورای ملی ۴۰۷
- دانشکدهٔ ادبیات ۴۰۸
- اساسنامهٔ سازمان لغت‌نامه ۴۰۸
- دایرهٔ فیشها ۴۰۹
- دایرهٔ تهیه و تدوین و تکمیل مواد لغت‌نامه ۴۰۹
- دایرهٔ کتابخانه ۴۱۲
- مجلدات چاپ شده ۴۱۲
- اعضای لغت‌نامه ۴۱۳
- مآخذ لغت‌نامه ۴۱۶
- طرز استفاده از لغت‌نامه ۴۱۶
- برنامهٔ آینده ۴۱۸
- علائم اختصاری ۴۱۹

بخش پنجم

تکملهٔ مقدمه

سرگذشت لغتنامه ۴۲۲
- آغاز پی‌افکنی کتاب ۴۲۴
- نخستین گام در راه چاپ شدن لغتنامه ۴۳۱
- دی ماه و لغتنامه ۴۳۸
- طرح نمایندگان مجلس برای چاپ لغتنامه ۴۳۸
- مادهٔ واحده و تبصرهٔ آن ۴۳۹
- صورت مذاکرات مجلس ۴۳۹
- نمونهٔ مکاتباتی از مرحوم دهخدا با مجلس شوری دربارهٔ لغتنامه و همکارانش ۴۵۹
- وصیت‌نامهٔ استاد دهخدا ۴۶۳
- درگذشت مرحوم دهخدا ۴۶۵
- صورت مذاکرات مجلس در خصوص انتقال لغتنامهٔ دهخدا به دانشگاه تهران ۴۶۶
- هزینهٔ کتاب و درآمد آن ۴۷۱
- همکاران و دستیاران دهخدا و اعضاء لغتنامه ۴۷۷
- برنامهٔ آیندهٔ مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا ۴۸۷
یادداشتهای پراکندهٔ مرحوم دهخدا برای مقدمهٔ لغتنامه ۴۹۳
- مقدمه، روش کار، برخی نشانه‌ها و مآخذ ۴۹۴
- توضیحات و راهنمائیها و فوائد ۵۰۱
- زبان فارسی و لغات آن ۵۰۹

- پوزش و دفاع ۵۱۴
- ترکیباتی از اشعار حافظ ۵۱۷
- یادداشتهایی دربارهٔ کلمات مختوم به «اویه» ۵۱۹
راهنمائیها و نواختها ۵۲۰
- نکات عمومی راجع به تألیف یک فرهنگ فارسی بفارسی ۵۲۲
- نامهٔ مرحوم قزوینی ۵۲۵
- نامهٔ مرحوم دکتر غنی ۵۲۴
- نامهٔ آقای محمود فرخ خراسانی ۵۲۶
- نامهٔ آقای سیّدبدیع‌زاده - هور ۵۲۷
- نامهٔ پروفسور ریتر ۵۲۸
- نامهٔ آقای دکتر گرنی ۵۲۸
- نامهٔ آقای فراهانی ۵۲۹
نقدها از نوش و نیش ۵۳۰
- نامه‌های رسیده بعد از چاپ اوّل کامپیوتری ۵۳۶
- نامهٔ رسیده از حوزهٔ علمیهٔ قم ۵۳۷
اسامی افرادی که در این چاپ خدمتی انجام داده‌اند ۵۷۲

بخش نخست

مقالات

دکتر علی‌اکبر سیاسی

ظهور لغت و ملازمت آن با معنی[1]

از روزی که تنی چند از افراد بشر از زندگی انفرادی و حالت انزوا بیرون آمده گروه‌های دو یا چند نفری تشکیل دادند خود را نیازمند دیدند به اینکه از مافی‌الضمیر یکدیگر آگاه شوند و هر یک به هنگام ضرورت دیگران را به یاری طلبند و در غم و شادی خود شریک سازند و یا همدردی و همفکری خود را با آنان ابراز کنند. وسیله‌ای که برای این تفهیم و تفهّم به کار رفت و هم اکنون به کار می‌رود زبان نام دارد.

این وسیله در بادی امر بسیار ساده و ناقص بوده و دراثر تحولات گوناگون به‌صورت زبانهای امروزی درآمده است. مقایسهٔ السنهٔ پاره‌ای اقوام بدوی -که امروز هم نمونه‌هائی از ایشان را در پاره‌ای از نقاط جهان می‌توان یافت - با زبانهای اقوام نیمه‌وحشی و زبانهای ملل متمدن چگونگی این تحول و تطور را نشان میدهد و معلوم می‌کند که توسعهٔ زبان در اقوام مختلف با پیشرفت آنها در مراحل مدنیت نسبت مستقیم دارد. به عبارت دیگر لفظ و معنی چنانکه توضیح داده خواهد شد با یکدیگر کاملاً ملازمت دارند.

برای روشن شدن مطلب، نخست دربارهٔ چگونگی پیدا شدن زبان و اصل و ریشهٔ آن به‌تحقیق می‌پردازیم و پس از آن توجه خود را به ملازمت لفظ و معنی و اهمیت لغت معطوف می‌داریم.

تحقیق در اصل و ریشهٔ زبان خالی از اشکال نیست و دانشمندانی چون دو بنالد De Bonald (حکیم فرانسوی سدهٔ نوزدهم) که کلام را الهام آسمانی دانسته‌اند و یا مانند آدام سمیت Adam Smith (عالم اقتصاد انگلیسی سدهٔ هیجدهم) که آن را نتیجهٔ قرارداد پنداشته و معتقد به وضع هستند و یا نظیر ماکس مولر Max Müller (زبان‌شناس آلمانی سدهٔ نوزدهم) که زبان را ناشی از غریزهٔ مخصوصی ذکر کرده‌اند، به حل مشکل توفیق نیافته‌اند، زیرا که نظریات ایشان و نظریه‌های همانند بر دلائل علمی تکیه ندارند و ازاین‌رو دارای صحت و قطعیت نیستند و نمی‌توانند مورد قبول باشند.

حقیقت این است که برای تحقیق در اینکه زبان چگونه پیدا شده است سه راه بیشتر موجود نیست و هیچیک از آنها نمی‌تواند نتیجهٔ قطعی داشته باشد. یکی از این طرق، مطالعهٔ زبانهای قدیم است که آگاهی ما به آنها به‌واسطه آثار کتبی است که باقی مانده است، و همین نوشته‌ها می‌رساند که آن السنه از زبان طبیعی و اصلی خیلی دوری جسته و در راه تکامل پیشرفتهای مهمی کرده‌اند و الّا به مرحلهٔ کتابت نمی‌رسیدند و اثری از آنها باقی نمی‌ماند.[1]

راه دیگر، تحقیق در زبان اقوام غیرمتمدن امروزی است که آن نیز از منشأ و اصل لغت آگاهی دقیق به دست نمی‌دهد، چه این اقوام غالباً نقل مکان

---

۱ - این مقاله بنا به خواهش همکار فاضل ارجمند آقای دکتر محمّد معین استاد محترم دانشکدهٔ ادبیات و سرپرست امور علمی «لغت‌نامهٔ دهخدا» و به پاس دوستی دیرین با مرد بزرگ دانشی که به شهادت قاطبهٔ آشنایان او قریب پنجاه سال از عمر شریف خود را صرف این تألیف نفیس کرده و اثری جاویدان به یادگار گذاشته است نگارش می‌یابد. موضوع مورد بحث دامنه‌ای بس وسیع دارد و آنچه در اینجا بیان می‌شود ناچار مجمل و موجز خواهد بود، ولی سعی خواهد شد که این ایجاز مخل نباشد و این اجمال حکایت از تفصیل کند.

می‌کنند و خواه ناخواه با یکدیگر در خلطه و آمیزش هستند و این امر در لغت ایشان تأثیر فراوان دارد و مطالعهٔ این تأثیر کاری آسان نیست.

راه سوم بررسی زبان کودکان است، ولی از این بررسی و مطالعه نیز نتیجهٔ کافی حاصل نمی‌شود، چه کودکان زبان اختراع نمی‌کنند بلکه زبان اطرافیان خود را از راه تقلید فرامی‌گیرند و فقط در صورتی ممکن است به اختراع زبان بپردازند و ما را از چگونگی ایجاد لغت آگاه سازند که گروهی از ایشان چندین سال متمادی از تماس با بزرگسالان دور نگاهداشته شوند، و این کاری است که انجام دادنش بسیار دشوار است و تا کنون چنانکه باید صورت نگرفته است.

با این همه نتایجی که از به کار بستن همین وسائل ناقص تحقیق حاصل گردیده به ما اجازه می‌دهد که به یاری بعضی از اصول مسلم روان‌شناسی برای این سؤال که «زبان چگونه به وجود آمده است؟» جوابی بیابیم که اگر یقین قطعی نباشد قریب به آن خواهد بود.

تحقیقات روان‌شناسی معلوم داشته است که هر صورت ذهنی و هر حالتی که نفس را عارض می‌شود فوراً به‌وسیلهٔ آثار و علائم ظاهری که حرکاتی قسری و انعکاسی، یعنی ناشی از پاره‌ای اعمال بدنی (فیزیولوژیک) هستند آشکار می‌شوند، و این ترجمانی را گاهی اشارات و گفتار و رفتار آدمی تکمیل می‌کند. درجهٔ صراحت این ترجمانی از یک سوی بسته به شدّت و ضعف آن حالت (با معنی) است و از سوی دیگر بسته به بیش و کمی و درجهٔ نیروی تحریکی حالات (یا معانی) معارض است.

مثلاً ظلمی به شما و یا به دیگری روا داشته‌اند که موجب خشم شما گردیده است. در این حال قیافهٔ شما خودبه‌خود برافروخته می‌شود و وضع مخصوصی به خود می‌گیرد (حرکات انعکاسی) و با این علائم خشم شما ظاهر می‌گردد؛ این خشم اگر شدید باشد، انقباض عضلات دست و پا و گره کردن مشتها و ادای کلمات تهدیدآمیز آنچه را که قیافهٔ شما ترجمانی کرده است مکمل واقع می‌شوند، و چنانچه خفیف باشد و یا افکار معارضی به میان آیند (مانند تصور کینه‌جوئی شخص بیدادگر و یا ملاحظاتی دیگر) ترجمانی به وجهی ناقص صورت می‌گیرد و به همان برافروختگی رنگ رخساره اکتفا می‌شود، و گاهی همین علامت و اثر نیز به قدری ملایم و مبهم است که گوئی وجود ندارد.

از این علائم و آثار که در ترجمانی احساسات و عواطف و افکار به کار می‌روند آنچه خودبه‌خود است و بدون قصد و اراده از شخص سرمی‌زند مانند برافروختگی رنگ رخساره در مثال فوق و پریدگی آن به هنگام ترس و گرفتگی قیافه یا گشادگی آن به وقت غم یا شادی و گریهٔ طفل نوزاد دراثر گرسنگی و فریاد غیرارادی نگاهبانی که ناگهان چشمش به سربازان دشمن می‌افتد، و نظائر آن، زبان طبیعی خوانده می‌شوند، و آنچه از روی قصد و نیت و به منظور رساندن مافی‌الضمیر ظاهر می‌شود از گریه‌ای که کودک به قصد غذا می‌کند، و علائمی که با بیرق و یا با چراغ و یا با اصوات... در بحریه و نظام و تلگرافخانه و جز آن... به کار می‌روند گرفته تا الفاظ و کلماتی که عواطف رقیق و معانی دقیق را تعبیر می‌کنند همگی زبان وضعی نام می‌گیرند. البته عالیترین نوع زبان وضعی آن است که از الفاظ تشکیل یافته است و هرگاه که زبان به‌وجه مطلق گفته شود مراد همان است.

بنابراین مقدّمه آدمی بیان حالات خویش را با زبان طبیعی، یعنی با علائم و آثار صوری که خواه‌ناخواه همراه آن حالات و عکس‌العمل طبیعی اعمال بدنی هستند، و با فریاد آغاز می‌کند. تقلید از اصوات طبیعت از یک سوی و حرکات سر و گردن و اشارات دست و پا از سوی دیگر بر وسعت دامنهٔ این زبان ابتدائی که فقط احساسات و عواطف و افکار بسیار سادهٔ کودک خردسال و انسان بدوی را می‌رسانند می‌افزاید.

اصوات طبیعت که یا عیناً و یا با تصرّفات و تحریفاتی تقلید شده‌اند - مانند شیههٔ اسب، غرّش رعد، زوزهٔ شغال، چهچههٔ بلبل، زمزمهٔ جویبار و نظائر آن... - بی‌شک نخستین الفاظ هر زبانی را تشکیل می‌دهند.

پاره‌ای اصوات و الفاظ هم که گاه برحسب تصادف و اتفاق بر زبان رانده شده‌اند طبق اصل «حرکات انعکاسی مشروط» و «قانون کلّ مجاورت» حالات و افکاری معین را ترجمان واقع شده‌اند. مثلاً لفظ «آب» ممکن است برای نخستین بار تصادفاً از دهان یکی از افرادی که با این مایع مواجه بوده‌اند درآمده و این احساس سمعی (لفظ آب) با احساس

بصری (رؤیت آب) در ذهن آن مردم مجاورت حاصل کرده باشد و بعداً رؤیت و یا حتی تصوّر آن مایع به حکم قانون «تداعی معانی» خودبه‌خود لفظ آب را به‌خاطر آن افراد آورده و باعث تلفّظ آن شده باشد.

یقین است که عدّهٔ کثیری از لغات زبانها به همین طریق، یعنی در نتیجهٔ مجاورت ذهنی الفاظ با اشیاء به وجود آمده است.

بنابراین، زبانی که وضعی خوانده می‌شود به‌طریق مذکور فوق به‌تدریج از زبان طبیعی بیرون آمده و پس از گذشتن از مرحلهٔ فریاد و مرحلهٔ حروف مصوّته (با اختلاف ارتفاع اصوات) -که همان تقلید از آوازهای طبیعت است - به مرحلهٔ ترکیب حروف بی‌صدا و باصدا، یعنی به مرحلهٔ تلفّظ رسیده و بعد در طی هزاران سال متمادی دستخوش تحوّلات گوناگون گردیده و به صورت زبانهائی که امروز اقوام و ملل عالم بدانها تکلم می‌کنند درآمده است.

دربارهٔ این تحولات، تحقیقاتی فراوان صورت گرفته و علومی چند مانند زبان‌شناسی و علم اشتقاق لغت و تاریخ زبان و جز آن را -که فعلاً از موضوع بحث ما بیرون هستند - به وجود آورده است.

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید: یکی اینکه اگر زبان وضعی منشعب از اصوات طبیعت، یعنی از زبان طبیعی است چرا به جای یک زبان، السنهٔ متعدّد و مختلف در جهان وجود دارد. دیگر اینکه این همه کلماتی که نشانه و اثری از اصوات طبیعت در آنها نیست چگونه پیدا شده‌اند.

جواب این پرسشها اجمالاً این است که اولاً دستگاه صوتی انسان از تقلید کامل آوازهای طبیعت عاجز است و چون مردم بدوی احتیاجی هم به تقلید کامل آن اصوات نداشته‌اند به این قناعت می‌کرده‌اند که آنها را با تصرفاتی اداکنند و برای تکمیل افادهٔ مرام از حرکات و اشارات سر و صورت و دست و پا یاری جویند. ثانیاً این تصرفاتی که هنگام تقلید اصوات صورت می‌گرفته نزد تمام جامعه‌های بدوی (کلن Clan) یکسان نبوده است و آثاری که از این الفاظ در زبانهای امروزی باقی مانده خود مؤید این نظر است. چنانکه مثلاً آواز گربه را ما میئومئو می‌گوئیم و فرانسویان میولمان (Miaulement) و انگلیسیان میو (Mew) می‌گویند و تنفس همین حیوان و بعضی حیوانات دیگر را ما خرخر تعبیر می‌کنیم. فرانسویان رن رن (Ronron) و انگلیسیان پر (Purr) به زبان می‌آورند، و بر همین قیاس برای بسیاری الفاظ دیگر. همین اختلاف استعداد برای تلفّظ کلمات واحد نزد گروه‌های مختلف مردم است که سبب شده کلمهٔ مادر را فرانسوی مر (Mère) و انگلیسی مذر (Mother) و آلمانی موتر (Mutter) و ایتالیائی مادر (Madré) تلفّظ کنند؛ و کلمهٔ فارسی تُندر (رعد) به زبانهای دیگر تونر (Tonnerre) و ثندر (Thunder) و نظیر آن گفته شود. این اختلاف تلفّظ کلمات حتی در میان طبقات مختلف یک قوم و ملت نیز هست و «زبانهای محلی» را به وجود آورده است.

ثالثاً چنانکه در بالا یادگردید بسیاری کلمات در میان هر گروهی از مردم یا صرفاً از روی تصادف و اتفاق و یا دراثر مجاورت و مشابهت برای رساندن چیزی یا معنائی به وجود آمده و برای رساندن آن چیز یا آن معنی در میان آن دسته از مردم به کار رفته و بعد هم دراثر تحولات گوناگون گاهی تغییر صورت یا تغییر معنی داده و زمانی کهنه شده و متروک مانده و حتی از بین رفته و جای خود را به لفظ تازه‌واردی داده است، و وقتی هم به مناسبتی با الفاظ دیگر ترکیب یافته یا به‌معنی مجازی استعمال شده و یا به عنوان رمز و کنایه به کار رفته است. از اینگونه الفاظ هستند در زبان فارسی کلمات **کاشی** (از کاشان)، رنگ **آبی** (از آب)، **تنهٔ** درخت، **سرستون**، **پادار** (به‌معنی پاینده و توانا)، **سرزنش** (به‌معنی توبیخ و ملامت)، **سرحلقه** (رئیس جمعیت)، **دستیار** (معاون)، **کمان رستم** (قوس قزح)؛ و الفاظ **نی‌نی** و **توتو** و **پی‌شی** که پاره‌ای کودکان به عروسک خود و به پرنده و به گربه می‌دهند، و بسیاری دیگر...

بیان فوق تاحدی معلوم می‌دارد که چرا اقوامی که از حیث نژاد و طرز فکر و فرهنگ با هم نزدیکی دارند - مانند اقوام هند و اروپائی (آریائی) از یک سوی و اقوام سامی با اقوام تورانی از سوی دیگر - زبانشان چه از حیث مفردات و چه از حیث ترکیبات با هم مشابهت بسیار دارند و گاهی تقریباً یکی هستند. و چرا زبان فارسی با وجود این همه کلمات و تعبیرات عربی که در آن وارد شده است اینقدر از جهت صورت الفاظ و قواعد دستوری و شیوهٔ بیان و سایر خصوصیات از زبان عربی دور است و با زبانهای آریائی مشابهت و نزدیکی دارد.

بحث مختصر خود را دربارهٔ اصل و ریشهٔ زبان در اینجا پایان می‌بخشیم.

اینک میخواهیم ببینیم اهمیت لغت چیست و لفظ و معنی چه رابطه‌ای با هم دارند و چرا هر اندازه قومی پیشرفته‌تر است لغتش وسیعتر و غنی‌تر است. چنانکه سابقاً اشاره شد افراد آدمی تا زمانی که زندگی بدوی دارند و احتیاجاتشان محدود است، می‌توانند به‌وسیلهٔ فریاد و تقلید از آوازه‌های طبیعت همراه با اشارات و حرکات اعضاء بدن، خاصه دستها، مقاصد خود را به یکدیگر بفهمانند. ولی این وسایل معدود فقط اسامی ذات و پاره‌ای افعال و صفات بسیار ساده را می‌توانند برسانند و از تعبیر اسامی معنی و رساندن مفاهیم کلی و معقولات عاجز هستند. هرچه احتیاجات بشر بیشتر شود و بر شمارهٔ اموری که او خود را ناچار بتصور آنها می‌بیند بیفزاید، لزوم ایجاد قالبهای لفظی برای تعبیر آن معانی محسوستر میگردد، و این قالبها به یکی از وجوهی که پیش از این یاد گردید به وجود می‌آیند.

این قالبهای لفظی برای معانی اهمیت حیاتی دارند، یعنی به انتفاء آنها اینها هم منتفی خواهند شد. پاره‌ای دانشمندان حتی تقدم معنی را بر لفظ مورد تردید قرار داده و این هر دو را از زمان ظهور قرین و ملازم یکدیگر میدانند و می‌گویند کسی که پیش خود فکر می‌کند، در باطن با مخاطبهای نامرئی در حال سخن گفتن است. برای اثبات این مدعا با آلتی مخصوص که با مخارج دهان مماس قرار داده‌اند آزمایشهائی کرده و معلوم داشته‌اند که شخصی که در اندیشه فرورفته و ساکت و صامت به نظر می‌آید در واقع جهاز صوتیش جنبش و حرکت دارد و اندیشیدن او گوئی با سخن گفتن توأم و همراه است. از این‌رو شکایت پاره‌ای اشخاص راکه مدعی هستند برای تعبیر فکر خود الفاظ نمی‌یابند باید بی‌اساس دانست، زیرا غالباً یا فکری ندارند و یا دارند ولی به قدر کافی صریح و روشن نیست و الّا باید خودبه‌خود به تعبیر آید ولو این تعبیر، فصیح و بلیغ نباشد و کسی جز خود شخص گوینده از آن چیزی نفهمد.

این نظر البته مبالغه‌آمیز است و نمی‌تواند کاملاً مورد قبول باشد، زیرا به تجربه پیوسته که گاهی ما برای تعبیر فکری واحد الفاظ متعدد به کار میبریم و باز هم احساس میکنیم که آنها نتوانسته‌اند تمام مقصود را برسانند. معنی در واقع بحری است بیکران و «بحر بیکران در لفظ ناید». در عین حال این نکته نیز مسلم است که افکار و احساسات تا در قالب الفاظ نیامده‌اند بسیار پیچیده و مبهم و تاریکند. تعبیر لفظی است که آنها را تجزیه و تحلیل کرده از تاریکی و ابهام بیرون می‌آورد و روشنی و صراحت می‌بخشد.

اما ضرورت و اهمیت قالب لفظ برای معانی مجرد و کلی خیلی بیش از آن است که برای معانی جزئی است. چنانکه میدانیم درک کلی وقتی میسر است که شخص در زندگی تجاربی حاصل کرده و ذهنش به درجهٔ کافی از رشد رسیده باشد. ازاین‌رو کودکان خردسال و مردم بدوی از درک این گونه معانی حقیقةً عاجزند، یعنی نمی‌توانند از امور جزئی صفت یا صفاتی راکه در آنها مشترک است انتزاع کرده و قطع نظر از تشخصات و تعیّنات فردی به تصور آورند. اما کسانی که این عمل ذهنی را انجام میدهند و چنین معنی مجرد و پیچیده‌ای را در ذهن خود حاضر می‌کنند باید برای تثبیت آن تدبیری بیندیشند تا مجبور نباشند هر دفعه به تجدید عمل دقیق انتزاع و تعمیم بپردازند. پس به «**لفظ**» که قالب مناسبی است و نوع انسان طبیعةً استعداد ساختن و به زبان آوردن آن را به وجوه گوناگون دارد، توسل میجویند، و با این تدبیر فکر را صراحت و دقت می‌بخشند و آن را ثابت نگاه میدارند. مثلاً وقتی تشخیص دادند که حسن و پرویز و ژان و هانری و پطروسکی و چوئین لای و جاکسن... که از حیث نژاد و ملیت و درجهٔ تمدن و بزرگی و کوچکی و خصوصیات دیگر با هم فرق دارند همگی جسم و نامی و حساس و ناطق هستند، این صفات مشترک را از آن افراد انتزاع می‌کنند و در قالب لفظ «**انسان**» میریزند و آن را برای همهٔ موجوداتی که واجد این چند صفت هستند عنوان قرار می‌دهند. سایر معانی مجرد و کلی به همین طریق به وجود می‌آیند و در هر زبان در قالب الفاظی مخصوص جای داده می‌شوند.

این قوالب لفظی در واقع حکم محبس معانی را دارند و مانع می‌شوند از این که وقتی ذهن توجهش از آن معانی سلب گردید از بین بروند و هر بار که ذهن به آنها محتاج شد ناچار به تکرار کار نخستین خود باشد و عمل مشکل تجرید و تعمیم را تجدید کند. تجدید این عمل، مخصوصاً به هنگام تفکر، یعنی وقتی که شخص میخواهد افکار را به یکدیگر نزدیک

کرده با هم بسنجد و میان آنها رابطه برقرار کند دشوار بلکه محال است. ازاین‌رو بیشتر اوقات سر و کار انسان با خود معانی نیست بلکه با این قوالب لفظی است که نمایندهٔ آن معانی هستند و می‌توانند به سرعت و سهولت به نظر آیند و با هم سنجیده شده موضوع و محمول قضیه‌ای قرار گیرند، یا تشکیل صغری و کبری داده و به نتیجه‌ای منتهی گردند.

قالبهای لفظی را می‌توان تشبیه کرد به اسکناس که پشتوانه‌اش سکه‌های فلزی طلا و نقره باشد. همانگونه که اسکناس باعث سهولت داد و ستد و معاملات مختلف است، الفاظ نیز عملیات گوناگون ذهنی را بسیار تسهیل می‌کنند و از این جهت است که در منطق صوری سر و کار با الفاظ یعنی با تعبیرات لفظی معانی است نه مستقیماً با خود معانی، همانگونه که در علم جبر و مقابله عملیات روی پاره‌ای حروف الفبا که نمایندهٔ مقادیر هستند صورت میگیرد نه روی خود مقادیر. بدیهی است که قوالب لفظی و حروف الفباء در صورتی ارزش دارند که بتوان فوراً آنها را تبدیل به معانی و مقادیر مربوط ساخت، چنانکه ارزش اسکناس هم به آن است که بتواند تبدیل به فلز قیمتی یا به اجناس و اشیاء مورد نیاز گردد.

اکنون که ملازمت لفظ و معنی روشن گردید باید توجه داشت به این که هر قدر ذهن توسعه و رشدش بیشتر باشد و معانی زیادتری درک کند به همان نسبت حاجتش به الفاظی که بتوانند آن معانی را برسانند بیشتر خواهد بود؛ و از آنجا که رشد ذهن بسته به درجهٔ تمدن و فرهنگ است نتیجه این می‌شود که هرگاه بگوئیم فلان قوم به مقام شامخی از مدنیت رسیده معنیش این است که دارای افکار فراوان و دقیق و عواطف پیچیده و رقیق شده و لغتش که با آن معانی و حالات نفسانی ملازمت دارد و به کار تعبیر آنها میرود نیز به همان نسبت غنی گردیده است.

زبان فارسی که لغت قومی است که از لحاظ فرهنگ و تمدن سابقهٔ تاریخی بس دراز و درخشان دارند، و همچنین زبانهای بزرگ اروپائی که اکتشافات و اختراعات تازه هر روز بر وسعتشان می‌افزاید و تعداد الفاظی را که برای رساندن معانی جدید باید به کار روند زیادتر میکند مؤید این معنی هستند.

بنابراین از مطالعهٔ لغت یک قوم می‌توان بر پایهٔ فرهنگ و تمدن آن قوم پی برد، و «**لغت‌نامهٔ دهخدا**» گذشته از جهات دیگر از این نظر نیز خدمت گرانبهائی به قوم ایرانی انجام داده است و بر اهل بصیرت پوشیده نیست که این بنای رفیع چون اثر حکیم طوسی کاخ بلندی است که از باد و باران هرگز گزند نخواهد یافت و با نام مؤلف بزرگوارش تا پایان روزگاران یعنی تا از ایران و ایرانی نام و نشانی هست باقی و جاودان خواهد ماند.

***

مقدمهٔ ابن‌خلدون

ترجمهٔ پروین گنابادی

دانش لغت

این دانش عبارت از بیان وضع کلمه‌ها و مسائل لغوی است و ازاین‌رو به تدوین آن همت گماشتند که به ملکه «استعداد» زبان عربی از نظر حرکاتی که نحویان آن را اِعراب می‌نامند فساد راه یافته بود و چنانکه گفتیم برای حفظ اِعراب قوانینی استنباط کردند و آن فساد در نتیجهٔ آمیزش و رفت و آمد عربها با بیگانگان همچنان ادامه یافت تا آنکه رفته رفته به چگونگی وضع الفاظ نیز سرایت کرد و به‌علت انحراف از زبان اصلی بسیاری از لغات عرب در معانی تازه‌ای به کار برده شدند که در آغاز برای آن معانی وضع نشده بودند گذشته از این که نژادهای غیرعرب یا بیگانه با لهجهٔ زشتی به عربی سخن میگفتند و اصطلاحاتی مخالف اصول عربی به کار میبردند اینها همه سبب شد که به وضع اصلی لغات درنگرند و ناگزیر برای حفظ آن، کلمات را با معانی خاص و ضبط آنها تدوین کنند از بیم آنکه مبادا لغت عرب دستخوش زوال گردد و در نتیجه مسلمانان از فهم قرآن و حدیث محروم شوند، این است که گروه بسیاری از پیشوایان دانش زبان برای انجام دادن این منظور همت گماشتند و در این‌باره کتبی فراهم آوردند. ولی نخستین کسی که بدین میدان گام نهاد خلیل‌بن احمد فراهیدی بود که «کتاب‌العین» را در علم لغت تألیف کرد. خلیل کلیهٔ الفاظ مرکب از حروف الفبا را از دوحرفی تا پنج‌حرفی که آخرین نوع ترکیب حروف در زبان عربی است برشمرد و توانست الفاظ را در اقسام معدود و معینی بدین‌سان منحصر سازد:

کلیهٔ کلمه‌های دوحرفی چنین به دست می‌آیند:

یکی از حروف الفبا را به‌ترتیب با ۲۷ حرف دیگر که یک حرف کمتر از مجموع الفبا می‌باشند ترکیب می‌کنند در نتیجه آن یک حرف مرتباً با ۲۷ حرف دیگر ترکیب می‌شود[1] و ۲۷ کلمهٔ[2] دوحرفی به دست می‌آید سپس حرف دوم را به همین شیوه با ۲۶ حرف ترکیب می‌کنند و آنگاه حرف سوم و چهارم را، تا به ترکیب حرف ۲۷ با ۲۸ می‌رسند که یک کلمه می‌شود و بنابراین مجموعهٔ آنها اعدادی از یک تا بیست و هفت تشکیل می‌دهند و آنها را مطابق اعمالی که در نزد محاسبان مشهور است جمع می‌کنند [یعنی عدد اول را با عدد آخر جمع و مجموع را در نصف عدد ضرب می‌کنند].[3]

سپس آنها را به‌سبب برگرداندن الفاظ دوحرفی از آخر به اولی دو برابر می‌کنند زیرا تقدیم و تأخیر

---

۱ - مثلاً الف با «ب»: اب و سپس با «ت»: ات و آنگاه با «ث»: اث و...

۲ - مؤلف در اینجا گویا مسامحةً به جای «لفظ» «کلمه» به کار برده است چه الفاظ مرکب مزبور شامل مهمل و مستعمل هر دو می‌شود و در اینجا لفظ مناسبتر بود.

۳ - قسمت داخل کروشه‌ها در چاپهای مصر و بیروت نیست لذا از چاپ پاریس ترجمه شد.

حروف نیز در ترکیب مورد نظر می‌باشد و نتیجهٔ این محاسبه کلیهٔ الفاظ دوحرفی را تشکیل می‌دهد [و الفاظ سه‌حرفی از ضرب حاصل الفاظ دوحرفی] در رقمی به دست می‌آید که در نتیجه ترکیب سه‌حرفی‌ها از یک تا ۲۶ [برحسب توالی عدد] گرد آمده است زیرا بر هر لفظ دوحرفی یک حرف بیفزایند لفظ سه‌حرفی تشکیل می‌دهد و بنابراین دوحرفی به منزلهٔ یک حرف با هر یک از بقیهٔ حروف است که ۲۶ حرف‌اند. ازاین‌رو مرتباً از یک تا ۲۶ را جمع و کلیهٔ دوحرفیها را در آن ضرب می‌کنند سپس با ضرب رقم به دست آمده در شش جمله مقلوب کلمهٔ سه‌حرفی مجموع ترکیبات دوحرفی و سه‌حرفی از حروف الفبا به دست می‌آید و همین شیوه را در چهارحرفی و پنج‌حرفی به کار می‌برند.

بدین‌سان خلیل کلیهٔ ترکیبها را به دست آورد و ابواب آنها را به‌ترتیب حروف تهجی برحسب روش معمولی تنظیم کرد و در این امر مخارج حروف را مورد نظر قرار داد و ازاین‌رو نخست حروف حلق و سپس حروف کام (حنک) و آنگاه حروف دندانها (اضراس) و پس از آن حروف شفوی را قید کرد و حروف علّه (ا- و - ی) یا حروف هوائی را در آخر آورد. و از حروف حلق حرف عین را بر همه مقدم داشت زیرا حرف مزبور دورترین حروف حلق است و به همین سبب تألیف خویش را به نام کتاب‌العین موسوم کرد زیرا متقدمان در نامیدن کتب خویش شیوهٔ خاصی داشتند که عبارت از نامیدن کتاب به نخستین کلمه‌ها یا الفاظ آغاز کتاب بود.

آنگاه خلیل الفاظ مهمل و مستعمل را تعیین کرد و مهمل‌ها بیشتر در چهارحرفی و پنج‌حرفی بودند زیرا عرب از به کار بردن اینگونه اوزان سنگین اجتناب می‌ورزد همچنین بیشتر الفاظ دوحرفی را نیز مهمل یافت زیرا اینگونه الفاظ کمتر در محاورات به کار می‌روند لیکن بیشتر الفاظ سه‌حرفی مستعمل و با معنی بودند چه الفاظ مزبور در محاورات بیشتر متداول‌اند خلیل کلیهٔ این نکات را در کتاب العین گنجانید و آن را به بهترین شیوهٔ جامع و کاملی فراهم آورد. سپس در قرن چهارم ابوبکر زبیدی - معلم خط هشام المؤید - در اندلس پدید آمد و کتاب‌العین را مختصر کرد ولی کوشید که در عین حال جامع باشد و کلیهٔ الفاظ مهمل و بسیاری از شواهد لغات آن را حذف کرد و به منظور حفظ کردن لغات بهترین تلخیصی از آن فراهم آورد.

و جوهری - از مردم مشرق - کتاب صحاح را به‌ترتیب متعارف حروف تهجی تألیف کرد و از همزه آغاز نمود و حرف آخر کلمه را ملاک قرار داد زیرا غالباً مردم به آخر کلمه نیاز دارند[1] [ازاین‌رو حروف آخر کلمات را ذیل عنوان «باب» و آنگاه حروف اول کلمات را نیز به‌ترتیب حروف تهجی تا پایان حروف زیر عنوان «فصل» آورد][2] و در تعداد لغات و محدودکردن آنها به خلیل اقتدا کرد.

آنگاه یکی از اندلسیان مکنی به ابن‌سیده از مردم دانیه[3] در فن لغت به تألیف پرداخت و در دولت علی‌بن مجاهد، منزلتی داشت. او کتاب «المحکم» را از لحاظ جامعیت به شیوهٔ «صحاح» تألیف کرد و ترتیب کتاب‌العین را نیز از دست نداد و گذشته از این به بحث در اشتقاق و تصریف کلمات نیز پرداخت و ازاین‌رو تألیف وی از بهترین کتب به شمار می‌آید. این کتاب را محمّدبن ابوالحسین حاجب[4] مستنصر از ملوک دولت حفصی تونس تلخیص کرده و ترتیب آن را تغییر داده و از لحاظ معتبر شمردن حرف آخر کلمه آن را به صورت صحاح درآورده است ازاین‌رو این تلخیص چنان به صحاح همانند شده که گوئی دو فرزند توأمان از یک پدر و مادرند.

[و کراع، یکی از پیشوایان لغت را کتابی است به نام المنجد و ابن‌درید کتاب «الجمهره» را در لغت تألیف کرده و ابن‌الانباری مؤلف کتاب الزاهر است.][5] اینهاست اصول کتب لغت برحسب اطلاعاتی که ما به دست آورده‌ایم و در این‌باره کتب مختصر دیگری نیز هست که هر یک به دستهٔ معینی از لغات اختصاص دارند و جامع برخی از ابواب لغت یا کلیهٔ آنها هستند ولی تفاوت این کتب مختصر با

---

۱ - شاید منظور مؤلف شاعران است که بدنبال قافیه می‌روند.

۲ - در چاپهای مصر و بیروت نیست.

3 - Dénia.

۴ - در تمام چاپها به جای حاجب «صاحب» چاپ شده ولی دسلان کلمهٔ مزبور را تصحیح کرده است. رجوع به ج ۳ ترجمهٔ دسلان ص ۳۱۷ شود. وی برحسب شرحی که ابن‌خلدون راجع به محمّدبن ابوالحسین در تاریخ بربر آورده حاجب مستنصر بوده و به سال ۶۷۱ هـ. (۱۲۷۳ - ۱۲۷۲ م.) در تونس درگذشته است.

۵ - در چاپهای مصر و بیروت نیست.

تألیفات مفصل این است که وجه حصر لغات از نظر ترکیبات در نوع دوم پوشیده و در گونهٔ نخستین چنانکه یادکردیم آشکار است.

و نیز از کتبی که دربارهٔ لغت وضع شده کتاب زمخشری در مجاز است [و آن را اساس البلاغه نامیده است][1]. زمخشری در این کتاب کلیهٔ الفاظ و مفاهیم را که عرب از معنی اصل به‌معنی مجازی انتقال داده تشریح کرده است و آن از کتب شریف و پرسود به شمار می‌رود. گذشته از اینها چون عرب کلماتی را برای معانی عامی وضع می‌کرد و آنگاه برای امور خاصی الفاظ دیگری به کار می‌برد که به همان امور اختصاص داشت، در نتیجه در نزد ما میان وضع و استعمال لغات تفاوتی پدید آمد و ناگزیر در لغت به فقهی نیازمند شدیم که دارای مأخذی ارجمند باشد چنانکه مثلاً ابیض را[2] بر هر چه سفید باشد اطلاق می‌کردند و سپس اسب سفید را به‌خصوص «اشهب» و انسان سفید را «ازهر» و گوسفند سفید را «املح» می‌خواندند، چنانکه به کار بردن ابیض در کلیهٔ اینها غلط و خارج از شیوهٔ زبان عرب شمرده می‌شد. ازاین‌رو ثعالبی مخصوصاً در این‌باره به تألیف جداگانه‌ای پرداخت و آن را فقه‌اللغه[3] نامید و این فن از پررنج‌ترین اعمالی است که لغت‌شناس بر خود هموار می‌کند تا استعمال عرب را در این‌باره از مواضع آن تحریف کند، چه شناختن نخستین وضع لغت در ترکیب کلمات کافی نیست مگر آنکه استعمالات عرب گواه بر آنها باشد.

و این فن از مهمترین مباحثی است که یک ادیب در فنون نظم و نثر بدان نیازمند است تا مبادا در وضع اصلی مفردات و ترکیبات دچار اغلاط فراوان شود و اینگونه اغلاط از غلط در اعراب کلمات بدتر و فاحش‌تر است.

همچنین برخی از متأخران دربارهٔ الفاظ مشترک به تألیف پرداخته و به حصر آنها همت گماشته‌اند، هرچند به نهایت این فن نرسیده‌اند و تألیفات آنها حاوی قسمت عمدهٔ لغات مشترک می‌باشد نه تمام آنها به‌طور جامع.

و اما کتب مختصری که هم اکنون در فن لغت موجود است یکی دو تا نیست به ویژه این مختصرها شامل لغات متداولی می‌باشند که بسیار مورد استعمال‌اند تا محصل به سهولت آنها را حفظ کند و در این‌باره چندین تألیف وجود دارد مانند: الفاظ ابن‌سکیت و فصیح تألیف ثعلب[4] و جز اینها.

و بعضی نسبت به دیگری دارای لغات کمتری است و این به‌سبب اختلاف نظر آنان در این است که برای طالبان علم چه اندازه مهمتر و لازم‌تر است و خدا آفریدگار داناست[5].

***

---

۱ - در چاپهای مصر و بیروت نیست.

۲ - در وضع عام. چاپهای مصر و بیروت.

۳ - در دائرة المعارف اسلامی راجع به فقه اللغه چنین اظهار نظر شده است: دستهٔ سوم مؤلفات او «ثعالبی» شامل کتب فقه اللغه به‌معنی اخص است. معروفترین آنها کتاب مترادفات عرب (Synonymie Arabe) است که ثعالبی آن را در آخر عمر نوشت و نخست آن را شمس الادب فی استعمال العرب نامید و آن کتاب دو جزء داشت مترادفات به‌معنی اخص به عنوان اسرار اللغة العربیة و خصائصها، دیگر ملاحظات اسلوب کلام «Stylistique» به عنوان مجاری کلام برسومها و ما یتعلق بالنحو و الاعراب منها و الاستشهاد بالقرآن علی اکثرها جزء دوم را ثعالبی غالباً حرف به حرف از کتاب فقه اللغة احمدبن فارسی اخذ کرده سپس جزء اول را جداگانه به عنوان فقه منتشر ساخت. جزء دوم اصلی به عنوان سر الادب فی مجاری علوم العرب است که هم جداگانه به چاپ رسیده است و هم با «السامی فی الاسامی» میدانی چاپ سنگی در تهران به چاپ رسیده است. (از لغت نامهٔ دهخدا).

۴ - در چاپ پاریس: ثعالبی و در چاپهای مصر و بیروت ثعلب است و صحیح هم ضبط اخیر است زیرا در تألیفات ثعالبی نام چنین کتابی نیست بلکه ابن‌الندیم در الفهرست کتاب الفصیح را به ثعلب نسبت داده است و هم آرد:

و گویند الفصیح ابن‌داود الرقی است و ثعلب آن را به‌خود نسبت داده است در هر حال کتاب مزبور را کسی به ثعالبی نسبت نداده است.

۵ - و هو الخلاق العلیم (سورهٔ ۳۶ (یس) آیهٔ ۸۱) در چاپهای مصر و بیروت پس از آیه چنین است: پروردگاری جز او نیست.

۲ - زبانها و لهجه‌های ایرانی

دکتر احسان یارشاطر

زبانها و لهجه‌های ایرانی

۱ – زبانهای ایرانی دسته‌ای از زبانهای «هند و اروپائی»اند که با هم پیوند نزدیک دارند و اصل آنها به زبان واحدی که با زبان قدیم هندیان نزدیکی بسیار داشته می‌پیوندند.

نام هند و اروپائی به گروهی از زبانهای هم‌ریشه اطلاق می‌شود که امروزه از هندوستان تا امریکا گسترده است و در استرالیا و قسمتی از افریقا نیز رواج دارد، و از حیث وسعت و کثرت آثار و اهمیت تاریخی مهمترین گروه زبانهای عالم به شمار می‌رود.

زبانهای هند و اروپائی شامل زبانهای عمدهٔ ذیل است: هیتی و زبانهای وابسته به آن، هند و ایرانی، ارمنی، بالتی و اسلاوی، البانی و ونیزی و ایلیری، یونانی، تراکیه‌ای و فریجیه‌ای، سلتی، لاتینی، تخاری (اگنی و کوچی)، ژرمنی.

این زبانها که غالباً شاخه‌ها و شعبه‌های مختلف دارند هر یک جداگانه تطور یافته و به‌تدریج از یکدیگر دورتر شده‌اند. اما گمان می‌رود که اصل و ریشهٔ همهٔ آنها زبان واحدی بوده است که قوم اصلی «هند و اروپائی» به آن سخن می‌گفته‌اند.

این قوم محتملاً در جلگه‌های میان روسیه و آسیای مرکزی و اطراف دریای خزر می‌زیسته و از آنجا به سایر نواحی کوچ کرده‌اند. از زبان اصلی هند و اروپائی هیچگونه اثری به جا نمانده. آگاهی ما از این زبان مبتنی بر مقایسهٔ زبانهای معلوم هند و اروپائی و بنا کردن زبان اصلی برحسب قواعد زبان‌شناسی تطبیقی است.

۲ – زبان هند و ایرانی که گاه زبان «آریایی» نیز نامیده می‌شود زبانی است که میان نیاکان ایرانیان و هندیان قدیم مشترک بوده، و چنانکه از نامش پیداست دو شاخهٔ اصلی دارد: زبانهای هندی و زبانهای ایرانی.

زبانهای ایرانی در سرزمین وسیعی که از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان و از مغرب به بین‌النهرین و ارمنستان و از شمال به کوههای قفقاز و صحرای آسیای مرکزی محدود می‌شده رایج بوده است. در مشرق، این زبانها سراسر افغانستان و قسمتی از فلات پامیر را تا دهانهٔ رود سند فرامی‌گرفته. مهاجران ایرانی یک زمان زبان خود را در مشرق تا مغولستان شمالی و در مغرب تا کناره‌های غربی دریای سیاه نیز پیش بردند. زبانهای ایرانی هنوز در قسمت عمدهٔ این سرزمین شایع است.

زبانها و لهجه‌های ایرانی یکی از متنوعترین دسته‌های زبانهای هند و اروپائی به شمار می‌رود و هنوز دامنهٔ پژوهش در چگونگی صورتهای مختلف آن به پایان نرسیده و با آنکه تاریخ عمومی این زبانها کم و بیش روشن است نکات مبهم و تاریک نیز در آن کم نیست.

زبانها و لهجه‌های ایرانی را برحسب مراحل تحول آنها می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد: **زبانهای ایرانی کهن، زبانهای ایرانی میانه،**

زبانهای ایرانی کنونی. زبانهای ایرانی کهن و میانه، امروز دیگر رایج نیستند و آنها را به‌موجب مدارکی که از آنها به جا مانده است می‌شناسیم.

زبانهای ایرانی کهن

۳ – از زبانهای ایرانی کهن به دو زبان **فارسی باستان** و **اوستائی** به‌وسیلهٔ مدارک کتبی آشنائی داریم:

فارسی باستان – زبانی است که در کتیبه‌های شاهان هخامنشی (۳۳۱ – ۵۵۹ ق. م.) به کار رفته. از این شاهان کتیبه‌های متعدد به جای مانده است. قدیمترین آنها متعلق به اریارمنه Ariyâramna پدر نیای داریوش بزرگ (در حدود ۵۸۰ – ۶۱۰ ق. م.)، و تازه‌ترین آنها از اردشیر سوم (۳۳۸ – ۳۵۸ ق. م.) است. مهمترین اثر این زبان کتیبهٔ بسیار مهم داریوش بزرگ بر صخرهٔ بیستون (میان همدان و کرمانشاه) است که در آن داریوش شرح نسب و چگونگی به شاهی رسیدن خود و جنگها و پیروزیهای خویش و نام کشورهائی راکه بر آنها فرمانروا بوده است بیان می‌کند.

تمام آثاری که از زبان فارسی باستان در دست است به خط میخی نوشته شده[۱].

زبان اوستائی – زبان یکی از نواحی شرقی ایران بوده است، ولی به درستی معلوم نیست کدام ناحیه، و نیز روشن نیست که این زبان در چه زمان از رواج افتاده. تنها اثری که از این زبان در دست است «اوستا» کتاب مقدس زرتشتیان است. سرودهای خود زرتشت (گاثاها) که کهن‌ترین قسمت اوستاست حاکی از لهجهٔ قدیمتری از این زبان است. متأخرترین تاریخی که برای زمان زرتشت می‌توان قرار داد قرن ششم قبل از میلاد است. بنابراین زبان گاثاها تازه‌تر از این زمان نیست ولی می‌تواند قدیم‌تر باشد.

اوستا به خطی نوشته شده که به خط اوستائی مشهور است و ظاهراً در اواخر دورهٔ ساسانی (در حدود قرن ششم میلادی) به همین منظور از روی خط پهلوی اختراع گردیده، و به خلاف خط پهلوی خطی روشن و ساده و وافی به مقصود است.

اوستا در یک زمان نوشته نشده، بلکه چنانکه از چگونگی زبان و مضمون قسمتهای مختلفش پیداست در دوره‌های مختلف انشاء گردیده است[۲].

۴ – از زبانهای کهن دیگر اثر مستقلی هنوز به دست نیفتاده، ولی از وجود بعضی از آنها به‌وسیلهٔ کلماتی که در زبانهای دیگر به جا مانده و یا ذکری که مورخان کرده‌اند و یا به‌وسیلهٔ صورت میانهٔ این زبانها، آگاهیم.

از این جمله یکی «**زبان مادی**» است که زبان شاهان سلسلهٔ ماد و مردم مغرب و مرکز ایران بوده است. از سال ۸۳۵ ق. م. به بعد در کتیبه‌های شاهان آشور از مردم ماد نام برده شده. کلماتی از این زبان در زبانهای یونانی و لاتینی باقی مانده، ولی مأخذ عمدهٔ اطلاع ما از این زبان کلمات و عباراتی است که در کتیبه‌های شاهان هخامنشی که جانشین شاهان مادی بودند به جای مانده است. از این جمله می‌توان کلمات – xšâyaθiya (شاه)، vazraka (بزرگ)، Bâxtriš (باختر، بلخ)، -Zara^{n} ka (زرنج – سیستان)، vispa (همه)، -asan (سنگ)، Mitra-Miθra (مهر) را نام برد. تشخیص مادی بودن این کلمات برحسب قواعد زبانشناسی است.

۵ – دیگر زبانهای **سغدی** و **خوارزمی** و **سکائی** و **پارتی** است که از صورت میانهٔ آنها مدارک کتبی در دست است و همه به نواحی شرقی فلات ایران تعلق دارند[۳]. در کتیبه‌های داریوش بزرگ نام کشورهائی که این زبانها در آنها رایج بوده یاد شده: سغد (Suguda)، خوارزم (Uvârazmiš$^{(h)}$)، سکا (-Saka) و پارت (-Parθava). همچنین از کشورهای دیگری چون هرات (-Haraiva) و رخج (Harauvatiš) و بلخ (Bâxtriš) نام برده شده که زبان جداگانه داشته‌اند. در مآخذ دیگر نیز به نام زبانهای بلخی و رخجی و هروی و مروزی و سگزی و کرمانی برمی‌خوریم که به‌تدریج از میان رفته‌اند.

۶ – زبانهای ایرانی کهن با زبانهای کهن هندوستان به‌خصوص زبانی که در سرودهای «ودا» Veda، که قدیم‌ترین اثر زبانهای آریائی هند است، به کار رفته نزدیکی و شباهت بسیار دارند. غالب افعال و پیشوندها و پسوندها و لغات اصولاً یکی است، اما افعال و کلماتی نیز هست که مخصوص یکی از دو دسته است، مانند گفتن (-gaub) و سال (-yâr) و برف

---

۱ – برای اطلاعات بیشتر به مقالهٔ پارسی باستان در همین مقدمه رجوع فرمائید.

۲ – رجوع به مقالهٔ اوستا در همین مقدمه شود.

۳ – آثاری که به خط قدیم خوارزم به دست افتاده هنوز خوانده نشده است.

(Snaig-) که تنها در زبانهای ایرانی دیده می‌شود. برای دریافتن شباهت اساسی این زبانها می‌توان به ده عدد اول زبان سانسکریت و اوستائی توجه نمود:

فارسی	سانسکریت	اوستایی
یک	ēka	aēva
شش	ṣaṣ	xšvaš
دو	dva	dva
هفت	saptá	hapta
سه	tri	θri
هشت	aṣṭa	ašta
چهار	čatvár	čaθwar
نه	náva	nava
پنج	pánča	panča
ده	dáśa	dasa

در اصوات و قواعد صرفی نیز اصولاً زبانهای کهن هندی و ایرانی مشترک‌اند، ولی چنانکه از مقایسهٔ ده عدد اول نیز برمی‌آید بعض تفاوتهای اصلی در اصوات میان دو زبان وجود دارد که می‌توان آنها را به عنوان میزان تشخیص به کار برد. از جمله در زبانهای اوستائی و فارسی باستان از «حروف دَمی (aspiré)» یعنی kh, th, ph, gh, dh, bh, اثری نیست و به‌جای آنها برحسب مورد حروف انسدادی و سایشی نظیر آنها (g, d, b, x, θ, f) دیده می‌شود، چنانکه در مثالهای ذیل می‌توان دید:

فارسی	اوستایی	سانسکریت
گوش	gaoša-	ghóṣa-
خر	xara-	khára-
نگاه می‌دارد	dārayaṭ	dhāráyat
سرود، گاه	gāθā-	gā́thā-
زمین	būmi-	bhū́mī-
کف	kafa-	kápha-

بعضی تفاوتهای اساسی دیگر با ذکر مثال در جدول ذیل نموده شده است:

فارسی	مادی	فارسی‌باستان	اوستایی	سانسکریت	هندواروپایی
	z	d	ž	J	*ĝ
دریا		draya	zrayō	jrayas	*ĝrejos
	z	d	z	h	*ĝh

من	adam	azəm	aham	aham	*eĝhom
	s	s		ch	*ŝk
می‌پرسند	parsati	pərəsa^{i}ti	prcháti	prcháti	*pṛk.ŝke-
	ç	θr		-tr-	*tl, tr
پسر	puça-	puθra-	putrá-	putrá-	*putlo-
	h	h		s	*
سپاه	hainā-	-	sénā-	sénā-	*sainā-
	θ	s	ś	ś	*ĥk
سنگ	aθanga- asan-	asəngа-	áśman-	áśman-	*ak-
	s sp	sp	śv	śv	*ĥku
اسب	asa- aspa-	aspa-	aśva-	aśva-	*ekuo-

از مقایسهٔ زبانهای قدیم هندی و زبانهای قدیم ایرانی است که می‌توان به چگونگی زبان «آریائی» یعنی زبانی که اساس زبانهای ایران و هند بوده است پی‌برد. در این تحقیق، مطالعهٔ لهجه‌های «کافری» افغانستان مانند اشکون Ashkun، کاتی Kati، ویگلی Waigali و پرسون Prasun که از جهتی به زبانهای هندی و از جهتی به زبانهای ایرانی شباهت دارند نیز سودمند است[1].

۷ – دستور زبانهای ایرانی کهن با دستور سایر زبانهای قدیم هند و اروپائی شبیه است و با دستور زبان فارسی تفاوت محسوس دارد. در زبانهای ایرانی کهن در صرف افعال و اسامی و ضمایر بسط و توسعهٔ خاص دیده می‌شود.

در اسامی هشت حالت می‌توان تشخیص داد که عبارتند از nominatif (نظیر حالت رفع در عربی) و accusatif (حالت مفعولی) و vocatif (حالت ندا) و instrumental (مفعولٌ معه) و datif (مجرور به با و غیر آن) و ablatif (مفعولٌ منه) و genitif (مضافٌ الیه) و locatif (مفعولٌ فیه). خاتمهٔ اسامی و صفات و ضمایر در هر یک از این حالات اصولاً برحسب آنکه کلمه مفرد یا تثنیه و یا جمع، مذکر یا مؤنث و یا خنثی باشد متفاوت است، جز آنکه بعضی از خواتیم به‌تدریج یکسان شده‌اند و از بعض خواتیم نیز در آثار موجود نمونه‌ای دیده نمیشود.

برای مثال می‌توان به صرف کلمهٔ «دست» (مفرد) در سه زبان فارسی باستان و اوستائی و زبان ودا

---

۱ – در باب پیوند این لهجه‌ها با زبانهای هندی و ایرانی رجوع شود به Report on a Linguistic Mission to Afghanistan، تألیف G. Morgenstierne (اُسلو، ۱۹۲۶ م.) ص۳۹ به بعد.

(قدیمترین زبان آریائی هند) توجه کرد[۱]:

زبان ودا	اوستائی	فارسی باستان
hast - ás	zast - ō	Nom. dast - a^{h}
hast - ám	zast - əm	Acc. dast - am
hást - a	zast - a	Voc. dast - ā
hast - á (ved)	zast - a	Inst. dast - a
hast - áyā́	zast - āi	Dat. dast - ahyā
hast - ā́t	zast - āṯ	Abl. dast - ā^{t}
hast - ásya	zast - ahe	Gen. dast - ahyā
hast - é	zast - e	Loc. dast - aiy

۸ – دستگاه افعال مبسوط و مفصل است. اصولاً دو دسته خواتیم برای افعال به کار میرود: «دستهٔ اول» برای زمانهای حال و آیندهٔ وجه اخباری و زمان حالِ وجه التزامی، و «دستهٔ دوم» برای زمان گذشتهٔ وجه اخباری و التزامی و ماضی مطلق (aoriste) و افعال تمنی. خواتیم افعال تام (perfectum) و افعال امر خصوصیاتی دارند که آنها را از دستهٔ اول و دوم جدا میکند.

افعال معلوم، همانطور که در سایر زبانهای قدیم هند و اروپائی دیده می‌شود، دو دسته‌اند: «فاعلی»، و «میانه»[۲]، و هر یک در همهٔ زمانها خواتیم جداگانه دارند و بنابراین دو دستهٔ عمده در صرف افعال به وجود می‌آورند.

وجوه افعال عبارتند از: وجه اخباری (indicatif)، وجه التزامی (subjonctif)، وجه تأکیدی (injonctif)، وجه تمنی و ترجی (optatif)، وجه امری (imperatif) و وجه مصدری (infinitif).

افعال اصلی برحسب زمانها عبارتند از مضارع، ماضی معین (preterit) و ماضی مطلق (aoriste) و ماضی تام (parfait) و ماضی بعید و آینده. برای مثال می‌توان این نمونه‌ها را از وجه اخباری که از زبان اوستائی اختیار شده در نظر آورد[۳]:

می‌برم	(فاعلی)	bar - āmi
ببرم	(فاعلی)	bar - āni
می‌بردم	(میانه)	ba^{i}r - e
بشوم	(میانه)	vis - āne
بردم	(فاعلی)	bar - əm
ببراد	(فاعلی)	bar - ōiṯ
بردم	(میانه)	ba^{i}r - e
ببراد	(میانه)	bar - aēta
ببر	(فاعلی)	bar - a
خواهم‌گفت	(فاعلی)	vaxšyā
ببر	(میانه)	bar - aruha
دیده بودم	(فاعلی)	didaēm

۹ – در اشتقاق افعال و ساختن کلمات تازه، گذشته از شدت و ضعف حرکات (ablaut) از عدهٔ بسیاری پیشوند و پسوند استفاده می‌شود که در زبانها و لهجه‌های امروزی ایران تقلیل کلی یافته و در زبان فارسی کنونی بسیار محدود شده است، اما اثر بعضی پیشوندها و پسوندهای قدیم را می‌توان در کلمات امروزی دید، چنانکه از مثالهای ذیل برمی‌آید[۴]:

آوردن	***ā*** + bar	گذر	vi + tar
آمدن	***ā*** + gam	گمان	***vi*** + man
آرمیدن	***ā*** + ram	کرده	karta + ***aka***
افروختن	***abi*** + ruč	آسمان	as + ***man***
افتادن	***ava*** + pat	میهمان	maeθ + ***ana***
انجمن	***ham*** + gam	روزن	raoč + ***ana***
پیغام	***pati*** + gam	برد(ه)	bar + ***ta***
نوشتن	***ni*** + pis	زنده	ziv + ***ant*** + ***aka***
آزمودن	***ā*** + ***uz*** + ma	کندن	kan + ***tanaiy***

در زبانها و لهجه‌های امروزی ایران دستور زبان ساده‌تری جانشین دستور زبان‌های قدیمی شده: تصریف اسامی و غالب صور قدیم افعال از میان رفته و یا ساده شده. تقسیم اسامی و ضمائر به مؤنث و مذکر و خنثی، جز به صورت ناقصی که در بعضی لهجه‌ها باقی مانده، دیگر دیده نمیشود. صیغهٔ تثنیه نیز ناپدید گردیده[۵].

---

۱ – همهٔ صیغه‌هائی که در این جدول ذکر شده در آثار موجود نیامده. منظور نشان دادن خواتیم و شباهت آنها در سه زبان است.

۲ – افعال فاعلی (actif) اصولاً افعالی هستند که در آنها توجه به سر زدن فعل از «فاعل» معطوف است. افعال میانه اصولاً آنهائی هستند که در آنها نتیجهٔ فعل عاید فاعل می‌شود یا به او ارتباط می‌یابد (مثل غنیمت گرفتن و خود را شستن) و می‌توان گفت افعال میانه بین افعال فاعلی و افعال مجهول (passif) قرار دارند. اما در زبانهای ایرانی با آنکه صورت صرفی این افعال حفظ شده همیشه معنی آن معنی «میانه» نیست.

۳ – چون همهٔ صیغه‌ها از یک فعل یا یک شخص به جا نمانده نمی‌توان وجدت فعل و شخص را در این نمونه حفظ نمود.

۴ – پیشوند یا پسوند با قلم ایتالیک چیده شده است. جزء دیگر جزء اصلی کلمه است.

۵ – برای توضیح این مطالب قسمت لهجه‌های کنونی این مقاله دیده شود.

زبانهای ایرانی میانه

۱۰ – زبانهای میانه، فاصل بین زبانهای کهن و زبانهای کنونی ایران‌اند. دشوار است بگوئیم زبان‌های میانه از چه تاریخی آغاز می‌شود. اگر در نظر بیاوریم که سیر و تحول زبان از صورتی به صورتی دیگر تدریجی است، این نکته نیز به دست می‌آید که تصور حد قاطعی میان زبانهای کهن و میانه و کنونی همیشه ممکن نیست.

میزان تشخیص زبانهای میانه اصولاً یکی تفاوت آنها نسبت به صورت قدیمتر این زبانها (عموماً ساده‌تر بودن)، و دیگر متروک بودن آنهاست. اما ممکن است بعضی از زبانهای رایج در تحول محافظه‌کارتر از بعضی زبانهای متروک باشند (چنانکه پشتو و آسی از پارتی و فارسی میانه محافظه‌کارترند).

از کتیبه‌های شاهان اخیر هخامنشی می‌توان دریافت که زبان فارسی باستان از همان ایام رو به سادگی میرفته و اشتباهات دستوری این‌کتیبه‌ها ظاهراً حاکی از این است که رعایت این قواعد از رواج افتاده بوده است. بنابراین می‌توان مقدمهٔ ظهور فارسی میانه را به اواخر دورهٔ هخامنشی منسوب داشت (حدود قرن چهارم پیش از میلاد).

۱۱ – اطلاع ما از زبانهای ایرانی میانه با کشفیاتی که از اوایل این قرن در آسیای مرکزی و چین حاصل شد افزوده گردید و چند زبان میانه که قبلاً از آنها آگاه نبودیم به دست آمد. فعلاً از زبانهای میانه، **فارسی میانه** (پهلوی، زبان ساسانیان) و زبان پارتی (زبان اشکانیان) و **زبان سغدی** و **زبان سکائی** (ختنی) و **زبان خوارزمی** شناخته شده. قطعات کوچکی نیز به خطی مشتق از خط یونانی به دست افتاده که ظاهراً **هپتالی**[۱] و از زبانهای ایرانی است[۲].

از این گذشته کلمات بسیاری، از زبانهای پهلوی و پارتی که در دوره‌های ساسانی و اشکانی وارد زبان ارمنی شده از مآخذ عمده برای تحقیق زبانهای میانهٔ ایران به شمار میرود.

۱۲ – زبانهای ایرانی را معمولاً می‌توان برحسب شباهت صوتی و دستوری و لغوی آنها به دو دستهٔ عمده تقسیم کرد: **دستهٔ غربی** و **دستهٔ شرقی**.

زبانهای فارسی باستان و مادی و فارسی میانه (پهلوی) و پارتی و فارسی کنونی به دستهٔ غربی تعلق دارند. زبانهای سغدی و سکائی و خوارزمی و آسی (اوستی) به دستهٔ شرقی متعلق‌اند. زبان اوستائی از جهاتی به زبانهای دستهٔ غربی و از جهاتی به زبانهای دستهٔ شرقی شبیه است، ازاین‌رو منسوب داشتن آن به یکی از این دو دسته آسان نیست. از لحاظ موطن از زبانهای شرق ایران است[۳].

این تقسیم‌بندی در زبانها و لهجه‌های امروزی ایران نیز صادق است، چنانکه فارسی و کردی و لری و بلوچی و لهجه‌های سواحل جنوبی خزر و لهجه‌های مرکزی و جنوبی ایران همه به دستهٔ غربی تعلق دارند ولی پشتو (زبان محلی افغانستان) و یغنوبی (بازماندهٔ سغدی) و لهجه‌های ایرانی فلات پامیر و آسی (که مردم آن از مشرق به قفقاز کوچیده‌اند) به دستهٔ شرقی متعلق‌اند. لهجه‌های کافری افغانستان دنبالهٔ زبانی هستند که شاید حد فاصل میان زبانهای هندی و ایرانی بوده است، و از این جهت با هر دو دسته وجوه مشترکی دارد، اما حقاً شباهت آنها به زبان هندی بیشتر است[۴].

۱۳ – در زبانهای میانه به‌طور کلی می‌توان گفت که دستور زبان ساده‌تر شده و تصریف اسامی و صفات و ضمائر اگر از میان نرفته مختصر گردیده و دستگاه مفصل افعال با وجوه و حالات و زمانهای متعدد به سادگی گرائیده و به کار بردن حروف اضافه برای تعیین حالات مختلف اسم بیش از زبانهای کهن معمول گردیده و افعال مرکب رواج بیشتر یافته‌اند.

در زبانهای میانهٔ دستهٔ غربی تطور به‌سوی سادگی بیشتر پیش رفته. در پهلوی و پارتی عملاً اسامی صرف نمیشوند، تثنیه از میان رفته است، تشخیص مذکر و مؤنث و خنثی نیز عملاً ناپدید شده (در کتیبه‌های پهلوی بعضی اسامی به y ختم می‌شوند که در پهلویِ کتابی به صورت w درآمده. گمان میرود

---

۱ – به قیاس سکه‌های هپتالی که به همین خط است.

۲ – در قرائت این قطعات هنوز بعضی تردیدات هست. رجوع شود به:

O.Hansen اثر Die Berliner Hephtaliten - Fragmente در: "La Nouvelle Clio, T.III (1951) Fasc. 1

۳ – در این باب رجوع شود به "Dialektologie der Westiranischen Turfantexte" تألیف P. Tedesco در Le Monde Oriental جلد XV ص۲۵۵ به بعد؛ و انتقاد نظر تدسکو در: "Report G.Morgenstierne اثر on a Linguistic Mission to Afghanistan" چ نروژ، ۱۹۲۶ م. ص۲۹.

۴ – به اثر فوق Morgenstierne ص ۵۰ به بعد رجوع شود.

که این y اثری از خواتیم اسامی در حالات غیر فاعلی (obliquus casus) باشد.

۱۴ – در این دو زبان از ماده‌های اصلی فعل مادهٔ مضارع که فعل امر و فعل التزامی نیز از آن ساخته میشود باقی مانده؛ ماضی و مشتقات آن، چنانکه در فارسی دری و غالب لهجه‌های کنونی ایران معمول است، از صفت مفعولی "participe passé passif" ساخته می‌شود، و این یکی از ممیزات مهم این زبانهاست. برای ادای معنی «من گفتم» در حقیقت عبارت «گفتهٔ من» با ضمیر ملکی به کار میرود، به این نحو (فارسی میانه):

	با ضمیر متصل	با ضمیر منفصل
گفتم	-m guft	man guft
گفتی	-t guft	tō guft
گفت	-š guft	ōy guft
گفتیم	-mān guft	ēmā guft
گفتید	-tān guft	šumā guft
گفتند	-šān guft	ēšān guft

به این ترتیب ضمیر ملکی در حقیقت جایگزین ضمیر فاعلی شده است. این طرز بناکردن فعل ماضی یکی از موجباتی است که در نتیجهٔ آن در غالب لهجه‌های غربی ایران، و از جمله فارسی، ضمایر و صیغه‌های حالت اضافه اهمیت و تسلط یافته و غالباً ضمایر فاعلی و سایر ضمایر را به کلی از صحنهٔ زبان رانده است. در فارسی «من» اصولاً ضمیر ملکی است، که از mana در فارسی باستان نتیجه شده. ضمیر فاعلی در فارسی باستان برای متکلم adam است که در فارسی اثری از آن به جا نمانده، ولی در لهجه‌های شرقی ایران عموماً و در بعضی لهجه‌های غربی مانند پارتی و خلخالی و تاتی اثر آن بجاست.

در مورد افعال لازم، صفت مفعولی با فعل معین، یعنی با زمان حاضر فعل – ah (=بودن)، برای ساختن ماضی به کار میرود. در سوم شخص صفت مفعولی به تنهائی کار فعل را انجام میدهد. در پارتی سوم شخص جمع گاه با فعل معین به کار میرود و گاه بدون آن. در فارسی میانه صرف فعل ماضی لازم چنین است[1]:

آمدیم	āmad - hēm	آمدم	āmad - ham
آمدید	āmad - hēd	آمدی	āmad - hē
آمدند	āmad - hand	آمد	āmad

که در فارسی «آمدم، آمدی، آمد... الخ» از آن نتیجه شده.

۱۵ – زبانهای دستهٔ شرقی یعنی سغدی و سکائی (ختنی) و خوارزمی و آسی و پشتو و عده‌ای از لهجه‌های فلات پامیر در لغات و تغییرات صوتی و قواعد دستوری مشترکاتی دارند که آنها را از دستهٔ غربی متمایز میسازد. برای مثال می‌توان لغات ذیل را در نظر آورد:

سکائی kanthā، سغدی knδ = شهر (جزء آخر بسیاری شهرها مانند سمرقند و خجند و بناکت و یارکند همین کلمه است).

سغدی xvarant (γw'r'nt)، سکائی hvarandau، اورموری $xvarints^a$ = راست (برابر چپ).

سکائی saha، اورموری sikak، پشتو sōe، پراچی sahφk = خرگوش.

پراچی âγun، پشتو āγustel = لباس پوشیدن.

وخی γar، پراچی gir، شغنانی žir، یزغلامی γrtsōk = سنگ، صخره.

پراچی pē، پشتو، paī، شغنانی pai = شیر (نوشیدنی).

کلمهٔ «من» در حال فاعلی نمونهٔ خوبی برای شباهت لهجه‌های این دسته است: سغدی az^u، سکائی azu (aysu)، پشتو ze، اورموری و سنگلیچی az، یغنوبی az، مونجانی zo، وخی و شغنانی wuz، آسی äz (در اوستائی azəm، در فارسی باستان adam). همچنین بعض کلمات ایرانی مانند gaub- گفتن و gmata- که صفت مفعولی gam- (رفتن) است و آمدن فارسی و مدن و آمدن پهلوی و âgad پارتی از آن نتیجه می‌شود، در لهجه‌های شرقی یا نیست و یا نادر است.

۱۶ – از حیث مشترکات دستوری می‌توان فقدان کسرهٔ اضافه یا نظیر آن را در زبانهای شرقی ذکر کرد[2]. همچنین در ساختمان افعال می‌توان مشترکاتی یافت، چنانکه در سغدی و خوارزمی صیغهٔ ماضی را می‌توان از مادهٔ مضارع بنا کرد، به خلاف فارسی و پارتی که ماضی را همیشه از صفت مفعولی میگیرد. و

---

۱ – در این جدول تنها یک صورت ذکر شد و از صور دیگر که نزدیک به این صورت است صرفنظر گردید.

۲ – تدسکو P. Tedesco این نکته را یکی از دلایل تعلق زبان اوستائی به دستهٔ غربی زبانهای ایرانی گرفته است.

نیز این دو زبان کلمهٔ «کام» را برای بنای فعل آینده و به عنوان مُعینِ فعل به کار می‌برند و dâri (داشتن) را برای ساختن افعال تام متعدی.

در اصوات نیز می‌توان مشترکات عمومی یافت، چنانکه عموماً حروف انسدادی آوائی «g, d, b» در آغاز کلمات در زبانهای شرقی تبدیل به حروف سایشی نظیر خود می‌شوند (γ, δ, β)؛ مثلاً «گوش» (در اوستائی – gaoša، در فارسی باستان – gauša) در سغدی γōš (γwš) و در پشتو γwaž و در یدغه γū و در سنگلیچی γōl و در وخانی γiš و در شغنانی γūž (اما در پراچی gū و gōš و در اورموری gōī این دو زبان را باید از زبانهای شرقی جنوبی محسوب داشت؛ بقیهٔ زبانهای شرقی متعلق به دستهٔ شمالی‌اند). و «دور» (در اوستائی – dūra، در فارسی باستان – dūra) در سغدی δūr (δwr) در وخانی δir در شغنانی δar، در پشتو (lire) (l از δ) و در یدغه lūro (اما در پراچی durīn و در سنگلیچی dīr). و «پخش کردن» در سغدی s δ β و در پشتو weš (از – baxšya مقایسه شود با – bāji = باج، سهم و – baga = خدا «قاسم» در فارسی باستان).

نیز می‌توان استنباط تدسکو را ذکر کرد که به‌موجب آن ah- و âh- در آخر کلمات آریائی (در اوستائی به‌ترتیب â و ō و در فارسی باستان ^{h} و a^{h}) در زبانهای شرقی تبدیل به ê و i میشود. (اثر مذکور، صفحهٔ ۲۵۶).

۱۷ – از زبان‌های میانهٔ ایرانی، آنها که اثری به جا گذاشته‌اند بدین قرارند:

زبان پارتی – زبان پارتی زبان قوم پارت از اقوام شمال شرقی ایران است و زبانی است که از جمله معمول اشکانیان بوده است. از این زبان دو دسته آثار موجود است: یکی آثاری که به خط پارتی، که خطی مقتبس از خط آرامی است، نوشته شده و دیگر آثار مانوی است که به خط مانوی، که مقتبس از خط سریانی است، ضبط گردیده.

قسمت عمدهٔ نوع اول کتیبه‌های شاهان متقدم ساسانی است که علاوه بر زبان فارسی میانه به زبان پارتی هم نوشته شده (وگاه نیز به یونانی). قدیمترین این نوع آثار اسنادی است که در اورامان کردستان به دست آمده[۱] (کتیبهٔ کال جنگال نزدیک بیرجند به احتمال قوی متعلق به دورهٔ ساسانی است[۲]). از مهمترین این آثار روایت پارتی کتیبهٔ شاپور اوّل بر دیوار «کعبهٔ زرتشت» (نقش رستم) و کتیبهٔ نرسی در پایکولی و کتیبهٔ شاپور اول در حاجی‌آباد فارس است.

در این کتیبه‌ها مانند کتیبه‌های پهلوی عدهٔ زیادی هزوارش آرامی به کار رفته که عموماً با هزوارشهای پهلوی متفاوت است.

اسناد سفالی که در اکتشافات اخیر «نسا»، شهر قدیمی پارت که محتملاً مقبرهٔ شاهان اشکانی در آن قرار داشته، به دست آمده، به خط آرامی (نزدیک به خط نسخهٔ اورامان) است. هنوز کاملاً مسلم نیست که زبان این اسناد پارتی است یا آرامی. اگر چنانکه محتمل است پارتی باشد می‌توان این اسناد را که متعلق به قرن اول پیش از میلاد است قدیمترین سند زبان پارتی شمرد[۳].

۱۸ – آثار مانوی پارتی از جملهٔ آثاری است که در اکتشافات اخیر آسیای مرکزی (تورفان) به دست آمد. این آثار همه به خطی که معمول مانویان بوده و مقتبس از سریانی است نوشته شده و به خلاف خط پارتی هزوارش ندارد و نیز به‌خلاف خط کتیبه‌ها که صورت تاریخی دارد، یعنی تلفّظ قدیمتری از تلفّظ زمان تحریر را می‌نمایاند، حاکی از تلفّظ زمان تحریر است.

این آثار را می‌توان دو قسمت کرد: یکی آنهائی که در قرن سوم و چهارم میلادی نوشته شده و زبان پارتی اصیل است، دیگر آثاری که از قرن ششم به‌بعد نوشته شده و محتملاً پس از متروک شدن زبان پارتی برای رعایت سنت مذهبی به وجود آمده (هنوز اثری که قطعاً بتوان به فاصلهٔ میان قرن چهارم و ششم منسوب دانست به دست نیامده).

نسخی که از آثار مانوی به دست آمده عموماً

---

۱ – از اسناد اورامان که بر پارشمن نوشته شده یکی متعلق به ۸۸ ق. م. است که به خط و زبان یونانی است و بر پشت آن چند کلمه‌ای به خط پارتی نوشته شده که ظاهراً جدیدتر است. سند دیگر متعلق به ۸۸ ق. م. یا ۱۲ م. است (بسته به اینکه تاریخ سطر اول را ۳۰۰ یا ۴۰۰ بخوانیم) که همهٔ آن پارتی است. رجوع شود به:

The Pahlavi Documents from Avroman (Le Monde Oriental, 1923) توسط H. S. Nyberg صفحهٔ ۱۸۲ و بعد و "Paikuli" تألیف E. Herzfeld صفحهٔ ۸۳ و بعد.

۲ – رجوع شود به مقالهٔ W. B. Henning در Jour. of Roy. Asia. Soc.، اکتبر ۱۹۵۳.

۳ – رجوع شود به Parthian Administrative Documents from South Turkemenistan در: Papers Presented by the Soviet Delegation at the XXIII Intern. Congress of Orient. (قسمت ایران، ارمنستان و غیره)، مسکو ۱۹۵۴ صفحهٔ ۹۴ به بعد.

متأخر از تاریخ تألیف و متعلق به قرن هشتم و نهم میلادی است. در خط مانوی حرکات به صورت ناقص ادا نموده شده است.

۱۹ – گذشته از آثاری که یاد شد کلمات پارتی که در زبان ارمنی باقی مانده به‌خصوص از این جهت که با حرکات ضبط شده برای تحقیق این زبان اهمیت بسیار دارد.

اگر آثار نسا را پارتی به‌شماریم، و همچنین با توجه به سند اورامان و پدید آمدن خط پارتی در قرن اول میلادی (به‌جای خط یونانی که از زمان سلوکیها رواج یافته بود) می‌توان گفت که زبان پارتی از اوایل قرن اول میلادی یا کمی قبل از آن قوت گرفته و زبان رسمی و درباری شده بود.

انحطاط زبان پارتی را می‌توان به‌بعد از قرن چهارم میلادی، یعنی پس از جایگیر شدن سپاهیان ساسانی برای مقابله با حملات اقوام شمالی منسوب داشت.

از لهجه‌های موجود ایران هیچیک را نمی‌توان دنبالهٔ مستقیم زبان پارتی شمرد، لهجه‌های امروزی خراسان عموماً لهجه‌های زبان فارسی است و زبان اصلی این نواحی در برابر هجوم اقوام مختلف و نفوذ زبان رسمی دورهٔ ساسانی از میان رفته است، ولی زبان پارتی در دورهٔ حکومت اشکانیان به‌نوبهٔ خود در زبان فارسی میانه (پهلوی) تأثیر کرده و این تأثیر را در زبان فارسی امروز نیز می‌توان دید[۱].

۲۰ – **فارسی میانه**[۲] – از این زبان که صورت میانهٔ فارسی باستان و فارسی کنونی است و زبان رسمی ایران در دورهٔ ساسانی بوده آثار مختلف به جا مانده است که آنها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: ۱ –کتیبه‌های دورهٔ ساسانی که به خطی مقتبس از خط آرامی، ولی جدا از خط پارتی، نوشته شده. ۲ – کتابهای پهلوی که بیشتر آنها آثار زرتشتی است و خط این آثار دنبالهٔ خط کتیبه‌های پهلوی و صورت تحریری آن است. ۳ –عباراتی که بر سکه و مهر و نگین و ظروف و جز آنها به جا مانده است. ۴ – آثار مانوی که به خط مانوی نوشته شده و همه از کشفیات اخیر آسیای مرکزی است. هم‌چنین باید کتیبه‌های منقوشی را که در کنیسهٔ «دورا Dura» یافت شده، و نیز مخطوطات پهلوی را که به خط تحریری شکسته بر روی پاپیروس به دست افتاده در شمار آورد.

در همهٔ این آثار به جز آثار مانوی هزوارش‌های آرامی به کار رفته است. خط کتیبه‌ها و خط کتاب‌ها و همچنین خط سکه‌ها و مهرها و نگین‌ها خطوط تاریخی است، یعنی حاکی از تلفّظ قدیمتر زبان است، ولی خط مانوی تلفّظ معمول زمان را منعکس میسازد.[۳]

۲۱ – آثار موجود زبان پهلوی مفصلترین جزء ادبیات پیش از اسلام است و از این میان سهم عمده خاص آثار زرتشتی است. بیشتر نزدیک به تمام آثار پهلویِ کتابی آثار زرتشتی است که غالباً در حدود قرن سوم هجری تدوین شده، هر چند اصل بعضی از آنها به دورهٔ ساسانی میرسد.

مهمترین کتیبهٔ زبان پهلوی کتیبهٔ شاپور اول در کعبهٔ زرتشت (نقش رستم) است. از کتیبه‌های دیگر می‌توان کتیبهٔ «کرتیر» موبد ساسانی را در نقش رجب و کعبهٔ زرتشت و کتیبهٔ نرسی را در پایکولی نام برد.

از آثار پهلوی کتابی که خاص ادبیات زرتشتی است **دینکرد** و **بندهشن** و **دادستان دینیک** و **مادیگان هزارداستان** و **ارداویراف‌نامه** و **مینوگ خرد** و **نامه‌های منوچهر** و **پندنامهٔ آذرباد ماراسپندان** و هم‌چنین تفسیر پهلوی بعضی اجزاء اوستا را نام باید برد. از آثاری که جنبهٔ دینی بر آنها غالب نیست **یادگار زریران** و **کارنامهٔ اردشیر بابکان** و **درخت آسوریگ** و **خسرو کواتان و ریذک** و **مادیگان شترنگ** درخور ذکر است.

۲۲ – زبان فارسی کنونی دنبالهٔ زبان پهلوی است. امّا، عدهٔ زیادی لغات پارتی از زمان تسلط اشکانیان در فارسی میانه (پهلوی) و در نتیجه در فارسی کنونی راه یافته. از این قبیل است کلمات فرشته، جاوید، اندام، افراشتن، خاستن و مرغ که در

---

۱ – رجوع شود به Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatursprache bei Firdosi توسط W. Lentz در: Zeitsch. für Indologie u. iranistik سال ۱۹۲۶، صص ۳۱۶-۲۵۱.

۲ – این زبان معمولاً «پهلوی» نامیده می‌شود، ولی بعضی از ایران‌شناسان اصطلاح «پهلوی» را که از کلمهٔ «پرثو = پارت» مشتق میشود برای زبان پارتی به کار برده و زبان دورهٔ ساسانیان را که اصلاً زبان جنوب ایران است «پارسیک» (فارسی) نامیده‌اند.

۳ – پازند زبان یا لهجهٔ خاصی نیست، همان فارسی دری بدون لغات عربی است که به خط اوستائی بنویسند. تنها زرتشتیان آن را به کار برده‌اند.

فارسی میانه (از آثار تورفان) به‌ترتیب frēstag، و jāyēd و hanām و awrāšt و xist- و murv است. هم‌چنین پور (در پهلوی: pus = پسر) و مهر و چهر و شاهپور و فرزانه و پهلوان را باید طبق قواعد زبان‌شناسی از کلمات پارتی محسوب داشت.

برای آنکه میزان نزدیکی و دوری پارتی میانه با فارسی میانه (پهلوی) تا حدی به دست آید می‌توان به لغات ذیل که هر یک مثالی برای یکی از تفاوتهای دو زبان است توجه نمود:

فارسی کنونی	فارسی میانه	پارتی
دانستن	dān-	zān-
دل	dil	zird
شهریار	šahryār	šahrdār
گناه	vināh	vinās
زنده	zīndag	živandag
پیغام	paigām	padgām
(نیوشیدن)	niyōš	nigōš
(پذیرفتن)	padīrift	padgrift
پاک	pāk	pawāg
آفرین	āfrīn	āfrīvan
پسر	pus	puhr
چهار	cahār	cafār
اوی	ōy	ōδ
این	ēn	im
راست	rāst	rāšt
جاوید	jāvēδ	žāyedān
(جدا)	žudī	yud
در	dar	bar
هشتن	hil	hirz
ده	dah	das
بغ، بیک	bay	ba
را (علامت مفعول)	rāy	vasnād

از جملهٔ تفاوتهای آشکار پارتی و فارسی میانه این است که در فارسی میانه بین مضاف و مضافٌ‌الیه و میان صفت و موصوف عموماً i(g)، که صورت قدیمتر کسرهٔ اضافهٔ فارسی است (در کتیبه‌ها و کتب پهلوی هزوارش آرامی دارد) به کار میرود ولی در پارتی برای اضافه عموماً علامت خاصی نیست، ولی گاه če به‌جای i(g) به کار برده می‌شود[1].

۲۳ - زبان سغدی - این زبان در کشور سغد که سمرقند و بخارا از مراکز آن بودند رایج بوده است. یک زمان سغدی زبان بین‌المللی آسیای مرکزی به‌شمار میرفت و تا چین نیز نفوذ یافت. آثار سغدی همه از اکتشافات اخیر آسیای مرکزی و چین است.

آثار سغدی را می‌توان از چهار نوع شمرد: آثار بودائی، آثار مانوی، آثار مسیحی، آثار غیردینی. از این میان آثار بودائی مفصلتر است.

خط سغدی خطی است مقتبس از خط آرامی و در آن هزوارش به کار میرود، اما عدهٔ این هزوارشها اندک است. همهٔ آثار بودائی و همچنین آثار غیردینی و کتیبهٔ قربلگسون در مغولستان (به خط چینی و اویغوری و سغدی، متعلق به قرن سوم هجری) هم به این خط است.

آثار مسیحی به خط سریانی و آثار مانوی به خط خاص مانویان نوشته شده.

۲۴ - میان آثار بودائی و مسیحی و مانوی مختصر تفاوتی از حیث زبان دیده می‌شود که نتیجهٔ تفاوت لهجه و تفاوت زمانی این آثار است. آثار سغدی مسیحی ظاهراً تلفّظ تازه‌تری را نشان میدهد. خط اصلی سغدی که آثار بودائی به آن نوشته شده مانند خط پهلوی خط تاریخی است و حاکی از تلفّظ قدیمتری است.

زبان سغدی در برابر نفوذ زبان فارسی و ترکی به‌تدریج از میان رفت. ظاهراً این زبان تا قرن ششم هجری نیز باقی بوده است. امروز تنها اثر زنده‌ای که از زبان سغدی به جا مانده لهجهٔ مردم یغنوب است که در یکی از دره‌های رود زرفشان بدان سخن می‌گویند و بازماندهٔ یکی از لهجات سغدی است.

۲۵ - زبان سکائی (ختنی) - این زبان، زبان یکی از اقوام سکائی مشرق است که یک زمان بر ختن در جنوب شرقی کاشغر استیلا یافتند و زبان خود را در آن سامان رایج ساختند (اطلاق نام ختنی به این زبان ازاین‌روست).

آثار زبان سکائی عموماً متعلق به قرن هفتم تا دهم میلادی است و عبارت از آثار بودائی، متون طبی، داستانها و قصص، نامه‌های بازرگانی، اسناد رسمی و غیر اینهاست. قسمت عمدهٔ این آثار ترجمه از سانسکریت، ولی قسمتی نیز ترجمه از زبان تبتی و یا انشاء اصیل است.

---

۱ - برای مقایسهٔ زبان فارسی میانه و پارتی و تفاوتهای آنها رجوع شود به Dialektologie der Westiranischen Turfantexte توسط P. Tedesco در: Le Monde Oriental جلد XV.

در آثار موجود این زبان می‌توان صورت قدیمتر و صورت تازه‌تری تشخیص داد. صورت قدیمتر این زبان از حیث دستور زبان به زبانهای ایرانی کهن شبیه است: اسم در هفت حالت صرف می‌شود و دستگاه افعال مفصل است، اما در صورت تازه‌تر سکائی صرف اسامی خیلی ساده‌تر شده. تلخیص فوق‌العادهٔ اصوات سکائی تازه یکی از ممیزات آن به‌شمار میرود.

۲۶ - زبان خوارزمی - زبان خوارزمی معمول خوارزم بوده و ظاهراً تا حدود قرن هشتم هجری رواج داشته است و پس از آن جای به زبان فارسی و ترکی سپرده.

کشف آثار زبان خوارزمی، گذشته از کلماتی که ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه ذکر کرده، به کلی تازه است و از سال ۱۹۲۷م. آغاز می‌شود. این آثار عبارت است از دو نسخهٔ فقهی به زبان عربی که در آن عباراتی به زبان خوارزمی نقل شده، و نیز لغت‌نامه‌ای که برای توضیح عبارات خوارزمی یکی از این نسخ نوشته شده، ولی مهمترین اثر زبان خوارزمی مقدمةالادب زمخشری است مشتمل بر لغات عربی و ترجمهٔ خوارزمی که در سال ۱۹۴۸ به دست افتاد.

آثار خوارزمی همه به خط عربی نوشته شده ولی هنوز خواندن و تعبیر آنها پایان نیافته (خواندن آثار مختصری که از زبان قدیم خوارزم به خطی مقتبس از خط آرامی به دست افتاده هنوز ممکن نگردیده است). اشکال عمده‌ای که در خواندن عبارات خوارزمی مقدمةالادب وجود دارد این است که کلمات عموماً اعراب ندارد و نقطه‌گذاری آنها نیز ناقص است.

زبان خوارزمی با زبان اطراف یعنی زبان سغدی و سکائی و آسی نزدیک است. در زبان خوارزمی چنانکه از مقدمةالادب و نسخ فقهی مذکور برمی‌آید عده‌ای لغات فارسی و عربی وارد شده که حاکی از تأثیر این دو زبان در خوارزمی است.

۲۷ - گذشته از زبانهای میانهٔ فوق‌الذکر که زبانهای عمده‌ای هستند که آثار آنها امروز به دست است، زبان دیگری که با زبان سکائی ختن رابطهٔ نزدیک دارد در حوالی «تمشق» (Tumshuq) در شمال شرقی کاشغر معمول بوده که آثار مختصری از آن به دست افتاده، ولی هنوز کاملاً روشن نیست.

صورتی از زبان آسی میانه را می‌توان در بعضی اسامی تاریخی و جغرافیائی و همچنین در بعضی کلماتی که در زبان مجارستانی داخل شده بازیافت (مانند kard = شمشیر، gazdag = توانگر).

زبانی که به زبان **طخاری** مشهور شده و دو لهجهٔ اساسی به نام «کوچی» و «اگنی» دارد، هر چند از زبانهای هند و اروپائی است ولی از زبانهای ایرانی نیست، بلکه مانند ارمنی زبانی مستقل است.

زبانها و لهجه‌های ایرانی کنونی

زبانها و لهجه‌های ایرانی که امروز متداول است و از قفقاز تا فلات پامیر و از عمان تا آسیای مرکزی بدانها سخن می‌گویند تنوع بسیار دارد. از این میان زبان فارسی به مناسبت ادبیات پردامنه و اعتبار تاریخی و نفوذ آن در سایر زبانها و لهجه‌های ایرانی، و نیز در چند زبان غیر ایرانی (ترکی و اردو)، اهمیت خاص دارد.

زبانها و لهجه‌های ایرانی کنونی را می‌توان به چند گروه تقسیم کرد. نخست این زبانها به دو دستهٔ شرقی و غربی تقسیم می‌شوند. این تقسیم چنانکه در مورد زبانهای میانهٔ ایران ذکر شد بر حسب مشترکات صوتی و لغوی و دستوری است.

۲۸ - زبانهای ایرانی شرقی که امروز رایج است بدین‌قرار است:

۱ - آسی[1] - Ossète که در قسمتی از نواحی کوهستانی قفقاز مرکزی رایج است و در آن دو لهجهٔ مهم، یکی «ایرون Iron» و دیگری «دیگورون Digoron» می‌توان تشخیص داد. آس‌ها یا آلانها که به نام آنها در تاریخ مکرر برمیخوریم اصلاً از مشرق دریای خزر به این نواحی کوچ کرده‌اند و ازاین‌رو زبان آنها با زبان سغدی و خوارزمی ارتباط نزدیک دارد.

آسی در میان زبانهای ایرانی کنونی مقامی خاص دارد. این زبان یکی از زبانهای بسیار معدودی است که زبان فارسی در آن تقریباً نفوذ نیافته (لهجهٔ کومزاری از لهجه‌های ایرانی عمان نیز از دایرهٔ نفوذ زبان فارسی بیرون است) و بسیاری از خواص زبانهای کهن ایران را تاکنون محفوظ داشته (مانند صرف اسامی در حالات هفت‌گانه و به کار بردن پیشوندهای متعدد برای افعال و غیره) و از

---

۱ - مردمی که به این زبان سخن می‌گویند بازماندگان آس‌ها یا آلان‌های قدیم‌اند.

بدوی‌ترین زبانهای ایرانی امروز به‌شمار میرود.

ادبیات آسی شامل داستانها و افسانه‌های جالبی است که از قرن گذشته شروع به ضبط آنها گردیده است. از معروفترین این داستانها سلسله داستانهای قهرمانان «نرت Nart» است.

امروز برای آسی خط روسی به کار میرود و دامنهٔ اقتباس آسی از روسی روزبروز توسعه می‌یابد.

۲ – یغنوبی – این زبان بازماندهٔ یکی از لهجه‌های سغدی است که در درهٔ یغنوب، میان جبال زرفشان و حصار، بدان سخن می‌گویند و تنها اثر زنده‌ای است که از زبان سغدی به‌جای مانده و در آن مانند زبان سغدی هنوز می‌توان ماضی را از مادهٔ مضارع بنا کرد (akunim =کردم) و علامت جمع نیز در آن t- است. از این جهت با زبان آسی که علامت جمع در آن tæ- است شبیه است. یغنوبی نیز مانند سایر لهجه‌های ایرانی بسیاری از لغات فارسی و عربی را اقتباس کرده است.

۳ – پشتو – این زبان، زبان محلی افغانستان و قسمتی از ساکنان سرحدات شمال غربی هندوستان است. هر چند زبان فارسی و عربی در این زبان نفوذ یافته، ولی این زبان که امروز در افغانستان بیش از گذشته مورد توجه است، بسیاری از خصوصیات اصیل زبانهای ایرانی را حفظ کرده و خود لهجات مختلف دارد (وزیری، آفریدی، پیشاوری، قندهاری، قلزه‌ای، بنّوچی و غیره. ونتسی (Vanetsi) را باید حقاً لهجهٔ جدائی به‌شمار آورد که با پشتو رابطهٔ نزدیک دارد). در پشتو هنوز تشخیص جنس (مذکر و مؤنث) و صرف اسامی رایج است.

زبان پشتو صاحب آثار و ادبیات است، از جمله آثار شاعر معروف این زبان «خوشحال خان» را می‌توان ذکر کرد. همچنین مقدار زیادی اشعار محلی و داستان و افسانه به این زبان موجود است. در ایام اخیر که این زبان مورد نظر دولت افغانستان قرار گرفت آثار متعددی به این زبان انتشار یافت.

۴ – لهجه‌های فلات پامیر – در فلات پامیر میان افغانستان و هندوستان و چین و ترکستان هنوز عده‌ای از زبانها و لهجه‌های ایرانی رایج است. عدهٔ کسانی که به هر یک از این زبانها سخن می‌گویند معدود است و بعضی از این لهجه‌ها در حال از میان رفتن است و برخی نیز امروز از میان رفته. این زبانها به‌واسطهٔ دور بودن از مراکز سیاسی و تغییرات اجتماعی توانسته‌اند بسیاری از خصوصیات لغات قدیم ایرانی را محفوظ بدارند. مطالعهٔ این زبانها از لحاظ تحقیق زبانهای قدیم ایرانی اهمیت خاص دارد. بسیاری لغات اصیل از زبان هند و اروپائی در این زبانها به‌خصوص در «وخی» محفوظ مانده که در سایر زبانهای ایرانی یا هند به جا نمانده است.

مهمترین زبانها و لهجه‌های فلات پامیر عبارتند از: **وخانی** یا وخی، **شغنانی** یا **شغنی**، **اُرُشُری**، **یَزغُلامی**، **روشانی** (روشنانی)، **بَرتنگی**، **سنگلیچی** یا **زِبَکی**، **اشکاشمی**، **مونجانی** یا مونجی، **یدغه‌ای** یا **ایدغه‌ای**، **اورموری** یا **بَرَکی**، **پَراچی**.

در این زبانها با وجود شباهت و نزدیکی آنها به یکدیگر می‌توان دسته‌های مختلف تشخیص داد. شغنانی و اُرُشُری و یزغلامی و روشانی و برتنگی گروه پیوسته‌ای تشکیل میدهند. سنگلیچی و اشکاشمی نیز بهم پیوسته‌اند. یدغه را باید منشعب از مونجانی شمرد که خود لهجات مختلف دارد. وخانی در این میان از دیگر زبانها مستقل است و ظاهراً بازماندهٔ یکی از زبانهای مستقل قدیم ایرانی است.

این زبانها مانند سغدی و سکائی و آسی همه متعلق به دستهٔ شمالی زبانهای ایرانی شرقی‌اند. اورموری و پراچی که در قسمت غربی‌تر و جنوبی‌تر افغانستان رایج‌اند به دستهٔ جنوبی زبانهای شرقی تعلق دارند و با یکدیگر پیوسته و نزدیک‌اند. در اورموری می‌توان دو لهجهٔ متفاوت که یکی در «لوگر» و دیگری در «کَنی گروم» متداول است تشخیص داد.

۲۹ – زبانهای دستهٔ غربی کثرت و تنوع بیشتری دارند. اهم آنها بدینقرار است:

۱ – **بلوچی** – این زبان در قسمتی از بلوچستان و همچنین در بعضی نواحی ترکمنستان شوروی رایج است. در بلوچستان علاوه بر بلوچی زبان دیگری نیز به نام «براهوی Brahui» متداول است که از جملهٔ زبانهای «دراویدی» یعنی زبان بومیان هندوستان قبل از نفوذ اقوام آریائی است.

بلوچی اصولاً از گروه شمالی زبانهای غربی ایران است و بلوچها ظاهراً از شمال به جنوب کوچ کرده‌اند، ولی بلوچی به‌علت مجاورت با زبانهای شرقی ایرانی بعضی از عوامل آنها را اقتباس کرده است (gis = خانواده، gwand = کوتاه، gud = جامه،

که نظائر آنها را در زبانهای شرقی می‌توان یافت). همچنین بلوچی گذشته از فارسی بعضی از لغات براهوی و سندی را اقتباس کرده.

زبان بلوچی لهجات مختلف دارد که مهمترین آنها بلوچی غربی و بلوچی شرقی است که هر یک نیز تقسیمات فرعی دارند، اما روی‌هم‌رفته به‌علت ارتباط قبائل بلوچ با یکدیگر تفاوت میان این لهجات زیاد نیست.

بلوچی از بعضی زبانهای دیگر غربی، مانند فارسی، محافظه‌کارتر است و بسیاری از لغات ایرانی کهن با اندک تغییری در آن به جا مانده (مانند roc = روز، اوستائی: raocah- ; pacag = پختن، از pac-؛ kapta =افتاده، از kap-).

۲ - **کردی** - کردی نام عمومی یک دسته زبانها و لهجه‌هائی است که در نواحی کردنشین ترکیه و ایران و عراق رایج است. بعضی از این زبانها را باید مستقل شمرد، چه تفاوت آنها با کردی (کُرمانجی) بیش از آن است که بتوان آنها را با کردی پیوسته دانست: دو زبان مستقل از این نوع یکی **زازا** یا **دِمْلی** است که به نواحی کردنشین غربی متعلق است، و دیگری **گورانی** که در نواحی کردنشین جنوبی رایج است و خود لهجه‌های مختلف دارد. گورانی لهجه‌ای است که ادبیات مذهب اهل حق بدان نوشته شده و مانند زازا به شاخهٔ شمالی دستهٔ غربی تعلق دارد.

زبان کردی اخص را کرمانجی می‌نامند که خود لهجه‌های متعدد دارد مانند **مُکری**، **سلیمانیه‌ای**، **سنندجی**، **کرمانشاهی**، **بایزیدی**، **عبدوئی**، **زندی**.

زبان کردی با دستهٔ شمالی لهجه‌های ایرانی غربی بعضی مشابهات دارد و از زبانهای مهم دستهٔ غربی به‌شمار میرود و صاحب اشعار و تصانیف و قصص و سنن ادبی است. هر چند کردی از حیث ساختمان مستقل است ولی زبانهای اطراف یعنی فارسی و عربی و ترکی و ارمنی در آن تأثیر کلی کرده‌اند و بسیاری از لغات آن مقروض از این زبانهاست.

زبان کردی مانند زبان فارسی و برخلاف زبان بلوچی و پشتو در طول زمان تغییرات مهم صوتی پذیرفته است.

۳ - **لهجه‌های ساحل دریای خزر** - این زبانها که شامل **گیلکی** و **مازندرانی** (طبری) و **طالشی** و فروع اینهاست در سواحل جنوبی و جنوب غربی دریای خزر رایج است. **گرگانی** که لهجهٔ خاص فرقهٔ حروفیه بوده امروز از میان رفته است. مازندرانی و گیلکی ادبیات محلی قابل‌ملاحظه‌ای دارند، از این میان مازندرانی صاحب آثار معتبر بوده که بیشتر از میان رفته است.

۴ - **لهجه‌های مرکزی** - لهجه‌های مرکزی ایران که از بعضی جهات حدّ فاصل میان لهجه‌های شمالی و لهجه‌های جنوبی دستهٔ غربی محسوب میشوند، متعددند و از حوالی قم تا حوالی یزد و کرمان و نزدیکی شیراز متداول‌اند. از این جمله است نطنزی **و فریزندی** (در فریزند - پنج‌فرسنگی نطنز) و **یارندی** (در یارند از توابع نطنز) و **میمه‌ای** (در میمه از توابع کاشان) و **جوشقانی** و **وُنیشونی** (در ونیشون یا وانیشان میان گلپایگان و خونسار) و **قُهرودی** (در جنوب کاشان) و **سوئی** (میان اصفهان و کاشان) و **کشه‌ای** (در شمال اصفهان) و **زَفْره‌ای** (در شرق اصفهان) و **سِدِهی** و **گزی** و **قُمشه‌ای** و **خُرزوقی** (همه از توابع اصفهان) و **اردستانی** و **وَفسی** و لهجه‌های وابسته به آن (**آشتیانی**، **کهکی**، **آمره‌ای** - میان ساوه و همدان و اراک) و **خونساری** و **محلاتی** و **سیوندی** (در راه اصفهان به شیراز - شمال شیراز) و **نائینی** و **اَنارکی** (نزدیک نائین) و لهجهٔ زرتشتیان یزد و کرمان یا لهجهٔ **بهدینان** (که اندکی با یکدیگر متفاوت‌اند).

۵ - در نواحی شمالی لهجه‌های مرکزی که ذکر آنها گذشت، به دستهٔ دیگری از زبانها و لهجه‌های ایرانی برمیخوریم که عموماً به دستهٔ غربی زبانهای ایرانی متعلق‌اند. عمدهٔ این لهجه‌ها عبارتند از **تاکستانی** و خویشان آن (**اشتهاردی**، **رامندی**، **چالی** یا **شالی** و غیر اینها - میان قزوین و زنجان و طهران)، **سمنانی**، **سنگسری** و **شهمرزادی** و **لاسگردی** و **سرخه‌ای** و **خوری** (در خور نزدیک بیابانک) و **خلخالی** و **هرزنی** (در هرزن و گلین‌قیه میان جلفا و صوفیان - آذربایجان) و لهجهٔ **کرینگان** (در جنوب رود ارس و چهارده‌فرسخی شمال تبریز). میان غالب این لهجه‌ها می‌توان مناسباتی یافت که حاکی از پیوستگی آنها است. تاکستانی از جهتی با سمنانی و از جهتی با طالشی شبیه است. لهجه‌های هرزن و کرینگان به‌واسطهٔ خصوصیاتی که دارند از لهجه‌های ممتاز ایران

به‌شمار میروند (صرف اسامی در چندین حالت، ساختن مضارع از مادهٔ ماضی، باقی ماندن مادهٔ ماضی و مضارع و وجه التزامی و امر قدیم در آن، تبدیل -t- به r در آن و غیر اینها). با این همه هرزنی از جهتی نیز با طالشی و خلخالی و از جهتی با لهجهٔ زازا (در کردستان ترکیه) مشابهت دارد.

اگر چنانکه بعضی گمان کرده‌اند، زازا اصلاً از لهجه‌های مردم کوه‌نشین دیلم بوده و بعداً به مغرب رفته است می‌توان هرزنی و کرینگانی و خلخالی و طالشی و زازا و تاکستانی و سمنانی را یک رشته زبانها و لهجه‌های پیوسته شمرد که از طرفی با لهجه‌های دیگر سواحل دریای خزر و از طرف دیگر با لهجه‌های مرکزی ایران ارتباط می‌یافته است[۱].

اگر چنانکه معمول است لهجه‌های غربی ایرانی را به دو دستهٔ شمالی و جنوبی تقسیم کنیم، لهجه‌هائی که ذکر آنها گذشت همه به دستهٔ شمالی متعلق‌اند (هر چند بعضی از آنها مانند سیوندی و بلوچی فعلاً در جنوب ایران متداول‌اند).

۳۰ – زبانها و لهجه‌های جنوبی – اهم این زبانها فارسی است. این زبان که زبان رسمی و ادبی ایران است دنبالهٔ فارسی میانه (پهلوی) و فارسی باستان است و از زبان قوم پارس سرچشمه می‌گیرد.

آغاز زبان فارسی کنونی را باید از نخستین آثاری که پس از اسلام به این زبان به وجود آمده محسوب داشت. تحول مهم اجتماعی و سیاسی و مذهبی که با نفوذ اسلام در ایران حاصل گردید در زبان رسمی ایران مؤثر شد. زبانی که پس از اسلام به خط عربی (به‌جای خط پهلوی) ضبط گردید و قدیمترین نمونه‌های آن را در اشعار حنظلهٔ بادغیسی و محمّدبن وصیف سیستانی و شهید و رودکی می‌یابیم تا امروز تغییر اساسی نیافته است.

زبان فارسی در قواعد دستوری دنبالهٔ فارسی میانه است و با آن تفاوت چندانی ندارد (از جمله تفاوتهای معدودی که دارد این است که در فارسی کنونی ماضی افعال متعدی نیز مانند افعال لازم صرف میشود: نوشتم، نوشتی، نوشت... مانند: آمدم، آمدی، آمد... در فارسی میانه اولی، به‌وسیلهٔ ضمائر ملکی و دومی با مضارع فعل -ah = بودن، صرف می‌شود. شمارهٔ ۱۵ دیده شود).

از حیث لغات، زبان فارسی مواد بسیار از سایر زبانهای ایرانی و غیرایرانی مانند پارتی (شهر، فرشته، فرزانه، شاهپور و غیره) و سغدی یا زبانهای نزدیک به آن (بساک، زندباف، فغفور، چرخشت، مُل، ملخ و غیره) و یونانی (دیهیم، درهم، دینار، فنجان، لنگر، پسته، الماس، مروارید، سیم، نرگس، کلم، کلید، قپان، کالبد، لگن، یاقوت، زمرّد و غیره) و آرامی یا سریانی (کشیش، مسیحا، تابوت، چلیپا، کنشت، شنبه، شیپور، بوریا، گنبد، شیدا، تود [= توت] و غیره) و هندی (شکر، شمن، فلفل، شغال، کوتوال، چندن [= صندل]، نارگیل، کرباس، شیدا، قرنفل، لاک و غیره) و ترکی (اردو، اطراق، یغما، ایلچی، قراول، خاقان، خاتون و غیره) و مغولی (نوکر، سوغات، چریک، بهادر، کریاس، کنگاش، قورچی، کتل، یاسا، تمغا، یرلیغ و غیره) و چینی (کاغذ، چای، تیم، تیمچه) قرض گرفته است و اخیراً عده‌ای از کلمات مردم مغرب زمین نیز وارد فارسی گردیده است (مانند اسکناس، پوتین، اُرسی، ماشین و غیره).

از طرفی بسیاری کلمات و افعال اصیل ایرانی در زبان فارسی به جا نمانده و فقط از بعضی، مشتقاتی در فارسی باقی است از قبیل -vak، -vac = گفتن («آواز» و «نوا» از آن مشتق است)؛ -ni = دلالت کردن؛ -vind یافتن؛ -barm = گریستن؛ -nas = از میان رفتن، فاسد شدن (گناه <-nās + vi از آن مشتق است)؛ -kap = افتادن (کهن < kaf - van از آن مشتق است)؛ -gund = پوشیدن؛ -darz = دوختن، پیوستن؛ و بسیاری دیگر که در لهجه‌های دیگر باقی مانده است.

اما از این همه مهمتر لغات عربی است که قسمت عمدهٔ لغات فرهنگی و اداری و سیاسی و علمی فارسی متداول را تشکیل میدهد، هر چند بسیاری از این لغات در صورت و معنی و تلفّظ با اصل عربی تفاوت یافته و صورت ایرانی به خود گرفته‌اند.

۳۱ – زبان فارسی از میان زبانهای جدید ایرانی تنها زبانی است که ادبیات وسیع و طراز اول به وجود آورده و نیز در همهٔ لهجه‌های ایرانی (به استثنای آسی و کومزاری) تأثیر قوی کرده و در بسیاری از نواحی به‌خصوص نواحی شرقی ایران جایگیر لهجه‌ها و زبانهای دیگر ایرانی شده است.

---

۱ – در این باب رجوع شود به مقالهٔ W. B. Henning به نام "The Ancient Language of Azerbaijan" در Trans. of the Philol. Soc، سال ۱۹۵۴، صص ۱۷۷–۱۵۷.

زبان **تاجیکی** که در ترکستان شوروی رایج است و همچنین فارسی افغانستان هر چند مختصر تفاوتهائی با فارسی رسمی ایران دارند اصولاً همان‌اند و تفاوتهای آنها اساسی نیست. همچنین زبان **تاتی** حوالی بادکوبه را نیز باید اصولاً از لهجه‌های فارسی شمرد که با سپاهیانی که در عهد ساسانیان برای نگاهداری دربند قفقاز فرستاده شده‌اند به آن سامان راه یافته است.

لهجهٔ یهودیان سمرقند و بخارا نیز اصولاً فارسی است که با عدهٔ زیادی از لغات عبری آمیخته است، ولی بعضی تفاوتها و به‌خصوص حفظ بعضی صور قدیم به آن صورت لهجهٔ فرعی میدهد.

سایر لهجه‌های جنوبی عبارتند از **لری** و **بختیاری** و **لکی** و فروع آنها که همه را می‌توان تحت عنوان کلی «**لری**» ذکر کرد، و **دزفولی**، و لهجه‌های فارس از جمله **لاری** و **بندری** (در میناب) و لهجه‌های **سُمغون** و **بورینگان** و **پاپون** و **امامزاده اسمعیل** و **ماسرم**، و لهجه‌های **بَشکردی** که در آنها دو لهجهٔ عمدهٔ **شاه بابکی** و **انگهرانی** Angohrâni می‌توان تشخیص داد[1] و لهجهٔ کومزاری در شبه‌جزیرهٔ عمان که با فارسی و لری رابطهٔ نزدیک دارد.

۳۲ – لهجه‌های کنونی ایرانی در مرحلهٔ واحدی از تحول نیستند. بعضی مانند فارسی و لری و کردی و تاکستانی در تحول پیشتر رفته و نسبت به صورت قدیم‌تر خود بسیار ساده شده‌اند. مثلاً در فارسی از تصریف اسامی و از تشخیص جنس و تثنیه اثری نمانده و از دستگاه مفصل افعال قدیم نیز صورتهای معدودی باقی مانده و عدهٔ پیشوندها و پسوندهای رایج قدیم نیز تقلیل کلی یافته و برای ادای معانی وسائل تازه از قبیل به کار بردن حروف اضافه و ساختن افعال مرکب معمول گردیده[2].

بعضی دیگر از لهجه‌ها مانند آسی و پشتو و بلوچی برعکس محافظه‌کارترند و نزدیکی آنها به صورت قدیمتر زبانهای ایرانی بیشتر است.

تصریف اسامی در غالب لهجه‌های دستهٔ غربی از میان رفته، اما در بعضی دیگر اثری از آن بجاست. مثلاً در کردی هنوز حالت فاعلی و غیرفاعلی دو صورت جداگانه دارد (در مُکری، فاعلی: âû = آب؛ غیرفاعلی: âwê). در بلوچی علاوه بر این دو، حالت اضافه نیز صورت جداگانه دارد (فاعلی: log = خانه؛ غیرفاعلی: logâ؛ اضافه: loga). در سمنانی نیز دو حالت اصلی موجود است (فاعلی: pîr = پسر، غیرفاعلی: pîri). در تاکستانی نیز اثری از تصریف اسامی در بعضی موارد باقیمانده (فاعلی: pia=پدر، mâya=مادر؛ اضافی: piyar و mâree). در هرزنی تصریف اسامی صورت کاملتری دارد، هر چند خواتیم اسامی دنبالهٔ قدیم نیست، بلکه از نو درست شده. (مرد:

Nom. merd Acc. merde Abl. merderi
Loc. merdenda Inst. merdehun).

۳۳ – در لهجه‌های دستهٔ شرقی اثر تصریف اسامی بهتر باقی مانده. در آسی اسم هشت حالت می‌تواند داشته باشد. (در آسی غربی، مرد:

Nom. fid Acc. fidi, fid Dat. fidi
Voc. fid-fidai Abl. fidäi Loc. fidi, fidmä
Gen. fidi).

در یغنوبی و پشتو و مونجانی و یدغه‌ای نیز دو حالت فاعلی و غیرفاعلی برای اسامی در جمع و مفرد وجود دارد. در وخانی و سریقلی جمع غیرفاعلی صورت خاص دارد. در پراچی و اورموری نیز می‌توان چندین حالت که بیشتر آنها با افزودن جزئی به اوّل یا آخر کلمه حاصل می‌شود تشخیص داد. تشخیص جنس در لهجه‌های امروزی یا از میان رفته (مثلاً در فارسی و آسی و پراچی و هرزنی و غالب لهجه‌های جنوبی و مرکزی ایران) و یا اثر ضعیفی از آن باقی‌مانده است (مثلاً در تاکستانی: mishú = [مرد] رفت و mishú(y)a = [زن] رفت).

۳۴ – دستگاه افعال چنانکه گذشت در لهجه‌های کنونی ایران بسیار ساده شده و صورتهای تازه‌ای برای ادای تفاوت زمانها و وجوه افعال رواج یافته است.

در غالب لهجه‌های کنونی افعال از دو مادّه ساخته میشوند: مادهٔ مضارع که دنبالهٔ مضارع ایرانی کهن است و مادهٔ ماضی که عموماً صفت مفعولی است.

---

۱ – این توضیح دربارهٔ لهجهٔ بَشکرد (بشاکرد) مبتنی بر اطلاعات شفاهی و مراسلات دکتر گرشویچ دانشیار دانشگاه کمبریج است که تابستان سال ۱۳۳۵ را برای تحقیق این لهجه‌ها در بشکرد گذرانید. از لغاتی مانند der=دل و sax=سگ می‌توان پیوستگی آن را با لهجه‌های جنوبی دستهٔ غربی دریافت.

۲ – برای ملاحظهٔ خصوصیات کلی لهجه‌های ایرانی به مقالهٔ W. H. Baily در دائرةالمعارف اسلامی (ذیل Persia) مراجعه شود.

وجه التزامی که در زبانهای میانهٔ ایران عموماً استقلال دارد در غالب زبانهای کنونی جای خود را به فعل مضارع سپرده و فعل مضارع برای حال و آینده و همچنین مضارع التزامی به کار میرود (مثل رَوَم و کنم در فارسی). اما برای تصریح معنی در زبانهای کنونی غالباً از پیشوندها و پسوندها استفاده می‌شود (مثل می - روم، بـ - روم، در فارسی؛ de - ferom = میخورم، در خوری؛ kävim - dä = می‌افتم، در مکری؛ a - kavam = می‌افتم، در کرمانجی؛ i - kunom = می‌کنم، در بختیاری؛ ârân - it = می‌آورم، در خونساری؛ a - n - gerem = می‌گیرم، در تاکستانی).

در یغنوبی و همچنین در هرزنی مادهٔ فعل التزامی حفظ شده (در یغنوبی: kunt-ist = می‌کند، kunât = بکند؛ در هرزنی: yane = میزند، yandi = بزند).

در هرزنی به خلاف غالب لهجه‌های امروزی ایران مادهٔ اصلی ماضی حفظ شده و فعل مضارع نیز اصولاً از آن ساخته می‌شود[1].

در یغنوبی نیز با اضافه کردن -a ماضی از مضارع ساخته می‌شود (wav = میگوید، awav = گفت). ولی در سایر لهجه‌ها صفت مفعولی که در ایرانی قدیم به -ta ختم می‌شود (فارسی باستان kar - ta = کرده) به کار میرود. تفاوتی که در ایرانی میانه در صرف فعل ماضی لازم و ماضی متعدّی در میان بوده است (در فارسی میانه: man guft یا -m guft = گفتم، ولی âmad-ham = آمدم) در بعضی از لهجه‌های امروزی به‌خصوص لهجه‌های جنوبی، از جمله فارسی، از میان رفته است (در فارسی کنونی: آمدم و گفتم). در غالب لهجه‌های ایرانی، مانند طالشی، نطنزی، سمنانی، کردی، گورانی، زازا، بلوچی، وخانی، اورموری، پراچی، مونجانی، پشتو این تفاوت بجاست (مثلاً در سمنانی مقایسه شود: a bebiun = شدم، ta bebei = شدی، u bebâ = شد، ولی mu derdan = من داشتم، ta derd = تو داشتی، zho derdeysh = او داشت).

***

تحقیق لهجه‌های ایرانی کنونی هنوز کامل نیست. اطلاع ما از لهجه‌های تاکستانی و لهجه‌های ایرانی آذربایجان و لهجه‌های بشکرد کاملاً تازه است و بسا که لهجه‌هائی هست که هنوز هیچ ضبط نشده. بسیاری از لهجه‌های ایرانی در برابر نفوذ روزافزون زبان فارسی در حال از میان رفتن‌اند و حق این است که هر چه زودتر در جمع و تدوین آنها کوشش شود.

مآخذ

در اینجا مجال ذکر همهٔ مآخذ اطلاع از زبانها و لهجه‌های ایرانی نیست. برای آگاهی از این مآخذ می‌توان به آثار ذیل رجوع کرد: W. Geiger, E. Kuhn, *Grundriss der iranischen Philologie* I, 1895-1901 شامل تحقیق در فارسی باستان، اوستائی، فارسی میانه، فارسی دری، پشتو، بلوچی، کردی، لهجه‌های فلات پامیر، لهجه‌های حوالی دریای خزر، لهجه‌های مرکزی (با ضمیمه‌ای در باب لهجهٔ فارسی یهودیان) و آسی و مآخذ هر یک.

- مقالهٔ بسیار مفید W. H. Baily در دائرةالمعارف اسلامی (در ذیل کلمهٔ Persia که حاوی اطلاعات کلی دربارهٔ زبانها و لهجه‌های ایران و مناسبات آنها با یکدیگر و ذکر مآخذ است.

-W. B. Henning, *Bibliography of Important Works on Oldlranian Subjects*, Tehran, 1950.

شامل همهٔ آثار مهم دربارهٔ زبانها و لهجه‌های ایران.

- *«فهرست مآخذ زبانها و لهجه‌های ایرانی»* توسط نیکلا راست، در «فرهنگ ایران زمین»، دفتر اول، جلد اول، ۱۳۳۲، شامل مآخذ لهجه‌های کنونی ایرانی (هر یک جداگانه).

- *«کتاب‌شناسی زبانها و لهجه‌های ایرانی»*، گردآوری ایرج افشار، در «فرهنگ ایران زمین»، دفتر یک، جلد سوم، ۱۳۳۴، شامل آثاری که در فارسی راجع بلهجه‌های ایرانی کنونی انتشار یافته و همچنین بعضی آثار که از مقالهٔ آقای نیکلا راست فوت شده است.

از آثاری که به تازگی دربارهٔ زبانها و لهجه‌های ایرانی انتشار یافته و یا در مآخذ مذکور در فوق از آنها یاد نشده اینهاست:

-I. Gershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, 1944.

-O. Hansen, *Berliner Sogdische Texte*, II, Mainz, 1955.

---

۱ - رجوع شود به مقالهٔ مذکور هنینگ، ص ۱۷۲.

(شامل قسمتی از متون سغدی مسیحی).

-É. Benveniste, *"un Lexique yagnobi"*, Jour. Asia. , fasc. 2, 1955.

(شامل لغت‌نامهٔ ناتمامی از لهجهٔ یغنوبی).

-S. Konow, *Primer of Khotanese Saka*, reprinted from Nor. Tids. for Sprog, Vol XV, Oslo, 1949.

-M. J. Dresden, The Jatakastava, or *"Praise of the Buddha's Former Births"*, The Amer. Philol. Soc, 1955. Philadelphia,1955.

(شامل طرحی از دستور زبان سکائی جدیدتر).

-A. A. Freiman, *Khorezmiskiy Yazyk*, Moscow, Leningrad, 1951.

(شامل پنج مقاله در باب آثار خوارزمی و فرهنگ خوارزم).

-Z. V. Togan, *Horezmce Tercümeli Mugaddimat al - Adab.*

(شامل مقدمه‌ای در تاریخ و فرهنگ خوارزم و طبع عکسی مقدمةالادب زمخشری با ترجمهٔ خوارزمی آن).

– *«آثار بازیافتهٔ زبان خوارزمی»*، به قلم احسان یارشاطر، مجلهٔ مهر، شمارهٔ دهم، دی ماه ۱۳۳۱.

– *«چند نکته دربارهٔ خوارزمی»*، احسان یارشاطر، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات طهران، شمارهٔ دوم، سال ۱۳۳۲.

-M. Boyce, *The Manichaean Hymn Cycles in Parthian,* Oxford, 1954.

(شامل متن و ترجمه و لغت‌نامهٔ عده‌ای از سرودهای پارتی).

-W. H. Baily, *"Persian Language" in The Legacy of Persia,* Oxford, 1952.

-V. S. Sokolov, *Otcherki po fonétiké iranskikh yazikov,* 2 Vols., Moscow, Leningrad, 1953.

(شامل تحقیق در فونتیک زبانهای بلوچی و کردی و طالشی و تاتی (جلد اول)، و آسی و یغنوبی و لهجه‌های پامیر (شغنانی – روشانی، یزغلامی، وخانی، اشکاشمی) (جلد دوم) با نمونه‌ای از هر یک).

-Abd-ul Ghafûr Farhadi, *Le persan parlé en Afghanistan,* Paris, 1955.

(شامل دستور زبان فارسی متداول در کابل با منتخبی از دوبیتی‌های کابلی).

– *«فرهنگ بهدینان»*، گردآوری جمشید سروشیان، طهران، ۱۳۳۵.

(شامل فرهنگ لغات لهجهٔ زرتشتیان یزد و کرمان).

***

دکتر محمّد معین

اوستا[1]

کتاب دینی زرتشت را در ادبیات پارسی به نام‌های ذیل خوانده‌اند:[1]

وستا:

چو گلبن از گل آتش نهاد و عکس افکند
به‌شاخ او بر، دراج گشت وستاخوان.

خسروانی.

ابستا:

همچو معماست فخر و همّت او شرح
همچو ابستاست فضل و سیرت او زند.

رودکی.

اُست:

که دین مسیحی ندارد درست
همی گبرکی ورزد و زند و اُست.

فردوسی.

استا:[2]

بخواند آن همه موبدان پیش خویش
بیاورد استا و بنهاد پیش.

دقیقی.

و نیز **ابستا**[3]، **بستاق**[4]، **ابستاق**[5]، **ابستاغ**[6]، **ایستا**[7]، **بستاه**[8]، **آبستا**[9]، **افستا**، **اپستا**[10]، **ستا** و از همه معروفتر **اوستا**[11] می‌باشد.

وجه اشتقاق - اپرت[12] گمان کرده است که این کلمه در سنگ‌نبشتهٔ بغستان (بیستون) به شکل ابشتام[13] موجود است[14]. ولی امروز این عقیده طرفداری ندارد. استاد گلدنر[15] از استاد آندرآس[16] نقل کرده گوید: کلمهٔ اوستای پارسی و یا اویستاک پهلوی از کلمهٔ اوپستا[17] مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی است، در صورتی که کلمهٔ اخیر را استاد بارتولمه[18] و استاد ویسباخ[19] در اوستا و

۱- از مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی ص ۱۱۶.

۲- «به فتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده، تفسیر کتاب زند است! و آن کتاب مغان باشد که در احکام آتش‌پرستی! تصنیف زردشت است.» (برهان).

۳- بیان الادیان ص ۱۷.

۴- مجمل التواریخ و القصص ص ۱۲.

۵- به فتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث و فوقانی بالف کشیده، تفسیر کتاب زند باشد! و زند کتاب ابراهیم زرتشت آتش‌پرست! است. در دین آتش‌پرستی، و بعضی گویند نام صحف ابراهیم است! و معرب آن ابستاق است» [برهان در «ابستا»].

۶- [زردشت] کتابی ساخت به لغت فرس و آن را «ابستاغ» نام کرد و هیچکس نمی‌فهمید با وجود جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس است، اکثر لغات آن را نمیدانست [چنین است] و او مدعی آن بود که کتاب خدای را نمی‌فهمد مگر پیغمبر و رسول خدا.»

۷- «تحقیق آن است که استا و ایستا (مصحف: ابستا) کتاب آسمانی برهوشنگ! نازل شده، زردشت شرحی بر آن نوشته، زند خواند! آنگاه زند را ترجمهٔ واضحتر کرده پازند نام نهاد یعنی ترجمه و تفسیر آن!» (انجمن آرا).

۸- مسعودی: مروج‌الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۲۴.

۹- مجمل التواریخ صص ۱۱-۳۲.

۱۰- گاتها ج ۱ ص ۴۶.

۱۱- فرهنگ پارسی و کتب نویسندگان معاصر.

12 - Oppert. 13 - Abashtam.

۱۴- اوستای گلدنر: Awesta Litteratur, von Geldner از Grundriss der Iran. Philologie ص ۲.

15 - Geldner. 16 - Andreas.

17 - Upasta. 18 - Bartolomae.

پارسی باستان به‌معنی پناه و کمک گرفته‌اند و همین واژه در تفسیر پهلوی اوستا اپستان شده و در زبان ارمنی (که از ایرانی به عاریت گرفته شده) اپستن آمده، به‌معنی اعتماد. دالا[۲۰] احتمال میدهد که اوستا از مصدر وید[۲۱] به‌معنی دانستن[۲۲] مشتق شده و مراد از آن «**معرفت**» و «**خردمندی**» است[۲۳]. در هر صورت در پهلوی «**اویستاک**» یا «**اپستاک**» و «**اوستا**» یا «**اپستا**»[۲۴] به کتاب مقدس ایران اطلاق شده[۲۵] و معنی لغوی آن را متن و اساس دانسته‌اند[۲۶]. کلمهٔ «**اوستا**» و مشتقات آن در پارسی نو، از این واژهٔ اخیر گرفته شده است.

یادگارهای ایران باستان - از ایران باستان دو رشته یادگار خطّی به دو زبان مختلف ولی نزدیک به هم باقی مانده است: یکی به زبان جنوب غربی ایران (یعنی پارسی باستان یا فرس هخامنشی) با خطوط میخی، به فرمان شاهنشاهان بزرگ هخامنشی، در بدنهٔ سنگهای خارا و کوهها و دیوارهای کوشکها و ظروف و مهرهای کنده، دیگر به زبان شمال (شرقی یا غربی) ایران که به خط اوستائی، در کتاب مقدس اوستا نبشته شده، نخستین را از چپ به راست و دومی را از راست به چپ می‌نوشته‌اند - اولی در روی سنگها و مهرها و غیره منقوش و نسبةً از حوادث روزگار مصون مانده است و اینک چهارصد واندی لغت در سینهٔ کوهها به یادگار به ما رسیده - کهن‌ترین سنگ‌نبشته‌ها از اریارمنه (پدربزرگ داریوش) و کوروش بزرگ (۵۳۹ - ۵۲۹ ق. م.) و نخستین کتیبهٔ مفصل در کوه بغستان (بیستون) در سال ۵۲۰ ق. م. به فرمان داریوش بزرگ کنده شده و آخرین نبشتهٔ میخی در فارس به امر اردشیر سوم در سال ۳۵۰ ق. م. در بدنهٔ قصر شاهی نقش گردیده است. اما اوستا، که در سینهٔ پیروان آئین مزدیسنا، و یا روی چرم ستوران و کاغذ نوشته شده بود، چنانکه باید محفوظ نماند. از آن نامهٔ باستانی با آنهمه بزرگی امروز فقط ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی به یادگار مانده، آن هم نه به خط اصلی قدیم و به ترکیب و ترتیب دیرین؛ با این همه مقدسترین و کهن‌ترین اثری است که از ایران باستان به ما رسیده است[۲۷].

زبان اوستایی - واژهٔ اوستا در عهد ساسانیان و عصر حاضر معرف متون مقدس مذهب زرتشت بوده و هست، و زبانی را که بدان اوستا تألیف شده زبان اوستایی[۲۸] گویند[۲۹].

این زبان در عصر شاهنشاهان اشکانی و ساسانی، دیگر مورد استعمال نداشته است. باید دانست که این زبان با سانسکریت از یک ریشه است. طبق تحقیقات فقه‌اللغه‌یی زبان اوستا و پارسی باستان دو شکل متوازی و مستقل از یک زبان می‌باشند، به عبارت دیگر اوستایی لهجهٔ ایالتی از ایران بوده است و پارسی باستان لهجهٔ ایالتی دیگر. از اینکه زرتشت در گاتها به گشتاسب مانند پادشاهی زنده خطاب میکند، لابد باید به زبانی سخن راند که شاه مشرق ایران بدان مأنوس باشد، پس باید تصوّر کنیم که زبان اوستا در مشرق ایران هم مفهوم می‌شده است. برخی از خاورشناسان این زبان را زبان باختری (بلخی) باستان[۳۰] نامیده‌اند. بنا بر فرضیه‌ای که زبان مزبور معرّف زبان اهل باختر (بلخ) - یعنی همان کشوری که گشتاسب‌شاه به تشویق زرتشت، در آن به ترویج آیین مزدیسنا پرداخت - می‌باشد ولی این فرضیه باطل است و طرفداری ندارد[۳۱]. برخی دیگر گفته‌اند که این زبان باید زبان مادها باشد، ولی آن را نیز دانشمندان متتبع رد کرده‌اند زیرا از نامهای مادی (دیاکو، هوخشتره و غیره) که باقی مانده این اختلاف پیداست. همینطور زبان اوستا را نباید زبان سکه‌ها[۳۲] دانست، ناچار تنها اسمی که شایستهٔ آن است همان

---

19 - Weissbach.

۲۰ - Dhalla از پارسیان دانشمند هند، شاگرد جکسن آمریکائی.

21 - vid.

۲۲ - که نام «وداء» (کتاب مقدس هندوان) از آن مشتق است. رک: ص ۲۴ مزدیسنا.

23 - Zoroastrian Civilization, p. 38.

24 - Apista.

25 - Pahlavi Texts, by Anklesaria, vol. 2, Bombay, 1913, p. 80, No. 21.

۲۶ - باید دانست که در زبان پارسی باستان دو کلمه آمده است: نخست اوپستا Upasta

(Keilinschriften von Spiegel, Leipzig 1881.)

این واژه در اوستا و پارسی باستان هر دو به‌معنی یاری کردن و کومک آمده است چه مرکب است از پیشوند upa (به - بر) و stâ (ایستادن و مقاومت کردن) (رک: فرهنگ بارتولمه ص۳۹۵) - دوم ابشتا abashtâ به‌معنی قانون آمده. (Keilinschriften von Spiegel.)

۲۷ - گاتها ص ۴۴.

28 - La langue de l'Avesta.

۲۹ - رک: زند اوستا ج ۱ ص xxxix.

30 - Vieux bactrien.

۳۱ - رک: زند اوستا ج ۱ ص XLL و ص XXXVII.

۳۲ - Skyths یا سکه‌ها طایفه‌ای از آریائیان غارتگر بودند که نام آنان در سنگ نبشتهٔ بغستان مذکور است.

زبان اوستایی است[۱].

زمان اوستا - تعیین زمان و قدمت اوستا بسته به‌تحقیق زمان زرتشت است، چون هنوز هیچیک از خاورشناسان و دانشمندان به‌تحقیق موفق نشده است که زمان پیغامبر ایران را با دلایل تاریخی به‌طور قطع تحدید کند، ناگزیر زمان انشاء اوستا نیز همچنان نامعلوم مانده است، فرضاً اگر تاریخ سنتی (یعنی حدود ۶۶۰ ق. م.) را ارزشی باشد، باز بخشی از اوستا پس از ریگ‌ودا[۲] و توریهٔ یهودیان قدیمترین کتاب دنیا است.

بعضی نوشته‌اند که: زمان اوستا را بسیار متأخرتر از ریگ ودا و توریة نباید تصوّر کرد. عهد سرودهای ریگ ودا را از ۱۵۰۰ سال ق. م. نمی‌توان پائین‌تر آورد و نظر به شواهد تاریخی و جغرافیائی قدمت آنها تا به دو هزار و پانصد سال پیش از مسیح هم میرسد. امّا بنا به مفاد کتاب توریة، موسی در سال ۱۵۰۰ ق. م. از مصر خارج شد. اگر از علائم دیگر صرفنظر کنیم و فقط زبان گاتها را دلیل قدمت آن به‌شماریم، به قول بارتولمه نباید مدت درازی بین عهد هند و ایرانی و گاتها قرار دهیم. نه اینکه گاتها تنها به‌واسطهٔ زبان ویژهٔ خود دلیل قدمت خویش می‌باشد، بلکه کلیّهٔ بخشهای اوستا دارای نشانه‌های روزگار بسیار کهن است، در اوستا نه از مادها نامی در میان است و نه از پارسیان. ساکنان ایران هنوز آریائی نامیده می‌شوند و کشور آنان سرزمین آریا نام دارد. در میان این آریائیان هنوز پول و سکه‌ای معمول نیست. معامله با خود جنس مثل گوسفند و گاو و اسب و استر و اشتر انجام میگیرد، مزد پزشک و آتربان (پیشوای مذهبی) با جنس پرداخته می‌شود. عهد اوستا متعلق به عهد مفرغ[۳] می‌باشد. هنوز با آهن سر و کاری ندارند، با آنکه غالباً از آلات فلزی برای جنگ گفتگو کرده‌اند در گاتها به‌هیچ‌وجه از آهن یاد نشده. استعمال نمک هم نزد آریائیان غیر معمول است همین نمکی که امروز از استعمال آن ناگزیریم، آریائیان عهد اوستا مانند برادران هندوی خویش با آن آشنائی نداشتند. چه در ودا هم از نمک نامی نیست. اسم نمک در میان هر دو ملت به کلی ساختگی و جدید است و حتی در نزد هندوان نام این جوهر از نم و رطوبت مشتق است[۴].

چنانکه گفته شد در هیچ جای اوستا از هگماتانه (همدان) که از قرن هفتم پیش از میلاد پایتخت ایران، و شهر معروف دنیا بود نامی نیست. گذشته از پایتخت بودن هگماتانه، به قول پلوتارخس شهر مزبور مرکز روحانیت ایران باستان و اقامتگاه مغان بود. در اوستا از شهرهای قدیم فقط از بابل (بوری)[۵] نام برده شده است[۶].

سراسر اوستا حاکی است از قومی بسیار ساده و دارای همان مشخصات زندگانی اولیهٔ آریائیان اصلی. به قول خاورشناس معروف هلاندی تیل[۷] زمان اوستا را پائین‌تر از ۸۰۰ سال قبل از مسیح نمی‌توان قرار داد، مع‌هذا غالب محققان معاصر به دلایلی حدود تاریخ سنتی را برای زرتشت قایل‌اند و بنابراین معتقدند که گاتها نیز در همان اوان (قرن ۷ - ۶ ق. م.) تألیف شده است[۸].

تدوین اوستا - ناگزیر سرودها و نیایشها و نمازهای اوستا مدت زمانی، چنانکه عادت پیشینیان بود، از سینه به سینه میگردید تا آنکه به خطی (به‌اقرب احتمال آرامی) نوشته شد. در چه زمان این کار انجام گرفت به‌تحقیق نمیدانیم، ولی بعضی برآنند که کتاب دینی ایرانیان در ۵۰۰ سال پیش از مسیح تدوین شده بود و برخی دیگر تدوین آن را تا اواخر عهد ساسانیان پائین آورده‌اند[۹].

الفبای اوستا یا دین‌دبیری - چنانکه گفتیم زبانی که کتاب مقدس مزدیسنا بدان تألیف شده زبان اوستا نامیده می‌شود[۱۰] و خطی را نیز که اوستا بدان نوشته شده، باید خط اوستائی نامید و معمولاً خاورشناسان آن را زند می‌نامند. در تسمیهٔ خط

---

۱ - نقل از یادداشتهای آقای پورداود.

2 - Rig Veda.

3 - Bronze.

۴ - شاید این موضوع را هم بتوان دلیل نزدیک بودن زمان اوستا به زمان ودا دانست.

5 - Bawray.

۶ - و نیز نام دیگری در اوستا آمده و آن رنگهه Rangha می‌باشد که در تفسیر پهلوی آن را (نینوا) دانسته‌اند ولی طبق تحقیقات دانشمندان رنگهه نام رود داستانی است که در پهلوی (ارنگ) یا (وه رود) خوانده شده و با رود جیحون تطبیق گردیده. در خصوص بابل و نینوا و رنگهه، رک: اوستا، یشت۵ (آبان یشت) بند. ۲۹ - یشت ۱۰ (مهریشت) بند ۱۰۴.

7 - Tiele.

۸ - رجوع به کتاب زردشت تألیف هرتسفلد و کتاب زردشت تألیف هنینگ شود.

۹ - رک: ایران تألیف گیرشمن ترجمهٔ م. معین: (ساسانیان).

۱۰ - نه زبان زند به‌طوری که خاورشناسان نام داده‌اند.

مزبور نیازمند به تقلید از این اصطلاح نابجا نیستیم[۱]. این خط را نویسندگان اسلامی دین دبیره و دفیره و دفتریه یاد کرده‌اند و اما امروز آن را باید «دین‌دبیری» بگوئیم. ابن‌مقفع در جزو خطوطی که در ایران پیش از اسلام معمول بوده می‌نویسد که اوستا به خط دین‌دبیری نوشته می‌شد. مسعودی نیز الفبای اوستا را به نام دین دبیری ذکر کرده گوید که آن شامل ۶۰ حرف است. نظر به اعتبار مسعودی و ابن‌مقفع و ترکیب خود کلمه شکی نمی‌ماند که در زمان ساسانیان، الفبای اوستا را «دین دپیریه» میگفتند چه کلمهٔ دپیر بسا با واژه‌های دیگر پیوسته، یک دسته از لغات پهلوی آن عهد را تشکیل میداد مثل: ایران دپیر، یا دپیران مهشت (رئیس مستوفیان) و شهر دپیر (یک درجه پائین‌تر از ایران دپیر).

در آغاز دورهٔ ساسانیان دو قسم الفبا، هر دو از ریشهٔ سامی (آرامی) در ایران معمول بوده: یکی از آنها را برای تشخیص پهلوی شمالی یا کلده‌ای[۲] و یا آذری[۳] نامیده‌اند. چند سنگ نبشتهٔ قدیم عهد ساسانیان به این الفبا برای ما باقی مانده است. حدس میزنند که زمان اشکانیان نیز اوستا با همین الفبا نوشته شده است. دوم موسوم است به پهلوی ساسانی که به‌تدریج جای اولی را گرفته منسوخش کرد، از روی سکه‌ها و نگین انگشترها و ظروف و نسخ خطی دوام آن را تا قرن چهاردهم میلادی می‌توان ثابت کرد.

در این الفبا مانند الفبای کنونی اغلب حرکات داخل حروف نیست و این خود اشکال بزرگی است برای تلفّظ درست کلمات، و نیز گذشته از این هر حرفی از آن چند قسم خوانده می‌شود مثلاً یک حرف و علامت «ا» را «و - ن - ر - ل» می‌توان خواند.

چون در زمان ساسانیان، زبان اوستا متروک شده بود اگر آن را به خط پهلوی می‌نوشتند تلفّظ درست کلمات مقدس میسر نبود، ازاین‌رو چاره‌ای اندیشیده، در الفبای معمول تصرفاتی کردند و مانند الفبای یونانی حروف مصوت را داخل حروف غیر مصوت نمودند و شاید هم در این عمل الفبای یونانی سرمشق شده باشد[۴].

الفبای اخیر یعنی دین‌دبیری به اقرب احتمالات در قرن ششم میلادی یعنی چندی پیش از استیلای عرب تدوین گردیده[۵] و همین خود خدمت بزرگی به ایران اسلامی انجام داد چه پس از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی و به هم خوردن اوضاع ایران و دیگرگون گشتن زبان و از دست رفتن خط و نابود شدن دین، اگر اوستا به خط قدیم پهلوی باقی مانده بود، قطعاً امروز برای جویندگان معمائی حل ناپذیر بود.

الفبای دین‌دبیری، امروز در همهٔ خاور زمین بهترین الفبائی است که موجود است. در چند ساعت می‌توان آن را فرا گرفت و اوستا را درست خواند. شمارهٔ حروف ۴۴ است.[۶] قدیم‌ترین نسخهٔ خطی اوستا که با همین الفبا نوشته شده اکنون در کوپنهاگ، پایتخت دانمارک موجود است و آن در سال ۱۳۲۵ م. تحریر یافته است. این نسخه را خاورشناس معروف دانمارکی وسترگارد[۷] با خود از ایران به اروپا برد.

عظمت اوستا - اوستا یکی از کتابهای بزرگ اعصار قدیم بوده و عظمت آن در بیرون از حدود کشورهای مزدیسنا نیز شهرت داشته است. مورخ یونانی هرمیپوس[۸] که در قرن سوم قبل از میلاد میزیست کتابی در خصوص آئین ایران نوشته بود که امروز در دست نیست، ولی مورخی رومی موسوم به پلینیوس[۹] که در قرن اول میلادی به هنگام آتش‌فشانی کوه وزو مرد در کتاب خویش به نام «تاریخ طبیعی» از کتاب هرمیپوس سخن میراند و میگوید که او آئین ایرانیان را از روی کتاب مذهبی خود آنان که زرتشت در دو هزار هزار (دو میلیون) بیت سرائیده به دقت مطالعه کرده است. مسعودی که در سال ۳۴۶ هـ.ق. در گذشته در کتاب مروج‌الذهب می‌نویسد: «و کتب هذا الکتاب فی اثنی عشر الف

---

۱ - چه حتی خاورشناسانی (مانند دارمستتر) که آن را به کار برده‌اند عدم صحت آن را گواهی داده‌اند: رک: گاتها ص ۴۷.

۲ - و آن نیز اصطلاحی است نابجا که نظر به مجاورت ایران با کلده و نفوذ زبان کلدانی این تسمیه به عمل آمده است.

۳ - لهجهٔ آذری تاکنون در آذربایجان باقی مانده است. رجوع شود به کتاب زبان (آذری) تألیف سیّداحمد کسروی، و تاتی و هرزنی تألیف کارنگ.

۴ - چه از حملهٔ اسکندر به ایران و حکومت سلوکیان ادبیات و علوم و خط یونانی در ایران رایج شده بود.

۵ - برخی از معاصران مانند بلسارا Balsara دانشمند پارسی (در یادنامهٔ دینشاه ایرانی) خواسته‌اند خط اوستایی را قدیم‌ترین خطوط جهان و مأخذ همهٔ آنها محسوب دارند، ولی دلایل این ادعا مقنع و مثبت نیست.

۶ - گاتها صص ۱۸ - ۲۰ و ص ۴۷ و ۴۹.

7 - Westergaard.

8 - Hermipos.

9 - Plinius.

جلد بالذهب.» محمّدبن جریر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هـ.ق. وفات یافته، در تاریخ خود از دوازده هزار جلد گاو که اوستا روی آنها نوشته شده بود بحث میکند. در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی تختهٔ زرین نوشته شده بود.

قدیمتر از این اسناد نامهٔ منسوب به تنسر هیربدان هیربد اردشیر پاپکان است که گفته‌اند: به پادشاه طبرستان جشنسفشاه نوشته[۱] در آن گوید: «میدانی که اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اسطخر.»

هر چند که این اخبار گزاف است ولی تا حدی عظمت اوستا را میرساند، و آنچه از سنت قدیم در کتب پهلوی مانده است این است که اوستای هخامنشیان دارای ۱۰۰۰ فصل و منقسم به ۲۱ کتاب و نسک بوده است. در عهد ساسانیان، هنگامی که به جمع‌آوری اوستای پراکنده پرداختند فقط ۳۴۸ فصل به دست آمد که آن را هم به ۲۱ نسک تقسیم کردند. دانشمند انگلیسی وست[۲] بیست و یک نسک ساسانیان را به ۳۴۵۷۰۰ کلمه تخمین زده است. از این مقدار امروز ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی موجود است، بنابراین ربع اوستای ساسانیان به ما رسیده و بقیه از تعصب مسلمانان و هجوم مغول از دست رفته است.[۳]

نسکهای اوستا - واژهٔ نسک در اوستا به فتح اول و به صورت نسکه[۴] آمده به معنی کتاب و سفینه. در هر جا که این لغت به کار رفته از آن اجزای کتاب مقدس اراده گردیده است.[۵]

اما در یسنا، های ۱۹ بند ۲۲، نسکه به‌معنی خود اوستا و دورهٔ کامل آن (۲۱ نسک) استعمال شده (من باب اطلاق جزء به کل[۶]). در فرهنگهای پارسی آمده[۷]: «نسک به ضم اول قسمتی باشد از ۲۱ قسم کتاب زند که زردشت آن را منقسم کرده است و هر نسکی را یعنی هر قسمتی را نامی نهاده[۸] خسروانی شاعر گوید:

چه مایه زاهد و پرهیزگار صومعگی
که نسک‌خوان شد بر عشقش و ایارده گوی[۹].

و لبیبی گفته:

از اطاعت با پدر زردشت پیر
خود به نسک آفرینگان[۱۰] گفته است.

دینکرت، در فصلهای هشتم و نهم می‌نویسد: اوستا دارای ۲۱ نسک می‌باشد و در آن نام هر یک از این ۲۱ بخش جداگانه آمده و خلاصهٔ مندرجات آنها تشریح و از برخی مفصلتر بحث شده است. طبق مندرجات کتاب مزبور نخستین نسک به نام «سوتکرنسک» موسوم بوده و به ۲۲ فرگرد (فصل) تقسیم می‌شده. دومین نسک «مانسرنسک» نام داشته شامل ۲۳ فرگرد[۱۱]، و سومین نسک «بغ نسک» محتوی ۲۲ فرگرد[۱۲] و همچنین نسکهای دیگر؛ نسک پنجم موسوم است به ناتر[۱۳] که از آن فقط متن اوستائی موجود و گزارش پهلوی آن مفقود شده است و از نسک یازدهم که موسوم است به وشتگ[۱۴] متن و تفسیر هر دو از میان رفته است. ونديداد که اکنون جزوی از اوستاست، بنا به مندرجات دینکرت نسک نوزدهم اوستای ساسانیان بوده و تمام آن به ما رسیده است. و همچنین چهار نسک از ۲۱ نسک اوستای عصر ساسانی را نیز از روی شرح دینکرت می‌توان در دیگر قسمتهای اوستای کنونی نشان داد و تعیین کرد که جزو کدام نسک ساسانیان بوده است[۱۵].

از گاتها همان اندازه که در عهد ساسانیان وجود داشته امروز نیز در دست است، کلیهٔ می‌توان گفت آن قسمت از اوستا که به ویژه مقدس شمرده می‌شده و در جزو ادعیه و نماز و ستایش و محل احتیاج روزانهٔ مردم و موبدان بوده محفوظتر مانده است تا

---

۱ - ولی طبق بررسیهای کریستنسن، تاریخ نگارش نامهٔ مزبور زمان خسرو اول انوشروان است. رک: نامهٔ تنسر به تصحیح مجتبی مینوی؛ تاریخ ایران در زمان ساسانیان صص ۳۴ - ۳۵.

2 - West.

۳ - گاتها ج ۱ ص ۵۰.

4 - Naska.

۵ - خرده‌اوستا ص ۲۶. ۶ - رک: یسنا ج ۱ ص ۱۶۶.

۷ - برهان، انجمن‌آرا، غیاث.

۸ - باید دانست که در فرهنگها (نسک به فتح اول و سکون ثانی) را نام عدس [غلهٔ مشهور] دانسته‌اند. مولوی گوید:

گر بخواهم از کسی یک مشت نسک
مر مرا گوید خمش کن مرگ و جسک.

و نیز به‌معنی خار و خسک آمده. بدر جاجرمی راست:

نسک در چشم آنکه نشناسد از مس سوخته زیرجد را.

رک: انجمن‌آرا، برهان، غیاث.

۹ - رجوع به ایارده در همین لغت‌نامه شود.

۱۰ - شرح آفرینگان در همین فصل بیاید.

۱۱ - خرده‌اوستا ص ۴۹. ۱۲ - خرده‌اوستا ص ۵۰.

13 - Nâtar. 14 - Vashtag.

۱۵ - گاتها ص ۵۵.

نسکهای اوستا[1]

شماره	نام		طبقه‌بندی و شمارهٔ آنها[2]	
۱	سوتکر	Sûtkar (Shudhkar)	گاسانیک	۲
۲	ورشت‌مانسر	Varshtmânsar	گاسانیک	۳
۳	بغ	Bagh (Bako)	گاسانیک	۴
۴	دامدات	Dâmdât (Dâmdâd)	هاتک مانسریک	۱
۵	ناتر	Nâtar (Nâdar)	هاتک مانسریک	۲
۶	پاژگ	Pâjag (Pâgag)	هاتک مانسریک	۳
۷	رتو دات ائتیگ	Rato - dât - aîtag (Radodadaitag)	هاتک مانسریک	۴
۸	بریش	Barish	هاتک مانسریک	۵
۹	کشکیسروب	Kashkisrob (O)	هاتک مانسریک	۶
۱۰	ویشتاسب ساست	Vishtâsp - Sâst (O)	هاتک مانسریک	۷
۱۱	وشتگ	Vashtag	گاسانیک	۵
۱۲	چیتره‌دات	Çitradât (Çirtadâd)	داتیک	۶
۱۳	سپند	Spend	گاسانیک	۷
۱۴	بغان یشت	Baghân - yasht.	داتیک	۷
۱۵	نیکاتوم	Nîkâtûm (Nikadhum)	داتیک	۱
۱۶	گنه باسونیژت	Ganabâ-sar-nijat (Gonabad-sar-nigad)	داتیک	۲
۱۷	هوسپارم	Huspâram	داتیک	۳
۱۸	سکاتوم	Sakâtûm (Sakâdhûm)	داتیک	۴
۱۹	وندیدات	Vendîdât (Vendidâd)	داتیک	۵
۲۰	هاتخت	Hâtôxt (Hâdoxt)	گاسانیک	۶
۲۱	ستوت‌یشت	Stôt - yash (Shtod - yasht)	گاسانیک	۱

قسمتهائی که کمتر مورد نیازمندی بوده است.

کتب اوستا - اوستای کنونی شامل پنج جزو یا کتاب است:

۱ - یسنا ۲ - ویسپرد ۳ - وندیداد ۴ - یشت‌ها ۵ - خرده‌اوستا. هیچ نسخهٔ خطی قدیم در دست نیست که دارای همهٔ این جزوها باشد. اینک در ذیل به شرح هر یک از پنج کتاب میپردازیم:

۱ - یسنا - یسنا مهمترین قسمت اوستاست. این کلمه در اوستا بسیار استعمال شده. تلفّظ اوستائی آن یسنه[3] می‌باشد. در خود گاتها بارها (یسنای ۳۳، ۸ - یسنای ۲۴، ۱۲ - یسنای ۲۵، ۱۰ - یسنای ۳۸، ۲ و غیره) آمده و معنی آن پرستش و ستایش و نماز و جشن می‌باشد. همین واژهٔ جشن که به‌معنی عید است از کلمهٔ یسنای مذکور آمده است. در سانسکریت «یجنه» و در پهلوی «یزشن» و «ایزشن» گویند.

یسنا به‌ویژه در هنگام مراسم مذهبی سروده میشود، مجموع یسنا ۷۲ فصل است. هر فصل را یک هائیتی[4] خوانند. این کلمه نیز اوستائی است و امروز

---

1 - Cf. Geldner, Awestalitteratur, im Grundriss der Iranischen Philologie. S. 18 und 20.

۲ - بیست و یک نسک اوستا طبق دینکرد و دیگر کتب دینی به سه (بهر) تقسیم شده و هر بهر دارای هفت نسک است: نخستین بهر، گاسانیک Gâsânîk (مربوط به گاثا. رک: ص ۲۶ همین مقدمه)، دومین بهر، هاتک مانسریک Hâtak mânsarîk (مترها) [رک: ص۳۹ از کتاب مزدیسنا] وادعیه، سومین بهر داتیک Dâtîk (مربوط به داوری و قوانین و احکام) نام داشته. در جدول فوق ستون سوم شمارهٔ ترتیبی هر نسک در هر بهر نشان داده شده.

3 - Yasna.

4 - Hâiti.

آن را «ها» و یا «هات» گویند. به مناسبت هفتاد و دو «ها»ی یسناست که کشتی یا بندی که زرتشتیان سه بار به دور کمر می‌پیچند[۱]، از ۷۲ نخ پشم سفید بافته میشود. پارسیان یسنا را به دو قسمت بزرگ تقسیم می‌کنند:

نخست از یسنای ۱ تا یسنای ۲۷. دوم از یسنای ۲۸ تا پایان. از این ۷۲ فصل، ۲۸ فصل (یا هائیتی) متعلق به گاتهاست که قدیمترین قسمت اوستا به‌شمار میرود.

گاتها – کهن‌ترین و مقدسترین قسمت اوستا گاتها می‌باشد که در میان یسنا جای داده شده است. در خود اوستا، گاثا[۲] و در پهلوی، گاس آمده و جمع آن گاسان می‌باشد و گاسانیک، ترکیب صفتی آن است یعنی مربوط به گاتها[۳]. در پهلوی نیز مخصوصاً هر فرد از اشعار گاتها را «گاس» گویند[۴]، در سانسکریت هم این کلمه به صورت گاثا[۵] آمده، در کتب دینی بسیار کهن برهمنی و بودائی گاثا عبارت است از قطعات منظومی که در میان نثر باشد، گاتهای اوستا نیز اصلاً چنین بوده است و به مناسبت موزون بودن است که بخش مزبور، گاتها (یعنی سرود و نظم و شعر) نامیده شده است[۶].

از زمان بسیار قدیم، ایرانیان گاتها را از سخنان فرخندهٔ خود وخشور زرتشت سپنتمان میدانستند لذا احترامی خاص برای آن قائل بودند ولی تحقیقات دانشمندان مانند میّه[۷] ثابت کرده است که همهٔ سرودهای گاتها از زرتشت نیست و از آن میان برخی پرداختهٔ نخستین پیروان او می‌باشد[۸]، در اوستای عهد ساسانیان گاتها در سر نخستین نسک گاسانیک که موسوم بود به ستوت یشت[۹] جای داشت – در یسنای ۵۷ بند ۸ آمده: «ما می‌ستائیم فرخنده سروش را، کسی که نخستین بار پنج گاتهای زرتشت سپنتمان مقدس را بسرود.»

کلیهٔ گاتها ۱۷هائیتی (فصل) است و شامل ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ بیت و ۵۵۶۰ کلمه می‌باشد.

این اشعار قدیم‌ترین آثاری است که از روزگار پیشین برای ما تا امروز باقی مانده است. گاتها از حیث صرف و نحو و زبان و فکر با دیگر قسمتهای اوستا فرق دارد و نیز با لغاتی که در آن استعمال شده در دیگر بخشها نیامده و مطابق آنها را در قدیمترین کتب دینی برهمنان باید جست. گاتها روزی جزو کتاب بسیار بزرگی بوده و لابد همان است که مورخ یونانی هرمیپوس (که نامش گذشت) از آن سخن رانده است. نظر به‌معنی گاتها در کتب برهمنان و بودائیان گاتهای اوستا را نیز باید در قدیم جزو مطالب منثوری تصور کرد که امروز در دست نیست. برای آنکه مطالب را مختصر کرده به شکلی درآورند که مردم بتوانند به حافظه بسپرند متوسل به شعر می‌شدند. این طرز نگارش به‌ویژه در میان اقوام هند و اروپائی متداول بوده است. گاتهای اوستا شامل پنج قسمت است و بمنزلهٔ پنج کتاب اسفار تورات است که یهودیان آنها را از خود موسی دانسته احترام خاصی برای آنها منظور دارند:

نخستین موسوم است به «اهنود»، دوم موسوم است به «اشتود»، سوم به نام «سپنتمد»، چهارم موسوم به «وهوخشتر» و پنجمین گاتها به «وهیشتواشت» نامزد است.

۲ – ویسپرد – ویسپرد یا ویسپرت نیز از دو کلمهٔ اوستائی مرکب است: ویسپ رتو[۱۰] که دریشت دهم بند ۱۲۲ استعمال شده و به‌معنی «همهٔ سروران» است. «وسپ» در پهلوی و یا «هروسپ» در پازند به‌معنی همه آمده. در ادبیات زرتشتیان، غالباً به این جمله برمیخوریم: خداوند هروسپ آگاه[۱۱].

جزو دوم «رد» که همان کلمهٔ اوستائی «رتو»[۱۲] می‌باشد، در ادبیات پارسی به‌معنی دلیر و دانا و بخرد است فردوسی گوید:

بپوشید درع سیاوش رد
زره را گره بر کمر بند زد.

ویسپرد، خود مستقلاً کتابی نیست، می‌توان گفت مجموعه‌ای است از ملحقات یسنا که به هنگام مراسم دینی، بدون یسنا سروده نمیشود و به ویژه آن را در اعیاد دینی شش گهنبار سال میخوانند. هر یک از فصول ویسپرد نامزد است به «کرده». این کلمه در

---

۱ – رک: بخش ۴ بهرهٔ ۳ از کتب مزدیسنا.

2 - Gâthâ.

۳ – مثلاً گویند: ادبیات گاسانیک.

۴ – من باب اطلاق کل به جزء.

5 - Gâthâ.

۶ – پورداود، گاتها ص ۶۱.

7 - Meillet.

8 - Trois Conférences; p. 15 - 17.

9 - Stot Yasht.

10 - Vispe Ratavô.

۱۱ – به‌معنی ان الله علی کل شیء علیم.

12 - Ratû.

خود اوستا «کرتی» آمده است به معنی باب و فصل. از زمان قدیم نیز کرده‌های ویسپرد درست از روی شمار معلوم نشده است. اشپیگل ویسپرد را به ۲۷ «کرده» تقسیم کرده است. وسترگارد به ۲۳ و در چاپ گجراتی بمبئی ۲۵ «کرده» آمده است.

۳ - وندیداد - نام اوستائی وندیداد، وی‌دئوداته[1] می‌باشد، در پهلوی «جت دیودات» گردیده و مرکب است از سه کلمه: وی به‌معنی ضدّ، دئوه یعنی دیو، داته، که امروز داد گوئیم و به‌معنی قانون است، مجموعاً قانون علیه (ضد) دیو. وندیداد در مراسم دینی خوانده نمیشود و مندرجات آن مختلف است، هر فصل از آن را «فرگرد» گویند. در همهٔ نسخ خطی به دقت هر فرگرد دارای شمارهٔ مخصوص به‌خود می‌باشد و مجموعاً شامل ۲۲ فرگرد است:

فرگرد اول در آفرینش زمین و کشورهاست[2] دوم در داستان جم (یمه)، سوم از خوشی و ناخوشی جهان... اما غالب مطالب فرگردها تا فرگرد ۲۱، در قوانین مذهبی و احکام دینی است از قبیل سوگند خوردن و پیمان داشتن و عهد شکستن و نظافت و غسل وتطهیر و پاک نگهداشتن آب و آداب دخمه و اجتناب از لاشه و مردار و توبه و کفاره و دربارهٔ مزد پزشک و در موضوع پیشوایان درست و دروغین و آداب ناخن چیدن و بریدن مو و شرحی نیز از خروس، که در بامدادان بانگ زند و مردم را از پی تسبیح و ستایش یزدان خواند و دربارهٔ زن دشتان و خصایص سگ و عزیز داشتن آب گفتگو شده است. فرگرد ۲۲ در موضوع آوردن اهریمن ۹۹۹۹۹ ناخوشی را و در برابر آوردن پیک ایزدی ۹۹۹۹۹ درمان برای آنها سخن میراند.

در «انجمن‌آرا» آمده: «وندیداد» با دال در آخر نسکی است از نسکهای کتاب ژند و پاژند.»

۴ - یشتها - یشت کلمهٔ اوستائی آن یشتی[3] از ریشه و بن کلمهٔ یسنا می‌باشد به‌معنی نیایش و فدیه ولی یسنا برای ستایش به‌طور عموم آمده و یشتها بویژه برای ستایش آفریدگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان. در فرهنگهای پارسی «یشتن» را به‌معنی عبادت کردن گرفته‌اند.

مؤلف برهان نویسد: «یشتن به فتح اول بر وزن گشتن به لغت زند و پازند (!) به‌معنی زمزمه کردن و چیزی خواندن باشد بر طعام، و آن عبادتی است مغان را در وقت طعام خوردن.»

پیداست که در این تفسیر معنی یشتن را از عمومیت ساقط و به باژ و زمزم[4] تخصیص داده است. زراتشت بهرام پژدو در اردای‌ویرافنامه گوید:

چو از کار یزشچاری گذشتند
از اول کار، جائی می‌بیشتند.

و نیز گوید:

ز بیم کارزار و قحط و کشتن
نبد پروای دین و باژ و یشتن.

و یشت، در برهان «نام نسکی باشد از کتاب زند (!) یعنی قسمتی از اقسام زند (!)» زراتشت بهرام در زرتشت‌نامه گوید:

ز بهر روان هرکه فرمود یشت
پشیمان شد از گفت خود بازگشت.

یشتها امروز اگر چه ترکیب شعری ندارد، ولی هنوز هم کلامش موزون و با طرزی شاعرانه، با عبارات بلند و تخیلات عالی سروده شده است. اصلاً هم یشتها منظوم بوده (منتهی دارای اوزان هجائی[5]) و مانند گاتها منقسم به قطعات و بیت‌ها و شمارهٔ هجاهای آن ۸ و گاهی ۱۰ و ۱۲ بوده است. بعدها به‌واسطهٔ تصرفاتی که در آنها شده و به‌علت تفسیر که به‌تدریج جزو متن گردیده ترکیب شعری آن بهم خورده است، با وجود این اوزان آنها هنوز به‌خوبی معلوم است و می‌توان دوباره به شکل اصلی درآورد. برخی از یشتها بسیار قدیمی بنظر می‌رسد.

اکنون بیست و یک یشت موجود است که بعضی از آنها کوتاه و بعضی دیگر بسیار بلند است. اسامی یشتها به‌قرار ذیل است:

۱- هرمزدیشت	۲- هفت امشاسپندیشت
۳- اردیبهشت‌یشت	۴- خردادیشت
۵- آبان‌یشت	۶- خورشیدیشت
۷- ماه‌یشت	۸- تیریشت
۹- گوش‌یشت	۱۰- مهریشت
۱۱- سروش‌یشت	۱۲- رشن‌یشت

1 - Vidaevadâta.

۲ - مانند سفر تکوین توریة.

3 - ishti.

۴ - رک: بخش ۴ بهرهٔ ۴ از کتاب مزدیسنا.

5 - Syllabique.

۱۳- فروردین‌یشت ۱۴- بهرام‌یشت
۱۵- رام‌یشت ۱۶- دین‌یشت
۱۷- اردیشت ۱۸- اشتادیشت
۱۹- زامیادیشت ۲۰- هوم‌یشت
۲۱- ونندیشت.

از این میان به ویژه یشتهای ۵ و ۸ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۹ بسیار قدیمند.

بنا به مندرجات دینکرت، هادخت نام بیستمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز موجود نیست فقط چند قطعه از آن باقی مانده است که مجموع آنها را «سروش‌یشت هادخت» گویند[۱]. در فرهنگهای پارسی آمده[۲]:

«هادخت به ضم دال و سکون خای نقطه دار و فوقانی، نام نسکی است از جملهٔ بیست و یک نسک کتاب زند (!) یعنی قسمتی است، چه نسک به‌معنی قسم آمده است».

ابوریحان بیرونی در «الجماهر» آورده[۳] «اکاسره (شاهنشاهان ساسانی) را سبحه‌ای بود از امثال این در شاهوار، عدد آن بیست و یک دانه در رشته بود و آن را بقول حمزه [اصفهانی] نسک شماره[۴] میگفتند زیرا آن [به عدد] نسک‌های کتاب ایشان موسوم به ابستا بود.»

۵ - خرده‌اوستا - در پهلوی خرتک اپستاک[۵] و در پارسی خرده‌اوستا به‌معنی اوستای کوچک (مختصر) می‌باشد. آذربد مهراسپند موبد موبدان زمان شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹ م.) این کتاب را تدوین کرد و آن برای نماز و ادعیه و اوقات روز و ایام متبرک ماه و اعیاد مذهبی سال و دیگر مراسم و اوقات خوش و ناخوش که در طی زندگانی پیش آید مثل سده پوشیدن و کستی بستن کودکان و عروسی و سوگواری و ماتم و غیره تخصیص داده شده. مطالب و ادعیهٔ آن از اوستای بزرگ استخراج شده است جز آنکه به مناسبت دعا و نماز هر موقع، در آغاز و انجام تصرفاتی کردند و بعدها نیز به‌شمارهٔ این ادعیه افزودند. همهٔ مندرجات خرده‌اوستا، به زبان اوستائی نیست بلکه قسمت بزرگی از آن به زبان پازند و متعلق به ازمنهٔ متأخر است. بسیاری از نسخ خطی خرده‌اوستا دارای دعاهائی می‌باشند که در نسخ دیگر نیست.

یک رشته از ستایشها و نمازهای خرده‌اوستا به نام «نیایش» خوانده و شمارهٔ آنها پنج است: خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردویسورنیایش، آتش بهرام نیایش.

در این نیایشها بخشی از خورشیدیشت و مهریشت و ماه‌یشت و آبان‌یشت و بهرام‌یشت مندرج است. رشتهٔ دیگر از این کتاب به نام «سیروزه» نامیده می‌شود و آن شامل دو سیروزه است: بزرگ و کوچک. هر قطعه‌ای از سیروزه به یکی از فرشتگان سی روز ماه اختصاص دارد و به مناسبت همان روز خوانده می‌شود[۶].

در ادبیات پارسی «خرده» به همین کتاب اطلاق شده، دقیقی گوید:

ببینم آخر روزی به کام دل خود را
گهی ایارده خوانم شها گهی خرده.

تاریخ اجمالی اوستا و زند - در خاتمهٔ این مبحث تاریخ تألیف و تدوین اوستا را به اختصار ذکر میکنیم: زرتشت پیامبر مزدیسنا، اصول آئین خویش را در قطعاتی منظوم ابلاغ کرد و شاگردان و نخستین پیروانش نیز سروده‌هائی مشابه آن ساختند[۷] و نظم و نثر را با هم پیوستند و مجموع این سرودها است که به نام «گاتها» نامیده می‌شود[۸].

بعدها روحانیان زرتشتی احکام و مراسم و آداب دینی را با تغییراتی که پس از زرتشت در آئین به عمل آمده بود، به ضمیمهٔ سرودهای باستانی که در میان ایرانیان پیش از ظهور زرتشت معمول بود، با تغییر صبغه و تصرف در عبارات به صورت یسناها و یشتها منتشر کردند[۹]. یشتهای قدیمی نیز مانند گاتها ترکیبی از نظم و نثر می‌باشد[۱۰].

۱- یشتها ج ۱ ص ۵۲۳ به‌بعد. ۲- برهان و انجمن‌آرا.
۳- الجماهر چ حیدرآباد ص ۱۵۶.
۴- در متن لشک ثبت شده و مصحح در حاشیه نوشته: درنسخه‌های «اب» و «س» لسک شماره. لفظان فارسیان معناها تعدید قطع. اگرچه لشک در فرهنگهای پارسی به‌معنی پاره آمده (رک: برهان) ولی بیشک در اینجا نسک شماره مراد است (و نسخه بدل اقرب به صحت است) و دلیل آن همان است که ابوریحان تصریح کرده که عدد دانه‌های سبحه بعدد نسک‌های اوستا یعنی ۲۱ بوده است چنانکه کستی مزدیسنان از ۷۲ نخ تشکیل می‌شود و اشاره به ۷۲ فصل یسناست. رک: بخش ۴ بهرهٔ ۳ از کتاب مزدیسنا.

5 - Xurtak apistâk.

۶- رک: پورداود. خرده‌اوستا، سیروزهٔ بزرگ و سیروزهٔ کوچک.

7 - Meillet, Trois Conférences. p. 15 - 17.

۸- قسمت نثر بعدها از میان رفته و فقط نظم باقی مانده است. رک: گاتها. پورداود صص ۶۳-۶۱.

۹- و گاتها نیز ضمیمهٔ یسنا شد.

10 - Christensen, Études sur le Zoroastrisme de La Perse Antique p.11.

گلدنر یشتهای ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، سروش یشت (یشت ۲۷) را یشتهای اصلی و قدیم و بقیه را فرعی و متأخر میداند[۱]. کریستنسن سه یشت ۱۰ و ۱۹ و ۵ را مورد تدقیق قرار داده[۲] معتقد است که یشت ۱۰ (مهریشت) اقدم آنهاست چه در آن اسامی سغد، مرو، خوارزم و آریا ذکر شده و از شهرهای قسمتهای غربی و جنوبی ایران نامی در میان نیست، سپس یشت ۱۹ (که مختص به خورنه «فره» است و به خطا بعدها زام یشت «یشت زمین» نامیده شده) اهمیت دارد، چه در آن اطلاعات سودمندی از ناحیهٔ جنوب شرقی (سیستان) مندرج است، معهذا این امر دلیل قطعی اسناد یشتهای مزبور به عهد پیش از هخامنشی نمیشود و می‌توان گفت که مؤلفان آنها در عهد هخامنشی میزیسته‌اند و فقط قسمت خاوری ایران را می‌شناخته‌اند.

یشت ۵ (اردوی سوریشت) که مختص اردویسور اناهیتاست، از قسمتهای شرقی و غربی هر دو یاد میکند و کریستنسن از شرحی که در یشت مزبور راجع به اناهیتا (ناهید) آمده احتمال میدهد که در عهد اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴ - ۳۵۸ ق. م.) تألیف شده است[۳].

و نیز محقق مزبور از روی قرائن زبان‌شناسی یشتهای ۱۴ و ۸ و ۱۷، یسنای ۵۷ و ۹ - ۱۱ را از بخش‌های کهن و عهد تألیف آنها را پس از عصر نگارش یشت ۵ و پیش از پایان عهد هخامنشی و به اقرب احتمالات سدهٔ چهارم ق. م. میداند[۴] و هم او در رسالهٔ «نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ اساطیری ایران» استنتاج میکند که یشت ۱۳ - که در باب تاریخ افسانه‌یی ازمنهٔ ماقبل زرتشتی نگارش یافته - از یشتهای ۵، ۹، ۱۵، ۱۷ و ۱۹ اقدم است[۵] و یشت ۹ را متعلق به سدهٔ اول میلادی میداند[۶].

بارتولمه یشت ۱۵ (رام‌یشت) را از آثار متأخر محسوب میدارد و کریستنسن عقیدهٔ او را دربارهٔ بندهای ۱ - ۵ و ۳۸ - ۵۸ آن که نثری مخلوط با اندکی نظم می‌باشد می‌پذیرد، ولی بندهای ۶ - ۳۷ را باقی ماندهٔ قسمت اصلی یشت مزبور و قدیم میداند و از مندرجات بندهای ۷ و ۱۱ و ۲۱ و غیره حدس میزند که قسمت اصلی یشت مزبور متأخر از دیگر یشت‌های قدیمی ولی محققاً اقدم از یشت ۹ می‌باشد[۷] و هم او یشت ۱۶ (دین یشت) را از عهد اشکانی بسیار قدیمتر نمیداند[۸].

بدیهی است که قطعات اوستا نخست سینه به سینه میگردیده و سپس به خطی نوشته شده و در هر حال بقول بعضی در اواخر عهد هخامنشی اوستا مدون و مرتب بوده است[۹]. بسیاری از نویسندگان و مورخان عظمت اوستای موجود عهد هخامنشی را تصدیق کرده‌اند[۱۰]. از اوستای مزبور بر طبق سنت و نقل مورخان دو نسخه در عهد هخامنشیان موجود بود: یک نسخهٔ آن در «دژنپشتک» یا «گنج نپشت» یعنی دبیرخانهٔ شاهنشاهی در استخر[۱۱] و نسخهٔ دیگر در «گنج شیکان» ظاهراً «شیزیکان[۱۲]» مضبوط بود[۱۳].

گفته‌اند چون اسکندر در ۳۳۱ ق. م. سپاهیان داریوش را شکست داد و از راه شوش به تخت جمشید رسید و کاخ شاهی را سوخت در آن میان نسخهٔ اوستای دژنپشتک نیز سوخته شد و نسخهٔ گنج شیکان را نیز به فرمان وی برگرفتند و به زبان یونانی ترجمه کردند[۱۴].

طبق روایات در عهد اشکانیان، ولخش (ظاهراً بلاش اول ۵۱ - ۷۸ م.)[۱۵] که مردی دیندار و پارسا بود بفرمود تا قطعات متفرق اوستا را گرد آوردند.

اندرآس معتقد است که فرگرد اول وندیداد در عهد مهرداد اول اشکانی (۱۷۴ - ۱۳۶ ق. م.) تدوین شده و کریستنسن می‌نویسد که زبان و سبک نگارش وندیداد مؤید آن است که همهٔ این کتاب دینی در اوایل عهد اشکانی تألیف شده است[۱۶].

---

1 - Ibid. p. 5.

2 - Christensen, Quelques Notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme (Acta Orientalia, IV, p. 106. Sqq.)

3 - Christensen, Études sur le Zor. p. 2 - 7.

4 - Ibid. p. 7. 5 - Ibid. p. 10 - 11.

6 - Ibid. p. 40. 7 - Ibid. p. 41-42.

8 - Christensen, Les Kayanides, p. 14-16 & p. 42.

۹ - گاتها، پورداود ص ۴۶.

۱۰ - رک: نامهٔ تنسر ص ۱۱، تاریخ طبری ج ۱ ص ۴۰، تجارب الامم ابوعلی مسکویه ص ۵۳، فارسنامهٔ ابن‌بلخی ص ۴۰.

۱۱ - نامهٔ تنسر ص ۱۱، ارداویرافنامه تألیف نگارنده ص ۲۲، تاریخ طبری ج ۱ ص ۴۰۰، تجارب الامم ص ۵۳.

۱۲ - گنجینهٔ ثیز مقر آتشکدهٔ آذرگشنسب. رک: بخش ۴ بهرهٔ ۲ از مزدیسنا (آذرگشنسب).

۱۳ - یشتها، پورداود، ج ۲ صص ۲۴۷ - ۲۴۹.

۱۴ - دینکرد کتاب سوم، نامهٔ تنسر ص ۱۱، ارداویرافنامه تألیف نگارنده ص ۲۲، تاریخ سنی ملوک الارض ص ۱۸.

۱۵ - و به قولی بلاش سوم (۱۴۸ - ۱۹۱ م).

16 - Christensen, Études sur le Zor. p. 43 - 44.

←

نیز مطابق روایات اردشیر پاپکان، مؤسس سلسلهٔ ساسانی (۲۲۴ - ۲۴۱ م.) موبدان موبد تنسر را دستور داد تا مجدداً اوستا را تدوین کند و او چنین کرد و اوستا را در گنج شاپیکان نگاهداشته به نشر معارف آن پرداخت[۱]. پس از اردشیر پسرش شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۲ م.) بفرمود تا مطالب مربوط به علوم پزشکی و نجوم و جغرافی و فلسفه را از کتب هندی و یونانی اقتباس کنند و ضمیمهٔ اوستا سازند[۲].

پس از او طبق روایات، شاپور دوم پسر هرمز (۳۰۹ - ۳۷۰ م.) به‌علت اختلافی که در مذهب ایجاد شده بود دستور داد تا آذربادمارسپندان[۳] اوستا را مرور و تجدید نظر کند و اختلافات را با ارائهٔ حجتی قاطع برطرف سازد[۴] و به اقرب احتمالات هم اوستا که از بخش‌های مختلف اوستا برای رفع احتیاج بهدینان مطالبی اقتباس و مجموعهٔ «خرتک اپستاک» (= خرده‌اوستا) را تدوین کرده است[۵]. (رجوع به جدول ستون مقابل و صفحهٔ بعد شود).

اما «زند» (تفسیر اوستا) - از همان اوایل رواج مزدیسنا تفسیری، برای شرح و تعبیر مشکلات اوستا به زبان اوستایی نگاشته شد[۶]. این تفسیر نیز طبق روایات در حملهٔ اسکندر دچار سرنوشت اوستا گردید. بعدها که روحانیان زرتشتی مشغول تدوین اوستا شدند تفسیر آن را نیز تا حدی که مقدور بود گرد آوردند. قسمتی از همین تفسیر در متن اوستا وارد شده و آنچنان با اصل مخلوط گردیده که متن منظوم بسیاری از قطعات اوستا را بهم زده است، و نمونهٔ تفسیر مزبور در اوستای موجود دیده می‌شود. بعدها این تفسیر را به زبان پهلوی گردانیدند. طبق روایات دینی در زمان ولخش (ولاش) مذکور، تفسیر اوستا یعنی زند به زبان پهلوی (اشکانی) آغاز شد و سپس در عصر ساسانیان به لهجهٔ پهلوی (ساسانی) درآمد و دورهٔ تألیف زند تا اواخر آن عهد طول کشید[۷]. مارکوارت گوید در دینکرد اشاره شده است که خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ م.) هوشیارترین موبدان را فرمود تا تفسیری بر اوستا نویسند[۸] و هم مارکوارت در تفسیر فصل اول وندیداد اشارتی راجع به احوال سیاسی ایران پس از آنکه حدود ایران و روم را خسرو و قیصر معین و ثابت کردند، یافته است[۹]. کریستنسن نام بعض مفسران و شارحان اوستا را در زمان ساسانیان که نام آنان در تفسیر اوستا و کتب دینی پهلوی آمده چنین ذکر میکند: ابهرک، مگوشنسب، گوگشنسب، کی آذربوزد، سوشیانس، روشن، آذر هرمزد، آذر فربغ، نرسی، مذوگماه، فرخ، افروغ، آزادمرد، و گوید ظاهراً اکثر آنان در اواخر عهد ساسانی میزیسته‌اند[۱۰].

تدوین اوستا به ترتیب تاریخ

گاتها (۱۷ فصل از یسنا) سدهٔ	عهد ظهور زرتشت (بین یازدهم و سدهٔ ششم ق.م. به اختلاف اقوال).
یشت ۱۰ یشت ۱۳ اوایل یشت ۱۹	عهد ماقبل هخامنشی یا عهد هخامنشی.
یشت ۵، پس از ۴۰۴ ق.م. یشت ۱۷ یشت ۸ یشت ۱۴ یشت ۹-۱۱ یشت ۷ یشت ۱۵، بندهای ۶ - ۳۷	عهد هخامنشی، و محتملاً سدهٔ چهارم ق.م.
وندیداد، در حدود ۱۴۷ ق. م. یشت ۹، در حدود سدهٔ اول میلادی	عهد اشکانی.
یشت ۱۶	عهد اشکانی یا متأخر از آن[۱۱].
خرده‌اوستا	عهدشاپوردوم (۳۰۹-۳۷۰م.)[۱۲].

→ و نیز ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۹۴. آقای پورداود نوشته‌اند: «به عقیدهٔ دانشمند آلمانی اندرآس... فرگرد اول وندیداد در عهد مهرداد اول اشکانی انشاء شده به مناسبت این که خوارزم وطن اصلی اشکانیان بوده، ایران‌ویج قدیم را که از آن همان خوارزم اراده شده، در سرمسالک دیگر جای داده‌اند. بنظر نگارنده دلیلی که دانشمند مرحوم از برای عقیدهٔ خود آورده قابل تردید است، هر چند که خود مسئله درست و امروزه بیشتر دانشمندان ایرین‌ویجه و خوارزم را یکی میدانند. در زمینهٔ اوستا اینگونه دلایل تاریخی شبیه به دلیل اندرآس ذکر کردن بسته به جرأت شخصی است» رک: یسنا ج ۱ ص ۴۲ ح ۲.

۱ - دینکرد کتاب سوم بند ۶ - ۸.

۲ - کریستنسن این روایت را بدین طریق تعدیل میکند که بخشهای الحاقی نتیجهٔ قرایح ایرانیان بود که در تحت تأثیر افکار یونانی نوشته شد، اما نفوذ افکار هندی در ازمنهٔ متأخرتر رسوخ کرده است. ایران در زمان ساسانیان ص ۸۸.

۳ - رک: صص ۱۰۲ - ۱۰۶ مزدیسنا.

۴ - گاتها، پورداود ص ۵۴.

۵ - خرده‌اوستا، پورداود صص ۲۵ - ۲۶ و صص ۳۰ - ۴۱.

۶ - چنانکه در اغلب ادیان این کار انجام شده است.

۷ - نام مزدک بامدادان معاصر قباد (۴۹۰ - ۵۳۱ م.) در تفسیر مزبور آمده. رک: ص ۱۳۷ مزدیسنا.

۸ - ایران. ساسانیان. ص ۳۴۹، بنقل از ایرانشهر مارکوارت ص ۱۶۳.

۹ - ایران. ساسانیان. ص ۳۴۹.

۱۰ - همان کتاب. ص ۲۸.

11 - Christensen, Études sur le Zoroastrisme de la Perse Antique, p.44-45.

۱۲ - در جدول کریستنسن، ذکر گاتها در اول و خرده‌اوستا در آخر نیامده است و ما این دو را به جدول افزودیم.

دکتر محمّد معین

پارسی باستان

زبان ایرانیان دورهٔ هخامنشی موسوم است به فرس قدیم یا فرس هخامنشی یا پارسی باستان[1]. این زبان با زبان سانسکریت یعنی زبانی که کتب مقدس برهمنان (هند) بدان نوشته شده، از طرفی و از طرف دیگر با زبان اوستایی مشابه و هر سه از یک ریشه منشعب شده‌اند.

مهمترین مدارکی که از زبان پارسی باستان در دست است، کتیبه‌های هخامنشی است که از عهد کوروش بزرگ به‌بعد بر صخره‌ها و سینهٔ کوهها با حروف میخی نوشته شده است. از این کتیبه‌ها در حدود پانصد لغت به زبان پارسی باستان استخراج میشود.

علاوه بر کتیبه‌ها تعدادی مهر و ظروف به دست آمده که بر آنها نیز کلماتی منقوش است. پس از کتیبه‌ها و مهرهای عهد هخامنشی، منبع دیگری برای آشنا شدن با لغات پارسی باستان هست، ولی در اهمیت به درجهٔ منبع اولی نمیرسد. توضیح آنکه مورخان یونانی بعض اسامی خاص را طوری ضبط کرده‌اند که بسیار کم تصحیف شده، و با در نظر گرفتن این نکته که یونانیان اواخر کلمات پارسی باستان را چگونه تغییر میداده‌اند، و کدام حرف پارسی به کدام حرف یونانی تبدیل می‌یابد، به آسانی می‌توان پی برد که این اسامی به پارسی باستان چه بوده، و چون اسامی خاص در بعض موارد ترکیبی است یعنی یک اسم عام با اسمی دیگر یا با فعل و یا صفتی ترکیب شده، از این نوع اسامی هم لغاتی به دست می‌آید، مثلاً اسم سردار پارسی را که در جنگ گرانیکوس[2] با اسکندر نبرد کرد، برخی از مورخان یونانی Spithradates نوشته‌اند، و چون یونانیان «ث» پارسی باستان را با th الفبای خود تطبیق کرده، و اسم مزبور را با آن نوشته‌اند، بی‌شک می‌توان گفت که این اسم در پارسی باستان Spithradâta بوده، یعنی «دادهٔ سپهر» و سپهر را به زبان پارسی باستان Spithra می‌نوشته‌اند. چنانکه «مهر» را Mithra (میثره) می‌نوشته‌اند. این نوع اسامی خاص که یونانیان تقریباً صحیح ضبط کرده‌اند، و از آن می‌توان لغاتی به دست آورد، کم نیست. و نیز چنین است کلمهٔ Staspes که یونانی شدهٔ Sataspa پارسی باستان می‌باشد، و به زبان امروزی «صد اسب» گوییم. بنابراین از دو اسم مزبور دو لغت به دست می‌آید که در کتیبه‌ها نیست: Spithra به‌معنی سپهر و Sat به‌معنی صد.

پیداست که این کار را در هر مورد نمی‌توان کرد زیرا بعض اسامی به قدری تصحیف شده که تصحیح آن ممکن نیست، و در مواردی هم که اصل لغت را می‌توان پیدا کرد، باید املاء کلمهٔ مصحف را در زبان یونانی در نظر گرفت، زیرا اسامی ایرانیان قدیم که در نوشته‌های مورخان یونانی دیده می‌شود، تغییر کرده بعد به زبانهای دیگر اروپایی رفته و باز تغییر یافته است. خلاصه آنکه با رعایت نکات فوق در برخی از موارد می‌توان به مقصود رسید.

---

1 - Vieux Perse (فرانسوی), Old Persian (انگلیسی).

2 - Granicus.

آیا پارسی باستان، زبان محاورهٔ دربار و مردم عهد هخامنشی بوده یا زبان مستعمل در فرمانها و کتیبه‌ها؟ اگر چه پاسخ قطعی به این سؤال نمی‌توان داد، ولی چون در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی، مخصوصاً آخرین آنان، اشتباهات دستوری یافته‌اند، دانشمندان فن چنین استنباط می‌کنند که این زبان در عصر هخامنشیان هم کهنه شده بود و آن را بر طبق معمول در بیانیه‌های رسمی به کار میبرده‌اند، و چون زبان محاوره و کتابهای عادی ساده‌تر بود همه این زبان را کاملاً نمیدانستند، بنابراین غلطهای مذکور ناشی از خطای دبیران دفتر خانه‌هاست. این استنباط را بعضی قرائن تأیید می‌کنند، زیرا می‌بینیم که برخی از نامهای خاص چنانکه در کتیبه‌ها ضبط شده با آنچه که معاصران آنان ضبط کرده‌اند، تفاوت دارد، مثلاً اسم داریوش در کتیبه‌ها Dârayavaush است در صورتی که در تورات Dâryush و یونانیان آن را Dâryos ضبط کرده‌اند (مخرج شین در زبان یونانی نبود و آن را بدل به سین میکردند) و نیز اردشیر را در کتیبه‌ها Artaxshathra نوشته‌اند، ولی کتزیاس مورخ یونانی نام دو تن از رجال درباری را Artasirâs نوشته است، و اگر به‌جای سین، شین بگذاریم و سین آخری را هم که یونانی است حذف کنیم Artashirâ یا Artashira میشود و معلوم است هر دو ساده‌تر از ارتخشتره و به زبان امروزی ما نزدیکتر است.

در هرحال بعضی از زبان‌شناسان عقیده دارند که در دورهٔ هخامنشیان مخصوصاً در اواخر آن عهد به همان زبان پهلوی یا به زبانی که بسیار بدان نزدیک بوده سخن میرانده‌اند، و پارسی باستان چنانکه در کتیبه‌ها به کار می‌رفته، در شرف احتضار بوده است[1].

با وجود این، قراین دیگر میرساند که زبان ادبی آن عصر همان زبان پارسی باستان است که بدان اشعار، سرودها، فرمانها، وقایع و نامه‌ها و غیره را می‌گفته‌اند و می‌نوشته‌اند.

***

آثار هخامنشی به زبان پارسی باستان

کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی به خط میخی هخامنشی نوشته شده است. از این پادشاهان کتیبه‌هایی به جا مانده:

اریارمنه، ارشامه، کوروش بزرگ (۵۵۹ - ۵۲۹ ق.م.)، داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۶ ق.م.)، خشیارشا (۴۸۲-۴۶۵ ق.م.)، اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ ق.م.)، اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ ق.م.)، اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق.م.). بیشتر این نوشته‌ها در بدنهٔ کوه یا دیوارهای کوشکها و ستونها نقش شده، از جمله کوه بغستان (بیستون) و الوند و وان (ارمنستان) و شوش و تخت جمشید و تنگهٔ سوئز (مصر) و جز اینها، و نیز چند نگین و مهر که دارای نامهایی است و چند ظرف که به چهار خط پارسی باستان، عیلامی، بابلی و تصویری[2] منقوش است.

چند سال پیش نیز الواح زرین و سیمین در تخت‌جمشید و همدان به دست آمده است. این سنگ‌نبشته‌ها و لوحه‌ها غالباً به سه زبان و خط است: نخست به زبان پارسی باستان، دیگر به زبان عیلامی و دیگر به زبان بابلی (که با زبان آشوری فقط تفاوت لهجه دارد) این دو زبان اخیر که ترجمهٔ کتیبهٔ پارسی است، هریک به خط میخی مخصوص به خود نوشته شده است. آقای دکتر یارشاطر مختصّات زبان پارسی باستان را در این مقدمه قبلاً شرح داده‌اند.

پهلوی

راجع به زبان پهلوی در متن لغت‌نامه («پهلوی») بحث شده و حاجت به تکرار نیست.

***

۱- پیرنیا، ایران باستان ج ۲ ص ۱۶۴۷- ۵۰

2 - Hieroglyphe.

۳ - عوامل فساد لغت

دکتر محمّد معین

عوامل فساد لغت[1]

چند امر موجب شده است که لغت‌نامه‌های فارسی از اغلاط مشحون و در نتیجه غلطهای بسیار وارد زبان فارسی گردد، اینچنین:

الف - تغییر خط پهلوی

خط پهلوی و خط عربی (کوفی و نسخ) هردو از مأخذ سامی و منشعب از فینیقی هستند، و هر دو در این نقص که حرکات (حروف مصوت) داخل حروف (حروف صامت) نیست اشتراک دارند، ولی با وجود اشکالات فراوان خط پهلوی، تشخیص بعض حروف در آن آسانتر از خط عربی است، چه در خط علاوه بر شباهت، امتیاز حروف از یکدیگر وابسته به نقطه‌هاست، و همین نقطه‌گذاری خود موجب تصحیف و تحریف بسیار شده است، از جمله:

- در نسخ شاهنامه آمده:

[عیسی] یکی بینوا مرد درویش بود
که نانش ز رنج تن خویش بود
جز از برف و شیرش نبودی خورش
فزونیش روغن بدی پرورش[2]

خورش ساختن از برف و شیر چه معنی دارد؟[3] صحیح «ترف» است در مصراع اول و «رخبین» است در مصراع دوم که علامه دهخدا تصحیح کرده‌اند به دلایل و قرائن ذیل:

«به شعر ترفند ار **ترف** بودم و **رخبین**
به پند و حکمت اکنون چو شکر و قندم.»
(سوزنی سمرقندی).

«و از وی [خوارزم] روی مخده و قزاکند و کرباس و نمد و **ترف** و **رخبین** خیزد.» (حدود العالم).

«رخبین، ترف سرخ» (مهذب الاسماء)، «قره قروت» (بحرالجواهر). «کشکی است که از دوغ سازند» (حاشیهٔ فرهنگ اسدی نخجوانی)، «ترف، کشک سفید و پنیر خشک است». (برهان قاطع)[4].

«ترف» را کاتبان **نفهمیده** و «برف» خوانده‌اند، و همچنین «رخبین» را ندانسته به «روغن» بدل کرده‌اند.

- در غالب نسخ شاهنامه در جزو طبقات چهارگانهٔ مردم در عهد جمشید آمده[5]:

نسودی سه دیگر گره را شناس
کجا نیست بر کس از ایشان سپاس.

و میدانیم صحیح بسودی یا پسودی است (از ریشهٔ pasu اوستایی به‌معنی جانور اهلی) یعنی گله‌پرور[6].

- در بسیاری از نسخه‌های شاهنامه نام یکی از

۱- از مقدمهٔ جلد اول برهان قاطع مصحح نگارنده ص چهل وپنج - پنجاه و یک با تجدید نظر.

۲- شاهنامه، چاپ بروخیم ج۸ ص ۲۳۶۲-۶۳.

۳- برف و شیره میخورند، آنهم در زمستان، نه در تمام سال!

۴- لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل «پرورش».

۵- شاهنامه، چاپ بروخیم ج۱ ص۲۴

۶- رک؛ نسودی در برهان قاطع مصحح نگارنده.

پسران کیقباد «کی‌نشین» آمده:

نخستین چو کاوس باآفرین

کی‌آرش دوم بد، سوم کی‌نشین.

و ما از نام اوستایی او Kava Pishina میدانیم «کی‌پشین» صحیح است[۱].

- اسدی در لغت فرس (ص۱۵۲) آورده: «بشتر، نام میکائیل است. دقیقی گوید:

بشتر راد خوانمت شرک است

او چو تو کی بود به گاه عطا»

و میدانیم که صحیح آن «تشتر» است از کلمهٔ اوستایی Tishtrya[۲] و پهلوی Tishtar[۳].

- کلمهٔ پهلوی چینوت Činvat (پل صراط) در فارسی چینود شده ولی به تصحیف آن را چنیود و چنیور و خنیور ضبط کرده‌اند. عنصری بلخی گوید:

ترا هست محشر رسول حجاز

دهنده به پول[۴] چنیود جواز.

در هر صورت اگر «یا» را مقدم بر «نون» بخوانیم، وزن نادرست می‌شود و تردیدی نمی‌ماند که هم عنصری و هم اسدی کلمه را درست نخوانده‌اند. در گرشاسب‌نامه[۵] این بیت آمده است که اسدی همان اشتباه را در آن مکرر کرده:

رهاننده روزشمار از گداز

دهنده به پول چنیود جواز

در این بیت هم اگر چینود بخوانیم وزن شعر نادرست می‌شود، اما در برابر عنصری و اسدی که این کلمه را درست نیاورده‌اند، اورمزدی، شاعر قرن چهارم آن را درست نقل کرده و در فرهنگها این بیت را از گفتار او شاهد آورده‌اند:

اگر خود بهشتی و گر دوزخی

گذارش سوی چینود پل بود[۶].

ب - عدم توجه ایرانیان

ایرانیان به مناسبت آنکه زبان فارسی زبان مادری آنان است، خود را از لغت فارسی بی‌نیاز میدانستند، ازاین‌رو کمتر به تألیف فرهنگ زبان خویش توجه کرده‌اند، چنانکه عرب هم خود را به تدوین قاموس عربی محتاج نمیدید، و چون زبان عربی زبان دینی ایرانیان شد، آنان به تألیف قاموسهای عربی پرداختند.

از جملهٔ نخستین فرهنگهای فارسی که به دست ایرانیان تألیف شده از فرهنگ ابوحفص سغدی و قطران ارموی و لغت فرس اسدی باید نام برد.

از قریب ۲۵۰ فرهنگ فارسی به فارسی یا فارسی به زبانهای دیگر که در دست است فقط حدود ۴۰ (یعنی یک سدس) به دست ایرانیان نوشته شده است. و اسامی ایرانیانی که در هندوستان به تألیف فرهنگ فارسی اقدام کرده‌اند، نیز در این حساب به‌شمار آمده است!

ج - لغت‌نویسان غیرایرانی

در نتیجهٔ عدم توجه ایرانیان به تألیف لغت‌نامهٔ فارسی دانشمندان ملل مجاور مانند هندوستان و ترکیه -که زبان فارسی دیرگاهی زبان رسمی درباری یا زبان ادبی مملکت آنان بود - احتیاج به تدوین فرهنگ فارسی را احساس کردند، و به تألیف لغت‌نامه‌ها همّت گماشتند، و هرچند سعی این گروه در این راه دشوار مصاب و مأجور است، اما چون اهل زبان نبودند ایشان را اشتباهات بسیار دست داده است. دربارهٔ اشتباهات شعوری استاد مرحوم علی‌اکبر دهخدا بحث کرده‌اند[۷]. اینک نمونه‌ای از اشتباهات لغت‌نویسان هندوستان:

در غیاث‌اللغات ذیل «کیس فدا» آمده: «به یای معروف و سین مهمله، آنکه مخالف به وقت هزیمت کیسه‌های زر انداخته بگریزد تا به زر مشغول شده تعاقب او نکنند.» اصل کلمه «کبش فدا» است، و کبش به‌معنی گوسپند نر و قوچ است[۸]، و کبش فدا یعنی قوچ قربانی، اشاره به قوچی که گویند خداوند برای قربانی کردن ابراهیم - به‌جای فرزند وی - فرستاد. ابوالفرج رونی گوید:

سینه برش را که کوه موکب او بود

کبش[۹] فدا کرد و سود یافت زیان را[۱۰]

۱- رک: مزدیسنا به قلم نگارنده ص۴۰۷.

۲- رک: پورداود، یسنا ۱ ص۵۶.

۳- رک: تشتر در برهان مصحح نگارنده.

۴- لغتی در «پل».

۵- چاپ یغمایی، تهران ۱۳۱۷ص۳متن

۶- دربارهٔ چند لغت فارسی، به قلم سعید نفیسی در یادنامهٔ پورداود ج۱ص۲۱۸.

۷- مجلهٔ یغما ۴:۱.

۸- مؤلف غیاث خود در لغت «کبش» همین معنی را آورده.

۹- در نسخهٔ چاپ ارمغان: کیش (!)

۱۰- رک: دیوان ابوالفرج چاپ ارمغان ص۴.

همتش را سپهر فرش بساط
دولتش را زمانه کبش فدی[۱]

و مؤلف «مجمل‌التواریخ والقصص» آرد[۲]: «چون جبرئیل علیه‌السلام کبش بیاورد و ابراهیم قربان کرد...»

مؤلف «مؤید الفضلاء» گوید[۳]: «استوده، بالضم با واو فارسی استه: نیک آوردن و نیک آمده و ماندگی گرفته» و جای دیگر گوید[۴]: استوه، مانده شده و افسرده و به تنگ آمده و ملول.» و بدیهی است که «استوده» به‌جای «استوه» غلط است. و هم او آرد: «استور، دستور یعنی صاحب دست و مسند».

مؤلف فرهنگ آنندراج در لغت «بیدخت» آورده: «ستارهٔ زهره راگویند، و ظن مؤلف آن است که آن نیز «هیدخت» بوده مانند بیدخ تصحیف‌خوانی شده چه دخت به‌معنی دختر است و هی به‌معنی خوب است یعنی دختر خوب، و ناهید یعنی دختر نارپستان نیز مؤید این قول است، پس اصل در این لغت «هیددخت» بوده، چنانکه رسم است یک دال را حذف کرده‌اند هیدخت شده و [به] تصحیف بیدخت گردیده، بیدخت یعنی بیدختر در این معنی مناسب نیست».

همهٔ این اشتقاق برساختهٔ مؤلف مزبور است و اصل بیدخت، بغدخت است[۵].

گاه مؤلفان مزبور کلمات را به معانیی که در محیط آنان معمول بوده، ضبط کرده‌اند نه به مفاهیم متعارف در ایران:

از «چراغ هدایت»: «دامن‌چاک، زن و مردی که در کودکی نامزد شده باشند»، «رگ گردن، دعوی غرور»، «روی تازه داشتن، معتبر بودن در نظرها»، «سراپا، خلعت»، «سلاخی کردن، درشت گفتن و اعتراض کردن».

و گاه لغات و اصطلاحات غیرمستعمل نزد ایرانیان را جزو لغات فارسی آورده‌اند.

از «چراغ هدایت»: «جماعت‌دار، رئیس فرقهٔ سپاهیان»، «جنجانی، نوعی از خربزه»، «جوان چرب، جوان رعنای دولتمند» «خانه بردن، دزدی و سرقت که به‌سبب آن در خانه هیچ نماند و به‌معنی خانه کردن کمان نیز»، «در خانهٔ فکر رفتن، در فکر شعر بودن»، «روغن داشتن، مالداری».

از «بهار عجم»: «تنگ جام، اندک شراب خوردن»، «حلقوم نشکن، اسب سخت دهان»، «گزباز، آنکه به گز رقاصی کند».

از «مؤیدالفضلاء»: «رومار، خدمتکار بندیان»، «کان بسیار، نیک توانگر».

د - تصرف کاتبان

تصرف کاتبان دربارهٔ لغات فارسی بسیار و غالباً ناشی از غلط خواندن و ندانستن مفهوم کلمات است، از آنجمله است: کلمهٔ پهلوی ویرویشنیکان Wirvishnîkân به‌معنی مؤمنان و گروندگان، در شعری از دقیقی بنقل اسدی در لغت فرس[۶] به صورت بروشنان، آمده، اینچنین:

شفیع باش بر شه مرا بدین زلّت
چو مصطفی بر دادار برروشنان را.

در فرهنگهای فارسی از جمله برهان قاطع همین کلمه نیز به صورت‌های: برپروشان، پرپروشان، برفروشان، بروسان، بروشان، پروسنان و ورشنان آمده است[۷].

در شاهنامهٔ فردوسی، در شرح طبقات چهارگانهٔ عهد جمشید چهار نام آمده: کاتوزیان، نیساریان، نسودی، اهنوخوشی، و آنها وارد فرهنگهای فارسی شده و هر چهار غلط است و صحیح آتوربان، رشتاریان (مخفف رتشتاریان)، بسودی، اهتوخشی یا (هوتوخشی) است[۸].

فرهنگ‌نویسان کلمهٔ «هاکره» و «هاکله» را دنبال یکدیگر ضبط کرده گفته‌اند: «کسی را گویند که در سخن گفتن زبانش میگرفته و آن را به تازی الکن میخوانند.» و سپس به این بیت که به مؤلف تاریخ معجم نسبت داده‌اند، استناد کرده‌اند:

به دور معدلتش رهزنان دزد از بیم
شدند هاکره از کاف کاروان گفتن.

اما این بیت در تاریخ معجم نیست و پیداست از کسی است که همین اشتباه عجیب فرهنگ‌نویسان را به یاد داشته و این بیت را به همین نیت که «هاکره» را

۱- از نسخهٔ خطی.
۲- مصحح بهار ص ۱۹۲.
۳- چاپ نولکشور ص ۱۰۰، این لغت را بین لغت «استخوان افشانده» و «استه» آورده است.
۴- مؤید الفضلاء ص ۹۶.
۵- رک: بیدخت در برهان مصحح نگارنده.
۶- ص ۳۵۸.
۷- رک: هر یک از لغات فوق در برهان قاطع.
۸- رک: هر یک از کلمات فوق در متن برهان و نیز مزدیسنابقلم نگارنده ص ۴۰۶-۴۰۸.

به‌معنی «الکن» بیاورد، سروده است. بیتی که در تاریخ معجم[۱] آمده این شعر سوزنی است که گوید:

ز «عین» عدلش «زای» زبان دزد به راه
چو «ها» گره شود از «کاف» کاروان گفتن.

و پیداست مراد سوزنی این است که زبان دزد که مانند «زای» حروف الفباست از «عین» حرف اول عدل ممدوح یعنی از بیم عدل او مانند «ها» که در شکل چون گره نوشته می‌شود از گفتن «کاف» اول لفظ کاروان گره میخورد، یعنی کند و ناتوان می‌شود. در این بیت فرهنگ‌نویسان «هاگره» را یک کلمه خوانده و «هاکره» پنداشته[۲] به‌معنی الکن گرفته و بعد به قاعدهٔ تبدیل مخرجها در زبان فارسی که «را» به «لام» بدل میشود ضبط دیگری از این کلمه به صورت «هاکله»[۳] هم تراشیده‌اند[۴]. همچنین است: قفاهیره، ستوسر، بهترک، ریونیز و بستام[۵].

* * *

۱ - چاپ تهران ۱۳۱۸ قمری ص ۱۶.

۲ - و این قرائت ناشی از فرهنگ‌نویسان هندیست، چه در هندی ها کله Haklá به‌معنی الکن است و ها کره را در این بیت بدل آن پنداشته‌اند. رجوع به برهان مصحح نگارنده «ها کره» شود. م.م.

۳ - همان صورت Haklá هندی را ضبط کرده‌اند م.م.

۴ - رک: نفیسی، دربارهٔ چند لغت فارسی. «یادنامهٔ پورداود ج ۱ ص ۲۲۹-۲۳۰».

۵ - رجوع به همین کلمات در برهان مصحح نگارنده شود.

علی‌اکبر دهخدا

تصرف کاتبان[1]

آمیختن[21] ذوق ادبی و میلهای دینی و هواهای سیاسی خود در نظم و نثر دیگران از دیرگاه میان نسخه‌نویسان و قارئین، سنّت جاریه و سیرت مستمّره بوده است، به آن حد که گاهی تنها از متن نسخه‌های متعدّد یک کتاب، بی‌هیچ اماره و اشارهٔ دیگر، کاتب یا خوانندهٔ شیعی از سنّی و صوفی از متشرّع و شعوبی از هوادار سیادت عربی شناخته شده است، مثل اینکه نزد ما تألیف نوعی از تملیک نبوده، و کتاب مانند یافته‌های خرابه‌ها و مفاوز جبال مال متصرّف پیش دست به‌شمار می‌آمده است. نقص مذکور را وقتی بر عیوب خطّ بی‌اعراب و تبدّل پیاپی قلم کوفی به نسخ، تعلیق، ثلث، رقاع، نستعلیق، شکسته، و رسم‌الخطهای گوناگون این خطوط اضافه کنیم و نادانی غالب کُتّاب و عدم اعتناء به واخوان و مقابله را بر آن بیفزائیم به جا ماندن همین شکسته‌بسته‌های کنونی را نیز باید به قسمی اعجاز و خرق عادت منسوب کرد و از بقای آن شاکر و خرسند بود.

در بادی نظر تصوّر میرود که شعر یعنی آن قسمت از دانش بشری که سخته و پیمودهٔ وزن و محصور به حصن قافیه و ردیف و غیره است، بایستی به تمام یا لااقل عمدهٔ آن از این تصرّفات عدوانی مصون مانده باشد، لیکن شاعر بودن یا دعوی شاعری داشتن عامی و عارف و شهری و روستائی ایران این خاصّهٔ سعادت را از نظم نیز سلب کرده و آن را هم به روز سیاه نثر نشانده است.

تصفّحی دقیق در همین دیوان مصحح (ناصرخسرو) نشان میدهد که هر جا انحرافی کوچک از عقاید عامّ و تجاوزی خفیف از مسیر افکار مبتذله هست غالباً همانجاست که اشعار مضطرب و مشوش و نامفهوم می‌شود، یعنی به قدری تعصّبهای جاهلیّت یکی بر روی دیگری در آن تصرف میکند که عاقبت کلام از افادهٔ هر قسم مقصود و مرامی عاجز میماند. و باز در هر مقام که کلمهٔ غریب از تداول عوام یا ترکیبی غیرمأنوس و یا مثل و داستانی کهن و باستانی پیدا شده، همان مورد است که تعبیر و اداء مختل و مشکوک‌فیه می‌شود، و عبارت بتمامها از معنی می‌افتد.

در حالتی که خوانندهٔ شیعی منهاج‌السنّة[2] در حدیث «لوکان بعدی نبیٌ لکان عُمر»، بعد از نام خلیفهٔ ثانی «لعنه‌الله» میگذاشته، و کاتب سنّی در تفسیر علی‌بن ابراهیم پس از شرح آیهٔ انّما ولیّکم‌الله، دنبال اسم علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام (اشاره به تهمت شرکت در قتل عثمان) «غُفِرَ لَه» می‌نوشته است، فلکزدگی اشعار و دیگر آثار ناصرخسرو در دست کتبه و مطالعه کنندگان شیعی، سنّی، مشائی، رواقی، اشراقی، صوفی، و متکلّم یعنی همهٔ مسلمین به استثناء یک فرقه از باطنیان پیدا و آشکار است[1].

---

۱ - نقل از مقدمهٔ علامه دهخدا بر تعلیقات و تصحیحات دیوان ناصرخسرو چاپ تهران ۱۳۰۴ -۱۳۰۷ ص۶۱۴ و خلاصهٔ این بخش در مقدمهٔ برهان مصحح م. معین نقل شده است.

۲ - تألیف ابن‌تیمیهٔ حرانی در رد بر روافض. (دهخدا).

شاید بعضی گمان کنند که تصّرفات ارباب ذوق در کتب سلف خاّصه در قسمت ادبی معانی را لطیف و الفاظ را گزیده و یا به استعمالات زمان نزدیکتر کرده باشد، لیکن نفع این عمل هیچوقت با ضررهای آن که گم شدن بساطت و سادگی تعبیرات قدما و فراموش شدن لغات، اصطلاحات و امثال پیشینیان است برابری نخواهد کرد، و درست بدان ماند که کسی آثار اصطخر را براندازد و به‌جای آن بنائی باب روز به نقشه و بیرنگ «حاجی» حسن یا استاد جعفر بسازد.[1]

* * *

۱ - دیوان دیگر گویندگان و کتب نثر نویسندگان نیز همین حال را دارد. (م. م.)

ابراهیم پورداود

دساتیر[1]

در[1] سی‌وسه سال پیش[2] از این در بیروت شاگرد دبستانی بودم، یکی از دوستان ایرانی آنجا که اکنون در تهران پزشک ناموری است، چون مرا جویای واژه‌های پارسی و خواستار داستانهای کهن دید نامه‌ای به من سپرد تا آنچه را خواهانم، از آن به دست آورم،آن نامه که تا آن روز نامی از آن نشنیده بودم دساتیر است. در آن روزگار، در آغاز جوانی، حافظه‌ام بد نبود، آنچه در آنجا خواندم همه را به یاد سپردم و خود را خوشبخت و از بخشایش ایزدی برخوردار می‌پنداشتم زیرا به آنچه آرزو داشتم رسیدم. دساتیر آسمانی مرا از بسیاری واژه‌های بیگانه بی‌نیاز ساخت. از برای پر کردن کم و کاست فهرستی از چند صد واژهٔ دیگر یادداشت کرده به انجمن زرتشتیان کرمان فرستادم و خواهش کردم در برابر هر یک از آنها واژهٔ پارسی بنگارد. پس از چندی از آنجا پاسخ رسید، آن چند صد واژه هم پارسی شد. واژه‌های دساتیر آسمانی و نیم دساتیر کرمانی را روی هم ریخته سرمایهٔ خوبی اندوختم، آنچنان که دیگر لغتی نبود که در برابر آن واژهٔ سرهٔ پارسی در گنجینه‌ام نباشد. پس از چند سالی با انبانی پر از لغت رهسپار پاریس شدم در آنجا به دستیاری یکی از دوستان روزنامهٔ کوچکی با چاپ ژلاتین انتشار دادم و به آن پیک، «دُهل» نام دادم. سراسر مقاله‌ام در آن پارسی بود یا به گفتهٔ فضلای قوم پارسی سره یا فارسی لُخم بود، بی‌چربی و بی‌استخوان، ارزشهای واژه‌های دساتیری را با هیاهوی دهُل به گوش این و آن میرساندم، چه پنهان گاهی اشعار خود را هم با آن لغات زینت میدادم و هیچ روزنامه در انتشار آنها دریغ نداشت. فروزه به‌معنی صفت از لغتهای دساتیر است که در آن روزگار در عنوان یکی از غزلهای من در تاریخ ادبیات فارسی پروفسور براون به یادگار مانده است[3]. در پاریس با دانشمند بزرگوار محمّد قزوینی که نیز اکنون در تهران هستند[4] آشنا و رفته‌رفته دوست شدیم. در گفت و شنود آن اندوختهٔ بیروتی را نشان می‌دادم. روزی گفتند نکند این لغتها ملافیروزی باشد. گفتم آری از دساتیر آسمانی و پیغمبران ایرانی است که ملافیروز آن را به چاپ رسانید. گفتند زبان و مطلب این کتاب هردو ساختهٔ گمنام متقلّبی است. این سخن بسیار به من گران آمد، چه دیدم به این آسانی سرمایه‌ام از دست میرود، و آنچه میان همسران مایهٔ امتیازم می‌باشد نابود می‌شود. هر چند پای ارادتم نسبت به سخنان آسمانی از آن روز لغزیده بود، اما نتوانستم یکسره از اندوختهٔ پارینه چشم بپوشم. شور و غرور جوانی و توسن سرکش نادانی و سر سودائی و دل شیدائی هیچکدام زود رام نمیشوند.

من یگانه دلباخته نبودم. پیش از من بودند و هنوز

---

۱ - از فرهنگ ایران باستان پورداود، ج ۱ ص ۱۷ به بعد. خلاصهٔ آن در مقدمهٔ برهان قاطع مصحح م. معین آمده.

۲ - این مقاله در ۱۳۲۴ نوشته شده.

3 - Press and Poetry of Modern Persia, by E.Browne, Cambridge 1914, p.292.

۴ - در ۱۳۲۸ شمسی به رحمت ایزدی پیوسته است. (م. م.)

هم هستند کسانی که با دساتیر سروکاری داشته و دارند، خوان نعمت دساتیر و برهان قاطع و فرهنگ انجمن‌آرای ناصری با لغتهای رنگارنگ به همه جا گسترده و همه کس از آنها بهره‌ور است و سپاسگزار.

در پاریس حقوق می‌آموختم، اما دلم چندان با آن نبود، گاهی کتابی دربارهٔ ایران باستان جسته می‌خواندم، بسا در اینجا و آنجا به نام دساتیر برمیخوردم. برخی از خاورشناسان در سر سخن از دین و زبانهای کهن ایران دشنامی به دساتیر داده گذشتند، و برخی دیگر بیشتر به آن پرداخته نوشتند که این نامه سراسر ساختگی است، نه مطلبش با دین زرتشتی سازشی دارد و نه زبانش با زبانهای باستان پیوستگی. در میان این گروه کسی که بیشتر به دساتیر پرداخته دانشمند پارسی شهریارجی بهاروچا Bharucha می‌باشد که او هم در تحقیق خود به همان نتیجه رسید[1].

چون در دساتیر ادّعا شده که این نامهٔ دینی ایران و زبانش کهن‌ترین زبانهای این سرزمین است، ناگزیر بایستی دانشمندان نگاهی به آن کنند، زیرا اگر کتابی باشد در ردیف ویدِ هندوان و اوستای ایرانیان و توراة بنی‌اسرائیل از برای همهٔ اقوام هند و اروپائی و سامی‌نژادان اهمیتی بسزا دارد، زیرا در تاریخ ادیان و در زبان‌شناسی از چنین آثاری نمی‌توان چشم پوشید، اینک بیش از صدوهشتاد سال است که گروهی از دانشمندان خاورشناس عمر هفتادسالهٔ خود را در سر مزدیسنا یعنی دین زرتشتی و زبانهای باستان ایران به سر آوردند. سراسر اوستا و تفسیر پهلوی آن را که زند خوانند و همهٔ نامه‌های دینی پهلوی و پازند و فارسی را که در آنها سخنی از دین دیرین است بازرسی کرده‌اند، همچنین آنچه در نوشته‌های نویسندگان یونان و روم دربارهٔ دین ایران آمده همه را خوانده‌اند، از مآخذ هندی و چینی و عبری و سریانی و ارمنی هم نگذشتند، از برای مقایسه به دین بابل و مصر و یونان نیز پرداختند. همچنین دربارهٔ زبانهای ایران باستان مأخذی نمانده که به آن دست نبرده باشند. در میان صدها مأخذ گوناگون کوچکترین چیزی که گواه درستی مطلب یا زبان دساتیر باشد به دست نیاوردند.

از برای دریافتن تقلب دساتیر نگاهی به خود آن نامه و اطلاع مختصری از ایران باستان و اندک شناسایی به فارسی کافی است. بنده با سرمایهٔ ناچیز خود در چند سال پیش از این دساتیر را شناختم. در سال ۱۳۰۵ عقیدهٔ خود را دربارهٔ این کتاب به اختصار در انجام رساله‌ای دربارهٔ سوشیانت (موعود مزدیسنا) نوشتم و از ناشر آن ملافیروز یاد کردم[2]. هفت سال پس از انتشار آن رساله، دیگرباره گذارم به هند افتاد، به دیدن شهر معروف سورت رفتم، و خانهٔ دستور داراب استاد انکتیل دوپرون - Anquetil Duperron را دیدم. در صدوهشتادوسه سال پیش از این یعنی از سال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۱ م. انکتیل دوپرون در آن خانه نزد دستور نامبرده اوستا آموخت و ترجمهٔ فرانسه آن را در سال ۱۷۷۱ م. انتشار داد، از آن تاریخ به بعد اوستاشناسی در اروپا آغاز گردید. در ایستگاه راه‌آهن سورت دستور بهرام ایرج کومانا Kumânâ هفتمین پشت دستور داراب که آن روز پنجاه‌وپنج‌ساله بود، طوق گلی به گردنم آویخت و دستهٔ گلی به دستم داده گفت: «ما پارسیان شما را بسیار دوست میداریم، برای اینکه نامهٔ دینی ما را به زبان فارسی گردانیدید، اما چون در رسالهٔ سوشیانس ملافیروز را به نیکی یاد نکرده‌اید از شما رنجیده‌ایم.»

سخنان آن دستور بزرگوار از یادم نرفت، این است که لازم میدانم بگویم در این مقاله جز شناساندن دساتیر مقصود دیگری ندارم. اگر در طیّ سخن کسانی را به نیکی یاد نکنم ناگزیرم. مقصود اصلی دردی را چاره کردن است نه به این و آن نیش زدن. به همین مقصود در دوم آبان ۱۳۱۸ در دانشکدهٔ ادبیات از دساتیر سخن داشتم و باز به همین مقصود این موضوع را مفصلتر به قلم می‌آورم.

اینک که نزدیک به سه سال است در ایران هستم[3] به هرجا روی می‌آورم به لغتهای دساتیر برمیخورم. در این چند ساله که پی زنده کردن زبان افتاده‌اند و میخواهند به‌جای واژه‌های بیگانه، فارسی بنشانند برخی دست غارت به خوان ناچیز دساتیر برده مشت مشت از لغتهای ناهنجار آن برداشته مانند استخوان و کلوخ به اینجا و آنجا پرتاب می‌کنند. در میان واژه‌هایی که به فرهنگستان پیشنهاد می‌شود بسیاری از لغتهای دساتیر هم دیده می‌شود و پیداست که کارمندان فرهنگستان که همه از دانشمندان‌اند،

1 - The Dasâtir,by Sheriarji D.Bharucha, Bombay 1907.

۲ - سوشیانس (موعود مزدیسنا) بمبئی ۱۹۲۷ میلادی ص ۵۰ - ۵۵.

۳ - در حین طبع این مقاله بیست سال است که استاد پورداود در ایران اقامت دارند. (م. م.)

فریب نخورده آنها را نمی‌پذیرند. از سال هزار و شصت و دو (۱۰۶۲) هـ.ق. که سال تألیف برهان قاطع است و صدها لغت دساتیر در آن یاد گردیده دساتیر یکی از آسیبهای زبان ما شده، به ویژه از سال ۱۲۳۴ هـ.ق. که سال انتشار خودکتاب دساتیر است، لغتهای آن بیش از پیش میان ما رخنه کرده است.

فتح‌الله‌خان شیبانی معاصر ناصرالدین‌شاه در منتخبات دیوانش که در سال ۱۳۰۸ در اسلامبول به چاپ رسیده، مهاباد پیغمبر ساختگی دساتیر را در ردیف پیغمبر خودش آورده گوید:

مهاباد این گفت و احمد همین
چه پیچی تو در آن سهٔ عیسوی.

رضاقلیخان هدایت در فرهنگ انجمن‌آرای ناصری فرجود را به‌معنی معجزه لغت برازنده‌ای پنداشته و در مدح پیغمبر گفته:

دعویش را هزار برهان است
فره‌اش را هزار فرجود است.

میرزا فرصت شیرازی هم‌زمان ناصرالدین‌شاه در توصیف شاهنامه گوید:

فروهیده‌ای کز ره **نیرنود**
هویداست از گفت او **فرزبود**
نه شهنامه، دریای ژرف است این
نه افسانه، پند شگرف است این
فری بر **فراتین فرویده**‌اش
خهی چامه‌های **اپرخیده**‌اش
به **فرجودهای** سخن‌پروری
سزد گر زند لاف پیغمبری.

شاید لغتهای دساتیر در اشعار شعرای دیگر دورهٔ ناصری مانند قاآنی و یغمای جندقی و سروش اصفهانی و فروغی بسطامی و دیگران نیز پیدا بشود، باید گردید و دید.

میرزا صادق‌خان امیری ادیب‌الممالک فراهانی که در سال ۱۳۳۶ هـ.ق. درگذشت و دیوان کاملش که در سال ۱۳۱۲ هـ.ق. به چاپ رسیده، یکسره دلدادهٔ دساتیر است:

پنج **فرجود** پدید آمد ازشت زرتشت[1]
که به پیغمبریش راست بود پنج گواه

این شاعر شیرین‌زبان که بی‌شک از بزرگان سخن‌سرایان این دوره است دساتیرشناسی را جزء معلومات خود شمرده با تکلف، بسیاری از لغتهای دساتیر را به نظم کشیده. از آنهاست: «در تقسیم طبقات رعیّت به فرمودهٔ مه‌آباد» و «نامهای بروج در دساتیر» و جز آن. این چند فقره که در اینجا نگاشتیم از برای نمونه است، مشتی است نمودار خروار. اگر به این و آن برنمیخورد، کسانی را که نام خانوادگی خود را از لغتهای دساتیری برگزیده‌اند نیز از برای نمونه یاد میکردم.

زیان مطالب دساتیر کمتر از زیان لغات آن نیست. میرزا تقی‌خان سپهر از مهملات دساتیر در جلد اول ناسخ‌التواریخ فصلی ساخته است که به هیچ روی سازشی با داستانهای ملّی ما ندارد.

بااین همه نباید پنداشت که همه فریب دساتیر را خورده باشند، و این نامهٔ سراپا نادرست را درست پنداشته باشند. در چهل پنجاه سال پیش از این بودند کسانی که میدانستند دساتیر چیست. جناب آقای محمّدعلی فروغی به بنده فرمودند که پدر مرحومشان میرزا محمّد حسین‌خان ذکاءالملک دساتیر را آن چنان که باید تعریف میکردند و خود ایشان از زبان و مطلب آن در شگفت بوده نامه‌ای به انجمن زرتشتیان یزد آن زمان نوشته، عقیدهٔ آنان را جویا شدند. در پاسخ به ایشان نوشتند که دساتیر کتابی است ساختگی به هیچ روی با دین و آئین زرتشتی پیوند و خویشی ندارد.

محمّدعلی فروغی که در پنجم آذرماه ۱۳۲۱ به بخشایش ایزدی پیوست، به درخواست نگارنده پاسخ انجمن زرتشتیان یزد را با زحمت بسیار از میان اوراق خود پیدا کرده به نگارنده سپرد. اینک آن پاسخ که در ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۱۹ هـ.ق. یعنی در چهل سال پیش نوشته شده است: «در کتاب دساتیر خطوط درشت غیرمفهوم متن دساتیر را منقدین زبان آسمانی و محققین زبان جعلی میدانند.

ترجمهٔ آن خطوط را که نسبت به شت ساسان پنجم دهند به زبان پارسی جدید است که بعد از پازند

---

۱ - گذشته از فرجود، شت هم فارسی نیست، نخستین بار در دساتیر چاپ ملافیروز به کار رفته و در برهان قاطع نوشته شده: «لفظی است در فارسی ترجمهٔ لفظی که در عربی حضرت گویند» انجمن‌آرا نوشته: «شت کلمهٔ تعظیم است و آن را تیمار نیز گویند و هر دو به‌معنی حضرت است که در عربی معروف است» این لغت هندی است اما نه مانند لغات کپی (بوزینه) وشکر و شمن و چندن (صندل) که از زمان بسیار قدیم داخل فارسی شده باشد. شت به این معنی در نوشته‌های قدیم فارسی نیامده و در فرهنگ جهانگیری که آنهم درهند نوشته شده، یاد نگردیده است، در همهٔ فرهنگها شت مخفف شتل، مصطلح در بازی قمار، یاد شده است.

متداول شده است، از هیچ کجا معلوم و یقین نتوان کرد که دساتیر حقیقةً در زمان ساسانیان نوشته شده است.

محققین حکمای شرق و غرب به ادلّه قویّه و براهین بیّنه اثبات می‌نمایند که دساتیر در هندوستان که تقریباً در سنهٔ ۱۰۵۰ هجریه برخی از متصوفهٔ برهمنی‌آئین ایرانی ساخته‌اند که رئیس آنها شت آذرکیوان بوده است.

زبان دساتیر خود گواه بزرگی است بر صدق این مقال، و آن زبان خلطهٔ پارسی محرف و هندی و عربی و جز آن است.

آری سازندهٔ این زبان بعضی کلمات را مخصوصاً درست نموده که ابداً مطابقه با السنهٔ خلف و سلف دور زمان نمیکند. برخی کلمات را تحریف و تصغیر و تبدیل نموده، نبذی را ترکیبات غریبه داده است و قصد عمده‌اش این بوده است که احدی سر در نیاورد و آن را زبان آسمانی گوید.

هرگاه کسی به دقت رسیدگی نماید خواهد دید که معبّر این کتاب هر کس بوده است، خود از ترجمهٔ آن تحیّر داشته است، زیرا که سخنی را در مقامی معنی علیحده و در محلی آرش[1] دیگر داده است و ظنّ غالب اینکه سازندهٔ کتاب موصوف خود معبّر تصنیف خود گردیده، به حکم الانسان جایزالنسیان تعبیر خود را در جای دیگر فراموشیده تأویلی جز آن بر او بسته است.»

سزاوار بود در این مدّت صدوبیست‌وسه (۱۲۳) سال که از تاریخ انتشار دساتیر میگذرد کسانی که آن را شناختند به دیگران بشناسانند و از واکنش آن که مانند طاعون از خارج به مرز و بوم ما رسیده جلوگیری میکردند. اگر این کار را کرده بودند، این همه آثار نویسندگان سدهٔ گذشته آلوده نمیشد.

اینک ببینیم دساتیر چیست: ملاکاوس از پارسیان هند به‌سبب اختلافی که در میان پارسیان در سر تقویم روی داده بود و یک ماه تفاوت در سال یزد گردی، جشنهای دینی زرتشتی را پس و پیش انداخته بود در سال ۱۷۷۸ م. برابر سال ۱۱۹۲ هـ.ق. با پرش فیروز به ایران رفت تا از زرتشتیان ایران دربارهٔ تقویم آگهی بهم رساند و اختلاف را در سر یک ماه یزدگردی رفع سازد. در اصفهان نسخهٔ خطی دساتیر را که یگانه نسخه بوده به دست آورده با خود به هند برد. ملافیروز در آن هنگام هنوز جوان بود. پس از سالهای بسیار رنج که دساتیر را به چاپ رسانیده در دیباچهٔ آن در تاریخ انتشار چنین گوید:

بُد صد و پنجاه و هشت و یکهزار
سال کین گنج نهان شد آشکار.

از سال ۱۱۵۸ تاریخ یزدگردی مراد است، تاریخ چاپ آن سال ۱۸۱۸ م. است. در بمبئی این نسخهٔ خطی که به خط فارسی نوشته شده هنوز در کتابخانه‌ای در بمبئی که به نام ملافیروز نامزد است موجود است. این نسخه به خط خوش نوشته شده، در زیر فقراتی که متن کتاب است خط سرخ کشیده شده، در پی هر فقره تفسیر آن نوشته شده است، از مؤلف آن نامی نیست و تاریخ کتابت آن معین نشده است.

ملافیروز پارسی پسر ملاکاوس در زبان فارسی شعر می‌گفت و منظومه‌اش در سه جلد در تاریخ گشایش هند به دست انگلیس که نامزد است به جارج (George) نامه، نزد پارسیان معروف است.

ملافیروز در سال ۱۸۳۰ م. / ۱۲۴۶ هـ.ق. جهان را بدرود گفت، نزد پارسیان بسیار نیکنام است. ملافیروز چنانکه خود در دیباچهٔ دساتیر می‌نویسد سالهای بلند در سر این نامه رنج برد. مورخ انگلیسی Sir John Malcolm نویسندهٔ تاریخ ایران (History of Persia) که میرزا حیرت به زبان فارسی ترجمه کرده، به نام تاریخ ایران نواب سر جان ملکم، در چندین نامهٔ خود ملافیروز را به انتشار دساتیر تشویق کرد. خود ملکم در تاریخ نامبرده دساتیر را یاد کرده اما خود کتاب را ندیده از دیگری نقل قول کرده است تا اینکه ملافیروز به دستیاری ویلیام ارسکین (William Erskine) دساتیر را بانگلیسی گردانید، و در دو جلد انتشار داد، در نخستین جلد متن و تفسیر و فهرستی از لغات دساتیر است و دومین جلد ترجمهٔ انگلیسی آن است.

پیش از ترجمهٔ ملافیروز و ارسکین، یک

---

۱ – در اینجا یادآور می‌شویم که «آرش» به‌معنی «معنی» از لغات ساختگی دساتیری است که فقط در برهان قاطع و انجمن‌آرا یاد گردیده است، آرش که نام یکی از ناموران داستانی است در اوستا ارخش Erexsha خوانده شده است:

اگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر.

[ویس و رامین (از فخرالدین اسعد گرگانی)].

نگاه کنید به یشتها ج ۱ تفسیر نگارنده ص ۳۳۴.

انگلیسی دیگر دنکن (Duncan) نام که فرمانفرمای بمبئی بوده به ترجمهٔ دساتیر پرداخت، اما دست مرگ او را از آن کار کوتاه کرد و دساتیر پایان نیافته زندگیش پایان پذیرفت. پس از درگذشت وی آن ترجمهٔ ناتمام و نوشته‌های دیگر او را نیافتند. شاید برخی گمان کنند که خود ملافیروز دساتیر را ساخته باشد، گذشته از اینکه او مرد پاکی بوده چنین تقلبی نمیکرد، بیش از صد سال پیش از او کسان دیگر دساتیر را دیده از آن نام برده‌اند. کهن‌ترین کتابی که از دساتیر نام میبرد شارستان چهارچمن است.

نویسندهٔ آن بهرام‌بن فرهادبن اسفندیار پارسی معروف به فرزانه بهرام گویا در حدود ۱۰۳۴ هـ.ق. میزیست. شارستان چهارچمن در سال ۱۲۲۳ یزدگردی در بمبئی به چاپ رسید. ناشر آن سیاوخش‌بن اورمزدیاربن سیاوخش آذری در دیباچهٔ کتاب می‌نویسد: «فرزانه بهرام از تلامذه‌های (!) حضرت سپهر فضل آذرکیوان‌بن آذرگشسب که نسب بزرگوارش به حضرت وخشور ساسان پنجم میرسد» در اینجا باید ساسان پنجم راکه پیغمبری دانسته شده به یاد داشت تا از این پیغمبر از مأخذ دساتیر سخن بداریم. کتاب شارستان ناقص به ناشر آن رسیده، در چمن نخست از کیومرث، سیامک، هوشنگ، تهمورس، جمشید، آبتین، فریدون، ایرج، منوچهر و نوذر سخن رفته است.

در چمن دوم از کیان: کیقباد، سیاوخش، کیخسرو، کی‌پیشین، کی‌اروند، لهراسب، گشتاسب و زرتشت یاد شده است. سراسر کتاب با آیات قرآن و احادیث و مسائل فلسفی و تصوف و عرفان آراسته است، گویا نویسنده خواسته است میان اسلام و مزدیسنا سازشی بدهد، شاید مقصود دیگری هم داشته که من درنیافتم. رویهم رفته کتاب شگفت‌آمیزی است.

فرزانه بهرام در صفحهٔ ۲۲۸ آن کتاب گوید: «و به ظاهر نامهٔ زرتشت که محتاج تأویل است کار نکنیم آن را تأویل کرده تطبیق به دساتیر دهیم» از این جمله و جمله‌های دیگرشان به ذهن می‌آید که فرزانه بهرام دستی به کار دساتیر داشته باشد؟

محسن فانی در کتاب خود دبستان المذاهب که در آغاز سدهٔ دوازدهم هجری نوشته شده، در دو سه جا به نقل از شارستان چهارچمن از دساتیر نام میبرد[۱].

محمّد حسین‌بن خلف‌التبریزی در فرهنگ معروف خود برهان قاطع که در سال هزار و شصت و دو (۱۰۶۲) هـ.ق. به نام سلطان عبدالله قطب پادشاه دکن (از کشورهای هند) گرد آورده، صدها لغت دساتیر را یاد کرده است، امّا در مقدمهٔ آن فرهنگ از دساتیر نام نمیبرد در صورتی که مآخذ خود را چون فرهنگ جهانگیری و مجمع‌الفرس سروری و سرمهٔ سلیمانی و صحاح‌الادویهٔ حسین الانصاری برشمرده است.

از اینکه اینان پیش از ملافیروز دساتیر را دیده‌اند، جای شبهه نیست، ملافیروز خود در دیباچهٔ دساتیر می‌نویسد که دساتیر تا عهد شاهجهان نبیرهٔ اکبرشاه در نزد عرفا معروف و مشهور بود، پس از آن از ابصار مخفی و ناپیدا شد.

هنگامی که ملافیروز به گفتهٔ خودش نسخهٔ دساتیر را از اصفهان به هند آورد از نسخهٔ دیگری در هند نام و نشانی نبود؛ چنانکه دیدیم در هر جا که از دساتیر نام برده شده و لغتی از آن یادگردیده یا سخنی از مندرجات آن به میان آمده همه در نوشته‌های نو است و هیچیک از آنها نیز اعتبار و اهمیت ندارد، آن چنان که احتمال نمیرود تاریخ تألیف آن از سیصدوپنجاه سال بگذرد یعنی بالاتر از زمان شاه‌عباس بزرگ صفوی (۹۹۵ - ۱۰۳۸) باشد، در صورتی که دساتیر مانند شارستان چهارچمن و برهان قاطع در هند نوشته شده باشد، و از آنجا یک جلد به ایران رسیده باشد، کتابی است که در روزگار اکبرشاه هندی به وجود آمده است. نظر به مندرجات دساتیر بیشتر احتمال دارد که این کتاب در سرزمین هند نوشته شده باشد تا در ایران. نهضت دینی در زمان اکبرشاه محرّک خوبی برای دین‌سازی بود.

خود اکبرشاه که در سالهای ۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ.ق. سلطنت کرد خواستار آئین نوی بوده که آن را توحید الهی می‌نامند.

دساتیر که معجونی است از عقاید مختلف ضد و نقیض و باکمال حماقت به هم آمیخته شده، باید اثری از افکار درهم و برهم آن عهد باشد، عهدی که در تاریخ ما مقارن زمان شاه‌عباس صفوی است.

از اینکه احتمال نمی‌دهیم تألیف دساتیر از سیصد و پنجاه سال بگذرد، برای این است که خود

---

۱ - نگاه کنید به: Le Livre de Zoroastre, par Fr.Rosenberg, Pétersbourg, 1904, p. 80-103.

تفسیری که به متن دساتیر نوشته شده گویای همین زمان است. هر چند در دساتیر ادعا شده که این تفسیر را ساسان پنجم در روزگار خسروپرویز ساسانی به دساتیر نوشته است، اما پیداست که این فارسی ساختگی و نادرست باید از روزگار صفویان باشد و به اندازه‌ای پست و نادرست است که می‌توان گفت بیرون از مرز و بوم ایران نوشته شده است[1] بسا اینگونه پیشگوئیها از وقایعی که سالها پیش گذشته چنگ دروغگویان را باز میکند.

در نامهٔ ساسان پنجم در فقرات ۱۸-۱۹ و ۲۴-۲۵ و ۳۱ چنین آمده: «دیدی بدکاری ایرانیان را که پرویز را کشتند، آن کس را که من برکشیدم اینها برانداختند، اینک از تازیان پاداش یابند، بردارند از سبزپوشان و سیه‌پوشان کشتهٔ خود را، چون هزار سال تازی آئین را گذرد چنان شود آن آئین از جداییها که اگر به آئین‌گر نمایند نداندش».

این پیشگوئی به خوبی بروز میدهد که نویسندهٔ دساتیر هزار سال پس از تاخت و تاز تازیان میزیسته یعنی در زمان صفوی، و دیگر اینکه فقرهٔ اخیر این پیشگوئی مضمون این شعر معروف است:

دین ترا از پی آرایشند
از پی آرایش و پیرایشند
بس که ببستند بر آن برگ و ساز
گر تو ببینی نشناسیش باز[2].

اینگونه پیشگوئیها به‌خصوصه در نامهٔ ساسان نخست بسیار است. در آنجا گذشته از حضرت عیسی، از مانی و مزدک و حضرت محمّد خبر داده شده است.

بنابراین دساتیر با این همه تقلب شرافت قدمت هم ندارد، برای اینکه مقاله دراز نگردد، از علائم دیگر که دلیل نو بودن این نامه است باید چشم بپوشیم، و به تقلب های دیگر آن بپردازیم.

نام دساتیر مانند زبان و مطلب آن نادرست و ساختگی است. دساتیر جمع منتهی‌الجموع واژهٔ فارسی دستور است. در فرهنگ انجمن‌آرای ناصری از برای پیدا کردن ریشه و بنیاد دیگری برای واژهٔ دساتیر کوششی است بیهوده.

به گفتهٔ دساتیر شانزده پیغمبر یا آنچنانکه در خود دساتیر آمده، فرجیشور، که به دریافتن سخنان آسمانی کامیاب شدند اینانند:

۱- مهاباد ۲- ۲جی‌افرام ۳- شای کلیو ۴- یاسان ۵- گلشاه ۶- سیامک ۷- هوشنگ ۸- تهمورس ۹- جمشید ۱۰- فریدون ۱۱- منوچهر ۱۲- کیخسرو ۱۳- زرتشت ۱۴- سکندر ۱۵- ساسان‌نخست ۱۶- ساسان پنجم.

دساتیر عبارت است از نامه‌های آسمانی که خداوند برای پیغمبران فروفرستاده است. نامهٔ هوشنگ «جاودان‌خرد» و نامهٔ تهمورس «برین‌فرهنگ» و نامهٔ جمشید «فرازین‌اروند» و نامهٔ فریدون «هنرستان» و آن منوچهر «دانشیار» و آن کیخسرو «سروشی‌کردار» نام دارند. خاندان نخستین پیغمبر که آبادیان خوانده شده در هنگام یکصدزاد سال، خسروی کردند.

هر زاد در دساتیر هزار واد سال است و هر واد سه هزار جاد است و هر جاد یک هزار مَرَد سال است. و هر مَرَد یک هزار وَرَد سال و هر وَرَد یک هزار فَرَد سال است. یک فَرَد یک میلیون سال است. یک میلیارد سال را یک اسپار خوانده، ده ملیون سال را یک سمار گویند. صدهزار سال را یک سلام خوانند، بنابراین یک زاد می‌شود دو هزار تریلیون سال. اینک خودتان حساب بکنید و ببینید یک صد زاد سال که مدت شهریاری خاندان آبادیان است چند سال میشود[3].

پادشاه این خاندان که آبادآراد نام دارد خسته و وامانده دیگر نتوانست مردم را از کج‌رفتاری باز دارد، به‌ناچار روی از جهان برتافته از دیدارها پنهان شد، گیتی از این پیش آمد پرآشوب شد. چند تن از نیکان از افرام پسر آبادآراد درخواستند که به تخت پدر بنشیند، در همان هنگام فرمان آسمانی بدو رسید به سروری و راهنمائی جهانیان برگزیده شد. چون نوبهٔ پیغمبری و خسروی به افرام رسید از برای خود عنوان جی برگزید، جانشینان جی افرام جیان نام دارند، خاندان جیان یک اسپار سال که یک میلیارد سال باشد فرمانگزار بودند. پسین شهریار این خاندان جی آلاد مانند آبادآراد از کردار ناستودهٔ

۱- دیگر اینکه در دساتیر از تاخت و تاز عربها خبر داده شده است.

۲- مضمون و سبک شعر میرساند که از نظامی است، اما در مخزن الاسرار او دیده نشد. تا گزیر تقلیدی است از او از گویندهٔ متأخرتر؟ شاید از تحفة الابرار جامی باشد یا امیرخسرو دهلوی؟

۳- در اوستا که کهن‌ترین آثار ایرانست بالاتر از عدد بئور baêvar (= بیور) که ده‌هزار باشد نیامده. ده هزار بار ده هزار (صدملیون) که در فقرهٔ ۱۰ اردیبهشت یشت آمده، نیز همان تکرار کلمهٔ بیور است.

مردمان به ستوه آمده از گیتی روی بگردانید. آنگاه دیگرباره آشوب برخاست تا اینکه پسر وی کلیو بخواست مردم و فرمان آسمانی به اورنگ پدر نشست و عنوان شای گرفت. شای کلیو خاندان وی شاییان نام دارند. این خاندان یک سمار سال که ده ملیون سال باشد شهریاری داشتند. پسین شهریار آنان شای مهبول از کردار ناهنجار مردم از پای درآمد، مانند آباد آراد و جی آلاد از خسروی کنار گرفت و از دیدارها پنهان شد. باز آتش آشوب از هر سو زبانه کشید تا مردم بخواست و فرمان آسمانی یاسان فرزند شای مهبول را به شهریاری و رهبری و پیغمبری برگزیدند. خاندان یاسان نامزد است به یاسانیان. هنگام خسروی آنان نود و نه سلام سال است. گفتیم هر سلام یکصد هزار سال است، پسین پادشاه یاسانیان نامزد به یاسان آجام از شهریاری و زندگی کناره گرفت مانند کناره‌گیری آباد آراد و جی آلاد و شای مهبول، آشوب گیتی را فراگرفت. مردم دیوآسا بهم افتادند آنچنان که نام مردمی به ایشان راست نیامدی. جهان روی به تباهی رفت این چنین بود تا اینکه خداوند فرزینسار پسر یاسان آجام را که گلشاه نام دارد به پیغمبری و فرمانگزاری برانگیخت.

در تاریخ و داستان و در نوشته‌های دینی ایران کسانی را سراغ نداریم که مهاباد و جی افرام و شای کلیو و یاسان نام داشته باشند. اینان پیغمبران و خسروانی هستند که خود نویسندهٔ دساتیر ساخته است و اما دوازده پیغمبر دیگر در متن دساتیر به نامی و در تفسیر آن به نام دیگر خوانده شده‌اند اینچنین:

فرزینسار= گلشاه یا کیومرث؛ سیامر = سیامک؛ هورشار = هوشنگ؛ تخمورد = تهمورس؛ جرمشار = جمشید؛ پرسیدوم = فریدون؛ میرزا د = منوچهر؛ کیلاسرو پسر هیرتاووش =کیخسرو پسر سیاوش یا سیاوخش؛ هرتوش یا هرتوشاد پسر هرسفتمار = زرتشت‌پور اسفنتمان؛ سیمکندش = سکندر؛ خرمین‌سرسار = نخستین ساسان؛ پندم‌اردیناس = پنجم ساسان؛ نگفته خود پیداست که این نامها را نویسندهٔ دساتیر ساخته است؛ هیچیک از آنان آنچنانکه دساتیر یاد کرده چنین نامی نداشتند. در اوستا که کهنترین سند کتبی ایرانیان به‌شمار است اینان تا خود زرتشت چنین نامیده شده‌اند: گیه مرتن Gaya-maretan کیومرث؛ سیامک Syâmaka= سیامک؛ - هئوشینگه Haoshyangha= هوشنگ؛ تخمواوروپ Takhmo-urupa= تهمورث؛ یم خشئت Yima-khshaéta= جمشید؛ تهرائتون Thraêtaona= فریدون؛ منوش چیتهر Manush-tchithra= منوچهر؛ هئوسرونگه Haosravangha= خسرو و نام پدرش سیاورشن Syâvarshan= سیاوش؛ زرتهوشتر Zarathushtra= زرتشت و نام خاندانش سپیتم Spitama= سپیتمان.

کیومرث در اوستا نخستین بشر است به‌جای آدم نزد اقوام سامی. در دساتیر مهاباد نخستین بشر دانسته شده است. دیگران جز از زرتشت در اوستا، چنانک در داستان‌ها، از نیکان و شهریاران و ناموران هستند. چون داستان پیشدادیان مشترک است میان ایرانیان و هندوان نام برخی از آنان در وید (Veda) نامهٔ دینی برهمنان نیز یاد شده که به هیچ روی همانند با نام‌های آنان در دساتیر نیست. معنی لفظی این نامها که برشمردیم روشن است آنچنان که جای شبهه نیست این نامها از مأخذ اوستا و نوشته‌های پهلوی درست به ما رسیده و تغییری که در فارسی یافته‌اند درست از روی قاعده و قانون است[1].

اما نخستساسان و پنجم‌ساسان که در دساتیر پانزدهم و شانزدهم پیغمبر به‌شمار رفته‌اند و یکی از آنان از نیاکان اردشیر پاپکان و دیگری پیغمبری در روزگار خسرو پرویز در مرو یاد شده است چنانکه میدانیم در تاریخ ساسان پدربزرگ یا یکی از نیاکان اردشیر پاپکان است که در سال ۲۲۴ م. خاندان شاهنشاهی ساسانیان را بنیاد نهاد. در گوشه و کنار تاریخ به چند کس برمیخوریم که ساسان نام داشتند اما در هیچ جا نام و نشانی از نخستساسان و پنجم‌ساسان پیغمبر نیست، چنانکه دیدیم در دساتیر اسکندر پس از زرتشت چهاردهمین پیغمبر ایران است.

سکندر یا به گفتهٔ دساتیر سیمکندش پسر نشاب یعنی دارا خوانده شده است. این پیغمبر همان است که در سیصدوسی سال پیش از مسیح ایران را به خاک و خون کشید. سنگدلی و بیداد وی کمتر از تازیان و

---

۱ - دربارهٔ این شهریاران آنچنان که در اوستا آمده نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده: نخست جلد یشتها هوشنگ پیشدادی ص۱۷۸، جمشید ۱۸۰-۱۸۸، فریدون ۱۹۱-۱۹۵، کیکاوس ۲۱۴-۲۱۶. دوم جلد یشتها کیومرث صص ۴۱-۴۵، منوچهر ۵۰-۵۲، کیکاوس ۲۲۷-۲۳۷، سیاوش ۲۳۱-۲۳۴، کیخسرو ۲۳۷-۲۶۴.

چنگیز و تیمور نبود. اسکندر در همهٔ نامه‌های دینی پهلوی گجستک یعنی پلید و ناپاک و برهمزن دین و پادشاهی ایران خوانده شده است، و در سنت بسیار کهن ایرانیان است که او اوستا را سوزانید. شک نیست که در هنگام تاخت و تاز این بیدادگر مقدونی و جانشینان یونانی وی، سلوکیها، بخشی از نامهٔ دینی ایرانیان از میان رفت و خود گاتها سرودهای مینوی زرتشت در همان روزگار نابود شد و فقط چند پاره‌ای از آن به ما رسیده است.

راست است اسکندر در داستانهای ما چنانکه در شاهنامهٔ فردوسی و اسکندرنامهٔ نظامی و تاریخ طبری و جز اینها به نیکی یاد شده، اما باید دانست که نزدیک به هشت سده پس از اسکندر کتابی یونانیها دربارهٔ اسکندر نوشته‌اند و تألیف آن را به کالیستنس Kallisthenes بسته‌اند. در این نامه که داستان و افسانه‌ای بیش نیست اسکندر را آنچنان که دلشان خواست به قلم آورده‌اند. خود کالیستنس که کتاب نامبرده را بدو پیوسته‌اند یکی از نویسندگان نامور یونانی بوده که در هنگام لشکرکشی اسکندر به ایران با گروهی از تاریخ‌نویسان یونانی با وی همراه بود. اسکندر در لشکرکشی به ایران مانند سلطان‌محمود غزنوی در یورش به هند، گروهی از نویسندگان را همراه داشت تا در نوشته‌های خود او را بستایند و کشورگشائی او را با آب و تاب بنویسند و او را دلیر بقلم دهند. اما کالیستنس نمی‌خواست که بیدادگریهای اسکندر را نیک بشمرد و بدیهای او را خوب به قلم آورد و او را از پروزدگاران یونانی بشناسد و این سبب ناخشنودی اسکندر گشته او را به گناهی متهم ساخته در زندان افکند تا در همان زندان جان سپرد. آنچه کالیستنس در زندگانی خود نپسندید هشتصد سال پس از مرگ وی دیگران پسندیده به نام او کشنده‌اش را پروردگارآسا تعریف کرده‌اند. افسانهٔ اسکندر را در قرون وسطی از کتاب نامبرده به زبان لاتینی و ارمنی و عبری و عربی گردانیده‌اند. آنچه در ادبیات و داستان ما از تاراج اسکندر دشمن دیرین ایران یاد شده همه از سرچشمهٔ یونانی و از همان کتاب ساختگی است. بیشک خدای‌نامک پهلوی مأخذ اصلی شاهنامه چنین فصلی دربارهٔ اسکندر نداشت. پیغمبر دانستن گجستک سکندر در دساتیر بهترین دلیل است که آیین دساتیری سازشی با دین زرتشتی ندارد و نه سازشی با تاریخ.

دساتیر به تقلید اوستا دارای متن و تفسیر است و متن به شانزده بخش قسمت شده و هر یک به یکی از این شانزده پیغمبر بسته شده است؛ هر یک از این شانزده نامه دارای فقراتی است مثلاً نامهٔ آباد ۱۷۰ فقره است و نامهٔ جی افرام ۸۸ فقره و نامهٔ شای کلیو ۸۰ فقره و نامهٔ یاسان ۶۴ فقره است. همچنین است دوازده نامهٔ دیگر، بلندترین آنها نامهٔ زرتشت است با ۱۶۴ فقره که هیچیک از آن فقرات همانند سخنان زرتشت در گاتها نیست. از سخنان زرتشت پنج سرود از گزند اهریمنی روزگار اسکندر رهائی یافته به ما رسیده است. گذشته از اینکه در هیچ جای این سرودها بمطالبی برنمی‌خوریم که قابل مقایسه با مندرجات جعلی نامهٔ زرتشت در دساتیر باشد زبان این سرودها و سراسر اوستائی که امروزه در دست داریم به هیچ رو به زبان ساختگی دساتیر شباهتی ندارد.

هر یک از نامه‌های شانزده‌گانهٔ دساتیر با ستایش خداوند آغاز شده و در انجام هر یک از آنها پیدایش پیغمبری که پس از آن باید بیاید نوید داده شده است، اینچنین در پایان نامهٔ منوچهر خداوند به منوچهر گوید: پس از تو پیغمبری آید کیخسرونام. در انجام نامهٔ زرتشت خداوند گوید:

«ای وخشور زرتشت پس تو سکندر چمر شود و سپس نخستین ساسان پیغمبر آید و نامهٔ ترا همسیرازی روشن سازد» چمر به زبان دساتیری یعنی آشکارا و پیدا و همسیراز به‌معنی ترجمه و تفسیر است. بد نیست از برای نمونه چند فقره یا آیه یا به گفتهٔ دساتیر چمراس متن دساتیر را بنگاریم و ببینیم خدای دساتیری نامهای آسمانی را به چه زبانی به فرجیشوران یعنی وخشوران خود فرود فرستاده است. در چمراسهای ۲۸-۸۱ نامهٔ فرجیشور جی افرام فرماید: «گرودفرتاش - جمساشان چمساس چمساشان - چمساش - خمساشان خمساش - واسالاس پاساپاس - راساراس تاساتاس - کریاس نامود - کرتاس نود - الیاس هود - الماس رود - سناساب - ستاشاب - جاماب جاب - توراتوس - سارانوش - اموال قانوس - اهوال کاروس - گستهم توش - سمرنوش - جود بروش - اورنگان پوش - غود سودان ارجین - شتابان تمکین - فرشنگان فرشنگین - فرهنگان فرهنگین - سمرنده فرسنگ - فرچنگان فرچنگ - سنگان هرسنگ - شرهنگان شرهنگ - دین سرنکان آلا - رودین نیرنکان والا - آینه نیرنگ والا - دیرینه آلنگالا - په نادهر مهر مهر یاری مه جامتارها مرسنده

فرکنون هار - هامستنی رامستنی شامستنی زامستنی - شالشتنی شالشتنی شالشتنی شالشتنی - مزدستنی - سزدستنی وزدستنی ازدستنی - شالشتنی شالشتنی شالشتنی شالشتنی - سیدستنی میدستنی جیدستنی هیدستنی شالشتنی - کایستنی کارستنی هارستنی وارستنی - شالشتنی - هرکستنی ترکستنی سرکستنی فرکستنی شالشتنی - ادستنی هادستنی زادستنی وارستنی شالشتنی - مارستنی وارستنی جارستنی کارستنی شالشتنی - جانستنی مانستنی دانستنی وانستنی شالشتنی - رنگستنی بنگستنی - چنگستنی سنگستنی شالشتنی - پنجستنی رنگستنی دنگستنی منگستنی شالشتنی - چنگستنی پنگستنی ارجستنی نرجستنی شالشتنی - اردستنی سروستنی هردستنی مردستنی شالشتنی - کردستنی ورستنی سرستنی کردستنی شالشتنی - فورشتنی فازستنی چازستنی رازستنی شالشتنی - شالشتنی شالشتنی شالشتنی.»

ناگزیر خوانندگان دلشان میخواهد بدانند شالشتنی که این همه تکرار شد به چه معنی است. خوشبختانه در زمان خسروپرویز ساسانی پیغمبر ساسان پنجم در تفسیر خود آن را از مصدر شالشتن به‌معنی دانستن گرفته و در تفسیر چمراس ۶۸ و چمراس ۸۱ فرماید: دانستنی دانستنی دانستنی دانستنی. آری چیزهای دانستنی در دنیا بسیار است هیچ نمیدانستیم که زبانی در طی صدهزارها ملیون سال تغییر نمی‌یابد در صورتی که زبان کنونی ما فارسی با پهلوی و زبان پهلوی با فرس هخامنشی تفاوت بسیار دارد و این تغییرات فقط در مدت یکهزار سال روی داده، زیرا میان اردشیر سوم هخامنشی (۳۳۸-۳۵۹ ق.م.) که کتیبهٔ وی به زبان فرس هنوز موجود است و حنظلهٔ بادغیسی که چند شعر فارسی از او به جامانده بیش از هزار و یکصد و اندی فاصله نیست. اما زبان دساتیری از عهد مهاباد علیه‌السلام که حسابش را خودتان کرده‌اید و خوب میدانید که در چه زمانی میزیسته تا عهد ساسان پنجم همزمان خسروپرویز هیچ تغییر نیافته است. در آغاز نامهٔ مهاباد چمراس ۲ میفرماید: «فرشید شمتای هرشنده هرشنشگر زمریان فراهیدور».

زبان متن دساتیر به زبانهای کهن ایران چون فرس هخامنشی و اوستائی و پهلوی و پازند نمی‌ماند و نه به لهجه‌های دیگر باستان مانند تخاری و سکزی و سغدی و جز اینها. با زبان سانسکریت هم سروکاری ندارد و نه با هیچیک از لهجه‌های سرزمین هند. از شعبات زبانهای یونانی و لاتینی هم نیست. با زبانهای سامی چون بابلی و عبری و سریانی نیز پیوندی ندارد با زبانهای چینی نیز خویشی ندارد همچنین با زبانهای اقوام سومر و ایلام و قبطی که در حدود چهار یا سه هزار سال پیش از مسیح در سرزمین‌های عراق و خوزستان و مصر میزیستند شباهتی ندارد. و نباید هم با هیچیک از زبانهای کهنه و نو خواه هند و اروپائی خواه سامی و مغولی پیوستگی داشته باشد.

این زبان را خود سازنده‌اش زبانی آسمانی نامیده است، چون در روی زمین در هیچ‌جا و هیچ زمان نزد هیچیک از اقوام گیتی چنین زبانی نبوده. بد نیست که زبان دساتیر آسمانی خوانده شود چون از راز سپهر برین آگاه نیستیم و با زبانهای چرخ کیوان و ناهید آشنائی نداریم بهتر است آن را زبان آن سامان پنداریم یا اینکه بگوئیم مرد نیرنگ‌بازی در همین کرهٔ خاکی خودمان چندی گوشه گرفته زبانی از خود درآورده است.

با این زبان چه آسمانی و چه زمینی خداوند با شانزده پیغمبر برگزیده‌اش گفت و شنود کرد و از برای ما بندگان پیامی فرستاد و دستوری فرمود تا راه چاره بازشناسیم و در سرانجام رستگار گردیم. دستور آسمانی را مردمان باید تا دامنهٔ رستاخیز کاربندند و آئین مهاباد بزرگ را از یاد ندهند چه رستگاری در هر دو جهان بسته به پیروی کیش دساتیری است، این است که خداوند به آخرین وخشور خویش ساسان پنجم فرمود نامهٔ پیغمبران را به زبان روزگار خودت بگردان.

ساسان پنجم نیز چنین کرد، به سخنان شانزده وخشور که نامهٔ خودش هم جز آنهاست تفسیر نوشت و هر جاکه لازم بود توضیح فرمود. پس از هر آیه تفسیر آن می‌آید آنچنان که امروزه میدانیم انبیاء سلف چه گفتند. اگر این تفسیر نبود نمیدانستیم «کایستنی کارستنی هارستنی وارستنی شالشتنی» یعنی چه، از پرتو این تفسیر است که میدانیم شت جی افرام میفرماید: «سخن خدا و نامهٔ خدا فرشتهٔ خدا دانستنی» البته آیهٔ موجز آسمانی معانی بسیار در بر دارد. ساسان پنجم پنج کلمهٔ متن را در صد و هفتاد و شش کلمهٔ دیگر شرح داده است. زبان متن دساتیر را گفتیم به اقوی احتمال از عالم بالاست از کرهٔ زحل یا زهره یا یکی از افلاک دیگر، اما تفسیر آن بایستی به زبان پهلوی یا به یکی از لهجه‌های دیگر ایران باستان

باشد یعنی زبانی که در هزاروسیصدوپنجاه سال پیش از این در جائی از ایران زمین رواج داشته باشد، زیرا ساسان پنجم مفسر دساتیر هم‌زمان خسروپرویز است. اما بدبختانه باید هزار سال پائین‌تر بیائیم تا به این زبان سر و سامانی بدهیم. اتفاقاً از زمان خود خسروپرویز کتاب بسیار گرانبهائی به ما رسیده و آن ماتیکان هزار داتستان است که در قوانین مدنی روزگار ساسانیان می‌باشد. این کتاب و کتابهای دیگر که به زبان پهلوی به ما رسیده شباهتی به زبان ساسان پنجم ندارد.

زبان تفسیر دساتیر فارسی است اما چه فارسی پارسی سره در هر جا که معادل کلمهٔ عربی لغتی در فارسی نیافت خودش ساخت. همین لغتهای ساختگی است که پارسی درست پنداشته شده و در برهان قاطع و انجمن‌آرای ناصری رخنه یافته است. در نامهٔ جی‌افرام در فقرات ۷۰-۷۱ گوید: «دوگونه نامه است که ایزدی هستند یکی مهین‌نامه که از آفرینش دو جهان سخن میدارد و دیگری دساتیر که کهین‌نامه نیز خوانند».

اینک نمونه‌ای از دستور آسمانی دساتیر یا کهین‌نامه: خداوند نه آسمان بیافرید، هر یک آسمان را خرد و یا هوش و روان و تن است. در آسمانها فرشتگان بیشمارند و ستارگان فراوان. هر یک از آنها را نیز خرد و روان و تن است. در آسمانها ستارگان گردنده نیز دارای خرد و روان و تن هستند. خرد و روان و تن ماه فرنوش و ورنوش و اردوش نام دارند. خرد و روان و تن تیر (عطارد) وارلاس و فرلاس و ورلاس خوانده می‌شوند. نامهای خرد و روان و تن ناهید (زهره) نروان و فروان و زروان هستند. شادارام و شادایام و تشادارسام نامهای خرد و روان و تن خورشیداند. خرد و روان و تن بهرام (مریخ) به بهمن‌زاد و فرشاد و رزبادواد نامزد شدند. نامهای خرد و روان و تن هرمزد یا برجیس (مشتری) نجم داد و نجم‌آراد و شیدآراد؛ خرد و روان و تن کیوان (زحل) فرنسا و لاتینسا و ارمنسا نام دارند.

جهان مانند آدمی است: آسمان پوست آن، کیوان اسپرز آن، برجیس جگرش، بهرام زردابش، خورشید دلش، ناهید معده‌اش، تیر مغزش، ماه شش آن، ستارگان و بروج رگهای آن، آتش دلش، هوا نفسش، آب عرقش، خاک گردپای آن، برق لبخندش، رعد آوازش، باران اشکش، کانها و گیاها و جانوران کرمهای پیکر آن. پوست آدمی چون آسمان است و هفت اندامش که سر و سینه و معده و دو دست و دو پا باشند به‌جای هفت سیاره‌اند. خون و بلغم و صفرا و سودا به‌جای عناصر چهارگانه آتش و آب و خاک و هوا هستند. ستارگان بیشمار و هفت چرخ در کارهای جهانی نفوذ و تسلطی دارند. باید از برای آنها سنجرستان یعنی پرستشگاه برپا ساخت و به بتها آراست.

از تناسخ بیش از بیش در دساتیر سخن رفته است: روان همهٔ موجودات از آدمی و جانور و گیاه و جماد از تنی به تن دیگر انتقال داده می‌شود. در نامهٔ مهاباد پیغمبر آباد از خداوند پرسد، چگونه است که پادشاهان و فرمانروایان و توانگران هم در زندگانی به رنج و اندوه اندرانند؟ خداوند در پاسخ گوید: برای اینکه آنان در زندگی تن پیشین خود بدکار بودند سزای خود را در زندگی دیگر می‌بینند دیگرباره ناخوش و رنجور متولد می‌شوند یا به رنجهای دیگر دچار آیند جانور زهردار و درنده آنان را میگزد اینها کیفر کردارهای زندگی پیشین خود آنان است. همچنین جانوران درنده و مرغکان و چهارپایان هر یک پاداش و پادافراه زندگی پیشین خودشان را در زندگی بعد خواهند دید.

اگر دورهٔ یک زندگی کافی نبود و سزا به آن اندازه نباشد که گناه زندگی پیش را فرو شوید در دورهٔ زندگی سوم و چهارم سزا خواهند یافت. چندان خواهند رفت و آمد تا آن گناه پیشین پاک شود -کسانی که نادان و بدکنش‌اند در زندگی دیگر به کالبد گیاه و رستنی متولد شوند و مردمان ناآزموده و زشت کردار به کالبد کانی (معدنی) درآیند چارپایانی که در این جهان چون اسب و گاو و شتر و خر بارکش‌اند مردمانی بودند که اینک به کالبد جانوران درآمده و در بارکشی کیفر رفتار خود می‌بینند.

در دساتیر مشقت و ریاضت و به خود زجر دادن بسیار اهمیت دارد. از ریاضت روزه گرفتن و اوراد خواندن ممکن است روح آدمی چندی از کالبد بیرون شتابد و به تماشای جهان دیگر برود و پس از آن به پیکر خود برگردد کسی که به این پایه رسید دیگر روانش به کالبد دیگر انتقال نخواهد یافت چنین کس پس از مرگ جاودان در بهشت خواند ماند.

در دساتیر کشتن چهارپایان و خوردن گوشت آنها بازداشته شده است مردگان را باید به خاک سپرد یا سوزانید اینگونه مطالب در دساتیر که مخالف آئین ایران است بسیار است این چند فقره که یاد شده به خوبی میرساند که دساتیر با هند سروکاری داشته یا چنانکه گفتیم در همانجا نوشته شده است. گذشته از مطالب بسیاری از لغات دساتیر هندی است به این معنی که بسیاری از لغات هندی را سر و دست و پا شکسته و تغییری در هیئت آن داده لغت نو درست کرده است چنانکه با بسیاری از لغات فارسی هم این سیره را به کار برده است.

نویسندهٔ دساتیر از دین برهمنی و زرتشتی و اسلام و از دینهای دیگر که چیزی شنیده یا خوانده بود دین نوساخته به نام خدائی که او را مزدام می‌نامد به دستیاری شانزده پیغمبرش مردم را به آئین نو میخواند دین برهمنی بیش از ادیان دیگر در دساتیر نفوذ دارد اثراتی هم از تصوف که در دورهٔ اکبرشاه هندی رونقی داشت در آن دیده می‌شود. شاید تا کنون کسی به این آیین نگرویده باشد، گر چه در دساتیر در نامهٔ ساسان نخست میگوید که اردشیر پاپکان با بر پا ساختن آتشکده‌ها سنجرستان‌ها هم بر پا کرد یعنی بتکدهٔ ستارگان. چیزی که امروزه برای ما اهمیت دارد زبان دساتیر است نه کیش آن. زبانی که از این نامه به ما رسیده از لغتهای ساختگی آن است نه از آیین دروغین آن اگر زبان دیگری رسانده باشد به خود زرتشتیان است که چنین نامهٔ پلید و ناپاکی از نامه‌های دینی آنان پنداشته شده است. گفتیم نویسندهٔ برهان قاطع صدها از این لغت‌ها یاد کرده و در هیچ جای آن فرهنگ بروز نداده که این گوهرهای گرانبها را از کدام گنج شایگان به چنگ آورده است.

بدبختانه همین فرهنگ سراپا نادرست که در هند نوشته شده در ایران به دستها افتاده و لغت‌های آن را نسنجیده در نظم و نثر به کار بردند به ویژه پس از انتشار دساتیر آن لغتها بیش از پیش رواج یافتند، با اینکه ناشر آن ملافیروز در دیباچهٔ دساتیر نوشته است باید دانست که زبان اصلی صحایف منزله (دساتیر مراد است) اصلاً و قطعاً نه تنها مناسبت به زبان زند و پهلوی و دری ندارد بلکه با جمیع السنهٔ مشهورهٔ طوایف مختلفهٔ این زمان نیز مناسبتی ندارد چیزی که هست ملافیروز احتمال نداده که دساتیر ساختهٔ مرد متقلبی باشد در همه جا با آب و تاب از آن نام میبرد کتاب مقدس و صحیفه آسمانی میخواند آنچنان که در ایران پنداشتند حقیقةً دساتیر از نوشته‌های دینی ایران باستان است و کتابی است در ردیف اوستا و زبانش یادگاری است از روزگاران گذشته این است که نویسندگان دورهٔ ناصرالدین شاه برای اینکه چیز نو به بازار آورند به تاراج دساتیر دست گشودند اما هیچکدام از خود نپرسیدند اگر دساتیر درست است چرا هیچیک از فرهنگهائی که پیش از برهان قاطع نوشته شده لغت‌های آن را یاد نکرده‌اند چرا در اشعار شعرای پیش از خودشان یکی از این لغتها هم دیده نمیشود چرا در هزارها کتاب نظم و نثر سخنی از مهاباد و جی أفرام و شاکلیو و یاسان نیست چرا از خود دساتیر پیش از انتشارش در هیچ جا نام و نشانی نبود.

ناگزیر محمّدتقی‌خان متخلص به حکیم نویسنده کتاب گنج دانش هیچ تصور نکرده که دساتیر ساختهٔ مرد متقلب و نابکاری است که دربارهٔ آن می‌نویسد: دساتیر نام کتابی است آسمانی که بر مه‌آباد اول پیغمبر ایشان (مراد آبادیان است) نازل شده به زبانی دیگرگونه که نتوان فهمید و ساسان پنجم به پارسی قدیم ترجمه کرد در توحید و تجرید و حکمت و طاعت است و آن چهارده صحیفه است که بر چهارده بزرگوار نازل شده آن را در بندر بمبئی چاپ و به انگریزی ترجمه کرده‌اند به ایران فرستاده‌اند، لغاتش نیز با کتاب است و ابن‌خلف تبریزی صاحب برهان آن را دیده و بعضی لغاتش را ذکر کرده است، اینک حاضر است و مطالب خردپسند در آن بسیار است و نزد پارسیان بس عزیز است و آن را تمجید کنند. نگارنده صد لغت از دساتیر برگزیده به فرهنگهائی که در دست دارم؛ نگاه کردم هیچیک را در آنها نیافتم از آنهاست لغت فرس اسدی طوسی که در سدهٔ پنجم هجری نوشته شده و فرهنگ جهانگیری که جمال‌الدین حسین به نام جهانگیر پادشاه هند در سال ۱۰۱۷ به انجام رسانیده و فرهنگ مجمع‌الفرس سروری که محمّدقاسم‌بن حاجی‌محمّد الکاشی سروری در زمان شاه‌عباس بزرگ صفوی گرد آورده و فرهنگ رشیدی که عبدالرشیدبن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی به سال ۱۰۶۴ در هند نوشته یعنی در همان هنگامی که محمّد حسین‌بن خلف التبریزی در سال ۱۰۶۲ هجری در همان سرزمین هند برهان قاطع را نوشته است.

همچنین هیچیک از آن صد لغات را در شاهنامه‌ای که ولف (Wolff) ترتیب داده نیافتم و در میان لغات اوستا و پهلوی و پازند به آنها برنخوردم اما همهٔ آنها را در برهان قاطع یافتم و دیدم که در هیچیک از آنها از دساتیر نام نمیبرد با وجود این هیچ شک هم ندارم که نویسندهٔ برهان قاطع همهٔ آنها را از دساتیر برداشته است. نویسندهٔ برهان قاطع پابند درستی و نادرستی لغت نبوده هر چه پیدا کرده در فرهنگش جای داده است و به اندازه‌ای قوه نداشته که لغات ترکی و عربی و هندی را از هم امتیاز بدهد و

لغات ریشه و بن‌دار فارسی را از لغات ساختگی بازشناسد نویسندهٔ دساتیر از برای لغت‌سازی چندین شیوه به کار برده است.

به برخی از واژه‌های فارسی معنی دیگر داده: آمیغ که به‌معنی آمیزش است در دساتیر یعنی حقیقت و آمیغی یعنی حقیقی، یوزه به‌معنی تولهٔ شکاری درست است اما در دساتیر به‌معنی تفتیش است و جز اینها برای برخی از لغتهای عربی فارسی ساخته است چون خانه‌آباد به‌جای بیت‌المعمور (کعبه) و هرسویه پادشاهان به‌جای ملوک‌الطوایف و کنور به‌جای فاعل و چشمیده به‌جای منظور و برش دید به‌جای قطع نظر... و جز اینها.

یک رشته از لغاتش مفهوم لغات تازی است چون اویش = هویت، راست پوش = کافر، افزارستان = عالم علوی، فسرده شهر = عالم سفلی، نخستین انداز = بدیهه.

برخی از لغتها را از روی قیاس ساخته، از روی خورشید کلمات هورشید و ماهشید درست کرده است در بسیاری از واژه‌های فارسی حرفی از اول و آخر آنها انداخته یا حرفی به اول یا آخر آنها افزوده لغتهای دیگری ساخته است نیواره چوبی که بدان خمیر پهن کنند درست است اما در دساتیر به نیور یا نیوار معنی جوّ داده شده، باستان در دساتیر باس شده به‌معنی کهنه و قدیم در مقابل حادث، به انجام واژهٔ چم (= معنی) یک راء افزوده شده چمر یعنی آشکارا و پیدا و در سر لغت «همه» حرف نفی «اَ» افزوده شده «اهمه» یعنی ناقص و ناتمام و جز آن با این شیوه‌ها نویسندهٔ دساتیر یاوه‌های خود را به قالب الفاظ و عباراتی به آسانی درآورده زبان عهد ساسانیان به قلم داده است. از برای هیچ لغتی در تنگنا نبوده بسا از برای یک لغت عربی چندین لغت تراشیده است هر آینه بود، هر آینه هستی، ناچارباش، ناگزیرباش، ناچارهست گرور فرتاش همهٔ اینها به‌معنی واجب الوجود است شایسته هستی، شایسته بود، ناورفرتاش یعنی ممکن الوجود. در دساتیر بسیاری از واژه‌های هندی هم دیده می‌شود که مانند واژه‌های فارسی سر و دست و پای آنها شکسته هیئت و مفهوم دیگری دارند.

اینک چند لغت دیگر از دساتیر: اپرخیده = صریح و روشن و بی‌رمز، اشکیود = مرکب مقابل مفرد، اوجیز = حقیقت و ماهیت، پاچایه = بول و غایط، پازتاری = جزئی در مقابل کلی، تپاس = ریاضت، پرخیده = سخن سربسته، تاور = عرض مقابل جوهر، تیمار = حضرت، تمودان، کشور توران، جاور = حال، جرمزه = سفر، دشمیر = ضد و نقیض، دهناد = نظام و نسق، روزستان = اهل حرفت و صناعت، زاب = صفت، سرتاسب و سرداسب و هرتاسب = اهل فکر و نظر، سفرنک = شرح و تفسیر، سیمز = دعا برابر نفرین، سمراد = وهم و فکر، شوه = سبب و باعث، فرازمان = فرمان، فرزبود = حکمت، فرساد = حکیم، فرسنداج = امت، فرنود = دلیل و حجت، فراتین = گفتار آسمانی، فروکاس = دون همت، فرهنکاخ = میانه و وسط، فند = نقطه، کات = قطره، کامود = بسیط مقابل مرکب، کشاک = ضمیر، نابای = محال، نخشه = حجت و برهان، نماز = ایماء و اشاره، نمشته = عقیده، نوله = کلام، نواد = زبان، نوتاش = سرمد و جاوید، نیرنود = فکر و نظر، وندسار = نقطهٔ وسط دائره، همرافته = مفهوم، همسیراز = ترجمه، هنایش = تأثیر و اثر، همشه هست = الباقی، یمینه = معده، یوجه = قطره که برابر دریاست.

گفتیم در برهان قاطع صدها از این لغتها یاد شده و در هیچ جا از دساتیر نام نبرده است. چنانکه میدانیم در این فرهنگ از برای هیچیک از لغتها شاهدی نیامده آنچنان که بازشناختن لغت درست از نادرست در آنجا از برای کسانی که مایه ندارند بسیار دشوار است. رضا قلیخان هدایت در فرهنگ خود انجمن‌آرای ناصری مانند نویسندهٔ برهان قاطع از دساتیر نگذشته صدها لغتهای آن را یاد کرده است گرچه در برخی از موارد میگوید که از دساتیر است یا از برهان قاطع است ولی در بسیاری از موارد نه نامی از دساتیر میبرد و نه نامی از برهان قاطع. البته از برای هیچیک از آن لغتهای ساختگی شاهدی هم ندارد. رضاقلیخان هدایت در لغت فرسنداج می‌نویسد: «مطلق امت انبیاء را گویند و در فرهنگ دساتیر چنین مرقوم است و بیشتر این لغات که در جهانگیری و سروری و رشیدی و برهان موجود نیست از فرهنگ دساتیر نامه‌های قدیم پارسیان به دست آمده و مرقوم شد» هنگامی که رضاقلیخان فرهنگ خود را می‌نوشت دساتیر به دستیاری ملافیروز انتشار یافته بود و رضاقلیخان مانند صدها نویسندگان هم‌زمان خود آن را از نامه‌های دینی ایران باستان پنداشته در یادکردن مهملات آن بیش از برهان کمر همت به میان

بست و در برخی از موارد سهوهای برهان را اصلاح کرده از روی خود دساتیر آسمانی ارزش و معنی آنها را نگاشته است. بسیار جای افسوس است که برهان قاطع و انجمن آرا در ایران طرف توجه شده و فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری که بهترین فرهنگها هستند بر کنار مانده‌اند. در این مقاله جای انتقاد از برهان قاطع نیست ولی گذشته از لغتهای دساتیری لغتهای نادرست این فرهنگ بیش از آن است که در اینجا بگنجد.

شک نیست که برهان در رواج دادن لغتهای دساتیری پیشقدم است اما چیزی که در ایران آنها را مورد قبول قرار داده ملافیروز است زیرا از تعریف و تمجید او از دساتیر کسانی که از آئین و زبانهای ایران باستان آگاه نبودند یقین کردند که این نامه یادگار گرانبهائی است از روزگاران گذشته و میراث مقدسی است از نیاکان.

چنانکه میدانیم چند تن از دوستان دانشمندم در کار گرد آوردن فرهنگ فارسی هستند، امید است در هر جا که به واژه‌های دساتیری برخوردند اگر یاد کردن آنها لازم باشد قید کنند که از دساتیر و ساختگی است چه اگر این قید در کار نیاید همچنان در آینده این واژه‌ها گریبانگیر گروهی خواهندشد. فولرس Vullers در فرهنگ فارسی و لاتینی[1] خودکه از روی چندین فرهنگ فراهم آورده شده در هر جا که واژهٔ دساتیری را یاد کرده نوشته است از برهان قاطع و نقل از دساتیر است آنچنان که خاورشناسان اروپا از این گزند برکنارند. از در انجام باید بیفزایم:

لغتهای دساتیری که در فارسی رخنه کرده بیشترش از تفسیر آن نامهٔ آسمانی است که از فرجیشور ساسان پنجم است همان پیغمبری که خداوند بدو فرماید: «و دم تبالیس ارجم فرجیشوریک هورانگ زاهد» یعنی «و در تخمهٔ تو پیغمبری همیشه ماند» نامهٔ آسمانی ساسان پنجم نامزد است به پرتوستان نگفته نماند زبان متن دساتیر هم عبارت است، نخست از یک مشت واژه‌های دگرگون گشتهٔ فارسی و عربی و هندی اینچنین: چمین = چونین، آم = فام، زیر = زمین، چسار = چهار، پندم = پنجم، سنجم = ششم، سفدم = هفتم، دشمیر = دشمن، کاج = کار، جهاخ = جهان، انتام = انجام، مرتاج = مردم، ایمان = اینان، همیک = اینک، له = لا (نه)، سمیرا = سماء (آسمان)، شم = اسم، هاس = تن (هندی است) هور = دیگر (هندی است) و جز آن.

دوّم از واژه‌هائی که با هیچ رمل و اسطرلاب نمی‌توان دانست چیست و از کجاست چون: چاگفری = بیداری، پلیر = نخست، فرداب = پرتو، جمشاس = نور، کاپ = سایه، هیرتاسیام = ایرانیان، نوارخ = یونان، کلیار = اندوه، شلیده = فرزانه و جز آن.

نمونه‌ای از افعال: هوزامیدن = پناه بردن، شالندن = دانستن، آدن = بودن، کمدن = کردن، ائتامانیدن = انجامیدن، زاهدن = ماندن، وختن = گفتن و جز آن.

گذشته از اینکه این مصادر از روی مصادر فارسی با دال و نون ساخته شده مانند افعال فارسی صرف شده است از اینجا هم پیداست که نویسنده دساتیر بوئی از زبانهای کهن نبرده بوده و به اندازه‌ای هم باهوش نبوده که از برای این زبان ساختگی صرف و نحوی هم بسازد.

چنانکه میدانیم مصادر در زبانهای اوستائی و فرس هخامنشی و در سانسکریت که خواهر زبانهای باستانی ایران شمرده می‌شود مانند مصادر در زبان پهلوی به تاء و نون و مصادر در زبان فارسی به تاء و نون و یا دال و نون ختم نمیشود بلکه مانند همه زبانهای قدیم هند و اروپائی و مانند زبان انگلیسی کنونی ممکن است با هر حرفی ختم شود. همچنین در زبانهای باستانی اوستا و فرس و سانسکریت افعال مانند افعال فارسی صرف نمیشود.

اگر ایراد لغوی ما به متن دساتیر که به گفتهٔ نویسنده آن در هزاران میلیارد سال پیش، از آسمان به فرجیشوران نازل شده وارد نباشد اما به تفسیر آن که به گفتهٔ دساتیر در عهد خسروپرویز انجام گرفته وارد است چه کم و بیش از آن زمان و زبان آن دوران اطلاع داریم.

در اینجا باید بیفزائیم که زبان دساتیری خط مخصوصی ندارد و با الفبای فارسی کنونی نوشته شده است و این از شگفتیهای این کتاب است.

نویسندهٔ دساتیر بدون هیچ قاعده و قانونی کلمات مهملی پهلوی هم چیده تفسیری به آنها نوشت از جزئیات هم برمی‌آید که دساتیر در هند نوشته شده و نویسندهٔ آن شاید اصلاً زرتشتی بوده اما از آئین دیرین روگردان، به خود زرتشت میگوید:

1 - Lexicon Persico Latinum, Bonnae, tomus I 1855, tomus II 1861.

«جم دساتیر کانی له ونی = جز دساتیر کاری نکنی».

این است دساتیر کتابی که بیش از صدوبیست سال است از نامه‌های دینی ایران به‌شمار رفته و لغاتش پارسی سره پنداشته شده اما براستی ناسزائی است به ایران و زبان فارسی.

(نیز آقای پورداود در ملحقات فرهنگ ایران باستان آورده‌اند):

دساتیر - در این مقاله چند بار از آذرکیوان نام برده شده از او و همراهان و پیروانش مفصلاً در کتاب دبستان‌المذاهب سخن رفته است چون دیگرباره به دقت این کتاب را که بخش بزرگ آن راجع به آیین ساختگی دساتیر است خواندم شبهه‌یی از برای نگارنده نمانده که دساتیر از دستگاه آذرکیوان و پیروانش بیرون آمده و این آیین شگفت‌انگیز و زبان ساختگی آن در سرزمین هند در زمان اکبرشاه هندی (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ.ق.) به وجود آمده است. چنانکه در مقالهٔ دساتیر گفتیم در روزگار اکبر که خواستار آیین نو بوده و آن را توحید الهی نامیده دین‌بازی و صوفیگری در آن سرزمین رواج یافت هر کس که خود را بازیگر این میدان پنداشت به خودنمائی پرداخت از آنانند آذرکیوان و همراهان وی که از سرزمین ایران عقاید پیچیده و تاریکی از تصوف عهد صفوی با خود به هند بردند و در آنجا این گروه بی‌مایه که خود را از تصوف برخوردار و از حکمت اشراق بهره‌مند می‌پنداشتند با آمیزش جوکیها و سادوهای هندو و پیران و فقیران مسلمان آنچنانتر شده بیش از پیش دچار عقاید شگفت‌انگیز گردیدند و نوشته‌های ننگینی مانند «دساتیر» و «شارستان چهارچمن» و «جام کیخسرو» و «زردست افشار» از خود به یادگار گذاشتند. آذرکیوان سردستهٔ این گروه است و به گفتهٔ دبستان المذاهب «فرزانه بهرام در شارستان آورده که آذرکیوان را در نخست سلوک آهنگ فراگرفتن دانش و عقاید فرزانگان شد حکمای سترگ یونان و هند و پارس در خواب بر او پدید آمدند و حکمت را بدو سپردند روزی به مدرسه رفت هر چه از او پرسیدند پاسخ داد و مشکلات حل فرمود لاجرم ذوالعلومش نامیدند» بنابراین آذرکیوان علوم را در خواب آموخت و پیروانش هم از او کسب فیض کردند. ناگزیر دساتیر اگر از او یا یکی از پیروانش باشد هذیانی است. در دبستان المذاهب سلسله نسب آذرکیوان چنین یاد شده:

«در آشکارا کردن سپاهی گروه سر کردهٔ متأخرین آبادیان و آذر هوشنگیان آذرکیوان بود. نسب او بدینگونه است: آذرکیوان‌بن آذرگشسب‌بن آذر زردشت‌بن آذر برزین‌بن آذر خوربن آذرآئین‌بن آذر بهرام‌بن آذرنوش‌بن آذرمهتربن کهترآذر ساسان که او را پنجم ساسان گویند ابن‌مهتر آذرساسان که چهارم ساسانش می‌خوانند ابن‌کهین آذرساسان که مشهور به سیم آذرساسان است ابن‌مهین آذرساسان که متعارف به دوم آذر ساسان است ابن‌سترگ آذرساسان که او را آذرساسان نخست خوانند ابن‌خرد داراب‌بن بزرگ داراب‌بن بهمن‌بن اسفندیاربن گشتاسب‌بن لهراسب‌بن اروندبن کی‌نشین‌بن کیقبادبن زاب‌بن نوذربن منوچهربن ایرج از نژاد فریدون‌بن آبتین از نژاد جمشیدبن تهمورس‌بن هوشنگ‌بن سیامک‌بن کیومرث‌بن یاسان‌اجام از نژاد یاسان‌بن شای‌مهبول از نژاد شای‌کلیوبن جی‌آلاد از نژاد جی‌افرام‌بن آباد از نژاد مه‌آباد که در آغاز مهین چرخ ظاهر و روشن گشت. مادر آذرکیوان شیرین نام داشت، دخت همایون نامی که از نژاد خسرو دادگر نوشیروان بود. آذرکیوان به ازلی تأیید و یزدانی نیرو از پنج‌سالگی به کم‌خوری و شب‌بیداری پرداخت و در هنگام ریاضت شگرف قلت غذایش به یکدرم وزن رسید... بیست‌وهشت سال در خم نشست (مانند دیوژن Diogène فیلسوف معروف یونانی هم‌زمان اسکندر) و در بازپسین روزها از ایران زمین به هند بوم گرایید و در بلدهٔ پتنه (Patna) چند گاه آرام گرفت و در هزاروبیست‌وهفت هجری در شهر مذکور از اخشیجی‌نشینان بر سپهری افرازستان شتافت... هشتادوپنجسال با عنصری پیکر بود و دست از ریاضت باز نداشت». چنانکه دیده می‌شود سلسلهٔ نسب آذرکیوان میرسد به پیغمبران ساختگی دساتیر و این نکته ارتباط او را با دساتیر به خوبی میرساند. یاران و پیروان و شاگردان آذرکیوان سیزده تن زرتشتی و هفت تن مسلمان و دو تن یهودی و یک تن عیسوی و یک تن برهمنی یاد گردیده‌اند. سلسلهٔ نسب برخی از آنان که در دبستان المذاهب یاد گردیده مانند سلسلهٔ نسب آذرکیوان خنده‌آور است. اینک برخی از این پیروان از متن دبستان: «فرزانه بهرام‌بن فرهاد از نژاد گودرز کشواد (یکی از ناموران داستانی روزگار کیخسرو) بود. چون آذرکیوان به پتنه خرامید در بازپسین روزها فرزانه بهرام از شیراز آمده در پتنه به ریاضت مشغول شد... کتاب شارستان دانش و گلستان بینش پیراسته و فراز آوردهٔ فرزانه بهرام است... به سال هزار و سی و چهارم هجری در لاهور از این سفلی تارستان به نوری شارستان

خرامید»، «موبد هوشیار، سرود مستان از مؤلفات اوست و تولد او در بندر سورت واقع شده، نژادش به تهمتن یعنی رستم‌بن زال کشیدی... به سال هزاروپنجاه هـ.ق. در دارالخلافهٔ اکبرآباد (اگره Agra) از بند تن آزاد شد». موبد هوشیار (دومی مترجم جشن سده است و جامعیت او از آن کتاب آشکار می‌گردد و از نژاد جاماسپ حکیم - وزیر کی‌گشتاسب - است. در هزاروسی‌وشش هـ.ق. در خطهٔ دلپذیر کشمیر کردارگذار (یعنی نویسنده دبستان) او را دریافت، «موبد سروش‌بن کیوان‌بن کامکار را بنابر شهرت دانش نامدار می‌گفتند و موبد سروش را نژاد از سوی پدر به شت زردشت پیغمبر و از جانب مادر به جاماسب حکیم درست پیوند است ... تصانیف و تألیف بسیار دارد چون نوش دارو و سکنگبین و پیمبری»، «فرزانه خراد که از نژاد مهبول (یکی از وزیران انوشیروان مهبود نام داشت) خان‌سالار شاه دادگر نوشیروان است... خراد در بازار شیراز به آذرکیوان رسید، سالها ریاضت کشید... به سال ۱۰۲۹ هـ.ق. به مجردات پیوست» «فرزانه فرشیدورد از پارسی دهاقین است، نژادش به فرزانه شیدوش که از شاگردان ساسان پنجم است میرسد... در سال ۱۰۲۹هـ.ق. از عنصرستان بر آسمان شتافت»، «فرزانه خردمند از نژاد سام نریمان است، به ذوالعلوم (=آذرکیوان) رسید و ریاضت کشید.»، «خداجوی شرحی به منظومهٔ آذرکیوان که مشتمل است بر مشاهدات او موسوم به جام کیخسرو نوشته در سال هزاروچهل هجری به کشمیر دل‌پذیر آمد، گردآورنامه او را دریافتم. هم در این سال آن والامنش از این فنا جا به جاویدانی سرا شتافت.» بدبختانه نسب خداجوی یاد نگردیده است. «فرزانه بهرام‌بن فرشاد که او راکوچک بهرام گویند ارژنگ مانی نگاشتهٔ طبع اوست، به خدمت ذوالعلوم رسید... در هزاروچهل‌وهشت هجری نامه گردآور (نویسندهٔ دبستان) کوچک بهرام‌بن فرشاد را در دارالسلطنهٔ لاهور سراسر سرور دریافت و هم در این سال درگذشت». «موبد پرستار ابن خورشید در پتنه عنصری پیکر پذیرفت و خورشید اصفهانی نژاد است... در خردسالی خدمت آذرکیوان رسیده ولی کمال از صحبت شاگردان او یافته... تبیرهٔ موبدی از تصانیف اوست، در سال هزار و چهل و نه هجری به کشمیر آمد با نامه‌نگار (نویسندهٔ دبستان) هم‌انجمن شد».

نویسندهٔ دبستان معجزات و کارهای خارق‌العادهٔ آذرکیوان و پیروانش را به تفصیل یاد میکند. نگارنده به نقل نام و تاریخ وفات برخی از آنان اکتفاء کردم تا دانسته شود که اینان در زمان اکبرشاه هندی و پسرش جهانگیر در هند میزیستند و در ساختن آیین دساتیر و زبان آن که باید رمز این گروه باشد دست داشتند. اگر تألیفات آنان راکه برخی از آنها در هند به چاپ رسیده با مندرجات دساتیر بسنجیم به خوبی آشکار میشود که دساتیر زادهٔ فکر این فرقه و زبانش رمز آنان است. هر چند در دبستان نام نویسندهٔ کتاب آسمانی آنان دساتیر بروز داده نشده اما مندرجات دبستان شکی نمیگذارد که دساتیر، از همان دستگاه برخاسته و به اقوی احتمال از سردستهٔ آنان خود آذرکیوان است. اما خود نویسندهٔ دبستان بیشک از همان فرقه است. طرز نگارش دبستان و خلوص و ارادتی که نسبت به آذر کیوان و یاران و پیروان و شاگردانش نشان داده، تعظیم و تکریمی که از آیین دساتیری شده شبهه نمیگذارد که غرض از تألیف دبستان ترویج عقاید خود نویسنده است. در صفحهٔ ۲۸ «مقالهٔ دساتیر»[1] نویسنده آن را محسن فانی یادکردم و این اشتباهی است که از یک انگلیسی جونس Sir.W.Jones نام به دیگران رسیده است. اشتباهی است که مدتهاست رفع شده متأسفانه نگارنده به آن برنخورده بودم در دبستان المذاهب در یک جا از محسن فانی نامی یادگردیده و از زبان وی مطلبی دربارهٔ یکی از پیروان آذرکیوان نقل شده است. ناگزیر همین کس به اشتباه نویسندهٔ دبستان دانسته شده است. مؤلف این کتاب شناخته نشده اما از مندرجات آن دانسته می‌شود که نویسندهٔ آن اندکی پیش از سال ۱۰۲۷ در هند متولد شده، در آغاز روزگار جوانی به اکبرآباد (اگره Agra) رفت و چندین سال در کشمیر و لاهور گذرانید و سفری به ایران کرده مشهد را دید. به مغرب و جنوب هندوستان هم سفر کرد. دبستان المذاهب را در میان سالهای ۱۰۶۴ و ۱۰۶۷ نوشت و در سال ۱۰۸۱ در یازدهمین سال سلطنت اورنگ‌زیب درگذشت چنانکه خود گوید، خراد و فرشیدورد و بهمن و خردمند را در پتنه Patna و موبد هوشیار دوم و سروش و خداجوی را در کشمیر دید. کتابهائی که از آنها نقل میکند همه از نوشته‌های آذرکیوان و پیروان اوست اینچنین: آمیغستان، دساتیر، اخترستان، جشن‌سده، سرود مستان، جام کیخسرو، شارستان چهارچمن، زردست افشار، نوش‌دارو، سکنگبین، بزمگاه، ارژنگ مانی و جز اینها. چهار تا از این نامه‌ها که دساتیر و جام کیخسرو و شارستان چهارچمن و زردست افشار باشد موجود و در هند چاپ شده است. نام نویسندهٔ دبستان در یک

۱ - در فرهنگ ایران باستان.

تذکره موبدشاه یا ملاموبد یاد شده است[۱]. شک نیست که نویسندهٔ دبستان از همان فرقهٔ آذرکیوان است و همان مهملات دساتیر را در کتابش با آب و تاب نوشته است، نگاهی به بخش اول دبستان کافی است از برای شناساندن نویسندهٔ آن -گذشته از آیین ساختگی دساتیر -لغات ساختگی دساتیر هم در این کتاب به کار رفته است. در پایان باید یادآور شویم که آذرکیوان از استخر دانسته شده و برخی از پیروانش از شیراز و برخی از هرات و چند تن دیگر از کشمیر و سورت و چند تن دیگر از متولدین پتنه (در شمال هند) اقامتگاه آذرکیوان یاد شده‌اند. اینان از هر کجا که باشند نوشته‌ها و عقاید آنان بیشتر رنگ و روی هندی دارد تا ایرانی. گرچه عقاید آنان با هیچیک از ادیان سازشی ندارد، اما نفوذ آیین برهمنی کم و بیش از آنها هویداست ولی خود آنان شاید میخواستند عارف‌مسلک و صوفی‌مشرب باشند یا از فلاسفهٔ اشراقی. عنوان دستوری بعدها به آذرکیوان داده شده و چند تن از پیروان وی فرزانه و برخی دیگر موبد خوانده شده‌اند، اما در آثار آنان فرزانگی دیده نشده و در بسیاری از موارد برخلاف دین زردشتی است. غرض از نگارش مقالهٔ دساتیر و نمودن مأخذ آن رد آیین فرقهٔ شگفت‌انگیز آذر کیوانی نیست بلکه رد زبان دساتیری و لغتهای ساختگی آن است. دانشمند نامور پارسی جیوانجی مدی Modi که در ۲۷ مارس ۱۹۳۳ م. در بمبئی در ۷۸ سالگی به بخشایش ایزدی پیوست رسالهٔ بسیار سودمندی دربارهٔ آذرکیوان و پیروانش از روی دبستان و شارستان و نوشته‌های دیگر این گروه نوشته و پرده از روی این معما برگرفته است:

Azar Kaivan with his disciples, by Dr. Sir Jivanji J. Modi, The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute, No. 20, Bombay 1932, p. 185.

از نویسندهٔ دبستان هم در همان رساله صص۸-۱۰ سخن رفته است، نگاه کنید به:

Livre de Zoroastre, par F. Rosenberg, St. Petersbourg 1904 p. XIV-XVI.

در مقالهٔ دساتیر ص۲۸[۲] گفتیم که کتاب شارستان چهارچمن ناقص چاپ شده یعنی چمن (= فصل) چهارم این کتاب به ناشر آن نرسیده دربارهٔ این فصل نگاه کنید به رسالهٔ نامبردهٔ مدی (Modi 84 - 5) و از برای مطالبی که از دبستان نقل کردیم نگاه کنید به دبستان المذاهب بخش اول آن: مذهب سپاسیان - احوالات آذرکیوان - شاگردان آذرکیوان - قواعد سلاطین پارس - در مذهب آخشیان. به صفحات این کتاب که در سال ۱۲۶۷ به چاپ رسیده شماره گذاشته نشده است.

نیز آقای پورداود در هرمزدنامه آورده‌اند[۳]:

دساتیر کتابی است که ساختهٔ آذرکیوان نامی است در زمان اکبرشاه هندی (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ.ق.) این آذرکیوان و چند تن از همراهان و پیروانش که در پاتنه (شهری در هند) میزیستند، دچار سرگیجهٔ دین‌بازی زمان اکبرشاه شده بودند[۴] نشستند دینی ساختند. چون این دین از مغزهای ناخوش تراویده شده نمی‌توان آن را به درستی تعریف کرد. این دین به زبانی از آسمان به پیغمبران نازل شد که به هیچ یک از زبانهای کهنه و نو روی زمین شباهت ندارد، یعنی کلمات مهملی را در کمال حماقت پهلوی هم چیده و مدعی شدند که زبان میلیاردها سال پیش از این است و بعد شرحی به این زبان نوشتند و گفتند این شرح از ساسان پنجم است، پیغمبری که در عهد ساسانیان میزیست. صدها لغت مهمل را در این شرح گنجانیده‌اند.

ملافیروز از پارسیان هند در سال ۱۸۱۸ م. دساتیر را در بمبئی به چاپ رسانیده و فهرستی از الفاظ مهمل آن مرتب ساخته، به کتاب الحاق کرده است.

اینک چند کتاب که کم و بیش در انتشار این لغات گناهکارند:

شارستان چهارچمن - نویسندهٔ آن بهرام‌بن فرهادبن اسفندیار گویا در حدود ۱۰۳۴ هـ.ق. میزیست و از پیروان آذرکیوان است. این کتاب به چاپ رسیده است[۵].

آذرکیوان با یاران و پیروانش از فرقهٔ دینی آبادی یا

۱- نگاه کنید به: Encyclopédie de l'Islam, tome I, p. 908.

۲- در فرهنگ ایران باستان.

۳- هرمزدنامه، تهران ۱۳۳۱ ص ۳۱۰ به بعد (نقل به اختصار).

۴- دربارهٔ اوضاع دینی زمان اکبرشاه در هند نگاه کنید به The Religious Policy of Akbar,by Nowroz C. Mehta, Bombay 1948.

۵- شارستان چهارچمن در بمبئی ۱۲۲۳ به چاپ رسیده است. گویا این کتاب هم در زمان اکبر نوشته شده است. نگاه کنید به: Persian Literature, A Bio-Bibliographical Survey, by C.A. Storey, Section II, Fasciculus 2, London 1936, p. 245-6.

سپاسی بودند. این طریقه آنچنانکه از دساتیر پیداست به هیچ روی سازشی با دین زردشتی ندارد.

دبستان المذاهب – که کم و بیش نزد ما در ایران معروف است[۱] نویسندهٔ آن محسن فانی[۲] و نزد برخی موبدشاه یا ملاموبد نام دارد[۳]. ملافیروز در دیباچهٔ دساتیر نوشته: «(مؤلف) کتاب دبستان المذاهب که به ظن غالب این حقیر میرذوالفقار علی نام دارد...»[۴]

نویسندهٔ دبستان المذاهب هر که باشد در سال ۱۰۸۰ در یازدهمین سال پادشاهی اورنگ‌زیب در هند درگذشت.

در تاریخ سر جان ملکم اوراقی در آغاز کتاب از سلسلهٔ پادشاهان و پیغمبران ساختگی دساتیری، چون مهاباد، جی افرام و جز اینها پر شده است.

سرجان ملکم Sir John Malcolm سفیر مأمور ایران بود در دربار فتحعلی‌شاه[۵] تاریخش (History of Persia) را میرزا حیرت که معلم زبان فارسی بود در هند، به فارسی ترجمه کرده است. نویسندهٔ این تاریخ میگوید که این افسانه‌های شگفت‌انگیز را از دبستان نقل کرده و مؤلف دبستان شخصی است از اهالی کشمیر، شیخ محمّد محسن متخلص به فانی، و گوید که مؤید مقال او کتابی است که تازه یافت شده، به زبان پهلوی قدیم و نام آن دساتیر است.

در جلد اول ناسخ التواریخ فصلی از مهملات دساتیر یاد شده است. میرزا محمّدتقی سپهر کاشانی که در سال ۱۲۷۲ ناصرالدین شاه قاجار او را به لقب لسان‌الملک سرافراز ساخت، در سال ۱۲۹۶ از جهان درگذشت به اندازهٔ سرجان‌ملکم هم درنیافت که سلسلهٔ شاهان مهاباد و غیره را در حدود دویست سال پیش از این مشتی بیمایه و دروغزن در هند ساخته‌اند و این تاریخدان با خود نیندیشید که اگر چنین داستانی در ایران وجود داشته بایستی در شاهنامه و طبری و دیگران ذکری از آن شده باشد.

از نویسندگان همان دورهٔ ناصری، رضاقلی‌خان هدایت که در سال ۱۲۸۸ درگذشت، در فرهنگ انجمن‌آرای ناصری در کلمهٔ «دساتیر» شرحی نوشته و در بیان معنی این کلمهٔ غلط، غلطهای دیگری افزوده و در پایان، شعر یکی از گویندگان همزمان خود را یاد کرده:

بر این درّ دری زیبد اگر موبد نماز آرد
نه بر استای زردشت و دساتیر مه‌آبادی.

بسا پیشتر از انتشار دساتیر به دستیاری ملافیروز و غارت الفاظ مهمل آن به دست رضاقلی هدایت، محمّدحسین‌بن خلف التبریزی در برهان قاطع آن مهملات را در حیدرآباد دکن یاد کرده است. برخی از گویندگان و نویسندگان ایران همین که از دساتیر آگاه شدند و برهان قاطع هم در هند چاپ شده به دست‌شان رسید، از لغات دساتیری بهره‌ور گردیده و در میان همگنان در به کار بردن مهملات سربرافراختند از آنانند: فتح‌الله شیبانی و میرزا فرصت شیرازی از گویندگان.

از فریب‌خوردگان پسین‌تر، میرزا سیّدمحمّد صادق قائم‌مقام ادیب‌الممالک فراهانی است که در سی‌وپنج سال پیش از این درگذشت[۶].

دیگر از این فریب‌خوردگان شیخ احمد کرمانی است، در منظومهٔ سالارنامهٔ خود که در سال ۱۳۱۶ تصنیف شده سلالهٔ آبادیان و سلالهٔ آجامیان را یاد میکند:

خنک گاه آبادیان گزین
که آباد گردید از ایشان زمین...
زهی عصر آجامیان سترگ
که جمشید بودی برایشان بزرگ...

در ردیف این گونه کتابها که کم و بیش مطلب و لغت دساتیر در آنها به کار رفته:

۱ – پروزنگارش[۷] راکه در ماه شعبان ۱۳۰۰ پایان

---

۱ – دبستان‌المذاهب بار دوم در هند (۱۲۶۷هـ. ق.) به چاپ رسیده است.

2 - Liver de Zoroastre, Publié et traduit par Fréd. Rosenberg, St. Pétersbourg, p.XIV-XV.

3 - Azar Kaivan with his disciples,by Dr.Sir Jivanji J.Modi,The Journal of theK.R.Cama Oriental Institute, No. 20, Bombay 1932, p. 8-10.

۴ – دساتیر آسمانی چ ۲، بمبئی ۱۳۰۵ هـ. ق. / ۱۸۸۸م. ص ۲۲۱.

۵ – از طرف انگلستان و کمپانی هند.

۶ – دیوان منتخبات شیبانی اسلامبول ۱۳۰۸ در جایی گوید:

مهاباد این گفت و احمد همین
چه پیچی تو در آن سهٔ عیوی

در جای دیگر گوید:

ور دساتیر و بید خوانی و زند ور کتبهای موبد و دستور.

دربارهٔ اشعار میرزا فرصت نگاه کنید به فرهنگ ایران باستان ص ۲۲ (که در همین مقاله نقل شده م.م.) و به بیست مقالهٔ قزوینی به اهتمام پورداود بمبئی ۱۳۰۷ خورشیدی ص ۷۴ و دیوان ادیب الممالک در سال ۱۳۱۲ در تهران به چاپ رسیده است.

۷ – جلد اول از کتاب سالارنامه شیراز ۱۳۱۶ صص ۱۲ – ۱۳ گذشته از ←

یافت نباید از یاد داد، چنین می‌نماید که این کتاب یکی از مآخذ معتبر لغت‌سازان ما باشد، زیرا آنچه را در دساتیر نیابند در پروزنگارش به دست می‌آورند، آری نویسندهٔ آن از نویسندهٔ دساتیر آن طرف‌تر افتاده، گذشته از اینکه همهٔ لغتهای دساتیری را به کار برده، هر چه را از برای بیان مقصود خود لازم داشته، فراهم کرده، اینچنین این نامهٔ کوچک پرمایه است، هیچ خواننده از آن درنرود بی‌مقصود، هر چه بخواهید در آنجا هست از پر نرم جبرئیل گرفته تا میخ نعل دلدل. نویسندهٔ «پروزنگارش» خود را در دو کتابی که به یادگار گذاشته، چنین نامیده:

«میرزا رضاخان افشار بکشلو غزوینی ایران دبیر و سرترجمان سترگ وخشوری دولت با فر و برز ایران در اسلامبول» اینک نمونه‌ای از نوشتهٔ این سترگوار:

«گرامی تیمسار فرهت یارا چون کابنهٔ فرخی نشانه شهریار یزدان‌یار بدان هنجار است که همواره همهٔ کشاورزان و پیشه‌وران از هر گونه نوه و شوه‌ای که بهره بود پریشانی پوداتان کار پیمان است آسوده بود جز به کار بهی روزگار و گرمی بازار خود نپردازند، نویم سرکشی سرکردهٔ مولتانیان که سر از فرمان بدر برده و پای از اندازهٔ شاهراه نیکوبندگی کشیده به کوره گذار دشت خشک سری و تیره مغزی آورده‌اند...»[1]

بکشلو رنج پذیرفته لغتهای دساتیری را در حاشیهٔ پروزنگارش به اختصار یاد کرده است، نگارنده به فهرست لغتهای دساتیر نگاه کردم و دیدم آنها در کمال امانت در پروزنگارش نقل شده فقط چند کلمه را نیافتم، و آنها را با نشان پرسش در اینجا مینگارم:

تیمسار = جناب، فرهت = شوکت؟، کابنه = نظر؟، نوه = حادثه، شوه = سبب، پوداتان = حواس، بهره‌بود = علت و سبب، نویم = محض، کوره گذار = معبر ضلالت؟

پوشیده نماند که لغات با علامت استفهام را در فرهنگهای فارسی هم نیافتم و از مراجعه به برهان‌قاطع نیز که انبان این چیزهاست با دست تهی برگشتم.

بکشلو یک سال پیش از پروزنگارش رساله‌ای دربارهٔ الفبای فارسی انتشار داده به نام «الفبای بهروزی» آنهم بسیار دیدنی است و با لغتهای دساتیری آراسته است[2].

۲ - سنگلاخ در تألیف تذکرةالخطاطین، بیابان دساتیر و بیغولهٔ پروزنگارش را درنوردیده، ره‌آوردهای شایانی به ما رسانیده است.

میرزا سنگلاخ خراسانی در سال ۱۲۲۶ هـ.ق. از خراسان به قصد سیر و سیاحت به شهرهای ایران و ترکیه و مصر مسافرت کرد و پس از سالهای بلند گردش و تماشا در پایان زندگی خود به تبریز فرود آمد و در آنجا در ۱۷ صفر ۱۲۹۴ هـ.ق.در صدوده‌سالگی از جهان درگذشت[3] یادگاری که از این سنگتراش خوشنویس که شعر هم میگفت به‌جای مانده تذکرة الخطاطین است در دو جلد[4] سنگلاخ آنچه کلوخ از دساتیر به دست آورده در آنجا پرتاب کرده، آنچنانکه از بکشلوی غزوینی واپس نمانده است و آن را هم باید از اسناد سنگین و گرانمایهٔ لغت‌سازان به‌شمار آورد[5].

***

← این که در این کتاب سلسله‌های ساختهای دساتیر پذیرفته شده در نظر اجمالی لغتهای دساتیری در آن ندیدم اما لغت‌سازیهای شگفت‌انگیز آن شایان توجه است. هر چند که نام این کتاب پروزنگارش زنده است، اما پروز به‌معنی تخمه و نژاد و گوهر درست است خود بکشلو در حاشیهٔ کتاب به‌معنی اصل گرفته است. در لغت اسدی آمده: پروز جامهٔ پوشیدنی یاگستردنی گونا گون بود چون زهی اندر کشیده، فردوسی گوید:

بدو گفت من خویش گرسیوزم
به شاه آفریدون کشد پروزم

چنانکه دیده می‌شود شعری که به گواه آورده شده مناسبتی با تعریف کلمه ندارد، درست است پروز به‌معنی جامه و گستردنی هم آمده، خاقانی گوید:

پروز سبزه دمید بر نمط آبگیر
زلف بنفشه خمید برغبب جویبار.

۱ - پروزنگارش، اسلامبول ۱۳۰۰ صص۱۹-۲۰.

۲ - جای چاپ و سال انتشار الفبای بهروزی را خود مؤلف چنین نگاشته: «در تافت‌خانه دادستان ایران پیکرهٔ پذیره پذیرفته است سالمه ۱۲۵۱ یزدگردی برهم نه سنه ۱۲۹۹ تازی» توضیح: تافت خانه = مطبعه، دادستان = شرکت، پیکرهٔ پذیره = صورت، سالمه = تاریخ، برهم‌نه = مطابق.

۳ - نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال چهارم، بهمن ماه ۱۳۳۰ ص ۱۹.

۴ - تذکرة الخطاطین طهران ۱۲۹۵ هـ. ق .

۵ - برای اطلاع از نمونه‌های دیگر رجوع به صص ۳۱۵-۳۱۹ هرمزدنامه شود.

۴ - وضع لغات

دکتر محمّد معین

لغات فارسی ابن‌سینا و تأثیر آنها در ادبیات

۱ - کتب فارسی

زبان علمی مسلمانان پس از فتوحات عرب در شرق و غرب و شمال و جنوب جزیرةالعرب، و توسعهٔ حکومت خلفا و ایجاد تمدن اسلامی، زبان عربی - که قرآن مجید بدان زبان نازل شده بود - زبان علمی و تقریباً رسمی مسلمانان جهان - از جمله ایرانیان - گردید.

ادیبان و دانشمندان ایرانی، مصنفات و مؤلفات خویش را بیشتر به زبان تازی تألیف میکردند، چنانکه آثار ابن‌قتیبهٔ دینوری، حمزهٔ اصفهانی، محمّدبن یعقوب کلینی و ابن‌بابویه در حدیث و نوشته‌های محمّدبن زکریای رازی در طب، آثار ابومعشر بلخی در ریاضی و نجوم همه به زبان عربی نوشته شده است.

از آغاز قرن سوم هجری[۱] شعر فارسی - که زبان دل و ترجمان احساسات است - ظاهر شد و رو بتکامل گذاشت، ولی نثر فارسی قریب یک قرن بعد[۲] نشأت یافت و به‌تدریج به‌سوی کمال شتافت.

نخست آثار ادبی و تاریخی و جغرافیائی و دینی به زبان پارسی به رشتهٔ تحریر درآمد، چنانکه شاهنامهٔ ابومنصوری - که مقدمهٔ آن به‌جا مانده[۳] - مؤلف به سال ۳۴۶ هـ.ق.، و کتاب گرشاسب تألیف ابوالمؤید بلخی معاصر نوح‌بن منصور (۳۶۵-۳۸۷ هـ.ق.)[۴] و ترجمه و اقتباس از تاریخ طبری توسط محمّدبن ابی‌الفضل محمّدبن عبدالله بلعمی (متوفی ۳۶۳ هـ.ق.) در تاریخ، و عجایب البلدان تألیف ابوالمؤید مذکور[۵]، و حدود العالم من المشرق الی المغرب (مؤلف به سال ۳۷۲ هـ.ق.)[۶] در جغرافی و رساله در عقاید حنفیان تألیف حکیم ابوالقاسم سمرقندی (متوفی به سال ۳۴۳ هـ.ق.)، و ترجمه و اقتباس از تفسیر طبری توسط گروهی از علمای ماوراءالنهر در عهد منصوربن نوح نصر (۳۵۰-۳۶۵ هـ.ق.)[۷]، و تفسیر قرآن موجود در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج (انگلستان)[۸] در زمرهٔ کتب دینی به‌شمار است.

کتابهای علمی فارسی از حیث زمان و کمیت در

---

۱ - از حنظلهٔ بادغیسی متوفی در حدود ۲۲۰ هـ.ق. قطعه‌ای به‌جا مانده، رک: برگزیدهٔ شعر فارسی، گردآورندهٔ نگارنده ج ۱، تهران ۱۳۳۱ ص ۱.

۲ - قدیمترین نوشتهٔ منثور که تاکنون شناخته شده، رساله‌ای است در عقاید حنفیان تألیف ابوالقاسم بن محمد سمرقندی متوفی بسال ۳۴۳، رک: برگزیدهٔ نثر فارسی، گرد آوردهٔ نگارنده ج ۱ تهران ۱۳۳۲ ص ۲.

۳ - رک: برگزیدهٔ نثر فارسی ج ۱ ص ۵ به بعد؛ متن مصحح این مقدمه توسط علامهٔ مرحوم محمّد قزوینی در «هزارهٔ فردوسی» چ وزارت فرهنگ ۱۳۲۱ صص ۱۳۴-۱۴۳ درج شده است.

۴ - رک: برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۲۱ به بعد؛ تاریخ سیستان چ بهار صص ۳۵-۳۸، سبک‌شناسی بهار ج ۲ صص ۲۰-۲۲.

۵ - رک: برگزیدهٔ نثر ج ۱ صص ۲۴-۲۵ سبک‌شناسی بهار ج ۲ ص ۱۹.

۶ - رک: برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۴۲ به بعد، و رک: حدودالعالم چ بارتولد ۱۹۳۰ م. و چ سیّدجلال طهرانی. طهران ۱۳۱۴ شمسی، ترجمهٔ حدودالعالم به انگلیسی با تعلیقات توسط V.Minorsky، ۱۹۳۷ م.

۷ - رک: برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۳۷ به بعد. نمونهٔ سخن، دکتر بیانی صص ۶-۸.

۸ - به شمارهٔ Mm.4,15 و شمارهٔ XII از فهرست براون. رک: برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۴۵ به بعد.

مرحلهٔ دوم قرار دارد، ازاین قبیل است: رسالهٔ استخراج محمّدبن ایوب طبری (قرن چهارم)[۱]، و شش فصل همان مؤلف[۲] در نجوم، و هدایةالمتعلمین یا الهدایة فی الطب تألیف ابوبکر (یا ابوحکیم) ربیع‌بن احمد اخوینی بخاری مؤلف در حدود ۳۷۰ هـ.ق.[۳]، و رگ‌شناسی تألیف ابن‌سینا[۴] (۳۷۳-۴۲۸ هـ.ق.) در طب؛ و دانشنامهٔ علائی تألیف ابن‌سینا (مؤلف بین ۴۱۴ و ۴۲۸ هـ.ق.)[۵]، ترجمه و شرح قصهٔ حی‌بن یقظان به قلم یکی از معاصران ابن‌سینا که به امر علاءالدوله کاکویه (۳۹۸-۴۳۳ هـ.ق.) صورت گرفته[۶] در حکمت.

سبب تألیف کتب فارسی دو علت موجب تألیف کتب به زبان فارسی گردیده:

۱ - عامهٔ مردم و حتی طبقهٔ متوسط از زبان عربی - جز آنچه که مربوط به فرایض دینی بود - چیزی نمی‌دانستند، بنابراین کتابی که برای استفادهٔ این طبقات نوشته می‌شد، ناگزیر می‌بایست به زبان مادری آنان تألیف شود.

۲ - غالب شاهان و امرای ایرانی از زبان عربی آگاهی کافی نداشتند، و مؤلفان و مصنفان که کتب خود را برای تقرب و تمتع از صلات و جوایز بدیشان اتحاف میکردند، ناگزیر بودند که آثار خود را به زبان فارسی بنویسند، حتی یکی از علل رواج شعر فارسی دری همین امر است.

مؤلف تاریخ سیستان نویسد: «(پس از تسخیر هرات به دست یعقوب) شعرا او را شعر گفتندی به تازی:

قد اکرم الله اهل المصر و البلد
بملک یعقوب ذی الافضال و العدد...

چون این شعر برخواندند، او عالم نبود، درنیافت. محمّدبن وصیف حاضر بود، و دبیر رسایل او بود، و ادب نیکو دانست، و بدان روزگار نامهٔ پارسی نبود، پس یعقوب گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» محمّدبن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت... و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند، شعر میان ایشان به تازی بود، و همگنان را علم و معرفت شعر تازی بود، و اندر عجم کسی برنیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی، مگر حمزةبن عبدالله الشاری، و او عالم بود و تازی دانست، شعراء او تازی گفتند و سپاه او بیشتر همه از عرب بودند و تازیان بودند. چون یعقوب زنبیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت، و سیستان و کرمان و فارس او را دادند، محمّدبن وصیف این شعر بگفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولای و سگ‌بند و غلام

و بسام کورد از آن خوارج بود که به صلح نزد یعقوب آمده بودند، چون طریق وصیف بدید اندر شعر، شعرها گفتن گرفت و ادیب بود، و حدیث عمار اندر شعری یاد کند:

هر که نبود او به دل متهم
بر اثر دعوت تو کرد نعم...

باز محمّدبن مخلد هم سگزی بود، مردی فاضل بود و شاعر، نیز پارسی گفتن گرفت، و این شعر را بگفت:

جز تو نزاد حوا و آدم نکشت
شیرنهادی به دل و بر منشت...

پس از آن هر کسی طریق شعر گفتن برگرفتند، اما ابتداء اینان بودند[۷]...»[۸] در مقدمهٔ ترجمه و اقتباس از تفسیر طبری میخوانیم[۹]: «این کتاب را[۱۰] بیاوردند از بغداد، چهل مصحف بود این کتاب نبشته به زبان تازی، و به اسنادهای دراز بود، بیاوردند سوی امیر سیّدمظفر، ابوصالح منصوربن نوح‌بن نصربن احمدبن اسمعیل رحمةالله علیهم اجمعین. پس دشخوار آمد بر وی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن به زبان تازی، و چنان خواست که مر این را ترجمه کند به زبان پارسی. پس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد، و این ازیشان فتوی کرد که «روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم؟» گفتند: «روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن به پارسی مر آن کسی را که او تازی نداند...»

شهمردان‌بن ابی‌الخیر در نزهت‌نامهٔ علائی آرد:[۱۱] «و شنیدم که خداوند ماضی علاءالدوله قدس‌الله

---

۱ - نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی تهران موجود است. رک: نمونهٔ سخن، دکتر بیانی صص۲۵-۲۶. برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص ۵۰ به بعد.

۲ - نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آقای سیّدجلال طهرانی موجود است. رک: نمونهٔ سخن صص۲۳-۲۴. برگزیدهٔ نثرج ۱ ص۵۲ به بعد.

۳ - رک: مقالهٔ آقای مجتبی مینوی، مجلهٔ یغما سال سوم، شمارهٔ ۱۲ ص۵۰۶.

۴ - رک: رگ‌شناسی، چ مشکوة، از انتشارات انجمن آثار ملی. تهران ۱۳۳۰.

۵ - رک: دانشنامهٔ علائی، چ انجمن آثار ملی بخش اول (منطق) چ مشکوة، تهران ۱۳۳۱، بخش دوم (الهی) مصحح نگارنده، تهران ۱۳۳۱، بخش سوم (طبیعی) چ مشکوة، تهران ۱۳۳۱.

۶ - رک: قصهٔ حی‌بن یقظان، چ هنری کربین، از انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۳۱ صص۸۱-۸۶.

۷ - پیش از اینان حنظلهٔ بادغیسی (متوفی در حدود ۲۲۰ هـ.ق.) شعر پارسی گفته است.

۸ - تاریخ سیستان، چ بهار، تهران ۱۳۱۴ صص۲۰۹-۲۱۲.

۹ - رک: برگزیدهٔ نثر ج ۱ ص۳۸ به بعد.

۱۰ - تفسیر طبری را.

۱۱ - نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به شمارهٔ ۷۸۴ (فهرست) و شمارهٔ ثبت دفتر ۹۰۴۲ ص۱۴.

روحه... خواجهٔ رئیس بوعلی سینا راگفت: «اگر علوم اوایل به عبارت پارسی بودی من توانستمی دانستن.» و بدین سبب به حکم فرمان دانشنامهٔ علائی ساخت.»

و به احتمال قوی ابوریحان بیرونی التفهیم فارسی را نیز به همین منظور برای ریحانه دخترحسین (یا حسن) خوارزمی تألیف کرده است[۱].

۲ - ابن‌سینا و بیرونی

دانشنامه و التفهیم ابن‌سینا (۳۷۳-۴۲۸ هـ.ق.) و بیرونی (۳۶۲- ۴۴۰ هـ.ق.) دو بزرگ‌مرد معاصر یکدیگر بودند، منتهی بیرونی بزرگ‌سالتر از ابن‌سینا بود[۲]. مکاتبات و مناظرات آن دو دانشمند معروف است[۳].

آنچه که اینک مورد توجه ماست، خدمتی است که ایشان به زبان و لغت پارسی کرده‌اند.

پیش از عهد آنان - چنانکه گفته شد - دو رسالهٔ استخراج و شش فصل در نجوم و احکام آن توسط محمّدبن ایوب طبری تألیف شده بود، ولی این رساله‌ها کماً و کیفاً قابل مقایسه با التفهیم بیرونی نیستند. اما در حکمت پیش از دانشنامه - تا آنجا که میدانیم - کتابی به فارسی به رشتهٔ تحریر درنیامده بود.

ابن‌سینا با دانشنامه و بیرونی با التفهیم خود نهضتی در ایران پدید آوردند که دامنهٔ تأثیر آن تا عصر حاضر کشیده شده است.

با تألیف این دو کتاب، فرهنگ لغات فارسی غنی‌تر و ارجمندتر گردید، زیرا این دو دانشمند از لغاتی که متداول و رایج بود، و نیز از آنچه در بطون کتب مضبوط بود گلچین کرده در دو اثر جاویدان خود به کار بردند. و برای مفاهیمی نیز که لغتی در تداول یا در کتب پیشینیان نیافته بودند، لغات رایج را مجازاً به معانی جدید استعمال کردند؛ و در صورت ضرورت، ترکیبات و اصطلاحاتی از مفردات پارسی پرداختند، و زبان پارسی را - تا آنجا که در آن عهد میسر بود - شایستهٔ ادای مفاهیم علمی کردند.

زمان تألیف دانشنامه و التفهیم قریب به یکدیگر است، چه التفهیم در سال ۴۲۰ هـ.ق. تألیف شده است[۴] و سال تألیف دانشنامه هر چند مشخص نیست، ولی بطور قطع بین سالهای ۴۱۴ تا ۴۲۸ هـ.ق. تألیف شده است. بنابراین با مدارک موجود تقدم و تأخر تألیف این دو کتاب و تأثیر یکی در دیگری معلوم نیست. در هرحال - با وجود اختلاف دانشنامه و التفهیم در موضوع - آن دو لغات و ترکیبات مشترک بسیار دارند که از آن جمله است:

لغات مشترک

آبناک - پرآب و زمینی که از همه جای آن آب بیرون می‌جوشد[۵] (التفهیم ص۳۶۹)[۶] (دانشنامه، طبیعی ص۶۲)[۷].

آرمیدن - (و مشتقات آن) ساکن بودن، بی‌حرکت بودن (التفهیم ص۵۷) (دانشنامه، طبیعی ص۷، ۱۹، ۲۱، ۴۷، ۹۵).

آمیختن - (و مشتقات آن) اختلاط و امتزاج و ترکیب[۸] (التفهیم ص۳۵۴، ۳۵۵) (دانشنامه، الهی ص۳، ۴، ۱۶۱؛ طبیعی ص۷۵، ۷۸).

اندریافتن - (و مشتقات آن) ادراک کردن[۹] (التفهیم ص۹۴) (دانشنامه، الهی ص۵، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸).

باریک - دقیق[۱۰] (التفهیم ص۲۲۷، ۵۳۲) (دانشنامه، الهی ص۳۶).

برسو - عالی و سمت فوقانی[۱۱] (التفهیم

---

۱ - رک: دیباچهٔ التفهیم چ همائی، تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۸ ص لو.

۲ - ابن‌سینا یازده سال جوانتر از بیرونی بود.

۳ - در زمرهٔ آثار ابن‌سینا «اجوبة ست عشرة مسألة لابی الریحان البیرونی» راجع است به سؤالات ابوریحان در باب مسائل مختلف مانند عقل و وجود و غیره. این سؤالات را ابوریحان از غزنین فرستاده بود، و ابن‌سینا در جواب کوشیده است که اعتراضات ابوریحان را بر ارسطو پاسخ گوید؛ و همچنین از آثار ابن‌سینا «اجوبة عشر مسائل» و یا «الاجوبة عن المسائل العشر» موجود است که ابوعلی به‌طریق ایجاز بر سؤالات ابوریحان نوشته است. نسخ متعدد از این جوابها مجموعاً یا جداگانه در کتابخانه‌های مجلس شورای ملی ایران و مدرسهٔ عالی سپهسالار و استانبول و برلین و قاهره و لیدن و موزهٔ بریتانیا یافته میشود (دکتر صفا، جشن‌نامهٔ ابن‌سینا ج۱ تهران ۱۳۳۱ صص۶۷-۶۸) متن عربی سؤالات بیرونی و جواب آنها به ضمیمهٔ مناظرات ابوعلی سینا با ابوعلی مسکویه و با خواجه ابوسعید ابی‌الخیر، در ضمن عدهٔ دیگر از رسایل حکمی در طی مجموعه‌ای به نام «جامع‌البدایع» به سال ۱۳۲۰ هـ. ق. در قاهره به طبع رسیده است؛ و نیز ترجمهٔ سؤالات و جوابها در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل مدخل «ابوریحان» چاپ شده است.

۴ - رک: مقدمهٔ دانشنامه بخش دوم (الهی) ص د؛ فهرست نسخه‌های مصنفات ابن‌سینا، مهدوی، تهران ۱۳۳۳، ص۱۰۱.

۵ - رک: التفهیم، مقدمه، ص فکط.

۶ - رک: التفهیم چ همائی، تهران (۱۳۱۶-۱۳۱۸).

۷ - رک: دانشنامه چ انجمن آثار ملی در سه بخش.

۸ - التفهیم، مقدمه، ص قل.

۹ - رک: التفهیم، مقدمه، ص قلج.

۱۰ - رک: التفهیم، مقدمه، ص قلد.

۱۱ - رک: التفهیم، مقدمه، ص قلح.

ص۳۲۷) (دانشنامه، الهی ص۲۷، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۴).

پذیرفتن = پذرفتن – قبول. بیرونی آن را به‌معنی نجومی به کار برده (التفهیم ص۴۹۲-۳) و ابن‌سینا به‌معنی فلسفی (دانشنامه، الهی ص۱۳۵-۶).

پیوستن – اتصال. بیرونی این کلمه را به مفهوم نجومی گرفته (التفهیم ص۴۷۵) و ابن‌سینا به مفهوم فلسفی (دانشنامه، الهی ۱۱۹)، و همچنین است **پیوند** به‌معنی اتصال (التفهیم ص۴۷۹، ۴۸۰، ۴۹۲) (دانشنامه، الهی ص۶۸، ۷۱، ۸۱، ۱۰۲و۱۴۶).

تنومند – جرم و جسم، و **تنومندی** – جسمانیت. بیرونی به مفهوم نجومی استعمال کرده (التفهیم ص۱۴۵، ۱۵۴) و ابن‌سینا به‌معنی حکمی (دانشنامه، طبیعی ۳۳، ۱۱۲).

جنبانیدن – (و مشتقات آن) حرکت دادن، تحریک (التفهیم مقدمه ص قمع) (دانشنامه، الهی ص۱۲۵).

چگونگی – کیفیت (التفهیم مقدمه ص قمط) (دانشنامه، الهی ص۲۸).

چهارسو – چهارگوشه (مربع، مستطیل) و **چهارسویی** (چهارگوشه بودن) (التفهیم ص۱۱) (دانشنامه، الهی ص۲۹، طبیعی ص۳۵، ۹۵).

خرمن – (ماه) هاله (التفهیم ص۱۱۵و۱۶۵) (دانشنامه، طبیعی ص۶۸).

دیگرم – وصف ترتیبی، دیگر (التفهیم ص۲۳و۵۱۴) (دانشنامه، الهی ص۶، منطق ۸۷).

دیداری – مرئی (التفهیم ص۱۲۴) (دانشنامه، طبیعی ص۶۹).

راست – مستقیم (خط) (التفهیم، مقدمه ص قند) (دانشنامه، الهی ۳۰، ۳۱).

رده – صف، سطر (کلمات) (التفهیم ص۲۷۵) (دانشنامه، الهی ص۱۷).

زبرسو – علوی مقابل سفلی (التفهیم، مقدمه ص قس) (دانشنامه، الهی ص۵۱، ۱۲۲).

زیانکار – مضر، ضاری (التفهیم ص۳۵۲) (دانشنامه، الهی ص۱۰۲).

سه سو – مثلث، و **سه سویی** – مثلث بودن (التفهیم، مقدمه ص قسح) (دانشنامه، الهی ص۷، ۲۹، منطق، ص۸۵).

شمار – عدد (التفهیم، مقدمه ص قسط) (دانشنامه، الهی ص۳۳، ۴۴، طبیعی ص۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰ وغیره).

فروسو – تحت، سفل (التفهیم، مقدمه ص قعا) (دانشنامه، الهی ص۲۷، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۲).

فروشدن – انحطاط و سقوط و غروب (التفهیم، مقدمه ص قعا) (دانشنامه، منطق ۱۱۳، الهی ص۴۵).

کرانه – کنار و طرف و حاشیه (التفهیم ص۱۶۶، ۲۷۶) (دانشنامه، الهی ص۲۲، ۱۴۴).

گرایستن – میل کردن، متمایل شدن (التفهیم ص قعه) (دانشنامه، الهی ص۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱).

مانندگی – شباهت و تشبیه (التفهیم، مقدمه ص قعح) (دانشنامه، الهی ص۴۶، ۱۴۶، ۱۴۷).

میانگین – میانگی، واسطه، متوسط (التفهیم، مقدمه ص قف) (دانشنامه، الهی ص۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۲).

نگرش – نظر، ملاحظه (التفهیم، مقدمه ص قف) (دانشنامه، الهی ص۵، ۱۰۹).

نهادن – فرض کردن (التفهیم، مقدمه ص قف) (دانشنامه، الهی ص۱۲، ۱۲۹).

هموار – مسطح، و **همواری** – مسطح بودن (التفهیم ص۲۹، ۵۱۶) (دانشنامه، طبیعی ص۳۵).

یاد داشتن – (و مشتقات آن) حفظ، به‌خاطر داشتن (التفهیم ص۸۹) (دانشنامه، طبیعی ص۹۷).

بدیهی است که بسیاری از لغات بسیط و مرکب در دانشنامه آمده که در التفهیم نیست و بعکس[1] التفهیم و دانشنامه هر یک جداگانه در کتب نجومی و فلسفی پارسی تأثیر کرده‌اند. در این مقاله منظور ما تحقیق در باب تأثیر و نفوذ لغات دانشنامه است.

۳ – لغات پارسی در آثار ابن‌سینا

لغت‌پردازی ابن‌سینا لغات و اصطلاحات علمی عربی، تا زمان ابن‌سینا استقرار نداشته است، و هر کس به سلیقهٔ خود – رسا یا نارسا – کلماتی را استعمال میکرده است، ولی از زمان شیخ اصطلاحات استقرار یافت، و هرچه را او در کتب خود به کار برده برای اخلاف به منزلهٔ لغت و اصطلاح رسمی شده، و حکم لغات موضوعه را یافته است[2].

---

۱ – برای اطلاع از آنها به فهرست لغات التفهیم در مقدمهٔ آن کتاب و بفهرست لغات سه بخش منطق، الهی و طبیعی دانشنامه در پایان آن سه مجلد رجوع شود.

۲ – دکتر غنی، ابن‌سینا، تهران ۱۳۱۵، از انتشارات فرهنگستان ایران، ص۹۴.

برخی از این اصطلاحات از پیشینیان است، که شیخ با انتخاب و استعمال آنها، موجب رواج آن کلمات گردیده، و برخی دیگر مصنوع خود اوست.

خواجهٔ رئیس همانگونه که در مصنفات عربی خود به توسعهٔ لغات و اصطلاحات زبان عربی خدمت کرده، در آثار پارسی خویش نیز موجب وسعت دامنهٔ لغات فارسی و مورد استعمال آنها شده است. اینک دانشنامهٔ او برای ما گنجینه‌ای است از اصطلاحات حکمی.

انواع لغات فارسی در آثار ابن‌سینا در مقالهٔ حاضر از آثار فارسی شیخ، فقط از دانشنامه و رگ‌شناسی[1] - که انتساب آنها به وی ازطرف دانشمندان تأیید شده - سخن‌میرانیم.

لغات فارسی یا مرکب از فارسی و تازی که در دو کتاب مزبور آمده، بر چهار بخش است:

بخش اول - لغات معمول در زبان فارسی که پیش از عهد ابن‌سینا و هم در زمان او متداول بوده است، و شیخ آنها را طبق عادت در آثار خود وارد کرده است، از این قبیل است:

آبی، آتشی ،آرامش، آسان، آفت، آهنگ، اسپ، افکندن، ایستادن، باد، برف، پایدار، پدری، پذیرفتن، جدایی، خون، درشتی، دل، روشنایی، سخن، سردی،شاخ، کمی،گردش، گرمی، گوشت، مغز، یکسان و غیره.

بخش دوم - لغاتی که در میان فاضلان و شاعران ایران شناخته بود، و ظاهراً عامهٔ مردم آنها را به کار نمیبردند، یا لااقل در همهٔ نواحی ایران متداول نبوده است، از آن جمله است:

آخریان، آخشیج، انگارش، باستار و باستاری، برینش، بزرگداشت، توانش، دیگرم، شکوهمندی، کنش، کنیدن، ورج و غیره.

بخش سوم - لغات علمی و فلسفی که بیرونی و ابن‌سینا هر دو آورده‌اند، و نمونهٔ آنها پیشتر گذشت.

بخش چهارم - لغات و ترکیباتی که نخستین بار در آثار ابن‌سینا آمده، و در کتابهای مؤلفان پیش از او دیده نمیشود، از این قبیل است:

ایستادگی به‌خودی‌خود، ایستاده به‌خود، بخویشتن ایستادن، بهره‌پذیرش، بی‌گسستگی، پسرگر، پیوندپذیر، پیونددار، ترکیب‌پذیرنده، جزاویی، جزوی‌شناس، جنبش‌پذیر، جنبش پذیرفتن، جنبش‌پذیری، جنبش‌دار، جنبش راست، جنبش‌گرد، جهت‌گر، خانه گر، دوچندانی، شایدبود، شایدبود بودن، علم زیرین، علم سپس طبیعت، علم فرهنگ، علم میانگین، کارکنش، کجایی، کدامی، کیی، مانندگی، جستن، مانندگی نمودن، مایگی، معشوق‌مانی، هرآینگی بودن، هست بودن، هستی‌ده و غیره.

تعداد لغات پارسی طبق فهرستهایی که نگارنده برجستهٔ پارسی یا مرکب از تازی و پارسی دانشنامه (بخشهای منطق، الهی و طبیعی) ترتیب داده، شمارهٔ آنها از این قرار است: منطق ۲۱۴، طبیعی ۲۰۱، الهی ۴۷۴. که جمعاً ۸۸۹کلمه است. رسالهٔ رگ‌شناسی نیز طبق استخراج آقای سیّدمحمّد مشکوة مصحح آن رساله ۱۵۰ لغت و ترکیب قابل توجه دارد، و جمع این دو بخش ۱۰۳۹ است و اگر مکررات را حذف کنیم شامل قریب ۱۰۰۰ لغت بسیط و مرکب خواهد بود.

لغات موضوعهٔ ابن‌سینا ابن‌سینا در انتخاب و وضع لغات فارسی شیوه‌های ذیل را به کار برده است:

۱ - **تغییر معنی متداول** - شیخ بسیاری از لغات معمول عهد خود را مجازاً برای مفاهیم فلسفی و علمی استعمال کرده است، از آن جمله است:

ایستادن [قائم بودن] (دانشنامه، الهی ص۶۸، ۱۰۵)، بخواست [بالاراده] (دانشنامه، الهی ص۱۵۱)، برینش [قطع در ریاضی و هندسه] (دانشنامه، الهی ص۱۳، ۱۲۸، ۱۵۰)، بسیاری [کثرت، مقابل وحدت] (دانشنامه، الهی ص۴۷، ۷۳، ۷۹)، بکنیدن [ان یفعل] (دانشنامه، الهی ص۲۹)، پذیرا [قابل، به اصطلاح فلسفی] (دانشنامه، الهی ص۷، ۹، ۱۰؛ طبیعی ۱۴، ۲۷، ۴۸)، پذیرفته [حال، به اصطلاح فلسفه] (دانشنامه، الهی ص۱۰)، تنومند [(عالم) جسمانی] (دانشنامه، طبیعی ص۳۳)، تنومندی [(قوتهای) جسمانی] (دانشنامه، طبیعی ص۱۱۲)، جدایی [غیریت] (دانشنامه، الهی ص۴۷)،

---

۱ - رک: رگ‌شناسی، مصحح آقای مشکوة، از انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۳۰.

جوالدوزی [مسلی (به کسر اول و فتح دوم مشدد) (نبض)] (رگشناسی ص۴۵)، دارنده [(علت) مبقیه] (دانشنامه، الهی ص۶۹)، داشت [ملک (به کسر اول)] (دانشنامه، الهی ص۲۹)، دریابنده [مدرک (به ضم اول و کسر سوم)] (رگشناسی ص۱۸)، روان [نفس] (رگشناسی ص۵)، زخم [قرعه، ضربه] (رگشناسی ص۳۷)، سربسر [مساوی] (رگشناسی ص۵۲)، کجایی [این (به فتح اول)] (دانشنامه، الهی ص۲۹)، کرده [مفعول، محدث] (دانشنامه، الهی ص۶۹)، کنا [فاعل، فعیل] (دانشنامه، الهی ص۷۳)، کنندگی [فاعلیت، محدثیت] (دانشنامه، الهی ص۷۱)، کننده [فاعل، محدث] (دانشنامه، الهی ص۶۹، ۷۱، ۷۲)، کنش [ان یفعل] (دانشنامه، الهی ص۲۹)، کیی [متی] (دانشنامه، الهی ص۲۹)، گداخته [مایع، مقابل جامد] (رگشناسی ص۹)، مایگی [مادیت، ماده بودن] (دانشنامه، الهی ص۱۵۳)، نهاد [وضع] (دانشنامه، الهی ص۲۹، رگشناسی ص۴۰)، یکیی [وحدت، مقابل کثرت] (دانشنامه، الهی ص۴۷).

۲ - ترکیب و اشتقاق - همچنین ابن‌سینا از ترکیب لغات با یکدیگر و اشتقاق از مصادر اصطلاحاتی برای مفاهیم علمی و فلسفی ساخته است. این گونه کلمات نیز بر دو قسم است:

الف - ترکیب لغات فارسی - از این نوع است:

آیینهٔ سوزان [آیینهٔ محرقه] (دانشنامه، طبیعی ص۲۶)، ارگی [منشاری (نبض)] (رگشناسی ص۴۴)، افکندن گمان [تولید شک] (دانشنامه، منطق صص۹۴-۹۵)، اندر میان افتاده [الواقع فی‌الوسط] (رگشناسی ص۴۵)، اندریابایی [ادراک] (دانشنامه، طبیعی ص۸۱، رگشناسی ص۲۰)، اندریابنده [مدرک (به ضم اول و کسر سوم)] (دانشنامه، الهی ص۱۰۸)، اندر یافت [ادراک] (دانشنامه، الهی، ص۵، ۱۰۲، ۱۰۴، طبیعی، ص۸۱، ۸۲، ۱۰۵) اندریافتن [ادراک] (دانشنامه، الهی ص۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸؛ طبیعی ص۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۱؛ رگشناسی، ص۲۰)، اندر یافته [مدرک (به ضم اول و فتح سوم)] (دانشنامه، الهی، ص ۱۰۸، طبیعی ص۱۳۶)، ایستادگی به خودی خود [قائم بالذات بودن] (دانشنامه، الهی صص۲۶-۲۷)، ایستاده به‌خود [قائم بالذات] (دانشنامه، الهی ص۲۶)، ایستاده بودن [قائم بودن] (دانشنامه، الهی ص۹)، باریک گوهری [دقت در جوهر] (رگشناسی ص۵)، بالش ده [منمیه] (دانشنامه، طبیعی ص۷۹)، برسو [جهت علو] (رگشناسی ص۴۰)، بستناکی [انجماد] (دانشنامه، طبیعی ص۷۵)، بهره‌پذیر [قابل قسمت] (دانشنامه، طبیعی ص۴، ۲۱، ۱۲۲)، بهره‌پذیرش [قابلیت تقسیم، قابلیت تجزی] (دانشنامه، الهی ص۷۹)، بهره پذیرفتن [قابلیت تقسیم] (دانشنامه، طبیعی ص۱۱۹)، بیرون از طبیعت [مابعدالطبیعه] (دانشنامه، منطق ص۳)، بی‌گسستگی [لاینقطع] (دانشنامه، الهی ص۱۳۸)، پاره شدن [تجزی] (دانشنامه، الهی ص۴۶)، پرگر [مولد و موجد پسر] (دانشنامه، الهی ص۷۰)، پهن ناخن [عریض الاظفار] (دانشنامه، منطق ص۲۶)، پیداگر [ظاهر کننده] (دانشنامه، منطق ص۴۰)، پیوندپذیر [قابل اتصال] (دانشنامه، الهی ص۱۵۸)، پیوندپذیرفتن [قبول اتصال] (دانشنامه، الهی ص۱۵۱)، جان سخن گویا [نفس ناطقه] (دانشنامه، منطق ص۱۷)، جزاویی [خلاف، تقابل] (دانشنامه، الهی ص۴۷)، جنبایی [(قوهٔ) حرکت] (دانشنامه، طبیعی ص۹۹)، جنبش‌پذیر [قابل حرکت] (دانشنامه، الهی ص۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱)، جنبش پذیرفتن [قبول حرکت] (دانشنامه، الهی ص۱۲۶)، جنبش‌پذیری [قابلیت حرکت] (دانشنامه، الهی ص۸)، جنبش‌دار [متحرک] (دانشنامه، الهی ص۴)، جنبش راست [حرکت مستقیم] (دانشنامه، الهی ص۱۲۵، ۱۳۵؛ طبیعی ص۱۳، ۲۷)، جنبش گرد [حرکت مستدیر] (دانشنامه، الهی ص۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۴؛ طبیعی ص۷، ۱۳، ۲۷)، جنبنده بخواست [متحرک بالاراده] (دانشنامه، الهی ص۱۳۲)، چهارسو [چهارگوشه، مربع] (دانشنامه، طبیعی ص۳۵)، چهارسویی [چهارگوشه بودن، مربع بودن] (دانشنامه، الهی ص۲۲؛ طبیعی ص۹۵)، چه چیزی [ماهویت، ماهیت] (دانشنامه، منطق ص۲۰)، دم موشی [ذنب‌الفار (نبض)] (رگشناسی ص۹۵)، دوزخمی [ذوالقرعتین (نبض)] (رگشناسی ص۴۵)، دیداری [ظاهری] (رگشناسی ص۱۰)، دیرجنب [بطیءالحرکة] (دانشنامه، الهی ص۲۱۲۹)، روشن‌سرشتی [منورالفطرة] (رگشناسی ص۵)، زایش‌ده [مولده] (دانشنامه، طبیعی ص۷۹)، زفر زبرین [فک اعلی] (دانشنامه،

منطق ص۹۳)، زفر زیرین [فک اسفل] (دانشنامه، منطق ص۹۲)، زودجنب [سریع الحرکة] (دانشنامه، الهی ص۱۲۹)، سست‌زخم [سست‌قرعه، سست‌ضربه] (رگ‌شناسی ص۲۵)، سه‌سو [مثلث] (دانشنامه، الهی ص۷)، سه‌سویی [مثلث بودن] (دانشنامه، الهی ص۲۹)، شایدبود [امکان] (دانشنامه، الهی ص۸۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶)، شایدبود بودن [ممکن بودن] (دانشنامه، الهی ص۷)، فروسو [جهت سفلی] (رگ‌شناسی ص۴۰)، گوهر رونده [جوهر نامی، نبات] (رگ‌شناسی ص۴)، مانندگی جستن [تشبه] (دانشنامه، الهی ص۱۴۸)، مانندگی نمودن [تشبه نمودن] (دانشنامه، الهی ص۱۵۰)، مورچگی [نملی (نبض)] (رگ‌شناسی ص۴۴)، ناپذیرا [غیر قابل] (دانشنامه، طبیعی ص۲۷)، ناپذیرایی [عدم قبول] (دانشنامه، طبیعی ص۱۳۲)، نادیداری [باطنی] (رگ‌شناسی ص۱۰)، ناشمار [غیرعدد] (دانشنامه، منطق ص۱۵)، هرآینگی بودن [وجوب] (دانشنامه، الهی ص۷)، هست آمدن [به وجود آمدن] (دانشنامه، الهی ص۴۵)، هست بودن [موجودیت] (دانشنامه، الهی ص۵۳، ۷۲، ۷۳)، هست شدن [موجود شدن] (دانشنامه، الهی ص۷۲).

ب - ترکیب لغات پارسی با لغات تازی - از آن جمله است:

افکندن یقین [تولید یقین] (دانشنامه، منطق صص۹۴-۹۵)، جداوزن [مباین‌الوزن] (رگ‌شناسی ص۳۶)، جهتگر [ذوجهت، دارندهٔ جهت] (دانشنامه، الهی ص۱۳۵)، حد کهین [حد اصغر] (دانشنامه، منطق ص۶۳، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۵۸)، حد مهین [حد اکبر] (دانشنامه، منطق ص۶۴، ۱۱۶، ۱۴۸، ۱۵۲)، حد میانگین [حد اوسط] (دانشنامه، منطق ص۶۳، ۶۴، ۱۱۶)، حرکت راست [حرکت مستقیمه] (دانشنامه، الهی ص۱۲۵، ۱۵۰)، حرکت گرد [حرکت مستدیره] (دانشنامه، الهی ص۱۳۲)، سردی طبیعی [برودت طبیعی] (دانشنامه، طبیعی ص۲۵)، سردی ناطبیعی [برودت غیرطبیعی] (دانشنامه، طبیعی ص۲۵)، شمار تام [عدد تام] (دانشنامه، منطق ص۱۳۹)، علم آب [علم تفسره، علم بول] (رگ‌شناسی ص۹)، علم انگارش [علوم وهمیه، ریاضیات] (دانشنامه، الهی ص۵)، علم برین [علم اعلی، حکمت ما بعدالطبیعه] (دانشنامه، الهی ص۱، ۳، ۵)، علم پیشین [حکمت اولی] (دانشنامه، الهی ص۳)، علم ترازو [منطق] (دانشنامه، منطق ص۲، ۱۰)، علم رگ [علم نبض] (رگ‌شناسی ص۹)، علم زیرین [علم اسفل، علم طبیعی] (دانشنامه، الهی ص۳، ۴، طبیعی ص۱)، علم سپس طبیعت [علم ما بعدالطبیعه] (دانشنامه، الهی ص۳)، علم فرهنگ [علم تعلیمی] (دانشنامه، الهی ص۳)، علم میانگین [علم اوسط] (دانشنامه، الهی ص۳)، فلسفهٔ پیشین [حکمت اولی] (دانشنامه، طبیعی ص۵۹، ۶۰)، قسمت‌پذیر بودن [قابل قسمت بودن] (دانشنامه، الهی ص۱۵۲)، قسمت‌پذیر شدن [قابل قسمت شدن] (دانشنامه، الهی ص۱۱۵)، قسمت پذیرفتن [قبول قسمت] (دانشنامه، الهی ص۳۴، ۱۱۵، ۱۲۸)، قوت اندریابنده [قوهٔ مدرکه] (دانشنامه، الهی ص۱۰۲)، قوت جنبش [قوهٔ حرکت، قوهٔ محرکه] (رگ‌شناسی ص۹)، قوت دانده [قوهٔ عاقله] (دانشنامه، الهی ص۸۵)، قوت کنایی [قوهٔ فاعله] (دانشنامه، طبیعی ص۸۰، ۱۰۱)، قوت یادداشت [قوهٔ حافظه] (دانشنامه، طبیعی ص۹۶)، قیاس راست [قیاس مستقیم] (دانشنامه، منطق ص۸۹)، گرمی طبیعی [حرارت طبیعی] (دانشنامه، طبیعی ص۲۵)، گرمی ناطبیعی [حرارت غیرطبیعی] (دانشنامه، طبیعی ص۲۵)، گوهر شناسنده به حس [حیوان] (رگ‌شناسی ص۴)، مقدمهٔ پیشین [مقدمهٔ اولی] (دانشنامه، منطق ص۶۳، ۱۰۹)، مقدمهٔ کهین [مقدمهٔ صغری] (دانشنامه، منطق ص ۶۴)، مقدمهٔ مهین [مقدمهٔ کبری] (دانشنامه منطق ص ۶۴)، نایقینی [عدم یقین] (دانشنامه منطق ص۱۰۰)، نبض آهوی [نبض غزالی] (رگ‌شناسی ص۴۳)، نبض باریک [نبض دقیق] (رگ‌شناسی ص۲۳)، نبض تیز [نبض سریع] (رگ‌شناسی ص۲۴)، نبض خرد [صغیر] (رگ‌شناسی ص۲۴)، نبض درنگی [نبض بطیء] (رگ‌شناسی ص۲۴)، نبض دمادم [نبض متواتر] (رگ‌شناسی ص۲۶)، نبض ستبر [نبض غلیظ] (رگ‌شناسی ص۲۳)، نبض لرزنده [نبض متشنج] (رگ‌شناسی ص۴۶).

۴ - تأثیر لغات پارسی ابن‌سینا در ادبیات

مصنفات پارسی ابن‌سینا در نویسندگان کتب فلسفی تأثیر بسزا کرد، و بسیاری از لغات بسیط و مرکب او را مؤلفان دیگر اقتباس و استعمال کرده و

سبک او را در وضع لغات به کار برده‌اند.

نخستین تأثیر آثار شیخ در حلقهٔ یاران و شاگردان او آشکار شد.

یک - یاران و شاگردان ابن‌سینا

الف - مترجم و شارح قصهٔ حَیّ‌بن یقظان

مترجم و شارح قصهٔ حَیّ‌بن یقظان[۱]، بدون شک از علاقمندان ابن‌سینا بود و از آثار او مخصوصاً دانشنامه اطلاع داشت، و خود در پایان رسالهٔ مزبور[۲] گوید: «و خواجهٔ رئیس حجةالحق - رحمةالله علیه - خود اندر کتاب شفا یاد کرده است، و مختصر آن اندر کتاب دانشنامهٔ علائی.»[۳]

از مقایسهٔ آثار ابن‌سینا با ترجمه و شرح قصهٔ حی‌بن یقظان لغات و اصطلاحات مشترکی به دست می‌آید، که از آن جمله است:

آمیزش [اختلاط، امتزاج] (دانشنامه، طبیعی ص۷۵، ۷۸، الهی ص۳، ۱۶۱)، (حی‌بن یقظان ص۶۲)[۴]، استوار داشتن [باور کردن] (دانشنامه، منطق ص۱۲۴)، اندریافتن [ادراک] (دانشنامه، الهی ص۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸) (حی‌بن یقظان ص۱۷)، این جهانی [دنیوی] (دانشنامه، الهی ص۲) (حی‌بن یقظان ص۶)، بازدارنده [مانع] (دانشنامه، الهی ص۹۵) (حی‌بن یقظان ص۴)، بسودنی [ملموس] (دانشنامه، طبیعی ص۲۹) (حی‌بن یقظان ص۱۷)، بوییدنی [مشموم] (دانشنامه، طبیعی ص۲۹) (حی‌بن یقظان ص۱۷)، پذیرایی [قابلیت] (دانشنامه، الهی ص۱۴، ۴۷) (حی‌بن یقظان ص۱۷)، پیوستگی (اتصال) (دانشنامه، الهی ص۱۵، ۱۳۳) (حی‌بن یقظان ص۷۸)، تن [جسد] (رگ‌شناسی ص۵) (حی‌بن یقظان ص۴)، تبش [حرارت، اضطراب] (رگ‌شناسی ص۱۷) (حی‌بن یقظان ص۸، ۵۷)، جانور [حیوان] (دانشنامه، منطق ص۸) (حی‌بن یقظان ص۴۴)، چرایی [علت] (دانشنامه، الهی ص۳۴) (حی‌بن یقظان ص۳۱)، چشیدنی [مذوق] (دانشنامه، طبیعی ص۲۹) (حی‌بن یقظان ص۱۷)، دشخوار [مشکل] (دانشنامه، طبیعی ص۷۴، ۷۸) (حی‌بن یقظان ص۱۱، ۱۹)، دم زدن [تنفس] (رگ‌شناسی ص۱۴) (حی‌بن یقظان ص۶۶)، روان [نفس] (رگ‌شناسی ص۵) (حی‌بن یقظان ص۴)، رونده [نبات] (رگ‌شناسی ص۴) (حی‌بن یقظان ص۴۴، ۵۵)، شناختن [معرفت] (دانشنامه، الهی ص۲۳) (حی‌بن یقظان ص۴)، فرمانبردار [مطیع] (دانشنامه، الهی ص۱۱۰، ۱۴۶) (حی‌بن یقظان ص۵)، کمابیشی [کم و زیادی] (دانشنامه، طبیعی ص۵۲) (حی‌بن یقظان ص۵۳)، گسستن [انفصال، انقطاع] (دانشنامه، الهی ص۱۳۹) (حی‌بن یقظان ص۷۸)، مایه [ماده] (دانشنامه، الهی ص۳، ۱۰، ۲۳، ۸۴، ۱۵۳) (حی‌بن یقظان ص۳۵)، میانجی [واسطه] (دانشنامه، الهی ص۳۸، ۴۹، ۱۵۴) (حی‌بن یقظان ص۶)، نیستی [عدم] (دانشنامه، منطق ص۴۱) (حی‌بن یقظان ص۴۱، ۴۲)، هست [موجود] (دانشنامه، الهی ص۵۳، ۷۲، ۷۳) (حی‌بن یقظان ص۴۱، ۴۲).

علاوه بر این لغات مشترک، مترجم و شارح قصهٔ حی‌بن یقظان، لغات پارسی یا مرکب جالب توجهی به شیوهٔ ابن‌سینا به کار برده است، از این قبیل است:

آبادانی‌کن [تعمیرکننده] (ص۵۵)، آبخیزگاه [منبع] (ص۴۳)، آشناکن [سابح] (ص۵۵)، آمیختن [اختلاط، امتزاج] (ص۵)[۵]، آمیختن [مجاورت،

---

۱ - در مقدمهٔ «قصهٔ حی‌بن یقظان» با ترجمه و شرح فارسی، چاپ هنری کربین از انتشارات انجمن آثار ملی تهران ۱۹۵۲ ص۲، مترجم و شارح گوید: «بزرگ فرمان خداوند جهان... علاءالدوله ابوجعفر... به من بنده و خادم آمد به ترجمه کردن به پارسی دری مر رسالتی را که خواجهٔ رئیس ابوعلی کرده است اندر شرح قصهٔ حی‌بن یقظان و پدید کردن رمزهاش و باز نمودن غرضهاش. پس من بنده مر بزرگ فرمان او را پیش رفتم و بدان مشغول شدم.» و این ابوجعفر علاءالدوله، همان پادشاه معاصر ابن‌سیناست که شیخ دانشنامه را به نام او کرده است، اما هویت این مترجم به تحقیق معلوم نیست. آقای کربین او را به مکتب حکمت ابن‌سینا (به زبان پارسی) انتساب میدهد (قصهٔ حی‌بن یقظان چ انجمن آثار ملی، مقدمهٔ فرانسوی ص۷). آقای سعید نفیسی به استناد اشارهٔ ابوالحسن بیهقی در تتمهٔ صوان الحکمه این شرح و ترجمه را از ابومنصور زیله از شاگردان ابن‌سینا میداند (مجلهٔ پیام نو، دورهٔ ششم، شمارهٔ ۲ ص۶۷). اما شرح ابن‌زیله به عربی است و «مهرن» آن را به طبع رسانیده است و چند جملهٔ آن در تتمهٔ صوان الحکمه چ لاهور ۱۳۵۱ هـ.ق. صص۹۲-۹۳ نقل شده. دکتر بیانی به قرائنی این ترجمه را از ابوعبید جوزجانی می‌دانند (نمونهٔ سخن فارسی ۹۰ ح۱).

۲ - ص۸۷.

۳ - و نیز در شرح بعض مطالب قصهٔ حی‌بن یقظان، مطالب دانشنامه را با تصرفی نقل کرده است، قس: صص۸۳ - ۸۵ (بند ۴) از ترجمهٔ رسالهٔ حی‌بن یقظان با دانشنامهٔ علائی. الهی صص۱۰۲-۱۲۱.

۴ - منظور ما از «حی‌بن یقظان» قصهٔ حی‌بن یقظان، چ هنری کربین است.

۵ - قس: آمیزش در دانشنامهٔ علائی و قصهٔ حی‌بن یقظان (که پیشتر گذشت).

مـعاشرت] (ص۷)، آمـیخته [مـختلط] (ص۵)، آن‌جـهانی [اخـروی] (ص۲۶، ۲۹)، انـبوسنده [مـتوالد] (ص۵۵)، انـبوسیدن [تـولد، مـوجود گردیدن] (ص۸)، انـدیشه کـردن [تـفکر] (ص۵)، بـردفسانیدن [چسبانیدن] (ص۲۰)، بـردوسانیدن [چسـبانیدن] (ص۱۶)، بـودن [وجـود] (ص۶)، بـستاخی [گستاخی، جسارت] (ص۱۱)، بـودنی [مکـوّن] (ص۱۰)، بـی‌آرامـی [عـدم سکـون] (ص۲۹)، پروازکن [دارج] (پرنده) (ص۵۵)، پژوژ [الحاح] (ص۶۷)، پژوژناکی [اصـرار، مـصریت] (ص۳)، پوشیدنی [ملبوس] (ص۱۹)، تـیزدیداری [حـدت نـظر] (ص۱۱)، جـای‌پذیر [قـابل مکـان] (ص۱۰)، جـای گـیر [حـال] (ص۱۰)، خـردتن [صغیرالجثه] (ص۴۹)، خـرد دانـا[عـقل نـظری] (ص۷۰)، خـرد کـارکن [عـقل عـملی] (ص۷۰)، خوردنی [مأکول] (ص۱۹)، دهندهٔ صورتها [واهب الصـــور] (ص۴۶)، دیـدنی [مـرئی] (ص۱۷)، راست‌پر [مدوّم (پرنده)] (ص۵۵)، راست فراسـتی [فراست صحیح] (ص۱۱)، راه میانه [طریق معتدل] (ص۲۰)، زودرو [حـــثیث الحـــرکة] (ص۴۹)، شناسا[عارف، داننده] (ص۷۸)، شنودنی [مـسموع] (ص۱۷)، فـرهمند [بـاشکوه، بـافَرّ] (ص۳)، قـوت خشم [قوهٔ غضب] (ص۴)، گران‌رو [ثقیل‌الحرکة] (ص۴۹)، لهوناک [لهـودوست، عـیاش] (ص۵۰)، ناگـویا [عـجم، صـامت] (ص۵۵)، نـهندهٔ شـریعت [واضع شـریعت] (ص۳۱)، نـیست شـدن [عـدم] (ص۶).

ب - ابوعبید جوزجانی

خواجه ابوعبید عبدالواحد مـحمّد جـوزجـانی شاگرد و انیس ابن‌سیناست که در حـدود سـال ۴۰۳ بخدمت شیخ پـیوست و تـا پـایان حـیات اسـتاد در خدمت وی بود، و بسیاری از تألیفات اسـتاد را گـرد کرد، و متمم سرگذشت ابن‌سینا را - از حوادث سال ۴۰۳ به بعد - از مشاهدات خویش به رشـتهٔ تـحریر درآورد.

از بخشهای دانشنامهٔ علائی فقط سه بخش اول - یعنی منطق، الهی و طبیعی - به قلم خود شیخ است و بقیه را پس از مرگ وی، عبدالواحد محمّد جوزجانی فراهم آورده است. در مقدمهٔ بخش ریاضی دانشنامه چنین آمده[1]:

«چـنین گـوید (خـواجهٔ بـزرگوار)[2] عـبدالواحـد مـحمّد جوزجانی (رحمةالله علیه)[3] که آنگاه که من به خدمت خواجهٔ رئیس قـدس‌الله روحـه بـودم، حـریص بـودم بـر جـمع کـردن تصانیف او و بـه دست آوردن آن، زیـراکـه خـواجهٔ رئـیس را عادت چنان بود که آنچه تصنیف کردی بدان کس دادی که از او خواسته بودی، و از بـهر خـویش نـسخه نگـرفتی، و از بـزرگ تصانیف او دانش‌نامهٔ عـلائی است و آنـچه در او از ریـاضیات بکرد، ضایع شده بود و بـه دسـتم نـیفتاد، و مـرا دشـخوار آمـد ناتمامی این کتاب، ولیکن از رسالتها که خواجه کرده بود در این باب رسالتی داشتم کـه در اصـلهاء هـندسه کـرده بـود، و در او چندانی یاد کرده بود از این علم کـه هـر کـه آن بـدانـد راه یـابد بدانستن مجسطی، و این رسالت چون مختصری است از کتاب اوقلیدس... و رسالتی دیگر نیز داشتم (که) در دانستن رصدهاء کلی‌کرده است و شناختن ترکیب افلاک، و این چون مختصری است از کتاب مجسطی، رسالتی دیگر داشتم در علم مـوسیقی مختصری از آن، ولیکن در علم ارثماطیقی چـیزی نـداشـتم از تصانیف او مختصر. پـس من از کـتاب ارثـماطیقی کـه او کـرده اسـت از جملهٔ کتاب شفا چندان برچیدم از مسئله‌هاء او که بدان علم موسیقی در توان یافتن، و این رسالتها به پارسی دری کردم، و بدین کتاب پیوستم تا کتاب تمام گردد.»[4]

از مقایسهٔ سه بخش اول دانشنامه (منطق، الهـی، طبیعی) که به قلم ابن‌سیناست با بخشهای دیگـر آن کتاب که به قلم جوزجانی است، لغات مشترک ذیل به دست می‌آید[5]:

ایـسـتاده [قـائم] (دانشـنامه، الهـی ص۱۰۵) (دانشـنامه، مـوسیقی ص۳۵۸)، بـریدن [قـطع] (دانشـنامه، الهـی. ص۲۳، ۳۰)، (دانشـنامه، ریـاضی ص۲۳۲، هـیئت ص۳۲۱)، بـیرونی [خـارجـی] (دانشنامه، الهی ص۲۶) (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۴)، پاره [جـزء، بـخش] (دانشـنامه، الهـی ص۸، ۱۳، ۱۴، ۱۸، طبیعی ص۸، منطق ص۳۷، ۴۵) (دانشـنامه، ریـاضی ص۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۶)، پـهلو، پهلوی [جانب] (دانشنامه، منطق ص۸۵) (دانشنامه،

---

۱ - نقل از نـسخهٔ خطی مجلس شورای ملی.

۲ - بین هلالین در بعض نـسخ نیست (رک: نمونهٔ سخن فارسی، دکتر مهدی بیانی، ص۸۸) و الحاقی است.

۳ - بین هلالین در بعض نـسخ نیـست (رک: نمونهٔ سخن فارسی، دکتر مهدی بیانی، ص۸۸) و الحاقی است.

۴ - رک: مقدمهٔ دانشنامه علائی، الهی، ص و - ز.

۵ - لغات بخشهای ریاضی (هندسه)، هیئت، حساب (ارثماطیقی) و موسیقی از نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی استخراج شده و شمارهٔ صفحات مربوط به همان نسخه است.

ریاضی ۲۳۹)، پهنا [عرض] (دانشنامه، الهی ص۱۳، ۲۴، ۲۸ و ۱۰۶) (دانشنامه، ریاضی ص۲۴۲، هیئت ص۳۱۱)، پیشینگیان [قدما] (دانشنامه، طبیعی ص۲۷، ۸۷، منطق ص۲، ۱۰) (دانشنامه، هیئت ص۲۸۳)، پیوستن [اتصال] (دانشنامه، الهی ص۱۱۹) (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۹، ۲۴۳)، پیوندانیدن [اتصال دادن] (دانشنامه، الهی ص۱۳۹) (دانشنامه، ریاضی ص۲۴۲)، تیزی [حدت، تندی] (دانشنامه، الهی ص۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، طبیعی ص۱۴۲) (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۸، ۳۶۰)، جفت [زوج] (دانشنامه، الهی ص۵۰) (دانشنامه، حساب ص۳۳۱)، جنبش [حرکت] (دانشنامه، الهی ص۳، ۷، ۳۲، ۴۷، طبیعی ص۳، ۴، ۷، ۱۹) (دانشنامه، هیئت ص۲۷۴)[1]، چند [مساوی، معادل] (دانشنامه، الهی ص۱۲، ۲۰) (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۱، ۲۳۲)، درازا[طول] (دانشنامه، الهی ص۱۳، ۲۴، ۱۰۶، ۱۳۸) (دانشنامه، ریاضی ص۲۴۲)، دستان [نغمه، آهنگ] (دانشنامه، الهی ص۱۰۶) (دانشنامه، موسیقی ص۳۷۵)، دشخوار[مشکل، صعب] (دانشنامه، طبیعی ص۷۴، ۷۸) (دانشنامه، ریاضی ص۱، هیئت ص۲۹۳، موسیقی ص۳۶۳)، زبرین [علیا] (دانشنامه، منطق ص۹۳) (دانشنامه، هیئت ص۲۷۵)، زیرین [سفلی] (دانشنامه، منطق ص۹۲، الهی ص۳، طبیعی ص۱) (دانشنامه، هیئت ص۲۷۵، موسیقی ص۳۷۵)، سپسین [متأخر، مؤخر] (دانشنامه، الهی ص۱۲۶، ۱۶۴)، (دانشنامه، موسیقی ص۳۶۸)، ستبرا [ضخامت] (دانشنامه، الهی ص۱۳، ۲۴، ۲۸) (دانشنامه، هیئت ص۳۱۱)، سو، سوی [جانب، طرف] (دانشنامه، الهی ص۵۸، ۱۲۱، ۱۲۴) (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۱ و ۲۳۲)، شایستن [ممکن بودن] (دانشنامه، الهی ص۱۳، ۴۰، ۱۳۱) (دانشنامه، حساب ص۳۳۱)، طاق [فرد] (دانشنامه، الهی ص۵۰) (دانشنامه، حساب ص۳۳۱)، کاستن [کم کردن] (دانشنامه، منطق ص۱۱۳) (دانشنامه، حساب ص۳۳۵)، کناره [جانب، طرف] (دانشنامه، الهی ص۲۴، ۱۳۰) (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۲، حساب ص۳۳۲) گران [ثقیل] (دانشنامه، الهی ص۱۲۷) (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۹)، گرانی [ثقل، سنگینی] (دانشنامه، طبیعی ص۸۳، الهی ص۴۵، ۵۶، ۸۹، ۱۲۶، ۱۲۷) (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۹). مانندگی [شباهت] (دانشنامه، الهی ص۶۴، ۱۴۶، ۱۴۷) (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۹)، مهتر [بزرگتر (در مورد غیر ذوی‌العقول)] (دانشنامه، الهی ص۲۳) (دانشنامه، ریاضی ص۲۴۸، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰)، میانگین [وسطی] (دانشنامه، الهی ص۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۲) (دانشنامه، حساب ص۳۳۲، ۳۵۶)، نگریدن [نظر کردن] (دانشنامه، الهی ص۲۸، ۹۶) (دانشنامه، هیئت ص۳۲۰)، نیمه [نصف] (دانشنامه، الهی ص۲۳، ۴۹، منطق ص۲۰، ۱۳۸) (دانشنامه، ریاضی ص۲۴۱، ۲۴۵، یکسان [مساوی یک نوع] (دانشنامه، الهی ص۱۴، ۱۹، ۵۵، ۱۲۳) (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۴)، یکی [وحدت] (دانشنامه، الهی ص۳۳، ۴۷) (دانشنامه، حساب ص۳۵۰).

جوزجانی علاوه بر این لغات مشترک، به قیاس آنها لغات دیگری به کار برده است که از آن جمله است:

افکندن [طرح] (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۸)، اندرونی [داخلی (زاویه)] (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۴، ۲۳۶). بالایین [زبرین، علیا] (دانشنامه، موسیقی ص۳۷۵، هیئت ص۲۷۵ و ۲۷۶)، برآمدن [طلوع] (دانشنامه، هیئت ص۲۸۳)، بم [آوای درشت] (دانشنامه، موسیقی ص۳۷۴). بهر [جزء، قسمت] (دانشنامه، موسیقی ص۳۷۸، حساب ص۳۵۰، ۳۵۶)، جنبش آسمانی [حرکت سماویه] (دانشنامه هیئت ص۲۷۴، ۲۷۵)، جنبش مشرقی [حرکت مشرقیه] (دانشنامه هیئت ص۲۷۴)، درشتی [خشونت] (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۹، درنگ [بطؤ] (دانشنامه، هیئت ص۲۹۰)، راستا [عمود] (دانشنامه، ریاضی ص۲۵۵)، راست ایستادن [عمود شدن] (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۱)، زودرو [سریع الحرکة] (دانشنامه، هیئت ص۲۸۴)، سایه [ظل (نجوم)] (دانشنامه، هیئت ص۲۸۳)، سیک (سه یک) [ثلث] (دانشنامه، هیئت ص۳۰۳)، سیکی (سه‌یکی) [ثلث بودن] (دانشنامه، ریاضی ص۲۵۱)، شکافتن [تشقیق (موسیقی)] (دانشنامه، موسیقی ص۳۷۸)، فراخ [پهن، گشاد] (دانشنامه، ریاضی ص۲۳۷ و ۲۳۸) فراخی [گشادگی، فسحت] (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۸). کاهیدن [تنقیص، کم کردن] (دانشنامه، هیئت ص۳۲۰)، کشیدگی [جر (صوت)] (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۹، ۳۶۰)،

---

۱ - علاوه بر این جوزجانی «جنبش» را به‌معنی حرکت در اصطلاح موسیقی به کار برده است. (رسالهٔ موسیقی، ص۳۷۹).

گران‌رو [بطیءالحرکة] (دانشنامه، هیئت ص۲۸۴)، گرفتگی ماه [خسوف] (دانشنامه، هیئت ص۲۹۳)، گرفتن آفتاب [کسوف] (دانشنامه، هیئت ص۲۹۱)، گرفتن ماه [خسوف] (دانشنامه، هیئت ص۲۹۱)، میانگی [وسطی] (دانشنامه، حساب ص۳۵۶)، نااتفاقی [عدم اتفاق] (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۸)، نامتفق [غیرمتفق، متنافر] (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۸)، ناوزن [عدم وزن، موزون نبودن] (دانشنامه، موسیقی ص۳۵۸)، نیمه‌گاه [منصف] (دانشنامه، ریاضی ص۲۴۶).

دو - پس از عهد ابن‌سینا

الف - ناصرخسرو

ابومعین حمیدالدین ناصرخسروبن حارث قبادیانی بلخی مروزی یمگانی نویسندهٔ دانشمند و شاعر معروف قرن پنجم (۳۹۴-۴۸۱) (؟)[۱]، هر چند اصولاً به فلسفه و فلاسفه به نظر نیک نمی‌نگرد[۲]، اطلاعات او در فلسفه قابل توجه است. وی بنیاد کتاب «جامع الحکمتین» خود را «گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی» نهاد[۳] و سخن گفت «اندر او با حکماء دینی به آیات کتاب خدای تعالی و اخبار رسول او علیه‌السلام، و با حکماء فلسفی و فضلاء منطقی به برهانهاء عقلی و مقدمات منتج مفرّج.»[۴]

ناصرخسرو اگر چه از نظر معتقدات مذهبی با ابن‌سینا معارض است[۵]، در آثار خود او را یاد کرده و به فلسفهٔ او آشنا بوده است[۶].

ناصر چون حجت جزیرهٔ خراسان و مبلغ معتقدات اسماعیلی بود، مصنفات خود را به زبان مردم - یعنی فارسی دری - نوشته است، از آن جمله است: زادالمسافرین[۷]، جامع‌الحکمتین[۸]، وجه دین[۹]، گشایش و رهایش[۱۰].

از مقایسهٔ آثار ناصرخسرو با آثار ابن‌سینا اصطلاحات علمی و فلسفی بسیار به دست می‌آید که هر دو دانشمند به کار برده‌اند، اینک نمونهٔ آنها:

آرمیده [ساکن] (دانشنامه، طبیعی ص۷) (جامع‌الحکمتین ص۱۳۳)، آمیزش [اختلاط، مزج] (دانشنامه، طبیعی ص۷۵، ۷۸) (جامع‌الحکمتین ص۱۳۰)، انبازی [شرکت] (دانشنامه، منطق ص۶۲، طبیعی ص۱۲۰، الهی ص۳، ۴۹) (جامع‌الحکمتین ص۴۴)، اندریابنده [مدرک] (دانشنامه الهی ص۱۰۲، ۱۰۸) (جامع‌الحکمتین ص۵۶، ۶۶، زادالمسافرین ص۲۴)، اندریافتن [ادراک] (دانشنامه، منطق ص۶، طبیعی ص۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۹، الهی ص۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸) (جامع‌الحکمتین ص۲۵۶)، انگاشتن [فرض کردن] (دانشنامه، منطق ص۱۲۲) (جامع‌الحکمتین ص۱۶)، بخواست [بالاراده] (دانشنامه، الهی ص۱۳۲، ۱۵۱) (جامع‌الحکمتین ص۵۱)، برسو [جهت علو] (دانشنامه، الهی ص۲۷، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۴، طبیعی ص۶۵، ۱۰۲، ۱۳۳) (جامع‌الحکمتین ص۱۴۸)، بسودن و بساویدن [لمس کردن] (دانشنامه، طبیعی ص۲۴، ۲۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۸۷) (جامع‌الحکمتین ص۲۸۵، زادالمسافرین ص۱۷)، بسودنی [ملموس] (دانشنامه، طبیعی ص۲۹) (جامع‌الحکمتین ص۲۸۴)، بسیاری [کثرت، تعدد] (دانشنامه، الهی ص۴۷ و ۷۳، ۷۹، ۸۱، ۸۶) (زادالمسافرین ص۱۷۶)، بویایی [شامه] (دانشنامه، طبیعی ص۸۲)، (جامع‌الحکمتین ص۲۸۲)، و بوییدنی [مشموم] (دانشنامه، طبیعی ص۲۹) (جامع‌الحکمتین ص۲۸۴)، بینایی [باصره] (دانشنامه، طبیعی ص۸۲) (جامع‌الحکمتین ص۵۶، ۱۹۹، ۲۸۲)، پذیرا[قابل] (دانشنامه، الهی ص۷، ۹، ۱۰، ۱۵، طبیعی ص۱۵، ۱۷، ۴۸) (جامع‌الحکمتین ص۱۹۵)، پرورش [تربیت] (دانشنامه، طبیعی

---

۱ - رک: مقدمهٔ آقای تقی‌زاده بر دیوان ناصرخسرو چ تهران ۱۳۰۴-۱۳۰۷ ص و.

۲ - ای فتنه بر علوم فلاطونی
این تاج علمهای فلاطون است
آن فلسفه است و این سخن دینی
این شکر است و فلسفه هیون است. ناصرخسرو (دیوان ص۶۵).

۳ - رک: جامع الحکمتین چ هـ. کربین و م. معین. تهران ۱۳۳۲ ص ۱۸.

۴ - رک: جامع‌الحکمتین چ هـ. کربین و م. معین. تهران ۱۳۳۲ ص۱۸.

۵ - ناصرخسرو اسمعیلی و حجت جزیرهٔ خراسان بود، در صورتی که ابن‌سینا چنانکه در سرگذشت خود گفته با پدر و برادر خویش - که اسمعیلی بودند - مخالفت داشت (سرگذشت ابن‌سینا، به قلم خود او و شاگردش ابوعبید، از انتشارات انجمن دوستداران کتاب، تهران ۱۳۳۱ ص۱).

۶ - رک: مقدمهٔ دیوان ناصرخسرو به قلم تقی‌زاده، ص لح.

۷ - به تصحیح محمّد بذال الرحمن. برلین ۱۳۴۱ هـ. ق.

۸ - به تصحیح هنری کربین و محمّد معین. تهران ۱۳۳۲ هـ. ش.

۹ - از انتشارات کاویانی، برلین (بدون تاریخ).

۱۰ - چ سعید نفیسی، بمبئی.

ص۷۹؛ منطق ص۷) (جامع‌الحکمتین ص۲۰۸)، جنبش [حرکت] (دانشنامه، الهی ص۳، ۷، ۳۲، ۴۷، ۱۴۵ طبیعی ص۳، ۴، ۷، ۱۹، ۲۱، ۹۵) (زادالمسافرین ص۱۲۰)، چرایی [علت] (دانشنامه، الهی ص۳۴، منطق ص۱۵۲) (جامع‌الحکمتین ص۷، ۱۰، ۱۲، و قس: زادالمسافرین ص۳۱۴)، چشایی [ذائقه] (دانشنامه، الهی ص۸۶) (جامع‌الحکمتین ص۲۸۲)، چشیدنی [مذوق] (دانشنامه، طبیعی ص۲۹) (جامع‌الحکمتین ص۲۸۴)، چه چیزی [ماهیت] (دانشنامه، منطق ص۲۰) (جامع‌الحکمتین ص۱۲۴، ۱۲۵، وجه دین ص۲۴۸، زادالمسافرین ص۱۵۶)، خواست [اراده] (دانشنامه، الهی ص۵۷، ۵۸، ۷۲، ۹۴،۹۳، ۹۷، طبیعی ص۷، ۸۱) (جامع‌الحکمتین ص۸۸، زادالمسافرین ص۳۷، ۵۷)، رونده [نامی، نبات] (رگ‌شناسی ص۴) (جامع‌الحکمتین ص۱۵۲) رهایش [نجات، خلاص] (دانشنامه، طبیعی ص۵۶) (جامع‌الحکمتین ص۲۱۲، ۲۲۵، ۲۸۸؛ گشایش و رهایش ص۱)، زایش [تولید] (دانشنامه، الهی ص۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۵، طبیعی ص۸۰) (جامع‌الحکمتین ص۸۲)، زیانکار [مضر] (دانشنامه الهی ص۱۰۲) (جامع‌الحکمتین ص۱۷۵، ۲۰۵)، سپسی [تأخر] (دانشنامه، الهی ص۵۰، ۵۸، ۶۰، ۷۸، ۱۲۶ ۱۲۸) (جامع‌الحکمتین ص۲۴۳)، شمار [عدد] (دانشنامه، الهی ص۲۷، ۳۳، ۴۴، منطق ص۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰) (جامع‌الحکمتین ص۵، ۹۶)، شنوایی [سامعه] (دانشنامه، طبیعی ص۸۲) (جامع‌الحکمتین ص۱۰، ۵۶، ۲۵۲، ۲۸۲)، گراینده [متمایل] (دانشنامه، الهی ص۱۲۹، طبیعی ص۶۰) (جامع‌الحکمتین ص۲۵۹)، مایه [ماده] (دانشنامه، الهی ص۳، ۱۰، ۲۳، ۴۸، ۱۵۳) (جامع‌الحکمتین ص۱۹، ۲۲۶)، میانجی [واسطه] (دانشنامه، الهی ص۳۸، ۴۹، ۱۵۴، طبیعی ص۴۶، ۸۰، ۸۴، ۹۱) (جامع‌الحکمتین ص۷۸، ۸۰، ۱۳۹)، میانگین [وسط، متوسط] (دانشنامه، الهی ص۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۲) (جامع‌الحکمتین ص۲۲۷)، نگرنده [بیننده، باصره] (دانشنامه، طبیعی ص۴۷) (زادالمسافرین ص۱۷۲)، نهاد [وضع، طبع] (دانشنامه، الهی ص۲۹، ۳۰، ۵۱، طبیعی ص۷، ۸، منطق ص۳) (جامع‌الحکمتین ص۱۶۰، زادالمسافرین ص۹۱).

علاوه بر این لغات مشترک، ناصرخسرو لغات پارسی یا مرکب از پارسی و تازی در آثار خود به کار برده است، از آن جمله است:

افزاینده [نامی، نموکننده] (جامع‌الحکمتین ص۱۵۲)، امرپذیر [قبول کنندهٔ امر و فرمان] (جامع‌الحکمتین ص۷۸)، اندر کشنده [جاذب] (جامع‌الحکمتین ص۱۶۷)، اندر کشیدن [جذب] (جامع‌الحکمتین ص ۱۶۷). باریک‌اندیش [دقیق‌الفکرة] (جامع‌الحکمتین ص۱۷). باشاننده [موجد، خالق، فاعل] (زادالمسافرین ص۱۱۴)، بایسته [لازم] (جامع‌الحکمتین ص۲۸۹)، بپای‌کردگان [قوائم] (زادالمسافرین ص۳۳۰)، برشونده [صاعد، بالارونده] (زادالمسافرین ص۳۶)، بناخواست [بلااراده] (جامع‌الحکمتین ص۵۱)، بودش [وجود] (جامع‌الحکمتین ص۵۲، ۷۰، ۷۷، ۸۸ زادالمسافرین ص۲۶۴)، بوینده [شامّه، بوی‌کننده] (جامع‌الحکمتین ص۲۵۲، زادالمسافرین ص۱۸)، پدیدآرنده [موجد] (جامع‌الحکمتین ص۲، ۲۱۵)، پذیرنده [قابل] (جامع‌الحکمتین ص۲۶۳)، چرایی جوی [جویندهٔ علت] (جامع‌الحکمتین ص۱۰)، چشم زخم [لمح البصر، لحظه] (زادالمسافرین ص۳)، چونی [کیفیت] (جامع‌الحکمتین ص۴۴)، خدای نفس [ذونفس] (جامع‌الحکمتین ص۹۹) خداوند تأویل [صاحب تأویل، امام] (جامع‌الحکمتین ص۶۱، ۸۰، ۱۱۵)، خداوند تأیید [صاحب تأیید، امام] (جامع‌الحکمتین ص۲۱۴). خداوند منطق [واضع منطق، ارسطو] (جامع‌الحکمتین ص۷۴، ۸۱)، دانش‌جوی [طالب علم] (جامع‌الحکمتین ص۱۱)، رونده [رایج] (جامع‌الحکمتین ص۸۳)، رونده [سیاره] (جامع‌الحکمتین ص۱۲، ۲۷۴)، زمان درنگ [بقاء مطلق، دهر] (جامع‌الحکمتین ص۱۱۸)، زیریدن [سقوط، به زیرآمدن] (زادالمسافرین ص۴۲). ساختگی [اتحاد، سازش] (زادالمسافرین ص۳۷۵)، سنگ آهن‌کش [آهن‌ربا] (جامع‌الحکمتین ص۱۶۶)، سیب‌گری [تولید سیب] (جامع‌الحکمتین ص۲۴۲)، صورت‌پذیر [قابل صورت] (جامع‌الحکمتین ص۱۱۱)، صورتگر [مصوّر] (جامع‌الحکمتین ص۱۲۴)، علم‌پذیر [قابل علم] (جامع‌الحکمتین ص۲۰۷)، علم‌جوی [طالب علم، دانش‌جوی] (جامع‌الحکمتین ص۱۲)، کاربندنده [آمر، کارفرما] (زاد المسافرین ص۴۱۰)، کارپذیر [منفعل] (زادالمسافرین ص۱۲۷)، کارکن

[فاعل، مؤثر] (زادالمسافرین ص۱۲۱، ۱۲۲)، کارگر [مؤثر] (جامع‌الحکمتین ص۷۲)، کاهش [نقص، نقصان] (زادالمسافرین ص۲). کنجدگری [تولید کنجد] (جامع‌الحکمتین ص۲۴۲)، گردنده [سیّاره] (جامع‌الحکمتین ص۱۵)، گرونده [مؤمن] (جامع‌الحکمتین ص۱۶۳)، گزاردن [شرح، بیان، تفسیر] (جامع‌الحکمتین ص۱۸۷، ۲۶۳)، گزارنده [شارح، مفسّر] (جامع‌الحکمتین ص۱۱۵، ۲۶۳)، مردم ابداعی [انسان مبدَع] (جامع‌الحکمتین ص۸۳)، معنی‌گزار [شارح معنی] (جامع‌الحکمتین ص۲۰۲)، منی [انیت] (جامع‌الحکمتین ص۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲)، ناجایگیر [لامکان] (جامع‌الحکمتین ص۱۳۲)، ناگذرنده [باقی] (جامع‌الحکمتین ص۱۱۸)، نفس ستوری [نفس حیوانی] (جامع‌الحکمتین ص۵۹)، نفس سخنگوی [نفس ناطقه] (جامع‌الحکمتین ص۹)، نورپذیر [قابل نور] (جامع‌الحکمتین ص۱۹۵، ۱۹۸)، نوردهنده [منیر] (جامع‌الحکمتین ص۱۹۸)، هست اول [موجود اول] (جامع‌الحکمتین ص۱۴۸)، هست‌کننده [موجد] (جامع‌الحکمتین ص۱۴۷، ۲۱۷).

ب - غزالی

یکی از بزرگترین دانشمندان نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری، حجّةالاسلام امام ابوحامد محمّدبن محمّدبن محمّد غزالی (۴۵۰-۵۰۵) است.

هر چند غزالی کتاب تهافت‌الفلاسفه را[1] در بطلان عقاید و تناقض آراء فلاسفه تألیف کرده است، خود از فلسفه اطلاع بسیار داشته، و در آثار ارسطو و فارابی و ابن‌سینا و رسائل اخوان‌الصفا تدقیق کرده بود تا به کنه عقاید حکما پی برد[2]. او خود گوید: کسانی که فلسفهٔ ارسطو را برای ما نقل و ترجمه کرده‌اند، غالباً مطالب را تحریف کرده و چیزی از پیش خود ساخته‌اند. در میان فلاسفهٔ اسلامی تنها به دو تن استاد بزرگ فارابی و ابن‌سینا اطمینان داریم که مطالب فلسفه را بهتر و صحیح‌تر از همه کس نقل و تحقیق کرده‌اند. این است که عمدهٔ نظر ما به فلسفهٔ معلم اول یعنی ارسطاطالیس است از طریق روایت و تحقیق فارابی و ابن‌سینا[3].

مهمترین تصنیف غزالی به فارسی، کیمیای سعادت (مؤلف بین سالهای ۴۹۰-۵۰۰) است[4] و آن کتابی است در اعمال دینی و اخلاق، و بدیهی است که اصطلاحات دینی عربی در آن بسیار است، مع‌هذا تعدادی لغات پارسی و مرکب از پارسی و تازی در آن دیده می‌شود. از مقایسهٔ آثار فارسی ابن‌سینا با کیمیای سعادت، می‌توان لغات علمی و فلسفی مشترکی به دست آورد، که از آن جمله است:

انباز [شریک] (دانشنامه، الهی ص۴۹) (کیمیای سعادت ج۱ ص۱۱۸)، جان [نفس، روح] (دانشنامه، طبیعی ص۱۰۲، رگ‌شناسی ص۵) (کیمیای سعادت ج۱ ص۱۰)، جنبانیدن [تحریک، حرکت دادن] (دانشنامه، الهی ص۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۶) (کیمیای سعادت ج۱ ص۴۸)، چگونگی [کیفیت] (دانشنامه، الهی ص۲۸) (کیمیای سعادت ج۱ ص۴۷)، خواست [اراده] (دانشنامه، الهی ص۵۷، ۵۸، ۷۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، طبیعی ص۷، ۸۱) (کیمیای سعادت ج۱ ص۱۱۹)، گوهر [جوهر] (دانشنامه، الهی ص۱۱، منطق ص۶۹، طبیعی ص۲، ۵) (کیمیای سعادت ج۱ ص۲۰، ۲۶)، هستی [وجود] (دانشنامه، الهی ص۸، ۲۴، ۳۶، ۶۵) (کیمیای سعادت ج۱ ص۱۱).

و بر این قیاس لغات و ترکیبات دیگری در کیمیای سعادت آمده که در آثار ابن‌سینا دیده نشده، از آن جمله است:

بزرگ‌خویشتنی [خود را بزرگ انگاشتن] (کیمیای سعادت ج۱ ص۱۹)، بزه‌کار [اثیم] (ایضاً ص۱۳۰)، بهشت روحانی [جنت روحانیه] (ایضاً ص۷۹)، بی‌چگونگی [عدم کیفیت] (ایضاً ص۴۷)، بی‌چگونه [بدون کیف] (ایضاً ص۴۷)، بی‌چون [بدون کیف] (ایضاً ص۴۷)، بی‌چونی [عدم کیفیت] (ایضاً ص۴۷)، بینا [بصیر] (ایضاً ص۱۲۰)، پارسا [متقی] (ایضاً ص۱۳۱)، پندار [وهم] (ایضاً ج۲ ص۷۳۷ به بعد)، تخلیط‌گر [مغالطه کار] (ایضاً ج۲ ص۱۵) چونی [کیفیت] (ایضاً ص۴۷)، دوزخ روحانی [جهنم روحانی] (ایضاً ص۹۸)، سخن چیدن [نمامی کردن] (ایضاً ج۲ ص۵۹۰)، شنوا [سمیع] (ایضاً ج۱ ص۱۲۰)، کیدآوری [مکر و

---

۱ - تهافت‌الفلاسفه، با خلاصهٔ لاتینی و فهرست توسط Maurice Bouyges در بیروت مطبعهٔ کاتولیکیه به سال ۱۹۲۷ م. به چاپ رسیده است.

۲ - غزالی‌نامه، جلال همائی، تهران ۱۳۱۵-۱۳۱۸، ص۳۴۵.

۳ - ایضاً ص۳۴۷.

۴ - این کتاب در دو مجلد بسعی و اهتمام احمد آرام در تهران ۱۳۱۹ بطبع رسیده است.

حیله] (ایضاً ص۱۹)، نایافته [معدوم] (ایضاً ص۴۶)، نمودگار [نمونه و نشان] (ایضاً ص۲۶، ۲۸، ۲۹)، یافته [موجود] (ایضاً ص۹۴).

ج - افضل‌الدین کاشانی

یکی از حکیمان به نام قرن هفتم، افضل‌الدین محمّدبن حسن مرقی کاشانی معروف به باباافضل است[۱]. وی تألیفات بسیار به زبان فارسی دارد که از آن جمله است: مدارج‌الکمال، ره انجام‌نامه ، ساز و پیرایهٔ شاهان پرمایه، رسالهٔ تفاحه، عرض‌نامه، جاودان‌نامه، ینبوع‌الحیاة[۲]، المفید للمستفید، منهاج‌المبین، مبادی موجودات، رسالهٔ نفس و غیره.

افضل‌الدین خود حکیم بود و طبعاً به کتب حکیمان اسلام از جمله ابن‌سینا توجه داشته است. از مقایسهٔ آثار فارسی او با آثار فارسی ابن‌سینا لغات مشترک بسیار به دست می‌آید، از آن جمله است[۳]:

آرمیده [ساکن] (دانشنامه، طبیعی ص۷) (ره انجام‌نامه ص۷۱، ساز و پیرایه ص۸۳)، انبازی [شرکت] (دانشنامه، الهی ص۳، ۴۹) (مدارج الکمال ص۱۰)، بویایی [شامه] (دانشنامه، طبیعی ص۸۲) (جاودان‌نامه ص۲۴)، بینائی [باصره] (دانشنامه، طبیعی ص۸۲) (مدارج‌الکمال ص۱۵، جاودان‌نامه ص۲۳، ۲۴)، پوشیدگی [استار] (دانشنامه، منطق ص۲۸) (مدارج‌الکمال ص۶)، پذیرا [قابل] (دانشنامه، الهی ص۷، ۹، ۱۰، ۱۵) (رسالهٔ تفاحه ص۱۷۳)، پذیرائی [قبول] (دانشنامه، الهی ص۱۴، ۴۷) (رسالهٔ تفاحه ص۱۷۳) پیوستگی [اتصال] (دانشنامه، الهی ص۱۵، ۱۳۳) (مدارج‌الکمال ص۱۳، عرض‌نامه ص۱۶۲)، جنباننده [متحرک] (دانشنامه، الهی ص۹۷، ۱۲۵، ۱۳۱) (مدارج‌الکمال ص۱۸)، جنبش [حرکت] (دانشنامه، طبیعی ص۳، ۴، ۷، ۱۹) (جاودان‌نامه ص۳۵)، چرایی [علت] (دانشنامه، الهی ص۳۴) (مدارج‌الکمال ص۴۷)، چهارسویی [چهارگوشه بودن، مربع بودن] (دانشنامه، الهی ص۲۲۹) (مدارج‌الکمال ص۱۲)، دانسته [علم، معلوم] (دانشنامه، منطق ص۹، ۵۹) (عرض‌نامه ص۲۰۱، ۲۰۳)، درازی [طول] (دانشنامه، الهی ص۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۹، ۳۸) (مدارج‌الکمال ص۱۱)، رونده [نامی، نبات] (رگ‌شناسی ص۴) (مدارج‌الکمال ص۱۴)، زبْرین [فوقانی] (دانشنامه، منطق ص۹۳) (عرض‌نامه ص۱۶۳)، زیرین [تحتانی] (دانشنامه، منطق ص۹۲) (عرض‌نامه ص۱۶۳)، سبکی [خفت] (دانشنامه، طبیعی ص۸۳) (جاودان‌نامه ص۳۵)، شمار [اندازه، عدد] (دانشنامه، منطق ص۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰، الهی ص۲۷، ۳۳، ۴۴) (جاودان‌نامه ص۳۳)، شناخت [معرفت] (دانشنامه، طبیعی ص۱) (جاودان‌نامه ص۳۲)، شنوایی [سامعه] (دانشنامه، طبیعی ص۸۲) (مدارج‌الکمال ص۱۵، جاودان‌نامه ص۲۷)، کرده [مفعول، محدث] (دانشنامه، الهی ص۶۹، ۷۱) (رسالهٔ تفاحه ص۱۷۹)، کنش [فعل] (دانشنامه، الهی ص ۱، ۲۹، ۵۶، ۹۹، منطق ص۲۹) (عرض‌نامه ص۱۷۹، ۱۸۳، ره انجام‌نامه ص۷۵) کننده [فاعل] (دانشنامه، الهی ص۷۳) (رسالهٔ تفاحه ص۱۷۹)، گرانی [ثقل] (دانشنامه، الهی ص۴۵، ۵۶، ۸۹، ۱۲۶، ۱۲۷،) (مدارج الکمال ص۱۲، جاودان‌نامه ص۳۵)، گردی [دایره بودن] (دانشنامه، الهی ص۱۶، ۲۹، ۳۵) (مدارج الکمال ص۱۲)، گوهر [جوهر] (دانشنامه، طبیعی ص۲، ۵) (جاودان‌نامه ص۳۷، ساز و پیرایه ص۸۳)، گویا [ناطق] (دانشنامه، منطق ص۸) (ساز و پیرایه ص۸۳)، مایه [مادّه] (دانشنامه، الهی ص۳، ۱۰، ۲۳، ۸۴) (عرض‌نامه ص۱۵۶)، مردمی [انسانیت] (دانشنامه، الهی ص۳۳، ۴۳، ۱۶۱) (ره‌انجام‌نامه ص۶۶)، نام [اسم (دستوری)] (دانشنامه، منطق ص۲۹) (ساز و پیرایه ص۶۸)، نهاد [وضع] (دانشنامه، طبیعی ص۷، ۱۸) (جاودان‌نامه ص۳۵)، نیرو [قوت] (دانشنامه، طبیعی ص۵۰) (رسالهٔ تفاحه ص۱۲۳)، هستی [وجود] (دانشنامه، الهی ص۸، ۲۴، ۳۶، ۶۵) (مدارج‌الکمال ص۶، جاودان‌نامه ص۳۲ و ۱۳۴)، یافت [ادراک، وجدان] (دانشنامه، الهی ص۱۴۶، ۱۴۷) (ره‌انجام‌نامه ص۵۸).

و بر این قیاس افضل‌الدین لغات و ترکیبات دیگری در آثار خود آورده که بدان صورت در آثار

---

۱ - رک: مقدمهٔ سعید نفیسی بر رباعیات بابا افضل کاشانی، تهران ۱۳۱۱.

۲ - این هفت رساله به عنوان مصنفات افضل‌الدین جلد اول به همت مجتبی مینوی و یحیی مهدوی در تهران ۱۳۳۱ (انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۱۳۸) به چاپ رسیده است و جلد دوم نیز تحت طبع است.

۳ - نمرات اشاره به صفحات مصنفات افضل‌الدین مصحح مینوی و مهدوی است، به جز جاودان‌نامه که از روی طبع مصحح حاج سیدنصرالله تقوی چ تهران ۱۳۱۲ یادداشت شده.

ابن‌سینا نیامده:

آمیختگی [مزج، خلط] (عرض‌نامه ص۱۶۹)، اجرام سپهری [اجرام سماوی] (رهانجام‌نامه ص۷۷)، اندیشه‌گر [متفکر] (مدارج الکمال ص۳)، انگیزش [تحریک، تحریض] (عرض‌نامه ص۱۴۷)، باخرد [ذوعقل] (عرض‌نامه ص۲۱۷)، بستگی [تعلق] (مدارج‌الکمال ص۱۳)، بودن [وجود] (رهانجام‌نامه ص۵۸)، بوشن [وجود][1] (مدارج الکمال ص۱۳)، بی‌خرد [غیرذی عقل] (عرض‌نامه ص۲۱۷)، پایندگی [قدمت، ابدیت] (جاودان‌نامه ص۳۷)، پژوهنده [باحث، متتبع] (رهانجام‌نامه ص۵۵)، پنهانی [خفا] (مدارج‌الکمال ص۵)، پیدایی [ظهور، آشکار شدن] (مدارج‌الکمال ص۵، ۶، ۲۸)، جان گویا [نفس ناطقه] (ساز و پیرایه ص۹۲)[2]، جانوری [حیوانیت] (ره انجام‌نامه ص۶۶)، جز گوهر [غیرگوهر] (ساز و پیرایه ص۳)، جنبش بخواست [حرکت ارادی] (جاودان‌نامه ص۶۴)، جنبندهٔ بخواست [متحرک بالاراده] (رهانجام‌نامه ص۵۷)، چونی [کیفیت] (عرض‌نامه ص۱۵۵، مدارج‌الکمال ص۴۷)، خرد سخن‌گوی [عقل ناطق] (جاودان‌نامه ص۴۲)، خستو [مقر، معترف] (رسالهٔ تفاحه ص۱۱۵)، خواستاری [شوق] (مدارج‌الکمال ص۱۴)، خود [نفس] (رهانجام‌نامه ص۶۵)، دانستگی [علم] (عرض‌نامه ص۲۰۱، ۲۰۲)، دانشجوی [طالب علم] (رسالهٔ تفاحه ص۱۲۳، عرض‌نامه ص۱۵۰)، دشخوارياب [صعب‌الوصول] (ساز و پیرایه ص۹۵)، رستنی [نبات] (مدارج‌الکمال ص۱۴)، سخن‌گوی [ناطق] (جاودان‌نامه ص۴۲)، شکافته [ناشی شده] (ساز و پیرایه ص۸۶)، صورت‌نمای [متجلی به صورت] (جاودان‌نامه ص۵۵)، علم شمارش [علم اعداد] (جاودان‌نامه ص۳۳)، فرزانگی [حکمت] (رسالهٔ تفاحه ص۱۱۹)، قوت آگهی و یابندگی [قوهٔ ادراک] (مدارج‌الکمال ص۱۴)، کارگر [فاعل، مؤثر] (عرض‌نامه ص۱۷۹، ۱۸۰)، کارگری [تأثیر] (جاودان‌نامه ص۳۲)، کاهانیدن [تنقیص] (مدارج‌الکمال ص۱۳)، کردگی [منفعلی] (عرض‌نامه ص۱۸۳)، گش [مرتین (صفرا و سودا)] (رسالهٔ تفاحه ص۱۱۶)، گنجایی [گنجایش، ظرفیت] (مدارج‌الکمال ص۲)، گوهر گوهران [جوهرالجواهر، اصل‌الجواهر] (مدارج‌الکمال ص۴۶)، مایهٔ مایه‌ها [مادةالمواد] (رهانجام‌نامه ص۷۸)، مایهٔ نخستین [مادهٔ اولی] (رهانجام‌نامه ص۷۸)، ناگویا [غیرناطق] (ساز و پیرایه ص۸۳)، ناپیدایی [عدم ظهور] (مدارج الکمال ص۲۸)، نامدار [ذواسم (دستوری)] (ساز وپیرایه ص۸۶)، نایابندگی [عدم ادراک] (عرض‌نامه ص۱۴۷)، نخستی [اولیت] (جاودان‌نامه ص۳۷)، نفس رونده [نفس نامی] (عرض‌نامه ص۱۸۳)، نیرومند [قوی] (رسالهٔ تفاحه ص۱۲۳)، یابندگی [ادراک] (عرض‌نامه ص۱۴۷، مدارج‌الکمال ص۳)، یافتن [ادراک، وجدان] (رهانجام‌نامه ص۵۸)[3].

***

د - نصیرالدین طوسی[4]

کتب فارسی خواجه

در عصری که غالب دانشمندان ایران هنوز کتب علمی خود را به زبان تازی می‌نوشتند، خواجه نصیربا تألیف کتب گرانبهای فارسی، خدمتی ارجمند به زبان و ادب ما انجام‌داد. از جملهٔ آثار فارسی او می‌توان از کتب و رسایل ذیل نام برد.

۱ - حکمت:

الف - حکمت نظری:

اساس‌الاقتباس (منطق)[5]، مقولات عشر یا قاطیغوریاس[6]، رسالهٔ اثبات واجب[7]، رسالهٔ جبر و

---

۱ - پهلوی bavishn، رک: اسم مصدر به قلم نگارنده، تهران ۱۳۳۲ ص۹.

۲ - قس: جان سخن گویا، در اصطلاح ابن‌سینا (دانشنامه، منطق ص۱۷).

۳ - قس: اندریافتن، در اصطلاح ابن‌سینا.

۴ - خطابه‌ای است که در کنگرهٔ خواجه نصیر طوسی ایراد شده است و سپس در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران شمارهٔ ۴ سال سوم درج و جداگانه هم منتشر شده است.

۵ - به تصحیح مدرس رضوی جزو انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۱۲ سال ۱۳۲۶ چاپ شده، و رک: احوال و آثار خواجه نصیرالدین، مدرس رضوی، از انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۲۸۲، سال ۱۳۳۴، ص۲۴.

۶ - رک: مقدمهٔ اساس‌الاقتباس ص یه، احوال و آثار، صص۲۹۷-۲۹۸.

۷ - در مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین چ مدرس رضوی جزو ←

(اخلاق ناصری ص۱۱۷)، بددلی [ترس، جبن] (ایضاً ص۸۷)، تخمدار (در مورد درختان) (ایضاً ص۲)، چیز [شیء] (رسایل ص۱۳)، خرامیدن [رفتن به ناز و تکلف] (اخلاق ناصری ص۱۲۶)، خدو [آب دهن] (ایضاً ص۱۲۶) خواست [اراده] (رسایل ص۱۰، ۱۴) (قس: ابن‌سینا: دانشنامه، الهی ص۵۷، ۵۸، ۷۲ و غیره)، درفشیدن [درخشیدن] (اخلاق ناصری ص۴۹) درودگر [نجار] (رسایل ص۱۴) (قس: دانشنامه، الهی ص۵۴، ۵۵، ۶۹، ۸۶)، دست باز گرفتن [دست کشیدن] (اخلاق ناصری ص۱۲۸)، دست فروگذاشتن [دست پایین انداختن] (ایضاً ص۱۲۶)، دوش جنبانیدن [حرکت دادن شانه] (ایضاً ص۱۲۶)، سبکساری [خفت، عدم تمکین و وقار] (ایضاً ص۲۱) شاید بودن [امکان] (رسایل ص۱۱)، (قس: «شاید بودن»، دانشنامه الهی ص۶۲، و «شایدبود بودن» ایضاً ص۷)، شتابزدگی [تعجیل] (اخلاق ناصری ص۲۲)، شکم‌پرست [بسیارخوار] (ایضاً ص۱۱۷)، کردن [فعل] (رسایل ص۱۴) (قس: دانشنامه، الهی ص ۶۹، ۷۱) گردن کژ کردن [کج نگاه داشتن گردن] (اخلاق ناصری، ص ۱۲۶) گشن دادن [بارور کردن، مایهٔ آبستنی دادن] (ایضاً، ص ۳)، گوهر [جوهر] (رسایل، ص ۳) (قس: دانشنامه، الهی ص۱۱). میوه‌دار [مثمر] (اخلاق ناصری ص۲)، نابودن [عدم] (رسایل ص۱۱) (قس: «نابودن» دانشنامه، الهی ص۵۵، ۵۸، ۶۷)، ناچیز [لاشیء] (رسایل ص۲۳)، ناکردن [عدم فعل] (رسایل ص۱۴) (قس: ابن‌سینا. دانشنامه. الهی ص۵۵)، نیستی [عدم] (رسایل ص۵) (قس: دانشنامه، منطق ص۴۱)، هستی [وجود] رسایل ص۲۵) (قس: دانشنامه، الهی ص۸، ۲۴، ۳۶، ۶۵).

***

هـ - فرقهٔ آذرکیوان

در عصر صفوی یکی از روحانیان بزرگ زرتشتی به نام آذرکیوان از مردم شیراز یا حوالی آن با گروهی از مریدان خویش به هند -که در آن هنگام اکبرشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ.ق.) پادشاه آن سرزمین بود و دین الهی در آن سامان توسط وزیرش شیخ ابوالفضل رواج داشت - شتافت.

این دسته از زرتشتیان ایرانی ادبیاتی نسبةً وسیع به وجود آورده‌اند، که از آن میان فقط عدهٔ محدودی محفوظ مانده است.

کتابهای آنان حاوی مطالب مربوط به آیین زرتشتی است، ولی از آیینهای مانوی، بودایی و تصوف نیز ملهم می‌باشند.

آذرکیوان و پیروانش به بخش شمالی هند سفر کردند و در پتنه اقامت گزیدند (اواخر قرن دهم هجری) فرقهٔ آذرکیوان خود را به نام‌های «آبادیان» و «آذرهوشنگیان» و «یزدانیان» میخواندند.

مؤلفات فرقهٔ آذرکیوان از این قرار است: جام کیخسرو از آذرکیوان، شارستان دانش و گلستان بینش تألیف فرزانه بهرام‌بن فرهاد، زرمشت افشار نوشتهٔ موبد سروش‌بن کیوان‌بن کامکار، ارژنگ مانی از فرزانه بهرام‌بن فرشاد، تبیرهٔ موبدی از موبد پرستاربن خورشید، بزمگاه از شیدوش‌بن انوش، دساتیر که مدون حقیقی آن معلوم نیست، دبستان المذاهب منسوب به موبد شاه یا ملا موبد[1].

این فرقه در ضمن کتب خود علاقه‌ای به استعمال لغات پارسی محض نشان داده‌اند. بدون شک، بزرگان این فرقه توجهی خاص به ابن‌سینا داشته‌اند. در کتاب دبستان‌المذاهب نظر هفتم از تعلیم دوم به عنوان «گفتار در بیان احوال حضرت شیخ ابوعلی حسین‌بن عبدالله سینا» اختصاص داده شده است. در نظر دوم از تعلیم یازدهم، قول ابن‌سینا در بارهٔ معراج پیغمبر، به عنوان «بهترین تأویلات از حضرت رئیس الحکماء بوعلی سیناست...» آمده است؛ ازاین‌رو بعید نیست که بخشی از لغات علمی و فلسفی فارسی را از آثار ابن‌سینا مستقیماً یا مع‌الواسطه[2] - استفاده کرده باشند. مقایسهٔ بین اصطلاحات پیروان فرقهٔ آذرکیوان و دانشنامهٔ علائی این نکته را تأیید میکند.

لغات مشترک آخشیج [عنصر] (دانشنامه، الهی ص۴۷) (فرهنگ دساتیر ص۲۳۰)،[3] افراز [بلند] (دانشنامه، طبیعی ص۶۱) (فرهنگ دساتیر ص۲۳۲)، انباز [شریک] (دانشنامه،

---

۱ - رک: دائرةالمعارف اسلام: دبستان‌المذاهب.

۲ - نگارنده بر اثر مقایسهٔ آثار این فرقه با دانشنامه بیشتر احتمال میدهد که متن دانشنامه در دسترس آنان نبوده است و مع الواسطه از اصطلاحات ابن‌سینا استفاده کرده‌اند.

۳ - رک: دساتیر چاپ مطبع دت پرشاد (هند).

الهی ص۴۹) (دبستان المذاهب[1] ص۵) (فرهنگ دساتیر ص۲۳۳)، انبازی [شرکت] (دانشنامه، الهی ص۳، ۴۹، طبیعی ص۱۲۰، منطق ص۶۲) (دبستان المذاهب ص۵)، پذیرا [قابل، هیولی] (دانشنامه، طبیعی ص۱۴، ۲۷، ۴۸، ۶۲، ۱۰۳، ۱۱۳، الهی ص۷، ۹، ۱۰، ۱۵) (فرهنگ دساتیر ص۲۴۰)، جنبش [حرکت] (دانشنامه، الهی ص۳، ۷، ۳۲) (فرهنگ دساتیر ص۲۴۲)، خواست [اراده] (دانشنامه، الهی ص۵۷) (فرهنگ دساتیر ص۲۴۴)، چگونگی [کیفیت] (دانشنامه، الهی ص۲۸) (فرهنگ دساتیر ص۲۴۲)، فرهنگ [علم، تعلیم] (دانشنامه، الهی ص۳) (فرهنگ دساتیر ص۲۵۸)، کام [آرزو، مراد] (دانشنامه، منطق ص۲۹، الهی ص۱، ۲۹، ۵۶، ۹۹) (فرهنگ دساتیر ص۲۶۱)، کنش [فعل، عمل] (دانشنامه، الهی ص۱، ۲۹، ۵۶، ۹۹، منطق ص۲۹) (فرهنگ دساتیر ص۲۶۱)، گونه [قسم، جنس] (دانشنامه، منطق ص۵، ۲۰، الهی ص۴۹) (فرهنگ دساتیر ص۵، ۲۰).

لغات مأخوذ مشترک علاوه بر این، نویسندگان فرقهٔ مورد بحث از لغات پارسی که در مصنفات فاضلان دیگر آمده استفاده کرده‌اند از این قبیل است:

افزار [آلت، آلات] (فرهنگ دساتیر ص۲۳۲)، اند [شمار غیر معلوم (از سه تا نه)] (ایضاً ص۲۳۳)، بادافراه [عقوبت و جزای افعال بد] (ایضاً ص۲۳۴)، باستان [قدیم] (ایضاً ص۲۳۵)، بخشایشگر [رحیم] (ایضاً ص۲۳۵)، بزه [گناه] (ایضاً ص۲۳۶)، پاداش [مکافات نیکی و بدی] (ایضاً ص۲۳۷)، پژوهش [تفحص و جستجو] (ایضاً ص۲۳۹)، تاب [روشنی، تابش] (ایضاً ص۲۳۹)، جاوید [دایم، ابدی] (ایضاً ص۲۴۱)، چارگوهر [عناصر اربعه] (ایضاً ص۲۴۲)، درخش [برق، فروغ، روشنی] (ایضاً ص۲۴۵) درفش [برق، روشنی] (ایضاً ص۲۴۵)، دریافت [فهم و ادراک] (ایضاً ص۲۴۵)، دوده [خانواده، دودمان] (ایضاً ص۲۴۵)، رستنی [نبات] (ایضاً ص۲۴۷)، رهبر [دلیل و برهان و راهنما] (ایضاً ص۲۴۸)، زدودن [پاک ساختن، ستردن] (ایضاً ص۲۴۸)، سپهر برین [آسمان علوی، آسمان نهم] (ایضاً ص۲۵۰)، ستاره‌شمر [منجم] (ایضاً ص۲۵۰)، ستایش [ستودن، عبادت] (ایضاً ص۲۵۰)، فر [شأن و شوکت، موهبت ایزدی که به شاهان و روحانیان اختصاص یابد]، فرزانه [حکیم، دانشمند] (ایضاً ص۲۵۶)، فره [شأن و شوکت، فر] (ایضاً ص۲۵۸)، فرهی [بزرگی، شوکت] (ایضاً ص۲۵۹)، گاه [جا و مکان، وقت و زمان] (ایضاً ص۲۶۳)، گربز [محیل، مکار، غدار] (ایضاً ۲۶۳، گزارش [بیان کردن و تفسیر و شرح] (ایضاً ص۲۶۴)، گنجور [خزانه‌دار] (ایضاً ص۲۶۴)، منش [خوی، طبیعت] (ایضاً ص۲۲۶)، ناگزیر [ضرور، لابد، ناچار] (ایضاً ص۲۶۸)، نشاخته [اسم مفعول از نشاختن، نصب کرده، نشانیده] (ایضاً ص۲۶۹)، نکوهیده [ناپسندیده، عیب کرده شده] (ایضاً ص۲۷۰)، نگار [نقش، صورت] (ایضاً ص۲۷۰)، نوا [سامان، سرانجام، مال و دولت] (ایضاً ص۲۷۱)، نیرو [قوت] (ایضاً ص۲۷۲)، همداستان [هم‌سخن، هم‌زبان] (ایضاً ص۲۷۵)، همداستانی [متابعت، موافقت] (ایضاً ص۲۷۵).

لغات مأخوذ از پهلوی و ادبیات زرتشتی علاوه بر اینها، نویسندگان پیرو آذرکیوان از پهلوی و پازند و ادبیات زرتشتی لغاتی بعاریت گرفته‌اند، مانند: دروند (به ضم اول و فتح واو) [بدکار، بدکردار، دروغزن][2] (فرهنگ دساتیر ص۲۴۵)، رخش (به ضم اول) [روشنی، شعاع، آفتاب][3] (ایضاً ص۲۴۶)، زروان [زمان، مظهر زمان][4] (ایضاً ص۲۴۸)، سروش [فرشتهٔ پیغام‌آور، ملک وحی][5] (ایضاً ص۲۵۱)، فرمند [صاحب شوکت و خداوند بزرگی] (ایضاً ص۲۵۷)، فروهر [در پهلوی fravahr به‌معنی نیرویی مخصوص که اهورمزدا برای نگهداری آفریدگان نیک از آسمان فرستاده[6]؛ اما در دساتیر به‌معنی جوهر مقابل عرض

۱- رک: دبستان‌المذاهب چ بمبئی ۱۱۶۷ (در اصل شمارهٔ صفحات ندارد).

۲- رک: برهان قاطع مصحح نگارنده: دروند.

۳- رک: برهان قاطع ایضاً: رخش.

۴- رک: برهان قاطع ایضاً: زروان؛ و رک: اقبال و ایران باستان به قلم نگارنده در اقبال‌نامه.

۵- رک: برهان قاطع ایضاً: سروش؛ مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی به قلم نگارنده. تهران ۱۳۲۶ ص۴۴۸-۴۵۰؛ روزشماری به قلم نگارنده. تهران ۱۳۲۵ ص۴۲-۴۵.

۶- رک: برهان قاطع ایضاً: فروهر.

است] (ایضاً ص۲۵۸)، کرفه [ثواب][1] (ایضاً ص۲۶۰)، نسک [هر قسم از بیست و یک بخش اوستا][2] (ایضاً ص۲۶۹)، وخشور [پیغمبر][3] (ایضاً ص۲۷۳).

ترکیب لغات یکی از شیوه‌های نویسندگان مزبور ساختن ترکیباتی است از لغات مستعمل در آثار ابن‌سینا و دانشمندان دیگر، از این قبیل است: «آخشیج» در آثار ابن‌سینا[4] و دیگران به‌معنی عنصر آمده، از این کلمه «آخشیجستان» ساخته‌اند به‌معنی تحت فلک قمر که محل و موضع عناصر است. (فرهنگ دساتیر ص۲۳۰).

«افراز» در نوشته‌های ابن‌سینا[5] و دیگران به‌معنی بلند آمده، از این لغت «افرازستان» را به‌معنی عالم علوی ساخته‌اند. (ایضاً ص۲۳۲).

«انباز» «و انبازی» هر دو در آثار ابن‌سینا[6] و دیگران آمده به‌معنی شریک و شرکت، ازاین‌رو «انبازیدن» را به‌معنی شرکت کردن ساخته‌اند چنانکه در دبستان المذاهب ص۵ «انبازیده» آمده.

«بازداشتن» در دانشنامه[7] به‌معنی مانع شدن و «بازدارنده»[8] به‌معنی مانع آمده. (از این مصدر، اسم مصدر «بازدارش» را ساخته‌اند به معنی ممانعت کردن و کسی را از کاری باز داشتن. (فرهنگ دساتیر ص۲۳۴).

«شاید بودن» به‌معنی امکان وجود در دانشنامه (الهی ص۶۲) آمده و ترکیبات آن را ابن‌سینا به صور ذیل آورده است: «شاید بود» (دانشنامه، الهی ص۸۹، ۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۶)، «شاید بود بودن» (دانشنامه، ایضاً ص۷). در دساتیر «شایسته بود» را نیز به‌معنی ممکن الوجود. (فرهنگ دساتیر ص۲۵۴) و «شایسته هستی» را نیز به‌معنی ممکن الوجود (فرهنگ دساتیر ص۲۵۴) ساخته‌اند، که کلمهٔ اخیر در برهان قاطع به خطا (واجب الوجود) معنی شده است.

«فرشته» و «فریشته»[9] به‌معنی ملک در نوشته‌های ابن‌سینا و دیگران آمده. در دساتیر «فرشتهٔ برتر» و «فرشته سالار» را به‌معنی عقل اول (فرهنگ دساتیر ص۲۵۷)، و «فرشته گرد» (به کسر گاف) را به‌معنی شهر فرشته یعنی افلاک (فرهنگ دساتیر ص۲۵۷) ساخته‌اند.

«کنش» چنانکه گفته شد در آثار ابن‌سینا[10] به‌معنی فعل و عمل آمده. دساتیر از این اسم مصدر، «کنش‌کار» را به‌معنی عامل، کارکن (فرهنگ دساتیر ص۲۶۱) و «کنش‌مند» را به‌معنی خداوند کردار و صاحب عمل (ایضاً ص۲۶۱) ساخته.

ترجمهٔ اصطلاحات عربی شیوهٔ دیگر آنان، در وضع لغات پارسی، تحت لفظ - یا قریب به تحت لفظ - لغات و ترجمهٔ اصطلاحات تازیست که از آن جمله است:

آخشیجی‌سرا [عالم عناصر] (دبستان المذاهب ص۴)، پرودگار و پروردگارگونه [رب النوع] (ایضاً ص۴)، خانهٔ آباد [بیت المعمور، کعبه] (فرهنگ دساتیر ص۲۴۳)، دارا و دارای گونه [رب‌النوع] (ایضاً ص۴)، دوازده کاشانه [بروج اثناعشر] (دبستان‌المذاهب ص۱۰)، راست بود [موجود حقیقی، یزدان] (فرهنگ دساتیر ص۲۴۶) ساده سپهر [فلک الاطلس] (دبستان‌المذاهب ص۴)، ستارهٔ برجا [کوکب ثابت] (دبستان‌المذاهب ص۴)، ستارهٔ روان [کوکب سیار] (ایضاً ص۴)، شایسته بود و شایسته هستی [ممکن الوجود] (فرهنگ دساتیر ص۲۵۴)، شید شیدان [نورالانوار] (دبستان المذاهب ص۵)، گران‌رفتار اختران [کواکب ثابته] (دبستان المذاهب ص۵)، ناآغاز روز [یوم ازل، ازل‌الآزال] (فرهنگ دساتیر ص۲۵۷)، ناانجام [ابد، ابدالآباد] (ایضاً ص۲۶۷-۲۵۸)، ناندیش [بدیهه] (ایضاً ص۲۶۸)، نابایسته هستی [ممتنع‌الوجود] (ایضاً ص ۲۶۸)، ناچار باش [واجب‌الوجود] (ایضاً ص ۲۶۸)، ناچار هست [واجب‌الوجود] (ایضاً ص۲۶۸)، نوشده [حادث] (ایضاً ص۲۷۱)، هرآینه‌بود [واجب‌الوجود] (ص۲۷۴)، هرآینه‌هستی [واجب‌الوجود] (ایضاً ص۲۷۴)، هرسویه پادشاهان [ملوک‌الطوایف] (ایضاً ص۲۷۴)، هستی خدیو [صاحب‌وجود، یزدان]

۱- رک: برهان قاطع ایضاً.
۲- رک: برهان قاطع: نسک، و رک: پورداود، یناج ۱ بمبئی ص۱۶۶.
۳- رک: برهان قاطع. ۴- رک: دانشنامه، الهی ص۴۷.
۵- رک: دانشنامه، طبیعی ص۶۱.
۶- رک: دانشنامه، الهی ص۳۷.
۷- رک: دانشنامه، الهی ص۳۷.
۸- ایضا ص۹۵.
۹- رک: دانشنامه، منطق ص۵، ۴۴؛ طبیعی ص۱۴۵.
۱۰- دانشنامه، الهی ص۱، ۲۹، ۵۶، ۹۹، منطق ص۲۹.

(ایضاً ص۲۷۴)، همیشه هست [الباقی، خدا] (ایضاً ص۲۷۶)، هوش نخست [عقل اول] (ایضاً ص۲۷۷)، یکتایی[1] [وحدت، مقابل کثرت] (ایضاً ص۲۷۷).

انتقاد ولی متأسفاً این نویسندگان بدین حدود نیز راضی نشده به جعل لغات و ترکیباتی که مخالف روح زبان فارسی است، پرداخته‌اند، لذا ایرادات ذیل بر آنان وارد است:

۱ - ترجمه‌های مضحک و نابجا از اصطلاحات عربی - نمونه‌ای از این قبیل اصطلاحات:

برش دید (به ضم اول و کسر ثانی و ثالث) [قطع نظر] (فرهنگ دساتیر ص۲۳۵)، پنج یابندهٔ برونی درونی [حواس خمسهٔ باطنی] (ایضاً ص۲۳۹)، تازه‌شو (به فتح شین) [حادث، برابر قدیم] (ایضاً ص۲۳۹)، تنامبد (به ضم باء) [جسم کل] (ایضاً ص۲۴۰)، تنانتن [جسم کل] (ایضاً ص۲۴۰)، تنبدوتنتن [جسم کل] (ایضاً ص۲۴۰)، تنانی دریابنده [حواس خمسهٔ ظاهری و حواس خمسهٔ باطنی] (ایضاً ص۲۴۰)، تیمسار [ترجمهٔ لفظ حضرت] (ایضاً ص۲۴۱)، جاور [حال][2] (ایضاً ص۲۴۱)، دارش پسندی (به کسر سوم و چهارم) [حفظ کفایت] (ایضاً ص۲۴۴)، دانش آشکار بینش (به کسر چهارم) [علم حضوری حضرت عزت] (ایضاً ص۲۴۴)، نخستین انداز [بدیهه] (ایضاً ص۲۶۹).

۲ - تغییر معنی لغات معمول - از آن جمله است:

«آمیغ» به‌معنی آمیزش در لغت آمده، اما در دساتیر به‌معنی حقیقت و «آمیغی» به‌معنی حقیقی گرفته شده (فرهنگ دساتیر ص۲۳۱، ۲۳۲).

«زنجیر» (سلسله) در دساتیر به‌معنی تسلسل (اصطلاح فلسفی) گرفته شده (ایضاً ص۲۴۹).

«سنگسار» در لغت به‌معنی رجم عربی است و در آثار این فرقه به‌معنی رسخ است یعنی تبدیل روح از صورت انسانی به حیوانی و از حیوانی به نباتی و از نباتی به جمادی (ایضاً ص۲۵۳).

«فروزش» در لغت به‌معنی نور و روشنایی است و در دساتیر به‌معنی صفت و تعریف به کار رفته (ایضاً ص۲۵۸).

«گره» در لغت به‌معنی عقده است و در دساتیر به‌معنی تعلقات جسمانی (ایضاً ص۲۶۴).

«گزینش» در لغت به‌معنی انتخاب است[3] و در دساتیر به‌معنی خاصیت (ایضاً ص۲۶).

«گشسپ» در «آذرگشسپ» مخفف گشنسپ است لغةً به‌معنی اسب فحل و نر، و آذر گشنسپ، نام یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ عهد ساسانیان[4] است، اما در دساتیر به‌معنی اشراق (طریقه و حکمت) و «گشسپی» به‌معنی اشراقی به کار رفته (ایضاً ص۲۵۴).

«نگارش» در لغت به‌معنی نقش است اما در دساتیر به‌معنی تصور کردن استعمال شده (ایضاً ص۲۷)[5].

۳ - تصحیف و تحریف لغات - اینک امثلهٔ آن:

«اندیشه» به‌معنی فکر است، بیهوده آن را مبدل به «بندیشه» کرده به همین معنی گرفته‌اند و به «بندیشها» جمع بسته‌اند (فرهنگ دساتیر ص۲۳۶).

«باستان» به‌معنی قدیم است، بیهوده آن را به «باس» تخفیف کرده به‌معنی قدیم مقابل حادث گرفته‌اند (ایضاً ص۲۳۴).

«توران» که به کشور تورانیان اطلاق می‌شود، در دساتیر به «تمودان» تصحیف شده است به همین مفهوم و «تمودی» مصحف «توری» یعنی تورانی است (ایضاً ص۲۴۰).

«موجه» که مأخوذ از تازی است و به‌معنی موج در فارسی مستعمل است، در دساتیر به «یوجه» تصحیف و به‌معنی قطره گرفته شده است (ایضاً ص۲۷۷).

حتی از تصحیف اسماء اعلام خودداری نکرده‌اند، چنانکه «سیامر» را به‌جای سیامک، «هورشار» را به‌جای هوشنگ، «تخمورد» را به‌جای تهمورس، «جرمشار» را به‌جای جمشید، «پرسیدوم» را به‌جای فریدون، «کیلاسرو» را به‌جای کیخسرو، «هرتوش» و «هرتوشاد» را به‌جای زرتشت،

---

۱ - در فرهنگ دساتیر «یکتای».

۲ - «جاور» را به دو معنی گرفته‌اند: خداوند جا و مکان، به این معنی قیاساً درست ولی به‌معنی حال صحیح نیست، در فرهنگ دساتیر (ص۲۴۱) آمده: اگر گویند چه جاور داری؟ مراد آنکه چه حال داری، و جاور کردن را به‌معنی تغییر و تبدیل دادن در حالها گرفته‌اند (فرهنگ دساتیر. ایضاً). ظاهراً در جایی «جاور» را به‌معنی حالّ (با لام مشدد) دیده‌اند و حال (با لام مخفف) معنی کرده‌اند.

۳ - رک: اسم مصدر به قلم نگارنده ص۱۲۳.

۴ - رک: مزدیسنا به قلم نگارنده ص۱۹۷ به بعد.

۵ - صحیح بدین معنی «انگارش» است.

«سیمکندش» را به‌جای سکندر به کار برده‌اند[۱].

۴ - خلاف قیاس - نویسندگان این فرقه بر اثر عدم اطلاع کافی از صرف و نحو پارسی، لغاتی ساخته‌اند که مخالف دستور زبان است؛ مانند:

«بایش» به‌معنی بودن و موجود شدن، از مصدر بودن (فرهنگ دساتیر ص۲۳۵). صحیح این کلمه «باشش» و «بوش» و «بودش» است[۲].

«بسانی» به‌معنی متعدد و متکثر (ایضاً ص۲۳۶) که «بس» را به «ان» جمع بسته به «ی» نسبت ملحق کرده‌اند.

«پاکش» به‌معنی تقدیس، از پاک (ایضاً ص۲۳۷).

«ویژش» به‌معنی تقدیس، از ویژه (ایضاً ص۲۷۳).

اینک نمونه‌ای از لغات بر ساخته و مجعول این گروه را نقل میکنیم:

برینان [ملئکهٔ علویه] (دبستان المذاهب ص۷)، بوباش [قدیم، سرمد] (فرهنگ دساتیر ص۲۳۶)، بهتام [فرشته و رب‌النوع ابر] (ایضاً صص۲۳۶-۲۳۷)، بهرزام [فرشته و رب‌النوع جوهرلعل] (ایضاً ص۲۳۷)، بهمن‌زاد [عقل فلک مریخ] (ایضاً ص۲۳۷)، بیارش [تدبیر و علاج] (ایضاً ص۲۳۷)، بیموردی [صلابت و مهابت] (ایضاً ص۲۳۷)، پازتازی [جزئی، برابر کلی] و پازتازیان [جزئیات] (ایضاً ص۲۳۷)، پای‌چم [ترجمه] (ایضاً ص۲۳۸)، پای‌خوان [ترجمه] (ایضاً ص۲۳۸)، پودات [محسوس] (ایضاً ص۲۳۹)، پیه [عرض، مقابل جوهر] (ایضاً ص۲۳۹)، تانیستار [جرم فلک نهم] (ایضاً ص۲۳۹)، تاور [عرض، مقابل جوهر] وتاوران [اعراض] و تاوریده [عارض شده] (ایضاً ص۲۳۹)، تبیه [استفراغ] (ایضاً صص۲۳۹-۲۴۰)، تپاس [ریاضت کشیدن] (ایضاً ص۲۴۰)، رزبادراد [مریخ] (ایضاً ص۲۴۶-۲۴۷)، سام ازهام [فلک الافلاک] (ایضاً ص۲۵۰)، شادارام [عقل سپهر آفتاب] (ایضاً ص۲۵۴)، شادایام [نفس فلک شمس] (ایضاً ص۲۵۴)، فامشام [عقل فلک هشتم] (ایضاً ص۲۵۶)، فرتاپ [کثیف] (دبستان‌المذاهب ص۵)، فرتود [تصفیهٔ قلب به مجاهده] (فرهنگ دساتیر ص۲۵۶)، کامود [بسیط، مقابل مرکب] (ایضاً ص۲۵۹)، کشاک [ضمیر و اندیشه] (ایضاً ص۲۶۰)، لهاک [علت و ماده] (ایضاً ص۲۶۵)، مانستان [عالم مثال] (دبستان المذاهب ص۸)، مانیستار [نفس ناطقهٔ فلک الافلاک] (ایضاً ص۲۶۵)، نوسیره [بحث و مباحثه کردن] (ایضاً ص۲۷۱)، هرتاسپ [سالکی که در راه یزدان رنج برد، مجاهد و مرتاض] (ایضاً ص۲۷۴)، همادی [کلی] و همادیان [کلیات] (ایضاً ص۲۷۵)، همانی‌آسمان [فلک کلی] (ایضاً ص۲۷۵)، ینگ [طرز و روش و قاعده] و ینگ‌بندی [قاعده نهادن] (ایضاً ص۲۷۷).

تأثیر لغات فرقهٔ آذرکیوان لغات برساختهٔ دساتیر و دیگر کتب این فرقه متأسفاً در فرهنگ‌های فارسی مانند برهان قاطع و انجمن‌آرای ناصری و آنندراج وارد شده و رواج یافته است. برخی از گویندگان دو قرن اخیر مانند فتح‌الله خان شیبانی و رضاقلی‌خان هدایت و فرصت شیرازی و ادیب‌الممالک فراهانی لغات برساختهٔ این گروه را به کار برده‌اند، و نویسندگان ناسخ التواریخ و پروزنگارش و تذکرةالخطاطین، و برخی از معاصران نیز آن لغات را استعمال کرده‌اند[۳]. از سوی دیگر گروهی به پیروی از نویسندگان فرقهٔ مزبور خود به وضع لغات نادرست و نامطبوع پرداخته‌اند، و در نتیجه کاری که با نیت نیک ابن‌سینا و بیرونی بسود زبان پارسی آغاز شده بود، بنابه روش نادرست بعض نویسندگان فرقهٔ مذکور به زیان پارسی منجر شد[۴]. خوشبختانه به‌سبب انتشار مقالات بعض فاضلان معاصر، از استعمال این گونه لغات بسیار کاسته شده و امید است که به کوشش و همت ادیبان دانشمند، زبان ابن‌سینا و بیرونی و فردوسی و سعدی و حافظ از تباهی به‌دور ماند و به سرعت به‌سوی کمال پیش رود.

***

۱ - رک: فرهنگ ایران باستان، پورداود، تهران ۱۳۲۶، ج۱، ص۳۳.

۲ - رک: اسم مصدر ص۳۰-۳۱.

۳ - راجع به دساتیر، رک: پورداود، فرهنگ ایران باستان ج۱ چ تهران ۱۳۲۶ ص۱۷-۵۱؛ نیز پورداود، هرمزدنامه تهران ۱۳۳۱ (از انتشارات انجمن ایرانشناسی) ص۳۱۰-۳۱۹. نگارنده نیز رساله‌ای در باب فرقهٔ آذرکیوان پرداخته است که امید است به زودی به طبع آن اقدام شود.

۴ - با وجود این، مساعی بزرگان این فرقه در باب انتشار فرهنگ ایران در هند و اقدام در باب توحید عقاید و افکار مسلمانان و هندوان و زرتشتیان قابل تقدیر است.

۵ - فرهنگستان

چون فرهنگستان فرانسه سرمشق همهٔ فرهنگستانهاست، مقالهٔ آقای سعید نفیسی را در باب فرهنگستان مذکور نقل میکنیم:

به قلم آقای سعید نفیسی

فرهنگستان فرانسه

در آغاز قرن هفدهم میلادی در فرانسه رغبت و توجه خاصی نسبت به ادبیات در میان بود. نجبای کشور یکی از مفاخر خود را اشرکت در ادبیات یا لامحاله تشویق و قدردانی از نویسندگان و سرایندگان میدانستند. در بسیاری از خانه‌های اعیان پاریس زن و مرد پذیرائی‌های منظم در روزهای معینی از هفته از نویسندگان و گویندگان نامی یا گمنام زمان خود می‌کردند. در این پذیرائی‌ها که آنها را «سالن» می‌گفتند میهمانان که بیشتر شمارهٔ آنها محدود به عدهٔ معینی بود و از آنها تجاوز نمی‌کرد و دیگری را به‌خود راه نمی‌دادند آثار نظم و نثر خویش را در حضور جمع می‌خواندند و شنوندگان در آنها اظهار نظر میکردند و اگر هم کسی چیزی نداشت که بخواند مسائل مختلف علمی و ادبی را پیش میکشیدند و در آن بحث می‌کردند.

این جنبش ادبی را در آن زمان به اصطلاح خاص آن دوره «جامعهٔ مؤدب» (Société Polie) مینامیدند. بیشتر این سالنها و محافل ادبی به ریاست خانمی از نجبای کشور تشکیل می‌شد و زن و مرد در مسائل جدی گفتگو می‌کردند و گاهی بنتایج قطعی می‌رسیدند و آن نتیجه را نویسندگان و گویندگان در آثار خویش به میان می‌آوردند. تردیدی نیست که نویسندگان آن زمان از این محافل بسیار بهره‌مند شده‌اند و تا دویست سال پس از آن هم آثار سودبخش این جنبش معنوی در ادبیات فرانسه دیده میشود. گاهی نیز گفتگوهائی که در این محافل می‌شد شنوندگان را گمراه می‌کرد و آثار بد خود را در نظم و نثر ایشان منعکس میساخت.

کاخ رامبویه – یکی از معروف‌ترین و مهم‌ترین محافل ادبی پاریس در کاخ رامبویه در خانهٔ مارکیز دو رامبویه (Marquise de Rambouillet) در کوچهٔ سن تما دو لوور (Saint-Thomas-du-Louvre) تشکیل می‌شد. مارکیز دو رامبویه در ۱۵۸۸ ولادت یافت و در ۱۶۶۵ درگذشت و کاخی که بدستور او در پاریس ساخته بودند یکی از زیباترین ساختمانهای پایتخت فرانسه در آن زمان بود.

در این کاخ اطاقی برای پذیرائی بود که دیوارهای آن رنگ آبی داشت و چون در آن زمان صنعت قلب (anagramme) در میان شعرای فرانسه بسیار رواج داشت کلمهٔ کاترین (Catherine) نام مارکیز دو رامبویه را قلب کرده و از آن کلمهٔ آرتنیس (Arthénice) بیرون آورده بودند و آن اطاق را به کنایهٔ ادبیِ معمول آن زمان «اطاق آبی آرتنیس» (Chambre bleue d´Arthénice) می‌نامیدند. در این اطاق چهل و پنج سال از ۱۶۲۰ تا ۱۶۶۵ هفته‌ای یک بار عده‌ای از ادیبان زمانه با هم می‌نشستند و بنیاد یکی از وسیع‌ترین ادبیات جهان را میریختند. مارکیز دو رامبویه زن دانای باذوقی بود و برترین مزیّت او این بود که هیچ جنبهٔ دانش‌فروشی نداشت و شاید به همین جهتست که چیزی ننوشته و آنچه ازو مانده

چند نامهٔ کوچکیست که ارزشی ندارد. از جنبهٔ ادبی که بگذریم این زن بسیار پاکدامن و پرهیزگار و دارای طبعی معتدل و میانه‌رو و کدبانوی کارآمد و میزبان خوشروی مهربان فروتن بود که این محافل ادبی را اداره می‌کرد ولی هرگز بر آن نشد که اندک خودفروشی و خودستائی را با این همه میهمان‌نوازی توأم کند.

در میان کسانی که در محفل ادبی کاخ رامبویه شرکت منظم داشتند تاریخ ادبیات فرانسه چند تن را بیادگار دارد.

در میان خانمها نخست دختر مهتر صاحب‌خانه ژولی دانژن (Julie d'Angennes) را باید نام برد که آرایش حقیقی آن محفل به او بود و بهترین معرف روح آن جمع به‌شمار میرفت.

پس ازو خواهر کهترش آنژلیک (Angélique) بود که اندکی حس خودنمائی و طنازی داشت. مهم‌ترین زنانی که در این محفل حاضر می‌شدند نخست مادموازل پوله (Paulet) یکی از دوستان دختران مادام رامبویه بود که ادبای زمانه به‌واسطهٔ گیسوان حنائی رنگش او را «شیر ماده» (la Lionne) لقب داده بودند و پس از آن مادموازل دو بوربن (de Bourbon) که بعدها به نام دوشس دو لنگویل (Duchesse de Longueville) خوانده شد و مادموازل دو کولینیی (de Coligny) که بعدها به نام کنتس دو لاسوز (Comtesse de la Suze) معروف گشت.

اما سرایندگان و نویسندگان بزرگی که در آن اطاق آبی گرد می‌آمدند مالرب (Malherbe) و راکان (Racan) شعرای معروف و گومبو (Gombaud) شاعر درجهٔ دوم، نخستین کسانی بودند که شریک جمع بودند، پس از آن بالزاک (Balzac) و شاپلن (Chapelain) و مره (Mairet) و سارازن (Sarrazin) و بنسراد (Benserade) و گودو (Godeau) که پس از آن اسقف شهر وانس (Vence) شد و کرنی (Corneille) و روترو (Rotrou) و اسکارن (Scarron) به ایشان پیوستند و سپس نویسندهٔ معروف وواتور (Voiture) را نیز به خود پذیرفتند و از آن روزی که وی بدان جمع پذیرفته شد آن را ترک نکرد و به همین جهة او را «روح جمع» می‌نامیدند.

در سال ۱۶۲۰ محفل ادبی کاخ رامبویه اهمیت خاصی به خودگرفت، اما این جمع نیز مانند هر جمع دیگری پست و بلند داشت. هنگامی که ژولی دختر مهتر صاحب‌خانه همسر دوک دو مونتوزیه (Duc de Montausier) پیشکار پسر لوئی چهاردهم شد و با شوهرش به مقر حکمرانی او رفت فترتی در آن محفل روی داد. سخت‌ترین لطمه‌ای که به آن خورد مرگ وواتور بود که در سال ۱۶۴۸ درگذشت، ولی کاری‌ترین ضربه واقعهٔ معروف «فروند» (Fronde) یعنی زد و خوردی بود که در پاریس در میان هواخواهان سلطنت و طرفداران پارلمان درگرفت و از ۱۶۴۸ تا ۱۶۵۳ دوام داشت. نفاقی که در میان نجبا و اعیان فرانسه افتاده بود به اعضای این محفل هم سرایت کرد و نقاری در میان ایشان پیش آمد و دودسته شدند.

خاصیت عمدهٔ محفل ادبی کاخ رامبویه تباینی است که در میان اعضای آن بوده است و به همین جهة هیچ‌گونه سازش سیاسی در میان آنها نبوده. مارکیز دو رامبویه زن بسیار بی‌طرف و بی‌غرضی بود و همین خصلت طبیعی او سبب شد که از دسته‌بندیها خودداری کرد و حتی می‌نویسند هنگامی که ریشلیو (Richelieu) وزیر معروف لوئی سیزدهم ازو پرسید که اعضای آن محفل دربارهٔ او به چه لحنی سخن میرانند، وی از بیان مطلب تحاشی کرد. البته چون اعضای محفل هم زنان بودند و هم مردان بیشتر گفتگوها دربارهٔ زنان بود. مارکیز دو رامبویه پیش از آن از دربار هانری چهارم پادشاه فرانسه به‌واسطهٔ سخنان نیش‌داری که در آنجا به زبان می‌آوردند به تعرض بیرون رفته بود و البته چنین روا نمیداشت در مجلس او در گفتارهای عاشقانه اعتدال را از دست دهند.

نویسندگان آن زمان دربارهٔ لطف طبعی که در این زمینه در آن محفل رواج داشته است راه گزاف را پیموده‌اند و آنهم به‌واسطهٔ منظومه‌ای است که دربارهٔ عشق ژولی نسبت به کنت مونتوزیه در آن زمان سروده شده و بسیار معروف بوده است و این نکته را باید در نظر داشت که اگر مونتوزیه سیزده سال در انتظار زفاف ژولی بوده به‌واسطهٔ این است که وی پرتستان و از پیروان طریقهٔ کالون (Calvin) بوده و ژولی به نکاح با وی تن درنمی‌داده و همان سالی که وی به طریقهٔ کاتولیک گرویده ژولی هم به همسری او رضا داده است. نکتهٔ مهم دربارهٔ این محفل اینجاست که گاهی نویسندگان و گویندگان بزرگ

آثار معروف خویش را در آن خوانده یا عقاید خاص خود را در آن طرح کرده‌اند چنانکه کرنی تراژدی معروف خود را که «پولیوکت» (Polyeucte) نام دارد در آن جمع خوانده و بالزاک در باب فضایل رومیان قدیم در آنجا خطابه‌ای ایراد کرده. با این همه ادبیات در کاخ رامبویه موضوع فرعی بود. مارکیز دو رامبویه جدّی داشت که به هر وسیله میهمانان خود را سرگرم کند و به همین جهة پی‌درپی وسایل تفریحی مانند جشن و شب‌نشینی با لباس مبدل و حتی تفریحات نامترقب فراهم می‌ساخت.

از اینجا می‌توان پی برد که محفل کاخ رامبویه اثر مستقیم در ادبیات آن زمان نداشته و به جز وواتور هیچ نویسندهٔ دیگری را نپرورده است. وواتور هم بیشتر جنبهٔ شیرین‌سخنی داشته و جنبهٔ نویسندگی او کمتر بوده است. اما اهمیت اجتماعی این محفل بسیار بوده زیرا که رابطهٔ اعیان و نجبا را با نویسندگان و سرایندگان زمانه فراهم ساخته، بدین معنی که اعیان فرانسه را بگفتگو و بحث در مطالب جدی و مسائل ذوقی خو داده و نویسندگان را به آداب و رسوم نجیب‌زادگان که تا آن زمان از آن بی‌بهره بوده‌اند آشنا کرده است. مهم‌ترین کاری که این محفل از پیش برده این است که زبان را تصفیه کرده و زبان ادبی کاملی فراهم آورده است. چنانکه می‌بینیم در زمانهای پیشین نویسندگان و گویندگان توجهی در انتخاب الفاظ نداشته و از استعمال الفاظ ناروا خودداری نمی‌کرده‌اند، ولی از آن پس متوجه شده‌اند که باید آثارشان پسندیدهٔ زنان هم باشد و به همین جهة پرده‌ای بر روی الفاظ و معانی خود کشیده‌اند.

روزهای شنبهٔ مادموازل دو سکودری – در همان زمان در خانهٔ ماموازل دو سکودری (de Scudéry) در کوچهٔ بوس (Beauce) روزهای شنبه محفل ادبی دیگری برپا بود. این زن معروف که یکی از بهترین نویسندگان زمان خود بوده و در ۱۶۰۷ به جهان آمده و در ۱۷۰۱ درگذشته است، نویسندهٔ هنرمندی بوده و چندین رمان نوشته که آئینهٔ زدوده‌ای از آداب و رسوم زمان اوست و با آنکه در دوره‌های بعد همین که موضوع آنها کهنه شد از رواج افتاد هنوز ارزش ادبی آنها از میان نرفته است. بدخواهان می‌گفتند در محفل ادبی که در خانهٔ او تشکیل می‌شد بجز قواعد شعر و مسائل عجیب حکمت در چیز دیگری بحث نمی‌کنند ولی وی به این گفته پرخاش کرده است. معروف است که این زن بسیار دانشمند بود ولی دعوی دانش نداشت و خود در یکی از آثار خویشتن درجهٔ دانش زنان را چنین معلوم کرده است: «آنچه من مخصوصاً می‌خواهم به زنان بیاموزم این است که از آنچه خوب می‌دانند هیچ دم نزنند و از آنچه هیچ نمی‌دانند هرگز سخن نگویند و فرزانه‌وار لب بگشایند. می‌خواهم که نه بسیار دانا باشند و نه بسیار نادان».

در این گونه محافل ادبی که در آن زمان دایر بود خطری که بود این بود که در میان آداب و رسوم معمول زمان و اصول ادب رعایت تناسب را نکنند به این معنی که ادبیات را تحت‌الشعاع رسوم و آداب زمانه قرار ندهند و همین عیب در محفلی که روزهای شنبه در خانهٔ این خانم برپا بود دیده می‌شد.

با این همه مادموازل دو سکودری نویسندهٔ زبردستی بود و سلیقهٔ او در ادب بهترین راهنمای مجامع آن زمان به‌شمار می‌رفت. نجبای درجهٔ اول مانند دوک دو مونتوزیه، مادام دو سابله (de Sablé) و کنتس دو مور (Comtesse de Maure) گاهی روزهای شنبه در آن جمع حاضر می‌شدند اما دوستان نزدیک صاحب‌خانه بیشتر از مردم طبقهٔ دوم بودند مانند مادام کورنول (Cornuel) و مادموازل روبینو (Robineau) و مادام آراگونه Arragonais و مادموازل بوکه (Bouquet) و از نویسندگان معروف آن زمان: کنرار (Conrart) و شاپلن (Chaplain) و سارازن (Sarrazin) و پلیسون (Pellisson) که در ضمن از اعضای محفل ادبی کاخ رامبویه هم بودند و گاهی مطالبی راکه در آنجا طرح می‌شد در این محفل نیز درمیان می‌نهادند. توجه آنها در شعر بیشتر معطوف به قطعات کوچکی در مضمونهای عاشقانه بود. شرح مذاکرات یکی از آن روزهای شنبه باقی مانده و از اینجا معلوم می‌شود که مباحثات را یادداشت می‌کرده‌اند و بیشتر مطالبی که بحث می‌شده موضوعهای ادبی بوده است. از همین مباحث برمی‌آید که ذوقها رو به انحطاط می‌رفته و کم‌کم از آداب و رسوم اعیانی منحرف می‌شده‌اند و اندک‌اندک رو به دانش‌فروشی و مبالغه در کنایه و استعاره می‌رفته‌اند.

محافل ادبی دیگر – گذشته از این دو محفل معروف در خانه‌های دیگر پاریس بعضی محافل ادبی دایر بود از آن جمله در خانهٔ مادموازل دوگورنه

(de Gournay)، در خانهٔ کولته (Colletet)، در خانهٔ شـــوو (Chauveau) حکـاک مـعروف و در ادارهٔ کارگشائی که رنودو (Renaudot) دایر کرده بود.

در میان محافل ادبی مردانه از همه مهم‌تر که بنیاد فرهنگستان فرانسه در آنجا گذاشته شد محفلی بود که در خانهٔ والانتن کنرار (Conrart Valentin) از ادبای معروف آن زمان تشکیل می‌شد. کنرار در پاریس به سال ۱۶۰۳ ولادت یافت و در ۱۶۷۵ درگذشت و هنگامی که فرهنگستان فرانسه تشکیل شد وی نخستین منشی دائمی آن شد و آثاری که از و مانده منشآت و یادداشتهائی و مجموعه‌ای است که در ۴۲ مجلد تألیف کرده و چاپ نشده است. این محفل در سال ۱۶۲۶ افتتاح یافت و چنانکه معاصرین وی گفته‌اند نه تن «از ادبائی که از درجهٔ معمول هم پست‌تر بودند» در آنجا با هم می‌نشستند و در مسائل ادبی بحث می‌کردند. معروف‌ترین آنها: گودو (Godeau) و گـــومبو (Gombaud) و شـــاپلن (Chapelain) و ژیـری (Giry) و آبـر (Habert) و سریزه (Serizay) و سریزی (Cerizy) کشیش برادر آبـــر و دمـــاره (Desmarets) و دو مـالویل (de Maleville) بودند که بیشتر جنبهٔ دوستی با یکدیگر داشتند و در خانهٔ کنرار جمع می‌شدند و از هر دری سخن می‌راندند و در معاملات و اخبار و ادبیات گفتگو می‌کردند و افکار و آثار خود را به یکدیگر می‌رساندند و با هم مشورت می‌کردند. چندین سال این محفل برپا بود و از حدود انس و یگانگی تجاوز نکرد.

ریشلیو چون از این محفل خبر یافت درصدد برآمد آن را به انجمن ادبی که بعدها فرهنگستان فرانسه نامیده شده تبدیل کند. کنرار هر چند پیرو طریقهٔ پرتستان بود ولی چون مردی متتبع و باذوق و مالدار به‌شمار میرفت و از منشیان دستگاه سلطنت بود نفوذ بسیار داشت و همین نفوذ وی سبب شد که محفل ادبی او سرانجام سرنوشت ادبیات فرانسه را به دست بگیرد.

پلیسون از اعضای محفل ادبی خانهٔ مادموازل دو سکودری که یکی از نخستین اعضای فرهنگستان فرانسه بوده در کتابی که در تاریخ فرهنگستان فرانسه نوشته دربارهٔ این محفل ادبی خانهٔ کنرار می‌نویسد: «در آنجا چنانکه بیشتر اتفاق می‌افتاد، یکی از آن جمع کتابی نوشته بود به خوشروئی آن را به دیگران می‌داد و آنها نیز آزادانه عقاید خود را باو می‌گفتند».

هنگامی که بواروبر (Boisrobert) را بعضویت این جمع پذیرفتند وی با ریشلیو در این زمینه سخن گفت و ریشلیو را به فکر آن انداخت که به‌جای این محفل ادبی دوستانه، انجمن ادبی بزرگتری تأسیس کند.

تأسیس فرهنگستان فرانسه - تشکیل انجمنی از دانشمندان بسرپرستی دولت کاری بود که پیش از آن در کشورهای دیگر و حتی در فرانسه سابقه داشت. در ایتالیا فرهنگستانهائی برپا بود که معروف شده بودند. در فرانسه در زمان شارل نهم و هانری سوم پادشاهان فرهنگستانی تشکیل یافته و جلساتی دایر شده بود.

پیش از آنکه بواروبر به عضویت محفل ادبی خانهٔ کنرار برگزیده شود اعضای آن محفل جلسات خود را از دیگران پنهان می‌کردند، اما همین که بواروبر در آن جمع وارد شد این راز را با ریشلیو در میان نهاد. این کشیش دانشمند که هم شاعر و هم نویسنده و در ضمن همه‌کارهٔ دستگاه ریشلیو بود مخدوم خویش را به این اندیشه انداخت که سرپرست رسمی ادبای زمانه گردد. نویسندگان زمان دربارهٔ ریشلیو می‌نویسند که طبعاً مایل به کارهای بزرگ بود و مخصوصاً دلبستگی خاص به زبان فرانسه داشت و خود نویسندهٔ قابلی بود. شاید بیشتر می‌خواست از این راه همان فرمانروائی را که در سیاست کشور داشت در ادبیات هم به دست آورد.

به همین جهة به‌توسط بواروبر جویا شد که آیا اعضای آن محفل حاضرند جمعیتی تشکیل دهند و به ریاست دولت جلسات منظمی داشته باشند؟ دوستانی که در خانهٔ کنرار گرد می‌آمدند می‌خواستند این پیشنهاد را نپذیرند زیرا می‌دانستند که اگر جلسات آنها رسمیتی به‌خود بگیرد لطف و جاذبه‌ای که در آنها هست از میان می‌رود وانگهی برخی از ایشان دست‌نشاندهٔ اشرافی بودند که دشمنان وزیر به‌شمار می‌رفتند. با این همه سرانجام ناچار شدند پیشنهاد وی را بپذیرند زیرا می‌دانستند با کسی سر و کار دارند که هر چه بخواهد از پیش می‌برد. ریشلیو هم ایشان را در تشکیل آن انجمن و طرح اساسنامهٔ آن آزاد گذاشت.

با وجود آنکه در سال ۱۶۲۹ ریشلیو به این اندیشه افتاده بود، نخستین جلسهٔ رسمی فرهنگستان

فرانسه در روز ۱۳ مارس ۱۶۳۴ تشکیل یافت ولی فرمانی که می‌بایست به امضای لوئی سیزدهم برسد و فرهنگستان را رسمیت دهد در ماه ژانویهٔ ۱۶۳۵ صادر شد و پارلمان فرانسه تنها در ۱۰ ژوئیهٔ ۱۶۳۷ آن را تصویب کرد. اما در همان جلسهٔ نخست اعضای فرهنگستان مذاکرات خود را در دفتری ثبت کردند و با وجود آنکه فرهنگستان هنوز رسماً تشکیل نشده بود حاضران در آن جلسه سریزه را به ریاست و دماره را به مهرداری و کنرار را به‌سمت منشی دائمی برگزیدند.

در آغاز اعضای انجمن در انتخاب نام محفل خویش دودل بودند و چندین نام مانند «فرهنگستان ذوقیات» و «فرهنگستان فصاحت» و «فرهنگستان محترم» در نظر گرفتند و پس از چندی تردید سرانجام عنوان «فرهنگستان فرانسه» را اختیار کردند. در فرمانی که به امضای پادشاه رسید برتریهائی برای اعضای این انجمن قائل شدند. در همان آغاز کار دانشگاه پاریس و پارلمان فرانسه از این برتریها به رشک آمدند و همین سبب شد که پارلمان چندی در تصویب فرمان پادشاهی درنگ میکرد.

فرهنگستان نخست ۲۷ تن عضو داشت و چندی نگذشت که هفت تن دیگر بر آنها افزودند و از آن جمله بالزاک و وواتور و وگلا (Vaugelas) را به عضویت پذیرفتند. در ۱۶۳۵ و ۱۶۳۶ عدهٔ اعضا را به چهل تن رساندند و تا کنون از این شماره تجاوز نکرده‌اند.

در میان اعضای نخستین، چند تن شاعر مانند راکان و منار (Mainard) و مالویل (Malleville) و شاپلن و گودو و چند تن تئاترنویس مانند بواروبر و دماره و سنت آمان (Saint-Amand) و لستوال (l'Estoile) و چند تن منشی مانند وواتور و بالزاک و چند تن تاریخ‌نویس از آن جمله مزره و چند تن اهل تتبع از آن جمله کنرار و وگلا و چند تن وکیل دادگستری مانند ژیری و حتی چند تن از مردان سیاسی مانند سگیه Séguier وزیر دادگستری و سروین Servière معاون وزارت جنگ و چند تن پزشک مانند کورودولاشامبر (Cureau de la Chambre) و آبر دو مونمور (Habert de Montmort) بوده‌اند.

فرهنگستان فرانسه نخست به سرپرستی ریشلیو اداره می‌شد و چون او در ۱۶۴۲ درگذشت سرپرستی را به سگیه وزیر دادگستری و پس از مرگ او در ۱۶۷۲ به پادشاه واگذاشتند. جلسات نخست در خانهٔ یکی از اعضا و پس از آن در وزارت دادگستری و سرانجام در کاخ لوور تشکیل می‌شد و تا انقلاب فرانسه در همانجا بود.

در آغاز، فرهنگستان فرانسه تنها توجه به ادبیات نداشت بلکه می‌خواست انجمنی از ذوقیات و هواخواهان ادب باشد و این تمایل مدتهای مدید در میان آن جمع باقی بود. از روز نخست قرار گذاشتند که عضویت آن مادام‌العمر باشد و جانشین هر کس را پس از مرگش با اکثریت برگزینند. در آغاز کار خواندن خطابه‌های ورودی هنوز معمول نبود و در سال ۱۶۴۰ چون پاترو (Patru) را به عضویت پذیرفتند وی این قاعده را مؤسس شد.

در آن زمان فرهنگستان رئیسی انتخاب میکرد که جلسات را او تشکیل میداد و مهرداری که مکاتبات به عهدهٔ او بود و منشی دائمی که دفترها و صورت جلسات را که هر روز دوشنبه تشکیل می‌شد می‌نوشت. چیزی که در آغاز کار سبب تردید شد این بود که جلسات خود را وقف چه کارهائی کنند، نخست قرار گذاشتند که هریک خطابه‌ای در یکی از مسائل ذوقی ایراد کنند، به همین جهة گودو خطابه‌ای «در رد اصول فصاحت» و شاپلن خطابه‌ای «در رد عشق» و راکان خطابه‌ای «در رد علوم» و مزیریاک (Méziriac) خطابه‌ای «دربارهٔ ترجمه» و گومبو خطابه‌ای «دربارهٔ نمی‌دانم چه» ایراد کردند. سپس بدرخواست ریشلیو و با رضایت کرنی تراژدی معروف راکه «سید» (Cid) نام داشت مورد بحث قرار دادند و شاپلن به عهده گرفت گزارشی در این زمینه تهیه کند و آن را در ۱۶۳۷ به عنوان «احساسات فرهنگستان فرانسه دربارهٔ سید» انتشار داد. نخستین خطابهٔ ورودی که پاترو ایراد کرد شامل ستایشی از ریشلیو و سگیه و پادشاه و عضو متوفی بود که وی جانشین او می‌شد و این سنت هم‌چنان برقرار ماند. سرانجام فرهنگستان به عهده گرفت فرهنگی برای زبان فرانسه بنویسد و شاپلن طرح تألیف آن فرهنگ را فراهم ساخت و در این طرح این نکته را پیش‌بینی کرده بود: «می‌بایست انتخابی از همهٔ مؤلفینی که درگذشته‌اند و زبان ما را از همه پاکتر به کار برده‌اند بشود و آنها را در میان همهٔ اعضا تقسیم کنند تا اینکه

هر کسی هر چه را که سهم او شده است به دقت بخواند و مفردات و مرکباتی را که فرانسهٔ اصل میداند به‌ترتیب حروف هجا بر اوراق مختلف یادداشت کند». انتخابی که از نویسندگان و سرایندگان کردند دامنهٔ بسیار داشت و همهٔ بزرگان به جز رابله (Rabelais) نویسندهٔ مشهور را در نظر گرفتند و بدین‌گونه فرهنگی ترتیب دادند که نخستین چاپ آن در ۱۶۹۴ انتشار یافت و از آن پس چاپهای دیگر در ۱۷۱۸ و ۱۷۴۰ و ۱۷۶۲ و ۱۷۹۸ و ۱۸۳۵ و ۱۸۷۸ منتشر شد. چاپ نخست تنها شامل کلماتی بود که آنها را فصیح میشمردند و به‌ترتیب اشتقاق لغات جا داده بودند ولی در چاپ ۱۷۱۸ ترتیب حروف هجا را اختیار کردند. پیش از آنکه فرهنگستان فرانسه فرهنگ خود را به پایان رساند فورتیر (Furetière) که از اعضای آن جمع بود زودتر فرهنگی تألیف کرده بود که کامل‌تر و در ضمن شامل اصطلاحات فنی و به‌ترتیب حروف هجا بود ولی همین کار سبب خشم فرهنگستان شد و او را در ۱۶۸۵ از آن جمع اخراج کردند و فرهنگ وی تنها پس از مرگ او در ۱۶۹۰ در کشور هلاند انتشار یافت.

مادهٔ ۲۶ اساسنامهٔ فرهنگستان تألیف فرهنگ و دستور زبان و اصول معانی و بیان و عروض را پیش‌بینی کرده بود اما فرهنگستان جز تألیف فرهنگ به کار دیگری دست نزد و تنها در ۱۶۴۷ وگلاکتابی به عنوان «یادداشت‌هائی دربارهٔ زبان فرانسه» تألیف کرد که در آن استعمالات فصحا را میزان صرف و نحو زبان قرار داده بود و مدتهای مدید همان کتاب سرمشق دستور زبان به‌شمار میرفت تا اینکه در این اواخر فرهنگستان کتاب دستور زبان خود را هم انتشار داد.

برای اینکه نمونه‌ای از کندکاری این فرهنگستان در دست باشد این نکته بسنده است که چون به تألیف فرهنگ دست زدند در ماه ژوئن ۱۶۳۹ هنوز در حرف «آ» بودند و این کتاب ۵۵ سال پس از آن به دست مردم افتاد.

در ضمن گاهگاهی فرهنگستان به کارهای ادبی دیگر می‌پرداخت، از آن جمله بعضی اشعار مالرب (Malherbe) شاعر معروف را که در ۱۶۲۸ درگذشته بود مورد بحث و انتقاد قرار داد و اگر کار اساسی اعضای آن شرکت در تدوین فرهنگ شد برای آن بود که پس از مدتها تردید دیدند یگانه کاری که چهل تن می‌توانند در آن شرکت کنند همین است.

اساسنامهٔ فرهنگستان را نخستین اعضای آن به اشتراک یکدیگر تدوین کردند و ریشلیو بی‌درنگ آن را تصویب کرد. تنها ماده‌ای را که در آن قید کرده بودند که هر یک از اعضای فرهنگستان «باید خصال مؤسس آن را محترم شمرد» و مراد از آن مؤسس ریشلیو بود خط کشید ولی اعضا آن سنت را رعایت کردند و تا مدتهای مدید ستایش وی در خطابه‌های ورودی اعضا معمول بود. پس از آنکه سگیه وزیر دادگستری که در تأسیس فرهنگستان با ریشلیو دستیاری کرده و پس از مرگ او سرپرست فرهنگستان شده بود در ۱۶۷۲ درگذشت، لوئی چهاردهم این افتخار را به خویشتن و جانشینان خود انحصار داد. اما اینک یگانه اثری که از این سنت باقی‌مانده این است که هر عضو تازه‌واردی باید با هیئت رئیسهٔ فرهنگستان دیدنی از رئیس دولت فرانسه بکند. گاهی برخی از اعضای فرهنگستان از این کار هم خودداری کرده‌اند چنانکه شاتوبریان (Chateaubriand) نویسندهٔ معروف از رفتن به حضور ناپلیون اول و بریه (Berryer) از رفتن به حضور ناپلیون سوم خودداری کردند.

در آغاز رئیس و مهردار فرهنگستان را دو ماه به دو ماه به حکم قرعه انتخاب می‌کردند ولی مدتهای مدید است که رئیس و مهردار را هر سه ماه یک بار به اکثریت برمی‌گزینند، اما منشی دائمی همواره مادام‌العمر انتخاب می‌شود. کسانی که در این مدت بدین سمت انتخاب شده‌اند به‌ترتیب تاریخ از این قرارند: کنرار، مزره، رنیه دماره (Regnier-Desmarais)، داسیه (Dacier)، دوبوس (Dubos)، اوتویل (Houtteville)، میرابو (Mirabaud)، دوکلو (Duclos)، دالامبر (d'Alembert)، مارمونتل (Marmontel)، سوار (Suard)، رنوار (Raynouard)، اوژه (Auger)، آندریو (Andrieux)، آرنو (Arnault)، ویلمن (Villemain)، پاتن (Patin)، کامیل دوسه (Camille Doucet)، گاستون بواسیه (Gaston Boissier)، رنه دومیک (René Doumic).

در زمان کنونی منشی دائمی شش‌هزار فرانک حقوق ثابت می‌گیرد و در عمارت «انستیتو» (Institut) منزل دارد و اعضای معمولی هر یک ۱۵۰۰ فرانک میگیرند.

طرز انتخاب اعضای فرهنگستان چندین بار تغییر کرده است و اکنون معمول این است که پس از مرگ یک تن از اعضا کسی که داوطلب جانشینی اوست خود را معرفی میکند و ناگزیر است که از همهٔ اعضا دیدن کند و سپس رأی میگیرند و باید به اکثریت مطلق انتخاب شود. بیشتر پیش می‌آید که سه بار رأی میگیرند و اکثریت به دست نمی‌آید و ناچار گرفتن رأی را به بعد موکول می‌کنند.

از ۱۸۶۹ معمول شده است که پیش از جلسه‌ای که باید دربارهٔ عضویت کسی رأی بگیرند در شایستگی کسی که داوطلب یکی از کرسیهای فرهنگستان است بحث می‌کنند. در ۱۸۸۰ به پیشنهاد کارو (Caro) و دزیره نیزار (Désiré Nisard) و آلکساندر دوما پسر (Alexandre Dumas fils) این بحث را ترک کردند ولی در ۱۸۹۶ دوباره رأی دادند و برقرار شد.

در زمانهای پیش از انقلاب پادشاهان فرانسه می‌بایست به انتخاب کسی که فرهنگستان وی را به عضویت پذیرفته بود رضا دهند و گاه می‌شد که پادشاه موافقت نمیکرد چنانکه پیرون (Piron) شاعر متولد در ۱۶۸۹ و متوفی در ۱۷۷۳ پس از آنکه چند بار داوطلب عضویت شده بود با وجود آنکه قطعاتی در استهزای فرهنگستان سروده بود سرانجام به عضویت انتخاب شد ولی لوئی پانزدهم با این انتخاب موافقت نکرد و برای اینکه از شاعر مزبور دلجوئی کند هزار لیره حقوق دربارهٔ او مقرر داشت و پیرون در این موقع بیتی ساخته که بر سنگ قبر او بنویسند و آن بیت معروف این است: «اینجا پیرون را به خاک سپرده‌اند که هیچ، حتی عضو فرهنگستان هم نبود.»

Ci-gît Piron,qui ne fut rien,
Pas même académicien

نکتهٔ جالب توجه در انتخاب اعضای فرهنگستان این است که همیشه بزرگترین شاعر و نویسندهٔ زمان به عضویت انتخاب نمی‌شود و بسا شده است که اعضای فرهنگستان کسی را که کمتر شایستگی داشته ترجیح داده باشند یا اینکه نویسنده و گویندهٔ بزرگی که خود داوطلب نشده وی را در جمع خود پذیرفته‌اند و چون فرهنگستان بیش از چهل کرسی ندارد آرسن‌اوسه (Arsène Houssaye) نویسندهٔ معروف متولد در ۱۸۱۵ و متوفی در ۱۸۹۶ کرسی چهل و یکمی برای فرهنگستان قائل شده و کسانی را که از این حق بی‌بهره‌اند بر آن کرسی نشانده و کتابی معروف به نام «کرسی چهل و یکم فرهنگستان فرانسه» (Le 41e fauteuil de l'Académie Française) نوشته و احوال کسانی را که از این حق‌شناسی برخوردار نگشته‌اند در آن کتاب گرد آورده و معروف‌ترین کسان از میان آنها پاسکال (Pascal) و مولیر (Molière) و بالزاک (Balzac) و آلکساندر دوما (Alexandre Dumas) بوده‌اند.

سنت دیگری که در فرهنگستان فرانسه از قدیم باقی است این است که چند کرسی آن را به مردان سیاسی معروف کشور و سردارهای نامی اختصاص داده‌اند چنانکه معمولا سه تن از سرداران بزرگ در آنجا با نویسندگان و سرایندگان همنشین‌اند.

با وجود آنکه عضویت فرهنگستان مادام‌العمر است و به همین جهت اعضای آن را به عنوان «جاویدان» (Immortels) می‌نامند، اکثریت مطلق آرای فرهنگستان می‌تواند کسی را از عضویت خلع کند، ولی فرهنگستان تاکنون این حق قانونی خود را کمتر به کار برده و تاکنون سه تن از اعضای خود را از عضویت خلع کرده: نخست اوژه دو مولئون دو گارنیه (Auger de Mauléon de Garnier) کشیش گمنامی بود که به عضویت انتخاب شده بود و در ۱۶۳۶ چون ثابت شد از پس دادن پولی که دوستی به او امانت سپرده بود امتناع کرده است او را از عضویت خلع کردند و پس از آن همان فورتیر سابق‌الذکر بود که به عنوان رقابت با فرهنگستان در انتشار فرهنگ خود در ۱۶۸۵ او را خلع کردند و پس از آن آبه دو سن پیر (Abbé de Saint-Pierre) بود که در ۱۷۱۸ به عنوان اینکه در اشعار خود به روح پادشاه متوفی یعنی لوئی چهاردهم توهین کرده است وی را نیز خلع کردند. در ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶ نیز دو تن از اعضای فرهنگستان را از حق خود محروم کرده‌اند، ولی این کار جنبهٔ سیاسی داشته و فرهنگستان در این باب رأی نداده و دولت فرانسه آنها را خلع کرده است.

یکی از نخستین نتایجی که فرهنگستان فرانسه از کارهای خود بیرون داده همان رأی اعضای آن دربارهٔ «سید» (Cid) تراژدی معروف کرنی است و آنهم بیشتر به‌واسطهٔ بدخواهی است که ریشلیو نسبت به کرنی داشت و فرهنگستان را به این کار واداشت و خواهی نخواهی آن را به پایان رساند. مطالب کتابی را

که در این زمینه انتشار یافت در جلسات مورد بحث قرار دادند و شاپلن نتیجهٔ آن مباحث را نوشت. با وجود آنکه در این کتاب حق کرنی را ادا نکرده‌اند در هر صورت نخستین کتاب خوبیست که در انتقاد ادبی به زبان فرانسه انتشار یافته است. پس از آن کار عمدهٔ فرهنگستان تدوین فرهنگ زبان فرانسه بوده است و تأخیری را که در این کار روا داشته کراراً مورد استهزاء قرار داده‌اند.

مدتهای مدید فرهنگستان فرانسه جایگاه معینی برای جلسات خود نداشت و جلسات را نخست در خانهٔ کنرار و سپس در خانهٔ دماره و شاپلن و گمبرویل (Gomberville) و پس از آن در خانهٔ سگیه تشکیل میدادند. در ۱۶۷۲ پس از مرگ سگیه لوئی چهاردهم یکی از طالارهای کاخ لوور را به جلسات فرهنگستان اختصاص داد و تا ششم ماه ترمیدور (Thermidor) سال دوم جمهوری فرانسه جلسات در آنجا تشکیل می‌شد و در این تاریخ حکومت کونوانسیون (Convention) فرهنگستان فرانسه و «فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات» را منحل کرد. در زمانی که لوئی چهاردهم فرهنگستان را در کاخ لوور پذیرفت ۶۰۶ جلد کتاب به آن انجمن هدیه داد و همین مقدمهٔ کتابخانهٔ معروف انستیتوی فرانسه شد.

نخستین جلسات عمومی که تماشائیان را نیز بدان حق حضور دادند در سال ۱۶۷۱ تشکیل شد. اکنون فرهنگستان چهل کرسی معین دارد که هر یک از آنها را به نام نخستین کسی که بر آن نشسته است می‌نامند، و البته هر کرسی که مردان معروف‌تری بر آن نشسته‌اند بیشتر داوطلبان را به‌خود جلب میکند و این ترتیب را در پایان قرن هفدهم دادند.

پس از آنکه حکومت کونوانسیون فرهنگستان را منحل کرد چندی در انحلال بود تا اینکه در سال ۱۸۰۳ که انستیتوی فرانسه را تشکیل دادند و آن را به چهار شعبه منقسم کردند، یکی از شعب چهارگونهٔ آن شد و با سه شعبهٔ دیگر در مدرسهٔ چهار ملت (Collège des Quatre-Nations) تشکیل می‌شد و در این موقع آن را «شعبهٔ زبان و ادبیات فرانسه» می‌نامیدند. حکومت رستوراسیون (Restauration) دوباره همان نام و مقام پیشین را به فرهنگستان فرانسه داد و در ضمن به عنوان تصفیهٔ آن برخی از اعضای آن را خارج کرد که چند تن از آنها مردان بزرگی نبودند مانند کامباسرس (Cambacérès) و لوسین بناپارت (Lucien Bonaparte) و رنیو دو سن ژان دانژلی (Regnaud (de saint Jean d'Angely) و ماره (Maret) و دوک دو باسانو (Duc de Bassano)، ولی در عوض چند تن از مردان بزرگ زمانه از عضویت محروم شدند مانند سییس (Sieyès) و گارا (Garat) و رودرر (Roederer) و اتین (Étienne) و آرنو (Arnault) و کاردینال موری (Maury). اتین و آرنو را دوباره در ۱۸۲۹ به عضویت برگزیدند.

از آن زمان مهم‌ترین وقایعی که در تاریخ فرهنگستان فرانسه ضبط کرده‌اند بدین گونه است: در ۱۸۱۲ شاتوبریان نویسندهٔ معروف از جلوس بر کرسی که برای آن وی را انتخاب کرده بودند خودداری کرد، زیرا که می‌بایست مطابق سنت فرهنگستان ستایشی از ژ. م. شنیه (J.M.Chénier) انقلابی معروف که وی جانشین او می‌شد بکند و حاضر شود او را به ناپلیون اول معرفی کنند، و از این هر دو کار تحاشی داشت و به همین جهت عضو فرهنگستان بود ولی هرگز خطابه‌ای ایراد نکرد. پس از آن هنگامی که امیل اولیویه (Émile Olivier) نویسندهٔ مشهور را به عضویت انتخاب کردند چون در خطابهٔ خود ستایشی نسبت بناپلیون سوم درج کرده بود و اعضای فرهنگستان با خواندن آن موافق نبودند و وی هم نخواست آن را حذف کند ناچار شدند جلسهٔ پذیرائی او را عقب بیندازند و ناچار تنها در سال ۱۸۷۴ اجازهٔ حضور به او دادند و وی هم خطابه‌ای ایراد نکرد. در این مدت یگانه کسی که از عضویت فرهنگستان استعفا داده دوپانلو (Dupanloup) اسقف شهر ارلئان (Orléans) بوده که چون در ۱۸۷۱ لیتره (Littré) دانشمند معروف صاحب فرهنگ مشهور را به عضویت انتخاب کردند به‌واسطهٔ اختلاف عقیده‌ای که با او داشت از حضور در فرهنگستان خودداری کرد و استعفا داد. آخرین کسی که نسبت به فرهنگستان روی خوش نشان نداده ژرژ کلمانسو (Georges Clemenceau) نخست وزیر و مرد سیاسی معروف فرانسه است که در ۱۹۱۸ او را به عضویت پذیرفتند و از حضور در فرهنگستان امتناع کرد.

گذشته از تدوین فرهنگ، کار عمدهٔ فرهنگستان فرانسه دادن جایزه‌های متعدد ادبی و اخلاقی است که چه دولت و چه اشخاص پولهائی و درآمدهای

اوقافی را برای این کار به اختیار فرهنگستان گذاشته‌اند. جلسات عمومی فرهنگستان می‌بایست روزهای پنجشنبه ساعت ۳ بعد از ظهر تشکیل یابد.

در این مدت ۳۰۹ سال که از نخستین جلسهٔ فرهنگستان فرانسه می‌گذرد ۵۸۹ تن از دانشمندان و ادبا و مردان سیاسی و سرداران و روحانیان معروف فرانسه بر کرسی‌های چهل‌گانهٔ آن به سمت عضویت نشسته‌اند. تا پیش از جنگ کنونی یک کرسی آن خالی بوده و اعضائی که بر سی و نه کرسی دیگر می‌نشستند از این قرار بودند: بودریار (Baudrillard)، ژ.بدیه (J. Bédier)، بلسور (Bellessort)، پیر بنوا (Pierre Benoit)، ل. برار (L. Bérard)، هانری برگسون (Bergson Henri)، لوئی برتران (Louis Bertrand)، آبل بونار (Abel Bonnard)، هانری بوردو (Henry Bordeaux)، دوک موریس دو بروگلی (Duc Maurice de Broglie)، آ. شومکس (A. Chaumeix)، آ. شوریون (A. Chevrillon)، موریس دونه (Maurice Donnay)، رنه دومیک (René Doumic)، ژرژ دوآمل (Georges Duhamel)، ادوار استونیه (Édouard Estaunié)، کلود فارر (Claude Farrère)، دوک دو لافورس (Duc de la Force)، مارشال فرانشه دپره (Franchet d'Esperey)، لوئی ژیله (Louis Gillet)، ژ.گویو (G.Goyau)، ادمون ژالو (Edmond Jaloux)، دریاسالار لاکاز (Vice-Amiral Lacaze)، ژ. دو لاکرتل (G. de Lacretelle)، هانری لاودان (Henri Lavedan)، ژ. لوکونت (G. Lecomte)، ل. مادلن (L. Madelin)، امیل مال (Émile Mâle)، فرانسوا موریاک (François Mauriac)، آندره موروا (André Maurois)، م. پالئولوگ (M.Paléologue)، مارشال پتن (Pétain)، ا. پیکار (E. Picard)، مارسل پروو (Marcel Prévost)، پل والری (Paul Valéry)، ژنرال وگان (Weygand). از میان این عده قدیم‌ترین اعضای کنونی فرهنگستان گابریل آنوتو مورخ معروف است که در سال ۱۸۹۷ به عضویت انتخاب شده و در میان این جمع کسی که در این اواخر خبر مرگ او به ما رسیده حکیم نامور هانری برگسون مؤسس طریقهٔ معروف در فلسفه که به نام او به طریقهٔ «برگسونیسم» نامیده می‌شود و در سال گذشته[1] به حال فجیعی که عظمت و بزرگواری او را در زندگی و مرگ در تاریخ خواهد گذاشت در پاریس روی از این جهان درکشید[2]. آخرین کسی که از ایشان درگذشته لوئی ژیله نویسندهٔ معروف است و اینک فرهنگستان ده کرسی خالی دارد.

از جملهٔ یادگارهای ادبی معروف فرهنگستان فرانسه رسالهٔ کوچکی است به نام «نامه به فرهنگستان فرانسه» از فنلون Fénelon نویسندهٔ بسیار معروف متولد در ۱۶۵۱ و متوفی در ۱۷۱۵ که آخرین تألیف اوست و در سال ۱۷۱۶ یک سال پس از مرگ وی انتشار یافته است. چون فرهنگستان رای او را دربارهٔ کارهائی که می‌بایست به پایان رساند یا آغاز کند خواستار شده بود وی این رساله را در آن زمینه نوشته و در آن پی‌درپی در باب تألیف فرهنگ و دستور زبان و تألیف کتابهائی دربارهٔ اصول معانی و بیان و عروض و سه کتاب دربارهٔ تراژدی و کمدی و تاریخ بحث کرده و در ضمن ایراداتی را که ممکن بوده است در این زمینه‌ها بکنند رد کرده و در پایان مباحث خود عقایدی دربارهٔ نویسندگان قدیم و جدید به میان آورده است و مخصوصاً حسن سلیقهٔ خود و تبحر تامی را که در ادبیات قدیم داشته به استادی کامل بیان کرده. این رساله گذشته از آنکه یکی از سرمشقهای نویسندگی است هنوز مطالب آن برای بسیاری از نویسندگان و بسیاری از کشورهای جهان تازگی دارد و جزو شاهکارهای زبان فرانسه به‌شمار میرود.

انستیتوی فرانسه – به جز فرهنگستان فرانسه که عالی‌ترین مجمع از مردان نامی آن کشور در هر فن است و با آنکه از آغاز برای سرپرستی ادبیات تشکیل یافته اندک اندک انجمنی شده است که عضویت آن بالاترین افتخارات مردان بزرگ کشور به‌شمار میرود، در فرانسه چهار فرهنگستان دیگر هست که با فرهنگستان فرانسه روی‌همرفته آنها را در انقلاب فرانسه در ۱۷۹۵ تشکیل داده و «انستیتوی فرانسه» (Institut de France) نامیده‌اند و آن چهار فرهنگستان دیگر از این قرار است:

۱ – فرهنگستان هنرهای زیبا که در ۱۷۹۵ تأسیس شده و جانشین دو فرهنگستان دیگری شده است که پیش از آن بوده و «فرهنگستان شاهی نقاشی و حجاری» و «فرهنگستان شاهی معماری» نام

۱ – این مقاله چند سال قبل تحریر شده (لغت‌نامه).
۲ – برگسون به سال ۱۹۴۱ م. درگذشته.

داشته‌اند و شامل ۵۰ تن عضو پیوسته است که ده تن از آنها «اعضای آزاد» و چهل تن دیگر به پنج شعبه بدین ترتیب متقسم می‌شوند:

شعبهٔ نقاشی چهارده عضو، شعبهٔ حجاری هشت عضو، شعبهٔ معماری هشت عضو، شعبهٔ حکاکی (گراوور) چهار عضو، شعبهٔ موسیقی شش عضو.

۲ - فرهنگستان علوم اخلاقی و سیاسی و آن نیز در ۱۷۹۵ در انقلاب فرانسه تأسیس شده و آن هم شامل پنجاه تن عضو پیوسته است که ده تن از آنها اعضای آزاد و چهل تن دیگر به پنج شعبه منقسم میشوند: شعبهٔ فلسفه هشت عضو، شعبهٔ اخلاق هشت عضو، شعبهٔ قوانین هشت عضو، شعبهٔ اقتصاد سیاسی (ثروت) هشت عضو، شعبهٔ تاریخ و جغرافیا هشت عضو.

۳ - فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات که در ۱۶۶۳ کلبر (Colbert) وزیر معروف آن را تأسیس کرده و در زمان تأسیس نام آن را «فرهنگستان کوچک» گذاشته است، و در آغاز شامل چهار تن عضو بوده که وزیر خود از میان اعضای فرهنگستان فرانسه برمی‌گزیده است، و اینک شامل پنجاه و چهار عضو پیوسته است که پانزده تن از آنها اعضای آزادند.

۴ - فرهنگستان علوم که آن را نیز در ۱۶۶۶ کلبر تأسیس کرده و در ۱۶۶۹ لوئی چهاردهم تأسیس آن را تصویب کرده است، و در آغاز تنها شامل شعب هندسه و نجوم و جر اثقال و تشریح و شیمی و گیاه‌شناسی بود و اینک شامل هشتاد و دو تن عضو است که شصت و شش تن آنها اعضای پیوسته و ده تن آنها اعضای آزاد و شش تن آنها اعضای خارج از پای‌تخت‌اند. شصت و شش تن اعضای اصلی آن به یازده شعبه منقسم می‌شوند که هر شعبه شامل شش عضو است: شعبهٔ هندسه، شعبهٔ جر اثقال، شعبهٔ نجوم، شعبهٔ جغرافیا و کشتی‌رانی، شعبهٔ فیزیک عمومی، شعبهٔ شیمی، شعبهٔ معدن‌شناسی، شعبهٔ گیاه‌شناسی، شعبهٔ اقتصاد روستائی، شعبهٔ تشریح و حیوان‌شناسی، شعبهٔ پزشکی و جراحی، و دو منشی دائمی یکی برای علوم طبیعی و یکی برای علوم ریاضی دارد.

گذشته از این پنج فرهنگستان که روی‌همرفته انستیتوی فرانسه را تشکیل میدهند در آن کشور یک انجمن عالی از پزشکان نیز به نام «فرهنگستان پزشکی» هست که در ۱۸۲۰ تأسیس کرده‌اند و جانشین دو انجمن دیگری شده است که پیش از آن بوده‌اند، یعنی «انجمن پزشکی» و «فرهنگستان جراحی» که هر دو را در ۱۷۹۳ منحل کرده‌اند.

***

دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی

تاریخچهٔ فرهنگستان ایران[1]

سالها[1] پیش از تأسیس فرهنگستان ایران، فکر تشکیل انجمنی مرکب از دانشمندان و ارباب فضل و اطلاع بر خاطرها میگذشت و مخصوصاً از روزی که ملت ایران با تمدن مغرب‌زمین کمابیش آشنا شده به اهمیت وظائف و خدمات مجامع علمی و ادبی بیگانه پی برد، این فکر در اذهان قوت گرفت. اشارات و اقوالی هم که در کتب و تواریخ قدیم از وجود چنین مجامعی به اشکال و عناوین مختلف در ایران کهن‌سال و در طی قرون متوالیه حکایت میکرد آتش شوق ایرانیان را به ایجاد نظائر آنها دامن میزد، چنانکه در دورهٔ مشروطیت در تهران و شهرستانها بارها گروهی از مردم دانشمند و هنردوست گرد هم آمده به تأسیس انجمن‌هائی که در آنها سخن از علم و ادب میرفت همت گماشتند.

چگونگی تجلی این منظور در قالبهای گوناگون، داستان مفصل و دلکشی است که در این مختصر ادای حق آن را بواجبی نتوان کرد. تنها ذکر این نکته لازم است که در دورهٔ مشروطه از مقامات دولتی اقدام رسمی در این خصوص به عمل نیامده بود و به‌غیر از کوششهای افراد و یا مجامع خصوصی قدم دیگری در این راه برداشته نمیشد. در سال ۱۳۱۳ قریب پنج ماه قبل از تأسیس فرهنگستان ایران وزارت معارف در صدد برآمد که انجمنهائی مرکب از ارباب تخصص و اطلاع در هر فن فراهم بیاورد و بر آن شد که این کار را با تشکیل «آکادمی طبی» آغاز کند. برای مطالعهٔ در این امر جلساتی با حضور چند تن از پزشکان معروف و بعضی از دانشمندان در دانشکدهٔ طب تشکیل یافت و نام «فرهنگستان» به عنوان معادل آکادمی در یکی از آن جلسات اختیار شد. اساسنامه‌ای هم برای فرهنگستان طبی نگارش یافت که وظایف آن بدینگونه پیش‌بینی شده بود:

فرهنگستان طب ایران در مسائل ده‌گانهٔ ذیل اقدام خواهد کرد:

۱ - ترجمه و تألیف کتابهای طبی درسی و غیردرسی.

۲ - تهیهٔ فرهنگ طبی و دواسازی و جمع‌آوری لغات طبی.

۳ - وضع لغتهای طبی و اصطلاحات لازم که در زبان فارسی نیست.

۴ - تهیه و نشر مقالات طبی سودمند.

۵ - مطالعه در خواص طبی گیاههائی که در سرزمین ایران موجود است و بیان فوائد هر یک و تهیه و طبع دستور دواسازی.

۶ - دادن جائزه و نشانهای مخصوص به کسانی که مقاله‌های سودمند در باب طب و تندرستی به زبان فارسی بنویسند.

۷ - معاونت فکری با مقامات مربوطه در امور صحی فردی و اجتماعی در مواقع احتیاج و همراهی فکری و راهنمائی به فارغ‌التحصیل‌های دانشکدهٔ طب برای تهیهٔ رساله‌های اجتهادی.

---

۱ - نقل از نامهٔ فرهنگستان، سال اول، شمارهٔ اول.

۸ - جمع‌آوری و طبع و نشر نسخه‌های قدیمی کمیاب از کتب طبی.

۹ - ایجاد روابط دائمی با فرهنگستانهای طبی (آکادمیهای طبی) ممالک خارجه و تهیه و جمع‌آوری آثار آنان.

۱۰ - مطالعهٔ کامل در کشفیات و اختراعات از فنون مختلف طب: دواسازی و دندانسازی و متعلقات آن و اعلان نتیجهٔ آنها برای استفادهٔ عموم اطبای مملکت.

با مختصر توجه به وظایف مندرج در این ماده معلوم میگردد که منظور از ایجاد فرهنگستان طبی و نظائر آن برای سایر رشته‌ها این نبود که وضع لغات و اصطلاحات جدید، وظیفهٔ منحصر آنها قرار داده شود بلکه ترجمه و تألیف کتب و تهیهٔ فرهنگها و جمع‌آوری لغات و اصطلاحات موجوده و تشویق به تحقیقات علمی و ادبی در شعب مختلف علوم و فنون، مورد توجه خاص قرار گرفته بود. ولی در همان اوقات پیش از آنکه این نیت به موقع عمل گذاشته شود و اساسنامهٔ فرهنگستان طبی از مقام شور به مرحلهٔ تصویب و اجراء درآید در زمستان ۱۳۱۳ ناگهان اندیشه‌های تندی در اصلاح زبان و لغت و طرز نگارش فارسی به وجود آمد و علل و اسباب متعدد موجب ایجاد اضطراب و تشویش خاصی در اوضاع ادبی و لغوی ایران گردید، بدین معنی که به قول مرحوم فروغی[1] برای بعضی از علاقمندان به ترقی زبان فارسی این فکر پیش آمد که برای معانی که امروزه الفاظ فارسی به‌جهت آنها وجود ندارد یا استعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند، لیکن غالباً دیده شد «... کارهائی که در این باب می‌کنند بی‌رویه و از روی مبنای صحیح و ذوق سلیم نیست...» شاید در آن گیرودار اشخاصی که دم از ترقی و توسعهٔ زبان و پیراستن آن از الفاظ نامتناسب خارجی میزدند قلبی عاشق و نیتی صادق داشتند ولی در طرز اجراء این فکر و تشخیص وسائل، غالباً به خطا میرفتند و مثلاً تعصب، غرور ملی و نژادی را که در جای خود امری ممدوح و حسی شریف است به حد افراط دربارهٔ زبان و لغت -که بحثی فنی و تحقیقی و مبتنی بر سوابق و سنن تاریخی و در عین حال متکی بر انس و عادت و ذوق سلیم و قبول اکثریت افراد ملت است - راه میدادند و با این افراط در برابر آن مقدار از اصلاحات لغوی هم که احتیاجات کنونی زبان به حکم عقل و منطق بدانها رأی میداد به دست خود سدّی ایجاد میکردند و در اذهان پیروان طریقهٔ اعتدال نگرانی خاصی پدید می‌آوردند.

خلاصه آنکه از هر گوشه‌ای نغمه‌ای به گوش می‌رسید و هر کسی فراخور فهم و دانش خود میزان و ملاکی برای این کار به دست میداد. در میان علمداران این نهضت کسانی نیز پیدا می‌شدند که چون به زبان و لغت عربی به حدی که در زبان فارسی مورد احتیاج است احاطه نداشتند به خیال آنکه زحمت خود و دیگران را کمتر کنند میخواستند حتی یک کلمهٔ عربی در زبان فارسی باقی نگذارند و لغاتی را که با وجود اصل تازی در طی مدت بیش از هزار سال جزو دارائی زبان فارسی شده و وسیلهٔ تکلم تمام افراد کشور از خاص و عام و باسواد و بی‌سواد گردیده است بیرون کرده به‌جای آنها الفاظ جدیدی را وضع کنند و یا آنکه بعضی از کلمات متروک و مهجور زبانهای قبل از اسلام ایران را که فراگرفتن آنها برای اکثر مردم امروز از آموختن کلمات زبانهای خارجی نیز دشوارتر است جانشین لغات عربی مأنوس نمایند. و عجب آنکه برخی از این هواداران اصلاحات، زبان فارسی را نیز به خوبی نمی‌دانستند و گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی از کلمات صحیح‌النسب فارسی را به گمان اینکه لغت تازی است مورد لعن و طعن قرار داده مرادف عربی آنها را بدون اینکه بدانند عربی است به نام فارسی سره به عنوان معادل پیشنهاد میکردند. بدین ترتیب زمزمه‌هائی که ابتدا در بعضی از محافل و جسته جسته به گوش می‌رسید در مدت بسیار اندکی به مطبوعات و سپس به ادارات و بنگاههای دولتی سرایت کرد و کم‌کم این تفنن شکل جدی به‌خود گرفت. کسانی که ابتدا در جراید مقالاتی به «فارسی سره» و یا در حقیقت به «فارسی ساختگی» انتشار میدادند و فهم مقصود و عبارات آنها نه تنها برای عامهٔ مردم بلکه برای دوستان هم‌عقیدهٔ خودشان نیز دشوار و گاهی محال بود درصدد برآمدند که اصطلاحات جدیدی وضع کرده در مکاتبات اداری رواج دهند. در اغلب وزارتخانه‌ها و حتی در ادارهٔ مباشرت مجلس شورای ملی چند تن از این «فارسی‌پردازان» گرد هم آمده گاهی نظر موافق اولیاء

---

۱ - در نامهٔ شمارهٔ ۵۸۴ فروردین ۱۳۱۴ صادر از ریاست وزراء به وزارت معارف.

وزارتخانه را نیز به‌خود جلب کرده با اصطلاحات مجعوله که عدهٔ آنها همه روزه در تزاید بود شروع به مکاتبه با سایر ادارات نمودند. و چون کارخانه‌های لغت‌سازی ادارات و بنگاههای دولتی از نوع واحد نبودند کار به جائی رسید که گاهی ادارات دولتی در مکاتبات رسمی از درک مقصود یکدیگر عاجز می‌شدند. در پایتخت کشوری که مردم آن پس از هزار سال هنوز شاهنامهٔ فردوسی را بدون احتیاج به تفسیر میخوانند و معنی اشعار و لطایف آن را درک می‌کنند اوضاعی که افسانهٔ معروف شهر بابل قدیم را به‌خاطر می‌آورد پدیدار شد. نه تنها کارمندان دولت مجبور می‌شدند که در مکاتبات عادی اداری برای درک مقصود و فهم اصطلاحات همکاران خود دست توسل به دامان کتب لغت و دوستان لغت‌ساز و حدس و فرض بزنند بلکه ارباب رجوع نیز که به فارسی معمولی با ادارات مکاتبه کرده و حل مشکل خود را از آنها میخواستند هنگام دریافت جواب دچار مشکل تازه‌ای میگردیدند زیرا بعضی اوقات حتی در داخل یک اداره هر کدام از منشیان سلیقهٔ خاصی در وضع لغات برای خود اختیار کرده بودند و مراجعه کنندهٔ سرگردان ناگزیر بود که کشف معما و گشودن طلسم اصطلاحات را فقط از یکنفر که آنهم نویسندهٔ جواب بود بخواهد و الّا دنبالهٔ کار خویش را رها کرده بنشیند و صبر پیش گیرد.

اگر چه در نیمهٔ دوم سال ۱۳۱۳ این روش افراطی از طرفی در عالم مطبوعات رخنه کرده و از طرف دیگر چند کانون نیم رسمی در ادارهٔ مباشرت مجلس شورای ملی و در بعضی از دوائر دولتی به دست آورده بود ولی هنوز نتوانسته بود که خود را از تأیید و تقویت مقامات عالیه بهره‌مند ساخته و یا خود را مورد عنایت و حمایت آنان نشان دهد، اما پیش از آنکه سال به پایان رسد به این مقصود نیز نائل گردید و به‌ترتیبی که ذیلاً نگاشته می‌شود در بحبوحهٔ اقتدار اعلیحضرت شاهنشاه سابق حربهٔ برندهٔ این عبارات کوتاه یعنی «حسب الامر جهانمطاع همایونی» را به دست گرفت.

تفصیل این اجمال آنکه بعضی از طرفداران این فکر در وزارت جنگ ذهن اعلیحضرت پادشاه سابق را به این معنی متوجه میساختند که باید زبان فارسی را از قید نفوذ زبانهای بیگانه آزاد ساخت و بدین وسیله استقلال لغوی و ادبی ایران را تأمین کرد و مدعی شدند که از طرفی برای تجدید مجد و عظمت ایران و از طرف دیگر برای ساده کردن و قابل‌فهم ساختن زبان فارسی تنها علاج این است که لغات بیگانه و مخصوصاً کلمات عربی معمول و مهجور را با اقدامات رسمی از محاورات و مکاتبات بیرون کرد. البته چنین پیشنهاد دلکشی که حس بی‌نیازی از بیگانگان و همچنین شوق آسانی زبان را در قلب اعلیحضرت پادشاه سابق تحریک می‌کرد به آسانی مورد قبول واقع شد خاصه که در پایان سال نیز اعلیحضرت شاه به ترکیه مسافرت فرموده و اقدامات ترکها در تصفیهٔ زبان مورد نظر ایشان قرار گرفته بود.

پس امر اکید صادر گردید که فوراً در وزارت جنگ هیئتی برای انتخاب معادل جهت لغات نظامی بیگانه و نیز برای مطالعه در باب سایر اصطلاحات تشکیل شود و با همکاری سایر وزارتخانه‌ها این مهم انجام گیرد. قبل از تشکیل آن هیئت نیز مقدار معتنابهی از لغات نظامی گویا به‌صرف پیشنهاد ارکان حرب کل قشون وقت و یا پس از مشورت با چند تن از طرفداران وضع لغات جدید به عرض شاه رسید و در مکاتبات رسمی معمول گردید. از آنجمله بود کلمهٔ «افسر» به‌جای «صاحبمنصب»، و «ارتش» به‌جای «قشون»، و «تیمسار» به‌جای «حضرت اجل» (در عناوین نظامی) که بعدها صحت آنها نیز مورد تردید واقع گردید و جمعی به خیال اینکه این لغات از مصوبات فرهنگستان است این بنگاه را مورد ملامت قرار دادند.

کمیسیون وزارت جنگ فوراً شروع به کار کرد. از وزارت معارف و سایر وزارتخانه‌ها نماینده‌هائی دعوت نمود و با روش افراط‌آمیزی کوشش نمود که نه تنها برای لغات نظامی بلکه برای سایر اصطلاحات و لغات نیز با عجلهٔ تمام معادلهائی انتخاب کرده به‌وسیلهٔ مقامات نظامی آنها را از تصویب مقام سلطنت بگذراند و به سرعت در ادارات و جرائد منتشر و رایج سازد.

با این مقدمات وزارت معارف به حکم وظیفه ناگزیر شد که پیش از آنکه گزارش مذاکرات کمیسیون با تعبیرات ناروا به اطلاع مقام سلطنت برسد و اقدامات متهورانه و تفنن‌آمیز، ارکان زبان فارسی را دچار تزلزل کند به اقدامات جدی مبادرت ورزد. چارهٔ کار را در آن دید که بدون فوت وقت مقامات عالیه را متوجه اهمیت امر و وخامت وضع

بنماید. بدین منظور به مرحوم فروغی رئیس الوزراء وقت که واقف به تمام این تمایلات خارج از اعتدال بود متوسل شد و آنجناب همین که از کیفیت جریان امر آگاه شد این جمله را که عین عبارت او است بر زبان آورد: «عجب باد سفاهتی میوزد» و کمترین مسامحه و ملاحظه را در این کار جائز نشمرده به فاصلهٔ چند ساعت بعد از ختم جلسهٔ کمیسیون وزارت جنگ، پس از مذاکرات حکیمانه با اعلیحضرت پادشاه سابق به حمایت و یاری وزارت معارف کمر بست و چون با سوابقی که ذکر شد ممکن نبود که اعلیحضرت پهلوی را پس از صدور دستور تجدید نظر لغات از اجرای این امر به یکباره منصرف سازد، از تمهید مقدمات و ملاحظهٔ جوانب کار در تأیید نظر وزارت معارف پیشنهاد کرد که برای مطالعهٔ در این امور انجمنی مرکب از دانشمندان و اهل لغت و محققین تشکیل شود و مقدمات تشکیل فرهنگستان ایران را فراهم آورد و با حسن تدبیر توانست که دستگاههای گوناگون و رنگارنگ لغتسازی اشخاص غیرمسؤول و انجمنهای افراطی و یا غیرصالح را برچیند و بزرگترین خدمت را دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی انجام دهد.

پس از اقدام مذکور این نامه که در اواخر اسفند ۱۳۱۳ در وزارت معارف تهیه شده بود به شکل متحدالمآل (بخشنامه) در اوائل سال ۱۳۱۴ به تمام وزارتخانه‌ها فرستاده شد.

وزارت معارف — متحدالمآل

ادارهٔ کل انطباعات

شمارهٔ ۳۷۰/۷۵۶۲ — وزارت‌جلیلهٔ...

البته خاطر محترم مستحضر است که از چندی پیش نهضتی به منظور استعمال لغات فارسی به‌جای لغات خارجی خاصه لغات عربی پدید آمده و آثار این نهضت ابتدا در بعضی جرائد و رسالات ظاهر و در این اواخر در برخی از مؤسسات دولتی نیز آشکار گردیده است. چون موضوع زبان هر ملت یکی از مسائل مهمهٔ اجتماعی است و اقدام به اصلاح یا اجرای تغییرات و تبدیلات در آن محتاج به مطالعه و مباحثه و تعمق خاصی می‌باشد. وزارت معارف در نظر دارد که به زودی انجمن مخصوصی مرکب از دانشمندان و لغویون و ادبا و محققین تأسیس نموده این قبیل مسائل را در آن، مورد بحث و مطالعه قرار دهد. بنابراین متمنی است دستور اکید به عهدهٔ ادارات و دوائر تابعه صادر فرمایند که تا موقع تشکیل آن انجمن از وضع و استعمال هر گونه لغت جدید یا تبدیل لغات معمول به لغات فارسی خالص در مراسلات و اسناد رسمی اداری خودداری نمایند تا پس از تأسیس این انجمن پیشنهادهای مربوط بدین امر مورد مطالعه قرار گیرد و تدابیر مقتضیه اتخاذ گردد.

***

مرحوم فروغی نیز نتیجهٔ اقدامات خود را در ضمن نامه‌ای که ذیلاً درج می‌شود به وزارت معارف ابلاغ کرد:

ریاست وزراء نمرهٔ ۵۸۴ به تاریخ ۱۳۱۴/۱/۲۸

وزارت جلیلهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

چنانکه مستحضرند برای بعضی از علاقمندان به ترقی زبان فارسی این فکر پیش آمده است که برای ۵ معانی که امروزه الفاظ فارسی به‌جهت آنها وجود ندارد یا استعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند ولیکن غالباً دیده می‌شود کارهائی که در این باب می‌کنند بی‌رویه و از روی مبنای صحیح و ذوق سلیم نیست و این فقره مورد توجه ذات مقدس اعلیحضرت شهریاری ارواحنا فداه نیز شده و به اینجانب امر فرموده‌اند مراقبت کنم که فکر پختهٔ معقولی بشود که این منظور مهم که اساساً بسیار خوب و بجاست از رویهٔ صحیح منحرف نشود و نظر به اینکه اصلاً این مسئله از اموری است که در صلاحیت وزارت معارف است و ملاحظه کرده‌ام که اولیای آن وزارت جلیله متوجه بوده و علاقمندی خود را به این موضوع نشان داده‌اند اینک تأکیداً امر مبارک ملوکانه را هم ابلاغ و تقاضا میکنم که هر چه زودتر اقدامی را که برای حسن انجام این منظور مقتضی است با مطالعهٔ صحیح بفرمائید. خود اینجانب هم برای تبادل نظر و شرکت در کار حاضرم و منتظر اعلام نتیجه می‌باشم.

رئیس‌الوزراء - محمّدعلی فروغی

فرهنگستان ایران در ۱۳۱۴

وزارت معارف برای تهیهٔ مقدمات تشکیل

فرهنگستان جلساتی با شرکت عده‌ای از دانشمندان در محل سابق دانشکدهٔ حقوق (خانهٔ مرحوم اتابک واقع در خیابان لاله‌زار) ترتیب داد و اساسنامهٔ فرهنگستان را تهیه کرده در جلسهٔ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ به تصویب هیئت دولت رسانید.

اساسنامهٔ مذکور در تاریخ پنجم خرداد ۱۳۱۴ بدین شرح به وزارت معارف ابلاغ شد:

ریاست وزراء نمرهٔ ۱۵۴ به تاریخ ۵ خرداد ماه ۱۳۱۴

وزارت جلیلهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

هیئت وزراء در جلسهٔ ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ نظر به پیشنهاد نمرهٔ ۱۲۴۴ وزارت جلیلهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه اساسنامهٔ راجع به تشکیل انجمنی به نام فرهنگستان ایران را که در ۱۶ ماده تنظیم شده است با اصلاحات لازمه تصویب نمودند.

تصویبنامه در کابینهٔ ریاست وزراء ضبط است.

رئیس‌الوزراء - محمّدعلی فروغی

مختصر توجه به مادهٔ دوم اساسنامه معلوم میدارد که با ملاحظهٔ مقتضیات و اوضاع و احوال در تدوین آن نهایت دقت و احتیاط به کار رفته و به‌جای طرد و اخراج لغات بیگانه از زبان فارسی که در آن موقع ورد زبان و تنها هدف کارخانه‌های لغت‌سازی بود وظایف مفید و متعددی برای این بنگاه منظور شده است، یعنی مؤسسین فرهنگستان و مخصوصاً سرپرست دانا و هوشمند آن مرحوم فروغی توانسته‌اند جنبشی را که بر علیه دوام و سابقهٔ زبان شیوای فارسی آغاز شده بود از مجرای افراط و انحراف برگردانده در طریق اعتدال بیندازند و از راه مصلحت‌اندیشی و رعایت امیال پرشور آن زمان فکر فارسی سره را به روش «پیراستن زبان از الفاظ نامتناسب خارجی» مبدل و در اساسنامه درج و تصریح نمایند. انصاف باید داد که این عمل در آن موقع کار آسانی نبود و چنانکه گفته خواهد شد با وجود تمام احتیاطها و تدابیر، برای مرحوم فروغی و آقای حکمت وزیر معارف وقت و بعضی از همکاران ایشان زحمات و مخاطراتی فراهم آورد.

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که فرهنگستان ایران با وجود توجه باطنی به وظایف متعدد خود نتوانست از زمان تأسیس تا این اواخر، آنچنانکه منظور بود در جادهٔ ارشاد قدم زند و تکالیف خود را ایفاء نماید زیرا در ضمن عمل، خود را مجبور دید که در مقابل تقاضاها و انتظامات و دستورهای صریح و شدید، قسمت عمدهٔ اوقات را صرف یکی از وظایف فرعی یعنی انتخاب معادلها برای اصطلاحات و لغات خارجی بکند و باید اعتراف کرد که حتی در این کار نیز به حد کافی آزادی عمل نداشت و آنچه در این زمینه انجام میداد از طرفی مبنی بر احتراز از ایجاد و هم مخالفت صریح در برابر مقامات عالیه بود و از طرف دیگر نمیخواست و نمی‌توانست شانه از زیر بار مسئولیت خالی کرده و میدان را به کسانی بسپارد که اگر در این کار وارد می‌شدند هنگامه و آشوب بیمانندی در زبان و لغت فارسی بر پا میکردند. صاحبنظرانی هم که از دور تماشاگر این اوضاع بودند و از راه علاقمندی کارهای فرهنگستان و خاصه بعضی از لغات مصوب آن را مورد اعتراض قرار می‌دادند اگر چه در بعضی موارد کاملاً بی‌حق نبودند ولی اگر از روش اضطراری وی آگاه می‌شدند زبان طعن را کوتاه می‌کردند و انصاف می‌دادند که اگر فرهنگستان در مدت چند سال نتوانست با انجام وظایف مهم خود مستقیماً خدمت مثبتی دربارهٔ زبان فارسی انجام دهد لااقل موفق شد که زمام عمل را از دست گروهی افراطی بدر آورده خود را ظاهراً به مقام جانشینی آنها تنزل دهد و این خدمت منفی را که عبارت از منع رواج هزاران لغت مجعول و بی‌اساس در هر هفته و هر ماه باشد تقدیم جامعهٔ ایرانی نماید. خلاصه آنکه فرهنگستان از آغاز کار نسبت به تکالیف مهم خود بی‌اعتنا نبود و از همان روزهای تأسیس در نظامنامهٔ داخلی خود پیش‌بینی کرد که کمیسیونهای ذیل را برای اجرای اساسنامه تشکیل دهد:

۱ - کمیسیون لغت (برای وظایف بند ۱ و ۲ و ۳ از مادهٔ دوم اساسنامه)

۲ - کمیسیون دستور (برای بند ۴ از مادهٔ دوم اساسنامه)

۳ - کمیسیون اصطلاحات پیشه‌وران (برای بند ۵ از مادهٔ دوم)

۴ - کمیسیون کتب قدیم (برای بند ۶ و ۸ از مادهٔ دوم اساسنامه)

۵ - کمیسیون اصطلاحات ولایتی (برای بند ۷ از مادهٔ دوم اساسنامه)

۶ - کمیسیون راهنمائی (برای بند ۹ و ۱۰ و ۱۱ از مادهٔ دوم اساسنامه)

۷ - کمیسیون خط (برای بند ۱۲ از مادهٔ دوم اساسنامه)

و نیز مقرر شد که «فرهنگستان هرگاه لازم بداند می‌تواند کمیسیونهای دیگر برای وظایف خاص تشکیل دهد... و هر یک از کمیسیون‌ها می‌توانند در موقع ضرورت اشخاص خارج را برای مشورت و معاونت دعوت نمایند».

در ۱۳۱۴ نیز چهار کمیسیون مربوط به لغت و تهیهٔ فرهنگ، دستور زبان، مطالعه در لغات جغرافیائی و کتب قدیمه عملاً تشکیل شد و شروع به کار کرد و طرحهای مفیدی تهیه نمود ولی به جهاتی که در بالا بدانها اشارت رفت همهٔ این کوششها از راه اضطرار و در برابر فشار مقتضیات، تحت‌الشعاع عملی که فرهنگستان در غالب موارد برغم میل خود انجام میداد و آن عبارت از انتخاب معادل برای بعضی از لغات بود، قرار گرفت.

سازمان فرهنگستان

الف - نخستین رئیس و اعضاء اولی فرهنگستان

پس از آنکه اساسنامهٔ فرهنگستان به تصویب رسید و دو قسم عضو «پیوسته» و «وابسته» برای این بنگاه در نظر گرفته شد، اولین جلسهٔ رسمی فرهنگستان روز دوشنبه ۱۲ خرداد ماه ۱۳۱۴ در عمارت سابق دانشکدهٔ حقوق و سیاسی به ریاست مرحوم محمّدعلی فروغی (ذکاءالملک دوم) رئیس‌الوزراء وقت و به عضویت ۲۴ تن از پیوستگان که اسامی آنها به‌ترتیب حروف تهجی درج می‌شود تشکیل یافت:

۱ - اسفندیاری، آقای حسن
۲ - بهار، آقای محمّدتقی
۳ - پرتو اعظم، آقای دکتر علی
۴ - تقوی، آقای حاج سیّدنصرالله
۵ - حسابی، آقای دکتر محمود
۶ - حکمت، آقای علی‌اصغر
۷ - دهخدا، آقای علی‌اکبر
۸ - رشید یاسمی، آقای غلامرضا
۹ - رضازادهٔ شفق، آقای دکتر صادق
۱۰ - رهنما، آقای غلامحسین
۱۱ - سمیعی، آقای حسین
۱۲ - صدیق، آقای دکتر عیسی
۱۳ - عصار، سیّدمحمّد کاظم
۱۴ - فاطمی، آقای محمّد
۱۵ - فروزانفر، آقای بدیع‌الزمان
۱۶ - فروغی، آقای ابوالحسن
۱۷ - فروغی، آقای محمّدعلی
۱۸ - قریب، آقای عبدالعظیم
۱۹ - گل گلاب، آقای حسین
۲۰ - مقتدر، سرتیپ غلامحسین
۲۱ - نخجوان، سرلشکر احمد
۲۲ - نصر، آقای دکتر ولی‌الله
۲۳ - نفیسی، آقای سعید
۲۴ - وثوق، آقای حسن

در سنوات بعد بر شمارهٔ اعضاء پیوستهٔ فرهنگستان افزوده شد. اسامی آنان به‌ترتیب تاریخ انتخاب از این قرار است:

آقای دکتر قاسم غنی	۱۹ مهر ۱۳۱۵
آقای احمد اشتری	۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۱۷
آقای مصطفی عدل	۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۳۷
آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی	۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۳۷
آقای جمال‌الدین اخوی	۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۳۷
آقای ابراهیم پورداود	۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۳۷
آقای حسنعلی مستشار	۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۳۷
آقای دکتر احمد متین‌دفتری	۱۹ دی ۱۳۱۷
آقای عباس اقبال آشتیانی	۳۰ آذر ۱۳۱۷
آقای دکتر امیر اعلم	۲۰ اردی‌بهشت ۱۳۱۸
آقای محمّد حجازی	۲۳ خرداد ۱۳۱۸
آقای محمّد قزوینی	۲۱ مهر ۱۳۱۸
آقای سیّدمحمّد تدین	۲۰ دی ۱۳۲۰
آقای مسعود کیهان	۹ بهمن ۱۳۲۰
آقای جلال‌الدین همائی	۵ آذر ۱۳۲۱
آقای دکتر غلامعلی رعدی‌آذرخشی	۵ آذر ۱۳۲۱
آقای احمد بهمنیار	۵ آذر ۱۳۲۱[۱]

۱ - اعضای جدیدی که بنا بر پیشنهاد وزارت فرهنگ در جلسهٔ شب ۳۷/۳/۱ هیئت دولت به عضویت فرهنگستان ایران انتخاب شدند:
←

ب - دبیرخانهٔ فرهنگستان

چون در ضمن اساسنامه و نظامنامه تأسیس دارالانشائی برای فرهنگستان پیش‌بینی شده بود وزارت معارف در همان موقع به تأسیس آن اقدام نمود و آقای غلامعلی رعدی آذرخشی رئیس ادارهٔ کل انطباعات را به ریاست افتخاری دارالانشاء منصوب و به فرهنگستان معرفی و چند تن را نیز برای عضویت دارالانشاء استخدام کرد.

ج - بودجه و مقر فرهنگستان

پیوستگان فرهنگستان بابت عضویت مزدی دریافت نمیدارند و بودجهٔ فرهنگستان که به‌طریق اعانه از طرف دولت پرداخته می‌شود صرف تهیهٔ کتب و نوشت‌افزار و مخارج اداری می‌شود. اعانهٔ فرهنگستان در سال ۱۳۱۴ مبلغ ۲۴۰۰۰ ریال بود.

مدرسهٔ عالی سپهسالار (دانشکدهٔ معقول و منقول) از جلسهٔ چهاردهم (۱۰ شهریور ماه ۱۳۱۴) به بعد مقر فرهنگستان شد و از آن تاریخ تا ۱۳۲۱ که عمارت مخصوصی در جنب دانشکدهٔ مذکور برای فرهنگستان بنا گردید جلسات فرهنگستان در آن مکان تشکیل می‌یافت.

نظامنامه‌ها و طرحها و لغات

در ۱۳ مرداد ماه ۱۳۱۴ نظامنامهٔ داخلی فرهنگستان و پس از آن در همان سال نظامنامه‌های دیگر از قبیل آئین‌نامهٔ انتخاب و وظایف کارمندان وابستهٔ فرهنگستان (۲۲ دی‌ماه ۱۳۱۴) به تصویب رسید و از طرف کمیسیونهائی که تشکیل شده بود طرحهائی از قبیل طرح راجع به تهیهٔ فرهنگ فرهنگستان و جمع‌آوری اصطلاحات جغرافیائی و امثال و اشعار ولایتی و غیره تهیه شد و لغاتی که به‌عنوان معادل لغات بیگانه و یا به‌جای بعضی از اصطلاحات اداری و اسامی جغرافیائی و غیره از طرف فرهنگستان اختیار شده بود به ادارات دولتی ابلاغ گردید[1].

***

→ دکتر اقبال، حسین علاء، تقی‌زاده، دکتر احمد فرهاد، دکتر سیدحسن امامی، پروفسور یحیی عدل، سیدمحمد مشکوة، دکتر محمد معین، دکتر ابوالقاسم غفاری، دکتر محسن هشترودی، پرفسور فاطمی، دکتر پارسا، دکتر رفیعی، دکتر قدس، مهندس عبدالله ریاضی، مهندس محسن فروغی، مهندس اصفیا، مهندس نیکو، دکتر غلامحسین مصاحب، دکتر عبدالله شیانی.

۱ - اسامی اعضاء وابستهٔ فرهنگستان به‌ترتیب تاریخ انتخاب ازاین‌قرار است:

۱ - سیدمحمدعلی جمال‌زاده	۱۲	مرداد	۱۳۱۴
۲ - دکتر فخر ادهم	۵	آبان	۱۳۱۵
۳ - پرفسور کریستن‌سن (دانمارک)	۲	اسفند	۱۳۱۵
۴ - استاد هانری ماسه (فرانسه)	۱۳	مهر	۱۳۱۶
۵ - پرفسور زیکا(چک و اسلوا کی)	۱۰	دی	۱۳۱۷
۶ - جناب محمد حسنین هیکل (مصر)	۱۵	بهمن	۱۳۱۷
۷ - دکتر منصور بیک فهمی (مصر)	۱۵	بهمن	۱۳۱۷
۸ - علی بیک الجارم (مصر)	۱۵	بهمن	۱۳۱۷
۹ - محمد رفعت پاشا (مصر)	۸	تیر	۱۳۲۱
۱۰ - پاولوسکی (روسیه)	۸	تیر	۱۳۲۱

دکتر عیسی صدیق

توضیح دربارهٔ تاریخچهٔ فرهنگستان[1]

در شمارهٔ اول این نامه[2] «تاریخی از فرهنگستان ایران» درج شد که برای خوانندگان بسیار سودمند است زیرا تاریخچهٔ هر بنگاه، فلسفهٔ ایجاد آن را به دست میدهد و اشخاصی را که در کارهای آن مؤثر بوده‌اند معرفی میکند و اقداماتی را که انجام گرفته می‌نمایاند و بدین‌سان می‌توان آیندهٔ آن بنگاه را تا اندازه‌ای پیش‌بینی نمود.

چون نگارنده آگاه است که پیش از تأسیس فرهنگستان در دو مورد اقدامات اساسی در پی افکندن چنین بنگاهی به عمل آمده لازم دید اطلاعات خود را برای تکمیل مقدمهٔ مذکور بنویسد تا روشن شود که فرهنگستان از مؤسساتی است که احتیاج آن را به وجود آورده نه هوی و هوس و تا زمانی که این احتیاج باقی است فرهنگستان نیز وجود خواهد داشت.

در ۱۳۰۳ خورشیدی که در سازمان نظام ایران تجدید نظر می‌شد و به اقتباس از تشکیلات نظام مغرب زمین مؤسساتی بر پا میگشت نیازمندی به اصطلاحات نو ظاهر شد و وزارت جنگ با وزارت فرهنگ مذاکره و مکاتبه کرد و قرار شد انجمنی از نمایندگان دو وزارتخانه تشکیل شود تا به وضع لغات و تثبیت معانی آنها به فارسی اقدام کنند. مرحوم یحیی دولت‌آبادی و آقای غلامحسین رهنما و نگارنده به نمایندگی وزارت فرهنگ، معین شدیم. دیگر اعضاء انجمن آنچه بنده به‌خاطر دارم و از حافظهٔ آقای سرتیپ غلامحسین مقتدر که خود نیز کارمند انجمن بودند استمداد جسته‌ام عبارت بودند از:

شادروان سرلشکر جلایر (سردار مدحت)، شادروان سرلشکر غفاری (سردار مقتدر)، شادروان سرهنگ مهندس رضا شیبانی، سرهنگ کریم معاون نظام، آقای رشید یاسمی، سرهنگ حاج محمّد رزم‌آرا، سرهنگ علی کریم قوانلو.

نخستین جلسهٔ انجمن در ۲۸ آبانماه ۱۳۰۳ در وزارت جنگ منعقد شد و تا آخر همان سال هفته‌ای یکبار مرتباً تشکیل می‌یافت و بر طبق اوراقی که نزد نگارنده است در این مدت بالغ بر سیصد لغت وضع گردید. طرز کار بدین‌سان بود که اصطلاحات مورد نیاز به زبان فرانسه نوشته و قبلاً برای هر یک از اعضا ارسال می‌شد و آنان به ذوق و سلیقهٔ خود کلماتی که به نظرشان می‌رسید در مقابل الفاظ فرانسوی می‌نوشتند و به انجمن می‌آوردند. هر واژه جداگانه مطرح و نظریات مختلف گفته و تصمیم مقتضی گرفته می‌شد. اصطلاحات مذکور عموماً مربوط بود به هواپیمائی، مهندسی نظام، توپخانه، سازمان نظام، ماشین‌آلات و افزار جنگی و مانند آن که اکنون بدون هیچگونه توجه بطوری که آن انجمن تصویب کرده در کشور رایج و معمول است. برای اینکه نمونه‌ای از کار انجمن در دست باشد چند واژه و اصطلاح

---

۱ – نقل از نامهٔ فرهنگستان، سال اول، شمارهٔ ۴، ص ۱ به بعد.

۲ – مراد شمارهٔ اول مجلهٔ فرهنگستان است که مندرجات آن قبلاً ثبت شد.

تصویب شده را در اینجا نقل میکنم:

هواپیما	Avion
هوانورد	Aéronaute
فرودگاه	Aérodrome
هواسنج	Aéromètre
بادسنج	Anémomètre
خلبان	Pilote
یک‌باله	Monoplane
دوباله	Biplane
بالون	Ballon
رهنامه	Carnet de route
گزارشنامه	Livre du bord
رابط	Agent de liaison
زاویهٔ پرتاب	Angle de projection
آتشبار	Batterie
دیلم	Barre à mine
گردان	Bataillon
وابستهٔ نظامی	Attaché militaire
بُنه	Bagage
بمب	Bombe
یورش	Charge
ارابهٔ جنگی	Char de combat

در سال ۱۳۱۱ که نگارنده افتخار تصدی دارالمعلمین عالی را داشت، برای پرورش ملکات فاضله و خصائل پسندیده انجمنهائی در آنجا تأسیس گردید و آنها عبارت بود از انجمن ورزش، سالنامه، کتابخانه، نطق و مناظره، و از آن جمله **انجمن وضع لغات و اصطلاحات علمی**. این انجمن در اسفند ۱۳۱۱ پدید آمد و تا مهرماه ۱۳۱۹ وجود داشت. هفته‌ای یکبار عده‌ای از دانشجویان از ۲۵ تا ۵۰ تن (بر حسب سال) گرد هم آمده بدین کار صرف وقت میکردند و از طرف رئیس دانشسرایعالی یکی از استادان برای راهنمائی (نه به عنوان ریاست) در جلسه حاضر می‌شد. (در مدت نه سال آقایان دکتر محمود حسابی، دکتر رضازادهٔ شفق، حسین گل گلاب سمت راهنمائی داشتند).

این انجمن شعبات مختلف داشت (شعبهٔ علوم طبیعی، علوم ریاضی، فیزیک و شیمی، ادبیات و فلسفه) و طرز کار بدین‌سان بود که هر شعبه پس از مراجعه به کتابهائی که دانشسرای عالی برای این منظور گرد آورده بود واژه‌های مربوط به رشتهٔ خود را مورد بحث قرار داده نتیجه را به انجمن گزارش میداد. انجمن نیز در جلسهٔ رسمی پیشنهاد شعب را مطرح میکرد و پس از آنکه لغت و اصطلاحاتی به تصویب میرسید، آن را در جعبهٔ مخصوصی که در عمارت مرکزی دانشسرای عالی نصب شده بود در معرض افکار عموم دانشجویان قرار میداد که نظریات خود را دربارهٔ آن بنویسند، و گذشته از این، اوراق چاپی هم تهیه شده بود که مصوبات انجمن در آنجا نقل و برای معلمان و مؤلفان نامی فرستاده می‌شد تا در صورتی که نظری دارند در مدت معینی اعلام فرمایند. همینکه مدت به پایان می‌رسید نظریات مختلف راجع به هر واژه از نو در انجمن خوانده و تصمیم قطعی اتخاذ می‌شد و کلماتی که بدین ترتیب پذیرفته میگشت در دفتر مخصوص ثبت میگردید.

پس از تأسیس فرهنگستان هم این انجمن کار خود را ادامه داد اما مصوبات به دبیرخانهٔ فرهنگستان فرستاده می‌شد که در کمیسیونها مورد استفاده واقع شود.

در اساسنامهٔ انجمن دانشسرای عالی اصولی برای وضع و تدوین لغات منظور بود که چند تای آن در اینجا ذکر می‌شود:

۱ - رعایت دستور زبان فارسی

۲ - رعایت سادگی و اختصار

۳ - انتخاب لغات بین‌المللی در جائی که نتوان برابر آن به فارسی پیدا کرد

۴ - حفظ اصطلاحات معمول به استثنای لغاتی که نادرست باشد و واژه‌های مناسبتر برای آنها بنظر رسد.

به‌موجب اساسنامهٔ مذکور هر ماه یکبار از طرف استادانی که در رشتهٔ زبان‌شناسی وارد بودند در انجمن سخنرانی می‌شد و دانشجویان نیز بایستی لغات محلی زادگاه خود را گرد آورده به انجمن تسلیم کنند.

از کارهای مفید این انجمن (هنگامی که آقای دکتر محمود حسابی نظارت داشتند) فراهم کردن فرهنگی از فرانسه به فارسی بود که با وسایل و روش مخصوص تمام اطلاعاتی که راجع به یک واژه در کتابهای مختلف و به زبانهای مختلف به دست می‌آید در یکجا گرد آمده بود و دانشجویان در وضع لغت و دیگر موارد از آن استفادهٔ شایان میکردند.

بر طبق مندرجات سالنامه‌های دانشسرای عالی انجمن اصطلاحات علمی هر سال در حدود ۳۵۰ لغت گرد آورده و در حدود ۴۵ اصطلاح علمی در جلسه‌های عمومی خود تصویب کرده به‌طوریکه از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۹ خورشیدی رویهمرفته نزدیک ۳۰۰۰ واژه وضع و طبقه‌بندی شده که از میان آنها چهارصد لغت توسط استادان و دبیران در کتابها و درسها به کار رفته است.

در پایان مقال برای نمونه بعضی از لغات مصوب انجمن در اینجا نقل می‌شود:

گرماسنج	Calorimètre
تراوش	Osmose
آمیخته	Mélange
همریخت	Isomorphe
گردونه	Moteur
پیوسته	Continu
ناپیوسته	Discontinu
گشت‌آور	Moment
بی‌دررو	Adiabatique
گروش	Gravitation
تپش	Pulsation

اساسنامهٔ فرهنگستان ایران[1]
مصوب خرداد ماه ۱۳۱۴

مادهٔ اول – برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی انجمنی به نام «فرهنگستان ایران» تأسیس میشود.

مادهٔ دوم – وظایف فرهنگستان به‌قرار ذیل است:

۱ – ترتیب فرهنگ به قصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی.

۲ – اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته از رشته‌های زندگانی با سعی در این که حتی‌الامکان فارسی باشد.

۳ – پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی.

۴ – تهیهٔ دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ یا رد لغات خارجی.

۵ – جمع‌آوری لغات و اصطلاحات پیشه‌وران و صنعتگران.

۶ – جمع‌آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم.

۷ – جمع‌آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه‌ها و آهنگ‌های ولایتی.

۸ – جستجو و شناساندن کتب قدیم و تشویق به طبع و نشر آنها.

۹ – هدایت افکار به حقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف می‌باشد و راهنمائی برای آینده.

۱۰ – تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی.

۱۱ – تشویق دانشمندان به تألیف و ترجمهٔ کتب سودمند به فارسی فصیح و مأنوس.

۱۲ – مطالعه در اصلاح خط فارسی.

مادهٔ سوم – فرهنگستان دارای دو قسم عضو «پیوسته» و «وابسته» خواهد بود.

پیوستگان اعضائی هستند که مقرراً در جلسات حاضر و فرهنگستان از آنان تشکیل می‌شود.

وابستگان اعضائی هستند که افکار خود را به‌وسیلهٔ مکاتبه به فرهنگستان می‌رسانند.

مادهٔ چهارم – فرهنگستان با ۲۴ نفر عضو پیوسته شروع به کار خواهد کرد و لدی‌الاقتضاء ممکن است عدهٔ پیوستگان به ۵۰ نفر برسد.

مادهٔ پنجم – عضو پیوسته باید ایرانی و سن او لااقل سی و پنج باشد.

مادهٔ ششم – در آغاز کار انتخاب اعضاء پیوسته به پیشنهاد وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت خواهد بود و پس از آن به پیشنهاد فرهنگستان (به اکثریت دو ثلث اعضاء) و موافقت وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت به عمل خواهد آمد.

مادهٔ هفتم – فرهنگستان یک نفر رئیس خواهد داشت که به‌موجب فرمان همایونی منصوب خواهد شد و دارای دو نفر نایب رئیس و دو نفر منشی خواهد بود که به اکثریت نسبی پیوستگان برای دو سال انتخاب می‌شوند. طرز انتخاب هیئت رئیسه و همچنین وظایف آنان را نظامنامهٔ داخلی معین خواهد نمود.

مادهٔ هشتم – فرهنگستان بر طبق مادهٔ ۵۸۷ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ دارای شخصیت

---

۱ – نقل از نامهٔ فرهنگستان، سال اول، شمارهٔ اول.

حقوقی خواهد بود و رئیس نمایندهٔ فرهنگستان می‌باشد.

مادهٔ نهم – فرهنگستان دارای دبیرخانه‌ای خواهد بود که رئیس و اعضاء آن از طرف وزارت فرهنگ منصوب می‌شوند.

مادهٔ دهم – اعضاء وابسته از میان علما و ادبای داخله و خارجه انتخاب می‌شوند. عضویت آنان مانند عضویت اعضای پیوسته مادام‌العمر خواهد بود.

مادهٔ یازدهم – جلسات رسمی فرهنگستان با حضور نصف بعلاوهٔ یک از پیوستگان حاضر در تهران منعقد خواهد شد.

مادهٔ دوازدهم – فرهنگستان بر حسب وظایفی که دارد ممکن است به کمیسیون‌های جزء تقسیم شود. در صورت لزوم از اشخاص خارج نیز برای مشاورت و معاونت می‌تواند دعوت نماید.

مادهٔ سیزدهم – فرهنگستان می‌تواند جلسات تشریفاتی داشته باشد و تماشائیان ممکن است در این جلسات حاضر شوند.

مادهٔ چهاردهم – پیوستگان ممکن است لباس مخصوصی داشته در جشنها و تشریفات دولتی بدان ملبس گردند. شکل این لباس در نظامنامهٔ جداگانه معین خواهد شد.

مادهٔ پانزدهم – بودجهٔ فرهنگستان در ضمن بودجهٔ وزارت فرهنگ منظور خواهد شد. ولیکن عضویت فرهنگستان افتخاری خواهد بود.

مادهٔ شانزدهم – مقررات لازم برای اجرای وظایف فرهنگستان و نظامنامه‌های راجع به هیئت رئیسه و کمیسیونها و نظامات داخلی و غیره پس از پیشنهاد فرهنگستان و تصویب وزارت فرهنگ بموقع اجراگذاشته خواهد شد.

آئین‌نامهٔ داخلی فرهنگستان[1]

مادهٔ اول – فرهنگستان ماهی دوبار به‌طور مقرر و در مواقع لزوم به‌طور فوق‌العاده منعقد میشود.

مادهٔ دوم – جلسات فرهنگستان با حضور اکثریت تام پیوستگان حاضر در طهران منعقد می‌شود، ولی گرفتن رأی هوکول به حضور اکثریت تام عموم پیوستگان است.

مادهٔ سوم – دو نایب رئیس و دو منشی فرهنگستان در جلسهٔ رسمی از میان پیوستگان با رأی مخفی و اکثریت نسبی برای مدت دو سال انتخاب می‌شوند و در انقضاء مدت تجدید انتخاب آنان جایز است.

مادهٔ سوم مکرر – رئیس فرهنگستان برای مدت دو سال در جلسهٔ عمومی با رأی مخفی و به اکثریت تام از میان پیوستگان انتخاب می‌شود. هرگاه در دفعهٔ اول و دوم اکثریت تام حاصل نشد در دفعهٔ سوم اکثریت نسبی قاطع خواهد بود. در صورت تساوی آراء، منتخب به حکم قرعه معین میگردد. در صورتی که قبل از انقضاء مدت دو سال رئیس فرهنگستان مستعفی گردد یا فوت کند و یا به مأموریت خارج از مرکز منصوب گردد برای بقیهٔ مدت دو سال جانشین او را فرهنگستان انتخاب خواهد کرد. در انقضاء مدت تجدید انتخاب رئیس ممکن خواهد بود.

مادهٔ چهارم – پذیرفتن عضو پیوستهٔ جدید برای فرهنگستان چنان خواهد بود که لااقل ده نفر از پیوستگان عضویت او را پیشنهاد کنند. پیشنهاد عضویت توسط وزارت فرهنگ برای تصویب به هیئت دولت تقدیم و پس از تصویب هیئت دولت رئیس فرهنگستان نام عضو جدید را اعلام نموده پس از ایراد خطابه مطابق مادهٔ ۵ این آئین‌نامه کارمند پیوستهٔ رسمی شناخته خواهد شد.

مادهٔ پنجم – هر عضو تازه در بدو ورود خطابهٔ علمی یا ادبی در یک جلسهٔ تشریفاتی ایراد خواهد کرد. موضوع خطابه و موقع ایراد آن با موافقت نظر خود آن عضو معین می‌شود (آئین‌نامهٔ خاص این قبیل جلسات بعداً معین و ضمیمهٔ نظامنامهٔ داخلی خواهد شد).

مادهٔ ششم – رئیس دارالانشاء فرهنگستان برای انجام وظایف مقرر در جلسات حضور خواهد داشت.

مادهٔ هفتم – وظایف رئیس به‌قرار ذیل است:

الف – منعقد کردن جلسات فرهنگستان و طرح مطالب و حفظ نظم و اجازهٔ نطق و اعلام ختم جلسات.

ب – تنظیم بودجهٔ فرهنگستان.

ج – نظارت در مؤسسات فرهنگستان.

---

۱ – این آئین‌نامه در آغاز تأسیس فرهنگستان تنظیم و تصویب شده و بعدها به‌موجب مادهٔ ۱۹ تغییراتی مختصر در آن راه یافته است.

د - تعیین و تغییر اعضاء اداری و رؤسای مؤسسات فرهنگستان و پیشنهاد تعیین یا تغییر اعضاء دارالانشاء.

هـ - مراقبت در اجرای نظامنامه‌ها و تصمیمات فرهنگستان.

و - مراقبت در حفظ اموال خاصهٔ فرهنگستان از منقول و غیرمنقول.

ز - اجازهٔ پرداخت مخارج بر طبق بودجه.

ح - امضاء مراسلات صادره به نام فرهنگستان.

مادهٔ هشتم - در غیاب رئیس فرهنگستان یکی از نایبان رئیس وظایف را عهده‌دار خواهد بود.

مادهٔ نهم - تهیهٔ صورت جلسه و قراءت آن از وظایف منشیان می‌باشد.

کمیسیونها

مادهٔ دهم - فرهنگستان کمیسیونهای ذیل را از اعضاء پیوسته برای انجام وظایف مقرر در مادهٔ «۲» اساسنامه تعیین میکند.

۱ - کمیسیون لغت، برای وظایف بند ۱ و ۲ و ۳ از مادهٔ دوم اساسنامه.

۲ - کمیسیون دستور، بند ۴ از مادهٔ دوم اساسنامه.

۳ - کمیسیون اصطلاحات پیشه‌وران، بند ۵ از مادهٔ دوم اساسنامه.

۴ - کمیسیون کتب قدیم، بند ۶ و ۸ از مادهٔ دوم اساسنامه.

۵ - کمیسیون اصطلاحات ولایتی، بند ۷ از مادهٔ دوم اساسنامه.

۶ - کمیسیون راهنما، بند ۹ و ۱۰ و ۱۱ از مادهٔ دوم اساسنامه.

۷ - کمیسیون خط، بند ۱۲ از مادهٔ دوم اساسنامه.

فرهنگستان می‌تواند هرگاه لازم بداند کمیسیونهای دیگر برای وظایف خاص تشکیل و یا عدهٔ اعضاء و وظایف کمیسیونهای فوق را تغییر بدهد. هر یک از کمیسیونها می‌توانند در موقع ضرورت اشخاص خارج را برای مشورت و معاونت دعوت نمایند.

مادهٔ یازدهم - هر کمیسیون یک رئیس و یک منشی که مخبر کمیسیون نیز خواهد بود از اعضاء خود انتخاب و به فرهنگستان معرفی خواهد کرد. مسئولیت تشکیل و ادارهٔ جلسات هر کمیسیون بر عهدهٔ رئیس آن است.

مادهٔ دوازدهم - کمیسیونها روش کار خود را به فرهنگستان پیشنهاد خواهند نمود تا پس از تصویب بر طبق آن عمل نمایند.

مادهٔ سیزدهم - کمیسیونها برای انجام وظایف خود به منابع لازمه مراجعه و نتیجهٔ مطالعات و تصمیم خود را به فرهنگستان پیشنهاد مینمایند. هیچیک از تصمیمات کمیسیونها بدون تصویب فرهنگستان رسمیت پیدا نخواهد کرد.

دارالانشاء و کتابخانه

مادهٔ چهاردهم - وظایف دارالانشاء فرهنگستان به‌قرار ذیل است:

الف - ترتیب و ضبط اوراق و مصوبات جلسه‌های فرهنگستان و کمیسیونها.

ب - دریافت و صادر کردن مراسلات که به عنوان فرهنگستان میرسد و یا به نام فرهنگستان فرستاده می‌شود.

ج - اجرای دستور رئیس برای دعوت جلسات مقرر یا فوق‌العاده.

د - فراهم کردن وسایل کار و ارتباط کمیسیونها با یکدیگر با نظر رؤسای آنها.

هـ - نگاهداری محاسبات و حساب جوایز و حق‌الزحمه‌ها و تنظیم صورت اموال فرهنگستان.

و - استنساخ و توزیع لوایحی که باید در فرهنگستان مطرح شود میان پیوستگان.

ز - طبع و نشر مجلهٔ مخصوص فرهنگستان.

ح - تشکیل دوسیهٔ مخصوص برای هر یک از اعضاء پیوسته و وابسته.

ط - تهیهٔ ملزومات و اثاثیهٔ فرهنگستان.

ی - اجرای اوامر صادرهٔ رئیس فرهنگستان در امور مربوطهٔ بدان.

مادهٔ پانزدهم - فرهنگستان دارای کتابخانهٔ مخصوصی خواهد بود که در عمارت فرهنگستان دایر خواهد شد.

مادهٔ شانزدهم - نظامنامهٔ داخلی دارالانشاء و کتابخانه با نظر هیئت رئیسهٔ فرهنگستان تهیه و به تصویب خواهد رسید.

امور مالی

مادهٔ هفدهم - مقررات مالی فرهنگستان و ترتیب اعطاء جوائز به‌موجب نظامنامهٔ جداگانه معین

خواهد شد.

مادهٔ هیجدهم – محل هر گونه مخارج باید قبلاً در بودجهٔ فرهنگستان منظور شده باشد.

مادهٔ نوزدهم – مواد این نظامنامه ممکن است با پیشنهاد پنج نفر از پیوستگان و موافقت دوثلث از آنان جرح و تعدیل یا حذف و اضافه شده با تصویب وزارت معارف به موقع اجرا گذاشته شود.

نظامنامهٔ داخلی فرهنگستان که به تاریخ سیزدهم مرداد ۱۳۱۴ به تصویب فرهنگستان رسیده صحیح است به موقع اجرا گذارده شود.

وزیر فرهنگ رئیس فرهنگستان ایران

* * *

۶ - دستور زبان فارسی

جلال‌الدین همائی

دستور زبان فارسی[1]

زبان فارسی نحو و صرف کامل دارد و محتاج به تألیف و تدوین است

صرف و نحو و اشتقاق به‌معنی حقیقی یعنی تحویل یک اصل به اشکال و صیغه‌های مختلف و برگرداندن مشتقات به یک ریشه و طریق صرف افعال برای فهماندن مقاصد و همچنین قواعد جمله‌بندی و خصایص ترکیبات مختلف، در هر زبانی کم و بیش وجود دارد و اینکه احیاناً از بعضی شنیده می‌شود که فارسی صرف و اشتقاق دارد اما نحو ندارد، پنداری است کاملاً نابجا و نابمورد، زیرا زبان، خاصه زبان ادبی مثل فارسی، بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله‌سازی و ترکیب کلام از اجزاء کلمه، تصور نمی‌شود.

چیزیه که هست این قواعد برای اهل زبان فطری و طبیعی است، چه از همان هنگام که زبان مادری را می‌آموزند قواعد و ضوابط را هم طبعاً و فطرةً می‌آموزند. از این جهت قواعد صرف و نحو و اشتقاق یک زبان برای اهل آن زبان تازگی ندارد. و چون تازگی ندارد بدان اهمیت نمیدهند.

خوی تازه‌پسند انسان که از امور و اشیاء جدید لذت میبرد این مغالطه را درست میکند که: چون تازگی ندارد پس اهمیت هم ندارد، و چون اهمیت ندارد پس لزوم هم ندارد. اما وقتی که میخواهد زبان دیگری را بیاموزد ناگزیر است که قواعد صرف و نحو و اشتقاق آن زبان را فرا بگیرد.

در این قیاس غلط که به قول علمای منطق از قبیل «وضع ما لیس بعلةٍ علةً» یا از باب کلیت نداشتن کبرای قیاس و به‌طوریکه گفتیم ساختهٔ طبع لذت‌پسند بشری است، تا اندازه‌یی حق داشته چه بسا که یک ملت قرنها درست سخن گفته و درست نوشته و شعر ساخته و خطابه رانده است بدون اینکه در فکر تطبیق سخنان خود با قواعد صرف و نحو زبان خود افتاده یا اصلاً کتابی در این باره تألیف و تدوین شده باشد.

درست مانند شاعری موزون‌طبع که درست شعر میسازد بدون اینکه فن عروض بداند و بحور اصلی را از فرعی و سالم را از مزاحف و منکسر تمیز بدهد، یا مثل شخص صحیح و سالم راست‌اندیشه‌یی که درست فکر میکند و درست قیاس ترتیب میدهد و نتیجه میگیرد بدون اینکه از اصطلاحات و مواضعات فن منطق و اقسام قیاس و شرایط صحت انتاج اشکال اربعه آگاه باشد.

و از همین جهت است که دربارهٔ فن عروض در جمله فنون ادبی و همچنین فن منطق نسبت به علوم عقلی، و اینکه منطق و عروض اصلاً داخل علم است یا فن، یا به قول خواجه نصیرالدین طوسی و جمع دیگر از حکما منطق در حقیقت به منزلهٔ ادات است

---

۱ - از مجلهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۱ ص۴۳-۵۸، شمارهٔ ۲ ص۳۶-۶۸، شمارهٔ ۳ ص۳۴-۴۹.

تحصیل دیگر علوم را[۱]، و همچنین در اطراف تعریف نحو و صرف[۲] سخنها گفته و قیل و قالها برخاسته و حواشی و تعلیقات و کتب و رسائلی تألیف شده که شرحش تطویل بلاطائل است.

معروف است که یونانیها اولین‌بار قسمتی از قواعد زبان خود را در قرن پنجم پیش از میلاد تدوین کردند. و رومیها برای زبان لاتینی در قرن اول پیش از میلاد قواعد صرف و نحو نوشتند[۳]. پس می‌بینید که زبان یونانی با آنهمه وسعت که داشت از کتاب صرف و نحو بی‌بهره بود. آن همه خطبا و شعرا و فلاسفه پیش از آنکه قواعد نحو یونانی جمع و تدوین شده باشد آثار بزرگ جاویدان از خود آشکار ساختند.

همر پیش از تدوین قواعد نحو شعر میساخت. هردوت قبل از اینکه دستور سخن داشته باشد تاریخ و سفرنامه نوشت. طالس ملطی و اناکسیمندر قبل از جمع‌آوری قواعد صرف و نحو یونانی به آن زبان کتابها نوشتند.

سریانیها هم جمع و تدوین قواعد نحو زبان خود را از اواسط قرن پنجم میلادی شروع کردند. و گویند نخستین کس که نحو سریانی را تدوین کرد یعقوب رهاوی اسقف معروف بود متوفی ۴۶۰ م. برای زبان عربی هم با این همه ادبیات وسیع از قرن اول هجری تدوین قواعد نحو شروع شد.

اولین واضع علم نحو به اصح و اشهر اقوال حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه السلام بود. و ابوالاسود دؤلی[۴] متوفی ۶۷ که به قول معروف واضع یا مدون نحو شمرده می‌شود از اصحاب خاص و از دوستان صمیم حضرت علی علیه‌السلام بود و به راهنمائی آن حضرت به تدوین فن نحو توفیق یافت. پس نخستین واضع فن نحو عربی علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام و اولین مدون آن ابوالاسود دؤلی بودند. و اولین واضع علم صرف یا فن تصریف به قول معروف که سیوطی در کتاب بغیة الوعاة و المزهر تصریح کرده معاذ هراء[۵] متوفی ۱۸۷ است که از ایرانیان مقیم کوفه بوده و او را در جزو موالی شمرده‌اند.

دربارهٔ واضع و مدون صرف و نحو عربی اختلاف عقاید و روایت بسیار است. بخشی از عقاید

---

۱ - مقدمهٔ اخلاق ناصری.

۲ - در تعریف صرف گویند: «الصرف علم باصول تعرف بها احوال ابنیة الکلم من حیث الصحة و الاعتلال». و در تعریف نحو گویند: «النحو علم باصول تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی المقال». و در تعریف منطق گویند: «المنطق آلة قانونیة تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی الفکر».

۳ - فالیونان لم‌یبدأوا بضبط قواعد لسانهم الّا فی القرن الخامس قبل المیلاد و اول من بدأ بذلک منهم بروتغوراس المتوفی سنة ۴۱۱ ق. م. فتکلم فی المذکر و المؤنث و بعض الاسماء ثم برودیکوس و قد عاصره و تکلم فی المترادفات ثم جاء ارسطو و غیره واتموا علم النحو الیونانی و له تاریخ یشبه تاریخ النحو العربی. وکذلک فعل الرومان فی نحو اللغة اللاتینیة فانهم لم‌یدونوا قواعده الّا فی القرن الاول قبل المیلاد فی زمن بومیوس و قد دونه عالم اسمه دیونیسیوس تراکس اقتداء بالیونان. (تاریخ آداب اللغة العربیة ج ۱ ص ۲۲۴).

۴ - «ابوالاسود ظالم‌بن عمروبن سفیان منسوب به دئل‌بن بکربن کنانه» بنوشتهٔ معجم الادباء یاقوت و طبقات‌الادباء ابن‌انباری به نقل از یحیی‌بن معین در طاعون سال شصت و هفت هجری (۶۷) وفات یافت.

در کتاب الاعلام تولد او را به سال ۱۶ پیش از هجرت مطابق ۶۰۵ م. و وفات او را سال ۶۹ هـ . ق. موافق ۶۸۸ م. ضبط کرده و جرجی زیدان هم در کتاب آداب اللغة العربیة وفات او را ۶۹هـ . ق. نوشته. ابن‌خلکان چ طهران هم (سنة تسع و ستین فی طاعون الجارف) ضبط نموده است.

چون ابن‌انباری و یاقوت و ابن‌خلکان هر سه اتفاق دارند بر اینکه ابوالاسود در طاعون جارف وفات یافت و این حادثه بنوشتهٔ یافعی در سال شصت و نه هجری بوده است نه شصت و هفت، پس قول ۶۹ را در این باره صحیح‌تر باید شمرد. یافعی در وقایع سال ۶۹ هجری می‌نویسد:

«فیها کان طاعون الجارف بالبصرة و کان ثلاثة ایام مات فی کل یوم نحو من سبعین الفاً علی ما رواه المدائنی عمن ادرک ذلک.»

۵ - ابومسلم معاذ هراء از مشاهیر ادبای عربی‌دان بود و عمر طولانی کرد. ابن‌انباری در نزهة‌الالباء می‌نویسد که در ایام یزیدبن عبدالملک یعنی میان سنوات ۱۰۱-۱۰۵ متولد شد و در زمان هارون‌الرشید به سال ۱۸۷ که آغاز دورهٔ نکبت و بدبختی برامکه است وفات یافت. ابن‌خلکان می‌نویسد که در زمان یزیدبن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵) یا در ایام عبدالملک‌بن مروان (۶۵-۸۶) متولد شد و به قول بعضی در سال ۱۹۰ و به قول صحیح در سنهٔ ۱۸۷ وفات یافت. به هرحال عمر طولانی او مسلم است. گویند که یکی از او پرسید چند سال داری. گفت شصت و سه سال. پس از چندین سال دیگر باز پرسید که چند سال داری. جواب داد شصت و سه سال. گفت شگفتا من بیست و یکسال است که با تو صحبت دارم و هرگاه از سال تو میپرسم میگوئی شصت و سه سال. گفت اگر بیست و یکسال دیگر هم با من باشی و باز بپرسی میگویم شصت و سه سال. سیوطی در کتاب المزهر (ج ۲ ص ۲۴۸) می‌نویسد: «معاذبن مسلم هراء و هو نحوی مشهور و هو اول من وضع التصریف». در تاریخ آداب‌اللغة العربیة و کتاب الشیعة و فنون الاسلام هم این مطلب نقل شده که اولین واضع فن تصریف معاذ هراء است.

در تلفّظ کلمهٔ هراء که به فتح هاء و تشدید راء خوانده می‌شود ابن‌خلکان به الف مقصوره یعنی «هرا» ضبط کرده اما در صحاح جوهری و قاموس و دیگر کتابها بالف ممدوده یعنی «هراء» نوشته‌اند. صحاح در مادهٔ «هراء» می‌نویسد: «و انما قیل معاذ الهراء لانه کان یبیع الثیاب الهرویة». قاموس هم این وجه تسمیه را نوشته.

در المزهر سیوطی هم این معنی از صحاح نقل شده. ابن‌خلکان هم بدین‌معنی ضبط کرده است.

مختلف را ابن‌الندیم در کتاب الفهرست و ابن‌انباری در کتاب نزهة‌الالباء فی طبقات‌الادباء نقل کرده‌اند. اما نقل این روایت ما را از اصل مقصود بازمیدارد. از این جهت شنوندگان[1] محترم را به شرح اقوال دردسر نمیدهم و به خواندن حواشی نمی‌پردازم[2].

داستان ابوالاسود با زیادبن ابیه به این شکل که ابن‌خلکان روایت میکند درست مطابق است با آنچه یاقوت در معجم‌الادباء از عاصم روایت کرده است. در کتاب نزهة الالباء فی طبقات الادباء تألیف عبدالرحمن‌بن محمّد انباری متوفی ۵۷۷ که از مراجع عمدهٔ ابن‌خلکان و یاقوت بوده اقوال مختلف دربارهٔ واضع و سبب وضع علم نحو بتفصیل نقل شده است.

ابن‌انباری می‌نویسد: «اول من وضع علم العربیة و اسس قواعده و حد حدوده امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه السلام و اخذ عنه ابوالاسود الدؤلی».

از ابوعبیده معمربن مثنی و دیگر بزرگان ادب هم نقل می‌کند که ابوالاسود اولین کسی بود که در بصره علم نحو را وضع کرد و آن را از علی‌بن ابیطالب علیه السلام فراگرفته بود.

نیز می‌گویند که بعضی عبدالرحمن‌بن هرمز اعرج و برخی نصربن عاصم را واضع این فن شمرده‌اند و خود اظهار عقیده میکند که عبدالرحمن و نصر هر دو از شاگردان ابوالاسود بودند. «والصحیح ان من وضع النحو علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام لان الروایات کلها تسند الی ابی الاسود و ابوالاسود یسند الی علی فانه روی عن ابی‌الاسود انه سئل فقیل له من این لک هذا النحو فقال لقنت حدوده من علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام» در نسخهٔ چاپی نزهة‌الالباء که مأخذ نگارنده است (لفقت) بتقدیم فاء بر قاف و در ابن‌خلکان چ تهران (لقنت) به قاف مشدد و نون نوشته و ظاهراً صواب لقنت به قاف و نون به صیغهٔ ثلاثی مجرد باشد. (یقال لقن الکلام من فلان ای اخذه عنه مشافهة و فهمه).

ابن‌انباری در سبب وضع و وجه تسمیهٔ نحو میگوید که از ابوالاسود روایت کرده‌اند که گفت روزی بر حضرت علی علیه‌السلام وارد شدم. در دست او رقعه‌یی دیدم و از آن پرسیدم. فرمود زبان عربی برای آمیزش عجمان رو به فساد گذارده است. میخواهم اصولی وضع کنم که بدان رجوع و اعتماد کنند پس رقعه را به من داد.

در آن نوشته بود: «الکلام کله اسم و فعل و حرف فالاسم ما انبأ عن المسمی و الفعل ما انبئ به والحرف ما افاد معنی و قال لی انح هذا النحو واضف الیه ما وقع الیک. و اعلم یا اباالاسود ان الاسماء ثلاثة ظاهر و مضمر و اسم لاظاهر و لامضمر و انما یتفاضل الناس یا اباالاسود فیما لیس بظاهر و لامضمر» مقصود از اسمی که نه ظاهر و نه مضمر باشد اسم مبهم است. ابوالاسود میگوید من به راهنمائی آن حضرت دست به کار زدم و باب عطف و نعت و باب تعجب و استفهام را وضع کردم و همچنان پیش میرفتم تا به باب اِنّ و اخواتش رسیدم و کلمهٔ «لکن» را در جزو اخوات آن ضبط نکرده بودم. چون کار خود را بر علی علیه السلام عرضه دادم کلمهٔ «لکن» را افزود. همچنان هر چه وضع و تدوین میکردم به نظر آن حضرت می‌رساندم تا مقدار کافی فراهم گشت و آن حضرت تحسین فرمود و گفت: «ما احسن هذا النحو الذی قد نحوت» و بدین‌جهت این علم را نحو گفتند. پس وجه تسمیه هم از روی عبارت تحسین است و هم از عبارت دستور که فرمود: (انح هذا النحو) یعنی بدین نحو و بدین‌طریق پیش رو تا به مقصود برسی. بعضی در سبب وضع نحو گویند که علی علیه السلام شنید که یکی به غلط میخواند: «لا یأکله الّا الخاطئین». پس شنیدن این جملهٔ ناصواب وی را به وضع قواعد نحو برانگیخت و بعضی گفته‌اند که ابوالاسود به امر عمر علم نحو را تدوین کرد.

ابن‌انباری داستان ابوالاسود و زیادبن ابیه را دو طور نقل میکند. یکی به روایت عاصم که از ابن‌خلکان و معجم الادباء نقل شد. و دیگر ←

---

۱ - مقاله خطابهٔ ورودی نویسندهٔ آن به فرهنگستان است و در حضور اعضاء خوانده شده است.

۲ - ابن‌الندیم متوفی ۳۸۵ در کتاب الفهرست می‌نویسد: «زعم اکثر العلماء ان النحو اخذ عن ابی‌الاسود الدؤلی و ان اباالاسود اخذ ذلک عن امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه السلام» میگوید بیشتر علماء برآنند که اولین واضع نحو عربی ابوالاسود دؤلی است و ابوالاسود آن را از امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه السلام فرا گرفت. و برخی نصربن عاصم و بعضی عبدالرحمن‌بن هرمز را اولین واضع دانند.

خود ابن‌الندیم پس از نقل روایات و حکایات به بعض دلائل ثابت میکند که واضع یا مدون نحو ابوالاسود بوده است نه نصربن عاصم و عبدالرحمن‌بن هرمز.

در وجه تسمیهٔ نحو میگوید که علی علیه‌السلام قسمتی از اصول نحو را که وضع و تأسیس فرموده بود به ابوالاسود داد و ابوالاسود دستوری خواست که به همان نحو یعنی به همان طریق اصول و قواعد وضع کند. و از این جهت این علم را نحو گفتند «قال ابوالاسود استأذنته ان اصنع نحو ما صنع ذلک نحواً.»

از قول ابوعبیده نیز نقل میکند که ابوالاسود اصول نحو را از علی علیه السلام فرا گرفت اما آن را آشکار نمی‌ساخت و به کسی یاد نمیداد. زیادبن ابیه والی عراقین از او خواست که قواعد این علم را وضع کند. ابوالاسود از این کار تن زد تا روزی شنید که یکی این آیه را به غلط به کسر لام رسوله میخواند (ان الله بریءٌ من المشرکین و رسوله). چون این غلط بشنید حس دینداری او بجنبید و برای حفظ قرآن از اینگونه اغلاط قواعد و اصول نحو را وضع کرد. و نیز روایت میکند که بعضی گویند یک نفر ایرانی سعدنام که اسلام اختیار کرده بود به بصره آمد و بر ابوالاسود بگذشت و کلمه‌یی غلط گفت که موجب خندهٔ حاضران گردید. ابوالاسود گفت ایرانیان داخل اسلام گشته و با ما برادر دینی شده‌اند، لازم است که برای یاد گرفتن زبان عربی قواعد وضع کنیم، پس نخستین بار باب فاعل و مفعول را وضع کرد.

ابن‌خلکان هم نقل میکند که اولین واضع نحو ابوالاسود دؤلی بود به این طریق که علی علیه السلام راهنمای او گشت و اولین قاعده‌ای که علی علیه‌السلام وضع فرمود و به ابوالاسود داد این است که «الکلام کله ثلاثة اضرب اسم و فعل و حرف» این ضابطه بدو داد و او را به تکمیل قواعد مأمور ساخت.

ابن‌خلکان این روایت را که ابوالاسود گفت من همهٔ حدود علم نحو را از علی علیه‌السلام فرا گرفتم و اینکه آنچه از علی یاد گرفته بود به کسی یاد نمیداد و نیز وجه تسمیهٔ نحو را به همان طریق که ابن‌الندیم ذکر کرده است نقل میکند و میگوید که ابوالاسود معلم فرزندان زیادبن ابیه والی عراقین بود و به زیاد گفت که دراثر آمیزش عرب با عجم زبان عربی رو به فساد و تغیر گذارده است و از وی دستوری خواست تا برای زبان عربی اصول و قواعد وضع بکند. زیاد اجازه نداد تا آنکه یک روز مردی نزد زیاد آمد و جملهٔ عربی مغلوط گفت (اصلح‌الله الامیر توفی ابانا و ترک بنون) زیادبن ابیه ابوالاسود را خواست و او را به وضع قواعد و اصول مأمور ساخت.

احتیاج به وضع و تدوین قواعد عربی در آن هنگام محسوس شد که به‌واسطهٔ رواج و شیوع دین مبین اسلام ملل و اقوام غیرعرب داخل در حوزهٔ عرب شدند و پیوسته با یکدیگر در اختلاط و آمیزش بودند و کم‌کم زبان عربی یاد می‌گرفتند و بدین زبان سخن میگفتند و چیز می‌نوشتند.

روی این اصل کلی که مداخلهٔ هر جاهل و بیگانه‌یی در یک زبان موجب فساد و تباهی آن زبان خواهد شد بیم آن میرفت که زبان عربی در اثر آمیزش و مداخلهٔ ملل و اقوام غیرعرب به کلی فاسد و خراب شود. از طرف دیگر هم زبان عربی کم‌کم زبان عمومی بین‌المللی می‌شد و ملل غیرعرب برای یاد گرفتن زبان عربی به دستور و قواعد صرف و نحو و اشتقاق نیازمند بودند. پس زبان عربی از یک طرف زبان عمومی می‌شد و از یک طرف دراثر مداخلهٔ اقوام غیرعرب رو به خرابی و فساد میگذاشت از این جهت مجبور شدند که اصول و قواعد زبان عربی را وضع و تدوین کنند و کم‌کم علوم عربیت با آن وسعتی که بیشتر اطلاع دارید مدوّن و مرتّب گردید.

وضع و تدوین قواعد عربی دو منظور بزرگ دربرداشت: یکی سهولت تعلیم و تعلم. و دیگر حفظ زبان از تصرف بیگانگان. الحق در هر دو مقصود خاصه قسمت تعلیم و تعلم بهرهٔ کاملی نصیب زبان عربی گردید.

اما اینکه در قسمت حفظ و نگاهداری زبان عربی و جلوگیری از نفوذ و تصرف السنه و اقوام دیگر مخصوصاً زبان فارسی ایرانیان، وضع قواعد و اصول عربیت تا چه اندازه تأثیر کرد، و اینکه مداخلهٔ ایرانیان در ادبیات عرب به نفع زبان عربی تمام شد یا بر ضرر آن، خود مبحثی است مهم که جداگانه درخور تحقیق و دقت است.

اینجا بر سبیل جملهٔ معترضه همین قدر یادآور میشوم که وضع اصول و قواعد صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان عربی نه تنها نتوانست از نفوذ و تأثیر زبان و ادبیات فارسی در ادبیات عرب کاملاً جلوگیری کند بلکه چون همه یا بیشتر این فنون زادهٔ فکر و ساخته و پروردهٔ روح و ذوق ایرانی بود ادبیات عرب کم کم وضع عربیت عرباء و شکل جاهلیت خود را از دست داد و به رنگ‌آمیزی ذوق و سلیقهٔ ایرانی صبغهٔ ادبیات فارسی به‌خود گرفت. و این تجدد و تازگی که هم مایهٔ لطف و ظرافت و مطبوعیت و دلپسندی و هم موجب وسعت و ثروت و پرسرمایگی زبان عربی گردید، کاملاً بنفع زبان

← اینکه زیادبن ابیه از ابوالاسود خواست که قواعد عربیت را تدوین کند. ابوالاسود به فرمان وی تن درنداد. زیاد حیله‌یی برانگیخت تا آیهٔ قرآن را در حضور ابوالاسود به غلط خواندند. شنیدن آیهٔ مغلوط بر ابوالاسود که مردی دیندار و پاکیزه‌اعتقاد بود گران آمد و نخست به اعراب و حرکت‌گذاری کلمات قرآن و سپس به تدوین قواعد نحو پرداخت.

بعضی نوشته‌اند که سبب تدوین نحو این شد که دختر ابوالاسود به او گفت: «ما احسن السماء» به ضم نون و جر سماء. ابوالاسود گفت: «نجومها». دختر گفت مقصودم تعجب بود نه استفهام. گفت پس درست آن بود که میگفتی: «ما احسن السماء» یعنی به فتح نون و نصب سماء. پس از این جهت به تدوین نحو پرداخت و نخستین بار باب تعجب را وضع و تدوین کرد.

در کتاب الشیعة و فنون الاسلام می‌نویسد: این مطلب را که واضع علم نحو علی‌بن ابیطالب بود و قواعد عربیت را به ابوالاسود یاد داد غالب مؤلفان بزرگ نقل و تصریح کرده‌اند از جمله ابن‌قتیبه در کتاب المعارف و راغب اصفهانی در کتاب المحاضرات و یافعی در مرآة الجنان و ابن‌حجر در کتاب الاصابه و ابن‌ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه و سیوطی در بغیة الوعاة و المزهر و ابوهلال عسکری در کتاب الاوائل.

از مجموع روایات مطلب مسلمی که به دست می‌آید این است که نخستین واضع فن نحو علی‌بن ابیطالب علیه السلام بوده به این نحو که پاره‌یی از قواعد را به ابوالاسود دؤلی که از اصحاب و دوستان صمیم او بوده تلقین فرموده و کلید کار را به دست او داده و ابوالاسود به راهنمائی علی علیه‌السلام دنبالهٔ کار را گرفته تا به کشف و تدوین قواعد این علم موفق گشته است.

پس اولین مدون نحو عربی ابوالاسود دؤلی است. و چون او نخستین مدون بوده او را اولین واضع هم خوانده‌اند با قبول و مسلم داشتن این معنی که راهنمای او علی علیه السلام بوده است.

شکل یعنی حرکت ضمه و فتحه و کسره را که در آغاز امر به صورت نقطه بوده هم از اختراعات ابوالاسود شمرده‌اند که نخستین بار قرآن مجید را برای تشخیص حرکات نقطه گذاری نمود.

ظاهراً چند چیز یعنی وضع نحو با تدوین قواعد و ایجاد علامات زبر و زیر و پیش به هم مخلوط شده و هرکس علتی و زمانی برای آنها نقل کرده است. جمع میان اقوال نیز ممکن است چه احتمال میرود که علی علیه السلام نحو را وضع کرده و به ابوالاسود یاد داده باشد و چنانکه نوشته‌اند ابوالاسود از یاد دادن و اظهار این علم خودداری و شاید بخل میکرده (از این جهت او را جزو بخلاء شمرده‌اند) و به امر عمر یا زیاد و در زمان آنها دانش خود را اظهار نموده و تدوین و اظهار نحو با ابداع علائم حرکات در یک زمان یا دو وقت اتفاق افتاده است.

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی و آداب اللغةالعربیة حدس میزند و در این باره اصراری دارد که نحو عربی و همچنین وضع حرکات به صورت نقطه که در ابتدا معمول بوده اقتباس از سریانی است.

میگوید ابوالاسود از بزرگان تابعین و اصحاب علی‌بن ابیطالب بود و مقیم بصره شد و ظاهراً لغت سریانی را آموخت یا بر قواعد نحو این زبان اطلاع یافت و در نحو عربی از آن پیروی کرد اما خود ابوالاسود گفت که این علم را از علی‌بن ابیطالب فرا گرفتم.

عربی تمام شد.

خلاصهٔ سخن اینکه وضع و تدوین قواعد زبان عربی از قرن اول هجری شروع شد. و این خود از برکات دیانت اسلام بود که عرب و ایرانی و سایر ملل مختلف را در زیر رایت دین متحد و مجتمع ساخت و همه را با یکدیگر آمیزش و ارتباط داد و هم برای نگاهداری و جلوگیری از فساد و هم برای اینکه افراد غیرعرب به آسانی و درستی بتوانند زبان عربی را یاد بگیرند لزوم وضع و تدوین اصول و قواعد زبان عربی کاملاً محسوس گردید. پس به حکم احتیاج و ناچاری دست به کار زدند و قواعد زبان عربی را مرتب و مدون ساختند.

تازگی هر چیز را با اهمیت و لزوم آن نباید اشتباه کرد

اکنون رشتهٔ همان سخن را که در آغاز این گفتار زمینهٔ بحث بود دنبال میکنیم. گفتگو بر سر تازگی و اهمیت و لزوم بود. گفتیم که ذوق تازه‌پسند انسان این سه جنبه را باهم آمیخته و قیاس غلطی ساخته است، و اگر چه مطابق ذوق تا اندازه‌یی حق داشته اما به حکم عقل و تجربه خطا کرده است. چه اولاً باید این جنبه‌ها را از یکدیگر جدا کرد تا لزوم تدوین قواعد صرف و نحو زبان فارسی که منظور و هدف اصلی ماست هر چند برای خود اهل زبان هم باشد کاملاً واضح و آشکار گردد.

و ثانیاً لزوم و اهمیت همه‌جا وابسته به تازگی نیست چه مقاصد عالیهٔ علمی و اجتماعی را نمی‌توان در هر مورد و در هر امری با ذوق تجددخواهی ارتباط داد.

و ثالثاً اگر درست دقت کنیم مطالب فطری و دریافتهای غریزی بشر را نیز اگر به صورت اصول و قواعد منظم علمی تدوین کنند برای او تازگی خواهد داشت، زیرا همانطور که جهل را به جهل بسیط و مرکب قسمت کنند علم نیز به دو قسم بسیط و مرکب منقسم می‌شود. علم به یک چیز با علم به علم و به عبارت دیگر علم بسیط با علم مرکب تفاوت دارد. اگر علم بسیط تازگی نداشته باشد قدر مسلم این است که علم مرکب تازگی دارد.

بعض حکما که سقراط هم یکی از آنهاست و گروهی از عرفا معتقدند که تمام علوم فطری بشر است اما به دریافتها و دانسته‌های فطری خود توجه ندارد، یعنی علم مرکب ندارد، و همین که به دانسته‌های خود متوجه گردید حقایق مرموز که در روح وی موجود است به صورت اکتشاف تازهٔ علمی جلوه‌گر می‌شود. ریشهٔ کشف و شهود و انکشاف و اکتشاف که گروهی از حکیمان و عارفان معتقدند همین فرضیه است. ملاحظه کنید همین فن عروض در علوم ادبیه و فن منطق در علوم عقلیه که آنها را در جزو دانسته‌های فطری و به تعبیر علمای اصول از علوم ارتکازی شمرده‌اند چون به صورت قواعد و ضابطه‌های منظم و مرتب تدوین یافته است، وقتی که انسان میخواند و یاد میگیرد از دانستن خود لذت میبرد، با اینکه ممکن است. پیش از دانستن عروض و منطق هم درست و موزون شعر بسازد و هم راست و صحیح فکر کند.

این نشاط و تازگی که دراثر فهم مطالب به او دست میدهد، در حقیقت ثمره و نتیجهٔ علم به علم است که برای او تازگی دارد هر چند اصل علم فطری و ارتکازی باشد. شاید بگوئید که این لذت و نشاط نتیجهٔ اصطلاحات تازه‌ای است که می‌شنود. من هم انکار نمیکنم که سبب بخشی از این لذت شنیدن و یاد گرفتن اصطلاحات و کلمات تازهٔ مخصوص به آن علم است. اما تمام لذت در این جهت نیست، و بر فرض که شنیدن اصطلاح تازه لذت‌بخش باشد در این باره ناچیز شمرده می‌شود.

به‌هرحال خواه تازگی و لذت دراثر اصطلاحات تازه باشد و خواه در نتیجهٔ علم به علم یعنی علم مرکب، هر چه گوباش، مقصود ما را تأئید و اثبات میکند که هر نوع علم و فنی اگر چه در فطرت و نهاد انسان نهفته باشد چون جامهٔ اصول و ضوابط پوشید، جلوه و رونقی تازه خواهد داشت، و فهم آن برای کسی که نشانی از اهل دانش و فرهنگ دارد یعنی از دانستن لذت میبرد و از نادانی آزرده می‌شود موجب نشاط و شکفتگی خاطر خواهد بود.

تدوین صرف و نحو کامل زبان فارسی امروز هم تازگی دارد و هم اهمیت.

پاره‌ای از علل و موجبات احتیاج به تدوین صرف و نحو فارسی

موضوع لزوم و اهمیت را از این جهت پیش کشیده‌ام و در این زمینه پافشاری میکنم که می‌خواهم دربارهٔ احتیاج تدوین صرف و نحو کامل زبان فارسی

تنها به مطالب اقناعی یعنی خطابیات و امور استحسانی قناعت نکرده بلکه مقصود را از نظر برهان فلسفی نیز مورد بحث قرار داده باشم.

از آنچه گفتم دانسته شد که هر نوع مطلب علمی یا ادبی هر چند داخل در دانسته های فطری باشد وقتی که در تحت ضابطه و قاعده درآمد و صورت تألیف و تدوین به‌خود گرفت تازگی و اهمیت خواهد داشت. پس دربارهٔ تدوین قواعد صرف و نحو فارسی نباید به قیاس غلط خود را فریب داد که چون برای اهل زبان تازگی ندارد اهمیت و لزوم هم ندارد، زیرا تدوین قواعد یک زبان تنها به‌خاطر اهل زبان نیست و بعلاوه هر تازگی دلیل اهمیت و هر اهمیتی وابسته به تازگی نیست، بلکه نسبت میان اهمیت و لزوم به قول علمای منطق عموم و خصوص من وجه است.

در این فصل میخواهم پاره‌یی از علل و موجبات احتیاج زبان فارسی را به تدوین صرف و نحو کامل بیان و روشنتر عرض کنم که تدوین قواعد زبان فارسی مخصوصاً در این عصر و زمان که در آن زندگانی میکنیم هم کاملاً تازگی دارد و هم در نهایت اهمیت و لزوم است، بلکه از هر کاری تازه‌تر و مهمتر و لازمتر است.

باز به نحو و صرف عربی مثال میزنم. انتخاب این مثال نه برای این است که امثله و شواهد دیگر نداریم، بلکه بدین منظور است که این علوم مانند دیگر فنون ادبیهٔ عرب ساخته و پروردهٔ هوش ایرانی است و از این جهت با موضوع گفتار ما یعنی صرف و نحو فارسی مناسبت و سنخیت دارد، علاوه بر ارتباط حقیقی که از نظر فنی میان آنها موجود است و به زودی بیان خواهیم کرد.

پیش گفتم که نحو عربی برای دو منظور تدوین شد یکی حفظ زبان از تصرف اقوام و ملل غیرعرب و دیگر سهولت تعلیم و تعلم. فراگرفتن قواعد عربی برای ملل غیرعرب که در حوزهٔ اسلام داخل شده و از نظر دینی و دنیوی به یاد گرفتن عربی محتاج بودند، هم تازگی داشت و هم اهمیت، زیرا بدین‌وسیله هر چه بهتر و زودتر حوائج مذهبی و اجتماعی خود را برآورده میساختند. اما برای خود عرب بر فرض که تازگی نداشت از چند جهت دارای اهمیت بود: اولاً زبان و ادبیات آنها را زبان و ادبیاتی که مایهٔ قومیت و پایهٔ دوام و بقاء هر ملتی است از تباهی و فساد که ناشی از دخل و تصرف بیگانگان است حفظ و نگاهداری میکرد. ثانیاً تعلیم و تعلم را آسان میساخت و از این رهگذر هم نوآموزان خود عرب زودتر قرآن و حدیث که پایه و مبنای اصلی مذهب اسلام است و همچنین ادبیات زبان خود را یاد میگرفتند و هم بزرگترین سرمایهٔ نشر زبان و معارف ادبی و ملی آنها در ملل غیرعرب بود.

من معتقدم که یکی از علل و اسباب پیشرفت و رواج حیرت‌انگیز دیانت اسلام در کشورهای غیرعربی زبان و حتی در خود اقلیم عربی‌نژاد، همین بود که زبان عربی دارای اصول و قواعد مرتب و مدون شد و بدین‌واسطه تعلیم و تعلم زبان عربی سهل گردید و تمدن اسلام دوش‌به‌دوش زبان و ادبیات عرب در ممالک عالم پیش رفت و به سرعتی عجیب همهٔ جهان را فروگرفت. اینجا باز به‌طور جملهٔ معترضه عرض میکنم که این خدمت بزرگ را در ردیف دیگر خدمتهای علمی و ادبی و مذهبی هم ایرانیان به زبان عربی و مذهب اسلام کردند و اینکه عنصر ایرانی را رکن عمده و اساس تمدن جهانگیر اسلام شمرده‌اند (حقیقت هم جز این نیست) برای همین خدمتهاست.

این بود شمه‌یی از نتایج سودمند و گرانبهای تدوین قواعد یک زبان که از برکت هوش و ذوق ایرانیان نصیب ملت تازی گردید.

از روی این مثال قیاس کنید و ملاحظه بفرمائید که زبان فارسی تا چه حد احتیاج به تدوین قواعد دارد و متأسفانه تاکنون دراثر غفلت و مسامحه و بی‌اعتنائی و علل و اسباب دیگر که پاره‌ئی را در ضمن مطالب اشاره کرده‌ایم، و بالجمله به‌سبب ضبط نشدن قواعد مسلم و منظم چه اندازه فوائد مهم و نتایج سودمند را از دست داده‌ایم، سهل است چه قدر خسارت و زیانهای جبران‌ناپذیر بر زبان و ادبیات و ملیت و کشور ما وارد گشته است.

تدوین قواعد زبان برای هر قومی چند ثمرهٔ مهم و نتیجهٔ مسلّم دارد. از جمله اینکه زبان و ادبیات او را از نفوذ و تصرف بیگانگان حفظ میکند. دیگر اینکه وسیلهٔ سهولت تعلم و تعلیم زبان، و در نتیجه سبب رواج و پیشرفت سریع آن در کشورها و ملل و اقوام دیگر میگردد. گمان میکنم دقت در اطراف همین قضیه برای تذکر و توجه ما به این حساب کافی و بسنده باشد که تاکنون چه مقدار سود از دست داده و

چه اندازه زیان برده‌ایم. و این نتیجه درست در حکم عکس مستوی یا عکس نقیض قضیه است که به قول منطقی‌ها از لوازم، و به تعبیر اصولیان داخل در مفهوم مخالف آن قضیه است.

از زبانهای فارسی پیش از اسلام از قبیل زبان اوستائی و پهلوی که اکنون در جزو زبانهای زنده به‌شمار نمی‌رود گفتگو نمیکنیم. تنها به زبان فارسی بعد از اسلام تا عهد حاضر میپردازیم. وقتی که تمام دوره‌ها را از ظهور اسلام تا حال حاضر از مد نظر بگذرانیم می‌بینیم که دانشمندان ما از قدیم تاکنون متأسفانه بیشتر سعی و کوشش خود را در زبانهای بیگانه صرف کرده، سهل است که پاره‌یی از کوته‌اندیشگان اصلاً زبان و ادبیات فارسی را خوار و بی‌مقدار شمرده‌اند.

دانشمندان حاضر بیشتر در زبانهای اروپائی کار می‌کنند، علمای قدیم تمام همّ خود را در تدوین و تکمیل زبان و ادبیات عرب مبذول داشتند و به زبان فارسی چندان اعتنا نکردند، در صورتی که اگر عشر آن همه زحمت و رنج را برای قواعد فارسی متحمل شده بودند، صرف و نحو و معانی و بیان و لغت فارسی نیز به حد کمال میرسید.

شاید بگوئید همهٔ آن علل و اسباب که برای تدوین قواعد زبان عربی فراهم و منتهی به داشتن کتب صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان کامل شد که در السنهٔ زندهٔ دنیا بی‌نظیر است، برای زبان فارسی هیچگاه دست نداد، زیرا زبان فارسی بعد از اسلام در هیچ دوره زبان مذهبی و علمی و از همه بالاتر زبان عمومی نشد که ملل مختلف به یاد گرفتن آن نیازمند باشند. و اگر برای زبان عربی هم این موجبات فراهم نشده بود هرگز به این پایه از کمال نمی‌رسید.

زبانهای زندهٔ دیگر از قبیل فرانسه و انگلیسی هم اگر دراثر استعمار یا علل دیگر در خارج از حوزهٔ اهل زبان رواج و شیوع نمی‌یافت، دارای گرامر منظم به این وسعت که امروز دیده می‌شود نبود. اندک مایه توجهی که به قواعد زبان فارسی شده و مقدار کمی سراپا نقص و عیب که از کتب لغت و صرف و اشتقاق برای زبان فارسی مدون گشته، از برکت رواج این زبان در میان ملل غیرفارسی‌زبان از قبیل هندیها و ترکها بوده است. از این جهت می‌بینیم که بیشتر این کتابها در هندوستان و بخش کمی هم در ممالک ترکی‌زبان تألیف شده است[1]، میگوییم راست است همهٔ این موجبات در کار نبود اما دست کم چند سبب مهم از قبیل حفظ زبان و تسهیل آموزش و پیشرفت و نفوذ فارسی در ممالک غیر فارسی‌زبان و امثال این علل و اسباب، پیوسته در کار و همه وقت موجود بوده، و همین جهات کافی است که علاقه‌مندان به زبان و ادبیات را که اساس ملیت و قومیت است به تدوین قواعد وادار ساخته باشد.

بعضی می‌گویند فارسی، زبان علمی نیست. چرا نیست؟ برای اینکه بدان توجه نداشته و در این زمینه کار نکرده و تحمل رنج و زحمت را بر خود هموار نساخته و در واقع نخواسته‌ایم که آن را زبان علمی سازیم. فرق است میان نخواستن و نشدن. در این باره سخن بسیار است.

همین اندازه عرض میکنم که من در میان گذشتگان جماعتی را واقعاً درخور تمجید و ستایش میدانم که خواستند راه باز کنند و بعض کتب علمی را به فارسی نوشتند. سردفتر آنها استاد ابوریحان بیرونی است متوفی ۴۴۰ که کتاب التفهیم را به سال ۴۲۰ در هندسه و حساب و جبر و مقابله و هیئت و اسطرلاب و احکام و نجوم به فارسی تصنیف کرد و برخی هم از وی پیروی کردند. معاصرش شیخ ابوعلی سینا متوفی ۴۲۷، دانشنامهٔ علائی را در منطق و حکمت به فارسی نوشت.

ناصرخسرو متوفی ۴۸۱، زادالمسافرین را در فلسفه و امام محمّد غزالی ۴۵۰-۵۰۵ کتاب کیمیای سعادت را که از کتب علم اخلاق توان شمرد به فارسی تألیف کردند.

سیداسمعیل جرجانی متوفی ۵۳۱، کتاب ذخیرهٔ

---

۱ - زبان فارسی بعد از اسلام از نیمهٔ اول سدهٔ پنجم هجری یعنی زمان سلطان محمود غزنوی متوفی ۴۲۱ در هندوستان راه یافت و در پرتو سعی بعضی سلسله‌های سلاطین بعد و همت و ذوق گویندگان نویسندگان ایرانی که به آن سرزمین مهاجرت یا رفت و آمد میکردند به‌تدریج پیشرفت حاصل کرد تا جائی که دربار اکبرشاه و همایون‌شاه و بعضی پادشاهان دیگر هندوستان بزرگترین پناهگاه اهل ذوق و ادب فارسی گردید.

در قرون اخیره روزبروز از نفوذ زبان فارسی در آن کشور کاسته شد تا به حال حاضر رسید که شرحش از هر حیث غم‌انگیز و ملال‌آور است.

از قرن هشتم هجری به بعد هم زبان فارسی در مملکت عثمانی رواج گرفت تا جائی که در میان ترک‌زبانان شعرا و نویسندگان فارسی ظهور کردند و یک چند مراسلات رسمی در آن مملکت عثمانی به زبان فارسی نوشته می‌شد.

خوارزمشاهی را که از ذخائر گرانبهای فارسی است در سال ۵۰۴ در فنون طب نوشت.

این دسته از بزرگان جاده را تا حدی هموار ساختند اما دیگران دنبالهٔ کار و فکر آنها را چنانکه باید نگرفتند وگرنه زبان فارسی به این فقر و تهیدستی که امروز تصور می‌شود نمی‌افتاد.

باری من برآنم که اگر درست دربارهٔ این قضایا کنجکاوی و موشکافی کنیم که چرا زبان فارسی دستخوش زبانهای بیگانه مخصوصاً زبان عربی گردید، چرا زبان و ادبیات فارسی دچار تنزل و انحطاط یا توقف بر یک حال شد و با اینکه پس از اسلام تاکنون چند بار فرصت به دست آمد و وسائل فراهم گردید چرا در ممالک غیر فارسی‌زبان به سرعت زبان عربی پیشرفت پیدا نکرد، سهل است نفوذی را که به دست آورده بود کم کم از دست داد و میدهد و بالاخره چه شد که زبان و ادبیات فارسی به این روز سیاه افتاد که همه می‌بینیم و افسوس میخوریم؟ البته علل و اسباب بسیار دارد، اما یکی از علل عمدهٔ این قضایا همین است که دانشمندان ایرانی نسبت به زبان خود چنانکه باید و شاید توجه نکرده و به تدوین قواعد جامع و کامل کم استثنای آن نپرداخته‌اند فتنهٔ شوم و ناهنجار مغول را که سرچشمهٔ همهٔ بدبختی‌های ما شده و مخصوصاً برای علوم و ادبیات ایرانی حکم سیل بنیان‌کن و طاعون جارف داشته است هم در این قضایا فراموش نباید کرد که واقعاً هر قدر در تاریخ ادبی و ملّی خود بیشتر باریک می‌شویم عظمت این مصیبت و تأثیر آن در سراسر شؤون سیاسی و اجتماعی و ادبی آشکارتر می‌شود.

نمونهٔ بعض قواعد صرف و نحو فارسی که باید مورد توجه و تحقیق قرار گیرد

قواعد و اصول یک زبان درست در حکم قوانین یک کشور است. از کشوری که قانون در آن حکمفرما نیست جز هرج و مرج چه انتظار باید داشت؟ همهٔ این آشفتگی‌ها و هرج و مرجها که از دیرباز در زبان فارسی راه یافته و روزبه‌روز رو به افزایش میرود بی‌شک دراثر این است که دانشمندان ما چنانکه دربایست بوده قواعد زبان خود را ضبط و تدوین نکرده‌اند. (ضمناً عرض کنم از مختصات زبان فارسی این است که قواعدش کم‌استثنا و نسبةً بی‌عیب و نقص است) زبان فارسی در نتیجهٔ اینکه قواعدش کاملاً مدون نگشته درست به شکل کشور بی‌صاحب نامنظم بی‌حد و مرزی درآمده است که هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو.

الفاظ بیگانه عیناً مثل افراد خوش‌نشین بیگانه‌اند که مملکتی را اشغال کرده خودسر در آنجا زندگانی می‌کنند اگر این کلمات در تحت تصرف شعرا و نویسندگان و ادبا و دانشمندان باذوق در آمدند و محل استعمال بجا و به مورد و مسکنی مناسب بدانها داده شد (مثل کلمات عربی که امثال غزالی و سعدی در نثر و نظم در آورده‌اند) و با الفاظ نژادهٔ فارسی هم‌آهنگی داشت یا دراثر تصرف و استعمال سازگاری پیدا کرد و بالجمله اگر در تحت ضوابط و اصول مقرر زبان داخل شد، عیناً مثل این است که تذکرهٔ تابعیت گرفته و آداب و رسوم آن کشور را پذیرفته و در حکم افراد اصیل آن مملکت شده باشند.

پس ما باید در اولین قدم و نخستین فرصت قواعد و قوانین زبان خود را مسلم و محرز کنیم و میزانی ثابت و درست به دست بدهیم که کدام کلمه اصیل است و کدام دخیل، چه قسم الفاظ بیگانه را می‌توان پذیرفت و چه قسم شایستهٔ قبول نیست، چگونه کلمات را می‌توان وضع یا با یکدیگر ترکیب کرد، کجا استعمال و ترکیب قیاسی است و کجا سماعی و امثال اینها (مثلاً کلمات: مند، گین، ناک، گر، ور، در دانشمند و سهمگین و سهمناک و ستمگر و هنرور کجا باید استعمال شوند و با یکدیگر چه تفاوت دارند). سپس به آرایش و پیرایش زبان خود بپردازیم.

بدیهی است وقتی که یک مطلب به صورت ضابطه و قاعدهٔ کلی درآمد شامل افراد بی‌شمار میشود دیگر محتاج نیستیم که کلمه به کلمه بحث کنیم. اینجا پاره‌یی از قواعد را که تاکنون مسلم و مفتح نشده و کاملاً مورد احتیاج نویسندگان است یادآور می‌شوم.

۱ - آوردن یا و تاء مصدری که آن را مصدر جعلی یا عنوانی شاید نامید با کلمات فارسی از قبیل «دوئیت» و «زنیت» و «مردیت» و «منیت» و «خودیت» و همچنین در کلمات عربی از قبیل «وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» و امثال آنها صحیح است یا غلط.

غالباً معتقدند که آوردن یا و تاء مصدری با کلمات فارسی مطلقاً صحیح نیست مگر در امثال کلمهٔ «ایرانیت» که علم مخصوص و در حکم کلمهٔ بین‌المللی است که فارسی و عربی آن تفاوتی ندارد. و همچنین امثال کلمهٔ «وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» را غلط میدانند. شاید این عقیده تاحدی صحیح باشد اما به‌طور کلی این حکم را نمی‌توان تصدیق کرد زیرا اولاً یا و تاء مصدری با کلمات فارسی در استعمالات فصحای قدیم دیده می‌شود. از جمله در تذکرةالاولیاء شیخ عطار در مناجات بایزید بسطامی می‌نویسد: «بار خدایا تا کی میان من و تو منی و توئی بود منی از میان بردار تا منیّت من به تو باشد.» (ص ۱۷۶ جزو اول).

و نیز یا و تاء مصدری با پاره‌یی از کلمات عربی از قبیل «اکثریت» و «افضلیت» و «قابلیت» و «مسؤولیت» و «انسانیت» و «آدمیت» و «جمعیت» و «شأنیت» و «رجولیت» و «تبعیت» در نظم و نثر فصحای فارسی از قبیل غزالی و سعدی و مولوی فراوان استعمال شده. دربارهٔ این یا و تاء ضابطه‌یی بنظر بنده رسیده است که در یادداشتهای کتاب قواعد فارسی خود به تفصیل با امثله و شواهد نوشته‌ام چون شرحش طولانی است عجالةً تصدیع نمیدهم.

مقصودم این است که باید برای اینگونه استعمالات قاعدهٔ کلی به دست داد تا همه کس از روی ضابطه، صواب را از غلط تشخیص بدهد و بفهمد که مثلاً استعمال «انسانیت» و «آدمیت» و «اقلیت» و «اکثریت» و «افضلیت» و «کمیّت» و «کیفیت» و «انیت» و امثال آنها صحیح است اما امثال «شمولیت» و «اکرامیت» و «اکتسابیت» به‌معنی مصدری به این طریق که مصدر را با علامت مصدری بیاورند صحیح نیست نه اینکه مثلاً یکنفر در انشاء خود یا در روزنامه کلمهٔ «دوئیت» بنویسد آن را غلط بگیریم فردا هم که «زناشوئیت» نوشت دوباره غلط بگیریم و این غلطها را تک تک برخ او بکشیم و هیچوقت یک ضابطهٔ کلی به دست او ندهیم که برای همیشه میزان صواب و خطا در دست داشته باشد.

ملاحظه کنید چه اندازه عمرها بیهوده تلف میشود تا یک نفر درست چیز بنویسد و درست حرف بزند. بسیار دیده‌ایم که یک نفر شخص باذوق کنجکاو بعد از ده سال که در زبان و ادبیات فارسی کار کرده است باز به‌خود اطمینان ندارد که درست حرف میزند و درست چیز می‌نویسد یا خیر بلکه چون قواعد فارسی کاملاً مدوّن نیست روز بروز به استعمال تازه و لغت تازه برمیخورد که وی را در آنچه یاد گرفته است مردد میسازد و بالاخره هر چه بیشتر کار میکند تردید و اضطرابش بیشتر می‌شود. پس تدوین قواعد این فایده را نیز دارد که از تضییع عمر جلوگیری می‌کند و این خود از برکت تسهیل تعلیم و تعلّم است که پیش گفتیم.

۲ - جمع جمع به اینطورکه صیغه‌های جمع عربی را به الف و تا یا با علامت جمع فارسی یعنی «ها» و «ان» جمع ببندند از قبیل «امورات» و «لوازمات» و «مخارجات» و «بیوتات» و امثال آن یا «لوازمها» و «مخارجها» و «احوالها» و «عجایب‌ها» و امثال آن: قاعدهٔ اینگونه کلمات در کتبی که برای دستور فارسی نوشته‌اند تحقیق نشده که مطلقاً صحیح است یا غلط یا در بعض موارد صحیح و در بعضی غلط است.

کسانی که در زبان فارسی و نظم و نثر فصحای قدیم تتبع ندارند توهم می‌کنند که اصلاً اینگونه جمعها غلط است با اینکه نمونه‌اش در نظم و نثر قدیم فراوان یافته می‌شود. در حکمت علائیه معروف به دانشنامهٔ علائی ابوعلی سینا می‌نویسد: «در روشن کردن ماهیت نفس و احوال آن از بقا و فنا و سعادت و شقاوت در آخرت و دیگر احوالها چنانک یادکرده آید». ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم نظیر این کلمات را «اجزاها» و «احوالها» و «منازلها» و «ازمانها» و «عجایبها» و «مراتب‌ها» و «بروجها» و «اوتادها» و «ارباعها» زیاد استعمال کرده و گاهی «کواکبان» آورده است. (رجوع شود به مقدمهٔ نگارنده بر کتاب التفهیم، ص سا)

از شعرای بزرگ نیز منوچهری میگوید:

بیابان درنورد و کوه بگزار
منازلها بکوب و راه بگسل

جمال‌الدین اصفهانی میگوید:

در همه اطرافهاش عصمت و عدل است
در همه اقطارهاش امن و امان است

کمال‌الدین اصفهانی میگوید:

بدان تا دوسه خرقه آرد بهم
بسر می‌دویدی به اطرافها

آوردن جمع جمع به صیغهٔ «لوازمات، بیوتات» در عربی سماعی است و اتفاقاً کلمهٔ «بیوتات» صحیح

است.

اما در فارسی باید تحقیق کرد ضابطهٔ صحیحی به دست داد تا موارد صواب از غلط تمیز داده شود و اینگونه تحقیقات بر عهدهٔ صرف و نحو فارسی است. نگارنده در مقدمهٔ کتاب التفهیم این قاعده را متعرض شده و اشارتی کرده‌ام که چرا این نوع استعمال در زبان فارسی راه یافته است. نوشته‌های سابق خود را برای شنوندگان محترم تکرار نمی‌کنم.

۳ - قاعدهٔ حذف و ذکر فعل. این قاعده بی‌اندازه مورد احتیاج است. شاگردان مدارس و مؤلفین کتب و نویسندگان جرائد و مجلات به دانستن این قاعده بی‌نهایت نیازمندند. ازاین‌رو شرح مختصری عرض میکنم.

هرگاه چند جملهٔ متوالی به یک فعل تمام شده باشند از قدیم تاکنون سه حال پیدا کرده است: در نثر قدیم مثل سدهٔ پنجم و ششم مرسوم این بوده که تمام افعال را تکرار میکرده و از نوع تکرار پرهیز نداشته‌اند.

در نوشته‌های غزّالی و عنصر المعالی و سیاستنامه و همچنین شیخ عطار نمونه‌های این تکرار فراوان است. مثلاً در تذکرةالاولیاء در ذکر بایزید بسطامی گوید: «اکبر مشایخ و اعظم اولیاء بود و حجت خدای بود و خلیفهٔ بحق بود» و در ذکر امام ابوحنیفه: «در فراست و سیاست و کیاست یگانه بود و در مروت و فتوت اعجوبه بود». غزالی در نصیحة الملوک می‌نویسد: «هر پادشاهی که او را بر دشمن ظفر خواهد بود علامت ظفر وی آن بود که به تن خویش قوی بود و به زبان خاموش بود و بدل بارأی و تدبیر بود و باخرد بود و اندر ملک باشرف بود و در دل مردمان دوست بود و از روزگار گذشته باتجربت بود و اندر چشم دشمنان باهنر بود».

این رسم تا قرن هفتم هجری معمول بود. از قرن هفتم به بعد مخصوصاً بعد از آنکه گلستان شیخ به عنوان برگزیده‌ترین آثار نثر فارسی سرمشق نویسندگان شد مرسوم بیشتر نویسندگان این بود که فعل را در جملهٔ اول ذکر و در جملهٔ بعد به قرینهٔ اول حذف میکردند چنانکه سعدی خود در گلستان می‌نویسد: «بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بندهٔ خدمتکار» یعنی خدمتکار داشت. و نیز در همین حکایت می‌نویسد: «شنیدم که به دریای مغرب اندر راه مصر برگرفته بود و خیال فرعونی در سر» یعنی در سر گرفته بود. و همچنین در جملهٔ دیگر میفرماید: «سفر کرد و پریشانی او در من اثر». اما امروز مرسوم غالب نویسندگان این است که فعل را در جملهٔ آخر ذکر و از جمله‌های پیش حذف می‌کنند. مثلاً می‌نویسد: «فلان کس راه وکالت در پیش و سودای وزارت در سر گرفته است» پس به‌جای اینکه فعل را در همهٔ جمله‌ها تکرار یا در جملهٔ اول فقط ذکر کنند در جملهٔ آخر می‌آورند.

پس حذف کردن فعل از جمله‌های اول مشروط است به اینکه فعل در همه جمله‌ها یکی باشد.

اما اگر فعل متحد نباشد حذف جائز نیست، مثلاً نظیر این عبارت که در جرائد و مجلات فراوان دیده میشود غلط است: «فلان کس روز شنبه به طهران وارد و پس از اقامت در مرکز به شیراز مراجعت کرد» یعنی به طهران وارد کرد. یا «فلان‌کس مدتی به مرض ضعف اعصاب و حملهٔ قلبی دچار و دیروز به رحمت ایزدی پیوست» یعنی حملهٔ قلبی دچار پیوست. «آقای فلان وکیل امروز خدمت فلان وزیر شرفیاب و مدتی در اطراف گرانی خواربار مذاکره کردند» یعنی شرفیاب کردند. در جرائد و کتبی که امروز تألیف و زیور مطبوعات می‌شود (!) غالباً نمونه‌های مضحک از این نوع جمله‌ها که فعل خاص بدون قرینه حذف شده است دیده می‌شود. از آنچه گفتیم یک قاعده به دست می‌آید که حذف **فعل خاص بدون قرینه جائز نیست** و این خود یکی از قواعد نحو مربوط به جمله‌بندی فارسی است. چون مقصودم امثال است به همین اندازه قناعت کردم وگرنه دربارهٔ حذف اجزاء جمله به‌طور کلی خواه با قرینه و خواه بی قرینه (حذف اختصاری و اقتصاری) بیش از این مطالب گفتنی دارم که جداگانه در قواعد فارسی نوشته‌ام و عجالةً حال و مقام مقتضی بیش از این گفتگو نیست. مثلاً حذف فعل بعد از کلمات «اگرنه، وگرنه، ورنه، یانه» در زبان فارسی قیاسی است مانند «بخواهی یا نه فلان کار واقع خواهد شد» یعنی بخواهی یا نخواهی که فعل منفی به قرینه حذف شده است.

فردوسی میفرماید:

گر او را فرستی بنزدیک من
وگرنه ببین شورش انجمن

و گاه باشد که فعل منفی به قرینهٔ مقام حذف شود و قرینهٔ لفظی در کار نباشد چنانکه سعدی فرماید:

از دو بیرون نه، یا دلت سنگ است
یا به گوشت نمی‌رسد سخنی

و همچنین حذف رابطه بعد از صیغهٔ تفضیل خواه با علامت «تر» باشد و خواه نباشد شایع است. مانند «به نام نیکو مردن به که به نام بد زیستن - قابوسنامه» و نیز «به نزدیک من صلح بهتر که جنگ - سعدی» و «عنایت ظاهر بهتر از کینهٔ پنهان - نصیحة‌الملوک غزالی» و «یک ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از یکساله عبادت به اندیشهٔ هستی خویش - اسرار التوحید».

۴ - آوردنِ فعل وصفی مثل «فلان کس برخاسته رفت و وارد شده به کار اشتغال یافت» و امثال آن که در آثار فصحای قدیم یافته نمیشود و اگر احیاناً استعمال شده باشد نادر و در حکم معدوم است.

ظاهراً این نوع استعمال از حدود قرن هشتم و نهم هجری در نثر فارسی پیدا شده و امروز بی حد شایع و متداول است در صورتی که اصلاً این نوع ترکیب را صحیح بدانیم (و باید صحیح بدانیم به دلائلی که شرحش از موضوع خارج است) قاعدهٔ منظم و کم‌استثنائی دارد که در غالب نوشته‌های امروزی رعایت نمیشود.

در دستورهای فعلی که معمول مدارس می‌باشد اتحاد فاعل و زمان را مأخذ قرار داده و گفته‌اند که مورد استعمال فعل وصفی بیشتر در ماضی مطلق است مانند «فلان کس برخاسته رفت» و حال آنکه در بعض موارد دیگر نیز استعمال می‌شود و صحیح میدانند. و بالجمله باید قاعدهٔ مسلم آن را به دست داد تا موارد صحیح از غلط متمایز شود. و بر فرض صحت آیا آوردن واو عطف (برخاسته و رفت) صحیح است یا غلط. ضمناً عرض کنم که در دستورهای فعلی می‌گویند در مورد فعل وصفی آوردن واو عطف غلط است زیرا آوردن این نوع فعل اصلاً برای احتراز از تکرار واو عطف بوده است.

۵ - مطابقهٔ صفت و موصوف در مذکر و مؤنث که در کتب قدیم به ندرت یافته می‌شود و بعداً در زبان فارسی شایع شده است.

در آثار نثر فارسی قرن ششم که بعدها سرمشق نویسندگان شده کتاب کلیله و دمنه است که نوع استعمال فراوان دارد و ظاهراً از حدود قرن هفتم هجری کم کم مطابقه دادن مذکر و مؤنث در آثار فارسی شیوع پیدا کرده و روز افزون شده است.

۶ - استعمال بعضی کلمات به هیئت و معنی مصادر عربی که در زبان عربی هم نیست از قبیل فراغت و خجالت و قضاوت و نظامت و دخالت و هلاکت و امثال آنها که اتفاقاً فصحای ما که آثارشان سند زبان فارسی است پاره‌ئی از این کلمات را به کار برده‌اند مثل فراغت در چهارمقالهٔ نظامی عروضی (از این هم فراغتی دارند) و در شعر سعدی (فراغت از تو میسر نمیشود ما را) و همچنین خجالت در گلستان سعدی (دیدهٔ یأس از پشت پای خجالت برندارد) - و همچنین هلاکت در کلیله و دمنه (و خاتمت بهلاکت و ندامت انجامد).

۷ - آوردن یاء نسبت در اوصاف مثل قدیمی و صمیمی که به‌معنی مصدری حتماً صحیح و به صیغهٔ نسبت مورد تردید است و غالباً قدیمی و صمیمی با یاء نسبت را غلط میدانند.

۸ - استعمال جمعهای عربی از قبیل «کتب - رسائل - تصانیف - شهداء - سعداء» و همانندهای آنها که در نوشته‌های قدیم شیوع نداشته غالباً به صیغهٔ جمع فارسی یعنی «کتابها - رساله‌ها - تألیف‌ها - تصنیف‌ها - شهیدان - سعیدان» نوشته می‌شده و در دوره‌های بعد بی‌حد شیوع یافته است.

باری برای اینگونه قواعد که گفتیم و این استعمالات باید غور و تأمل کرد و قاعدهٔ صحیح به دست داد تا طرز استعمال و حد استعمال معلوم شود.

در اینجا یک نکته را گوشزد میکنم که اصلاح زبان فارسی باید به‌تدریج و به‌طوری که نزدیک به سیر طبیعی باشد انجام بگیرد و عجالةً اگر امروز در نوشتن فارسی چند قاعده را رعایت کنیم نوشته‌های ما رنگ فارسی کامل به‌خود میگیرد و دیگر اصلاحات زیاد لازم ندارد:

۱ - مطابقهٔ صفت و موصوف را در مذکّر و مؤنث چندان رعایت نباید کرد و این تقلید را که از زبان عربی شده است کم کم منسوخ باید ساخت.

۲ - از استعمال جمعهای عربی مخصوصاً هیئتهای نامأنوس به قدر امکان باید احتراز کرد.

۳ - درآوردن فعل وصفی احتیاط کنند که به‌مورد استعمال شود.

۴ - از کلمات نوظهور که احتیاج به آنها نداریم مثل اینکه یک نفر عربی‌دان بدون ضرورت کلمات و عبارات عربی بیاورد یا یک نفر فرانسه‌دان و انگلیسی‌دان برای فضل‌فروشی و بی‌اطلاعی از زبان

فارسی کلمات خارجی بیاورد کاملاً احتراز باید نمود و از آوردن لغاتی که مرادف آنها در فارسی مطبوع و مأنوس یافته می‌شود سخت پرهیز باید کرد.

اگر همین چهار قاعدهٔ کوچک را اصل و اساس فارسی‌نویسی قرار بدهیم خدمت بزرگی به اصلاح زبان فارسی انجام داده‌ایم.

باز هم تکرار میکنم که تدوین صرف و نحو فارسی امروز، هم تازگی دارد و هم اهمیت و لزوم.

غلط‌هائی که در زبان فارسی راه پیدا میکند امروز به‌وسیلهٔ چاپ روزنامه و کتاب به سرعت برق همه جا شایع و مشهور میگردد. از طرف دیگر تعلیم عمومی میخواهد اجرا شود و با نداشتن کتاب دستور کامل و صحیح نه مردم زود باسواد می‌شوند و نه از غلط‌کاری و هرج و مرج زبان فارسی جلوگیری می‌توان کرد.

صریحاً عرض میکنم امروز خطر زبان فارسی بیشتر از هر دوره‌ای است زیرا وفور ترجمهٔ کتب بیگانه از قبیل فرانسه و انگلیسی مخصوصاً به دست کسانی که زبان فارسی را درست و کامل نمیدانند و برخی هم شاید به زبان فارسی چندان علاقه ندارند، اصلاً اسلوب زبان فارسی را دارد عوض میکند نه تنها لغات و کلمات را.

هجوم لغات عربی در زبان فارسی بیشتر ضررش به مفردات زبان فارسی واقع شد. ترجمهٔ کتب عربی هم نزدیک بود که اسلوب فارسی را تغییر دهد شاید تا اندازه‌ای هم تغییر داد. اما دانشمندان قدیم به جهاتی که شرحش از موضوع خارج است بسی بهتر و بالاتر از مردم امروز فارسی میدانستند. و اگر در عصر سامانیان نثر فارسی همان نثری که ترجمه از کتب عربی بود صبغهٔ عربی به‌خود گرفت چیزی نگذشت که در عهد سلجوقیان سبک نویسندگی به رنگ حقیقی فارسی بیرون آمد و به‌تدریج جزالت و پختگی و بلاغتی پیدا کرد که در دوره‌های پیش نظیر نداشت و در دوره‌های بعد نیز نظیر پیدا نکرد.

پس از حملهٔ عرب گویندگان و نویسندگانی مانند فردوسی و بیرونی و غزّالی و عنصرالمعالی ظهور کردند، و بعد از حملهٔ مغول هم نوابغی مثل سعدی و حافظ ظاهر شدند و زبان فارسی را نگاهداری کردند. این بزرگان خدمتهای بزرگ به زبان فارسی کردند اما نتوانستند چاره‌ئی پیش‌بینی کنند که زبان فارسی برای همیشه از هرج و مرج محفوظ بماند.

با این تجربهٔ تلخ دیگر نباید فرصت را از دست داد. امروز ترجمهٔ کتب بیگانه و هجوم لغات اجنبی دارد زبان فارسی را ریشه‌کن میسازد. ما نباید به غفلت و مسامحه بگذرانیم به امید اینکه بعد از این هم فردوسی و غزالی و سعدی و حافظی ظهور و زبان ما را حفظ خواهند کرد.

باید بکوشیم و کاری کنیم که زبان فارسی اصلاح شود و دست کم نگذاریم بیش از این هرج و مرج در زبان ملّی ما راه پیدا کند. اما از این نکته غافل نباید بود که تدوین صرف و نحو کامل رنج و زحمت فراوان لازم دارد. اطلاعات عمیق و تتبع و تصفح بسیار، امانت و تقوای ادبی و از همه بالاتر ذوق سلیم و سلیقهٔ مستقیم و ازخودگذشتگی کامل میخواهد (هزاران نکته می‌باید به‌غیر از حسن و زیبائی)

در اینجا عجله و شتاب از یک طرف و تعصب از طرف دیگر بر ضرر ادبیات ماست و اگر چیزی خوب فراهم گردد مایهٔ آبرومندی و سرافرازی همگان خواهد بود. ان‌شاءالله تعالی و هوالموفق.

دانشمندان گذشته که قواعد فارسی را ضبط کرده‌اند نخستین مؤلف دستور و قواعد صرف و نحو فارسی در قرن اخیر کتابهای معروف دستور فارسی

گفتم دانشمندان گذشتهٔ ما بیشتر توجهشان به زبان عربی بوده و بسی جای افسوس است که به تدوین قواعد فارسی چندان توجه نکرده و در این باره اثری از خود نگذاشته یا اگر آثاری داشته‌اند به دست ما نرسیده است. اگر عشر آن همه رنج و زحمت را که در وضع و تدوین و تکمیل علوم عربیه کشیده‌اند در قواعد زبان فارسی متحمل شده بودند صرف و نحو فارسی به حد کمال میرسید. و اینکه می‌بینید در این اواخر اندکی به صرف و اشتقاق توجه شده از برکت لغت است که احتیاج شدید بدان داشتند بلکه این صرف و اشتقاق هم از قبل توجه به عربی است.

نویسندگان پیشین مخصوصاً در دورهٔ سامانی و غزنوی چون قواعد زبان و سرمشق و نمونهٔ کاملی از نثر صحیح فصیح فارسی در دست نداشته‌اند هر کس

به سلیقهٔ خود چیز نوشته و این خود یکی از علل آن است که در نثر فارسی اسلوب‌ها و طرزهای گوناگون پیدا شده و بیشتر این اسلوبها از محاورات محلی یا از روی ترجمهٔ کتابهای عربی گرفته شده است.

قواعد فارسی و کتاب المعجم

قدیمترین کتاب فارسی که متضمن پاره‌ئی از مطالب مربوط به صرف و اشتقاق فارسی است و خوشبختانه از دست حوادث گریخته و به دست ما رسیده کتاب المعجم فی معائیر اشعار العجم تألیف شمس‌الدین محمّدبن قیس رازی است که در اوائل قرن هفتم هجری تألیف شده و نخستین بار به تصحیح حضرت استاد علامه جناب اعلم الاعلام آقای میرزا محمّد خان قزوینی ادام‌الله ایام افاضاته و برکاته العالیة در بیروت زیور طبع یافته و بار دیگر در طهران به تصحیح و مقابلهٔ دقیق فاضل ارجمند آقای مدرس رضوی وفقه الله تعالی به چاپ رسیده است. این کتاب اصلاً برای صرف و نحو و اشتقاق وضع و تألیف نشده و موضوع آن فن عروض و قافیه و بدیع و نقدالشعر است، اما در ضمن مباحث فن قافیه فصلی راجع به ادوات و حروف معانی دارد از قبیل علامت مصدر و صفات فاعلی و مفعولی و صیغهٔ تفضیل و حروف رابطه و اثبات و ادوات لیاقت و اتصاف و مشابهت و حرف تصغیر و ضمیر و علامت دعا و حرف مضارع و حرف تعجب و تعظیم و امثال آنها که از روی طبقه‌بندی علوم مربوط به فن صرف و اشتقاق می‌شود[۱].

اتفاقاً خود شمس قیس به این مطلب تصریح میکند و می‌نویسد: «در این فصل از حروف تهجی بر ترتیب ا ب ت ث هر آنچ در لغت دری مستعمل است برشمارم و زوائد مفرد و مرکب آن را که به اواخر کلمات لاحق گردد و در این لغت به منزلت حروف تصریف کلمات ادوات باشد بیان کنم.»[۲]

وضع و تصنیف این کتاب چنانکه گفتم اصلاً برای مقصود دیگری است اما جسته‌جسته بعض نکات و دقائق در ضمن مطالب می‌نویسد که بی‌اندازه درخور اهمیت است خاصه از این نظر که حالی قدیمترین مأخذ دستور فارسی است.

بد نیست که بعض نکات و اشارات مهم این کتاب را یادآوز شود:

۱ - در حرف الف می‌نویسد: «حرف فاعل و صفت و آن الفی است که در اواخر اصول معنی فاعلیت دهد چنانک دانا و بینا و شنوا و گویا و در آخر نعوت معنی اتصاف دهد بدان صفت چنانک زیبا و شکیبا»[۳].

این تعبیر که در **اواخر اصول معنی فاعلیت دهد** درخور دقت و غوررسی است. به احتمال ظاهر استنباط می‌شود که عقیدهٔ شمس قیس یا دیگر دانشمندان قدیم فارسی هم این بوده که اصل و ریشهٔ مشتقات فارسی هیئت امر است[۴] و بنابراین هیئت «دان» و «بین» و «شنو» و «گو» را اصول و ریشه‌های مشتقات شمرده است[۵].

۲ - و نیز در حرف الف جای دیگر می‌نویسد: «در صحیح لغت دری بین و دان و شنو و گوی اوامر صحیحه نیست الاّ که چیز دیگر باول آن درآرند چنانک ببین و بدان و بگو یا گویند و میدان و میبین و میشنو»[۶] این نکته هم شاید مؤید نکتهٔ پیش باشد که این صیغه‌ها آنگاه امر صحیح‌اند که با حرف با یا کلمه‌ای در اوّل آنها استعمال شوند وگرنه جزء اصول و ریشه‌ها شمرده می‌شوند.

۳ - در حرف تی گوید: «زوائد این جنس دو حرف است حرف اضافت و ضمیر و آن تائی است که در اواخر اسماء معنی اضافت به حاضر دهد چنانک اسبت و غلامت و در اواخر افعال معنی ضمیر حاضر دهد چنانکه میدهدت و میگویدت. حرف رابطه و اثبات و آن کلمهٔ «است» باشد که در اواخر کلمات فائدهٔ اثبات صفت کند در موصوف و ربط صفات کند به موصوف چنانک فلان کس آمده است و نشسته است[۷] و این از اختصاصات لغت پارسی است و

---

۱ - حکمای یونان از زمان ارسطو به بعد و همچنین حکماء و دانشمندان اسلام در طبقه‌بندی علوم معتقد بودند که علوم و فنون به حسب موضوعات تقسیم می‌شود و گروهی عقیده داشتند که قسمت‌بندی علوم به حسب مقاصد و غایات است، اما فلاسفهٔ غرب که در قرون متأخر ظهور کرده‌اند در طبقه‌بندی علوم عقاید مختلف دارند که در کتب فلسفهٔ جدید نوشته شده است.

۲ - چ بیروت ص۱۷۵ و چ تهران ص۱۵۵.

۳ - چ بیروت ص۱۷۶ و چ تهران ص۱۵۵.

۴ - مراد این است که ریشهٔ مشتقات به هیئت صیغهٔ امر در می‌آید نه اینکه به‌معنی امر باشد. تفصیل این مطلب از وضع مقاله خارج است.

۵ - جناب استاد معظم آقای ملک‌الشعرا بهار دامت افاضاته العالیه ظاهراً دنبال همین اصل را گرفته و طریقهٔ صرف و اشتقاق افعال فارسی را به شکل تازه و مبسوط طرح کرده‌اند.

۶ - چ بیروت صص۱۷۸-۱۷۹.

۷ - در چاپ بیروت نشسته بدون کلمهٔ (است) نوشته.

سخن در اکثر مواضع بی‌آن تمام نباشد[۱].

۴ - در حرف ذال که امروز دال تلفّظ میکنیم و می‌نویسیم میگوید: «حرف مضارع و آن ذالی مفرد است که در اواخر کلمات فعل را صیغت مضارع گرداند چنانک آیذ و روذ و میگویذ و میشنوذ». و در همه جا نوع کلمه‌ئی راکه حرف مفرد مثل دال و تاء یا ادوات[۲] از قبیل مند و گر و ناک به آخرشان ملحق میشود معین می‌کند که فعل است یا صفت یا اسم. اما در اینجا عبارت «کلمات» آورده است. شاید نکته‌اش این باشد که این کلمات را ریشهٔ فعل و صفت میداند و از این جهت از نوع افعال و صفات و نعوت نمی‌شمرد.

راجع به کیفیت تقسیم کلمات فارسی به اصول و نعوت و اسماء و افعال و حروف معانی و ادوات و غیره هم از این کتاب مطالبی استخراج می‌شود که من جداگانه یادداشت کرده‌ام و فعلاً از شرحش میگذرم.

از روی اصطلاحات و مواضعاتی که صاحب کتاب المعجم به‌طور اصل مسلم و اصطلاح متداول در کتاب خود به کار برده است معلوم می‌شود که پیش از او هم در قواعد فارسی خاصه در قسمت صرف و اشتقاق بحث و گفتگو بوده و از این جهت بعض اصطلاحات مخصوص فارسی میان ادبا رواج داشته است از قبیل اصول (یعنی ریشهٔ کلمات) و همچنین علامت مضارع و مصدر فارسی و غیره غیره.

از روی این قرینه می‌توان حدس زد که قواعد و اصطلاحات کتاب المعجم از مواریث عهد قدیمتر و پیشتر از اوائل قرن هفتم هجری است که شمس قیس کتاب المعجم را نوشته است.

قواعد فارسی در سدهٔ هشتم هجری
تألیف ابوحیان نحوی ۶۵۴-۷۴۵

از جمله اطلاعات مهمی که دربارهٔ تألیف کتاب راجع به قواعد زبان فارسی بعد از کتاب المعجم داریم این است که در کتاب فوات الوفیات ابن‌شاکر کتبی (ج ۲ صص ۲۸۲-۲۸۵) در ترجمهٔ حال ابوحیان نحوی (محمّدبن یوسف غرناطی متولد سال ۶۵۴ متوفی در مصر اوائل سنهٔ ۷۴۵) در جزو تألیفات او کتابی می‌نویسد به نام **منطق الخرس فی لسان الفرس** که به زبان عربی در قواعد زبان فارسی نوشته بوده اما نسخهٔ این کتاب متأسفانه به نظر ما نرسیده است.

ابوحیان در قواعد نحو زبان ترکی هم کتاب نوشته است به نام **زهو الملک فی نحو الترک.** تألیفات او در نحو و صرف عربی هم بسیار است.

کتاب حلیةالانسان فی حلبةاللسان
در قواعد سه زبان عربی و ترکی و فارسی تألیف ابن‌مهنا در عهد مغول

یک نفر دیگر که در قواعد فارسی به عربی کتاب نوشته و خوشبختانه نسخهٔ آن موجود می‌باشد شخصی است به نام ابن‌مهنا که برای زبان عربی و ترکی مغولی و زبان فارسی قواعد صرف و نحو نوشته و تألیف او موسوم است به حلیةالانسان فی حلبةاللسان. مؤلف این کتاب خود در دورهٔ مغول میزیسته و گفته است که چون در این عهد یعنی دورهٔ حکومت مغولان دانستن سه زبان عربی و ترکی و فارسی لازم است من برای هر سه زبان کتاب نوشتم.

این کتاب هم چنانکه گفتیم مثل کتاب ابوحیان به عربی نوشته شده است[۳].

قواعد فارسی در مقدمهٔ فرهنگهای فارسی که از سدهٔ یازدهم هجری به بعد تألیف شده است

در بعض کتب لغت و فرهنگ فارسی که در سدهٔ یازدهم هجری به بعد تألیف شده از قبیل فرهنگ جهانگیری تألیف جمال‌الدین حسین اینجوی شیرازی که به فرمان جلال‌الدین محمّد اکبرشاه بابلی هند (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ.ق.) شروع به تألیف کرده و در زمان پسرش جهانگیرشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷) کتاب را به پایان برده و آن را فرهنگ جهانگیری نامیده است و همچنین فرهنگ برهان قاطع که محمّد حسین‌بن

---

۱ - چ بیروت ص ۱۸۵ و چ تهران ص ۱۶۱.

۲ - به‌جای لفظ ادوات امروز کلمهٔ پساوند اصطلاح شده و در زبانها افتاده است و با معنی اصلی پساوند که در فرهنگها ضبط شده بی‌مناسبت نیست. این بیت از لبیبی است:

همه یاوه همه خام و همه سست معانی از چکاته تا پساوند.

۳ - اطلاع این بنده از این کتاب رهین اشارت و افادت حضرت علامهٔ زمان جناب آقای میرزا محمّدخان قزوینی است دامت ایام افاضاته العالیه که پس از ایراد خطابه در فرهنگستان منت این آگاهی را بر گردن بنده ثابت و لازم فرمودند نسخهٔ این کتاب به نظر ایشان رسیده اما این بنده از آن بی‌اطلاع است.

خلف تبریزی متخلص به برهان در سال ۱۰۶۲ هـ.ق. (درست سیصد سال پیش) در هندوستان برای سلطان عبدالله قطب شاه تألیف کرده مختصری بر سبیل مقدمه راجع به صرف و اشتقاق است و دربارهٔ نحو یعنی قواعد جمله‌بندی فارسی هیچکدام چیزی ننوشته و اصلاً وارد این مبحث نشده‌اند.

در مقدمهٔ فرهنگ انجمن‌آرای ناصری که در ۱۲۸۶ هـ.ق. تألیف و در ۱۲۸۸ چاپ شده تألیف رضاقلیخان هدایت للهباشی صاحب مجمع‌الفصحاء که از فضلای نامدار سدهٔ سیزدهم هجری است هم به تقلید برهان قاطع و جهانگیری و غیره قسمتی از قواعد زبان فارسی نوشته شده که مفصل‌تر و جامعتر از فرهنگهای پیش است و آنچه نوشته واقعاً درخور قدردانی است.

کتاب قواعد و دستور فارسی در عهد اخیر

در عصر اخیر برخی از متفکرین متوجه شدند که زبان فارسی هم باید به استقلال صرف و نحو مدون داشته باشد. اما چون همتها رو به پستی داشت چندان رنج تحمل نکردند. از قدما هم نمونهٔ کاملی جز کتب صرف و نحو عربی نبود از این جهت به همین مقدار قناعت کردند که کتب صرف و نحو عربی را ترجمهٔ ناقص کنند و نام آن را صرف و نحو فارسی بگذارند با اینکه صرف و نحو و معانی بیان و بدیع فارسی به‌طور وصف غیر از اضافه است. و ما نحو متعلق به زبان فارسی میخواهیم نه اینکه نحو و صرف زبانهای دیگر را به فارسی بنویسیم اما این دسته از مؤلفین –و به عبارت صحیحتر مترجمین کتب – زبانهای دیگر را به فارسی ترجمه کرده‌اند. یا اگر قدمی بالاتر گذاردند به تقلید عربی یا ترکی یا زبانهای اروپائی چیزی نوشتند. اتفاقاً دائرهٔ این تألیفات هم بیشتر از صرف و اشتقاق تجاوز نمیکند و شاید بعضی این پندار را داشتند که فارسی اصلاً نحو ندارد یا نحو لازم ندارد، غافل از اینکه این پندار غلط محض است و زبان خاصه زبان ادبی مانند فارسی بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله‌بندی اصلاً تصور نمیشود. دربارهٔ نحو فارسی بعد از این هم گفتگو خواهیم کرد باری از مقدمهٔ فرهنگها که بگذریم میرسیم به کتبی که مستقلاً برای قواعد زبان فارسی تألیف شده و تاریخ تألیف آنها از سدهٔ سیزدهم هجری است.

کسانی که در جستجوی اولین مؤلف دستور و قواعد فارسی به طرز تازه در عهد اخیر بوده و در این مقصود کنجکاوی کرده‌اند تا آنجا که بنده اطلاع دارم از مرحوم حاج محمّدکریم خان کرمانی بالاتر نرفته‌اند منهم مدتی بر این عقیدت بودم و نخستین مؤلف را آن بزرگ‌مرد میدانستم تا اتفاقاً برخوردم به کتابی که در تبریز چاپ شده و تاریخ تألیفش پیش از کتاب مرحوم حاج‌محمّد کریم‌خان است. از این جهت عجالةً تا اینجا که اطلاع بهمرسانیده‌ام نخستین کتاب دستور فارسی راکه در عصر متأخر تدوین شده است این کتاب می‌شمارم و آن را به عنوان نخستین تألیف در قواعد فارسی معرفی میکنم. اینک کتب مشهوری را که در قواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است با ذکر نخستین مؤلف به‌ترتیب به سمع آقایان محترم می‌رسانم.

نخستین کتاب و پاره‌ئی از کتب دیگر در قواعد زبان فارسی که در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است

۱ – قواعد صرف و نحو فارسی تألیف عبدالکریم‌بن ابی القاسم ایروانی نخستین کتابی است که در موضوع قواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف و در تبریز چاپ شده است.

این کتاب را در زمان سلطنت محمّد شاه و حکومت بهمن‌میرزا در آذربایجان تألیف کرده و در مقدمه نوشته است که چون فرزند ارجمندم میرزا محمّدعلی را در تحصیل مراقب بودم درصدد برآمدم که برای او این کتاب را تألیف کنم.

از آنچه پیش از او نوشته‌اند یادآوری میکند و میگوید در مقدمهٔ فرهنگ قسمتی از این مطالب نوشته شده اما ناقص است و عشری از اعشار این کتاب نیست.

مطالب کتاب را در چهارده فائده تقسیم کرده و برای نوشته‌های خودگاهی به اشعار فارسی استشهاد نموده است. این کتاب به خط نستعلیق چاپ سنگی شده و در آخر کتاب رقم ۱۲۶۲ (یکهزار و دویست و شصت و دو) نوشته است اما معلوم نیست که تاریخ تألیف است یا تاریخ طبع هر چه باشد بر تاریخ تألیف کتاب مرحوم حاج‌محمّد کریم‌خان مقدم است.

۲ – صرف و نحو فارسی تألیف مرحوم

حاج محمّد کریم‌خان‌بن ابراهیم‌خان کرمانی رئیس و پیشوای سلسلهٔ شیخیهٔ کرمان و بعض بلاد ایران. این کتاب بعد از کتاب ایروانی مقدم بر دیگر کتبی است که در قواعد و دستور زبان فارسی در عصر اخیر تألیف شده و در مقدمه میگوید که چون فرزند ارجمندم محمّد به تحصیل صرف و نحو مشغول بود من به تألیف این کتاب پرداختم «و چون از سابقین کتابی در این باب ندیدم احتمال میرود که بسیاری از مسائل صرف و نحو زبان فارسی از من فوت شود و همهٔ آنها به خاطرم نرسد و بدیهی است که این علم مبسوط شده از فکر یک نفر و ده نفر و صد نفر نیست و افکار عدیده بر آنها توارد کرده هرکس کلماتی معدود بر آنها افزوده تا حال به این بسط شده پس اگر کسی ببیند که بعض مسائل از من فوت شده و به‌خاطر او میرسد بر من نکته نگیرد». الحق انصاف داده که نوشته‌های خود را وحی منزل و مصداق لا تبدیل لکمات الله نشمرده است.

مقصود اصلی مرحوم حاج‌محمّد کریم‌خان از تألیف این کتاب یاد دادن صرف و نحو عربی بوده اما ضمناً صرف و نحوی از فارسی هم نوشته است.

تاریخ تألیف این کتاب سنهٔ یک‌هزار و دویست و هفتاد و پنج (۱۲۷۵) هـ.ق. درست یازده سال بعد از کتاب ایروانی می‌شود چه خود در آخر کتاب به تاریخ تألیف تصریح میکند «قدتم علی ید مؤلفه کریم‌بن ابراهیم فی ثالث عشر شهر ذی‌القعدة من شهور سنة خمس و سبعین من المائة الثالثة عشرة حامداً مصلیاً».

از جمله مطالب ابتکاری حاج‌محمّد کریم‌خان این است که به‌جای فاعل و نائب فاعل که در اصطلاح نحو عربی متداول است میگوید فاعل دو قسم می‌شود یکی فاعل فعلی و دیگر فاعل انفعالی و فعل مجهول فاعل انفعالی و فعل معلوم فاعل فعلی دارد.

۳ - تنبیه‌الصبیان کتاب مختصری است در قواعد فارسی که در اواخر قرن سیزدهم هجری تألیف شده و در مقدمهٔ آن نوشته است: «بندهٔ درگاه اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار محمّد حسین‌بن مسعودبن عبدالرحیم انصاری در سنهٔ ۱۲۹۸ (یکهزار و دویست و نود و هشت) که به شغل کارپردازی دولت علیهٔ ایران در طرابزون اقامت داشت، در زمان بیکاری ضمناً به‌تکمیل زبان فرانسه پرداخت دانست که قواعد فرانسه و عربی بدون فارسی میسر نیست لهذا شروع به ترتیب قواعد زبان فارسی نموده پاره‌یی از آن را به رشتهٔ تحریر درآوردم و این رساله را تنبیه الصبیان نام نهادم».

در خاتمهٔ کتاب قسمتی از اغلاط مشهوره را با فصلی که در سال ۱۲۹۶ در اسلامبول راجع به عیوب خط حالیهٔ عموم اهل اسلام و پیشنهاد اصلاح آن نوشته است ذکر میکند. این کتاب بسیار مختصر و کوچک است و برای معنی ادوات و قیود فارسی شواهد شعری هم آورده و به چاپ رسیده است.

این سه کتاب که نام بردم بهترین نمونه بود از کتبی که برای قواعد فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است.

کتابهای مشهور قواعد و دستور فارسی که در سدهٔ چهاردهم هجری تألیف شده است

کتابهائی که در قرن سیزدهم تألیف شد اگر چه کم و بیش مفید و سودمند بود اما هیچکدام رنگ و صبغهٔ زبان خالص فارسی نداشت بلکه غالب تقلید و ترجمهٔ قواعد عربی بوده اکنون میپردازیم به کتبی که در قرن چهاردهم هجری تألیف شده و به زبان فارسی سرمایه داده و کم کم زمینه را برای آیندگان هموار و آماده ساخته است.

۱ - دستور سخن و دبستان فارسی میرزا حبیب اصفهانی

در اواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری نابغهٔ ذوق و فضل و ادب مرحوم میرزا حبیب اصفهانی ظهور کرد و به تصنیف دستور فارسی برای فارسی دست یازید و الحق گوی فضیلت از همه کس ربود اگر درست دقت کنیم و انصاف بدهیم سنگ بنای طرز قواعد و دستور زبان فارسی به دست مرحوم میرزا حبیب گذارده شده و از هر جهت شایسته و دربایست است که او را یکی از نوابغ و بزرگان فضل و ادب و از خدمتگذاران حقیقی فضل و ادب بشماریم. بسی جای افسوس است که هنوز بیشتر اشخاص این مرد بزرگ را نمی‌شناسند و اصلاً اسم او را نشنیده و از خدمات برجستهٔ او آگاهی ندارند آنان هم که او را میشناسند تاکنون در حق‌شناسی و تعظیم و تجلیل او کوتاهی ورزیده‌اند. بر ذمهٔ ماست که از این مرد بزرگ که خداوند ذوق و

ابتکار بوده و عمر خود را در خدمت به زبان و ترویج ادبیات فارسی صرف کرده و تا آنجا که ما اطلاع داریم پیوسته در زیر شکنجه و دانشمندآزاری روزگار سفله‌نواز بسر برده است در این محضر شریف و این انجمن بزرگ که از حامیان علم و ادب تشکیل یافته است قدردانی و سپاسگزاری کنیم. روان اینگونه رادمردان شاد و تربتشان به رحمت الهی سیراب باد.

نخستین کسی که کلمهٔ **دستور** را برای نام کتاب قواعد زبان پارسی اختیار کرده و قواعد فارسی را از عربی جدا ساخته و از دائرهٔ ترجمه و تقلید عرب قدم بیرون نهاده و بالجمله برای زبان فارسی مستقلاً تا آنجا که می‌توانسته اصول و قواعدی مرتب نموده میرزا حبیب اصفهانی است.

در دیباچهٔ کتاب دستور فارسی که به نام **دبستان پارسی** نامیده است می‌نویسد: «من بندهٔ شرمنده حبیب اصفهانی پس از نوشتن کتاب **دستور سخن** و چاپ کردن آن به اهتمام بندگان جناب مستطاب اجلّ اکرم حسنعلی‌خان امیرنظام مدّ ظله‌العالی چون دیدم که نسخهٔ آن در کار انجام پذیرفتن است و به نظر پاره‌ئی نسخهٔ آن قدری مطوّل مینماید خواستم تا جزو قواعد پارسی آن را با همان زبان باز کتابچه‌ای سازم که پارسی‌زبانان عموماً از آن بهره اندوزند و کودکان کتاب و دبستان از آن دستور زبان خویش آموزند. در عبارت قدری از نسخهٔ پیش مختصرتر ولی در معنی بسیار مکمل‌تر نوشتم و جزو عربی آن را طرح کردم و این محصول چندین سالهٔ تعلیم خود را مسمّی به اسم دبستان پارسی گردانیدم».

میرزا حبیب سالیان دراز در اسلامبول معلم زبان و ادبیات فارسی بوده و چون دور از وطن خود میزیسته و در کشور غیرفارسی‌زبان بسر میبرده احتیاج فارسی را به تدوین قواعد خوب احساس کرده است. میرزا حبیب دارای ذوقی سرشار و سلیقه‌ئی بسیار مستقیم بوده، زبان فارسی و ترکی و عربی و بعض السنهٔ اروپائی را هم خوب میدانسته و از آنها در تدوین قواعد فارسی استفاده کرده[۱] قسمت بیشتر عمر خود را در تعلیم و تألیف و تصنیف و تتبع و تمرین زبان و ادبیات فارسی گذرانده و از همه بالاتر درد و عشق کار داشته و فارسی را برای فارسی دوست میداشته. پس محصول چندین سال رنج و کار و کوشش خود را به نام دستور سخن و دبستان فارسی در دسترس همگان گذارده است.

کتاب دبستان پارسی که برای نوآموزان و شاگردان مدارس نوشته در سال ۱۳۰۸ (هزاروسیصدوهشت) در استامبول به طبع رسیده و بدبختانه در ایران که وطن اصلی اوست نه خود چندان مشهور و شناخته شده و نه کتابش مورد استفادهٔ همه کس قرار گرفته است. اتفاقاً نسخهٔ این کتاب در ایران فراوان نیست و کتاب اول یعنی دستور سخن او را که مفصل‌تر بوده اصلاً کمتر کسی از فضلای ایران دیده است تا به طبقات دیگر چه رسد. میرزا حبیب کلمات فارسی را به ده قسم تقسیم کرده است: اسم - صفت - ضمیر - کنایات - فعل - فرع فعل - متعلقات فعل - حروف - ادوات - اصوات. خود را مبتکر این تقسیم نمیشمارد بلکه میگوید دیگران اینطور تقسیم کردند ما نیز همین شیوه را اختیار کرده‌ایم. مرحوم میرزا حبیب مصدر را اصل فعل میداند و شش قسم مصدر تصویر میکند بدین طریق:

۱ - مصدر اصلی مانند دانستن و جستن و ترسیدن و تاختن.

۲ - مصدر جعلی از قبیل فهمیدن و طلبیدن و غارتیدن و هراسیدن، قبولانیدن، رقصیدن.

۳ - مصدر بسیط همچون گفتن و شنیدن و رفتن و آمدن.

۴ - مصدر مرکب مثل پیام‌آوردن و برخاستن و بگاه رفتن.

۵ - مصدر تخفیفی که آن را مصدر مرخم نیز گویند از قبیل گفت و شنید و رفت و آمد.

۶ - مصدر دوّمی. دربارهٔ این مصدر میگوید: قاعدهٔ کلی است که در بیشتر افعال امر حاضر را گیرند و با افزودن «یدن» در آخر آن مصدری دیگر سازند و بیشتر افعال اینگونه مصادر را معنی تعدیه باشد مانند «بازیدن و تازیدن و خوابیدن و جهیدن» در باختن و تاختن و خفتن و جستن. و این قاعده را در حقیقت از برای وسعت زبان نهاده‌اند.

در وجوه اشتقاق گوید جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا از امر و آنچه از امر مشتق باشد پاره‌یی غیرقیاسی است.

---

۱ - اگر بخواهیم دستور کاملی برای زبان فارسی بنویسیم امروز همه باید از زبان عربی و زبانهای اروپائی و همچنین از زبانهای فارسی پیش از اسلام و شعبه‌های بومی و ولایتی و همچنین از زبان سانسکریت استفاده و استمداد کنیم.

این بنده دربارهٔ مصدر و مشتقات و وجوه اشتقاق فارسی عقیدهٔ دیگر دارم که در جای خود به تفضیل نوشته‌ام اینجا خواستم عقیده و طرز فکر مرحوم میرزا حبیب را بیان کرده باشم.

۲ - کتاب لسان‌العجم این کتاب هم در اوائل قرن ۱۴ هـ.ق. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و وزارت علوم علیقلی‌خان مخبرالدوله برای کلاسهای دارالفنون در سنهٔ ۱۳۰۵ هـ.ق. تألیف شده و در سال ۱۳۱۶ هـ.ق. به طبع رسیده و در آن وقت جعفرقلیخان نیّرالملک ناظم دارالفنون بوده است. مؤلف این کتاب مرحوم میرزا حسن‌بن محمّد تقی طالقانی است و تاریخ اتمام تألیف در آخر کتاب به عربی مغلوط نوشته (وکان الفراغ فی عشر الثانی من شهر رمضان المبارک سنة خمس و ثلاثمائه بعد الالف من الهجرة النبویة علیه و علی آله آلاف التحیة کتاب لسان العجم ترجمه و تقلیدگونه‌یی از کتب نحو و صرف عربی است. بعض قواعد و اصطلاحات مخصوص به فارسی هم دارد به‌هیچ‌وجه همسنگ دستور میرزا حبیب نیست.

کلمات فارسی را به تقلید عربی به سه قسم: اسم و فعل و حرف تقسیم کرده و در وجوه اشتقاق درست مثل عربی ماضی را از مصدر و مضارع را از ماضی گرفته و از این جهت خود را سخت به زحمت انداخته و به قلب و تبدیل بسیار قائل شده است. این صیغه‌سازی در عربی هم واقعاً مضحک است. ببینید یک نوآموز عربی مطابق ترتیب شرح امثله چقدر زحمت میکشد تا «ضربتن» را بسازد حال اگر بخواهند این اصول را در فارسی اعمال کنند فهم مشتقات برای نوآموزان بی‌اندازه دشوار خواهد بود. صاحب لسان‌العجم پنج قسم ماضی در فارسی تصور کرده است به نام: ۱ - ماضی محدود (فروختم و گفتم). ۲ - ماضی مؤخر (رفته‌ام و گفته‌ام) ۳ - ماضی سابق (گفته بودم و رفته بودم) ۴ - ماضی اسبق (گفته بوده‌ام و رفته بوده‌ام). ۵ - ماضی مستمر (میگفتم و میرفتم). و مضارع را سه قسم کرده است: ۱- مضارع مخلوط (میگویم) ۲ - مضارع قریب (میخواهم بگویم) ۳- مضارع بعید (خواهم گفت).

۳ - دستور کاشف تألیف غلامحسین کاشف از دستورهای مفصل معروف است که در قرن ۱۴ هجری تألیف شده. مؤلف این کتاب قواعد فارسی را درست از روی زبان ترکی گرفته و برای فارسی صیغه‌ها و افعال مخصوص قائل شده و اصطلاحات وضع کرده است. چون این دستور مطابق روح فارسی‌زبانان وضع نشده است پیش ارباب ادب رونق و اعتباری ندارد و از این جهت کمتر بدان رجوع می‌کنند اما صاحب این دستور هم زحمتی کشیده است و نوشته‌های او خالی از فوائد نیست.

۴ - زبان‌آموز فارسی تألیف مرحوم میرزا علی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء پدر فاضل ارجمند عالی‌مقدار آقای سعید نفیسی حاضر دامت توفیقاته العالی که از اطبای بزرگ و فضلای واقعی دورهٔ ناصرالدین شاه بوده و به زبان فارسی خدمتهای قابل ستایش انجام داده است از قبیل تألیف فرهنگ و دستور زبان فارسی و نوشتن پزشکی‌نامه که واقعاً از کتب مهم و باقیمت عهد ناصری است. مرحوم ناظم‌الاطباء ظاهراً خواسته است دنبالهٔ کار مرحوم حاج محمّد کریم‌خان را بگیرد و آن را تکمیل کند. کتاب مرحوم حاج محمّد کریم‌خان چنانکه گفتم اصلا برای یاد دادن صرف و نحو عربی تألیف شده در ضمن قواعدی راجع به فارسی نوشته است اما مرحوم ناظم‌الاطباء قواعد فارسی را از عربی مجزا ساخته و کتاب خود را به دستور زبان فارسی اختصاص داده. تألیف این دستور در سال ۱۳۱۶ هـ.ق. است.

۵ - دستور فارسی آقای قریب یکی از دستورنویسان بزرگ و معروف عصر حاضر جناب ادیب اریب استاد معظم آقای میرزا عبدالعظیم‌خان قریب گرکانی دانشمند مکرم حیّ و حاضرند که فضائل و مناقب ایشان بر همهٔ شنوندگان کالشمس فی رابعةالنهار واضح و آشکار است و بی‌نیاز از اعاده و تکرار.

سه دوره دستور زبان فارسی که ایشان برای سه کلاس متوسطه تألیف کرده‌اند و سالیان دراز است که در مدارس ایران خوانده می‌شود شاید همهٔ آقایان دیده و شنیده‌اید تألیفات هیچیک از دستورنویسان به اندازه دستور فارسی آقای قریب شهرت نگرفت و این اندازه (بیست بار یا متجاوز) در زمان حیات مؤلف چاپ نشد. استاد عالی‌مقدار از این جهت گوی اشتهار را از همهٔ مؤلفان دستور فارسی ربوده‌اند.

آقای قریب کتب دستور فارسی را از نظر گذرانیده و دنبالهٔ کار مرحوم میرزا حبیب را گرفته و از گرامرهای اروپائی هم استفاده کرده‌اند آنچه به نظر

ایشان در دستور میرزاحبیب درست آمده پذیرفته و نادرست را رها کرده و بالجمله به نقد و تزییف و جدا کردن سره از ناسره کتابی نوشتند که اکنون مشهورترین کتب دستور فارسی در آموزشگاههای ایران است.

مثلاً مرحوم میرزا حبیب کلمات فارسی را چنانکه گفتیم ده قسم برشمرده و آقای قریب به پیروی از گرامر فرانسه نه قسم کرده‌اند (اسم - صفت - کنایه - عدد - فعل - قید - حرف اضافه - حرف ربط - اصوات.) و در اینکه اصل فعل مصدر است پیروی از میرزا حبیب کرده‌اند. میرزا حبیب می‌نویسد: «بدانکه اصل فعل مصدر است» (ص۵۷ چ اسلامبول) و آقای قریب هم می‌نویسند: «اصل فعل مصدر است» (دستور دوم و سوم). در فعل التزامی میرزا حبیب میگوید: «التزامی آن است که در وی معنی لزوم و ایجاب باشد چون «رفتنیم و ماندنیم» (ص۶۲) و آقای قریب می‌نویسند: «وجه التزامی یا وابسته و تبعی آن است که کار را به‌طریق شک و تردید و دودلی و مانند آن بیان کند مانند خوب است بروید، نباید دروغ گفت». در فعل مضارع «میرود» را اخباری و «برود» را التزامی گرفته‌اند. دیری است که گفته‌اند در وضع اصطلاح مشاحه نیست اما کلمهٔ التزام در این مورد شاید اصطلاح مناسبی نباشد.

مرحوم میرزا حبیب اسماء عدد را پنج قسم کرده است:

۱ - اصلی (یک و دو سه).

۲ - کسری (نیمه و سه یک و پنج یک و چهار یک).

۳ - ترتیبی (دوم و سوم و چهارم).

۴ - توزیعی (دودو، سه سه، چهار چهار).

۵ - مجموعی یا همگانی (یگانه و دوگانه، نماز پنج‌گانه، بروج دوازده‌گانه) اما آقای قریب چهار نوع کرده‌اند: اصلی و ترتیبی و کسری و توزیعی.

بخش دیگر از کتب قواعد و دستور فارسی

کتبی راکه ذکر کردم برای این بود که رشتهٔ تاریخ دستورنویسی به هم پیوسته شود و کتابهای مهم و معروف را یادآور شده باشم. مقصودم استقصای کامل نبود زیراکتابهای دیگر هم تألیف و چاپ شده و همچنین نسخه‌های خطی از بعض مؤلفات در دست داریم که چندان قابل ذکر نیست و شاید کتابهائی در این زمینه تألیف شده باشد که ما اطلاع نداریم.

مثلاً از جمله تألیفات قدیم که نسخهٔ خطی آنها در دست می‌باشد و نظیر کتاب المعجم است از این جهت که پاره‌یی از قواعد صرف و اشتقاق را از روی آن می‌توان استخراج کرد کتابی است به نام **لسان القلم در شرح الفاظ عجم** تألیف عبدالقهاربن اسحق ملقب به شریف که در قرن نهم هجری به نام سلطان ابوالقاسم بابر بهادرخان متوفی ۲۶ ربیع الثانی ۸۶۱ تألیف شده و نسخه‌یی از آن به ضمیمهٔ کتاب میزان الاوزان در فن عروض و قافیه تألیف همین مؤلف و به نام همان پادشاه در تملک این جانب است که تاریخ کتابت نسخه ۱۰۱۲ (هزار و دوازده هجری) می‌باشد. در مقدمهٔ کتاب لسان القلم از کتاب المعجم شمس قیس نام میبرد و رسالهٔ خود را مکمل و ملخص کتاب المعجم میشمارد، از این صنف تألیفات بسیار داریم که چون مستقلاً مربوط به دستور و صرف و نحو فارسی نیست نام بردن آنها لزومی ندارد.

وآنگهی اینکه گفتیم راجع به‌خود ایرانیان بود که غالب برای نوآموزان دستور فارسی نوشته‌اند و در مدارس و پیش فضلای ایران معروف است. از کتب فراوانی که در هندوستان راجع به صرف و نحو فارسی و همچنین قواعد املاء و خط و بدیع و معانی و بیان به همت خود هندیها یا ایرانیان مقیم هندوستان تألیف و طبع و نشر شده است چیزی نگفتم. چه این خود فصل مهمی است که به این مختصر حقش ادا نمیشود. در هندوستان کتابهای بسیار در این مواضیع تألیف شده که احصاء و معرفی یک‌به‌یک آنها عجالةً در این مختصر برای بنده میسر نیست. این مطلب را به وقت و فرصت دیگر واگذار میکنم. اتفاقاً موضوع مهم جالب توجهی است. با این همه دریغم آمد که از تعریف و نام بردن مهمترین و بزرگترین کتبی که در صرف و نحو فارسی در هندوستان تألیف شده و به نظر اینجانب رسیده است صرف نظر کنم.

نهج‌الادب

کتاب نهج‌الادب تألیف مولوی محمّد نجم نجم‌الغنی‌خان رامپوری است که در زمان حیات خود

مؤلف در سال ۱۹۱۹ م. در مطبعهٔ نول کشور واقع در لکهنو طبع شده و به خط نستعلیق نسبتاً ریز و به هم پکیده در ۸۲۲ صحیفه است، مؤلف این کتاب براستی در تألیف رنجی برده و اثری بسیار بزرگ و عالی از خود به یادگار گذارده است. بیش از این مقدار تحقیق در زبان فارسی از یک نفر هندی انتظار نباید داشت.

مؤلف این کتاب عمدهٔ توجهش به صرف و نحو عربی بوده و غالب قواعد فارسی را از روی اصول عربی استخراج و با یکدیگر تطبیق کرده است این کتاب هم خالی از عیب و نقص نیست چه خوب بود که فارسی‌زبانان فاضل اگر به زبان و ادبیات و ملیت خویش علاقه‌مند می‌باشند عمل این گونه مردمان زحمتکش را سرمشق قرار بدهند و دستور کامل بی‌عیب و نقص بنویسند. حمل بر خودستائی نشود من خود در این باره بسیار زحمت کشیده و یادداشتهای فراوان جمع کرده‌ام و نیز میشنوم که بعض دیگر از علاقه‌مندان به ادبیات و زبان فارسی هم در این باره کار می‌کنند اما از این زحمات قدردانی نمیشود و ازاین‌رو غالب بی‌نتیجه میماند. اینجانب در سهم خود از هیچکس مزد و اجری توقع و انتظار ندارم اما «الغبن فی العلم اشجی محنة علمت» باری مؤلف کتاب نهج الادب مأخذ بسیار داشته و تتبع فراوان کرده است. در آخر کتاب قریب سه صفحه مآخذ خود را نوشته که در حدود سیصد کتاب میشود. بسیاری از این کتابها اصلاً در ایران نیامده و به نظر ما نرسیده است.

معایب و نواقص کتب قواعد و دستور فارسی که تاکنون نوشته شده است

مقصودم کتابهائی است که نوشته شده و به نظر من رسیده است. در آنچه ندیده‌ام نمی‌توانم حکم کنم.

پیش از اینکه وارد مطلب شوم به عنوان مقدمه عرض میکنم که قواعد یک زبان باید دارای چه خصوصیات باشد تا درست مقصود و منظور ما را برآورد و این نکات تا حدی مربوط است به اینکه قواعد فارسی را چگونه باید تدوین و مرتب کرد.

۱ - قواعد زبان هر قدر شامل‌تر و مختصرتر باشد بهتر است و حتی‌الامکان باید قواعد و ضوابط را طوری ترتیب داد که به فهم نوآموزان خواه ایرانی و خواه غیر ایرانی، خواه فارسی‌زبان و خواه غیر فارسی‌زبان نزدیکتر باشد تا سهولت تعلیم و تعلم را نتیجه بدهد.

۲ - قواعد و دستور یک زبان بیشتر به دست اهل همان زبان باید تدوین شود زیرا کسی که اهل زبان نباشد هر قدر هم که رنج متحمل شود باز از لطائف و دقائق آن زبان آگاه نیست و هرقدر خودداری کند باز هم دریافت‌های فطری او بی‌اختیار در فهم و نظم مطالب تأثیر خواهد کرد چنانکه فکر و ذوق ایرانی در فنون ادبیهٔ عرب اثر کرد و چیزی به وجود آورد که ساخته و ریخته و پروردهٔ ذوق و فکر ایرانی است.

۳ - دستور فارسی را این‌طور تعریف می‌کنند که عبارت از قواعد کلی است که به‌وسیلهٔ آنها بتوانند درست بگویند و درست بنویسند. با این مقدمات که عرض کردم دیگر محتاج نیستیم که معایب و نواقص دستورها که تاکنون تألیف شده است جزء به جزء صورت بدهیم. بزرگترین عیب و نقص این دستورها این است که از روی آنها نه درست حرف زدن را می‌آموزند و نه درست نوشتن. بهترین دلیلش همین است که ملاحظه میفرمائید در مدارس ما همهٔ شاگردان دستور فارسی میخوانند و قواعد آن را خوب یاد میگیرند امّا در نوشتن انشاء هزار گونه دشواری دارند که از روی این دستورها حل نمیشود. بالجمله بزرگترین نقص و عیب این دستورها این است که هیچ فایده‌یی بر خواندن آنها مترتب نیست و زبان فارسی فعلی با آنها درست تطبیق نمیشود و بسا جمل و عبارات که در تجزیه و ترکیب مورد اختلاف و حیرت است.

عیب این دستورها از آنجاست که قواعدش درست و صحیح مدون نشده و بزرگترین نقصش این است که مطالب ضروری و دانستنی را ندارد یا کم دارد. مثلاً قواعد جمله‌بندی که اساس درست‌نویسی است یا اصلاً ندارد یا به اندازه‌یی کم است که در حکم معدوم می‌باشد. طرز استعمال افعال و مورد استعمال هر یک از آنها و همچنین محل و مورد استعمال فاعل و مفعول و قیود و حروف اضافه از روی این دستورها دانسته نمیشود. موارد تقدیم و تأخیر اجزاء جمله از روی این دستورها معلوم نمیشود هرگاه در یک جمله چند قید داشته باشیم خواننده نمیداند که هر کدام از قیود را کجا و چگونه به کار ببرد، اینگونه قواعد را باید در دستور نوشت تا مردم یاد بگیرند و

درست چیز بنویسند.

پاره‌یی از معایب و نقائص این دستورها را محض نمونه یادآور می‌شویم:

۱ - حروف تهجی فارسی

حروف هجای فارسی را بعضی ۲۴ و برخی ۲۵ نوشته‌اند. کسانی که بیست و پنج نوشته‌اند همزه و الف را دو حرف شمرده‌اند. و میگوند هشت حرف است آنکه اندر فارسی ناید همی یعنی «ثا، حا، صاد، ضاد، طا، ظا، عین، قاف» و می‌گویند هرگاه یکی از این هشت حرف در کلمه‌یی دیده شود باید حکم کرد که آن کلمه عربی است یا ترکی یا فارسی که از اصل خود تغییر یافته. اولاً باید دانست که آهنگها و حروف فارسی منحصر به بیست‌وچهار یا بیست‌وپنج نیست چه بعض آهنگها هم اکنون در زبان فارسی داریم که برای هر یک از آنها علامتی ممتاز لازم است.

مرحوم میرزا حبیب به عنوان تبصره می‌نویسد در مقدمهٔ دستوراللغة ادیب نطنزی مسطور است که در زبان پارسی دو حرف دیگر بوده است بدین شکل «خو»، «قو» که یکی را مانند «خ» و دیگری را مانند «ق» تلفّظ مینمودند و اکنون هم در میان شیرازیان و لران و کردان تلفّظ آنها باقی است.

ثانیاً اینکه همزه و الف را دو حروف شمرده‌اند باید دانست که الف در امثال کلمهٔ «دانا، شایا» و امثال آنها از حروف مصوّته (ویل Voyelle) و در حقیقت جزء حروف اعراب کلمات فارسی است و با واو و یا تفاوت دارد زیرا واو و یاء گاهی غیرمصوته (کنسن Consonne) می‌باشند مانند واو در «هنرور» و یاء در «پایندان» و در بعض موارد جزو حروف مصوته و در حقیقت جزو حروف اعراب کلمات فارسی‌اند مانند «پولاد، بیدار» اما همزه همه جا حرف بی‌صدا (کنسن) است.

ضمناً این نکته را یادآور می‌شوم که همزه در کلمات فارسی جز در اول کلمه وجود ندارد و امثال کلمات «آیین، آینه، پایین،» که تصور می‌کنند همزه در وسط کلمه واقع شده اشتباه است و صحیح این کلمات یاء است نه همزه. و همچنین کلمهٔ «موبذ» صحیح واو است نه همزه. و اینکه در رسم‌الخط‌های قدیم گاهی دیده می‌شود که روی «یا» علامت «همزه» به شکل «ء» گذارده‌اند در اصل یاء کوچک ابتری است که به شکل همزه نوشته می‌شده و این علامت برای تعیین آهنگ حرف بوده و تدریجاً اشتباه شده و کم‌کم به آهنگ همزهٔ عربی تلفّظ کرده‌اند.

و نیز این نکته را متذکر می‌شوم برخلاف آنچه توهم می‌شود که کلمات فارسی حروف اعراب ندارد اتفاقاً اعراب به‌معنی آهنگ تلفّظ کلمه جزو کلمات فارسی است مثلاً کلمهٔ «دانا» از دو آهنگ یا دو سیلاب (Syllabe) ترکیب شده (دا + نا) و همچنین «داور» و «یاری» و امثال آنها. پس کلمهٔ دانا در حقیقت دو حرف دال و نون است با حرف اعراب یعنی الف که از حروف مصوته می‌باشد. اما اعراب بدان معنی که علمای نحو عرب گویند (اختلاف اواخر کلمه به اختلاف عوامل) اصلاً در زبان فارسی مورد ندارد. و بالجمله کلمات فارسی هم عیناً مثل کلمات فرانسه از کنسن (Consonne) و ویل (Voyelle) تشکیل میشود.

ثانیاً اینکه می‌گویند هشت حرف در کلمات فارسی نیست معلوم نیست مأخذ این عقیده و مبدأ آن چه بوده است.

در مقدمهٔ کتاب جمهرهٔ ابن‌درید[1] شرحی راجع به حروف نوشته و حروف مخصوص و مشترک عرب و عجم را معین کرده است و عین عبارت او را چون طولانی است نمی‌خوانم خلاصه‌یی از آن بدین‌قرار است. میگوید حروفی که عرب استعمال میکند ۲۹ حرف است که برگشت آنها به ۲۸ حرف میشود از آنجمله دو حرف «ح» و «ظ» مختص به عرب است و شش حرف «ع، ص، ض، ق، ط، ث» مشترک میان عرب و اندکی عجم است. و حروف دیگر مشترک میان عرب و عجم است. جز اینکه همزه در کلام عجم جز در ابتدای کلمه نیاید[2].

---

۱ - ابوبکر محمّدبن حسن‌بن درید ازدی بصری، تولدش در بصره ۲۲۳ هـ. ق. وفاتش در بغداد ۳۲۱ هـ. ق.

۲ - در مقدمهٔ جمهرهٔ ابن‌درید (چ حیدرآباد ج ۱ صص ۴-۵) می‌نویسد: اعلم ان الحروف التی استعملتها العرب فی کلامها فی الاسماء والافعال و الحرکات والاصوات تسعة و عشرون حرفا مرجعهن الی ثمانیة و عشرین حرفا. منها حرفان یختص بها العرب دون الخلق و هما الحاء و الظاء. و زعم آخرون ان الخاء فی السریانیة و العبرانیة و الحبشیة کثیرة و ان الظاء وحدها مقصورة علی العرب. و منها ستة اخری للعرب و لقلیل من العجم و هن العین و الصاد و الضاد و القاف و الطاء و الثاء و ما سوی ذلک فللخلق کلهم من العرب و العجم الّا الهمزة لم تأت فی کلام العجم الّا فی الابتداء. و هذه الحروف تزید علی هذا العدد اذا استعملت فیها حروف لاتتکلم بها العرب الا ضرورة فاذا اضطروا الیها حولوها عند التکلم بها الی اقرب الحروف ←

رابعاً باید دانست که در تغییر الفبای پهلوی به الفبای عربی بسیاری از آهنگهای مشترک که در زبان دشوار پهلوی بود واضح و نمایان گشت. امّا بعض مخارج حروف کم کم از میان رفت. شاید علت اینکه پاره‌یی از کلمات از قبیل اصفهان، طهران، طبرستان، و امثال آنها را از قدیم به صاد و طا نوشته‌اند این باشد که مخرجی و آهنگی مخصوص داشته که تلفّظ آن نزدیک به مخرج صاد و طا بوده است از این جهت است که ما معتقدیم املاء این کلمات را امروز هم محفوظ باید داشت.

برخی تصور می‌کنند که نوشتن امثال صدوشصت «عدد» و اصفهان و طهران و طبرستان به صاد و طا از تصرف عربی‌زبانان یا عرب‌مآبان بوده امّا این تصور کاملاً خالی از دلیل است، چه اگر تعریب علت این تغییر بود چرا کلمات ترشیز و تبریز و ساوه و ساری و امثال آنها را به صاد و طاء ننوشته‌اند و فقط در بعض کلمات این عمل را اجرا نمودند. وانگهی مگر «ت» و «س» در عربی نبود یا در زبان عربی ثقیل بود که آن را بصاد و طاء بدل کنند و بعلاوه چه احتیاجی به تعریب کلمهٔ صد و شصت داشتند با آنکه هیچ عربی‌زبانی به‌جای کلمهٔ مائة و ستین صد و شصت استعمال نمیکند.

پس معلوم می‌شود که خصوص این کلمات در لهجهٔ فارسی قدیم شاید آهنگی مخصوص داشته که میان صاد و سین و تا و طاء تلفّظ می‌شده به‌طوری که بیشتر نزدیک به صاد و طاء بوده است و خواسته‌اند این آهنگ را نگاه داشته باشند. نظیر اینکه بعد از حروف خاء در پاره‌یی از کلمات واو معدوله می‌نویسیم «خواستن - خواهش - خوار - خوش - خواب» که اکنون واو معدوله تلفّظ نمیشود و برخی به همین جهت شاید معتقد باشند که اصلاً واو معدوله را از کلمات فارسی برداریم و مثلاً «خوار» به‌معنی ذلیل و زبون را با «خار» مقابل گل یک جور بنویسیم غافل از اینکه این کلمات را عیناً به همین شکل که تاکنون سنت جاریه بوده است باید حفظ کرد زیرا این کلمات به‌خصوص که واو معدوله دارند در اصل فارسی تلفّظ خاصی داشته‌اند به اینگونه که حرف خاء پیش از واو معدوله حرکت مابین ضمه و فتحه داشته و واو معدوله خود یکی از حروف اعراب و علائم آهنگهای فارسی است که جزو کلمه نوشته میشود. تعجب میکنم از یک طرف می‌گویند املاء کلمات فارسی از این جهت ناقص است که حرکات و حروف ویل ندارد و از یک طرف واو معدوله را که یکی از حروف اعراب ویژهٔ فارسی است می‌گویند باید در کتابت انداخت! باز از نظائر کلمات اصفهان و طهران که گفتیم آهنگ مخصوصی میان صاد و سین و تا و طاء داشته کلمهٔ «توت» است که «توذ» و «توث» هم در عربی استعمال شده چنانکه شاعر گوید:

احلی و اشهی لعینی ان مررت به
من کرخ بغداد ذی الرمان و التوث

اینکه توت را به ثاء مثلث یعنی «توث» آورده‌اند به همین علت است که حرف تاء در لهجهٔ فارسی آهنگی نزدیک به ثاء مثلثه داشته و از این جهت به ثاء تبدیل شده است وگرنه چنانکه گفتیم حرف «تا» در عربی کمیاب یا بر زبان سنگین نیست تا تبدیل به حرف دیگر شده باشد.

معمولاً در تعریب کاف عربی را به جیم و کاف فارسی را به قاف مبدل کنند. مگر کاف عربی با لهجهٔ عربی سازش نداشت که آن را به جیم تبدیل کردند؟ علت این تبدیل ناسازگاری نبود بلکه سبب اصلی این بود که مخارج این حروف را به همان آهنگ که در لهجهٔ فصیح صحیح فارسی بگوش می‌شنیدند مأخذ قرار میدادند و نزدیکترین حرف عربی را به‌جای آن میگذاردند. بدین قیاس می‌توان حدس زد که حرف کاف در اواخر کلمات «بنفشک» و «فیروزک» و «موزک» آهنگی نزدیک به جیم عربی داشته و از این جهت تبدیل به جیم شده است و «بنفسج» و «فیروزج» و «موزج» نوشته و گفته‌اند اما کلمات «کاک» و «چک» را چون در لهجهٔ فارسی کاف شنیده به صورت کاف ضبط کرده و در تعریب آنها «کعک» و «صک» گفته و نوشته‌اند. و کلمهٔ «نیزک» و نظایر آن را نیز به آهنگ کاف شنیده و به همین آهنگ پذیرفته و ضبط و استعمال کرده‌اند.

املاء کلمات اصفهان و طهران و امثال آنها شاید

← من مخارجها. فمن تلک الحروف الحرف الذی بین الباء و الفاء مثل (پور) اذا اضطروا الیه قالوا (فوز) و مثل الحرف الذی بین القاف و الکاف و الجیم و الکاف و هی لغة سائرة فی الیمن مثل (جمل) اذا اضطروا الیه قالوا (گمل) بین الجیم و الکاف و مثل الحرف الذی بین الیاء و الجیم و بین الیاء و الشین مثل غلامی فاذا اضطروا قالوا (غلامج) فاذا اضطر المتکلم قال (غلامش) و کذلک ما اشبه هذا من الحروف المرغوب عنها... و مثل الحرف الذی بین الیاء و الجیم اذا اضطروا قالوا (غلامج) و کذلک الیاء المشددة تحول جیما فیقولون (بصرج) و (کوفج)... الخ.

اصلاً مربوط به عربی‌زبانها نباشد بلکه خود فارسی‌زبانها موقعی که الفبای عربی را اختیار کردند برای آهنگها و لهجه‌های خود علائمی را انتخاب کردند که آهنگ آنها یا عیناً آهنگ فارسی است یا نزدیکترین علامات و حروف الفبای عربی به فارسی باشد.

بیش از این در این مورد مصدع نمیشوم اگر بخواهم در این موضوع یعنی دربارهٔ تأثیری که الفبای عربی در آهنگهای فارسی و تلفّظ فارسی کرده است وارد شوم سخن به درازا میکشد. ملالت خاطر شنوندگان محترم را بیش از این جایز نمیدانم.

۲ - آهنگها و حروف گویای فارسی

بیشتر دستورنویسان می‌گویند که برای تلفّظ حروف در زبان فارسی سه حرکت (زبر و زیر و پیش) ـَ ـِ ـُ و سه حرف داریم (و - ا - ی). «مرحوم میرزا حبیب» هاء بیان حرکت را نیز علاوه کرده و نوشته است که «الف و واو و یا گاهی بیان فتحه و ضمه و کسره را باشد و «ه» بیان فتحه و کسره هر دو را چون نگونسار، سبکسار، شمار، سپار، دو، تو، چو، غور، زور، نی، کی، چی، دیه، اهریمن، نه، نموده، بوده». در دستور آقای قریب می‌نویسد سه حرف عبارت است از «و - ا - ی» یعنی واو ماقبل مضموم و الف ماقبل مفتوح و یاء ماقبل مکسور همچون «باغ» و «بود» و «بید». آهنگهای فارسی و حروف مصوّته بیش از سه یا چهارتاست. درست است که واو و یاء در کلمات فارسی گاهی برای بیان حرکت یعنی از حروف مصوته است اما کیفیت آهنگ آن تفاوت دارد. مثلاً واو معروف در کلمات «نوروز، فروز، آموز» با واو مجهول در امثال «شور، کور، مور» و همچنین یاء مجهول در کلمهٔ «سیر» ضد گرسنگی و همچنین «شیر» درنده با یاء معروف در «سیر» مرادف پیاز و «شیر» خوردنی در قدیم دو آهنگ داشته و هم اکنون هر دو آهنگ در بعضی لهجه‌های بومی از قبیل لهجهٔ کردها باقی مانده است. بنابراین واو معروف و واو مجهول و همچنین یاء معروف و یاء مجهول دو آهنگ ممتاز است که از مختصات زبان فارسی شمرده می‌شود و باید در حروف مصوته کاملاً شرح داد. و همچنین واو در کلمات «نو، خسرو» آهنگ مخصوصی است که با واو «بو، مو» تفاوت دارد و بنابراین هم آن را یکی از آهنگهای مخصوص فارسی باید شمرد و همچنین آهنگ واو در امثال «دو، تو، چو» خود حرف مخصوص و آهنگ مخصوصی است و همچنین یاء در کلمهٔ «پیک، کیک» با یا در امثال کلمهٔ «باریک، تاریک» آهنگش تفاوت دارد. و همچنین تلفّظ کلمهٔ «دی» به‌معنی ماه زمستانی و «می» به‌معنی باده و شراب و «نی» به‌معنی نای نواختن، آهنگ و تلفّظ مخصوصی دارد که با کلمهٔ «دی» به‌معنی دیروز و «می» در (همی) و «نی» به‌معنی «نیست» کاملاً ممتاز است. واو معدوله را نیز پیش از این گفتم که از حروف مصوتهٔ مخصوص فارسی می‌باشد. اینها که گفتم و جز اینها که این بنده در محل خود به قدر وسع استقصاء کرده‌ام همه جزو آهنگها و حروف مصوته (ویل) زبان فارسی است که باید در دستور برای نوآموزان کاملاً تشریح شود.

۳ - تقسیمات کلمات

قسمت‌بندی کلمات اساس دستور است چه هر قدر تقسیم کلمات صحیحتر و روشنتر باشد فصول و ابواب و مطالب دستور منظم‌تر و فهم و ضبط آن برای نوآموزان آسانتر خواهد بود پس در قسمت‌بندی کلمات کاملاً دقت باید کرد.

پیش گفتیم که مرحوم میرزا حبیب اقسام کلمات فارسی را ده قسم برشمرده است (اسم، صفت، ضمیر، کنایات، فعل، فرع فعل، متعلقات فعل، حروف، ادوات، اصوات).

اسم عدد را داخل اقسام اسم شمرده و مقصودش از «فرع فعل» اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبهه و صیغهٔ مبالغه و اسم آلت و نظائر آنهاست. و غرضش از «متعلقات فعل» نعت و توکید و حال و تمیز و ظرف زمان و ظرف مکان و قیود است و از حروف، حروف بسیطه و ساده یعنی حروف تهجی را از الف تا یاء اراده کرده و از ادوات امثال کلمهٔ «از» و «تا» و «اندر» و «اگر» و نظائر آنها را خواسته مرادش از اصوات کلمات «آه» و «آخ» و «وه» و «آوه» است.

دربارهٔ تقسیم کلمات گفتگوی بسیار داریم که تفصیل و شرح آنها موجب اطالهٔ سخن و ملالت خاطر مستمعین می‌شود همین اندازه عرض میکنم که قسم شیء با قسیم شیء تفاوت دارد و اقسام متداخله را نباید جدا جدا نوع مستقل و قسیم یکدیگر شمرد. مقصود از تقسیم کلمات تقسیم به حسب نوع است نه بحسب شخص. اگر بخواهند

تقسیم به حسب شخص و مورد کنند و طرز استعمالات هر کلمه‌یی را در نظر بگیرند و هر کدام را قسمتی جداگانه بشمارند اقسام کلمات فارسی از صد قسم هم متجاوز خواهد بود.

پس باید کلمات را به‌طور کلی در نظر گرفت و آنها را دسته‌بندی کرد به‌طوری که کاملاً از یکدیگر جدا باشند، آنگاه هر نوعی به‌خصوص را نامی مخصوص باید داد نه اینکه اقسام متداخله و احوال استعمال یک کلمه را اقسام و انواع کلمات قرار بدهند. مثلاً می‌بینیم که قید و صفت را با نعت نحوی دو نوع جداگانه از اقسام کلمات قرار داده‌اند و کلمهٔ خوب را یک‌جا داخل نوع صفت و در یک‌جا داخل قید وصف شمرده و آن را دو نوع از کلمات فارسی به حساب آورده‌اند.

با اینکه نعت نحوی که بیان چگونگی موصوف را میکند با قید وصف و حالت دو طرز استعمال است نه دو نوع مستقل کلمه، مثال میزنم: کلمهٔ خوب به حسب صرف و اشتقاق وصف صرفی است که گاهی در استعمال به صورت صفت و نعت نحوی درمی‌آید مانند این جمله که گوئیم «علی کاری خوب کرد» و گاهی قید حالت واقع می‌شود چنانکه بگوئیم «علی خوب کار کرد». بنابراین نمی‌توان گفت که لفظ «خوب» دو نوع کلمه است و حال اینکه در دستورهای فعلی مراجعه کنید چگونه کلمهٔ خوب و بد و زشت و زیبا و امثال آنها را یکجا داخل قسم صفت و در جای دیگر داخل قسم قید شمرده‌اند. نمونهٔ دیگر از اشتباهات این تقسیم‌بندی که قسم شیء را قسیم آن شمرده‌اند این است که حرف اضافه و حرف ربط را دو نوع جداگانه شمرده‌اند با اینکه هر دو قسم داخل نوع حرف‌اند و مطابق تقسیم طبیعی بایستی اینطور گفته باشند که یکی از انواع حرف است آنگاه حرف را دو قسم کنند یکی حرف ربط و دیگر حرف اضافه.

اگر مقصود این است که معنی آنها و تعریف آنها فرق دارد و از این جهت دو نوع شمرده شده است بنابراین لازم بود که اسم عام و خاص، ذات و معنی و اسم معرفه و نکره و اسم مفرد و جمع و همچنین نظائر آنها را جداگانه بشمارند. و اقسام حرف ربط مثل شرط و تعلیل و نظائر آنها را نیز هر کدام نوعی جداگانه بشمارند وانگهی موصول و عدد هم به حسب حقیقت و هم به حسب تعریف منطقی داخل نوع اسمند با اینکه هر کدام جداگانه نوعی به‌خصوص شمرده شده‌اند. در مبحث اصوات کلمهٔ «زینهار - مرحبا - آفرین» جزو اصوات شمرده شده با اینکه این کلمات در حقیقت اسم فعلند و اگر مناط این است که این کلمات از آهنگها تشکیل شده باید همهٔ کلمات فارسی را جزو اصوات شمرد زیرا همهٔ آنها در جنس صوت که از دهن گوینده خارج می‌شود مشترک‌اند.

بعضی به تقلید عربی کلمات فارسی را بر سه قسم اسم و فعل و حرف تقسیم کرده‌اند. این تقسیم اگر چه در محل خود کاملاً صحیح و منطقی است زیرا تقسیم عقلی است به این طریق که کلمه یا به‌خودی خود معنی دارد یا نه. آنکه به‌خودی خود معنی ندارد حرف است. و آنکه به‌خودی خود معنی دارد یا مقترن به زمان است و یا مقترن به زمان نیست. آنچه مقترن به زمان است فعل و آنچه مقترن به زمان نیست اسم گویند.

این تقسیم چون دائر میان نفی و اثبات می‌شود تقسیم عقلی است - اما این نوع تقسیم برای کلمات فارسی خوب نیست و باید کلمات فارسی را با روح زبان فارسی تقسیم کرد.

به نظر این بنده ممکن است کلمات فارسی را شش قسم کنند: اسم، صفت، فعل، حرف، صوت، اسم فعل.

کنایات و قیود و عدد به حسب موارد استعمال و طرز استعمال داخل نوع اسم یا صفت خواهند شد. و حروف ربط (پیوند) و حروف اضافه (بهتر این است که به‌جای حروف اضافه حروف صله بگویند زیرا مناسبت کلمهٔ صله در این مورد بیشتر از اضافه است) داخل نوع حرف می‌شوند.

مقصود از اسم فعل کلماتی است از قبیل آفرین، دریغ، زینهار، و نظائر آنها و اینکه اسم فعل را یک نوع جداگانه شمرده‌ایم از این نظر است که این کلمات در حقیقت برزخی است میان اسم و فعل، و چون از حیث خاصیت نه کاملاً داخل اسماء و نه به تمام جهت داخل افعال می‌شوند باید نوعی جداگانه شمرد و اگر اسم فعل را نوعی جداگانه در مقابل اسم و فعل ندانیم نیز ممکن است که این کلمات را داخل اقسام اسم یا فعل و انواع کلمات فارسی را پنج نوع قرار بدهیم.

هر یک از این انواع را که گفتیم نیز اقسامی است.

مثلاً اسم و فعل هر کدام به جهاتی چند قسمت‌بندی میشوند نظیر اسم عام و اسم خاص و معرفه و نکره و ماضی و مضارع و امثال آنها.

حرف نیز به یک نظر تقسیم می‌شود به حروف مبانی و حروف معانی. **حروف مبانی** حروف هجائی است که کلمات از آنها تشکیل می‌شود و به‌خودی خود معنی ندارد و **حروف معانی** حروفی است که چون به کلمهٔ دیگر می‌پیوندند معنی و مفهومی ایجاد می‌کنند مانند حرف «ب» در جملهٔ «بدو گفتم» و حرف «الف» در «خوشا - بسا - گویا - دانا - بینا» و امثال اینها. و همچنین حرف «ی» در مورد تنکیر و نسبت و نظائر آنها.

حروف معانی ممکن است یک حرف از حروف مبانی باشند مانند «الف» و «ب» و «ی» که گفتیم و ممکن است از چند حرف تشکیل شده باشند مانند «از، بر، اگر، آیا» و امثال آنها.

پساوندها و پیش‌آوندها نیز هر کدام قسمی از اقسام حروف شمرده می‌شوند.

۴ - اشتقاق کلمات فارسی

یکی از موارد مهم که در حقیقت جان دستور شمرده می‌شود مبحث اشتقاق و کیفیت مشتقات فارسی است. اگر این مبحث درست بنیاد شود و طرحی که در آن میریزند خوب باشد در حقیقت رکن عمدهٔ دستور کامل شده است، اینجاست که باید دقت کرد و هر قدر که ممکن است قواعد کم‌اشتباه و نزدیک به فهم طرح نمود تا اساس دستور بر بنیاد صحیحی استوار شود، متأسفانه در دستورها که تا کنون نوشته شده به‌هیچ‌وجه رعایت این نکته را نکرده‌اند. آنچه دربارهٔ اشتقاق کلمات فارسی گفته‌اند هم بی‌دلیل است و هم دشوار و هم پراستثناء. یک طفل نوآموز برای یادگرفتن افعال بی‌قاعده و باقاعده و سماعی و قیاسی و تبدیل حروف به یکدیگر با آنهمه بی‌انضباطی که در دستورها دیده می‌شود عمر خود را تباه میکند و عاقبت کیفیت اشتقاق کلمات فارسی را یاد نمی‌گیرد.

برخی به‌تقلید عربی اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته و همانطور که صیغه‌های عربی با آنهمه طول و تفصیل مضحک از مصدر ساخته می‌شود مشتقات فارسی را با حذف و ابدال و تغییر و تبدیل از مصدر میسازند و چون اساس را به غلط گذارده‌اند هر چه پیش میروند اشتباهات، دشواریها و بی‌قاعدگیها بیشتر می‌شود. در دستور مرحوم میرزا حبیب و آقای قریب هم چنانکه پیش گفتیم اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته‌اند. اما برای تسهیل کیفیت اشتقاق قدمی برداشته و مبدأ اشتقاق را با وجوه اشتقاق فرق گذاشته‌اند، بدین معنی که اصل مشتقات را مصدر میدانند اما در وجوه اشتقاق، مرحوم میرزا حبیب میگوید: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا از امر، و آنچه از امر مشتق است پاره‌یی غیرقیاسی است (چ استامبول ص ۷۰) و آقای قریب می‌نویسد: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق‌اند یا از اسم مفعول یا از فعل امر (دستور سوم چ ۱۷ ص ۱۲۹). اینکه مبدأ اشتقاق را با کیفیت اشتقاق یعنی اصل مشتقات را با طریقهٔ صیغه‌سازی فرق گذاشته‌اند بد نظری نیست اما به‌هیچ‌وجه دردی را دوا نمی‌کند زیرا این هر دو طریقه باز افعال تام و باقاعده و بی‌قاعده و موارد استثناء در کیفیت اشتقاق به قدری است که زبان فارسی را از اعتبار می‌اندازد، مثلاً می‌گویند: حرف «خ» به «ز» تبدیل می‌شود مانند اندوختن و بینداز و انداختن و بیندوز، در موارد استثناء گاهی به «سین» تبدیل شود مانند شناختن و بشناس، و گاهی به «شین» تبدیل می‌شود مانند فروختن و بفروش و گاهی در اصل کلمه تغییر حاصل می‌شود مثل گسیختن و بگسل و پختن و بپز.

و همچنین گویند واو به الف بدل شود و بعد از آن بیشتر یاء زیاد کنند مانند «سودن» و «بسای» و «پیمودن» و «بپیمای» و موارد استثناء آن هم بسیار است مانند «بودن» و «باش» و «غنودن» و «بغنو» و «درودن» و «بدرو» و «شنودن» و «بشنو».

و همچنین در ذیل هر قاعده‌یی چند مورد استثناء پیدا می‌شود با اینکه ممکن است وجوه اشتقاق و طرز صیغه‌سازی مشتقات فارسی را طوری طرح کنند که هم نوآموز زودتر یاد بگیرد و هم‌قاعده کم‌استثناء باشد. مثلاً برای صیغه‌سازی مشتقات فارسی بگویند نوآموز دو صیغه را یاد بگیرد یکی فعل ماضی و دیگر فعل امر، سپس همهٔ مشتقات را به این دو صیغه برگرداند. مثلاً در فعل رفتن دو صیغهٔ «رفت، رو» را یاد میدهند آنگاه می‌گویند کلمات «رفتن و رفتار و رفته» از «رفت» ساخته می‌شود و «رونده و میرود و روش» را از کلمهٔ «رو» میسازند. و همچنین «دانست و دان» را یاد میدهند و می‌گویند «دانستن و دانسته» از

هیئت «دانـــت» و «دانـنده و دانـا و دانـد و دانش» از هیئت «دان» ساخته می‌شود.

اینکه گفتم نظرم به مبدأ اشتقاق و ریشهٔ مشتقات فارسی نیست زیرا این مـعنی خـود مـورد اخـتلاف عـقاید است و دقت بسیار لازم دارد، مـنظورم تـنها کـیفیت اشـتقاق است کـه بـه قـول صـرفیان عـرب صیغه‌سازی می‌گویند و اینکه گفتم «دانـا و دانـنده و داند و دانش» از «دان» ساخته می‌شود نه منظور ایـن است که این کلمات از فعل امر به‌معنی امری مشتق‌اند بلکه مقصود هیئت و ریخت کلمه است.

اگر بیان بنده در این موقع قاصر باشد به حمدالله فهم شنوندگان بلند است و مرا در ادای مقصود یاری می‌کند.

چون سخن به مبحث اشتقاق رسید بد نیست که پاره‌یی از عقاید علمای ادب را دربارهٔ جامد و مشتق و کیفیت اشتقاق مخصوصاً در کلمات فارسی یـادآور شویم.

جامد و مشتق و اقوال مختلف در باب اشتقاق

معروف این است که لفـظ را بـه جـامد و مـشتق قـسمت می‌کنند. مثلاً در عربی گویند ناصر و منصور مشتق از «نصر» است امّا اسد و رجل جامدند نه مشتق و حروف هـمگی جـامدند، و در فـارسی هـم مـثلاً نشسته و می‌نشیند را مشتق و «از، در، بـر» و دیگـر ادوات را همگی جامد میشمارند.

غالب نحویان عرب از قبیل خـلیل و سـیبویه و اصمعی و ابوعبیده و قطرب همگی قائل بـه هـمین تقسیم‌اند اما نفطویه که یکی از نحات مشـهور است مـنکر ایـن تـقسیم شـده است و گـوید تـمام الفـاظ جامدند، هیچ لفظی از لفظ دیگر مشتق نیست و هـر کلمه‌یی خود وصفی خاص دارد. و برعکس زجاج و درستویه که دو تن از نـحودانـان و ادبـای مـعروفند معتقدند که همهٔ الفاظ مشتق‌اند و حتی حروف نیز هر کدام اصل و ریشهٔ اشتقاق دارنـد مـعروف است کـه زجاج در این باره تألیفی کرده و ابن‌جنی هـم کـتابی نوشته و اشـتقاق حـروف را در آن بـیان کـرده است. کسانی که معتقد به اصـل اشـتقاق مـی‌باشند دربـارهٔ اشتقاق فعل و وصف از مصدر اختلاف دارند. کوفیان معتقدند که مصدر مشتق از فـعل است زیـرا مـصدر فرع است و فعل اصل و مصدر از فعل انتزاع می‌شود و از این جهت مـی‌گویند: «نـصرته نـصرا» و «اعـنته اعانة». اما بصریان مـی‌گویند فـعل مشـتق از مـصدر است. میان علمای نحو و ادب و فن اصول فقه عقیدهٔ بـصریان شـهرت دارد و عـقیدهٔ کـوفیان مـهجور و متروک می‌باشد، ازایـن‌رو ایـن مـعنی تـقریباً جـزو اصول مـسلم شمرده شده کـه فـعل از مـصدر مشـتق است. دربارهٔ اشتقاق فعل از مصدر در مبحث الفـاظ کـتب اصـول سـخنها و قـیل و قـالهاست. بـرخـی می‌گویند که هیئت مصدر اصل مشتقات است یعنی مثلاً هیئت «نصر» به فتح نـون و سکـون صـاد مـبدأ اشتقاق می‌باشد و همین مبدأ به صـور و صـیغه‌های مختلف تـصریف مـی‌شود و گـروهی مـعتقدند کـه هیئت مصدر مبدأ اشتقاق نیست بـلکه مـادهٔ مـصدر یعنی مثلاً «ن‌ص‌ر» مبدأ اشتقاق مـی‌باشد نـه هـیئت مصدر. بعضی گویند ریشهٔ مشـتقات مـفهوم بسـیط اسم مصدری است که به صور گوناگون درمی‌آید.

عقاید دیگر نیز در ایـن بـاره هـست و بـرای هـر عقیده دلائل و استحساناتی ذکر کرده‌انـد کـه نـقلش فعلاً لزومی ندارد.

عقاید مختلف در اصل مشتقات فارسی

در اینکه اصل مشتقات فارسی چیست اینجانب تا کنون به هفت عقیدهٔ مختلف برخورده‌ام که به‌طور فهرست نقل میکنم.

۱ – اصل مشتقات مصدر است و تمام مشتقات از مصدر بازمیگردند عیناً به‌طوری که در صرف عربی گفته‌اند. این عقیده بـه‌هیچ‌وجه درست نـیست زیـرا برای ارجاع مشتقات به مصدر آن‌قدر حذف و ابدال و قلب احتیاج داریم که در تحت قاعده درنـمی‌آید، وانگهی هر قاعده کـه بـا ایـن اصـل طـرح کـنیم بـه اندازه‌یی مـوارد اسـتثنا دارد کـه مسـتثنیات بـیش از مصادیق خود قاعده می‌شود.

۲ – اصل مشـتقات مـصدر است امـا در کـیفیت اشتقاق صیغه‌سازی بعض مشتقات از مصدر و برخی از فعل امر ساخته می‌شوند. بعضی اسم مفعول را هم علاوه کردند که پیش شرح دادیم.

۳ – اصل مشتقات فعل امر است. این عقیده اگر چه با روح زبان فارسی سازگارتر از عقیدهٔ اول است اما باز قاعدهٔ کم‌استثناء در این مورد نتوان یافت و باز در وجوه و کیفیت اشتقاق و صیغه‌سازی مـحتاج بـه حذف و ابدال و تغییرات خلاف قاعده خواهیم شد.

۴ - برخی گویند اصل مشتقات فارسی دو چیز است: مصدر و اسم مصدر و جمیع مشتقات یا از مصدر ساخته می‌شوند یا از اسم مصدر - مثلاً در فعل «رفتن» صیغهٔ مصدر (یعنی رفتن) و اسم مصدر (روش) اصل است و بعض مشتقات مانند «رفت، رفته» از مصدر و برخی از قبیل اسم فاعل (رونده) و فعل مضارع (رود) و فعل امر (رو) از اسم مصدر ساخته می‌شود.

این عقیده از عقیده‌های پیش صحیحتر و بهتر است اما یک عیب بزرگ دارد و آن این است که همهٔ افعال فارسی مصدر و اسم مصدر ندارند مثلاً اسم مصدر بردن و بستن و شستن استعمال نشده و از این جهت یاد دادن این قاعده به نوآموزان دشوار می‌شود و اگر این عقیده مطابق روح زبان درست باشد از جنبهٔ تعلیمی و شمول ضابطه که در آغاز این مبحث شرح دادیم ناقص است.

بعض کسانی که دارای این عقیده می‌باشند می‌گویند که مصدر پاره‌ای از افعال فراموش شده و متروک و مهجور مانده است و از این مصادر مهجور گاه هیچ کجا در محاوره و نظم و نثر فعلی اثری یافته نمیشود و گاه هست که نمونه‌یی از استعمال آنها در بعض زبانهای محلی یافته می‌شود مانند اسم مصدر «آمدن» به صیغهٔ «آیش» که در نظم و نثر فصیح فعلی استعمال ندارد امّا در بعض زبانهای محلی (نواحی اصفهان و کرمان غیره) متداول است.

۵ - بعضی گویند که اصل مشتقات فارسی دو چیز است: ماضی و فعل امر، صیغهٔ مصدر را نیز مشتق از فعل دانند و گویند پاره‌یی از مشتقات از قبیل اسم مفعول و صیغهٔ مبالغه و صیغهٔ مصدر از فعل ماضی ساخته می‌شود و بعض مشتقات از قبیل اسم مصدر و اسم فاعل و فعل مضارع از فعل امر مشتق‌اند.

۶ - بعضی معتقدند که هر فعلی ریشه‌یی دارد که آن ریشه گاهی به صورت هیئت امر درمی‌آید نه به‌معنی فعل امر. مثلاً ریشهٔ فعل رفتن و گرفتن کلمهٔ «رو» و «گیر» است که در ترکیب «گیراگیر» و «روارو» ظاهر می‌شود. و این صیغه معنی امر ندارد بلکه به هیئت امر در آمده و ریشهٔ مشتقات فارسی است.

این عقیده از روی گفتار صاحب المعجم استنباط شده است که پیش گفتیم و برای صرف و اشتقاق افعال بهیچ وجه از جنبهٔ تعلیمی و تسهیل مناسب نیست زیرا بنا بر این فرض نیز ناچاریم که معتقد به حذف و ابدال و قلب و تغییرات و استثناهای بی‌قاعده بشویم.

۷ - برخی قائل به دو قسم مصدر شده‌اند یکی «مصدر معمول» و دیگر «مصدر مهجور». پس در مشتقات هر کجا که مناسب با مصدر معمول استعمال نشده است گویند از مصدر مهجور مشتق است. مثلاً در فعل «گفتن» گویند صیغه‌های «گفت، گفته، گفتار» از مصدر معمول یعنی «گفتن» مشتق است. و صیغه‌های «گوینده، گوید، گویا» از مصدر مهجور یعنی «گوییدن» مشتق شده است. و همچنین از فعل «زدن» گویند مصدر مهجور و فراموش شده‌اش «زنیدن» است که «زند» و «زننده» از آن مشتق است.

گاهی هست که برای یک فعل بیش از دو مصدر داریم مثلاً «گسیختن» و «گسستن» و «گسلیدن» که مهجور است. اما غالب افعال دارای دو مصدرند یکی مصدر دالی و دیگر مصدر تائی از قبیل «خفتن، خوابیدن» و «شنفتن، شنودن» و «هشتن، هلیدن». صاحب نهج‌الادب مصدر را به متصرف و غیرمتصرف و کامل و مقتضب تقسیم کرده و مصدر معمول را به نام «مصادر متداوله» و مصدر مهجور را «مصادر اصلیه» نامیده است.

این عقیده هم قطع نظر از اینکه واقعاً فرض صحیحی است یا نه از نظر تعلیمی چندان مناسب نیست. زیرا فرض کردن و فهمیدن مصادر مهجوره برای نوآموزان تا حدی دشوار است.

این بود خلاصه‌یی از عقاید مختلف دربارهٔ مشتقات فارسی که به اختصار عرض کردم. هر کدام از این عقاید توضیح فراوان دارد اما فعلاً چاره‌یی جز خلاصه گوئی ندارم.

به نظر بنده دربارهٔ مشتقات و کیفیت اشتقاق کلمات فارسی و همچنین در دیگر قواعد به‌طوری که عرض کردم باید همواره سه اصل را در نظر داشته باشیم.

۱ - تا ممکن است دقت و غوررسی کنیم که فرض و قاعدهٔ ما به صواب و حقیقت نزدیک باشد نه اینکه به حدس و تخمین عاری از حقیقت و خالی از دلیل، ریشه‌تراشی و اشتقاق‌سازی کنیم.

۲ - به قدر امکان در تسهیل بکوشیم و از دشواریها بکاهیم تا تعلیم و تعلم زبان آسان گردد.

۳ - قواعد را طوری طرح کنیم که به حد امکان

تعمیم و اطراد داشته باشد نه اینکه احیاناً موارد استثناء بیشتر از مصادیق اصل قاعده درآید.

با این مقدمات به نظر بنده اینطور میرسد که دربارهٔ مشتقات فارسی جنبهٔ فقه‌اللغه و ریشه‌شناسی را از جنبهٔ تعلیم و تعلم دستور جدا کنیم.

از جنبهٔ فقه‌اللغه و ریشه‌شناسی، شکی نیست که هر دسته از مشتقات عموماً از اصل و مبدأ واحدی اشتقاق یافته‌اند. و این ریشه گاهی به صورت اصلی خود در مشتقات باقی مانده و گاه در تحت قانون تحول و تبدیل که لازمهٔ هر زبان زنده‌ای است، و نیز دراثر اختلاف لهجه‌ها و آهنگها به مرور زمان تغییر و تبدیل یافته و به صور گوناگون در آمده است. آنچه را که به نام مصدر و اسم مصدر می‌نامیم هم یکی از مشتقات آن اصل واحدند. اگر از نظر تقدم و تأخر وجودی بنگریم باید گفت که نخست مبدأ و ریشهٔ اشتقاق وجود گرفته پس مصدر و اسم مصدر و سپس دیگر مشتقات از مصدر و اسم مصدر یا مستقیماً از خود مبدأ اصلی بنا شده‌اند. مثلاً فرض میکنیم که کلمهٔ «جنگ» ریشهٔ اشتقاق است که «جنگیدن» از آن مشتق شده و مشتقات فعلی و اسمی نیز از همان ریشه یا از مصدر جنگیدن ساخته شده‌اند و بالاخره بازگشت همهٔ مشتقات به ریشهٔ اصلی است. این طرز اشتقاق از روی کلمات دخیله که در اصل از عربی گرفته و مشتقات از آن ساخته شده است خوب واضح میشود. مثلاً لفظ «فهم» و «طلب» را از عربی گرفته و نخست مصدر «فهمیدن» و «طلبیدن» و سپس افعال و مشتقات دیگر را از آن ساخته‌ایم.

باری از نظر فقه‌اللغه و ریشه‌شناسی درست این است که بگوئیم مشتقات یک فعل عموماً از یک ریشه آمده‌اند. و این ریشه خود گاهی استعمال دارد مثل «جنگ» و «پیچ» در جنگیدن و پیچیدن و گاه از استعمال افتاده و کم کم فراموش شده اما در ضمن مشتقاتش موجود است.

مثل مبدأ اشتقاق نسبت به مشتقات عیناً مثل وحدت و کثرت و واحد و کثیر است در این جهت که مبدأ وحدت بسیط عددی در تمام مراتب اعداد هر کجا به شکل و گونه‌یی موجود است. ازاین‌رو میگوئیم که اعداد همگی مظاهر واحد مطلق‌اند، پس ریشهٔ اشتقاق به منزلهٔ واحد مطلق است که در سلسلهٔ مراتب اعداد هر کجا به صورت و هیئت خاصی وجود دارد.

اینکه گفتیم از نظر ریشه‌شناسی بود. اما از جنبهٔ تعلیم و تعلم با رعایت اصل تسهیل و تعمیم هیچ ضرری ندارد که بگوئیم همهٔ مشتقات از دو صیغهٔ ماضی و امر ساخته می‌شوند. یعنی به شاگرد نوآموز نخست از هر فعلی دو صیغهٔ ماضی و امر را یاد بدهیم آنگاه بگوئیم که همه جا مصدر از ماضی ساخته میشود به‌علاوه کردنِ نون ماقبل مفتوح در آخر ماضی (رفت - رفتن). و اسم مفعول و ماضی نقلی ساخته می‌شود به‌علاوه کردنِ هاء غیرملفوظه در آخر ماضی مطلق (رفت - رفته). و ماضی استمراری ساخته می‌شود به‌علاوه کردنِ لفظ «می» در اول ماضی مطلق (رفت - میرفت). پس همه جا صیغهٔ مصدر و اسم مفعول و صیغهٔ مبالغه مختوم به «ار» و اسم مصدر رائی «گفتار و کردار» و ماضی نقلی و استمراری و غیره از هیأت ماضی مطلق بنا می‌شوند. و همچنین میگوئیم همه جا فعل مضارع و اسم فاعل و صفت مشبهه و اسم مصدر شینی از صیغهٔ امر ساخته می‌شود.

خود فعل ماضی و امر نیز به یک اصل واحد برمی‌گردند چنانکه در قسمت ریشه‌سازی گفتیم، بنابراین همه جا اشتقاق افعال و اسماء در تحت یک ضابطهٔ منظم بی‌استثنا و لااقل کم‌استثنا داخل می‌شود و نوآموزان بیچاره به زحمت حفظ کردن افعال باقاعده و بی‌قاعده و تغییر و تبدیلهای بی‌انضباط گرفتار نمی‌شوند. و نیز در این حال سادگی و متانت قواعد فارسی که یکی از مزایای برجستهٔ آن است از دست نمیرود و یک قسمت بی‌فایده از دستورهای بی‌مورد حذف و به‌جای آن قواعد مهمتر و لازمتر نوشته می‌شود.

باز این نکته را اعاده میکنم: اینکه گفتیم مشتقات را از دو فعل ماضی و امر میسازند مقصود هیأت ماضی و امر است نه معنی آنها و غرض کیفیت اشتقاق و صیغه‌سازی است با رعایت سهولت در تعلیم و تعلم.

در پایان این مبحث عرض می‌کنم یکی از معایب مترتب بر کتب فعلی که به نام دستور و قواعد زبان فارسی در مدارس خوانده می‌شود این است که هر کجا قواعد زبان به طرز و نوعی خاص تدریس میشود. مثلا شاگردان یک شهر میخوانند که کلمات فارسی سه قسم و اصل و ریشهٔ مشتقات مصدر است. در شهر دیگر می‌گویند کلمات نه قسم است و اصل

مشتقات فعل امر حاضر است. مشتقات فارسی را هر کس موافق سلیقهٔ خود به شکلی مخصوص صیغه‌سازی می‌کند. و هر معلمی به ذوق و سلیقه و اندازهٔ تبحر و تتبع خویش قواعدی شفاهاً به شاگردان یاد میدهد و چون این قواعد در جائی ثبت نشده است هم فراموش می‌شود و هم آن را تحریف می‌کنند. وانگهی در مدارس اعتنا به درس انشاء و املاء؛ و قواعد فارسی نمیشود. در این ایام هم روابط ولایات بیشتر است و به‌واسطهٔ اختلاف لهجه‌ها دارد اسالیب فارسی بهم آمیخته می‌شود. از طرف دیگر ترجمهٔ کتب خارجی روزافزون است و غالباً می‌بینیم که مترجمان از صحت و عدم صحت جمله‌یی سؤال می‌کنند و از به دست نداشتن کتاب قواعد فارسی مینالند. اینها همه از علل بدبختی و اسباب ضعف و انحطاط ادبی ماست. ما تا کنون دستور کامل جامعی که مورد قبول و اتفاق باشد در دسترس همگان نگذارده‌ایم. پس باید هر چه زودتر و بیشتر کوشش کنیم و بی‌ریا کار کنیم تا به این هرج و مرجها که در زبان فارسی راه یافته است انشاءالله خاتمه داده شود و این کار خود یکی از وظایف مهم فرهنگستان است که باید صرف و نحو کامل جامعی به‌توسط فضلای عالی مقدار این مجمع علمی تهیه شود. علما و فضلای دیگر نیز در خارج فرهنگستان داریم که باید از آنها استفاده کرد و از زحماتشان قدردانی نمود. فضیلت از هر کسی است که در این باره بیشتر کار کند و کتابی بهتر و جامعتر تهیه نماید اما فرهنگستان نباید از وظیفهٔ خود غفلت داشته باشد و چنانکه اشاره کردم در این کار عجله از یک طرف و تعصب از طرف دیگر بی‌اندازه خطرناک است باید همه یک‌دله در راه زبان و ملیت خویش خدمت کنیم.

نحو فارسی و نمونهٔ پاره‌ای از قواعد که این بنده در دست تألیف دارد

بعضی اشخاص که انس کامل به زبان عربی دارند و صرف و نحو را فقط از روی عربی یاد گرفته‌اند شاید اینطور توهم کنند که چون در زبان فارسی مثل عربی مبحث مرفوعات و منصوبات و مجرورات نیست، پس فارسی اصلاً نحو ندارد. غافل از اینکه نحو و صرف هر زبانی متناسب با همان زبان است و هر چیزی که در یک زبان دیده می‌شود عین آن را از زبانهای دیگر توقع نباید داشت، چه هر زبان دارای مزایا و مختصاتی است که در زبانهای دیگر یافته نمیشود.

عمدهٔ اساس نحو قواعد جمله‌بندی است که در فارسی به حد کامل وجود دارد اما متأسفانه هنوز تدوین نشده است و تمام سخن ما بر سر تدوین همین قواعد است و آنگهی اگر بنای تطبیق هم باشد بیشتر مطالبی که در نحو عربی و زبانهای دیگر نوشته‌اند از فعل و فاعل و مبتدا و خبر و حال و تمیز و توابع و غیره در زبان فارسی هم موجود است.

در اینجا مثالی عرض می‌کنم: یکی از مباحثی که در نحو عربی می‌خوانند و مبتدیان غالباً دیر می‌فهمند باب تنازع است که آن را توارد دو عامل بر معمول واحد یا باب (اعمال فعلین) می‌گویند و یکی از موارد مهم اختلاف نحویان بصره و کوفه می‌باشد.

گاهی که دربارهٔ نحو فارسی و عربی گفتگو شده است از بعضی عربی‌دانان شنیده‌ام که می‌گویند زبان فارسی مانند عربی نحو ندارد و به باب تنازع مثال میزنند که در فارسی کجا باب تنازع وجود دارد؟ من تعجب میکنم زیرا اتفاقاً به چیزی مثال میزنند که اصل و ریشه‌اش در زبان فارسی است و به عقیدهٔ من اصلاً ایرانیان قدیم که برای زبان عربی نحو و صرف و دیگر علوم ادبیه را ساخته‌اند به تقلید فارسی خواسته‌اند باب تنازع را در عربی بیاورند.

باب تنازع یعنی توارد دو عامل بر یک معمول در استعمال فصحا و بلغای عربی چندان زیاد نیست با اینکه در زبان فارسی به اندازه‌یی شیوع و وفور دارد که موارد استعمال آن را شماره نتوان کرد و این نوع استعمال در زبان فارسی بی‌حد متداول است که برای دو فعل یا سه فعل و بیشتر یک معمول می‌آورند.

مثلاً در این بیت سعدی:

گر به غریبی رود از شهر خویش
سختی و محنت نبرد پاره‌دوز
ور به خرابی فتد از مملکت
گرسنه خسبد ملک نیمروز

در هر دوبیت همان باب تنازع است که در عربی می‌گویند چه لفظ «پاره‌دوز» در بیت اول فاعل و مسندالیه دو فعل است (رود - محنت نبرد). و همچنین در بیت دوم «ملک نیمروز» فاعل دو فعل است (فتد - خسبد) و در این بیت:

آمد و بنشست و لب گشود و سخن گفت

آن بت شکردهان شیرین‌گفتار.

یک مسندالیه برای چهار مسند آمده است.

اگر بخواهیم نظیر اعراب و بنای عربی را در فارسی پیدا کنیم هم ممکن است از جمله کسرهٔ اضافه (کتابِ من) و کسرهٔ وصف (کتابِ خوب) و کسرهٔ اخباری که در کُتب منطق مثال میزنند (زید دبیر). این کسره درست مانند علامت جر است در مضاف‌الیه و صفت و موصوف عربی در حالت جر.

مبحث هاء بیان حرکت یکی از مباحث معرب و مبنی عربی است. سیبویه در **الکتاب** (جلد دوم صفحهٔ ۲۷۷) فصلی دارد در الحاق هاء در وقف برای حرکت آخر کلمات (اِخشهَ - لم یَقضه - لم یَغزهْ) و نیز در صفحهٔ ۲۷۸ در تحت عنوان «ماتلحقه الهاء لتبیین الحرکة» فصلی دربارهٔ هاء بیان حرکت دارد از قبیل: مسلمونَه و اَینَه و هَلُمه در شعر راجز (یا أیّها الناسُ اَلاهَلمه) - و همچنین «انَّه» در این بیت:

و یَعلنَ شیبٌ قد عَلاکَ وقد کَبُرتَ فَقُلتُ اِنَّه

هاء بیان حرکت در فارسی نیز فصل مخصوص و نمونه‌های بسیار دارد (برزویه، کاکویه، سیبویه، بابویه و نظائر آنها) و همچنین لاله، ژاله، خامه، نامه به بعض احتمالات.

در مبحث اعراب و بنای عربی می‌گویند ماقبل تاء تأنیث و پیش از نون تأکید در مفرد مضارع غایب همه جا مفتوح است، یا فلان کلمه در فلان حالت مبنی بر کسر یا مبنی بر فتح می‌شود.

در فارسی نیز نظیر آن را داریم چنانکه آخر کلمهٔ پیش از کاف تصغیر و نسبت مفتوح می‌شود (پسرک - دخترک - لبک - دندانک).

و همچنین آخر کلمهٔ پیش از شین مصدری و شین ضمیر مطابق تلفّظ و استعمال قدیم صحیح همه جا مکسور است چنانکه در این ابیات:

هر شب برآید از دو بنا گوشش
خورشید و گل گرفته در آغوشش
رخسار او ز باغ سمن دزدید
آنک همی برد دو سیه‌پوشش
با عشق او صبوری که تواند؟
با چرخ برشده که کند کوشش

***

دوشم همه شب درد در افزایش بود
گریان شدم از هجر تو و جایش بود
وین طرفه که با این همه محنت شب دوش
با نسبت شبها شب آسایش بود[1].

شاید بیشتر نوآموزان هنوز ندانند که پیش از شین ضمیر در کلام فصیح قدیم همه جا مکسور بوده است. این نکات را باید در دستورها نوشت.

اینکه گفتیم راجع به حرکت آخر کلمات بود، اما حرکت حروفی که در اول و وسط کلمات فارسی می‌آیند غالباً به‌وسیلهٔ حروف حرکت یا حروف اعراب یعنی حروف مصوّته از قبیل «وای» مشخص میشوند و اتفاقاً حروف صدادار فارسی چنانکه گفتیم مانند زبانهای اروپائی جزو کلمه نوشته می‌شوند مثلاً کلمهٔ «آزادی» از سه سیلاب تشکیل یافته است (آ + زا + دی) و این خود یکی از امتیازات و مزایای زبان فارسی است نسبت به زبان عربی.

پس اعراب و بنا (در تعریف اعراب گویند که اختلاف اواخر کلمات است به اختلاف عوامل) بدان معنی و بدان وسعت که در زبان عربی وجود دارد در زبان فارسی نیست. اما آنطور هم نیست که اصلاً و ابداً نظیر نداشته باشد.

صاحب نهج‌الادب زبان عربی را مقیاس و مأخذ اصلی قرار داده و گفته است:

«نحویان فارسی را احتیاج مُعتدبه به بحث از اعراب و بنای کلمات نیست چه کلمات فارسی همه مبنی‌اند مگر آنکه مضاف باشند یا موصوف، در آن صورت بحرکت کسره اعراب خواهند گرفت چون اسپِ من و اسپِ خوب یا آنکه حروف مبانی و حروف معانی و جملگی افعال در فارسی مبنی‌اند و باقی جملهٔ اسماء در حالت ترکیب معرب، الّا آنکه مضاف و موصوف اعراب لفظی دارد و بواقی اعراب تقدیری مثلاً در عبارت «زد زید» زید فاعل است پس مرفوع است و صلاحیت آن دارد که اگر شرط لحوق حرکت متحقق شود متحرک گردد و شرط آن اضافت یا صفت اوست. پس در اصطلاح نحاة عرب فعل ماضی و امر حاضر و حروف را مبنی اصل گویند و در فارسی جمیع افعال و حروف مبنی‌الاصل خواهند بود.

این مؤلف به‌واسطهٔ انس کامل به زبان عربی گوئی چنان پندارد که اعراب و بنا جز مطابق اصول عربی نباید باشد و هر جا کلمهٔ مسندالیه‌ و فاعل

---

۱ - رجوع شود به حواشی استاد محترم آقای قزوینی بر کتاب المعجم.

دیدیم قطعاً باید مرفوع باشد و اگر در لفظ مرفوع نبود باید اعراب او را مقدر دانست و معتقد به اعراب تقدیری شد.

این نوع قیاسها در دستورنویسی درست نیست. چه قواعد هر زبانی متناسب با خصوصیات و مزایای همان زبان است. صرف و نحو هر زبانی را باید با روح همان زبان نوشت نه به قیاس و تطبیق با صرف و نحوهای زبانهای دیگر. منشأ بیشتر اشتباهات از همین جاست که میخواهند نحو و صرف عربی یا ترکی یا فرانسه و یا زبان دیگر را عیناً در فارسی بیاورند و چون همهٔ این قواعد کاملاً همه جا قابل تطبیق نیست (البته در بعض قواعد مطابقت دارد) بمشکلات و دشواریها برخورد می‌کنند و مطالب بی‌قاعدهٔ ناهنجار می‌نویسند.

نمونهٔ دیگر از این قیاسهای نابجا که صاحب نهج‌الادب کرده این است که جمله‌های فارسی را به همان قیاس و مأخذی که در عربی جمله را به فعلیه و اسمیه تقسیم می‌کنند قسمت کرده و مثلاً جملهٔ «هوا گرم است» را جملهٔ اسمیه و «هوا گرم شد» را جملهٔ فعلیه شمرده است. با اینکه با مأخذ تقسیمی که او در دست دارد در زبان فارسی جز جملهٔ فعلیه نداریم زیرا علامت رابطهٔ فارسی یعنی کلمهٔ «است» خود فعلی است از افعال عموم مانند فعل بودن و شدن که قائم مقام رابطه می‌شوند.

پس جمله‌های فارسی را به مأخذ و مقیاس عربی تقسیم نباید کرد و اگر بنای تقسیم باشد مأخذ و مناط دیگر باید به دست داد.

نمونهٔ بعضی قواعد که این بنده در دست تألیف دارد

این بنده سالهاست که در طی تدریس و مطالعه قسمتی از قواعد زبان فارسی را التقاط و یادداشت کرده‌ام. خواندن همهٔ این یادداشتها در یک جلسه و دو جلسه ممکن نیست. این است که نمونه‌یی از این یادداشتها را به عرض آقایان میرسانم. نکته‌یی را که در آغاز گفتار خود عرض کردم اینجا باز تکرار می‌کنم که این بنده خود را از سهو و خطا و نسیان که ملازم وجود ناقص بشری است مبرا نمی‌دانم.

عمده در نحو فارسی قواعد جمله‌بندی است و گرنه معرب و مبنی و اقسام اعراب و بنا که در عربی دیده می‌شود هرگز گو مباش.

زبان فارسی در حقیقت سه نوع است که هر کدام خاصیت و احکامی جداگانه دارند: یکی زبان محاوره که در مکالمات فارسی متداول است. دیگر نظم. سه دیگر نثر صحیح که کتب قدیم بدان نوشته شده است.

قواعد و قوانین این سه نوع هم از حیث لغت و ترکیب کلمات و هم از حیث قواعد نحو و جمله‌بندی تفاوت دارد. چه بسا کلمات و استعمالات که در محاورات فارسی وجود دارد اما در نظم و نثر فصیح استعمال نمیشود. این خود یکی از امتیازات زبان مکالمه است نسبت به نظم و نثر.

پاره‌ای از قواعد نظم و نثر نیز با یکدیگر مختلف است. مثلاً در ترکیب فعل و فاعل در نثر فصیح آزاد غالب آن است که فاعل را بر فعل مقدم دارند مانند: استاد آمد، شاگرد رفت، مرغ آواز داد، پلنگ تا بیگاهی نشست. اما در نظم بسیار باشد که فعل را بر فاعل مقدم دارند مانند: «آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان» و «نماز شام که پنهان شد آتش اندر آب» و

آمد نسیم سنبل با مشک و با قرنفل
و آورد نامهٔ گل باد صبا به صهبا.

پس در تدوین قواعد فارسی باید این نکات را کاملاً توجه کرد و در تقدیم و تأخیر اجزاء جمله شرح داد که مطلب از چه قرار است.

ترکیب و نظم جمله – ترتیب طبیعی جمله در نثر آزاد فارسی آن است که مسندالیه پیش از مفعول، و مفعول صریح پیش از مفعول به‌واسطه باشد و فعل در آخر جمله ذکر شود. این مصراع نمونهٔ خوبی برای نظم و پیوند طبیعی جمله است:

«پادشاهی پسر به مکتب داد».

مثال: «بخشایش الٰهی گمشده‌یی را در مناهی چراغ توفیق فرا راه داشت» و «یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد به نزد من آورد» و «حکیمی پسر را به اندرز گفت».

اما قیود و دیگر متعلقات فعل نسبت به ارکان جمله گاهی مقدم شوند و گاه مؤخر مثلاً ظرف زمان و ظرف مکان گاه پیش از مسندالیه درآیند و گاه بعد از مسندالیه مانند: «امروز منوچهر وارد مدرسه شد» و «منوچهر امروز وارد مدرسه شد» و «آنجا زر نداشتم اینجا زر دارم» (چهارمقاله) و «تو اینجا آمدی» (نصیحة‌الملوک) و «همانجا که هستی باش – من

نلانجای متواری نشسته‌ام» (قابوسنامه).

تنبیه – در نظم فارسی بسیار باشد که فعل را بر فاعل مقدم دارند و در اجزاء دیگر جمله نیز تقدیم و تأخیر بسیار واقع شود.

اینک پاره‌یی از قواعد مربوط به نظم و ترکیب جمله را در نظم و نثر بر سبیل نمونه ذکر میکنم:

۱ – هرگاه مسندالیه ضمیر متصل به فعل باشد تقدیم مسند بر مسندالیه واجب است مانند: «سرهنگ‌زاده‌یی را بر در سرای اغلمش دیدم». (گلستان). و «عهد کردیم که بی دوست به صحرا نرویم». (سعدی). ۲ – هرگاه فاعل و مفعول هر دو ضمیر متصل به فعل باشند تقدیم فعل بر فاعل و تقدیم فاعل بر مفعول لازم است مانند: «گفتم حکایت آن روباه مناسب حال تست که دیدندش گریزان و بیخویشتن افتان و خیزان».

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست
واندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد
گفتمش سلسلهٔ زلف بتان از پی چیست
گفت حافظ گله‌یی از شب یلدا میکرد.

۳ – هرگاه مسند فعل سوم شخص غایب و مفعول ضمیر متصل باشد تقدیم فعل بر مفعول لازم است چنانکه سعدی گوید:

یکی گفتش این خانهٔ خلق نیست
که چیزی دهندت، به شوخی مایست.

۴ – در موقع حصر واجب است که محصورفیه مؤخر از محصور باشد. مثلاً هرگاه مقصود گوینده منحصر ساختن کسی به صفتی باشد باید صفت را بعد از ادوات حصر بیاورد مانند: «فلان کس جز شاعر نیست» یعنی هنر او منحصر به شاعری است. و در صورتی که مقصود منحصر ساختن صفتی به کسی باشد باید شخص را بعد از ادوات حصر آورد مانند: «شاعر مگر فلان کس نیست» یعنی شعر و شاعری منحصر به اوست. این قاعده اختصاص به مسند و مسندالیه ندارد بلکه در همهٔ ارکان اجزاء کلام جاری است چنانکه حافظ فرماید:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست
که آشنا سخن آشنا نگهدارد.

تبصرهٔ ۱: ادوات حصر کلماتی است که معنی انحصار و اختصاص از آنها معلوم شود از قبیل «جز – مگر – الا» و نظائر آنها.

تبصرهٔ ۲: تقدیم و تأخیر گاهی مفید حصر و اختصاص باشد چنانکه گوییم «سعدی شاعر است» یا «شاعر سعدی است».

تبصرهٔ ۳: گاهی تقدیم و تأخیر در اجزاء کلام محض ضرورت شعر یا رعایت صنعتی از صنایع ادبی مخصوصاً صنعت سجع و ترصیع است پس اجزاء کلام را مقدم و مؤخر دارند تا نثر مسجع و کلام مرصع گردد.

۵ – ظروف زمان را از قبیل «روزی – یکروز – امروز – در روزگار – وقتی – در عهد» و امثال آنها در نثر فصیح قدیم غالباً پیش از مسند و مسندالیه می‌آورده‌اند: سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم. (چهارمقاله). در روزگار عیسی سه مرد بر راهی میرفتند. (نصیحةالملوک). روزی به قهستان جمعی از یاران نشسته بودند. (قابوسنامه). وقتی دو صوفی بهم میرفتند. (قابوسنامه). در عهد ملکشاه و بعضی از عهد سنجر فیلسوفی بود به هرات. (چهارمقاله). یک روز ابوعثمان خادم خود را گفت. (تذکرةالاولیاء). روزی شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم گرگانی در شهر طوس بهم نشسته بودند. (اسرارالتوحید). در آن وقت که شیخ ما ابوسعید از ریاضت و مجاهدت فارغ شد. (اسرارالتوحید). امروز بزه کمان بگذرانم. (کلیله و دمنه). امروز چون از قوت بازماندم بنای کار خود بر حیلت باید نهاد. (کلیله و دمنه). در این روزها دزدی به صورت درویشان برآمد. (گلستان). وقتی در بیابانی مانده بودم. (گلستان).

اینکه گفتیم در نثر قدیم فصیح بود اما امروز در دستورها می‌نویسند که ظرف زمان گاهی مقدم بر مسندالیه و گاهی بعد از آن درآید.

۶ – قیود وصف و حالت و چگونگی را هر قدر نزدیکتر به فعل بیاورند جمله فصیحتر و شیواتر میشود مثلاً «نیریزی خوب می‌نوشت» و «چنگیز بد کرد» و «فرخی از سیستان بود طبعی به غایت نیکو داشت و شعر خوش گفتی و چنگ تر زدی». (چهارمقاله). هرگاه فعل مرکب باشد و قید وصف و حالت نیز داشته باشد بهتر این است که قید را پیش از فعل مرکب درآوریم: علی مردانه جنگ میکند – حسن خوب کار میکند – محمّد عاقلانه رفتار کرد. ممکن است که جزء فعل را پیش از قید بیاوردیم و در این صورت قید مبدل به وصف و جزء اول فعل مبدل

به مفعول می‌شود. علی جنگی مردانه کرد - حسن کاری خوب میکند - محمّد رفتاری عاقلانه دارد.

۷ - ممکن است که یک کلمه در یک جمله چنان واقع شود که نسبت به یک قسمت از جمله مسندالیه و نسبت به قسمت دیگر مفعول باشد و به عبارت دیگر یک لفظ هم به حالت مفعول باشد و هم بحالت مسندالیه و اینگونه ترکیب از خواص جمله‌بندی فارسی است و آن را «مسندالیه مفعولی» یا «مبتدای مفعولی» توان نامید مانند «آن را که خدای خوار کرد ارجمند نشود». کلمهٔ «آن را» نسبت به ارجمند نشود فاعل و مسندالیه و نسبت به خوار کرد مفعول صریح است.

در این صورت ممکن است علامت مفعول صریح ذکر شود چنانکه مثال زدیم و نیز مانند «آن را که به گور باید خفت بخانه نتوان خفت». و ممکن است که علامت مفعول صریح نباشد مانند «کسی که تو دیدی امروز رفت».

احتمال اینکه در این جمله‌ها مسندالیه یا مفعول به قرینه حذف شده تکلفی است بدون حاجت و بی‌دلیل.

۸ - اجزاء فعل مرکب را هر قدر نزدیکتر بهم آورند جمله روانتر و شیواتر است مثلاً جملهٔ «بازرگان در معامله سود برد» و «فلان کس در تجارت زیان کرد» و «فلان کس خانهٔ خود را به باغ تبدیل کرد» بهتر و فصیح‌تر است از «بازرگان سود در معامله برد» و «فلان کس زیان در تجارت کرد» و «فلان کس خانهٔ خود را تبدیل به باغ کرد».

۹ - در مرکب وصفی اگر یاء نکره در آخر موصوف زیاد شود در بسیاری از موارد بهتر از آن است که در آخر صفت بیفزایند (مردی دانا - مرد دانائی).

۱۰ - مسندالیه تبدیل به مفعول شود در جائی که جمله به فعل «داشتن» تمام شده باشد و آن را به فعل بودن و استن تبدیل کنیم در این صورت مسندالیه مبدل بمفعول صریح گردد و فعل داشتن به فعل بودن و استن تبدیل شود. مثلاً در این عبارت: «عنصری اشعار بسیار داشت» گوئیم عنصری را اشعار بسیار بود و در این جمله «جهان سختی و سستی فراوان دارد» گوئیم «جهان را سختی و سستی فراوان است» و در صورتی که عمل مذکور را عکس کنیم مثلاً هرگاه جمله به فعل «بودن» تمام شده و فعل دارای مفعول باشد و بخواهیم فعل «بودن» را به فعل «داشتن» مبدل کنیم مفعول مبدل بمسندالیه گردد. پس در جملهٔ «او را بر من حق استادی بود» می‌گوئیم «او بر من حق استادی داشت». این قاعده را در دستورهای فعلی نیز نوشته‌اند.

۱۱ - ممکن است که یک کلمه در صورت مفعول صریح و در معنی مسندالیه باشد این ترکیب مخصوص جایی است که مفعول ضمیر باشد مانند:

ساربان گو خبر از دوست بیاور که مرا
خبر از دشمن و اندیشه ز بدگویان نیست.

یعنی من خبر از دشمن و اندیشه از بدگویان ندارم. ممکن است این قاعده را از فروع قاعدهٔ پیش شمرد.

۱۲ - هرگاه بخواهیم مضمون جمله‌یی را به کسی یا چیزی نسبت بدهیم ممکن است آن کس و آن چیز را به صورت مسندالیه بیاوریم چنانکه: «مسلمان جان و مالش محترم است» و «آدمی عمرش عزیز است» و ممکن است به صورت مفعول بیاوریم و در این صورت مرسوم نویسندگان این است که ضمیر را از جملهٔ مسند حذف کنند و علامت مفعول صریح را بر مسندالیه فزایند «مسلمان را جان و مال محترم است - آدمی را عمر عزیز است» این تعبیر شیواتر و فصیح‌تر از عبارت اول است.

۱۳ - هرگاه مسند متعدد باشد علامت رابطه را در آخر باید آورد. در ضرورت شعر ممکن است که رابطه در میان چند مسند ذکر شود مانند:

ترک دنیا و شهوت است و هوس
پارسائی نه ترک جامه و بس

۱۴ - هرگاه مسندالیه در اقتفای ضمیر مختلف باشد ضمیر را تابع اخص باید آورد (متکلم اخصّ از مخاطب و مخاطب اخصّ از غایب است) مثلاً میگوئیم: «من و او اینکار راکردیم» و «تو و او اینکار راکردید»

من و تو غافلیم و ماه و خورشید
بر این گردون گردان نیست غافل

۱۵ - مفعول غیرصریح که با علامت «را» اختصاص ذکر شود غالب در صدر جمله و پیش از مسند و مسندالیه درآید مانند: «اندرز را پدر به پسر چنین گفت - اتفاق را اندرین میانه صاحب را عارضه‌یی پدید آمد - اتفاق را طرّاری از پس این مرد همی آمد تا به گرمابه رود.»

۱۶ – ممکن است که جواب شرط در جمله حذف شود مانند شعر سعدی:

اگر به شرط وفا دوستی به‌جای آرد
وگرنه دوست نباشد تو نیز دست بدار

و عبارت کلیله و دمنه:

«اگر ما را به صلح اجابت کنند و گرنه در شهرها بپراکنیم».

۱۷ – ممکن است یک کلمه مسندالیه یا فاعل چند فعل باشد نظیر باب تنازع که در نحو عربی است و پیش مثال زدیم. در این صورت مسندالیه را بعد از مسندها یا پیش از آن آورند.

و ممکن است یک کلمه مفعول دو فعل باشد خواه مفعول به‌واسطه مانند:

بساط سبزه لگدکوب شد به پای نشاط
ز بس که عارف و عامی به رقص برجستند

«به پای نشاط» هم متعلق است به «لگدکوب شد» و هم متعلق است به «به رقص برجستند» در این صورت قاعده این است که مفعول به‌واسطه میان دو فعل ذکر شود.

و خواه مفعول بیواسطه مانند:

مرا یک درم بود برداشتند
به کشتی و درویش بگذاشتند

تبصره: ممکن است یک کلمه جزو دو جمله شمرده شود مانند:

وگرنه ترا بسته در چاه پای
برخش اندر آرم شوم باز جای

این نوع استعمال و همچنین مسندالیه مفعولی را می‌توان از فروع باب تنازع و توارد دو عامل بر معمول واحد شمرد. این بیت نیز ممکن است از قبیل مسندالیه مفعولی باشد:

به کارهای جهان مرد کاردیده فرست
که شیر شرزه درآرد به زیر خم کمند

به این احتمال که بگوئیم «مرد کاردیده» مفعول است برای فعل «فرست» و فاعل است و مسندالیه برای فعل «درآرد».

۱۸ – رابطهٔ جمله را ممکن است با قرینه یا بدون قرینه حذف کنند.

مثال حذف رابطه با قرینه: پرویز دانشمند است و فریدون هنرمند. یعنی فریدون هنرمند است. کلمهٔ «است» از جملهٔ دوم به قرینهٔ جملهٔ اول حذف شده است.

اما حذف رابطه بدون قرینه در چند مورد قیاسی است و در باقی موارد سماعی از جمله موارد قیاسی:

الف – بعد از علامت اختصاص مانند: گفتم سپاس خدای را عزوجل که از برکت درویشان محروم نماندم. (گلستان).

منت خدایرا که ز تیر خدایگان
من بنده بی‌گنه نشدم کشته رایگان

ب – بعد از صیغهٔ تفضیل مخصوصاً کلمات بهتر، مهتر، کهتر، به، مه، که. مانند: نه هر که به قامت مهتر به قیمت بهتر. (گلستان). اندر آب مردن به که از ملاح حقیر زینهار خواستن. (قابوسنامه). مرگ به از آن که نیاز به همچون خودی برداشتن. (قابوسنامه). یک ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از یکساله عبادت به اندیشهٔ هستی خویش. (اسرارالتوحید). به نزدیک من صلح بهتر که جنگ.

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست
از آدمیی بِهْ که در او خاصیتی نیست

ج – بعد از کلمهٔ «نه هرکه» مانند: نه هرکه در مجادله چست در معامله درست.

تبصره: بعد از حرف نفی (نه) رابطه و همچنین افعال دیگر قیاسی حذف می‌شوند مانند: نمک به قیمت بستان نه به قوت.

اما حذف رابطه در غیر موارد قیاسی مانند: جمله بگذشت و تو غافل (نصیحةالملوک)، یعنی تو غافل هستی.

فردوسی فرماید:

وی اندر شتاب و من اندر درنگ
ز کردارها تا چه آید به چنگ

در کلیله و دمنه می‌نویسد: «روباه گفت مخلص و مهرب مهیا به چه ضرورت این محنت اختیار کردی» یعنی مهیاست.

۱۹ – در موقع فک اضافه گاه مضاف‌الیه مقدم بر مضاف و مبدل به صورت مفعول گردد چنانکه جملهٔ «عمر آدمی عزیز است» را مبدّل کنیم به این جمله «آدمی را عمر عزیز است». جملهٔ «یا مگس را پای بندد یا عسل را سر بپوشد» هم ممکن است داخل این مقوله باشد.

گاه باشد که مضاف‌الیه را بر مضاف مقدم ندارند اما در صورت فک اضافه علامت مفعولی بر آخر مضاف‌الیه بیاورند. شعر حافظ شاید از این مقوله باشد:

صوفی بیا که آینه صاف است جام را
تا بنگری صفای می لعل‌فام را

یعنی آینهٔ جام صاف است.

مقصود از فک اضافه این است که دو کلمه را از حالت اضافه خارج کنیم و به صورت دیگر درآوریم.

۲۰ - کلمهٔ «را» به‌معنی اختصاص با «از برای» و «از بهر» و امثال آن از نثر و نظم قدیم استعمال می‌شود مانند: از بهر توالد را (حدودالعالم)، و بیت انوری:

هر آن مثال که توقیع تو بر آن نبود
زمانه طی نکند جز برای حنّی را

اما امروز در نثر متداول فارسی این نوع استعمال متروک است.

نظیر اینگونه استعمال آن است که علامت مفعول صریح را گاهی با ضمیر هر دو می‌آوردند مانند: هر سالی را طالع او بیرون آرند هر یکی را اندر فلک تدویرش دو گونه عرض افتد. (کتاب التفهیم).

و نیز در قدیم مرسوم بود که جملهٔ شرط و جزا را به صیغهٔ خاص استمراری ناقص می‌آوردند و اکنون این نوع استعمال در نثر فارسی متداول نیست. مثالش:

«اگر شمشیر و قلم نیستی این جهان به پای نیستی» (نصیحة‌الملوک). اگر این می‌نبایدی گفتن بهترستی. (اسرارالتوحید). اگر تمامی مرغان نامدار هلاک شدندی و طاوس و باز و غیره مفقود گشته واجب بودی... (کلیله و دمنه). این بیت را به فردوسی یا دقیقی نسبت داده‌ایم:

شبی در برت گر برآسودمی
سر فخر بر آسمان سودمی

و این بیت از مسعود سعد سلمان است:

اگر مملکت را زبان باشدی
ثناگوی شاه جهان باشدی

از اینگونه استعمالات که از خواص جمله‌بندی قدیم می‌باشد بسیار است. محض نمونه چند مورد را یادآور شدم.

۲۱ - گاه در چند جملهٔ متوالی ادوات شرط را تکرار کنند و بعد از آنها یک جملهٔ جواب آورند. در این صورت شرط دوم با جزاء مجموعاً جواب شرط اول است مانند:

اگر خشم گیرد ز کردار زشت
چو بازآمدی ماجرا درنوشت

حافظ فرماید:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

قواعدی را که در ضمن مطالب پیش اشاره کردم دیگر تکرار نمی‌کنم و فعلاً چون حال و فرصت مقتضی نیست به همین مقدار قناعت میکنم و به مطالب دیگر میپردازم.

***

۷ - املای فارسی

احمد بهمنیار

املای فارسی[1]

پیشنهاد به مقام فرهنگستان

آقایان! پیش از پرداختن به موضوع سخن لازم است دینی را که بر ذمه دارم و تاکنون موقع مناسبی برای ادای آن نیافته‌ام ادا کنم و از طرف خود و دو دوست فاضل و معظم آقایان همایی و دکتر رعدی از اعضای محترم فرهنگستان در برابر حسن ظنی که دربارهٔ ما اظهار داشته و ما را در انجام وظیفهٔ مهمی که برعهده دارند یعنی حفظ زبان فارسی و سعی در ترقی و توسعهٔ آن شایستهٔ همکاری با خود تشخیص داده‌اند سپاسگزاری کنم و امیدوارم که در این لطف نظر به اشتباه نرفته باشند و در همکاری با آن آقایان محترم یار شاطر باشیم نه بار خاطر.

شخص خود را هم به عرض تشکری مخصوص موظف و مدیون میدانم و از اینکه آقایان معظم حاضر شده‌اند ساعتی از وقت گرانبهای خود را به گوش دادن به سخنان این بنده که شاید جز مایهٔ دردسر نباشد مصروف دارند سپاسگزاری میکنم و مستدعیم که اگر به‌سبب نااستواری دندان مصنوع نتوانم بدانگونه که مطلوب است ایراد سخن کنم معفو و معذورم دارند که پذیرفتن عذر قصور یا تقصیر نشان کمال مروت و کرم است و از قدیم گفته‌اند: العذر عند کرام الناس مقبول.

موضوع رساله‌یی که به عنوان خطابهٔ ورودی بعرض میرسد چنانکه پیشتر اعلام شده املای فارسی است، انتخاب این موضوع بنا به اشارهٔ حضرت اجل آقای حکمت وزیر معظم دادگستری بوده است که در مجلسی به مناسبت بحثی که از املای فارسی به میان آمد فرمودند خوب است همین را موضوع خطابه‌یی که باید در فرهنگستان ایراد کنی قرار دهی و بنده هم به جهاتی چند این اشارهٔ جناب معظم له را که برای بنده در حکم حکم بود اطاعت و امتثال کردم، یکی از آن جهات اهمیت خود موضوع بود که بعدها به آن اشاره می‌شود، جهت دیگر این بود که به‌موجب مادهٔ پنجم از آیین‌نامهٔ داخلی فرهنگستان ناگزیر بودم که در موضوعی علمی یا ادبی ایراد خطابه کنم و هر موضوعی که برای ایراد در این مجمع دانش و فرهنگ اختیار میکردم در حکم زیره به کرمان و قطره به عمان بردن و به قول عربها خرما به بصره یا هجر حمل کردن و بنا به مثل معروف میان انگلیسها زغال به نیوکاسل بردن بود و برای اینکه آقایان معظم را به شنیدن آنچه خود بهتر از من میدانند زحمت‌افزا نشوم بهترین راه این بود که از کارهایی که در رفع نقایص زبان یا خط فارسی باید انجام داد یکی را در نظر بگیرم و پیشنهادی چند در چگونگی اقدام بدان تقدیم دارم تا هم به وظیفهٔ خود رفتار کرده و هم در موضوعی ادبی سخن رانده و هم خطابهٔ خود را مورد توجه ساخته باشیم و خوشبختانه همینطور هم شد و اشاره یا حکم دستور معظم قرعه را به نام بند دوازدهم از مادهٔ دوم اساسنامهٔ فرهنگستان (مطالعه در اصلاح خط فارسی) بیرون

---

۱ – خطابهٔ ورودی مرحوم احمد بهمنیار استاد دانشکدهٔ ادبیات و دانشکدهٔ معقول و منقول، به نقل از مجلهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۴.

آورد و در خصوص املای فارسی و طرز نوشتن کلماتی که نوشتن آنها مورد تردید و اشکال است قواعدی چند به عنوان «پیشنهاد به مقام فرهنگستان» ترتیب دادم و اجازه میخواهم که پیش از معروض داشتن قواعد پیشنهادی مقدمه‌یی را که برای گرفتن دو نتیجه در نظر گرفته‌ام به عرض برسانم.

***

انسان حیوانی متفکر است و اگر به چشم حقیقت‌بین بنگریم جز فکر و اندیشه نیست و در آنچه علاوه بر تفکر و تعقل دارد حیوانات دیگر هم شریکند، این حیوان متفکر با غریزه یا تمایل فطری به اجتماع و تعاون آفریده شده و زندگی اجتماعی مستلزم این بود که بر اظهار آنچه در ضمیر دارد توانا باشد و معانی و افکاری را که در ذهنش نقش می‌بندد به آسانی بیان کند، بدین جهت آفریدگار حکیم او را به اسباب و آلات نطق و تکلم مجهز گردانید و به فضلیت سخن‌گویی بر سایر حیوانات و بلکه بر بیشتر مخلوقاتش برتری و سروری بخشید.

سخن نمایندهٔ فکر است و فکر انسان است، پس اگر بگوییم انسان جز سخن نیست سخنی مطابق با واقع و حقیقت گفته‌ایم و چه خوب میگوید نظامی گنجوی:

در لغت عشق سخن جان ماست
ما طلیم این سخن ایوان ماست.

عارف رومی یا بلخی هم دربارهٔ فکر و اندیشه که سخن سمت نمایندگی آن را دارد عین این عقیده و نظر را اظهار کرده و این بیت مثنوی او را که «ای برادر تو همه اندیشه‌یی» اغلب شنیده‌ایم و به خاطر داریم.

انسان پس از توفیق یافتن بر وضع الفاظ در برابر معانی (که چگونگیش خود موضوعی قابل شرح و بسط است) و به وجود آوردن امری که آن را لغت یا زبان می‌گویند سالها و قرنها تصور و تصدیقهای خود را به‌وسیلهٔ نطق و تکلم به معاشران و مصاحبان خود و به تعبیری که اهل تحقیق در این مورد آورده‌اند «به اشخاص حاضر» ابلاغ کرد و در ضمن احتیاج خود را به سخن گفتن با کسانی که به مکان یا زمان از او دور بودند (اشخاص غایب) احساس میکرد، و این احتیاج که روزبه‌روز شدیدتر و محسوستر می‌شد او را به شرح و تفصیلی که از موضوع خطابهٔ ما بیرون است به اختراع خط و کتاب موفق ساخت، و خط یا نوشته همان نطق و تکلم یا سخن است که به صورتی مشهود و مرئی درآمده و همچنانکه نطق نمایندهٔ افکار و معانی ذهنی است کتابت هم نمایندهٔ نطق است و اتحاد این دو فضیلت به حدی است که اگر انسان را به حیوان کاتب بالقوه تعریف کنیم مفهوم و مصداقش با مفهوم و مصداق الانسان حیوان ناطق یکی و هر دو تعریف طرداً و عکساً درست و از هر جهت جامع و مانع خواهد بود.

اندیشهٔ آدمی که جهان کوچکش خوانده‌اند از جهان بزرگ مایه می‌گیرد و از شناختن اعیان موجودات سفلی و علوی و دریافتن خواص و صفات و آثار موالید سه‌گانه، معانی و صوری در ذهنش نقش می‌بندد و تنها چیزی که این صور و معانی را با کمال دقت و درستی حکایت میکند سخن است، و بهترین و کاملترین نمایندهٔ سخن خط یا نوشته است، پس اگر بر دو مضمون که از نظامی و مولوی نقل شد مضمون سومی بیفزاییم و بگوییم انسان جز نوشته نیست باز هم سخنی مقرون به حقیقت و صواب گفته‌ایم.

دانشمندان در مقایسهٔ گفتن و نوشتن یا قول و کتابت و تفضیل یکی بر دیگری سخنان بسیار گفته‌اند و آنچه نقلش در اینجا مناسبت دارد این است که سخن هنگامی پایدار ماند که به صورت نوشته درآمد یعنی انسان وقتی زندگی جاوید یافت که توانست دریافته و دانسته و شناخته‌های خود را که حاصل حیات انسانی وی است به صورت نوشته در جهان باقی گذارد، حیات اجتماعی ملتهای جهان از کوچک و بزرگ زمانی تأمین شد که آرا و افکار علمی و ادبی علما و ادبای ایشان به قید کتابت مقید و در صفحهٔ روزگار مخلد گردید، اگر کتابت نبود انسان بشناخت اقوام و اشخاصی که پیش از او در جهان بوده‌اند موفق نمیشد و در هر عصر و زمان که زندگی میکرد به مثابهٔ شخص بی‌اصل و نسبی بود که از وجود پدر و مادر اطلاعی نداشته و فاقد هرگونه آبرو و شرف و حیثیت باشد. تاریخ هر قوم و ملت از روزی شروع می‌شود که به باقی گذاردن آثار وجودی خود به‌وسیلهٔ کتابت موفق شده است و پیش از آن را هر ملت نسبت به‌خود زمان پیش از تاریخ و عصر تاریکی و جهل و ابهام میداند و امروز بهترین معرّف کهنه و تازگی تمدن اقوام کهنه و تازگی نوشته‌هایی است که از قدیم در دست دارند، کیفیت زندگی و درجهٔ ترقی و وسعت تمدن هر ملت را هم از بسیاری و کمی و

درستی و نادرستی نوشته‌هایش معلوم می‌توان داشت.

در اینجا اجازه میخواهم یکی از دو نتیجهٔ منظور را در ضمن چند جمله به عرض برسانم:

بنابر آنچه گفتیم ملت ایران هم جز مجموع آثار فکری نویسندگانش نیست و خدمت به این ملت کوشش در حفظ آثار فکری یعنی کتب و مؤلفات علمی و نظم و نثرهای ادبی او و سعی در رفع نقایص و ترقی و تکمیل آن است چنانکه خیانت به این ملت هم تحقیر آثار مذکور و اقدام به بدنام ساختن صاحبان آن و تصرف ناروا کردن در زبان و خطی است که به وجود آورنده و نمایندهٔ آن است.

فرهنگستان ایران بر حسب ظاهر عهده‌دار حفظ و سعی در ترقی و توسعهٔ زبان و آثار علمی و ادبی فارسی و در معنی و واقع نگهبان و حافظ حیات واقعی و حقیقی و زندگی انسانی ملت ایران و کفیل و ضامن بهداشتن و نیرومند ساختن قوای معنوی اوست، و در میان هیأتهایی که برای ادارهٔ زندگی اجتماعی و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی این ملت تشکیل یافته است مقامی بس بلند و وظیفه و تکلیفی بس مهم دارد، و حد من نیست که در محضر بزرگانی که نخبهٔ رجال علم و ادبند از علوّ مقام و اهمیت وظیفه و مسئولیتی که به رموز و دقایقش آگاهتر از امثال این بنده‌اند سخنرانی کنم، نکته‌یی که در اینجا میخواهم به عرض برسانم مانند فکر خودم کوتاه و مختصر و آن این است که مهمترین بلکه یگانه شرط موفقیت فرهنگستان در انجام وظایفی که بر عهده دارد این است که ساحتش در انوار حق و حقیقت مستغرق و از شوب هر نظر و نیتی که حاکی از صفای محض نباشد منزه و مقدس باشد و خدا را سپاس که همین طور هم هست و اساس مذاکراتی که درخصوص مسائل ادبی و اقدامات مربوط بوظایف دوازده‌گانه می‌شود جز بر حسن نیت و صفای عقیده و وحدت نظر و مقصد اصلی مبتنی نیست، و هر کس عقیده و نظر خود را با نهایت آزادی و اطمینان کامل از اینکه مایهٔ دلتنگی و تکدر مخالف آن نخواهد بود اظهار میکند و امیدوارم که این بیان بنده که به ظاهر بی‌اهمیت و ناچیز مینماید مورد تعجب نشود، زیرا چنانکه همه میدانیم در این کشور کمتر مجمع علمی و ادبی و مجلس بحث و مناظره و حتی درس و مباحثه تشکیل یافته است که منتهی به کدورتهای شخصی نشده باشد و تنها فرهنگستان است که به شهادت آثاری که از اقدامات خود مشهود ساخته و به تصدیق کسانی که در تصدیقات خود نظر و غرض شخصی ندارند در انجام وظایفی که بر عهده دارد چون شخص واحد که دارای فکر و عقیدهٔ واحد و نقشه و خط سیر واحد است قدمهای بلند و استوار برداشته است، و روشنتر دلیل اینکه اعضای محترم آن برای گوش دادن به سخنان این بی‌مقدار مجتمع شده و مرا به حسن توجهی که مبذول میدارند بر اظهار عقیده و تقدیم پیشنهادهایی که در ضمن چند قاعده برای اصلاح املای فارسی تهیه کرده‌ام دل و جرأت می‌بخشند و یقین کامل دارم که اگر در ضمن عرایضم به برخی از نقایص و معایب که دیگران بدان توجهی ننموده‌اند اشاره کنم حمل بر خودنمایی و خودخواهی یا نظر تعرض به اشخاص داشتن العیاذبالله نخواهند فرمود و آنچه را به عرض میرسانم اگر درست و صواب است به حسن قبول تلقی و اگر نادرست و خطا است به‌طریق صواب دلالتم خواهند فرمود و امیدوام که مرا در برابر حق و حقیقت از عبد ذلیل در برابر مولای جلیل خاضعتر و خاشعتر یابند.

نتیجهٔ دیگر که از مقدمهٔ معروض در نظر داشته‌ام و اکنون به عرض میرسانم لزوم فوری وضع قواعد برای املای فارسی است یعنی مرتفع ساختن عیوب و نقایص همین خط که امروز بدان کتابت می‌کنیم و به داشتنش افتخار و مباهات داریم. من در اصل خط سخنی ندارم و از کسانی هستم که تغییر آن را نه‌تنها غیر لازم بلکه بسیار زیان‌آور میدانم. خط امروز ما از فروع خطی است که عرب اندکی پیش از ظهور اسلام از مردمان نیمه‌ایرانی حیره و انبار فراگرفته‌اند و نیاکان ما پس از غلبهٔ اسلام این خط را به‌سبب کمال سهولت و اختصاری که نسبت به خط خودشان داشته است به میل و رغبت اتخاذ کرده و وسیلهٔ کتابت زبان ملی و مادری خود قرار داده‌اند. این خط دارای امتیازی است که روی تمام عیوب و نقایص آن را میپوشاند و آن صرفه در وقت و صرف کاغذ و لوازم تحریر است که در نوشتن با این خط عاید ما می‌شود و عیب و نقصهای این خط را هم که برخی با آب و تاب مخصوص شرح میدهند به مختصر اقدامی که اکنون مجال بیانش نیست با نهایت آسانی می‌توان مرتفع ساخت.

سخن من در رفع نقایص و اصلاح طریقه و رسم

نوشتن همین خط است و برای اثبات اینکه تحت قاعده و قانون درآوردنش لزوم فوری دارد عرض می‌کنم. به‌طوری که از مقدمهٔ سخنم مستفاد گردید نوشته نمایندهٔ گفته و گفته نمایندهٔ اندیشیده و اندیشیده نمایندهٔ وجودی حقیقی یا حقیقتی واقع است که ذهن انسان از دریافتن و شناختن آن مایه گرفته است. این نمایندگی به حدی کامل است و یا باید کامل باشد که حکما هرکدام را مرحله‌یی از مراحل وجودی اشیا شمرده و هر یک از اعیان موجودات را دارای چهار مرتبهٔ وجود دانسته‌اند: نخست وجود حقیقی آن چیز و به تعبیر روشنتر خود آن چیز است که در جهان خارج در محل و مقام خود ثابت و واقع است، دوم وجود ذهنی آن چیز یعنی صورت و مثالی که از معرفت و ادراک آن در ذهن آدمی نقش می‌بندد و از هر جهت مطابق با وجود خارج است (البته در صورتی که در آلات حس و قوای ذهن نقص و عیبی نباشد)، وجود اشیا در این دو مرحله نسبت به تمام افراد بشر یکی است و همه کس اشیا را به یک طریق و با یک قسم آلات و ادوات ادراک می‌کند و صورتی که از ادراک هر چیز در ذهن آنها میماند یکی است و مختصر اینکه در زبان روح و لغت فکر اختلافی بین افراد انسان دیده نمی‌شود چنانکه مولوی فرماید:

روح را با عقل و با علم است کار

روح را با تازی و ترکی چه کار

سوم وجود لفظی آن چیز یعنی لغتی که به ازای آن وضع شده و این مرحله از وجود نسبت به اقوام و ملل، متفاوت و مختلف است و اشیا را هرکدام به نامی میخوانند و فی‌المثل جانور شیهه‌زننده را یکی «اسب» و دیگری «فَرَس» و دیگری «آت» و دیگری «هُرس» و دیگری «شُوال» میخواند، چهارم وجود کتبی آن چیز یعنی همان نام ملفوظ که به صورت کتابت درمی‌آید و در این مرحله هم اشیا نسبت به مللی که خطوط مختلف دارند مختلف و متفاوت میشود.

وجود ذهنی به مثابهٔ عکسی است که از وجود خارج واقع و نفس‌الامر برداشته می‌شود و عکس هنگامی بی‌عیب و ممتاز است که صاحب عکس را چنانکه هست نشان بدهد و به همین قیاس وجود لفظی یا ملفوظ به منزلهٔ عکس و تصویری از وجود ذهنی و وجود کتبی یا مکتوب هم عکس و مثالی از وجود لفظی است، و اگر این خاصیت در نطق و کتابت نبود الفاظ جز آوازهای مهمل و بی‌حاصل و نوشته‌ها جز نقوش بیهوده و باطل نبود، و به‌سبب نمایندگی فکر است که عرفا و ادبای ما سخن را به طرق گوناگون ستوده و آن را به القاب و صفاتی از قبیل: نخستین جنبش قلم ابداع، مایهٔ ایجاد عالم، علت غایی آفرینش آدم، نغمهٔ بلبل عرش، مطلع خورشید ضمیر، ستارهٔ آسمان جان، باز ملایک‌شکار، گوهر کان دل، موج دریای عقل، کف موسی، دم عیسی، نفخهٔ روح، آب حیات، واسطهٔ امر کن، آب روان و هزاران چیز دیگر یاد کرده‌اند، و اهل شرع و حدیث هم از نخستین آفریده گاهی به خرد و گاهی به قلم که آلت نوشتن است تعبیر آورده‌اند تا به یکی بودن خرد و سخن اشاره کرده باشند.

نمایندگی از وجود ذهنی که یگانه فضیلت گفته و نوشته است میزان سنجیدن دو یا چند سخن یا نوشتهٔ مختلف نیز هست، و در محل خود ثابت شده است که آنچه مایهٔ برتری و بهتری نوعی از انواع است مایهٔ تفاضل اصناف یا افراد آن نوع هم خواهد بود، پس برای سنجیدن دو نوع سخن باید طرز حکایت آن دو را از افکار و معانی ذهنی میزان و مقیاس قرار دهیم و همچنین در سنجیدن خطها و کتابتهای مختلف و یا معلوم داشتن کمال و نقص یک رسم‌الخط نمایندگی از نطق و قول را باید میزان قرار داد زیرا خط برای همین نمایندگی اختراع شده و کمالش بسته به کمال این نمایندگی است.

آفریدگار حکیم به ما قدرت بر کتابت داده است تا بتوانیم الفاظ و عباراتی را که از ضمیر ما حکایت می‌کند به صورتی مرئی و مشهود درآوریم و بدین وسیله و تدبیر سخنان خود را به اشخاصی که به مکان یا زمان از ما دور و غایبند ابلاغ کنیم، و بنابراین کمال و زیبایی سخن مکتوب به این است که سخن ملفوظ را چنانکه هست نشان دهد و همچنانکه سخن را باید طوری اداکنیم که حروف و کلماتش بهم مشتبه نشود برای نوشتن هم باید شیوه و رسمی اختیار کنیم که هیچ حرف و کلمه‌اش به حرف یا کلمهٔ دیگر مشتبه نگردد و اگر جز این کنیم چنانکه باید و شاید دلالت بر مطلوب نمیکند و بیننده و خواننده به نحو مطلوب از آن بهره نمیبرد و کتابت یا نوشته را عیب و نقصی بدتر از این نیست، خط مشتبه با زبان الکن و خط ناخوانا با زبان گنگ تفاوتی ندارد و بلکه خط الکن و

گنگ زشت‌تر از زبان الکن و گنگ است زیرا لکنت یا گنگی زبان عیب و نقص خلقی است که علاجش از قدرت شخص بیرون است لیکن گنگی یا لکنت خط را به سعی و تدبیر چاره می‌توان کرد و چاره نکردنش دلیل سستی خرد و پستی همت صاحب خط است.

مطابق اصل فضیلت و تفاضل که بدان اشاره شد، از خطوط دنیا آن خط کاملتر و تناسبش با زندگانی در عصر دانش و فرهنگ بیشتر است که شیوه و رسم نوشتنش مضبوطتر و دلالتش بر زبان و لغتی که نمایندهٔ آن است کاملتر و روشنتر باشد. نخستین قدمی که ملتهای زنده و مترقی عالم در حفظ و اصلاح زبان و خط خود برداشته‌اند تدوین قواعد خواندن و نوشتن و به وجود آوردن فنون صرف و اشتقاق و نحو و املا و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و دیگر علوم لفظی یا ادبی است که فایدهٔ بعضی حفظ زبان از تصرفات ناروای جهال و عوام و نتایج زیان‌آور امتزاج با السنه و لغات دیگر، و فایدهٔ بعضی نیکو ساختن زبان و افزودن مزایا و محسنات آن است. دانشمندان اروپا که به لزوم وضع قواعد برای طرز نوشتن خط بیش از ما متوجه بوده‌اند دستورهایی را که برای زبان خود نوشته‌اند به سه قسمت صرف و نحو و املا که به انگلیسی اتیمالجی و سینتکس و آثاگرفی گفته می‌شود تقسیم کرده‌اند. نویسندگان صرف و نحو عربی هم بعضی بلزوم و اهمیت املا پی برده و برخی از قواعد کتابت عربی را در ذیل علم صرف به عنوان «الخط» افزوده‌اند، اما دستورهایی که برای زبان فارسی تاکنون تألیف شده است متأسفانه فاقد این قسمت است در صورتی که فارسی به‌سبب اختلاط و امتزاج با لغات تازی و تصرفات ناروایی که نویسندگان بی‌اطلاع در شیوه و طرز نوشتن آن کرده و می‌کنند نوشتنش دشوار و احتیاجش به قواعدی که خط برطبق آن نوشته شود مخصوص است، و این هم یکی از نقایص صرف و نحوهای فارسی است که باید مرتفع شود، و دستور زبان ما مشتمل بر سه فن صرف و نحو و املا باشد.

راجع به صرف و نحو و اشتقاق کلمات فارسی هم در آثار دانشمندان متقدم ما (با اینکه کمتر در فکر تدوین صرف و نحو کاملی برای فارسی بوده‌اند) مطالب سودمند یافته می‌شود و هم دانشمندان متأخر و معاصر در تدوین قواعد آن و تألیف صرف و نحو کامل رنج برده‌اند، اما املای فارسی را هیچکدام اهمیت علمی نداده و درخور اینکه از قواعدش فنی خاص به وجود آید نشمرده‌اند، و در مورد این فن هم تنها مرحوم حاج محمّد کریم‌خان کرمانی (متوفی در سال ۱۲۸۸) که رسالهٔ مستقلی به نام علم املای فارسی بنا به خواهش فرزند بزرگ خود مرحوم حاج محمّدرحیم‌خان در سال ۱۲۷۳ تألیف کرده است ولی این رساله مشتمل بر کلیاتی چند است که قواعد املا بر طبق آن باید وضع شود و ذکری از خود قواعد در آن نرفته است.

اختلاف حیرت‌آوری که در رسم‌الخط کتابها و رسایل فارسی از قرن چهارم تا بدین عصر و حتی در رسم‌الخط یک کتاب که در یک زمان و به قلم یک کاتب نوشته شده است مشاهده می‌کنیم نتیجهٔ مضبوط و مدون نبودن قواعد املا و طرز کتابت است که نویسندگان خود را در تصرف در املا و رسم‌الخط آزاد دیده و هرکدام بی‌آنکه فکر اصلاحی داشته باشند شیوه و رسمی اختیار کرده و مقداری بر هرج و مرج و اشکال کتابت افزوده‌اند، در عصر حاضر هم که فکر اصلاح رسم‌الخط در بعضی سرها پیدا شده است، هرکس می‌تواند قلمی به دست بگیرد خود را صالح برای اصلاح می‌پندارد و در رسم‌الخط تصرفی میکند، و برخی از این مصلحان که مختصر اطلاعی از رسم‌الخطهای مختلف قدیم دارند پیروی یکی از آنها را طریقهٔ رفع نقایص دانسته و آن شیوه‌های کهنه و متروک را به صورتی ناقص معمول داشته و مقداری هم این دسته از نویسندگان بر اشکال خط افزوده‌اند به قسمی که امروز اغلب را می‌بینیم که در طرز نوشتن پاره‌یی از کلمات مردد و متحیر میمانند و فی‌المثل نمیدانند که مبتلی را به یاء باید نوشت یا به الف، و قضاة را به تاء گرد باید رسم کرد یا به تاء کشیده، و هکذا.

در قدیم عدهٔ اشخاص باسواد کم بود ولی امروز به برکت عموم یافتن تعلیمات عدهٔ آنها رو به فزونی است و هر نویسنده هر قدر که بی‌اطلاع باشد مایل است که درست و بی‌غلط بنویسد، و درست و نادرست املا باید از روی قواعدی که شخص یا هیئتی صلاحیت‌دار وضع کرده باشد معلوم گردد، و متأسفانه چنین قواعدی در دست نیست و همه منتظرند که فرهنگستان که امروز یگانه مرکز یا هیئت صالح برای این امر و به صورت رسمی موظف به رفع نقایص زبان و خط فارسی است در این زمینه

اقدامی کند، و به عقیدهٔ این بنده در شروع به این اقدام هر قدر عجله شود باز هم دیر است زیرا عدهٔ باسواد روزبه‌روز افزونتر می‌شود و به همان نسبت تنوع و اختلاف یا هرج و مرج رسم‌الخط فزونی می‌یابد. سبب و جهت دیگر که سرعت در اقدام بدین امر را ایجاب میکند اشکالاتی است که هرسال در موقع امتحانات نهایی مدرسه‌ها در امتحان املای فارسی پیش می‌آید، و به‌طوری که مشاهده کرده‌ایم از یک طرف امتحان‌دهندگان در نوشتن کلماتی که به اشکال مختلف نوشته شده یا می‌شود مردد و متحیر میمانند و از طرفی هم امتحان‌کنندگان در رسیدگی به اوراق املا در طرز نوشتن بعضی کلمات اختلاف نظر و عقیده پیدا می‌کنند و در مقایسهٔ اوراق املا که در دو حوزهٔ امتحانی تصحیح شده است اختلافهای شگفت‌آور دیده می‌شود و یک رسم‌الخط و فی‌المثل «مبتلا و هوای» به الف و «فایده و مایل» به یاء را می‌بینیم که ممتحن یک حوزه غلط گرفته و ممتحن حوزهٔ دیگر صحیح انگاشته و هر یک مطابق عقیدهٔ خود به ورقهٔ امتحانی نمره داده است و این با عدالتی که مهمترین شرط خوبی و درستی جریان امر امتحان است منافات تمام دارد و عجیتر از این اختلاف نظری است که در اهمیت دادن به غلطهای املایی بین آنها دیده می‌شود و یک غلط مسلم را می‌بینیم که در یک حوزهٔ امتحانی یک نمره و در حوزهٔ دیگر نیم نمره و در حوزه دیگر ربع نمره محسوب داشته‌اند و مختصر اینکه امتحان‌دهندگان این ماده رد و قبولشان بسته به سلیقه و ذوق و میزان معلومات ممتحن است نه قاعده و میزان واحدی که پیرویش محقق و مسلم باشد.

بنده برای رفع این بی‌عدالتی در چند سال پیش پیشنهادی در این خصوص تهیه و به وزارت فرهنگ تسلیم کردم لیکن اثری بر آن مترتب نشد، در امتحانات اخیر هم به‌سبب اختلاف نظری که منتهی بشکایت برخی از ممتحنین شده بود کمیسیونی برای رفع این نوع اختلافها تشکیل و طریقهٔ واحدی برای طرز نمره دادن به اوراق املا معین و قرار شد که به صورت بخشنامه به ادارات فرهنگ کلیهٔ شهرها ابلاغ شود، و به‌هرحال برای رفع این اشکال هم باشد لازم است که هرچه زودتر قواعدی برای املای فارسی از طرف فرهنگستان وضع و مقرر گردد.

فرهنگستان ایران نسبت به هریک از وظایف دوازده‌گانه که در مادهٔ دوم اساسنامه برایش تعیین شده است اقداماتی کرده و قدمهای تند یا کند برداشته لیکن هنوز به اقدامی نمایان که مورد قبول و رضامندی قاطبهٔ اهالی باشد موفق نگردیده است و تصور میرود که اقدام او به وضع قواعد املا مورد قبول و رضامندی همگان گردد.

در اینجا ذکر این نکته را به‌مورد میدانم که خط فارسی بعضی دشواریهای اصلی و جوهری دارد که با دشواریهای عرضی دست بهم داده و آن را مشکلتر از آنچه هست نموده و به دست اشخاصی که حسن نیتشان محل تأمل است بهانه و وسیله‌یی برای انتقاد شدید و لازم شمردن تغییر و تبدیل خط داده است، در صورتی که مرتفع ساختن هر دو قسم اشکال (در صورتی که نخواهیم گرهی را که با دست باز می‌شود با دندان باز کنیم) در نهایت آسانی است و مختصر بذل توجه و صرف وقت و همت لازم دارد.

مهمترین اشکال اصلی و جوهری خط ما این است که برای تمام حرکتها حرف مخصوص ندارد و مقصودم حرکتهایی است که در لهجهٔ عام یعنی لهجه‌یی که اساس تعلیمات ما بر آن نهاده شده است به کار میرود، و آن نه حرکت است که شش‌تایش حرف مخصوص دارد و جزو کلمه نوشته می‌شود و سه حرکت دیگر به‌جای حرف مخصوص علامات معین دارد که باید در بالا یا زیر حروف رسم شود و چون رسم این سه علامت معمول نیست خواندن برخی از کلمات برای کسانی که معلومات کافی ندارند دشوار می‌آید و بزرگتر عیب و نقص خط که با آب و تاب بسیار شرح میدهند و برای آن مثلها، از قبیل اینکه «کرد» یا «مرد» به چندین وجه خوانده میشود زده‌اند و می‌زنند، همین است.

اشکال اصلی و اساسی دیگر اینکه در خط فارسی حروف هریک کلمه متصل به هم نوشته می‌شود و شکل برخی از قبیل عین و غین و فاء و قاف در وقت اتصال تغییر کلی می‌یابد، و این امر با تعدد حروف متواخیه که بداشتن و نداشتن نقطه یا به شمارهٔ نقاط باید تشخیص داده شود، و به صورت دندانهٔ کوچک درآمدن بعض حرفها، مایهٔ دشواری خواندن و نوشتن شده است مخصوصاً با سهل‌انگاری بیشتر نویسندگان در نقطه‌گذاری و درست ننوشتن حرفها و دندانه‌ها که دشواری را چند برابر ساخته است.

و اما دشواریهای عرضی و فرعی یکی که از همه

مهمتر به‌شمار میرود از تصرفات خودسرانهٔ موسومین به خوشنویسی و استادی خط مخصوصاً خط شکسته پیدا شده است، خوشنویسها خودشان را به بهانهٔ زیبا ساختن خط در هرگونه تصرف در خط از قبیل متصل نوشتن حروف مفصوله (پیوندناپذیر) و به اشکال مختلف نوشتن یک حرف در حال اتصال و سرهم نوشتن کلماتی که باید جدا از هم باشد و روی هم یا در شکم هم نوشتن کلمات و پیش و پس کردن آنها برخلاف ترتیبی که در جمله و عبارت دارد، آزاد میدانند و به این تصرفات بی‌قاعده بعض کلمات را به صورتی که هیچ مشابهتی به صورت اصلی ندارد درآورده‌اند و به نام خوشنویسی و زیبا ساختن خط، نقاشی می‌کنند نه نویسندگی، غافل از اینکه خط برای خوانده شدن اختراع شده و کمال زیبایی و جمالش این است که در کمال آسانی خوانده شود و زیبایی که سبب دشواری خواندن خط شود زشتی است نه زیبایی.

دشواری دیگر وجود رسم‌الخطهای مختلف است که در نوشتن برخی از کلمات معمول شده و هرج و مرج غریبی در خط ایجاد کرده است، مثلاً طهران را بعضی به تاء و بعضی به طاء؛ مبتلی را یکی به یاء و دیگری به الف، نامهٔ را یکی برسم علامت همزه در بالای هاء (نامهٔ)، و دیگری به افزون الف و یاء (نامه‌ای)، و دیگری به الحاق همزه و یا (ئی)، «است» را بعد از خدا و نیکو و آهو و امثال آن برخی با الف و برخی بدون الف می‌نویسند و نویسندهٔ مبتدی که مقید به درست نوشتن هم باشد در تشخیص اینکه کدام یک از این املاها درست است فرومیماند و از استادان هم که می‌پرسد جواب‌های مختلف میشنود.

بالجمله دست به هم دادن اینگونه اشکالهای اصلی و عرضی که نظیر و بلکه بالاتر از آن در خط متمدن‌ترین ملتها هم یافته می‌شود بهانه و دستاویزی به دست یک عده که نیت اصلیشان معلوم نیست داده و آن را دلیل لزوم تبدیل خط میشمرند، در صورتی که همه و لااقل قسمت اعظم این اشکال یا عیب و نقصها را به آسانی و بی‌احتیاج به تبدیل خط که مفاسد و مضراتش بیرون از حد تصور است می‌توان برطرف کرد.

از دو اشکال اساسی که یاد شده اشکال اول را هیچ ضرر ندارد که به گذاردن پیش و زبر و زیر رفع کنیم، و اینکه می‌گویند اعراب گذاردن حروف دشوار و در حکم دو مرتبه نوشتن خط است جز مغلطه و اشتباه‌کاری نیست، زیرا به‌طوری که پیشتر گفته شد از نه حرکت که در فارسی فصیح تعلیمی موجود است شش حرکت حرف مخصوص دارد و جزو کلمه نوشته می‌شود، حرف ساکن یا مجزوم هم بهتر علامتش بی‌علامتی است، باقی میماند حرفهای مضموم و مفتوح و مکسور که در بیشتر کلمات جز یک یا دوتای آن وجود ندارد، و فی‌المثل کلمهٔ «کرد» که پیش‌آهنگ مخالفین خط برای اثبات دشواری خط به آن تمثل جسته است به گذاردن یک زبر در بالای کاف و کلمهٔ «رستم» بگذاردن یک پیش در بالای راء و یک زبر در بالای تاء به خوبی مشخص و از کلمات «کرد» به ضم کاف و «رستم» به‌معنی رها شدم ممتاز میشود، و کلماتی که محتاج به رسم سه حرکت یا بیشتر باشد در فارسی بسیار کم است.

و اما اشکال دوم که متصل نوشته شدن حروف کلمات باشد، اگر از روی دقت و انصاف حکم کنیم تأثیر مهمی در دشوار ساختن تشخیص و خواندن کلمات ندارد، اگر حروف به هم چسبیده را همیشه به یک شکل آن هم واضح و روشن بنویسیم و نقطه‌ها را درست و در جای خود و دندانه‌ها را مطابق قواعدی که دارد ممتاز از هم رسم کنیم کلمات به آسانی خوانده خواهد شد، در صورتی که به این اصل که خط باید مطابق لفظ باشد معتقد باشیم این طرز کتابت را که حروف هر یک کلمه متصل به هم نوشته شود از محسنات و مزایای خط خود خواهیم شمرد، زیرا در سخن گفتن و تلفّظ حروف هر کلمه متصل به هم و مانند یک صوت که از چندین صوت مرکب باشد ادا میشود پس اگر در نوشتن هم متصل به هم باشد مطابق با اصل تطابق ملفوظ و مکتوب خواهد بود.

و اما دو اشکال فرعی و عرضی آنکه ناشی از تصرفات ناروای خوشنویسان است به توسط خود آنها باید مرتفع شود، و اگر وزارت فرهنگ قواعدی برای طرز نوشتن مقرر و به آموزگاران و استادان خط ابلاغ و آنها را موظف کند که نوآموزان و شاگردان را به رعایت آن قواعد عادت دهند این هر سه اشکال به‌تدریج مرتفع و خط فارسی از سه عیب و نقص مهم که مایهٔ انتقاد شدید مخالفان آن شده است مبرا خواهد شد، و شرط اقدام به چنین امر علاقمند بودن به حفظ خط زیبای فارسی و رفع نقایص آن است، و به عقیدهٔ این بنده در این مورد هم فرهنگستان یک مطالعه در

اصلاح خط فارسی از وظایف اوست باید پیشقدم شود، پیشنهادی چند هم در این زمینه دارم که در موقع خود یعنی در وقتی که فرهنگستان بدین موضوع توجهی نماید به عرض خواهم رسانید.

باقی میماند اشکال چهارم که مرتفع ساختنش به شرحی که عرض شد از وظایف فرهنگستان است که برای کلماتی که به املاهای مختلف نوشته می‌شود یک املا مقرر و به عنوان قواعد املای فارسی توسط وزارت فرهنگ به عموم مدرسه‌ها و به وسایل مقتضی دیگر به قاطبهٔ اهالی کشور ابلاغ کند، و بدیهی است که آن قواعد را چون از طرف هیئتی صلاحیت‌دار وضع و ابلاغ شده است همگان محترم و مطاع و تخلف از آن را ناروا خواهند شمرد.

***

در وضع قواعد برای املای فارسی چندین اصل به‌طریق الأهم فالأهم باید رعایت شود. (اول) تطابق مکتوب و ملفوظ که آنچه به تلفّظ صحیح می‌آید همان هم نوشته شود، مثلاً آنچه در لفظ الف است در خط هم الف باشد و آن مقدار از حروف که متصل به هم و به صورت یک کلمه تلفّظ می‌شود در نوشتن هم متصل به هم باشد و هکذا. (دوم) احتراز از اشتباه که حروف یا کلمات مشتبه به یکدیگر نشود، مثلاً کتابت جامه‌ها و جامها به یک صورت نباشد. (سوم) اطراد قاعده که قواعدی که برای نوشتن کلمات وضع میشود تا ممکن است استثنا نداشته باشد. (چهارم) رعایت اصل که از دو رسم‌الخط صحیح آن را که اصل کلمه را نشان میدهد اختیار کنند، مثلاً شب‌پره را شپره هم می‌توان نوشت و هر دو صحیح است لیکن اگر شب‌پره نوشته شود اصل کلمه را هم نشان میدهد که مرکب از دو لفظ شب و پره است. (پنجم) اختیار اشهر که از دو رسم‌الخط صحیح آن را که بیشتر معمول است اختیار کنند. (ششم) حفظ استقلال خط که لغاتی که از زبانهای دیگر داخل فارسی شده است مطابق قواعد املای فارسی نوشته شود. (هفتم) ملاحظهٔ زیبایی که در وضع املا و رسم‌الخط زیبایی کلمه و لااقل زشت و ناهنجار ننمودن آن را به قدر امکان در نظر بگیرند. (هشتم) ترجیح اسهل که از دو رسم‌الخط مختلف و صحیح آن را که نوشتنش آسانتر و حرکت دست و جنبش قلم در کتابتش روانتر و سریعتر است اختیار کنند.

رسم‌الخط فارسی با رعایت این هشت اصل باید تحت قاعده و قانون درآید و این بنده در تهیهٔ قواعدی که برای پیشنهاد تهیه کرده‌ام کلماتی را که املای آنها مورد اختلاف یا تردید و اشکال است تا آنجا که حافظه یاری میکرد به نظر آورده و برای نوشتن آنها با رعایت اصول یادشده رسم‌الخط و املای واحدی اختیار کرده‌ام و خلاصهٔ نظریات خود را به صورت چندین قاعده به مقام محترم فرهنگستان تقدیم میدارم و متوجه ساختن خاطر آقایان معظم را به این نکته بسیار بسیار لازم میدانم که یک مقصود از وضع قواعد املا این است که اختلاف املای قسمت مهمی از کلمات مستعمل در فارسی که مایهٔ دشواری تعلیم و تعلم و حیرت و سرگردانی طبقات عامه در نوشتن بعضی کلمات شده است مرتفع گردد. و بنده هم قواعد پیشنهادی را با منظور داشتن همین مقصود مهم تهیه کرده‌ام، و هرکجا از دو یا چند املا که همه صحیح است یکی را اختیار و در ضمن قاعدهٔ مربوط بدان تصریح کرده‌ام که نوشتن سایر املاها باید متروک گردد مقصودم این نبوده که آن املاها درست نیست و یا دانشمندان با اطلاع بدان کتابت نکرده‌اند، و امیدوار بلکه مستدعیم که بعض آقایان معظم در مورد اینگونه قواعد مورد اعتراض و ملامتم نسازند و نگویند فلان املا را که میگویی باید متروک شود فلان نویسندهٔ فاضل در فلان کتاب به کار برده است. بلی، اگر در انتخاب املا دقت ننموده و از چند املای مختلف که همه درست است آن را که مناسبتر و با اصول هشتگانه که معروض شد موافقتر است ترجیح نداده باشم آقایان معظم حق اعتراض و همه‌گونه جرح و تعدیل دارند. بنده در تهیهٔ قواعدی که به عرض میرسد از تجارب یک عمر درس و بحث و خواندن و نوشتن و مطالعهٔ کتب و ممارست بر زبان و ادبیات فارسی و عربی استفاده کرده‌ام و بر درستی و رجحان هر قاعده ادله‌یی دارم که به رعایت اختصار از ذکر آن در بیشتر موارد صرف‌نظر میکنم و هرجا ایراد دلیل لازم نماید به مختصر اشاره‌یی اکتفا مینمایم. (در رساله‌یی که به خواست خدا در فن املای فارسی چاپ و نشر خواهم کرد ادلهٔ درستی و مزایا و محسنات هر رسم خط را که پیشنهاد شده است در ضمن قاعدهٔ مخصوص بدان ایراد میکنم) و با این همه خود را معصوم و مصون از خطا نمیدانم و فریفته و دلباختهٔ افکار و عقاید خود نیستم و ای بسا اشتباهات ناشی از غفلت یا کمی معلومات که در تهیهٔ

قواعد مرتکب گردیده و خود بدان متوجه نشده‌ام، و به همین سبب قواعد را به صورت پیشنهاد به عرض میرسانم و قبول یا رد آنها را به نظر آقایان معظم که احاطه و اطلاعشان از این بنده بیشتر و کاملتر و نظرشان در تشخیص بهترین و مناسبترین راه اصلاح خط و زبان دقیقتر و صایب‌تر است وامی‌گذارم.

و پیش از آنکه به ذکر قواعد بپردازم بیان این نکته را به‌طور مقدمه لازم میدانم که دانشمندان ما تا حدود یک قرن پیش علوم ادبیه را منحصر به علوم لفظی عربی می‌دانستند و فارسی‌دانی در نظرشان فضیلتی محسوب نمیشد، و بدین سبب تمام همت و سعی خود را در تدوین و تکمیل و تعلیم و تعلم قواعد زبان عربی مصروف داشته و آن زبان را در صرف و نحو و قواعد اشتقاق و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و رسم‌الخط و املا و تجوید و دیگر علوم لفظی بی‌نیازترین زبانها ساخته‌اند، در صرف و نحو عربی هزارها کتاب و رسالهٔ مبسوط و مختصر و متوسط به ترتیبات و اشکال مختلف تألیف کرده و در استقصای قواعد و تعریف مصطلحات و شرح و بسط مطالب این فن دقتها و موشکافیهای عجیب نموده‌اند، و اگر صد یک این زحمات را برای زبان فارسی کشیده بودند فارسی هم از جهت صرف و نحو و دیگر علوم لفظی و ادبی زبانی ثروتمند بود، لیکن فارسی را متأسفانه درخور اینکه چنین رنجی برایش تحمل شود نمیدانستند، و اگر شعر و شاعری در ایران اهمیت خاصی پیدا نکرده بود این چند رساله و کتاب هم که در بدیع و عروض و قافیهٔ فارسی در دست داریم به وجود نمی‌آمد.

از انهماک این دانشمندان در عربیت و انصراف ذهن آنها از فارسیت نتایجی به ظهور رسیده است که در شرح آن باید کتابها نوشت، از جمله اینکه اگر برحسب اتفاق توجهی به فارسی کرده و برخی از قواعد آن را بالعرض و به عنوان مقدمهٔ مطالب دیگر نوشته‌اند اولاً آن دقت و توجهی را که در تحقیق مطالب ادبی و علمی لازم است ننموده و مطالب را سهل و ساده و پیش پا افتاده انگاشته‌اند، ثانیاً همان قواعد عربی را که تنها همان در نظرشان اهمیت علمی داشته تا آنجا که میسر بوده است بر فارسی منطبق ساخته و زحمت وضع قواعدی که درخور فارسی باشد به‌خود نداده‌اند، و در نتیجهٔ سهل‌انگاری در بیان مطالب و تقلید از قواعد عربی مرتکب اشتباهاتی شده‌اند که نامه به نامه و سینه به سینه به ما رسیده است. و ما هم که در این قرن اخیر به فارسی اهمیت داده و درصدد تدوین قواعد صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان آن برآمده‌ایم نتوانسته‌ایم گریبان خود را از آن اشتباهات رها سازیم و آن سهو و اشتباهها بقسمی در مغز ما رسوخ یافته و ذهن ما به تصورش عادت کرده است که خلاف آن را نتوانسته‌ایم فرض و تصور کنیم، برای نمونه یکی دو تا از آن اشتباهات را که به موضوع خطابه‌ام بستگی دارد به عرض میرسانم:

در قواعد عربی حرکتها منحصر به فتحه و ضمه و کسره است که هر یک به دو صورت منوّن و غیرمنوّن در الفاظ کلمات به کار میرود، و سه حرکت یا آواز (آ - او - ای) را الف ساکن بعد از فتحه و واو ساکن بعد از ضمه و یاء ساکن بعد از کسره شمرده و لقب حرف مد به آنها داده‌اند، دو حرکت «اَو-اَی» را هم واو و یاء بعد از فتحه دانسته و حرف لین نامیده‌اند. محققین ما عین این قاعده را با تمام جزئیاتش بر فارسی تطبیق کرده‌اند و به فکرشان نرسیده است که این حرفهای مدّ و لین یا الف و واو و یاءهای ساکن، خود حرکاتی هستند که حروف دیگر به‌وسیلهٔ آنها تلفّظ می‌شود، و در فارسی مناسبتر آن است که جزو حروف آواز یا حروف مصوته محسوب گردند، و عجبتر اینکه راضی نشده‌اند حروف نمایندهٔ حرکت در فارسی بیش از عربی باشد و همان «آ-او-ای» را به عنوان سه حرف مد و «اَو-اَی» را به عنوان دو حرف لین برای این زبان اثبات کرده‌اند، و از یک حرف آواز که در فارسی بسیار به کار میرود یعنی هاء بیان حرکت که در آخر بسیاری از کلمات این زبان وجود دارد و به قاعده باید یکی از حروف لین فارسی محسوب شود غافل مانده و وقتی که به‌تحقیق درخصوص این حرف رسیده‌اند فکر و نظرشان متزلزل شده و هرکس آن را به نوعی وصف کرده و به نامی از قبیل هاء خفی و هاء بیان حرکت و هاء غیرملفوظ خوانده است. از همه شگفت‌تر اینکه در بیان قواعدی که مرتبط به هر شش حرف آواز است، به همان سه حرف مد و دو حرف لین عربی متوجه بوده و هاء را حرفی جدا و تابع قواعدی جداگانه انگاشته و در تطبیق قواعد بر آن دچار اشتباه شده‌اند، مثلاً در قاعدهٔ جمع کلمات به الف و نون (ان) می‌گویند: اگر کلمه منتهی به الف یا

واو حرف مد باشد پیش از علامت جمع یاء می افزاییم و دانایان و مهرویان می‌گوییم، و اگر کلمه منتهی به هاء خفی یا بیان حرکت باشد هاء را بدل به گاف میکنیم و بندگان می‌گوییم، این تبدیل هاء به گاف اشتباهی است که چندین قرن خلف از سلف گرفته و احدی متوجه نشده است که هاء به حرف دیگر بدل نشده و بر خاصیت خود که آواز دادن به حرف پیش باشد باقی است و گافی که پیش از علامت جمع می‌آورند نظیر یائی است که در جمع کلمات «بینا و مهرو» پیش از علامت مذکور آورده می‌شود، و اگر در کلمات بینایان و مهرویان جایز است که بگوییم الف و واو بدل به یاء شده است اینجا هم جایز است بگوییم هاء بدل به گاف شده است، سبب افزودن یاء و گاف پیش از علامت جمع این است که الف و واو مد و هاء هر سه حرف آوازند، علامت جمع «ان» هم مبدو به حرف آواز است و دو حرف آواز که در یک کلمه پهلوی هم واقع شود قابل تلفّظ نیست، بدین سبب فاصله‌یی میان آن دو می‌آورند، و فاصله در مورد واو و الف، یاء، و در مورد هاء، گاف است، عین این اشتباه را در قاعدهٔ الحاق یاء به آخر کلمات نیز مرتکب شده در مورد بینایی و نکویی و صوفیی می‌گویند میان حرف آخر کلمه و یاء مصدری یائی فاصله شده و در مورد بندگی و خواجگی به جای اینکه بگویند میان آن دو گاف فاصله شده است می‌گویند هاء بدل به گاف شده است، دلیلی هم که برای غلط بودن بنده گی و بنده گان می‌آورند این است که میان بدل و مبدل منه جمع نباید کرد، و ظاهراً سبب تقویت این اشتباه حذف شدن هاء در کتابت بوده است که چون نوشته نمیشود تصور کرده‌اند که گاف بدل آن است و ملتفت نشده‌اند که اگر در خط افتاده در تلفّظ باقی است، و اگر باقی نبود به حرف پیش از خود حرکت و آواز نمیداد و آن حرف را ساکن تلفّظ میکردیم نه متحرک.

از نتایج این اشتباه دوگونه شدن اصطلاحات مربوط به زبان است که عیبی فاحش به‌شمار میرود، توضیح اینکه بنیاد تعلیم خواندن و نوشتن فارسی بر آن نهاده است که «آ-او-ای-اَو-اِی-اَه» همگی حرف آواز و برای بیان حرکت است لیکن به دستور زبان که میرسیم اصطلاح به‌یک‌مرتبه تغییر میکند و متحرک و ساکن را که تعریف می‌کنیم الف و واو و یاء بیان حرکت را مطابق اصطلاح معمول در عربی حرف ساکن میشمریم و فی‌المثل دانا و آهو و بازی را از کلماتی که آخرشان ساکن است محسوب میداریم، خانه و نامه و امثال آن را هم از همین نوع کلمات میشمریم و می‌گوییم حرف آخرش هاء ساکن و ماقبلش مفتوح و یا مکسور است. این تعریف نزد همه مسلم است که ساکن حرفی است که متحرک به حرکتی نباشد بلکه حرف متحرک دیگر به آن زده شود مانند نون «من» و دال «شد»، متحرک هم حرفی است که به‌وسیلهٔ یکی از این حرکتها یا آوازها (ضمه -فتحه -کسره -آ -او -ای -اَو -اَی -اه) تلفّظ شود، و اگر این تعریف درست باشد کلمات «دانا - آهو - بازی - نو - می - خانه» را نمی‌توانیم ساکن الآخر بدانیم، و به‌هرحال سخن در اینجا بسیار است و از این بیش در این مبحث که شرح و بسط دیگری لازم دارد اطالهٔ سخن نمیکنم و به نتیجه میپردازم.

بنده در نوشتن قواعدی که به عرض خواهد رسید به چند قاعده برخوردم که به تقسیم حروف فارسی به حروف آواز و آوازپذیر و شناختن هاء بیان حرکت ارتباط داشت و در ضمن به اشتباهاتی که عرض شد متوجه و ناچار شدم بنای آنها را بر دو تقسیم که مقتضیات و خصایص حروف و کلمات فارسی در آن رعایت شده است (و اگر وقتی برای زبان فارسی صرف و نحوی نوشته شود باید جزو قواعد آن شود) نهادم، و برای اینکه ذهن آقایان معظم مسبوق باشد و اگر در ضمن قاعده‌یی نامی از صحیح و معتل برده‌ام به نظرشان بی‌سابقه و عجیب ننماید آن دو تقسیم را بطور اختصار ذکر میکنم:

۱ - در زبان فارسی شهری یعنی فارسیی که بنیاد تعلیمات ابتدایی بر آن نهاده شده است نه (۹) حرکت یا آواز وجود دارد که سه‌تای آن حرف مخصوص ندارد و برای هریک علامتی مقرر داشته‌اند که در بالا یا زیر حرف رسم می‌شود، و آن ضمه و فتحه و کسره یا پیش و زیر و زبر است، و شش تای آن به صورت حرف مخصوص جزو کلمه نوشته می‌شود و آن «آ-او-ای-اَو-اَی-اه» است، «آ» از کشش فتحه و «او» از کشش ضمه و «ای» از کشش کسره پیدا می‌شود و حروف این سه آواز «ا-و-ی» است مانند «باد، بود، بید». و اما «اَو» نمایندهٔ آوازی نظیر آواز o در کلمات so و go انگلیسی است، و «اِی» نمایندهٔ آوازی همانند آواز a-e در کلمهٔ made انگلیسی است و این دو آواز بدون کشش و به نرمی و ملایمت ادا می‌شود،

و حرفهای آن «و - ی» است مانند «خسرو، فرخ‌پی». و «اه» آوازی میان فتحه و کسره است که به حرف آخر برخی از کلمات داده می‌شود و حرف آن «ه» است مانند «بنده، خانه، سایه».

مطابق این بیان حروف تهجی فارسی را به دو قسم: «آواز» و «آوازپذیر» تقسیم می‌کنیم، حروف آواز که حرفهای دیگر به‌وسیلهٔ آنها تلفّظ می‌شود چهار است: الف و واو و یاء و هاء که حروف علت هم نامیده می‌شوند. حروف آوازپذیر باقی حروف الفباست که حروف صحت هم خوانده می‌شوند.

الف همیشه حرف آواز است، اما سه حرف دیگر (و - ی - ه) گاهی هم آوازپذیرند مانند واو «ورزش» و یاء «یکران» و هاء «کلاه»، و این سه حرف در این خاصیت نظیر w و y انگلیسی است که گاهی Vowel و گاهی Consonant است و Semi - vowel به‌معنی نیم‌ویّل نامیده می‌شود و بنده آنها را حروف دوآواز نامیده‌ام.

واو و یاء را در صورتی که نمایندهٔ آواز کشش‌دار باشند ممدود و در صورتی که نمایندهٔ آواز بی‌کشش باشند ملین مینامیم، و اما الف همیشه نمایندهٔ آواز کشش‌دار و ممدود است و هاء همیشه نمایندهٔ آواز بی‌کشش و ملین است.

پس حروف آواز ممدود سه است: الف و واو و یاء؛ و حروف آواز ملین هم سه است: واو و یاء و ها.

۲ - کلمات فارسی دو قسم است: صحیح و معتل، صحیح کلمه‌یی است که منتهی به حرف آوازپذیر باشد مانند: شیء، آب، اسپ، دست، وارث، باج، پیچ، فلاح، رخ، مرد، کاغذ، برادر، مرز، دژ، الماس، دانش، رقص، غرض، رباط، واعظ، مانع، مرغ، برف، برق، کودک، بزرگ، یال، اندام، برزن، کلاه.

معتل کلمه‌یی است که منتهی به یکی از شش حرف آواز که جزو کلمه نوشته می‌شود باشد مانند: دانا، پهلو، ماهی، خسرو، می، خانه. با این دو تقسیم کار بیان قواعد هم آسان و هم مرتب و هم مناسب با زبان فارسی می‌شود. مثلاً در بیان قاعدهٔ جمع به الف و نون (ان) میگوییم اگر کلمه صحیح باشد همان الف و نون به آخرش افزوده می‌شود و اگر معتل باشد چون دو حرف آواز را با هم تلفّظ نمی‌توان کرد حرفی در میان علامت جمع و حرف آخر کلمه فاصله می‌آورند و آن حرف در صورتی که آخر کلمه الف باشد یاء و در صورتی که هاء باشد، گاف است و در صورتی که واو مد باشد قاعده این است ... الخ، و به همین ترتیب قواعد افزودن یاء یا کاف تصغیر را به آخر کلمات بیان می‌کنیم و دیگر این اشتباه را نمیکنیم که هاء آواز بدل به گاف می‌شود و با کمال روشنی بدین نکته متوجه می‌شویم که همان طور که «آ - او - ای» در اتصال به علامت جمع و تصغیر و غیره به‌جای خود باقی میمانند و بدل به حرفی دیگر نمیشوند، هاء هم به‌جای خود باقی میماند و بدل به حرفی نمیشود منتهی در کتابت آن را حذف می‌کنند، و نوشتن آن هم اگر انصاف بدهیم به‌طوری که در رسم‌الخط برخی از دانشمندان هم دیده می‌شود صحیح است نه غلط، و با طرفداری که از داخل کردن تمام حرکت‌ها در رسم‌الخط داریم اگر این حرکت را که خود داخل است بیرون نکنیم بهتر است و مطابقت آن با اصل تطابق مکتوب و ملفوظ هم بیشتر.

امیدوارم آقایان معظم به این قسمت از عرایضم توجه مخصوص فرمایند و چنانکه ذوق سلیم و فکر صایب و نظر دقیقشان که متکی به یک جهان معلومات ادبی است اقتضا میکند حکم کنند.

اکنون قواعدی را که برای املای فارسی به نظر قاصرم رسیده است به مقام محترم فرهنگستان پیشنهاد می‌کنم و به ملاحظاتی قواعد نوشتن همزه را در کلمات فارسی و پس از آن کلمات عربی مستعمل در فارسی مقدم میدارم.

همزه در کلمات فارسی

یکی از خصایص و مزایای زبان فارسی در برابر عربی این است که در فارسی مانند دیگر زبانهای هند و اروپایی همزه جز در اول کلمات وجود ندارد و لفظی فارسی که یکی از حروف حشو یا حرف آخرش همزه باشد نمی‌یابیم و به همزه نوشتن بعض کلمات از قبیل مؤبد و پائیز و آئین و پائین و نظایر آن از غلطهای مشهور و صحیحش موبد و پاییز و آیین و نظایر آن است.

این مزیت یا خصیصه یکی از دلایل فصاحت زبان فارسی است، زیرا تلفّظ به همزه دشوار و شنیدنش بر گوش صاحبان ذوق و احساس لطیف گران و ناگوار است، در آغاز کلمات هم که یافته میشود به مثابهٔ همزهٔ وصل در عربی است و در اتصال به کلمات دیگر تخفیف می‌شود بدین طریق که حرکتش را به حرف آخر کلمه‌یی که پیش از آن و

متصل به آن است میدهند و خودش را گاهی در تلفّظ تنها و گاهی در تلفّظ و در کتابت حذف می‌کنند مانند «کو، کز» به‌جای «که او، که از» و مانند «درافتادن، برانداختن، باز ایستادن» که «در فتادن، برنداختن، بازیستادن» تلفّظ می‌شود، و در بعض مواضع هم آن را به حرف دیگر بدل می‌کنند مانند (بدان - بدین - بدو) به‌جای (به آن - به این - باو) و در شعر که حافظِ خوشترین لهجهٔ فارسی و نمایندهٔ قواعد اصلی صرف و نحو و املاست تخفیف همزهٔ اوایل کلمات رواج و شیوع کامل دارد و در اغلب اشعار وسیلهٔ حفظ وزن است.

در دشواری تلفّظ و زشتی آواز این حرف کافی است که در عرب هم طوایفی که به فصاحت لهجه ممتازند به تلفّظ آن، خاصه در وسط و آخر کلمات معتاد نشده‌اند و تخفیف می‌کنند و تخفیف همزه در دستور زبان عربی عنوان مخصوص دارد و طریقه‌اش این است که همزه را یا به کلی حذف می‌کنند و فی‌المثل به‌جای «اسئل - اءکل - اءخذ - یرای» «سل - کل - خذ - یری» می‌گویند، و یا به صدای الف و یا واو یا یاء ادا می‌کنند و به‌جای «رأس - بؤس - ذئب» «راس - بوس - ذیب» می‌گویند، و یا بین‌بین یعنی به صدائی میان همزه و الف یا میان همزه و واو یا میان همزه و یاء ادا می‌کنند.

نظام‌الدین حسن‌بن محمّد قمی نیشابوری معروف به نظام اعرج در شرح شافیهٔ ابن‌حاجب (ابوعمرو عثمان‌بن عمر متوفی در سال ۶۴۶ هـ.ق.) میگوید: «همزه چون از بیخابیخ حلق گفته می‌شود و آوازش به آواز تهوع‌کننده مشابهت دارد تلفّظ بدان بر گوینده سنگین و دشوار می‌آید و قومی از عرب آن را به تخفیف ادا می‌کنند و ایشان بیشتر اهل حجاز و مخصوصاً قریشند.» و از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که «قرآن به زبان قریش نازل شده و قریش به همزه تلفّظ نمیکنند و اگر جبرئیل همزه را از آسمان بر پیغمبر نازل نکرده بود ما تلفّظ نمیکردیم». تا اینجا سخن نظام تمام شد، و در مآخذ دیگر از خود پیغمبر (ص) روایت شده است که به اصحاب فرمود قرآن را به عربیت بیاموزید و در خواندنش از تلفّظ به همزه خودداری کنید، و از ابوالاسود نقل کرده‌اند که اعرابی پیغمبر (ص) را آواز داد و گفت یا نبیء الله پیغمبر فرمود من نبیءالله نیستم نبیّ اللهم.

مختصر اینکه همزه در عربی هم در اول و هم در حشو و هم درآخر کلمات واقع می‌شود و با وجود این فصحای عرب از تلفّظ بدان جز در اول کلمه خودداری دارند، اما در فارسی جز در ابتدای کلمات یافته نمیشود، لیکن نویسندگان فارسی این حرف را به تقلید از خط عربی در اواسط الفاظ فارسی وارد و تلفّظ بدان را بر خوانندگان خط خود تحمیل کرده‌اند.

رسم علامت همزه (ء) در دو قسم از کلمات فارسی رواج و شیوعی عظیم یافته و به قسمی معمول و مصطلح شده است که بعضی رسم آن را از قواعد مسلم خط و زبان فارسی پنداشته و برای آن حدود و شروطی هم وضع کرده‌اند، یکی در کلمات منتهی بهاء ملین از قبیل خانه و نامه و خواجه و بنده در ترکیباتی از قبیل خانهٔ تو و نامهٔ من و خواجهٔ به بندهٔ گفت، و دیگر در کلمات منتهی به حرف مد از قبیل دانا و بینا و نیکو و آهو در ترکیبای از قبیل دانائی آهوئی دید - اگر بینائی نیکوئی کن، و برخی از نویسندگان «پاییز و آیین و بینایی و داناییم» و نظایر آن را بر کلمات مذکور قیاس کرده‌اند و «پائیز و آئین و بینائیم و دانائیم» می‌نویسند.

رسم این همزه که در اصل همزه نبوده و به تصرف کاتبان بی‌اطلاع یا بی‌فکر به صورت همزه درآمده است تلفّظ به همزه در وسط کلمات هم رایج و معمول و خوانندگان را بدان معتاد و مأنوس ساخته و امروز اشخاصی را می‌بینیم که در خواندن کلمات یاد شده لهجهٔ شیرین فطری و مادری را فراموش و حرفی را که باید به صدای یاء تلفّظ شود به صدای همزه که به گفتهٔ نظام اعرج به آواز تهوع‌کننده شبیه است تلفّظ می‌کنند، و امر بر بعضی چنان مشتبه شده است که این تلفّظ تحمیل شده را تلفّظ فطری و عادی پنداشته و در اثبات همزه بودن و به صدای همزه ادا شدنش پافشاری و اصرار غریبی به خرج میدهند، در صورتی که اگر به محاورات عامهٔ مردم به دقت گوش دهند به خوبی ملتفت می‌شوند که عامهٔ فارسی‌زبانان این‌ها را به آواز یاء تلفّظ می‌کنند و خانه‌ی من و خانه‌یی خریدم می‌گویند و حتی خود این اشخاص هم در گفتگوی روزانه که اغلب فطری و طبیعی است خانه‌ی تو و نامه‌یی نوشتم می‌گویند، عجب این که بعضی از نویسندگان هم که خواستند رسم این همزه را موقوف و متروک دارند و به خیال خود یکی از نقایص املای فارسی را رفع کنند به‌جای آن رسم

الف و یا را معمول داشتند و خانه‌ای و نامه‌ای و امثال آن نوشتند و به اختیار این رسم‌الخط لزوم تلفّظ همزه را مسجل کردند، زیرا الف خانه‌ای و نامه‌ای و امثال آن را هیچکس جز بصدای همزه تلفّظ نخواهد کرد.

حال ببینیم این همزه یا همزه نما از کجا و به چه ترتیب داخل رسم‌الخط فارسی شده است؟ فارسی‌نویسان قدیم یعنی سدهٔ چهارم و پنجم هجری که هم با اطلاع و هم به درست‌نویسی مقید بودند در پهلوی هاء بیان حرکت در حال وصف و اضافه یائی کوچک و بی نقطه (خانه‌ی من - نامه‌ی شریف) و در اتصال به یاء نکره و وحدت و خطاب و نسبت «یی» کوچک و بی نقطه (خانه‌یی خریدم - نامه‌یی خواندم) رسم میکردند، پس از چندی این دو حرف راکه جز دو علامت برای نشان دادن طرز تلفّظ نبود اندکی بالاتر و در جلو هاء نوشتند. رفته رفته کاتبان بی‌اطلاع این دو حرف یا علامت کوچک را به‌سبب مشابهتی که به همزه داشت همزه پنداشتند و در کتابت به صورت همزه درآوردند و جای آن را هم تغییر دادند و درست در بالای هاء نوشتند. و اما کلمات بینایی و نکویی و نظایر آن، کاتبان قدیم یاء اول این حروف راکه به ضرورت به آخر کلمه الحاق شده است بی‌نقطه می‌نوشتند و نظایر آن، و برخی به کلی نمی‌نوشتند و برای اینکه تلفّظش محفوظ و معلوم باشد در بالای آن یا به‌جای آن در بالا، یائی کوچک و بی‌نقطه رسم میکردند و این یاء هم به تصرف کاتبان و ناسخان بعد به صورت همزه درآمد، و رفته‌رفته کار بیسوادی و آزادی در رسم خط فارسی بالا گرفت و کلمات پاییز و آیین و امثال آن هم به قیاس بر کلمات دانایی و بینایی و امثال آن با علامت همزه نوشته شد، و در عصر اخیر لفظ «موبد» را هم به قیاس بر مؤمن عربی «مؤبد» نوشتند و هنوز هم برخی می‌نویسند. عجبتر از همه این که در بعضی از کتابهای فارسی که با حفظ رسم‌الخط و املا چاپ شده است به ترکیباتی از قبیل گرماء گرم و لشکرهاء گران برمیخوریم و تعجب میکنیم که چگونه و به چه جهت به‌جای یاء مکسور همزه نوشته شده است، لیکن پس از مراجعه به املا و رسم کتابت برخی از کتابهای قدیم ملتفت می‌شویم که این همزه هم یائی بوده که به علامت این که از اصل کلمه نیست و برای اضافه یا وصف به آخر کلمه افزوده شده است کوچک و بی‌نقطه می‌نوشته‌اند، و آن را هم کاتبان و ناسخان بی‌اطلاع به‌سبب مشابهتی که به همزه داشته است به صورت همزه درآورده‌اند. مختصر اینکه گروهی کاتب و ناسخ بیسواد یا بی‌فکر دست به هم داده علامت همزه را در رسم‌الخط کلمات فارسی وارد و تلفّظ بدان را در وسط و آخر کلمات بر فارسی‌خوانها تحمیل کرده‌اند، و از اصلاحات املاکه نهایت لزوم دارد نوشتن این حرف به صورتی حاکی از تلفّظ صحیح است و برای این مقصود قواعد ذیل را که از مطالعهٔ رسم‌الخط مختلف استنباط شده است پیشنهاد میکنم.

قاعدهٔ ۱ - در زبان فارسی اسم مضاف یا موصوف راکه پیش از مضاف‌الیه یا صفت واقع شده باشد در صورتی که صحیح یعنی منتهی به حرف آوازپذیر باشد حرف آخرش راکسره میدهند مانند «در خانه، در بزرگ، شاگرد دبستان، شاگرد زیرک، پادشاه ایران، پادشاه دادگر».

و در صورتی که معتل یعنی منتهی به حرف آواز باشد چون حرف آواز را به آواز دیگر (کسره در اینجا) نمی‌توان تلفّظ کرد قاعدهٔ ذیل را معمول میدارند:

اگر حرف آواز الف یا واو ممدود و یا هاء ملین باشد یائی به آن ملحق و آن یاء را به عوض آخر کلمه مکسور می‌کنند مانند خدای جهان، دریای بزرگ، آهوی ختن، ابروی باریک، خانهٔ من، پروانهٔ زیبا، و در شعر گاهی کسرهٔ یاء بعد از هاء ملین به‌طور صریح تلفّظ نمیشود لیکن یاء را باید رسم کرد مانند: عقدهٔ سخت است بر کیسهٔ تهی.

یائی که در این حال به آخر این کلمات ملحق میشود در رسم‌الخط صحیح قدیم کوچک و بی‌نقطه نوشته می‌شد تا معلوم شود که از اصل کلمه نیست و بضرورت به آخر کلمه ملحق شده است، لیکن به‌سبب مشابهتی که به همزه داشت رفته‌رفته به تصرف کاتبان و ناسخان بی‌اطلاع به صورت همزه درآمد، و همزه‌یی که در برخی از رسم‌الخطها در ترکیبات: خداء جهان، دریاء بزرگ، گرماء تابستان، لشکرهاء گران و نظائر آن مشاهده میکنیم، و همچنین همزه‌یی که در بالای هاء ملین در حال اضافه و وصف رسم می‌کنند (خانهٔ من، پروانهٔ زیبا) از اینجا پیدا شده است. رسم همزه در کلمات منتهی به الف و واو ممدود در این زمان متروک و موقوف است و به جایش همان یاء راکه مطابق با تلفّظ است بنویسند،

لیکن رسم همزه در بالای هاء رایج و معمول مانده و بنا به آنچه گفته شد باید موقوف و متروک گردد و به‌جای آن هم یاء بنویسند (خانه‌ی من، خواجه‌ی بزرگ) تا هم قاعده مطرد و هم مکتوب مطابق ملفوظ باشد، و این رسم‌الخط که پیشنهاد می‌شود وقتی معمول بوده و رسم تازه و مخترعی نیست[۱].

و اما اگر حرف آواز یاء ممدود یا واو ملین یا یاء ملین باشد همان یاء و واو را کسره میدهند بدین معنی که آن دو را بدل به حرف آوازپذیر و به کسره تلفّظ می‌کنند مانند: ماهی شور، خسرو ایران، می تلخ، و این که برخی خسروی ایران و جلوی اسب می‌نویسند غلط است.

قاعدهٔ ۲ - کلمه‌یی که «یاء» نکره یا وحدت یا نسبت یا خطاب یا یاء مصدری بدان متصل شود درصورتی که صحیح باشد حرف آخرش را به آواز همان یاء که ممدود است تلفّظ می‌کنند و در کتابت هم متصل به همان یاء می‌نویسند مانند: راهی جستم، اسبی خریدم، جام کرمانی، تو بزرگی، سیاهی و سفیدی، و درصورتی که معتل باشد، پس اگر منتهی به الف باشد یائی میان آن و میان یاء الحاقی فاصله می‌آورند مانند دانایی که با نادان ستیزد، کتاب زیبایی خریدم، این جانور دریایی است، تو در منزل مایی، دانایی توانایی است، و اگر منتهی به واو ممدود باشد در صورتی که اصلش به یاء باشد باز هم یائی فاصله می‌آورند مانند «نامجویی» و «خوشخویی» و در صورتی که اصلش به یاء نباشد خود واو را بدل به حرف آوازپذیر و با یاء الحاقی تلفّظ می‌کنند و «هندوی جادوی» می‌گویند و فاصله آوردن یاء و «هندویی و جادویی» گفتن نیز جایز است و اگر منتهی به یاء ممدود یا یاء ملین باشد همان یاء را بدل به حرف آوازپذیر و با یاء الحاقی تلفّظ می‌کنند و در کتابت به صورت دندانه‌یی (مرکز) کوچک به یاء الحاقی تلفّظ می‌چسبانند «صوفیی، نیی». و اگر منتهی به واو ملین باشد واو را بدل به حرف آوازپذیر و با یاء الحاقی تلفّظ می‌کنند و خسروی و پهلوی و نوی و مسکوی می‌گویند. و اگر منتهی به هاء ملین باشد در اتصال مصدری گافی و در اتصال به سایر یاءها یائی فاصله می‌آورند و در موردی که گاف فاصله می‌شود هاء ملین را در کتابت حذف می‌کنند لیکن در تلفّظ به حال خود باقی است مانند: نان خانگی، رسم مردانگی، خانه‌یی خریدم، تو مرا خواجه‌یی، فلان مکه‌یی است، و اگر منتهی به واو بیان ضمه باشد (تو و دو) هم یاء می‌آورند و تویی و دویی می‌گویند و می‌نویسند، و توی و دوی بدون یاء جز در شعر نیامده است چنانکه مولوی فرماید:

گفت هر یک را به دین عیسوی
نایب حق و خلیفهٔ من توی

و برخی از مؤلفان نظر بدین بیت و نظایرش فاصله آوردن یاء را ناروا شمرده‌اند، لیکن اهل زبان تویی و دویی می‌گویند و این در لزوم آوردن یاء و حمل ترک آن بر ضرورت شعری است. نویسندگان بی‌اطلاع قدیم که به درست‌نویسی مقید بودند در کلماتی که به‌سبب تصرف مذکور «یی» در آخرشان پیدا می‌شود از قبیل: زیبایی، دریایی، تو در خانهٔ مایی، دانایی، توانایی، صوفیی، قاضیی، نیی، خانه‌یی، خواجه‌یی، مکه‌یی، تویی، دویی، یی را بی نقطه در آخر کلمه می‌نوشتند و بالای یاء اول یائی کوچک رسم میکردند که تلفّظ آن را نشان دهد این یاء کوچک را که شبیه به همزه بوده نویسندگان بعد به شرحی که در قاعدهٔ اول گفته شد به صورت همزهٔ حقیقی نوشتند (دانائی، توانائی و غیره) و در کلمات منتهی به هاء ملین «یی» را از کتابت انداخته و همزه را در بالای هاء رسم کردند (خانهٔ، خواجهٔ، مکهٔ) و این شیوه و رسم تا به امروز معمول و متداول مانده و نوشته‌های فارسی از آن پر است. خوانندگان در این گونه کلمات حرفی را که در تکلم و در قرائت به‌طور طبیعی یاء است به صورت همزه می‌بینند و در تلفّظ صحیح آن مردد و متحیر میمانند. آموزگاران هم در تعلیم این حرف یا علامت دوچار اشکالند و باید نوآموز را مجبور کنند که همزه را یا تلفّظ کند یا آنچه که در لهجهٔ طبیعی و محاورات همگان یاء است در کتاب الفباء و قرائت به صدای همزه بشناسد و اداکند، و این هر دو از نظر روان‌شناسی به حال نوآموز مضر و از نظر تعلیم مایهٔ دشواری کار و پریشانی افکار است، و بنا بدانچه در اینجا و در قاعدهٔ اول به اختصار و در مقدمهٔ قواعد به تفصیل گفتیم، مقتضی بلکه لازم است، رسم این همزه متروک و به جایش در همه جا در آخر کلمه «یی» نوشته شود تا کتابت با لفظی که

---

۱ - شکل همزه (ء) در این مورد مخفف «ی» است و برای سهولت آن را به کار برده‌اند و چند قرن است که استعمال آن معمول است، و لزومی برای بازگشت به اصل متروک نیست. رجوع به «اضافه» تألیف م. معین ج ۱ ص ۲۶ - ۲۷ شود.

نمونه‌یی از فصاحت فارسی و یکی از مزایای آن نسبت به عربی و از علایم هند و اروپایی بودن اصل این زبان است مطابق باشد.

قاعدهٔ ۳ - در نوشتن «است» که فعل رابط و مخصوص مفرد غایب است دستور ذیل را باید پیروی کرد:

هر گاه کلمهٔ پیش از «است» منتهی به حرف پیوندپذیر (بجزهاء و یاء ملین که حکمش می‌آید) باشد به دو وجه نوشته می‌شود. یکی این که همزهٔ «است» را که به صورت الف می‌نویسند باقی گذارند و آن را جدا از کلمهٔ پیش نویسند مانند شب است، هیچ است، خوش است، اندک است، آگاه است، بازی است، دیگر این که همزه را در خط بیندازند و «س» را به کلمهٔ پیش بچسپانند مانند شبست، هیچست، خوشست، اندکست، آگاهست، بازیست. و در انتخاب هر یک از این دو وجه اصل احتراز از التباس را باید رعایت کرد، و به‌طور کلی جدا نوشتن «است» بهتر است زیرا کمتر مایهٔ اشتباه می‌شود. و هر گاه کلمهٔ پیش از «است» منتهی به حرف پیوندناپذیر (بجز الف و واو ممدود و واو بیان ضمه که حکمش می‌آید) باشد اثبات همزهٔ «است» برخلاف معمول برخی از کاتبان قدیم لازم است مانند بد است، کاغذ است، برادر است، سبز است، کژ است، خسرو است.

اما اگر کلمه منتهی به هاء ملین باشد (بجز که و چه و نه که حکم خاص دارد) باید «است» را جدا از کلمه و به اثبات همزه نویسند مانند: خانه است، گرفته است[1] و در «که و چه و نه» هاء ملین را بدل به یاء و همزهٔ «است» را حذف می‌کنند و «کی و چی و نی» را بسین و تاء رابط میچسبانند مانند کیست، چیست، نیست. و اگر منتهی به یاء ملین یا واو بیان ضمه (بجز کلمهٔ تو) باشد اثبات همزه لازم است مانند می است، نی است، دو است، و اما «تو» در اتصال به «است» به دو طریق نوشته می‌شود: یکی این که واو بیان ضمه را از آخر آن و همزه را از اول «است» می‌اندازند و «ست» را به تاء ضمیر میچسبانند (تست) و دیگر این که هر دو حرف را باقی میگذارند و «تواست» می‌نویسند و بهتر این است که در نوشتن بدین دو وجه پیروی از تلفّظ شود[2]، یعنی در آنجا که بر وزن گسست تلفّظ می‌شود به وجه دوم و آنجا که بر وزن چست تلفّظ می‌شود به وجه اول نویسند. و «ست» را در صورت امکان چسبیده به فعل می‌نوشتند بدین صورت: رفتست، گفتست، آمدست، و این رسم اخیر متروک شده و چون در بعض موارد سبب اشتباه کلمات می‌شود متروک شدنش بجا و به موقع بوده است.

و اگر منتهی به الف ممدود باشد نوشتن و ننوشتن همزهٔ «است» هر دو جایز است مانند «خدا است خداست - دانا است، داناست» و ننوشتن همزه جز در مواردی که سبب اشتباه شود بهتر است و اگر منتهی به واو ممدود باشد نیز هر دو وجه جایز است مانند نیکو است و نیکوست، و ننوشتن همزه جز در مورد اشتباه و التباس.[3] و در شعرگاهی برای درست آوردن وزن واو ممدود را بدل به حرف آوازپذیر می‌کنند و فتحهٔ همزهٔ «است» را بدان میدهند و بر قیاس شب است و روز است تلفّظ میکنند، و در این صورت اثبات همزه واجب است.

و اما خواندن کلمات با «است» قاعده‌اش به‌طور کلی این است که فتحهٔ همزهٔ «است» را به حرف آخر کلمهٔ پیش بدهند و همزه را خواه نوشته بشود یا نشود تلفّظ نکنند، و چند مورد از این قاعده مستثنی است یکی در کلمات منتهی به الف که همزهٔ «است» را بی‌آنکه حرکتش به ما قبل داده شود از تلفّظ ساقط می‌کنند: (داناست، خداست)، دیگر در کلمات منتهی به واو یا یاء ممدود که در نثر چون کلمات منتهی به الف تلفّظ می‌شود: (قاضی است، قاضیست - نیکو است، نیکوست) و در شعر گاهی فتحهٔ همزه را به واو یا یاء میدهند و در واقع واو و یاء را که حرف آواز است به حرف آوازپذیر مبدل و مفتوح میسازند و قاضی است و نیکو است می‌گویند.

دیگر در کلمات منتهی به هاء ملین و واو بیان ضمه که دو وجه معمول است: یکی این که خود همزه را بین بین[1] تلفّظ می‌کنند. و دیگر این که آن را بدون نقل فتحه از تلفّظ می‌اندازند و این بیشتر در شعر می‌آید مانند: اشک دیده است از فراق تو روان. این صید دست و پا زده در خون حسین تست.

---

۱ - نویسندگان قدیم ماضی نقلی مفرد غایب را که منتهی بهاء ملین و رابطش «است» است، گاهی بقاعدهٔ مذکور مینوشتند و گاهی همزهٔ اول «است» و هاء آخر فعل را در کتابت اسقاط میکردند.

۲ - مگر در مورد اشتباه مانند «ماست» که اگر «ماست» بنویسند به ماست خوردنی مشتبه می‌شود.

۳ - مورد اشتباه مانند «در تک و پو است» که اگر «پوست» بنویسند به پوست به‌معنی جلد ملتبس می‌شود.

(تبصره) در نوشتن و نـنوشتن هـمزهٔ «است» در مواردی که هـر دو وجـه جـایز است رعـایت اصـل احتراز از التـباس پسـندیده و بـلکه لازم است. مـثلاً کلمهٔ «جانی» اگر بدین گونه «جانی است» بـنویسیم بـهتر است، چـه اگـر بـه حـذف هـمزه بـنویسیم بـا «جانیست» به‌معنی محل نیست مشتبه می‌شود.

قاعدهٔ ۴ - اند و ای و اید و ام و ایم را که ضمایر یا افعال رابط و برای جمع غایب مفرد و جمع مخاطب و متکلمند بدین گونه به آخر کلمات ملحق کنند کـه هر گاه کلمه منتهی به حـرف پـیوندپذیر (بـجز هـاء ملین) باشد حرکت همزهٔ رابط را به حرف آخر کلمه دهند و همزه را در تلفّظ و خط بیندازند و رابط را به کلمه بچسبانند مانند ما را همدمند، تو شادمانی، شما حق را طالبید، من او را همبازیم، ما دوست وییم. اگر حرف پیوندپذیر هاء ملین باشد رابط را جدا از کلمه نویسند و همزهٔ آن را در آنجا که مفتوح است (اند، ام) به شکل الف نویسند و بـین‌بین تـلفّظ کـنند[1] مـانند فرزانه‌اند، افتاده‌ام، و در آنجا که مکسور است (ای - اید - ایم)، بدل کنند هم در کتابت و هم در تلفّظ مانند بیگانه‌یی، دیوانه‌یید، در خانه‌ییم و در «که و چه و نه» بهتر این است که هاء ملین را از آخر کـلمه حـذف و همزهٔ رابط را بدل به یاء و در کـتابت بـه آخـر کـلمه متصل کنند و «کیند و چیند و نیند، کیی و چیی و نیی، کیید و چیید و نیید، کیم و چیم و نیم، کییم و چییم و نییم» نویسند و خوانند، و در این مورد غالباً رابط را به صورت اصلی استعمال می‌کنند و کیستند و چیستند و نیستند ... تا آخر می‌گویند و می‌نویسند (به قاعدهٔ ۵ رجـوع کـنید) و هـر گـاه کـلمه مـنتهی بـه حـرف پیوندناپذیر باشد اگر آن حرف دال یا ذال یا راء و زاء یا ژی یا واو ملین بـاشد هـمزهٔ رابـط را بـعد از نـقل حرکت حذف و رابط را در دنبال کلمه نویسند مانند: ایشان آزادند، تو مرا ملاذی، مـا را بـرادریـد، بـدانش سرفرازم، از اهل این دژم، ما حق را پیرویم. و اگر الف باشد همزهٔ رابط را هم در لفظ هم در خط بدل به یاء کنند مانند دانایند، توانایی، زیبایید، شکـیبایم، بـندهٔ خداییم، و رسم همزه در بالای یاء توانایی، و زیبایید و بندهٔ خداییم و نظائر آن که امروز معمول است باید متروک شود تا هم رعایت اصل مطابقت شده و هـم قاعده مطرد باشد. و اگر واو باشد پس اگـر مـمدود باشد همزهٔ رابط را، چون هنگام اتصال به الف بدل به یاء کنند مانند نیکویند، بـی‌آهویی، خـوشخوییـد، بـا آبروییم، در گفتگوییم، و رسم همزه در بالای یاء بی آهویی و خوشخویید، و در گفتگوییم و نظایر آن باید متروک گردد، اگر ملین باشد برای ممتاز بودن از واو مـمدود بـر قـیاس اتـصال بـه دال و ذال و راء و ژی نویسند: رهروند، سخن‌شنوی، خسرویـد، ترا پیروم، در تک و دویم، و اگر بیان ضمه باشد حکمش حکم هاء ملین است مانند طرفدار شـما دوانـد، ارادتـمند توام، دوست من تویی، یار من شما دویید، ما یار هر دوییم.

قاعدهٔ ۵ - فعلهای رابط که در قاعدهٔ پیش یاد شد هر گاه به صورت کامل استند، استی، اسـتید، اسـتم، استیم، استعمال شود، در اتصال به کلمات (بجز آنچه یاد خواهد شد) حرکت همزه‌شان به حرف آخر کلمه نقل و خود همزه در خط و لفظ، ساقط می‌شود و رابط را متصل به کلمه (در صورت امکـان)[2] مـی‌نویسند، مانند: اهل دلستند، باهنرستی، خسـروستید، دوست ویستم، مرد رهستیم. و از ایـن قـاعده کـلمات ذیـل مـستثنی است:

(اول) کلمات منتهی به هاء ملین (به جز که و چه و نه) یا واو بیان ضمه کـه هـمزهٔ رابـط را در اتـصال بدینگونه کلمات می‌نویسند و در تلفّظ بین بـین[3] ادا می‌کنند مانند در خانه استند، یار هردواستی، فرزانـه استید، دوست تو استم، بیگانه استیم، و اما (که و چه و نه) حکمشان در اتصال به این روابـط هـمان حکـم اتـصال بـه «است» است، مـانند کـیستند، چـیستی، نیستید، کیستم، چیستم، نیستم.

(دوم) کلمات منتهی به الف کـه هـمزهٔ رابـط در اتصال آنها بی‌آنکه حرکتش نقل شود هم در خط و هم در لفظ حـذف مـی‌شود، مـانند دانـاستند، بـیناستی، تواناستید، شکیباستم، بی‌پرواستیم.

(سوم) کلمات منتهی به واو ممدود که حکـمش چـون حکـم کـلمات مـنتهی بـه الف است، مـانند نـیکوستند. خـوشخوستی، بـا آبـروستند، دوست اوستم، در جستجوستیم، جز اینکه در مقام ضرورت شعری نقل حرکت همزه هم جایز است، مانند: غلام آن دو زلف هندوَستم.

(چهارم) کلمات منتهی به یاء مـمدود کـه هـمزهٔ

---

۱ - یعنی با آوازی میان فتحه و همزه.

۲ - عـدم امکـان در وقـتی اسـت کـه حـرف آخـر کـلمه پـیوندناپذیر (مفصول) باشد مانند برادرستند، سرفرازستی، آزادستیم.

۳ - مابین فتحه و همزه.

رابط در اتصال به آنها نوشته نمیشود لیکن در تلفّظ نقل کردن و نقل نکردن حرکت همزه هر دو جایز است مانند قاضیستم تا ز من راضیستی.

(تنبیه) استعمال روابط پنجگانه به صورت کامل جز در شعر معمول نیست و در شعر در برخی از ترکیبات یاد شده جز به‌ندرت استعمال نشده است و طرز کتابت آنها برای تکمیل قاعده یاد شد.

قاعدهٔ ۶ – در نوشتن کلمات با ضمیر متصل (ش، ت، م، شان، تان، مان) هر گاه کلمه منتهی به حرف پیوندپذیر باشد چسبیده به ضمیر نوشته می‌شود مانند اسبش، اسبتان، گفتت، گفتتان، نگاهم، نگاهمان، مگر در صورتی که حرف پیوندپذیر هاء ملین باشد که جدا از ضمیر نوشته می‌شود و در سه ضمیر مفرد میان آن و ضمیر همزه‌ای به صورت الف فاصله می‌آورند مانند خانه‌اش، شانه‌ات، نامه‌ام، و این همزه بین‌بین تلفّظ می‌شود. و در شعر گاهی هم همزه و هم هاء ملین را در تلفّظ حذف می‌کنند مانند «بنده‌ات» در این مصراع: «تو شهنشاهی کمین بندت منم» که «بندت» تلفّظ می‌شود، و در سه ضمیر جمع فاصله‌یی نمی‌آورند و بنده‌شان، خانه‌تان، شانه‌مان می‌نویسند. و در «که و چه» وجه دیگر هم جایز و در شعر مخصوصاً معمول و رایج است، و آن چنان است که در اتصال به سه ضمیر مفرد هاء ملین را از آخر «که و چه» می‌اندازند و «ک» و «چ» را بی هیچ فاصله متصل به ضمیر می‌نویسند بدین شکل: کش، کت، کم، چش، چت، چم، و در اتصال به ضمیر جمع گاهی چنین کنند و کشان، کتان، کمان، چشان، چتان، چمان، نویسند و گاهی بر قیاس دیگر، که شان، که تان، که مان، چه شان، چه تان، چه مان نویسند، و وجه دوم بهتر و از التباس دورتر است.

و هر گاه کلمه منتهی به حرف پیوندناپذیر باشد، پس اگر آن حرف «دال یا ذال و راء یا زاء یا ژی یا واو ملین» باشد آن را جدا از ضمیر و بی هیچ فاصله نویسند مانند: دیدش، کاغذشان، برادرت، همرازتان، خط کژم، جامهٔ نومان و اگر الف یا واو ممدود باشد هم بطرز مذکور نوشته می‌شود مانند خداش، نیکوشان، فردات، آبروتان، پام، روتان، و هم جایز است که یائی میان حرف آخر کلمه و ضمیر فاصله آورند و خدایش، نیکویشان، فردایت، آبرویتان، پایم، رویتان نویسند و تلفّظ کنند، و استعمال وجه دوم مخصوصاً در نثر اولی و اشهر است. و اگر واو بیان ضمه باشد در سه ضمیر مفرد همزه‌یی به صورت الف فاصله آورند و آن را بین بین تلفّظ کنند مانند: به دست تواش سپردم؛ هردوات گفتند، به دست توام داده‌اند، و در سه ضمیر جمع فاصله‌یی نیاورند مانند: هردوشان صادقند، هر دوتان نادانید، هر دومان آمده بودیم.

همزه در آغاز کلمات

مأنوس نبودن فارسی‌زبانان به تلفّظ همزه تا حدی است که همزهٔ واقع در اول کلمات را هم به صدای حقیقیش که چون آواز تهوع‌کننده است ادا نمی‌کنند و با آن همان معامله را می‌کنند که فصحای عرب با همزهٔ واقع در آخر یا حشو کلمات، یعنی آن را تخفیف میدهند، بدین ترتیب که اگر در ابتدای سخن یا بعد از الف یا بعد از هاء ملین یا بعد از واو بیان ضمه باشد آن را بین‌بین ادا می‌کنند: امشب میروم، از خدا می‌طلبم، اشتر میچرد، امسال، همه از خدا، دو اشتر دارم، و اگر در میان سخن و بعد از غیر الف و هاء ملین و واو میان ضمه باشد حرکتش را به حرف آخر کلمهٔ پیش میدهند و خودش را گاهی در تلفّظ تنها و گاهی هم در لفظ و هم در خط حذف می‌کنند مانند: درافتادن، برف انبار، یک امشب، و مانند: کز، کو (مخفف که از، که او)، و در بعضی موارد بدل به حرف دیگرش می‌کنند مانند: بدان جهت، بدیشان گفت، بدو بگوئید. و از این تخفیف همزه قاعدهٔ ذیل و بعض قواعد دیگر به دست می‌آید.

قاعدهٔ ۷ – فعلی که به همزه آغاز شده است هرگاه در اولش باء زینت و تأکید یا میم نهی و یا نون یا نفی درآید همزه‌اش اگر مضموم یا مفتوح باشد بدل‌میشود و بیفتد، و میندیش و نینداخت و نظایر آن می‌نویسند و تلفّظ می‌کنند، و جمع میان یا و الف در کتابت جایز نیست و بیافتد و میاندیش و نیانداخت نباید نوشت. و اگر مکسور باشد آن را بر حال خود میگذارند و بایست و مایست و نایستاد می‌نویسند و همزه را بین بین تلفّظ می‌کنند.

قاعدهٔ ۸ – فارسی‌زبانان در کلمات مرکب در صورتی که کلمهٔ دوم به همزه آغاز شده باشد حرکت همزهٔ آن را به حرف آخر کلمهٔ اول نقل و خود همزه را در تلفّظ ساقط می‌کنند چنانکه در تلفّظ مردافکن و تیرانداز و درافتادن و نظایر اینها مشهود می‌شود، و در شعر به رعایت وزن با همزه‌ای که در ابتدای کلمات

مفرد است نیز غالباً همین معامله می‌شود و فی المثل به‌جای درآغوش، یک امشب، رفت اشتر، در اغوش یک مشب، رفت شتر می‌گویند و کاتبان «که» را که موصول و رابط است وقتی که در شعر پیش از کلمهٔ مبدو به همزه واقع شود با حذف هاء ملینه متصل به آن کلمه می‌نویسند مانند کانبیا (به‌جای که انبیا) در این مصراع: آن سببها کانبیا را رهبر است. بالجمله همزه را در این گونه موارد با این که تلفّظ نمیشود از کتابت ساقط نباید کرد زیرا اسقاطش در بعض موارد سبب التباس کلمات می‌شود، و بنا به این نظر همزهٔ «او، ایشان، این، اینان» را بعد از کلمات «در، بر، از، اندر» از کتابت نباید انداخت، و بر خلاف آنچه برخی از کاتبان معمول داشته و میدارند «در او، بر او، از او، از ایشان، اندر این، از اینان» باید نوشت نه درو، برو، ازو، ازیشان، اندرین، ازینان» و در اختیار این املا اصل عدم التباس که در این مورد تقدم دارد رعایت شده است نه اصل تطابق مکتوب و ملفوظ.

قاعدهٔ ۹ - کز، نز، وز، ور مخفف (که از، نه از، و از، و اگر) جز در شعر نمیآید و باید بدون الف که نمایندهٔ همزه است نوشته شود تا به کلمات «کاز - ناز - واز - وار» مشتبه نشود، لیکن مخفف که این، از این را به اثبات الف (کاین، از این) باید نوشت تا به «کین» به‌معنی حقد و «زین» به معنی سرج مشتبه نگردد.

قاعدهٔ ۱۰ - همزه و الف را اگر در یک کلمه با هم جمع شود به شکل یک الف می‌نویسند و بالایش علامت مد میگذارند مانند: آمد، مآب، لآلی، آشتی و اگر همزه به‌سبب اتصال به کلمهٔ پیش (بقاعدهٔ ۸رجوع شود) تلفّظ نشود رسم علامت مد در بالای آن روا نیست، پس کلمات سیلاب، بدان سبب، و پیشامد و مانند آن را بدون مد باید نوشت، و بر این قیاس الف و همزهٔ «آدمی» در این مصراع: من آدمی به جمالت ندیدم و نشنیدم.

همزه در کلمات عربی مستعمل در فارسی

مطابق آنچه در مقدمهٔ قواعد به عرض رسید، می‌توانیم همزهٔ واقع در اواسط و اواخر کلمات را هم یکی از حروف مخصوص به عربی محسوب داریم و بر هشت حرفی که گفته‌اند در فارسی نمیآید یک حرف علاوه کنیم و چنانکه از وجود حاء و عین و ضاد و ظاء فی‌المثل به عربی بودن کلمه پی میبریم هر کلمه را هم که حرف آخر یا یکی از حروف میانهٔ آن، همزه باشد حکم به عربی بودنش کنیم. فارسی‌زبانان که لهجهٔ فطری یا عادیشان مقتضی تلفّظ به همزه نیست همزهٔ واقع در کلمات عربی را هم تا ممکن است تخفیف میدهند و این تخفیف نسبت به نوشتن همزهٔ کلمات مأخوذ از عربی ایجاب املا و رسم‌الخطی کرده است که با املا و رسم الخط عربی مختصر تفاوتی دارد، و طرز کتابت این همزه در فارسی در ضمن چند قاعده بیان می‌شود.

قاعدهٔ ۱۱ - در کلمات عربی که در فارسی استعمال می‌شود، کلماتی را می‌یابیم که بعد از فاء یا عین[1] آنها الفی زاید و پس از آن همزهٔ مکسور است، مانند سائل، قائل، فوائد، مسائل. در عرب آنها که لهجهٔ فصیح دارند این همزه را تخفیف میدهند و به‌طوری که علمای صرف تصریح کرده‌اند تخفیف آن به‌طریق بین‌بین یا تسهیل است که همزه را به صدایی مابین همزه و یا تلفّظ میکند، و حتی در بعضی از نوشته‌های قدیم عربی مشاهده می‌شود که در این گونه کلمات بالای دندانه یا مرکزی که بعد از الف به‌جای همزه نوشته می‌شود علامت همزه و در زیر آن دو نقطه رسم کرده‌اند تا خواننده متوجه باشد که حرف را باید مابین همزه و یا تلفّظ کند. اما در فارسی تاکنون برای نوشتن این قبیل کلمات قاعدهٔ مقرر و ثابتی در دست نبوده و هر کس به سلیقهٔ خود این همزه را به شکلی نوشته و می‌نویسد، مثلاً بعضی «عواید و شمایل و مایل» راو مسائل و فوائد و زوائد را به همزه و بعضی همه را به یاء و بعضی همه را به همزه می‌نویسند، و برخی از متظاهرین به عربی‌دانی کاسهٔ گرمتر از آش شده در نوشتن اینگونه کلمات به همزه اصرار و پافشاری عجیب بخرج میدهند و اگر کسی به مقتضای لهجهٔ فطری «مایل یا شمایل» را فی‌المثل به یاء بنویسد او را تخطئه می‌کنند و بیسواد میخوانند. در امتحانات نهائی مدارس هم مشاهده کرده‌ایم که در رسیدگی به اوراق املا «مایل و شمایل» به یاء را فی‌المثل یک ممتحن غلط و دیگری صحیح شمرده است، و حتی اشخاصی را دیده و می‌بینیم که برای اثبات عربی‌دانی خود همزهٔ این قبیل کلمات را بر خلاف فطرت یا عادت غلیظ‌تر از آنچه در اصل عربی معمول است ادا می‌کنند و بنده چنین حدس میزنم که برخی از ناسخان و کاتبان بیسواد کلمات «دانایی و بینایی و فرماییم» و نظایر آن را بر قیاس به

---

۱ - مراد از فاء حرف اول و مراد از عین حرف دوم از حروف اصلی کلمه است.

کلمات عربی (مرائی و هوائی و ثنائی و مانند آن) به همزه نوشته‌اند و قرینه‌یی که بر این حدس دارم این است که در کلمات پاییز و آیین و پایین و آیینه هم به همین اشتباه افتاده و یاء بعد از الف را بـه قـیاس بـر کلمات عربی بدل به همزه کرده‌اند. و به هـر تـقدیر برای نوشتن اینگونه کـلمات عـربی بـاید قـاعده‌یی وضع و بدین وسیله اختلاف را رفع کرد.

و قاعده‌ای که مناسبتر مینماید این است که همزهٔ این کلمات را اگر اصلی (عین مهموزالعین) باشد از قـبیل «سـائل و مسـائل» مأخـوذ از «سأل» و «وائـل» مأخوذ از «وأل» به صورت همزه نویسند و بین بـین تلفّظ کنند و کلمات عبری جبرائیل و میکائیل و نظایر آن را هم به همین قیاس نویسند و در غیر این مـورد یعنی در موردی که همزه بـدل از واو یـا یـاء (عـین معتل‌العین) یا بدل از حرف مد زاید باشد به صورت یاء نویسند و به یاء تلفّظ کنند مانند: مـایل، شـمایل، سایل (مأخوذ از سیلان)، قایل، عواید، زواید، مرایی، دلایل، رسایل و غیره، و در طرح این قاعده هم اصل تطابق و هم اصل رعایت اصل مراعات شده است.

قـــاعدهٔ ۱۲ - اســـمهای مـــمدود عـربی را فارسی‌زبانان عموماً به صورت مقصور ادا می‌کنند و همزهٔ آخر آنها را به تلفّظ در نمی‌آورند و فـی‌المـثل انبیا، وزرا، عبا، ردا، هوا می‌گویند «نه انبیاء و وزراء و عباء و رداء و هواء» و در خط هم بیشتر کاتبان پیروی از تلفّظ مـی‌کنند و انـبیا و وزرا و غـیره مـی‌نویسند، برخی هم به رعایت اصل عربی همزه را هر چند کـه تلفّظ نمیشود به کتابت در می‌آورند، و در بسیاری از کتب فارسی قدیم که به قلم یک کاتب نـوشته شـده است هر دو قسم کتابت دیده می‌شود و چنین مینماید کـه خـود را در نـوشتن و نـوشتن ایـن هـمزه آزاد میدانسته‌اند، و به هر تقدیر برای رفع ایـن اخـتلاف باید قاعده‌یی وضع شـود کـه هـمه پـیروی کـنند، و مناسبترین قاعده که اصل تطابق مکتوب با ملفوظ و اصل استقلال خط و زبان و اصل ترجیح اشهر و اصل احتراز از التباس در وضع آن منظور شده این است که همزهٔ آخر این نوع کلمات «یعنی ممدودهای عربی» در کتابت هم حذف شود خواه هـمزهٔ اصـلی و غـیر مبدل باشد مانند: ابتدا، ضیا، خطا، اجـزا، انـبا، اطـفا، امتلا، اتکا، استهزا، وبا، و خواه اصلی و مـبدل بـاشد مانند: کسا، ردا، عبا، بنا، استعلا، ارتشا، انقضا، و خواه زاید و علامت تأنیث باشد مانند: حمرا، صفرا، بیضا، سودا، عمیا، صما، یا علامت جمع مانند: اطبا، احـبا، وزرا، حکما، انبیا، ادبا، فضلا، اتقیا، و تنها کلماتی که از این قاعده مستثنی است نامهای برخی از حـروف تهجی است که به همزه ختم می‌شود (باء - تاء - ثاء - جاء - خاء - راء - زاء - طاء - ظاء - فاء - هاء - یاء). حذف همزهٔ آخر این چند اسم در کتابت غالباً سبب التباس کلمات می‌شود و باید در هر حال بر حال خود گذارده شود. و اما کلمات دیگر چنانکه گفته شد بدون همزه نوشته می‌شود و حکم آنـها در حـال اضـافه و وصف و اتصال بیاء نکره و وحدت و خطاب و نـسبت و یاء مصدری و اتصال به فعل‌های رابط یا ضمیرهای متصل همان حکم کلمات منتهی به الف است بی هیچ تفاوت (به قواعد ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ رجوع کنید) مانند ابتدای کار - اشیای قیمتی، ردایی که بـر دوش داری، قواعد املایی، وی از اطباست یا از اطبا است، تو از حکـمایی، ایشـان پـیرو انـبیایند، اگـر صـخرهٔ صماستی، اطـبایش جـواب گـفتند، انـبیاش دعـوت کردند، و هکذا.

قاعدهٔ ۱۳ - همزهٔ کلمات عربی راکه در فارسی به کار میرود به دستور ذیل باید نوشت:

همزه اگر در اول کلمه باشد خواه هـمزهٔ وصـل باشد مانند اسم و ابن یا همزهٔ قطع مانند ادب، اذن، به صـورت الف و بـدون عـلامت هـمزه (بـر خـلاف رسم‌الخط معمول در عربی) نـوشته مـی‌شود خـواه مضموم باشد چون امرا و اسرا یا مفتوح چون امیر و اسیر یا مکسور چون اذن و اسم، و در وقتی که مفتوح و بعدش الف باشد مطابق قاعدهٔ ۱۰ علامت مدی در بالای آن رسم می‌کنند مانند آمر و آخذ و آتی. تـلفّظ این همزه چون همزهٔ ابتدای کلمات فـارسی و تـابع قاعدهٔ ۸ است.

و اگر در وسط کلمه و ساکن بـاشد بـه صـورت حرکت حرف پیش (یعنی بعد از ضمه به صورت واو و بعد از فتحه بـه صـورت الف و بـعد از کسـره بـه صورت یاء) نوشته می‌شود، و تلفّظش بعد از ضمه در بعض از کلمات از قبیل موجز و موذی و شوم چون واو ممدود و در بعضی از قبیل مـؤمن، رؤیت، لؤلؤ چون ضـمهٔ مـمتد است، و بـعد از فـتحه در بـعضی کلمات از قبیل «تاریخ و ماتم و فال» چون الف، و در بعضی از قـبیل (رأس و دأب و تـفأل)[1] چـون فـتحهٔ

۱ - در کلمهٔ تفأل همزه مشدد و در واقع دو همزه است و آنکه چـون فتحهٔ ممتد تلفّظ می‌شود همزهٔ اول است.

ممتد در بعضی از قبیل «رأی و کأس» به هر دو وجه است و بعد از کسره در بعض کلمات از قبیل «ایذا و استیجار و استیذان» چون یاء ممدود و در بعضی از قبیل «ذئب و بئر و ظئر» چون کسرهٔ ممتد است، و چنانکه در امثله مشاهده می‌شود در وقتی که چون حرکت ممتد تلفّظ می‌شود علامت همزه در بالایش رسم می‌کنند. و اگر در وسط[۱] کلمه و متحرک باشد به جز مواردی که یاد خواهد شد به صورت حرکت خودش نوشته می‌شود یعنی اگر متحرک به ضمه یا واو ممدود باشد به صورت واو مانند «تفاؤل، رؤوس، رؤوف، مئوم، مسؤول[۲] و اگر متحرک به فتحه یا الف باشد به صورت الف مانند «توأم، متأسف، متأثر، متألم، مرأی» و اگر متحرک به کسره یا یاء ممدود باشد به صورت یاء مانند «ائمه، رئیس، مرئی» و در هر سه حالت به‌طور بین‌بین ادا می‌شود و در بالایش علامت همزه میگذارند جز در کلماتی از قبیل «مایل و شمایل و زواید و فواید» که مطابق قاعدهٔ ۱۱ نوشته و تلفّظ می‌شود و جز در وقتی که به صدای الف باشد که مطابق قاعدهٔ ۱۰ علامت مد در بالای آن رسم می‌شود مانند «لآلی، مآب، شآمت، سآمت». و اما مواردی که از این قاعده تخلف می‌شود پنج است: «اول» وقتی که همزه میان الف و تاء زاید باشد که با وجود مفتوح بودن به صورت یاء با علامت همزه نوشته می‌شود و این رسم‌الخط خاص فارسی است مانند «قرائت و دنائت و اسائت[۳]» و تلفّظ همزه در این صورت بین‌بین است جز در کلمهٔ بدایت که به‌طور استثنا و شذوذ با دو نقطه چون یاء نوشته و تلفّظ میشود بی‌علامت همزه «دوم» وقتی که میان واو ممدود و تاء زاید باشد که در این صورت بدل به واو و در واو ممدود ادغام می‌شود و دو واو به صورت یک واو مشدد و بی علامت همزه نوشته می‌شود مانند «مروّت، نبوّت».

«سوم» وقتی که میان یاء ممدود و تاء زاید باشد که در بیشتر کلمات بدل به یاء و در یاء ممدود ادغام و دو یاء به صورت یک یاء مشدد بی علامت همزه نوشته میشود مانند «مشیّت، رزیّت، بریّت به‌معنی مخلوق» و در معدودی کلمات از قبیل «خطیئة و بریئة به‌معنی پاک و بی‌گناه» به صورت یاء جداگانه با علامت همزه کتابت و بین‌بین تلفّظ می‌شود. «چهارم» وقتی که مفتوح و بعد از کسره باشد که با وجود مفتوح بودن به صورت یاء نوشته می‌شود و در بعضی کلمات از قبیل «تبرئة، تخطئة، سیئة، ذئاب، فئه» بین بین ادا می‌شود و علامت همزه در بالایش رسم می‌کنند و در بعضی کلمات از قبیل «تعبیه، تجزیه، تهنیت، ریاست، ریاء، ریه» در تلفّظ هم بدل به یاء می‌شود و به‌جای علامت همزه دو نقطه در زیرآن مینهند، و تنها کلمهٔ مأة[۴] و جمعش مآت از این قاعده مستثنی است و مطابق قاعدهٔ اصلی نوشته می‌شود. «پنجم» وقتی که مفتوح و بعد از ضمه باشد که به صورت حرکت حرف پیش یعنی به صورت واو نوشته می‌شود و چون تلفّظش بین بین است علامت همزه در بالایش رسم می‌کنند مانند «رؤسا، سؤال، مؤثر، مؤلف، مؤانست».

و اما همزهٔ آخر کلمه، اگر بعد از الف باشد مطابق قاعدهٔ ۱۲ به کلی حذف و ممدود بدل به مقصور میشود مانند «ابتدا، خطا، اشیا، دوا، وبا، امتلا، استثنا» به جز نامهای حروف تهجی که در قاعدهٔ ۱۲ ذکر شد.

و اگر بعد از واو ممدود باشد در کلمهٔ سه حرفی به صورت همزه نوشته می‌شود مانند «سوء» و در کلمات چهار حرفی و بیشتر بدل به واو و در واو ممدود ادغام می‌شود مانند «نشوّ، مملوّ، مبدوّ، وضوّ» و در کلمهٔ اخیر واو را مخفف ادا می‌کنند و وضو می‌گویند. و اگر بعد از یاء ممدود باشد بدل به یاء و در یاء ممدود ادغام می‌شود مانند «جریّ، نبیّ، خبیّ، دنیّ، مضیّ، ردیّ، هنیّ،» و یاء اینگونه کلمات در بیشتر موارد به تخفیف ادا می‌شود. و اگر بعد از واو یاء ملین یا بعد از حرف آوازپذیر ساکن باشد در بیشتر کلمات به صورت همزهٔ حقیقی نوشته و بین بین تلفّظ می‌شود مانند «ضوء، نوء، شیء، فیء[۵]، مرء، رزء، برء» و در کلمات «کفو، جزو، بدو[۶]، نشو[۷]» به صورت واو بی علامت همزه، و در «بطؤ[۸]» به صورت واو با علامت همزه نوشته می‌شود.

---

۱ – مقصود از حرف وسط کلمه حروفی است که در میان حرف اول و آخر کلمه (حشو) باشد.

۲ – طرز کتابت این کلمه در عربی در قاعدهٔ ۱۴ گفته شده است.

۳ – در عربی اینگونه کلمات را چنین می‌نویسند: قراءة، و دناءة، و اساءة.

۴ – این کلمه را در عربی به سه صورت (مأة – مئة – مائة) نوشته‌اند و برای فارسی صورت اول (مأة) اختیار شد.

۵ – همزهٔ شیء و فیء گاهی در شعر حذف می‌شود هم در لفظ و هم در خط.

۶ – به فتح اول به‌معنی آغاز است و در عربی بدء نویسند.

۷ – به فتح اول به‌معنی پدید شدن است و در عربی نشء نویسند.

۸ – بطؤ را در برخی از نوشته‌های قدیم فارسی بدین صورت (بطء) که مطابق رسم‌الخط عربی است میابیم.

و اگر بعد از حرف آوازپذیر متحرکی باشد به صورت حرکت ماقبل نوشته می‌شود یعنی اگر حرکت ماقبل ضمه باشد به صورت واو با علامت همزه نویسند و چون واو بیان ضمه «تو - دو - چو» تلفّظ کنند مانند «تنبؤ، تکافؤ، تواطؤ، تجزؤ، تلألؤ[۱]». و اگر فتحه باشد لفظاً و خطاً بدل به الف می‌شود: «متکا، مهنا، مهیا، مبدا، مبرا، منشا، سبا، ملا، مبتدا» و در برخی از این کلمات بین‌بین تلفّظ کردن همزه هم معمول است، و در این صورت علامت همزه در بالای آن رسم می‌کنند و «مبدأ و منشأ و سبأ و نبأ» می‌نویسند. و اگر کسره باشد در خط و لفظ بدل به یاء میشود مانند «ناشی، قاری، طاری، مبتدی، ممتلی، مبتنی، خاطی، مقیی، متکی، مساوی، به فتح میم».

قاعدهٔ ۱۴ - در قاعدهٔ پیش گفته شد که همزهٔ واقع در وسط کلمه عربی هرگاه متحرک به ضمه یا واو ممدود باشد به صورت واو نوشته می‌شود، اکنون باید دانست که همزهٔ متحرک به واو ممدود را در اینگونه موارد اگر بخواهند به صورت کامل بنویسند باید به دو واو بنویسند، یکی واو نمایندهٔ همزه و دیگری واو ممدود، و در کتابت عربی هم گاهی به دو واو نوشته می‌شود بدین طریق «رؤوس. مرؤوس، مشؤوم، مسؤول» لیکن در خط فارسی واو ممدود را به رعایت اختصار نمی‌نویسند، بدین شکل «رؤس، مرؤس، مشؤم، مسؤل». در کتابت عربی هم گاهی به یک واو نوشته می‌شود، و کتابت عربی هر چه باشد در فارسی همین شیوه و رسم که اختیار کرده‌اند (به یک واو نوشتن) باید پیروی شود و به هر حال به صورت یاء نوشتن این همزه چون «مرئوس و رئوس و مسئول» درست نیست.

دال و ذال فارسی

قاعدهٔ ۱۵ - بیشتر دالها که در کلمات فارسی یافته میشود مطابق تحقیقاتی که کرده‌اند اصلش ذال بوده، و در تشخیص دال از ذال گفته‌اند که اگر حرف پیش از آن ساکن و غیر از حرف مد باشد دال است مانند «مرد، زرد، کند، بند»، و اگر متحرک یا حرف مد باشد ذال است مانند «خذا، کذو، بذی، باذ، بوذ، بیذ». متقدمین تفاوت این دو حرف را به دقت رعایت میکردند و دو حرف را با این که تلفّظش یکسان شده بود با هم قافیه نمی‌آوردند و اگر می‌آوردند عذر میخواستند چنانکه انوری گوید: «قافیه گو دال باشد صاحب عباد»، و از طرف دیگر ذال عربی را با دال فارسی که اصلش ذال است فی‌المثل «مأخوذ» را با «بود» و «لذیذ» را با «شنید» قافیه میکردند. کاتبان هم اغلب دالی را که اصلش ذال است با نقطه می‌نوشتند لیکن چون تلفّظ دو حرف یکی شده بود این شیوهٔ کتابت هم رفته رفته متروک گردید و اکنون ذال جز در کلماتی معدود دیده نمیشود و در این کلمات هم به صدای مخصوص خود که در فارسی این عصر صدای «زی» است تلفّظ می‌شود، و یکی از این کلمات «گذاردن» و مشتقات آن است که در خط فارسی هم به ذال و هم به زی نوشته می‌شود و در نوشتنش رعایت این نکته را لازم شمرده‌اند که اگر به‌معنی شرح و تفسیر و ادای سخن یا حق یا وام یا نماز و مانند آن باشد به «زی» و اگر به معانی دیگر باشد به ذال نویسند.

تبصره - قاعدهٔ تشخیص دال و ذال که نقل شد بنابر آن است که سه آواز ممدود فارسی را به قیاس بر عربی الف ساکن بعد از فتحه و واو ساکن بعد از ضمه و یاء ساکن بعد از کسره شمرده‌اند، و در مقدمه گفتیم که این سه حرف نمایندهٔ سه آواز از نه آواز است که در فارسی تعلیمی (یا شهری) به کار میرود، و بنیاد تعلیم خواندن و نوشتن هم بر این است که این سه حرف، سه حرف آواز است که در خود کلمه نوشته میشود، و زبان‌آموزان از ابتدا این سه حرف را به این سمت میشناسند و مقتضی بلکه به جهاتی لازم است که در دستور زبان و در هر موضع دیگر هم به همین سمت بشناسند، و بنابراین، تشخیص دال و ذال را بدین گونه تقریر باید کرد که حرف پیش از آن اگر متحرک به حرکت مقصور (فتحه و ضمه و کسره) یا حرکت ممدود (الف و واو و یاء) باشد به ذال است و اگر متحرک به حرکت ملین «واو و یاء» یا ساکن باشد دال است، و به عبارت دیگر ماقبلش اگر حرف مضموم یا مفتوح یا مکسور یا حرف آواز ممدود باشد ذال است و اگر حرفی ساکن یا حرف آواز ملین باشد دال است.

واو معدوله

قاعدهٔ ۱۶ - کلماتی را که دارای واو معدوله (واوی که اکنون تلفّظ نمیشود) است از قبیل خواب و

---

۱ - همزهٔ این قبیل کلمات در شعر گاهی بدل به واو ممدود می‌شود و در این صورت علامت همزه در بالای آن نمیگذارند.

خورد و خویش و تنخواه، بنا به اصل تطابق ملفوظ و مکتوب می‌بایست بی واو (خاب، خرد، خیش، تنخاه) بنویسیم، لیکن به دو سبب باقی گذاردن واو در کتابت اولی است یکی این که این واو نمایندهٔ تلفّظی مخصوص است که وقتی رایج و معمول بوده و شاید هنوز هم نزد برخی از طوایف فارسی‌زبان معمول باشد و اصل رعایت اصل مقتضی است که آنها را با واو بنویسیم دیگر این که بیشتر این کلمات به دو وجه با واو و بی واو آمده و هر وجه اختصاص به یک یا چند معنی خاص یافته و واو در آن کلمات علامت فارقه است، و نظر به اصل احتراز از التباس نوشتنش اولی و انسب مینماید، و چون شمارهٔ اصول کلماتی که واو معدوله دارد از شمارهٔ انگشتان دست و پا تجاوز نمیکند، ضبط و حفظ آنها به‌طور استثناء اشکالی ندارد.

اما کلماتی که به دو وجه و هر وجه به‌معنی خاص آمده مشهورتر آنها بدین قرار است:

«خواب» به‌معنی نوم. «خاب» به‌معنی بازپس افکنده.

«خوار» ذلیل، آسان، خورنده. «خار» شوک، ناز، کرشمه، سنگ خارا.

«خوازه» طاق نصرت. «خازه» سرشته و خمیر کرده.

«خواستن» اراده. «خاستن» قیام.

«خوال» خوردنی، دوده که از آن مرکب سازند. «خال» خالو، خال معروف.

«خوان» مائده، خواننده. «خان» خانه، کاروانسرای.

«آبخوست» جزیره. «آبخست» میوهٔ آب‌انداخته و تباه شده.

«خویش» خود، قریب. «خیش» گاوآهن.

«خورد» از مصدر خوردن. «خرد» کوچک، ریزه.

«خورده» از مصدر خوردن. «خرده» کوچک، اندک.

«بادخوان» هرزه گوی. «بادخان» بادگیر.

معدودی کلمات هم به هر دو وجه آمده و در فرهنگها ضبط شده است لیکن به یک معنی، و مشهورتر آنها «آخور، خواف[۱]، خواگینه، نشخوار» است که «آخر، خاف، خاگینه، نشخار» هم ضبط کرده‌اند و در نوشتن این کلمات اصل ترجیح اشهر را باید پیروی کرد و به صورتی که معمول و متداول شده است باید نوشت.

و اما تلفّظ خاء که پیش از واو معدوله است، در قدیم چنانکه اشاره شد به آهنگی مخصوص بوده که اکنون متروک است و در این زمان حرف مزبور را اگر بعد از واو معدوله یاء باشد (خویش، خویشتن، خوید[۲])، به صدای یاء ممدود تلفّظ می‌کنند جز در کلمهٔ «خوی» به‌معنی عرق که به صدای یاء ملین و «خوی» نام ولایتی از آذربایجان که به ضمه تلفّظ میشود. و اگر بعد از واو معدوله الف باشد (استخوان، بادخوان، بُرخوار[۳]، تُخوار[۴]، تنخواه، خواب، خواجه، خواجو، خوار، خوارزم، خوازه، خواستن، خواگ[۵]، خوال، خوالیگر[۶]، خوان، خوانچه، خوانسالار، خواه، خواهر، خواهش، هفتخوان) به صدای الف و اگر بعد از آن حرف دیگر باشد (آبخور، آبخوست، آبشخور، آخوند، برخوردار، خود، خور، خوراک، خورد، خوردن، خورده، خورش، خورشید، خوره[۷]، خوش، خوندمیر، درخور، دستخوش، سالخورده، فراخور، میرخوند. نخود) به صدای ضمه تلفظ می‌شود، جز در کلمهٔ «همخوند[۸]» که بر وزن همچند است و در شعر گاهی به رعایت قافیه به صدای فتحه آورند.

تلفظ معدودی از کلمات یاد شده را در فرهنگها به دو یا سه وجه ضبط کرده‌اند، و از آن جمله است «خوازه» بر وزن غازه و ملازه و «خوال» بر وزن مال و جوال و «خوید» بر وزن دید و دوید و صید. و در تلفّظ این کلمات وجه مشهورتر را باید اختیار کرد.

کاف و گاف

قاعدهٔ ۱۷ - از ملاحظهٔ خطهای مختلف فارسی که در زمانهای مختلف نوشته شده است چنین استنباط می‌شود که ایرانیان پس از اختیار الفبائی که اکنون معمول است در ابتدا چهار حرف پ، چ، ژ، گ، را که در عربی نیست به صورت «ب، ج، ز، ک» می‌نوشتند، و چون این شیوه سبب التباس کلمات می‌شد رفته‌رفته در صدد وضع علامتی که مایهٔ امتیاز این حروف باشد برآمدند و پی و چی و ژی را به سه نقطه نوشتند، گاف را هم بعضی به سه نقطه در بالا و بعضی به سه نقطه در زیر و بعضی به تکرار کشیده ممتاز داشتند و این هر سه طریقه در نوشته‌های فارسی دیده می‌شود، لیکن رسم سه نقطه به‌تدریج موقوف و متروک شده و تکرار سرکش معمول مانده

---

۱ - نام ولایتی از خراسان.

۲ - گندم و جو سبز و نارس، غله زار.

۳ - به ضم اول نام بلوکی از اصفهان.

۴ - به ضم اول نام پادشاهی مبارز از سران سپاه کیخسرو.

۵ - تخم مرغ. ۶ - سفره‌چی، آش‌پز.

۷ - پرتوی ایزدی، شهر یا کوره، جذام.

۸ - هم خداوند یا خواجه باشی، ضد و نقیض، نقطهٔ مقابل.

و امروز یگانه علامت فارقهٔ گاف و کاف است. لیکن رعایت این فرق و امتیاز چنانکه باید معمول نگردیده و عده‌یی از نویسندگان هر دو حرف را همچنان با یک کشیده نوشتند و هنوز هم بعضی می‌نویسند، و به هر حال چون کاف و گاف دو حرف ممتاز است نظر به اصل تطابق مکتوب و ملفوظ و اصل احتراز از التباس باید ممتاز نوشته شود و بنابراین کافی را که در فارسی و عربی هر دو هست باید با یک کشیده و گافی را که در عربی نیست باید با دو کشیده نوشت، و تخلف از این قاعده به هر صورت که باشد غلط است، و همانطور که با دو کشیده نوشتن کاف (چنانکه بعضی در نوشتن کلمات لشکر و مشکل مرتکب می‌شوند) غلطی فاحش محسوب می‌شود، با یک کشیده نوشتن گاف هم از غلطهای فاحش املایی است.

کلماتی که به دو وجه نوشته می‌شود

قاعدهٔ ۱۸ – برخی از کلمات در فارسی به دو وجه کتابت و یک وجه قرائت می‌شود مانند دوچار که هم با واو و هم بی واو نوشته و می‌نویسند، و برخی به دو وجه هم نوشته و هم خوانده می‌شود مانند چهل‌وچهار که چل‌وچار هم می‌گویند و می‌نویسند، در نوشتن اینگونه کلمات بهتر آن است که اصل رعایت اصل را منظور دارند و به وجهی که اصل کلمه را نشان میدهد بنویسند.

کاوس و نظایر آن

قاعدهٔ ۱۹ – در نوشتن کلمات کاووس، طاووس، سیاووش، ناووس، پیشاوور، لهاوور، داوود، باید اصل تطابق ملفوظ و مکتوب را رعایت کرد یعنی هر کجا به واو حرکت پذیر متحرک به واو ممدود تلفّظ میشود به دو واو بنویسند مانند: نبشتند نامه به کاووس شاه، سیاووش را گفت با او برو، طاووس را بنقش و نگاری که هست خلق. و هر کجا به یک واو متحرک بضمه تلفّظ می‌شود به یک واو نویسند مانند: سیاوش چو او را پیاده بدید.

حروف عربی در کلمات فارسی

قاعدهٔ ۲۰ – در پاره‌یی از کلمات مانند: اصطخر، اصفهان، بسطام، شصت، شطرنج، صد، صندلی، طارم، طاس، طالش، طبرخون، طبرزد، طبرستان، طبس، طپانچه، طپیدن، طراز، طرخان، طشت، طوس، طهران، طهماسب، طهمورث، طیلسان، طاق، غلطیدن، قالی، قلیان، قهستان، حروف مخصوص به عربی از قبیل صاد و طا و ثا و قاف دیده می‌شود، و این کلمات بیشترش معرب است و برخی محتمل است که در قدیم تلفّظی خاص داشته و اکنون متروک شده است، و به هر تقدیر چون این حروف در این عصر به صورت عربی تلفّظ نمیشود و چون بیشتر این کلمات در فرهنگها هم به صورت فارسی و هم به صورت معرب ضبط شده مقتضی آن است که بنا به اصل تطابق به حروف فارسی نوشته شود: استخر، اسپهان، بستام، شست، شترنگ، سد، سندلی، تارم، تاس، تالش، تبرخون، تبرزد، تبرستان، تبس، تپانچه، تپیدن، تراز، ترخان، تشت، توس، تهران، تهماسب، تهمورس، تیلسان، تاق، غلتیدن، غالی، غلیان، کوهستان.

حروف عربی در کلمات عربی مستعمل در فارسی

قاعدهٔ ۲۱ – برخی از کلمات عربی مستعمل در فارسی مشتمل بر حروف مخصوص به عربی از قبیل ثاء و حاء و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و قاف نیز هست و فارسی‌زبانان اینگونه حروف را به لهجهٔ فارسی ادا می‌کنند نه عربی. در کتابت این قبیل کلمات پیروی اصل تطابق سبب اشتباه کلمات به یکدیگر می‌شود، و باید پیروی اصل احتراز از التباس و اصل رعایت اصل و اصل ترجیح اشهر را مقدم شمرد و کلمات را بر صورت اصل عربی باقی گذارد و باید در نظر داشت که این قاعده مخصوص کلمات تازی است و کلمات اجنبی را که از زبانهای دیگر گرفته شده است باید مطابق قاعدهٔ ۲۲ و ۲۳ نوشت.

کلمات بیگانهٔ غیرعربی در فارسی

قاعدهٔ ۲۲ – در نوشتن کلمات بیگانه که از غیرعرب گرفته شده است معمول برخی از نویسندگان این است که ضمه و فتحه و کسرهٔ حروف را به صورت واو و یاء و الف جزو کلمه می‌نویسند، و این طرز کتابت گذشته از این که با اصل استقلال خط و زبان (فارسی زبانی زنده و مستقل است و هر لغت اجنبی که وارد آن می‌شود باید تابع مقررات و قوانین آن باشد) منافات دارد منشأ دو عیب مهم نیز شده است، یکی این که در داخل کردن این سه حرف هر

نویسنده ذوق و سلیقه یا تشخیص خود را مأخذ قرار میدهد و کلمه را به دلخواه خود به شکلی خاص در می‌آورد و یک کلمه که تلفّظی واحد دارد به دو یا چند شکل مختلف نوشته می‌شود، چنانکه «اتمبیل» را در نوشته‌های فارسی به اشکال «اتوموبیل، اتومبیل، اتمبیل» و همچنین «پرفسر» را به اشکال «پروفسور، پروفسر، پرفسور» می‌یابیم و بدیهی است که این هرج و مرج در شیوهٔ کتابت پسندیده نیست. دیگر این که این سه حرکت به سه حرکت ممدود (آ - او - ای) و دو حرکت ملین «او - ای» که جزو دو کلمه است مشتبه می‌شود و خوانندگانی که تلفّظ اصلی کلمه را نمیدانند در تشخیص این دو نوع حرکت و طرز تلفّظ کلمه متحیر و سرگردان می‌مانند.

برای رفع این دو عیب باید اصل استقلال خط و زبان و اصل احتراز از التباس را منظور داریم و به‌طور مطلق از داخل کردن واو بیان ضمه و الف بیان فتحه و یاء بیان کسره در کلمات بیگانهٔ غیرعربی خودداری کنیم، و فی‌المثل به‌جای «یود، گرام، اتومبیل، فورمول»، که برخی می‌نویسند «ید، گرم، اتمبیل، فرمول» بنویسیم و هکذا.

قاعدهٔ ۲۳ - برخی از نویسندگان پاره‌یی از کلمات بیگانهٔ غیرعربی را به صورت معرب و با حروف مخصوص به عربی و فی‌المثل «ایتالیا» را به طاء و «مستکی» را به صاد و طاء و «مغناتیس» را به قاف و طا، می‌نویسند، و این شیوه گذشته از منافات با اصل استقلال خط و زبان، ایجاد عیب یا اشکالی در خط کرده، و آن به دو یا چند گونه نوشته شدن برخی از کلمات است که اغلب در نوشته‌های فارسی مشاهده میکنیم، مانند «اتریش و اطریش - تنتور و طنطور - مغناطیس و مقناطیس» و امثال اینها.

برای رفع این عیب یا اشکال باید این گونه کلمات را از هر جهت تابع مقررات فارسی قرار داد و از کتابت آنها به صورت معرب و با حروف خاص به عربی خودداری کرد و فی‌المثل «ایتالیا، مستکی، مغناطیس، اتریش، تنتور، جنتیانا» نوشت، نه «ایطالیا، مصطکی، مقناطیس، اطریش، تنطور، جنطیانا». تنها اسمهای خاص را که به عربی اشتهار تمام یافته است از قبیل افلاطون و ارسطو و سقراط می‌توانیم از این قاعده مستثنی و نوشتن آنها را به هر دو وجه جایز شمریم، لیکن بهتر آن است که در این قاعده به هیچ گونه استثنا قایل نشویم و در اجرای آن اصل اطراد را به‌طور کامل مراعات نماییم.

کلمات فارسی که در عربی مستعمل است

قاعدهٔ ۲۴ - تاء زاید را که در آخر برخی از اسمهای عربی مستعمل در فارسی است مطابق تلفّظ باید کتابت کرد، بدین معنی که اگر به صدای تاء تلفّظ میشود کشیده نویسند با دو نقطه مانند: رأفت، رحمت، قضات، دوات، جهت، و اگر به صدای هاء ملین تلفّظ می‌شود به شکل همان ها نویسند بی نقطه، مانند: مکه، مدینه، فاطمه، جده، علی العجاله. البته در اینجا بی‌مناسبت نیست که خاطر آقایان معظم را بموضوعی که از ذوق لطیف و حسن تصرف ایرانیان در کلمات فارسی حکایت میکند متوجه سازم، و آن چنان است که عربها تاء زاید آخر اینگونه اسمها را اگر بر آن وقف و سکوت کنند چون هاء ساکن بعد از فتحه و در غیر این حالت چون تاء تلفّظ می‌کنند مثلاً رحمت و رفعت را در حال وقف رحمه و رفعه و در حالات دیگر رحمة و نعمة تلفّظ می‌کنند، فارسی‌زبانان از این دو تلفّظ استفادهٔ لطیفی کرده و برخی از اسمهای عربی را که مختوم به تاء زاید است در دو معنی به کار برده و هر معنی را به تلفّظی اختصاص داده‌اند، مثلاً مراجعت را به معنی بازگشت از مکان و مراجعه را به‌معنی رجوع به اشخاص و اشیاء مخصوص ساخته‌اند؛ و همچنین ارادت را به‌معنی اخلاص و محبت و اراده را به‌معنی خواستن و قصد کردن، اقامت را به‌معنی ماندن و توقف کردن و اقامه را به‌معنی برپای داشتن تخصیص کرده‌اند، و بر این قیاس است نوبت به‌معنی دفعه و بار و نوبه به‌معنی تب مخصوص، رسالت به‌معنی پیغام و پیام بردن و رساله به‌معنی کتاب و نامه، و هدایت به‌معنی راه نمودن و کفایت به‌معنی بسنده بودن و هدایة و کفایة نام دو کتاب. آیت به‌معنی نشان و علامت و آیه به‌معنی قطعه‌یی از قرآن مجید؛ و خود این حسن تصرف و لطف استفاده یکی از موجبات وضع این قاعدهٔ املایی است که تاء آخر این کلمات باید مطابق تلفّظ نوشته شود.

قاعدهٔ ۲۵ - با کلمات عربی که تاء زاید آخر آنها بصدای هاء ملین تلفّظ می‌شود در حال اضافه و وصف و اتصال به یاء و روابط و ضمایر همان معامله میشود که با کلمات فارسی مختوم به هاء ملین (به قواعد ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ رجوع شود) مانند: معلمهٔ

دبستان، مکهٔ معظمه، قطعه‌یی زیبا، تو بیحوصله‌یی، قابلگی، فلان مکه‌یی است، وی از اعزه است، تو از عجزه‌یی، ایشان دارای صفات حسنه‌اند، من در کوفه استم، رساله‌اش، عریضه‌تان، تعلیقه‌شان، و هکذا.

قاعدهٔ ۲۶ – در عربی الف بسیاری از اسمهای مقصور به صورت یاء کتابت و به صدای الف تلفّظ می‌شود، مانند: یحیی، موسی، مبتلی، اعلی، در فارسی الف اینگونه کلمات را باید مطابق با تلفّظ یعنی به صورت الف کتابت کرده مانند: مبتلا، هوا، مولا، فتوا، مصطفا، موسا، عیسا، مرتضا، و غیره. از این قاعده هم می‌توان اسمها و لقب‌های خاص را که به یاء اشتهار یافته است از قبیل موسی، عیسی، مصطفی، مستثنی و در نوشتن آنها هر دو وجه را جایز شمرد (موسی و موسا، عیسی و عیسا، مصطفی و مصطفا) لیکن بهتر آن است که قاعده را به‌طور اطراد مجری داریم و چیزی را از آن استثنا نکنیم.

قاعدهٔ ۲۷ – یکی از تصرفات فارسیان در کلمات تازی این است که بعضی از مصدرهای باب تفعل و تفاعل را که منتهی به یاء بعد از کسره است، گاهی مطابق اصل تازی به یاء تلفّظ می‌کنند و «تمنی، تقاضی، تبری، تماشی» می‌گویند و گاهی یاء آخر را به الف بدل می‌کنند و «تمنا، تقاضا، تبرا، تماشا» می‌گویند. این دو استعمال در فارسی هر دو صحیح است و در نوشتن اینگونه کلمات اصل تطابق را باید رعایت کرد یعنی هر کجا که با الف تلفّظ می‌شود با الف، و هر کجاتلفّظ می‌شود به یاء باید نوشت، و اصرار در غلط شمردن تقاضا و تماشا و نظایر آن تخطئهٔ فصحا و بلغای فارسی زبان است.

قاعدهٔ ۲۸ – در رسم الخط عربی به آخر کلمات منسوب و منون الفی الحاق می‌شود مانند: عمداً، ابداً، یقیناً، قطعاً، و غیره جز در صورتی که حرف آخر کلمه تاء زاید یا همزه باشد که در این صورت بی الف می‌نویسند مانند: دفعة، غفلة، حقیقة، عادة، و غیره و برخی از اینگونه کلمات در فارسی به همان صورت نصب و تنوین چون حال یا وصف‌الفعل به کار میرود، زبانِ فارسی‌نویسان در کتابت آنها پیروی از رسم‌الخط عربی را لازم و تخلف از آن را غلط میشمرند، درصورتی که کلمات عربی مستعمل در فارسی خواص عربی خود را از دست داده و در ردیف کلمات فارسی درآمده است. رعایت این تفاوت که مبتنی بر اصلی و زاید بودن تاء آخر کلمه است لزوم ندارد، و برای اطراد قاعده بهتر آن است که اینگونه کلمات را خواه منتهی به تاء باشد یا حرفی دیگر و خواه تاء آخرش زاید باشد یا اصلی با الف بنویسند مانند: عمداً، ابداً، قطعاً، ظاهراً، اصلاً، موقتاً، دفعتاً، غفلتاً، اثباتاً، نفیاً، حقیقتاً، عادتاً، و غیره.

قاعدهٔ ۲۹ – کلمات اسماعیل و ابراهیم و اسحاق و رحمان و نظایر آن که مطابق بعضی از رسم‌الخطهای عربی مخصوصاً رسم‌الخط قرآن مجید به حذف الف نوشته می‌شود (اسمعیل، ابراهیم، اسحق، رحمن) باید با الف نوشته شود تا مکتوب مطابق ملفوظ باشد و تنها لفظ «الله و اله» از این قاعده مستثنی است.

قاعدهٔ ۳۰ – کلمات «صلوة، زکوة، حیوة، مشکوة، توریة» را باید به همان قسم که تلفّظ می‌شود یعنی الف و تاء کشیده نوشت (صلات، زکات، حیات، مشکات، تورات). در عربی هم این کلمات با الف و تاء نوشته می‌شود و به واو نوشتن آنها رسم‌الخط مخصوص به قرآن مجید است که عرب آن را خاص قرآن شمرده و به کار بردن آن را در کتابت معمول و عادی ترک کرده‌اند، لیکن برخی از فارسی‌نویسان رسم‌الخط مطابق با تلفّظ را متروک و رسم‌الخط قرآنی را معمول داشته‌اند و میدارند.

قاعدهٔ ۳۱ – از حروفی که در عربی نوشته می‌شود و خوانده نمیشود واوی است که به آخر عَمرو می‌افزایند تا از عمر ممتاز باشد، در خط فارسی هم این تفاوت را بنا به اصل احتراز از التباس باید منظور داشت و عَمرو را در همه جا با واو نوشت.

قاعدهٔ ۳۲ – اسمهای مقصور عربی خواه در اصل زبان مقصور باشد چون «فتا، عصا، مبتلا، مرتجا» و خواه به تصرف فارسیان مقصور شده باشد چون «وزرا، صفرا، بیضا، اجرا، املا، انشا، مدارا، محابا» در حال اضافه و وصف و اتصال به ضمایر و روابط و اتصال بیاء، تابع کلمات منتهی به الف فارسی است و باید مطابق قواعد ۱ – ۲ – ۳ – ۴ – ۵ – ۶ – ۱۲ نوشته شود، ترکیبات عربی هم که منتهی به الف مقصوره است و در فارسی مانند اسم استعمال می‌شود از قبیل ماجرا و مامضا همین حکم را دارد مانند: استغنای من، موسای کلیم، انقضای سال، انبیای مرسل، وزرای فرزانه، علمای ایران، عبای سیاه، بنای عالی، صحرای وسیع، تو از فضلائی، ایشان بی‌محابایند، فلان ادعای عیسایی میکند، فلانی موسایی است، خطایش،

قبایشان، املایت، ماجرایتان، بنایم، اشتهایمان، خطاش، قباشان، املات، ماجراتان، بناء، اشتهامان.

و تنها تفاوتی که با کلمات منتهی به الف فارسی دارد این است که کلمات در شعر گاهی بدل به یاء میشود مانند «دنیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند» و در حالات اضافه و وصل و اتصال به یاء و روابط و ضمایر هم گاهی بدل به یاء می‌شود، و حکمش در این حالات حکم کلمات فارسی منتهی به یاء ممدود است مانند «عیسی مریم، موسی کلیم، موسیی با موسیی در جنگ شد» و نوشتن آن در هر حال تابع تلفّظ است که اگر چون یاء تلفّظ شود به صورت یاء و اگر چون الف تلفّظ شود به صورت الف نویسند.

قاعدهٔ ۳۳ - جمله‌های کامل عربی که در محاورات فارسی به کار میرود از قبیل: رحمه الله، دام بقاؤه، زیدت شوکته، غفرالله له، خلدالله ملکه، العاقل تکفیه الاشارة» باید از هر جهت مطابق رسم الخط عربی نوشته شود.

مثلاً «علیه رحمةالله» را به تاء کوچک نویسند نه تاء کشیده و در نوشتن «دام بقاؤه، متعنا الله ببقائه، ادام الله بقاءه» قاعدهٔ کتابت همزه را در عربی متبع دانند.

افزودن ادات به اول کلمه

قاعدهٔ ۳۴ - باء موحده که برای تأکید یا زینت بر سر فعل در می‌آید باید متصل به فعل نوشته شود مانند: بگوید، برفت، بنیامد، و جدا نوشتنش با هاء ملین به هیچ وجه و در هیچ حال جایز نیست و همچنین بائی که برای افادهٔ معنی ظرفیت یا معانی دیگر بر سر اسم در می‌آید باید چسبیده به اسم نوشته شود و جدا نوشتنش جز در مورد ضرورت جایز نیست؛ و ضرورت هنگامی است که متصل نوشتن سبب اشتباه یا زشتی کلمه شود، مثل «فلان موسوم بداود یا بکیخسرو است» که باید به داود و به کیخسرو نوشت.

قاعدهٔ ۳۵ - نون نفی «ن» در اول افعال باید متصل نوشته شود و جدا نوشتنش به صورت «نه» به هیچ وجه جایز نیست، و آنجا که جدا نوشته می‌شود در موردی است که نفی متوجه جمله است نه فعل مانند «نه گفت و نه شنید، نه می‌آید و نه میرود» که نظیر «نه تو و نه من» در این مصراع است:

رمز این نکتهٔ پنهان نه تودانی و نه من.

قاعدهٔ ۳۶ - هرگاه در اول فعلی باء زینت و تأکید با نون یا میم نهی یا نفی جمع شود با را مقدم بر نون و میم نویسند و تلفّظ کنند مانند «بنپرس، بنگویم، بمبند» و هر گاه با «می» جمع شود «می» را مقدم دارند مانند «می بباید گفت، می‌بلرزد».

قاعدهٔ ۳۷ - «می» علامت مضارع و ماضی استمراری و «همی» علامت استمراری را هم متصل به فعل و هم جدا از فعل می‌توان نوشت، و بهتر در «می» اتصال و در «همی» انفصال است مانند میگفت، همی رفت و در چسبانیدن و جدا نوشتن این ادات رعایت زیبائی و مشتبه نشدن کلمه به مورد است.

قاعدهٔ ۳۸ - یکی از تصرفات فارسیان در کلمات عربی این است که همزهٔ «ابو» را از ابتدای کنیهٔ عربی حذف می‌کنند و ابوالحسن و ابوسعید را فی‌المثل بوالحسن و بوسعید می‌گویند و می‌نویسند. و از اینجا جمعی از کلمات «بلهوس و بلعجب و بلفضول» به اشتباه افتاده و آنها را مخفف «ابوالهوس و ابوالعجب و ابوالفضول» پنداشته‌اند و در کتابت «بوالهوس و بوالعجب و بوالفضول» می‌نویسند، غافل از این که عرب «ابوالهوس و ابوالعجب و ابوالفضول» نگفته است، و اگر ترکیب این سه کلمه عربی میبود دراثر نویسندگان دانشمند فارسی به صورت غیرمخفف هم دیده می‌شد، چنانکه بوالحسن و ابوالحسن و بوسعید و ابوسعید هر دو دیده می‌شود و به هر حال جزو اول این کلمات که بل باشد فارسی و ادات تکثیر و نظیر «بل» در کلمات بلکامه[۱] و بلغاک[۲] و بلغنده[۳] است و باید بدون واو و الف زاید و چسبیده به کلمه نوشته شود.

الحاق ادات به آخر کلمه

قاعدهٔ ۳۹ - «را» علامت مفعول‌به و مفعول‌له را هم متصل به مفعول و هم جدا از آن می‌توان نوشت، و در متصل یا منفصل نوشتنش اصل زیبایی و عدم التباس کلمات را باید رعایت کرد. کلمات «مرا - ترا - کرا - چرا» از این قاعده مستثنا است.

قاعدهٔ ۴۰ - واو بیان ضمه را از آخر تو و هاء ملین را از آخر که و چه در وقت متصل شدن به را در کتابت می‌اندازند و ترا، کرا، چرا می‌نویسند.

قاعدهٔ ۴۱ - «ها» علامت جمع، باید چسبیدهٔ به مفرد نوشته شود مانند آنها، زنها، پیرهنها مگر در صورتی که مفرد منتهی به حرف پیوندناپذیر باشد که

---

۱ - بسیارکام، پرمدعا. ۲ - غوغا و آشوب بسیار.
۳ - بالای هم نهاده، جمع کرده، فراهم آورده.

به ناچار جدا باید نوشت مانند: گداها، مردها، کاغذها، برادرها، بزها، دژها، آهوها، و مگر در صورتی که مفرد به هاء ملین که برای احتراز از جمع دو هاء در کتابت (ه ه) که سبب اشتباه و یا زشتی کلمه میشود جدا نویسند مانند لاله‌ها، پیاله‌ها، پروانه‌ها، سایه‌ها، و در صورت اخیراً در موردی که اشتباه نشود جایز است که هاء ملین را از آخر کلمه در کتابت (نه در تلفّظ) بیندازند و علامت جمع «ها» را متصل به کلمه نویسند مانند پیالها، بر خلاف لاله‌ها و جامه‌ها که اگر لالها و جامها نویسند. به جمع لال و جام مشتبه میشود، لیکن در این مورد هم بهتر این است که اصل اطراد قاعده را رعایت کنند و پیاله‌ها و سایه‌ها نویسند.

قاعدهٔ ۴۲ - عدد، دو و سه را در اتصال به «م» ادات ترتیب «دوم و سوم» بدون تشدید باید نوشت و دویم و سیوم نوشتن درست نیست. مشدد نوشتن واو این دو کلمه هم (دوّم و سوّم) از غلطهای مشهور است عدد «سی» را در اتصال بدین میم «سی‌ام» نویسند نه «سیم»

(تبصره) نوشتن «هیجده یا هیژده و هیفده و هیجدهم و هیژدهم و هیفدهم» به افزودن یاء بعد از هاء از غلطهای مشهور و صحیحش «هجده یا هژده و هفده و هجدهم یا هژدهم و هفدهم» بدون یاء است.

ترکیب دو کلمه با هم

وجوه ترکیب دو کلمه در فارسی شش است:

مزج، اسناد، اضافه، وصف یا نعت، عطف، اتباع یا مزاوجت. و مرکب نظر بدین وجوه به مرکب مزجی و اسنادی و اضافه و وصفی و عطفی و اتباعی تقسیم میشود، مانند: درختستان، درخت افتاد، درخت هلو، درخت بلند، درخت و گیاه، درخت مرخت، یا دار و درخت. در نوشتن برخی از این مرکبات قواعدی که به عرض میرسد باید مراعات شود.

قاعدهٔ ۴۳ - مرکب مزجی در حکم مفرد است و مانند یک کلمه تلفّظ می‌شود و بنابراین در کتابت هم باید به صورت یک کلمه نوشته شود و از جدا نوشتن دو جزوش جز در مواردی که در قاعدهٔ ۴۴ ذکر میشود خودداری باید کرد، مانند خاکسار، گلستان، سنگلاخ، پیشگاه. شاهتره، سیماب، گلرخ، دلبر، غمگسار، دستکش، همنام، بیخرد، پشتواره، گوشواره، شاهوار، خوشروی، دستیار، بختیار، شبیار، جاندار، دلدار، پاسبان، سگبان، نگهبان، همچنین، همچنان. و مرکب وصفی و اضافی را مانند مرکب اسنادی جدا می‌نویسند، چون سخن لطیف، راه نو، دل من، پای مور، مگر در صورتی که ترکیب مغلوب باشد که متصل نویسند مانند کتابخانه، نیمکرد، کتخدا. لفظ «صاحب» را در اضافه به بعض کلمات بی کسرهٔ اضافه تلفّظ می‌کنند و در نوشتن متصل به مضاف‌الیه می‌نویسند مانند صاحبدل، صاحبقران، صاحبجاه.

و مرکب عطفی را هر گاه واوش محذوف باشد متصل نویسند مانند «گفتگوی، جستجوی، رستخیز» و مرکب اتباعی در حکم مرکب عطفی است جز این که کمتر اتفاق می‌افتد که واوش حذف شود.

قاعدهٔ ۴۴ - از متصل نوشتن لفظ مرکب در موارد ذیل خودداری باید کرد:

اول وقتی که کلمه دراز شود مانند «سلیمان شکوه» که «سلیمانشکوه» نباید نوشت.

دوم وقتی که زشت و بدنما شود مانند «هم‌نخجیر» که «همنخجیر» نباید نوشت.

سوم وقتی که خواندنش دشوار گردد مانند «رستم صولت» که «رستمصولت» نباید نوشت.

چهارم وقتی که به‌سبب متصل نوشتن دو حروف همجنس پهلوی هم واقع شود مانند «هم‌مسلک و بی‌یار» که «هممسلک و بییار» نباید نوشت.

پنجم وقتی که کلمه‌یی را بر جزو دوم مرکب به‌وسیلهٔ واو عطف کرده باشند مانند «بی‌عار و ننگ و بی‌خورد و خواب» که اگر متصل (بیعار - بیخورد) نویسند چنان مینماید که «بی» تنها بر جزو اول داخل شده و مفادش تعلقی به جزو دوم ندارد.

ششم وقتی که کلمه مشتبه به کلمهٔ دیگر شود و این غالباً در مواردی است که جزو اول «بی» و جزو دوم مبدو به همزه باشد چون «بیآرام» که اگر «بیارام» نویسند به فعل امر مشتبه گردد.

قاعدهٔ ۴۵ - کلمهٔ مرکب به معنی شناخته می‌شود و علامت معنویش این است که بتوانیم به‌جای آن کلمهٔ مفردی چه از آن زبان و چه از زبان دیگر بگذاریم مانند بیعلم که به جای آن کانا یا جاهل می‌توان گفت.

بنابراین از متصل نوشتن دو کلمه که به صورت لفظی مرکب مینماید لیکن در معنی مرکب نیست خودداری باید کرد، و این غالباً در دو مورد اتفاق می‌افتد.

اول در موردی که جزو دوم کلمه‌یی باشد که هم به‌معنی فعل امر و هم به‌معنی اسم فاعل می‌آید که در صورت اول جدا و در صورت دوم متصل باید

نوشت، مانند «فرمانبر و نگهدار» که در این جمله «فرمانبر خدا و نگهدار خلق باش» باید متصل نوشته شود، و در این جمله: «خدایرا فرمان بر و دل نگه دار» باید منفصل نوشته شود و نظایر این بسیار است.

دوم – در مواردی که دو کلمه گاهی برای وصف اسم (صفت مطلق) و گاهی برای وصف فعل (قید) استعمال شود که آن دو کلمه را در صورت اول متصل و در صورت دوم منفصل نویسند مانند بیعلم و بیزر که در این جمله: مرد بیعلم بیکاره و شخص بیزر بیچاره است، باید متصل نوشته شود، و در این جمله: بی علم کاری از پیش نرود و بی زر مرادی میسر نشود، باید منفصل نوشته شود. و رعایت این نکتهٔ دقیق در کتابت کمال لزوم دارد و اغلب بدان متوجه نیستند.

قاعدهٔ ۴۶ – در خط فارسی تجزیهٔ یک کلمه خواه مفرد باشد و خواه مرکب مزجی و خواه مرکب عطفی که واوش حذف شده است جایز نیست، و مراد از تجزیه در اینجا این است که نصف کلمه را با علامتی از قبیل «–» درآخر یک سطر و نصف دیگرش را با همان علامت در اول سطر بعد قرار دهند. در مرکبهای اضافی از قبیل «غم دل و درِخانه» و مرکبهای وصفی از قبیل «مردِ بد و پیرِ زن و پیر مرد» و مرکبهای عطفی با واو از قبیل «گفت و شنود» و «خورد و خواب» و مرکبهای به مزاوجت یا اتباع که نوعی از مرکب عطفی است از قبیل «خوار و زار، تار و مار» هم رعایت این قاعده پسندیده و مستحسن است.

قاعدهٔ ۴۷ – در کلمات مرکبی که حرف آخر جزو اول و حرف اول جزو دوم آنها همجنس یا متقارب المخرج است گاهی به‌جای دو حرف، یک حرف مشدد یا مخفف می‌نویسند، مانند «شبو، شپره، شباز، بتر، زوتر سپیدیو، بادامغز، نیمن» که اصل آنها «شب بو، شب پره، شب باز، بدتر، سپید دیو، بادام مغز، نیم من» است، این کلمات را به صورت اصل هم می‌توان نوشت و در این صورت (چنانکه در قاعدهٔ ۴۳ گفت شد) باید منفصل نوشت نه متصل.

قاعدهٔ ۴۸ – برخی از نویسندگان قدیم هاء «که» را پیش از «چون» و هاء «چه» را پیش از بعض کلمات از قبیل «کنم و گویم» می‌انداختند و «ک» و «چ» را متصل به کلمهٔ بعد می‌نوشتند، مانند «کچون، چکنم، چگویم» به‌جای «که چون، چه کنم، چه گویم» و امروز هم بعضی از مبتدیان «چه قدر» را «چقدر» می‌نویسند، این طرز کتابت چون سبب اشتباه کلمات میشود روا نیست، و «که و چه» را در همه جا (بجز مواردی که در ضمن قواعد پیش یاد شده است) جدا از کلمهٔ بعد باید نوشت، مگر در دو کلمهٔ «چگونه و چسان» که از بسیاری استعمال صورت ترکیبی آن فراموش شده و در حکم دو کلمهٔ مفرد است.

قاعدهٔ ۴۹ – «که و چه» رابط میان موصول و صله و رابط میان اسم نکره و جملهٔ صفت را متصل به کلمهٔ پیش نباید نوشت، مگر در صورتی که دو کلمه در حکم یک کلمه باشد و آن در مواردی است که نویسندگان قدیم هاء ملیّن را از آخر «که و چه» می‌انداختند و آن عبارت است از کلمات «آنکه، آنچه، بلکه، چنانکه، چنانچه، بدانکه، بدانچه» که در قدیم «آنک، آنچ، بلک، چنانچ، بدانک، بدانچ» می‌نوشتند در غیر این چند کلمه متصل نوشتن «که و چه» به کلمهٔ پیش جایز نیست و فی‌المثل «کسی که، مردی که، وقتی که، صورتی که» باید نوشت، نه «کسی که، مردی که، وقتی که، صورتی که».

قاعدهٔ ۵۰ – چسبانیدن اسم اشاره به مشارالیه و اسم عدد به معدود ناروا و از غلطهای فاحش کتابت است، جز در موردی که اسم اشاره با مدخولش و اسم عدد با معدودش تشکیل مرکبی مزجی داده باشد که در این صورت در حکم یک کلمه است و مطابق قاعدهٔ ۴۲ متصل نوشته می‌شود، مانند «آنکه، آنچه، آنکس، آنچنین، آنچنان، امسال، امروز، امشب» و مانند «ششصد، هفتصد، نهصد، هجده، هفده» و نظایر اینها. در غیر این مورد اسم اشاره را جدا از مشارالیه و اسم عدد را جدا از معدود باید نوشت و فی‌المثل «این مرد، آن روز، پنج روز، شش ماه» باید نوشت نه «اینمرد، آنروز، پنجروز، ششماه» و باید متذکر بود که اینگونه متصل‌نویسی از تصرفات برخی از خوشنویسان ناشی شده است که به‌جای نوشتن نقاشی کرده و برای زیبا نمودن خط بعضی کلمات و حروف را که باید جدا نوشته شود متصل نوشته‌اند. و دیگران آن را کتابتی جایز شمرده و بدون اراده و قصد معین پیروی کرده‌اند.

قاعدهٔ ۵۱ – از جملهٔ متصل‌نویسی‌ها که به تقلید از نقاشان خط معمول شده است چسبانیدن حرف ندا به منادی است، مانند «ایدوست، ایخدا، ایفلک»، که باید «ای دوست، ای خدا، ای فلک» نوشته شود و به‌طور کلی در نوشتن این قبیل کلمات باید اصل تطابق را رعایت کرد و آنچه را که در تلفّظ دو کلمه است در کتابت هم دو کلمه نوشت.

***

بخش دوم

فرهنگها

۱ - فرهنگهای فارسی

سعید نفیسی[1]

فرهنگهای فارسی

الف - تاریخ لغت‌نویسی فارسی

دربارهٔ زبانهای ایرانی قدیمترین فرهنگ که در دست است یکی فرهنگ اویم[2] است و دیگر فرهنگ معروف به «مناختای» که فرهنگ پهلویک نیز نامیده‌اند[3] و قراینی هست که هر دو کتاب را در دورهٔ ساسانی و یا شاید در عصری نزدیک به دورهٔ ساسانی تألیف کرده باشند.

اما فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی کنونی تقریباً معاصر با فرهنگ‌نویسی برای زبان تازی به دست ایرانیان است، زبان کنونی ما که در دورهٔ اسلامی همیشه آن را زبان دری نامیده‌اند و احتمال نزدیک به یقین میرود که در دوره‌های پیش از اسلام نیز همین نام را داشته باشد، و از دورهٔ ساسانی مردم ایران که در شمال و مغرب و جنوب ری بوده‌اند، همه به زبان پهلوی سخن میرانده‌اند و آنها که در مشرق ری بوده‌اند به زبان دری سخن می‌گفته‌اند. در دورهٔ اسلامی از زمان طاهریان اندک اندک ادبیاتی به زبان دری پیدا شده و در دورهٔ صفاریان و به مراتب بیشتر از آن در دورهٔ سامانیان این زبان ادبیات بسیار وسیع و بسیار جالبی پیدا کرده و رفته‌رفته در قلمرو زبان پهلوی بیشتر منتشر شده است.

در زمانی که دری بنای انتشار را گذاشته مردم قلمرو زبان پهلوی خود را به کتابهایی نیازمند دانسته‌اند که زبان دری را بدیشان بیاموزد، و این مقدمهٔ فرهنگ‌نویسی زبان فارسی کنونی یعنی زبان دری است.

حاجی خلیفه در کشف‌الظنون در حرف «تا» دو کتاب را پی در پی بدین گونه نام می‌برد که در چاپ جدید استانبول چنین آمده است:

« تاج‌المصادر فی‌اللغة - لابی جعفر احمدبن علی المعروف به جعفرک المقری البیهقی المتوفی سنه اربع و اربعین و خمسمائه و هو مجلد، اوله الحمدلله رب العالمین حمداً یفوق حمد الشاکرین الخ. جمع فیه مصادرالقرآن و مصادرالاحادیث و جردها عن‌الامثال و الاشعار و اتبعها الافعال التی تکثر فی دواوین العرب».

تاج‌المصادر فی لغةالفرس - لرودکی الشاعر «هوالحسن محمّدبن عبدالله‌السمرقندی المتوفی سنة ۴۳۴».

به گمانم جمله‌ای که در پایان سطر آخر در میان « گیمه » چاپ شده. از الحاقات ناشر این چاپ تازه است، زیرا که در چاپ سابق استانبول نیست و مخصوصاً « هوالحسن محمّدبن عبدالله السمرقندی

---

۱ - اصل این مقاله در مقدمهٔ برهان قاطع مصحح دکتر معین به طبع رسیده و اینک با تلخیص و تجدید نظر در اینجا چاپ می‌شود. (م. م.)

2 - Hans Reichelt, Der Frahang - i Oim, Vienna, 1900 2 part

3 - Hoshang and Haug, An Old Pâzand Glossary, with Index and Essay on Pahlavi, Bombay and London, 1970; H. F. J. Junker, The Frahang i Pahlavîk, Heidelberg, 1912 (م. م.).

المتوفی سنه ۴۳۴» کاملاً شتر گربه است، و رودکی ابوعبدالله جعفربن محمّد نام داشته، و جای سخن نیست که در ۳۲۹ هـ.ق. درگذشته است.

از سوی دیگر تردیدی نیست که قطعاً حاج خلیفه در اسناد کتابی به نام تاج‌المصادر فی‌لغة‌الفرس به رودکی شاعر اشتباه کرده است و این کتاب دوم همان کتاب اول است یعنی تاج‌المصادر یک کتاب بیشتر نیست، و آن کتابی است در لغت عربی به فارسی شامل مصادر زبان تازی که ابوجعفر احمدبن علی جعفرک بیهقی متوفی در ۵۴۴ تألیف کرده است، و چون نام و نسب رودکی ابوعبدالله جعفربن محمّد و نام مؤلف تاج‌المصادر ابوجعفر احمدبن علی بوده اشتراک کلمهٔ جعفر در نام و نسب این دوتن سبب شده است که کسی تاج‌المصادر را از رودکی دانسته و گفتهٔ نادرست او را حاج خلیفه هم نقل کرده است. در این صورت رودکی کتابی در لغت فارسی تألیف نکرده است.

تا اوایل قرن یازدهم کتابی در لغت فارسی به دست فرهنگ‌نویسان ایران و هندوستان بوده است که پیداست کتاب کوچکی بوده و فرهنگ‌نویسان نام آن را «رسالهٔ ابوحفص سغدی» یا «فرهنگ ابوحفص سغدی» آورده‌اند. جمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین حسن انجو در فرهنگ جهانگیری که در ذیقعدهٔ ۱۰۰۵ هـ.ق. به تألیف آن آغاز کرده و در ۱۰۱۷ هـ.ق. از تألیف آن فارغ آمده و پیش از او محمّد قاسم‌بن حاج محمّد سروری کاشانی در فرهنگ سروری که در ۱۰۰۸ هـ.ق. تألیف کرده و در مجمع‌الفرس که در ۱۰۲۸ هـ.ق. به پایان رسانیده است از این کتاب مطالبی گرفته‌اند.

دربارهٔ این رسالهٔ ابوحفص سغدی و یا فرهنگ ابوحفص سغدی بحث جداگانه باید کرد، زیرا که مطلب دراز است و در اینجا نمی‌گنجد. دلایلی چند هست که ابوحفص سغدی مؤلف فرهنگ در اواسط قرن پنجم می‌زیسته است، و وی باید به جز ابوحفص حکیم‌بن احوص سغدی باشد که نوعی از رود را اختراع کرده و آن را شهرود نام گذاشته و از استادان معروف موسیقی بوده و در حدود ۳۰۰ و ۳۰۶ میزیسته است و شاید همان کسی باشد که گویند نخستین شاعر زبان فارسی بوده است. معلوم نیست این رسالهٔ ابوحفص یا فرهنگ ابوحفص که تا اوایل قرن یازدهم نیز در دست فرهنگ‌نویسان آن دوره بوده هنوز در میان هست یا اینکه نابود شده است.

در هر صورت چنان می‌نماید که فرهنگ‌نویسی برای زبان دری تنها در قرن پنجم معمول شده و این زمانی است که زبان دری خرده‌خرده در نواحی دیگر ایران که قلمرو اصلی آن نبوده انتشار می‌یافته است.

حاج خلیفه در کشف‌الظنون در حرف «تا» ضبط کرده است: «تفاسیر فی لغة‌الفرس لحکیم قطران‌الارموی» برای این نکته که قطران کتابی در لغت فارسی تألیف کرده است، دلیل دیگر داریم و آن این است که اسدی در مقدمهٔ فرهنگ خود میگوید: «قطران شاعر کتابی کرد» و شاید نام آن همان تفاسیر بوده باشد که حاج خلیفه آورده است. ناصرخسرو در سفرنامهٔ خود جایی که از اقامت خود در تبریز در حدود ربیع‌الاول سال ۴۳۸ یاد می‌کند می‌گوید:

« در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست، پیش من آمد دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند» پیداست که مراد ناصر خسرو از «زبان فارسی نیکو نمی‌دانست» این است که زبان دری را که زبان معمولی آذربایجان نبوده نیکو نمی‌دانسته است و به همین جهت معانی اشعار منجیک و دقیقی را که از قلمرو زبان دری بوده‌اند، از ناصر خسرو می‌پرسیده و به همین جهت کتاب لغتی نوشته است. از این قرار شرف‌الزمان قطران‌بن منصور ارموی شاعر معروف متوفی در ۴۶۵ کتابی در این زمینه داشته است.

عجالةً قدیمترین کتابی که در این زمینه هست «لغت‌نامه» تألیف ابومنصور علی‌بن احمد اسدی‌الطوسی است که به نام فرهنگ یا لغت فرس اسدی معروف است، و آن را پس از نظم گرشاسب‌نامه یعنی پس از ۴۵۸ تألیف کرده است، و آن هم در صورتی است که اشعار گرشاسب‌نامه را که در نسخه‌های کنونی این لغت‌نامه است اسدی خود در آن جا داده باشد. بیشتر بدان می‌ماند کسانی که در این کتاب دست برده‌اند این اشعار را پس از اسدی در آن داخل کرده باشند و بعید می‌نماید که اسدی برای لغاتی که معنی کرده شاهد از شعر خود آورده باشد. هدایت در مجمع‌الفصحا رحلت اسدی را در ۴۶۵ یعنی همان سال رحلت قطرا ن آورده و اگر این نکته درست باشد و با نکتهٔ پیشین سازگار آید، لغتنامهٔ

اسدی در میان سالهای ۴۵۸ و ۴۶۵ تألیف شده است.

اسدی خود در مقدمهٔ فرهنگ می‌گوید: «فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیربن دیلمسپار النجمی الشاعر... از من... لغت‌نامه‌ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بیتی بود یا دو بیت و به‌ترتیب حروف آباتا ساختم».

این شاگرد اسدی قطعاً همان «ابوالهیجا اردشیربن دیلمسپارالنجمی‌القطبی‌الشاعر» است که در رمضان سال ۵۰۷ نسخهٔ ترجمان‌البلاغه را که در ترکیه هست به خط خود نوشته است و اگر مرگ اسدی را در ۴۶۵ درست بدانیم تا ۴۲ سال پس از مرگ اسدی هم زنده بوده است ولی همین نکته ما را به تردید می‌اندازد که اسدی در ۴۶۵ مرده باشد زیرا بعید است شاگرد کسی، و آن هم شاگردی که به درخواست وی استادش کتابی برای او بنویسد تا ۴۲ سال پس از او زیسته باشد و شاید بدین‌وسیله بتوان رحلت اسدی را ده پانزده سال پس از ۴۶۵ دانست.

این لغت‌نامه یا فرهنگ اسدی یکی از کتابهائی است که بیش از همه در آنها دست برده‌اند و در هر زمانی برای تکمیل آن چیزی بر آن افزوده‌اند چنانکه به جرأت نمی‌توان گفت آنچه از اسدی است کدام است. با این همه کتاب بسیار جالب و بسیار سودمندی است که اساس و مبنای همهٔ لغت‌نویسان است که پس از اسدی آمده‌اند.

ظاهراً پس از تألیف لغت‌نامهٔ اسدی تا مدتهای مدید در ایران دیگر کتابی نظیر آن تألیف نکرده‌اند و همین کتاب مرجع همه بوده است. گویا پس از فرهنگ اسدی تنها در قرن نهم در هندوستان بار دیگر بدین کار دست زده‌اند و آن هم بدین‌جهت است که در قرن نهم هر روز بر عدهٔ سلسله‌های پادشاهان مسلمان و فارسی‌زبان در هند افزوده می‌شد و مردم هند که از ایران دور بودند بیش از پیش به یادگرفتن زبان فارسی که زبان همهٔ این دربارها و حکومت‌ها بود نیازمند می‌شدند یکی از نخستین کتابهای لغت که در هند تألیف شده اداة‌الفضلاء، تألیف قاضی‌خان بدر محمّد دهلوی است ملقب به دهار وال[1] که در ۸۲۲ به پایان رسیده[2] و پس از آن شرف‌نامهٔ احمد منیری یا فرهنگ ابراهیمی تألیف ابراهیم قوام‌الدین فاروقی است که در ۸۷۸ خاتمه یافته است. پس از آن عدهٔ بسیار از این گونه کتابهای لغت در هندوستان تألیف کرده‌اند و دامنهٔ این کار هنوز ادامه دارد. در ایران گویا پس از اینکه قرنها دنبالهٔ این کار را رها کرده‌اند تنها در نیمهٔ اول قرن سیزدهم و آنهم به تقلید از دانشمندان هند باز کتابهائی در لغت فارسی تألیف کرده‌اند[3].

ب - فهرست فرهنگهای فارسی

تهیهٔ فهرست کامل از همهٔ کتابهائی که در لغت فارسی نوشته‌اند دشوار است و آنچه تاکنون توانسته‌ام استقصا بکنم شامل بیش از ۲۰۰ کتابی است که پس از این نام می‌برم. البته کتابهای بسیار که در لغت عربی به فارسی و در لغت فارسی به ترکی نوشته شده و همچنین کتابهائی که از زبان‌های اروپائی به فارسی و از فارسی به زبان‌های اروپائی تألیف کرده‌اند و شمارهٔ آنها نیز بسیار فراوان است از این عداد بیرون است و آنچه پس از این می‌آید تنها شامل نامهای کتابهائی است که در لغت فارسی به زبان فارسی نوشته‌اند و فهرست نامهای آنها به‌ترتیب حروف الفبا بدینگونه است:

۱ - اداة‌الفضلای سابق‌الذکر.

۲ - آصف‌اللغات، از شمس‌العلماء نواب عزیز جنگ بهادر که به‌واسطهٔ رحلت مؤلف تألیف و چاپ آن ناتمام مانده است.

۳ - ارمغان آصفی، از محمّد عبدالغنی‌خان.

۴ - استعارات سروری.

۵ - اشرف اللغات، از محمّدبن عبدالخالق.

۶ - اشهراللغات[4].

۷ - اصطلاحات شعرا، از رحیم‌الدین.

۸ - اقنوم‌اللغه.

۹ - انیس‌المتحیرین.

۱۰ - بحرالافاضل، از محمّدبن قوام.

---

۱ - قدیمترین فرهنگ فارسی مؤلف در هند «فرهنگ فخر قواس» است. (قاضی عبدالودود، دانشمند هندی)

۲ - نسخهٔ آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به نشانی Or. 1262 موجود است (ریو، نسخ فارسی ج ۲ ص ۴۹۱) - قاضی بدر محمّد دارای تألیفی دیگر است به نام «دستورالاخوان» که فرهنگی است عربی به فارسی و نسخه‌ای از آن در کتابخانه موزهٔ بریتانیا بنشانی Or. 3273 ضبط است. (ریو نسخ فارسی ص ۱۲۰) و نسخهٔ دیگر آن در کتابخانهٔ علامه علی‌اکبر دهخدا موجود است. سال تألیف این کتاب ۸۱۲هـ. ق. است.

۳ - معیار جمالی که در ۷۴۴ به نام شاه شیخ ابو اسحق اینجو تألیف شده، مشتمل بر لغت‌نامه‌ای است. رک: ص ۱۴۳.

۴ - تألیف غلام‌الله بهکین هانسوی. مؤلف به سال ۱۰۸۲ هـ. ق. (م. م).

۱۱ - بحرالفضائل[۱].
۱۲ - بحر عجم از محمّد حسین قادری[۲].
۱۳ - برهان جامع از محمّد کریم‌بن مهدیقلی تبریزی در ۱۲۰۶.
۱۴ - برهان قاطع، از محمّد حسین‌بن خلف تبریزی متخلص به برهان در ۱۰۶۲[۳].
۱۵ - بهار عجم، از لاله تیک چند بهار هندی در ۱۱۵۶.
۱۶ - پیوستهٔ فرهنگ فارسی منظوم، از میرزا سیدمحمّد صادق‌خان امیری فراهانی ادیب‌الممالک.
۱۷ - تألیف یوسفی، از غلام یوسف.
۱۸ - تحفةالاحباب، از حافظ اوبهی در ۹۳۶.
۱۹ - تحفةالسعاده یا فرهنگ اسکندری، از محمودبن ضیاءالدین محمّد در ۹۱۶.
۲۰ - تحفةالصبیان.
۲۱ - تحفةالفقیر، لغت منظوم.
۲۲ - تحفهٔ شاهدی.
۲۳ - تفاسیر، از شرف‌الزمان قطران‌بن منصور ارموی.
۲۴ - جامع‌الفارس.
۲۵ - جامع‌اللغات منظوم، از نیازی حجازی.
۲۶ - جان بی جان.
۲۷ - چراغ هدایت، از سراج‌الدین علیخان آرزو متوفی در ۱۱۶۹.
۲۸ - حسن العباب.
۲۹ - خزینةالامثال، از سیّدحسین شاه حقیقت.
۳۰ - خیابان گلستان فرهنگ منظوم از مولوی محمّد علی.
۳۱ - دستورالاعصار، از عباس‌بن محمّد.
۳۲ - دستورالافاضل[۴].
۳۳ - دستورالفضلاء.
۳۴ - دستوراللغات.
۳۵ - دستور سخن.
۳۶ - کتاب‌الدقایق.
۳۷ - دلیل ساطع، از محمّد مهدی واصف.
۳۸ - دیباج‌الاسماء.
۳۹ - دیرینه.
۴۰ - دیوان‌الادب.
۴۱ - رسالةالنصیریه.
۴۲ - رسالة فی لغةالفرس، از کمال پاشازاده.
۴۳ - رسالهٔ ابوحفص سغدی.
۴۴ - رسالهٔ حسین وفائی.
۴۵ - رسالهٔ محمّد افندی.
۴۶ - رسالهٔ مخلص کاشانی.
۴۷ - رسالهٔ مفردات و مرکبات.
۴۸ - رسالهٔ میرمحمّد افضل ثابت.
۴۹ - رهنمای سهولت.
۵۰ - زفان گویا.
۵۱ - زواهراللغات، از ابوالنجیب محمّد جوانرودی در لغات گلستان و بوستان و یوسف و زلیخا که درقرن دهم نوشته است.
۵۲ - سخن‌نامهٔ نظامی، از سعیدبن نصربن تمیم غزنوی.
۵۳ - سراج‌اللغه، از سراج‌الدین علیخان آرزو متوفی ۱۱۶۹[۵].
۵۴ - سرمهٔ سلیمانی[۶].
۵۵ - شرح اصطلاحات صوفیهٔ شیخ ابن‌عطار.
۵۶ - شرح‌الاسماء.
۵۷ - شرف‌اللغات، از میرحسن دهلوی.
۵۸ - شرفنامهٔ منیری یا فرهنگ ابراهیمی، از ابراهیم قوام‌الدین فاروقی در ۸۷۸.
۵۹ - شمس‌اللغات، از جوزف بریتوجینز انگلیسی ساکن هندوستان[۷].
۶۰ - صحاح‌العجم، از شیخ یحیی آمری رومی قرشی.
۶۱ - ضرورالمبتدی، از سیف‌الدین‌بن قائم‌الله عظیم‌آبادی.
۶۲ - غیاث‌اللغات، از محمّد غیاث‌الدین‌بن جلال‌الدین‌بن شرف‌الدین مصطفی آبادی رامپوری در ۱۲۴۲.
۶۳ - فردوس‌اللغات از عطاءالله.
۶۴ - کتاب فرس، از سیّدشریف لاهیجی.
۶۵ - فرنودسار یا فرهنگ نفیسی، از دکتر میرزا علی‌اکبرخان نفیسی ناظم‌الاطباء[۸].
۶۶ - فرهنگ آنندراج، از محمّد پادشاه شادبن غلام

---

۱ - تألیف محمّدبن قوام‌البلخی‌الکرنی. سال تألیف حدود ۷۹۵ هـ. ق. (م. م).
۲ - متخلص براقم. سال تألیف کتاب ۱۲۷۲ هـ. ق. (م. م).
۳ - رک: مقالهٔ آقای حکمت در همین مقدمه. (م. م).
۴ - تألیف حاجب خیرات دهلوی. سال تألیف ۷۴۳ هـ. ق. (م. م).
۵ - تاریخ تألیف کتاب مزبور ۱۱۴۷ هـ. ق. است. (م. م.).
۶ - شرح آن در مآخذ برهان (مقالهٔ آقای حکمت) بیاید. (م. م.).
۷ - شمس‌اللغات فارسی و عربی به فارسی است به سرپرستی «مستر جوزف انگلیسی» در سنهٔ ۱۲۲۰ هـ. ق. تألیف شده است. (م. م.).
۸ - پنج مجلد آن در طهران در سالهای ۱۳۱۷ - ۱۸، ۱۳۱۸ - ۱۹، ۱۳۱۹ - ۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ و ۱۳۳۴ در شرکت سهامی چ رنگین به اهتمام آقای سعید نفیسی فرزند مؤلف به طبع رسیده. (م. م.).

محیی‌الدین در ۱۳۰۶.
۶۷ - فرهنگ آیتی، از عبدالحسین آیتی.
۶۸ - فرهنگ اخلاق ناصری.
۶۹ - فرهنگ اسکندرنامهٔ بری، از میربن حسن.
۷۰ - فرهنگ‌الافعال، از هومی سهراب.
۷۱ - فرهنگ الفاظ غریبه و اصطلاحات نادرهٔ شاهنامه.
۷۲ - فرهنگ اللهداد سرهندی که ظاهراً همان مدارالافاضل اوست.
۷۳ - فرهنگ امیری، از منشی محمّد امیرالدین.
۷۴ - فرهنگ انجمن آرای ناصری از رضاقلیخان هدایت امیرالشعراء.
۷۵ - فرهنگ بازرگانی، از ن. راست.
۷۶ - فرهنگ بشیرخان، تألیف در قرن یازدهم.
۷۷ - فرهنگ بوستان، از میربن حسن.
۷۸ - فرهنگ بهارستان، از محمّدعلی تبریزی خیابانی.
۷۹ - فرهنگ پیشه‌وران، از انتشارات ادارهٔ کل آمار و ثبت احوال.
۸۰ - فرهنگ جعفری.
۸۱ - فرهنگ جهانگیری، از جمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین اینجو در ۱۰۳۵[۱].
۸۲ - فرهنگ حسین وفائی.
۸۳ - فرهنگ حسینی[۲].
۸۴ - فرهنگ داستان ترکتازان هند.
۸۵ - فرهنگ دساتیر[۳].
۸۶ - فرهنگ دیوان خاقانی.
۸۷ - فرهنگ رشیدی از عبدالرشید تتوی در ۱۰۷۷.
۸۸ - فرهنگ سروری، از محمّد قاسم‌بن حاج محمّد سروری در ۱۰۰۸.
۸۹ - فرهنگ سکندرنامه، از سیّدبن حسن‌بن سیدقاسم.
۹۰ - فرهنگ سیاسی، از رضا آذرخشی.
۹۱ - فرهنگ الفاظ نادره و اصطلاحات غریبهٔ شاهنامهٔ فردوسی که نخستین بار در پایان شاهنامه چ آقامحمّد مهدی ارباب اصفهانی به سال ۱۲۶۲ هـ.ق. طبع شده.
۹۲ - فرهنگ شاهنامه، از دکتر رضازادهٔ شفق.
۹۳ - فرهنگ شرح‌الاسماء، از عبدالواسع هانسوی.
۹۴ - فرهنگ شیخ‌زادهٔ عاشق.
۹۵ - فرهنگ شیخ عبدالرحیم بهاری.
۹۶ - فرهنگ شیخ محمود بهاری.
۹۷ - فرهنگ ضمیری.
۹۸ - فرهنگ عاصمی.
۹۹ - فرهنگ عالمی.
۱۰۰ - فرهنگ عباسی، از صدرالدین احمدبن محمّدرضا نایب‌الصدر تبریزی در ۱۲۲۵.
۱۰۱ - فرهنگ عبدالله نیشابوری.
۱۰۲ - فرهنگ عجایب.
۱۰۳ - فرهنگ علی نیک‌پی.
۱۰۴ - فرهنگ فخری قواس، تألیف در قرن هفتم.
۱۰۵ - فرهنگ قاضی ظهیر.
۱۰۶ - فرهنگ کاتوزیان، از محمّد علی کاتوزیان[۴].
۱۰۷ - فرهنگ گلستان شامل لغات گلستان، از جنیدبن عبدالله موسوی.
۱۰۸ - فرهنگ گلستان و بوستان تألیف همو.
۱۰۹ - فرهنگ لغات مثنوی، از شاه‌عبداللطیف که ظاهراً همان لطایف‌اللغات است.
۱۱۰ - فرهنگ مبارکشاه غزنوی[۵].
۱۱۱ - فرهنگ مجملی[۱]، از حافظ‌الله محمّد.
۱۱۲ - فرهنگ محتشمی.
۱۱۳ - فرهنگ محمّدبن قیس.
۱۱۴ - فرهنگ محمّد هندوشاه[۶].
۱۱۵ - فرهنگ محمودی، از خواجه محمود علی.
۱۱۶ - فرهنگ مختصر.
۱۱۷ - فرهنگ مفتاح‌الکنز، از قاضی حسین‌بن خواجه محمّد.
۱۱۸ - فرهنگ منظومه.
۱۱۹ - فرهنگ منصور شیرازی.
۱۲۰ - فرهنگ میرزا ابراهیم‌بن شاه حسین اصفهانی[۷].

---

۱ - رک: مآخذ برهان در مقالهٔ آقای حکمت در همین مقدمه (م.م.)
۲ - تألیف حسین‌بن احمد معاصر عالمگیر.(م.م.)
۳ - رک: دساتیر در همین مقدمه.(م.م.)
۴ - در طهران به سال ۱۳۱۱ هـ. ش. چاپ شده. (م.م.)
۵ - مشهور به فخر قواس. (م.م.).
۶ - فرهنگ صحاح‌الفرس تألیف محمّدبن هندوشاه منشی که به نام خواجه غیاث‌الدین رشید تصنیف شده و شرح آن در همین مقدمه بیاید. (م.م.)
۷ - دو نسخهٔ خطی از این کتاب در کتابخانهٔ علامه دهخدا موجود است. ذیل کلمهٔ «غنجار» در هر دو نسخه آمده: «به فتح سرخی که زنان بر رو بمالند و آن را گلگونه نیز گویند و در این زمان که سنهٔ ۹۸۶ است پران نیز مرتکب این امر شوند گاهی.» (از یادداشتهای علامه دهخدا) (م.م.)

۱۲۱ - فرهنگ نادرهٔ شاهنامه.
۱۲۲ - فرهنگ‌نامهٔ نفیسی تألیف نویسنده[۱].
۱۲۳ - فرهنگ نایاب که برای لغات نثر شبنم شاداب ظهیرای تفرشی در ۱۲۶۵ نوشته‌اند.
۱۲۴ - فرهنگ نصیریه، از حکیم محمّد نصیر.
۱۲۵ - فرهنگ نظام، از سیّدمحمّد علی داعی‌الاسلام[۲].
۱۲۶ - فرهنگ نظامی، از سروان ضرغامی و زرگر و خوش‌نویسان[۳].
۱۲۷ - فرهنگ نو از حسن عمید و فریدون شادمان.
۱۲۸ - فرهنگ نوبهار، از محمّد علی تبریزی خیابانی[۴].
۱۲۹ - فرهنگ بابایی.
۱۳۰ - فرهنگ یوسف و زلیخای جامی، از میربن حسن.
۱۳۱ - فواید برهانی.
۱۳۲ - قسطاس‌اللغه، از شیخ نورالدین محمّد یوسف حکیم.
۱۳۳ - قنیة‌الطالبین.
۱۳۴ - قنیة‌الفتیان.
۱۳۵ - کثیرالفواید، از شاه محیی‌الدین.
۱۳۶ - کشف‌الدقایق، از حافظ محمّد منصورخان.
۱۳۷ - کشف‌اللغات، از محمّد عبدالرحیم کامل.
۱۳۸ - کشف‌اللغات از محمّد عبدالرحیم‌بن احمد سور.
۱۳۹ - گنج‌اللغات، از گردهای لال هندی.
۱۴۰ - گنج‌نامهٔ ابن‌طیفور، از علی‌بن طیفور مکی در فرهنگ شاهنامه.
۱۴۱ - لجة العجم.
۱۴۲ - لسان‌الشعراء.
۱۴۳ - لطایف‌اللغات، از عبداللطیف‌بن عبدالله کبیر یزدی.
۱۴۴ - لغات المبتدی.
۱۴۵ - لغات عالمگیری، از مولوی فاضل دهلوی.
۱۴۶ - لغات کشوری.
۱۴۷ - لغت بشیرخانی، از بشیرخان.
۱۴۸ - لغت سیّدفخرالدین.
۱۴۹ - لغت فارسی، از اعتمادالسلطنه محمّد حسنخان.
۱۵۰ - لغت فرس یا لغت‌نامه، از اسدی طوسی[۵].
۱۵۱ - لغت محمّد نظام‌الدین.
۱۵۲ - لغت‌نامه، از علی‌اکبر دهخدا[۶].
۱۵۳ - کتاب‌اللغه.
۱۵۴ - مجمع‌الفرس، از محمّدقاسم‌بن حاج‌محمّد سروری کاشانی در ۱۰۲۸[۷].
۱۵۵ - مجموع‌اللغات، از ابوالفضل‌بن مبارک علامی.
۱۵۶ - مجموعة‌الانس فی لغات الفرس.
۱۵۷ - محمودداللغات، از محمودبن عبدالواحد.
۱۵۸ - مختصراللغات، از مولوی جعفر.
۱۵۹ - المخمسات‌الادبیهٔ منظوم، از سراج قاضی.
۱۶۰ - مدارالافاضل، از شیخ‌الله‌داد سرهندی[۸].
۱۶۱ - مزیل‌الاغلاط.
۱۶۲ - مشکلات‌الفرس.
۱۶۳ - مصطلحات‌الشعراء، از وارسته[۹].
۱۶۴ - مظهرالعجایب، از قتیل.
۱۶۵ - معیاراللغه.
۱۶۶ - معیار جمالی، از شمس‌الدین فخری اصفهانی[۱۰].
۱۶۷ - نصایح‌الدریه.
۱۶۸ - مفتاح‌الادب، از مطهربن ابی‌طالب لاذقی.
۱۶۹ - مفتاح‌البدایع، از وحید تبریزی شاعر.
۱۷۰ - مفتاح‌الحقایق فی کشف‌الدقایق، از سلطان

---

۱ - جلد اول آن از «آ» تا «اسحاق اینجو» در تهران به سال ۱۳۱۹ در چاپخانهٔ شرکت سهامی چاپ رنگین به طبع رسیده.
۲ - در پنج مجلد در حیدرآباد به سال ۱۳۴۶ - ۱۳۵۸ هـ. ق. به طبع رسیده. (م.م.)
۳ - فرهنگ نظامی، مشتمل بر پاره‌ای از لغات و کنایات نظامی گنجوی تألیف وحید دستگردی، مندرج در دفتر هفتم از سبعهٔ حکیم نظامی. ۱۳۱۷ شمسی، مطبعهٔ ارمغان. (م.م.).
۴ - در دو مجلد در تبریز به سال ۱۳۰۸ هـ. ش. به چاپ رسیده. (م.م.)
۵ - رک: لغت فرس اسدی در مقدمهٔ حاضر. (م.م.)
۶ - رک: پایان مقدمهٔ حاضر. (م.م.).
۷ - رک: مقالهٔ آقای حکمت در همین مقدمه (م.م.)
۸ - ملا الله‌داد فیض‌بن علی شیر سرهندی کتاب مزبور را به سال ۱۰۰۱ هجری تألیف کرده. (م.م.)
۹ - مصطلحات الشعراء تألیف سیالکوتی مل وارستهٔ لاهوری مؤلف به سال ۱۱۵۱ هـ. ق. (م.م.).
۱۰ - معیار جمالی و مفتاح ابواسحقی تألیف شمس‌الدین‌بن اصفهانی معروف به شمس فخری که این کتاب خود را در سال ۷۴۴ به نام شاه شیخ ابواسحق اینجو ممدوح حافظ تألیف کرده است و آن مشتمل است بر چهار فن: اول در علم عروض، دوم در علم قوافی، سیم در بدایع‌الصنایع، چهارم در لغت فرس. نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ علامه دهخدا و کتابخانهٔ مرحوم اقبال آشتیانی موجود است و اخیراً به تصحیح دکتر کیا به طبع رسیده است. (م.م.).

محیی‌الدین.
۱۷۱ - مفتاح‌الکنز، از قاضی حسن‌بن خواجه محمّد.
۱۷۲ - مفتاح‌المعانی، از فسونی‌بن عبدالله شاعر.
۱۷۳ - مفتاح‌المعضلات.
۱۷۴ - مفتاح گلستان، از ابوالفیض امین‌الدین.
۱۷۵ - ملحقات برهان قاطع.
۱۷۶ - ملهمه در لغات حروف مهمله از مفیدبن محمّدعلی اصفهانی.
۱۷۷ - موائدالفوائد.
۱۷۸ - مؤیدالفضلاء از شیخ‌محمّد لاد دهلوی[1]
۱۷۹ - مهذب‌اللغات.
۱۸۰ - نزهةالصبیان.
۱۸۱ - نسیم‌الاحباب، لغت منظوم.
۱۸۲ - نصیراللغات.
۱۸۳ - نظیراللغات.
۱۸۴ - نوادراللغه، از فرخی.
۱۸۵ - نوادرالمصادر، از بهار هندی[2].
۱۸۶ - واژه‌های نو چ فرهنگستان ایران[3].
۱۸۷ - وسیلةالمقاصد.
۱۸۸ - هفت قلزم، از غازی‌الدین حیدر.

* * *

۱ - مؤلف به سال ۹۲۵ هـ. ق. (م. م.).
۲ - رک: شمارهٔ ۱۵ از فهرست حاضر. (م. م.).
۳ - نخست به عنوان «واژه‌های نو که تا پایان سال ۱۳۱۸ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده» در ششمین شماره از انتشارات فرهنگستان در فروردین ۱۳۱۹ تهران شرکت چاپ رنگین منتشر شده و بار دیگر به عنوان «واژه‌های نو که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است» در هفتمین شماره از انتشارات دبیرخانهٔ فرهنگستان چاپخانهٔ تابان تهران ۱۳۱۹ انتشار یافته است. (م. م.).

معرفی بعض فرهنگهای مهم

سعید نفیسی

لغت فرس اسدی[1]

عجالةً قدیمترین کتابی که در این زمینه (لغت فارسی) هست «لغت‌نامه» تألیف ابومنصور علی‌بن‌احمد اسدی طوسی است که به نام فرهنگ یا لغت فرس اسدی معروف است و آن را پس از نظم گرشاسب‌نامه یعنی پس از ۴۵۸ تألیف کرده است و آن هم در صورتی است که اشعار گرشاسب‌نامه را که در نسخه‌های کنونی این لغت‌نامه است، اسدی خود در آن جا داده باشد. بیشتر بدان می‌ماند کسانی که در این کتاب دست برده‌اند این اشعار را پس از اسدی در آن داخل کرده باشند و بعید می‌نماید که اسدی برای لغاتی که معنی کرده شاهد از شعر خود آورده باشد. هدایت در مجمع‌الفصحا رحلت اسدی را در ۴۶۵ یعنی همان سال رحلت قطران آورده و اگر این نکته درست باشد با نکتهٔ پیشین سازگار آید، لغت‌نامهٔ اسدی در میان سالهای ۴۵۸ - ۴۶۵ تألیف شده است. اسدی خود در مقدمهٔ فرهنگ می‌گوید: «فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیر دیلمسپارالنجمی الشاعر... از من... لغت‌نامه‌ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بیتی بود یا دوبیت و به‌ترتیب حروف آبا تا ساختم.»

این شاگرد اسدی قطعاً همان «ابوالهیجا اردشیربن دیلمسپارالنجمی‌القطبی‌الشاعر» است که در رمضان سال ۵۰۷ نسخهٔ ترجمان‌البلاغه را که در ترکیه هست به خط خود نوشته است و اگر مرگ اسدی را در ۴۶۵ درست بدانیم تا ۴۲ سال پس از مرگ اسدی هم زنده بوده است، ولی همین نکته ما را به تردید می‌اندازد که اسدی در ۴۶۵ مرده باشد، زیرا بعید است شاگرد کسی، و آن هم شاگردی که به درخواست وی استادش کتابی برای او بنویسد، تا ۴۲ سال پس از او زیسته باشد و شاید بدین‌وسیله بتوان رحلت اسدی را ده پانزده سال پس از ۴۶۵ دانست.

این لغت‌نامه یا فرهنگ اسدی یکی از کتابهایی است که بیش از همه در آنها دست برده‌اند و در هر زمانی برای تکمیل آن چیزی بر آن افزوده‌اند، چنانکه به جرأت نمی‌توان گفت آنچه از اسدی است کدام است. با این همه این کتاب بسیار جالب و بسیار سودمندی است که اساس و مبنای همهٔ لغت‌نویسانی است که پس از اسدی آمده‌اند[2].

لغت فرس اسدی نخست در ۱۸۷۹ م. به اهتمام و تصحیح پاول هورن آلمانی در گتنگن به طبع رسید و بار دیگر به تصحیح مجدد مرحوم عباس اقبال آشتیانی و به سرمایهٔ مرحوم سیّدعبدالرحیم خلخالی در ۱۳۱۹ هـ.ش. در تهران و بار دیگر به اهتمام آقای محمّد دبیرسیاقی در ۱۳۳۶ در تهران طبع و منتشر شد.[21]

***

۱ - از مقدمهٔ برهان قاطع چ معین ج ۱ ص شصت و نه - هفتاد.

۲ - پایان مقالهٔ آقای سعید نفیسی.

عبدالعلی طاعتی

صحاح‌الفرس

صحاح‌الفرس کهنترین لغت‌نامهٔ موجود فارسی به فارسی پس از لغت فرس اسدی است. مصنف آن شمس الدین محمّدبن فخرالدین هندو شاه نخجوانی مشهور به «شمس منشی» از نویسندگان نامی قرن هشتم هجری است (زندگانی در فاصلهٔ سالهای ۶۸۴ - ۷۷۶ هـ.ق.) و کتاب دیگری هم در فن کتابت و نویسندگی به نام «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» از او به یادگار مانده است. وی این کتاب یعنی صحاح‌الفرس را به سال هفتصدوبیست‌وهشت (۷۲۸ هـ.ق.) در شهر تبریز، در زمان وزارت خواجه غیاث‌الدین‌بن رشیدالدین فضل الله وزیر نیکنام سلطان ابوسعید[1] در «تصحیح لغات طوایف فرس» و تنظیم وتکمیل کتاب لغت فرس اسدی، به وضع و ترتیب «صحاح اللغه» تألیف ابونصر اسمعیل‌بن حماد جوهری تصنیف کرده است. عبارت دیباچهٔ کتاب صحالح الفرس در این باب بدین گونه است:

«... بعد از آنکه در تصحیح لغات و جمع کتبی که در این فن ساخته‌اند مبالغه نمود و نسخه‌هاء درست و معتمد علیها حاصل کرد، هم در این مهم شروعی پیوست، و آن مقدار لغات که متداول است و حکیم اسدی نیاورده بود و طبیعت جامد و ذهن خامد به اثبات آن مجاهدت کردند، در این مجموع مثبت گردانید و به شواهد ابیات بلغاء و روابط اشعار شعراء و فصحاء عجم مؤکد و مستحکم کرد، و بعد از اتمام این جمله را به «کتاب صحاح‌الفرس» موسوم کرد، چهٔ وضع و ترتیب این موافق صحاح‌اللغهٔ جوهری است جزاء الله عن اهل العلم خیر الجزاء و همچنانکه صحاح اللغه مشتمل است بر تصحیح لغات قبایل عرب، این کتاب مشتمل است بر تصحیح لغات طوایف فرس...»

این کتاب همان است که مؤلف فرهنگ جهانگیری (تألیف در سال ۱۰۰۵ هـ.ق.) ضمن بیان و شمردن منابع لغت‌نامهٔ خود، از آن با نام «فرهنگ محمّدبن هندوشاه» یاد می‌کند[2].

آنچه از دیباچهٔ مفصل و پرارزش نسخهٔ ملکی اینجانب که کهنتر و کاملتر از سه نسخهٔ موجود است[3] و نیز از مجموع سه نسخه دانسته می‌شود صحاح‌الفرس کتابی است در بیست‌وپنج باب و دارای حدود چهارصدوسی فصل و دوهزاروسیصد لغت (اغلب لغات بسیط نه مشتقات و ترکیبات و

---

۱ - مقتول در رمضان ۷۳۶.

۲ - فرهنگ جهانگیری چ لکنهو.

۳ - تاریخ کتابت نسخهٔ ملکی اینجانب به نوعی است که با توجه به خصوصیات نسخهٔ «۸۲۰» و «۹۲۰» و حدا کثر «۱۰۲۰» خوانده شده است. دو نسخهٔ دیگر، یکی متعلق است به استاد علامهٔ فقید علی‌اکبر دهخدا و مصحح است به تصحیح استاد و همان است که در مجلدات نشر یافتهٔ لغت‌نامه از آن نقل شده است. امکان استفاده از این نسخه برای اینجانب از اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۳ با اجازهٔ استاد علامهٔ فقید و به پایمردی دانشمند عزیز آقای دکتر محمد نظام که در مقدمهٔ جلد پنجم فرهنگ خود (صفحهٔ د - ه) به معرفی آن پرداخته است. این نسخه در ایران فروخته شد و به ملکیت آقای دکتر صادق‌کیا استاد گرامی زبان پهلوی دانشگاه درآمد و به لطف ایشان اکنون به امانت در اختیار اینجانب است. دراین مختصر مجال بیان مختصات هر یک از نسخ سه گانه نیست.

کنایات) با شواهد متعدد[۱]. برای هر لغت و یک دیباچهٔ نسبةً مفصل حاکی از ستایش خواجه غیاث‌اللغات و شمه‌ای از احوال مؤلف و وصفی از لغت فرس اسدی و بیان کیفیت کار مؤلف و ذکر فهرست الابواب و تعداد فصول و لغات و بحثی در باب حروف تهجی و شرح چگونگی تنظیم لغات و اهمیت کتاب.

استاد دانشمند فقید دهخدا در حاشیهٔ صفحات اول نسخهٔ صحاح‌الفرس خودشان ضمن کنجکاوی در باب هویت کتاب و مؤلف آن (چون این نسخه دیباچهٔ کتاب را ندارد) سطوری نوشته‌اند که نقل بعضی عبارات آن در این مختصر برای آگاهی یافتن از اهمیت صحاح الفرس سودمند است:

«... این کتاب بهترین کتابهائی است در نوع خود که من دیده‌ام یعنی مؤلف یا بیواسطه یا مع‌الواسطه یکی از چندین لغت ابتدائی را مصححاً در دست داشته (از قبیل فرهنگ اسدی یا قطران و غیره) و ابیاتی که از قدما نقل کرده است بر خلاف اسدی پاول‌هورن و اسدی آقای حاج‌محمّد آقای نخجوانی در کمال بی‌غلطی، صحت و درستی است به‌طوری‌دو کتاب را (اگر این نسخه افتادگی نداشت[۲]) ممکن بود کاملاً تصحیح کرد، و حسن دیگر.... ضبط آن است.... و جز در حرف سیم کلمه جای شک نمی‌ماند نه در حرف اول و نه در آخر و نه در دویم،که جز آنکه پنج یا شش حرفی باشد آن وقت در چهارمی و پنجمی راه احتمالات باز می‌شود، و حسن سوم این کتاب ابیات متعدد شعرای سامانی و جز آنهاست که هیچیک نه در اسدی و نه در فرهنگهای دیگر بعد از او دیده نمیشود....»

این کتاب یکی از مراجع مهم فرهنگ‌نویسان معروف بوده و تحقیقات لغوی در زمینهٔ لغات مشترک اغلب یا بنسخ لغت فرس منتهی می‌شود و یا بنسخ این کتاب صحاح‌الفرس به‌واسطه یا بی‌واسطه.

مؤلف فرهنگ نظام که نخستین بار نسخه‌ای از این کتاب را شناسانیده گوید:

«صحاح الفرس فرهنگ شعری قابل قدر است و در اهمیت تالی لغت الفرس، اما حیف که نسخش کمیاب است... شرقشناسان اروپا از قابل قدر بودن صحاح الفرس اطلاع نداشتند و الّا به‌جای معیار جمالی که کتاب لغت مهملی است آن را چاپ می‌کردند». (مقدمهٔ جلد پنجم فرهنگ نظام صفحهٔ د -ه)[۳].

***

۱ - مؤلف فرهنگ وفائی (تألیف در سال ۹۳۳ هـ. ق.) وجود شواهد متعدد را در فرهنگ صحاح‌الفرس برای هر لغت، نیز تصریح میکند.

۲ - بیشتر از ثلث کتاب افتاده است.

۳ - فقط بعد از شناخته شدن نسخهٔ اینجانب (رجوع شود به یادداشت نویسنده در صفحهٔ ۷۹ شمارهٔ هفتم مجلهٔ یادگار - اسفند ۱۳۲۴) اطمینان حاصل شده است که صحاح الفرس همان فرهنگ محمّد هندوشاه است و از دو نسخهٔ دیگری این اطمینان را نتوان پیدا کرد و به‌خصوص از نسخهٔ داعی الاسلام که در حقیقت خلاصه‌ای است از اصل کتاب، اهمیت و مزایای صحاح الفرس به خوبی دانسته نمی‌شود و رفع اشتباهاتی راکه محققین دربارهٔ این کتاب کرده‌اند نمیکند.

دکتر صادق کیا

معیار جمالی

«معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی» کتابی است در چهار فنّ عروض، قوافی، بدایع الصنایع و لغت فرس که شمس فخری اصفهانی از سرایندگان سدهٔ هشتم هجری در سال ۷۴۴ - ۷۴۵ به نام جمال‌الدین ابواسحاق پسر محمودشاه اینجو پادشاه فارس که حافظ او را ستایش میکرده، نوشته است.

آگاهیهائی که از سرگذشت و زندگانی و کارهای شمس فخری به دست آورده‌ایم یکی از خود معیار جمالی و دیگری از نوشته‌های دیگران است.

الف - آگاهیهائی که از معیار جمالی به دست آمده است:

۱ - در دیباچه می‌نویسد[۱]:

«غرض از این مقدمه آن که در سنهٔ ثلث عشر و سبعمائه که عنفوان شباب و ریعان حداثت بود اتفاق سفر لرستان[۲] افتاد چند روز با فضلای آن دیار و شعرای آن تلال و قفار سعادت مصاحبت دست داد پیوسته با آن عزیزان که چابک‌سواران مضمار بلاغت‌اند بحث عروض و قوافی میرفت روزی بر سبیل استفادت التماس مؤامره در این هر دو فن کردند، انجاح ملتمس و ایجاب مسؤول ایشان را مختصری در فن عروض و قوافی ساخته شد موسوم به معیار نصرتی منسوب به اتابک سعید مغفور نصرت الدنیا و الدین احمد[۳] انارالله برهانه هرچند آن مختصری مفید است اما به‌واسطهٔ آن که در آن دیار مقام توقف و مجال تصرف نبود آن مجموعه چنان‌که مقتضای خاطر و مستودع ضمیر بود مرتب نشد و از آن وقت باز پیوسته دغدغهٔ طبع و وسوسهٔ دل آن بود که در فن شعر آنچه مالابُدّ فضلاء متبحر و مایحتاج شعراء متأخر باشد مجموعه‌ای نوشته شود که هر سخنور که به غور آن برسد و بر ابواب و فصول فنون آن مطلع گردد در این فن محتاج کتاب دگر نباشد تا در این وقت که مراجعت سفر مبارک شیراز اتفاق افتاد و در محنت‌آباد اصفهان که از ظهور فتنه و عدوان و عدم امن و امان و استیلاء رنود و اوباش و تزاحم کینه و پرخاش به هیچ جا مجال ترددی و از هیچ کس امید تفقدی نبود ناچار چون سایه گوشه‌نشین و چون عنقا عزلت‌گزین می‌بایست بود. مدت شش ماه در کنج خلوت با حریف قناعت به سر برد و در این ایام انزوا و مدت اختفا سعادت مساعدت نمود و توفیق رفیق گشت، عروس آن آرزو از خدر ضمیر روی نمود و آفتاب آن مراد از مشرق خاطر طالع شد. به یمن دولت روز افزون و سعادت القاب همایون شاه و شهریار اسلام‌پناه و نامدار ایام، مؤسس قواعد فضل و اکرام، نتیجهٔ سعادت افلاک و اجرام، خاقان المعظم،

---

۱ - آنچه در این پیشگفتار از معیار جمالی آورده می‌شود از روی دستنویس کتابخانهٔ خراج چی اوغلو (ترکیه) است که گزارش آن در پیشگفتار کتاب آمده است.

۲ - در اصل «گورستان» است.

۳ - اتابک نصرت‌الدین احمد پسر یوسف شاه از امرای فضلویه یا اتابکان لرستان (لر بزرگ) است که از ۶۹۵ تا ۷۳۰ در لرستان فرمانروائی داشته و شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی تاریخ «المعجم فی آثار ملوک العجم» را به نام او نوشته و هندو شاه پسر سنجر نخجوانی «تجارب السلف» را به نام او کرده است.

شاهنشاه الاعظم، قهرمان السیف و القلم، مالک رقاب الامم، وارث ممالک سلیمان، مزین تاج و تخت کیان، مربی افاضل آفاق، مخدوم شاهان جهان به استحقاق، شیخ ابواسحاق خلدالله ملکه که حقیقت خیاط دولت قبای جهاندار بر قامت زیبای او انداخته است و مکلل اقبال افسر کامگاری از برای فرق فرقدسای او ساخته... در سنهٔ اربع و اربعین و سبعمائه این مجموعه که حقیقت مجموعه‌ای از بدایع و انموذجی از غرایب است میسر گشت مشتمل بر چهار فن، فن اول در علم عروض، فن دوم در علم قوافی، فن سوم در علم بدایع‌الصنایع، فن چهارم در علم لغت فرس و از مایحتاج این علوم هیچ دقیقه در این فنون مهمل نگذاشت و آن را **معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی** نام نهاد و مجموع اشعار و ابیات شواهد این چهار فن به نام یا لقب یا کنیت این شاه صاحب‌قران خلدالله جلاله موشح گردانید چنان که در مجموع این چهار کتاب هیچ شعر بیگانه از اشعار متقدمان و متأخران نیست الّا چند بیت معدود که ضرورت استشهاد را آورده شد بلکه جمله مخترع طبع و مبتدع خاطر این بندهٔ ضعیف است».

۲ - در فنّ قوافی می‌نویسد:

«در سنهٔ اثنی و ثلاثین و سبعمائه این بنده به خطهٔ قم رسید توجهاً الی حضرةالصاحب الاعظم، دستورالاعلم، افتخار و نظام ایران، خواجه قوام الدولة و الدین عابد الاصفهانی عزت انصاره و مدتی فارغ‌البال مرفه‌الحال فی سعة من العیش و المال در ظلال عنایت و اهتمام آن خواجهٔ کریم به سر بردم. در اثنای آن مدت مولانا و سیّداعظم یگانهٔ روزگار افضل آن بلاد و دیار مولانا جلال‌الدین جعفری فراهانی[1] که حقیقت افضل عصر و اکمل دهر بود به خطهٔ قم تشریف داد چند روز در بندگی آن بزرگ بودم و از لطایف و نوادر خاطر وقاد او مستفید می‌شدم. در آن مدت اتفاق انشاء قصیدهٔ مخزن‌البحور و مجمع‌الصنایع که مشتمل است بر پنجاه و پنج بحر و هر بحری متضمن صنعتی از صنایع حدایق السحر در مدح وزیر سعید شهید غیاث‌الدین امیر محمّد رشید[2] طاب ثراه افتاده بود و مختصری نیز در محاسن قم به التماس صاحب اعظم مشارالیه عَزّت انصاره و اکابر قم گفته بودم، این ابیات چون به شرف مطالعهٔ آن بزرگ رسید روزی تشریف داد و این رباعی گفته بودم. مثالش:

بسیار کس از بری و بحری دیدم
خلقی ز هلالی و ز بدری دیدم
در شیوهٔ فاضلی و در باب سخن
استاد زمانه شمس فخری دیدم.

و از بنده سؤال کرد که این شیوه جایز است یا نه، بنده شرح این صورت بر او عرضه کرد، عظیم پسندیده داشت.

۳ - نیز در فن قوافی می‌نویسد:

روزی در مجلس صاحب اعظم، افضل اکابر عجم، افتخار و بی‌نظیر ایران، نیکوسیرت و یگانهٔ جهان خواجه عمادالدولة و الدین محمود الکرمانی[3] لازال عواقبه کاسمه محموداً بحث انواع تضمینات میرفت چون بدین نوع رسیدند فرمود که هیچکس سه رباعی گفته باشد که تا رباعی آخر نخوانند معنی رباعی اول تمام نشود و اصحاب گفتند کس نگفته است این بنده هم در آن مجلس هشت رباعی موقوف بدیهه در مدح آن حضرت بگفت و آن هشت رباعی این است موقوف...».

۴ - از پدر خویش (فخری اصفهانی) چند بار در سه فن نخستین یاد کرده و از آن پیدا است که پدرش نیز در این فنها دست داشته و شعر میسروده و در هنگام نوشتن معیار جمالی زنده نبوده است[4]:

در فن عروض می‌نویسد:

«این بیچاره در تفحص و حد وزن و کیفیت آن سعی بسیار کرد در هیچ کتاب عروض حد وزن نیافت و از کما ینبغی آن هیچ کس خبری نداشت الّا در این چند گاه که به تحریر این تألیف و تقریر این تصنیف مشغول بود از دوستی که جملهٔ جملهٔ فضل است... استبصار نمود او گفت که من در کتابی یافته‌ام. بعد از چند روز که به خدمتش مشرف شد این

---

۱ - در دستنویسی از معیار جمالی که از آن نگارنده است و گزارش آن خواهد آمد «مولانا جلال‌الدین جعفر فراهانی» آمده است.

۲ - خواجه غیاث‌الدین محمّد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله و وزیر سلطان ابوسعید بهادر است و در سال ۷۳۶ کشته شده است.

۳ - خواجه عمادالدین محمود وزیر شیخ ابواسحق بوده و حافظ او را ستایش کرده است (نگاه کنید به «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ»، ج ۱ «تاریخ عصر حافظ» از دکتر قاسم غنی، تهران ۱۳۲۱، صص ۱۰۷ - ۱۱۱).

۴ - فخری قطعه‌ای در تاریخ مرگ سه تن از گویندگان همزمان خود (امامی هروی، بدر جاجرمی، مجد همگر) دارد و آن این است:

شیخ اصحاب امامی هروی — مجد همگر که بود صدر کفات
بدر جاجرمی آن نکوسیرت — در سپاهان چو دررسید ممات
در ثمانین و ست و ستمائه — به دو مه هر سه یافتند وفات.

صورت تقریر فرمود... و از پدر خویش مولانا سعید فخری اصفهانی طاب ثراه چند نوبت حد و حقیقت وزن سؤال کردم او فرمود که الوزن مایحصل من ترتیب ارکان موضوعة...یعنی وزن آن است که از ترتیب ارکان عروض حاصل شود که یک دور آن از بیست و چهار حرف درنگذرد...».

۵ - نیز در فن عروض دربارهٔ پدر خود می‌نویسد:

«بدان که این بحر (بحر طویل) از بحور عرب است و شعراء عجم را بر آن شعر نیست الّا پدر این بیچاره مولانا مرحوم افضل المتأخرین فخرالدین فخری اصفهانی طاب ثراه که قصیده‌ای پنجاه و پنج بیت در بحر طویل اظهار قدرت طبع و مهارت خود را گفته است و مطلع آن قصیده این است. بیت...»

۶ - نیز در فن عروض دربارهٔ پدر خود می‌نویسد:

«اما بحر مدید، این بحر نیز از بحور شعراء عرب است و شعراء عجم را در این بحر شعر کمتر باشد و پدرم طاب ثراه در این بحر هم قصیده‌ای مطول گفته است و مطلع آن این است. بیت...»

۷ - در فن قوافی دربارهٔ خود می‌نویسد:

«نوعی دیگر آن است که بعضی از حرف کلمهٔ قافیه از آخر بیت اول متعلق باشد به اول بیت ثانی چنان که پدر این ضعیف مولانا فخرالدین اصفهانی رحمةالله گفته است. مثالش...».

۸ - در فن بدایع‌الصنایع دربارهٔ پدر خود می‌نویسد:

«السؤال و الجواب، این صنعت چنان باشد که شاعر در مصراع اول سؤال کند و در مصراع آخر جواب گوید یا در بیتی از معشوق سؤال کند و در بیت دوم جواب گوید و البته واجب است که در بیت اول مخاطبی پیدا کند تا جواب درست آید و آنچه بعضی کرده‌اند که هیچ مخاطب نیاورده‌اند چنان که پدر این ضعیف مولانا فخری اصفهانی گفته است و پیش از او شعرا گفته‌اند، مثالش از شعر مولانا فخری اصفهانی:

گفتم که پیک باد صبا روح‌پرور است
گفتا همای فتح و ظفر سایه گستر است.

۹ - نیز در فن بدایع‌الصنایع دربارهٔ پدر خود می‌نویسد:

«المسمط، بدان تسمیط به‌ترتیب بر پی هم داشتن باشد و این صنعت چنان باشد که شاعر چهار مصارع یا پنج مصراع بگوید و در این مصاریع قافیه را رعایت کند و در مصراع چهارم یا ششم یا هشتم یا دهم قافیه‌ای که غیر از آن قافیه باشد که در مصاریع آورده باشد بیاورد و تا آخر قصیده بر آن قافیه تمام کند مثالش از شعر عرب للحریری... مثالش از شعر پارسی، بدان که شعراء متقدم مسمط از هشت نگذرانیده‌اند الّا پدر بنده به ده رسانیده است و در قصیده‌ای مسمط معشر گفته است یکی را این است، مطلع قصیده:

تأثیر صبا صحن چمن خلد برین کرد
ژاله دهن لاله پر از در ثمین کرد

.....

و مطلع قصیدهٔ دیگر این است... این بنده جواب او این قصیدهٔ مسمط معشر گفت و در مجموع قصیده چند صنعت دیگری رعایت کرد».

ب - آگاهیهائی که از نوشته‌های دیگران به دست آمده است:

۱ - در کشف‌الظنون آمده است:

«بدایع‌الصنایع رسالة فارسیة للشمس الفخری».

«معیار الجمالی فی لغة الفرس و العروض لشمس فخری الاصفهانی الفه للسلطان جمال‌الدین ابی‌اسحق شیخ شاه سنة ۷۴۴ اربع و اربعین و سبعمائة مشتملاً علی اربعة فنون[1] فی العروض،[2] فی القوافی، فی البدایع، فی لغة الفرس.

«معیار نصرتی فی العروض و القوافی مختصر لشمس فخری ایضاً ذکره فی الجمالی و ذکرانه الفه سنة ۷۱۳ ثلث عشرة و سبعمائة لاتابک نصرةالدین و لما کان مختصراً لم یکن کافیاً فی فن الشعر ثم صنف الجمالی لیکون کافیاً».

۲ - تقی‌الدین اوحدی بلیانی در تذکرهٔ عرفات عاشقین (نیمهٔ نخستین سدهٔ یازدهم) چنین می‌نویسد:

«شمس سپهر الفاظ و معانی، عطارد دفتر سخندانی، شمس‌الدین‌بن فخرالدّین الاصفهانی، شمس فخری، برجیس آسمان کمال، خورشید سمای جلال است. تتبّع الفاظ و لغات دری خوب

---

۱ - از روی عکس دستنویسی از این تذکره که در کتابخانهٔ بانکی‌پور هندوستان است. عکس دستنویس از آن آقای احمد سهیلی خوانساری است.

۲ - از روی دستنویس شمارهٔ ۴۳۱۳ کتابخانهٔ ملی ملک.

دانسته از او تصنیفات در میان است از جمله فرهنگی به نام شاه ابواسحاق نوشته و هر مدحی که به جهت آن پادشاه گفته التزام نموده که قوافیش غیرمشهور بود و فرس و دری بسیار استعمال می‌نمایند...».

۲ - امین احمد رازی در هفت‌اقلیم (نیمهٔ نخستین سدهٔ یازدهم) می‌نویسد»:

شمس‌الدّین‌بن فخرالدّین در عصر خود شمس فلک اقران و قمر آسمان همگنان بوده و فرهنگی به نام شاه ابواسحاق انجو نوشته که بین‌الجمهور متداول است و هر شعری که در مدح شاه مزبور گفته التزام نموده که قافیهٔ آن لغات غیرمشهور باشد چنانچه از این ابیات مستفاد میگردد».

چنانکه در بخشی از دیباچهٔ معیار جمالی که در بالا آورده شد دیدیم شمس فخری کوشش داشته است که در هر چهار فنّ این کتاب هر شعری که گواه می‌آورد از خود او باشد. او در این باره در آغاز فنّ سوم (بدایع الصّنایع) نیز چنین می‌نویسد:

«مولانا مرحوم افضل علماء عصره و اعلم فضلاء دهره ذوالبیانین نظماً و نثراً ذولسانین عجماً و عرباً رشیدالملّة و الدّین عمربن عبدالجلیل العمری المعروف بوطواط طاب ثراه در این فنّ کتابی ساخته و تألیفی پرداخته است و آن را حدایق‌السّحر و دقایق‌الشّعر نام نهاده... و حقیقت آن که در جمع و تألیف آن داد فضل داده است اما چون این بیچاره ملتزم شده است که مجموع ابیات شواهد این چهار فن نتیجهٔ قریحت و زادهٔ طبع خود آورد ناچار هر صنعتی را آنچه امکان اختراع و قدرت ابداع آن داشت از قصیده و قطعه و رباعی جهد نمود و بذل مجهود به‌جای آورد و آن را به نام یا لقب یا کنیت آن صاحب‌قران، دولت پناه و آن مؤید من عندالله موّشح و مرّصع گردانید و در هر صنعتی یک بیت عربی از کلام فضلا و یک بیت پارسی از قصیده‌ای که مولانا قوامی گنجه‌ای طاب ثراه در این فن گفته است آورد و باقی آنچه مقدور و ممکن بود از منشآت خود در آن درج کرد».

نیز در این باره در فنّ عروض می‌نویسد:

«پس مجموع بحور هفده باشد و این هفده بحر را بر پنج قسم قسمت کردند و هر قسمی را دایره‌ای ساختند و مصراعی شعر گفتند و بر حواشی دایره نوشتند تا کیفیّت فکّ بحور از یکدیگر معلوم شود و نام بحور در زیر مصراع نوشتند و افاعیل آن بحر بر حواشی دایره خارج دایره نوشتند چنانکه موضع بحر و افاعیل چون بخوانند آن بحر معلوم شود و چون این بیچاره متکفل شده است که هر بیت که جهت شواهد اوزان و غیره در این کتاب آورد از مخترع طبع خود آورد و به نام یا لقب یا کنیت آن پادشاه کامگار و شهریار نامدار موشح گرداند بنا بر آن معنی هر دایره‌ای را مصراعی گفت چنانکه عادت عروضیان است».

نیز در همین فنّ می‌نویسد:

«چون از تعداد بحور و ذکر ازاحیف و ثبت دوایر فارغ شدیم در تفصیل بحور اصلی و فرعی و ذکر عروضها و ضربها شروع کنیم و هر یک را استشهادی بیاریم و جملهٔ استشهادات را به نام یا لقب یا کنیت آن شهریار صاحب قران موّشح گردانیم».

ازاین‌رو در معیار جمالی شعرهای دیگران دیده نمیشود مگر گاه‌گاه و آن هم چنان که خود نویسنده میگوید آنها را از ناچاری آورده است. انوری، بوسلیک، خاقانی، خفاف، دقیقی، رشید وطواط، سعدی، ظهیر فاریابی، عنصری، فخرالدّین فخری اصفهانی (پدرش)، فردوسی، قوامی گنجه‌ای، کمال‌الدّین اسمعیل، معروفی، منوچهری از گویندگان فارسی هستند که شعر آنان در این کتاب آمده است و از شاهنامه، لیلی و مجنون، ویس و رامین نیز یاد شده است. در فنّ بدیع چنان که در بالا دیدیم یک قصیدهٔ قوامی گنجه‌ای را در صنعتهای شعری آورده است. از این یک جا که بگذریم از انوری و کمال‌الدّین اسماعیل اصفهانی بیش از دیگران شعر آورده و پیداست که با شعر آنان آشنائی بسیار داشته و به آنان به دیدهٔ استادی می‌نگریسته است.

شمس فخری در سه فنّ نخستین معیار جمالی به ویژه در عروض و بدیع گاهی از سرچشمه‌های کار خود یاد میکند یا نام استادان این سه فن را می‌آورد. به نظر میرسد که بیش از همه از «المعجم فی معائیر اشعار العجم» شمس قیس رازی و «حدائق السّحر» رشید وطواط بهره گرفته است، اگر چه گاهی سخنان شمس قیس را نادرست قلمداد میکند. تنها در فنّ چهارم (لغت فرس) است که نام هیچیک از فرهنگها و فرهنگ‌نویسان پیش از خود را نمیبرد و فقط در آغاز آن چنین میگوید:

«امّا لغت فرس را که نه میزانی و نه مصدری دارد

که در سقم و صّحت آن بدان تشبّث کنند واجب بود آن را مثالی نمودن و تمثالی بستن که در تقریر و تحریر آن ارباب کلام و اصحاب بیان را اعتمادی و اعتضادی باشد و پیش از این اساتذهٔ اشعار و براهمهٔ گفتار در این باب مطوّلات و مختصرات نوشته‌اند و هر لغتی را از کلام قدما استشهادی آورده امّا از آن استشهادات صحیح و منکسر آن معلوم نمیشود».

یکی از «اساتذهٔ اشعار و براهمهٔ گفتار» که شمس فخری کتاب او را در دست داشته بی‌گمان اسدی طوسی است که از لغت فرس او چند دستنویس باز مانده است و آن تنها واژه‌نامهٔ شناخته‌ای است که از پیش از سدهٔ هشتم هجری در دست داریم و در آن برای هر واژه گواه شعری از پیشینیان آورده شده است. شاید مقصود شمس فخری از «مختصرات» یکی فرهنگ قطران باشد که به گفتهٔ محمّد پسر هندوشاه پسر سنجر نخجوانی (در «صحاح الفرس» که در سال ۷۲۸ نوشته شده) بیش از سیصد واژه در آن یاد نشده بود.

شمس فخری در واژه‌نامهٔ خود روش اسدی طوسی را در لغت فرس پیروی کرده و فقط حرف انجامین واژه را در نظر گرفته و هر حرف را یک باب کرده و بابها را به ردیف الفبای کنونی فارسی آورده است بی‌آنکه به هیچ‌یک از حرفهای دیگر واژه کاری داشته باشد، ازاین‌رو در باب الف که نخستین باب واژه‌نامهٔ اوست «رخشا» پیش از «استا» و «کیا» پیش از «سا» و «سا» پیش از «ترا» آمده است. این واژه‌نامه در بیست‌ویک باب است و برای «پ» (و همچنین ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق) بابی ندارد. واژه‌هائی که به «ج» و «چ» و همچنین آنها که به «ک» و «گ» پایان می‌یابند در یک باب یاد شده‌اند ولی واژه‌هائی که به «د» و «ذ» و همچنین آنها که به «ز» و «ژ» پایان می‌یابند در دو باب جداگانه آمده‌اند. نویسنده در هر باب واژه‌ها را چنان دسته‌بندی کرده که بتواند هر دسته را در قافیهٔ یک قطعه یا قصیده بیاورد ولی گاهی ناچار شده است که یک واژه را تنها یاد کند. این دسته‌بندی نظم و صورت تازهٔ ویژه‌ای به واژه‌نامهٔ او داده است.

در واژه‌نامهٔ معیار جمالی واژه‌هائی مانند «مشغله»، «غمزه»، «برجاس»، «فراغ» (به معنی «فراغت»)، «مابون» که در واژه‌نامه‌های عربی نیز آمده، یاد شده است. در لغت فرس اسدی نیز این گونه واژه‌ها دیده می‌شود.

صورت برخی از واژه‌ها را شمس فخری نادرست آورده است مانند «پاکند» یا «باکند» به‌معنی «یاقوت» که در لغت فرس[1] «یاکند» (ولی در برهان قاطع «باکند» و «پاکند» و «یاکند») و در نوشته‌های پهلوی نیز «یاکند» است. همچنین «بنشتر: میکائیل» که در لغت فرس نیز به همین صورت و در برهان قاطع به دو صورت «بشتر» و «تشتر» یاد شده و درست «تشتر» است. در پهلوی «تیشتر» و در اوستائی «تیشتری» ستارهٔ تیر و ایزد باران است: همچنین است «گراز: چوبی که بدان گلهٔ گاو و گوسفند رانند» که در لغت فرس به صورت «گواز» و در برهان قاطع به صورتهای «گراز» و «گواز» آمده و درست «گواز» است. این واژه را در اوستائی به صورت «گوازَ» داریم از دو جزء «گو: گاو» و «اَز: راندن». صورتهای دیگر این واژه در فارسی «غباز» و «غبازه» است («غباره» تصحیف «غبازه» است). همچنین است «بد پدر: شوهر مادر» به‌جای «پَدَنَدَرْ» اگر چه در یک دستنویس به‌جای آن «پدندر» و در دستنویس دیگری «بدبدر» (پدندر؟) داریم ولی از شعری که شمس فخری برای آن ساخته پیداست که این واژه را نمی‌شناخته و وزن آن را نمی‌دانسته، با آن که «دختندر: نادختری» و «پسندر: ناپسری» را در واژه‌نامهٔ خود یاد کرده است.

این واژه در لغت فرس به صورت درست «پداندر» یاد شده. همچنین است «ژکس: معاذالله» که در لغت فرس به صورت «پرگس» آمده و صورت کاملتر آن «برگست» و «پرگست» را در لغت فرس و خود معیار جمالی داریم. این واژه در پهلوی «پرگست» است. «ژکس» در برهان قاطع نیز راه یافته همچنین است «بربروشان: امّت» که در لغت فرس به صورت «برروشنان» و در برهان قاطع به چندین صورت یاد شده و درست «بِرْرَوِشْنان» است (پهلوی «وِرْوِشْن: گروش») به معنی «معتقدان، مؤمنان» همچنین است «غوره: جوزی باشد که پنبه در آن باشد» که در لغت فرس به صورت «غوزه» دیده میشود و اکنون نیز به همین صورت به کار میرود. همچنین است «میزد: مجلس سور و عشرت» که در شعرهائی که در لغت فرس گواه آن آورده شده و نیز در شعرهای گویندگان کهن[2] «مَیزْد» خوانده می‌شود

---

۱ - لغت فرس، چ عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹ خورشیدی.

۲ - مانند این بیت از سنائی که در دیوان او (ویرایش مظاهر مصفا، ←

و صورت اوستائی آن «مَیزْدَ» است. در برهان قاطع «مَیزد» و «میزَد» هر دو یاد شده است. گاهی شمس فخری معنی واژه‌ها را نیز نادرست داده است مانند «آمار: استسقا» که در لغت فرس معنی «استقصا» دارد ولی در دستنویسی از آن «استسقا» آمده است. در برهان قاطع هر دو معنی «استقصا» و «استسقا» را می‌بینیم. شمس فخری «خشکامار: استقصا و تفحص بلیغ» را در واژه‌نامهٔ خود یادکرده ولی گویا بستگی آن را با «آمار» در نیافته است. از شعری که در لغت فرس گواه «آمار» آورده شده معنی «شمار» سخت آشکار است. همچنین است «هیربذ: قاضی جهودان» که در لغت فرس به معنی «قاضی گبران» است در دستنویسی از آن به‌معنی «قاضی و مفتی گبران» و در دستنویس دیگری «شخصی باشد که گبرکان او را محتشم دارند و میان ایشان داور باشد و آتش افروزد در گنبدشان». در برهان قاطع معنی نادرست معیار جمالی راه نیافته است. همچنین است «برزین: یکی از ائمهٔ دین ابراهیم است و آتشگاهی که او ساخته است آن را آذر برزین گویند» که در لغت فرس به معنی «آتشگاه گبران» است و در دستنویسی از آن به معنی «آتشگاهی است به گنبد و پس به نیشابور» و در دستنویس دیگری «آذربرزین آتشگاهی است به گنبد». آذر برزین، آذربرزین مهر، آذرمهر برزین، (در پهلوی: آتور بورزین مثر) نام یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ مزدیسنان و ویژهٔ کشاورزان و پیشه‌وران و در نزدیک نیشابور بود. دقیقی در شاهنامه میگوید که این آتشکده را گشتاسب پسر لهراسب کیانی ساخت. همچنین است «استا: تفسیر زند» و «پازند: اصل کتاب است و ابستا گزارش». در صورتی که «اوستا» اصل کتاب دینی مزدیسنان و «زند» گزارش آن است. همچنین است «میز: مهمان» از روی «میزبان: مهماندار» که در برهان قاطع نیز راه یافته. «میز» صورتی از «میزد» است که در بالا گفتیم. همچنین است «زردشت و زرادشت و زردهشت: یکی است و برزین امامان‌اند در ملّت ابراهیم».

چنان که دیدیم برخی از صورتها و معنیهای نادرست واژه‌ها در لغت فرس اسدی نیست در معیار جمالی پیدا شده است ولی بیشتر آن‌ها به واژه‌نامه‌هائی که پس از معیار جمالی نوشته شده و بنامترین و دستگردترین آنها که برهان قاطع است راه یافته. گمان می‌شود که این غلطها یا از بدنویسی و ناخوانائی و نادرستی دستنویسهای لغت فرس و فرهنگهای دیگری که شمس فخری در دست داشته یا از به کار نرفتن برخی واژه‌ها در گفتگوی فارسی‌زبانان آن روزگار یا از این که پاره‌ای واژه‌ها را فقط در برخی از بخشهای ایران به کار می‌بردند و در بخشهای دیگر آنها را نمی‌شناختند و همچنین شاید گاهی از روی دقت نکردن شمس فخری پیدا شده باشد. با این وصف واژه‌نامهٔ معیار جمالی یکی از بازمانده‌های باارزش ادبیات فارسی است زیرا گذشته از این که سومین واژه‌نامهٔ فارسی شناخته‌ای است که تا امروز بازمانده (نخستین لغت فرس اسدی و دومین صحاح الفرس محمّد هندوشاه است که فقط شانزده سال پیش از معیار جمالی نوشته شده) و چنان که گفتیم از روی لغت فرس (از روی دستنویسهای کهنه‌ای که اکنون در دست داریم[1] و فرهنگهای کهن دیگر فراهم شده که اینک در دست نیست، یکی از سرچشمه‌های واژه‌نامه‌های نامی و بزرگ مانند فرهنگ جهانگیری، مجمع‌الفرس سروری، برهان قاطع و فرهنگ رشیدی است. پیش از این فرهنگها در فرهنگهای دیگر مانند «فرهنگ وفائی» از حسین وفائی که به سال ۹۳۳ هجری نوشته شده و «شرح بحرالغرائب» (قائمه، لغت حلیمی) از لطف‌الله حلیمی (سدهٔ نهم و دهم) از آن بهره گرفته‌اند.[2]

برخی از دستنویسها در بخش چهارم معیار جمالی، گواهان شعری ندارند. در کتابخانهٔ ملی ملک مجموعه‌ای هست به شمارهٔ ۴۹۲ که در آن از برگ ۳۷ – ۲۱۷ در کنارهٔ صفحه‌ها، این بخش زیر عنوان «رسالهٔ لغت فرس» با انداختن گواهان شعری و کوتاه کردن دیباچه آورده شده است. همچنین در برگهای انجامین دستنویس شماره ۳۱۷ همین کتابخانه که

← تهران ۱۳۳۶، ص ۱۸۶):

گه خروشان چو در نبرد تو نای گاه نالان چو در میزد تو چنن.

و نیز مانند این بیت از فرخی:

ای به میزد اندرون هزار فریدون وی به نبرد اندرون هزار تهمتن.

نیز نگاه کنید به فرهنگ نظام زیر واژهٔ «میزد» به‌جای آن «نبرد» چاپ شده است.

۱ – کهنه‌ترین دستنویسی که اکنون از لغت فرس داریم به گمان نویسنده از ۷۲۲ هجری و جزو مجموعه‌ای از کتابخانهٔ ملی ملک به شمارهٔ ۵۸۳۹ است. (نگاه کنید به گفتاری از نویسنده زیر عنوان «کهنه‌ترین دستنویس لغت فرس اسدی طوسی» در شمارهٔ سوم، سال سوم ۱۳۳۵ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران).

۲ – محمّدتقی سپهر هم در براهین‌العجم از شعرهای فن چهارم معیار جمالی بسیار می‌آورد.

دستنویسی از کنزاللغات است، این بخش زیر عنوان نادرست «کتاب فرس از تألیف ملک الشعراء و الفضلاء ابومنصور علی‌بن احمد الاسدی الطوسی طاب منامه» با انداختن گواهان شعری آمده است.

بخش چهارم معیار جمالی بیش از سه بخش نخستین آن نام یافته و از آن بیش از آن سه بخش بهره گرفته شده است تا آنجا که برخی از دستنویسها فقط همین بخش را در بر دارند، و در برخی از دستنویسها عنوان معیار جمالی به همین بخش داده شده است و تاکنون فقط این بخش از آن کتاب به چاپ رسیده است. نخستین بار آن را ایرانشناس روس، کارل زالمان در سال ۱۸۸۵ در شهر قازان از روی یک دستنویس و به کمک فرهنگ جهانگیری، مجمع‌الفرس سروری، غیاث اللغات، کتاب حلیمی، شرف‌نامهٔ منیری، شعوری، سرمهٔ سلیمانی تحفةالاحباب ویراسته کرد. زالمان در ویرایش خود سخنی از معیار جمالی و شمس فخری و زندگانی و سرگذشت او نگفته است و در پایان آن رسالهٔ «مرغوب القلوب» شمس را که به سال ۷۵۷ سروده شده و همچنین قصیده‌ای از عنصری و قصیده‌ای از فرخی و قصیده‌ای از کمال‌الدین اسماعیل که از آنها در متن کتاب شعر گواه آورده شده افزوده است.

باید یادآور شود که در همه دستنویسهایی که دیده شده برای چند واژه‌ای گواه شعری نیامده. زالمان در ویرایش خود جای آنها را نقطه‌چین کرده است. این کمبودها در ویرایش ما کمتر از آن زالمان است[1].

***

۱ - برای اطلاع از نسخ خطی کتاب مورد بحث رجوع به مقدمهٔ آقای دکتر کیا بر «معیار جمالی» شود.

علی اصغر حکمت[1]

فرهنگ جهانگیری

این فرهنگ نفیس و ذی‌قیمت تألیف میرجمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی از رجال معروف هندوستان و ملقب به عضدالدوله است و شرح حال او در آیین اکبری و مآثرالامراء مسطور است. این کتاب را در زمان شاهنشاهی اکبر در سال ۱۰۰۵ هـ.ق. شروع و در زمان فرزند او جهانگیر به سال ۱۰۱۷ هـ.ق. به پایان رسانید و این مصراع مادهٔ تاریخ او شد «زهی فرهنگ نورالدین جهانگیر» و پس از آن باز در آن تألیف تجدید نظر کرد و چنانکه جهانگیر در (تزک) خود تصریح میکند در سال ۱۰۳۲ هـ.ق. مجدداً نسخهٔ نوینی از آن به پادشاه هند عرضه داشته است.

این کتاب که صرفاً محتوی لغات فارسی‌الاصل است[2] و برای هر لغت شواهد شعری ایراد کرده که بهترین و جامع‌ترین و دقیق‌ترین فرهنگهای زبان فارسی می‌باشد و به‌طوری که در مقدمهٔ آن میگوید چهل و چهار فرهنگ و رسالهٔ لغت در اختیار مؤلف آن بوده و از روی آنها کتاب خود را تألیف و تدوین کرده است.

چهل و چهار فرهنگ و رساله در لغت -

این مجموعهٔ کتب و رسائل که اسامی آنها در ابتدای فرهنگ جهانگیری آمده، جامعترین فهرست مجموعه‌های لغت فارسی قدیم و جدید است و تا آن زمان کمتر کتاب و رساله‌ای در فن «لکسیکوگرافی» به زبان فارسی تألیف شده که در این کتاب مذکور نباشد.

در مقدمهٔ همان فرهنگ این فهرست به‌ترتیب الفبایی آمده است و بلوشمن Blochmann در وصف دقیقی که از این کتاب نوشته و در روزنامهٔ انجمن آسیایی بنگاله مجلد سی و هفتم مندرج است بعضی از این کتابها را که از قدیمترین فرهنگهای فارسی است و در این فهرست ذکر شده مشروحاً وصف کرده است.[3]

علاوه بر چهل‌وچهار فرهنگ مزبور نه فرهنگ دیگر بدون نام که مؤلف آنها معلوم نبوده است نیز جمال‌الدین انجوی در دست داشته که آنها را بیش و کم در کتاب خود فرو برده است و صاحب برهان قاطع سی سال پس از وی از او اقتباس کرده. بعضی از نسخ فرهنگ جهانگیری خاتمه‌ای دارد که کنایات و اصطلاحات و استعارات و لغات مرکبه و بعضی از لغات عربیه را محتوی است.

چنانکه گفتیم تقلید و پیروی صاحب برهان از فرهنگ جهانگیری به درجه‌ای است که در بعضی موارد عیناً کلمات و عبارات و جمل جهانگیری را بیان و نقل کرده است. برای اثبات این مطلب دو مثال از مقدمهٔ هر دو کتاب در اینجا ذکر می‌شود تا مقایسه گردد:

۱ - صاحب فرهنگ جهانگیری کتاب خود را به

---

۱ - نقل از مقالهٔ ایشان در مجلهٔ فرهنگستان ایران سال سوم شمارهٔ اول و نیز در مقدمهٔ برهان قاطع مصحح دکتر محمّد معین.

۲ - مراد لغاتی است که عادةً آنها را فارسی میشناسند.

۳ - در متن خطابهٔ آقای حکمت شرحی راجع به این فرهنگها آمده. رک: مجلهٔ فرهنگستان ۳ - ۱ ص۵ به بعد. آقای سعید نفیسی در مقالهٔ خویش -که در مقدمهٔ حاضر نقل شده - از این فرهنگها یاد کرده‌اند. (م.م).

سلطان عبدالله قطب شاه‌بن سلطان محمّد قطب شاه خلدالله ملکه برسد مرتبهٔ استحسان پذیرد...» و این سلطان عبدالله ششمین پادشاه است از سلسلهٔ سلاطین جنوب هندوستان که بعد از سلاطین بهمنی در پاره‌ای از ملک ایشان سلطنتی تأسیس نمودند[۱] و از سال ۹۱۸ هـ.ق. (۱۵۱۲ م) تا ۱۰۸۳ هـ.ق. (۱۶۷۲ م) در یک قسمت از فلات دکن حکمرانی میکردند و این سلسله را «ملوک گلکنده»[۲] نیز می‌گویند از آن سبب که تختگاه خود را در قلعهٔ گلکنده در چند کیلومتری خارج شهر حیدرآباد قرار داده بودند که هنوز آن قلعه باقی و مقابر آن سلاطین در آنجا موجود است. نظام دکن آن قلعه را برای زندان یا مرکز پادگان نظامی حیدرآباد مقرر کرده بود.

سلطان عبدالله (ممدوح و معاصر برهان تبریزی) در سال ۱۰۲۳ هـ.ق. (۱۶۱۴ م) متولد شده و در سال ۱۰۳۶ هـ.ق. (۱۶۲۶ م) بر تخت سلطنت نشسته و بعد از ۴۷ سال سلطنت به سال ۱۰۸۳ هـ.ق. (۱۶۷۲ م) وفات یافته است.

ایام سلطنت طولانی او چندی معاصر با روزگار ولیعهدی و چندی با ایام سلطنت اورنگ زیب عالمگیر پادشاه گورکانی بابری است که هم در زمان پدرش شاه جهان در سال ۱۶۵۶ م. به گلکنده حمله نمود و بعد از چند ماه که نزدیک بود بر عبدالله غلبه کند بحکم پدرش شاه جهان از آن مملکت با غنائم بسیار و فواید بی‌شمار بازگشت و پس از آن حکومت گلکنده هم در ایام سلطنت اورنگ زیب دائماً در معرض تهدید بود عاقبت دامادش ابوالحسن در برابر اورنگ زیب در سال ۱۰۹۸ هـ.ق. (۱۶۸۷م). مغلوب شد و دولت قطب شاهی دکن به کلی منقرض گردید.

ج - منابع برهان قاطع

صاحب برهان کتاب خود را با مراجعهٔ به کتابهای لغت و فرهنگهای متعددی نوشته است. خود او چهار کتاب را نام میبرد و میگوید[۳]: «چون کمترین بندگان... میخواست که جمیع لغات فارسی و پهلوی و دری و یونانی و سریانی و رومی و بعضی از لغات زند و پازند و لغات مشترکه و لغات عربیه و متفرقه و اصطلاحات فارسی و استعارات و کنایات به عربی آمیخته و جمیع فواید فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری و سرمهٔ سلیمانی[۴] و صحاح‌الادویهٔ حسین الانصاری را که هریک حاوی چندین کتاب لغات‌اند به‌طریق ایجاز بنویسد...»

بنابراین اولین کتابی که محل مراجعهٔ او بوده است فرهنگ جهانگیری است و می‌توان گفت که نه تنها از لغات فرهنگ جهانگیری استفاده نموده بلکه در غالب مطالب و سبک و حتی عبارات همان مقالات صاحب فرهنگ جهانگیری را بعینه نقل و یا انتحال نموده است. بی‌فایده نیست به هریک از این منابع اربعه اشاره‌ای شود: ۱-فرهنگ جهانگیری ۲-مجمع‌الفرس سروری کاشانی ۳-سرمهٔ سلیمانی ۴-صحاح‌الادویه[۵].

د - سخنی چند دربارهٔ برهان قاطع

مزایای برهان قاطع -کتاب برهان در میان کتب فرهنگ دارای مزایا و خصائص چند است و همچنین مورد اعتراضات و انتقادات عدیده شده است. بعد از آنکه در اواخر قرن یازدهم هجری این کتاب نخست در هندوستان و سپس در ایران شهرت و آوازهٔ عظیم حاصل نمود غزارت محتویات و کثرت مواد، آن را محل توجه محققین و فضلا قرارداد بعضی از دانشمندان از هر طرف به معایب و اغلاط آن نیز متوجه شدند ازاین‌رو له و علیه او مناظرات و مباحثات بسیار به ظهور پیوست خاصه که قرن یازدهم در میان سایر قرون تاریخ ادبیات فارسی به تعدد تألیفات در رشتهٔ لغت (لکسیکوگرافی) امتیاز دارد و چنین معلوم می‌شود که در آن عصر بسط و توسعهٔ ادب فارسی در هندوستان و انتشار عظیم کتب شعر و دیوانهای اساتید نظم در دربار اکبر و شاه جهان و جهانگیر به کمال رونق و رواج رسیده و مردم هند را بیش از پیش متوجه معانی بسیاری از لغات و اصطلاحات مشکله نمود و حاجت خود را به کتاب لغتی که فارسی به فارسی باشد و ابیات مشکل را معنی نماید زیادتر از قرون سابقه احساس میکرده‌اند

---

۱ - مؤسس سلسلهٔ مزبور سلطان قطب شاه است (م.م.).

۲ - یا قطب شاهی. رک: لین‌پول - طبقات سلاطین اسلام؛ ترجمهٔ اقبال آشتیانی ص۲۹۲.

۳ - رک: برهان قاطع مصحح م. معین، ص د، دیباچهٔ مؤلف.

۴ - فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار، ابن‌یوسف ج۲ ص۱۶۲ و فهرست کتابخانه مجلس، ابن‌یوسف ج۳ ص۸۳ هر دو صحیح و اشهر «سرمهٔ سلیمانی» است. رک: برهان قاطع مصحح م. معین ص هشتاد و هشت مقدمه و ص د از دیباچهٔ مؤلف ح۵ (م.م.).

۵ - شرح این فرهنگها گذشت.

و هرچند در زمان جلال‌الدین اکبر شاهنشاه شعردوست و ادب‌پرور هند یک چنین کتاب لغتی مولود علاقهٔ شخص پادشاه واقع گردید و جمال‌الدین حسین انجوی شیرازی در اوائل آن قرن چنانکه گفتیم کتاب فرهنگ خود را در زمان او شروع به تألیف کرد ولی باید گفت که نوشتن کتب لغت فارسی از آغاز قرن هفتم هجری (سیزدهم مسیحی) از عهد سلاطین غور که در هندوستان سلطنت‌های اسلامی فارسی‌زبان تأسیس شد تا زمان سلاطین مغول گورکانی و بعدها تا قرن سیزدهم هجری پیوسته اهل فضل و دانش در آن دیار به کتاب لغت فارسی عنایت مخصوص ارزانی داشته‌اند و فرهنگهای متعددی که از قرن نهم به بعد نگاشته‌اند همه برهان صدق و گواه محکم این دعوی است[1].

بعد از این فرهنگهای مزبور در وسط قرن یازدهم نوبت به برهان قاطع میرسد که موضوع سخن ماست.

از آنجا که صاحب برهان به تمام یا اغلب آن مؤلفات فرهنگی قبل از زمان خود نظر داشته است و سعی نموده که کتاب او جامع و حاوی تمام آنها باشد ازاین‌رو از حیث کمیت و عدد الفاظ بر تمام مؤلفات سابقه افزونی گرفته است. مجموع عدد لغاتی که در آن کتاب قلمی شده در ضمن بیست و نه گفتار ظاهراً به بیست هزار و دویست و یازده کلمه[2] بالغ می‌شود. همین افزایش عددی لغات و حجم کتاب باعث رواج کامل آن گردید[3].

اقبالی که مردم ایران و هندوستان به کتاب برهان قاطع نموده‌اند از آنجا معلوم است که از آن کتاب به حد وفور در ایران استنساخ شده و دیگر کتاب‌های مصنفینی مانند جهانگیری و سروری و غیره را تحت‌الشعاع قرار داده و کمتر کتابخانه‌ای در ایران و فرنگستان و هندوستان یافت می‌شود که نسخ متعدد خطی از برهان در آن موجود نباشد.

از طرف دیگر بحث و جدال و اثبات و ابطال بسیار در پیرامون آن کتاب ایجاد شده. مرحوم محمّد علی تربیت کتاب‌شناس معروف که نسخ فارسی بسیار دیده و جمع کرده بود در کتاب «دانشمندان آذربایجان» در ضمن شرح احوال مؤلف مجملی در این باب اشاره کرده و گفته است:

«برهان قاطع جامعترین فرهنگهای پارسی است و مؤلف آن بعضی کلمات اجنبی و غیرپارسی را نیز که در نظم و نثر فارسی معمول بوده و هست همه را جمع‌آوری کرده و در این مجموعه مندرج ساخته است ولی مانند سایر فرهنگها محتاج به تنقیح و تصحیح است و لذا بعضی از ادبای نامی هند مانند غالب دهلوی و غیر او در خصوص این کتاب حواشی و تعلیقات عدیده به عناوین مختلفه مثل

---

۱ - در اینجا آقای حکمت نام بعضی کتب لغت را که در هند تألیف شده یاد کرده‌اند. «مجلهٔ فرهنگستان ۱:۳ ص۱۷-۱۸» و اسامی آنها در مقالهٔ آقای نفیسی -که در همین مقدمه نقل شد- آمده است.

۲ - آقای ابن‌یوسف (فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ج۲ ص۱۶۳) مجموعاً ۱۹۴۱۷ نوشته، آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه از روی نسخهٔ چاپ تهران سال ۱۳۰۴ - هـ.ق. شمار کرده‌اند بالغ بر ۱۹۰۶۰ لغت و کنایت است و به حساب اینجانب از روی چاپ کلکته ۲۰۱۴۹ و از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی (خم ۳) ۲۰۲۱۵ لغت و کنایت است (م.م.)

۳ - به‌طور کلی دو مزیت برهان قاطع نسبت به فرهنگهای دیگران از اینقرار است: (الف) تعداد لغات -لغات فرس طبق شمارهٔ اینجانب از چاپ آقای اقبال -بدون لغات و نسخه بدلهای آنها که در حواشی آمده بالغ بر ۲۲۷۸ لغت است، فرهنگ سروری در حدود ۶۰۰۰ لغت دارد (رک: ص هشتاد و پنج) فرهنگ جهانگیری به حساب نگارنده از نسخهٔ خطی مورخ به سال ۱۲۴۲ - بدون خاتمه که در غالب نسخ نیامده بالغ بر ۶۹۵۰ لغت است و برهان قاطع شامل لغات همهٔ این فرهنگها و دارای متجاوز از ۲۰۰۰۰ لغت است (رک: ح ۵همین صفحه) یعنی نه برابر لغت فرس و سه برابر سروری و جهانگیری. (ب) حسن تنظیم لغات - پیدا کردن یک لغت در برهان قاطع به مراتب آسانتر از فرهنگهای مقدم یا معاصر اوست، چه لغت فرس اسدی حرف آخر هر لغت را ملاک قرار داده است مثلاً کوپال را در (باب‌اللام) آورده و رعایت حروف دیگر کلمه را نکرده است. فرهنگ جهانگیری حروف دوم هر کلمه را در مأخذ قرار داده است مثلاً دست را در باب سین آورده و سپس حرف اول را ملاک میشناسد یعنی دست را در فصل دال از باب مذکور یاد کرده، فرهنگ سروری حرف اول و آخر را ملاک قرار دهد مثلاً تنگلوشا را در باب‌التاء مع‌الالف باید جست و «ج» و «چ» را در اول کلمات با هم آمیخته، فرهنگ رشیدی که دو سال بعد از برهان قاطع تألیف شده روش او ترتیب حروف تهجی را به‌کار برده ولی «آ» و «الف» و «ج» و «چ» و «ز» و «ژ» و «ک» و «گ» را در اول لغات مخلوط کرده و استعارات را جدا از لغات آورده، غیاث‌اللغات هم که ۱۸۰ سال پس از برهان تألیف شده حرف اول و دوم و سپس حرف آخر را مأخذ دانسته است. اما برهان قاطع ترتیب صحیح الفبای فارسی را انتخاب کرده است بدین معنی که وی حرف اول و سپس حرف دوم و آنگاه حرف سوم را به‌ترتیب حروف تهجی فارسی مأخذ قرار داده است و بدین مناسبت یافتن لغت در آن بسیار سهل است اما نا گفته نماند که مؤلف کتاب مزبور جزیی مسامحه در همین ترتیب به‌کار برده است و با آنکه ترتیب حروف «ب» و «پ» و «ج» و «چ» و «ز» و «ژ» و «ک» و «گ» را در اول لغات مراعات کرده در حرف دوم و سوم لغات آنها را مراعات نکرده با یکدیگر درهم آمیخته است. رک: ص ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ و ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳ برهان قاطع چ م. معین به بعد (م.م.)

«قاطع برهان» و «ساطع برهان» و «رافع هذیان»[۱] و «مُحرق برهان قاطع» و «تیغ تیز» و تیغ تیزتر» و غیر آنها مشتمل بر رد و انتقاد یکدیگر نوشته و نشر کرده‌اند[۲].

نقایص برهان - از روی انصاف بسیاری از این اعتراضات بر صاحب برهان وارد است و او اشتباهات و سهوهای عظیم و متعدد مرتکب شده ولی چون ما امروز در مقام بحث انتقادی نیستیم بلکه مقصود ما ذکر جمیل وی و تقدیم سپاسی نسبت به خدمت بزرگی که انجام کرده می‌باشد از باب تتمیم فایده فقط به ذکر چند نمونه و شاهد از آن اشتباهات مطابق یادداشت‌های بعضی اساتید محترم مانند آقای فروزانفر و آقای همائی در ختم این مقال اکتفا می‌کنیم تا معلوم شود که ایرادات و اعتراضات بر این کتاب چگونه و از چه مقوله‌ای است[۳].

باید دانست که اشتباهات برهان چند نوع است: یا سهویاتی است که در منابع لغات قدیمه نموده که به قول خودش از پهلوی و دری و لغات زند و پازند گرفته است و چون واقف به فقه‌اللغهٔ زبانهای فرس قدیم و پهلوی نبوده او را در این زمینه اغلاطی روی داده و ریشهٔ لغات فارسی را با لغات عربی مخلوط کرده، یا آنکه از «هزوارشها» که در خط پهلوی معمول و از ریشهٔ لغات سامی بوده‌اند معنای صوری آنها را گرفته است[۴]، و یا اینکه لغاتی که از منابع یونانی و سریانی و لاتینی در زبان فارسی داخل شده چون اصل آنها را نمی‌دانسته است در ذکر معانی آنها دچار اشتباهات شده، و یا آنکه در ذکر اعلام و اسامی خاص اشخاص و بلدان اغلاط تاریخی و جغرافیایی ارتکاب کرده است، یا آنکه در نقل کلمات از سایر فرهنگهای خطی که در دست داشته دچار تصحیفات و تحریفات گردیده، و یا آنکه در ضبط حرکات لغات اشتباهاتی کرده است. و نیز از آنجا که در دایرهٔ اساطیر و عقاید خرافی که در نزد اهل آن عصر متداول بوده است محدود و مضّیق بوده بسیاری از آن خرافات را مانند حقایق ثابته و مسلمه در ضمن ذکر لغات وارد کتاب خود ساخته است، هر چند که ضبط این اساطیر از لحاظ علم بر معتقدات اهل زمان مفید به فایده باشد[۵]، از لحاظ علم‌اللغه قیمت و ارزش ندارد؛ و بزرگترین نقیصه‌ای که در کتاب او موجود است حذف شواهد است که بر خلاف سایر فرهنگ‌نویسان متقدم که همه از اشعار و ابیات شعرا استشهاد کرده‌اند وی برای هیچ لغتی ذکر شاهد و مثال ننموده است[۶]، گرچه ظاهر امر دلالت میکند که وی ابتدا شواهدی در دست داشته است ولی بعد از بیم آنکه کتاب وی بسیار حجیم و ضخیم گردد آنها را حذف کرده است، چنانکه خود او در مقدمه میگوید که قصد داشته است کتاب خود را به‌طریق ایجاز بنویسد و آن به‌هیچ‌وجه صورت نمی‌بست مگر به اسقاط شواهد و زواید، بنابراین از آن هر دو دیده پوشیده به لغات و معانی آن اکتفا و اختصار نمود[۷].

اینک از هر یک از انواع اشتباهات و اغلاط فوق چند مثال و نمونه ذکر می‌شود با نقل عین عبارت برهان و اشاره به اشتباهی که مرتکب شده است:

اولاً - اشتباهاتی که در ریشهٔ عربی و فارسی لغات کرده:

(مثال ۱) - «مجس به فتح اوّل و ثانی بر وزن مگس، جایی که طبیبان چیزها بسایند» در صورتی که مجس به‌معنی نبض است[۸].

(مثال ۲) - «آبگیر - بر وزن بادگیر، استخر و تالاب را گویند و گوی که آب در آنجا ایستاده باشد و به عربی شمر خوانند...»[۹] در صورتی که شمر فارسی است و اسدی آن را ذکر کرده و استشهاد به شعر دقیقی نموده است:

چو آب اندر شمر بسیار ماند
زهومت گیرد از آرام بسیار.

(مثال ۳) «متواری به فتح[۱۰] بر وزن پرواری، پنهان

---

۱ - چنین است در نامهٔ دانشمندان آذربایجان و صحیح دافع هذیان است. (م. م.)

۲ - رک: عنوان اقتباس و تقلید در مقدمهٔ برهان قاطع چ معین (م. م.)

۳ - در انواع این معایب، همهٔ فرهنگها - کمابیش - شرکت دارند حتی لغت فرس اسدی. رک: سلسلهٔ مقالات به قلم علامهٔ دهخدا در مجلهٔ یغما سال سوم شمارهٔ هشتم به بعد به عنوان «چند نکته در تصحیح کتاب لغت فرس اسدی» (م. م.)

۴ - رک: عنوان زند و پازند در مقدمهٔ برهان قاطع چ معین (م. م.)

۵ - مخصوصاً بسیاری از این اساطیر در نظم و نثر ادبیات ما آمده است (م. م.)

۶ - جز در چند مورد محدود مانند «باد برین» و «برنج شماله» و «پاداشن» که آنهم نادر و در حکم معدوم است (م. م.)

۷ - رک: برهان قاطع چ معین ص هاز دیباچهٔ مؤلف.

۸ - در مؤید الفضلاء آمده: مجس آنجا که طبیب باید (ظ. بساید = بپساود) برهان جمله را غلط خوانده به خطا تعبیر کرده است. (م. م.).

۹ - چنین است در نسخهٔ کتابخانهٔ ملی (خم ۱) ولی در چاپ کلکته آمده: «و شمر نیز خوانند» بدون ذکر عربی. رک: آبگیر در متن برهان (م. م.)

۱۰ - در چاپ کلکته «به فتح» نیامده.

شده باشد که مقابل آشکار است، و در عربی به این معنی و هم به‌معنی سرگشته و حیران باشد.... در صورتی که کلمهٔ متواری به ضم اول و فتح ثانی به‌معنی پنهان شده صرفاً عربی است و در قرآن آمده است: «حتی توارت بالحجاب»[۱].

و از این مقوله امثال فراوان است که ذکر آنها موجب طول کلام می‌باشد.

ثانیاً اشتباهاتی که در ضبط و حرکات آنها مرتکب شده است:

(مثال ۱) - «دماغ به فتح اول و سکون غین نقطه‌دار بر وزن رواق» و در جای دیگر «نباغ به فتح اول بر وزن دماغ» در صورتی که محققاً دماغ عربی و به کسر اول است[۲].

(مثال ۲) - «قفاهیر بر وزن مشاهیر، صورت خوب و روی نیکو را گویند» و ظاهراً این اشتباه از غلط خواندن شعر نصاب بر او عارض شده، در این بیت:

ریه شش، قفا هیره و وجه روی
فخذ ران، عقب پاشنه، رجل پای.

که قفا به‌معنی هیره یعنی پس گردن است[۳] و این لغتی است در فارسی قدیم و صاحب برهان هر دو کلمه را با یکدیگر ترکیب نموده و یکی پنداشته و آن را به‌معنی صورت و روی خوب ضبط کرده است.

(مثال ۳) - «جناب به فتح اوّل بر وزن جواب، شرطی و گروی باشد، و به ضم اوّل درگاه و آستانهٔ خانه را گویند، و بعضی گویند این معنی عربی است»[۴] در صورتی که جناب عربی است و به فتح اول به‌معنی آستانه است.[۵]

ثالثاً: اغلاطی که از تصحیف کلمات ناشی شده است:

(مثال ۱) «ستوسر به فتح اول و سین بی‌نقطه بر وزن کبوتر، هوائی باشد باصدا که بی‌اختیار از راه دماغ بجهد و آن را به عربی عطسه خوانند» و باز در ذیل همان لغت میگوید: «ستوسه به فتح اوّل و سین بی‌نقطه بر وزن دبوسه به‌معنی ستوسر است که عطسه باشد.» در صورتی که صحیح کلمه را اسدی «شنوشه» قید کرده است و استشهاد به این دو بیت رودکی نموده:

رفیقا چند گویی کو نشاطت
بنگریزد کس از گرم آفروشه
مرا امروز توبه سود دارد
چنان چون دردمندان را شنوشه[۶].

(مثال ۲) - «ذیانیطس، به کسر اوّل و یاء تحتانی به الف کشیده و نون به تحتانی رسیده به یونانی کوفتی است که آن را به عربی سلس‌البول گویند» در صورتی که صحیح آن کلمهٔ دیابیطس است[۷]، و ثانیاً مرض سلس‌البول نیست بلکه مرض قند است و از ریشهٔ یونانی دیابتس Diabêtes گرفته شده.

(مثال ۳) - «بهترک، با تاء قرشت بر وزن اسپرک نام سالی است سیزده‌ماهه که فارسیان پیش از ظهور اسلام از کبیسهٔ ۱۲۰ سال اعتبار میکردند» در صورتی که کلمهٔ بهیزک یا وهیزک است[۸]

---

۱ - در نظم پارسی به ضم اول و سکون دوم آمده است. مؤلف غیاث‌اللغات: گوید متواری به ضم میم و فتح تاء فوقانی و کسر راء مهمله پوشیده شوتده و پنهان شونده. از کشف؛ و انوری به سکون دوم بسته است و این سکون نوعی از تفریس است، آنندراج هم نوشته: فارسیان به سکون دوم بسته‌اند و این سکون نوعی از تفریس است. بیت انوری این است:

گر شود درسنگ پنهان دشمنت همچون کَشَف
ور شود در خاک متواری حسودت همچو مار

(از نسخهٔ خطی انوری)

متواری راه دلنوازی — زنجیری کوی عشقبازی

(نظامی، گنجینه ۱۴۰).

چون ز سنگی چشمه‌ای جاری شود
سنگ اندر چشمه متواری شود

(مثنوی چ میرزا محمود، ۱۳۰۷ ص ۵۲۱ س ۶)

دوش متواریک به وقت سحر — اندرآمد به خیمه آن دلبر

(فرخی چ عبدالرسولی ۱۲۶).

دو لب او ز بساده عنابی — دو رخ او ز غازه گلناری
در یکی از دو زلف او پیدا — دل که عمری است بود متواری

(صباحی در جواب قصیدهٔ هاتف «تذکرهٔ آتشکده: صباحی»).

۲ - رک: دماغ در برهان قاطع چ معین (م. م.)

۳ - نخستین بار مرحوم ادیب پیشاوری متوجه این معنی شده و هیره را هیزه (به یاء مجهول) خواند به‌معنی پشت گردن (برخی «هیز» به‌معنی مخنث را از همین ماده دانند چنانکه «پشت» نیز به هر دو معنی مزبور در فارسی استعمال می‌شود) از افادات آقای فروزانفر (م. م.).

۴ - در خم ۱ و چش: «بفتح اول درگاه و آستانهٔ خانه را گویند» آمده و آن صحیح است و ذکر بفتح اول برای آن است که دربارهٔ معنی قبلی گفته: بضم اول هم آمده است». رک: «جناب» در متن برهان (م. م.).

۵ - و نیز «بسام» از این قبیل است. رک: برهان قاطع چ معین (م. م.).

۶ - معنی عطسه هم که اسدی آورده غلط است، صبر و شکیب درست است. (از افادات علامه دهخدا).

۷ - به قاعدهٔ نقل الفاظ یونانی حرف اول آن را ذال هم می‌توان نوشت (نفیسی دربارهٔ چند لغت فارسی) (یادنامهٔ پورداود ج ۱) رک: ذیانیطس در متن برهان قاطع چ معین (م. م.)

۸ - رک: بهترک در متن برهان و حاشیهٔ (م. م).

(مثال ۴) – «ریونیز بر وزن پیش‌خیز،... نام پسر کیکاوس و داماد طوس باشد و او در جنگ پشن بر دست برادران پیران ویسه کشته شد و بعضی گویند بر دست فرود پسر سیاوخش.»

ظاهراً منشأ این اشتباه این است که دو کلمهٔ «ریو» و «نیز» را در شعر فردوسی یک کلمه خوانده است، در آنجا که در وصف جنگ فرود گفته است:

بیامد دگرباره داماد طوس
همی کرد گردون برو بر فسوس
به خاک اندرآمد سر ریو نیز
بیفتاد و برگشت ازو اسب تیز.

و تحقیقاً نام این پهلوان ریو بوده است، چنانکه خود فردوسی در وصف جنگ پشن او را نام برده است:

نگهبان ایشان همی بود ریو
که بودی دلیر و هشیوار و نیو
بگاه نبرد ار بدی پیش کوس
نگهبان گردان و داماد طوس[۱].

(مثال ۵)– «برپروشان، با باء فارسی بر وزن پرده‌پوشان، مطلق امت را گویند از هر پیغمبری که باشد» باز در جای دیگر «برفروشان بر وزن پرده‌پوشان، به معنی برپروشان است که مطلق امت هر پیغمبر باشد». باز در جای دیگر «بروسان با سین بی‌نقطه بر وزن عروسان، مطلق امت را گویند از هر پیغمبری و گروههای مردم را از هر جنسی که باشد» و نیز در جای دیگر «بروشان با شین نقطه‌دار بر وزن فروشان، به‌معنی بروسان است که امت هر پیغمبر باشد» و نیز در جای دیگر «پروسنان به فتح اول و ثالث و با نون مشدد بر وزن مکرمت‌خان، مطلق امت پیغمبر را گویند» و نیز در جای دیگر «ورشنان بر وزن نمکدان، امت پیغمبر را گویند مطلقاً از هر پیغمبر که باشد.»

در صورتی که صحیح کلمه هیچ‌یک از این صور مختلف نیست و اینها را به غلط از تصحیفات کلمهٔ «برروشنان» گرفته است، و اسدی آن کلمه را ذکر کرده است با استشهاد از بیت دقیقی:

شفیع باش بر شه مرا به این زلت
چو مصطفی بر دادار برروشنان را[۲]

رابعاً – اغلاط تاریخی و جغرافیایی:

(مثال ۱) – «زراتشت خادم یکی از ملاحده بود و اهل فلسطین به‌سبب دروغ و خیانتی که از او ظاهر شده بود او را اخراج کردند و او مبروص بود و عاقبت به آذربایجان آمد و دین مجوس احداث کرد....»

سخافت این کلام واضح‌تر از آن است که محتاج به توضیح باشد[۳]

(مثال ۲) – «سمنگان، به فتح اول و کاف فارسی به الف کشیده، نام شهری است در اهواز که دختر پادشاه آنجا را رستم خواست و سهراب از او به وجود آمد و در این زمان آن شهر را رامهرمز خوانند و عوام رامز خوانند.» در صورتی که اهواز نام بلد است نه نام ناحیه و شاهنامه سمنگان را در سرحد توران تصریح میکند و میگوید:

چو نزدیکی مرز توران رسید
بیابان سراسر پر از گور دید.

(مثال ۳) – «صاحب‌رأی، به‌معنی وزیر است چه رأی در اصطلاح وزیر را گویند و کنایه از شیخ ابوعلی هم هست به اعتبار اینکه وزیر فخرالدوله پادشاه ری بوده است.»

در این کلام چندین سهو کرده است: اول آنکه صاحب‌رأی لقب ابوحنیفه است نه ابوعلی. ناصرخسرو گوید: می جوشیده حلال است بر صاحب‌رأی[۴].

دوم آنکه رای در اصطلاح فارسی به‌معنی وزیر نیامده[۵].

سوم آنکه «صاحب ری» لقب صاحب‌بن عباد وزیر فخرالدولهٔ دیلمی است نه ابوعلی.

چهارم آنکه ابوعلی وزیر شمس الدوله فرزند فخرالدوله است.

(مثال ۴) – «کریمان، بر وزن نریمان، نام جد دوم زال است که پدر نریمان باشد.» ظاهراً این غلط او را از

---

۱ – جهانگیری این نام را بجا ذیل «ریو» آورده (م. م.).

۲ – برروشنان نیز مصحف است. رک: برپروشان در متن و حاشیهٔ برهان ج معین (م. م.).

۳ – این گونه اقوال در باب پیامبر ایران سابقه دارد و نتیجهٔ اساطیری است که ما در «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی» ص۸۳ به بعد و ۱۸۰ به بعد نقل کرده‌ایم، و رک: زردشت در متن و حاشیهٔ برهان قاطع چ معین (م. م.).

۴ – ... شافعی گفته که شطرنج مباح است بباز. (دیوان ناصرخسرو ص ۲۰۲) (م. م.)

۵ – در کلیله و دمنه بارها «رای» استعمال شده و آن از لغت سانسکریت râj به‌معنی راجه و پادشاه است از ریشهٔ raj - ranj - rinj به‌معنی سلطنت کردن، شاه یا رئیس بودن؛ راهنمایی کردن؛ حکومت کردن (ویلیامز ۸۷۲:۳) ولی این کلمه ربطی به ترکیب «صاحب رای» ندارد (م. م.).

شعر فردوسی دست داده که گفته است:

همان سام پور نریمان بود
نریمان گرد از کریمان بود.

(مثال ۵) - «قسطا، به کسر اول و سکون ثانی و طاء حطی، نام پسر لوقاست و ایشان دو حکیم بودند در یونان و او کتابی در دین آتش‌پرستی به نام پدر خود تصنیف کرده بود و بعضی گویند قسطا نام کتابی است که لوقا تصنیف کرده بود.»

«لوقا به ضم اول و قاف به الف کشیده نام پدر قسطا باشد و ایشان دو حکیم بوده‌اند در یونان و بعضی گفته‌اند که قسطا نام کتابی است که لوقا تصنیف کرده است در احکام آتش‌پرستی و آن را قسطای لوقا گویند.»

در صورتی که قسطابن لوقا البعلبکی از ریاضیون قرن سوم است. (رجوع شود به فهرست ابن‌الندیم).

(مثال ۶) - «بلاش، به فتح اول بر وزن لواش، نام پسر فیروز است و او یکی از ملوک فرس بوده و او را سلطان ملکشاه میگفتند.»

معلوم نیست این لقب مرکب از عربی و فارسی را برای بلاش از کجا فرض کرده است؟

خامساً - اساطیری که از مقولهٔ خرافات است و در ذیل لغات به‌طور حقایق راهنهٔ علمی ذکر کرده که اگر از لحاظ افسانه و «فولکلور» قابل توجه باشد از نظر فقه‌اللغه ارزش و بهائی ندارد:

(مثال ۱) - «خر، به فتح اول و سکون ثانی، معروف است و به عربی حمار اهلی گویند و اگر کسی را عقرب گزیده باشد باید که به آواز بلند به گوش خر بگوید که مرا عقرب گزیده است و واژگونه برآن سوار شود و درد او زائل گردد و همان جای خر به درد آید که عقرب آن کس را گزیده است و اگر پوست پیشانی خر را بر کودکی بندند که میترسد دیگر نترسد...»

(مثال ۲) - «پرستوک... گویند که اگر بچهٔ اول پرستوک را بگیرند در وقتی که ماه در فزونی بود و شکم او را بشکافند دو سنگ‌ریزه در شکم او بر آید یکی یک رنگ و دیگری الوان، چون در پوست گوساله یا بز کوهی بپیچند پیش از آنکه گرد و خاک بر او نشیند و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردنش آویزند صرع او زائل گردد، و گویند اگر دو پرستو بگیرند یکی نر و یکی ماده و سرهای آنها را به آتش بسوزانند و در شراب بریزند و هر کس از آن شراب بخورد مست نگردد...»[1]

این بود نمونه و مثالی چند از انواع اغلاط و سهوها که صاحب برهان را روی داده و از این مقوله در کتاب او به فراوانی یافت شود[2] ولی چون مقصود ما از این مقال ذکر خیر از صاحب آن فرهنگ است که

---

۱ - و نیز در مادهٔ «کرگدن» گوید: «کرگدن - جانوری باشد شبیه به گاومیش و بر سر بینی شاخ دارد. گویند بچهٔ آن در شکم مادر پنج سال میماند و بعد از یکسال سر برمی‌آورد و علف میخورد و چرا میکند به همین طریق تا چهار سال، بعد از آن برمی‌آید و میگریزد و حکمت در این آن است که زبان مادر او بسیار درشت است و بچه در نهایت نزاکت، تاب لیسیدن مادر ندارد و پوستش پاره می‌شود، و بعضی گویند کرگدن پرنده‌ای است که پیل دو ساله را شکار کند، و بعضی دیگر گفته‌اند که جانوری است به غایت بزرگ و فیل‌شکار و بر پشت او خارها باشد مانند ستونی و هر فیلی را که شکار کند بر پشت خود دارد و بجهت بچه‌های خود آورد. گویند چون فوت او نزدیک شود فیلی در پشت او باشد و فراموش کند تا آن فیل بگندد و کرم در آن افتد و چون فیل تمام شود کرمان سر به جان او گذارند و او را شروع در خوردن کنند هم بدان جراحت بمیرد، و بعضی گویند فیل آبی است، والله اعلم.» (م.م.)

۲ - به‌طور کلی معایب عمدهٔ برهان را در جمله‌های ذیل می‌توان خلاصه کرد:

(الف) نداشتن شاهد که خود عذر آن را خواسته.

(ب) نقل لغات دساتیر. بدیهی است که از این لحاظ نیز تقصیری متوجه او نیست زیرا تا سی سال پیش این کتاب مورد توجه و علاقهٔ بسیاری از دانشمندان ایرانی و پارسی هند و اروپایی بوده است.

(ج) آوردن هزوارشها و لغات پهلوی غیرمستعمل در پارسی.

(د) ضبط غلط تلفّظ لغات.

(ه) تصحیف لغات.

(و) معانی نادرست.

(ز) عدم دقت در صحت منقولات - حسین خلف منقولات خود را بدون تتبع نقل میکند و چون عادة مأخذ را ذکر نمیکند نتیجه این میشود که گاه مطلب به کلی نامفهوم میماند مثلاً در کلمهٔ انجکک آرد: «انجکک - باکاف بر وزن مردمک، دانه‌ای باشد سیاه شبیه امرود و مغز سفید دارد و آن را بخورند، خاصیتش آن است که هر چند فراش خیال جاروب سنبل برجل خرسک ریش زند از پوست آن پاک نتوان کرد.» میرزا اسدالله غالب شاعر بزرگ اردو در کتاب قاطع خود که رد بر برهان قاطع است (رک: مقدمهٔ برهان قاطع چ معین ص صد و یازده به بعد - م. م.) این عبارت را زبان جنی دانسته حسین خلف را مجنون خوانده است، و امین‌الدین در جواب اعتراضات غالب در قاطع‌القاطع ناگزیر شده که عبارت مزبور را بر غلط کتاب حمل کند. حقیقت آن است که مولانا بسحاق اطعمه - ابواسحاق حلاج شیرازی - در پایان دیوان اطعمهٔ خود که دربارهٔ انواع طعامها و غذاها بر سبیل طیبت سروده فرهنگی برای اغذیه ترتیب داده است و لغات را بر سبیل هزل شرح کرده است، از جمله گوید: «الانجکک، دانهٔ سیاه که مغز سفید داشته باشد چون دانهٔ امرود، خاصیتش آن است که هر چند فراش خیال جاروب سبال بر زبلوچهٔ ریش زند آن پوست پاک نتواند کرد.» (دیوان اطعمه چ قسطنطین، مطبعهٔ ابوالضیاء ۱۳۰۳ ق ص ۱۵۷، و رک: فرهنگ نظام ج ۱ ص ۲۲) (م.م.)

بزرگترین فرهنگهای لغت فارسی شمرده می‌شود و درصدد انتقاد یا تصحیح اغلاط او نیستیم به همین مختصر اکتفا میرود و نباید توقع داشت که کتاب برهان قاطع فرهنگی باشد در عرض یا شبیه به کتابهای لغت که امروزه علماء «فیلولوژی» با سبک و روش جدید می‌نویسند و متضمن تحقیقات دقیق و کامل در رشتهٔ لغات و ضبط آنها به لهجه‌های مختلف، بلکه آن را کتابی باید دانست که در سیصد سال قبل مردی ایرانی در یکی از بلاد اقصای هندوستان با داشتن معلومات معمول آن عصر و با وسایل و اسباب محدود نگاشته است و به قدر امکان از لغات و کلمات مختلفه که در زبان فارسی رواج داشته است در آن جمع کرده و کتاب وی از مرتبهٔ معلومات و ادب متداول عصر و زمان او پائین‌تر نیست. خود او عذر هر گونه سهو و اشتباه سخنان خود را بدینگونه خواسته است و بنده نیز به همان سخنان عذر تقصیر میخواهم و به عرایض خود خاتمه میدهم: «استدعا از اهل تمیز و انصاف که عارفان انجمن دانایی و بینایی‌اند آن است که چون به لفظی از الفاظ یا اسمی از اسما یا معانی نقیضه و امثال آنها برخورند زبان اعتراض را به کام خاموشی و دیدهٔ عیب‌ساز را سرمهٔ پرده‌پوشی بکشند، چه فقیر جامع لغات و تابع ارباب لغت است نه واضع...» والسلام.

ه - زبانها و لهجه‌ها در برهان قاطع

حسین خلف در برهان خویش، لغات زبانها و لهجه‌های مختلف ایرانی و غیر ایرانی را نقل کرده است و ما به ذکر آنها می‌پردازیم[۱]:

۱ - عربی[۲] - هر چند منظور مؤلف تدوین فرهنگ پارسی بوده است، مع‌هذا لغات عربی بسیاری در برهان آمده و شمارهٔ آنها بیش از لغات زبانهای دیگر است.

بخشی از لغات عربی مستقلاً به عنوان لغت در جای خود نقل شده است مانند: ثفاء، صاب، صحن، عظیم، حاشا، حامل وحی، حب سجستانی، حرشف، خشن، عشر، عشقه، عطشان، غاب غارا و غیره. بیشتر لغات از این نوع کلمات مربوط به ادویهٔ مفرده و گیاهان است.

مؤلف گاه لغات عربی را نقل و شرح کرده ولی به عربی بودن آنها تصریح ندارد مانند: ثیل، شعبده، عضاب، عطارد، عطای کبرا، عطر مثلثی، غرا، قواده، قهقهه و جز آن.

بسیاری از لغات نیز ترکیبات عربی و فارسی هستند: ثلج چینی، صباح کنان، صبح دل، صحیفهٔ زر، شعر مردمک، حجت استوار، حاجب بار، عشرخوان، عصمتیان، عطسهٔ چاه، عطسهٔ شب، عطسهٔ صبح، عقاب آهنین، عقد شب‌افروز، غاشیه بردوش، غراب زمین، قنادیل چرخ، قیل و قال کردن و غیره.

و نیز بعض کلمات معرب مانند: قنب، قولنج، قهرمان (بدون تصریح) را نقل کرده است.

اما بسیاری از کلمات عربی در ذیل لغات دیگر یاد شده از آن جمله است:

حلقوم (ذیل: خشکنای)، ورق‌النیل (ذیل: خطر)، عبدالجنه (ذیل: خفج)، عوسج (ذیل خفچه)، بقلةالحمقا (ذیل: خفرج)، بیاع (ذیل: داستار)، هلال (ذیل: داس زرین) و غیر آن.

لغاتی از لهجه‌های عربی و شعب آنها مستقلاً یا در ذیل لغات دیگر در برهان نقل شده است[۳]:

الف - یمانی (لغت اهل یمن): خرفع، عرصم.

ب - دمشقی (لغت اهل دمشق): خرفق، صابون‌القاف (ذیل: چوبک اشنان).

ج - اندلسی (لغت اندلسی): اسفراج[۴]، جناح، ذریس، زفیرف، سورنجان، شویکهٔ ابراهیم (ذیل: قرصعنه)، صاره، طفله، علقم، فلیفله فیظل، قلب، قمرون، ینق.

د - شامی (لغت اهل مغرب)، اربیان، حبق نبطی، حمحم، درافس، درافق، سندیان.

ه - مغربی (لغت اهل مغرب): جدال، جرامقه، حماط، حمص الامیر (ذیل: خارخسک)، حیصل، دوقص، زعرور، سردین (مستقلاً و نیز ذیل سماریس و ذیل: عرم)، شفنین (ذیل: تیر)، قیلوط.

و - مدنی (لغت اهل مدینه): سدی.

ز - بغدادی (لغت مردم بغداد): عصیفره.

ح - موصلی (لغت موصل): عصیفره.

ط - لغت وادی‌القری: سیاب.

ی - مصری (لغت اهل مصر) فریدیس.

یا - عمانی (لغت اهل عمان): عشر، غاغه.

۲ - بربری (زبان قوم بربر): تقده، تقره، رنف،

---

۱ - علاوه بر زبانها و لهجه‌ها، اصطلاح کیمیا گران را به عنوان «اهل عمل» هم آورده است. رک: زواووق، کاف و نفس.

۲ - رک: تازی در متن برهان و حاشیهٔ آن.

۳ - هر لغتی که در ذیل دیگر آمده بین الهلالین یاد شده.

۴ - مأخوذ از یونانی Asparagos.

عصاب، کرکرهن.

۳ - حبشی - از قول بعضی «فسطاط» را حبشی دانسته[۱]

۴ - نبطی - در ذیل «قزاغند» گوید: این لغت نبطی است[۲]

۵ - عبری[۳] - بعض لغات عبری در برهان وارد شده مانند: زبور، فرعون، قبطه.

۶ - سریانی[۴] - از سریانی لغات بسیار - مخصوصاً در ادویهٔ مفرده - در کتاب مورد بحث آمده از آن جمله: ایلیا، ثافیسا، جنبد، حردون، خالوما، دیناروبه، رغیدا، زریرا، ساسار کشت، شپیر، طیطان، فاشرا، قوسیا، لوقابین، مثک، نینیا، هلفیفا.

سریانی یکی از لهجه‌های مهم آرامی شرقی است[۵] و بسیاری از لغات آرامی به نام هزوارش وارد زبان و کتابت پهلوی شده است که در برهان به عنوان «زند و پازند» از آنها یاد شده[۶].

۷ - ترکی[۷] - از زبان ترکی لغات بسیاری مستقلاً و یا در ذیل لغات دیگر، در برهان نقل شده از این قبیل است: اتا، اتابک، اتسیز، بلدرچین (ذیل: سمانه و ذیل سمانی)، تپلاق (ذیل: سعد)، تمر، چاروق (ذیل: شم)، سکز، سن، سو، سیک، صغرجق (ذیل سوبدی)، طوغان (ذیل شاهباز)، قنجوقه (ذیل سیموت)، قولاج (ذیل: شاه رش)، گلن (ذیل سنار و ذیل سنهار)، یاسا، یونجه (ذیل سپست)[۸].

۸ - هندی - مؤلف برهان از زبانهای هندی ذیل لغاتی آورده است:

الف - زبان علمی اهل هند (سانسکریت[۹]): آچار، ارگ، تمر، جگر، چار، چال، ریوه (نام رود)، سیس، شم.

ب - هندی (مراد زبان معمول در هندوستان است[۱۰]): بان (ذیل تیرچرخ)، بکاول (ذیل چاشنی‌گیر)، توره، جا، چنتر، جوجن، جوله، چال، چکری، چل، کتار (ذیل: جمدر، و ذیل جنبه)، کتاره، کتمل (ذیل: ساس).

ج - دکنی (لغت مردم دکن[۱۱]): دانک، روشنک، مکن (ذیل: ساس).

۹ - یونانی[۱۲] - از یونانی لغات بسیار مخصوصاً در ادویهٔ مفرده نقل شده است مانند:

ابی‌یهمیا، اخبون، ارسطولوجیا (ذیل: ارسطو)، اسطرلاب، اسطرنونا، اسقلینوس، اسطقس، اسطوخودوس، اغلیقی، تفسیا، سالامندرا، سخینوس، طوفریوس، طولیدون، فریسموس، فیلاسوف[۱۳]. و گاه لغات یونانی را بدون تصریح به یونانی بودن یاد کند مانند: اپیون، ارغنون، اقلیمیا و غیره.

۱۰ - رومی (لاتینی[۱۴]) - از لغات رومی نیز شمارهٔ بسیار مخصوصاً در ادویهٔ مفرده نقل شده و غالب آنها مأخذ یونانی دارد، از آنجمله است:

سلیقون (مستقلاً و ذیل: زرقون)، طالیقون، طفشیقون، قطاس، قفنس، قلقطار، قلقند، قلومن، قندس، قیصر (ذیل: اغسطوس).

۱۱ - ارمنی[۱۵] - از زبان ارمنی لغت «ژکال» را یاد کرده است[۱۶].

۱۲ - زند و پازند، میدانیم که زند تفسیر اوستاست و پازند نام زبان پهلوی پیراسته از لغات دخیل آرامی است[۱۷]، ولی زند و پازند در اصطلاح مؤلف برهان چند مفهوم یافته است:

الف - لغات پهلوی را بدین نام میخواند، مثلاً:

اپرناک، اسوبار، انداچه، اودردن (وترتن[۱۸])، پاتپراس، پتیام، تیراست، جوبال، جووان، جه، چیچست، راس، راک، کمخت، کوب، گنجویر

---

۱ - فسطاط، شکل دیگر فساط (بتشدید دوم) در لغت بیزانسی Phossáston از لاتینی Fossatum بمعنی اردو - بیرق - نوعی چادر است «دزی ۲ ص ۲۶۶».

۲ - معرب «کژاگند» است. رک: کژاگند. و قزاغند در لغت‌نامه و برهان چ معین.

۳ - رک: عبری در لغت‌نامه و برهان.

۴ - رک: سریانی. ۵ - رک: آرامی.

۶ - رک: زند و پازند در مقدمهٔ برهان قاطع چ معین ص دوازده.

۷ - رک: ترکی.

۸ - مؤلف کلمهٔ «چاو» را که چینی است به نام جغتایی یاد کرده است.

۹ - رک: ص شش از مقدمهٔ برهان.

۱۰ - و آن همان زبان است که امروز به دو گونهٔ اردو و هندوستانی درآمده. رک: دائرةالمعارف اسلام: اردو.

۱۱ - محل اقامت مؤلف برهان قاطع.

۱۲ - رک: یونانی در برهان قاطع چ معین.

۱۳ - بدیهی است بسیاری از این لغات تصحیف شده. رک: لغات مزبور در متن برهان و حواشی آن.

۱۴ - رک: لاتینی در لغت‌نامه و برهان قاطع چ معین.

۱۵ - رک: ارمنی در لغت‌نامه و برهان قاطع.

۱۶ - در ارمنی zoghâl بمعنی زغال اخته (میوهٔ ترش‌مزه) است و زغال (سوختنی) را astux گویند که tyryâkyân معتقد است که آن از آسوخ پارسی (بمعنی ناسوخته) مأخوذ است و هوبشمان مخالف این قول است. رک: فرهنگ ارمنی آجاریان.

۱۷ - رک: ص شش مقدمهٔ برهان.

۱۸ - رک: یوستی، بندهش ص ۲۵۶.

(گنجوبر)، گیها (گیاه)، ماژدیستان (مازدیسنان)، مننس (مننشن)، نسا، نکاس، واژه، وجارش (وچارشن[۱])، ور، وهمنش (وهمنشن)، هاوشت، هاون، همیز (هامین)، هنام (هنتام)، هوسرب، یشتن (مستقلاً و نیز ذیل: درون).

ب - لغات دینی زرتشتی: اشو، پادیاو، پنام، چینود، دروند، زردشت بزرگ، زروان بزرگ، شید، یشتن (مستقلاً و ذیل: درون).

ج - لغاتی از لهجه‌های ایرانی: بزونه، زوزنی، زونی، ژند، هیلجو، هلیک.

د - غالباً مراد از زند و پازند در برهان همان لغات هزوارش[۲] است.

نخستین بار مؤلف فرهنگ جهانگیری برآن شد که لغات هزوارش و لغات دینی زرتشتی را گرد آورد، وی در ذیل لغت «آذر» گوید: «فقیر حقیر که راقم این حروفم، پیری از پارسیان را که بر دین زردشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند و وستا داشت، چون مرا رغبت و شعف تمام به جمع لغات فرس بود و در فرس از زند و وستا معتبرتر نیست به جهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم، و اکثر لغاتی که در خاتمهٔ کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر آن زردشتی است.»

فرهنگ‌نویسان بعد از جهانگیری از جمله حسین خلف مؤلف برهان قاطع لغات مزبور را از فرهنگ وی استخراج کرده و در فرهنگ‌های خود داخل کردند و مقداری هم بر آنها افزودند.

لغات هزوارش برهان قاطع به‌ترتیب حروف تهجی از این قرار است[۳]:

آتین - آسیم - آموتیا - آهی - آیشم - اب - ابر - ابرونتن - ابیر - اپرا - اتبا - اتوت - اجدرونتن - اداربن - ادوای - اربوجینیا - اربیتیا - ارتا - ارشیا - ارگونتن - ارکیا - ارمونتن - ارن - ارونتن - اریک - اسبونتن - استرونتن - اسور - اسیا - اکبیا - اگ - البا - امرا - ان اناتونتن - انبمن - انتونتن - انگوپا - انگوتین - انهوبا - انیبا - اوچت‌پمن - اهلبوب - ایرگ - ایرگان - ایری - ایومن - باب - بان‌بربیتا - ببراله - بجوجیا - بدمموم - برتیبا - برون - بزپونتن - بزرا - بزندار - بسریا - بسیا - بسیم - بشرونتن - بفکین - بنمین - بوجپا - بیتا - بیتانه - بیربوشا - بیل - بیلای - بینا - پیلپا - پرارین - پزپونتن - پسانتن - پسهانتن - پگوی - پگین - پوپشمن - تابا - تالمن - تبلونستن - تبنا - تترا - تترونتن - تتمتا - تتمتن - تجار - تجاره - تکرونتن - تگ - تلبا - تلمن - توپا - تورا - توما - تیبا - تین - تینا - جاتن - جاتونتن - جاسونتن - جاکونتن - جامتونتن - جامنونتن - جانونتن - جتبونتن - جررا - جگتیبونستن - جگرونتن - جلتا - جمیتونتن - جوام - جوجن - جوسبونتن - جی - چغمونستن - خاتمر - دابا - داباهانتن - دابونتن - دکنیا - دکیا - دما - دم‌دمیا - دمیا - دوبرا - ذکر - ربا - ربرونتن - ربزبا - ردکا - ررا(ملحقات - برهان) - رسپینا - رسنواد - رسین - رک - رکوتا - رکوم - رمگا - رمن - رنگروتا - رورمنا - رومنا - رویشند - زابا - زدونتن - زرهانتن - زره‌پیچ - زریتونتن - ززرونه - (ملحقات - برهان) - زک - زکیا - زمترا - زمرونتن - زوبا - زوپه - زیکا - زیین - ستها - ستیا - سرش - سرگوتا - سروب - سزیتونتن - سلش - سلیش - سوبرا - سوجرونتن - سوسبار - سینا - شبگونتن - شتا - شتمن - شتن - شتینا - شجارا - شریتا - شریتونتن - شزو (ملحقات برهان) - شک - شمسا - شمشدر - شمشک - شنتان - شنونتن - شور - شوک - شولمن - شومارمند - شومن - کالا - کتا - کترونتن - کتش - کدبا - کرینونتن - کشوبا - ککا - کلبا - کلیا - کمچه - کمریا - کنا - کنیا - کوتینا - کوربرتا - کوکبا - کوکما - کومر - کیپا - کیمونستن - کیهونستن - کیهونید - گاود - گبیمن - گبنا - گدمن - گرزدمن - گوبشا - گوبیا - گومشون - گومن - گونا - لامان - ۲لکا - لیلیا - مانا - مانمن - ماهر - مترا - مدممونتن - مدونه - مدینا - مربویا - مرکزرایین - مزنا - مشرونتن - مشمشا - مشیا - مکرونتن - مگ - ملکا - ملکوتا - ممن - منا - منشیا - موزدونتن - موی تونتن - نسوبار - نسهانتن - نسیمن - نشاک - نشمن - نکونتن - ننگ - نیرا - نیشمن - وانکونتن - ورتا - ورکتا - ورمن - وزرانتن - وشادن - وشتمونتن - وشممونتن - وکده - وندا - هاک - هب - هجنم - هجید - هرنیز - هوبسیا - هوپمن - هیب - یدمن.

---

۱ - در متن برهان معنی «گدازش» غلط و گزارش صحیح است.

۲ - رک: صفحهٔ دوازده مقدمهٔ برهان قاطع ج معین.

۳ - این صورت برای دانشجویان زبان پهلوی و متتبعان فقه‌اللغة عربی سودمند است. بدیهی است بسیاری از کلمات مزبور تصحیف شده. برای تلفّظ و معنی این لغات به متن برهان و حواشی آن رجوع شود.

یربهانتن.

۱۳ - زبانها و لهجه‌های ایرانی[۱]: یک - زبانهای ایرانی

الف - اوستایی[۲] - گاه مؤلف از لغات دینی زرتشتی به نام «زند اوستا» «زند واستا» و جز آن یاد کند مانند: ارور، اریرش؛ ولی اینگونه لغات - هر چند ریشهٔ اوستایی دارند - به پهلوی نزدیکترند تا به زبان اوستایی.

نیز بعض کلمات را به نام «زند و استا» آورده که به‌هیچ‌وجه اوستایی نیستند مانند:

سابوته (زن پیر) و این همان «صابوته» لغت فرس اسدی است[۳] - فراتین (سخن و گفتار آسمانی) که از برساخته‌های دساتیر است[۴]. کیش‌مند (جباری و قهاری) نیز از لغات دساتیری است.[۵]

ب - فرس قدیم یا پارسی باستانی[۶] - از این زبان که به پارسی عهد هخامنشی اطلاق می‌شود مؤلفان قدیم - از جمله حسین خلف - تصور روشنی در ذهن نداشته است؛ مثلاً در برهان «پادشاه، نامی فارسی باستانی». و «دری، لغت پارسی باستانی» و «زند (جان) به زبان فرس قدیم» یاد شده است.

برهان ذیل «فرمس» گوید: «به زبان فرس قدیم نام شهر دامغان است» و پیداست که فرمس مصحف «قومس» معرب «کومش» پهلوی است[۷].

ج - پهلوی[۸] - برهان بخشی از لغات پهلوی را به نام «زند و پازند» آورده است[۹] و بخشی را به نام «پهلوی» یاد کرده است مانند: تیراست به‌معنی سیصد؛ و بخش اعظم لغات مأخوذ از پهلوی را که بیشتر آنها دینی است بدون تعیین اینکه از چه زبان است نقل کرده و شرح داده است مانند: اردش - ایخشت (ایخشست) - برسم - تنافور (تناپوهر) - وچر - وچرگر و جز آن.

و نیز لغات ذیل را به نام «پهلوی» یاد کرده است: پرویز به معنی ماهی[۱۰] - دوخ چکاد به‌معنی اصلع (ذیل: چکاد) - زردشت بزرگ - زروان بزرگ - زرهون[۱۱] - شنگ بیز به‌معنی زنجبیل - کبر به معنی خفتان جنگ - ماه به معنی شهر و مملکت - هامرز به معنی برخیز - هانی به معنی بنشین - هر به‌معنی کننده و فاعل - هوش به‌معنی مرگ - هیز به‌معنی دلو گرمابه‌بان[۱۲].

ذیل «تارخ» گوید «به زبان پهلوی، نام آزر بت‌تراش است». درصورتی که «تارح» عبری است به‌معنی تنبل و نام پدر ابراهیم است[۱۳].

ذیل «سرخ شبان یاهودار» گوید «نام حضرت موسی علیه‌السلام است به زبان پهلوی (!)»

بسیاری از لغات پارسی و پهلوی نیز مشترک‌اند و بدیهی است که در متن برهان تصریح بدین موضوع نیست.

د - دری[۱۴] - مؤلف در ذیل «باستان» گوید: «به

---

۱ - دربارهٔ لغات مربوط به زبانها و لهجه‌های ایرانی استقراء تام نشده است.

۲ - مؤلف «اوستا» را در جای خود یاد نکرده است ولی ذیل «استا» گوید: «تفسیر کتاب ژند است (!)، و آن کتاب مغان باشد که در احکام آتش‌پرستی تصنیف زردشت است.» و در ذیل «زنداستا» گوید: «نام کتاب زردشت باشد که به اعتقاد او آسمانی است و آن را زندوستا هم خوانند به فتح واو.» و نیز در زند و ستا و است و غیره همین مضامین را نقل کرده است. رک: ص سه و دوازده مقدمهٔ برهان چ معین.

۳ - مقدمهٔ لغت فرس چ مرحوم اقبال ص ۵۰۴.

۴ - فرهنگ دساتیر چ ۱۲۵۷ یزدگردی ص ۲۵۶.

۵ - ایضاً ص ۲۶۲.

۶ - مؤلف برهان «فرس قدیم» و «فارسی باستانی» و «پارسی باستانی» را در جای خود نیاورده است. رک: ص یک مقدمهٔ برهان قاطع چ معین.

7 - Komish J. Markwart, A Catalogue of the Provincial Capitals of Erânshahr, Roma 1931, p. 12,55,56,58.

۸ - در ذیل «پهلوی» گوید: «زبان شهری باشد و منسوب به پهلوان و زبان فارسی هم هست. رک: صفحهٔ هفت مقدمهٔ برهان قاطع.

۹ - رک: ص دوازده مقدمهٔ برهان قاطع.

۱۰ - اپروج Aparvêj در پهلوی به‌معنی پیروزگر است. رک: اپرویر و پرویز.

۱۱ - مؤلف هر سه کلمهٔ اخیر را پهلوی و نام ابراهیم پیغمبر دانسته است در صورتی که پهلوی زردشت Zartuxsht است «نیرگ ۲۵۴» و زرتشت پیامبر ایرانی را با ابراهیم پیامبر کلدانی خلط کرده‌اند. «مزدیسنا ۸۳ - ۹۲ - ۹۶ - ۹۸» و زروان در پهلوی Zurvân یا Zervân به‌معنی زمان و در اوستا در ردیف دیگر ایزدان آمده و بعدها در آیین زروانی پروردگار بزرگ موجد مزدا و اهریمن شمرده شده است. رک: خرده‌اوستا. پورداود صص ۹۳ - ۹۴. A. Christensen, Iran sous les Sassanides, Copenhague 1944, P, 149 - sqq.

۱۲ - رک: هر یک از لغات مذکور در متن برهان و حواشی آن.

۱۳ - قاموس کتاب مقدس: تارخ.

۱۴ - ذیل دری گوید: لغت پارسی باستانی است و وجه تسمیهٔ آن را بعضی به فصیح تعبیر کرده‌اند و هر لغتی که در آن نقصانی نباشد دری می‌گویند همچو اشکم و شکم و بگوی و گوی و بشنود و شنود و امثال اینها پس اشکم و بگوی و بشنود دری باشد و جمعی گویند لغت ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است و بعضی گویند دری زبان اهل بهشت است چه رسول صلی‌الله علیه و آله فرموده‌اند که لسان اهل‌الجنة عربی او فارسی دری و ملئکهٔ آسمان چهارم به لغت دری تکلم می‌کنند، و طایفه‌ای برآنند که مردمان درگاه ←

زبان دری تاریخ را گویند»[۱] و ذیل «هی» گوید: «به لغت دری و لغت هندی به‌معنی هست باشد.»

نیز در ذیل «بیورسب» گوید: «به زبان دری بیور بر وزن زیور به‌معنی ده هزار باشد» و بیور پهلوی است[۲].

بخش اعظم لغات برهان قاطع لغات دری (پارسی) است که چون منظور اصلی مؤلف گرد آوردن آنهاست، درمتن برهان تصریحی بدان نشده.

هـ - خوارزمی[۳] - ذیل لغت «پکند» گوید: «به لغت ولایت خوارزم، نان را گویند و به عربی خبز خوانند[۴]. و ذیل کلمهٔ «سوپ» آرد «به زبان خیوق[۵] که یکی از الکای خوارزم است آب را گویند همچنانکه پکند نان را و سوپ و پکند آب و نان است و بعضی گویند طلب آب و نان است.»

و - سغدی[۶] (سمرقندی) - مؤلف ذیل «جغرات» آرد: «به لغت سمرقند ماست را گویند و معرب آن سقرات است» و ذیل «روف» گوید: «به زبان سغدی سمرقند، بزرقطونا را گویند و آن تخمی است معروف.» و ذیل «ولوالی» نویسد: «به لغت اهل سمرقند، رودهٔ گوسفند را گویند که با گوشت و مصالح پر کرده و پخته باشند».

دو - لهجه‌های ایرانی

الف - ماوراءالنهری و فرغانه‌یی: پشک - پوشک[۷] - تابوغ - جمری - چیداز - خارکش - خرکش - خانی - دادر - دخترصوفی - (ذیل: ترترک، و ذیل: ترندک) - فدرنک - فغ[۸] - لغزیدن[۹].

ب - مروزی (مرغزی، زبان مروشاهجان). جم - چم[۱۰] - ریکاسه[۱۱] - لاش[۱۲].

ج - بخاری (لغت بخارا): کرک - هتیال[۱۳].

د - خراسانی (لغت اهل خراسان): اشکنهٔ قروتی[۱۴] (ذیل: کالیوس) - باد فرنگ (ذیل: باد فراه) برغست[۱۵] (ذیل: تملول، و ذیل سوژه) - بنفش (ذیل: شنگ) - چارشاخ[۱۶] (ذیل: سکر) - چرخ ریسو[۱۷] (ذیل چرخ ریسک) - دانگانه[۱۸] (ذیل: توشی) - ریش بز خال‌دار[۱۹] (ذیل: اسپلنج، و ذیل شنگ) - ساق ترشک[۲۰] (ذیل: ترهٔ خراسانی) - سیر[۲۱] - طراز - علف خرس[۲۲] (ذیل: کیل) - علف شیران (ذیل: اکج - اونیا - تلک - زعرور - طروقوقون - عیزران - کالنج - کویژ - کهیر - نمتک و هلهلیون) - کال چنبه و

→ کیان بدان متکلم می‌شده‌اند، وگروهی می‌گویند که در زمان بهمن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می‌آمدند و زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند بهمن فرمود تا دانشمندان زبان پارسی را وضع کردند و آن را دری نام نهادند یعنی زبانی که به درگاه پادشاه بدان تکلم کنند و حکم کرد تا در تمام ممالک به این زبان سخن گویند و جماعتی برآنند که وضع آن زبان در زمان جمشید شد، و بعضی دیگر گویند در زمان بهرام و دری بدان سبب خوانند که هرکس از خانهٔ خود بیرون آید به این زبان حرف زند و این وجه خوبی نیست، چه بر هر تقدیر که فرض کنند آن را واضعی می‌باید و وضع آن را سببی در کار است، و منسوب به درهٔ کوه را نیز گویند همچو کبک دری و این به اعتبار خوشخوانی هم می‌تواند بود که باشد زیرا که بهترین لغات فارسی‌زبان دری است.» رک: ص بیست و پنج - سی شش مقدمهٔ برهان قاطع چ معین.

۱ - باستان در شاهنامهٔ فردوسی همه جا به‌معنی کهن و قدیم آمده. رک: فهرست ولف. مؤلف جهانگیری گوید: «باستان... دو معنی دارد اول کهنه و قدیم و دیرینه را گویند دویم تاریخ باشد. حافظ اوبهی در تاریخ (فرهنگ. ظ) خویش آورده که به زبان فارسی و دری باستان تاریخ را گویند و دهگان مورخ را که معرب دهقان است.» و قول مؤلف برهان نیز از جهانگیری مأخوذ است. رک: باستان و باستان نامه در متن برهان. این کلمه در لغت فرس اسدی نیامده.

۲ - رک: بیور در متن و حاشیهٔ برهان چ معین.

۳ - رک: ص بیست و دو - بیست و سه مقدمهٔ برهان قاطع چ معین.

4 - pekend در خوارزمی به‌معنی نان است. رک:

R. B. Blake and R. N. Frye, Notes on the Risala of Ibn - Fadlan (Reprint from Byzantina Metabyzantina, vol. I, part II) 1949, p.36.

۵ - خیوه.

۶ - رک: ص هفده و بیست، و مقدمهٔ برهان قاطع.

۷ - رک: لغت فرس اسدی ص ۲۵۶.

۸ - رک: لغت فرس اسدی ص ۲۳۵.

۹ - به‌معنی دوشیدن و آشامیدن.

۱۰ - رک: لغت فرس اسدی ص ۳۵۲.

۱۱ - رک: لغت فرس اسدی ص ۴۲۳ ح ۲: ریکاشه.

۱۲ - رک: لغت فرس اسدی ص ۲۲۵.

۱۳ - مؤلف گوید: هیتال به لغت بخارا مردم قوی‌هیکل و توانا باشد. اصل کلمه Heptal (Hephtalites) است که آنان را هونهای سفید نامیده‌اند ولی حقیقةً نمی‌توان ایشان را از اقوام هون شمرد. این نام را به غلط به هیطال (جمع هیاطله) تعریب کرده‌اند. رک: کتاب ایران در زمان ساسانیان کریستن. و نیز فهرست R. Ghirshman, Bégrab, Le Caire 1946 و رک: صفحهٔ بیست و چهار مقدمهٔ برهان قاطع.

۱۴ - در مشهد و گناباد eshkana - ye qorût.

۱۵ - در گناباد balghest.

۱۶ - در مشهد و گناباد نیز čâr - shâx.

۱۷ - در مشهد čarx rîsû، در گناباد čarx - rîsak.

۱۸ - در گناباد dongî (پکنیک)، همچنین در تهرانی.

۱۹ - در مشهد bozak - rish.

۲۰ - در مشهد torûshak - sâq، در گناباد torshak.

۲۱ - مؤلف گوید: «سیر... وزنی هم هست معین و آن در خراسان پانزده مثقال است ولی در خراسان امروز ۱۶ مثقال گیرند چنانکه در دیگر ولایات ایران.

۲۲ - در مشهد alafxers.

لاوبازی[۱] - (ذیل: دوداله، و ذیل دودله) - کستی - کشیده[۲] - کلنبه[۳] (ذیل: گردک) - لغلاو[۴] (ذیل: یغلاوی) - لند[۵] (ذیل: ژک) - لندیدن (ذیل: دندیدن) - لوخ[۶] (ذیل: دخ) - ملاقه[۷] (ذیل: ملعقه) - نقل خواجه (ذیل: سمنه)[۸] از زبان طوسی[۹] نیز «سوتام» را آورده است.

ه - سیستانی (لغت اهل سیستان): تره میره (ذیل: انداو) - چر - لوک.

و - کرمانی: خرزهره (ذیل خربزهٔ روباه) - مادر دخت (ذیل تودری و ذیل شندله).

ز - شیرازی: آهودوستک (ذیل برگ گازرونی - حزا - دینا - رویه - زوفرا - سسطیعون) - اردانه (ذیل: خزاما) - انجکک (ذیل: دانج ابروج)[۱۰] انگشت برک[۱۱] (ذیل: خلد، و ذیل: موش کور) بابونهٔ گاو (ذیل: اقحوان و ذیل اکحوان) - باتو (ذیل: طاریقه) - بالنگوی خودرو[۱۲] (ذیل: افرنجمشک) - بدران (ذیلم دوقوس و ذیل وشک) - برفک (ذیل: ایرسون) - برمو (ذیل: عکبر) - بل شیرین[۱۳] (ذیل: ایل و ذیل: بل) - بن[۱۴] (ذیل: بنبا) - بنکو[۱۵] (ذیل: برغوثی) - پروازه گر (ذیل: پروازه) - پنجهٔ زر (ذیل: عسالنج) - تخم ترخر[۱۶] (ذیل: قرطمانا) - تخم دل‌آشوب (ذیل: اثلق و ذیل اغیس) - تخم وهل (ذیل: ابهل) - ترخانی[۱۷] (ذیل: کلیکان) - تس سگ[۱۸] (ذیل: شابانک و ذیل غابانک) - چشم[۱۹] (ذیل تشمیزج) - چوبک اشنان[۲۰] (ذیل: آذربو - آذربونه - سطرونیون - عدرنا - عرطنیثا - غسلج - قوطوما و کندسه) - حلیمو[۲۱] (مستقلا و ذیل: لیمونیون) - خارسوهک (ذیل: کبرک) - خروک تس کس (ذیل: خروک) - خطمی کوچک (ذیل خبازی و ذیل ملوخیا) - دارنمک (ذیل: داربر، و ذیل: سودانیات) - دارو (ذیل: عکبر) - روشنک[۲۲] (ذیل: ساتل - ساطل و شاتل) - زبان داروی تلخ (ذیل طوفریوس) - زنگباری (ذیل: راتیانج) - زنگی دارو (ذیل اسقلینس و ذیل عقربان) - سعادهٔ خبیصی (ذیل: اقشون) - سیاه دارو (ذیل: شش بندان - عکله - فاشرستین و میمون) - سیرمو[۲۳] (ذیل: اسقوردیون و ذیل شقردیون) - سیکی - سیهک (ذیل: اراقوا) - شوذ[۲۴] (ذیل: شبت) - طوسک (ذیل: دینساقوس) - عکه (ذیل قالنجه)[۲۵] قالنجه[۲۶] (ذیل: کالنجه) - قصبک[۲۷] (ذیل: شنج و ذیل: کجک) - کاسه شکنک (ذیل: سنقره) کاونیک - کبابهٔ شکافته[۲۸] (ذیل: خاخره) - کبداد (ذیل: سقراطیون) - کجومن - کسن ویران (ذیل کبیکج) - کسنه[۲۹] (ذیل: غرز) - کم (ذیل: عصب) - کورک - (ذیل: شفلج) - کورکور (ذیل: خرجل) - کیل (ذیل: تلک) - گاونبطونک[۳۰] (ذیل: احلب دیا، و ذیل: شبرم) - گل سفید (ذیل گل خراسانی) - گل صدبرگ (ذیل: انحفطینا) - گل گاوچشم (ذیل: آذریون) - گل گیری (ذیل: کاذی) - گن ابلیس (ذیل: اکت مکت، و ذیل: اناطیطس) - گورز (ذیل: اخلور) - گورک کازرونی (ذیل: خرنوب) - گندنای کوهی[۳۱] (ذیل: شنان) - گهان - لند (ذیل: ژک) - لندیدن (ذیل: دندیدن) - ماش‌دارو (ذیل: خامانیطس - عرصف و کمافیطوس) - مامیثای سرخ (ذیل: ارغامونی) -

---

۱ - در مشهد low čonba.

۲ - در خراسان kashîda به‌معنی سیلی استعمال شود مانند دیگر ولایات.

۳ - در گناباد kolonba (نان گرد و کوچک و ضخیم که با شیرهٔ انگور سازند).

۴ - گنابادی laghlaghû.

۵ - مشهدی و گنابادی lond - lond.

۶ - گنابادی lûx. ۷ - گنابادی malâgha.

۸ - تلفظ لغات متداول در مشهد را آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه و تلفظ لغات متداول در گناباد را آقای پروین گنابادی دوست نگارنده نقل کرده‌اند.

۹ - مراد لهجهٔ طوسی است.

۱۰ - انجکک مستقلاً نیز در برهان آمده بدون تصریح شیرازی بودن آن.

۱۱ - ا کنون نیز در شیراز angosht - borak.

۱۲ - امروزه در شیراز bâlankuy.

۱۳ - ا کنون bon - e shîrîn.

۱۴ - ا کنون barg - e ban. ۱۵ - ا کنون نیز banku.

۱۶ - ا کنون tere xarak. ۱۷ - ا کنون tese sag.

۱۸ - ا کنون tarxûni. ۱۹ - ا کنون česhmîzeh.

۲۰ - ا کنون oshnû - e oshnû یا čûb - oshlong.

۲۱ - ا کنون bix - e halîmû.

۲۲ - ا کنون rushûnak. ۲۳ - ا کنون sîr - mûk.

۲۴ - ا کنون sheved.

۲۵ - مؤلف ذیل قالنجه گوید: پرنده‌ای است که آن را شیرازیان عکه و عربان عقعق و صلصل خوانند و ذیل کالنجه گوید: پرنده‌ای است مشهور و شیرازیان آنرا قالنجه خوانند و به عربی صلصل گویند و بعضی عکه را نیز قالنجه خوانند.

۲۶ - ا کنون ghulenjûn. ۲۷ - ا کنون هم ghasabak.

۲۸ - ا کنون بین کبابه و شکافته فرق گذارند: کبابه kabâbeh گیاهی است مانند فلفل سیاه‌رنگ و دم کوچکی دارد. شکافته shekâfteh به اندام فلفل است اما دم ندارد و در وسط آن دهنهٔ کوچک بازی دیده میشود.

۲۹ - ن ل: کسته.

۳۰ - ا کنون هم gâv - e nabtûnak.

۳۱ - ا کنون den - e kâuhi.

ماشیا) - مرورشک[۱] (ذیل: اسموسا و ذیل: اشموسا) - منجل (ذیل: کشکنجیر) - مومیائی[۲] پالوده و مومیائی کوهی (ذیل کفرالیهود) - میده[۳] (ذیل: فلاته) - میرک کازرونی[۴] (ذیل: حزا) - نخوشی (ذیل: فاشرا) - نرمه (ذیل: نرم دست) - واشه (ذیل: بالوانه) - والوچانیدن (ذیل: خمانیدن و ذیل خمبانیدن) - هر (ذیل: رغیدا) - هزار اسفند (ذیل: صندل دانه) - هلل مشکک (ذیل: هلل)[۵].

ح - لهجهٔ شبانکاره (لغت اهل شبانکاره): باتس.

ط - لاری: ماهیانه (ذیل: صحنات).

ی - اصفهانی (صفاهانی): آلاله شنک[۶] (ذیل: شنک) - تاپو[۷] - شنک (ذیل: اسپلنج) - صاب - فوده - قدامه (ذیل: تودری) - قدومه[۸] (ذیل: مادر دخت) - گل کافیشه[۹] (ذیل: خسق) - موسک (ذیل: کبیکج) - هردا (ذیل: کبرک) - هوزه (ذیل: هوژه).

یا - عراقی: توله (ذیل: درتاج) - شروانی (ذیل: چارطاق - چهار ارکان و چهار طاق) - لعبت بربری (ذیل: سورنجان - و ذیل عکنه).

یب - قزوینی (زبان قزوینی): تجر[۱۰] - توتک - سرک.

یج - خوزستانی: پیفه[۱۱] - کژدم خواره.

ید - آذری (لغت آذربایجان): باسدق (ذیل: فراته) - تیته (ذیل: مردمک).

یه - گیلکی (لغت مردم دارالمرز[۱۲] و اهل گیلان): اسوار - افروشه - پایه[۱۳] - پرد[۱۴] - پرده نشین - پلاخم و پلخم (ذیل: خربق) - تی تی - تیف[۱۵] - چم[۱۶] - خاناده - خل[۱۷] - خلابر - خلابش - خناده - خهل - دار کوب[۱۸] - ساس[۱۹] (ذیل: غسک) سیمبر - سیمبراسوار - شمشور - فروشه - کالجار - کتکتو (مستقلا و ذیل: آویشن) - کول[۲۰] - گیل[۲۱] - گیلک[۲۲] - مایه‌دار - ملوخیا - همیشه جوان (ذیل: بیش بهار).

یو - دیلمانی (لغت اهل دیلم): دهچه - کالوشه.

یز - مازندرانی (لغت اهل مازندران): ریکا[۲۳] (ذیل: رایکا) - شیمای بیشه[۲۴] (ذیل: تمیشه).

یخ - گرگانی: زهر زمین (ذیل: طاخک).

و- اقتباس و تقلید و ترجمهٔ برهان و رد آن و دفاع از آن

برهان جامع

برهان جامع تدوین محمّد کریم‌بن مهدیقلی تبریزی است که آن را به نام فتحعلی‌شاه و ولیعهد او پرداخته است. وی در مقدمه گوید: «چون احتیاج مردم به لغت فارسی بسیار است و تحصیل لغات مبسوطه به اکثر ناس غیرمقدور و دشوار و لغت‌های مختصر ناتمام و مایهٔ انتظار است و معهذا برهان که جامعترین کتب این فن است - با آن بسط و تطویل این عیب را دارد که خالی از شواهد است و هر یک از کنایات را لغت علیحده نوشته و مشتمل است بر لغت‌های غیر مستعمل و مأنوس از یونانی و سریانی و زند و پازند و ترکی که اصلاً مستعمل نیست و همه موجب طول لاطایل، و فرهنگ جهانگیری نیز با آن طول و تفصیل بسیاری از لغت‌ها را ترک کرده و آنچه نوشته معانی آنها را تمام ننوشته مثلاً لغتی که پنج معنی دارد سه یا چهارش نوشته، لهذا به توفیق سبحانی همت نموده مجموع لغات مستعملهٔ برهان را ملخص و مختصر و قدری از شواهد فرهنگ جهانگیری در حاشیه و کنایات هر لفظ را ذیل آن

۱- اکنون marvarshk. ۲- اکنون هم momiâiy.

۳- اکنون mideh. مؤلف ذیل «فلاته» گوید: در فارس آن را میده خوانند.

۴- اکنون نیز mirak - e kâzerûnî.

۵- تلفّظ کنونی لغات شیرازی را آقای یوسف رهبری (شیرازی) دانشجوی سابق دانشکدهٔ ادبیات به سفارش نگارنده تحقیق کرده‌اند.

۶- اکنون lila shang. ۷- اکنون tapu.

۸- اکنون gudume. ۹- اکنون gol - e kowshe.

۱۰- اکنون tijir به حصیرهای نیی دور محوطه اطلاق شود. در اصفهان نیز tijir.

۱۱- چک: پیغه.

۱۲- دارالمرز عنوانی است که به رشت داده‌اند. رک: H. L. Rabino Coins, Medals and Seals of the Shâhs ofdi Borgomale, Irân, Hertford 1945 p. 99

و گاه تمام گیلان را بدین‌نام خوانده‌اند. مؤلف برهان خود ذیل «غسک» گوید: «و آن را در دارالمرز و گیلانات «ساس» گویند.» و رک: چم در متن برهان و زمانی نیز مازندران را دارالمرز نامیده‌اند. رک: صفحهٔ صد و بیست و یک در مقدمه برهان قاطع چ معین س ۲۷.

۱۳- اکنون نیز در گیلکی pâya.

۱۴- امروزه نیز purd. ۱۵- اکنون نیز tif.

۱۶- امروزه cum. ۱۷- اکنون xûla.

۱۸- امروزه نیز dârkûb. ۱۹- اکنون هم sâs.

۲۰- مؤلف گوید: مردم گیلان و بیه پس، پشته و تل را (گویند) امروزه kûl به‌معنی پشت (شخص) استعمال شود.

۲۱- امروزه gîla mard. ۲۲- اکنون هم gîlak.

۲۳- طبری rîkâ (واژه‌نامه ۳۹۸). در مازندرانی کنونی نیز ریکا، گیلکی rey.

۲۴- مؤلف ذیل تمیشه گوید: نام بیشه‌ای است در نواحی شهر آمل که در میان آملیان به شیمای بیشه شهرت دارد.

درج نموده و حشو و زواید را ترک کرد، بحمدالله کتابی شد مفید و مختصر و جامع و سهل‌المأخذ و مقبول الکل و نافع...»

اما جامع (برهان جامع) به تقلید جهانگیری حرف دوم هر کلمه را مأخذ باب قرار داده و سپس حرف اول را مأخذ فصل دانسته است.

قاطع برهان

قاطع برهان تألیف میرزا اسدالله غالب‌خان دهلوی شاعر معروف (تولد ۱۲۱۲ - وفات ۱۲۸۵ هـ.ق.) است و آن انتقادی است بر برهان قاطع.

غالب در مقدمهٔ قاطع برهان گوید:

«... هرگاه غم تنهائی رو آوردی برهان قاطع را نگرستمی چون آن سفینه گفتارهای نادرست داشت و مردم را از راه میبرد و من آئین آموزگاری داشتم به پیروان خودم دل سوخت، جاده نمایان ساختم تا بیراهه نپویند، با این همه کوشش که در جدا کردن راست از کاست مرا بود نوشته‌ام مگر از بسیاری اندکی چنانکه بی‌مبالغه میگویم از صد یکی همانا میخواستم نوشت و میدانستم نوشت، اما سبب انبوهی بیانهای ژولیدهٔ جامع مجموع نتوانستم نوشت هر دیده‌ور که مغز سخن خواهد کافت بسا شورابه‌های ناگوار روان خواهد یافت. کتاب آسمانی نیست که چون و چرا در آن نگنجد. گفتار آدمی هست، هر که خواهد به میزان نظر سنجد...»

نمونه‌ای از انتقادات غالب در این کتاب:

برهان قاطع: آبدار بر وزن تابدار، گیاهی است مانند لیف خرما و هر چیز با طراوت و پرآب را نیز گویند از میوه و جواهر وکارد و شمشیر را هم گفته‌اند و کنایه از مردم صاحب‌سامان و مالدار هم هست.

قاطع برهان: آبدار، نه لفظی است که در شمار لغات جا تواند یافت و از بهر آن هم وزن باید آورد - همه دانند که صفت جواهر و اسلحه می‌تواند بود. اسم گیاه محل تأمل و به‌معنی سامان و مالدار زنهار نیست، آن آبمند است نه آبدار.

قاطع برهان: تنبیه - برپروشان بوزن پرده‌پوشان به‌معنی امت میفرماید[1]. هموزن را به میزان نظر باید سنجید. برپروشان از پرده‌پوشان در وزن به مقدار یک های هوز کم است[2]. یکی از معتقدان این کتاب گفت که قصور کاپی[3]نویس است که بای فارسی را با رای بی‌نقطه متصل نوشت. اگر بدین صورت برپه‌روشان نوشتی در وزن برابر آمدی. گفتم: گرفتم چنین است. برپه‌روشان زبان کدام سرزمین است؟ گفت در اقصای ملک دکن[4] جنیان بدین زبان سخن می‌کنند. گفتم: یاد دار «برسان به معنی امت آمد، اما بی مضاف‌الیه نیارند یعنی برسان فلان نبی و آن خود پیداست که «بر» به‌معنی علی و «سان» به‌معنی طرز و اسلوب است (!)»[5]

برهان قاطع: تومن با اول به ثانی مجهول رسیده و میم مفتوح بنون زده قصبه‌ای گویند که صدپاره ده در تحت آن باشد و جمع آن تومنات است و بعضی گویند ترکی است.

قاطع برهان: بعضی گویند ترکی است، مگر در گمان جامع عربی است که جمع آن تومنات آورد، نی‌نی بیچاره این لغت را از سومنات آورد، واو را مجهول می‌نویسد واو خود کجاست که مجهول صفت آن افتد. دیگر صدپاره‌ده منش فرزانگان را به هم میزند. پاره‌ده یعنی چه. واو آن است که لفظ ترکی است و در تحریر لغات ترکی اعراب بالحروف نوشتن رسم افتاده است، و واو علامت ضمهٔ تای فوقانی و الف علامت فتحهٔ میم، هرآینه تومان نویسند و «تمن» خوانند به تای مضموم و میم مفتوح، و تمن در ترکی (بست[6]) را گویند و «یوز» صد را و «منگ» به میم مکسور و نون ساکن هزار را.

برهان قاطع: نمید به فتح اول بر وزن دمید، ماضی نمیدن است یعنی میل کرد و توجه نمود و نم کشید و امیدوار شد، و به ضم اول مخفف ناامید و نومید شد.

قاطع برهان: در هر گام لغزشی و در هر خطوه خطا. نمیدن اگر از نم به‌طریق تفنن مصدری آفرینند به‌معنی نم کشیدن سزاوار و نمید نیز بدین (وجه) ماضی آن خواهد بود به‌معنی میل کردن و میل کرد از که شنید؟ این هم اگر بوده باشد گو باش. معنی نمید امیدوار شد چگونه جایز باشد، حال آنکه خود می‌نویسد که به ضم نون مخفف نومید است. نمید

---

۱ - مراد مؤلف برهان است. ۲ - های «پرده» غیر ملفوظ است.

۳ - کلمهٔ انگلیسی Copy (نسخه، سواد).

۴ - اشاره به محل اقامت حسین خلف مؤلف برهان قاطع.

۵ - وجه اشتقاق عامیانه. رک: برپروشان در متن برهان قاطع چ معین و حاشیهٔ آن.

۶ - یعنی بیست. تومان در ترکی ۱۰۰۰۰ است. «جغتائی ۲۴۶» رک: متن برهان چ معین: تومن.

سیدمحمّدعلی داعی‌الاسلام

فرهنگ رشیدی[1]

فرهنگ دیگر قرن یازدهم که دو سال بعد از تألیف برهان قاطع در هند نوشته شده فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشیدبن عبدالغفور الحسینی المدنی اهل تتهٔ سند است. کتاب مذکور وقتی تألیف شد که شاه‌جهان در زندان پسرش اورنگ زیب عالمگیر بوده، از این جهت نام هیچکدام را نبرده، امّا در تألیف دیگر خودش که لغت عربی به فارسی است و پیش از فرهنگ رشیدی نوشته شده تعریف از شاه‌جهان کرده و کتاب را منتخب اللغهٔ شاه‌جهانی نامید.

فرهنگ رشیدی در سال ۱۲۹۲ در انجمن آسیائی کلکته با تصحیح فضلا به طبع رسید و دو نسخهٔ خطی آن هم دسترس من است. در آخر نسخهٔ مطبوعهٔ مصحح در حالات مؤلف چنین نوشته: نبذی از احوال رشیدی این باشد که سیّدعبدالرشیدبن سیدعبدالغفور تتوی در عهد سلطنت شاه‌جهان و عالمگیر از اجلهٔ فضلا بوده و در حضرت سلطان و حلقهٔ علما و اعیان اعتبار تمام داشته. مولد او در بلدهٔ تته من مضافات سند است و اصلش از سادات کبار مدینهٔ منوره. از اینجاست که حسینی و مدنی لقب خودش می‌آرد و صاحب بهار عجم او را سیّدرحمه الله میگوید. علاوه بر تصنیف و تألیف به تقریبات درگاه شاهی شعرهای تهنیت و تاریخ گفته و مورد تحسین و آفرین شده. تاریخ تولد شاهجهان که سنهٔ یک هزار هجری باشد صاحب‌قران ثانی به تخرجهٔ سیزده که عدد آحاد آن باشد یافته و چنین نظم نموده:

از چار و نه گذر کن تا عقل بر تو خواند
تاریخ مولدش را صاحب‌قران ثانی.

و تاریخ جلوس شاهجهان (را) که هزار و سی و هفت هجری باشد چنین نظم نموده:

آمده تاریخ جلوسش ز غیب
شاه جهان باشد شاه جهان.

و تاریخ جلوس عالمگیر که سنهٔ هزار و شصت و هشت باشد. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی‌الامر منکم یافته. رسالهٔ معربات و منتخب اللغات که در لغات عربی به نام شاهجهان در سنهٔ هزار و چهل و شش تألیف کرده و فرهنگ رشیدی از تألیفات او معروف و متداول است. از این شعر مصنف:

گشت تاریخ وی از روی قبول
باد فرهنگ رشیدی مقبول.

ظاهر است که تألیف رشیدی در سنهٔ یک هزار و شصت و چهار به وقوع آمده، از دیباچهٔ کتاب و آنچه در ضمن ابا(؟) آورده هویدا است که این کتاب در اصل مشتمل بود بر مقدمه و چند باب و خاتمه. اما در آخر هیچکدام از نسخه‌های هشت‌گانه که مدار تصحیح بر آن بوده و دیگر نسخه‌ها که به اوقات مختلف به نظر رسیده از خاتمه اثری پیدا نیست. سیدعبدالرشید سبب تألیف فرهنگ خود را در مقدمه چنین نویسد:

---

۱ - نقل از مقدمهٔ فرهنگ نظام ج ۵ ص کز - کظ.

«چنین گوید معترف به عجز و قصور و مغترف از مشرب اهل هوش و ارباب شعور عبدالرشیدبن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی که چون فرهنگ جهانگیری و سروری مطالعه افتاد جامع‌ترین فرهنگها دید، اما مشتمل بودند بر امری چند که احتراز و اجتناب از آن لازم و متحتم گردید. اول آنکه مؤلفات آن دو فرهنگ در حل لغات اطناب کرده‌اند به ایراد عبارات مکررهٔ بیحاصل و اشعار متکثرهٔ لاطایل. دوم آنکه در بعضی لغات تصحیح لفظ و توضیح اعراب و تنقیح معانی چنانکه باید نکرده‌اند. سوم آنکه بعضی لغات عربی و ترکی در میان لغات فرس درج کرده‌اند و تنبیه ننموده‌اند که فرس نیست. چهارم آنکه بعضی لغات به تصحیفات خوانده و لغات متعدده پنداشته چند جا ذکر کرده‌اند». بعد رشیدی به‌طور مثال چند لفظ تصحیف‌خواندهٔ سروری و جهانگیری را ذکر میکند. در این شکی نیست که رشیدی مرد فاضلی بوده و کتابش دارای تحقیقات مفیده است، اما من که سالها در هر سه فرهنگ کار کرده‌ام تصدیق میکنم که هیچکدام از چهار سبب تألیفی که رشیدی ذکر کرده در مقابل جهانگیری بجا نیست. سبب اولش که جهانگیری در بیان معانی لغات طول داده و اشعار زیاد بی‌فائدهٔ آورده به کلی برضد رشیدی است که به اجمال و اختصار بیان کوشیده و نتیجه این شده که تحقیق معانی الفاظ در کتاب او ناقص مانده. جهانگیری که مرد محققی بود میدانست که در فرهنگ شعری برای یک لفظ هر قدر اشعار از اساتذهٔ شعر نقل شود بهتر است. رشیدی که عموماً از جهانگیری نقل میکند از شواهد متعدد یک شاهد را نقل میکند و گاهی از آن یک شاهد هم نیم شعر را انداخته مصرع دارای لفظ مقصود را نقل میکند. جهانگیری ملتفت این نکته بود که اگر لفظ شاهد قافیه واقع شود باید شعر قبل یا بعد از آن را هم آورد تا حرکات لفظ معلوم شود. رشیدی به کلی غافل از نکته بوده که در چنان اشعار جهانگیری هم بیت یا مصرع دارای لفظ را نقل کرده. سبب دوم رشیدی هم بیجا است جهانگیری چنان کار نکرده. سبب سوم برضد رشیدی هم هست که او هم بسیاری از الفاظ عربی را به نام فارسی درج کرده.

سروری و جهانگیری و رشیدی هر سه عربی‌دان بوده‌اند، اما در نقل الفاظ از فرهنگها همیشه رجوع به کتب لغت عربی نمیکرده‌اند، اگر فرهنگی یک لفظ عربی را در ضمن الفاظ فارسی آورده آنها هم گول خوردند. سبب چهارم تألیف رشیدی بر ضد خودش هم هست که او هم تصحیفات و تحریفات مرتکب شده و بعضی از آنها را مؤلف سراج گرفته. از اول فرهنگ‌نویس شعری ابوحفص سُغدی تا جهانگیری هفتصد سال گذشته بود و رویهٔ فرهنگ‌نویسها نقل از هم و گرفتن الفاظ شعری از دواوین بوده، نسخ کتاب اغلب به دست کُتاب جاهل نوشته می‌شد و فرهنگ‌نویسها مصحف از آن کتابها ضبط می‌کردند، چگونه می‌شود توقع داشت که جهانگیری تمام تصحیفات را درست کرده باشد و ما هم نباید متوقع باشیم که رشیدی تصحیفات باقی‌ماندهٔ جهانگیری را درست کرده باشد اگر چه خودش یقین داشته.

ترتیب فرهنگ رشیدی ملاحظهٔ ترتیب تهجی حرف اول و دوم است و بس، برای استعمال، بهتر از جهانگیری است اما به خوبی ترتیب برهان قاطع نیست که به همان جهت از هر دو مشهورتر شده. فرهنگ رشیدی خلاصهٔ فرهنگ جهانگیری است با بعضی تحقیقات مخصوصهٔ رشیدی و اضافهٔ بعضی الفاظ.

***

دکتر محمّد معین

انجمن‌آرا

انجمن‌آرا تألیف رضاقلی‌خان هدایت (۱۲۱۸ - ۱۲۸۸ هـ.ق.) معروف به لله‌باشی مؤلف مجمع‌الفصحاء و ریاض‌العارفین است. وی در مقدمه گوید:

«اما بعد، چنین گوید فقیر غافل از نهایت و بدایت، رضاقلی المتخلص به هدایت که چون از روز شبستان و گاه دبستان به اقتضای وزن طبع اعتنا به صحف استادان سلف و اقتفا به کتب موزونان خلف داشتم و غالباً به مطالعهٔ دواوین شعرا مشغولی میرفت، رفته‌رفته کار تتبع بالا گرفته متدرجاً بر اغلب کتب قوم مظفر گشتم و مفصل گذشتم تا چنان شد که قریب به یک صدهزار بیت نخبه و زبدهٔ اشعار بلغای متقدمین و متأخرین را در تذکره‌های خود ریاض‌العارفین و مجمع فصحاء المتقدمین و المعاصرین به خط خود نگاشتم و بر بینندگان عرضه داشتم.

پیداست که چه مایه دیدن کتب و نوردیدن صحف منظومه و مرقومه باید تا این قدر اشعار از متقدمین و متأخرین انتخاب را شاید، و چون مصحح و منقح این کار را استحضار از ضبط لغات و نظم آن گفتار به دیدن لغات پارسی و تازی منوط و مربوط بود، به هر دو رجوع می‌افتاد، و لغات عربی منظم و مضبوط بود و لغات فارسی پراکنده و نامربوط دیده شد...»

مؤلف با مراجعهٔ به فرهنگهای فارسی و عربی گذشتگان فرهنگی برای لغات پارسی ترتیب داد که به انجمن‌آرا موسوم ساخت و آن مشتمل بر مقدمه‌ای است که شامل:

«آرایش اول در تحقیق لغات معرب و مولده و متفرقه».

«آرایش دوم در توضیح بعضی لغات پارسی و عربی و تبدیلات آنها».

«آرایش سیم در بیان برخی از لغات که صاحبان فرهنگ و برهان در آن اشتباه و سهو کرده‌اند».

«آرایش چهارم در بیان بعضی اشتباهات در لغات برهان و خطائی که دیگران را دست داده».

«آرایش پنجم در تحقیق زبان پارسی و تغییرات آن و صفت کلمه و کلام نثر و نظم».

«آرایش ششم در بیان حروف تهجی و تحقیقات آنها».

«آرایش هفتم در بیان تبدیل هر یک از حروف بیست و چهارگانه به حرف دیگر در بعضی از لغات و آیین ضمایر».

«آرایش هشتم در بیان بعضی فواید که در ضمن چند گفتار مرقوم می‌شود».

«آرایش نهم در آیین شناختن مصدر و علامت آن و بیان اسم مصدر و حروفی که دلالت بر معنی مصدر نماید و بیان تعریفات ماضی و مضارع».

«آرایش دهم در مصطلحات ضروریهٔ علم صرف و نحو».

«آرایش یازدهم در بیان فعل».

«آرایش دوازدهم در بیان اسم».

متن کتاب مشتمل است بر ۲۴ انجمن (شامل حروف فارسی) و در خاتمه «برخی از کنایات و استعارات فارسی و عربی با شواهد آنها از اشعار فصحا و بلغا» ثبت شده است.

این کتاب به سال ۱۲۸۸ هـ.ق. در تهران به طبع رسیده است.

***

سیّدمحمّدعلی داعی‌الاسلام

فرهنگ آنندراج[1]

در[1] ابتدای قرن چهاردهم لغت بزرگ‌حجم مسمی به فرهنگ آنندراج در جنوب هند نوشته شد که لغت زبان عربی و فارسی هر دو است. مؤلف محمّد پادشاه متخلص به شاد ولد غلام محی‌الدین معروف به نسیم میرمنشی مهاراجه آنندراج راجهٔ ولایت ویجی‌نگر بوده، شاعر و ادیب فارسی بوده، خواست چند کتاب لغت عربی و فارسی را یکجا جمع کند تا برای علما و طلاب زبان عربی و فارسی یک کتاب کافی باشد. پس برای الفاظ عربی منتهی‌الارب و منتخب‌اللغه و صراح و غیاث‌اللغات و فرهنگ فرنگ را انتخاب کرده و در ذیل هر لفظی که از آنها گرفته عین عبارت آنها را نقل کرده و در آخر نام آن کتاب را نوشته و مقصودش از فرهنگ فرنگ درست معلوم نشد گویا کتاب لغت جانسن یا استینگس است که هر دو لغت عربی و فارسی به انگلیسی است و برای الفاظ فارسی مؤیدالفضلا و بهار عجم و غیاث‌اللغات و انجمن‌آرای ناصری و برهان قاطع و هفت قلزم و کشف‌اللغات و شمس‌اللغات و مصطلحات وارسته را انتخاب کرده، و در ذیل هر لفظی که از آن کتب میگیرد عبارت آن کتاب را نقل میکند و در آخر نام کتاب را به علامت میدهد:

علامت بهار عجم، ب. و غیاث اللغات غ. و انجمن‌آرا، ن. و برهان قاطع، ز. و هفت‌قلزم، ه.ق. و منتهی‌الارب، ا. و صراح، ص و مؤیدالفضلا، ض. و کشف‌اللغات، ک. و شمس‌اللغات، ش. و منتخب‌اللغه، م. و مصطلحات وارسته، مص. است از بهترین فرهنگهای شعری که جهانگیری و رشیدی و سراج‌اللغات باشد هیچ نگرفته. اسمی از جهانگیری در دیباچه برده اما از آن دو دیگر خبر نداشته. در فرهنگ آنندراج تمام مصادر عربی و اسماء جامد و مشتق آن از منتهی‌الارب و منتخب‌اللغه و فرهنگ فرنگ و غیاث‌اللغات نقل شده تمام فرهنگ انجمن آرا و بهار عجم و جواهرالحروف تألیف تیک‌چند و منتخبی از برهان و هفت قلزم و الفاظ فارسی غیاث و مصطلحات وارسته هم نقل شده. در واقع کسی که فرهنگ آنندراج داشته باشد دارای چندین کتاب لغت عربی و فارسی است که نامهای‌شان ذکر شده. الفاظ و حروف مرتب به‌ترتیب تهجی است. در تمام فرهنگ‌نویسان عربی و فارسی محمّد پادشاه منفرد است که در سه هزار صفحهٔ کتابش یک سطر هم از خرد ننوشته، تمام نقل است، اما از کتب متعدده که هر یک ترتیب مخصوصی دارد، الفاظ را به‌ترتیب تهجی درآوردن سالها زحمت میخواهد. تألیف کتاب در سنهٔ ۱۳۰۶ هـ.ق. به اتمام رسیده ویک سال بعد (سنهٔ ۱۳۰۷) در مطبعهٔ نولکشور در شهر لکهنو به طبع رسید. کتاب سه جلد است در تقطیع بزرگ و بر هر صفحه سه ستون است و صفحات مجموع سه جلد ۳۰۱۱ است. در مطبعهٔ مذکوره کتابها مغلوط و گاهی ممسوخ چاپ می‌شده اما این کتاب کم‌غلط چاپ شده.[2]

***

---

۱ - نقل از مقدمهٔ فرهنگ نظام، ج ۵ ص مط - ن.

۲ - فرهنگ آنندراج در سالهای اخیر از طرف کتابفروشی خیام تجدید طبع شده است.

سعید نفیسی

فرهنگ ناظم‌الاطباء[1]

مؤلف این کتاب مرحوم دکتر میرزا علی‌اکبرخان نفیسی ناظم‌الاطباء قدس الله سره‌العزیز از خاندان کهن بود که مدت بیش از پانصد سال دانشمندان بسیار در فنون مختلف از آن برخاسته‌اند. نسب وی تا هفت پشت بدین قرار است: علی‌اکبربن محمّد حسن‌بن علی اکبربن محمّد علی‌بن محمّد کاظم‌بن ابوالقاسم بن محمّد کاظم‌بن سعید شریف. نیای هفتم وی میرزا سعید شریف کرمانی از پزشکان نامی قرن یازدهم بود که مدتی نیز رئیس پزشکان دربار (حکیم‌باشی) شاه عباس بزرگ بوده است و نسب وی به سه پشت به حکیم برهان‌الدین نفیس‌بن عوض‌بن حکیم طبیب کرمانی می‌رسیده است. حکیم برهان‌الدین نفیس معروف‌ترین پزشک اواسط قرن نهم هجری بود و در کرمان می‌زیست و چون شهرت وی به الغ‌بیگ‌بن شاهرخ‌بن تیمور گورکان پادشاه معروف دانش‌پرور ایران (۸۱۲ - ۸۵۳) رسید وی را از کرمان به دربار خود به شهر سمرقند خواند و وی تا پایان عمرالغ بیگ در دربار وی بود و در سلک دانشمندان بسیار که آنجا گرد آمده بودند می‌زیست و پس از مرگ او در ۸۵۳ بکرمان بازگشت و او را در طب مؤلفات چند است که معروف‌ترین آنها شرح الاسباب است که شرحی است بر کتاب الاسباب و العلامات تألیف محمّدبن علی‌بن عمرسمرقندی که از مهم‌ترین کتابهای پزشکی قدیم بوده است و در سمرقند در اواخر صفر ۸۲۸ تمام کرده و نیز شرحی بر کتاب موجز القانون تألیف ابی‌الحزم علاءالدین قرشی معروف به ابن‌النفیس نوشته است که آن موجزی از قانون معروف‌ترین کتاب طب از ابن‌سیناست و این شرح را که برای امتیاز از شروح دیگر شرح نفیسی می‌نامند در غرهٔ ذیحجهٔ ۸۴۱ در سمرقند تمام کرده و سپس در کرمان حواشی آن را به پایان رسانیده است و به جز این دو کتاب معروف کتابهای دیگر در طب پرداخته است از آن جمله کلیات شرح نفیسی، بحارین و رساله‌ای در سمومات. این خانواده تا آغاز قرن چهاردهم همواره در کرمان میزیسته‌اند و مشاهیری چند از آن برخاسته‌اند که معروف‌ترین آنها مرحوم میرزاتقی‌بن محمّد کاظم پسر جد سوم مؤلف این کتاب و عارف مشهور پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم ایران بود که مرید خالص و جانشین میرزامحمّد تربتی معروف به مشتاقعلی‌شاه بود و در ۱۲۱۵ او را زهر دادند و وی را تألیفات بسیار به نظم و نثر فارسی در عرفان و تصوف است که معروف‌ترین آنها دیوان غزلیاتی است که به سبک مولانا جلال‌الدین بلخی مولوی به نام مرشد خود مشتاقعلی سروده و در همهٔ آنها به نام او تخلص کرده است و به اسم دیوان مشتاقیه معروف است و نیز منظومهٔ بحرالاسرار و مجمع‌البحار و جامع‌البحار و کبریت احمر را پرداخته. دیگر از معاریف این خاندان مرحوم میرزاعبدالحسین‌بن میرزا

---

۱ - از مقدمهٔ فرهنگ ناظم‌الاطباء ج ۱ ص پ - چ.

عبدالرحیم‌بن عبدالحسین بردسیری معروف به میرزا آقاخان کرمانی است که مادرش دختر میرزا کاظم‌بن میرزا محمّدتقی مظفر علیشاه بود و در کرمان در ۱۲۷۰ متولد شد و در تبریز در سال ۱۳۱۴ در راه آزادی و ترقی ایران کشته شد و وی از معروف‌ترین نویسندگان سیاسی و یکی از بی‌باکترین آزادیخواهان آغاز قرن چهاردهم ایران بوده و تألیفات بسیار در نظم و نثر فارسی از او مانده است که معروف‌ترین آنها منظومهٔ نامهٔ باستان است که به نام سالارنامه چاپ کرده‌اند و نیز کتاب آئینهٔ سکندری در تاریخ قدیم ایران، کتاب رضوان به تقلید گلستان، رسالهٔ ماشاءالله قهوه‌خانهٔ سورت، سه مکتوب، چهارمقاله و چند رسالهٔ دیگر. پدر مؤلف مرحوم حاج میرزا حسن طبیب کرمانی مانند نیاکان و پدران خود در کرمان بطبابت مشغول بود و در سال ۱۳۰۰ هـ.ق. درگذشت و او را در پزشکی مؤلفات چند است. مرحوم مؤلف در کرمان در ماه ربیع الاول ۱۲۶۳ هـ.ق. ولادت یافت و از میان هفت پسر و دو دختر که برادران و خواهران وی بودند فرزند دوم بود. مادرش دختر مرحوم ملامحمّد کوهبنانی معروف به هدایت علی عارف مشهور نیمهٔ اول قرن سیزدهم ایران است که از مریدان مولانا عبدالصمد همدانی بود و در کرمان مریدان بسیار داشت و چون ابراهیم‌خان ظهیرالدوله حکمران کرمان به او معتقد نبود وی را وادار کرد که از آن شهر بیرون رود و وی به عزم مشهد از کرمان هجرت کرد و در میان راه در بیابان لوت در منزلی که به چهل پایه یا چهل زینه معروف است تمام قافله گرفتار قتل و غارت بلوچ شد و جز سه تن کسی جان به در نبرد و وی نیز در آن واقعه در سال ۱۲۳۹ کشته شد و جنازهٔ او را به کرمان بردند و در کوهبنان که زادنگاه او بود به خاک سپردند و در میان صوفیه به شهید رابع یا شهید چهارم معروف شد و اینک مشهد او در همانجا یکی از زیارتگاه‌های معروف کرمان است. بالجمله مرحوم مؤلف تحصیلات مقدماتی خود را در کرمان به پایان رساند و به سائقهٔ طبیعی و ذوق فطری که در او بود بیشتر مایل به فراگرفتن حکمت الهی و فلسفه بود ولی مرحوم محمّد اسمعیل‌خان وکیل الملک نوری که از شعبان ۱۲۷۵ هـ.ق. تا ۱۲۸۳ هـ.ق. نایب‌الحکومه و وزیر کرمان و پس از آن مستقلاً حکمران کرمان بود در ۱۶ جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۸۶ هـ.ق. درگذشت و از مردان کافی و کاردان معروف زمان خود بود و در امنیت و آبادی کرمان کارهای بزرگ از پیش برد چون به استعداد شخصی و موروثی وی را برای گرفتن علم طب مساعدتر می‌دید او را به تحصیل این علم گماشت و در این میان در سال ۱۲۶۸ هـ.ق. مدرسهٔ دارالفنون در نتیجهٔ کوشش‌های میرزا تقی‌خان امیرکبیر دایر شده بود و پس از چندی به همهٔ حکام ایالات و ولایات ایران دستور داده بودند که از هر شهری چند تن از نجیب زادگان و فرزندان دانشمندان را که مستعد فراگرفتن علوم جدید باشند برای تحصیل در آن مدرسه به طهران روانه کنند و از کرمان مرحوم وکیل‌الملک وی را در پایان سال ۱۲۸۲ هـ.ق. برای فراگرفتن علم طب در مدرسهٔ دارالفنون به طهران فرستاد. وی از آن پس همواره در طهران ساکن بود. هنگام تحصیل طب در مدرسهٔ دارالفنون طهران زیر دست استادان معروف آن دوره مانند میرزا رضا دکتر و میرزا کاظم محلاتی کار کرده و در اوان تحصیل استعداد خاصی نشان داده چنانکه پس از اندک زمانی به معاونت (خلافت) استادان خود برقرار شده بود. در سال ۱۲۸۵ در همان ضمن تحصیل به طبابت فوج مهندسی برقرار شد و در ۱۲۸۸ که قحطی و امراض گوناگون شهر طهران را فراگرفته بود مجاهدات بسیار کرد و در سال ۱۲۹۰ که ناصرالدین‌شاه پس از بازگشت از سفر اول فرنگستان در صدد برآمد بیمارستانی مانند مریضخانه‌های اروپا در طهران دایر کند وی را به ریاست و مأموریت تأسیس آن بیمارستان که همان مریضخانهٔ دولتی کنونی باشد برقرار کردند، تا ۱۲۹۸ ریاست آن بیمارستان را داشت و در همین زمان با مرحوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم و معادن و تلگراف متوفی در ۱۲۹۸ که از دانش‌پروران و دانشمندان معروف آن زمان بود روابط نزدیک داشت و در ۱۲۹۳ که نخستین بار مجلس حفظ‌الصحه در طهران تشکیل شد وی عضویت آن را یافت. پس از استعفا از ریاست مریضخانهٔ دولتی با مرحوم حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار که به حکمرانی خراسان و تولیت آستان رضوی منصوب شده بود بدان دیار رفت و آنجا نیز بیمارستان رضوی را با اصول بیمارستانهای جدید اروپائی تشکیل داد و اصلاح کرد و در ۱۲۹۹ دوباره به طهران بازگشت و با مرحوم میرزا یوسف مستوفی‌الممالک صدراعظم

پیوستگی یافت و پس از فوت وی در ۱۳۰۳ به دعوت مسعودمیرزا ظل‌السلطان حکمران اصفهان به آن شهر رفت و دو سال در اصفهان و چندی در قمشه و اندک زمانی در خاک بختیاری اقامت داشت و در بازگشت به طهران بطبابت عمومی پرداخت و مخصوصاً در اواخر ۱۳۰۹ و اوایل ۱۳۱۰ که وبای سخت در طهران رخ داده بود و بیشتر از پزشکان از طهران گریخته بودند وی جان‌فشانی و پایدارئی کرد که در آن زمان معروف شد و در همین اوان جزو اطبای حضور پادشاه درآمد و پس از چندی طبیب مخصوص اندرون شد و تا سال ۱۳۲۸ هـ.ق. در این مقام بود و از پزشکان معروف زمان خود به‌شمار میرفت و در زمان حیات وی شرح حالهائی از او نوشته و چاپ کرده‌اند از آن جمله است ترجمه‌ای که مرحوم حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر شیرازی معصومعلی‌شاه در مجلد سوم کتاب طرائق‌الحقایق در صحیفهٔ ۱۰۶ از وی و از خاندان مادری او نوشته است و نیز شرح حالی که مرحوم میرزامحمّد ناظم‌الاسلام کرمانی در مجلد اول تاریخ بیداری ایرانیان از صحیفهٔ ۱۰۱ تا صحیفهٔ ۱۲۳ نوشته است. مؤلف این کتاب گذشته از آنکه مدت پنجاه‌وهفت سال تمام شب و روز به فن خویش و مداوای بیماران اشتغال داشته و حتی در پایان عمر که علیل و ناتوان شده بود از وظیفهٔ خود غفلت نمیکرد، هرگاه که فراغتی یافته است و چند ساعتی در شبانه روز مجال کرده به تألیف کتابهائی در فن خویش یا در فنون دیگر روزگار گذرانده است. تألیفات وی در طب شامل یک سلسله کتابهای سودمند است که یا خود مستقیماً نوشته و یا از زبان فرانسه ترجمه کرده و نخستین آنها کتابی است در تشریح که ترجمهٔ آن در شب ۲۴ ربیع‌الاول سال ۱۳۰۵ در قریهٔ شاه رضا از قرای قمشه هنگام توقف در اصفهان به پایان رسانده و از آن پس کتابهای دیگری در فنون مختلف طب تألیف و ترجمه کرده بدین قرار: کتابی در پاتولوژی و کلینیک جراحی، رساله‌ای در فیزیک، رساله‌ای در جراحی، رساله‌ای در ترapیوتیک، رسالهٔ دیگر در تشریح، دو رساله در سوء هضم، کتابی به نام مذاکرات بنا بر روش کتاب Aidl - mémoire دکتر کورلیو طبیب فرانسوی که در ۱۳۰۷ به پایان رسانده است. دیگر از مؤلفات او رساله‌ای است که در آخرین دورهٔ بروز وبا در سال ۱۳۲۳ هـ.ق. نوشته و در همان زمان چاپ شده، منتهی برای ترویج از یک تن از شاگردان خود در عنوان آن چنین نوشته است: «مختصر رساله‌ای است در شرایط حفظ صحت و احتراز از سرایت امراض مسریه و مداوای وبا که بر حسب دستورالعمل این بندهٔ درگاه علی‌اکبر طبیب جناب آقای میرزا اسدالله جلیل‌الاطباء نوشته‌اند». در ۱۳۱۶ هـ.ق. که مرحوم حاج میرزا علی خان امین‌الدوله به وزارت اعظم برقرار شد نهضت مهمی در طهران برای انتشار معارف جدید و تأسیس مدارس پیش آمد و جمعی از دانش‌پروران و هواخواهان معارف جدید در این کار شرکت کردند که معروف‌ترین آنها حاج میرزا حسن رشدیه و حاج مهدیقلی‌خان هدایت مخبرالسلطنه و میرزا سیدمحمّد طباطبائی معروف به سنگلجی و میرزا سیدحسین‌خان نظام‌الحکماء و میرزاکریم‌خان منتظم‌الدولهٔ فیروزکوهی سردار مکرم و سردار فیروز رئیس قورخانه و حاج حسین آقای مهدوی امین‌الضرب و میرزا اسمعیل‌خان آجودان‌باشی توپخانه و دکتر غیاث‌الله‌خان و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و میرزا محمودخان مفتاح‌الملک و شیخ مهدی کاشانی معروف به مظفری و دکتر محمّدخان کرمانشاهی و حاج میرزا محمودخان علامیر احتشام‌السلطنه بودند و مرحوم ناظم‌الاطباء نیز جزو ایشان و از ارکان این نهضت بود. در ماه شعبان ۱۳۱۶ در طهران جمعیتی مرکب از چند تن از ایشان از آن جمله مرحوم ناظم‌الاطباء به نام «انجمن تأسیس مکاتب ملیهٔ ایران»، به ریاست مرحوم جعفرقلی‌خان نیرالملک وزیر علوم تشکیل یافت که بعدها به نام «انجمن معارف» معروف شد و چند تن از اعضاء این انجمن به عهده گرفتند که مدارسی بروش مدارس اروپائی تشکیل دهند و از جملهٔ نخستین مدارسی که به این نیت تأسیس شد مدرسهٔ شرف بود که مرحوم ناظم‌الاطباء تأسیس کرد و تا مدتی مدیریت آن را به عهده داشت و سپس که سفرهائی برای او پیش آمد به مرحوم میرزا ابراهیم‌خان آجودان‌باشی تویخانه واگذاشت. مدرسهٔ شرف مجانی بود و مخارج آن را مؤسس آن با کمک انجمن معارف به عهده گرفته بود پیش از آن در ۷ جمادی‌الاخره ۱۳۱۶ هـ.ق. بعضی از اعضای انجمن معارف از آن جمله مرحوم ناظم‌الاطباء کتابخانهٔ عمومی به نام «کتابخانهٔ ملتی مرکزی ایران» تأسیس کردند و هر یک از خود یک

مقدار کتاب وقف کردند. از آن تاریخ تا ۱۳۲۴ هـ.ق. مدت نه سال بیشتر توجه مرحوم ناظم‌الاطباء صرف این کارها بود و وی نخستین کسی است که کتابی برای نوآموزان زبان فارسی به نام «تعلیمات ابتدایی» نوشته که مدتهای مدید یگانه کتاب درسی سالهای اول و دوم مدارس ابتدائی بود و چاپ اول آن در ۱۳۱۷ هـ.ق. انتشار یافت و دو چاپ دیگر آن در ۱۳۲۰ و ۱۳۲۷ هـ.ق. منتشر شد و نیز وی یکی از نخستین کسانی است که کتابی در صرف و نحو زبان فارسی به نام «نامهٔ زبان‌آموز» تألیف کرده و در سال ۱۳۱۶ هـ.ق. منتشر ساخته است پس از آن در سال ۱۳۱۷ هـ.ق. کتاب «پزشکی‌نامه» را که کتاب بسیار بزرگی است در ۹۵۷ صحیفه به قطع رحلی بزرگ در علم تراپوتیک و ماتیرمدیکال و در ماه رمضان ۱۳۱۴ به پایان رسانیده بود انتشار داده است. این کتاب از بدو انتشار مورد اقبال و توجه خاص اهل فن قرار گرفت و از متداول‌ترین کتابهای فن به‌شمار رفت و همهٔ پزشکان و داروسازان خود را بدان نیازمند دانستند، چنانکه با سرعتی که نظیر نداشت نسخه‌های آن را اهل فن خریدند و پس از اندک زمانی نایاب شد. مهمترین تألیف مرحوم ناظم‌الاطباء که تا پایان زندگی خویش یعنی تا سه به غروب ماندهٔ روز دوشنبهٔ ۲۶ ذیقعدهٔ ۱۳۴۲ (۹ خرداد ماه ۱۳۰۳) که در تهران پس از چند روز بستری بودن به سن ۷۹سالگی به بیماری ذوسنطاریا درگذشت همواره حواس وی مشغول آن بود همین کتاب حاضر است که بیش از بیست‌وپنج سال از زندگانی خود را صرف آن کرد. در نوشتن این کتاب پشت‌کار و ابرام و حوصلهٔ فوق‌العاده بروز داد و مدت بیست و پنج سال تمام همین که از وظایف پزشکی خود فارغ می‌شد به کتابخانهٔ خود میرفت و دنبالهٔ کار را میگرفت. برای این که نمونه‌ای از شور و دلبستگی وی نسبت به این کار به دست باشد همین بس است که چون دست به کار تألیف این کتاب زد چون بعضی از مراجع وی کتابهای لغت فارسی به انگلیسی بود خود را به دانستن زبان انگلیسی نیازمند دید و در سن پنجاه‌سالگی به آموختن این زبان پرداخت و نیز وقتی از بس در پی این کار شب و روز نشسته و حرکت را بر خود حرام کرده بود در رانهای وی حالت قانقرایائی آشکار شد که چندی به معالجهٔ آن میپرداخت. نسخهٔ اصل کتاب که شامل چهار مجلد بزرگ به قطع رحلی است و به جز ۱۸۳ صحیفهٔ آن را که کاتب نوشته بازماندهٔ آن همه به خط مؤلف است در ۳۳۱۷ صحیفه نوشته شده و شامل ۹۹۵۵۲ لغت تازی و ۵۸۸۷۹ لغت فارسی است یعنی رویهم ۱۵۸۴۳۱ لغت دارد.

خاصیت عمدهٔ این کتاب آن است که شامل همهٔ زبان تازی و همهٔ لغاتی است که در فارسی به کار میرود اعم از تازی و ترکی و زبانهای اروپائی و زبانهای دیگر و در ضمن در بسیاری از کلمات آن خلاصه‌ای از علوم به‌ترتیب دایرةالمعارف آورده شده و بسیاری از اسامی تاریخ و جغرافیای ایران و اسلام و کشورهای دیگر را در بر دارد. در تألیف آن همهٔ کتابهای معتبر لغت عرب مانند قاموس و شرح قاموس و صحاح‌اللغه و مجمع‌البحرین و منتهی‌الارب را در نظر گرفته و نیز تمام کتابهای لغت فارسی مانند برهان جامع و برهان قاطع و فرهنگ انجمن‌آرای ناصری فرهنگ رشیدی و فرهنگ سروری را دیده و گذشته از آن چند فرهنگ بزرگ را که مستشرقین برای زبان فارسی نوشته‌اند مانند فرهنگ فارسی به انگلیسی ریچاردسن و ولاستن و جنسن و اشتاینگاس در دست داشته است. چنانکه نه تنها این کتاب جویندگان این گونه مطالب را از آن همه کتابها بی‌نیاز میکند، بلکه بسیاری از مفردات و ترکیبات و اصطلاحات زبان فارسی که پیش از تألیف این کتاب در هیچ کتاب دیگر نیامده است در دسترس خوانندگان قرار میگیرد. این مجلدی که اکنون به دست خوانندگان می‌افتد تنها شامل سه حرف اول الفباست و پنج مجلد دیگر که همه تقریباً به همین اندازه خواهد بود به‌تدریج به اندازه‌ای که چاپخانه بتواند برساند منتشر خواهد شد. در چاپ این کتاب هیچگونه تصرفی نرفته است و به جز آنکه ضروریات فن چاپ ایجاب کرد که تلفّظ کلمات را در برابر آن به حروف لاتین بگذارند و از معرب چاپ کردن کلمات که به‌هیچ‌وجه مقدور نبود صرفنظر کرده شد دیگر به‌هیچ‌گونه در سیاق آن دستی نرفته و اگر گاهی اندک ایراداتی بر مندرجات آن باشد که در زمان تألیف این کتاب هنوز وسایل تحقیق آن فراهم نشده بود و در این بیست سال آخر محققین اروپائی کشف کرده‌اند عین همان مطالبی است که در کتابهای دیگر بوده است و مؤلف این بر آنها اعتماد کرده و به نقل آنها همت گماشته است. این

کتاب از زمانی که تألیف آن تمام شده بود مدت نزدیک بیست سال منحصر به همان یگانه نسخهٔ خط مؤلف بود و با آنکه در حیات مؤلف شهرت آن همهٔ آگاهان فن را فرا گرفته و همه به اهمیت آن پی برده بودند و چندین بار گفت و گوی چاپ آن پیش آمده بود باز همچنان چاپ نشده مانده بود و می‌بایست به حکم تقدیر و به خواست خداوند انتشار آن در عصر همایون شاهنشاه بزرگ ایران باشد تا این کتاب نیز یادگار دیگر از این همه کارهای سودمند که در این دوران خجسته به پایان میرسد به‌شمار آید.

* * *

فرهنگ نظام

فرهنگ نظام تألیف سیّدمحمّدعلی داعی‌الاسلام استاد «ناظم کالج» در حیدرآباد دکن که به نام نظام دکن در پنج مجلد تألیف شده. مؤلف در مقدمهٔ جلد اول گوید:

«و بعد چنین گوید احقرالانام سیّدمحمّدعلی (داعی‌الاسلام) که ترقی هر ملت و ملک به ترقی زبان آن ملک و ملت است و اساس ترقی زبان ترتیب کتب لغت جامع آن است که دارای هر سه شعبهٔ زبان یعنی تکلم و نثر و نظم باشد. ما ایرانیان تا کنون در غفلت مانده لغت زبان خود را مرتب نکرده‌ایم و عجب این که لغت جامع عربی را ما نوشته‌ایم. از ابتدای قرن (مأه) پنجم هجری تا حال مسلمانان هند فارسی را بطور زبان علمی می‌آموزند و زودتر از ایرانیان حاجت به لغت جامع فارسی را احساس کرده‌اند.

سلطنت اسلامیهٔ دکن مرا برای ترتیب لغت جامع زبان فارسی مأمور نموده مدت سه سال در ایران بودم و تفحصات و تحقیقات ممکنه در باب زبان عام مقرر ایران و السنهٔ ولایتی آن نمودم و با ادبای آن مملکت مشورتهای لازمه نموده از ایشان و وزرات معارف ملک استفاده و استمداد کرده با مواد مراجعت به حیدرآباد نمودم و اکنون جلد اول فرهنگ را به عالم علم و ادب ارائه میدهم.

فرهنگ من اول کتاب لغت فارسی عام مقرر است و آنچه اسلاف من نوشته‌اند تمام فرهنگ اشعار فارسی و شرح آن است بعضی از آنها مخصوص الفاظ قدیمهٔ متروکه و الفاظ ولایتی اشعار است و بعضی دارای عموم الفاظ ولایتی شعر است از ابتدای لغت‌نویسی فارسی تا قریب یک قرن قبل هر لغت‌نویسی الفاظ قدیمهٔ متروکه و الفاظ ولایتی و الفاظ مخفف و مبدل در ضرورت شعری اشعار را نوشته معنی میکرده است به این خیال که الفاظ نثری و تکلمی شعر را متکلمان در زبان فارسی میدانند و محتاج به لغت آنها نیستند -اول لغت‌نویس این دسته علی‌بن[1] احمد اسدی طوسی است که در اواسط قرن پنجم هجری بوده و آخر ایشان که تا کنون مشهورترین لغت‌نویس فارسی است محمّد حسین‌بن خلف تبریزی است که اهل حیدرآباد دکن بوده و پدر یا جدش از تبریز ایران آمده بود - برهان تخلص داشته و فرهنگ خود برهان را در دکن جلال ابدی سلطان عبدالله قطب شاه (وفات سنهٔ ۱۰۸۳ ه.ق.) ساخته است.

در تمام فرهنگها دستهٔ مذکوره الفاظ تکلمی و نثری هم دارد و در آن معنی به لفظ «معروف» یا «مشهور است» اکتفا نموده معانی شعری را مفصل نوشته‌اند یک لغت‌نویس ایرانی که از درباریان ناصرالدین قاجار (وفات سنهٔ ۱۳۱۳ ه.ق.) بوده به سبک همین دسته نوشته و صرف الفاظ مخصوصهٔ شعری را در فرهنگ خود (انجمن‌آرای ناصری) جا داده و برای هر استعمال حتی‌الامکان اشعار سند آورده - چون مؤلف مذکور (رضاقلی‌خان هدایت) شاعر و متوغل در اشعار بوده خواسته فرهنگی برای الفاظ مخصوصهٔ شعری نویسد.

دستهٔ دیگر از لغت‌نویسان فارسی سعی به جا دادن الفاظ تکلمی و نثری اشعار در فرهنگهای خود نموده‌اند اما تمام الفاظ شعری فرهنگهای دستهٔ سابق را هم گرفته‌اند اول فرهنگ‌نویس این دسته (که تمام در هند بوده‌اند) ریچردسن Richardson انگلیسی است که کتاب خود (فرهنگ فارسی به انگلیسی) را

---

۱ - قبل از علی‌بن احمد، ابوحفص سغدی که در قرن اول یا سوم هجری بوده فرهنگی نوشت اما دارای الفاظ معدودی است.

در سنهٔ ۱۷۷۷ م. طبع نموده و بعد از او در سنهٔ ۱۲۲۰ هـ.ق. جمعی از علمای هند شمس‌اللغات (فارسی به فارسی) را به سرپرستی مستر جوزف انگلیسی نوشته‌اند و سلسلهٔ تألیف این دسته تاکنون قطع نشده است...[۱]

سلک من در این فرهنگ - من در این فرهنگ جامع زبان فارسی عام مقرر امور ذیل را ملحوظ داشته‌ام:

(۱) - هر لفظ فرهنگ را که فهمیدم از زبان ولایتی مخصوص است در ذیل معنی آن نوشته‌ام که از چه زبان ولایتی است.

(۲) - هر لفظ ولایتی که سند شعری ندارد حذف نمودم.

(۳) - الفاظ زند و پازند و اوستا را (که فرهنگ‌نویسان داخل کرده‌اند) من ترک نموده‌ام.

(۴) - الفاظ مکرره و مرکبه را که دستهٔ دوم فرهنگ‌نویسان در لغت خود آوردند، اسقاط نموده‌ام.

(۵) - در تلفّظ هر کلمه (اگر در شهرهای ایران اختلاف است) تلفّظ طهران را نوشته‌ام، چه طهران اکنون پای‌تخت ایران و مرکز علوم ایران و فارسیش معتبر و مستند است، مثلاً در تلفّظ طهران حرف آخر کلماتی که منتهی به هاء زاید می‌شوند مثل له و شده و رفته و خورده و امثال آنها مکسور است و در تلفّظ بعضی از شهرهای دیگر ایران مثل خراسان و کاشان مفتوح است و من در کلمهٔ مذکوره تلفّظ طهران را ضبط کرده‌ام.

الفاظی که من در این کتاب می‌نویسم سه دسته است:

(۱) - تکلمی، چه عمومی باشد مثل خوردن و رفتن و درخت و آب و امثال آنها، و چه مخصوص جماعتی باشد مثل الفاظ اهل هر صنعت و حرفه و الفاظ ادارات دولتی و امثال آنها. این گونه الفاظ را من از خود تکلّم که زبان زنده است می‌گیرم و از هیچ فرهنگ نقل نمی‌کنم.

(۲) - الفاظ نثری، آن هم از کتب نثری گرفته می‌شود نه فرهنگ اسلاف.

(۳) - الفاظ مخصوصهٔ شعری که از فرهنگهای اسلاف خود گرفته‌ام و به نظر چنین موزون می‌آید که در بیان معنی هر لفظ شعری حواله به مأخذ بدهم. اما چون فرهنگ‌نویسان معتبر هر معنی به هر لفظ داده‌اند از قرینهٔ معنی شعری داده‌اند که آن لفظ در آن شعر واقع شده، و خود شعر را هم ذکر کرده‌اند، و من مقلدانه معنی مفهوم ایشان را نقل نکردم. اولاً حتی‌الامکان سعی نمودم بفهمم که خود لفظ تصحیف‌خوانی نشده باشد، و بعد از قرینهٔ خود شعر همان معنی مذکور دیگران یا معنی دیگری فهمیده ذکر نموده‌ام. پس فهم من مسئول آن معنی است نه ذکر دیگران، و در آن الفاظ مخصوصهٔ شعری که اسلاف من سند شعری نیاورده‌اند، بعد از تحقیق این که الفاظ مجعوله نباشد مأخذ را نقل نمودم تا من مسئول نباشم و اخلاف من در آن باب تحقیقات کنند شاید اسناد به دست آورند یا آن الفاظ را به کلی دور اندازند....

با هر لفظی در این کتاب اصول دوازده‌گانهٔ ذیل رفتار شده تا حالات لازمهٔ هر لفظ مستعمل در زبان فارسی امروز برای عالم حال و نسلهای آینده در دفتر زمانه ثبت شود.

اصل (۱) - از چه زبانی است: فارسی، پهلوی یا ولایتی یا عربی و یا ترکی و یا غیر آنها.

(۲) - تلفّظ آن لفظ در حروف منفصل فارسی اسلامی و حروف اعراب خط اوستا (که یک زبان فارسی قدیم است).

(۳) - معانی آن لفظ.

(۴) - بیان استعمال در شعب زبان یعنی شبیه تکلمی و نثری و نظمی.

(۵) - امثله و شواهد معانی لفظ.

(۶) - مشتقات آن لفظ یعنی ماضی و مضارع و امر و اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مصدر. اگر کلمه مصدر باشد.

(۷) - طریق مصدر مرکب ساختن از آن کلمه اگر آن اسم باشد و مصادر مرکب مخصوص دارد مثل راه رفتن در لفظ راه.

(۸) - مخفف و مبدل آن لفظ اگر مخفف یا مبدل دارد.

(۹) - اسم فاعل ترکیبی آن کلمه مثل ستمگار در لفظ ستم.

(۱۰) - جمع مخصوص آن کلمه اگر واحد است، و واحد آن اگر جمع است.

(۱۱) - مَثَل در آن لفظ اگر باشد.

(۱۲) - معنی مجازی مشهور آن لفظ اگر دارد.

فرهنگ نظام در پنج مجلد در حیدرآباد دکن به طبع رسیده است.

***

۱ - مؤلف در اینجا از فرهنگ اسدی، شعب زبان فارسی، و فساد فارسی توسط فرهنگ‌نویسان شعری و نظایر آن بحث کرده است.

سعید نفیسی[1]

تاریخ اجمالی لغت‌نویسی در زبان عربی

معمولاً نخستین کتاب در لغت تازی را «کتاب العین» خلیل‌بن احمد فراهیدی متوفی در سال ۱۷۵ میدانند،[2] ولی دربارهٔ آن سخن بسیار رفته است که از حوصلهٔ این مقاله بیرون است.

ظاهراً تا مدتهای مدید لغت‌نویسان تازی کتاب مستقل جامع همهٔ لغات تألیف نکرده‌اند و بیشتر به لغات دستگاهی و لغاتی که یکی از حروف در آنها باشد مانند کتاب‌الاصنام و کتاب‌الخیل یا انساب‌الخیل تألیف هشام‌بن الکلبی متوفی در ۲۰۴ و کتاب‌الخیل تألیف ابوعبیده معمربن مثنی تیمی متوفی در ۲۰۹ و کتاب‌الهمز و کتاب‌المطر و کتاب‌اللبا و اللبن هر سه از ابوزید سعیدبن اوس انصاری متوفی در ۲۱۵ و کتاب‌الدارات و کتاب‌النبات و الشجر و کتاب‌النخل و الکرم هر سه از ابوسعید عبدالملک اصمعی متوفی در ۲۱۶ و کتاب‌الامثال و کتاب‌الاجناس من کلام‌العرب و ما اشتبه فی‌اللفظ و اختلف فی‌المعنی و رسالة فی ماوَرَد فی‌القرآن الکریم من لغات‌القبایل، هر سه تألیف ابوعبید قاسم‌بن سلام هروی متوفی ۲۲۳ و کتاب اسماء خیل‌العرب و فرسانها تألیف ابی‌عبدالله محمّد بن زیاد الاعرابی متوفی در ۲۳۱ و کتاب‌المأمور تألیف ابوالعمیثل عبدالله‌بن خلید اعرابی رازی متوفی در ۲۴۰ و تهذیب‌الالفاظ و کتاب‌الاضداد و کتاب‌القلب و الابدال هر سه تألیف ابن‌السکیت متوفی در ۲۴۴ و کتاب‌الشراب والادویة و کتاب‌الرحل و المنزل و کتاب‌اللبا و اللبن و کتاب‌المیسر و القداح هر چهار از ابن‌قتیبهٔ دینوری متوفی در ۲۷۶ و کتاب‌الکامل و کتاب ما اتفق لفظه و اختلف معناه من القرآن المجید تألیف ابوالعباس مبرد متوفی در ۲۸۵ و کتاب‌الالفاظ‌الکتابیة تألیف عبدالرحمن‌بن عیسی الهمذانی متوفی در ۳۲۰ و کتاب‌الاشتقاق و کتاب صفة السراج واللجام و کتاب‌الکلام و کتاب‌الملاحن هر چهار تألیف ابوبکربن درید بصری متوفی در ۳۲۱ و کتاب‌الاضداد فی‌اللغة تألیف محمّدبن قاسم‌بن بشار انباری متوفی در ۳۲۸ و کتاب غریب‌القرآن تألیف امام ابوبکر سجستانی متوفی در ۳۳۰ و کتاب‌المقصور و الممدود تألیف ابوالعباس احمدبن ولاد متوفی در ۳۳۳ و کتاب ایمان‌العرب فی الجاهلیة تألیف ابواسحق نجیرمی متوفی در حدود ۳۵۰ و کتاب لیس فی کلام‌العرب تألیف ابن‌خالویه همدانی متوفی در ۳۷۰ و کتاب الالفاظ المترادفة تألیف امام ابوالحسن رمانی متوفی در ۳۸۲ و کتاب‌الفروق اللغویة تألیف امام ابوهلال عسکری متوفی در ۳۹۵ و کتاب الاتباع و المزاوجة و کتاب‌الصاحبی و کتاب‌المجمل تألیف ابوالحسین‌بن فارس رازی قزوینی متوفی در ۳۹۵ هجری.

ظاهراً تا پیش از اواخر قرن سوم هجری کتاب لغت جامع که شامل همهٔ کلمات باشد تألیف نشده و

---

۱ - اصل این مقاله در مقدمهٔ برهان قاطع چ معین به طبع رسیده و اینک با تلخیص و تجدید نظر در اینجا چاپ میشود.

۲ - رک: کتاب‌العین خلیل، در همین مقدمه.

۲ ـ قاموسهای عربی

چنان می‌نماید که قدیمترین آنها تهذیب‌اللغهٔ ازهری هروی متوفی در ۲۸۲ باشد، و پس از آن جمهرةاللغهٔ ابن‌درید متوفی در ۳۲۱ و برخی از کتابهای فرعی او مانند کتاب‌المجتنی و کتاب اشتقاق اسماء القبایل و کتاب‌المقتبس و کتاب‌المقصور و الممدود و کتاب‌الخیل الکبیر و کتاب‌الخیل الصغیر و کتاب‌الانوار و کتاب‌السلاح و کتاب غرایب‌القرآن و کتاب المطر تألیف او و پس از آن به‌ترتیب کتاب‌البارع فی‌اللغة تألیف ابوعلی قالی متوفی در ۳۵۶ و دیوان‌الادب ابوابراهیم اسحق فارابی متوفی در حدود ۳۵۰ و کتاب‌المحیط صاحب اسمعیل‌بن عباد طالقانی متوفی در ۳۸۵ و کتاب تاج‌اللغة و صحاح‌العربیة تألیف ابونصر جوهری متوفی در ۳۹۳ و کتاب‌المجمل و مقاییس‌اللغة تألیف ابن‌فارس متوفی در ۳۹۵ هـ.ق.

البته تردیدی نیست که فیروزآبادی عالم لغوی معروف متوفی در ۸۱۷ هنگامی که کتاب قاموس‌المحیط را نوشته همهٔ این کتابها متروک مانده است، و از آن پس کتابی که همه بدان رجوع کرده‌اند همان شاهکار فیروزآبادی است.

در این صورت می‌توان اولین لغت‌نویسان زبان تازی را به مصداق واقعی این کلمه ازهری و ابن‌درید و ابوابراهیم فارابی و صاحب‌بن عباد و جوهری و ابن‌فارس دانست که همه از سرزمین ایران برخاسته‌اند و می‌توان به جرأت گفت که لغت‌نویسی زبان تازی از اختراعات و ابداعات ایرانیان است.

***

سیّدجعفر شهیدی

بحثی دربارهٔ کتاب‌العین و مؤلف آن

۱ - نخستین مؤلف لغت عرب

چنانکه مشهور است خلیل‌بن احمد فراهیدی نخستین کسی است که کتابی در لغت عرب فراهم آورد (مقصود کتابی است که مؤلف نظم و ترتیبی با رعایت حروف هجا بدان داده و معظم لغات را از اجناس مختلف در آن فراهم آورده است).

امّا فراهم آوردن مطلق لغات عرب هنگامی آغاز شدکه روات[۱] به جمع اخبار و امثال عرب پرداختند و در این عهد کتابها فراهم آمد که نام حیوانات، اعضای انسان، درختان و اشیاء دیگر را شامل بود. مانند: کتاب‌الخیل تألیف عمروبن ابی‌عمرو، کتاب خلق الانسان تألیف ثابت‌بن ابی‌ثابت. کتابهای سعدان‌بن مبارک در وحوش و آبها و دریاها[۲] و ده‌ها کتاب دیگر[۳] سپس این رساله‌ها پایهٔ تألیف کتاب لغتی گردید که به «العین» معروف و به خلیل‌بن احمد فراهیدی منسوب است و اینک مورد بحث ماست.

خلیل و نژاد او

خلیل‌بن احمدبن عمروبن تمیم فراهیدی یا فرهودی ازدی یحمدی مکنی به ابی‌عبدالرحمان استاد سیبویه و امام در علم نحو و واضع علم عروض است.

ابن‌خلکان ولادت او را به سال یک‌صد هجری و وفات وی را بین سالهای ۱۶۰-۱۷۰-۱۷۵ نوشته است[۴].

از این شرح که اکثر تذکره‌نویسان با آن موافقت دارند چنان برمی‌آید که خلیل تازی‌نژاد است. آزد و فراهید و یحمد را لغویان و تذکره‌نویسان تازی دانسته‌اند.

ابن‌قتیبه (متوفی ۲۷۶) در «المعارف» نویسد: خلیل‌بن احمد صاحب عروض منسوب به یحمد است از ازد، از گروهی که آنان را فراهید خوانند...[۵]

سمعانی در الانساب ذیل نسبت فراهیدی چنین آرد: فراهیدی بطنی است از ازد... سپس گوید ابوعبدالرحمان خلیل‌بن احمد باهلی فراهیدی از مردم بصره است[۶].

اما لغت فراهید را ابن‌خلکان جمع فرهود داند و گوید: فرهود بچهٔ شیر است به لغت ازد شنوءة و گفته‌اند فراهید بره است[۷].

ابن‌منظور ذیل کلمهٔ فرهد گوید: الحادر الغلیظ من الغلمان (پسر خوبروی گرداندام) الفرهود الناعم

---

۱ - در آغاز راوی کسی را می‌گفتند که شعر شاعری و یا شاعرانی را از بر کند و بخواند. سپس که دامنهٔ ادب عرب وسعت یافت روات دسته‌ای جداگانه تشکیل دادند. در این دوره روات کسانی بودند که برای جمع اشعار و امثال عرب به بادیه و قبائل می‌رفتند و آنچه از این جمله می‌شنیدند ضبط میکردند و سپس برای دیگران میخواندند.

۲ - الفهرست ابن‌ندیم چ مصر سال ۱۳۴۸ صص ۱۰۱-۱۰۵.

۳ - رجوع شود به مقالهٔ آقای نفیسی در مقدمهٔ برهان قاطع چ معین.

۴ - وفیات‌الاعیان چ تهران (ج ۱ صص ۱۹۱-۱۹۲) و بغیةالوعاة ص ۲۴۵.

۵ - المعارف ص ۲۳۶ چ ۱۳۵۳ هـ. ق.

۶ - الانساب نسخهٔ چاپ عکسی ص ۴۲۱ برگ ب.

۷ - وفیات‌الاعیان ج ۱ ص ۱۹۲.

التّارّ و یقال غلام فلهد باللام ایضاً ای ممتلیء و الفرهد و الفرهود ولدالاسد عمانیة. و از ابن‌سیده آرد: که فراهید جمع فرهد است و گوید: گفته‌اند فرهود بچهٔ بز کوهی است و فراهید قبیله‌ای است از ازد و از صحاح آرد: فرهود قبیله‌ای است از یحمد و بطنی از ازداند که آنان را فراهید نامند. از آنهاست خلیل‌بن احمد عروضی. یقال رجل فراهیدی. و کان یونس یقول فرهودی.

و نیز ابن‌منظور ذیل لغت شنوءة آرد: ابن‌سکیت گوید ازد شنوءة بر وزن فعوله ممدودة بود و شنوءة کسی است که از ریم دور بود (ناپاک نبود) و ازد شنوءة ازد درست است و مقابل آن ازد عمان است و در این لغت فعولة بدل فعیله آمده است.

چنانکه می‌بینیم در نخستین مراجعه بدین مسانید تازی بودن خلیل مشهود میگردد، لیکن با دقت و تتبع بیشتری در ماده و معنی این لغات و چگونگی اشتقاق کلمه، برای خواننده تردیدی پدید میشود و هر گاه به قرائن و مدارک دیگری نیز که ذیلاً بدانها اشاره میشود توجه کنیم، احتمال عربی بودن وی ضعیف گشته و ظن انتساب او به ایران تقویت مییابد تا آنجا که می‌توان گفت این مرد هر چند در محیط عربی نشؤ یافته، اما عربی اصیل نبوده و ظاهراً ایرانی است. اما این ظن چون هنوز متکی به مبانی علمی غیر قابل تردیدی نیست، نباید برای آن حجیتی ادعا شود.

۲ - قرائنی که ایرانی بودن خلیل را تأیید میکند

الف - مدارک تاریخی:

قاضی نورالله شوشتری در مجالس‌المؤمنین آرد: ابوعبدالله محمّدبن علکان غواص نیشابوری لیثی جنیدی که خود را از ملوک عجم ظاهر نموده، در رسالهٔ فرهنگ که از مؤلفات اوست گفته است که خلیل‌بن احمد در اصل از اولاد ملوک عجم بود که نوشیروان ایشان را به یمن فرستاد با سپهسالاری که نام وی اهرن (وهرز؟) ششصد مرد بودند، هزار مرد هزیمت کردند (!) و سیبویه نیز از آن نژاد بود. خلیل زبان عرب و شعر ایشان راست کرد به کتاب‌العین و کتاب‌العروض و سیبویه زبان عرب راست کرد به کتاب نحو. پس من این تألیف کردم و زبان عجم را به آن راست کردم[1].

در یادداشت‌های موجود لغت‌نامهٔ دهخدا برگی به خط مرحوم استاد علامهٔ فقید موجود است که همین شرح را نهایت اندکی مختصرتر از محبوب‌القلوب قطب‌الدین محمّد دیلمی لاهیجی نقل کرده است ولی به جای علکان خلکان آمده.

مؤلف روضات‌الجنات نویسد: گویند او از فرزندان ملوک عجم است که به امر انوشیروان عادل به حدود یمن شدند[2]. ضعفی که در این مدعا دیده میشود این است که:

۱ - هیچیک از تذکره‌نویسان و مورخان قدیم (تا آنجا که این بنده تتبع کرده‌ام) اشارتی به ایرانی بودن خلیل نکرده‌اند. بلکه لغویان و علمای ادب از عرب، او را عرب دانسته‌اند و دانشمندان ایران نیز از آنان پیروی کرده‌اند و گفتهٔ قاضی نورالله متکی به نوشتهٔ محمّدبن خلکان یا علکان است و معلوم نیست این مرد که خود را از ملوک عجم ظاهر نموده تا چه اندازه در ادعای خود صادق است، تا به ادعای وی دربارهٔ خلیل چه رسد.

۲ - بر فرض که گفتهٔ ابوعبدالله محمّدبن خلکان متکی به مدارک قدیم باشد باز هم مدعا را اثبات نمی‌کند، زیرا ما می‌دانیم گروهی که از ایرانیان در عهد انوشیروان به یمن رفته‌اند و خلیل هم به تصریح بعضی تذکره‌نویسان در یمن متولد شده، اما آنچه اهمیت دارد کشف پیوند نسبت خلیل است بدین گروه و چنانکه می‌بینیم دلیلی روشن در دست نیست. جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی نویسد:

چون فساد لغت، ضبط قواعد و جمع الفاظ آن را ایجاب کرد، عجم بدین کار از عرب نیازمندتر بود زیرا عرب به ملکهٔ فطری خویش از آموختن قواعد و حفظ الفاظ بی نیاز است پس عجمان به علم لغت پرداختند و بیشتر علماء ادب و لغت از ایشان است و از آنهاست حماد راویه از مردم دیلم و خلیل و سیبویه و اخفش.[3]

ایرادی که بر مدعای نخست وارد بود بر این مدعا نیز وارد است و جرجی زیدان صریحاً ننوشته است که این مدعا بر چه اساس است.

استاد علامهٔ فقید مرحوم دهخدا نیز او را از ایرانیان و ابناء یمن شمرده است که با وهرز دیلمی در عهد انوشیروان به یمن رفتند و آن داستان مشهور است. (رجوع شود به ج ۱ لغت‌نامه ذیل لغت ابناء).

---

۱ - مجالس‌المؤمنین چاپ سنگی ص ۱۴۳.

۲ - روضات‌الجنات ذیل ترجمهٔ خلیل.

۳ - تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۳۹۰.

ب - مؤیدات لغوی:

چنانکه دیدیم نسبت خلیل‌بن احمد را فراهیدی یا فرهودی نوشته‌اند. لغویان در معنی فرهود اختلاف دارند که بچهٔ شیر است یا بچهٔ بزکوهی یا بره است؟ و به‌هرحال معنی این کلمه با فرهد که مادهٔ کلمه است و آن را، الحادر الغلیظ، یا الناعم التار، یا ممتلی معنی کرده‌اند، ارتباطی ندارد. تتبع نشان میدهد، هر جا لغویان عرب در مبدأ اشتقاق لغتی به دست و پا افتاده‌اند ریشهٔ کلمه عربی نبوده است و اینان خواسته‌اند با تلاش و کوشش آن را به عرب نسبت دهند. از این جمله است کلمهٔ دین، فرقان، مهیمن و صدها لغت دیگر.

مرحوم علامهٔ دهخدا در یادداشتی ذیل کلمهٔ فرهودی نوشته‌اند: راست‌دین، پاکدین، حنیف. لقب خلیل‌بن احمد نیشابوری صاحب کتاب‌العین و کاشف فن عروض و شاید از آن، بهدین و صاحب دین بهی اراده می‌کرده است -انتهی.

و در یادداشت دیگر چنین نوشته‌اند: فرهودی لقب خلیل‌بن احمد است که برای سیاه‌چردگی او به وی داده‌اند. پرهودن، برهودن به‌واسطهٔ مجاورت آتش رنگ بگردانیدن چیزی باشد. نیم‌سوز، نیم‌سوخته. و در یادداشت دیگری فرّ را به‌معنی لغوی آن و یا مصحف بر احتمال داده‌اند -انتهی.

هم چنین لغت شنوءة نیز مورد تردید و تأمل است. ابن‌منظور شنوءة را صفت گرفته است و گوید معنی آن متفرّز از چیزی است و تفرز تباعد از ادناس است. مصدر این باب شَنأ و شِنأ و شُنأ و شَناءَة و شَنآن و شَنآن و مَشْنأة و مَشنُوءة آمده است و به‌هرحال معنی آن بغض یا بغض مختلط به دشمنی و سوء خلق است. در قرآن کریم آمده است: انّ شانئک هو الابتر[1] و در جای دیگر آمده است: و لایجرمنکم شنآن قوم علی ان لاتعدلوا[2].

و در هر دو آیه معنی وصف با مادهٔ کلمهٔ مربوط است. حال چرا وزن فعوله که از این ماده مشتق است معنی متباعد از ادناس را میدهد؟ معلوم نیست و این خود یکی از موجبات تردید ما در اصیل بودن این صفت است. ابن‌منظور گوید: فعوله را به جای فعیله به کار برده‌اند (ذیل مادهٔ «ش‌ن‌ء») و این نیز موجب زیادت تردید می‌باشد.

ج - قرائن عقلی:

ما میدانیم عرب به نیروی دین و قدرت اسلام بر کشورها و از جمله بر ایران چیره گشت. تنها امتیاز این مردم تربیت اسلامی بود و در علوم و فنون دستی نداشتند، و از ادب و فرهنگ خود آنچه میدانستند ناشی از فطرت و غریزهٔ آنان بود و خود را به تعلیم نیازمند نمیدیدند.

طبعاً ملت مغلوب به خاطر احتیاجی که به دولت غالب دارد باید زبان و ادب آنان را فرا گیرد. و تنها قومی که شایستگی این کار را داشتند ایرانیان بودند. ما در متون ادبی قدیم از ناآشنائی عرب به تعلیم و تعلم نشانه‌های فراوان در دست داریم. و بلکه مدارک موجود به صراحت معلوم میدارد که عرب پرداختن به ادب و لغت را ننگ خود میدانست.

جاحظ گوید: از گفتار عرب است که سزاوار نیست قرشی به آموختن علمی بپردازد مگر علم اخبار... و گوید هر گاه میدیدند عربی به کار لغت و یا تعلیم مشغول است او را سرزنش میکردند و میگفتند پیشهٔ غلامان را برگزیده‌است[3].

مردی از قریش جوانی از فرزندان عتاب‌بن اسد را دید که کتاب سیبویه را میخواند گفت وای بر شما که علم متادبان میخوانید و همت محتاجان دارید. اینها قرائن و نشانه‌هائی است که ما را در تازی بودن خلیل به شبهه می‌افکند. چنانکه پس از تتبع فراوان دیدیم زندگانی ابوالاسود دئلی را نیز که میگویند مرتّب علم نحو است هاله‌ای از ابهام و تاریکی فرا گرفته است تا آنجا که می‌توان گفت اگر موجودی افسانه‌ای نباشد دهقانی است از نواحی بصره.

به‌هرحال خلیل را در ادب عربی مقامی شامخ و پایه‌ای ارجمند است، او مؤلف و مبتکر کتاب لغت بر اساس حروف تهجی است و هم اوست که گویند علم عروض را اختراع کرد. سیوطی در بغیةالوعاة نویسد: خلیل نخستین کسی است که حروف معجم را در شعری فراهم آورد بدین‌سان:

صف خلق خود کمثال الشمس اذ بزغت
یحظی الضجیع بها نجلاء معطار[4]

گذشته از مکانت علمی و ادبی که اوراست،

---

۱ - سورهٔ کوثر آیهٔ ۳. ۲ - سورهٔ مائده آیهٔ ۸.
۳ - تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان ج ۳ ص ۴۹.
۴ - بغیةالوعاة ص ۲۴۴.

گویند مردی دیندار و پارسا بوده است. نضربن شمیل و سفیان‌بن عیینه او را به زهد و آگاهی از سنت ستوده‌اند[۱]. بسیار عجیب است که مخترع عروض به زهد و پارسائی چنان شهره باشد که سفیان‌بن عیینه او را بستاید. زیرا آشنائی به علم عروض طبعاً با آگاهی از فن موسیقی نیز ارتباط دارد و بعید است دارندهٔ چنین فنی در تقشف و ورع بدان پایه برسد که ممدوح سفیان شود، هر چند امری محال نیست.

۳ - کتاب‌العین

نام کتابی است حاوی لغات عرب که بر نظم و ترتیب خاصی تألیف گردیده و از دیرباز توجه علمای ادب را به خود معطوف داشته است ولی این کتاب تا امروز به طبع نرسیده است. به سال ۱۹۱۴ م.اب انستاس ماری الکرملی در بغداد به طبع آن اقدام کرد و جزوه‌هائی در ۱۴۴ صفحه از آن از طبع خارج گردید ولی با شروع جنگ بین المللی اول و غارت و حریق چاپخانه انتشار کتاب متوقف گردید[۲]. با مراجعه به فهرست کتب مخطوط کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، مدرسهٔ عالی سپهسالار، کتابخانهٔ ملی، کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق، کتابخانهٔ تیمورپاشا قاهره، فهرست مخطوطات موصل معلوم شد از این کتاب نسخه‌ای در این کتابخانه‌ها موجود نیست[۳] در ضمن فهرست بروکلمن نیز هنگام ذکر خلیل‌بن احمد ذکری از وجود نسخهٔ مخطوط کتاب‌العین نیست، لیکن ضمن مقالهٔ آقای نفیسی در مقدمهٔ برهان قاطع چ معین ج ۱ ص ۶۵، به وجود چند نسخهٔ خطی از این کتاب اشاره شده است. یکی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ شوشتری‌هاست در مکهٔ معظمه که مرحوم معتمدالدوله حاج فرهاد میرزا آن را دیده و کتاب خود راکه به گمان وی «العین» بوده است با آن تطبیق کرده و اختلافاتی داشته است -انتهی. کتابخانه‌ای به نام شوشتریها در نجف اشرف موجود است و نویسنده بارها بدانجا مراجعه کرده‌ام امّا کتابخانه‌ای بدین نام در مکهٔ معظمه نشنیده‌ام و نمی‌دانم آیا امروز چنین مکتبه‌ای در آن شهر موجود است یا نه به‌هرحال اگر اشتباهی در نقل رخ نداده باشد مرحوم فرهادمیرزا کسی نیست که ادعائی بی‌جا کند.

دیگر نسخهٔ کتابخانهٔ فضلیهٔ نجف است که در همین مقاله از آن یاد شده است و نویسندهٔ دانشمند اشاره می‌کند که این سه نسخه مأخذ اب انستاس کرملی است ولی اشکال مطلب این است که کتابخانه‌ای به نام فضلیّه و نجفیّه در عراق وجود ندارد. آیا کدام کتابخانه بوده است، که نام آن بدین صورت تصحیف شده نمی‌دانم، امّا کتابخانهٔ علویه یعنی کتابخانهٔ آستان علی علیه‌السلام به قرار مسموع سابقاً نسخ خطی گرانبهائی داشته که به‌مرور ایام به دست این و آن افتاده است و امروز جز نسخی معدود در آن موجود نیست، آنچه مهم است این که امروز هم دست یافتن بر نسخ موجود در این کتابخانه برای علمای شیعه به‌غایت دشوار است. حال اب انستاس چگونه بر آن دست یافته و به چه وسیله نسخهٔ خطی آن را گرفته و آیا اصولاً چنین نسخه‌ای در کتابخانهٔ علوی موجود است یا نه برای بنده مشکوک است مگر آنکه کتابخانهٔ دیگری بدین نام در آن تاریخ بوده است. دیگر نسخهٔ خطی است که بدین نام در کتابخانهٔ آقای حاج حسین آقا ملک موجود است و استاد ارجمند آقای دکتر صادق کیا به نگارنده گفتند چنین نسخه‌ای بدین نام نزد آقای ملک دیده‌اند ولی جزء کتابخانه نیست و باید به خود ایشان مراجعه کرد و هنگامی که به نوشتن این مقاله مشغولم آقای ملک در ایران نیستند و متأسفانه ندانستم که این نسخه تا چه اندازه اصالت دارد.

مرحوم سیّدحسن صدر در کتاب تأسیس‌الشیعة لفنون‌الاسلام نوشته‌اند[۴] که نسخه‌ای از کتاب‌العین در کتابخانهٔ شخصی ایشان موجود است ولی تا این نسخ فراهم نشود و بر یکدیگر عرضه نگردد و مورد بررسی دقیق قرار نگیرد اصالت همهٔ آنها مورد تردید است.

۴ - ترتیب کتاب‌العین

ابن‌ندیم در الفهرست[۵] آرد: حروف این کتاب بر اساس خروج آن از حلق است و اول آن عین سپس

---

۱ - المزهر، ج ۱ ص ۴۱.

۲ - رجوع شود به ضمیمهٔ فهرست بروکلمن ج ۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۰ ردیف ۱۰۰ و مقالهٔ آقای نفیسی تحت عنوان «فرهنگهای فارسی» مقدمهٔ برهان قاطع چ معین.

۳ - این استقصا را دوست فاضل ارجمند آقای علی‌نقی منزوی متقبل شدند و اتکاء نویسنده بر قول ایشان است.

۴ - چ بغداد سال ۱۳۷۰ هـ. ق ص ۱۵۱

۵ - الفهرست ابن‌ندیم ص ۶۴

حاء، هاء، خاء، غین، قاف، کاف، جیم، شین، صاد، ضاد، سین، راء، طاء، دال، تاء، ظاء، ذال، ثاء، زاء، لام، نون، فاء، واو، الف، یاء است.

و سیوطی در المزهر [1] نویسد: ترتیب کتاب‌العین بر اساسی که اکنون در حروف معهود است نمی‌باشد. ادباء، ترتیب این کتاب را فراوان به نظم درآورده‌اند، از آنجمله است گفتهٔ ابوالفرج ابن‌سلمةبن عبدالله دلان معافری جزیری:

یا سائلی عن حروف العین دونکها
فی رتبة ضمها وزن و احصاء
العین و الحاء ثم الهاء و الخاء
و الغین و القاف ثم الکافُ اکفاء
و الجیم و الشین ثم الضاد یتبعها
صاد [2] و سین و زای بعدها طاء
و الدال و التاء ثم الظاء متصل
بالطاء [در اصل الظاء] ذال و ثاء بعدها راء
و اللام و النون ثم الفاء و الباء [3]
و المیم و الواو و المهموز و الیاء

۵ - سبب اتخاذ این ترتیب

سیوطی از ابوطالب مفضل‌بن سلمهٔ کوفی آرد: که صاحب العین بدین‌جهت کتاب خود را به حرف عین آغاز کرد که مخرج آن از دیگر حروف فروتر است، سپس خود افزاید: سیبویه گوید: مخرج همزه از دیگر حروف فروتر است و اگر خلیل می‌گفت به عین از آن‌رو آغاز کردم که در کلام بیشتر و اختلاط آن با حروف شدیدتر است بهتر می‌بود [4].

و نیز سیوطی گوید: ابن‌کیسان از مردی که از خلیل شنیده است آرد که گفت: به همزه آغاز نکردم چون بدان نقص و تغییر و حذف رخ میدهد و به الف ابتدا نکردم چون در آغاز کلمه نیاید و در اسم و فعل و حرف جز زاید و یا مبدل نیست و به هاء ابتدا نکردم چون مهموسهٔ خفیّه است و آن را آوازی نیست؛ پس به حیّز دوم آمدم و در آن عین و حاء بود و عین را از حاء بی‌آمیغ‌تر دیدم و بدان ابتدا کردم، تا در تألیف نیکوتر بود و علم وابسته به تقدم چیزی بر چیزی نیست، چه معرفت همهٔ آنها واجب است، پس به هر یک ابتدا شود، نیکوتر بود پس تقدیم آن نیکوتر که تصرف آن بیشتر [5] بنابراین آنچه در دائرة المعارف اسلامی آمده است که خلیل در این ترتیب از سانسکریت متأثر است - چه در این لغت رعایت مخارج را کرده و از حروف حلقی بشفوی می‌آمدند -[6] ظاهراً توهمی است که از صرف تشابه ناشی شده است.

و ابوالعباس احمدبن ولاد در کتاب مقصود آرد: شاید خوانندهٔ کتاب بپرسد که چرا به الف که معتل است، ابتدا کردیم و خلیل در کتاب‌العین بدان ابتدا نکرده است ولی غرض ما چون خلیل نیست، کسی که بخواهد لغتی را از کتاب‌العین بیابد، باید در تصریف توانا بوده، زائد و اصلی و معتل و صحیح و ثلاثی و رباعی و خماسی را بشناسد و مراتب حروف را در حلق و زبان و لب بداند و بر تصریف کلمه، بوجوهی که ممکن است، از حرکات مختلف، و الحاق زوائد، و مواضعی که حرف زائد در می‌آید، آگاه باشد، و همچنین براهی که خلیل از آن راه کلام عرب را حصر کرده است وقوف یابد. چون این جمله را دانست می‌تواند لغتی را که میخواهد از کتاب‌العین بیابد... [7]

سیوطی نویسد که تاج‌الدین احمدبن کلثوم در تذکرهٔ خود آورده است: کسی را پرسیدند چرا کتاب‌الجیم تصنیف ابی‌عمرو، اسحاق‌بن مراد شیبانی را بدین نام خوانده‌اند، گفت چون اول آن حرف جیم است همچنانکه کتاب‌العین را بدان‌جهت بدین نام خواندند که اول آن حرف عین است، تاج‌الدین گوید ما این توجیه را پسندیدیم، سپس بر نسختی از کتاب‌الجیم دست یافتیم ولی به حرف جیم آغاز نشده بود [8].

۶ - مؤلف کتاب

از آنجا که پیوسته نام خلیل‌بن احمد به دنبال کتاب‌العین نوشته و یا گفته میشود، در اذهان متبادر است که کتاب‌العین را شخص خلیل تألیف کرده

---

۱ - چ محمّد سعید رافع سال ۱۳۲۵ هـ. ق، مصر، قاهره ص ۵۵ ج ۱.

۲ - چنانکه می‌بینیم ترتیب این بیت و بیت بعدی با آنچه در الفهرست آمده مغایر است.

۳ - در ترتیب الفهرست حرف باء اصلاً ذکر نشده است.

۴ - المزهر (ج ۱ ص ۵۷ و ۵۶).

۵ - المزهر (ص ۵۶ ج ۱).

۶ - دائرةالمعارف اسلامی ذیل نام خلیل. برهان قاطع ج ۴ ملحقات، یادداشت دکتر معین.

۷ - المزهر (ج ۱ ص ۵۶).

۸ - المزهر (ج ۱ ص ۵۶).

است و شاید منشأ این تبادر شهرتی است که دربارهٔ انتساب این تألیف به خلیل موجود است، ولی باید دانست که از دیرباز علمای لغت در این نسبت تردید کرده‌اند. بعضی به شدت منکر انتساب آن به خلیل‌اند و گروهی مقدمهٔ کتاب را از وی دانسته بقیه را تألیف دیگران میدانند و بعضی معتقدند طرح کتاب را خلیل ریخته، سپس شاگردان او آن را کامل کرده‌اند. پیش از این که نظری در این مورد ابراز شود، ناچاریم اقوالی را که بین علمای ادب در این باره رائج است، ذکر نموده، سپس در دلائل این سه دسته دقت کنیم شاید حقیقت آشکار شود.

۷ - خلیل مؤلف العین است

حمزهٔ اصفهانی متوفای ۴۲۸ هـ.ق. در التنبیه آورده است که خلیل کتاب‌العین را تأسیس کرد و آن جملهٔ لغت امتی از امم را در بر دارد[۱] و ابن‌خلکان در ترجمهٔ خلیل نویسد: از تصنیفات او کتاب‌العین است و آن مشهور می‌باشد[۲] و ابن‌درید در الجمهرة ضمن ستودن کتاب، خلیل را مؤلف آن دانسته است...[۳]

ابن‌ندیم در الفهرست آرد: به خط ابوالفتح نحوی صاحب بنی‌الفرات که مردی راستگو و متتبع و باحث است خواندم که ابوبکربن درید گفت: به سال ۴۸ هـ.ق. (ظ: ۲۴۸) مردی ورّاق کتاب‌العین را از خراسان بیاورد و به پنجاه دینار بفروخت و آن در ۴۸ جزء بود و شنیده میشد که این کتاب در خراسان در خزانهٔ طاهریان است، تا آن که این وراق آن را بیاورد. گویند خلیل کتاب را تألیف کرد و به خراسان نهاد و به حج رفت، سپس آن را از خزانهٔ طاهریان به عراق آوردند[۴].

سیوطی در مسئلهٔ شانزدهم از المزهر نویسد: نخستین کس که در جمع لغت تصنیف کرد خلیل‌بن احمد است که کتاب‌العین را فراهم آورد. امام فخرالدین در محصول گوید اصل کتبی که در لغت تصنیف شده است، کتاب‌العین می‌باشد[۵].

۸ - العین از خلیل نیست

در مقابل این اقوال اسناد دیگری در کتب ادب ثبت است که انتساب کتاب‌العین را به خلیل انکار میکند، از جمله ابن‌الندیم آرد: هیچکس این کتاب را از خلیل روایت نکرده و در اخبار، به‌طور جزم از انتساب آن بدو ذکری نرفته است[۶].

حاجی خلیفه چلبی از ابوغالب تَبّانی مؤلف فتح‌العین آرد که: انتساب این کتاب به خلیل به ثبوت نپیوسته است و بزرگان بصره که نزد اصحاب خلیل ادب فرا گرفته و علم او را فرا گرفته‌اند، این کتاب را طرد و انکار میکنند، چه انتساب آن به خلیل جز از طرف مردی نامشهور شنیده نشده است[۷].

ابن‌جنی در الخائص نوشته است: تخلیط و خلل و تباهی در کتاب‌العین چنان است که آن را به کوچکترین شاگردان خلیل نسبت نتوان داد تا به شخص وی چه رسد و بی‌گمان این تخلیط از جانب کسی جز خلیل در آن راه یافته است و اگر خلیل در تألیف این کتاب دخیل بوده است باید گفت: تنها به تألیف آن اشارتی کرده و خود متصدی آن نشده و در تحریر آن دستی نداشته....[۸]

ابوبکر محمّدبن حسن زبیدی لغوی مؤلف مختصر العین گوید: نمی‌توان این کتاب را به خلیل نسبت داد و انتساب آن به وی به ثبوت نپیوسته است[۹] هم چنین ابوالطیب احمدبن علی لغوی نیز کتاب را از خلیل ندانسته[۱۰] و گوید از لیث است و نیز صاحب مختصر العین گوید: چون در زمان ابوحاتم کتاب‌العین را از خراسان آوردند، ابوحاتم و اصحاب او آن را سخت انکار کرده و به بلیغ‌ترین وجه دفع نمودند و بر فرض این که هیچگونه خللی در این کتاب دیده نمیشد، جایز نبود آن را به خلیل نسبت دهند، چه مدتها میگذشت و اصحاب خلیل چون نضربن شمیل و مؤرج و نصربن علی و ابوالحسن اخفش و مانند اینان نه این کتاب را دیده و نه نام آن را شنیده بودند[۱۱].

---

۱ - وفیات‌الاعیان (ج ۱ ص ۱۹۱).
۲ - وفیات‌الاعیان (ج ۱ ص ۱۹۱).
۳ - رجوع به المزهر (ج ۱ ص ۵۷) شود.
۴ - الفهرست ابن‌الندیم (ص ۶۴).
۵ - المزهر (ج ۱ ص ۴۷). ۶ - الفهرست (ص ۶۴).
۷ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.
۸ - المزهر (ج ۱ ص ۴۸). ۹ - المزهر (ج ۱ ص ۵۰).
۱۰ - بغیةالوعاة فی طبقات‌النحاة، چ مصر، ۱۳۲۶ هـ. ق. ص ۲۴۴.
۱۱ - لکن چون نضربن شمیل را کتابی به نام الجیم است (کشف‌الظنون) می‌توان حدس زد که وی کتاب‌العین را دیده و کتاب خویش را بدان نهج نوشته است (یادداشت آقای منزوی). خواهیم دید که نضربن شمیل خود مدخلی بر کتاب‌العین نوشته است و تألیف این کتاب و کتاب‌العین را به خلیل مسلم میدارد.

نضربن شمیل به سال ۲۰۳ هـ.ق. و اخفش به سال ۲۱۵ هـ.ق. و مؤرج به سال ۱۹۵ هـ.ق. درگذشته‌اند، سپس مدتها گذشت تا آنکه در حدود سال ۲۵۰ هـ.ق. در عصر ریاست ابوحاتم این کتاب پیدا شد و اگر خلیل آن را تألیف کرده بود اینان که نام بردیم می‌بایست کتاب را از او روایت کنند و در روایت آن، از مرد مجهول الحال و نامشهوری که تنها ناقل کتاب است سزاوارترند. و از زمان ابوحاتم تا امروز کسی از علما بدان توجه نکرده و اجازت روایت حرفی از آن را نخواسته، اگر این کتاب از خلیل بود، اصمعی و یزیدی و ابن‌اعرابی و مانند اینان به خاطر زینت کتب و زیور علم خویش آن را حکایت و نقل میکردند و کسانی مانند ابوحاتم و ابوعبید و یعقوب و دیگران که پس از آن طبقه‌اند بدانها تأسی می‌جستند ولی کسی از اینان را نمی‌شناسیم که در کتاب خود حرفی از لغت را از خلیل نقل کرده باشد. دلیل درستی گفتار ما این است که همهٔ معانی نحوی که در این کتاب آمده است بر مذهب نحویان کوفه و مخالف نظر نحویان بصره است، از آن جمله ترتیب کتاب و بناء مخارج حروف و تقدیم و تأخیر آن است که با آنچه سیبویه از خلیل آورده مخالف است، در صورتی که سیبویه حامل علم خلیل و در نقل از او، از دیگران موثق‌تر است[۱].

و هم سیوطی از ازهری آرد که لیث کتاب‌العین را تألیف کرد و به خلیل نسبت داد تا کتاب خود را به نام او رونق دهد و مردم را بدان راغب کند[۲].

و ابن‌ربیع در کتاب نشابور از عباس‌بن مصعب آرد که نضربن شمیل را از کتاب‌العین پرسیدند وی تألیف آن را از خلیل ندانست، گفتند شاید پس از تو آن را تألیف کرده باشد، گفت تاخلیل را به خاک نسپردند، من از بصره خارج نشدم[۳]. یاقوت نیز نظیر آنچه را از سیوطی از ازهری نوشتیم نقل کرده.

۹ - خلیل بنیادگذار العین

در مقابل این اعتراضها و خرده‌گیریها گروهی دیگر از علمای ادب چون از یک سو نمی‌توانسته‌اند شهرت انتساب کتاب را به خلیل نادیده بگیرند و از سوی دیگر با اعتراض مخالفان مواجه شده‌اند، جانب میانه را گرفته و گویند طرح کتاب از آن خلیل است، ولی خطا و خلل از ناحیت شاگردان او و یا کسانی دیگر که تتمیم کتاب را به عهده گرفته‌اند، در آن راه یافته است!

ابن‌ندیم نویسد: گویند لیث از فرزندان نصربن سیار مدتی مصاحب خلیل بود و خلیل این کتاب را برای وی کرد و راه آن را بدو نمود، سپس درگذشت ولیث کتاب را پایان داد[۴].

ابن‌خلکان نویسد: گویند، کتاب‌العین که در لغت و منسوب به خلیل است تصنیف او نیست بلکه خلیل آن را آغاز کرد و اوائل کتاب را مرتب ساخت و «العین» نامید سپس درگذشت و شاگردان او مانند نضربن شمیل و مؤرج سدوسی و نضربن علی جهضمی و دیگران آن را کامل کردند و چون اینان حاصل کار خود را با آنچه خلیل در آغاز کتاب فراهم آورده بود مخالف دیدند، اول کتاب را نیز خود مرتب کردند[۵] بدین‌جهت خلل بسیار در آن راه یافت که وقوع آن از خلیل بعید است[۶]. سیرافی در طبقات‌النحاة در ترجمهٔ خلیل گوید: آغاز کتاب‌العین از خلیل است[۷].

یاقوت در ترجمهٔ خلیل گوید: از تصنیفات او کتاب‌العین است در لغت، و گویند قطعه‌ای از کتاب را خلیل فراهم آورد و لیث‌بن نصربن سیار آن را پایان داد[۸]. و هم یاقوت گوید: از اسحاق‌بن ابراهیم فقیه بر ما ثابت است، که لیث مردی صالح بود و چون خلیل بمرد، کتاب‌العین را کامل نکرده بود، لیث خواست تا کتاب را رواج دهد پس زبان خود را خلیل نامید و چون در کتاب «سألت الخلیل» یا «اخبرنی الخلیل» بینی مقصود وی خلیل (بن احمد) است و اگر «قال الخلیل» گوید، مقصود او زبان وی می‌باشد و اضطراب در کتاب از جانب لیث است[۹].

و نیز یاقوت از طبقات‌الشعراء ابن‌معتز و او از حسن‌بن علی مهلبی آرد که: خلیل به لیث‌بن رافع[۱۰] بن

---

۱ - المزهر (ج ۱ صص ۵۱ - ۵۲).

۲ - المزهر (ج ۱ ص ۴۷). و معجم‌الادباء، ج ۱۷، ص ۴۳، ۴۵.

۳ - معجم‌الادباء (چ احمد فرید رفاعی، مصر ج ۱۷ ص ۵۱).

۴ - الفهرست (ص ۶۴).

۵ - طبق این عقیده هیچیک از مقدمه و ذیل کتاب تألیف خلیل نیست.

۶ - وفیات‌الاعیان (ج ۱ ص ۱۹۱).

۷ - المزهر (ج ۱ ص ۴۷). ۸ - معجم‌البلدان (ج ۱۱ ص ۷۴).

۹ - معجم‌البلدان (ج ۱۷ ص ۴۳ و ۴۴) و رجوع به المزهر (ج ۱ ص ۴۸) شود.

۱۰ - ابن‌معتز پدر او را رافع نوشته ولی دیگران او را لیث‌بن مظفر ثبت کرده‌اند.

نصربن سیار پیوسته بود... و بر آن شد که لیث را هدیه‌ای دهد که در خور او باشد و بدین منظور کتاب‌العین را تصنیف کرد و بدو هدیه داد و لیث بدان هدیه سخت خرسند شد و آن را عزیز شمرد و خلیل را صد هزار درهم جایزت بخشید و شب و روز به کتاب پرداخت چندانکه نیمی از آن را به خاطر سپرد قضا را لیث کنیزکی را به مالی فراوان بخرید زن او را که دختر عم وی بود، رشک فراگرفت و گفت به خدا سوگند با همه نیروی خود بکوشم تا او را بیازارم و اگر خواهم وی را به مال بیازارم بدان اعتنائی ندارد لکن می‌بینم که شب و روز بدین دفتر پرداخته است به خدا سوگند داغ این دفتر را بر دل او می‌نهم، سپس آتشی برافروخت و کتاب را در آن افکند و چون لیث به خانه شد و بر سر کتاب رفت، آن را نیافت، از خدمتگاران پرسید، گفتند بانوی حرم برده است، لیث نزد زن رفت و می‌دانست که حال چیست پس بر وی خندید و گفت کتاب را به من ده و کنیزک را به تو بخشیدم و او را بر خود حرام کردم زن خشمناک دست او بگرفت و وی را بدانجا برد که کتاب را به آتش افکنده بود و خاکستر آن را بدو بنمود، لیث سراسیمه بماند چه خلیل مرده بود. سپس نیمی از کتاب را خود از بر نوشت و ادباء زمان خود را فراهم آورد و بفرمود تا نیم دیگر را هم بدان نهج بنوشتند و این نیمه که در دست مردم است از آن خلیل نیست و فراهم آوردهٔ آن ادیبان بود و به پایهٔ کتاب خلیل نرسد[۱].

و نیز سیوطی از ابوالطیب عبدالواحدبن علی لغوی صاحب کتاب مراتب النحو آرد که: خلیل طرزهائی نو پدید آورد که کس پیش از وی چنان نکرده بود از آن جمله تألیف کلام عرب است بر حروفی که در کتاب‌العین او آمده است. خلیل ابواب این کتاب مرتب کرد و پیش از آنکه آن را پر سازد درگذشت[۲] و هم وی از محمّدبن یحیی از احمدبن یحیی‌بن ثعلب آرد که: خطا در این کتاب بدان‌جهت راه یافت که خلیل رسم این کتاب را نهاده بود، لیکن آن را پر نساخت[۳] و اگر او خود آن را پر کرده بود چیزی از آن باقی نمی‌گذاشت چه خلیل مردی است که مانند او دیده نشده است و گروهی از علما آن را پر کردند، لیکن از آنها به طریق روایت اخذ نشده و به نقل وراقان یافت شده است و کتاب از این جهت مختل گردیده است[۴].

کشف‌الظنون از ابوغالب تبّانی در فتح‌العین آرد که: به ظن قوی خلیل ابواب کتاب را بنهاد و پیش از آنکه آن را پایان دهد بمرد و کسی که همپایهٔ وی نبود آن را پایان داد و خلل کتاب بدین‌سبب است[۵] و هم سیوطی از ابوبکر محمّدبن حسن زبیدی لغوی مؤلف مختصرالعین آرد که: این کتاب را نمی‌توان از خلیل دانست و انتساب او به وی ثابت نیست، آنچه به نظر استوارتر است، این که خلیل بنیاد این کتاب را بنهاد و کلمات عرب را فراهم آورد و استوار ساخت، لکن پیش از پایان کار درگذشت، سپس کسی که در این فن به پایهٔ او نمی‌رسید اتمام آن را به عهده گرفت و خلل و خطائی که در کتاب موجود است از این راه پدید آمد. سپس زبیدی به اضطراب نسخ کتاب اشارت کرده و گوید در این نسخ پاره‌ای مطالب آمده است که در آن به گفتار متأخرین از خلیل استشهاد شده است...[۶]

سیوطی پس از نقل گفتهٔ زبیدی گوید: من موارد خطا و اعتراض او را بررسی کردم و این گونه خرده‌گیریها از جهت تصریف و اشتقاق است مانند ذکر حرف مزید در مادهٔ اصلی و مادهٔ ثلاثی در مادهٔ رباعی لیکن معاذالله که در این موارد خطائی از جهت لغت آمده باشد و این جمله برای کتاب‌العین نقصی نیست چه بازگشت آن به انکار ترتیب وضع و تألیف است بدین‌سان که بهتر آن بود که فلان لغت درفلان باب آید و هر چند که مقام خلیل از ارتکاب چنین اشتباه منزه است لکن مانع از وثوق به کتاب نیست و هیچ کس از اشتباه مصون نمی‌ماند[۷].

و هم سیوطی در بغیةالوعاة آرد که: گفته‌اند قطعهٔ اول آن تا کتاب‌العین از خلیل است و بقیه را لیث پایان داد زیرا اول آن با آخر مناسب نیست[۸].

---

۱ - معجم‌الادباء (ج ۱۷ ص ۴۵ و ۴۶). و المزهر (ج ۱ ص ۴۷) و نیز رجوع به بغیةالوعاة ص ۲۴۵ شود.

۲ - المزهر (ج ۱ ص ۴۷) و رجوع به ج ۲ ص ۲۴۹ همین کتاب شود.

۳ - مرحوم علامهٔ دهخدا در توضیح کلمهٔ «لم یحشه» در حاشیهٔ المزهر چنین نوشته‌اند: ظاهراً مقصود این است که جدولی از کلمات رسم کرده و معانی آن را ننوشته و شاید مهمل و مستعمل را نیز جدا نکرده است.

۴ - المزهر (ج ۱ ص ۴۷ و ۴۸).

۵ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.

۶ - المزهر (ج ۱ صص ۵۰-۵۱).

۷ - المزهر (ج ۱ ص ۵۳).

۸ - بغیةالوعاة، ص ۲۴۶.

۱۰ - نظر اجمالی در گفتارهای پیش

آنچه مسلم است، از دیر باز یعنی از نیمهٔ اول قرن سوم هجری، گروهی از ادبا و علمای لغت، کتاب‌العین را از مؤلفات خلیل‌بن احمد دانسته‌اند و جمعی نیز از همان تاریخ یا مدتی کوتاه پس از پیدایش کتاب به انکار آن برخاسته‌اند. با دقت در نوشتهٔ ابن‌ندیم و حمزهٔ اصفهانی می‌توان اطمینان یافت که گفته‌های گروه اخیر، ارزش علمی ندارد چه بازگشت وجوه استدلال این طائفه بدین نکته است که در کتاب‌العین خطاهای صرفی و لغوی دیده میشود و چون خلیل‌بن احمد در ادب عربی مکانتی دارد چنین خطاهائی را مرتکب نمی‌شود و هر گاه برای قضاوت مخالفان عاملی جز تعصب بر حفظ مواریث گذشتگان ندانیم و بر آن حسد و حس انتقاد مطلق و از این مقوله چیزهای دیگر نیفزائیم باید گفت منشأ این اعتراض غلو فوق‌العادهٔ این جماعت در حق خلیل است که خواسته‌اند دامن او را از ارتکاب هر گونه خطای ادبی منزه دارند ولی هر چند که خلیل در این فن مقامی شامخ دارد، به گفتهٔ سیوطی هیچکس از خطا منزه نیست و نمی‌توان تنها بر اساس این خوش‌بینی، شهرت موجود را نادیده گرفت آنگاه وجود نسخهٔ کتاب و حمل آن از خراسان به بغداد دلیلی زنده بر صحت این انتساب می‌باشد زیرا بعید است که کسی رنجی بر خود هموار کند و کتابی قطور را در چهل و هشت جزء فراهم سازد و از خراسان به بغداد برد به خاطر آنکه چهل دینار یا بیشتر به دست آورد و بر فرض که این نسخه را مجعول و مزوّر بدانیم خود عمل جعل و تزویر دلیلی است که نشان میدهد اصل کتاب به دست خلیل و یا با اشراف او فراهم آمده و کامل بوده است. اما داستان لیث و سوخته شدن کتاب به دست زن او و نوشتن وی نیمی کتاب را از بر، شاید افسانه‌ای بیش نباشد.

از طرفی هم ابن‌الندیم سند کتاب و اتصال آن را تا به خلیل بدین شرح ضبط کرده است: ابوالحسن علی‌بن مهدی کسروی از محمّدبن منصور معروف به زاج آرد که: لیث‌بن مظفربن نصربن سیار حدیث کرد که: من نزد خلیل‌بن احمد میرفتم روزی گفت اگر کسی بخواهد حروف الف، با، تا، ثا را بر آن نهج که من میگویم تألیف کند، همهٔ کلام عرب را فراهم خواهد آورد و او را اصلی مهیا شود که البته از آن چیزی خارج نباشد، گفتم این چگونه بود؟ گفت آن را بر ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی تألیف کند و در عرب کلمه‌ای بیش از پنج حرف شناخته نیست، لیث گوید: من از او می‌پرسیدم و او وصف میکرد و من بر آنچه او وصف میکرد، بس نمی‌کردم و روزهائی در پی این کار نزد او میرفتم، سپس خلیل بیمار شد و من عازم حج گشتم و همیشه می‌ترسیدم، مبادا خلیل بمیرد و رنج من تباه شود، چون از حج باز گشتم نزد او رفتم و او همهٔ حروف را بر آن نهج که در صدر این کتاب است تألیف کرده‌بود، پس آنچه در حفظ داشت بر من املا میکرد و در آنچه به شک بود می‌گفت بپرس و اگر درست باشد ثبت کن تا آنکه کتاب را پایان دادم. علی‌بن فهد گفت نسخهٔ این کتاب را از محمّدبن منصور بگرفتم و آن العین است که محمّدبن منصوربن لیث‌بن مظفر آن را نسخت کرده بود. ابن‌ندیم در پایان این مقال از محمّدبن اسحاق آرد که: نسختی که نزد علج بوده نسخهٔ ابن‌علاء سجستانی است و ابن‌درستویه آورده است که ابن‌علا یکی از کسانی است که این کتاب را از آنان شنیده است[۱].

و سیوطی در المزهر سند کتاب‌العین را چنین ثبت کرده است: کتاب‌العین را ابوعلی الغسان از حافظ ابوعمربن عبدالبّر از عبدالوارث‌بن سفیان از قاضی منذربن سعید از ابی‌العباس احمدبن محمّدبن ولاد نحوی از پدر خود از ابوالحسن علی‌بن مهدی از ابومعاذ عبدالحباربن یزید از لیث‌بن مظفربن نصربن سیار از خلیل روایت کند[۲].

پس با شهرت انتساب کتاب‌العین به خلیل و اسنادی که ابن‌ندیم و سیوطی و دیگران ذکر کرده‌اند، می‌توان دریافت که خلیل اگر شخصاً کتاب را از آغاز تا پایان تألیف نکرده است در طرح آن و نمودن راه تألیف به لیث یا دیگری دخالت داشته و کتاب با اشراف او پایان یافته و بر وی قرائت شده است. و از نوشتهٔ سیوطی هنگام نقل گفتار شاری نیز ظاهر است، که ادباء و علمای لغت از قدیم الایام بدین کتاب توجه داشته‌اند و این نشانهٔ آن است که در انتساب آن به خلیل تردید نداشته‌اند.

سیوطی از شاری آرد: خلیل کسی است که راه

---

۱ - الفهرست ابن‌ندیم ص ۶۴ - ۶۵ و رجوع به معجم‌الادباء ج ۱۷ ص ۵۱ - ۵۲ شود.

۲ - المزهر (ج ۱ ص ۵۷).

تألیف لغت را بر اساس حروف تهجی روشن کرد و از دیرباز علما و دانشمندان نقاد بدان توجه داشته‌اند، مبرد قدر آن را بسیار می‌دانست و ابومحمّدبن درستویه آن را روایت کرد و بر مفضل‌بن سلمة که خللی را به کتاب نسبت داده است ردی نوشت و حکایات ابواسحاق زجاجی در لغت تقریباً همه از این کتاب است و مردمان را دربارهٔ آن سخنانی است مشهور[۱] چون مکانت مبرد و ابن‌درستویه را در لغت میدانیم، نمی‌توان گفت اینان تحقیق ناکرده کتاب را پذیرفته باشند.

۱۱ - قرائن دیگر بر اتمام کتاب

گذشته از شهرت و اسناد، قرائن دیگری موجود است که هر چند به صراحت انتساب کتاب را به خلیل از آن نمی‌توان دریافت، لکن فی‌الجمله نشان میدهد که خلیل کار را پایان داده است. از آنجمله سیوطی در مسئلهٔ چهاردهم از المزهر آرد که: بعض فقها گویند جز پیغمبر کسی بر کلام عرب احاطه ندارد و ابن‌فارس گوید این گفته درست است چه، نشنیده‌ایم هیچیک از گذشتگان ادعای حفظ همهٔ لغت عرب را کرده باشد، اما کتاب منسوب به خلیل و آنچه در پایان آن آمده است که «این پایان کلام عرب است» باید گفت خلیل پرهیزگارتر از این است که چنین سخنی بگوید[۲]. چنانکه می‌بینیم ابن‌فارس در این مسئله که خلیل لغات عرب را فراهم آورده است ایرادی ندارد و آنچه در نظر وی بزرگ آمده است این که چون حفظ همهٔ لغت عرب جز برای پیغمبر مقدور نیست و خلیل مردی دین‌دار است، کاری را که جز از پیغمبران ساخته نمی‌باشد، ادعا نمی‌کند. و اگر در نظر گیریم که ادعای خلیل نسبت به جمع‌آوری همهٔ لغات عرب امری نسبی است طبعاً اعتراض ابن‌فارس نیز بیمورد خواهد ماند.

همچنین یاقوت در معجم‌الادباء از کتاب‌الشعراء ابن‌معتز از حسن‌بن علی‌المهلبی آرد که خلیل به لیث بن نصربن سیار پیوسته بود و خواست او را هدیه‌ای که مناسب شأن وی باشد دهد پس به تصنیف کتاب‌العین پرداخت و آن را به لیث اهداء کرد... (تا پایان آنچه در دو صفحهٔ قبل آمده است)[۳].

و ابن‌درید در جمهرة گوید: خلیل با تألیف کتاب‌العین دیگر مؤلفان را برنج انداخت مرد با انصاف به توفیق وی در این کار معترف است و مرد معاند متکلف و هر کس بعد از او آید پیرو اوست خواه اقرار کند و خواه انکار[۴] و حاج خلیفه در کشف‌الظنون[۵] از طبقات النحاة سیوطی آرد که خلیل گوید ابنیهٔ کلام عرب از مستعمل و مهمل، دوحرفی و سه‌حرفی و چهارحرفی و پنج‌حرفی بدون تکرار دوازده میلیون و سیصد و پنجهزار و چهارصد و دوازده کلمه است. بدین شرح:

دوحرفی	۷۵۶	کلمه
سه‌حرفی	۱۹۶۵۰	کلمه
چهارحرفی	۴۹۱۴۰۰	کلمه
پنج‌حرفی	۱۱۷۹۳۶۰۰	کلمه[۶]

حمزهٔ اصفهانی نیز در الموازنة همین بیان را آورده است و این گفتار صریح است که خلیل کتاب را پایان داده است.

۱۲ - نقد و استدراک

چون کتاب‌العین اثری مهم و در نوع خود مبتکر بوده است و از دیرباز انظار علمای ادب را متوجه خود ساخته است، گروهی به نقد و یا استدراک و یا تقلید از آن برخاسته‌اند، از جملهٔ کتبی که در این موضوعات نوشته شده است کتابهای ذیل را می‌توان نام برد:

۱ - المدخل (علی کتاب‌العین) تألیف ابوالحسن نضربن شمیل نحوی (متوفای ۲۰۴ هـ.ق.[۷]).

۲ - استدراک بر کتاب‌العین تألیف ابوطالب مفضل‌بن سلمةبن عاصم کوفی متوفای حدود ۲۵۰ هـ.ق. از تلامذهٔ ثعلب و ابوالطیب لغوی گوید بسیاری از خرده‌گیریهای او درست نیست[۸].

۳ - استدراک ابوبکر محمّدبن حسن‌بن درید

---

۱ - المزهر (ج ۱ ص ۵۵). ۲ - المزهر (ج ۱ صص ۴۰-۴۱).

۳ - معجم‌الادباء (ج ۱۷ ص ۴۵).

۴ - المزهر (ج ۱ ص ۵۷).

۵ - کشف‌الظنون (ج ۲ ستون ۱۴۴۲ تا ۱۴۴۳) و رجوع به (بغیةالوعاة ۲۴۴ - ۲۴۵) شود.

۶ - به‌طوری‌که مشاهده میشود ارقام ریز بالغ بر ۱۲۳۰۵۴۰۶ کلمه است و معلوم نیست شش کلمه راکه از مجموع کل کمتر است در چه بنائی اشتباه رخ داده است.

۷ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.

۸ - المزهر ج ۱ ص ۵۳ و ۵۴.

(۲۲۳ - ۳۲۱ هـ.ق.)[۱].

۴ - فـائت‌العـین تألیـف ابـوعمرو مـحمّدبن عبدالواحد معروف بـه غـلام ثـعلب (مـتوفای ۳۴۴ هـ.ق.)[۲].

۵ - ابومحمّد عبدالله‌بن جعفربن درستویه (۲۵۸ - ۳۴۷ هـ.ق.) اوراست نقصی بر کتاب‌العین

۶ - تکملة (لکتاب‌العین) تألیف احمدبن محمّد خارزنجی (متوفای ۳۴۸ هـ.ق.)[۳].

۷ - ابوبکر مـحمّدبن حسـن‌بن عـبدالله زبـیدی (متوفای ۳۷۹ هـ.ق.) اوراست مختصرالعین[۴].

وی در ایـن کـتاب حـروف مـصحف و ابـنیه و شواهد مـختلف کـتاب‌العـین را حـذف کـرده است. شاری گوید مذهب من و شیخ مـن ابـوذر خشـنی و ابوالحسـن‌بن خروف آن است که زبیدی با تألیف این کتاب به العین اخلالی فراوان وارد کرده است[۵].

۸ - غلط العین تصنیف محمّدبن عبدالله اسکافی خطیب (متوفای ۴۲۰ یا ۴۲۱ هـ.ق.)[۶].

۹ - ابوغالب سهام‌بن غالب معروف به ابن‌تبانی (متوفای ۴۳۶ هـ.ق.) اوراست فتح‌العین[۷].

سیوطی گوید وی در این کتاب لغات مورد اتفاق را که در کتاب‌العین است بیاورده و شواهدی را که از قرآن و حدیث و اشعار صـحیح عـرب است بـه جـا گذارده و بقیه را ترک کرده است[۸].

۱۰ - اسـتدراک عـبدالله‌بـن مـحمّد کـرمانی بـر کتاب‌العین[۹].

۱۱ - استدراک عبدالله جهضمی بر کتاب‌العین[۱۰].

۱۲ - استدراک عبدالله سدوسی بر کتاب‌العین[۱۱].

۱۳ - تکملهٔ بحث

آنچه تـذکر آن در پـایان ایـن مـبحث لازم است اینکه بعضی پنداشته‌اند کتاب‌العین تنها شامل لغاتی است که فاءالفعل یا عین الفعل یا لام‌الفعل آن حرف عین باشد. باید دانست این توهم موردی ندارد، چه کتاب‌العین را خلیل یا دیگران یـا خـلیل بـا شـراکت دیگـران پـایان داده بـاشد کـتابی کـامل بـوده است و گذشته از توصیف حمزهٔ اصفهانی و ابن‌ندیم عبارت ابوبکر زبیدی (متوفای ۳۷۹ هـ.ق.) مبنی بـر ادعـای وجود تصحیف در کـتاب‌العـین مـعلوم مـیدارد کـه کتاب‌العین تنها شامل ابوابی که لغات آن حاوی حرف عین است نبوده و بلکه همهٔ لغات را در بر داشته است و اینک ابوابی که زبیدی در آن ادعای تصحیف کرده است و چنانکه می‌بینیم از حرف عین خالی است:

ذکـر فـی بـاب حـنک یـقال للـعود الذی یـضم العراصیف حنکة و حناک والروایة عن ابی‌زید حبکة و حباک.

و ذکر فی باب جحل الجحل اولاد الابل و هو غلط انما هو الحجل بالحاء قبل الجیم.

و ذکر فی باب لحص التلحیص اسـتقصاء خـبر الشیء و بیانه و انما هو التلخیص بالخاء المعجمة.

و انشد فی باب حصیف للاعشی:

تـاوی طـوائـفها الی مـحصوفة.... والصـواب مخصوفة بالخاء المعجمة یعنی بواد کثیفة.

و ذکر فی بـاب سـحب السـحب شـدة الاکـل و الشرب وانما هوالسحت.

و ذکر فی باب حزل الاحتزال الاحتزام بالثوب و باللام غلط انما هوالاحتزاک...

و ذکر فی باب حذل الحـذال شـیء یـخرج مـن السـمن و هو غلط والصواب شیء یخرج فـی‌السـمر کالدم...

و ذکر فی باب حثل المحثل الذی غضب و تنفش للقتال و انما هو المجثل بالجیم عن الاصمعی.

و ذکر فی بـاب حـبر الحـبیر زبـداللـعام و انـما هوالخبیر بالخاء المعجمة.

و ذکر فی باب بحر نبات بحر ضربٌ من السحاب و الصواب نبات نجر.

و ذکر فی باب مرح مرحت الجلد دهنته... و انما هو مرخت الجلد بالخاء المعجمة...

و ذکر فی باب حوت الحوت و الحوتان حومان الطائر والصواب بالخاء المعجمة.

و ذکر فی باب الرباعی الزخزب (زحزب؟) الذی قوی و اشتد و غلظ و الصواب بالخاء المعجمة.

و ذکـر فـی بـاب کـهم الکـهکامة... و انـما هوالکهکاهة...

و ذکر فی باب همس الهمسة الکلام و الحرکة و

---

۱ - المزهر (ج ۱ ص ۵۴).
۲ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.
۳ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.
۴ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.
۵ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.
۶ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.
۷ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.
۸ - المزهر (ج ۱ ص ۵۴).
۹ - کشف‌الظنون ذیل کتاب‌العین.
۱۰ - الفهرست (ص ۶۵).
۱۱ - الفهرست (ص ۶۵).

انما هی بالشین المعجمة.

و ذکر فی باب هزأ هزأه البرد... والصواب هرأه بالراء.

و ذکر فی باب الرباعی القرهد الناعم التار و انما هو الفرهد بالفاء.

و ذکر فی باب خف الخفانة النعامة الریعة و المعروف الحفان صفار النعام بالحاء غیرالمعجمة عن الاصمعی واحدته حفانة.

و ذکر فی باب فخ الفخیخ صوت الافعی و انما هو بالحاء غیرالمعجمة.

و ذکر فی باب قلخ القلخ فی‌الاسنان الصنقرة التی تعلوها و انما هو بالحاء غیرالمعجمة.

و ذکر فی باب لجخ اللجخ اسوأ الغمص و انما هو اللجح بالحاء غیرالمعجمة.

و ذکر فی باب جخب جخجبی قبیلة من الانصار و انما هو بالحاء غیرالمعجمة.

و ذکر فی باب خشب الاخشب من الرجال الذی لم یحلق عنه شعره و انما هوالاحسب بالحاء و السین.

و ذکر فی باب فضخ انفضخت القرحة... و الصواب بالجیم.

و ذکر فی باب خصل المخصل القطاع و انما هو بالضاد المعجمة...

و ذکر فی باب خصب الخصب حیة بیضاء و هی الحضب بالحاء غیر المعجمة و الضاد المعجمة.

و ذکر فی باب ختر الختیتار الجوع الشدید و هوالختتار بالنون.

و ذکر فی باب میخ، ماخ یمیخ میخاً تبختر و الصواب ماح بالحاء غیر المعجمة.

و ذکر فی باب توخ تاخت الاسبع تتوخ، توخاً فی‌الشیء الرخو و المعروف بالثاء المثلثة.

و ذکر فی باب الرباعی المخرنفش المغتاط و هو بالحاء غیر المعجمة.

و ذکر المخرغش الساکت و هو بالسین.

و ذکر فی غش لقیته غشیشان النهار والصواب بالعین غیر المعجمة تصغیر العشی.

و ذکر فی باب فدغ الفدغ التواء و هو بالعین غیر المعجمة...

و ذکر فی باب رغل رغلها رغلا رضعها فی عجلة و الصواب بالزای...

و ذکر فی باب رغم الرغام مایسیل من الانف و هو بالعین غیر المعجمة...

و ذکر فی باب غلم، الغیلم منبع السماء فی‌الآبار و هو بالعین غیر المعجمة.

و ذکر فی باب غسوه، شیخ غاس، طال عمره و المعروف بالعین غیر المعجمة...

و ذکر فی باب الرباعی الغملس الجیث الجریء و هو بالعین غیرالمعجمة...

و ذکر فی قشذ القشذة الزبدة و هی بالدال غیر المعجمة...

و ذکر فی باب قتل القتول من الرجال العیّن و هو بالثاء المثلثة عن ابی‌زید.

و ذکر فی باب ذلق ضب مذلوق مستخرج من جحره و الصواب بالدال غیر المعجمة.

و ذکر فی باب المضاعف ان الفعالة من القوة قواية و انشد:

و مال باعناق الکری غالیاته

فانی علی امر القوایة حازم

و هذا تصحیف انشدنیه اسماعیل فانی علی امرالغوایة.

و ذکر فی باب قبأ قبئت من الشراب و قبأت اذا امتلأت و الصواب قئبت به تقدیم الهمزة علی الباء عن الفراء.

و ذکر فی باب وقظ، الوقظ حوض لااعضاد له یجتمع فیه ماء کثیر و المعروف بالطاء غیر المعجمة.

و ذکر فی قنو، قانیت الرجل دانیته و الصواب بالفاء.

و ذکر فی باب نشظ النشظ اللسع فی سرعة و اختلاس و هو بالطاء غیر المعجمة.

و ذکر فی باب ضم، الضم والضمضام الداهیة الشدیدة و احسبه تصحیفا لانه یقال للداهیة الشدیدة صمصام و صمی بالصاد غیر المعجمة.

و ذکر فی باب ضیأ ضیأت المرأة کثر ولدها و هو عندی غلط والصواب ضنأت.

و ذکر فی باب سدف، السدف سواد الشخص و هو بالشین.

و ذکر فی باب ترم، الترم شدة العض و هو بالباء و لااعرف الترم.

و ذکر فی باب درب، الدرب فساد المعدة و هو بالذال المعجمة.

و ذکر فی باب نتم، انتم الشیخ اذا کبر و ولی والصواب بالثاء المثلثة.

و ذکر فی باب ربذ شیء ربیذ بعضه علی بعض و

الصواب رثید بالثاء من قولک رثدت المتاع.

و ذکر فی باب ذنب الذنب والذنابة القصیر و هو بالدال غیر المعجمة عن الفراء.

و ذکر فی باب ذرأ ذرأت الوضین بسطته علی الارض و الصواب درأته بالدال غیرالمعجمة هذا غالب ما ذکر انه صحف فیه صاحب کتاب‌العین[1].

پایان.

هنگامی که این صفحات آمادهٔ چاپ بود بر کتابی نفیس به نام «المعاجم العربیة مع اعتناء خاص بمعجم‌العین للخلیل‌بن احمد» تألیف دکتر عبدالله درویش وقوف یافتم که در آن بحثی مستوفی دربارهٔ کتاب‌العین شده است. وظیفهٔ خود دانستم که نامی از آن برده و طالبان را بدان ارشاد کنم.

* * *

۱ - المزهر ج ۲ ص ۲۳۸ - ۲۴۰.

سلطانعلی سلطانی

تدوین لغت تازی به‌وسیلهٔ ایرانیان

شرح حال فیروزآبادی لغت‌شناس مشهور ایران

پیش از آنکه وارد اصل مطلب شوم لازم است عرض کنم کشور ما ایران رجال بسیار پرورده و اگر ملت ایران بگوید که پدران و نیاکان ما چه در عهد هخامنشیان تا دورهٔ ساسانیان و چه در عصر اسلام مشعلدار معرفت و تمدن بوده و مدنیت کنونی جهان متمدن بیشتر مرهون افکار و مساعی پدران ماست، یک امر بدیهی و موضوع مسلّمی را اظهار داشته است. با این حال متأسفانه به علل و جهاتی که شرح آن خود تفصیل جداگانه دارد، اسامی بسیاری از این بزرگان بر ما مجهول است و بسیاری را هم که به نام میشناسیم از شرح حال و آثار آنها و از مجاهداتی که در راه علم و ادب کرده‌اند چنانکه باید و شاید آگاه نیستیم، و مخصوصاً یک نکتهٔ مهم همیشه در خاطر من، و بلکه غالب اوقات در نظرم مجسم است، و در باب آن فکر میکنم که بعد از اینکه اسلام ظاهر گردید و قسمت اعظم ایرانیان به دین اسلام گرویدند، پیشروی و علمداری تمدن اسلامی به حکم لیاقت و استعداد فطری خاص ایرانیان شد و دانشمندان این سرزمین در سر و صورت دادن به تمام جهات و شؤون تمدن جدید کوشش‌ها و جانفشانیهای حیرت‌آور کردند، و در اداره و اصلاح تمام شؤون اجتماعی و مدنی معلم و هادی و راهنمای قوم فاتح شدند و حتی از اصلاح شؤونی که خاص خود فاتحین بود خودداری نکردند، و زبان عربی را که زبان رسمی تمدن جدید محسوب میشد تحت قوانین و قواعد درآوردند، و در جمع اصطلاحات و لغات این زبان و تدوین و تکمیل قواعد صرف و نحو آن و به‌وجود آوردن علوم ادبی از قبیل معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و غیره، همت و جدیتی به خرج دادند که نظیر آن در تاریخ هیچ قوم و ملت دیده نشده است.

دانشمندان ایرانی در ترتیب و تهذیب اصول و احکام اسلامی هم که پایهٔ تمدن جدید بر آن نهاده شده بود، همت و فعالیت مخصوص نشان دادند. و به جرأت می‌توان گفت اگر آنان نبودند علوم فقه و اصول و تفسیر و حدیث و امثال آن مدون و مرتب نمیشد، و اگر هم میشد به وسعت و کمالی که امروز آثار آن را مشاهده می‌کنیم نبود.

ایرانیان پس از آنکه به اصلاح و ترتیب این شؤون موفق گردیدند، موقع را برای آشنا ساختن جامعهٔ اسلامی به علوم و فنون ملل متمدن مناسب یافتند، و به شرحی که اغلب شنیده و میدانیم، پس از برانداختن امویان و روی کار آوردن عباسیان، موضوع نقل و ترجمهٔ علوم ایران و یونان و ملل دیگر را پیش آوردند و در ظرف یک قرن جنبش و کوششی کردند که اغلب آن علوم از ریاضیات و طبیعیات و منطق و فلسفهٔ الهی و اقسام فلسفهٔ عملی و شعب و فروع این علوم به عربی ترجمه و نقل و در اواخر عهد مأمون عباسی، یعنی در اوایل ربع اول از قرن سوم هجری تمدن اسلامی را که می‌توانیم آن را

تمدن ایران بنامیم، از هر حیث مخصوصاً وفور معلومات به منتهی درجهٔ کمالی که ممکن بود رسانیدند.

نتیجهٔ کوشش‌ها و مساعی ایرانیان در این دو قرن این شد که تمدن اسلامی صبغهٔ ایرانی گرفت یا تمدن ایرانی در لباس و صبغهٔ اسلامیت جلوه‌گر گردید، و ادارهٔ آن از قرن سوم به بعد هم رسماً و هم اسماً خاص ایرانیان شد. و آثار دانشمندان و هنرمندان ایرانی در هر یک از شؤون اجتماعی راهنمای سایر طوائف و اقوام گشت به‌طوری‌که نه تنها آثار علمی بلکه آثار ادبی که به زبان عرب انتشار یافته و امروز در دست است قسمت بزرگتر و سودمندتر آن آثاری است که ایرانیان به وجود آورده و از خود به یادگار گذارده‌اند. ما بیشتر صاحبان این آثار را نمی‌شناسیم و از عظمت مقام و علو شأن و اهمیت خدمات و مجاهداتی که کرده‌اند، آگاهی نداریم و به عبارت روشن‌تر اسلاف و پدران خود را چنانکه از یک خلف صالح زیبنده است نمی‌شناسیم، و معرفت به حال پیشینیان مخصوصاً آنها که دارای مجد و عظمت بوده‌اند، در ترغیب و تشویق یک قوم و ملت بر کوشش در راه علم و هنر تأثیری دارد که نباید از آن غافل بود. ملتهای متمدن این عصر که هیچکدام سابقهٔ تاریخی و قدمت تمدن ما را ندارند به اهمیت این تأثیر پی برده، و به انواع وسائل نام بزرگان گذشتهٔ خود را که خدمتی به جامعهٔ خود یا به عالم انسانیت کرده‌اند زنده میدارند، و در شناسانیدن آنها به عامهٔ مردم به طرق مختلف جد و جهد میکنند، و یکی از آن طرق و وسایل، مجامع و محافلی است که به نام آن بزرگان و برای یادبود و تذکر خدمات و مجاهدات آنها تشکیل میدهند. از جملهٔ آن بزرگان محمّدبن یعقوب فیروزآبادی فارسی همشهری ابن‌مقفع معروف و شیخ ابواسحاق بزرگترین دانشمندان قرن پنجم (۳۹۳ - ۴۷۶ هـ.ق. / ۱۰۰۲ - ۱۰۸۴ م.) و نخستین مدرس مدرسهٔ خواجه نظام‌الملک طوسی (۴۸۵ هـ.ق. / ۱۰۹۲ م.) در بغداد است که اغلب ما او را به نام «صاحب قاموس» می‌شناسیم و به استثنای عدهٔ قلیل، از سایر آثار علمی و ادبی این مرد بزرگ و زحمتهائی که در راه استفاده یا افادهٔ علوم و معارف متحمل شده است آگاه نیستیم. فیروزآبادی به عنوان یکی از ائمهٔ لغت و ادب اشتهار یافته و در حقیقت تخصص او در این رشته و بیشتر آثار و مؤلفات او در موضوعهای لغت، تاریخ و فقه است، و بنابراین اگر بخواهیم به درجه و مقامی که در این فن مخصوص داشته و اهمیت اثر جاودانی که از خود باقی گذارده است به خوبی پی ببریم، باید از زمان زندگانی این مرد بزرگ چند قرن به عقب برگردیم و ببینیم تدوین لغت عرب در چه زمان و چگونه شروع شده و نخستین کسانی که بدین فکر افتادند چه کسان و از چه ملتی بودند و چگونه اقدام کردند؟ و بعد از آنها چه اشخاصی دنبالهٔ کار آنها راگرفتند، و هر کدام چه خدمتی انجام دادند؟ و نوبت که به فیروزآبادی رسید چه نواقصی در این امر موجود بود؟ و او در رفع آن نواقص چه خدماتی کرده است؟ این مطالب که گفته شد به حدی مفصل است که این مختصر گنجایش آن را ندارد و ناچاریم به اختصار بکوشیم و به اصل هر مطلب اشاره‌ای بکنیم و بگذریم.

از مسائل مسلم علم‌الاجتماع این است که ملل هنگامی به جمع و تدوین لغات و قواعد زبان خود میپردازند که تمدن آنها به مرحلهٔ بین‌المللی برسد و با ملل و اقوام دیگر روابط سیاسی و اقتصادی و علمی پیدا کنند، این روابط هر چند نزدیکتر و شدیدتر شود تکمیل فرهنگ‌ها و دستورنامه‌های زبان بیشتر مورد احتیاج و توجه میگردد.

یکی از اقوام تاریخی جهان قوم عرب است که وقتی دور از دنیای متمدن بسر میبرد، و با ملل و اقوام دیگر که دارای تمدن کامل بودند روابط محکم و دائم نداشت، و حتی در داخلهٔ خود هم فاقد وحدت قومی و ملی و بدین‌جهت پیوسته ضعیف و زبون بود و قبایل و طوایف متعدد آن که همه از هم دور و منفرد بودند و به خودسری میزیستند از جنگ با یکدیگر و غارت اموال همدیگر به کار دیگر نمی‌پرداختند، و یگانه کار آنان بعد از جنگ و دزدی، شبانی بود. یک وقت این قوم وحشی و گرسنه در نتیجهٔ پیش‌آمد، خوی دیرین را ترک گفت و طوایف جنگجو و غارتگر آن در زیر لوای دینی که بنیادش بر توحید کامل بود دست اتحاد به یکدیگر دادند، و با روحی تازه و جوش و حرارتی بی‌اندازه به نام نشر کلمهٔ توحید، به کشورهای مجاور تاختند و به سرعتی که نظیر آن در تاریخ کمتر دیده شده و بلکه هیچ دیده نشده است بر قسمت مهمی از معمورهٔ جهان استیلا یافتند، نتیجهٔ این غلبه و استیلا، آمیزش و اختلاط آنها با اقوام و ملل مختلفه بود، و این پیش‌آمد باعث شد که

افراد ملل متمدن هم که در سابق آمیزش زیاد با هم نداشتند با یکدیگر معاشر و مربوط شدند. یکی از عوامل عمدهٔ پیدایش تمدن اسلامی در اثر این رابطه بود و یگانه خدمت بزرگ عرب به تمدن اسلامی همین بود و بس. به‌هرحال از ظهور اسلام نیم قرن بیشتر نگذشته بود که چادرنشینان و شترچرانان عرب با اقوام ایرانی و رومی و مصری و یونانی که پروردگان تمدنهای قدیم و عظیم بودند مخلوط و ممزوج و معاشر و مربوط شدند. در نتیجهٔ این اختلاط و امتزاج عواملی که تدوین لغت و دستور زبان را ایجاب میکرد به وجود آمد و مهمترین این عوامل سه چیز بود:

اوّل اینکه: خلفا و ملوک و عمال و حکام و قضات عرب برای اداره کردن کشورهای پهناوری که به دست آورده بودند خود را به دانستن احکام اسلامی و قوانینی که پیغمبر (ص) برای معاملات و ایقاعات و حدود و دیات گذارده بود، محتاج یافتند و این احکام میبایست از کتاب و سنت استخراج شود و فهم کتاب و سنت مستلزم احاطه و اطلاع بر نکات و دقایق زبان بود.

دوم اینکه: آن دسته از افراد ملل مغلوب که بر کیش دیرین خود استوار مانده بودند برای حفظ حقوق و حدود خود، و آنها که آئین اسلام را پذیرفته بودند هم برای حفظ حقوق و منافع و هم برای دانستن مسائل و احکام مذهب تازه، ناچار بودند که زبان قوم فاتح را که هم زبان سیاسی و هم زبان دینی بود بیاموزند، و قومی بیگانه که بخواهد زبان قومی دیگر را بیاموزد ناچار است که علاوه بر ضبط و حفظ لغات، قواعد صرف و نحو آن زبان را فراگیرد.

سوّم اینکه: عرب در نتیجهٔ آمیزش با افراد ملل دیگر و مجبور بودن به استعمال بعضی کلمات و اصطلاحات آنها به لهجه و لغت اقوام غیرعرب مأنوس و رفته‌رفته معتاد شده بودند و این معنی در زبان آنها رخنه کرده و تکلم به غلط که در نزد عرب بزرگترین عیب‌ها محسوب میشد بین آنها شیوع یافته بود و جلوگیری از این خلل و فساد، ضبط لغت و تدوین قواعد صرف و نحو را ایجاب میکرد.

این سه عامل مهم و نظایر آن سبب شد که در محیط اسلامی عربی توجه به حفظ زبان خیلی زودتر از آنچه در ملل دیگر خوانده و شنیده‌ایم ظاهر گردید، و نخستین فن ادبی و لغوی که مورد توجه شد، دستور زبان و به أصح روایات نخستین بزرگی که بدان متوجه گردید حضرت علی امیرالمؤمنین (ع) بود که روزی به یکی از اصحاب خود أبوالاسود نام فرمود که بعض مردم این شهر را دیدم که به غلط تکلم میکنند و این نتیجهٔ آمیزش و اختلاط با سایر اقوام است آنگاه فرمود برای این کار چاره‌ای اندیشیده‌ام و آن وضع و تدوین قواعد زبان است.

آنگاه ورقه‌ای که چند قاعدهٔ اعرابی را به‌طور نمونه بدان مرقوم داشته بود به ابوالاسود داد و او را مأمور فرمود که مطابق آن نمونه سایر قواعد را از خود زبان استنباط کند و بنویسد.

در الفهرست ابن‌النديم نوشته است که بعضی روایت کرده‌اند نخستین کسی که وضع عربیت نمود عبدالرحمان‌بن هرمز ایرانی است که داناترین مردم به انساب قریش و اخبار آنها و یکی از قراء بوده است، جمع میان این دو مطلب بدین ترتیب ممکن است که بگوئیم حضرت امیر(ع) دستور کلی به ابوالاسود دؤلی داده و اوهم تألیف مختصری در این موضوع کرده ولی اولین کس که وارد شرح و بحث تفصیلی شده و آن را موضوع علمی خاصی قرار داده است، پسر هرمز باشد زیرا وضع علم نحو را از طرف حضرت عموم رواة ادب و اخبار متعرض گردیدند قول ضعیفی هم هست که از طرف عبدالملک‌بن مروان وضع گردیده، و وی به این حاجتِ زبان پی برده است امّا اغلب علماء این روایت را نپذیرفته‌اند.

بالجمله چگونگی تدوین نحو و صرف و تحولات آن تا رسیدن به حدّ کمال خود موضوعی مستقل است که باید در باب آن جداگانه بحث شود ولی نظر به این که در ابتدای توجه دانشمندان اسلام به موضوع زبان، علوم لغت و نحو و صرف از هم تفکیک نشده و تا مدتی مؤلفین و مدرسین لغت همان مؤلفین و مدرسین صرف و نحو بودند که روات ادب نامیده می‌شدند، اشاره به چگونگی پیدا شدن نحو و صرف از باب مقدمه لزوم داشت و به همین جهت نخست از به وجود آمدن نحو و صرف شروع کردیم:

بصره و کوفه دو شهر تازه بود که در زمان خلیفهٔ دوم (رض) و به امر وی به لحاظ سوق‌الجیشی بنا شده بود، این دو شهر به سرعتی بی‌مانند روبه آبادی و وسعت نهاده. هر کدام مرکزی مهم به‌شمار میرفت

در زمان امویان بعد از دمشق که مقر خلافت یا سلطنت بود این دو شهر مرکز عمدهٔ سیاست و ادارهٔ کشور بود و حکمران هر یک از این دو شهر قسمت مهمی از بلاد وسیع اسلامی را در زیر فرمان داشت و ایرانیان یا افراد مللی که سابقاً تابع حکومت ایران بودند و با حکومت عربی سر و کار داشتند معمولاً به یکی از این دو مرکز متوجه میشدند زیرا بیشتر امور کشور در این دو مرکز حل و تصفیه میشد، اهالی سواد یعنی بین النهرین و به عبارت واضحتر اهالی نواحی بصره و کوفه تماماً (به استثناء اعراب تازه وارد و مناذره) ایرانی بودند و سریانی‌هائی هم که ساکن آنجا بودند از حیث آداب و تمدن، ایرانی شناخته میشدند و به‌واسطهٔ کوشش این ایرانیان بود که تمدن اسلامی نخست از این دو شهر پیدا شد و بعداً هم می‌بینیم که این دو شهر به‌وسیلهٔ موالی ایرانی کانون علم و معرفت گشته و معلمین مکاتب علمی و ادبی بغداد هم در عصر بنی‌عباس از این دو شهر بودند و همین پیدایش تمدن اسلامی از این دو شهر نشان میدهد که تمدن اسلامی همان تمدن ایرانی است، و می‌توان به جرأت گفت که آن تمدن ترکیبی از تمدن ایران و روم و غیره نیست و صرف ایرانی است، و اگر دیگران هم سهمی در آن دارند قلیل است. و چنانکه گروهی به‌واسطهٔ نام بعضی کتب که از یونانی و رومی به عربی ترجمه شده گمان کرده‌اند که آنها هم در ایجاد تمدن اسلامی شریک مساوی هستند، چنین نیست. و اگر اینگونه بود آنگاه که مرکز دولت اموی عربی در سوریه و همسایهٔ نزدیک دربار روم و همجوار قریب مصر بود، بایستی تمدن اسلامی در سوریه پیدا شود در صورتی که همان گاه حکومت بنی‌امیه، می‌بینیم که تمدن اسلامی در خاک ایران و به قول یکی از مورخین و علماء جغرافی در دل ایران (سواد) شروع و نشو و نما کرده و بعداً هم تمدن این سو و آثار مدارس ایران از قبیل دانشگاه جندیشاپور خوزستان بود که به سوریه و مصر یعنی به ممالک متمدن سابق و همجوار روم پرتو افکند، و اگر کتب یونانی و رومی بعداً به عربی ترجمه شده، آنهم در اثر تشویق شاگردان مکتب تمدن ایران و وجود وزراء و امرای ایرانیان در دربار عباسی بود. خاندان برمک در سال، ۲۰ میلیون دینار عوائد املاک خود را کلاً در راه پیشرفت علم و معرفت و ترقی کمال خرج مینمودند، و معلوم است که همین خاندان تنها، چقدر در راه ایجاد این تمدن جانفشانی کرده‌اند.

علاوه بر آل‌برمک امرای دیگر ایرانی نیز مترجمین مخصوص داشته‌اند، و از جملهٔ آن امرا، اسحاق‌بن ابراهیم مصعبی پوشنگی ایرانی است، که امیری خشن و شجاعی صلب و سخت بوده، ابوالفرج در اغانی می‌نویسد: وی مترجمین مخصوص داشت که برای وی کتب موسیقی و غیره را از یونانی و رومی ترجمه میکردند و چون بصره و کوفه از مرکز خلافت بنی‌امیه که مرکز تعصب و دشمنی با ایرانیان بود، دور و به ایران مرکزی و داخلی نزدیک بود، دانشمندان ایرانی (اسلاف بزرگوار ما) زودتر در این دو نقطه توانستند، به تلافی شکست سیاسی، عرب بیابانگرد عامی را مغلوب تمدن و دانش خویش سازند.

خلاصه آنکه ارتباط عرب با افراد ملل دیگر در این دو مرکز بیشتر و قویتر از هر نقطه بود و مردم ایران و روم و مصر و غیره که میخواستند زبان عربی بیاموزند به یکی از این دو شهر مسافرت و از فصحاء و بلغاء عرب که در این دو شهر اقامت داشتند کسب معلومات میکردند.

ابوالاسود دؤلی از مردم بصره بود و پس از شهادت علی (ع) به بصره رفت و در آنجا به‌ترتیبی که متأسفانه مجال ذکر و شرح آن نیست، به تکمیل دستور زبان مشغول شد، و علم خود را منتشر ساخت و بدین‌سبب و به‌واسطهٔ ایرانیان و قرب جوار مدرسهٔ جندیشاپور با بصره، این شهر نخستین مرکز جنبش و نهضت علمی و مخصوصاً ادبی و لغوی اسلامی گردید، و اندکی بعد مردمان کوفه که با اهل بصره رقابت داشتند دست به کار ادبیات یعنی تعلیم و تعلم نحو و صرف و لغت شدند و به‌علت اقبال مردم مخصوصاً ایرانیان به آموختن ادب عربی در این دو مرکز یا دو مکتب ادبی جنب و جوشی محسوس پیدا شد و در جریان این احوال حکومت اموی که اساس آن بر تعصب عربی بود به دست ایرانیان انقراض یافت و حکومت عباسی که مستظهر به ایرانیان بود روی کار آمد. و در کالبد ایرانی که درهای ترقی را بروی خود باز میدید روحی تازه دمیده شد و ایرانیان به فراگرفتن علم و ادب که شرط ترقی بود چنان اقبال کردند که رشتهٔ ادب عربی را از کف عرب بیرون آورده و در دست خود گرفتند و نمونهٔ کامل این

پیشرفت عبدالحمید فارسی[1] و ابن‌مقفع هستند. و در این جنبش ادبی به سرعتی پیش رفتند که در ربع سوم از قرن دوم هجری تقریباً نحو و صرف عربی را به صورت دو فن جداگانه ولی مربوط به هم و در نهایت کمال و بسط و تفصیل به جامعهٔ اسلامی تقدیم داشتند.

از اواسط تا اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم علوم نحو و صرف و لغت و دیگر علوم لفظی در حال جدا شدن از یکدیگر بود، لیکن هنوز صنوف متعددی به نام نُحاة و لغویین تشکیل نداده بودند.

با وجود این هر کدام به مقتضای ذوق فطری به یکی از این فنون بیشتر توجه داشتند و غالب اوقات خود را در تکمیل آن مصروف میداشتند، و همین معنی مقدمهٔ به وجود آمدن گروههای مختلفی به نام لغویین و نُحاة گردید، و با رعایت این نکته می‌توانیم مشتغلین به ادب را در قرن دوم به چهار دسته تقسیم کنیم:

دستهٔ نخست: کسانی که توجه خود را به علم ادب یعنی جمع لغات و اصطلاحات و امثال و اشعار و اخبار عرب معطوف داشته و بعض آنها برای این مقصود در بادیه‌ها میانهٔ قبایل چادرنشین عرب میگشتند و با افراد قبایل گفتگو میکردند و هر نکتهٔ ادبی سودمند یا دلپذیر را که می‌شنیدند ضبط میکردند، و این گروه معمولاً روات ادب نامیده میشدند.

از معاریف این گروه که عموماً به استثنای یکی دو نفر ایرانیند اشخاص ذیل را می‌توان نامبرد:

قتادةبن دعامه (مردهٔ ۱۱۷ هـ.ق.)، ابوعمروبن العلاء (مردهٔ ۱۵۴ هـ.ق.)، ابوعبیده معمربن مثنی ایرانی[2] (۱۱۴ - ۲۱۰ هـ.ق. / ۷۳۳ - ۸۲۶ م.).

اصمعی (مردهٔ ۲۱۴ هـ.ق. و بروایت ابن‌الندیم در ۲۱۷ هـ.ق.)، یونس‌بن حبیب ایرانی (مردهٔ ۱۸۳ هـ.ق.)[3]، ابوزید انصاری (مردهٔ ۲۱۵ هـ.ق.) هشام بن‌ابراهیم کرمانی (شاگرد اصمعی و صاحب کتب بسیاری در لغت بوده است)، ابن‌مراغی همدانی ابوالعمیثل رازی (مردهٔ ۲۴۰ هـ.ق.) سعدان‌بن مبارک طخارستانی، مکتیمی خراسانی لغوی بزرگ و صاحب کتاب «فعلت و افعلت».

دستهٔ دوم: کسانی که بیشتر به جمع و حفظ روایت اشعار عرب میپرداختند و به نام روات شعر معروفند مانند: حمادبن شاپور معروف به حماد راویه که دیلمی بوده (مردهٔ ۱۵۶ هـ.ق.) و بنی‌امیه از آن دانشمند ایرانی اخبار و اشعار و تاریخ و انساب عرب میپرسیدند و تقریباً وزارت آنان داشته است. مفضل ضبی ایرانی (مردهٔ ۱۶۸ هـ.ق.)، خلف الاحمر خراسانی فرغانی (مردهٔ ۱۸۰ هـ.ق.)، ابوعمرو شیبانی (مردهٔ ۲۰۶ یا ۲۱۳ هـ.ق.) این دانشمند از موالی و ایرانی بوده، و چون به تربیت اطفال آل شیبان اشتغال داشته بدین‌جهت نسبت شیبانی به وی داده شده است[4]. احمدبن حنبل خراسانی و غیر او، از ابوعمرو اخذ حدیث کرده‌اند. ابوالحسن طوسی، نصران خراسانی.

دستهٔ سوم: دانشمندانی که به علم نحو و بسط و تکمیل قواعد و اصول آن بیشتر می‌پرداختند. از قبیل سیبویه فارسی (مردهٔ ۱۸۳ هـ.ق. و ابن‌الندیم سال فوت او را ۱۷۷ نوشته است). سیبویه از اشهر مشاهیر دانشمندان اسلامی است. اصلاً اهل بیضای فارس بوده و در بصره نشو و نما یافته. در سال فوت و محل مرگ او اختلاف کرده‌اند، گروهی در بیضا و بعضی در شیراز و جمعی در ساوه دانسته‌اند، ولی بیشتر حدس زده میشود که در همان شیراز که صاحب طبقات شیراز و اصطخری نوشته‌اند صحیح باشد، و برخی کوی سنگ سیاه شیراز را محرف از سنگ سیبویه میدانند، چه قبر آن مرد نامی در آن کوی است.

معاذ هراء (مردهٔ ۱۸۷ هـ.ق.) این دانشمند موالی و

---

۱ - اصطخری او را جزء رجال فارس به‌شمار آورده (ص ۱۴۵).

۲ - ابوعبیده اولین کسی است که «غریب الحدیث» تألیف کرده. شهید ثانی در «شرح الدرایه» در قسمت ذکر غریب الحدیث میفرماید: نخستین کسی که غریب الحدیث تألیف کرد نضربن شمیل بود، و هم گفته‌اند که ابوعبیده بوده، و بعد از آن دو قاسم‌بن سلام، ابن‌قتیبه و بعد خطائی بوده است. مادر ابوعبیده ایرانی و پدرش از کلیمیان باجروان بوده است ۲۰۹ هـ.ق. و بروایت ابن‌الندیم در ۲۱۰ هـ.ق. مرده است.

۳ - و ابن‌الندیم در الفهرست میگوید که: که وی جزء حلقهٔ عمروبن العلاء بوده و صاحب «مفاخرالعجم» نوشته: وی ایرانی و اهل جبل است، و به وی فخر کرده است و گفته: داناترین مردم به تصاریف نحو بود و وی از قدیم‌ترین علماء نحو بعد از ابوالاسود است. بنا به قول ثعلب صد سال و بروایت اسحاق ارجانی معروف به موصلی ۸۸ سال زندگانی نموده، مادام العمر نه زن گرفته و نه جاریه داشته و جز تحصیل دانش و کمال و گفتگوی با دانشمندان هوسی نداشته است. کتاب «معانی‌القرآن» و کتاب‌اللغات و غیره از اوست.

۴ - غالب نسبت‌های علماء و ادبا و فضلا و شعرا به طوایف عرب همین گونه و از نظر ولاء است؛ مانند ضبی و شیبانی و ازدی و غیره و دانشمندانی که با این نسبتها در کتب طبقات و تراجم رجال و تاریخ می‌بینیم اکثر ایرانی و از موالی بوده و به یکی از طوائف عرب منتسب شده‌اند.

اولین کسی است که علم صرف را وضع کرده و «تصریف» نوشته است. کسائی فارسی (مردهٔ ۱۸۹ هـ.ق.) و به قول ابن‌الندیم در ۱۹۷ هـ.ق. در ری در دیه رنبویه مرده است. او هم مانند هم‌شهری خود سیبویه، از مشاهیر دانشمندان اسلامی و از اعاظم پیشوایان علم نحو است. فراء (مردهٔ ۲۰۷ هـ.ق.)، اخفش بلخی خراسانی یا خوارزمی (مردهٔ ۲۲۱ هـ.ق.) و در سال فوت او اختلاف است. این اخفش، اخفش میانی است که اخفش مطلق به او گفته میشود و از معاریف ائمهٔ نحو است. ابوطالب سرخسی، ابوعلی اصفهانی.

دستهٔ چهارم: دانشمندانی که به فن لغت و ضبط انواع معانی لغات و اصطلاحات بیشتر علاقه‌مند بودند و می‌توانیم آنها را به عنوان علماء لغت، یک دستهٔ خاص بشمریم، اگرچه خود در زمانی که میزیستند چنین عنوانی برای خود قائل نبودند.

از مشهورترین این گروه یکی: خلیل‌بن احمد فراهیدی ازدی یمنی است (۱۷۰ - ۱۰۰ هـ.ق.) خلیل را به‌طوری‌که ابوعبدالله محمّدبن علکان غواص نیشابوری لیثی جنیدی در «رسالهٔ فرهنگ» نوشته و در «مجالس‌المؤمنین» و «روضات‌الجنات» هم یاد شده است از نژاد ایرانی و از نسل آن عده‌ای بوده که انوشیروان آنان را به یمن فرستاد و از جهت توقف آنها در آنجا به یمنی و به ابناءالاحرار (فرزندان آزادگان) معروف شدند. وی پدر لغت عربی شمرده میشود.

خلیل دانشمندی بی‌نظیر و از معارف ادبای شیعی و بسیار پرهیزگار و شرافتمند بود و ظاهراً اولین کسی است که در عصر اسلامی در موسیقی کتاب نوشته، و عروض را وی استنباط کرده، به شرحی که قصهٔ آن معروف است. قطرب فارسی (مردهٔ ۲۰۶ هـ.ق.)، اسماعیل قمی، احمد سجستانی، هروی.

این دانشمندان از طرف خلفای عباسی (که مادر اغلب آنان ایرانی و پروردگان وزرا و بزرگان و استادان ایرانی بودند) و وزرا و بزرگان عصر آنها که بیشتر آنها نیز ایرانی بودند تشویق میشدند.

خلفا و وزرا و بزرگان، آنها را از کوفه و بصره احضار میکردند و به منادمت خود یا تربیت و تأدیب فرزندان خویش انتخاب میکردند. و علاوه بر صلات و جوائز و راتبه‌های هنگفت که به آنها میدادند در احترام و اعظام آنان مبالغهٔ بی‌حد می‌نمودند.

چنانکه هارون الرشید در دربار خود کرسی مخصوص برای استاد خود مقرر داشته و او را فرموده بود که از رعایت رسوم و آداب معموله معاف باشد، و هنگام برخاستن یا وارد شدن خلیفه از جای خود قیام نکند. داستان امین و مأمون که در گذاردن کفش استاد خود (کسائی فارسی) در جلوی پای او با یکدیگر رقابت می‌کردند معروف است. خاندان دانش‌پرور برمکی در تربیت و تشویق دانشمندان و مخصوصاً اهل ادب بیش از دیگر بزرگان میکوشیدند. و به تشویق آنها و تمایل هارون بود که از علماء و ادبا مجالس مناظره تشکیل میبافت و این معنی خود در تحریص اهل ذوق و استعداد بر آموختن علوم و فنون تأثیری عجیب داشت. داستان مناظرهٔ سیبویه و کسائی که در مجلس امین پسر هارون‌الرشید که به نفع کسائی تمام شد معروف است، در اثر این قبیل تشویقات بود که ادباء ایرانی مذکور در سر و صورت دادن به زبان عربی و جمع‌آوری کلیهٔ آثار آن زبان و نوشتن کتابها و رساله‌ها در لغت و شعر و امثال و اخبار و صرف و نحو، با جد و جهدی خستگی‌ناپذیر میکوشیدند، و اگر هم دانشمندی از عرب به دربار خلافت راه می‌یافت به مدد آن ایرانیان بود.

خلاصه؛ در نتیجهٔ تشویق آن بزرگان و دانشمندان ایرانی بود که علم نحو از صرف مجزا شد، و این هر دو علم به منتهی درجهٔ وسعت و کمال ممکن رسید، و دو دانشمند بزرگ که یکی نحو کوفیین را و دیگری نحو بصریین را به آخرین مرتبهٔ کمال رسانیدند، ظهور کردند، و این دو دانشمند ایرانی‌نژاد که اتفاقاً هر دو از اهل فارس بوده‌اند یکی ابوبشر عمروبن عثمان‌بن قنبر معروف به سیبویه است که به تألیف کتاب جامع و کامل خود زبان عربی را بر پایه و بنیادی خلل‌ناپذیر استوار ساخت، و دیگری علی‌بن حمزه معروف به کسائی است که در نحو کوفیین نظیر سیبویه بود در نحو بصریین. داستان مناظرهٔ این دو دانشمند منظره‌ای از رقابت ادبای کوفه و بصره را نشان میدهد. در این مناظره سیبویه به‌واسطهٔ این که کسائی معلم هارون و پسرانش بود مغلوب گردید، و به‌طوری‌که میگویند به همین جهت مأیوس و از شدت غم و اندوه مدقوق و در جوانی هلاک شد.

لیکن زمانه که عادل‌ترین قضات است استادی نحو را به نام او مسلم و مسجل داشت، چنانکه امروز هم کسانی که در نحو و صرف تحقیقاتی میکنند قول و فتوای او را متبع میدانند.

بالجمله از موضوع لغت دور نشویم، تمام این طبقات با اختلاف ذوق و مشرب به نفع لغت عرب کار میکردند، و روز به روز بر تعداد کلمات و اصطلاحاتی که به گردآوری آن مشغول بودند افزوده میشد.

ترتیب جمع لغت در ابتداء این بود که الفاظ را بر حسب معنی به دسته‌های جداگانه تقسیم میکردند و هر دسته یا نوع را در رساله و مقاله و یا باب و فصلی مخصوص مدون میساختند و به مؤلفاتی که بدین‌گونه تهیه میشد غالباً اسمی مناسب که بر مندرجات کتاب دلالت داشت میدادند: «خلق‌الانسان» کتاب «الابل» کتاب «المصادر» کتاب «النوادر» کتاب «غریب‌القرآن» یا «غریب‌الحدیث» کتاب «الوحوش» کتاب «القسی و النبال» کتاب «فعل و افعل» ... این ترتیب تا اواخر قرن دوم معمول و متداول بود (اگر چه در قرن سوم هم گاهی به این گونه نامهای کتب لغت برمیخوریم) تا وقتی که خلیل‌بن‌احمد (۹۵-۱۷۰ هـ.ق. یا ۱۰۰-۱۷۰ هـ.ق. / ۷۱۲-۷۷۸ م.) نخستین واضع علم عروض درصدد برآمد که کتابی مشتمل بر تمام لغات عرب به‌ترتیب حروف تهجی تألیف کند.

خلیل کتاب «العین» را تألیف کرد و بر حروف تهجی به حسب مخرج تلفظ آنها مرتب ساخت، بدین‌گونه که به حروف حلق ابتدا کرده و به همین ترتیب پیش آمده بود تا حروفی که از لب ادا میشود و سه حرف علت (وای) را بعد از همه قرار داده بود. و چون باب عین مطابق این ترتیب در ابتدای کتاب واقع شده بود کتاب او به کتاب «العین» معروف گردید. کتاب «العین» در اندک زمانی اشتهار قبولی عظیم یافت و خلیل با ایجاد و اختراع این سبک لغت‌نویسی، از یک طرف مورد تقدیر و اعجاب دانش‌پژوهان، و از طرف دیگر مورد رشک و رقابت همکاران خود شد، و در حق او تهمتها زدند و گفتند کتاب از دیگری بوده و او به نام خود کرده است، و بعضی گفتند شروع کتاب از وی بوده ولی دیگری آن را تمام نموده است، لیکن محققین تمام این سخنان را که ناشی از غرض و حسد بود مردود داشتند و افتخار ابتکار لغت‌نویسی که تا به امروز معمول و متبع است، نصیب خلیل‌بن احمد گردید. و قرن دوم هجری هنگامی خاتمه یافت که این دانشمند با هوش و ذکاء نخستین پایهٔ اساسی فن لغت را گذارده و آسان‌ترین راه جمع و تدوین لغات را برای استفادهٔ آیندگان کشف کرده بود. این نکته را ناگفته نمی‌گذارم که خلیل لغت عرب را مانند هندیان که لغت سانسکریت را به‌ترتیب حروف حلق ضبط کرده‌اند، ضبط نموده، و مثل این است که از آنها تقلید کرده است.

قرن سوم هجری: در این قرن علمای نحو و صرف که به حد کمال رسیده بود، کارشان شرح و تلخیص مؤلفات سابقین یا تغییر ترتیب ابواب و فصول آنها بود، لیکن علمای لغت هنوز کار داشتند، و برای زبان عربی با همهٔ زحمات سابقین فرهنگ جامعی که از هر حیث بی‌عیب باشد، تدوین نشده بود. بهترین مرجع محصلین و طلاب ادب کتاب «العین» خلیل و پس از آن مؤلفات دانشمندان قرن گذشته و معاصر بود. ادبای این قرن به سه دسته تقسیم میشوند:

دستهٔ اول: کسانی که ادب را بدان معنی که در قرن سابق داشت تعقیب میکردند، و شمارهٔ آنها رو به نقصان بود، و از آن جمله‌اند: **ابوعبید قاسم‌بن سلام** (مردهٔ ۲۲۳ هـ.ق.) **جربی نحوی اصفهانی** (مردهٔ ۲۲۵ هـ.ق.) صاحب کتاب «فرخ» که از علماء بزرگ لغت و نحو و اخبار بوده و مبرد از او مدح کرده است.

ابوعثمان عمروبن بحر جاحظ (مردهٔ ۲۵۵ هـ.ق. / ۸۶۹ م.) **ابومحلم شیبانی فارسی اهوازی** (مردهٔ ۲۴۵ یا ۲۴۸ هـ.ق.) خطیب بغدادی وی را از ائمهٔ متقدمین لغت و ادب دانسته است، وی مکرر به بصره و کوفه و مکه در طلب حدیث و در پی تحصیل لغت به بادیه رفته، و بدین منظور مدتها در بادیه به سر برده و زبیربن بکار و ثعلب و مبرد از او روایت کرده‌اند. علاوه بر فضائل علمی و ادبی از معبرین عهد خویش بوده است کتاب «خلق‌الانسان» و غیره از وی می‌باشد. ابومحلم در فارس متولد و اصلاً ایرانی و در ولاء منتسب به بنی‌سعد که بطنی از قبیلهٔ شیبانی است می‌باشد، و به این‌جهت به شیبانی نسبت یافته است. ابن‌سکیت اهوازی، ایرانی بودن وی را تصریح کرده است.

ابن‌الندیم وی را داناترین مردم در شعر و لغت

شمرده است، ابن‌النجار عسکری (عسکر مکرمی خوزستانی) نیز فضائل وی را بیان کرده. به هرحال وی شاعر و لغت‌دان و فرهنگ‌نویس بزرگ بوده است. **ابوسعید سکری** (مردهٔ ۲۷۵ هـ.ق.) **ابن‌قتیبهٔ دینوری** (مردهٔ ۲۷۶ هـ.ق.) صاحب کتب بسیار که اغلب آنها خوشبختانه در دسترس است و به چاپ رسیده. **ابن‌ابی‌الدنیا** (مردهٔ ۲۸۱ هـ.ق.) **ابن‌المعتز** (مردهٔ ۲۹۶ هـ.ق.) **قدامةبن جعفر** (مردهٔ ۳۱۰ هـ.ق.) صاحب کتاب‌الخراج[1] و غیره. **وشاء** (مردهٔ اواخر قرن سوم) **مرزبانی** صاحب کتاب اخبار النحویین، که مؤلفات آنها مشتمل بر فواید لغوی نیز هست.

دستهٔ دوم: نحویین که بیشتر اشتغالشان به علم نحو و صرف بود، لیکن در لغت هم افادت میکردند و بلکه کتابهای سودمند مینوشتند و از آن جمله‌اند:

اخفش بلخی (مردهٔ ۲۱۵ هـ.ق. یا ۲۲۱ هـ.ق.) که اخفش میانی است، و به اخفش مطلق مشهور و از شاگردان خلیل و سیبویه بوده است. **ابن‌السکیت** دورقی اهوازی (۱۸۶ - ۲۴۴ هـ.ق. / ۸۰۳ - ۸۵۹ م.). در ۲۴۴ یا ۲۴۶ هـ.ق. در اثر آزاری که خلیفهٔ عباسی متوکل به آن دانشمند بزرگوار ایرانی نموده درگذشته است[2].

ابن‌السکیت از اعاظم رجال و بزرگان دانشمند این قرن است و کتب عامه و خاصه از فضائل وی مشحون و در هر فن تقریباً کتاب تألیف کرده، «تهذیب‌الالفاظ» و «اصلاح‌المنطق» از تألیفات وی می‌باشد. ابوالهیثم رازی صاحب کتاب «مجردالغة». **ابوجعفر محمّدبن رستم یزدیان طبری** صاحب «غریب‌الحدیث» ابوبشر بندینجی، از دهقان‌زادگان ایرانی‌نژاد و از شعرا و دانشمندان معروف و از بزرگان علم نحو و صاحب تألیفات است. **ابوعثمان مازنی** (مردهٔ ۲۴۹ هـ.ق.) **ابوالعباس ثعلب صاحب** کتاب «فصیح» که از موالی بوده (مردهٔ ۲۹۱ هـ.ق.) و **ابوالحسن استرآبادی** (مردهٔ ۵۱۶ هـ.ق.) که از معاریف دانشمندان قرن پنجم هجری است به‌واسطهٔ زیاد درس دادن این کتاب به فصیحی مشهور شد و فصیحی پس از خطیب تبریزی در مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد به جای او استاد شد، و چون فهمیدند وی شیعی است و از وی پرسیدند و انکار نکرد، عذر وی را خواستند و به جای وی جوالیقی را انتخاب کردند. **احمد دیلمی** (مردهٔ ۲۷۳ یا ۲۷۸ هـ.ق.) صاحب کتاب «مقصور و ممدود» و کتب بسیار دیگر. **ابواسحاق زجاج** (در ۳۱۰ یا ۳۱۱ هـ.ق. مرده) **ابن‌خیاط سمرقندی** (مردهٔ ۳۲۰ هـ.ق.) صاحب «معانی‌القرآن». **مراغی** از شاگردان زجاج صاحب کتاب شواهد سیبویه و غیره. **ابن‌درید** (۳۲۱ هـ.ق. مرده) که سالها در فارس می‌زیست جزء کارداران دولتی بوده است.

هارون توزی فارسی (مردهٔ ۲۳۶ هـ.ق.) از بزرگان و مشاهیر رجال لغت بوده، از جمله تألیفات او کتاب‌الخیل، کتاب‌الامثال، کتاب الاضداد می‌باشد.

سیرافی روایت کرده است که توزی از ریاشی و مازنی اعلم، و در روایت اکثر بود و وی بیشتر از ابوعبید روایت میکرده است.

از خصائص این قرن شدت یافتن رقابت کوفیین و بصریین و زیاد شدن اختلاف آنها در مسائل ادبی است، و دیگر به وجود آمدن علم بدیع است که در یک زمان عبدالله‌بن المعتز و قدامةبن جعفر هر دو بدان متوجه شدند، و هر کدام صنایعی چند را استخراج و تدوین کردند که شرح آن در نزد ادبا مشهور و در کتب مضبوط است.

دستهٔ سوم: علمای لغت که بیشتر همّ خود را در تکمیل فن لغت‌نویسی و استقصاء کلمات و الفاظ و اصطلاحات عربی و معانی مختلفهٔ هر یک مصروف میداشتند و از مشاهیر این گروهند: **ابن‌الاعرابی ایرانی** (۷۷۰ - ۸۴۸ م.) از موالی بنی‌هاشم و از اکابر ائمهٔ لغت بوده و در ۲۳۱ هـ.ق. مرده است و وی همان کسی است که سالی ۳۰۰ دینار از اسحاق ارجانی فارسی مستمری داشته و اسحاق را مدح گفته است و مؤلف «اسماءالخیل و انسابها». است: **ابوعمرو هروی** (۲۵۵ هـ.ق. مرده). **ابوحاتم سجستانی** (۲۵۵ هـ.ق. مرده) مؤلف کتاب «الحشرات» و کتاب «الوحوش» و امثال آن. **ابوالعباس مبرد** (۲۱۰ -۲۸۵ هـ.ق. - ۸۲۶ - ۸۹۸ م.) صاحب کتاب «الکامل». مفضل‌بن سلم نویسندهٔ کتاب «الفاخر» در لغت و کتاب «العود و الملاهی» که اواخر قرن سوّم هجری مرده است. کرمانی ملقب به وراق صاحب کتاب «موجز» در نحو و «جامع» در لغت و کتاب «ما اغفله الخلیل فی‌العین» و غیره بوده است.

---

۱ - قسمتی از کتاب‌الخراج که باقی مانده ضمن مسالک‌الممالک ابن‌خرداذ به چاپ شده است.

۲ - وی اصلاً اهل دورق خوزستان است که جمعی از معاریف شیعه (مانند خاندان مهزیار) و مردان دانشمند از آنجا برخاسته‌اند و شادگانِ کنونی همان دَورَق است.

از این دانشمندان ابوعمرو هروی قدمی در پیروی خلیل‌بن احمد برداشته و به‌طوری‌که در اخبارش نوشته‌اند فرهنگی به‌ترتیب حروف تألیف کرده است. ابوعمرو در ترتیب حروف طریقه‌ای غیر از طریقهٔ خلیل اتخاذ کرده و کتاب او به حرف جیم شروع میشد، بدین‌جهت آن را کتاب‌الجیم نام کرده‌اند.

بی‌مورد نیست که در اینجا یادآور شوم که گروهی کتاب‌الجیم را به ابوعمرو شیبانی معروف به ابن‌الاحمر که قبلاً یاد شد نیز نسبت داده‌اند. کتاب «اللغات» او به کتاب «الحروف» و کتاب «الجیم» نیز معروف بوده، با اینکه ابن‌خلکان این نسبت را تصریح کرده مؤلف «روضات‌الجنات» می‌نویسد در نسبت کتاب «الجیم» به شیبانی اشتباه کرده‌اند و مؤلف کتاب «الجیم» همان ابوعمرو هروی است که مردی بود حسود و در حیات وی نسخه‌ای از آن برداشته نشد. از این جهت پس از مرگ وی جز کمی از آن گم شد. سیوطی نیز همین‌طور در «بغیة» میگوید. به هرحال کتاب «الجیم» را به نضربن شمیل نیز نسبت داده‌اند و مؤلف آن مورد اختلاف است ولی بیشتر به هروی نسبت داده شده است.

قرن چهارم هجری: در این قرن به‌واسطهٔ رواج صنایع لفظی در منشآت، فن لغت‌شناسی بیش از پیش مورد مراجعه و احتیاج بود و مترسلین بزرگ از قبیل: **ابن‌العمید** (مردهٔ ۳۶۰ هـ.ق.)، **ابوبکر خوارزمی** (مردهٔ ۳۸۳ هـ.ق.) صاحب رسائل مشهور و خواهرزادهٔ طبری مورخ معروف. **ابواسحاق صابی** (مردهٔ ۳۸۴ هـ.ق.) **صاحب‌بن عباد صاحب** «محیط‌اللغة» که در هفت مجلد بوده، و تا ۱۱۱۷ هـ.ق. آن کتاب در ایران موجود و در دسترس مترجم قزوینی قاموس «ترجمان‌اللغة» بود، و ظاهراً اخیراً این گنجینهٔ نفیس در اصفهان نیز پیدا شده است (۳۳۶ - ۳۸۵ هـ.ق. / ۹۳۹ - ۹۹۶ م.). **بدیع‌الزمان همدانی** (مردهٔ ۳۹۸ هـ.ق.)، **قابوس وشمگیر زیاری** (مردهٔ ۴۰۳ هـ.ق.) خود از عوامل تکمیل فن لغت بودند و شیوه و اسلوبی که هر یک در نویسندگی اختیار کرده بودند پیروان و مقلدین را بر تتبع لغات و اصطلاحات عرب تحریص میکرد و اغلب احتیاج خود را به فرهنگی جامع‌تر و کاملتر و سهل‌التناول‌تر از کتاب‌العین احساس میکردند و شاید همین معنی صاحب‌بن عباد را بر تألیف لغت جامع خودکه به نام «المحیط» نوشته شده بود تشویق کرده باشد. در این عصر نحویین از لغویین جدا شده و دو صنعت مختلف تشکیل داده بودند، و با وجود این به‌واسطهٔ کمال ارتباط و اتصالی که این دو فن به یکدیگر دارند هر یک از این دو طبقه به نفع طبقهٔ دیگر نیز کار میکردند و فی‌المثل نحویین در لغت و لغویین در نحو تألیفات یا افادات مینمودند، بعضی از نحات این قرن اشخاص ذیلند:

ابن‌درستویه فارسی فسائی (۳۴۷ - ۲۵۸ هـ.ق.) از شاگردان ابن‌قتیبه و مبرد است، و فن ادب را از آنها تعلیم گرفته و از اعاظم رجال ادب و نحو و لغت می‌باشد، کتب بسیار در لغت و نحو و ادب و غیره در کمال جودت و اتقان دارا بوده و تصنیفاتی نیز در نقد کتب سابقین خود مانند خلیل و ثعلب داشته و از جملهٔ کتب وی اخبارالنحویین بوده است.

ابوزید بلخی (۳۲۲ هـ.ق.) وی از بزرگان و دانشمندان لغت عرب و حدیث و فلسفه است و کتب بسیار در لغت و غیره دارد. **ابن‌ولاد** (مردهٔ ۳۳۲ هـ.ق.) «مقصور و ممدود» او جنبهٔ لغوی دارد. **ابوجعفر نحاس** (مردهٔ ۳۳۸ هـ.ق.) او معلقات سبع را شرح کرده، و به نام «معانی‌القرآن» کتابی تألیف نموده است. **ابوالقاسم زجاج** صاحب امالی در لغت (مردهٔ ۳۲۹ هـ.ق.) **ابوسعید سیرافی فارسی** صاحب کتب بسیار در نحو (مردهٔ ۳۶۸ هـ.ق.) **ابوعلی فارسی** (پیش از ۳۷۰ هـ.ق. مرده) **ابن‌خالویهٔ** نحوی لغوی همدانی مؤلف کتاب‌الاشتقاق و کتاب الاسد و غیره. وی از بزرگان ائمهٔ نحو و لغت و ادب و با متنبی شاعر مشهور عرب مباحثاتی داشته و در ۳۷۰ هـ.ق. مرده است. **ابوبکر زبیدی** (مردهٔ ۳۷۹ هـ.ق.) مختصرکنندهٔ کتاب «العین» که باز نام او را خواهیم برد. **ابن‌سیرافی** (۳۸۵ - ۳۳۰ هـ.ق.) **ابومحمّد اصفهانی** صاحب «تقویم الالسنه». **ابن‌جنی** مؤلف «الخصایص» در لغت (مردهٔ ۳۹۲ هـ.ق.) عده‌ای از فضلای این قرن هم فن ادب را به مفهوم سابق تعقیب و در آن تألیفات و تحقیقات میکردند از قبیل: **ابن‌عبد ربه قرطبی** (مردهٔ ۳۲۸ هـ.ق.) مؤلف «عقدالفرید»، **ابوالفرج اصفهانی** صاحب «اغانی» (مردهٔ ۳۵۶ هـ.ق.) **ابن‌هلال عسکری** مؤلف «جمهرة الامثال» (مردهٔ ۳۹۵ هـ.ق.) اما علمای لغت این قرن هم عدهٔ آنها بیشتر و هم آثار آنها مهمتر و جامعتر از دو قرن گذاشته است و سبب این امر بطوری که از قرائن و امارات معلوم میشود اقبال و

توجهی بوده است که مردم به فن ترسل و انشاء آنهم به سبکی که در این قرن معمول شده بود (بدایع نگاری) داشته‌اند، و بهترین مشوق آنها وجود استادانی از قبیل ابن‌العمید، صاحب، صابی و ابوبکر خوارزمی بوده است، که در سایهٔ نویسندگی دارای اشتهار، و بعض آنها صاحب جاه و مقام و عظمت و اقتدار شده بودند. و به‌هرحال علمای معروف لغت در این عصر عبارتند از: **ابن‌درید** (مردهٔ ۳۲۱ هـ.ق.) مؤلف «جمهرة»، **عبدالرحمن همدانی** (مردهٔ ۳۲۷ هـ.ق.) گردآورندهٔ «الالفاظ‌الکتابیة»، **ابوعلی قالی** مؤلف «بارع» در لغت که جز اوراق معدودی از آن نمانده است، **ابومنصور ازهری هروی** صاحب «تهذیب‌اللغة» (مردهٔ ۳۷۰ هـ.ق.)، **ابوبکر زبیدی** تلخیص‌کنندهٔ «العین». **صاحب‌بن عباد** (۳۳۶-۳۸۵ هـ.ق. / ۹۳۹-۹۹۶ م.) تألیف‌کنندهٔ «محیط‌اللغة» در هفت مجلد که تا ۱۱۱۷ هـ.ق. موجود و دسترس فضلا بود. **جوهری فارابی** (مردهٔ ۳۹۸ هـ.ق.) مؤلف «صحاح‌اللغة».

از کتبی که نام بردیم «جمهرة» و «مختصرالعین» و «تهذیب» ترتیب کتاب «العین» خلیل و «بارع» و «مجمل‌اللغة» و «صحاح‌اللغة» به‌ترتیب حروف یعنی تقریباً همان ترتیبی است که در این عصر متبع و معمول می‌باشد، و در حقیقت این سه مؤلف بزرگ در اصلاح فرهنگ عربی قدمی تازه برداشته و ترتیباتی که کار را بر مراجعه‌کنندگان دشوار میساخت موقوف ساختند. بی‌مناسبت نمیدانم که این نکته را یاد آورم: جوهری اول کسی است که ترتیب الفاظ را بر آخر کلمات در کتاب «تاج‌اللغة و صحاح‌العربیة» که بیشتر به همان «صحاح» معروف است گذارده، کاملترین این سه فرهنگ «محیط» صاحب‌بن عباد و معتبرترین آنها «صحاح» است که گویند مؤلف آن شخصاً در دیار عرب گردش کرده و با اعراب بادیه معاشرت، و صحت مندرجات فرهنگ خود را تحصیل کرده است.

قرن پنجم هجری: در این قرن و قرنهای بعد دیگر محتاج نیستیم که فضلا و ادبا را به عنوان نحات و لغویین و ادبا از هم جدا کنیم و فقط به ذکر فضلائی که کتابی قابل توجه در لغت نوشته‌اند اکتفا میکنیم، معروف‌ترین آن فضلا اشخاص ذیلند:

ابویعقوب‌بن خورزاد نجیرمی فارسی (مردهٔ ۴۲۳ هـ.ق.) صاحب کتاب «اخبارالنحویین» و غیره. وی از خاندانی بوده که گروهی فضلا از میانهٔ آنان بیرون آمده و همه در فن لغت ماهر بوده‌اند. **ثعالبی نیشابوری** مؤلف «فقه‌اللغة» و کتب مهم دیگر (مردهٔ ۴۲۹ هـ.ق.) **ابن‌دوست** خراسانی از اعیان ائمهٔ لغت و ادب عربی در خراسان بوده است. وی از شاگردان جوهری بوده و واجدی از وی اخذ لغت کرده است (در ۴۳۱ هـ.ق. / ۱۰۴۰ م. مرده) **ابن‌سیده** (۴۲۸ هـ.ق. مرده) مؤلف دو کتاب «محکم» و «مخصص» که بهترین کتاب لغت این قرن به‌شمار میرود لغات «محکم» به‌ترتیب «العین» خلیل و لغات «مخصص» به‌ترتیب مفهوم و معانی کلمات بر روش «فقه‌اللغة» ثعالبی تدوین شده است.

کتاب «محکم» به صحت و متانت مندرجات ممتاز است و مؤلف آن در ضبط لغات و معانی آنها دقت بسیار کرده و شواهد را از موثق‌ترین مأخذهای شعری گرفته است و فیروزآبادی در تألیف «قاموس» و مخصوصاً آن فرهنگ مفصل خود هم که در ابتدا تألیف کرده بدین کتاب نظر داشته و آن را معتمد شمرده است.

راغب اصفهانی (مردهٔ ۵۰۲ هـ.ق.) مؤلف «مفردات‌القرآن» که بعضی مفردات الفاظ قرآن ضبط کرده‌اند و صاحب «محاضرات الادباء و محاورات‌الشعراء و البلغاء» و کتاب «الذریعة الی مکارم‌الشریعة» و غیره. بعضی از فضلا و ادبای این عصر، از قبیل ابوالعلاء معری فیلسوف و ادیب لغوی مشهور (مردهٔ ۴۴۹ هـ.ق.) بر اشعار و آثار عربی شرحها نوشته‌اند، و از این قبیل شرح‌ها استفادهٔ بسیار میشود مانند: «شرح حماسه» تألیف خطیب تبریزی. خطیب از فحول فنون ادب و ائمهٔ لغت عرب بوده و کتب بسیار در ادب و نحو و لغت و تفسیر و غیره دارد، وی در ۲۸ جمادی‌الاخری ۵۰۲ هـ.ق. به مرض فجأة درگذشته. شرح حماسهٔ او در عرض پنجاه سال چهار مرتبه در اروپا و هند و مصر چاپ شده و بهترین چاپ آن نسخه‌ای است که فرایتاگ معروف آلمانی دو بار آن را با ترجمهٔ لاتینی و فهرست کامل (۴ جلد) در شهر بن به چاپ رسانده. (دانشمندان آذربایجان). و «شرح معلقات» تألیف زوزنی (مردهٔ ۴۸۶ هـ.ق.).

قرن ششم هجری: معروف‌ترین دانشمندانی که

در این قرن در فنون لغت کتاب تألیف کرده‌اند: **حریری** صاحب «مقامات» و مؤلف «درةالغواص» است (مردهٔ ۵۱۶ هـ.ق.) و دیگر **میدانی نیشابوری** مؤلف «مجمع‌الامثال» و «السامی فی‌الاسامی» و غیره (مردهٔ ۵۱۸ هـ.ق.) و **جارالله زمخشری** مؤلف «مقدمةالادب» و «اساس‌الاقتباس» و غیره (۴۶۷ - ۵۳۸ هـ.ق. / ۱۱۴۴ م.).

جوالیقی که شاگرد خطیب تبریزی و کتابی به نام المعرب در الفاظ عجمی که در عربی استعمال میشود تألیف کرده است (۵۳۹ یا ۵۳۶ هـ.ق. مرده). **نشوان‌بن سعید یمنی** مؤلف «شمس‌العلوم» و آن لغتی است که نه تنها معانی لغوی الفاظ بلکه شروح علمی و طبیعی آنها را هم ضبط کرده و آن هیجده جزء و از کتب مهم و معتبر است و پسرش آن را تلخیص کرده است (نشوان در ۵۷۳ هـ.ق. مرده).

قرن هفتم هجری: از مشاهیر علمای لغت در این قرن: **ابن‌مالک** ناظم الفیه در نحو (مردهٔ ۶۷۲ هـ.ق.). **ابن‌ابی‌الحدید** شارح نهج‌البلاغه (مردهٔ ۶۵۵ هـ.ق.) **ضیاءالدین‌بن الاثیر** (مردهٔ ۶۳۷ هـ.ق.) و **صغانی** (چغانی) (در سال ۶۰۵ هـ.ق. مرده) را می‌شناسیم. صغانی در لغت دو تألیف مهم و معتبر دارد، یکی «مجمع‌البحرین» در دوازده مجلد و دیگر کتاب «العباب‌الزاخر» که فرهنگی بزرگ مشتمل بر بیست مجلد است و لغات را بر حسب حرف آخر مرتب ساخته است ولی این کتاب به‌طوری‌که حاجی خلیفه در «کشف‌الظنون» میگوید ناقص مانده و تا اوایل حرف میم بیشتر نوشته نشده است و این کتاب همان است که فیروزآبادی در تألیف «قاموس» و کتاب بزرگ خود بدان نظر داشته و این معنی از نام دیگر بزرگ او «اللامع المعلم العجاب بین المحکم و العباب» نیز معلوم میشود. فرهنگ‌نویس مهم و بزرگ دیگر که در این عصر میزیسته: جمال‌الدین‌بن مکرم مؤلف «لسان‌العرب» است که در سال ۷۱۱ هـ.ق. وفات یافته است و این مؤلف بزرگ را هم در ضمن فرهنگ‌نویسان قرن هفتم نام میبریم[1].

قرن هشتم هجری و فیروزآبادی: این قرن در تاریخ لغت عرب اختصاص به فیروزآبادی دارد که در بیست و نهمین سال این قرن (۷۲۹ هـ.ق. / ۱۳۲۸ م.) در قیرو کارزین فارس متولد و در هفدهمین سال قرن نهم (۸۱۷ هـ.ق. / ۱۴۱۳ م.) در زبید یمن وفات یافت. و بنابراین از رجال قرن هشتم به‌شمار میرود. در این قرن عالم اسلام دچار نوعی از فترت و ضعف بود. ایران، دورهٔ ملوک‌الطوائفی بعد از مغول و لشکرکشی‌های تیمور لنگ را طی میکرد، مصر و شام در دست ممالیک و آسیای صغیر در دست آل عثمان و مورد حملهٔ تیمور بود، کشور اسلامی اسپانیا یا اندلس (قسمت غرناطه) دورهٔ کمال ضعف را در حال پیمودن بوده، و آخرین دقایق حیات را در حال نزع و احتضار میشمرد، و بنابراین جای تعجب نیست که در این عصر دانشمندان عالی‌رتبه نظیر دانشمندان قرنهای سابق ظهور نکرده و اثر علمی مهمی چون آثار سابقین از خود نگذارده‌اند بلکه عجب ظهور دانشمند بلندهمت، مانند فیروزآبادی است که هم در بسیاری تألیف و هم در اهمیت مؤلفات در ردیف دانشمندان بزرگ قرن پنجم و ششم به‌شمار میرود. فیروزآبادی به‌طوری‌که از شرح حال و آثارش مستفاد میشود در اغلب علوم عصر دست توانا داشت ولی تخصص او و علمی که بیش از سایر علوم وی به آن شهرت یافت، همانا فن لغت است و نامی‌ترین تألیف وی هم در این فن می‌باشد.

پیش از فیروزآبادی چنانکه دیدیم بسیاری از ائمهٔ لغت قیام کرده و در لغت عرب انواع فرهنگ‌ها به انواع ترتیبها تألیف کرده‌اند، فن لغت در نتیجهٔ زحمات این فضلا به آخرین مرحلهٔ کمال رسیده و با وجود این کتاب لغتی که طالبان علم و دوستداران ادب را از هر جهت مستغنی سازد و سهل‌التناول هم باشد وجود نداشت، و فرهنگهای سابقین، آنکه مفصل بود تحصیلش بر هر کس میسر نبود، و آنکه مختصر بود، یا ترتیبش اسباب زحمت مراجعه‌کننده بود، یا مورد اعتماد و وثوق نبود، گوئی علم ادب عربی منتظر نابغه‌ای بود که قیام و لغت‌نامه‌ای عربی جامع تمام محسنات تألیف کند، و قرعهٔ این فال به نام فیروزآبادی بزرگترین دانشمند قرن هشتم عالم اسلام زده شد و وی به تألیف قاموس لغت عربی که از اواسط قرن اول هجری به صورت علم نحو و در اواخر این قرن به صورت علم ادب قدم به عرصهٔ وجود نهاده و در ظرف هفت قرن به شرحی که یاد شد

---

۱ - ما به‌ترتیبی که در این مقالت اتخاذ کرده‌ایم بزرگانی را که در پانزده سال نخستین قرنی وفات یافته‌اند از رجال قرن سابق محسوب داشته‌ایم.

به‌وسیلهٔ دانشمندانی که به استثنای افراد قلیلی همه ایرانی بودند، مراحل تعالی و تکامل را پیموده‌بود، به آخرین نقطهٔ مطلوب رسانید.

اکنون باید فیروزآبادی را بشناسیم، از آثار و مؤلفات و سرگذشت او تا حدی آگاه گردیم، شرح حال فیروزآبادی را در تحت چند عنوان جداگانه به نام: آغاز زندگی تا حرکت از فارس، دورهٔ سیاحت، و دورهٔ سکون و اقامت تا پایان عمر، آثار فیروزآبادی، خصائص فیروزآبادی به اختصار یاد میکنیم.

آغاز زندگی تا حرکت از فارس: نام فیروزآبادی محمّد و کنیهٔ او ابوطاهر و لقب او مجدالدین و نام و عنوان پدرش شیخ - الاسلام سراج‌الدین یعقوب بوده است. نسب او را بروایت از خود بدینگونه یاد کرده‌اند: محمّدبن یعقوب‌بن محمّدبن ابراهیم‌بن عمربن احمدبن محمودبن ادریس‌بن فضل‌اللهبن شیخ ابی‌اسحاق‌الشیرازی فیروزآبادی و مطابق این نسب‌نامه هشتمین جد فیروزآبادی شیخ ابواسحاق شیرازی بوده است که در عصر خود یکی از مشاهیر علما و زهاد به‌شمار میرفته و در انظار معاصرین خود عزت و احترام و هیبت و احتشامی عجیب داشته است. بیشتر فضلا که ترجمهٔ فیروزآبادی را نوشته‌اند پیوستن نسب او را به شیخ ابواسحاق به عبارتی تردیدآمیز یادکرده و اغلب چنین گفته‌اند که شیخ‌ابواسحاق به‌طوری‌که بین مردم معروف بوده در عمر خود زن نگرفته بود تا چه رسد به این که فرزند داشته باشد، و بدین‌طریق بر فیروزآبادی اعتراض کرده‌اند که با این وصف چگونه خود را از اولاد شیخ ابواسحاق خوانده و از سرزنش و طعن مردم پروائی نکرده است. ابن‌حجر عسقلانی که خود فیروزآبادی را ملاقات و از او کسب دانش کرده است، پس از ذکر این مطلب میگوید فیروزآبادی در برابر این اعتراض پایهٔ ادعا را بالاتر برد و بعد از آنکه قاضی‌القضات یمن شد و چند سال هم از قضاء او گذشت به ناگاه و به یک‌بار مدعی شد که از ذریهٔ ابوبکر خلیفهٔ اول است، و حتی خط خود او را دیدم که به یکی از نوابش نوشته و محمّد صدیقی امضاء کرده است. ابن‌حجر بعد از این بیان میگوید نمی‌توانیم ادعای او را از روی بصیرت و معرفت کامل رد کنیم، لیکن دل به خلاف آن گواهی میدهد. بالجمله فیروزآبادی به‌طوری‌که از خط پدر او نقل کرده‌اند؛ در روز شنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۷۲۹ هـ.ق. در نزدیک ظهر در وقتی که برج سنبله از جانب شرق طالع بوده است در کارزین فیروزآباد متولد گردید. مولد او را بعضی به اشتباه کازرون نوشته‌اند و منشأ اشتباه این است که لفظ کارزین را دیده و از وجود مصداق آن اطلاعی نداشته‌اند و کازرون نوشته‌اند و بدین‌سبب آن را محرف کازرون پنداشته و لفظ صحیحی را به عنوان اصلاح به لفظ ناصحیحی مبدل کرده‌اند و صحیح همان کارزین است که از توابع فیروزآباد است و تا شیراز چهل و اندی فرسخ مسافت دارد. کارزین در قدیم شهرکی بوده که جمعی دانشمند و شاعر از آنجا برخاسته‌اند، و اکنون دهستانی در شهرستان فیروزآباد بدین نام هست که به نام قصبهٔ آن کارزین نامیده میشود. فیروزآباد هم به مسافت ۲۱ فرسنگ از شیراز دور افتاده عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۵۵ دقیقه و طول آن از گرینویچ ۵۲ درجه و ۴۵ دقیقه است. بهترین دلیل این که خود فیروزآبادی در ذیل مادهٔ «کرز» کارزین را نام میبرد و تصریح میکند که مولد مؤلف است. فیروزآبادی تا هفت‌سالگی در مولد خود نشو و نمایافت، و تعلیمات ابتدائی را همانجا فراگرفت، و به‌طوری‌که در شرح حالش نوشته‌اند در هفت‌سالگی قرآن را حفظ کرد، و این معنی اگر صحیح باشد دلیل آن است که در قدرت حافظه که عموماً از وی نقل کرده‌اند خارق عادت و از نوادر بوده است. فیروزآبادی در هشتمین مرحلهٔ زندگی به شیراز منتقل گردید و در آن دارالعلم به فراگرفتن علوم ادبیه و علوم منقوله از فقه و تفسیر و حدیث و غیره مشغول شد. تحصیلات او در شیراز نزد پدرش سراج‌الدین یعقوب و دیگر علمای آنجا بوده و از استادان او که نام برده‌اند یکی محمّدبن یوسف زرندی (یازیدی) مدنی است که صحیح بخاری را بر وی قرائت کرده و دیگری قوام‌الدین عبدالله (مردهٔ ۷۷۲ هـ.ق.) که خواجه حافظ بزرگوار نیز به شهادت محمّد گلندام در نزد او درس خوانده است. فیروزآبادی از میان علوم و فنونی که بدان اشتغال داشت به فن لغت علاقه و تمایل مخصوص داشت و بیشتر تمایل او در این فن ضمن تحصیل و مطالعه ایجاد شد و در ابتدا اختصاصاً همت بر تحصیل فن لغت نگماشته بود بعداً بیشتر اوقات خود را در تکمیل این فن صرف میکرد و همین تمایل طبیعی که تا پایان عمر با او همراه بود وی را در فن لغت به مقامی رسانید که تمام دانشمندان معاصر به

تفوق و برتری او در این فن تصدیق نمودند و او را از رؤسای قرن هشتم شمردند و شاید این نکته را اغلب بدانند که مراد از رؤسای یک قرن کسانی بوده‌اند که هر کدام در آن قرن در فنی از فنون سرآمد اهل زمان خود بوده‌اند.

دورهٔ سیاحت و استادان او: فیروزآبادی پس از آنکه در میهن تا حدی که میسر بود تحصیل علم کرد برای تکمیل آنچه فراگرفته بود و برای تحصیل علوم و فنون دیگر آهنگ مسافرت نمود و نخست در ۷۴۵ هـ.ق. به عراق رفت و واسط و بغداد را که دو شهر معروف آن سرزمین بود سیاحت کرد، در بغداد برای کسب دانش و معرفت مقیم گردید و یک چند در خدمت شرف‌الدین عبدالله‌بن بکتاش که قاضی بغداد و مدرس نظامیه بود درس خواند و مدت دو سال به عنوان معید تدریس کرد و در همین وقت فضایل معلومات او آشکار گردید و نام و آوازهٔ او بلند شد و دانشجویان از هر طرف برای استفاده و استفاضه به خدمتش شتافتند. فیروزآبادی که علمای بغداد را دیده و از صحبتشان بهره‌ای که می‌بایست برده بود برای دیدن علما و فضلای سایر کشورهای اسلامی عزم سفر کرد و در سال ۷۵۰ هـ.ق. به دمشق وارد شد و در دمشق به همراهی تقی‌الدین سبکی به اورشلیم رفت و ده سال در سوریه توقف کرد و مجدداً بنای سفر گذارد، در این سفر آسیای صغیر را بدید و احترام فراوان یافت و در این سفر و در زمان سلطنت ناصرالدین شعبان اشرف (۷۶۴-۷۷۸ هـ.ق. / ۱۳۷۶-۱۳۶۳ م.) از سلسلهٔ ممالیک بحری (۶۵۰ تا ۹۲۲ هـ.ق. / ۱۲۵۲-۱۵۱۷ م. در مصر سلطنت داشته‌اند) بود که فیروزآبادی کشور مصر را سیاحت کرد و مکه را بدید و در سال ۷۷۰ هـ.ق. به مکه وارد شد و ۱۵ سال در آنجا مجاور بود پس به هندوستان رفت و پنج سال در دهلی توقف کرد و در سال ۷۹۴ هـ.ق. به بغداد بازآمد سلطان احمد جلایر پادشاه آنجا را دیدار کرد و وی او را احترام و تعظیمی لایق نموده از آنجا به شیراز آمد و ظاهراً در سال ۷۹۵ هـ.ق. تیمور را در شیراز دیده است، سپس از راه هرمز از روی خلیج ایران به یمن رفت و در ماه رمضان ۷۹۶ هـ.ق. به آنجا رسید و به قولی ۱۴ ماه در تعز ماند و بعد در زبید که مرکز یمن بود مقیم گردید و ملک اشرف اسماعیل اول (۸۰۳ - ۷۷۸ هـ.ق.) پادشاه رسولی یمن را ملاقات کرد و او در اکرام و اعظام وی دریغ نکرد و به شرحی که بیان خواهد شد در یمن اقامت نمود. جزئیات مسافرتهای فیروزآبادی و مدت توقف او در هر شهر و کشور درست معلوم نیست و آنچه مسلم می‌باشد این است که در هر محل توقفی معتنابه کرده است و بیشتر عمر خود را در مسافرت بوده چه در هنگام حرکت از شیراز ۱۶ ساله بوده و وقتی که از هندوستان وارد یمن شده شصت‌وهفت سال داشته و به عبارت دگر ۵۱ سال در سفر بوده است، و به توقف در شهرها و پایتخت‌های اسلامی گذرانده است. فیروزآبادی در هر نقطه‌ای که متوقف میشد برای استفادهٔ از دانشمندان و افادهٔ به دانشجویان بود و به‌طور کلی بیشتر اوقات خود را در هر نقطه و مکان به درس و مطالعه و مجالست با علماء و فضلا و تألیف کتب و رسائل میگذرانید و در افاده و استفادهٔ علمی شوق نزدیک به حرص و ولع داشت.

استادانی که فیروزآبادی در مسافرتهای خود به خدمت آنها رسیده کتب صحاح و سنن بیهقی و مسند احمد یا دیگر کتب مهم حدیث را بر آنها قرائت یا از آنها استماع کرده است، بسیارند و نامهای بعض آنان که به‌طور نمونه یاد میشود از این قرار است:

ابن‌الخباز. ابن‌القیم. کمال‌بن موسی المراکشی. تقی‌الدین السبکی. پسرش تاج‌الدین مؤلف طبقات‌الشافعیة. شیخ خلیل مالکی. ابن‌الحموی احمدبن عبدالرحمن مرداوی. احمد مظفر نابلسی. یحیی‌بن علی حداد. ابن‌نباته علائی. بیانی قلانسی فارقی. العزبن جماعة. صفی حراوی. ناصرالدین تونسی.

چنانکه اشاره کردیم فیروزآبادی در هر شهری متوقف می‌گردید بساط افاده و افاضه نیز می‌گسترد و جمعی کثیر از خواستاران علم و ادب به مجلس درس او حاضر میشدند و بسیاری از شاگردان او از قبیل صلاح‌الدین صفدی و بهاءبن عقیل و ابن‌هشام معروف و جمال مراکشی و کمال اشنوی و حافظ‌بن حجر عسقلانی و حافظ سخاوی مؤلف «الضوءاللامع لابناء القرن التاسع» (در مدینه سال ۹۰۲ هـ.ق. مرده) خود از اعیان فضلا و علمای طراز اول شده‌اند.

از عشق و علاقهٔ فیروزآبادی به مطالعه و استفاده از کتب علمی چنین آورده‌اند که در سفرها چندین بار کتاب با خود میبرد و در اثنای راه به هر جا که می‌رسید آن بارها را می‌گشود و به مطالعهٔ کتب

مختلف مشغول میشد و کمتر اتفاق می‌افتاد که به مراجعه کردن غالب آن کتب محتاج نگردد. و عشق غریبی به جمع‌آوری و تهیهٔ کتاب داشته.

سخاوی از فیروزآبادی در «الضوءاللامع» روایت کرده که وقتی فیروزآبادی گفت: قیمت پنجاه هزار مثقال زر کتاب خریده‌ام. از عادات عجیب فیروزآبادی که هیچگاه ترک نمیشد این بود که هر شب هنگام خواب پیش از اینکه به خواب رود دویست سطر حفظ می‌کرد و از اینجا می‌توان به میزان محفوظات و اطلاعات آن نابغهٔ لغوی پی برد. فیروزآبادی به هر شهر که وارد می‌شد از قاطبهٔ اهالی و از فرمانداران و استانداران یا امرای مستقل آن شهرها کمال تعظیم و تجلیل در حق او به عمل می‌آمد، از سلاطین و ملوک یا امرای مستقل که ملاقات کرده و انواع اکرام و انعام از آنها مشاهده نموده یکی بایزید اول پادشاه عثمانی است که در تجلیل و تکریم فیروزآبادی مبالغهٔ بسیار کرد، و چنانکه اصحاب طبقات و تراجم نوشته‌اند خود این سلطان چندی در نزد فیروزآبادی تحصیل و بر او قرائت حدیث کرده و مالی بسیار به او عطا نموده است. یکی دیگر امیرتیمور گورکانی است که وی نیز فیروزآبادی را ملاقات کرده و با همهٔ جباری و گردن کشی، دانشمند بزرگ ما را به مهربانی و ملاطفت پذیرفته و او را معظم و مکرم داشته و صد هزار درهم و به روایتی پنج هزار دینار طلا به او بخشیده است و می‌نویسند که فیروزآبادی از ملاقات و مصاحبت این دو پادشاه بزرگ مال و ثروتی معتبر فراهم آورده بود، و در سفر آسیای صغیر هم دانشمندان آن کشور احترام و تعظیم بی‌حدی دربارهٔ وی نمودند. از پادشاهان آل‌مظفر در فارس شاه‌منصوربن شاه‌شجاع (۷۹۵-۷۸۹ هـ.ق.) و بعض دیگر شاه‌شجاع پدر منصور (۷۸۶ - ۷۵۹ هـ.ق.) را نوشته‌اند که فیروزآبادی را ملاقات و وی را محترم داشته است و از جلایریان سلطان احمدبن اویس ایلکانی (۸۱۷ - ۷۵۹) در بغداد مقدم فیروزآبادی را محترم داشته به او ملاطفت کرده است. فیروزآبادی بعد از یک دوره مسافرت از راه بغداد در عصر احمد و شاه‌منصور به شیراز آمده و چند صباحی با هم‌میهنان و خویشان دیداری تازه کرده است. از ملاقات فیروزآبادی با پادشاهان اسلامی هندوستان چیزی نقل نکرده‌اند ولی با اطلاعی که از اوضاع و احوال هندوستان در آن زمان داریم می‌توانیم حدس بزنیم که فیروزآبادی در هندوستان نیز از فرمانروایان بزرگ همه گونه انعام و اکرام دیده است و حاصل کلام آنکه فیروزآبادی در مسافرتهای خود نه تنها استفاده و افادهٔ علمی کرد بلکه ثروتی معتنی‌به نیز به دست آورد و بدیهی است که این ثروت برای پیشرفت مقاصد علمی و ادبی او تا چه حد مفید و بلکه لازم بوده است، چنانکه یادکردیم که وقتی گفت پنجاه هزار مثقال طلا دربهای کتاب داده‌ام.

دورهٔ اقامت و سکون: فیروزآبادی چنانکه گفتیم از هندوستان آهنگ حجاز کرد و در این مسافرت راه یمن را اختیار نمود، در ورود به یمن ملک اشرف که در زبید اقامت داشت در صدد برآمد که او را باقامت در زبید راضی سازد و در تجلیل و تعظیم مقدم او مبالغهٔ بسیار نمود و چنانکه گفته‌اند هزار دینار صرف مخارج وی کرد و به حاکم عدن نیز نوشت که مبلغ هزار دینار به عنوان تهیه و تجهیز لوازم مسافرت به فیروزآبادی تقدیم کند و بنا بر درخواست ملک اشرف دل بر اقامت در آن شهر نهاد و در واقع سن او هم در این وقت در حدود هفتاد بود و چنین اقتضاء میکرد که در مقامی قرار گیرد و با خاطری فارغ به نشر علم و ادب و افادهٔ مستفیدان و تألیف و تصنیف مشغول گردد. زبید به‌واسطهٔ استقرار فیروزآبادی یک مرکز مهم علمی گردید و طلاب علوم و معارف از اطراف جهان روی به آن شهر نهادند و از اهل یمن هر کسی که استعداد و ذوقی داشت به کسب علم و معرفت رغبت نمود، و اشرف خود نیز در سلک شاگردان او درآمد و در خدمتش به تحصیل ادب و لغت و به قرائت تفسیر و حدیث مشغول شد. چون یکسال از اقامت فیروزآبادی در زبید بگذشت (به قولی در تعز) ملک اشرف قضاء تمام کشور یمن به او محول داشت و چندی بعد دختر وی را تزویج و بر جاه و مکان وی افزود و ملک اشرف از این تاریخ عنایتهای خاصه‌ای به او می‌نمود و فیروزآبادی هم به پاداش نیکی‌ها و عواطف او کتب و رسائلی به نام او تألیف کرد و معروف است که وقتی کتابی به نام وی نوشت که ظاهراً مشتمل بر چندین مجلد بوده است و آن کتاب را در چند طبق نهاد و برای اشرف بفرستاد اشرف نیز در عوض فرمود تا آن طبق‌ها را پر از سیم کردند و به نزد فیروزآبادی بردند.

فیروزآبادی بیست سال آخر عمر خود را در زبید

به سر برد و در این مدت تنها چند نوبت به عنوان حج عازم حجاز گردید و مسافرتی از راه بغداد به شیراز نمود (اینجا گمان میکنم این سفر را برای بردن عائلهٔ خود به یمن به شیراز آمده است زیرا بعید به نظر می‌آید که در این مسافرتهای طولانی عائلهٔ خود را به همراه داشته باشد) و بعد از این مسافرت است که پادشاه یمن دختر او را بزنی گرفته است. به‌هرحال در ظرف این بیست سال اقامت فیروزآبادی در یمن ملک اشرف وفات یافت و پسرش احمد ناصر (۸۰۳-۸۲۹ هـ.ق.) به جای او نشست.

فیروزآبادی در دورهٔ این پادشاه نیز با نهایت عزّت و احتشام می‌زیست و تا پایان زندگی بر منصب مهم قاضی‌القضاتی باقی بود و علو جاه و مکانت و نفوذ کلمهٔ او روز بروز بیشتر میشد و عموم فرمانداران و قضات یمن اوامر و شفاعتهای او را می‌پذیرفتند و به جان و دل اطاعت میکردند.

فیروزآبادی نزدیک به نود سال عمر یافت، و این عمر طولانی را در خدمت به علم و معرفت صرف کرد و بالاخره در شب سه‌شنبهٔ بیستم شوال سال ۸۱۷ هـ.ق. مطابق با سال ۱۴۱۳ میلادی رخت از جهان فانی بربست و او را در تربت شیخ اسماعیل جبرتی (یا جرتی) دفن کردند. از مواهبی که خداوند به فیروزآبادی عنایت فرموده بود یکی این بود که تا پایان زندگانی تمام مشاعر و حواس او سالم و قوی مانده و به هیچ کدام ضعف و خللی روی نداد و از رؤسای قرن هشتم فیروزآبادی آخرین کسی بود که دنیا را وداع گفت و سایر رؤسای این قرن همگی پیش از او درگذشته بودند.

فیروزآبادی درگذشت، ولی آثار علمی و ادبی او جاودان ماند و تا آن آثار باقی‌است نام این دانشمند بزرگ از صفحهٔ جهان محو نخواهد شد.

آثار فیروزآبادی: آثار فیروزآبادی کتب و مؤلفاتی است که از وی به یادگار مانده، و بعض آنها در کمال اشتهار است، شمارهٔ مؤلفات فیروزآبادی را به اختلاف یاد کرده‌اند نامهای بعض آنها را به اشکال مختلف نوشته‌اند و آنچه از مجموع نوشته‌های مؤلفین که آثار او را ذکر نموده‌اند مستفاد میشود این است که شمارهٔ مؤلفات او از پنجاه کمتر نبوده، و بعض این مؤلفات خود مشتمل بر چندین مجلد بوده است. نام بردن مؤلفات از تحمل این مختصر بیرون است و بنابراین از ذکر اسامی آنها صرف نظر و به‌طور اجمال به انواع و اقسام آنها اشاره میکنم، مؤلفات فیروزآبادی را از حیث موضوع به شش دسته می‌توان تقسیم کرد:

قسم اول: کتب و رسائلی که در لغت و سایر فنون ادب تألیف کرده است، و قسمت مهم تألیفات او را تشکیل میدهد. فیروزآبادی در این گونه تألیفات که مربوط به فن خاص او بوده است، سلیقه و ذوق خاصی به خرج داده و ابتکارات قابل توجه کرده است، و موضوعاتی مانند موضوعات ذیل: کتب مخصوصی در اسامی باده. القاب و اوصاف غاده. اسماء شیر. فهرست کلمات عربی که به سین و شین هر دو وارد شده است، تألیف کرده، و مهمترین کتاب این قسم پس از قاموس که جداگانه از آن بحث خواهیم کرد، کتابی است که مترادفات عربی را در آن جمع کرده و آن را به نام «الروض المسلوف فیماله اسمان الی الالوف» موسوم ساخته است.

قسم دوم: کتب و رسائلی است که در تفسیر قرآن کریم یا بیان نکات و لطائف آن تألیف کرده است از قبیل: شرح سورهٔ فاتحه، شرح سورهٔ اخلاص، «والوجیز فی لطائف الکتاب‌العزیز» و مهمترین کتاب این نوع «تنویر المقیاس» در تفسیر ابن‌عباس است که مشتمل بر چهار مجلد می‌باشد.

قسم سوم: مؤلفات او در علم حدیث، و مهمترین آنها «منح الباری» در شرح صحیح بخاری است که جز ربعی از صحیح بخاری را شرح نکرده است، و به اتمام آن موفق نشده، و همین یک ربع بیست مجلد است، و اگر تمام میشد در حدود هشتاد مجلد میبود.

قسم چهارم: کتبی است که در موضوعات تاریخی و تراجم رجال تألیف کرده از قبیل «طبقات الشافعیة» «طبقات الحنفیه» «البلغة فی تراجم النحو و اللغة»[1] ترجمهٔ احوال شیخ عبدالقادر گیلانی و «نزهة الاذهان فی تاریخ اصبهان» و کتابی هم در ترجمهٔ پادشاهانی که اسماعیل نام داشته‌اند موسوم به «تحفة التماعیل فیما قسمی من الملیک باسماعیل» تألیف کرده و این کتاب را ظاهراً به نام اشرف پادشاه یمن که

۱ - نسخهٔ این کتاب در آلمان موجود است. و سیوطی در تألیف کتاب «بغیة‌الوعاة» در طبقات نحویین از این کتاب استفادهٔ بسیار کرده است، ولی با تمام این احوال اصل کتاب «البلغة» اهمیت و ارزش خود را محفوظ داشته است.

اسماعیل نام داشته تألیف نموده است.

قسم پنجم: کتبی که در موضوعات جغرافیائی تألیف کرده است از قبیل رسالاتی که در وصف مکه و مدینه و طائف و منی و عرفات و مانند آن نوشته است.

قسم ششم: کتبی که مشتمل بر موضوعات مختلف علمی و ادبی و سفینه یا کشکول مانند است از قبیل: «النخب الطرائف فی‌النکت الشرائف».

معروفترین آثار فیروزآبادی که مایهٔ اشتهار او در تمام جهان شده و او را معروف و مشهور داشته و میدارد کتاب «قاموس» است در لغت عربی که نام اصلی آن «القاموس المحیط و القابوس الوسیط الجامع لما ذهب من کلام‌العرب شماطیط» است که مردم آن را بتخفیف «قاموس» مینامند، این کتاب به‌طوری‌که در مقدمهٔ مقال شرح دادیم از حیث جامعیت و سهل‌التناول بودن، بر تمام کتبی که تا عصر فیروزآبادی تألیف شده است برتری دارد و به همین سبب بود که پس از انتشار این کتاب قاطبهٔ طلاب علوم عربی به آن اقبال کردند، و کتبی را که سابقاً مورد مراجعه و مطالعهٔ آنها بود حتی کتاب «صحاح» جوهری را که معتمد علیه عموم بود متروک داشتند. قاموس را فیروزآبادی در ایام اقامت در حجاز و مجاورت حرم تألیف کرده، در ابتدا آن را با کمال بسط و تفصیل در ده مجلد تمام کرده بود ولی به اشارهٔ دانشمند معروف سخاوی، پدر حافظ سخاوی، آن را برای این که همه بتوانند استفاده کنند مختصر و ملخص کرده و قاموس را از آن کتاب مفصل که موسوم به «اللامع المعلم العجاب، الجامع بین المحکم والعباب» بوده بیرون آورده است. در قاموس، فیروزآبادی شصت هزار مادهٔ لغت عرب را جمع نموده است. در صورتی که جوهری در کتاب صحاح فقط چهل هزار ماده جمع کرده است. قاموس به‌واسطهٔ حسن قبولی که از طرف قاطبهٔ دانشمندان و دانشجویان یافت به اندک زمان در تمام کشورهای اسلامی منتشر گشت و نویسندگان از آن نسخه‌های بسیار برداشتند و علما و فضلا که با آن کتاب سروکار داشتند، رفته رفته در صدد شرح مشکلات و بعضی در صدد تلخیص آن بر آمدند بعضی هم به نواقص آن متوجه شده و در نقد آن کتب و رسائل نوشتند، و رفته رفته کشورهای اسلامی فارسی‌زبان و ترک‌زبان در صدد ترجمهٔ آن برآمده و آن را به زبانهای فارسی و ترکی نقل کردند، حاصل آنکه قاموس یگانه کتاب لغت عربی است که در باب آن کتب و رسائل بسیار تألیف شده است.

از جملهٔ شرحها که بر قاموس نوشته‌اند، «تاج‌العروس» تألیف سیّدمرتضی زبیدی «مردهٔ ۱۲۰۵ هـ.ق.» است که مبسوط‌ترین شرح قاموس و جامعترین کتاب لغت و مشتمل بر ده مجلد است و تاکنون دو مرتبه به چاپ رسیده است و دیگر: «القول المأنوس لتحریر ما فی‌القاموس» «القول المأنوس فی مغلق القاموس» است که هر دو از تألیفات بدرالدین قرافی (مردهٔ ۱۰۰۸ هـ.ق.) است و از کتب انتقادی «ابتهاج النفوس به ذکر ما فات القاموس» «والدرّ اللقیط فی اغلاط القاموس المحیط» محمّدبن مصطفی معروف به داودزاده (۱۰۱۷ هـ.ق.) و «الجاسوس علی القاموس» تألیف شیخ احمدبن شدیاق (مردهٔ ۱۸۸۶ م.) و کتاب «بر اغالیط صاحب قاموس» تألیف مرحوم سیّدعلیخان کبیر است که مؤلفین آنها هر کدام به نوعی قاموس را انتقاد کرده‌اند.

ترجمهٔ ترکی قاموس مسمی به «اقیانوس البسیط فی ترجمة القاموس المحیط» و مترجم آن احمد عاصم است.

قاموس به فارسی دو ترجمه دارد[1] یکی ترجمهٔ محمّدبن یحیی‌بن محمّد شفیع قزوینی است که در سال ۱۱۱۷ هـ.ق. به نام شاه سلطان حسین صفوی تألیف و به «ترجمان اللغه» موسوم است. و دیگر ترجمه‌ای است که حبیب‌الله نامی مؤلف آن بوده و به چاپ نرسیده، و نسخهٔ آن در موزهٔ لندن موجود است.

«ترجمان اللغة» دو مرتبه به چاپ رسیده و مرتبهٔ اول عبدالله منشی طبری به دستیاری محمّد حسن نام از فضلای قرن ۱۳ هجری آن را تصحیح کرده و در سال ۱۲۵۳ به چاپ رسانیده و نسخه‌های آن معروف است.

قاضی گجرات، عیسی‌بن عبدالرحیم گجراتی هم شرحی بر قاموس نوشته که نسخهٔ آن در دسترس مؤلف تاج‌العروس بوده است و عبدالعزیز حلّی هم درباب قاموس کتابی به نام «اضاعة الادموس و

---

۱ - تاکنون چهار ترجمهٔ فارسی برای قاموس یافت شده است. برای اطلاع از کارهایی که در پیرامن قاموس انجام شده، رجوع به مقالهٔ فرهنگنامه‌های عربی به فارسی آقای منزوی شود.

ریاضة الشموس من اصطلاح صاحب القاموس» تألیف نموده است.

فیروزآبادی علاوه بر مؤلفاتی که قسمتی از آن یاد شد صاحب دیوان شعر نیز بوده است و در حالات او نوشته‌اند که وی در فن ادب ذواللسانین بوده و نظم و نثر را هم به فارسی و هم به عربی در نهایت فصاحت و بلاغت میگفته و مینوشته است. شمارهٔ اشعار او بسیار بوده است ولیکن جز قطعه‌هائی که در بعضی کتب ادب ضبط شده است به دست ما نرسیده و ظاهراً دیوان او از میان رفته و اگر هم موجود باشد در یمن و حجاز بوده و در دسترس و مشهور و معروف نیست.

نمونهٔ نثر فیروزآبادی خطبهٔ قاموس است که عبدالرؤف مناوی (۱۰۳۱ هـ.ق.) کتابی مخصوص در شرح آن نوشته است.

این نثر را بعضی دانشمندان مانند صاحب «روضات الجنات» انتقاد کرده و اشتمال آن را بر لغتهای غریب مخل به فصاحت دانسته‌اند. و ظاهراً مقصود فیروزآبادی در خطبهٔ قاموس این بوده است که احاطهٔ خود را به نوادر الفاظ و اصطلاحات عربی آشکار سازد و بدین‌جهت لغات غریب و نامأنوس بسیار در این خطبه به کار برده است.

خط: ازیاد کردن یکی از هنرهای فیروزآبادی که حسن خط باشد، نباید غفلت کرد. این دانشمند جلیل‌القدر ظاهراً میخواسته است که تمام هنرها و فضائلی را که شرط علم و ادب است دارا باشد و بدین‌جهت در حسن خط خود نیز کوشش کرده و خط نسخ را در کمال زیبائی می‌نوشته و از خوشنویسان زمان خود بشمارهٔ میرفته است.

پیش از آنکه وارد خصائص فیروزآبادی بشوم بی‌مناسبت نیست که این نکته را یاد نمایم:

به‌طوری‌که ملاحظه فرمودید تمام دانشمندانی که از قرن اول تا هشتم هجری راجع به لغت عرب کتاب تألیف کرده‌اند به استثنای اندکی همه ایرانی و از مردم این کشور بوده‌اند. اتفاقاً پس از قرن هشتم هم باز مفصلترین و بهترین کتاب را در باب لغت تازی دو نفر ایرانی که تصادفاً هر دو اهل شیراز بودند تألیف کرده‌اند.

نخست مرحوم میرزا سیّدعلیخان کبیر صاحب «شرح صحیفهٔ سجادیه» و ۱۵ کتاب دیگر که در موضوعات مختلف علمی تألیف کرده است در ذیحجهٔ ۱۱۱۸ هجری در شیراز وفات یافته.

وی از مؤلفین شهیر و دانشمندان بزرگوار قرن ۱۱ و ۱۲ هجری است. کتاب «طراز اللغة» که به یک دائرة المعارف شباهت دارد از تألیفات این دانشمند نامی است. و نسخهٔ نفیسی از آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار موجود است.

دیگر از دانشمندان ایران که در قرن ۱۳ هجری کتاب در لغت تازی تألیف کرده است، مرحوم میرزا محمّدعلی طباطبائی شیرازی است که کتاب نفیس او موسوم به «معیار اللغة» دو جلد در ۱۴۷۸ صفحه با قطع بزرگ به چاپ رسیده است. بعضی این کتاب را از روی عدم اطلاع به مرحوم حاج محمّد کریم‌خان کرمانی نسبت میدهند در صورتی که مؤلف کتاب او نیست و این اشتباه از اینجا ناشی شده که چون مرحوم میرزا محمّدعلی از ارادتمندان مرحوم کرمانی بوده است، و کتاب خود را به نام آن بزرگوار تألیف کرده، چنین اشتباهی در میانهٔ بعضی پیدا شده است ولی به‌طوری‌که خود مؤلف می‌نویسد از طرف مرحوم کرمانی در تألیف کتاب به او کمک شده است.

در چند قرن اخیر هم با همه پیشرفتهای معارف در مصر و دیگر کشورهای عربی کتابهائی بدین تفصیل و جامعیت که دانشمندان ما برای زبان تازی تألیف کرده‌اند تصنیف نشده است.

خصایص فیروزآبادی: این بود مختصری از ترجمهٔ احوال فیروزآبادی که از مأخذهای مهم و معتبر استخراج شده و ثبت گردیده و اکنون مقتضی است که به مجموع آنچه در حالات این دانشمند بزرگ گفته و نوشته‌اند مراجعه کنیم و شخص فیروزآبادی را چنانکه بوده است معرفی و خصائص و مواهب مخصوص به او را بیان کنیم.

فیروزآبادی در عصر خود از علمای منقول یعنی در ردیف فقها و اهل حدیث بوده است، منتهی فقیه و محدثی که در فنون ادب هم متبحر و مخصوصاً در فن لغت متخصص بوده. مؤلفات او هم چنانکه دیدیم عموماً در لغت و فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و امثال آن است و در آثار او تحقیقات فلسفی یا عرفانی و صوفیانه، که خاص طبقه‌ای است که فقها و محدثین با آنها کمال مخالفت دارند دیده نمی‌شود، جز این که ابن‌حجر عسقلانی گوید: وقتی که مقالهٔ محیی‌الدین اعرابی در یمن اشتهار یافت فیروزآبادی

در کتاب شرح صحیح بخاری، از مقالات او داخل کرد و کتاب خود را معیوب ساخت، بعد ابن‌حجر گوید که فیروزآبادی متهم نبود لیکن او معمولاً با همه مدارا میکرد. فیروزآبادی در مذهب پیرو امام مالک بوده است، و چون اخباری بوده و معتقد به اصول نبوده ازاین‌روی چنانکه ملاحظه میشود تألیفی در اصول نداشته است.

فیروزآبادی شاعر و نثرنویس و در این دو فن ذواللسانین بوده یعنی هم به فارسی و هم به عربی نظم و نثرهای ادبی داشته است، ولیکن متأسفانه از آثار فارسی او چون دانشمند ما بیشتر در کشورهای عربی زبان به سر برده، چیزی در دست نیست. از منظومات عربی او هم جز قطعاتی که در بعضی کتب ادب و تاریخ نقل کرده‌اند به دست نیست. و از یکی دو قطعه اشعار او چنین استنباط میشود که شعر عربی را گاهی در کمال سادگی و بساطت میگفته، و گاهی هم بر اثر تبحری که در لغت عرب داشته، لغات و کلمات غریبه در شعر به کار میبرده است.

نمونهٔ قسم اول این دو بیت است که گوید:

احییتنا الاماجد ان رحلتم
و لم ترعو لنا ودا و الا
نودعکم و نودعکم قلوبا
لعل الله یجمعنا والا

نمونهٔ قسم دوم این قطعه است که در پایان مکتوبی به ملک اشرف می‌نویسد:

شوقی الی المکة الغراء قدزادا
فاستحمل التلص الوقادة الزادا
استاذن الملک المغام زید علی
و استودع الله اصحاباً و اولادا

اما نثر عربی ادبی او اگر خطبهٔ اول قاموس را نمونهٔ همهٔ آنها بدانیم مشتمل بر لغات غریبه است که آهنگ بعضی بر گوش ناگوار و تلفظ آن بر زبان دشوار می‌آید، و این مخل به فصاحت می‌نماید، لیکن ظاهراً فیروزآبادی مقید به استعمال اینگونه کلمات بوده است تا تبحر خود را در لغت عرب آشکار سازد، و یا این که وی در واقع و حقیقت طوری به این لغات به‌واسطهٔ کمال ممارست مأنوس بوده است که بی‌اختیار بر قلمش جاری میشده است.

فیروزآبادی در انتخاب نام مؤلفات خود نیز همین طریقه را پیموده و برای اغلب آنها اسامی طولانی و مشتمل بر لغات کم‌استعمال نهاده است، در صورتی که اسم کتاب مخصوصاً طوری باید انتخاب شود که تلفظ به آن آسان باشد.

فیروزآبادی در میان علمای عصرهای دیگر نیز سعادتهائی داشته است که کمتر دانشمندی را فراهم شده، و گوئی خداوند به این مرد بزرگ نظری خاص داشته و آنچه که در زندگی از لوازم خوشبختی محسوب میشود به وی عطا فرموده بود. یکی از آنجمله توانگری است که به‌طور اغلب با دانشمندی مانعةالجمع است. فیروزآبادی به زندگی کردن به‌طور خوشی و رفاه مقید و معتاد بوده و در ایام مجاورت مکه غالب اوقات را در طائف که قصبهٔ سبز و خرم و باصفا و به وفور میوه ممتاز است به سر میبرد و در آنجا بستانی خاص داشت، در هر یک از دو شهر مکه و مدینه سرای ملکی شخصی و در منی به‌طوری‌که می‌نویسد سراهای متعدد داشت، نفیس‌ترین ملک دانشمند کتب اوست که حتی‌الامکان آنها را از دست نمی‌دهد و فیروزآبادی هر وقت برای انجام مقاصد و امور زندگی معطل میماند به فروختن کتب خود اقدام میکرد، و نبودن کتاب را بر نامنظم بودن احوال و پریشانی افکار ترجیح میداد.

فیروزآبادی ظاهراً ثروت خود را در کارهای عام‌المنفعة نیز بذل می‌کرده است و چنانکه در حالات او نوشته‌اند در مکه و مدینه و طائف آثاری از خود گذارده است یکی از این آثار که بعضی به تصریح یاد کرده‌اند این است که سرای مکه و مدینهٔ خود را به مدرسه اختصاص داد و برای هر یک از این دو مدرسه مدرسین و طلاب معین کرد.

بعضی از نویسندگان هم او را به تبذیر نسبت داده‌اند و از این معلوم میشود که وی با داشتن ثروت، به ثروت و حفظ آن مقید نبوده است، و از دانشمندی مانند فیروزآبادی جز این نباید منتظر بود.

یکی دیگر از خوشبختیها که نصیب فیروزآبادی شده طول عمر است که خود نعمتی از نعمتهای الهی است مخصوصاً عمری که در کار نشر و ترویج علوم و ارشاد و هدایت خلق و تألیف و تصنیف کتب علمی و خدمت به مردم صرف شود.

دیگر از سعادتمندیهای او جاه و مقام و رتبه و منصب است که اغلب آن را از خوشبختی‌های شخصی میشمرند فیروزآبادی بالاترین منصبی را که شایستهٔ یک نفر فقیه و محدث است دارا بود و آن

منصب قاضی‌القضاتی یا ریاست قضات یک کشور است. مطلعین بر تاریخ اسلامی میدانند که این منصب در عهد خود چه اهمیتی داشته و نفوذ امر صاحب آن تا چه پایه بوده است.

موهبت دیگر توفیق بر مسافرت بسیار و دیدن کشورها و شهرهای مختلف و علما و فضلا و ملوک و امرای اقوام و ملل است، که خود بهترین تحصیل علم و مطالعه و سیر آفاق و انفس است، و هزاران گونه تجربه از آن می‌توان آموخت.

یکی دیگر از مواهب و امتیازات فیروزآبادی اشتهار در زمان زندگی است. وی در عصر خود معروفترین علما و فضلا بود و به هر شهر و کشوری که قدم می‌نهاد نام و آوازه‌اش قبلاً بدانجا رسیده بود، و مردم آن شهر و کشور از عموم طبقات منتظر مقدمش بودند و او را با تعظیم و تجلیل فوق‌العاده استقبال و تلقی میکردند.

و دیگر شرافت نسب است؛ به‌طوری‌که در آغاز سخن یاد شد نسب وی به شیخ‌ابواسحاق شیرازی فیروزآبادی میرسد و کسانی که با تاریخ رجال سر و کار دارند میدانند که شیخ ابواسحاق در عهد خود چه احترام و شهرت و عظمتی در میان قاطبهٔ مسلمین دارا بود و تا چه پایه این مرد دانشمند و با تقوی بوده و تصدیق میکنند که انتساب بدان مرد خود شرافتی بزرگ بوده است.

خویشاوندی با پادشاهان را هم نوعی از موهبت‌های بزرگ می‌توان شمرد و اتفاقاً گویا مقدر بود که فیروزآبادی از این سعادت هم بی‌بهره نباشد و چنانکه گفته است ملک اشرف دختر او را تزویج کرد و به پدرزنی سلطان وقت مفتخر گردید.

باقی بودن نام نیک پس ازمردن سعادتی است که اغلب آن را بر هر سعادت دیگر مقدم میدارند و برای رسیدن بدان از هر سعادتی صرف‌نظر میکنند فیروزآبادی این فضیلت را نیز دریافته و با تألیف قاموس که قرنها مرجع اهل علم و ادب بوده است، و حتی در این عصر هم که انواع فرهنگهای جامع و متناسب با عصر تألیف شده است هنوز بر اهمیت خود باقی است نام خود را زندهٔ جاوید داشته است.

سعادت دیگر بسیاری آثار و یادگارهای خوب است که از انسان در جهان بماند و فیروزآبادی چنانکه میدانیم تنها دانشمندی است که در قرن هشتم هجری به بسیاری تألیف و تصنیف ممتاز بوده و شمارهٔ مؤلفات او را تا پنجاه کتاب که بعضی آنها سه و چهار و هفت و ده و بلکه بیست مجلد است شمرده و تصریح کرده‌اند و آثار او بیش از این است.

فیروزآبادی بیشتر این سعادتها و موهبتها را در نتیجهٔ توجه و رعایت ملوک و سلاطین اسلامی که معاصر او بودند دریافته بود، و در واقع می‌توان گفت که وی پرورده و به وجود آوردهٔ فرمانروایان عصر خود بوده است و اگر عطایا و جوائز امیر تیمور و سلطان بایزید و تجلیل و تکریم شاه منصور و سلطان احمد جلایری و حسن تربیت و اصطناع ملک اشرف فرمانروای یمن نبود فیروزآبادی به باقی گذاردن این همه آثار علمی موفق نمی‌گردید.

در مشرق زمین نبوغ علما و ادبا در گذشته منوط به تشویق و حسن تربیت پادشاهان بوده است، در هر عصر که فرمانروایان به علوم و معارف وقعی ننهاده و علماء و هنرمندان را تشویق نکرده‌اند وجود اهل فضل و دانش روبه نقصان گذارده و چراغ علم و ادب خاموش شده است، و بر خلاف در هر عصر که زمامداران کشورها برواج دانش و هنر علاقهٔ مخصوص نشان داده و اهل هنر و علم را تشویق کرده‌اند از هر گوشه و کنار کشور هزاران عالم و ادیب هنرمند برخاسته‌اند.

تکمله: در ضمن ترجمهٔ احوال دانشمندان صرف و نحو و لغت اشاره‌ای به بعضی از کتب دانشمندان نموده است اینک نیز بعضی کتبی را که از آن دانشمندان باقی‌مانده و ضمن مطالعه و تحقیق از محل وجود آنها و کیفیت آن نسخ اطلاعاتی به دست آورده‌ام یاد مینمایم امید است که برای خوانندگان گرامی قابل استفاده و جهت عشاق کتاب و دوستداران علم و ادب بشارتی باشد.

۱ - کتاب‌الجیم: تصنیف ابوعمرو شیبانی است که سبب نامیده شدن آن را به کتاب‌الجیم یاد کردیم، ولی مؤلف «کشف‌الظنون» می‌نویسد مشهور است که چون شیبانی در تألیف خود ابتدا به جیم کرده، آن را به کتاب‌الجیم موسوم داشته، لکن ابوالطیب لغوی گفته که من نسخه‌ای از این کتاب دیدم که در اول آن به جیم شروع نکرده‌بود.

به‌طوری‌که خاورشناس معاصر مستر کرنکوی آلمانی مقیم انگلستان که از اجلهٔ محققین و فضلای مغرب زمین است میگوید: این کتاب در هر عصر و

زمان نادرالوجود بوده زیرا مؤلف آن حسود و بخیل بوده و برای احدی آن را روایت نکرده است، و با این حال به خواست خداوند توانا نسخهٔ منحصر بفرد آن که کمال نفاست و نهایت پاکیزگی و صحت دارد در کتابخانهٔ اسکوریال اسپانیا محفوظ و باقی مانده و چهارده صحیفه هم تصویری از آن در کتابخانهٔ من موجود است و از عجائب این است که: من ندیده‌ام احدی از مؤلفین معروف، مانند صاحب «صحاح» و «لسان‌العرب» و «قاموس» از این کتاب بزرگ که محل اعتماد و اتکاء دانشمندان و علماء لغت کوفیین بوده استفاده کرده باشند.

کتاب‌الجیم تحت رقم «۵۷۲» از جلد دهم سلسلهٔ دوم فهرست کتابخانهٔ اسکوریال ضبط و خط آن خیلی کهنه و قدیمی و نسخه متعلق به عبدالله‌بن یوسف‌بن هشام انصاری و پسرش بوده است، و عدد صفحات کتاب «۲۸۶» می‌باشد.

ابن‌الندیم در «الفهرست» کتابی به نام «کتاب حرف جیم» که به نوادر هم معروف بوده به شیبانی نسبت داده است، روایت او چون از نظر وسعت اطلاع و قدمت ترجیح دارد در این صورت به گفتار دیگران که قبلاً اشاره کرده‌ایم نمی‌توان کاملاً اعتبار داد و مانعی ندارد که دیگری هم بعد از شیبانی اعم از هروی و غیره، به نام کتاب‌الجیم تألیفی کرده‌باشد.

صاحب «روضات‌الجنات» می‌نویسد ابوالطیب لغوی میگوید: کتاب جیم روایتی ندارد زیرا که ابوعمرو بخل کرده و کتاب او را کسی نزد او نخوانده است، مؤلف «روضات» خود گوید که گویا ابوالطیب در نسبت کتاب جیم به این مرد به اشتباه افتاده و کتاب جیم هروی را به جای آن فرض کرده است و احتمال هم میرود که در نسبت بخل اشتباه کرده باشد نه در نسبت خود کتاب.

۲ - غریب‌الحدیث: تألیف ابی‌عبیدقاسم‌بن سلام اللغوی (مردهٔ ۲۲۴ هـ.ق.) که به قول خودش چهل سال از عمر خود را صرف جمع آن کرده است، و نتیجهٔ عمر وی می‌باشد، خوشبختانه از این کتاب نفیس چهار نسخه را در جهان میشناسیم:

یک - در کتابخانهٔ رامپوری هند (فهرست کتابخانهٔ رامپور ج ۱ ص ۱۲۹).

دو - در کتابخانهٔ شیخ‌الاسلام در مکهٔ معظمه.

سه - در کتابخانهٔ کوپریلواوغلی برقم ۶۴.

چهار - در کتابخانهٔ سندیه.

۳ - اعراب‌القرآن: تألیف ابوعبیده معمربن مثنی. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ رامپوری هند موجود است که در تاریخ ۱۱۷۶ هـ.ق. در نوزده ورق نوشته شده است. (فهرست ج ۱ ص ۵۶).

۴ - معانی‌القرآن: تألیف زجاج (متوفی ۳۱۱ هـ.ق.) که در واقع تفسیر و لغت است. جلد دوم آن در کتابخانهٔ مصر (دارالکتب) موجود است و در قرن چهارم کتابت شده است. (فهرست کتابخانهٔ مصری فهرست ج ۱ ص ۲۱۳).

۵ - معانی القرآن: تألیف ابوجعفر نحاس (مردهٔ ۳۳۸ هـ.ق.) که از کتب مهمه و قدیمی لغت و علوم‌القرآن به‌شمار است جلد اول آن در کتابخانهٔ مصری (دارالکتب) موجود و این نسخه تا آخر سورهٔ مریم می‌باشد. (فهرست ج ۱ ص ۲۱۳).

۶ - الاغفال فی ما اغفله الزجاج من‌المعانی: تألیف ابوعلی فارسی (۳۳۷ هـ.ق. در بغداد درگذشته) یک نسخهٔ قدیمی در کتابخانهٔ دارالکتب مصری موجود (در ۱۳۳ برگ) است. (فهرست ج ۱ ص ۱۳۶).

۷ - کتاب‌الغریبین: تألیف ابوعبید هروی (۴۰۱ هـ.ق. درگذشته) این کتاب از کتب مهم و مفید است و کسی درسبک تألیف آن بر هروی سبقت نگرفته و به حروف معجم مرتب ساخته است و غریب القرآن و غریب‌الحدیث را در آن جمع کرده است، پنج نسخه از این کتاب را می‌شناسیم:

یک - نسخهٔ خیلی قدیمی در کتابخانهٔ رامپور به خط ابومخلد طبری آملی که در پشت آن تاریخ سماع آن کتاب را برای چند نفر از مجاورین حرم مطهر سال ۵۰۴ هـ.ق. نوشته‌اند.

دو - نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ «بانکی‌پور» به شمارهٔ «۲۸۰۵» تاریخ کتابت «۶۶۷» شمارهٔ برگها «۲۶۸» است.

سه - نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ حکومتی هند در لندن می‌باشد که فوق‌العاده نسخهٔ نفیسی است و خوب محفوظ مانده است.

چهار - نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ ایاصوفیه به شمارهٔ «۸۷۰» و شامل کتاب همزه است تا آخر حرف راء.

پنج - سه نسخهٔ دیگر هم از آن به شماره‌های ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ در آستانه در کتابخانهٔ محمّدپاشا موجود است.

۸ - کتاب الایام و اللیالی و الشهور: تألیف فراء نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مسجد سلیم‌آغا به شمارهٔ «۸۹۳» و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مصر (فهرست جدید ۲۷ ج ۲) موجود است.

۹ - کتاب‌الخیل: تألیف ابوعبیده معمربن مثنی، نسخهٔ آن در کتابخانهٔ شیخ الاسلام مکه موجود است.

۱۰ - کتاب‌الایناس من کلام‌العرب: تألیف ابوعبید قاسم‌بن سلام لغوی. دو نسخه از آن موجود است: یکی در کتابخانهٔ شیخ‌الاسلام مزبور و دیگر در کتابخانهٔ مصری.

۱۱ - کتاب‌الغریب المصنف: تألیف دانشمند مزبور این کتاب از نوادر و نفایس کتب است و مانند کتاب مخصص مرتب شده و پنج نسخه از آن می‌شناسیم:

یک - در کتابخانهٔ شیخ‌الاسلام سابق‌الذکر.

دو - در میلان (ایتالیا).

سه - در ولایات متحده (اتازونی).

چهار - در کتابخانهٔ ایاصوفیه.

پنج - در کتابخانهٔ مصری (دارالکتب).

۱۲ - اصلاح‌المنطق: تألیف ابن‌سکیت دورقی (خوزستانی) است و در وصف آن گفته‌اند که کتابی مانند اصلاح المنطق برجسر بغداد عبور نکرده است. چندین نسخهٔ نفیس از این کتاب در مصر و اسپانیا و ترکیه موجود است.

۱۳ - کتاب‌الفرق فی‌اللغة: تألیف جاحظ (متوفی ۲۵۵ هـ.ق.) است نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ «جامع‌القرویین» درفاس (مراکش) موجود است.

۱۴ - کتاب الالفاظ المعربة بالالقاب المعربه: تألیف ابن‌قتیبه (مردهٔ ۳۲۲ هـ.ق.) نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ سابق الذکر «فاس» موجود است.

۱۵ - کتاب‌الزاهر: تألیف ابن‌انباری (مردهٔ ۳۲۸ هـ.ق.) قدیمترین نسخهٔ آن در مسجد اسعد افندی است که در ۳۷۸ هـ.ق کتابت شده، و فقط جزء اول آن است.

نسخهٔ دیگر در مسجد کوپریلی است که در قرن پنجم نوشته شده و به شمارهٔ «۱۲۸۰» می‌باشد. نسخهٔ دیگر در مسجد لاللی به شمارهٔ «۱۷۸۷» است و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ بایزید به شمارهٔ «۲۵۹» موجود است.

الزاهر فی معانی الکلام که در میانهٔ مردم معروف است. تألیف ابوالقاسم زجاجی (مردهٔ ۳۳۷ هـ.ق.) می‌باشد که الزاهر ابن‌الانباری را مختصر کرده و شرح نموده است.

۱۶ - کتاب‌البارع: تألیف قالی (مردهٔ ۳۵۶ هـ.ق.) کتاب‌البارع بنای آن بر حروف معجم، و کتب لغت در آن جمع و مشتمل بر پنج هزار ورق بوده است. کرنکوی مستشرق گوید: که این کتاب ظاهراً از بزرگترین کتب لغت بوده و لکن گذشت زمان تمام آن را از میان برده، و من از آن نسخه‌ای یافتم که در بلاد اندلس در سال ۴۰۳ هـ.ق. بر روی پوست نازکی نوشته شده و اینک متعلق به این جانب است.

۱۷ - تهذیب اللغة: تألیف ازهری (مردهٔ ۳۷۰ هـ.ق.) است که بنا به قول کرنکوی خاورشناس این کتاب به‌ترتیب کتاب‌العین است و مؤلفان «لسان‌العرب» و «تاج‌العروس» بیشتر از این کتاب استفاده کرده‌اند، و مقدمهٔ آن با فصل اول در جریدهٔ سوئدی در اوبسالا (از شهرهای سوئد) به چاپ رسیده است. نسخی از این کتاب به شرح ذیل موجود است:

یک - در کتابخانهٔ «دارالکتب» (فهرست ج ۲ ص ۱۰) نسخه‌ای در دو مجلد موجود است، که آخر آن ماده «ذرأ» از ابواب ثلاثی معتل از حرف ذال می‌باشد.

دو - ایضاً شانزده جزء از نسخهٔ دیگر به خط قدیم در آن کتابخانه موجود است که در سال «۹۳۳ هـ.ق.» کتابت شده است.

سه - ایضاً دو جزء از نسخهٔ دیگر که عبارت از جزء نهم و دوازدهم باشد در آن کتابخانه موجود است.

چهار - در مسجد ایاصوفیه به شمارهٔ «۴۹۷۱» نسخه‌ای از این کتاب موجود و محتوی «۹۸۴» صحیفه است.

پنج - و نسخهٔ دیگر در دفتر کوپریلی به شمارهٔ «۱۵۳۶ - ۱۵۳۹».

شش - و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ بشیرآغا به شمارهٔ «۶۲۵».

هفت - و جزء چهارم و نهم از این کتاب در کتابخانهٔ بانکی‌پور به شمارهٔ «۱۶۸۴ و ۱۶۸۵» موجود است که در قرن ششم کتابت شده است.

هشت - ده جزء از نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ رامپوری به خط قدیم موجود است و آن از جزء بیست و یکم است تا آخر کتاب. (فهرست ج ۱ ص ۵۰۹).

۳ - فرهنگهای عربی به فارسی

علینقی منزوی

فرهنگنامه‌های عربی به فارسی

سدهٔ پنجم

کهن‌ترین فرهنگهای تازی به پارسی در سدهٔ پنجم، در خراسان که دورترین نقاط ایران از مرز عرب است، پیدایش یافته است.

فرهنگهای این سده را در چهار بخش می‌شناسانم:

۱ - البلغة المترجم فی‌اللغة (ن ۴۳۸ هـ.ق.) و شرح آن.

۲ - فرهنگ بیهقی ابوالفضل محمّدبن حسین (۳۸۵ - ۴۷۰ هـ.ق.).

۳ - فرهنگهای زوزنی (م ۴۸۶ هـ.ق.).

۴ - فرهنگهای ادیب نطنزی (م ۴۹۷ هـ.ق.).

بخش نخست

الف: البلغة.

ب: مشکلات‌البلغة.

[۱] البلغة المترجم فی‌اللغة [الف]

یکی از کهن‌ترین فرهنگهای تازی به پارسی این کتاب است که در نیمهٔ نخست سدهٔ پنجم نگاشته شده و نگارندهٔ آن شناخته نیست. چلبی دربارهٔ این کتاب گوید: در چهل باب گرد آمده و در آن نامهای اندام انسان و پیشه‌ها را فراهم آورده‌اند.

این کتاب در سدهٔ هفتم به دست حبیش تفلیسی و ربنجنی بوده و از آن استفاده کرده و در دیباچهٔ کتابهای خویش، آن را از مدارک کار خود شمرده‌اند[۱].

تاریخ نگارش این فرهنگ در پایان کتاب، سال ۴۳۸ هـ.ق. یاد شده است. نام کتاب در دیباچه آمده است. ترتیب واژه‌ها به‌معنی آنها است[۲]. کتاب به چهل باب تقسیم شده و پیش از آن فصلی در اسماءالله هست. خاتمهٔ کتاب در چیزهایی که در لفظ یکی و در معنی جدا هستند.

آغاز: الحمدلله الذی... نعمته و علت کلمته...اما بعد؛ فانی... اثبات اسماءالله تعالی مترجمة فی صدر هذا... تشبیب کتاب فی‌الاعداد... اهل‌اللغة... فی ذکر اسماءالله تعالی؛ هوالذی، اوست خدای آنک؛ لا اله الا هو؛ نیست خدای مگر او؛ الرحمان: بخشاینده؛ الرحیم: مهربان...

انجام: والاثر: نشان الاشراط و العلامات و الآثار جمع (افتاده) و قوله ان کنتم... قال المصنف رحمة الله علیه: فرغت ولله الحمد من تحریر کتاب «البلغة المترجم فی‌اللغة» صبیحة یوم الاحد، الثانی من شهر ربیع الآخر سنة ثمان و ثلاثین و اربعمائة. و کتب العبدالضعیف محمّدبن حسن حاجی الرازی ابوه، فی‌التاسع و العشرین شهر جمادی‌الآخر سنة اربع و

---

۱ - و نیز در سدهٔ نهم به دست صالح‌بن سلیمان بوده، و او نسخهٔ «مقدمةالادب» خود را در سال (۸۰۴) با آن تصحیح کرده است برگ آخر مقدمةالادب نسخهٔ مجلس (ش ۴۸۶) دیده شود. «بلغة» در شمار مدارک «مخزن اللغة» نیز می‌باشد.

۲ - برای شناختن انواع ترتیب در لغت‌نامه‌ها، دیباچهٔ این فهرست دیده شود.

خمسین و ستمایة.

نسخهٔ این کتاب در بایزید **اماسیه؛ ۹۵۴:** رجوع به فرهنگنامه‌های عربی به فارسی شمارهٔ ۵۱۳ سلسلهٔ انتشارات دانشگاه شود.

[۲] مشکلات‌البلغة [ب]

در مجموعه‌ئی که در کتابخانهٔ ملک هست چند برگ از کتابی به نام «مشکلات‌البلغة» دیده میشود که مغلوط و درهم است و گویا قطعه‌ئی از شرح بوده که برای بلغة نگاشته‌اند. اینک برای معرفی آن، قطعه‌هائی از آن را در زیر می‌آورد:

آغاز: العریش: جفته از جوبها بود که راست باز کنند، استون را بر آن نهند تا شاخها بر آن بروید. الحصلة: تکثر دانهٔ انگور بود. الفرسک: شفترنگ چیزی بود چون شفتالو الا آن است کی ساذ بوذ و سرخ یعنی الاتک الا ربک فلک چیزی است آنر هلک خوانند جورخستر جوزی ارغ یعنی ساره و مرمک دست‌مال این بود کی چون به دست بمالند پوست باز کرده شود. الزعزور اردف میوه‌ای باشد سرخ یعنی کوح النبع انشجبر درختی است کی کمان از آن کنند... (و پس از هشت سطر) الفنجان پنگان یعنی سرهٔ آب الجناب برگستوان اسب را بر مثال پیراهن بود. الاهیم هوشاذده بهری گویند که دردمی بود رسذ آن را سیام گویند، آب پرخورذ و سیراب نشود. الصنور ذکر السنابیر المشجرة تره دوغ‌اللباء فله یعنی رشدالشهوت جرخ. تمت مشکلات کتاب‌البلغة، من نسخة سقیمة به خط مولانا خاتم‌الخطاطین جمال‌الدین برد‌الله مضجعه.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملک ۵۸۳۹: ضمن مجموعهٔ لغت فرس اسدی و مختصری در کحالی و جز آن در تاریخ ۷۲۲ هـ.ق. نوشته شده است (گ ۲۲ الف). فقط ۴ برگ پرغلط و غیر قابل استفاده از این کتاب باقی مانده است.

بخش دوم

[۳] فرهنگ ابوالفضل بیهقی

ابوالفضل محمّد پسر حسین بیهقی (۳۸۵ - ۴۷۰ هـ.ق.) تاریخ‌نگار و دبیر معروف سدهٔ پنجم در دربار غزنوی و نگارندهٔ تاریخ مسعودی معروف به «تاریخ بیهقی» می‌باشد.

کتابچه‌ای در لغت عربی به وی نسبت داده شده است که در برابر کلمهٔ فارسی، عربی آن راکه می‌تواند در منشآت فارسی به کار رود، تعیین میکند. و نسخه‌ای از آن که در کتابخانهٔ ملک است در زیر معرفی میگردد. در این کتابچه سیصد و هفتاد واژه را ترجمه کرده و هیچگونه ترتیب ندارد. و چنین می‌نماید که فصلی از منشآت ابوالفضل بیهقی بوده است.

آغاز: این فصلی است از رسائل ابوالفضل شاگرد ابومنصور مشکان دبیر سلطان محمود، مشتمل بر چند سخن که دبیران در قلم آرند. بدانکه: به جای بستاخی، انبساط نویسند. به جای خویشتن کشیدن، انقباض نویسند. به جای ترسانیدن، تهدید...

انجام: به جای آرمیدن، استقرار نویسند. به جای بیزار شدن، تبرا نویسند. تمت الرسالة.

این کتاب را آقای علی‌اصغر حکمت در مجموعهٔ «پارسی نغز» (ص ۳۸۴ - ۳۹۸) به سال ۱۳۲۹ در تهران چاپ کرده است.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملک ۴۷۴: در میان برگهای کتاب حمد و ثنای رشید وطواط که پس از این معرفی خواهد گردید، صحافی شده. «حمد و ثنا» در شوال ۶۲۵ هـ.ق. نوشته شده. و خط این کتابچه از آن نوتر است. و نیز در حجیات موصل ادبیات ۲۳۴. در یک مجموعه هست.

بخش سوم

فرهنگهای زوزنی.

الف: مصادر

ب: ترجمان قرآن

[۴] مصادر [الف]

پیش از آنکه لغت عرب به‌ترتیب الفبائی امروز مرتب گردد، لغت شناسان واژه‌های آن را به دسته‌هائی از نظر معنی لغت مرتب میکردند، و کتابهائی مانند «اسماءالخیل» و «اسماءالاسد» و «اسماءالذئب» و «اسماءالخمر» و «خلق‌الفرس» و «خلق‌الانسان» و امثال آن بسیار نوشتند که برخی از آنها تا کنون نیز موجود می‌باشد. این ترتیب برای اسماء بود، و در برابر آن ناچار فصلی برای افعال و

مصدرها مرتب میکردند و چون فصل مصادر بیش از سایر فصول قابل اشتقاق بود، بیشتر مورد توجه قرار گرفت، و کتابهای مخصوص دربارهٔ آن نگاشته شد. و اینک فهرستی از معروفترین کتابها که در این باب نگاشته شده، به‌ترتیب تاریخ در اینجا می‌آوریم.

– المصادر: از کسائی، ابوالحسن علی‌بن حمزة (م ۱۸۹هـ.ق.). (ذیل کشف‌الظنون).

– المصادر: از نضربن شمیل نحوی (م ۲۰۴هـ.ق.). (کشف‌الظنون) و (البلغهٔ بهوپالی).

– مصادرالقرآن: از یحیی‌بن زیاد فراء (م ۲۰۷ هـ.ق.). (کشف‌الظنون) و (البلغهٔ بهوپالی).

– المصادر: از ابوزید انصاری بصری، سعیدبن اوس‌بن ثابت، صاحب «الاسماء» (م ۲۱۵ هـ.ق.). (هدیةالعارفین) و (البلغة) و (فهرست دانشگاه ۴۵۳:۲) نقل از مصباح المنیر.

– المصادر: از اصمعی عبدالملک‌بن قریب (م ۲۱۶ هـ.ق.). (کشف‌الظنون) و (البلغهٔ بهوپالی).

– المصادر: از ابوعبیدة، معمربن مثنی بصری (م ۳۰۳هـ.ق.). (ذیل کشف‌الظنون) و صاحب اقرب الموارد (ص ۱۵) در دیباچه، کتابی به نام «المصادر التی لاتشتق منها الافعال» به این ابوعبیدة نسبت داده است.

– تاج‌المصادر: از ابوالحسن محمّدبن عبدالله سمرقندی (م۳۴۳ هـ.ق.). (ذیل کشف‌الظنون).

– مصادرالقرآن: از ابراهیم‌بن یحیی یزیدی (م ۳۲۵ هـ.ق.) (کشف‌الظنون) و (البلغهٔ بهوپالی).

– المصادر: از ابن‌مقیم بغدادی، محمّدبن حسن (م ۳۶۲هـ.ق.). (ذیل کشف‌الظنون).

– الافعال و تصاریفها: از محمّدبن عمر قرطبی، معرف به ابن‌قوطیة نحوی (م ۳۶۷ هـ.ق.). (کشف‌الظنون).

– الافعال و تصاریفها: از محمّدبن علی‌بن عمر جیانی اصفهانی (م ۴۱۶هـ.ق.). (کشف‌الظنون).

– ابنیة الافعال: از ابومنصور محمّدبن عمر اصفهانی نحوی که در سال ۴۱۵ هـ.ق. زنده میبوده است. (ذیل کشف‌الظنون).

– تاج‌المصادر: از رودکی شاعر سمرقندی، حسن بن محمّد (م ۴۳۴هـ.ق.) چلبی آن را لغت فارسی شمرده، ولی محتمل است که مقصود ترجمهٔ مصدرهای عربی به فارسی باشد.

– المصادر: از زوزنی، حسین‌بن احمد (م ۴۸۶ هـ.ق.) که جای گفتگوی ما است.

– الافعال و تصاریفها: از ابن‌قطاع سعدی صقلی مصری، علی‌بن جعفر (م ۵۱۴ هـ.ق.) صاحب «ابنیةالاسماء». (کشف‌الظنون).

– المصادر از میدانی احمدبن محمّد نیشابوری (م ۵۱۸ هـ.ق.). (کشف‌الظنون) و (البلغة بهوپالی).

– تاج‌المصادر: از ابوجعفرک بیهقی، احمدبن علی (۴۷۰ – ۵۴۴ هـ.ق.).

– المصادر: از یحیی‌بن احمد، ابوزکریا، بارانی لغوی. (کشف‌الظنون) و (البلغةبهوپالی).

– الافعال و تصاریفها: از سعیدبن محمّد سرقسطی حمار، که ۲۷۵۳ فعل را مرتب به حروف حلق – به‌ترتیب کتاب‌العین خلیل‌بن احمد – گرد آورد. (کشف‌الظنون).

– زبدةالمصادر یا زبدةاللغة: از علاءالدین علی‌بن مراد کاشی (م ۶۲۴ هـ.ق.) چلبی در حرف «ل» آن را به نام نخست و در حرف «ز» به نام دوم، آورده گوید: مرتب بر دو قسمت است:

۱ – اسماء. ۲ – افعال به فارسی.

– الافعال و تصاریفها: از ابن‌مالک اندلسی محمّدبن عبدالله (م ۶۷۲ هـ.ق.) قصیده‌ای است لامیة. (کشف‌الظنون).

– المصادر: از یحیی‌بن ابی‌بکر تنوسی (م ۷۲۴هـ.ق.). (کشف‌الظنون) و (البلغة).

در خاتمه یادآور میشود که سلیم هندی محمّد علی حسن‌بن محمّد صدیق حسن‌خان، مصادر فارسی را جمع کرده و با تطبیق آنها با مصادر عربی و اردو، در ۶۴۰ ص. به نام «موادالمصادر» در هندوستان چاپ کرده است.

معروفترین کتب نامبرده دو کتاب «مصادر» زوزنی و «تاج‌المصادر» بیهقی است. نخستین را در سدهٔ پنجم و دومین را در سدهٔ ششم معرفی خواهم کرد.

زوزنی به سال ۴۸۶ هـ.ق. درگذشت و بوجعفرک بیهقی در این هنگام شانزده‌ساله بوده است، و چنانکه خواهیم گفت؛ و شاگرد بوجعفرک، یعنی صاحب «تاریخ بیهق» (۴۹۹ – ۵۶۵ هـ.ق.) ازبر کردن کتاب المصادر زوزنی و تاج‌المصادر بیهقی را جزو مدارج علمی خویش برشمرده و میگوید: دومین را نزد مؤلفش قرائت کردم، و این میرساند که این دو کتاب، هر دو در آن روزگار دارای اهمیت به سزا و مورد

استفادهٔ دانشمندان بوده است.

المصادر و مؤلفش زوزنی. قدیمترین جائی که نامی از این کتاب و مؤلفش برده شده در شعر خاقانی (م ۵۹۲ هـ.ق.) می‌باشد که در شکایت از مردم زمان خویش گوید:

لقبشان در مصادر کرده مفعول
دو استاد این ز تبریز آن ز زوزن.
خاقانی (دیوان، ص ۳۲۶)

سمعانی (م ۵۶۲ هـ.ق.) زوزن را شهری در میان هرات و نیشابور معرفی کرده گوید: برخی آن شهر را از کثرت دانشمندان که بدان نسبت دارند «بصرة الصغری» خوانده‌اند و سپس هفت تن از ایشان را برشمرده و نامی از مؤلف مصادر نیاورده است.

یاقوت نیز همین مطالب را از سمعانی گرفته و در ذیل «زوزن» آورده و او نیز نامی از این قاضی دانشمند نیاورده است، ولیکن در معجم‌الادباء به دنبال احوال علی‌بن زید صاحب «تاریخ بیهق» از گفتهٔ وی در «مشارب‌التجارب»؛ قرائت کتاب‌المصادر قاضی زوزنی را جزء مراحل علمی او شمرده است. قاضی زوزنی را در سدهٔ یازدهم سیوطی (م ۹۱۱ هـ.ق.) یاد کرده گوید: حسین‌بن احمد الزوزنی القاضی ابوعبدالله. عبدالغافر گوید: وی امام عصر خویش در نحو و لغت و عربیت بود و سال ۴۸۶ هـ.ق. درگذشت. (بغیة‌الوعاة، ص ۳۲۲). اسماعیل‌پاشا در آغاز سدهٔ چهاردهم گوید: حسین‌بن احمدبن حسین قاضی زوزنی (م ۴۸۶ هـ.ق.) او راست «شرح المعلقات السبع»، و «کتاب‌اللغة الفارسیة» و «کتاب‌المصادر». (هدیة‌العارفین فی اسماء المؤلفین ج ۱ ص ۳۱۰).

صاحب روضات عین گفتهٔ سیوطی را در ذیل احوال حسین‌بن احمدبن الحائک (در ص ۲۳۸ ج یکم) آورده، شیخ عباس قمی نیز همان را در «هدیة‌الاحباب» و سپس همین کلمات به ریحانة الادب نقل شده است. در قاموس ترکی نیز فقط نام «شرح معلقات» از مؤلفات او یاد شده، ولیکن جرجی زیدان[1] تألیفات وی را چنین برشمرده است:

۱ - کتاب‌المصادر: مرتب علی الابجدیة[2] منه نسخ خطیة فی اکثر مکاتب اوربا و فی کوبرلی بالآستانة.

۲ - ترجمان‌القرآن: بالعربیة و الفارسیة. فی غوطا (گوته).

۳ - شروح‌المعلقات (ط. به مصر ۱۳۰۴)، از شرحها که زوزنی بر معلقات عشر نگاشته تنها شرح بر امرؤالقیس را، کوسین دو برسفال در پاریس (۱۸۲۰ م.) در ۴۵ صفحه چاپ کرد. و شرح همهٔ معلقات سبع به خط یوحنا (۱۸۵۲ م در ۲۴۰ ص) در لبنان منتشر شد، و نیز در مصر به چاپ سنگ و تصحیح نصرالهورینی (۱۲۷۷ هـ.ق.) در ۱۸۷ صفحه و نیز در مصر (۱۲۹۳ هـ.ق.) و (۱۳۰۴ - ۱۳۰۸ هـ.ق.) در ۲۰۶ صفحه و نیز در ازهریة (۱۳۱۱ هـ.ق.) و میمنیه (۱۳۲۷ هـ.ق.) در ۲۰۳ صفحه پخش شده است. (معجم‌المطبوعات عربی، ص ۹۸۱).

ترتیب کتاب: مصادر در دو بخش است[3]: -
یک - مصدرهای ثلاثی مجرد.
دو - مصدرهای ثلاثی مزید.
بخش نخست شش باب دارد:

۱ - مصدرهائی که عین‌الفعل آنها در ماضی مفتوح و در مستقبل مضموم است.
۲ - آنها که در ماضی مفتوح و در مستقبل مکسور است.
۳ - آنها که در ماضی و مستقبل مفتوح است.
۴ - آنها که در ماضی مکسور و در مستقبل مفتوح است.
۵ - آنها که در ماضی و مستقبل مضموم است.
۶ - آنها که در ماضی و مستقبل مکسور است.

و در هر یک از این شش باب نخست مصدرهای صحیح و سالم را به‌ترتیب حروف هجاء (ابتثی) به ملاحظهٔ حرف آخر ریشه مرتب کرده، و سپس مصدرهای مضاعف، اجوف، ناقص، مثال، مهموز؛ همه را به‌ترتیب حروف آورده است. همهٔ این کتاب پنج‌هزار بیت نوشته دارد.

آغاز: بسمله. الحمدلله علی سوابغ آلائه المتسابقة افواجاً، و سوابغ نعمه المتلائمة ازواجاً، و صلواته علی محمّد مجلی حلبة انبیائه، و واسطة قلادة اصفیائه، و علی آله ائمة الاسلام و ازمة الانام... قال القاضی الامام الاجل الابجل ابوعبدالله الحسین‌بن احمد الزوزنی رحمة الله: هذه مصادر

---

۱ - تاریخ آداب اللغة العربیة ج ۳ ص ۴۴، که از بروکلمان گرفته است.
۲ - درستی این سخن تضمین شده نیست، گرچه ممکن است کسی مصادر زوزنی را به‌ترتیب ابجد مرتب کرده باشد.
۳ - برای مقایسهٔ ترتیبهای صرفی؛ شش بابی؛ و پنج بابی ص ۲۱۲ دیده شود.

ترجمتها و جردتها عن شواهد الحدیث والاشعار و الامثال، لیصغر حجمها و یسهل حفظها، و صدرت کل باب منها بمصادر الافعال الصحیحة، ثم اتبعتها مصادر المعتلة، و هلم جراً الی ان اتیت علی سائر الانواع و تقیلت فی ترتیب کل نوع منها صاحب «دیوان الادب» فبدأت من السالم لامه باء، ثم قفیت علی اثره بمالامه تاء... باب فعل یفعل به فتح العین فی‌الماضی وضمها فی‌الغابر. ب؛ الثقب: سوراخ کردن، الثقوب:افروخته شدن آتش و جز آن. الجلب: گوسفند و شتر و برده، از جای به جای بردن برای فروختن...

آغاز باب التفعیل: التتریب: خاک آلود کردن. التثریب: سرزنش کردن و نکوهیدن التثقیب: سوراخ کردن و آتش افروختن و ثقبه الشیب اذا خالطه. و ثقب عود العرفج اذا مطر فلان.

نسخه‌های این کتاب در کتابخانه‌های ترخان والده ۳۱۳: خط ۶۲۵ هـ.ق. و حسین چلبی خط ۶۳۲ هـ.ق. و ملک خط ۶۴۹ هـ.ق. و نفیسی خط ۶۸۱ هـ.ق. موجود است.

[۵] ترجمان قرآن [ب]

لغات قرآن: فهرست قدیمترین کتبی راکه دربارهٔ لغات قرآن نگاشته شده در جلد اول فهرست کتابخانهٔ دانشگاه (صص ۳۱-۳۳) به نقل از فهرس ابن‌الندیم و دیباچهٔ نهایهٔ ابن‌اثیر و کشف‌الظنون و دیباچهٔ «جوامع البیان» حبیش نقل کرده‌ام، و مجموع آنها در پیراهن ۲۵ کتاب است. و در اینجا فقط از چند کتاب که لغات قرآن را به فارسی گزارش نموده‌اند گفتگو میدارم. نخست یادآور می‌شوم که لغات قرآن به فارسی در سدهٔ پنجم و ششم، به چهار ترتیب زیر جمع شده است:

یک - به‌ترتیب انواع کلمات (اسم، فعل و...) مانند «ترجمان قرآن» نگارش زوزنی و آن کهن‌ترین مانند خود می‌باشد و اکنون جای گفتگوی ما است.

دو - به‌ترتیب عکس سوره‌های قرآن از سورهٔ «ناس» تا «بقره» و این در کتاب «تراجم‌الاعاجم» و پیروان آن دیده میشود.

سه - به‌ترتیب سوره‌های قرآن؛ «حمد» و «بقره» تا «ناس» و این ترتیب در «المستخلص» و «لسان التنزیل» دیده میشود.

چهار - به‌ترتیب حروف هجاء الفباء، و این در «جوامع البیان» و «وجوه‌القرآن» از حبیش تفلیسی دیده شده است.

سپس در سدهٔ نهم میر سیّدشریف جرجانی، گویا کتاب «المستخلص» یا «لسان التنزیل» را خلاصه کرده و یا کتابی به‌ترتیب آن به نام «ترجمان‌القرآن» ساخته است، و چون نسخهٔ کتب قدیم در ایران نایاب بود، این کتاب جرجانی مشهور گردید. و در سدهٔ دهم شاعری به نام عادل‌بن علی کتاب ترجمان جرجانی راکه بترتیب سوره‌ها بوده، در هم ریخته و به‌ترتیب حروف الفباء مانند کتابهای حبیش مرتب کرده است.

و سپس در سدهٔ یازدهم محمّد علی‌بن شاهقلی کتابی بزرگ در این موضوع نگاشته، و در قرن معاصر شخصی در تهران منظومه‌ای در این موضوع سروده است.

ترجمان قرآن زوزنی: گرچه نسخهٔ این کتاب که در انیورسیتهٔ استانبول می‌باشد، در ۶۷۶ هـ.ق. نوشته و بزوزنی منسوب گشته است، ولیکن بروکلمان (۲۸۸:۱) نخستین کس است که این کتاب را در گزارش زندگی زوزنی یاد کرده، و دیگران در ترجمهٔ احوال او از آن کتاب یاد نکرده‌اند.

وی گوید: نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ «گوته» به شمارهٔ ۴۰۱ موجود است. و جرجی زیدان نام کتاب را «ترجمان‌القرآن بالعربیة و الفارسیة» یاد کرده است. (تاریخ آداب اللغة العربیة ۴۴:۳).

آغاز (افتاده): من ترجمان الزوزنی. نوع فی‌الاسماء المبهمة و المضمرة. هذا: این مرد. هذان: این دو مرد. هؤلاء: این همه مردان. هذه: این زن. هاتان: این دو زن. هؤلاء: این همه زنان. ذلک...

نسخه‌های این کتاب در گوته، ش ۴۰۱، در آلمان و انیورسیتهٔ استانبول ۱۱۶۴ موجود است.

بخش چهارم
فرهنگهای ادیب نطنزی

الف: دستوراللغة

ب: مرقات

بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین‌بن ابراهیم (م مجرم ۴۹۷ هـ.ق.) سمعانی او را چنین یاد کرده، و یاقوت نیز

بدون ذکر مأخذ[1] از وی گرفته است. سیوطی در «بغیةالوعاة، ص ۲۳۱» گوید: ابن‌جماعة مرگ او را در محرم ۴۹۷ هـ.ق. نوشته ولی صحیح جمادی‌الثانیة ۴۹۹ هـ.ق. می‌باشد. چلبی در کشف‌الظنون نیز گفتهٔ سیوطی را پذیرفته است.

وی به دو زبان تازی و پارسی شعر می‌سروده و ازاین‌روی او را ذواللسانین و ذوالبیانین گفتند. سیوطی گوید کتابها در ادب بنگاشت. و متأخران سه کتاب به نامهای «الخلاص» و «دستوراللغة» و «المرقاة» به وی نسب داده‌اند. ولیکن چنانکه خواهیم دید دو نام اول از یک کتاب است.

[۶] دستوراللغة یا کتاب‌الخلاص [الف]

سمعانی دربارهٔ نطنزی گوید: کتابها در ادب داشت مانند «الخلاص»... و متأخران همه جا نام کتاب او را «دستوراللغة» نوشته‌اند. و حبیش تفلیسی در دیباچهٔ «قانون ادب» در شمار مآخذ کار خویش، نام «دستوراللغة» و «الخلاص» را بدون ذکر نگارندگان آنها آورده است. بنابراین، برخی این دو را نام دو کتاب از نطنزی پنداشته‌اند، ولیکن با توجه به این که نطنزی در دیباچه آشکارا گوید: کتاب را «الخلاص» نامیدم، و شعری نیز دربارهٔ آن چنین سروده:

کتاب‌الخلاص کتاب به
خلاص‌النطنزی یوم‌الحساب

و نیز در همان دیباچه گوید: «فهذا دستوراللغة العربیة...» مسلم میگردد که «دستوراللغة» و «خلاص» دو نام برای یک تألیف نطنزی است، و یکی از این دو نام که در دیباچهٔ «قانون ادب» حبیش آمده است تألیف کسی جز نطنزی بوده است.

وی در «دستوراللغة» یک دوره از آنچه برای دانستن زبان عرب در سدهٔ پنجم لازم بوده است گرد آورده. متن کتاب در لغت تازی است و یک پیش گفتار و یک خاتمه در دستورهای نحو و صرف آن زبان دارد. گفتارها به عربی است و واژه‌ها را به فارسی گزارش داده، و همین موضوع از نظر ما به این کتاب ارزش بسیار داده است. در بخشهای دستوری برخی از قاعده‌ها را در جدولها نگاشته تا ازبر داشتن آنها آسان گردد.

بسیاری از قواعد دستوری را به نظم آورده است[2]. در پایان کتاب دانستنیهای همگانی؛ نام ماهها، روزهای هفته، برخی دستورهای لغوی مانند حرفهای ویژهٔ زبان پارسی را آورده و دومین را شش حرف شمرده است. پ، چ، ژ، ک، ف، خو. حرف چهارم و پنجم را با سه نقطه از «ک» و «ف» جدا ساخته است. تلفظ حرف ششم واو مجهول می‌باشد. و تلفظ حرف پنجم مانند (v) بوده که امروز نیز فرهنگستانهای عرب آن دو را برابر یکدیگر قرار داده‌اند.

نام کتاب در دیباچه «الخلاص» آمده است و چند بیت زیر را که دربارهٔ آن سروده شده است آورده گوید: «و سمیته بکتاب‌الخلاص، لخلاصته کل لفظ معاد و کلام معتاص بما لابد منه العام و الخاص. ثم للتفأل بخلاص نفسی المسیئة القصاص، کما قال القائل:

کتاب‌الخلاص کتاب به
خلاص النطنزی یوم الحساب
اراح به الخلق عن کدهم
فجاء بمقصودهم فی کتاب
اذا ما تأملت مضمونه
و فکرت فی کل حد و باب
علمت حقیقة ما قلته
و قلت احفظوه کام الکتاب
فحافظه عن قلیل به
یعود ملیاً بفصل الخطاب

و قلت:

جزی الله خیراً من تأمل صنعتی
و قابل مافیها من السهو بالعفو
و اصلح ما اخطأت فیه بفضله
و فطنته و استغفرالله من سهوی[3]...»

و بنابراین شکی در نام کتاب «الخلاص» نیست، ولیکن چون مؤلف در آغاز دیباچه گوید: «فهذا دستوراللغة العربیة...» و کتاب را به دستور موصوف

---

۱ - مسلماً یکی از مآخذ عمدهٔ در تألیف معجم‌البلدان، «انساب سمعانی» بوده است. وی غالباً عنوانهای کتاب انساب را گرفته و با حذف یاء نسبت، عنوان قرار داده ومنسوبین را عیناً دنبال آن آورده، و گاهی نیز آنها را تحریف و تصحیف نموده است.

۲ - دربارهٔ اقسام فعل گوید:

جمعی اصول الفعل سبعة اضرب — لها انا فی بیت علی الوجه واصف
صحیح و مهموز مثال و اجوف — لفیف و منقوص البناء مضاعف

۳ - جای چند کلمه از این شعرها در نسخه‌ئی که ابن‌یوسف در فهرست سپهسالار [۱۷۶:۲] از آن نقل کرده است سفید بوده و من آن را از نسخه‌های دیگر افزودم.

داشته به نام «دستوراللغة» نامبردار گشته است. این کتاب در پیرامن ۷۰۰۰ بیت نوشته دارد.

کتاب برای که نگاشته شده است...؟

در دیباچهٔ نسخهٔ ۱۴۰ دانشگاه پس از نام نگارنده گوید: «لمجلس فلان» و در ۴۴۵۶ سپهسالار به جای آن «للمجلس الشریف النظامی لازال قصر عمره عامراً» آمده و در نسخهٔ دارالکتب عربی مصر (فهرست ۱۳:۲) جملهٔ «جمال الملک النظامی» و در نسخهٔ ۱۸۰ دهخدا «حررهاالخادم لمجلس مولانا امیرالمومنین اعزهالله و انصاره الحسین‌بن ابراهیم النطنزی» دیده میشود، و در نسخه‌های ۴۶۳ و ۴۶۴ مجلس و ۹۰ دهخدا همهٔ این عبارت افتاده است.

ابن‌یوسف در فهرست پیشین سپهسالار (۱۷۶:۲) حدس میزند که دستوراللغة از برای خواجه نظام الملک (م ۴۸۵ هـ.ق.) نگاشته شده باشد.

آغاز: الحمدلله الذی ابدع العالم بقدرته و خص بنی آدم... و بعد فهذا دستوراللغة العربیة[1]... حررها الشیخ الادیب... النطنزی ... لمجلس... خاصة و للمسلمین عامة و قال قسمته علی ثمانیة و عشرین کتاباً... و کل کتاب اثناعشر بابا و فسرت بعضها بالعجمیة الظاهرة و بعضها بالعربیة السائرة...

انجام:

والتی لایدخل العربیة ستة، و هی: پ، چ، ژ، گ، ف، خو. بیت یجمع الحروف کلها[2] فی‌الدعاء.

جزی الله ذا لفظ یعاضد قائلا
تطوع أغث شخص الحسین برحمتک[3]
گرچه ز خاک دست نطنزی شود تباه
یک چند یادگار بود زو خط سیاه[4]
آنکس که این بخواند اورا دعا کند
یا رب عفو کنش به قیامت همه گناه[5]

ترتیب کتاب:

چنانکه دیدیم در دیباچه آن را بر ۲۸ کتاب به‌شمار منازل قمر، و هر کتاب بر دوازده باب به‌شمار ماههای سال مرتب دانسته. ولیکن در عمل هیچیک از ۲۸ کتاب را به دوازده باب تقسیم نکرده بلکه در هر کتاب نخست سه باب برای اسمائی که اولشان مفتوح و مضموم و مکسور است ساخته. و سپس شش باب برای افعال ثلاثی مجرد به‌ترتیب زیر آورده است:

۱ - بعث یبعث: عین در ماضی و مستقبل هر دو مفتوح.
۲ - برز یبرز: ماضی مفتوح، مستقبل مضموم.
۳ - بسم یبسم: ماضی مفتوح و مستقبل مکسور.
۴ - بلع و یبلع: ماضی مکسور و مستقبل مفتوح.
۵ - بصر یبصر: ماضی و مستقبل مضموم.
۶ - بهت یبهت: افعال مجهول که معلوم ندارند.

بنابراین، مکسورالعین در ماضی و مستقبل، در این کتاب دیده نمی‌شود. و پس از این شش باب، ابواب ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید. و در هر یک نخست؛ صحیح و سپس معتل و مضاعف را آورده است. شگفت این که تقسیم‌بندی به دوازده باب در کتاب دیگر نطنزی به نام «مرقات» دیده میشود. نطنزی پس از پایان ۲۸باب، خاتمه‌ای در ۳۵ بند، به عنوان فصل و باب و گاهی بی‌عنوان آورده است.

نسخهٔ این کتاب خط رجب ۴۷۵ هـ.ق. نزد فخرالدین نصیری و خط ۵۹۲ هـ.ق. نزد دهخدا و خط ۶۴۳ هـ.ق. نزد ملک و خط ۸۴۵ هـ.ق. نزد دکتر کیا موجود است. رجوع به فرهنگنامه‌های عربی به فارسی شود.

[۷] مرقات [ب]

کتاب دیگر که به نطنزی منسوب شده است «مرقات» یا «صحائف» نامیده شده است. و چون در دیباچهٔ کتاب این دو کلمه به کار رفته است، چلبی در کشف‌الظنون در حرف صاد و حرف میم این کتاب را، بدون تذکر اینکه این دو اسم یک کتاب می‌باشد، و بدون معرفی نگارنده‌اش یادکرده است.

نخستین کس که این کتاب را به نطنزی نسبت داده است بلوشه[6] در فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس است که در (ج ۲ ص ۱۷۳ - ۱۷۲) هنگام معرفی نسخهٔ آن کتابخانه، پس از نقل بخشی از دیباچه که با

---

۱ - فهذا دستور الادب فی‌اللغة العربیة. نسخهٔ ۹۰ دهخدا.
۲ - نسخهٔ ۱۸۰ دهخدا به این جا پایان یافته و نوشته شده: تمت الکتاب بحمدالله... و سپس تاریخ کتابت نسخه را نوشته است.
۳ - نسخهٔ ۴۴۵۶ سپهسالار و [۴۶۳ مجلس] به این جا پایان یافته. گوید: تمت بحمدالله تعالی...
۴ - اینجا پایان نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی معارف است [فهرست ۱۹۴:۱].
۵ - اینجا پایان نسخهٔ دانشگاه و نسخه‌های کهن دیگر است.
6 - Bibliothèque Nationale - Catalogue des Manuscrits Persan, par Edgar Blochet, II, Paris 1912 - n. 172 - 173.

منقول کشف‌الظنون و با نسخهٔ فخرالدین نصیری تهران، و الوجامع در بورسه مطابقت دارد، متذکر میگردد که نام مؤلف در دیباچه نیامده است و فقط مردی ترک که مطلع بر تاریخ ادب و مالک نسخه بوده، در پشت نسخه آن را به نظنزی نسبت کرده است.

باری در انشاء و مضمون دیباچهٔ «مرقات» با مضمون دیباچهٔ «دستوراللغة» نظنزی شباهتی دیده میشود.

این کتاب را مؤلف برای مبتدیان در دوازده باب ساخته، و این تقسیم‌بندی در دیباچهٔ «دستوراللغة» نظنزی نیز دیده میشود.

آغاز: الحمدلله مبدع‌الاشیاء بقدرته و مصورها ببدایع حکمته... و بعد فهذه «صحایف» تتضمن أسماء مترجمة لابد للمبتدی... لیکون «مرقاة» له بمعرفة کلام العرب... و هی تشتمل علی اثنی عشر باباً. الباب الاول فی ذکر المبادی و الاعضا؛ الذکر: نر. الانثی: ماده...

فهرست دیگر بابها: ۲ - اصناف مردم. ۳ - داروها و بیماریها. ۴ - خوراکیها و آشامیدنیها. ۵ - سلاحها و متاعها.

نسخه‌های این کتاب در دانشگاه تهران و کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ (۹۴۵) و الوجامع در بورسه موجود است.

سدهٔ ششم

در سدهٔ ششم چهار استاد سخن و لغت در خراسان شهرت داشته‌اند: میدانی (م ۵۱۸ هـ.ق.)، زمخشری (م ۵۳۸ هـ.ق.)، بوجعفرک بیهقی (م ۵۴۴ هـ.ق.)، وطواط (م ۵۷۳ هـ.ق.). میدانی و زمخشری با یکدیگر رقابت نیز داشته‌اند[1]. من در این مقاله دربارهٔ هر یک از این چهار تن و پیروان آنان در بخشهای جداگانه بحث خواهم نمود، و فرهنگهای این سده را در شش بخش معرفی میکنم:

۱ - میدانی (م ۵۱۸ هـ.ق.) و پیروانش.
۲ - زمخشری (م ۵۳۸ هـ.ق.) و «مقدمة‌الادب».
۳ - بوجعفرک بیهقی (م ۵۴۴ هـ.ق.) و «تاج‌المصادر».
۴ - وطواط (م ۵۷۳ هـ.ق.).
۵ - لغات قرآن «تراجم‌الاعاجم».
۶ - حبیش تفلیسی و فرهنگهایش.

بخش نخست
میدانیها و پیروان ایشان

الف: «السامی فی‌الاسامی» از میدانی ابوالفضل احمد.

ب: «الابانه» در شرح السامی فی‌الاسامی.

ج: «الاسمی فی‌الاسماء» از پسر میدانی سعیدبن احمد.

د: ترتیب اسمی فی‌الاسماء.

[۸] السامی فی‌الاسامی [الف]

نگارنده: میدانی؛ احمد پسر محمّد پسر احمد پسر ابراهیم میدانی[2] نیشابوری است. سمعانی در انساب گوید وی به من اجازت داد. یاقوت در «معجم‌الادباء - ۴۵:۵» گزارش احوالش از عبدالغافر در «السیاق»[3] و حواری در «ضالة‌الادیب»[4] و بیهقی در «وشاح‌الدمیة»[5] نقل کرده است. و ابن‌خلکان در «وفیات‌الاعیان - ۴۸» و سیوطی در «بغیة‌الوعاة - ص ۱۵۵» و بالاخره اسماعیل‌پاشا در «هدیّة‌العارفین» و خوانساری در «روضات» و قمی در «هدیة‌الاحباب» آورده‌اند. وی معاصر زمخشری و استاد بیهقی است که هر دو یاد خواهند شد. مرگ او را همگی در رمضان سال ۵۱۸ هـ.ق. نوشته و گویند در میدان زیاد در نیشابور به خاک سپرده شد. و بیشتر ایشان داستان

---

۱ - گویند چون میدانی جامع‌الامثال را نگاشت و به دست زمخشری رسید بر آن رشک برده، بر نام میدانی، نونی افزود تا «نمیدانی» خوانده شود. چون داستان به گوش میدانی رسید، میم زمخشری را به نون تبدیل کرد تا «زنخشری» گردید. و آن در فارسی فروشندهٔ زن خویش می‌باشد. ابن‌خلکان و سیوطی متأخران، این داستان را به درازا نقل کرده‌اند.

۲ - میدان از محال نیشابور است که خانهٔ وی در آن بوده (معجم الادباء ۴۵:۵) نسبت به میدان زیادبن عبدالرحمان که محله‌ای به نیشابور بود. (وفیات الاعیان ابن‌خلکان).

۳ - «سیاق» دنباله‌ای است بر تاریخ نیشابور از حاکم (۴۰۵) که آن را عبدالغافربن اسماعیل‌بن عبدالغافر فارسی قشیری (۴۵۱ - ۵۲۹) نگاشت. نسخهٔ عکسی ناقص آن در کتابخانهٔ ملی و نسخهٔ دیگر نزد آقای فروزانفر در تهران می‌باشد.

۴ - ضالة‌الادیب فی‌الجمع بین الصحاح و التهذیب در لغت از تاج‌الدین محمودبن ابی‌الحواری (زنده در ۵۸۰) (کشف‌الظنون) مقدمه‌ای داشته و یاقوت احوال عده‌ای از لغویان را مانند بوجعفرک بیهقی و غیره از این مقدمه نقل می‌کند.

۵ - ذیل دمیة‌القصر باخرزی است، از علی‌بن زید بیهقی صاحب «تاریخ بیهق» و در آن شعراء معاصر خود را جمع کرده است.

مشاجرهٔ او را با زمخشری نیز یاد کرده‌اند.

آثار میدانی: ۱- جامع‌الامثال[۱]. ۲- السامی فی‌الاسامی. جای گفتگو. ۳- الانموذج در نحو. ۴- الهادی للشادی[۲]. ۵- نحو میدانی. ۶- نزهة‌الطرف فی علم‌الصرف[۳]. ۷- شرح‌المفضلیات[۴]. ۸- منیة‌الراضی فی رسائل‌القاضی. ۹- المصادر. ۱۰- غریب‌اللغة. ۱۱- مأوی‌الغریب و مرعی‌الاریب.

یاقوت تنها شمارهٔ یک تا هشت را یاد کرده، و ابن‌خلکان تنها یکم و دوم را، و سیوطی شمارهٔ ۴ و ۵ را نیاورده. و مصادر را سیوطی و چلبی و اسماعیل‌پاشا آورده‌اند و ۱۰ و ۱۱ را فقط اسماعیل‌پاشا یاد کرده است.

«السامی فی‌الاسامی» را میدانی در دیباچه به مجلس عمید أجل اعز، ثقة‌الملک شمس‌الکتاب ابوابرکات علی‌بن مسعودبن اسماعیل ادام الله رفعته، پیشکش ساخت، و به «السامی فی‌الاسامی» نامید.

ترتیب کتاب: نگارنده، کلمات را به جای ترتیب لفظی به‌ترتیب معانی آنها مانند «البلغة» بسیجیده، و واژه‌ها را در چهار بخش گردآورده است:

۱ - واژه‌های مذهبی، شرعیات اسلامی و غیراسلامی، در پنج باب. ۲ - حیوانها و حیوانیها، بیست و هفت باب. ۳ - آسمانیها و ستاره‌شناسی، در پنج باب. ۴ - زمینیها مانند جغرافیا، شش باب. و در هر باب فصلها دارد.

واژه‌ها را به فارسی ترجمه کرده، و جمعهای قیاسی را نیاورده، بلکه فصلی در دیباچهٔ کتاب برای جمعهای قیاسی و دستورهای آن جدا ساخته است.

دیباچهٔ کتاب و عنوان بندها به تازی است. و در پایان دیباچه، پس از فصل جمعهای قیاسی، گوید: تشویقهای استادم ابوالحسن علی‌بن احمد[۵] فنجگردی[۶] بود که مرا به تهذیب این کتاب واداشت.

این دیباچه در نسخه‌های دست‌نویس کم و زیاد شده است.

آغاز: الحمدلله الذی لایتم امر دون حمده...

تاریخ تألیف: در پایان کتاب چنین آمده است[۷]: قال الشیخ الامام... المیدانی... تقدر الفراغ من جمع هذا الکتاب فی‌الرابع عشر من شهر رمضان سنة سبع و تسعین و اربعمایة.

چاپ السامی: یک - علی‌اصغربن عبدالجبار اصفهانی نسخی از این کتاب را تطبیق کرده و لغات عربی را از قاموس و ترجمهٔ آن، و لغات فارسی آن را از برهان استخراج و تصحیح (و گاهی تصحیف) کرده و به سال ۱۲۶۵ تا ۱۲۷۳ در تهران به چاپ سنگ منتشر کرده است. و در حاشیهٔ آن «سرالادب» و در دنبال آن «فروق اللغات» نورالدین پسر سیّدنعمة الله را (بی خاتمه) و شرح قصیدهٔ کعب‌بن زهیر را نهاده است. و «السامی فی‌الاسامی» ۱۰۹ صفحهٔ آغاز این مجموعه را اشغال کرده است. فیشهای لغتنامهٔ دهخدا از روی این نسخه است نه نسخهٔ خطی ایشان به شمارهٔ (۱۰۶).

دو - همان نسخهٔ بالا مجدداً در سال ۱۲۷۵ هـ. ق. به خط محمّد علی‌بن محمّد رضا خوانساری در تهران با همان سه کتاب چاپ شده است.

نسخه‌های این کتاب خط ۵۶۵ هـ. ق.

---

۱ - این کتاب به نام «مجمع‌الامثال» با ترجمهٔ لاتن از فریتا گ در «بن» در ۳ جزء به سال ۱۸۳۸ م، و سپس در بولاق در ۲ جلد به سال ۱۲۸۴ هـ. ق. و یکبار در تهران با ترتیب شیخ حسین‌بن ابوبکر نجمی کرمانی در یک جلد (۷۸۱ ص) و نیز در مصر در ۱۳۱۰ هـ. ق. چاپ شده است. و ابراهیم الاحدب طرابلسی‌بن علی (م ۱۳۰۸ هـ. ق.) این کتاب را به نظم آورده و به نام «فرائدالآل فی مجمع‌الامثال» در بیروت به سال (۱۳۱۲ هـ. ق.) با شرحهائی از شیخ ابراهیم الاحدب چاپ شده است، و در آخر آن صد صفحه فهرستهای سودمند نهاده‌اند.

۲ - این کتاب فارسی است و در تهران توسط شفیعی در ۱۳۷۳ هـ. ق. چاپ شده. و آن در سه قسمت است و قسمت اول ۱۲ باب دارد. کاترمر خاورشناس فرانسوی قسمتی از آن را به فرانسه در پاریس به سال ۱۸۳۸ م. چاپ کرد. و نسخهٔ خط ۶۸۲ هـ. ق. آن در دانشگاه تهران است.

۳ - ده باب دارد، و در استانبول به سال ۱۳۰۲ و در مصر به سال ۱۳۲۸ هـ. ق. و سپس توسط شفیعی در تهران ۱۳۷۳ هـ. ق. چاپ شد.

۴ - شرح اسم تفضیل‌های زبان تازی است (هدیة‌العارفین ۱:۸۲).

۵ - در نسخهٔ «السامی» چاپی، بجای احمد، محمد دیده میشود.

۶ - علی‌بن احمد فنجگردی (از دیه‌های نیشابور) (م ۵۱۳) را یاقوت در «معجم‌الادباء» به نقل از «وشاح» بیهقی و «السیاق» عبدالغافر فارسی، آورده گوید: میدانی در دیباچهٔ «السامی» نام او آورده است، اما یاقوت کتابی بدو نسبت نداده است، ولیکن ابن‌شهر آشوب در «معالم‌العلماء - ص ۶۳» کتابی در اشعار علی به نام «تاج‌الاشعار» بدو نسبت داده است. و قطب‌الدین کندری نیز در پایان سدهٔ ششم «تاج‌الاشعار» فنجگردی را در شمار مدارک تألیف خود «انوارالعقول فی اشعار وصی‌الرسول» در دیباچهٔ آن یاد کرده گوید در این کتاب ۲۰۰ شعر علی جمع شده است. و نسخهٔ ناقص این کتاب به شمارهٔ ۱۰۰ در کتابخانهٔ سپهسالار موجود است.

۷ - این جمله‌ها از پایان نسخهٔ چاپی افتاده است و از آخر نسخهٔ موقر موجود در کتابخانهٔ دانشگاه تهران (ش ۱۴۷۹) نقل شده. (تاریخ تألیف ۴۹۷ ق.). در آخر نسخهٔ «بشیرآغا ۶۷۹» و نسخهٔ داماد ابراهیم‌پاشا «خط ۶۵۱ هـ. ق.» و نسخهٔ «و ۱۳۸» نصیری خط ۶۱۵ هـ. ق. نیز آمده است.

کتابخانه‌ای در خراجچی‌اغلو و خط ۶۰۰ هـ.ق. در دانشگاه تهران، و خط ۶۰۱ هـ.ق. در داماد ابراهیم‌پاشا و خط ۶۲۵ هـ.ق. در ترخان والده هست.

[۹] الابانة «شرح السامی فی‌الاسامی» [ب]

یکی از دانشمندان در پایان سدهٔ ششم یا آغاز هفتم شرحی بر السامی نگاشته است. صاحب روضات (در ص ۸۰ ج اول) در بارهٔ السامی گوید: و یکی از دانشمندان در کشف رمزها و رفع اشکالات این کتاب شرحی نگاشته و نام آن را «الابانة» نهاده است، و نسخه‌ای از آن نزد من هست (پایان). سروری کاشانی در فرهنگ خویش در چند جا از شرح سامی فی‌الاسامی نقل کرده ولی نام کتاب را نیاورده است. و من فقط یک نسخهٔ خط ۶۸۲ هـ.ق. در دانشگاه تهران، و یک نسخهٔ ناقص پرغلط آن را در کتابخانهٔ ملک یافته و آغاز آن را نقل میکنم.

آغاز:

حمدالله کاشف کل خطب و دافع کل کرب، الذی بعث محمّد (ص) بالدین القویم و الذکر الحکیم و البراهین الواضحة والدلایل اللایحة صلی الله... و بعد فانی لما توسمت کتاب «السامی فی الاسامی» الفیت بعد ترجمان الفاظه بشعة شعة، یعسر علی المتعلمین فهمها، فدعتنی الی شرح ما استغلق منها، فاجبتها اجابة المطیع وجد منه لجهد المستطیع، و سمیته کتاب «الابانة» والله ولی‌الاعانة.

نسخه‌های این کتاب در کتابخانهٔ صاحب روضات و دانشگاه تهران و ملک ۴۱۳ هست.

[۱۰] الاسمی فی‌الاسما[1] [ج]

مؤلف: میدانی دوم، ابوسعد سعید پسر احمد پسر محمّد پسر احمد میدانی نحوی است. یاقوت نام وی را در پایان احوال پدرش در معجم‌الادباء (ج ۵ ص ۵۱) آورده گوید: عبدالغافر در ذیل تاریخ نیشابور «کتاب‌السیاق» احوال او پس از احوال پدرش یاد کرده است. و نیز ما (یاقوت) آن را در باب خود یاد خواهیم کرد ولیکن یاقوت در باب سین، احوال این مرد و وعدهٔ خویش را فراموش کرده است، و سیوطی در «بغیةالوعاة ص ۲۵۴» او را یاد کرد، و مرگ او را در ۵۳۹ هـ.ق. نوشت، و کتابهای زیر را به وی نسبت کرد.

- الاسمی فی‌الاسماء که آن را از کتاب پدر بیرون آورد.
- غرائب‌اللغة.
- نحوالفقهاء.

اسماعیل‌پاشا در هدیةالعارفین (ج ۱ ص ۳۹۱) نیز عیناً از سیوطی گرفته است. چلبی در دنبال کلمهٔ «الاسمی فی‌الاسماء» گوید: آن را از کتاب پدرش گرفته است. (پایان). ولیکن من تاکنون نسخه‌ای از این کتاب در جائی سراغ ندارم، جز این که در آغاز نسخهٔ السامی شمارهٔ ۱۳۸ کتابخانهٔ فخرالدین نصیری که اکنون جزء کتابخانهٔ دانشگاه تهران است، در هفت برگ جداگانه دیده میشود، و کسی بر آن چنین نوشته است:

«هفت ورق از کتاب «کفایة الاسماء» است و مابقی «سامی» می‌باشد». اما دیباچهٔ این کتاب دارای نشانهائی است که از «الاسمی فی‌الاسماء» در دست داریم، و من گمان دارم که این کتاب نسخهٔ ناقص «الاسمی فی‌الاسماء» باشد.

و اینک برای روشن شدن موضوع آغاز آن را می‌آورم:

آغاز:

الحمدلله رب‌العالمین و الصلاة والسلام... اما بعد چون محقق است که طالب علم را از لغت عرب چاره نیست، و طباع بر مختصرات مایل؛ این مختصر از اسماء نوشته شد بر ترتیبی که مؤلف «سامی» رحمةالله علیه آن را جمع کرده بود، و هر اسمی که از مصادر معلوم میشد طرح کرده آمد، با جموع قیاسی و مکررات ابواب تازی، الا در نود و نه نام باری سبحانه و تعالی، و چند لفظ دیگرکه ترتیب سخن مقتضی آن بود یا از فایده خالی نبود و قریب هزار اسم که دانش آن ضرورت بود، اکثر از قرآن مجید و بعضی اخبار و امثال و اشعار بر آن زیاده گشت. و باب جموع آنچه غالب بود به آخر آن افزوده به پارسی، و مجموع آن سه ربع «سامی» گشت مشتمل بر چهار قسم...

گرچه ترتیب کتاب مانند «سامی» است ولیکن عبارات و مطالب به کلی جداست.

نسخهٔ ناقص این کتاب در دانشگاه تهران

---

۱ - برخی آن را «الاسما فی‌الاسما» نوشته‌اند و در مقدمهٔ چاپ «الهادی» و «نزهةالطرف» تألیف میدانی اول پدر مؤلف (چ تهران) به غلط «الاثمار فی‌الاسماء» چاپ شده است.

هست. و در آغاز کتاب «السامی» نهاده شده است، و فقط هفت برگ آغاز کتاب را در بر دارد. خط سدهٔ نهم یا دهم است.

[۱۱] ترتیب اسمی فی‌الاسما [د]

یک لغتنامهٔ عربی به فارسی در کتابخانهٔ دانشگاه به شمارهٔ ۱۷۰ موجود است که نگارندهٔ آن کتاب «الاسمی فی‌الاسماء» را به‌ترتیب حروف هجا مرتب ساخته است. و من آن را در فهرست آن کتابخانه (ج ۲ ص ۴۴۰) به عنوان «لغت عربی به فارسی» معرفی کرده‌ام.

آغاز:

الحمدلله الذی کرم بنی‌آدم علی‌الوری... و ذوی‌الفنون صنفوا افناناً... و منهم الشیخ المرحوم فاضل اهل وقته فی‌العلوم احمدبن محمّد المیدانی طیب‌الله ثراه، صنف کتاب «الاسمی فی‌الاسماء»[۱]. فاخذ العبد نسخة بیده مرتباً، و جعلها ثمانیة و عشرین باباً فی کل باب ثمانیة و عشرین فصلا... باب الالف و فصله؛ الاء: شجر... فصل الباء. الباری: آفریننده...

انجام: الیحیی: اسم نبی علیه السلام. ابویحیی: ملک‌الموت.

الیفی؛ یهتان: تنور.

نسخهٔ این کتاب در دانشگاه تهران ۱۷۰ هست.

بخش دوم
زمخشری

الف: مقدمةالادب فارسی

ب: مقدمةالادب خوارزمی

[۱۲] مقدمةالادب [الف]
فارسی

نگارنده: زمخشری ملقب به جارالله و فخر خوارزم، محمودبن عمربن محمّدبن عمر مکنی به ابوالقاسم خوارزمی دانشمند معتزلی سدهٔ ششم، از پیشوایان علم تفسیر و حدیث و فقه در مذهب ابوحنیفه و علوم ادب، نحو، لغت و بیان بوده است. در دیه زمخشر در خوارزم به سال ۴۶۷ هـ.ق. بزاده و به بغداد آمده به مکه شد، و مدتها مجاور آنجا بود، و لقب «جارالله» یافت. او معاصر میدانی است، و مشاجرات آن دو در حاشیهٔ (ص ۲۰۷) یاد شد. گویند وی یک پای خود را در یکی از سفرها از دست داده و با پای چوبین راه میرفت. مرگ او در شهر جرجانیهٔ خوارزم به سال ۵۳۸ هـ.ق. واقع شده است. احوال او را در همهٔ کتب تاریخ و رجال می‌بینیم؛ سمعانی و ابن‌خلکان جلد دوم، بغیةالوعاة ص ۳۸۸، روضات ص ۲۱۱ دیده شود.

آثار زمخشری:

– اساس‌البلاغة. لغتنامه‌ای است تازی به تازی. و در آن معنی واژه را از نظر جمله‌بندی، نه از نظر ریشه، بررسی کرده است. (چ مصر ۲ ج ۱۲۹۹ و ۱۳۲۹ هـ.ق.).

– اطواق‌الذهب. مانند مقامات. با ترجمهٔ آلمانی در وین (۱۸۳۵ م.). و اشتوتگارت (۱۷۶۳ م.)، و با ترجمهٔ فرانسوی در پاریس (۱۸۷۶ م.)، و به تنهائی در مصر چاپ شده است. شرف شفروه شاعر فارسی زبان اصفهانی (م ۵۹۸ هـ.ق.) «اطباق‌الذهب» را در مقابل این کتاب نگاشت، که در مصر (۱۲۸۰ هـ.ق.) و بیروت (۱۳۰۹ هـ.ق.) با حاشیه چاپ شده است.

– اعجب‌العجب فی شرح لامیةالعرب. (چ مصر ۱۳۲۴ هـ.ق.).

– امکنه و جبال و میاه. فرهنگ جغرافیائی است. (چ لیدن ۱۸۵۶ م.، با ترجمهٔ لاتین و «الامالی»).

– انموذج. مکرر چاپ شده است. مختصری است از «المفصل» او.

– دیوان شعر او به تازی، مرتب به حروف. نسخهٔ آن در کتابخانهٔ خدیوی مصر است. و «دیوان‌التمثیل» و «دیوان‌الرسائل».

– ربیع‌الابرار. نسخه‌هایش فراوان است.

– الرائض فی علم‌الفرائض. و «رؤس المسائل» در فقه.

– الفائق. غریب‌الحدیث. (چ حیدرآباد ۲ ج، ۱۳۲۴ هـ.ق.).

– القسطاس، در عروض. نسخهٔ برلن و لیدن.

---

۱ – میگوید: کتاب الاسمی فی‌الاسما تألیف احمدبن محمّد را مرتب کردم... ولی میدانیم که «الاسمی فی‌الاسما» تألیف سعید پسر احمد است. بنابراین یا مؤلف کتاب سعیدبن احمد را مرتب کرده و در این جا کلمهٔ «سعیدبن...» از قلم افتاده است، و یا آنکه مؤلف، کتاب احمد میدانی را مرتب کرده و در این‌جا به جای «السامی فی‌الاسامی» به غلط نام «الاسمی فی‌الاسما» را یاد کرده است.

– قصیدهٔ بعوضیه و جز آن دربارهٔ غزالی. نسخهٔ برلن. و «متشابه اسامی‌الرواة» و «المفردالمؤتلف»، و «معجم‌الحدود».

–کشاف. در تفسیر قرآن که به‌سبب معتزلی بودن مؤلف و آزادی‌خواهی و صراحت لهجه که داشت، شهرت بسزا گرفته و چلبی چندین صفحه به شمارش کارهائی که دربارهٔ آن انجام شده، اختصاص داده است. و معجم المطبوعات چاپهای آن را بر شمرده است.

–کلمة الشهادة، نسخهٔ برلن.

– المحاجاة. چیستانهای علمی نحو یا «احاجی نحویه». نسخهٔ خدیوی مصر.

– المستقصی. در امثال. آن را مقابل «مجمع‌الامثال» میدانی نگاشت. (خدیوی، مصر ۱۷۸ ص).

– المفصل، در نحو. متن آن در کریستیانا توسط J.P. Broch (بروخ) در ۱۸۹۵ و ۱۸۷۹ م. و لایپزیک ۱۸۸۲ م. و مکرر در مصر و هند چاپ شده است. و «شرح مشکلات المفصل».

– مقامات. (چ مصر ۱۳۱۲ هـ.ق.) و «الرسالة الناصحة» و «سوائرالامثال».

– مقدمةالادب. جای گفتگو.

– نزهةالمتأنس. نسخهٔ ایاصوفیه. و «صمیم العربیة» و «المجاز والاستعارة».

– نصائح‌الصغار. نسخهٔ بریتش موزیوم و برلن. یا «النصائح الکبار» و «ضالةالناشد».

– نوابغ‌الکلم. لغت. با ترجمهٔ فرانسه از بربیه مینار، در پاریس (۱۸۷۶ م.) چاپ شد، و متن آن در مصر (۱۲۸۷ و ۱۳۰۵ هـ.ق.) و بیروت (۱۳۰۶ هـ.ق.) چاپ شده است.

مقدمةالادب: زمخشری برای هر یک از نگارشهای لغوی خود «اساس‌البلاغة» و «الفائق» و «المستقصی» و «مقدمةالادب» خصوصیتی در نظر گرفت که بیشتر کتابهای لغت فاقد آن بودند. در نخستین آنها جنبهٔ فصاحت و جمله‌بندی، و در دومین لغات حدیث، و در سوم امثال را در نظر گرفت. و در کتاب چهارم ترجمهٔ واژه‌های تازی را به فارسی و ترجمهٔ آنها را به خوارزمی[1] در نظر داشت، و از این راه خدمتی بزرگ به فرهنگ ایرانی نموده است.

ترتیب: مقدمةالادب همچنان که در دیباچهٔ آن یادآوری شده در پنج بخش است:

۱ – نامها (الاسماء) ۲ – فعل‌ها (الافعال) ۳ – حرفها (الحروف) ۴ – گردانیدن نامها (صرف الاسماء) ۵ – گردانیدن فعلها (صرف الافعال).

سه بخش اول کتاب، لغت‌شناسی است، و دو بخش آخر، دستور زبان می‌باشد. و بیشتر کتاب را همان دو بخش اول گرفته است[2].

بخش یکم را به بابهای کوتاه، نامرتب و به‌طور دستگاهی و بی‌شماره، تقسیم‌بندی کرده، و در هر باب نامهائی راکه از نظر معنی به آن باب نزدیک است گرد آورده و به فارسی ترجمه نموده است، چنانکه باب وقت... باب آسمان... باب خاک... باب معدن... و... و بخش دوم را به پنج باب معلوم و یک باب مجهول مرتب کرده است. ص ۲۱۲ دیده شود.

پیشکش کتاب: زمخشری کتاب را در دیباچه به نام الأمیر الاجل الاسفهسالار بهاءالدین علاءالدوله ابوالظفر اتسوزبن خوارزمشاه ادام الله... آراسته است.

آتسز در سالهای ۵۲۲–۵۵۱ هـ.ق. پادشاهی کرده[3] و ممدوح رشید وطواط است، و این مرد «حدائق السحر» خویش به نام او ساخت، و نیز ممدوح ادیب صابر و امیر معزی و خاقانی می‌باشد.

ترجمه: از مقدمةالادب دو ترجمه می‌شناسیم:

یک – ترجمهٔ خوارزمی؛ که چون گمان میرود از خود زمخشری باشد، و خوارزمی خود لهجه‌ای ایرانی است، آن را جداگانه معرفی خواهم کرد.

دو – ترجمهٔ ترکی:

---

۱ – بنابراین که نسخهٔ خوارزمی نیز از خود زمخشری باشد.

۲ – خصوصیات نسخهٔ چاپی دیده شود.

۳ – چلبی در حرف میم کشف‌الظنون «مقدمة» را درست معرفی کرده است. ولیکن در حرف دال، در عنوان «دیوان الادب» تألیف فارابی (م ۳۵۰ هـ. ق.) دچار اشتباه لفظی گردیده و خصوصیات «مقدمةالادب» را دربارهٔ «دیوان الادب» تکرار کرده است. و بنابراین باید مراجعه کنندگان بکشف‌الظنون در عنوان «دیوان الادب» جمله‌های زیر را زائد بشمارند: «الفه لاتسزبن خوارزمشاه و صدر اسمه فی خطبته و هو کتاب معتبر و هو علی خمسة اقسام: الاول فی‌الاسماء، الثانی فی‌الافعال، الثالث فی‌الحروف، الرابع فی تصرف‌الاسماء، الخامس فی تصرف‌الافعال» چه این جملات دربارهٔ «مقدمةالادب» است، نه «دیوان الادب» که نگارنده‌اش فارابی، دویست سال پیش از اتسز درگذشته است. «دیوان الادب» عربی است و در شش کتاب است:

۱ – سالم. ۲ – مضاعف. ۳ – مثال. ۴ – ذوثلاثة (اجوف). ۵ – ذواربعة (ناقص). ۶ – مهموز.

این اشتباه کشف‌الظنون، ابن یوسف را نیز (در فهرست پیشین سپهسالار ج ۲ ص ۱۰۴) بحدسهائی وادار کرده است.

چلبی گوید: ملا احمدبن خیرالدین الکوز حصاری مشهور به خواجه اسحاق افندی (م ۱۱۲۰ هـ.ق.) آن را به ترکی ترجمه کرد و «اقصی الارب فی ترجمة مقدمةالادب» نامید و مقبول عامه و دانشمندان قرار گرفت و چنانکه خواهیم دید نسخهٔ ۳۲۲ ترخان والده در سلیمانیه استانبول، و نسخهٔ ۴۸۵ مجلس، هم فارسی و هم ترکی را دربر دارد.

آغاز: الحمدلله الذی فضل علی جمیع الالسنة، لسان‌العرب، کما فضّل الکتاب‌المنزل به علی سائر الکتب... سپاس مر خدای را آن خدای را که افزون کرد بر همهٔ زبانها زبان تازی را چنانکه افزون کرد کتاب فرود آورده به وی، بر دیگر کتابها...[1]

خلاصهٔ مقدمةالادب. چنانکه در سدهٔ هشتم خواهم گفت، کسی این کتاب را به نام «ترشیح الفضائل» خلاصه کرده است.

چاپ: دانشمند آلمانی وتزستاین (J. G. Wetzstein) سه قسمت اول این کتاب را در لایپزیک به سال ۱۸۴۳ م. با فهرست چاپ کرده است. او نسخهٔ چاپی را با هفت نسخه به‌ترتیب زیر مقابلت و تصحیح کرده است:

۱ - کتابخانهٔ بدلانیة در شهر اقسونیة. نسخهٔ کامل. و نشان آن در چاپی (۲) می‌باشد.

۲ - نیز همان کتابخانهٔ بدلانیة. این نسخه فقط بخش یکم را در بر دارد، و حاشیه‌های بسیار بر آن نوشته‌اند. و نشان این نسخه در چاپی (۳) می‌باشد.

۳ - نیز در همان کتابخانه. نسخهٔ کامل... و نشان آن در چاپی (۴) است.

۴ - نسخهٔ شخصی چاپ‌کننده (وتزستاین) که از لندره خریداری کرده، و نشان آن را در چاپی (۵) نهاده است.

۵ - نسخهٔ کتابخانهٔ قیصری در شهربج. فقط پنجاه صفحهٔ اول چاپی با این نسخه مقابلت شده است و نشان آن (۶) می‌باشد.

۶ - کتابخانهٔ سلطنتی برلن. که از صفحهٔ پنجاه به بعد را با آن مقابلت کرده است، و نشان آن را نیز (۶) قرار داده است.

۷ - کتابخانهٔ شهرداری لیپسیا. که نشان آن (۷) می‌باشد.

نسخهٔ چاپ وتزستاین فقط سه بخش اول کتاب است و در پیرامن ۷۵۵۰ بیت نوشته دارد که در ۲۸۸ صفحه حروف چاپ شده. هر صفحه ۲۳ سطر و در پیرامن ۳۰ بیت نوشته دارد. قسمت یکم ۷۵ ص / ۲۵۰۰ بیت است. قسمت دوم ۲۰۱ ص / ۶۰۰۰ بیت و قسمت سوم فقط دو صفحه و پنجاه بیت است. و سپس وتزستاین یازده صفحه اضافات و تصحیحات از روی نسخهٔ برلن در پایان کتاب افزوده است.

مصحح (وتزستاین) در پایان نسخه، فهرست الفبائی از همهٔ واژه‌های تازی این کتاب تهیه کرده و در ۲۶۹ صفحهٔ سه ستونی، هر ستون ۳۵ سطر چاپ کرده است، و همهٔ آن در پیرامن شانزده هزار واژه می‌باشد.

[۱۳] مقدمةالادب خوارزمی [ب]

اخیراً آقای زکی ولیدی طوغان، نسخه‌ای از مقدمةالادب یافت که ترجمهٔ آن به جای فارسی دری، به لهجهٔ خوارزمی نوشته شده است. و چون خط آن بد و ناخوان بود همان را گراور کرد و به سال ۱۹۵۱ م. با مقدمهٔ ترکی در استانبول چاپ و منتشر ساخت.

این نسخه شامل چهار قسمت از پنج مقدمه است، و فقط دو قسمت اول و دوم را به خوارزمی ترجمه کرده و دو قسمت دیگر بی‌ترجمه است. و از آغاز آن چند باب افتاده و از کلمهٔ عم. ج اعمام... در باب خویشاوندان (مطابق ص ۴۴، چ لایپزیک) آغاز شده است. انجام قسم اول کتاب فقط دو کلمه (حسک و بسک) از نسخهٔ لایپزیک کم دارد.

نسخهٔ چاپ شده:

نسخهٔ خوارزمی در ۵۳۲ صفحه است. نسخ و بی‌تاریخ است. و قسمت اول و دوم ۵۲۴ ص. آن را گرفته و هشت صفحهٔ آخر شامل قسمت سوم و چهارم است، و ترجمه ندارد، و تمام نسخه گراوری چاپ و پخش شده است.

بخش سوم
[۱۴] بوجعفرک بیهقی و تاج‌المصادر

احمدبن علی‌بن ابو جعفر محمّدبن صالح معروف به بوجعفرک بیهقی مقری لغوی. مفسر سدهٔ

---

۱ - این ترجمه در همهٔ نسخه‌های خطی و چاپی کلمه به کلمه زیر متن نوشته شده است، و من آن را جدا گانه آوردم.

ششم است. یاقوت از گفتهٔ سمعانی[1] آرد:

وی در قرائت و نحو و لغت و تفسیر امام بود. تصانیف وی در بلاد پخش شد، دانشمندان برای استفاده به خانهٔ وی می‌آمدند، و او جز در اوقات نماز که به مسجد میشد به جائی نمیرفت، و در سلخ رمضان ۵۴۴ هـ. ق. درگذشت...

و سپس از گفتهٔ حواری (تاج‌الدین محمودبن‌الحواری) در دیباچهٔ «ضالة الادیب» آرد: بوجعفرک صحاح جوهری را بر میدانی احمدبن محمّد خواند و ازبر کرد.

و در دنبال احوال علی‌بن زید بیهقی - صاحب تاریخ بیهق - از گفتهٔ خود او در «مشارب التجارب» چنین آرد: «... او - بوجعفرک - امام مسجد کهنهٔ نیشابور بود، و من «تاج‌المصادر» او را نزد خودش خوانده ازبر کردم...» (معجم‌الادباء ۱۳: ۲۲۰).

آثار بیهقی:

یاقوت کتابهای زیر را به وی نسبت داده است:

المحیط بلغات القرآن، ینابیع اللغة[2]، الفرائد، در لغت بقدر صحاح جوهری، تاج‌المصادر. (جای گفتگو) و المحیط به علم القرآن.

چلبی در کشف‌الظنون جز فرائد همه را یاد کرده ولیکن گویا نسخه‌های آنها را نیافته است.

تاج‌المصادر: تاریخچه‌ای از گردآوری مصدرهای زبان تازی (در ص ۲۰۳ یاد شد). و چنانکه دیدیم نخستین کسی که این مصدرها را با ترجمه به فارسی جمع کرده زوزنی می‌باشد. اما چون مصادر زوزنی کوچک است بیهقی واژه‌های بسیار به دست آورده و بر آن افزوده و بی آنکه نامی از زوزنی بیاورد کتاب او را تکمیل کرده و کتاب مستقل خوانده است.

این کتاب در همان روزگار نگارنده شهرت یافته و دانشمندان برای خواندن و سماع آن از مؤلف به نیشابور میرفته‌اند. و چنانکه در (ص ۲۰۴) دیدیم علی‌بن زید بیهقی خواندن این کتاب را از مدارج علمی خویش شمرده است.

یاقوت، تقریظی منظوم از علی‌بن محمّدبن علی جوینی، بر کتاب «تاج‌المصادر» یاد کرد، و آن چنین است:

ابا جعفر یا من جعافر فضله
موارد منها قد صفت و مصادر
کتابک ذاغیل تأشب نبته
و انت به لیث بخفان خادر
لبست صدار الصبر یا خیر مصدر
مصادر لاتنهی الیها المصادر
فقل لرواة الفضل و الادب انتهوا
الیها و نحو الری منها فبادر

ترتیب کتاب: بیهقی در این کتاب مانند دیگر گردآورندگان مصادر مخصوصاً زوزنی، نخست مصدرهای ثلاثی مجرد (شش باب) و پس از آن ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید را یکی پس از دیگری آورده و در هر بخش ریشه‌های سالم را پیش آورده و سپس مضاعف، اجوف، ناقص و مهموز را گرد آورده است. و هر یک از این باب‌ها را به‌ترتیب حروف الفباء معمولی (ابتثی) به ملاحظهٔ آخرین حرف ریشه مرتب کرده و به فارسی ترجمه کرده است.

شش باب ثلاثی مجرد: چنانکه مکرر دیدیم برخی از لغت شناسان ریشهٔ کلمات را به‌ترتیب وزن آنها مرتب ساخته‌اند. و چون فعل ماضی و مضارع دو پایهٔ اصلی فعلها بود، وزن ریشه را به‌وسیلهٔ وزن این دو تعیین می‌کردند. اما میدانیم که در زبان عربی به عللی که بستگی با علم صرف آن زبان دارد، در افعال ثلاثی یعنی سه‌حرفی، فقط حرف میان ریشه (عین‌الفعل) است که می‌تواند به سه حرکت: زبر، زیر و پیش تلفظ شود. و ازاین‌روی ماضی در زبان عرب فقط به سه گونه وجود دارد: ۱ - مفتوح‌العین (کلماتی که حرف میان ریشه در آنها زبر دارد) ۲ - مکسورالعین (واژه‌هائی که حرف میان آنها زیر دارد) ۳ - مضموم‌العین (آنها که حرف میانشان پیش دارد). و هر یک از این سه گونه ماضی، ممکن است در

---

۱ - چنین است در معجم‌الادباء (۴۹:۴ چ، مصر). ولی این مطالب در کلمهٔ «بیهقی» در انساب سمعانی چاپ گراوری دیده نمی‌شود. شاید نسخهٔ انساب سمعانی که یاقوت به دست داشته کاملتر از نسخهٔ متداول امروز بوده است.

۲ - در این کتاب شواهد و اضافات صحاح جوهری را انداخته و مقداری از «تهذیب» ازهری هروی (م ۳۸۰ هـ. ق.) و «الشامل» حبان اصفهانی (م ۴۸۶ هـ. ق.) و «مقاییس» ابن‌فارس بر آن افزوده است. یاقوت گوید: ینابیع اللغة؛ جردفیه صحاح‌اللغة... (معجم‌الادباء چ مرگلیوث ۴۱۴:۱ - ۴۱۶) ولیکن در چاپ ۲۰ جلدی مصر، ج ۴ ص ۵۰ کلمهٔ «جرد» در چاپ افتاده است.

مضارع به یکی از سه صورت به کار رود، یعنی در مضارع یا مفتوح و یا مکسور و یا مضموم‌العین خواهد بود. و بنابراین وزن افعال عربی باید یکی از نه وزن باشد. ولیکن از این نه وزن ممکن، در کتب لغت عربی فقط پنج وزن است که کلمات بسیار بدان وزنها آمده، و از وزن ششم فقط یکی یا دو کلمه به دست آمده و از سه وزن دیگر هیچ کلمه دیده نشده است. اما آن پنج وزن متداول:

۱ - بعث، یبعث[1]. ماضی مفتوح، مضارع مفتوح.
۲ - برز، یبرز. ماضی مفتوح، مضارع مضموم.
۳ - بسم، یبسم. ماضی مفتوح، مضارع مکسور.
۴ - بلع، یبلع. ماضی مکسور، مضارع مفتوح.
۵ - بصر، یبصر. ماضی و مضارع مضموم.

اما وزن ششم، که فقط یک کلمه از آن آمده است، کسر عین در ماضی و مضارع است، و فقط یک ریشهٔ «حسب، یحسب» از آن آمده است و تازه این کلمه را از باب چهارم نیز یاد کرده‌اند. و ازاین‌روی عده‌ای از لغت‌شناسان قدیم به پیروی از ادیب نطنزی و زمخشری فعل‌ها را به پنج قسم بخش کرده[2] و هر بخش را به‌ترتیب حروف هجا مرتب کرده‌اند.

اما متأخران متوجه شدند که برخی از ریشه‌ها از دو باب آمده است، و بنابراین مراجعه کننده برای یافتن واژه در کتاب به دشواری برمیخورد. ازاین‌روی در یک لغت «عربی به فارسی» ناشناس که در دنبالهٔ کتاب یاد خواهد شد؛ کلماتی را که از دو باب آمده، داخل هیچیک از آن دو باب نیاورده، و آنها را در باب سومی قرار داده است و به این شکل بر شمار بابها افزوده است و کتاب خویش را به جای شش باب، بر شانزده باب و فصل تقسیم کرده است.

ولیکن بیهقی در «تاج‌المصادر» به پیروی از زوزنی در «مصادر» چنانکه در صفحهٔ ۲۰۴ یاد شد، قسمت ثلاثی مجرد کتاب خود را بر شش بخش کرده است. و بابها را با تعیین حرکت عین در ماضی و مضارع مشخص کرده است، در صورتی که در «دستوراللغة» و «مقدمةالادب» بابها به‌وسیلهٔ مثل معروف آن باب مشخص شده است.

مقایسهٔ تاج‌المصادر بیهقی با مصادر زوزنی

اتحاد ترتیب میان این دو کتاب و نزدیک بودن کلمات در ترجمهٔ لغات، ابن‌یوسف را بر این حدس واداشت که «تاج‌المصادر» همان مصادر زوزنی است با افزودن مطالب و لغات. مقایسهٔ آغاز مصادر زوزنی با آغاز «تاج‌المصادر» تا اندازه‌ای این حدس را تأیید میکند که بیهقی سخت تحت تأثیر کتاب مصادر زوزنی بوده و از آن استفادهٔ بسیار کرده و هیچ نام از وی نبرده است، ولیکن باید به یاد داشت که بیشتر لغتنامه‌های عمومی بزرگ نیز چنین هستند، و در بسیاری از موارد عین عبارت یکدیگر را نقل میکنند بدون این که از منقول‌عنه یاد کنند، تا چه رسد به دو لغتنامهٔ مخصوص مصدرها که در یک زمان و یک منطقه (خراسان) با ترجمهٔ فارسی فراهم شده است، و نیز باید متذکر بود که مصادر زوزنی پنجهزار بیت کتابت، و تاج‌المصادر بیهقی پیرامن ده هزار بیت دارد، که ۴۵٪ در بخش یکم و ۵۵٪ در بخش دوم قرار دارد.

اهمیت این دو کتاب از نظر زبان فارسی

گرچه موضوع این دو کتاب مصادر لغت تازی و بحث دربارهٔ آنها می‌باشد، ولیکن چون معمولاً هر مصدر عربی را به یک مصدر فارسی، که بیشتر ساده و گاهی مرکب است، ترجمه کرده، ازاین‌روی این دو کتاب برای زبان فارسی و لغتنامه‌نگاری آن، اهمیت بسزا دارد، چه بدان وسیله معنی بسیاری از واژه‌های فارسی روشن می‌گردد و معنیهای مختلف یک کلمهٔ فارسی که در موارد مختلف این کتاب در برابر مصدرهای گوناگون عربی قرار گرفته آشکار می‌گردد، البته این استفاده وقتی در دسترس قرار می‌گیرد که پس از چاپ کتاب فهرستهائی و از جمله فهرستی برای لغات فارسی آن ترتیب داده شود.

آغاز تاج‌المصادر بیهقی: الحمدلله رب‌العالمین حمداً یفوق حمدالشاکرین. نحمده علی السراء والضراء. و نشکره علی الشدة و الرخاء. و ندفع به بوایق الزمان و طوارق الحدثان. و نعوذ به من الاذاء المختلفة و الاهواء المتعادیة...و علی آله و اسرته و

---

۱ - نامیدن هر بخش به نام مثالهای معروف از آن بخش: در «دستوراللغه» و «مقدمةالادب» دیده میشود.

۲ - البته در دستوراللغه و مقدمةالادب فعل‌ها در شش بخش آمده است (ص ۲۰۵ دیده شود). ولی بخش ششم فعلهای مجهولی می‌باشد که معلوم ندارد و آشکار است که این وزن فرعی است نه اصلی یعنی مقصود ما تقسیم فعل‌های معلوم می‌باشد.

اصحابه و زمرته. قال الشیخ الامام الزاهد ابوجعفر احمدبن علی المقری البیهقی: اما بعد؛ فهذه مصادر هذبت فارسیتها و عرضت علی کتب الائمة عربیتها، و جردتها عن الامثال والاشعار، لیصغر حجمها و یسهل حفظها، و اوضحت اشکالها و وسمت اغفالها و صرفت معظم عنایتی الی مصادر القرآن... و قفیتها بمصادر احادیث الرسول... و اتبعتها بمصادر الافعال التی تکثر فی دواوین العرب... و سمیتها «تاج‌المصادر»...باب فعل یفعل بفتح العین فی‌الماضی و ضمها فی‌الغابر؛ الثغب: سوراخ کردن الثقوب و الثقابة، معاً: افروخته شدن آتش، و الثقوب بسیارشیر شدن شتر. الجلب: گوسفند و شتر و برده از جای به جای بردن از برای فروختن. و الغابر یجلب [لُ] و یجلب [لِ]. الجلب: چیزی با خویشتن گرفتن، و بانگ بر ستور زدن تا از پیش بشود.

آغاز باب التفعیل؛ ب. التتریب: خاک‌آلوذ کردن. التثریب: سرزنش کردن و نکوهیدن. التثقیب: سوراخ کردن، و آتش افروختن، و آمیختن سبیذی با محاسن و ثقب عودالعرفج اذا مطر...

چاپ تاج‌المصادر:

این کتاب به سال ۱۳۰۱ هـ.ق. در بمبئی به خط ملک الکتاب میرزامحمّد شیرازی، در ۲۲۹ ص کوچک. دو جزء در یک مجلد، چاپ شده و همهٔ آن ۵۷۰۰ بیت نوشته دارد.

جزء یکم شامل مصدرهای ثلاثی مجرد (صص ۱ - ۱۱۷) و جزء دوم مصدرهای ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید (صص ۱۱۸-۲۲۹).

زوزنی است یا بیهقی؟:

در آغاز نسخهٔ چاپ بمبئی مقدمهٔ تاج‌المصادر نهاده شده است، و باب اول و دوم از شش باب ثلاثی مجرد، بیشتر شبیه به تاج‌المصادر بیهقی است، و چهار باب دیگر خلاصه‌تر از آن است، و از آغاز تا پایان جزء دوم درست مانند زوزنی می‌باشد. و افزایش‌های «تاج‌المصادر» را در بر ندارد.

نسخه‌های این کتاب خط ۶۰۳ هـ.ق. نزد آقای سلطانی، و خط ۶۱۲ هـ.ق. در کتابخانهٔ یوسف آغا، و خط سدهٔ هفتم نزد دهخدا و خط ۷۰۷ هـ.ق. در کتابخانهٔ مرادملا در استانبول هست.

بخش چهارم
وطواط و فرهنگهای منسوب به او

زندگی وطواط: رشیدالدین سعدالملک محمّد بن عبدالجلیل عمری کاتب (م ۵۷۳ هـ.ق.) نژاد او را یاقوت با یازده واسطه به عمر خطاب می‌رساند. تحصیلات را در نظامیهٔ بلخ دریافت، و بریاست دارالانشاء ابوالمظفر اتسزبن قطب‌الدین محمّد خوارزمشاه منسوب شد، و تا پایان عمر در این کار بود. شعر او از قوت ترکیب خالی است. ولی دولتشاه گوید: دیوان رشید به پانزده هزار بیت می‌رسد. او مردی خودپسند و اشراف‌منش بود و بر همهٔ شاعران خرده میگرفت. آقای اقبال آشتیانی در سرآغاز مشهورترین کتاب او «حدائق‌السحر» احوال او را به تفصیل یادکرده، و بیست و شش کتاب از آثار وی نام برده است[1].

در سال ۱۳۲۲ هـ.ق. در بمبئی کتابی به نام «منتخب‌اللغة» منسوب به وطواط چاپ شده است، ولیکن چنانکه در سدهٔ سیزدهم خواهیم دید، این کتاب در آن سده به دست محمّدباقر نامی تألیف شده است، من در اینجا فقط از «حمد و ثنا» که در سدهٔ هشت و نه به وطواط نسبت داده شده است بحث میکنم.

[۱۵] حمد و ثنا

چلبی در عنوان «حمد و ثنا» گوید: لغتی است (منظوم) منسوب به رشیدالدین عمر وطواط (م ۵۷۳ هـ.ق.) که مردی رومی آن را تغییر داد و به نام سلطان مراد ساخت و «عقودالجواهر» نامید ...

و در عنوان «عقودالجواهر» گوید: احمد داعی کرمیانی رساله‌ای به نام «حمد و ثنا» منسوب به طواط را به نظم سلیس اصلاح کرد! و به سلطان مرادبن محمّد پیش کش ساخت...

پیداست که چلبی فرهنگ منسوب به طواط را ندیده و فقط در دیباچهٔ «عقودالجواهر» وصف آن را یافته است. و ما نیز چون کتابی معین در لغت،

---

۱ - ولیکن از آن فهرست باید با احتیاط بیشتری استفاده کرد، و تا آنجاکه مربوط به این کار منست و متوجه شدم، ایشان کتاب «نقود الزواهر» که همان جواهر العقود منظوم قرن نهم است، را از وطواط شمرده، و در عوض، از «حمد و ثنا» که به نثر بود یادی نکرده است.

منسوب به طواط در دست نداشته‌ایم ناچار به سراغ همان «عقودالجواهر» میرویم. و چنانکه در سدهٔ نهم خواهم گفت، از این منظومه دو گونهٔ نسخه در دست می‌باشد.

نخست: نسخه‌هائی که ناظم در دیباچه خود را احمد داعی کرمیانی نامیده است و کتاب منثور وطواط را «حمد و ثنا» نام داده گوید: آن را به نظم آوردم و به خزانهٔ میرزا چلبی‌بن سلطان محمّدبن بایزید پیشکش کردم.

دوم: نسخه‌هائی که در آغاز دیباچه، نام سراینده احمد داعی کرمیانی، به محمّد منیف تبدیل شده، و نام کسی که کتاب به او اهداء شده به جای میرزا چلبی، سلطان مرادبن محمّد نهاده شده است[1]. در این نسخه نام «حمد و ثنا» ی وطواط به «نقودالزواهر» تبدیل شده است و سبب این تغییر آن است که ناظم اصلی - احمد داعی کرمیانی - در دیباچه، پس از ذکر نام «حمد و ثنا» از راه توصیف گوید: «این نقود زواهر به عقود جواهر موسوم گشت ...» و محمّد منیف که میخواست منظومه را به نام خود سازد پنداشت که جملهٔ «نقود زواهر» نام کتاب وطواط است، پس آن را در آغاز دیباچه نیز به جای نام «حمد و ثنا» قرار داد، و بدین‌ترتیب نام «حمد و ثنا» فراموش شد، تا آنجا که آقای اقبال آشتیانی در دیباچه‌ای که بر چاپ تهران «حدائق السحر» نگاشت (در ص ۵۷ = نز)، «نقود الزواهر» را یکی از تألیفات وطواط شمرده است.

«حمد و ثنا» یا «نقودالزواهر» یا «الفاظ مفرده و مرکبه»

اینک باید دید از کتاب وطواط که داعی کرمیانی آن را «حمد و ثنا» و محمّد منیف آن را «نقودالزواهر» نامیده‌اند، نسخه‌ای در دست هست یا نه؟ این پرسش مرا به جستجو وامیداشت تا اینکه به یک فرهنگ ناشناس برخوردم که با جملهٔ «حمد و ثنا مبدع بی‌آلت را...» آغاز میشود، و ابن‌یوسف در فهرست پیشین سپهسالار (۱۸۶:۲) آن را «الفاظ مفرده و مرکبه» نام داده است[2]. جملهٔ آغاز این کتاب مرا واداشت تا لغات و واژه‌های آن را با واژه‌های منظومهٔ «عقودالجواهر» تطبیق کردم و تا اندازه‌ئی اطمینان به دست آوردم که فرهنگ منسوب به وطواط همین کتاب است که در هر یک از سه جا به یکی از سه نام بالا خوانده شده است.

ترتیب: برخی نسخه‌های این کتاب سه فصل و برخی پنج فصل دارد، ولیکن بندهای اصلی کتاب همان سه فصل است: ۱ - واژه‌های مفرد ۲ - واژه‌های مرکب ۳ - اضداد. و در نسخه‌های دیگر هر یک از دو فصل اول و دوم را به دو بخش تقسیم کرده‌اند و من در زیر آغاز هر پنج فصل را نشان میدهم.

آغاز: بسمله. حمد و ثنا، مبدع بی‌آلت و مخترع بی‌غرض و علت را. و درود بر سیّد انبیاء... اما بعد این لفظ چند است از مفردات و مرکبات...

فصل ۱ - ابتداء و افتتاح و مفاتحت: آغاز کردن هر کار. ختم و اختتام: به پایان...

فصل ۲ - (اوصاف) معزز: عزیزکننده، مغیث و غیاث: فریادرس...

فصل ۳ - فی‌المرکبات؛ مولانا: خداوند ما. سیّدنا: محترم ما. ناصر عبادالله: نصرت‌کنندهٔ بندگان خدا. حافظ بلادالله: نگاهدارندهٔ شهرهای خدا. مالک رقاب الامم: پادشاه گردنهای گروهان...

فصل ۴ - (اتباع) حیص و بیص: تنگی و سختی. سباط و مباط: آمد و شد...

فصل ۵ - فی‌الأضداد؛ خیر و شر، نیکی و بدی. نفع و ضرر، سود و زیان. قبض و بسط، گرفتن و رها کردن. حل و عقد، گشادن و بستن...

نسخه‌های این کتاب خط ۶۵۲ هـ.ق. نزد ملک و خط سدهٔ یازده نیز نزد ملک و محیط طباطبائی و در کتابخانهٔ سپهسالار هست.

بخش پنجم
لغات قرآن

الف: تراجم‌الاعاجم

ب: تقلیدهائی از آن

تاریخچه‌ای از فرهنگهای قرآن را (ص ۲۰۵) در دنبال ترجمان القرآن زوزنی یاد کردم. و دو شماره از

---

۱ - سلطان محمّد اول پسر سلطان مراد اول در (۸۰۵ - ۸۲۴ هـ.ق.) گاه بتنهائی و گاه با برادرش موسی چلبی و مصطفی چلبی پادشاهی کرد. و پسر وی سلطان مراد دوم (در ۸۲۴- ۸۵۵) گاه به تنهائی و گاه با پسر خود سلطان محمّد دوم (فاتح) پادشاهی کرده است.

۲ - وی این نام را از جمله‌ای که در دیباچهٔ کتاب هست بیرون آورد، و مؤلف را نشناخت و احتمال داد که کاتب آن نسخه، محمّد امین در سال ۱۰۱۹ آن را نگاشته باشد. ولیکن با پیدا شدن نسخه‌های کهن، این احتمال از میان میرود.

فرهنگهای قرآن را در بخش ششم در دنبال فرهنگهای حبیش تفلیسی یاد خواهم کرد. در اینجا فقط از **الف:** «تراجم‌الاعاجم» **ب:** چند نسخه که تقلید از آن می‌باشد یاد خواهم نمود.

[۱۶] تراجم‌الاعاجم [الف]

چلبی در کشف‌الظنون، کتابی بدین نام در ترجمهٔ «مفردات» واژه‌های قرآن یاد کرده، و آغاز آن را آورده گوید: این کتاب به‌ترتیب سوره‌های قرآن است و زین المشایخ محمّدبن ابوالقاسم بقالی خوارزمی (م ۵۶۲ هـ.ق.) آن را نگاشت... ولیکن نسخه‌هائی از این کتاب که اکنون در کتابخانهٔ ملک (ش ۵۷۱) و ایاصوفیه (ش ۴۶۶۵) دیده میشود، به عکس ترتیب سوره‌های قرآن است و در هیچیک نام مؤلف در دیباچه نیامده است، و فقط در پشت نسخهٔ ملک، آن را با خطی کهن به ابوالمعالی احمدبن محمّد غزنوی[1] نسبت داده‌اند.

آغاز:

الحمدلله مانح الاعلاق و فاتح الاغلاق... و بعد فهذا مختصر فی‌التفسیر الناجم[2] سمی «تراجم‌الاعاجم» و اشرط فیه ان کل کلمة فسرناها مرة لا نعود الیها کرة... سورة الفاتحة[3]؛ الاسم: نام. الاسماء: ج. الاسامی: جج. الله و الا له: خدای... الحمد: ستودن... سورة الناس؛ قل: بگو تو مرد، القول: گفتن.

آغاز سورهٔ مائده: العقود: العهود. الصید و الاصتیاد: شکار کردن لاتحلوا: حلال[4] مدارید. شعائرالله: شتران خون‌آلوده کرده برای نحر در حرم. و لا قلائد و نه شترانی که پوست درخت...

آغاز سورهٔ بقره: ذلک الکتاب: ای هذا الکتاب، یمدهم: فروگذارید ایشان را. ربح: سود کرد، یربح ربحاً. الصیب: باران، فَیْعِل من الصوب کالمیت من الموت...

انجام:

الائتمان امین دانستن[5]. فرغت من جمع هذا المختصر بحمدالله و جمیل صنعه، و المتصفح اذا تأمله وجده صغیرالحجم کبیرالغنم... و سیبلغ نسخته مشارق البلاد و مغاربها. رحم‌الله المصنف و المحرر و ایانا، انه سیّدنا... و کفینا[6] فرغ من نسخه العبد... قاسم بن احمدبن القاسم‌بن احمدبن محمّد الالهی غفر له فی‌العشر من شهر رمضان سنة ثمان و ستین و ستمائة.

نسخه‌های این کتاب نزد ملک خط ۶۶۸ هـ.ق. و ایاصوفیه خط ۷۱۳ هـ.ق. هست.

[۱۷] تقلید از تراجم‌الاعاجم [ب]

در اینجا نسخه‌هائی ناشناس، که به‌ترتیب «تراجم‌الاعاجم» است یعنی به عکس ترتیب سوره‌های قرآن، از «ناس» آغاز، و به «بقره» پایان یافته است، ولیکن با آن اختلافهائی دارد، شناسانده میشود.

نسخهٔ سپهسالار ۲۰۱۵: لغات مکرر هر سوره را انداخته و چون در «فاتحه» لغت تازه نبود آن را اصلاً نیاورده است.

آغاز: سورهٔ ناس؛ القول: گفتن. العوذ و العیاذ: پناه گرفتن به کسی یا به جائی...

انجام: العرضه: بهانه. الیمین: سوگند، الایمان: ج. القرء: حیض و پاکی، القروء: ج. الحول: سال...

آغاز مائده: العقد: پیمان، العقود: ج. الاصطیاد: شکار کردن. الشعیرة: نشان عبادت، الشعائر: ج. القلادة: گردن‌بند، القلاید: ج. الام: قصد کردن. الحرام: کسب کردن. الاغنیاق: خونکردن...

آغاز سورهٔ بقرة: المد: فروگذاشتن و کشیدن. الربح: سود کردن. الصیب: باران. البعوضة: پشه. السفک: خون ریختن... سورهٔ «فاتحه» را نیاورده، نه

---

۱ - این مرد شناخته نشد. اسماعیل‌پاشا گوید: الغزنوی جمال‌الدین احمدبن محمّدبن سعیدبن نوح القاضی القابسی الحنفی (م ۵۹۳ هـ.ق.) او راست: الحاوی، روضه، اختلاف العلماء، روضة‌المتکلمین، عقاید غزنوی، مقدمهٔ غزنویه و جز آن... و هیچ نامی از «تراجم‌الاعاجم» در آن نیست (هدیة‌العارفین، ج ۱ ص ۸۹).

۲ - در نسخهٔ ملک: ناجم. یعنی: تفسیر پاره پاره و کلمه کلمه.

۳ - ترجمهٔ بسم‌الله در نسخهٔ ملک بعد از عنوان «سورة الفاتحة» و در نسخهٔ ایاصوفیه پیش از آن آمده است، و علت آن اختلاف سنی و شیعی است در این که آیا بسمله جزء سوره است (گفتهٔ شیعی) یا اضافی می‌باشد (قول سنی).

۴ - در نسخهٔ ایاصوفیه چنین ترکیب شده: لاتحلوا شعائرالله: حلال مدارید شتران...

۵ - نسخهٔ ۴۶۶۵ ایاصوفیه به این جا پایان یابد، و سپس تاریخ کتابت را نوشته است. و از این جمله تا آخر فقط در نسخهٔ ملک، ۵۷۱ دیده میشود. پایان نسخهٔ ایاصوفیه: نجز الکتاب بعون... فی العشر الاول من جمادی‌الاخری سنة ثلاث عشر و سبعمائة.

۶ - از اینجا تا آخر از نویسندهٔ نسخهٔ ۵۷۱ ملک می‌باشد، و جمله‌های میان (پاورقی ۶ و ۷) عبارت کاتب نسخه‌ای است که نسخهٔ ملک از روی آن نوشته شده است.

در آغاز کتاب و نه در آخر آن.

نسخهٔ رضوی ۹ لغت خطی: با همین ترتیب است، ولیکن فاتحه را نیز پیش از سورهٔ ناس، مانند «تراجم‌الاعاجم» آورده، و آخرش مانند آخر نسخهٔ سپهسالار ۲۰۱۵ می‌باشد.

بخش ششم
حبیش تفلیسی و فرهنگهایش

الف: قانون ادب
ب: جوامع‌البیان
ج: وجوه‌القرآن
د: ترجمان قوافی

زندگی حبیش: حکیم شرف‌الدین یا کمال‌الدین ابوالفضل[1] حبیش[2] بن ابراهیم‌بن محمّد کمالی تفلیسی متطبب[3] از دانشمندان نیمهٔ دوم سدهٔ ششم و وابستهٔ دربار سلاجقهٔ روم و به ویژه قلیج ارسلان (۵۵۹ – ۵۸۸ هـ.ق.) بود، و «کامل‌التعبیر» را برای وی تألیف کرد. چلبی در کشف‌الظنون و اسماعیل‌پاشا در «هدیة‌العارفین» مرگ او را در ۶۲۹ هـ.ق. نوشته‌اند، ولیکن تاریخ نگارش «قانون ادب» آنچنانکه در پایان نسخهٔ ۳۲۵۲ کتابخانهٔ اسعد افندی دیده میشود، در ۵۴۵ هـ.ق. بوده[4] و تاریخ تألیف «وجوه‌القرآن» آنچنانکه در پایان نسخهٔ ۳۲۴۶ عاطف افندی دیده میشود، در ۵۵۸ هـ.ق. بوده است، و بسیار دور است که کسی پس از نگارش کتابی بزرگ همچون «قانون ادب» هشتاد سال و یا پس از «وجوه‌القرآن» هفتاد سال زیست کند.

حبیش در دانشهای گوناگون روزگار خویش دست داشته و از وی در علوم مختلف طب، نجوم، تعبیر خواب، ادب و لغت، تصنیف‌ها به جا مانده است. و بیشتر آنها به زبان فارسی دری است[5] و چون این مرد آذربایجانی است، لهجهٔ وی در این کتابها با لهجهٔ دری خراسانی اندکی تفاوت دارد، و به همین سبب بررسی کتابهایش برای تحقیق در لهجهٔ آذری سودمند می‌باشد.

وی نام حرفهای الفباء را به لهجهٔ عامهٔ ایرانی خوانده است، چنانکه: «کتاب الف، کتاب بی، تی، ثی، جیم، خی، دال، ذال، ری، زی، سین، شین، صاد... واو، هی، یی» یعنی هر چه را ما امروز با کسره تلفظ میکنیم او با یاء ماقبل مفتوح خوانده است. و نیز دالها را در جای معین با نقطه نوشته و «چ» و «گ» را به صورت «ج» و «ک»، و «چه» و «که» را نیز به صورت «ج» و «ک» آورده است.

آثار وی: بیان الطب، فارسی.[6] تقویم الادویة[7] المفردة. صحة الابدان[8] کفایة الطب[9]، عربی. بیان الصناعات[10] ظ: فارسی. مدخل الی علم النجوم[11]. بیان النجوم[12]. تلخیص علل القرآن[13]. جوامع البیان[14]، فارسی. وجوه القرآن[15]، فارسی. ترجمان قوافی[16]، فارسی. قانون ادب در ضبط کلمات عرب[17]. بیان التصریف[18] ملحمهٔ دانیال[19]، فارسی. اصول الملاحم[20].

---

۱ – کمال‌الدین لقبی است که اسماعیل‌پاشا به او داده، و چلبی او را بلقب شرف‌الدین میخواند. و کنیت ابوالفضل در آغاز کتابهای وی دیده میشود.

۲ – در آغاز برخی نسخه‌های کتابهایش نام او را به حسین تصحیف کرده‌اند مانند «کامل التعبیر» نسخهٔ سپهسالار ۶۷۲ و چاپ ۱۲۸۴ هـ. ق. تهران که از روی آن است.

۳ – این لقبها در آغاز کتابهای او دیده میشود.

۴ – گرچه در نسخهٔ سلطان القرائی تاریخ تألیف این کتاب ۵۹۴ هـ. ق. آمده است، ولیکن گویا این تاریخ، تاریخ کتابت نسخهٔ دوم مؤلف است.

۵ – خود در دیباچهٔ «ترجمان قوافی» گوید: سلطان فرمود: «چنانکه کلامهای مشکل تازی که شعراء در قوافی شعرها به‌کار برند، به پارسی شرح کنی، و ترتیب خراسان نهی...».

۶ – نسخهٔ آن به شمارهٔ ۸۲۶ در سپهسالار است.

۷ – «کشف‌الظنون – ت» و در هدیة‌العارفین اسماعیل پاشا ج ۱ ص ۲۶۳ کلمهٔ المفردة را افزوده است.

۸ – در دیباچهٔ کامل‌التعبیر (چاپی) از آن یاد شده. و اسماعیل‌پاشا نیز آن را یاد کرده.

۹ – در دیباچهٔ بیان‌الطب (۸۲۶ سپهسالار) از آن یاد کرده.

۱۰ – در دیباچهٔ بیان‌الطب و در هدیة‌العارفین یاد شده است، و چلبی گوید: ۲۱ بابست و به ترکی نیز ترجمه شده است.

۱۱ – در هدیة‌العارفین بدو نسبت شده.

۱۲ – آن را پیش از قانون ادب تألیف کرد. (کشف‌الظنون و هدیة‌العارفین).

۱۳ – کشف‌الظنون و هدیة‌العارفین.

۱۴ – در همین بخش معرفی میشود.

۱۵ – در همین بخش معرفی میشود.

۱۶ – در همین بخش معرفی میشود.

۱۷ – در همین بخش معرفی میشود.

۱۸ – در دیباچهٔ قانون ادب و وجوه القرآن یاد شده است.

۱۹ – هر دو در هدیة‌العارفین یاد شده و دو کتاب بشمار رفته است، ولیکن ابن‌یوسف آنها را یک کتاب پنداشت. در آغاز نسخهٔ سلطان القرائی تصریح دارد به این که «ملحمه» را از عربی ترجمه کرده است. (فهرست خطی سلطان القرائی). چلبی گوید: عبدالله‌بن هارون سوسی «ملحمهٔ دانیال» را شرح کرده است.

۲۰ – رجوع شود به پاورقی قبل.

کامل التعبیر [1]، فارسی.

ترتیب تاریخی آثار حبیش: از تاریخ تألیف کتابهای حبیش به جز قانون ادب و وجوه‌القرآن اطلاع درست در دست نیست، ولیکن چون او در دیباچهٔ بیشتر آنها نام یک یا چند تألیف پیشین خود را یاد میکند، می‌توان تا اندازه‌ای پس و پیش بودن آنها را به دست آورد.

یک: در دیباچهٔ «جوامع‌البیان» از «کامل‌التعبیر» یاد میکند، و در دیباچهٔ «کامل‌التعبیر» از «صحة الابدان» نام برد.

دو: در دیباچهٔ «بیان الطب» فارسی از دو کتاب «کفایة‌الطب» عربی و «بیان الصناعات» نام میبرد.

سه: در کتاب «قانون ادب» از «بیان‌التصریف» و «بیان‌النجوم» نام برده است. و نام «بیان‌التصریف» در «وجوه‌القرآن» دیده میشود.

چنانکه دیدیم از شانزده کتاب وی، هشت فارسی و یک عربی می‌باشد، و هفت دیگر نامعلوم است. و از آنها چهار کتاب زیر در لغت، و همگی عربی به فارسی می‌باشد:

۱ - قانون ادب. ۲ - جوامع‌البیان در ترجمان قرآن. ۳ - وجوه قرآن. ۴ - ترجمان قوافی. و من در اینجا فقط به معرفی این چهار تألیف او می‌پردازم:

[۱۸] قانون ادب [الف]

نام کتاب را چلبی در کشف‌الظنون «قانون‌الادب فی ضبط کلمات العرب» آورده و اسماعیل‌پاشا در «هدیة‌العارفین» از وی گرفته است، لیکن خود در دیباچهٔ کتاب [2] نام آن را «قانون ادب» تنها و بی الف و لام آورده و در آغاز همهٔ بخشهای (کتابها) آن همین گونه تکرار کرده است. و این گونه نام ساده، با روش نویسندگی حبیش سازگارتر از نام دراز و مرکب از واژه‌های نامأنوس می‌باشد.

ترتیب کتاب: چنانکه تاکنون دیدیم، برخی از فرهنگ‌نگاران - پیش از آنکه مرتب کردن واژه‌ها به حرف آغاز آنها در بیست و هشت باب «حروف هجا» معمول گردد - کلمات را به وزن آنها تقسیم میکردند، اما این کار بیشتر در افعال و مصدرها صورت میگرفت، یعنی در کتابهائی که مخصوص مصادر تهیه میشد، مانند مصادر زوزنی و تاج‌المصادر (ص ۲۰۳ و ۲۱۱) این ترتیب را پیش می‌گرفتند، چنانکه کتاب را مثلا به شش وزن ثلاثی مجرد و دوازده وزن ثلاثی مزید و چهار وزن رباعی دسته‌بندی میکردند، و هر بخش را بر حرفهای هجا. و برخی از فرهنگ‌نگاران که میخواستند وزن را در اسمها نیز مراعات نمایند، مانند دستوراللغة نطنزی (ص ۲۰۵) فقط حرکت آغاز کلمه را مورد نظر قرار میدادند، مثلا باب الف را به مفتوح‌الاول و مضموم‌الاول و مکسورالاول تقسیم میکردند.

اما حبیش برای نخستین بار اسمها را نیز مانند مصدرها، در هر یک از بیست و هشت باب حرف هجاء به‌ترتیب وزن مرتب کرد. وگرچه این نظم برای مشخص ساختن ضبط کلمات بسیار مفید است [3] لیکن چون کاری دشوار میبود، هیچیک از فرهنگ‌نگاران روش وی را دنبال و پیروی نکرده است. و عده‌ای حتی در فهم این ترتیب نیز دچار اشکال شده‌اند [4].

راه یافتن کلمات: در این کتاب واژه‌ها به‌ترتیب حرف آخر آنها، در بیست و نه کتاب پخش شده است، زیرا که حبیش الف را کتابی و همزه را

---

۱ - آن را به نام قلیج ارسلان دوم (۵۵۹ - ۵۸۸ هـ. ق.) نگاشت، و در تهران به اندازهٔ خشتی به کوشش محمّدباقر و خط شیخ موسی به سال ۱۲۸۴ هـ. ق. به چاپ سنگ پخش شده است. و در دیباچه، نام نگارنده به جای حبیش‌بن ابراهیم‌بن محمّد (حسین‌بن محمّد ابراهیم) نوشته شده است. گویا این چاپ از روی نسخهٔ ۵۷۲ سپهسالار برداشته شده، زیراکه این غلط در آن نسخه نیز دیده میشود. در فهرست آصفیه گوید: این کتاب یکبار نیز به سال ۱۳۰۲ هـ. ق. چاپ شده است. چلبی گوید این کتاب برای سلطان سلیمان عثمانی از فارسی به ترکی ترجمه شده است.

۲ - در نسخه‌های کهن مانند نسخهٔ سلطان القرائی که در سدهٔ هفتم نوشته شده و تصحیح نیز گردیده است، چنین دیده میشود.

۳ - توضیح این که: یکی از نقائص جبران ناپذیر خط کنونی (عربی) نداشتن حروف صدادار میباشد، و غالباً فرهنگ‌نگاران در تعیین صدای حرفها، دچار اشتباه میگردند؛ و چه بسیار تصحیف و تحریفها در کلمات، ازین راه وارد شده است، و برخی از ایشان برای دوری جستن از غلط، با تعبیرات (بفتح... و کسر... و ضم... و سکون...) اشکال را در برخی جاها رفع میکنند. ولیکن با نظم و ترتیبی که حبیش بکتاب خویش داد، حرکات همهٔ حرفهای یک واژه، از جای آن؛ از بابیکه در آن آمده است، مشخص میگردد.

۴ - ابن‌یوسف در فهرست پیشین سپهسالار (۲۴۸:۲) برای نشان دادن ترتیب این کتاب چند سطر ناتمام از آن نقل کرد و سپس گفت: «این کتاب از نظر ترتیب تحت تأثیر دیوان الادب فارابی می‌باشد... در صورتی که ما میدانیم دیوان الادب به‌ترتیب صرفی تقسیم شده و شش باب دارد: ۱ - سالم ۲ - مضاعف ۳ - مثال ۴ - ذوثلاثة (اجوف) ۵ - ذواربعة (ناقص) ۶ - مهموز. و جز در باب یکم شباهتی با ترتیب قانون الادب ندارد.

کتابی جدا ساخته است، و سپس در هر کتاب، واژه‌ها را به نه وزن تقسیم کرده، و هر وزن را در یک بخش به نام «نوع» از نوع اول تا نهم جای داده است. اینک نه وزن[1]:

۱ - وزن اَب: هر واژه‌ای که حرف پیش از حرف آخرش فتحه داشته باشد.

۲ - وزن اُب: هر کلمه‌ای که حرف پیش از حرف آخرش فتحه داشته باشد.

۳ - وزن اِب: هر کلمه‌ای که حرف پیش از آخرش کسره دارد.

۴ - وزن آب: هر کلمه‌ای که حرف پیش از آخرش الف ممدود باشد.

۵ - وزن اوب: هر کلمه‌ای که حرف پیش از آخرش واو ماقبل مضموم (ضمهٔ ممدود) باشد.

۶ - وزن ایب: هر کلمه‌ای که حرف پیش از آخرش یاء ماقبل مکسور (کسرهٔ ممدود) باشد.

۷ - وزن اَتب: هر کلمه‌ای که حرف پیش از آخرش ساکن ماقبل مفتوح باشد.

۸ - وزن اُتب: هر کلمه‌ای که حرف پیش از آخرش ساکن ماقبل مضموم باشد.

۹ - وزن اِتب: هر کلمه‌ای که حرف پیش از آخرش ساکن ماقبل مکسور باشد.

و در هر یک از این نه نوع، واژه‌ها را به‌ترتیب دوحرفی (ثنائی) و سه حرفی (ثلاثی) و چهار و پنج و شش‌حرفی پخش کرده است، و با عنوان‌های (ثنائی، ثلاثی، رباعی، خماسی...) که برجسته نوشته میشود، جدا ساخته است. و پس از سداسی‌ها بخشی زیر عنوان (الکنی) دارد و در آن کنیتهائی را که مضاف‌الیه «اب» و «ابن» و «ام» بدان وزن باشد، گرد آورده و معرفی تاریخی نموده است. و سپس بخشی زیر عنوان و «منها بزیادة الهاء» دارد و در آن مؤنث‌های آن باب را گرد آورده است.

و هر یک از این بخشها را به‌ترتیب حروف الفباء از نظر حرف پیش از آخر واژه منظم کرده است، و در هر باب و هر نوع، اگر کلمه فعل باشد، باب آن را - از شش باب ثلاثی مجرد و ۱۲ باب مزید - به‌وسیلهٔ عددهای هندسی (۱ تا ۶) بر روی آن معین کرده است.

و در پایان کتاب سه فصل افزوده است:

۱ - نام شعراء و بزرگان عرب، از مرد و زن.

۲ - وزنهای قیاسی و سماعی مصدرهای زبان عرب.

۳ - اوزان جمعها در عرب.

آغاز: سپاس خدایرا که قادر بر کمال است... و درود بر محمّد صلی الله علیه و آله که برگزیده و خوب‌خصال است، قهرکنندهٔ کفر و شرک و ضلال است، و بر یاران و أهل بیت، و هر که مصطفی را قرابت و آل است... چنین گوید شیخ ادیب ابوالفضل حبیش بن ابراهیم‌بن محمّد التفلیسی که چون از تصنیف کتاب «بیان التصریف» بپرداختم، نگاه کردم به کتابهائی[2] که در علم ادب به پارسی، هرکس ساخته بودند، کتابی ندیدم که اسماء و افعال و جمع و حرف این جمله...

مدارک کار حبیش: او در دیباچهٔ قانون ادب، کتب زیر را به عنوان مدارک خویش یاد میکند، و من آن را از روی قدیم‌ترین نسخه که دیده‌ام، یعنی نسخهٔ سلطان القرائی، و با تطبیق با نسخ دیگر در زیر می‌آورم:

غریب‌المصنف[3]. جمهرة[4]. مجمل‌اللغة[5]. اصلاح‌المنطق[6]. دیوان الادب[7]. صحاح‌اللغة[8]. ابواب‌الادب[9]. الفاظ مجموع. غریب ابوعبیدة[10]. ادب‌الکاتب[11]. النهار[12]. الروضة[13]. مشکل‌اللغات. مجموع‌الاداب متخیر الفاظ[14]. الفاظ ابن‌السکیت[15].

---

۱ - برای نشان دادن وزن، در اینجا من سه حرف اول الفباء «ا ب ت» را برگزیدم. و این فهرست را با بررسی بابهای کتاب «قانون ادب» ساختم.

۲ - نسخهٔ سلطان القرائی: کتبها.

۳ - از ابوعمر اسحاق شیبانی (م ۲۰۶ هـ. ق.).

۴ - از ابن‌درید محمّدبن حسن (م ۳۲۱ هـ. ق.).

۵ - از ابن‌فارس احمد قزوینی (م ۳۹۵ هـ. ق.).

۶ - از ابن‌سکیت (م ۲۴۴ هـ. ق.).

۷ - از اسحاق فاریابی (م ۳۵۰ هـ. ق.).

۸ - از جوهری (م ۳۹۳ هـ. ق.).

۹ - چلبی فقط نام آن را آورده، گوئی از همین جا گرفته باشد.

۱۰ - (م ۲۱۰ هـ.ق.) نخستین کسی است که در غریب القرآن کتاب نگاشت (چلبی).

۱۱ - از ابن‌قتیبة دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶ هـ. ق.).

۱۲ - در نسخهٔ سپهسالار ش ۱۱، و ملک ۳۵۸ و سلطان القرائی: البهار.

۱۳ - این کتاب شناخته نشد، ولیکن در دیباچهٔ «تهذیب الاسماء» نووی (م ۶۷۶ هـ. ق.) نیز به عنوان مدرک یاد شده است. (کشف‌الظنون - تهذیب). و نیز در دیباچهٔ «مهذب‌الاسماء» ربنجنی جزء مدارک آن می‌باشد.

۱۴ - نسخهٔ قانون ادب در بریتیش موزیوم: مخیر الالفاظ. ملک و سپهسالار: محیر الالفاظ. سلطان القرائی: متخیر...

الفاظ عبدالرحمان. شرح فصیح الکلام[۱]. غریب‌القرآن غریب‌الحدیث. اصلاح. العین[۲]. الداخل[۳]. نسیم‌السحر[۴]. لب الادب[۵]. الاشتقاق. مشکل قتیبة[۶]. الواسط[۷]. ابنیةالاسماء و الافعال[۸]. حقائق‌اللغة[۹]. تسمیة الاشیاء[۱۰]. مقامات حریری[۱۱]. فقه‌اللغة[۱۲]. ترجمان‌القرآن[۱۳]. السامی فی‌الاسامی[۱۴]. دستوراللغة[۱۵]. مصادر قاضی[۱۶]. المدخل فی‌اللغة[۱۷]. الغنیة[۱۸]. مبادی‌اللغة[۱۹]. البذلة. ارشاد فی‌اللغة. خلاص نطنزی[۲۰]. البلغة[۲۱]. مقدمةالادب[۲۲]. بیان‌اللغة[۲۳]. المقصور و الممدود[۲۴]. مثلث قطرب[۲۵]. السلامة. شرح سبع طول[۲۶]. شرح حماسة.

تاریخ تألیف: در پایان نسخهٔ ش ۳۲۵۲ کتابخانهٔ اسعد افندی که یاد خواهد شد از گفتهٔ حبیش چنین آمده است: «تمام کردم در سال پانصد و چل (چنین) و پنج، ز فضل یزدان، اندر ادب، من این قانون، چهار سال در او نفس و جان شیرین را ز بس تفکر، در رنج داشتم مقرون بدین چه کردم...».

بنابراین حبیش در مدت چهار سال که به ۵۴۵ ه.ق. پایان یابد، این کتاب را نگاشته است. اما در پایان نسخهٔ سلطان القرائی، در تبریز این عبارت دیده میشود:

«سپری شد کتاب قانون ادب، بحمدالله... روز چهارشنبه وقت چاشتگاه، هفتم شوال پانصد و نود و چهار از هجرت...». ولیکن به گمان نزدیک به یقین تاریخ اول درست‌تر است و تاریخ دوم تاریخ پاک‌نویس نسخه می‌باشد که به دست مؤلف انجام گرفته و سپس کاتبان پسین از روی آن نوشته‌اند.

ضمیمهٔ قانون ادب: در پایان نسخهٔ ش ۴۲۵ بریتیش موزیوم، فصلی به نام تصریف کلام، اضافه دارد. و در آغاز آن چنین آمده است: «چون نگاه کردم، استاد ما رحمه‌الله حبیش از سبب اختصار کتاب تصریف کلام نگفته است، ما در میان دو فصل وی نهادیم». (فهرست ریو، ج ۴ ص ۲۷۳).

ترجمهٔ قانون ادب: مردی به نام ابوالمواهب سعدالدین سلیمان امین الله[۲۷] معروف به مستقیم‌زاده، بر ترجمه‌های فارسی قانون ادب، ترجمهٔ ترکی واژه‌ها را افزود، و کتاب را «السنهٔ ثلاثه» نام داده و این نام به حساب ابجد برابر سال آغاز ترجمه (۱۱۸۳) می‌باشد. وی آن را به نام امیرنوری و فرزندانش که نوادگان سلطان احمد سوم پادشاه بودند آراسته است. و ترجمه را در ۱۱۹۰ ه.ق. پس از هفت سال کوشش به پایان رسانیده است[۲۸] و نسخهٔ آن به شمارهٔ ۱۱ در

---

۱۵ - صاحب اصلاح المنطق که در بالا یاد شده.

۱ - فصیح از ثعلب (م ۲۹۱ ه. ق.) شرحها بسیار دارد. (کشف‌الظنون).

۲ - از خلیل‌بن احمد عروضی (م ۱۷۶ ه. ق.).

۳ - نسخه‌های ملک و سپهسالار ۱۰ و ۱۱ و سلطان القرائی: المداخل.

۴ - چلبی فقط نام آن را گویا از همین جا نقل کرده است.

۵ - ملک و سپهسالار ۱۱: لباب الارب. سلطان القرائی: لباب الادب.

۶ - شاید: ابن‌قتیبة صاحب ادب الکاتب باشد که در بالا یاد شده.

۷ - ملک و سپهسالار ش ۱۰ و ۱۱ و سلطان القرائی: الواسطة.

۸ - در بخش مصادر (ص ۲۰۳) مانند آن یاد شد.

۹ - چلبی فقط نامی از آن میبرد.

۱۰ - چلبی فقط نام آن را آورده است، و شاید از همین جاگرفته باشد.

۱۱ - ابو محمّد قاسم‌بن علی‌بن محمّدبن عثمان حریری (۴۴۶ - ۵۱۶ ه. ق.) مکرر چاپ شده است.

۱۲ - شاید از ثعالبی (۳۵۰ - ۴۲۹ ه. ق.). مکرر چاپ شده است.

۱۳ - ترجمان القرآن زوزنی در ص ۲۰۵ دیده شود.

۱۴ - از میدانی (م ۵۱۸ ه. ق.) ص ۲۰۸ - ۲۰۹ دیده شود. نسخهٔ سلطان القرائی: سامی.

۱۵ - چون خلاص نطنزی را پائین‌تر آورده پس غیر از آن است. ص ۲۰۶ دیده شود.

۱۶ - شاید: زوزنی است. ص ۲۰۳ - ۲۰۵ دیده شود.

۱۷ - شاید. «مدخل‌العین» از نضربن شمیل (م ۲۰۴ ه. ق.) باشد.

۱۸ - شاید از محمّدبن ابراهیم (بن احمد) بیهقی مذکور در کشف‌الظنون باشد.

۱۹ - شاید از محمّدبن عبدالله اشکافی مذکور در کشف‌الظنون باشد.

۲۰ - ص ۲۰۵ دیده شود.

۲۱ - ص ۲۰۲ دیده شود. نسخهٔ سلطان القرائی: البلاغة.

۲۲ - از زمخشری. ص ۲۰۹ - ۲۱۱ دیده شود.

۲۳ - چلبی فقط نام آن را آورده است.

۲۴ - شاید از ابن‌ولاد احمد (م ۳۳۲ ه. ق.) باشد که چلبی آن را یاد کرده است.

۲۵ - ترجمهٔ فارسی آن در سدهٔ دهم یاد خواهد شد.

۲۶ - در همهٔ نسخه‌ها به ضم اول و فتح دوم است. اما چلبی شرح سبع طوال با الف را به قاسم‌بن انباری (م ۳۰۴ ه. ق.) نسبت داد. و ممکن است از آن زوزنی را خواسته باشد که چاپ شده است.

۲۷ - چنین است به خط خود وی. اما اسماعیل پاشا او را: سلیمان‌بن امین اللهبن عبدالرحمان‌بن محمّد رومی حنفی (م ۱۲۰۲ ه. ق.) خوانده و «اسکندریة» [رسالة اسکندر] و «تحفة المرام» را از مؤلفات او شمرده است. (ذیل کشف‌الظنون و هدیةالعارفین) و نسخهٔ «تحفة الخطاطین» او نزد سلطان القرائی هست.

۲۸ - در کنار آخرین برگ نسخهٔ قانون ادب (ش ۱۱) سپهسالار که به خط عهدی بغدادی شاعر پسر شمسی در ۹۶۸ ه. ق. نوشته شده است، مترجم بالا، به خط خود این عبارت را نوشته است:

الحمدلله و الصلاة علی رسول الله. ترجمت تلک النسخة المنقحة من اولها الی آخرها مع بقاء معانیها، فصارت السنة ثلاثة، فسمیتها بذلک، ←

سپهسالار دیده میشود.

نسخه‌های این کتاب خط ۵۹۴ هـ.ق. نزد سلطان القرائی، و خط ۶۷۷ هـ.ق. در ایاصوفیه و خط ۷۳۰ هـ.ق. در اسعد افندی و خط سدهٔ نهم در ترخان والده و بغدادلی و جز آن هست. رجوع به کتاب «فرهنگنامه‌های عربی به فارسی»، صص ۷۴-۷۶ شود.

[۱۹] جوامع‌البیان در ترجمان قرآن [ب]

دیگر از مؤلفات حبیش در لغت تازی به زبان پارسی، کتابی است که تنها واژه‌هائی را که در قرآن[۱] به‌کار برده شده، در آن گرد آورده است.

وی در دیباچهٔ این کتاب، گوید: چون «ترجمان قرآن» ابوجعفربن محمّدبن خلیل زوزنی، و «غریب القرآن» عزیزی، و «مشکل القرآن» ابن‌قتیبه و «ترجمان القرآن» علی‌بن حسین خازن قاینی را دیدم، و در هر یک نقصی یافتم خواستم کتابی سازم که همهٔ مطالب آنها را در برگیرد. و آن را به‌ترتیب حروف هجا مرتب کردم.

آغاز: کتاب جوامع‌البیان در ترجمان قرآن، به نام رحمان شروع کردم. سپاس خدای را که حی حلیم است، قدیم و بزرگوار و حکیم است، مالک و ذوالجلال و عظیم است،... چنین گوید: شیخ ادیب ابوالفضل حبیش... که چون از تصنیف «کامل‌التعبیر»[۲] پرداختم...

پس از دیباچه یک فصل برای نامهای خدا به‌ترتیب حروف، و سپس فصلی در الفاظی که معانی آن در قرآن مختلف است، مانند «وجوه القرآن» دارد. گویا وی این کتاب را پیش از وجوه‌القرآن نگاشته است این فصل نیز به‌ترتیب حروف الفباء است. در نسخهٔ زیر از این فصل فقط تا حرف قاف به جا است و باقی آن افتاده است و از اصل کتاب نیز آغاز حرف الف افتاده و به اژهٔ «الارب جمع» در الف با راء آغاز شده است.

ترتیب: کلمات را در بیست و هشت باب به‌ترتیب حرف آغاز واژه بسیجیده، و هر حرف را به سه بخش اسماء و افعال و حروف تقسیم کرده، و هر بخش را به‌ترتیب حرف دوم کلمه مرتب ساخته است.

آغاز حرف سین: حرف سین از کتاب جوامع‌البیان در ترجمان قرآن، در اسماء و افعال و حروف. اسماء؛ السابحات: فرشتگانی که از آسمان فرو همی آیند... ب؛ سبأ: نام شهری است به یمن. السبات...

در پایان نسخه نیز افتادگی هست و تا بخش افعال از حرف واو، در کلمهٔ «وجل یوجل» پایان یافته است (برگ ۱۲۷ پ) و پس از افتادگی، چند فصل در دستورهای صرف زبان عرب دارد.

انجام: پس این قیاس را به یک نگاه میباید داشتن تا خطای نیافتد، انشاءالله. سپری شد کتاب جوامع‌البیان در ترجمان قرآن به توفیق خدای رحمان روز شنبه فی وقت العصر از هجرت پیغمبر سنة ۹۳۶ هـ.ق. که تاریخ کتابت نسخه است.

نسخهٔ این کتاب در دانشگاه ش ۸۳۹: نسخ بی نام. در عصر شنبه سال ۹۳۶ هـ.ق. پایان یافته است.

[۲۰] وجوه قرآن [ج]

اختیار کرده از اقوال مفسران. تصنیف شیخ ادیب ابوالفضل حبیش‌بن ابراهیم‌بن محمّد تفلیسی رض. این عنوان کتاب در نسخهٔ زیر می‌باشد.

در این کتاب لغاتی از قرآن که دارای معانی گوناگون است، به‌ترتیب حروف یاد شده و معانی آن را به فارسی آورده است.

آغاز: به نام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر، سپاس و شکر خدای را که خالق دو جهان است... چنین گوید شیخ ادیب ابوالفضل حبیش... رضی الله عنه: که چون از تصنیف کتاب «بیان‌التصریف» بپرداختم نگاه کردم به کتاب «وجوه‌القرآن» که مقاتل ابن‌سلیمان «ره» به تازی ساخته بود بسیار کلمات را بیان کرده بود ... در کتاب تفسیر ابوالحسین الثعلبی «ره» هر کلمتی را چهار و پنج وجه موجود یافتم... خواستم که در وجوه

← فوقع تاریخها «السنه ثلاثه = ۱۱۸۳» لابتدائنا بترجمتها فاتممناها فی سبع سنین بعون القوی المعین تعالی، و بهمة الامیر نوری و نورالله قلبه مع اولاده الامجاد الذینهم للسلطان احمد الثالث احفاد، وفقه الله و وفقه لامثالهما آمین بالنبی الامین حرره مترجمها الفقیر ابوالمواهب سعد الدین سلیمان امین‌الله العریف بمستقیم‌زاده الله زاده فی‌الدارین بالسعادة سنة ۱۱۹۰.

۱- تاریخچه‌ای از لغت قرآن در دنبال «ترجمان قرآن» زوزنی، در ص ۲۰۵ یاد شده است.

۲- در تعبیر خواب پارسی. در تهران بسال ۱۲۸۴ چاپ شده است. (ص ۲۱۶ دیده شود).

قرآن کتابی سازم، کامل و مفید که آنچ در کتاب تفسیر ثعلبی و تفسیر سورآبادی و تفسیر نقاش و تفسیر شاپور و تفسیر واضح و در کتاب مشکل قتیبة و کتاب غریب القرآن عزیزی در وجوه قرآن بیان کرده است بر طریق اختصار، آن جمله در کتابم موجود باشد، بر ترتیب حروف معجم... شرح وجوه هر کلمتی را به پارسی واضح بیان کردم...

حرف الف از کتاب وجوه قرآن؛ آخرت: بدانکه آخرت در قرآن بر شش وجه باشد. وجه نخستین آخرت رستخیز بود، چنانکه خدای در سورهٔ المؤمنون گفت: وان الذین لایؤمنون بالاخرة عن الصراط...

انجام: یمین: بدانکه یمین در قرآن بر هفت وجه باشد... نخستین به‌معنی دست و دست راست بود چنانکه... (و پس از دو صفحه گوید)... سپری شد کتاب «وجوه قرآن» روز پنجشنبه بیست‌وچهارم ماه صفر سال پانصدوپنجاه‌وهشت از هجرت پیغامبر. کتبه مصنفه ابوالفضل حبیش[1] غفرالله له... و ذلک ببلدة قونیه...

حرفها را با افزودن یاء به لهجهٔ عامه قدیم مینامد (بی =ب، ظی =ظ، یی =ی) چنانکه گوید: حرف ظی از کتاب وجوه‌القرآن؛ ظل: بدانکه ظل در قرآن بر سه وجه باشد...

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ عاطف افندی ش ۳۲۴۶، در استانبول و فیلم آن در دانشگاه تهران (ش ۶۰) هست.

[۲۱] ترجمان قوافی [د]

دیگر از آثار لغوی تفلیسی کتابی است که اسماعیل‌پاشا آن را بدین نام در «هدیةالعارفین» معرفی کرده است، ولی در فهرست پیشین سپهسالار آن را به نام «قوافی» خوانده است. مؤلف در آغاز دیباچه نام عزالدین ابوشجاع قلیچ ارسلان دوم پسر مسعود را، که از سلاجقهٔ روم و از ۵۵۹ هـ.ق. تا ۵۸۸ هـ.ق. پادشاهی کرد، می‌آورد، ودر پایان دیباچه گوید: پس به اسم قطب‌الدین زادالله عمره تمام کرده شد. و تا آنجا که اکنون میدانم؛ قطب‌الدین لقب ملکشاه دوم است که پسر عزالدین قلیچ ارسلان دوم بوده نه خود وی. و من چنان گمان برم که حبیش این کتاب را به نام پدر آغاز کرد و به نام پسر پایان داده است.

ولیکن شخصی در روزگار میرعلی شیرنوائی (م ۹۰۶ هـ.ق.) این کتاب را دزدیده و با تغییر دادن چند سطر از آغاز دیباچه به نام این امیر مزین ساخته است. شگفت آنکه در پایان دیباچهٔ نسخهٔ سرقت شده گوید: «و این کتاب به اسم خداوند ملک‌الملوک قطب‌الدین عمادالاسلام زاد عمره و دام عزه تمام کرده شد...» و نام قطب‌الدین که در آخر دیباچهٔ «ترجمان قوافی» حبیش بود اینجا نیز دیده میشود.

نسخهٔ این کتاب که به اسم میر علیشیر است در کتابخانهٔ لغتنامهٔ دهخدا به شمارهٔ ۱۴۰ موجود و به نام «لغات قوافی» ثبت شده است، و اندکی کمتر از نسخهٔ حبیش موجود در کتابخانهٔ سپهسالار می‌باشد و تمام لغتهای آن در زندگی مرحوم دهخدا توسط فیش‌نویسان فیش شد، و در پشت نسخه به این معنی اشارت شده است، ولیکن چون فیشها بدون ذکر مدرک است، فعلا در عداد فیشهای بی مدرک، به صورت غیر قابل استفاده در آمده است و باید مجدداً فیش شود.

آغاز: رب تمم بالخیر: سپاس و شکر خدای را که از علم و دانش، ما را بهره داد، و راه راست نمود، و دین اسلام به ارزانی داشت. و درود خدای بر محمّد باد صلی‌الله‌علیه‌وآله، و بر یاران و اهل بیتش. چنین گوید حکیم ابوالفضل حبیش‌بن ابراهیم‌بن محمّد کمالی تفلیسی که ملک اجل عادل عالم کبیر قطب‌الدین عمادالاسلام و نظامها، جلال الملة و جمالها، نجم الملة و تاجها شمس‌الملوک و السلاطین، ناصر جیوش‌المسلمین، فخرالانام، عزالمجاهدین، قاتل‌الکفرة و المشرکین، قامع‌المتمردین ابوشجاع قلج ارسلان‌بن مسعود، یمین امیرالمؤمنین، اطال الله بقاءه، و ادام فی‌الدولة ارتقاءه، و اباد حساده و اعداده بحق محمّد و آله.

از آنجا که بزرگ‌همتی و رغبت او به علم و دانش بنده را اشارت فرمود که باید از بهر من کتابی سازی در قوافی، چنانک کلامهای مشکل تازی را که شعرا در قوافی شعرها به کار برند، به پارسی شرح کنی، و ترتیب کتاب خراسانی نهی، و در تصنیف کتاب اختصار نگاه داری، تا کتاب درازا نکشد، و خواننده را ملال نفزاید، و ما را یادگار بود، پس بنده برحسب طاقت خویش جهد کرد و فرمان به جای آورد... و آخر هر قافیه را به‌ترتیب بر حروف معجم پیذا کرد،

---

۱ – اعراب دارد. به ضم حاء و فتح باء (به صیغهٔ مصغر) نوشته شده است.

چنانک اگر کسی را قافیه باید، نگاه کند آخر حرف آن قافیه را، از جملهٔ حروف معجم کذام است و از کذام نوع است و از هر کذام که بود، وی را طلب کند، تا معنی آن بداند. و هر قافیه که دو حرف بود، وی را در اول هر حرفی مقدم کردم، و بعدش سه‌حرفی را. و علامتش حرف «ج = ۳» بکردم، و بعدش چهارحرفی را «د = ۴» و پنج‌حرفی را «ه = ۵» و شش‌حرفی را «و = ۶» و هفت‌حرفی را «ز = ۷».

و اما قافیهایی که به پارسی بود و آسان؛ در این کتاب یاد نکردم، که کتاب دراز شذی، به پارسی بر کس پوشیده نبود، و به جا که قافیهای بارسی مشکل بکردم حرف «سی» بالای او بنوشتم، تا کسی گمان نبرد که به بارسی (شاید: به تازی) است.

و بداند (شاید: بدان) که هر کسی که شعر گوید، و هوش شاعری دارد، یا بخواهد که معنی قافیهای مشکل بداند که از دانستن این قدر ناچار بود، تا در علم قافیهٔ شعر جاهل نباشد، و شعر گفتن بر وی آسان شود، زیرا که اصل شاعری قافیه بود، باید که قافیها نیک بداند. بس کتاب به اسم قطب‌الدین زادالله عمره تمام کرده شود انشاءالله تعالی، تا هر کس که بخواند و فایده بگیرد، خداوند را و مصنف را به دعا یاد آرد. و حسبناالله و نعم الوکیل.

قوافی؛ حرف اول: یا: ای. لا: نه. ما: نه. ما: آب وجه. ما: ای. دا: درد. ذا: آن...

معنی فدای لفظ: دیدن این کتاب کاملا نشان میدهد که چگونه یک شاعر، که از عواطف عالی شاعرانه الهام می‌گیرد، و می‌تواند احساسات پاک انسانی و خواستهای اکثریت مردم را در قالب اشعار ناب جلوه‌گر سازد، و بدین وسیله محبوبیت عمومی به دست آرد، هر گاه دستخوش امیال قدرتمندان گردد و ناچار از پیروی هوسهای آن عدهٔ قلیل شود، و بخواهد مطابق خواست آنان شعر گوید، به کلی ذوق هنری خویش را از دست داده، و ناچار میگردد تا به کمک دسته‌بندی کردن واژه‌ها و قالب‌ریزی کلمات، و سبک و سنگین کردن اوزان شعر بسازد، و با پس و پیش کردن کلمات بر خلاف دستورات جمله‌بندی، تقطیع بحر را درست کند، و ازاین‌روی شعر خود را به صورت تصنعی و بی‌مزه درآورده، و در نظر مردم بی‌ارزش میسازد. کسانی که تأثیر وضع طبقاتی را در شعر و هنر قدیم در نظر نمیگیرند، همهٔ شاعران را به این دلیل محکوم میکنند که: اینان نخست قافیه‌ها را جور کرده، کلماتی چون قفس، عدس، مگس ... را گرد آورند، و سپس معنی شعر خود را تابع معنی این کلمات میسازند...

نسخه‌های این کتاب در سپهسالار، ش ۱۱۰ و مجلس، ش ۲۵۲۵ و نخجوانی تبریز و دهخدا، ش ۱۴۰ دیده میشود.

سدهٔ هفتم

در این سده؛ برای نخستین بار کسانی به جهت تسهیل آموزش همگانی، لغتنامه‌های منظوم فراهم کردند. و کسانی فقط اسمهای زبان تازی را در یک کتاب جمع کردند (در برابر کسانی که در سدهٔ پیشین مصدرها را جمع کرده‌اند) و کسانی نیز اسم و فعل را در هم آمیخته کتاب ساختند. و دیگری به ترجمهٔ یک لغتنامهٔ عربی پرداخت. و بنابراین فرهنگهای این سده را در چهار بخش یاد می‌کنیم:

۱ - فرهنگ‌های منظوم.
۲ - فرهنگ‌ها که تنها اسمها در آن جمع است.
۳ - فرهنگها که اسم و فعل را در هم آمیخته دارد.
۴ - ترجمه از لغتنامهٔ عربی.

بخش یکم
فرهنگهای منظوم

الف: نصاب‌الصبیان
ب: زهرةالادب
ج: نصیب‌الفتیان

چگونه فرهنگهای منظوم پدید آمد؟

یگانه زبان خارجی که در سده‌های آغاز اسلام در ایران آموخته میشد زبان تازی بود. و از هنگامی که مردم ایران علاقه‌مند به آموختن آن گردیدند، در صدد برآمدند، به راههای گوناگون، اشکال تعلم این زبان سخت را که از ریشه و بن با زبان فارسی جدا است، برای فرزندان خود آسان سازند. ازاین‌روی در آغاز سدهٔ هفتم؛ اندکی پیش از حملهٔ مغول ابونصر فراهی متوجه راه نظم گردید، و گرچه پیش از او نیز قطعه‌های پراکندهٔ شعر دربارهٔ قواعد دستور زبان عرب و جز آن یافت میشد، اما او برای نخستین بار بدین منظور، یک سلسله قطعه‌های منظم فراهم ساخت، و با نظم «نصاب‌الصبیان» در دویست بیت، که از بر کردن آن برای دانش‌آموزان آسان بود، این راه

دشوار را تا اندازه‌ای هموار ساخت، و چون این روش برای آن روزگار مناسب و سودمند بود، در اندک زمان گسترش و شهرت بسزا یافت، تا آنجا که در همین سده دو کتاب دیگر به تقلید آن ساخته شد: ۱ - زهرةالادب ۲ - نصیب‌الفتیان، که هر سه در این بخش معرفی خواهد شد.

[۲۳] نصاب‌الصبیان [لف]

I- فراهی ابونصر
V- فهرست بندها
II- نصاب در میان لغتنامه‌ها
VI- تقلیدها از نصاب
III - نصاب از نظر شعر
VII- کارها دربارهٔ نصاب
IV- نام و شمارهٔ بیتها
VIII- نسخه‌های کهن نصاب

I- فراهی و زندگی او: ابونصر بدرالدین مسعود یا محمود یا محمّد[1] پسر ابوبکربن حسین‌بن جعفر فراهی سجزی ادیبی، از فراه سیستان می‌باشد. گویند کور از مادر بزاد، و بنابراین تا اندازه‌ای قدرت و استعداد ذهنی او ناشی از همین نقص بدنی بوده است. وی در روزگاری که مردم ستم‌دیدهٔ سیستان با پیش‌قراولان حملهٔ مغول میجنگیدند میزیست، و از زندگی او بیش از این آگاهی نداریم. وی کتاب «الجامع الصغیر» در فقه نگارش محمّدبن الحسن الشیبانی (۱۳۵-۱۸۹ هـ.ق.) را که از محدثان به نام می‌باشد به نظم آورده است[2].

نگارندگان «حبیب‌السیر»[3] و «روضة الصفا»[4] این مرد را با معاصر و همشهری او، امام شرف‌الدین محمّد (احمد)[5] فراهی اشتباه کرده و شعر شرف‌الدین را که در ستایش یمین‌الدین بهرامشاه‌بن حرب هنگام پیروزی بر ملحدان قهستان سروده، به صاحب نصاب نسبت داده‌اند. چلبی در عنوان نصاب، مرگ فراهی را در ۶۴۰ هـ.ق. آورده است. ابن‌حسام در شرح خود بر نصاب در نیمهٔ سدهٔ هشتم، گوید: قبر فراهی در دیه «رج» از نواحی فراه، هنوز دیده میشود.

II- نصاب در میان لغتنامه‌ها: این کتابچه مدت هفت قرن از آغاز سدهٔ هفتم تا آغاز چهاردهم در کشور ایران و هند و ترکیه به جای یک لغتنامهٔ کلاسیک برای آموزش زبان تازی به کار میرفت، و گرچه امروز به هیچوجه مناسب آن نیست[6] ولیکن از نظر تاریخی یکی از لغتنامه‌های مهم تازی به پارسی به‌شمار میرود. فراهی با سرودن دویست بیت که از بر کردن آن برای دانش‌آموزان کار سهلی به‌شمار میرفت، یک دوره اصطلاحهائی را که برای فراگرفتن دانشهای مذهبی و ادبی و تاریخی و حتی ریاضی و نجومی و طبیعی روزگار خودش لازم بود، در اختیار دانش آموزان ایرانی قرار داده است. و چون کلمات تازی هم از نظر شمارهٔ حرفها (ثلاثی، رباعی، خماسی، سداسی) و هم از نظر حرکات وزنهای گوناگون دارد، و گرد آوردن همهٔ آنها در یک بحر، شعر را سنگین و زشت میسازد. سراینده این منظومه را به بندهای گوناگون (سی و هفت بند) و در بحرها و وزنهای مختلف (نه بحر) گردآورده است.

اهمیتی که بدین منظومه داده میشود نه از کثرت واژه‌های تفسیر شده است، بلکه از آن‌جاست که کهن‌ترین اصطلاحات فارسی را برای دانشهای یاد شده، در بر دارد. و یک عده نامهای تاریخی و نامهای دردها و سن حیوانات و نام ماههای فارسی، رومی،

---

۱ - چلبی در کشف‌الظنون در عنوان «الجامع الصغیر» چاپ دوم استانبول «مسعود یا محمود» و در عنوان نصاب «مسعود» دارد. قزوینی در حاشیهٔ لباب‌الالباب هر سه را آورده، مانند پشت نصاب چاپ برلن. اما صدیق حسنخان بهوپالی در «البلغة» دو نصاب پنداشته یکی از ابونصر مسعود، و دوم از محمّد بدرالدین، ولی در بیشتر شرحهای نصاب او را بدرالدین محمّد خوانده‌اند.

۲ - چلبی در عنوان الجامع الصغیر در کشف‌الظنون گوید: وی این منظومهٔ خویش را «لمعة البدر» نامید و در جمادی‌الآخر سال ۶۱۷ هـ. ق. آن را به پایان رسانید. و علاءالدین محمّدبن عبدالرحمان خجندی آن را شرح کرد و «ضوءاللمعة» نام داد.

۳ - چ سنگی تهران جزء ۴ جلد ۲ ص ۲۲۵ و چ خیام ۲:۶۲۸.

۴ - نقل از آقای اقبال در مجلهٔ آموزش و پرورش، س ۱۳۱۸ ش. خرداد.

۵ - آقای قزوینی در متن لباب‌الالباب چ تهران ص ۲۱۳. این مرد را محمّد آورده و در تعلیقات خویش (ص ۶۱۲) او را احمد نامیده است.

۶ - البته تدریس این منظومه با آن روش کهنه مانع رشد فکری کودکان و خلاف اصول روانشناسی تربیتی امروز است و گویا نخستین کسی که تعلیم کتاب نصاب را به طریق کهنه مورد انتقاد قرار داد، میرزا نظام‌افشار در دورهٔ ناصرالدین شاه است، وی منظومه‌ای به نام «مصاب» ساخته که در دنبالهٔ این مقال یاد خواهد شد.

نسخهٔ خطی مصاب نزد آقای دکتر شایگان استاد حقوق مدنی در تهران است.

عربی، و اوضاع فلکی مطابق قواعد نجوم قدیم و جز اینها در این منظومه گرد آمده است[۱].

III - **نصاب از نظر شعر:** البته فراهی صاحب ذوق سرشار شعر میبوده، و غیر از نصاب کتاب «الجامع الصغیر» شیبانی را نیز به شعر سروده است. ولیکن معمولاً نباید از منظومه‌هائی که جنبهٔ علمی و یا هر جنبهٔ ماورای احساسات شاعرانه دارد، توقع شور شعر را داشت، و این معنی دربارهٔ منظومه‌ها که در حساب، هندسه، نحو، صرف، لغت، فقه، اصول، و حتی تاریخ سروده شده است درست می‌باشد. آقای اقبال شیرینی غزلها را در آغاز بندهای نصاب، دلیل قدرت شعری فراهی شمرده‌اند. ولیکن چنانکه خواهیم دید این غزلها از فراهی نبوده و بعد اضافه شده است.

IV - **نام نصاب و شمارهٔ بیتها:** چلبی در کشف‌الظنون شمارهٔ بیتهای نصاب را دویست دانسته است. و شرح‌کنندگان پیش از سدهٔ دوازده نیز آن را ۲۰۰ شمرده‌اند. صاحب «کنزالفنون» که یکی از شرح‌های نصاب است در دیباچهٔ کتاب گوید:

گر طلبی مجمل ابیات آن

در ورق فرد فقط «ر» بخوان

و «ر» در حساب ابجد نمایندهٔ ۲۰۰ می‌باشد. و در دیباچهٔ خود فراهی بر نصاب در نسخهٔ سدهٔ هشتم (ملک. ش ۴۷۴) و نسخهٔ سدهٔ نهم (نخجوانی تبریز) عدد بیتها دویست آمده است. وی گوید: «و چون مجموع دویست بیت آمد او را نصاب‌الصبیان نام کردم...» و نسخهٔ ملک درست دویست بیت را در بر دارد، و نسخهٔ نخجوانی فقط سه بیت اضافی دارد. و نیز در پشت صفحهٔ عنوان نسخهٔ نخجوانی (خط ۸۵۶ هـ.ق.) و هم در دیباچهٔ شرح نصاب نسخهٔ محیط طباطبائی (خط ۱۰۶۳ هـ.ق.) اشعار زیر به ابونصر منسوب گشته است:

چنین گوید ابونصر فراهی

که بر وی رحمت حق باد رضوان

لغت را چون کلید علم دیدم

نمودم بر نظم آوردم از آن

که میل طبع مردم چون عزیز است

به سوی نظم و بر خواننده آسان

دو صد بیت آمد و چون اندکی بود

«نصاب»اش نام کردم بهر صبیان

آخرین مؤید آنکه شعرهای اصلی «نصاب‌الصبیان» فقط ۲۰۰ بیت بوده است، این که عدد ۲۰۰ درم حد نصاب وجوب زکاة بر نقره در مذهب اسلام است و همین وجه تسمیهٔ نصاب بدین نام بوده است.

ولیکن شباهت لفظی «بیت» با «بیست» سبب گردید که متأخران کلمهٔ «بیت» را در آخر افزوده و شمارهٔ بیتهای آن را ۲۲۰ شمردند، و وجه تسمیهٔ کتاب را جمع میان دو حد نصاب ۲۰۰ درم برای سیم و ۲۰ مثقال برای زر دانستند، و این استدلال در آغاز شرح «نصاب المعلم» و «شرح طالقانی» دیده میشود.

البته نام «نصاب» برای کتابها پیش از فراهی سابقه دارد. برای تتبع بیشتر، حرف نون کشف‌الظنون دیده شود.

V - **فهرست‌بندهای نصاب:** به‌طوری‌که در دیباچهٔ «نصاب متعلم» آمده، اشعار نصاب در نه بحر است بدین ترتیب:

۱ - از «متقارب» هفت بند. ۲ - از «مجتث» هفت بند. ۳ - از «رمل» پنج بند. ۴ - از «خفیف[۲]» شش بند. ۵ - از «اخرب» (رباعی) پنج بند. ۶ - از «مضارع» پنج بند. ۷ - از «هزج مثمن» سه بند. ۸ - از «هزج مسدس» یک بند. ۹ - از «رجز» یک بند.

و بنابراین همهٔ نصاب را چهل بند، و همهٔ لغات آن را ۱۳۶۵ واژه معین کرده است.

ولیکن طبق لیستی که خود اینجانب تهیه کرده‌ام و در کتاب «فرهنگهای عربی به فارسی» درج شده است؛ هفت بند تقارب (۲۷ بیت) و شش بند مجتث (۵۵ بیت) و چهار بند رمل (۲۹بیت) و هفت بند خفیف (۳۰ بیت) و چهاربند اخرب (۲۱ بیت) و دو بند هزج مثمن (۵ بیت) و یک بند هزج مسدس (۲ بیت) و یک بند رجز (۹ بیت) و پنج بند مضارع (۲۲ بیت) دارد. و همهٔ آن دویست بیت است.

---

۱ - برخی واژه‌های اصیل فارسی را که در نصاب هست آقای اقبال آشتیانی در مجلهٔ آموزش و پرورش، خرداد ماه ۱۳۱۸گرد آورده‌اند، لیکن چون در آن هنگام دویست بیت اصل نصاب در میان ۵۰۰ بیت نصاب کنونی شناخته نبود، ایشان بسیاری از واژه‌های نوتر را نیز جزء واژه‌های اصیل محسوب داشته‌اند، و با فهرستی که من از شعرهای اصلی نصاب تهیه کرده‌ام، واژه‌های کهن نیز شناخته خواهد شد. رجوع به کتاب «فرهنگهای عربی به فارسی» نشریهٔ ۵۱۳دانشگاه شود.

۲ - در نسخه‌ای‌که من از آن نقل کرده‌ام (نسخهٔ شمارهٔ ۱۲۵ دهخدا) نام این بحر از خامهٔ کاتب افتاده است، و من آن را افزودم.

شمارهٔ واژه‌ها: همهٔ واژه‌های عربی آن ۱۲۲۲ واژه است که به دو بخش می‌باشد: نخست ۱۰۸۸ واژه که به فارسی ترجمه شده، و در بیست‌وچهار بند نخست، در ۱۷۵ بیت جا دارد؛ دوم ۱۳۴ واژه نام چیزهائی است به عربی، که ترجمهٔ فارسی ندارد، و در سیزده بند (۲۵ بیت) آخر جای دارد.

VI - **تقلید از نصاب:** همچنانکه در مقدمهٔ این بخش گفتم علت پیدایش لغتنامه‌های منظوم نیازمندی مذهبی مردم غیرعرب به آموزش این زبان دشوار بوده است، و چون به نظم آوردن مطالب در آن روزها یکی از بهترین راههای آموزش به‌شمار میرفت، نصاب فراهی مورد خوش‌آمد همگان گردید. و به هر جا که زبان فارسی راه داشت جای خویش باز کرد، و شاعران دیگر به تقلید و پیروی او منظومه‌های دیگر سرودند، و چنانکه خواهیم دید از این پس در کشورهای فارسی‌زبان در هر سده چند لغتنامهٔ منظوم عربی به فارسی پیدا شده است. و نیز در کشورهائی که زبان فارسی به عنوان زبان دوم یا زبان رسمی راه یافته بود، مانند هندوستان و عثمانی و ترکستان شرقی، منظومه‌هائی به تقلید نصاب، برای لغت فارسی به زبان ملی خویش ساختند. و نیز در این اواخر که زبانهای اروپائی به عنوان زبان علمی به ایران راه یافت، چند نصاب اروپائی به فارسی فراهم گردید. و بنابراین می‌توان تقلیدهای نصاب را در چهار دسته به‌شمار آوریم:

۱ - عربی به فارسی ۲ - زبانهای دیگر به فارسی ۳ - فارسی به زبانهای دیگر ۴ - فارسی و لهجه‌های آن به فارسی.

دستهٔ اول - عربی به فارسی: و چون این دسته پیشتر و بیشتر از دیگر دسته‌هاست ازاین‌روی فهرست آنها را جداگانه، به‌ترتیب سده‌ها در این جا می‌آورم، و سپس هر یک را در جای خود به تفصیل معرفی خواهم‌کرد.

سدهٔ هفتم:

۱ - **زهرةالادب**.
۲ - **نصیب‌الفتیان** که در همین بخش، آندو را معرفی خواهم کرد.

سدهٔ هشتم:

۳ - **تجنیس‌الالفاظ** از امیر خسرو دهلوی.
۴ - **سلک‌الجواهر** از انگوری.
۵ - **نصیب‌الاخوان** از مطهر.

سدهٔ نهم:

۶ - **محمّدیه** از بهاءالدین مغل قره‌وی.
۷ - **مرقات‌الادب** از احمدی کرمیانی.
۸ - **تحفهٔ علائی** از ابن‌بواب.
۹ - **تحفةالفقیر**.
۱۰ - **کاتبیه** از کاتبی انقروی.
۱۱ - **عقودالجواهر** از احمد داعی کرمیانی.

سدهٔ دهم:

۱۲ - **نصاب حسنی**.
۱۳ - **مثلثات منظوم** از بدیعی.

سدهٔ یازدهم:

۱۴ - **فتحیه** از ابوالفتح حجازی.
۱۵ - **نصاب معروف** از معروف.
۱۶ - **ابواب‌العلوم** از درویش جامی.
۱۷ - **قنیةالفتیان** از صدرالدین‌بن بدر.

سدهٔ سیزدهم:

۱۸ - **تحفهٔ وهبی** از محمّد وهبی سنبل‌زاده.
۱۹ - **گوهر منظوم** از محمّد علی مولوی هندی.
۲۰ - **نصاب شیدا** از شیدای یزدی.
۲۱ - **مفتاح‌اللغة** از لنجانی محمّد جعفر.
۲۲ - **لغات قرآن**.

سدهٔ چهاردهم:

۲۳ - **مرقات‌الصبیان** سیّدمحمّد باقر مجتهدزاده گنجه‌ای.
۲۴ - **سبیکةالمعانی** از طوطی اهری.

دستهٔ دوم - زبانهای دیگر به فارسی: چنانکه در مقدمهٔ این بخش گفتیم یگانه زبان خارجی که در ایران پس از اسلام آموخته میشد زبان تازی بود، ولیکن:

اولاً: پس از حملهٔ مغول و در حکومت تیموریان در هرات، و بویژه در وزارت میرعلیشیر نوائی (م ۹۰۶ هـ.ق.) کوشش‌هائی برای ترویج زبان ترکی انجام گرفته، و چند منظومه در لغت ترکی به فارسی سروده شده است.

ثانیاً: در دورهٔ معاصر که روابط ایران با اروپا توسعه یافته و نیازمندی شدید به آموزش زبانهای اروپائی احساس گردید، چند منظومه به زبان فارسی در این‌باره سروده شده است. اینک چند نصاب از این دسته به‌ترتیب تاریخ:

۲۵ - **نصاب ترکی به فارسی:** سراینده، ناشناس. در دوازده بند است که در آغاز هر یک، تقطیع بحر آن یاد شده است.

آغاز:

بود «ر» قطعه ابتدای نصاب
بخوان تا ز ترکی شوی سر حساب

نسخهٔ آن نزد مهندس شاه علائی شهشهانی در تهران است.

۲۶ - **نصاب ترکی به فارسی:** بیست‌ویک بند است. و در آخرین بند، نام شاهزادگان تیموری، و در پایان همه، نام میرعلیشیر نوائی را سروده است. سراینده جانی‌بن ملک شاه خراسانی المعروف بتجرید قلندری، المشهور به تقلید شاه بندری. وی آن را به نام محمّد میرزا عیسی بهادرخان پرخانی نظم کرده است.

آغاز دیباچهٔ نثری: بسمله.بعد از حمد و سپاس ایزد، و درود خواجهٔ کونین...

آغاز نظم:

چو رو در تقارب نهد روزگار
برآرد ز تقطیع وزنش دمار

انجام و تاریخ:

در خطهٔ سند گشت این نسخه تمام
در عصر شه عصر محمّدعیسی
صد شکر که این نظم به انجام رسید
وز دُرد علیشیر به من جام رسید
در نهصد و شصت و پنج کردم بنیاد
در نهصد و هفتاد به اتمام رسید.

نسخهٔ سپهسالار ۲۹۱۱: (ص ۵۸ - ۶۲ دفتر) نسخ سال ۱۰۹۲.

۲۷ - **نصاب ترکی به فارسی.**

آغاز: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:

اوغان و تنگری و ایزی به ترکی نام حق میدان
دکریواج و تنگری ایلچی کوی پیمبر خوان

سی‌بند است و همهٔ آنها تقطیع دارد. نسخه در کتابخانهٔ سپهسالار ۲۹۱۱: (ص ۵۴- ۵۸ دفتر) است.

۲۸ - **نصاب هندی به فارسی:** از یوسفی هروی پزشک، صاحب «بحرالجواهر» نسخهٔ دانشگاه تهران (فهرست ۷۹۳:۳).

۲۹ - **نصاب انگلیسی به فارسی:** فرهاد میرزا معتمدالدوله آن را در ۲۶ شعبان سال ۱۲۶۹ هـ.ق. سروده است. نسخهٔ آن در بریتیش موزیوم بود. و ریو آن را در فهرست خویش (ج ۴ ص ۱۲۱) به شمارهٔ ۱۸۷ معرفی کرد و سپس در تهران در ۱۲۸۳ هـ.ق. در ۱۵۲ صفحه چاپ شده است.

۳۰ - **نصاب فرانسه به فارسی:** میرزا عبدالحسین از شاگردان دارالفنون قدیم در تهران. آن را به سال ۱۳۰۳ هـ.ق. سرود، و ۳۴۰۰ واژهٔ فرانسوی در آن گنجانید. نسخهٔ آن در مجلس هست (فهرست ۱۲۲:۳) این کتاب نیز در تهران به سال ۱۳۲۰ هـ.ق. چاپ شده است.

۳۱ - **نصاب فرانسه به فارسی:** از ادیب الممالک میرزاصادق فراهانی (۱۲۳۷ - ۱۳۳۶ هـ.ق.) چند بندی است کوتاه که در دو برگ از دیوان او (ص ۷۴۷ - ۷۵۰) چاپ وحید دستگردی تهران ۱۳۱۲ چاپ شده است. و در دیباچهٔ آن گوید: در تبریز به سال ۱۳۱۷ هـ.ق. آن را آغاز کردم اما پایان نیافت.

۳۲ - **نصاب فرانسه به فارسی:** بهجت قاجار شاعر نابینا و حساس نیز در آغاز مشروطیت، نصابی برای فرانسه به فارسی سروده است. و نسخهٔ آن را

آقای خسروانی در تهران دارند.

۳۳ - **کالنصاب ترکی به فارسی:** علی بادکوبی در قزوین آن را، به نام ناصرالدین شاه به سال ۱۲۶۵ هـ.ق. سروده، ترکی را به فارسی ترجمه کرده است.

آغاز دیباچه: الحمد لله الذی جعلنا لاظهار قدرته... اما بعد:

چنین گوید علی بادکوبی

کتاب من بخوان تا خصم کوبی

حصر ناصره و نصر حاصره، ما حرکت... و نامیدم او را به «کالنصاب»...

در دیباچه گوید قواعد ترکی و لغات آن را جمع کرده است و نام خود و ناصرالدین شاه و تاریخ نظم (۱۲۶۵ هـ.ق.) را یاد کرده است.

آغاز نظم:

اول الله ادنه دویم نبی خیرالوری

جانشین مصطفی باشد علی بدرالدجی

نسخهٔ ملک ۲۳۰۷: خط محمّد علی در ۱۳۱۵ هـ.ق. و نسخهٔ دیگر نزد مهندس شاه علائی شهشهانی در تهران ناقص در مجموعه است ۲۵ برگ ۱۴ سطری.

دستهٔ سوم - نصابهای فارسی به زبانهای دیگر: این دسته نیز مانند دستهٔ دوم در این قسمت جای گفتگوی ما نیست. و ازاین‌روی چند یک از بنام‌ترین آنها را در این جا به کوتاهی معرفی میکنم.

۳۴ - **تحفهٔ حسام:** واژه‌های فارسی را به ترکی ترجمه کرده است. سراینده حسام خوئی، حسام‌الدین حسن‌بن عبدالمؤمن شاعر ملقب به مظفری و متخلص به حسام، سرایندهٔ «نصیب الفتیان» است که در همین سدهٔ هفتم (ص ۲۲۵) یاد خواهد شد. صاحب فهرست مخطوطات موصل یک لغت فارسی به ترکی منظوم، در بیست بند به حسام‌بن حسن قونوی نسبت داده و من احتمال میدهم همین کتاب بوده و او در عبارت دچار اشتباه شده باشد.

نسخه: حجیات موصل ۲۳۴ (مجموعه): در بخش ادبیات. شمارهٔ ۲ دفتر است. (فهرست مخطوطات موصل. ص ۱۱۵).

۳۵ - **شادیه:** لغات فارسی را به ترکی ترجمه کرده است. ناظم، محمّدبن یحیی قونوی. در ۸۸۹ نسخه در حجیات موصل مجموعهٔ ۲۳۴: در بخش ادبیات شمارهٔ ۳ دفتر است.

۳۶ - **نخبة‌اللغة:** فارسی به ترکی. از محمّد وهبی سنبل‌زاده رومی می‌باشد که برای سلطان سلیم عثمانی سروده است. (ذیل کشف‌الظنون). «تحفهٔ وهبی» از او در صفحهٔ ۲۹۵ یاد شد.

۳۷ - **نظم‌الجواهر:** در یک صد بند و یک هزار و سیصد بیت. واژه‌های عربی و فارسی را به ترکی در سال ۱۲۳۶ هـ.ق. ترجمه و سروده، و مادهٔ تاریخ و نام آن «نظم‌الجواهر» ساخته است. سراینده؛ سیّدحسن عینی نقشبندی است که در سال (۱۱۸۰ هـ.ق.) بزاده است. این کتاب در استانبول به سال (۱۲۴۱ هـ.ق.) چاپ شده است.

۳۸ - **تحفهٔ کسکین:** واژه‌های عربی و فارسی را بترکی ترجمه و سروده است. سراینده کسکین تخلص داشته و از شاعران کشور عثمانی است. نسخهٔ سلطان القرائی تبریز: خط نسخ سیّدخلیل رجائی در ۱۲۴۸ ق. سرلوح زرین و جدولهای سرخ دارد.

۳۹ - **مشوق‌الصبیان:** واژه‌های فارسی را به زبان ترکی آذربایجانی ترجمه و به شعر سروده است. سراینده «مضطر» زنوزی تبریزی، حاج سیّدیحیی‌بن مصطفی از شعرای سدهٔ سیزده و چهاردهم هجری قمری در آذربایجان می‌باشد، این کتاب در تبریز به سال ۱۳۰۸ هـ.ق. چاپ شده است.

۴۰ - **دررالغات:** واژه‌های فارسی را به تازی ترجمه و سروده است. سراینده شیخ نظرعلی شاگرد شیخ مرتضی انصاری (م پیرامن ۱۲۹۰ هـ.ق.). (الذریعه: ۸:۱۳۴).

۴۱ - **نصاب خالق باری:** واژه‌های فارسی و عربی را به زبان هندی ترجمه و سروده است. این منظومه در آغاز نسخه به امیر خسرو دهلوی منسوب است. بندها مثنوی می‌باشد و در وزنهای گوناگون است، اما تقطیع نشده است، و همهٔ آن ۱۶۰ بیت شعر

می‌باشد. نسخهٔ سپهسالار ۲۹۱۱: در مجموعه است (ص ۴۰ - ۴۶) دفتر. هر صفحه ۵۵ بیت.

دستهٔ چهارم - فارسی و لهجه‌های آن به فارسی:

۴۲ - **نسیم‌الاحباب** (بلغهٔ بهوپالی).

۴۳ - **مخمسات ادبیه** از سراج قاضی.

۴۴ - **جامع‌اللغات** از نیازی حجازی. نسخهٔ سپهسالار (۱۱۳۳).

۴۵ - **نصاب بیرجندی به فارسی:** از ملاصبوحی علی اشرف بیرجندی. در پیرامن یکصد بیت شعر است. وی از نوادگان نزاری قهستانی در سدهٔ دوازدهم بود و احوالش در ذریعه (۵۹۵:۹) و تاریخ قهستان آیتی (ص ۲۸۶) آمده است.

نسخهٔ دهخدا: خط نستعلیق قطع جیبی. آقای سیدجعفر شهیدی مشغول تصحیح این نسخه می‌باشد و در صدد چاپ آن است. و نسخهٔ دیگر نزد محیط طباطبائی خط تایپ (ماشینی) از روی نسخهٔ آقای شیخ هادی بیرجندی که خط روزگار سراینده است در همان شهر تایپ شده است.

۴۶ - **نصاب لری به فارسی:** آقای جعفر شهیدی که خود بروجردی و آشنا به لهجهٔ لری است، چند بند نصاب لری به فارسی سروده است و امید میرود موفق به اتمام آن گردد.

۴۷ - **خیابان گلشن:** از محمّد علی هندی متخلص «محمّد» لغت فارسی را به فارسی جمع، و بترتیب حروف هجاء مرتب به نظم آورده است. تاریخ نظم آن ۱۲۸۲ هـ.ق. است، و در ۷۱ صفحه در نولکشور (۱۲۸۳ هـ.ق.) چاپ شده است.

۴۸ - **پیوسته فرهنگ فارسی:** فارسی متداول و واژه‌های دساتیری و ترکی و عربی مستعمل ما را، به فارسی توضیح داده است. سراینده ادیب‌الممالک فراهانی میرزاصادق (۱۲۳۷-۱۳۳۶ هـ.ق.) است. این منظومه همراه دیوان ادیب‌الممالک (صص ۷۲۶-۷۴۶) در ۱۳۱۲ هـ.ش. توسط وحید دستگردی در تهران چاپ شده است.

۴۹ - **نصاب طبری:** شاعری امیر تخلص به نام امیرتیمور قاجار در عهد فتحعلی شاه پیرامن هشتصد کلمهٔ طبری را به فارسی ترجمه و نظم کرده است. آقای دکتر کیا (صادق) سه نسخهٔ این منظومه را تصحیح و تطبیق و در کتاب واژه‌نامهٔ طبری، جزوهٔ نهم ایران کوده (صص ۳۱-۴۶) چ تهران - ۱۳۲۷ هـ.ش. چاپ کرده است.

۵۰ - **نصاب واژه‌های نو:** واژه‌های ساخت فرهنگستان ایران به‌وسیلهٔ علی رضوی‌زاده، در تهران به سال ۱۳۱۸ هـ.ش. سروده و چاپ شده است.

۵۱ - **مصاب:** تقلید شوخی است که نظام افشار سروده است. نسخهٔ دکتر شایگان.

VII - **کارهائی که دربارهٔ نصاب انجام شده است:**

- ابن‌حسام در نیمهٔ نخست سدهٔ هشتم، آن را شرح کرده «ریاض الفتیان» نامید. و در سدهٔ هشتم یاد خواهد شد.

- میر سیّدشریف جرجانی تعلیقات بر نصاب دارد. (کشف‌الظنون - نصاب).

- احمدبن الفقیه محمّدبن ابی‌بکر در ۸۱۸ هـ.ق. آن را به عربی شرح کرده «رافع النصاب» نامیده است. و در سدهٔ نهم یاد خواهد شد.

- جلال‌الدین محمّد عبدالله قائنی، در سدهٔ نهم آن را شرح کرده «نصاب معلم» نامیده است. و در سدهٔ نهم یاد خواهد شد.

- ابن‌امیر الحاج، عبدالصمد. که گویا در سدهٔ دهم می‌زیست، آن را شرح کرده است.

- نصاب متعلم: شرح دیگری است که در پیرامن همان روزگار نگاشته شده است.

- دشت بیاضی، محمّد کریم‌بن فصیح نیز در سدهٔ دهم شرح کرده، و این شرح چاپ شده است.

- محمّد مقیم جعفری، در ۱۰۴۹ هـ.ق. آن را شرح کرده است.

- کنزالفنون: شرح دیگری است که در هندوستان در سدهٔ یازدهم تألیف شده است.

- سیفکی شیرازی، مرشدبن علی نیز در همان روزگار شرحی نگاشته است. و نسخهٔ آن نزد آقای سلطانی در تهران است.

– محمّدبن جلال‌بن سلیمان قهستانی شرحی بر نصاب فارسی در پیرامن سدهٔ دهم تألیف کرده است. نسخه نزد دکتر شایگان در تهران است.

– طالقانی، محمّد حسین‌بن محمّد رضا نیز شرحی برآن نگاشته که چاپ شده است.

– علی اکبر حسینی یزدی ابن‌محمّد جعفر متطبب، شرحی در ۱۲۹۲ هـ.ق. به نام «درهٔ ثمینه» نگاشته که در ۱۲۹۵ هـ.ق. چاپ شده است.

– محمّدعلی تفرشی، در ۱۲۹۳ هـ.ق. «التبیان» را نگاشت. نسخه نزد نجم‌الملک در تهران است.

– ضیاءالدین ندیم باشی، کتابی به نام «حل‌النصاب» در ۱۳۱۷ هـ.ق. چاپ کرده است.

– عبدالله‌بن محمّد حسن خوراسگانی اصفهانی در ۱۳۲۴ هـ.ق. شرحی به نام «قطرات» نگاشت و همان سال چاپ کرد.

– شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ هـ.ق.) در ۱۳۱۶ هـ.ق. شرحی در تکمیل «درهٔ ثمینه» نگاشت و «درهٔ یتیمه» نامید.

– حاج ملاباقر شوشتری (م ۱۳۲۷ هـ.ق.) در جنگی که نوشته است، قسمتهائی از شرح نصاب را خلاصه کرده است. (ذریعه).

– ملا ابراهیم‌بن درویش محمّد کازرونی شیرازی (۱۲۷۴ – ۱۳۳۴ هـ.ق.) نیز شرحی بر نصاب نگاشته است. (ذریعه).

– محسن ادیب‌العلما نیز در ۱۳۷۳ هـ.ق. شرحی در پاورقی نصاب چاپ کرد.

اضافه بر اینها شرحهای بسیار است که شناخته نیست و در بخش پراکنده‌ها در دنبالهٔ این مقال یاد خواهد شد.

VIII – **نسخه‌های کهن نصاب** خط ۶۵۲ هـ.ق. نزد ملک، ش ۴۷۴ و خط ۸۵۶ هـ.ق. نزد نخجوانی و ۸۸۹ هـ.ق. در حجیات موصل هست.

[۲۴] زهرةالادب [ب]

دومین منظومه در لغت عرب به فارسی است، که در این سده نظم شده است، اما در غرب ایران، چلبی در «کشف‌الظنون» آن را لغت فارسی معرفی کرده است.

ناظم در دیباچهٔ نثری که برای آن ساخته، نام خویش و نام مهدی الیه را یاد کرده است، و همانطور که خود در آنجا گفته است؛ واژه‌ها در این منظومه به ترتیب حروف هجا مرتب می‌باشد، و برای هر حرف از حرفهای الفباء یک بند ده تا پانزده بیتی ساخته است.

آغاز دیباچه: الحمد لواهب وجود العالمین و منور قلوب...

اما بعد چنین گوید... **شکرالله**[1] ابن‌الامام الاعظم شمس الملة و الدنیا و الدین **شهاب‌الاسلام احمد** القاضی بمدینة «جمشکزاک»[2] ابن‌الامام... سیف الدین مولانا زکریا القاضی بمدینة اصفهان... به نظم آورد... به حروف تهجی... به جهت تعلیم صبیان... چون به عنایت... به اتمام رسید «زهرة الادب» نام نهاده گشت...

آغاز نظم:

ایل الله ال وال کوراب است سراب
آل اهل آل رنگ و آل تن رنگ است خضاب

در این که آیا سرایندهٔ این منظومه در غرب ایران از فراهی و نصاب او پیروی کرده است؟ و یا این که مستقلاً این فکر به مغز او راه یافته است؟ درست نمی‌توان نظر داد. اما شک نیست که اگر تحت تأثیر مستقیم فراهی نبوده است، مسلماً عوامل کلی مؤثر در پیدایش نصاب فراهی در شرق ایران، در سرودن این منظومه نیز در غرب مؤثر بوده است.

فهرست بندها: چنانکه خود سراینده در آخرین بیت گفته است: این منظومه ۴۸ بند در ۴۱۸ بیت می‌باشد، ۲۸ بند اول به‌ترتیب حرفهای الفباء است و ۳۶۰ بیت دارد، و ۲۰ بند آخر در دانستنیهای گوناگون است که ۵۸ بیت دارد. و فهرست بندها به قرار زیر می‌باشد:

I – بندهای ۱ تا ۲۸ لغت، به‌ترتیب و شمارهٔ حرفهای ۲۸ گانه الفباء.

II – بندهای ۲۹ تا ۴۷ دانستنیها به‌ترتیب فهرست زیر.

III – بند ۴۸ پایان نامه.

اینک فهرست دانستنیها که در این منظومه هست:

بند ۲۹– بردالعجوز. ۳۰ – کواکب سیار. ۳۱– اقالیم سبعه. ۳۲– حروف ناصب مستقبل. ۳۳– ناصب

---

۱ – چلبی نام سراینده را انداخته و نام پدر او را به جای نام وی آورده است.

۲ – چنین است در نسخهٔ لالا اسماعیل. و چلبی جمشکزک بی‌الف ضبط کرده است.

اسم و رافع خبر. ۳۴- رافع اسم و ناصب خبر. ۳۵- اشکال رمل. ۳۶- ترکیب سرکنجبین. ۳۷- ترکیب اطرفیل. ۳۸- نام ماهها به زبان عربی بیابانی. ۳۹- نام روزها به زبان عربی بیابانی. ۴۰ - نام بادهای شمال و جنوب و... ۴۱- نام هشت‌بهشت. ۴۲- نام نهرهای بهشت. ۴۳- نام هفت جهنم. ۴۴- نام بتها. ۴۵- اوقات پارچه بریدن. ۴۶- اوقات فصد و رگ زدن. ۴۷- اوقات معالجه. ۴۸- پایان نامه.

تاریخ نظم و شمارهٔ بیتها: بند چهل و هشتم آن خاتمه است، و در آن تاریخ سرودن این منظومه را سال ۶۴۰ هـ.ق. و شمارهٔ بندها را (۴۸ بند) معین کرده گوید:

دارد این تاریخ «خم» و قطعه «مح»
بیتها بی بیتها اندر عدد

گویا مصرع دوم تصحیف شده و صحیح آن چنین باشد [بیت یابی «بیتها = ۴۱۸» اندر عدد] زیرا که شمارهٔ بیتهای منظومه ۴۱۸ می‌باشد.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ لالااسماعیل ۶۴۴: در مجموعه است.

[۲۵] نصیب‌الفتیان [ج]

منظومه‌ای است که به پیروی از فراهی ساخته شده و نام آن در دیباچه «نصیب‌الفتیان و نسیب‌التبیان» دیده میشود.

ولی چلبی در کشف‌الظنون آن را «نصیب‌الفتیان و نشیب‌الفتیان» خوانده، و نسخهٔ آقای سیّدحسین شهشهانی علاوه بر آن «نسیب الفتیان، نصیب‌الشبان» را نسخهٔ بدل دارد. محمّد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان (ص ۱۱۳) آن را «تشبیب البیان» خوانده است، و صحیح همان است که در دیباچه هست و در بالا یاد شد.

سراینده شاعری است به تخلص حسام خوئی[1]. و نام او حسام‌الدین حسن‌بن عبدالمؤمن است، و لقب «مظفری» نیز داشته است. وی از ادبای فارسی زبان آذربایجان و در نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم در دربار چوپانیان قسطمونی[2] روم میزیست، و مداح مظفرالدین یولوق ارسلان (م ۷۰۴ هـ.ق.) ابن الب ارسلان یوزک‌بن امیر چوپان سومین امیر آن خاندان بود، و لقب «مظفری» را از این امیر گرفت، و کتاب «نزهة الکتاب» را به نام او نگاشت.

آثار حسام خوئی:

۱ - نصیب‌الفتیان: منظومهٔ جای گفتگو.

۲ - نزهة‌الکتاب: در انشاء فارسی، که آن را به نام مظفرالدین یولق ارسلان (م ۷۰۴ هـ.ق.) نگاشت و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ دانشگاه هست[3]. و پیش از ۶۸۴ هـ.ق. که سال تألیف «قواعدالرسائل» است نگاشته شده است.

۳ - تحفهٔ حسام: لغت منظوم پارسی به ترکی است که در ص ۲۲۳ یاد شد.

۴ - ملتمسات: در دانشمندان آذربایجان یاد شده است.

۵ - قواعدالرسائل و فوائدالفضائل: در انشاء، و یک بخش آن که به فارسی سره است در دانشمندان آذربایجان (ص ۱۱۴) یاد شده است و تاریخ نگارش آن سال ۶۸۴ هـ.ق. و پس از «نزهة الکتاب» بوده است. آثار این شاعر در الذریعه (۲۳۶:۹) نیز آمده است.

آغاز دیباچهٔ نثری: الحمدلله العلی القوی المتین...

آغاز نظم:

الله و اله و رب و رحمان
فرد و احد و حکیم و سبحان

انجام:

حسام شاعر از معنی است ساحر
زهی قادر سخن الله اکبر[4]

فهرست نصیب الفتیان: این منظومه چنانکه در دیباچهٔ نثری آن گفته شده است در پنجاه بند و دو رباعی[5] است و همهٔ آن سیصدوپنجاه‌وپنج بیت[6] شعر

---

۱ - این تخلص در آخرین شعر منظومهٔ «نصیب الفتیان» دیده میشود.

۲ - برای شناسایی این خاندان، زمباور ترجمهٔ عربی چ مصر ۱۹۵۱ م. ص ۲۲۳ دیده شود.

۳ - در فهرست آن کتابخانه من اشتباه کرده مهدی الیه را یولوق ارسلان پنجمین امیر خاندان ارتقی ماردین پنداشتم که در ۵۸۰-۵۹۷ هـ. ق. میزیست.

۴ - در نسخهٔ ش ۶۴۴ لالااسماعیل پس از این شعر افزوده است:
آغاز حکایتم به انجام رسید
جان از غم اندیشه به آرام رسید
این نامه که نام صاحبش باقی باد
المنةلله که به اتمام رسید

۵ - در شمارش نسخهٔ ۶۴۴ لالااسماعیل ۵۵ بند دیده میشود.

۶ - در دیباچهٔ نسخهٔ شهشهانی ۳۵۰ بیت یاد شده ولی شمارهٔ بیتهایش ۳۵۸ میباشد.

است و فهرست آن را در رسالهٔ فرهنگهای عربی به فارسی آورده‌ام.

بندهای این منظومه مانند بندهای نصاب فراهی و برخلاف منظومه‌های سده‌های پسین بی تقطیع می‌باشد.

نسخه‌های این کتاب: در کتابخانهٔ نخجوانی و سلطان‌القرائی در تبریز و دکتر صادق کیا و سیدحسین شهشهانی در تهران هست.

بخش دوم
فرهنگهائی که تنها اسم‌ها را جمع کرده است

الف: مهذب‌الاسماء.
ب: تهذیب‌الاسماء.

چنانکه پیشتر گفته شد، پیش از آنکه لغتنامه‌ها بترتیب تلفظ کلمات بر حروف هجا در آغاز کلمه مرتب شود، به‌ترتیب معنی آنها مرتب می‌گشت [1] و سپس کسانی در کتابهای خویش واژه‌ها را به‌ترتیب قواعد علم صرف مرتب کردند مانند زمخشری که اسمها و فعلها و حرفها را در فصلهای جداگانه گرد آورد. اما چون قابلیت اشتقاق فعل عربی بیش از اسم است، و ازاین‌روی مقام مهمتری در زبان تازی دارد و بیشتر اسمها را نیز از فعل و مصدر مشتق میسازند، بدین‌جهت برخی کتابهای مستقل برای «مصادر» ساختند مانند زوزنی و بیهقی [2] و در برابر ایشان در سدهٔ هفتم کسانی یافت شدند که فقط اسمها و حرفها را گرد آورده و لغتنامهٔ خویش را منحصر به اسم نمودند، و بنامترین اینها دو کتاب است که در اینجا معرفی میشود.

[۲۶] مهذب‌الاسماء فی مرتب‌الحروف والاشیاء [الف]

شامل دو قسمت اسماء و حروف از لغت عرب است. و هر کلمه را به فارسی ترجمه کرده و شواهد را حذف کرده است. و خود نگارنده نام کتاب را چنانکه یاد شد در دیباچه تعیین کرده است.

ترتیب کتاب: کتاب مرتب بر بیست و هشت باب است و هر باب مرتب بر سه بخش کوچکتر:
۱ - مفتوح الاول ۲ - مضموم الاول ۳ - مکسور الاول. و هر یک از این کوچک بخشها، به‌ترتیب حروف هجا مرتب شده است.

یک فصل در آغاز کتاب برای نامهای خدا اختصاص داده و پس از پایان کتاب خاتمه‌ای در اصطلاحهای متفرقه افزوده است، که دارای چند فصل است ۱ - نام شماره‌های درست ۲ - الکسور؛ نیم و چهار یک تا ده یک، ۳ - نام روزهای ماه ۴ - نام ماههای سال ۵ - چهار ماه حرام ۶ - ماههای رومی ۷ - ماههای فارسی ۸ - روزهای هفته ۹ - شبهای ماه ۱۰ - دوازده برج ۱۱ - منازل قمر.

مدارک تألیف این کتاب: نگارنده مدارک کار خویش را در دیباچه چنین می‌آورد:

«... التقط جمیع‌الاسماء المعتمدة المستعملة الواردة من کتب ائمة الادب کالسامی [3] و الاسمی فی‌الاسماء [4] و کتاب‌السامی الموسوم بالسعیدی [5] و کتاب‌البلغة المترجم [6] فی‌اللغة [7] و کتاب کنزالاسامی و ترجمان القرآن [8]، و الروضة [9] و ماقبلها، کاصلاح المنطق [10] و غریب المصنف [11] و المشاهیر [12] و دستوراللغة [13] و غیرها...»

---

۱ - ص ۲۰۳ دیده شود. ۲ - ص ۲۰۳ و ۲۱۱ دیده شود.

۳ - از میدانی، ابوالفضل احمدبن محمّد (م ۵۱۸ هـ. ق.) (ص ۲۰۷) دیده شود.

۴ - از سعیدبن احمدبن محمّد میدانی (م۵۳۹ هـ. ق.) ص ۲۰۸ دیده شود.

۵ - چلبی در عنوان «مهذب‌الاسماء» گوید: التقط فیه المواد من السامی و الاسماء و الشهاب السعیدی والبلغه... تا آخر. به استثنای «المشاهیر» که آن را نیاورده است. و در عنوان «السامی فی‌الاسامی» گوید: الموسوم بالسعیدی و در برخی نسخه‌های مهذب: کتاب الاسامی الموسوم بالسعیدی، دیده میشود.

۶ - در دو نسخه (۱۷۷ و ۱۷۸) دهخدا المترجمة آمده است و باقی نسخه‌ها: المترجم.

۷ - از فرهنگهای سدهٔ پنجم است که در آغاز آن بخش (ص ۲۰۲) معرفی شد.

۸ - شاید ترجمان قرآن زوزنی باشد که در فرهنگهای سدهٔ پنجم (ص ۲۰۵) معرفی گردید و شاید ترجمان علی‌بن حسین خازن باشد که در دیباچهٔ «جوامع البیان» حبیش یاد شده‌است. ص ۲۱۸ دیده شود.

۹ - شناخته نشد. این کتاب از مدارک حبیش در «قانون ادب» و نووی (م ۶۷۶ هـ. ق.) در تهذیب الاسماء» نیز بوده است.

۱۰ - از ابن السکیت یعقوب‌بن اسحاق (م ۲۴۴ هـ. ق.).

۱۱ - از شیبانی ابوعمرو اسحاق‌بن مرار (م ۲۰۶ هـ. ق.).

۱۲ - چنین است در نسخهٔ (۹۳ محیط) و در برخی نسخ «المشاهد».

۱۳ - شاید «کتاب‌الخلاص» ادیب نطنزی (م ۴۹۷ هـ. ق.) باشد که در فرهنگهای سدهٔ پنجم یاد شد. ولیکن در دیباچهٔ «قانون ادب» حبیش ←

آغاز: الحمد لله الذی خلق‌الخلایق بقدرته، و خص بنی آدم بعزته و اختارالانبیاء برحمته. و الصلاة علی نبیه و صفیه، محمّد خیر بریته، و علی اصحابه و آله من ذریته، و سلم کثیراً کثیراً. قال العبدالضعیف محمودبن عمربن محمّدبن منصور القاضی الزنجی (الربنجنی) السجزی، ثم‌العزی من قبیلة شیبان، زینه الله تعالی بالتقوی و بلغه غایة المنی: اما بعد فانی لما رأیت الناس زاهدین فی‌العلم... و لهذا التقط جمیع‌الاسماء المعتمدة المستعملة الواردة من کتب ائمة الادب کالسامی فی‌الاسامی و ... قسمتها علی ثمانیة علی ثمانیة و عشرین کتاباً به عدد کل حروف المعجم و منازل‌القمر. و اوردت فی کل کتاب منها ثلاثة ابواب به عدد اصول کلام‌العرب و اعراب الاسماء... و اوردت مضمون کل کتاب علی ترتیب حروف التهجی، و اخذت فی ضمن کل باب الحرف‌الاول علی‌الترتیب و رقمت اللغة المعروفة بمیم (م) و الجمع به جیم (ج) و جمع الجمع بجیمین (جج) و جمع جمع‌الجمع بثلاث جیمات (ججج) متصلات علی سنن‌القیاس لیصغر فی اعین الناس. و سمیته «مهذب‌الاسماء فی مرتب الحروف الاشیاء» وافتتحت صدرالکتاب بباب فی اسماءالله الحسنی.

باب فی اسماء الله الحسنی و صفاته هوالله لااله‌الاهو؛ اوست خدای که نیست خدای مگر او. الاحد: یکی است خدای. الاول همیشه بود.. ت؛ التواب توبه پذیرنده ... و؛ الواجد: بی نیاز...

کتاب الالف، باب الالف المفتوحة؛ الآة: درختیست، و گویند بانگ، آلاء، ج، یوم آبت: روزی سخت گرم. الابده: بردگی و سختی، و آن خصلت که بماند یادکردن آن همیشه. الاوابد، ج. الاء: خرماء گشن دهنده. الآبق: گریزنده... الاباء: نی. الاباخن انگشتان... و من الکنی؛ ابوالبشر: آدم. ابویحیی: ملک‌الموت. ابوالقاسم: محمّد ص... ت؛ الاتام: بارخرمابن. و یقال ارض ذات اتام، زمینی برومند. الاتان: ماده خر... ر؛ الاراس: بزرگ. الاراک: درختیست الواحدة؛ اراکة. الارب:حاجت. الآراب. ج...

کتاب‌السین: باب السین‌المفتوحة؛ السائل: پرسنده. السائب: خیک انگبین. السوب. ج. السباط: م. وساباط: نام جایگاهی است. والساباط بالای شیء که زیر آن راه بود. السابح: اسب که گوئی آشنا میکند در رفتن...

انجام: باب الیاء المکسورة؛ س؛ الیساز: لغة فی‌الیَسَر و هو لغة ردیة. انتهی الکتاب و لله‌الحمد والصلاة علی رسوله محمّد و آله اجمعین. باب فی آخر الکتاب فی اسماء شتی؛[1] فصل؛ فی‌الحساب احد و واحد؛ یک. اثنان و اثنتان: دو... و آلاف: هزاران. (فصل ۲) فی‌الکسور؛ شعیر: حبه. طسوج: تسوی... و سه تسوج ثلث دو دانگ[2] و تقول: نصف، و ثلث و ربع و... تسع و عشر.[3] (فصل ۳) فی ایام الشهور؛ غرةالشهر: اول روز از ماه... آخر روز از ماه سلخ الشهر نویسند. (فصل ۴) فی‌الشهورالعربیة؛ المحرم، المحرمات و المحارم و المحاریم. ج. صفر، الاصفار و الصفور و الصفار ج. شهر ربیع الآخر... شعاب و شعابین ج...[4] (فصل ۵) فی‌الاشهر الحرم... (فصل ۶) فی اسماء الشهور بالرومیة... (فصل ۷) فی اسمائها بالفارسیة... (فصل ۸) فی ایام الاسبوع... (فصل ۹) فی لیالی الشهر... (فصل ۱۰) فی‌البروج الاثنی عشر ... (فصل ۱۱) فی منازل القمر... و بطن الحوت و هوالرشاد. و منزل و ثلثی از منزل برجی باشد[5]

مؤلف: در دیباچهٔ کتاب نام نگارنده چنین یاد شده است: محمودبن عمربن محمودبن منصور القاضی الزنجی السجزی ثم العزی من قبیلة شیبان[6]. مرحوم دهخدا در لغت‌نامه همه جا نام مؤلف را محمودبن عمر ربنجنی نوشته‌اند و زنجی را مصحف ربنجنی دانسته‌اند.

سمعانی در الانساب در حرف الف؛ اربنجن [اَبَ جَ] و در حرف راء؛ ربنجن [رَ بَ جَ] را یاد کرده گوید: شهرکی از صغد به سمرقند است گاه باهمزه و گاه بی‌همزه خوانند، و در حرف الف افزوده است: خطیب در تاریخ بغداد آن را اربنجی [اَبَ] آورده است. از دانشمندان که به این سه نام منسوبند نام کسان زیر در انساب سمعانی یاد شده است:

اربنجنی: ابوبکر احمدبن محمّدبن موسی‌بن رجا اربنجنی. م. ۳۶۹ هـ. ق.

← «دستوراللغة» را کتابی در مقابل «خلاص» یاد کرده. ص ۲۱۶ و ۲۱۷ دیده شود.

۱ - خاتمة فی‌الاسماء المشکلة (نسخهٔ ۱۵۷ دهخدا).

۲ - نسخهٔ (۱۷۷ دهخدا) به همین جا پایان یافته، گوید: تمت الکتاب.

۳ - نسخهٔ (۱۵۷ دهخدا) بدین‌جا پایان یافته و فصل بعد از این را از نسخهٔ (۱۷۸ دهخدا) آورده‌ام.

۴ - نسخهٔ (۱۷۸ دهخدا) ناقص و بدین‌جا پایان یافته است.

۵ - نسخهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران و جز آن بدین‌جا پایان یابد.

۶ - چنین است در نسخهٔ دهخدا شمارهٔ (۱۷۷) در ادارهٔ لغتنامه همچنین در نسخ دیگر و کشف‌الظنون در عنوان «مهذب‌الأسماء».

اربنجنی: ابومسلم عامربن مکاملبن محمّد اربنجنی. م. ۲۹۳ هـ.ق.

اربنجنی: وهببن جمیلبن فضل اربنجی. (به نقل از تاریخ بغداد).

اربنجنی: ابوموسیهارونبن صاحب اربنجی. (به نقل از تاریخ بغداد).

ربنجنی: ابونضر احمدبن عبدالله سغدی.

ربنجنی: ابوسعید محمّدبن هاشمبن اسحاق بخاری.

یاقوت معمولاً در معجم‌البلدان از انساب سمعانی استفادهٔ بسیار کرده و در حقیقت مدرک کار او در مورد شهرهائی که کسانی بدان منسوب بوده‌اند، کتاب سمعانی می‌باشد، درینمورد نیز همین کار کرده است، و آن را به پیروی سمعانی یکبار در حرف الف «اربنجن» و یک بار در حرف راء «ربنجن» آورده است. ولیکن در حرف راء آن را تصحیف کرده گوید: ربیخن [رَ بَ خَ]. و برخی اربیخن گویند. مرحوم دهخدا در حاشیهٔ نسخهٔ خویش در اینجا نوشته‌اند: «آیا این کلمه ربنجن نیست؟» با توضیحی که در بالا یاد کردم مسلماً پاسخ این پرسش مثبت است، چون که یگانه مدرک یاقوت در این گونه موارد فقط سمعانی است، و ما دیدیم که سمعانی آن را چگونه ضبط کرده است. و بنابراین نظرهای ابن‌یوسف در فهرست پیشین کتابخانهٔ سپهسالار (ج ۲ ص ۲۹۵) که اربنجن را مصحف اربیخن دانسته است به عکس واقع می‌نماید.

نسخه‌های این کتاب خط ۸۴۱ هـ.ق. در دانشگاه تهران ش ۱۳۰ و خط ۷۷۹ هـ.ق. در دهخدا، ش ۱۵۷ و مجلس، ش ۲۵۸۸ و ۲۴۳۶ نستعلیق بی نام و تاریخ درسدهٔ دهم. و مجلس، ش ۳۰۹۶: نسخ بی نام و تاریخ در سدهٔ دهم و دو نسخه نزد دکتر صادق کیا، در تهران بی‌تاریخ در سدهٔ دهم و شهید علی‌پاشا ش ۲۶۹۹ و در کتابخانهٔ سلیمانیه در استانبول بی نام و تاریخ در سدهٔ دهم. و دهخدا ش ۱۷۸ و ۱۷۷ و محیط و ملک، ش ۳۱۳ و سپهسالار، ش ۳۳ و نزد سلطانی در تهران هست.

[۲۷] تهذیب‌الاسماء یا تاج‌الاسامی [ب]

لغتی است عربی به فارسی ناشناس. مخصوص اسماء است، یعنی حروف و مصادر در آن یافت نمی‌شود و نگارنده و زمان او دانسته نیست، جز این که دو نسخه به خط قرن هفتم از آن در دست می‌باشد، در پشت برگ اول یکی از آنها که کهنه‌تر است و در مجلس می‌باشد، با خط کهن «تهذیب الاسماء» نامیده شده، و در پشت دیگری که در ۶۶۳ هـ.ق. نوشته شده با خط نوتر «تاج الاسامی» نامیده شده است.

شگفت این که در پشت نسخهٔ دیگر از این کتاب که بی تاریخ در سدهٔ دهم نوشته شده و متعلق به آقای سلطانی در تهران است، نام «لغت یمینی» بدان داده‌اند و از نام «تهذیب الاسماء»[1] چنان گمان میکنم که کسی «مهذب‌الاسماء» را بدین‌ترتیب تهذیب و تبویب نموده، یعنی بابهای مفتوح و مضموم و مکسور را درهم ریخته است. همهٔ کتاب در پیرامن ۱۱۵۰۰ بیت نوشته دارد.

ترتیب: این کتاب به‌ترتیب حرف آغاز واژه‌ها، به بیست و هشت باب یا «کتاب»[2] تقسیم شده و هر قسمت به‌ترتیب حرف پایان واژه، به بیست و هشت بخش کوچکتر به نام فصل تقسیم شده است.

آغاز: الحمدلله‌المحمود بجمیع الاوصاف و الاسماء، الممدوح بانواع الکرم و النعماء و الصلاة علی رسوله محمّد ذی‌الدرجة الشماء، و علی آله مفاتیح الخیرات و مصابیح الظلمات فی‌الظلماء، و سلم تسلیماً کثیرا[3].

کتاب الالف؛ الآآ: شجر، الواحدة آآة. الاماتی الواحدة اماة. الابواء: اسم موضع. الاثاء: بر خرما و میوهٔ[4] درختی و غلهٔ زمین اجاء: احد جبلی طی... الاربعاء: روز چهارشنبه، والاربعاء عمود من اعمدة البیت... ب؛ الاب: پدر؛ والابوان: مادر و پدر: ت؛ الابت والآبت روز سخت گرم... ث؛ الابغث: گوسفند سیاه... ج؛ الابرج: مرد[5] فراخ چشم... ح؛ الایح: گران آواز. خ؛ الابزخ: پشت در شده و سینه بیرون آمده[6]...

---

۱ - چلبی در کشف‌الظنون کتابی به نام «تهذیب الاسماء و اللغات» به نووی (م ۶۷۶ هـ. ق.) نسبت داده که در دو قسمت بوده است: ۱ - اسماء ۲ - لغات، و شیخ محیی‌الدین قرشی (م ۷۷۵ هـ. ق.) ترتیب آن را تغییر داده است. اما این کتاب با آن مطابقت نمیکند.

۲ - در نسخهٔ ش ۳۱۲ ترخان والده، کتاب و در نسخهٔ مجلس، باب است.

۳ - از آغاز تا اینجا فقط در نسخهٔ ش ۴۶۲ مجلس دیده میشود که بنام «تهذیب الاسماء» معرفی شده است. ونسخهٔ ش ۳۱۲ ترخان والده از اینجا آغاز شده است.

۴ - نسخهٔ مجلس: + هر.

۵ - نسخهٔ مجلس: مردی.

۶ - نسخهٔ مجلس: برآمده.

آغاز حرف ب: کتاب: الباء؛ الباریا: بوریا. البأساء: سختی. الباقلا: باقلة[1] یمد و یقصر.

آغاز حرف ت: کتاب[2] التاء؛ التائر: آنکه زبانش در تاء بیاویزد.

آغاز حرف سین: کتاب السین؛ السابیا: آن پوست که کودک را آن جا باشد[3]. و یقال الماء الرقیق الذی یخرج مع الولد[4].

انجام: الیلبی: جوشن گر. الیلمعی: زیرک و راست کمان... الیمنی: دست راست. الیهودی و الهود: جماعة. والله اعلم[5]. وقع الفراغ علی یدی العبدالضعیف مسعودبن محمّدبن عمر الملقب ببرهان الاندکانی کورة خجند ۲۹ شوال سنة ثلاث و ستین و ستمایة.

نسخه‌های این کتاب در مجلس، ش ۴۶۲ شمارهٔ ثبت ۹۰۴۳، خط نسخ دیوانی نزدیک به تعلیق در سدهٔ هفتم و ترخان والده ش ۳۱۲ در کتابخانهٔ سلیمانیه در استانبول، خط نسخ مسعودبن محمّدبن عمرالملقب ببرهان الاندکانی در کورهٔ خجند، ۲۷ شوال ۶۶۳ هـ.ق. و نزد سلطانی در تهران نسخ بی‌نام و تاریخ در سدهٔ دهم یا نهم موجود است.

بخش سوم
فرهنگ همگانی

الف: جوامع‌اللغات

ب: صحیفةالعذرا

فرهنگهای همگانی لغتنامه‌هائی را مینامم که واژه‌ها به‌ترتیب قاعده‌های صرفی (اسم، فعل، حرف) و یا به‌ترتیب حرکت آغاز کلمه (مفتوح، مضموم و مکسور) مرتب نباشد، بلکه همهٔ اینها را درهم کرده و واژه‌ها را به‌ترتیب حروف آن مرتب کرده باشند. خواه به‌ترتیب حرف اول کلمه و خواه به‌ترتیب حرف آخر آن باشد. در سدهٔ هفتم دو کتاب از اینگونه دیده‌ام که در این جا معرفی میگردد.

[۲۸] جوامع‌اللغات و لوامع‌المصطلحات [الف]

یکی از دبیران مطلع و پرکار دربار مرزبانان ایران که نامش دانسته نیست این کتاب را در سدهٔ هفتم به نام ابوبکربن ابونصر[6] که گویا از همان خاندان مرزبانان می‌بود بنگاشت. وی در دیباچه گوید: در این کتاب فقط واژه‌هائی را از زبان عرب گرد می‌آورد که نویسندگان و دبیران فارسی‌زبان آنها را در منشآت خویش به کار میبرند و متداول و مستعمل ایشان است، ولیکن وی در عمل بدانها اکتفا نورزیده و بیشتر واژه‌های عرب را در این کتاب گرد آورده و به تفصیل از آنها گفتگو کرده است.

ترتیب کتاب: کتاب بر حرف اول و سپس دوم و سوم از ریشهٔ کلمات به عربی مرتب شده است، و در هر کلمه اضافه بر معنی لغت، مطالب گوناگون علمی را که مربوط به آن کلمه است مورد بحث قرار داده و تقریباً مانند دائرة المعارفی برای آن زمان به‌شمار میرود. نام کتاب در دیباچه یاد شده و تاریخ تألیف (۶۴۱ هـ.ق.) در کلمهٔ تاریخ؛ ریشهٔ (أرخ) دیده میشود.

آغاز: الحمدلله الفایض علینا فیض انعامه و احسانه، السایب الینا... بعد فقد التمس منی بعض خلصان اخوانی و خصان خدانی ممن احرز فی آدابه قصب‌السبق... ان اجمع له الفاظا یتداولها کتاب‌الفرس فی مراسلاتهم... و اترجمها بالفارسیة... و خدمت به خزانة کتب المولی المخدوم ذی المجد الشامخ والعز الباذخ... الامیر الاسپهسالار الکبیر العالم العادل... فخرالحق والدین ناصرالاسلام و المسلمین عضد الملوک و السلاطین... خالصةالخلافة، ملک الملوک الامراء، مرزبان البر و البحر، شهریار الافاق، الغ بلکا اعظم همایون باربک اکرم العالم ابوبکربن ابی‌نصر ولی امیرالمؤمنین، اطال الله بقاه... باب الهمزة فصل الهمزة مع الالف؛ ااا: علی وزن عاع، شجر، واحده اآاة و قال الازهری الآ او الآء الدفلی و ااا ایضاً حکایة اصوات...

و در کلمهٔ «ارخ» گوید: ارّخ الکتاب و ورّخ: نامه را تاریخ نوشت... و پس از ذکر مبدء بعضی تواریخ، و ذکر فرق تاریخ هجری و یزدجردی و خراجی و

---

۱ - نسخهٔ مجلس: باقلی.

۲ - درنسخهٔ ش ۳۱۲ ترخان والده؛ کتاب و در نسخهٔ مجلس؛ باب است.

۳ - نسخهٔ مجلس این جملات را ندارد.

۴ - نسخهٔ مجلس این جملات را ندارد.

۵ - نسخهٔ مجلس تا اینجا را دارد. و از این به بعد از کاتب نسخهٔ ترخان والده است.

۶ - شاید این مرد همان حوایجی ممدوح سعدی باشد که در شدالازار (ص ۲۳۴) یاد شده است.

قمری گوید: و اکنون که سنهٔ احدی و اربعین و ستمائة هجری است و سنهٔ ثلاث عشرو ستماية یزدجردی، تاریخ خراجی سنهٔ اربع و ثلاثین و ستماية می‌نویسد، و ابتدای آن به حقیقت معلوم نیست...

مطالب صرفی و نحوی و مسائل ریاضی و نجومی و تاریخی را نیز گاهی مورد بحث قرار داده است.

نسخهٔ منحصر به فردی که میشناسم به خط نسخ بی نام نزد آقای احمد افشار شیرازی در طهران است. این نسخه ناقص است و تا حرف جیم و کلمهٔ «جهل» را در بر دارد.

الصحيفة العذراء
یا
[۲۹] الصحيفةالسديدية [ب]

نگارنده: سدیدالدین ابوالفضائل محمّدبن عمربن ابوبکر نسفی.

آغاز: الحمدلله الذی تظاهرت علینا آلائه و تزاحمت الینا - نعمائه، حمداً یستوجب زیادة فضله... امّا بعد؛ قال محمّدبن عمر النسفی زاده الله توفیقاً... انی لما رایت حاجة الطلاب ماسة الی علم الادب، و کثرة احتیاجهم الی معانی الفاظالعرب مفسراً بالفارسیة، لاسیما من یروم الی تحصیل علم منالعلوم الاسلامیة؛ کالفقه و الکلام و تفسیر کلام الله العزیز... و هذا ثابت لاینفی و ظاهر لایخفی، خصوصاً من بینهم **فقهاء التراکمة** من قلة اشتغالهم بالعربیة... فقل ما یجدون ما اشکل علیهم من الالفاظ من الدواوین التی صنفت علی نهج کالدیوان (چنین) الادب للفارابی و العین الخلیلی، فعمدت ان اؤلف کتاباً للمبتدین من المتأدبین علی حروف المعجم لیسهل علیهم الاستخراج و قل لهم التصاحیف فما وجدت دیواناً اشهر و اوضح مفسراً بالفارسیة من «المصادر» لابی الفضائل الحسینبن احمد الزوزنی[1] رحمةالله و «السامی فیالاسامی» و «الهادی»[2] لابی عبدالله احمد المیدانی فرتبت هذه الکتب الثلاثة علی ترتیب حروف الهجاء، و صدرت منها علی فصل الهمزة... و سمیته «الصحیفة (العذراء) السدیدیة»...

انجام: فر [غ] من کتابالصحیفة العذراء المؤلف لها محمّدبن عمربن ابیبکر النسفی...شعبان سنة تسع و اربعین و ستماية.

ترتیب کتاب: کلمات مرتب به حروف هجاء در آغاز کلمه و دوم آنها است. و در دو مجلد است. دیباچه را به عربی نگاشته، و از آن برمی‌آید که کتاب را برای فقیهان ترکمن تألیف کرده است تا به آموزش عربی آنان کمک کرده باشد.

تاریخ تألیف: چنانکه از پایان نسخهٔ ۲۷۰۷ احمد ثالث آشکار می‌گردد شعبان ۶۴۹ هـ.ق. می‌باشد. نسخه در کتابخانهٔ احمد ثالث ۲۷۰۷ خط نیمهٔ سدهٔ هفتم.

بخش چهارم
صراح‌اللغة

[۳۰] در ترجمهٔ صحاح‌اللغة

زبان تازی در ایران گرچه در آغاز کار باتکاء زور و سرنیزهٔ دربار خلافت گسترش می‌یافت، ولیکن در سدهٔ چهارم که قدرت ظاهری دربار روی به کاهش رفت، این زبان در ادب و فرهنگ مردم ایران جای خویش را باز کرده بود، و در سدهٔ هفتم که حکومت اشرافی عرب از هم پاشید، نفوذ مذهبی زبان تازی جای نفوذ سیاسی آن را بگرفت، و از گسترش باز نه‌ایستاد. و ازاین‌روی در این سده، نیازمندی به یک لغتنامهٔ بزرگ در ایران احساس گردید و چون تألیف چنین لغتنامه با آن در هم ریختگی اوضاع ناشی از یورشهای مغول امکان نداشت، بهترین راه، ترجمهٔ یک لغتنامهٔ عربی بود، و چون کتابی در این موضوع بهتر از صحاح جوهری در آن روزگار یافت نمی‌شد، ازاین‌روی جمال قرشی در ماوراءالنهر به ترجمهٔ آن پرداخت و آن را «صراح اللغة» نامید. در اینجا من نخست به معرفی صحاح و نگارندهٔ آن جوهری می‌پردازم و سپس فهرستی از کسانی که دربارهٔ این کتاب بزرگ کار کرده‌اند می‌آورم، و در پایان؛ صراح و مؤلف آن قرشی را می‌شناسانم.

الف - صحاح‌اللغة: یکی از مهمترین لغتنامه‌های زبان تازی است یاقوت حموی در معجم‌الادباء و ثعالبی در «یتیمةالدهر» گویند: صحاح جوهری از «جمهرة» بهتر و از «تهذیباللغة»

---

۱ - ص ۲۰۳ دیده شود.
۲ - ص ۲۰۷ - ۲۰۸ دیده شود.

دلنشین‌تر و از مجمل اللغة بیشتر قابل استفاده می‌باشد. سیوطی در «المزهر» گوید: صحاح نخستین کتاب است که تنها لغت صحیح را جمع کرده و ازاین‌روی بدین نام خوانده شده است.

ترتیب کتاب: صحاح نخستین لغتنامهٔ تازی است که در آن واژه‌ها به‌ترتیب حروف الفباء مرتب گشت، و پیش از آن در لغتنامه‌ها، واژه‌ها را به‌ترتیب معنی آنها و گاهی به‌ترتیب قواعد صرفی (اسم، فعل، حرف، و هر یک به ثلاثی مجرد و مزید و رباعی و...) بخش‌بندی میکردند. جوهری در این کتاب پسین حرف واژه را بزرگ‌بخش (باب) نامیده و نخستین حرف واژه را کوچک‌بخش (فصل) شمرده است.

نگارندهٔ صحاح: جوهری: ابونصراسماعیل‌بن حماد فارابی پسر خواهر ابواسحاق فارابی صاحب «دیوان‌الادب» است. یاقوت گوید: اصل وی از ترکستان فاراب است و خود از بزرگان و پیشوایان لغت و ادب، و خط وی را در زیبائی مثل می‌آوردند که با خط ابن‌مقله جدائی نمیداشت. از جوانی به عربستان شد و کلمات ایشان گرد کرد، و در بازگشت به دامغان به خدمت ابوعلی حسین‌بن علی که از اعیان و دبیران بود، درآمد و در آنجا درگذشت.

آثار جوهری:

- عروض‌الورقة.
- صحاح‌اللغة. یا تاج‌اللغة و صحاح‌العربیة [1].
- مقدمة در نحو.

زندگی جوهری در نیشابور با سختی و رنج همراه بوده است. خود گوید:

فها انا یونس فی بطن حوت
بنیسابور فی ظلل الغمام
فبیتی و الفؤاد و یوم دجن
ظلام فی ظلام فی ظلام

میگوید؛ دل من در تاریکی سینه، و بدنم در تاریکی خانه‌ام، و خانه در تاریکی روز ابری فرو رفته است، از این سه تاریکی اول و سوم بیان شاعرانه است، و دومین آنها حقیقت زندگی وی و خانهٔ تنگ و تاریک او را نشان میدهد. شاید همین رنجها بود که در پایان عمر او را دچار اختلال حواس کرد تا آنجا که دو لنگه در به جای دو بال بر خویش ببست و از بام مسجد خود را پرتاب کرد و بمرد. و در این هنگام آنقدر گمنام بود که کسی تاریخ مرگ او را ثبت نکرد. یاقوت پس از نقل داستان خودکشی او گوید: هر چه گشتم تاریخ مرگش را نیافتم، و سپس تاریخ ۳۸۳ هـ.ق. را که یکی از دوستان در خواب دیده نقل میکند. اما در «مرآت‌الجنان» و «شذرات‌الذهب» و «کشف‌الظنون» مرگ وی در ۳۹۳ هـ.ق. یاد شده، و این درست‌تر است.

یاقوت از گفتهٔ مجاشعی در کتاب «شجرة‌الذهب فی معرفة ائمة الادب» آرد: جوهری صحاح را برای استاد ابومنصور عبدالرحیم‌بن محمّد بیشکی [2] نگاشت و بر وی تا حرف «ض» بخواند، در این هنگام جوهری دیوانه شد و درگذشت، و باقی کتاب در سیاهه (چرکنویس) بماند، و پس از وی شاگرد او ابواسحاق ابراهیم‌بن صالح وراق آن را پاکنویس کرد، پس نادرستیها در آن راه یافت. و سپس یاقوت همین داستان نگارش صحاح برای بیشکی و مرگ جوهری را در دیوانگی عیناً از کتاب «ضالة الادیب فی‌الجمع بین الصحاح والتهذیب» تألیف محمودبن ابی‌المعالی حواری، از گفتهٔ احمدبن محمّد میدانی، نقل کرده است. ولیکن یاقوت این داستان را دروغ دانسته گوید: بر پشت نسخهٔ کاملی از صحاح اجازه‌ای دیدم از حسن‌بن یعقوب‌بن احمد به تاریخ رجب ۴۷۱ هـ.ق. که همهٔ کتاب را بر بیشکی خوانده و او همه را بر مؤلف قرائت کرده بود. باضافه اگر چنین بود، میباید پیش از حرف ضاد که خود مؤلف پاکنویس کرده است، خالی از غلط باشد، اما چنین نیست.

ب - کسانی که در پیرامن صحاح کار کرده‌اند: ابن‌قطاع، علی‌بن جعفر صقلی (م ۵۱۵ هـ.ق.) حاشیه‌ای بر صحاح نگاشته است. (کشف‌الظنون).

- بوجعفرک بیهقی، احمدبن علی (۴۷۰ - ۵۴۴ هـ.ق.) صاحب تاج‌المصادر (ص ۲۷۹) شواهد صحاح را انداخته، و لغاتی از «تهذیب» ازهری و «شامل» ابومنصور حبان اصفهانی (م ۴۸۶ هـ.ق.) و

---

۱ - مدارک قدیم، و معاصر جوهری، نام اول را به کتاب داده‌اند، و صاحب معجم‌المطبوعات از روی نسخهٔ سدهٔ نهم، نام دوم را به کتاب داده است.

۲ - بفتح شین قصبهٔ کورهٔ رخ از نواحی نیشابور است. (معجم‌البلدان) احوال این مرد بگفتهٔ یاقوت؛ در کتاب «السیاق» عبدالغافر موجود است.

«مقاییس» ابن‌فارس، بر آن افزود. (معجم‌الادباء ج ۴ ص ۵۰)[۱].

– ابوالقاسم فضل‌بن محمّد بصری (م ۵۴۴ هـ.ق.) بر آن حاشیه نگاشته است. (کشف‌الظنون).

– حواری، تاج‌الدین محمودبن ابی‌المعالی (زندهٔ ۵۸۰ هـ.ق.) کتابی به نام «ضالة الادیب فی‌الجمع بین الصحاح و التهذیب» نگاشته که یا قوت در معجم‌الادباء از آن بسیار نقل آرد. و چلبی نیز در کشف‌الظنون آن را یاد کند.

– ابن‌بری ابومحمّد عبدان (م ۵۸۲ هـ.ق.) شاگرد ابن‌قطاع دنبال حاشیهٔ استاد خویش را تکمیل کرد و الایضاح یا «التنبیه والافصاح عما وقع من الوهم فی‌الصحاح» نامیده است و تا حرف شین بواژهٔ «اومش» رسید. (کشف‌الظنون).

– بسطی، عبدالله‌بن محمّد نیز حاشیهٔ سابق را تکمیل کرد. (کشف‌الظنون).

– قفطی، علی‌بن یوسف‌بن ابراهیم (ز ۵۶۸ – م ۶۴۶ هـ.ق.) کتابی به نام «الاصلاح للخلل الواقع فی‌الصحاح» نگاشت. (بغیةالوعاة، ص ۳۵۸) (کشف‌الظنون).

– صغانی (چگانی) رضی‌الدین حسن‌بن محمّد (م ۶۵۰ هـ.ق.) تکمله‌ای برای صحاح نگاشت که از خودش بزرگتر است. (کشف‌الظنون).

– ابن‌الحاج اشبیلی، ابوالعباس احمدبن محمّد (م ۶۵۱ هـ.ق.) بر صحاح حاشیه دارد. (کشف‌الظنون).

– جمال قرشی، در ۶۸۱ هـ.ق. آن را به فارسی ترجمه کرده که جای گفتگوی ما است.

– شاطبی، محمّدبن علی رضی‌الدین (م ۶۸۴ هـ.ق.) حاشیه‌ای بر صحاح دارد. (کشف‌الظنون).

– ابن‌الصائغ، (ابن‌سباع) شمس‌الدین محمّدبن حسن دمشقی (م ۷۲۰ هـ.ق.) شواهد صحاح را انداخته است. (کشف‌الظنون) ابن‌یوسف احتمال داده است؛ نسخهٔ شمارهٔ ۱۱۰ سپهسالار نسخه‌ای از این کتاب باشد. (فهرست ۲:۲۸۰).

– رازی، محمّدبن ابی‌بکر، عبدالقادر در سدهٔ هشتم؛ زیادیهای آن را انداخته و از «تهذیب» چیزهائی بدان افزوده «مختار الصحاح» نامید. این کتاب در ۷۶۰ هـ.ق. پایان یافته، و مکرراً چاپ شده است.

– صفدی، خلیل‌بن ایبک (م ۷۶۴ هـ.ق.) کتابی به نام «نفوذ السهم فیما وقع للجوهری من الوهم». نگاشت و آن را در ۷۵۷ هـ.ق. به پایان رسانید.

آغاز: «الحمدلله الذی نزه علمه من الغلط...» (کشف‌الظنون). و در همین کتاب از کتاب دیگر خویش به نام «حلی النواهد علی ما فی‌الصحاح من الشواهد» نقل میکند.

– سیّدمحمّدبن حسن‌بن علی (م ۸۶۶ هـ.ق.) کتابی به نام «الجامع» در مختصر صحاح به نام سلطان محمّد فاتح عثمانی (۸۵۵–۸۸۶ هـ.ق.) نگاشته و سپس قاموس فیروزآبادی را دید، و ناگزیر گردید کتاب دیگری به نام «راموز» بنگارد. نسخهٔ «جامع» در کتابخانهٔ دانشگاه و نسخهٔ «راموز» در کتابخانهٔ «ایکی جامع» در استانبول هست. فهرست دانشگاه (۳۶۹:۲).

– صیمری، شیخ مفلح‌بن حسن‌بن رشید، مؤلف «شرح شرایع» و «شرح موجز» و «جواهر الکلمات» و «تلخیص الخلاف» و صاحب اجازه به تاریخ ۸۷۳ هـ.ق. که در ذریعه (۲۵۱:۱) یاد شده و پسرش حسین در ۹۳۳ هـ.ق. در هشتادسالگی درگذشته است. در أمل الآمل «مختصر صحاح» به وی نسبت داده شده است. (ذریعه و امل الآمل).

– عنفجوری؛ علی‌بن محمّدبن علی‌بن یونس نباطی بیاضی عاملی (م ۸۷۷ هـ.ق.) شیخ حر در امل الآمل «مختصر صحاح» به وی نسبت داده است. و نیز او راست: «مختصر المختلف» و «مختصر مجمع البیان». (کشف الحجب).

– وان قلی، ملامحمّدبن مصطفی وانی (م ۱۰۰۰ هـ.ق.) صحاح را به ترکی ترجمه کرده و در آغاز گفته است: چون ترجمه‌های صحاح، همچون اختری و صراح خالی از خبط نبود، من آن را از نو ترجمه کردم... و دو فصل در سرآغاز آن افزودم:

۱ – فعلها ۲ – اسمها. (کشف‌الظنون). این کتاب را در استانبول به سال ۱۱۴۱ هـ.ق. چاپ کرده‌اند.

– سیوطی، ملاجلال (م ۹۱۱ هـ.ق.) احادیث مذکور در صحاح را بیرون کشیده و «فلق الصباح» نام داده است. (کشف‌الظنون).

– عیشی، ملامحمّد (م ۱۰۱۶ هـ.ق.) صحاح را کوتاه کرده و آن بهتر از «مختار الصحاح» می‌باشد، ولی شهرت نیافته است. (کشف‌الظنون).

---

۱ – عبارت یاقوت: جرد صحاح اللغة من الشواهد. (معجم‌الادباء چ مصر، مرگلیوث ج ۱ ص ۴۱۴ – ۴۱۶) اما در چاپ مصر ۲۰ جلدی (۵۰:۴) کلمهٔ جرد از چاپ افتاده و معنی جمله مختل شده است.

– پیرمحمّدبن یوسف انقروی. نخست کتابی به نام «ملتقط الصحاح» نگاشت، و سپس آن را ترجمه کرد و «ترجمان» نامید. (کشف‌الظنون در عنوان صحاح). و سپس چلبی در عنوان ملتقط الصحاح آغاز آن را یاد کرده است، اما در عنوان «ترجمان» گوید: لغت ترکی است از پیر محمّدبن یوسف و اشارتی به این که ترجمهٔ صحاح جوهری است نمیکند.

– محمودبن احمد زنجانی. نخست «ترویح الارواح فی تهذیب الصحاح» نگاشت، و در آن صحاح را به یک پنجم کوتاه کرد، و سپس یک موجز که به‌قدر یک‌دهم صحاح است از آن بیرون آورد. و «تنقیح الصحاح» نامید. (کشف‌الظنون) و دیباچهٔ «تنقیح الصحاح» که نسخهٔ آن در سپهسالار موجود است. (فهرست ۲:۱۶۶).

– کتاب «نجدالفلاح» نیز مانند «مختارالصحاح» خلاصهٔ صحاح می‌باشد. (کشف‌الظنون).

– عبدالرحمان‌بن عیسی. «صفوالراح من مختار الصحاح» را نگاشت. و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ خدیوی مصر هست. (فهرست ۴:۱۷۵).

– عبدالرحمان‌بن عبدالعزیز، کتابی به نام «الوشاح و تثقیف الرماح فی رد توهم الصحاح» نگاشته که در بولاق ۱۲۹۲ هـ.ق. در حاشیهٔ صحاح چاپ شده است.

– نصر الهورینی برای چاپ ۱۲۹۲ هـ.ق. صحاح در بولاق؛ پیش‌گفتار سودمندی دربارهٔ تاریخ لغتنامه‌ها نگاشته است.

– القراح به تکمیل الصحاح. همراه صراح در هند به سال ۱۳۲۸ هـ.ق. چاپ شده است.

– نور الصباح فی اغلاط الصحاح. نیز در همان چاپ صحاح ۱۳۲۸ هـ.ق. در هند چاپ شده است.

چاپها: تبریز، ۱۲۷۰ هـ.ق. (از روی نسخهٔ ۱۰۰۹ هـ.ق.) در یک جلد. بولاق ۱۲۸۲ هـ.ق. در ۲ جلد. بولاق ۱۲۹۲ هـ.ق. در ۲ جلد، و در حاشیه‌اش «الوشاح» و «تثقیف الرماح فی رد توهم الصحاح» از عبدالرحمان‌بن عبدالعزیز با مقدمه‌ای از نصر الهورینی دربارهٔ «تاریخ لغت‌نامه‌ها». پروس به کوشش شیدوس[1] در ۱۷۷۴ م.

ج – الصراح من الصحاح: ترجمه‌ای است به اختصار از کتاب صحاح یاد شده. مختصرکننده فقط شعرها را که جوهری به گواه آورده بود، جز در چند جا همه را انداخته ومثالها و حدیث و آیه و گواه‌های دیگر را آورده است، آری از یک آیت و حدیث فقط جمله‌ای را که گواه است آورده و باقی را انداخته است. هر کلمهٔ تازی را به یک واژهٔ پارسی ترجمه کرده و برای کوتاه کردن کتاب؛ وزن کلمه و باب آن را، مفرد و جمع بودن و مصدر بودن و جز آن را با نشانه و شماره‌ای که در بالا یا پهلوی کلمه نهاده است، نشان میدهد. دیباچهٔ «صراح» به عربی نگاشته شده است. و همهٔ کتاب در پیرامن چهل هزار بیت نوشته دارد، و کار ترجمهٔ آن در شهر کاشغر ماوراءالنهر در سه‌شنبهٔ شانزدهم صفر سال ۶۸۱ هـ.ق. پایان یافته است.

ترتیب: ترتیب واژه‌ها در «صراح» مانند اصل آن صحاح است. پسین حرف واژه، بزرگ‌بخش قرار داده شده، و نخستین حرف آن کوچک بخش است.

نگارنده: ابوالفضل جمال‌الدین محمّدبن عمر بن خالد قرشی، منسوب به قرش می‌باشد که به گفتهٔ صاحب اکتفاءالقنوع از شهرهای ماوراءالنهر بوده است. مرگ او را صاحب فهرست آصفیه (۱۴۳۶:۲) در سال ۶۸۱ یعنی همان سال ترجمه صراح نوشته، و صاحب فهرست کتابخانهٔ ملی تهران (۱۹۳:۱) در سال ۹۶۶ (شاید ۶۹۶) آورده است، و اگر همهٔ عبارتی که در پایان نسخه‌های صراح هست و من آن را پائین‌تر یاد کرده‌ام، از جمال قرشی باشد، معلوم میشود که وی تا سال ۷۰۰هـ.ق. زنده بوده است. و در پایان نسخه‌ای از «عراضة العروضیین» که در عروض فارسی و از همین قرشی می‌باشد و در ۷۳۶ هـ.ق. نوشته شده است، و در سپهسالار (ش ۳۱۳ صدر) موجود است، قرشی را به «نورالله مضجعه» دعا کرده است. (فهرست پیشین سپهسالار ۲:۴۴۶).

آغاز: قال الفقیر الی مولاه الغنی عمن سواه... ابوالفضل محمّدبن عمربن خالد المدعو بجمال القرشی جمل الله احواله و حصل آماله: احمدالله و هو المحمود بکل اللغات... باب الالف المهموزة؛ قال صاحب الصحاح ابونصر... فصل الالف؛ أجأ: علی وزن فعل به فتحتین کوهی از طی. اجئیون مثل اجعیون، منسوبون الیه. آء: علی وزن عاع، درختی. الآءَة: یکی...

انجام: هیا: من حروف النداء، و اصلها أیا...قال

1 - Gauhari: Lexicon arabicum, ed E. schidius, pars I: trajad Rh. 1774, in 40.

کتابخانه
بنیاد دایرة المعارف اسلامی

ذوالرمة:

الا یا اسلمی دارمی علی البلی

و لا زال منهلاً بجرعائک القطر[1]

تم الکتاب... ضحوة الاثنین ۲۳ ذی القعدة سنة ۷۰۰ هـ.ق.[2] و کان الفراغ من تألیفه و تسویده... ظهیرة الثلاثاء السادس عشر من صفر سنة ۶۸۱ هـ.ق. به کاشغر.

ذیل صراح: بارتولد خاورشناس معاصر در کتاب «متون ترکستان» از ذیل صراح که جنبهٔ تاریخی دارد نه لغوی، نام برده است.

چاپها: کلکته، ۱۲۴۵ هـ.ق. به تصحیح حکیم عبدالمجید. کلکته، ۱۲۶۰ هـ.ق. هند، ۱۲۷۹ هـ.ق. تهران، ۱۲۸۶ هـ.ق. کانپور، ۱۳۱۷ هـ.ق. به تصحیح محمّد قمرالدین. هند، ۱۳۲۸ هـ.ق. با دو ضمیمه ۱- القراح به تکمیل الصحاح ۲ - نورالصباح فی اغلاط الصحاح.

نسخه‌ها: دهخدا. ش ۹۱: سدهٔ نهم و سپهسالار، ش ۱۱۱ و ۱۳۰ و ۱۲۸ و دانشکدهٔ ادبیات.

سدهٔ هشتم

شاید پایان تسلط تازیان و پیدایش هرج و مرج مغولان سبب شد که بیش از یک قرن فرهنگ کامل و مهمی نگاشته نشود.

فرهنگ‌های این سده را در دو بخش یاد میکنم:

۱ - فرهنگهای نثری.

۲ - پیروان فراهی و فرهنگهای منظوم.

بخش یکم
فرهنگهای نثری

الف: المستخلص.

ب: ترشیح‌الفضایل.

در سدهٔ هشتم دو فرهنگ نثر دیده میشود که آنها نیز اهمیتی نمی‌توانند داشته باشند. اولین آنها لغت مخصوص قرآن می‌باشد، و دومین آنها کوتاه شدهٔ «مقدمة‌الادب» زمخشری است.

[۳۱] المستخلص [الف]

لغات قرآن: تاریخچه‌ای از لغات قرآن در صفحات ۲۰۵ و ۲۱۴ و ۲۱۸ یاد شده است. در اینجا فقط از کتابی به نام بالا که در این سده نگاشته شده است یاد میشود.

ترتیب کتاب: واژه‌ها در این کتاب به‌ترتیب سوره‌هائی که در آن آمده است از «فاتحه» و «بقره» تا «ناس» مرتب گردیده است. و فوائد ادبی و دستورهای نحو و صرف زبان عرب را به مناسبت آن کلمه آورده و شرح داده است.

نام مؤلف و نام کتاب در خود آن دیده نمی‌شود، و فقط در پایان نسخهٔ ایاصوفیه (۴۶۶۴ مکرر) نوشتهٔ ۷۵۷ هـ.ق. یک اجازه دیده میشود، و در آن مجیز نام کتاب را «المستخلص» و نام نگارندهٔ آن را حافظ‌الدین محمّدبن محمّدبن نصر البخاری آورده است. اجازه دهنده «ابوالمفاخر حسن‌بن محمّدبن احمد الحسینی المدعو بشمس» و اجازه گیرنده «قطب‌الدین نصرالله بن الامیر معزالدین عبدالخالق‌بن الشیخ اختیارالدین الاوحدی جده» نام دارد.

در اینجا مجیز میگوید: کتاب را در ذیقعدهٔ سال ۷۱۱ هـ.ق. بر مؤلف آن خوانده‌ام. و بنابراین، نگارندهٔ کتاب از دانشمندان پایان سدهٔ هفتم و آغاز هشتم بوده است.

خلاصة المستخلص یا لسان‌التنزیل:

چنانکه در بخش پراکنده‌ها دنبال این مقال خواهیم دید؛ کتابی در دست می‌باشد که درست با المستخلص برابر است، لیکن قواعد صرف و نحو از آن حذف شده است، و به جای دیباچهٔ «المستخلص» دیباچهٔ کتاب «تراجم‌الاعاجم[3]» را در آغاز کتاب دارد، اما به جای نام «تراجم‌الاعاجم» نام «لسان التنزیل» در دیباچهٔ آن آمده است.

نسخهٔ «لسان التنزیل» که در سدهٔ یازدهم نوشته شده در دست است، اما نگارنده و زمانش شناخته نیست، و نیز خواهیم دید که در سدهٔ نهم، دهار

---

۱ - این شعر آخر صحاح جوهری است که در پایان صراح نیز آمده است. و جمله‌های میان (۲، ۳) فقط در نسخهٔ ۱۱۲ سپهسالار آمده و در نسخهٔ چاپ تهران ۱۲۸۶ و ۱۳۰۴ هـ. ق. نیز دیده میشود. و اصل این جمله‌ها از روی نسخه‌ای است که مترجم برای دومین بار نوشته و تصحیح کرده بوده است.

۲ - از اینجا تا پایان کتاب، تاریخ پایان ترجمه به دست جمال قرشی می‌باشد که برای نخستین بار آن را نوشته است. و در بیشتر نسخه‌های چاپی و خطی دیده میشود.

۳ - باید به یاد داشت که «تراجم‌الاعاجم» به عکس ترتیب سوره‌های قرآن و «المستخلص» به‌ترتیب سوره‌ها است (ص ۲۱۴) دیده شود.

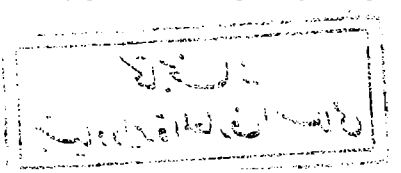

دهلوی در دیباچهٔ کتاب «دستور الاخوان» کتابی به نام «خلاصة المستخلص» را درشمار مدارک کار خویش آورده است، و شاید این کتاب را خواسته باشد.

آغاز:

الحمد لله و سلامه علی عباده الذین اصطفی علی الخصوص علی محمّد عبده و رسوله المصطفی. العوذ و العیاذ: پناه گرفتن به کسی یا به جائی یا به چیزی. اقسام اسم و فعل ثلاثی شش است: سالم و مضاعف و مثال و اجوف و ناقص و مهموز. بالله: بخدای. حروفی که اسم را جر کنند هفده‌اند... الاسم: نام. در اصل وسم... سورة الفاتحة الحمد: ستودن و سپاس و ستایش... سورة البقرة. الم. و باقی حروف هجا در اول سورتها... و این قول ابی‌بکر صدیق است رضی‌الله...

آغاز سورهٔ المائدة: العقود: معروف. و قیل عهدهاء خدای عز و جل. و قیل سوگندها و نذرها. البهیمه: چهارپای. الصید: شکار کردن، و شکاری. الحرام: احرام گرفته. الحرم جماعة.

انجام:

سورة الناس، ست آیات. قوله: ملک الناس اله الناس. عطف بیان لرب الناس لان... و ملکهم. الوسواس: دیو وسوسه کننده... علی معنی ان الشیطان الموسوس ضربان جنی و انسی، فنعوذبالله... و هو حسبنا و نعم الوکیل. و الحمدلله... محمّد و آله اجمعین[1].

بر ماست خدایرا سپاس و منت
چون داد بر اتمام جواهر منیت
مختومه طلب همی کنم از فضلش
ختم بر ایمان و رفتن برسنت

یقول الفقیر الی الله الغنی محمّدبن عمربن محمودبن محمّد الترمذی المدعو بین اصحابه بالحافظ... کتبت هذا الکتاب تذکرة للمجلس السامی، سمیة الالقاب و الاسامی، قطب الملة و الدین عماد (بدر) الاسلام و المسلمین... و قد حصل الفراغ عن مشقه یوم الاربعاء الثامن عشر من شوال سنة عشر و سبعمائة. (و پس از این، اجازهٔ ابوالمفاخر شمس برای قطب‌الدین نصرالله دیده میشود).

نسخه‌های این کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیه ۴۶۶۶: در مجموعه می‌باشد و برگهای (۱ - ۱۰۴) را گرفته است. و نیز در ایاصوفیه ۴۶۶۴ مکرر خط تعلیق ۷۵۷ هـ.ق. ۷۷۲ هـ.ق. جلد شده است. و کتابخانهٔ عبدالله کشاورزی درمشهد: نسخ سدهٔ ده و یازدهم نام و تاریخ را تراشیده‌اند. شمارهٔ آیه‌های هر سوره را در آغاز آن، مانند کتابهای تفسیر، معین کرده است.

[۳۲] ترشیح‌الفضائل [ب]

کسی در سدهٔ هشتم «مقدمةالادب» زمخشری را خلاصه و کوتاه ساخته و بدین نام خوانده است. تاریخ تألیف در پایان کتاب؛ خمس و عشرین و سبعمائة یاد شده است.

آغاز:

الحمدلله الذی وضع تاج الشرف علی قمة... ثم ان طائر میمون الادب انما یخفض جناحیه لمن دریء عن حبة القلب فی مصطاد شوارده دخنة الداب... فقد اختصره من «مقدمةالادب» بایجاز و اطناب لامخل و لا ممل... القسم الاول فی‌الاسماء...

انجام:

تمام شد «ترشیح الفضائل» بر دست فرزند حبیب الدین، فتح اللهبن لالابن امجدالطف احمد، فی‌الیوم الرابع من ذیقعدة سنة ثمان و ثمانین و سبعمایة.

نسخه:

در اورخان جامع ایاصوفیه ۱۶۰۶: نسخ و تعلیق فتح اللهبن حبیب‌الدین‌بن لالابن امجد الطف احمد. در ۴ ذیقعدهٔ ۷۸۸. قسم اول ۴۳ برگ همهٔ کتاب ۱۳۱ برگ خشتی.

بخش دوم
پیروان فراهی و فرهنگهای منظوم

الف - ریاض‌الفتیان.
ب - نصاب تجنیس.
ج - سلک‌الجواهر.
د - نصیب‌الاخوان.

اولین آنها شرحی بر نصاب فراهی است، و سه تای دیگر تقلیدهائی از نصاب او می‌باشد.

[۳۳] ریاض‌الفتیان [الف]

یکی از کهن‌ترین شرحهای نصاب، این کتاب است که در نیمهٔ سدهٔ هشتم نگاشته شده است و در

۱ - متن کتاب بدین‌جا پایان یافته و از این پس عبارت نویسندهٔ نسخهٔ ۴۶۶۴ ایاصوفیه است، و فقط در آن نسخه دیده میشود.

پیرامن ۳۴۰۰ بیت نوشته دارد.

نگارنده: نظام‌الدین‌بن کمال‌الدین‌بن حسام‌الدین، معروف به ابن‌حسام هروی است. وی و پدر و جدش شاعر و همگی به ابن‌حسام شهرت داشته‌اند.

وی در دیباچهٔ این کتاب خود را «نظام» و پدرش را «کمال» و جدش را «جمال» نامیده و گویا اینها لقب شعری یا تخلص ایشان بوده است، اما صاحب کتاب «نصاب متعلم» در دیباچهٔ آن، او را مولانا نظام‌الدین بن کمال‌الدین‌بن حسام خوانده است.

خاندان ابن‌حسام: از سدهٔ هشتم و شاید هفتم تا روزگار صفویان این خاندان در قهستان به شعر و ادب و در عین حال بواعظی و پیشوائی شهرت داشته‌اند، و از منظومات ایشان که بیشتر به لهجهٔ عامیانه می‌باشد، تشیع و گاهی غلو نمودار است، و گویا تحت تأثیر عقاید اسماعیلیان بوده‌اند[1].

اینک چند تن از بنامترین بزرگان این خاندان را در اینجا یاد میکنم:

۱ - جمال‌بن حسام: قدیمترین بزرگان این خاندان، جمال‌الدین محمّدبن حسام است که دولتشاه سمرقندی او را در طبقهٔ چهارم یاد کرده گوید: شعر منقبت دارد، و در ذریعه (۱۹:۹) نیز یاد شده است «شاهد صادق» مانند دولتشاه مرگ او را در (۷۳۷ هـ.ق.) معین کرده است، و شعر او در «نامهٔ هرات» سیف هروی (ص ۸۴) و حبیب‌السیر، چ خیام (۴۷۳:۳) آمده است.

نگارندهٔ «ریاض الفتیان» نوادهٔ این مرد است و در دیباچهٔ آن وی را «جد صحیح و اسفل» خود شمرده است.

۲ - کمال‌بن حسام: کمال‌الدین‌بن جمال‌الدین‌بن حسام، پدر مؤلف «ریاض الفتیان» است. از آثار این مرد «عوامل منظوم»[2] است که پسرش در ریاض الفتیان بدو نسبت داده است وی در شرح «القطعة العاشرة» از نصاب «من وعن الی...» میگوید:

[اما من و عن حرفان من الحروف الجارة و هی سبعة عشر حرفاً، کما قال والدی علیه السلام فی نظم له تسمی به «مائه العامله» (چنین) نظم:

هفده حرف جر بود میدان یقین

کاندرین یک بیت آید جمله بی‌چون و چرا

با و تا و کاف و لام و واو و منذ، مذ، خلا

رب حاشا من علی فی عن عدا حتی الی

اما من؛ به چند معنی آمده است...]کمال‌بن حسام این منظومه را به نام معزالدین حسین پسر ملک غیاث الدین‌بن فخرالدین کرت سروده که در ۷۳۲ - ۷۷۱ هـ.ق. درهرات و اسفزار و سیستان و غور و غرجستان فرمانروایی داشت، سروده است، و نام او در آغاز منظومه چنین آمده است.

هست مدح خسرو غازی معزالدین حسین

حامی دین آفتاب معدلت ظل اله

۳ - سرایندهٔ خاوران‌نامه: پدرم در الذریعه (۱۳۷:۷) سرایندهٔ «خاوران نامه» را محمّدبن حسام‌الدین مکنی به ابن‌حسام خوسفی شمرده، و در ذریعه (۲۰:۹) او را شمس‌الدین محمّدبن حسام خوانده است و به‌هرحال وی این کتاب را در ۸۳۰ هـ.ق. سروده، و خود به گفتهٔ دولتشاه سمرقندی در طبقهٔ هفتم و «شاهد صادق» در ۸۷۵ هـ.ق. درگذشته است. دولتشاه نامی از «خاوران نامه» نیاورده است و لیکن دربارهٔ ابن‌حسام (م ۷۳۷ هـ.ق.) در طبقهٔ چهارم و هم دربارهٔ ابن‌حسام (م ۸۷۵ هـ.ق.) در طبقهٔ هفتم گوید: در منقبت‌گوئی بی‌نظیر بود (پایان). و بنابراین، خاندان ابن‌حسام در این دو قرن به شیعی‌گری و منقبت‌گوئی شهرت داشته‌اند. و در هفت‌اقلیم در احوال محمّدبن حسام نظم «خاوران‌نامه» را یادکرده است.

۴ - نگارندهٔ مزارنامهٔ قهستان: دیگر از دانشمندان خاندان ابن‌حسام شاعری است به تخلص «حسامی واعظ» که همزمان خوندمیر بوده و در جزء چهارم از جلد سوم (ص ۱۱۸) حبیب‌السیر دربارهٔ او گوید: از اقربای محمّدبن حسام‌الدین قهستانی ساکن هرات است و به همان مناسبت حسامی تخلص می‌نماید. شیخ محمّد حسین آیتی در «بهارستان» (ص ۲۶۰) او را برهان الواعظین درویش علیشاه خوانده است. و سپس گوید: سیّدابوطالب مجتهد، جزوه‌هائی از تألیف حسامی شاعر دربارهٔ تاریخ مزارهای امامزادگان، به دست آورد و چند نسخه از آن رونویس کرد و به «مزارنامه» اشتهار یافت، و آنچه در «بهارستان» از تاریخ حسامی نقل میشود، از این کتاب است.

نام کتاب: نام «ریاض الفتیان» در دیباچه نیست

---

۱ - آقای محیط طباطبائی در سال ۱۳۱۸ ش. بخوسف رفته است، و شیخ حسن خوسفی که رئیس اسماعیلیان دیه مجاور خوسف است، بر سر مزار ابن‌حسام ایشان را ملاقات کرده و مدعی شده است که: گذشتگان ما ابن‌احسام را اسماعیلی میدانند، و آورده‌اند که او خدمت حجت عصر (یعنی حجت اسماعیلیان) رسیده است.

۲ - در الذریعه «عوامل صدگانهٔ منظوم» دیگری به سهیلی شاعر نسبت داده شده که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ خوانساری در نجف (که اکنون در اراک است) بوده است.

ولیکن همه آن را بدین نام خوانده‌اند؛ چلبی نام آن را در دنبال «نصاب» آورده گوید: کمال (نظام‌بن کمال) بن حسام هروی نصابرا شرح کرد و بدین نام خواند. و در «بیاض کمالی[1]» نام «ریاض الفتیان» در شرح نصاب بدون نام نگارنده‌اش دیده میشود. اما در پایان نسخهٔ آقای محیط طباطبائی «النسخة الالهیة» نامیده میشود و تاریخ تألیف ۷۹۰ هـ.ق. معین شده است.

تقطیع بحرها: سرغزلها در شرح ریاض الفتیان کاملا از متن جدا و مطابق تقطیعهای نصاب جمالی می‌باشد که تفصیل آن را در «فرهنگهای عربی به فارسی» (ص ۱۰۷) یاد کرده‌ام. و مطالب گاهی به عربی و گاهی به فارسی شرح شده است.

تاریخ نگارش: گرچه مؤلف در دیباچه نام جد خود ابن‌حسام شاعر (م ۷۳۷ هـ.ق.) را به‌طوری آورده که خواننده گمان میکند زنده بوده، و یا به دستور او این شرح نگاشته شده است، ولیکن با دقت در میابد که نام جد را فقط برای معرفی خویش آورده است، و تاریخ شروع تألیف پیش از ۷۳۷ ثابت نمی‌شود. بلکه در آخر کتاب در نسخهٔ آقای محیط طباطبائی، تاریخ تألیف آشکارا سال هفتصدونود آمده است. ولیکن پدرم نسخه‌ای نزد شیخ عباس قمی نشان داده‌اند که در ۷۸۵ هـ.ق. نوشته شده است.

آغاز: سپاس بی قیاس مر قادری را که اساس حیاة أناس را بر علم و معرفت نهاد و صلوات... و بعد بدانکه «نصاب صبیان» نسخهٔ شریف... و بعضی مواضع آن چنان مشکل بود... و مشتمل برده نوع علم؛ ۱ - لغت ۲ - شعر ۳ - کیمیا ۴ - معرفت انسان ۵ - قرآن ۶ - طب ۷ - نجوم ۸ - حساب ۹ - نحو ۱۰ - ادوات. بعضی از یاران و دوستان مدتها باعث میشدند، این ضعیف... نظام‌بن کمال‌بن جمال‌بن حسام الهروی را و جد صحیح اسفل این ضعیف که مذکور است و معروف به ابن‌حسام، که مشغول شوم به نوشتن شرح این کتاب. چون چاره نبود... شروع کردم... و تقطیع هر قطعه را و نام آن بحر شعر را... قال الشیخ: همی گوید ابونصر فراهی اقول شیخ افتتاح کتاب خود بر مصراع کرد، تا دلالت کند بر این که منظوم خواهد بود. اما شیخ خود را به کنیت ذکر کرد که ابونصر است، و به اسم که محمّد بود، و به لقب که بدرالدین بود ذکر نکرد... و مرقد ابونصر در فراه است، در قریهٔ رج. قال حسد حافده... (و پس از شش صفحه) اگر گویند چیزی زاید است از دویست بیت، و شیخ دویست بیت گفته است، جواب گویم که... در حکم عدم است... و در بعضی نسخ دویست و بیست بیت مذکور است...

اله است و الله و رحمان خدای
دلیل است و هادی تو گو رهنمای

اله اسم جنس یطلق علی المعبود بالحق لقوله تعالی...

انجام: پس از پایان شرح بند «فرفخ و رجله بقلةالحمراء» گوید[2]: القطعة الزایدة، و هی لیست من نظم الشیخ:

هست منظر روی و مرآت و سجنجل آینه
هست عیسی سنگ و موسی دان و حلاق استره

المنظرة بفتح المیم و سکون النون... (و پس از دو صفحه)... العلیقة بالعین المهملة و بالقاف فعیل بمعنی المفعول من باب علم یعنی آویختن. و علیقة توبره است که از برای کار می‌فرستند. والله اعلم بالصواب والیه المرجع و المآب. وقع الفراغ من تصنیف هذه النسخة الموسومة به «النسخة الالهیة» الثالث من ربیع الاخر سنة تسعین و سبعمائة، بالتفات المخدوم مولانا الاعظم سلطان العلماء المحققین برهان الفصحاء المدققین، صاحب المعقول و المنقول جامع الفروع و الاصول، افضل المتوسطین و المتأخرین، اورع المدرسین و الناقدین نظام الحق و الملة و الدین ابن المرحوم مولانا جمال‌الملة و الدین المعروف بابن حسام الهروی (ره).

نسخه‌های این کتاب نزد شیخ عباس قمی. به سال ۷۸۵ هـ.ق. نوشته شده. و ادبیات تهران: در سدهٔ دهم نوشته شده. و محیط طباطبائی ۱۶۸- الف: همراه شرح دیگری از نصاب در پیرامن سدهٔ یازدهم نوشته شده است، و خوانساری در نجف: نسخ (۱۰۸۹ هـ.ق.) و سپهسالار ۷۴۸۷: در مجموعه‌ای در پیراهن سدهٔ دوازدهم و ابراهیم دهگان در اراک: نسخ (۱۲۰۰ هـ.ق.) و محیط طباطبائی: ۱۸ محرم ۱۲۶۸ هـ.ق. در این نسخه خاتمه‌ای هست و نام کتاب در آن «النسخة الالهیة» یاد شده است. و با تطبیق با نسخ

---

۱ - یا مجموعهٔ کمالی، از میرزا کمالا؛ کمال‌الدین محمّد فنوی شیرازی داماد و شاگرد مجلسی (م ۱۱۳۴ هـ.ق.) است، در این مجموعه عده‌ای کتاب را نام برده، به فرزند خود سفارش مطالعه و بررسی آنها را کرده است (ذریعه ۳ : ۱۷۰) نسخهٔ این مجموعه در سال ۱۳۴۰ هـ.ق. نزد سیّدهبةالدین شهرستانی در بغداد بود. (یادداشتهای پدرم صاحب الذریعه).

۲ - از این پس را فقط نسخهٔ محیط طباطبائی در بردارد و گویا به‌وسیلهٔ شاگرد ابن‌حسام اضافه شده است.

دیگر شناخته شد. در دنبال شرح گلستان از شعبان سروری شاعر ترک نوشته شده است.

[۳۴] نصاب تجنیس‌الالفاظ [ب]

منظومه‌ای است در لغت عربی به فارسی با این خصوصیت که کلمهٔ عربی را به فارسی ترجمه کرده، و سپس معنی این کلمهٔ فارسی را درصورتی که عربی خوانده شود آورده است.

سراینده شناخته نیست، روی نسخهٔ ملک نوشته شده است: «نصاب امیر خسرو» و در پشت جلد همان مجموعه نوشته شده «تجنیس الالفاظ» عبدالرحمان جامی.

آغاز:

مصر شهر و شهر ماه و ماء آب و خوف سهم
سهم تیر و اجنحه چه بال باشد،بال جان

چاپ: این منظومه به سال ۱۲۶۵ هـ.ق. به چاپ سنگ به خط نستعلیق همراه منظومهٔ مثلثات بدیعی پخش شده است.

[۳۵] سلک جواهر [ج]

عبدالحمید[1] پسر عبدالرحمان شاعر متخلص به «حمید» و ملقب به انکوری، این منظومه را به پیروی از فراهی و «نصیب الفتیان» حسام خوئی سروده است، در دیباچهٔ نثری که برای آن ساخته میگوید. نخست سی و پنج بند که همهٔ آن پانصد بیت بود بسرود، و سپس پنجاه بیت دیگر؛ در پایان هر بند یک یا دو بیت به فارسی بیفزود و آن را در جمادی دوم سال ۷۵۷ هـ.ق. به پایان رسانید، و «سلک جواهر» نامید. ولیکن در نسخه‌هائی که در دست می‌باشد فقط ۲۸ بند دیده میشود که همهٔ آنها ۴۹۸ بیت شعر دارد. شاید این نسخه‌ها پنجاه بیت افزوده را نداشته، و نویسنده چند بند از آن را یک بند بشمار آورده باشد، زیراکه پایان این نسخه‌ها درست می‌نماید و افتادگی ندارد. لقب سراینده در کشف‌الظنون چاپ کهنه؛ انکوری، و در هدیةالعارفین (۵۰۶:۱) انقودی، و در چاپ نو کشف‌الظنون انقوری (انقروی) آمده است. تخلص او در آغاز دیباچه و در پایان بند ششم و بند ۲۸ «حمید» دیده میشود، از آثار دیگر این مرد در کشف‌الظنون «منیة الواعظین» دیده میشود که آن را در جمادی یکم ۷۶۳ هـ.ق. نگاشته است.

آغاز دیباچهٔ نثری: ... ظاهره المقر علی ذنوبه الکبیرة المعترف علی ذنوبه الکثیرة الحمیدبن عبدالرحمان الانکوری... اقتدا بر عالمین شاعرین... صاحبین نصیبین مولانا بدرالدین ابونصر الفراهی، و مولانا حسام‌الدین الخوئی... به مقدار سی و پنج قطعه در بعضی بحور حاصل شد، به عدد پانصد و پنجاه بیت دیگر در آخر هر قطعه یک بیت فارسی زیاده از ابیات معدوده درج کردم تا خواننده... و بعضی صنعت بدیع را... به مرکبهای گوناگون رقم زدم، و کلام فضله به کار نبردم... امید چنان است که این نسخه نیز چون «نصاب‌الصبیان» و «نصیب‌الفتیان» متداول گردد.

شعر:

گر شما بحرید من غواص دُرّ فطنتم
جوهری‌ام در هنرها، نی ز اهل صنعتم

... تاریخ هجرت... در ۷۵۷ هـ.ق. بود که در جمادی الاخری، این کتاب به اتمام رسید و «سلک جواهر» نام کردم... القطعة الاولی:

الله: خدا، احد: یکی دان
حی: زنده، رقیب: چون نگهبان

انجام:

مدا و کند و شاو و غایت و جدامد و قصوی
قصا را و نهایت خاتمت چون عاقبت پایان

حمید این را به سال هفتصدوپنجاه‌وهفت اندر
به پایانش رسانیدی به عون خالق یزدان

نسخه‌های این کتاب در کتابخانهٔ سیّدحسین شهشهانی، و سلطان القرائی، و حجیات موصل موجود است.

[۳۶] نصیب اخوان [د]

منظومه‌ای است در لغت عربی به فارسی با یک وزن و قافیه به بحر رمل. دیباچهٔ آن نیز منظوم است و در آن گوید چون استاد پیش از من منظومه‌ئی با قوافی مختلف و بحرهای گوناگون در لغت سروده بود، من همه را در یک بحر آوردم.

آغاز:

نامه بر کردگار جهان
کوست الله و راحم و رحمان

و پس از ده بیت:

---

۱ - در کشف‌الظنون چنین است، ولیکن نسخهٔ شهشهانی «عبد» ندارد.

قدری گفته بوده آن استاد
متفرق به مختلف اوزان
و پس از یک بیت
نام آن گر «نصاب صبیان» بود
نام این را «نصیب اخوان» دان
علم و فقه و شعور: دانائی
فکر: اندیشه. حدس و ظن: گمان

این کتاب در پیرامن چهار صد بیت شعر است. ناظم گویا شاعری «مطهر» نام بوده است، و در سال ۷۷۶ هـ.ق. آن را سروده است.

انجام:

فاخته صلصل و حجل کبک است
عندلیب است هزار خوان الحان
سال شش بود و هفتصد و هفتاد
کز مطهر شد این نوشته عیان
یارب این نامه را قبولی ده
تا شود شسته نامهٔ عصیان

نسخهٔ این کتاب نزد آقای دکتر صادق کیا در تهران است.

سدهٔ نهم

در این سده یک فرهنگ همگانی در شمال ایران به نام «کنزاللغات» و دیگری در هندوستان به نام «دستورالاخوان» و یک فرهنگ قرآن از میر سیدشریف، و چند شرح نصاب، و چند تقلید از آن دیده میشود. فرهنگهای این سده را در دو بخش بررسی میکنیم:

۱ - فرهنگهای نثری.
۲ - فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب.

بخش یکم
فرهنگهای نثری

الف - کنزاللغات
ب - دستورالاخوان
ج - ترجمان قرآن جرجانی
د - ترجمان قرآن عادل

[۳۷] کنزاللغات [الف]

یکی از بنامترین لغتنامه‌های عربی به فارسی این کتاب است که در آن واژه‌های قرآن و حدیث را به‌ترتیب حروف هجاء درآخر ریشه، در بیست و هشت باب مرتب ساخته، و هر باب را نیز به‌ترتیب حرف اول کلمه مرتب کرده است، و در هر یک نخست مصدر ثلاثی مجرد و سپس مصدر باب افعال و تفعیل و... تا آخر افعال ثلاثی مزید و رباعیها، و بعد از آنها اسماء غیرمشتق را یاد کرده، و گاهی از آیات و اخبار شاهد آورده است. و در سرآغاز کتاب، هفده قاعده را یاد کرده و کتابهای زیر را به عنوان مدرک کار خویش نام برده است.

صحاح (از جوهری)[۱]، مجمل[۲]، دستور[۳]، مصادر[۴]، اختیارات بدیعی[۵]، لغات قرآن، شرح نصاب. این کتاب در پیرامن بیست و پنج هزار بیت نوشته دارد.

آغاز:

ابتدای هر سخن آن خوبتر در هر مقام
کو بود با حمد معبود خدای لاینام.

جواهر کنوز لغات حمد و سپاس، نثار بارگاه حضرت متکلمی که زبان اصناف آدمیان... کتاب الالف، باب الالف مع الالف، من مصدر الثلاثی المجرد. اناء: دریافتن، کقوله تعالی: الاان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه. و هنگام شدن و به نهایت رسیدن گرما. اداء: گذاردن. اتاء: به کسر الف بسیار گوسفند و چاروا... ماضی او اتا آید و مضارع ان یاتو. انا به فتح الف... من مصدرالمفاعلة: اخباء (کذا، شاید مخاباة) با هم برابر گرفتن من مصدر الافتعال، ابتداء: آغاز کردن... من غیر المصادر اشیاء: چیزها...

نگارنده: محمّدبن عبدالخالق‌بن معروف است که از دانشمندان سدهٔ نهم بوده، و کتاب را برای کارکیا سلطان محمّد[۶] پسر کارکیا ناصر کیا، پادشاه گیلان

---

۱ - ص ۲۲۹ - ۲۳۲ دیده شود.
۲ - از ابن‌فارس لغوی (م ۳۹۵ هـ. ق.).
۳ - شاید از ادیب نطنزی، (ص ۲۰۵ دیده شود).
۴ - ص ۲۰۳ - ۲۰۵ و ۲۱۱ - ۲۱۳ دیده شود.
۵ - لغات طبی، از حاج زین العابدین عطار، علی‌بن حسین انصاری است، که آن را برای شاهزاده بدیع الجمال در ۷۷۰ هـ. ق.) در دو جلد نگاشت، یکم ادویهٔ مفرده به‌ترتیب حرفهای هجاء، دوم در ادویهٔ مرکبه است. پسر این مؤلف نیز پزشک بوده و حسین‌بن علی‌بن حسین نام دارد، و کتابی به نام «صحاح الادویه» نگاشته است. (الذریعه: ۳۶۸:۱ با تصحیح).
۶ - برای احوال او به تاریخ گیلان ظهیر مرعشی ص ۲۶۰ - ۳۸۱ و مجالس‌المؤمنین در مجلس هشتم، جند سیزدهم ص ۳۱۱ و ۳۱۲ ج ←

تألیف نموده است. قاضی نورالله در جند سیزدهم از مجلس هشتم از مجالس المؤمنین (ص ۳۱۱ چ تهران ۱۲۶۸ هـ.ق.) گوید: کارکیا سلطان محمّد پسر کارکیا ناصرکیا در ۱۲ ذیقعدهٔ ۸۵۱ هـ.ق. پس از مرگ پدر به تخت نشست و کنزاللغة به نام اوست. ولادتش ۸۲۵ هـ.ق. و وفاتش سلخ ربیع الاول ۸۸۳ هـ.ق. می‌باشد. اسماعیل‌پاشا در «هدیةالعارفین» (۲۰۴:۲) گوید: محمّدبن عبدالخالق گیلانی «کنز اللغة» را در پیرامن ۸۷۰ هـ.ق. نگاشت و به نام سلطان محمّدبن کیابن ناصر بیاراست.

چاپهای کنزاللغات: به‌وسیلهٔ ملاباقر خونساری به سال ۱۲۷۵ هـ.ق. و نیز ۱۲۸۲ هـ.ق. در تهران در ۳۲۶ ص. و به خط عبدالله سرابی در تبریز ۱۳۰۰ هـ.ق. رحلی. و نیز سال ۱۳۲۲ هـ.ق. تبریز. و به خط هاشم‌بن حسین در ۲۹۳ ص. در تبریز به سال ۱۳۱۶ هـ.ق. قطع رحلی.

[۳۸] دستورالاخوان [ب]

یکی از فرهنگهای عربی به فارسی که در سدهٔ نهم نگاشته شده است، دستور الاخوان می‌باشد. این کتاب به‌ترتیب حرف آغاز کلمه به بیست و هشت باب مرتب شده، و هر باب به‌ترتیب حرف دوم به بخشهای کوچک منظم شده، و هر بخش نیز به‌ترتیب حرف سوم بسیجیده شده است، و کلمات عربی را به فارسی ترجمه کرده، و هیچگونه شرح و شاهد نیاورده است.

آغاز: حمد بی‌حد مبدع ذوالکمالی را که نوع انسان را از اجناس مخلوقات به فضیلت فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا... شاید بر جان پاک اهل بیت و اصحاب او رضی الله عنهم... و بعد مؤلف این اشتات... بحضرت الغفار، قاضی‌خان بدر محمّد دهار، چنین گوید: که داعی را دواعی همت در حرکت... تا علم لغت که تعلم آن کلید همهٔ علمها است، بعضی را که شعرا و همهٔ فضلاء متقدم... استعمال کرده‌اند جمع کند تا مبتدیان را...بر این بنا، لغات «خلاصةالمستخلص»[1] و «جواهر اللغة»[2] و اسامی مقدمهٔ زمخشری[3] و لغات «ترسل»[4] بهاء بغدادی و خمسهٔ نظامی و دواوین دیگر چون خاقانی و انوری و فاریابی و شیخ سعدی و خسرو... جمع کرد. و این مختصر را «دستورالاخوان» نام نهاد. کتاب الالف مع الالف، الآلاء: نعمتها، واحدها: الی و الی. س؛ الاس: دود و باقی خاکستر در آتشدان.ف؛ آصف: نام دبیر سلیمان پیغامبر...الالف مع الباء؛ الاباء: سرباز زدن ...ابوالاشبال، شیر. ابوعاصم: سکبا...

آغاز باب السین؛ السین مع الالف؛ الساء: غمگین کردن ساء: بدست. این کلمه مبالغت است در ذم. ساء مثلا مثل القوم: بد داستانی است داستان این گروه. ساء الرجل...

انجام: الیاء مع الواو؛ یوح: آفتاب. لایدخلها الالف و اللام... م؛ یوم: روز. یوم... یوم... (روزهای هفته) الیاء مع الهاء؛ الیهودیة: جهودی وزن جهود. الیهودیات: جماعة. ی؛ الیهودی: جهود. الیهود و الهود. جماعة. تمت الکتاب.

از دیباچه‌ای که یاد شد چنین برمی‌آید که مؤلف اضافه بر کتب لغتی که نام برده است برای گرد آوری لغات، متنهای گوناگون را نیز بررسی کرده است، و چون در ضمن متون بررسی شده دواوین و کتب فارسی نیز دیده میشود، بنابراین معانی که فارسی زبانان از لغات عربی خواسته‌اند نیز در این کتاب یافت میشود. و این از خواص این لغتنامهٔ عربی به فارسی می‌باشد.

لقب نگارنده در دیباچهٔ نسخهٔ دهخدا «دهار» و در فهرست ریو «دهاروال» که به‌معنی رئیس منطقهٔ دهار می‌باشد، دیده میشود. دهار از مضافات دهلی هند است.

آثار دیگر دهار: دهار کتابی دیگر در لغت فارسی به فارسی تألیف کرده و «ادات الفضلاء»[5]

← تهران ۱۲۶۸ هـ.ق. مراجعه شود. و نیز نام ناصرکیا و پرش محمّدکیا در تاریخ طبرستان ظهیر مرعشی چ تهران ۱۳۳۳ ص ۳۵۶-۳۵۸ دیده میشود.

۱- المستخلص در ص ۲۳۲ معرفی گردید و برای شناختن «خلاصةالمستخلص» که شاید همان ترجمان جرجانی باشد، حاشیهٔ ص ۲۳۷ و نیز ص ۲۳۲ دیده شود.

۲- از زمخشری است، و بنا به گفتهٔ چلبی، ملامحمّد خوافی آن را به نظم آورده است.

۳- ص ۲۰۹-۲۱۱ دیده شود.

۴- التوسل الی الترسل از بهاءالدین محمّدبن مؤید بغدادی منشی علاءالدین تکش، پادشاه ۵۶۸-۵۹۶ هـ.ق. خوارزم و خراسان می‌باشد.

۵- «اداة الفضلاء» قاضی خان بدر محمد دهاروال دهلوی را نباید با «مؤید الفضلاء» تألیف محمد لادهندی که آن نیز فرهنگ فارسی به ←

نامیده است که نسخه‌ای از آن در بریتیش موزیوم موجود است و چنانکه ریو در ج ۲ ص ۴۹۱ از فهرست خویش گوید؛ اداة الفضلاء را به نام قدرخان در ۸۱۲ یا ۸۲۲ هـ.ق. در دو بخش تألیف کرده است. و نیز دهار کتابی در تذکرهٔ حال شاعران دارد. ریو گوید: نام این کتاب در دیباچهٔ «اداةالفضلاء» آمده است.

نسخه‌های این کتاب در کتابخانهٔ دهخدا، ۱۲۹: نسخ موسی پسر نصیرالدین. در ۲۹ ربیع‌الاول ۸۲۷ هـ.ق. پایان یافته، در ۲۴۳ برگ است و در پیرامن ۷۸۰۰ بیت نوشته دارد. مرحوم دهخدا آنچه را از این نسخه در لغتنامهٔ خویش آورده، با رمز «دهار» نشان داده‌اند. و نسخهٔ دیگر در بریتیش موزیوم ش ۷۲ می‌باشد.

[۳۹] ترجمان قرآن جرجانی [ج]

قدیمترین کسی که کتابی بدین نام به میر سیدشریف جرجانی (م ۸۱۶ هـ.ق.) نسبت داده است؛ عادل‌بن علی است، که در پایان سدهٔ نهم، پس از تنظیم و ترتیب مجدد این کتاب، در دیباچه‌ای که برای آن نوشته، آن را به علامهٔ جرجانی نسبت کرده است[۱]. و پس از وی قاضی نورالله در سدهٔ یازدهم در مجلس هفتم از «مجالس المؤمنین» این کتاب را به سیدشریف نسبت داده است. و اکنون هیچ نسخه‌ای در دست نیست که نام میر بر آن باشد، مگر آنچه عادل آن را از نو منظم کرده است. و چون عادل در دیباچهٔ تنظیم شده گوید: کتاب سیّد به‌ترتیب سوره‌های قرآن بود، معلوم میگردد که کتاب ترجمان منسوب به سیدشریف به‌ترتیب «المستخلص» و «لسان‌التنزیل» بوده است. خوشبختانه عادل پس از دیباچهٔ خود بر کتاب میر سیّدشریف جرجانی، عین دیباچهٔ میر را آورده است، و فقط بسمله[۲] و حمدله[۳] آن را انداخته است. این دیباچه با جملهٔ «بدان ایدک‌الله که ترجمان تعریب ترزفان است و در وی سه لغت است...» آغاز میشود، و پس از ترجمهٔ دو جملهٔ تعوید[۴] و بسمله کتاب شروع شده است. گویا جرجانی دستورهای صرفی و نحوی را از کتاب «المستخلص»[۵] که در (ص ۲۴۴) یاد شد، انداخته، و یا کتابی مانند آن ساخته است.

نسخه‌هائی که من به نام ترجمان قرآن جرجانی معرفی خواهم کرد، دارای نشانهائی است که عادل‌بن علی آن نشانها را برای کتاب جرجانی یاد کرده است:

۱ - دیباچهٔ بی‌حمدله‌ای که عادل‌بن علی به جرجانی نسبت داده در اینها دیده میشود.

۲ - تفسیر واژه‌ها در این نسخه‌ها، از نظر جمله‌بندی، برابر تفسیرهائی است که عادل‌بن علی به جرجانی نسبت داده است.

۳ - گرچه «ترجمان قرآن هاشمی» و «لسان التنزیل» نیز به‌ترتیب سوره‌ها می‌باشد، ولیکن در آن دو کتاب، گاهی به جای یک واژه، جمله‌ای از قرآن را ترجمه کرده است، در صورتی که ترجمان قرآن جرجانی، ترجمهٔ واژه‌ها و مفردات قرآن بوده است، زیرا که کتاب عادل‌بن علی که هیچگونه تغییری جز ترتیب به کتاب جرجانی نداده است، چنین می‌باشد.

آغاز: بسم الله الرحمان الرحیم[۶] بدان ایدک الله تعالی که ترجمان تعریب ترزفان است، و در وی سه لغت «تَرجَمان» و «تُرجُمان» و «تَرجُمان» الترجمة: تفسیر کردن زبانی به زبان دیگر. العوذ و العیاذ واللوذ و اللیاذ: پناه گرفتن به کسی یا به چیزی یا به جائی.

← فارسی می‌باشد و در مقدمه‌اش از اداة الفضلاء به عنوان مدرک کار خویش نام برده‌است، و در نولکشور دهلی هندوستان به دو جزء در یک جلد چاپ شده است، اشتباه نمود.

۱ - کتاب عادل‌بن علی‌بن عادل در همین صفحه معرفی شده است.

۲ - جملهٔ «بسم الله الرحمان الرحیم» را بر زبان راندن است. مصدر ساختگی و اصطلاحی است. و گاهی خود آن جمله را خوانند.

۳ - جملهٔ «الحمدلله رب العالمین» را بر زبان راندن است. مصدر ساختگی و اصطلاحی می‌باشد. و گاه خود آن جمله را بدین نام خوانده‌اند.

۴ - جملهٔ «اعوذبالله من الشیطان الرجیم» بر زبان آوردن. مصدر ساختگی است و گاهی خود جمله را بدین نام خوانده‌اند. و چون پیش از خواندن قرآن این جمله را بر زبان می‌آورند، سیّد آن را پیش از قرآن ترجمه کرده است.

۵ - چنانکه در ص ۲۳۶ یاد شد؛ دهار دهلوی در دیباچهٔ کتاب «دستور الاخوان» نامی از «خلاصة المستخلص» آورده است و من سه کتاب را میشناسم که گوئی کوتاه شدهٔ «المستخلص» باشد.

(I) همین ترجمان جرجانی (جای گفتگو).

(II) لسان‌التنزیل که در ص ۲۳۲ - ۲۳۳ یاد شده.

(III) ترجمان القرآن هاشمی که در دنبالهٔ این مقال یاد خواهد شد.

۶ - برخی نسخه‌ها مانند نسخهٔ خنجی در تهران حمدله ندارد. و این روش در برخی از آثار میر سیّدشریف مانند صرف و منطق فارسی او دیده میشود، چه آنها نیز با جملهٔ «بسمله. بدان که ایدک الله...» آغاز شده است. اما نسخه‌های دیگر هر یک حمدله‌ای دارند که با دیگران ناسازگار است.

نسخهٔ ملک و دانشگاه چنین آغاز میشود: الحمدلله رب العالمین و الصلاة علی خیر خلقه محمّد و آله اجمعین. اما بعد این کتاب ترجمة الکلام است و در وی سه لغت است...

اعوذ بالله: پناه میگیرم به خدای. من: از. الشیطان: دیو. الشیاطین. جماعة. الرجیم: رانده و نفرین کرده... الرحیم: آمرزنده. سورة الفاتحة؛ الحمد: ستودن و ستایش. الرب: پروردگار. العالم: این جهان و آن جهان و هر چه آفریده است اندر آن. العالمون: جماعة... سورة البقرة؛ الم: ای اناالله اعلم، منم خدای که میدانم. ذلک: آن. الکتاب: نوشته...

آغاز سورة المائدة: العقود: عقدها. البهیمة: چهار پای. البهائم: جماعة. الصید: شکاری و شکار کردن. الحرام: احرام. الحرم جماعة. القلادة: گردن بند. القلائد: جماعة. الام: قصد کردن...

انجام: سورة الناس؛ الوسواس: دیو وسوسه کننده، یعنی اندیشهٔ بد در دل افکننده. الجنة: پریان. تم.

نسخه‌ها: این کتاب در کتابخانهٔ خنجی محمّد امین: نستعلیق حسین‌بن علی حسینی در ۲۳ رمضان ۹۳۰ هـ.ق. در مجموعه است و برگهای ۱۸۸تا ۳۳۱ آن را گرفته است. و ملک. ش ۴۱۶: نسخ بی نام در ۲۰ محرم ۹۸۲ هـ.ق. در دامغان، و دانشگاه تهران. ش ۱۰۶۸ و سپهسالار ش ۵۲۳۵.

[۴۰] ترجمان قرآن عادل [د]

چنانکه در بالا یاد شد؛ جرجانی (م ۸۱۶ هـ.ق.) کتابی به نام ترجمان قرآن در لغات به‌ترتیب سوره‌های آن ساخته است. و بعداً شاعری به نام عادل‌بن علی‌بن عادل این کتاب جرجانی را در هم ریخت و آن را به‌ترتیب حروف هجاء در آغاز واژه‌ها مرتب ساخت.

عادل‌بن علی کیست؟ ابن‌یوسف پنج عادل[۱] نام را یاد کرده است، ولیکن هیچیک جز عادل‌بن علی خراسانی و شارح قصیدهٔ بستی با این مرد تطبیق نمی‌شود. نام و شعر او در صبح گلشن ص ۲۵۶ یاد شده و از آن به قاموس اعلام ترکی راه یافته و فهرست سپهسالار از این قاموس ترکی نقل کرده است. نام و نام پدران او در آغاز ترجمان نسخهٔ نوشتهٔ ۸۹۷ هـ.ق. در دانشکدهٔ پزشکی تهران چنین آمده است: عادل‌بن علی‌بن عادل الحافظ المعلم. وی از قراء و حفاظ قرآن بوده و مشرب ظاهریان داشته و مخالف جدی علم و فلسفه و عرفان بوده است، چنانکه در ترجمهٔ کلمهٔ «الحکمة ضالة المؤمن» از صد کلمهٔ علی، آن را چنین ترجمه کرده است:

حکمت و ایمان محرم شد به هم روز الست
زان نمی‌جویند حکمت مؤمنان حق‌پرست

وی از شعرای دورهٔ میرعلیشیر نوائی است، شرح قصیدهٔ بستی را در ۹۰۳ هـ.ق. به پایان رسانیده است. و ترجمان قرآن را پیش از آن، مرتب کرده است، چنانکه نسخه‌ای از آن که در ۸۹۷ هـ.ق. نوشته شده در دست می‌باشد.

آثار عادل‌بن علی:

۱ - ترجمهٔ فارسی به نظم از صد کلمهٔ علی منسوب به جاحظ. این منظومهٔ عادل در تبریز (۱۲۵۹ هـ.ق.) و در تهران (۱۲۷۲ هـ.ق.) چاپ شده. و در دنبال کلمهٔ «افقرالفقرالحمق» نام خود را عادل آورده است[۲]. (فهرست دانشگاه - ج ۲ ص ۷۲۷).

۲ - نظم اللآلی در ترجمهٔ نثر اللآلی. به نظم فارسی و آن نیز کلمات قصار حضرت علی (ع) می‌باشد. در این منظومه نیز هنگام ترجمهٔ کلمهٔ «شفاء الجنان فی‌القرآن» نام خویش را یاد کرده است[۳].

۳ - شرح قصیدهٔ بستی. که آن را به سال ۹۰۳ هـ.ق. انجام داده و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ حاج سیدنصرالله تقوی (سادات اخوی) در تهران است[۴]. (فهرست پیشین سپهسالار ج ۲ ص ۶۹).

۴ - ظاهراً تفسیری داشته که در پیشگفتار چاپ ترجمان عادل‌بن علی از آن یاد شده است.

۵ - ترتیب ترجمان قرآن جرجانی (جای گفتگو).

---

۱ - این پنج تن شاعر که عادل تخلص داشته‌اند: شاه طهماسب، و امیر لار، و عادل بن مراد اردستانی، و عادل خراسانی، و عادل شارح قصیدهٔ بستی هستند، که چهار وپنجمین ایشان یک شاعر، و جای گفتگوی ما میباشد فهرست پیشین سپهسالار ۲:۶۹ دیده شود.

۲ - میگوید:

بدترین درویشی حمق است ای جان جهان
بشنو از عادل کلام شاه مردان را بیان.

۳ - میگوید:

هر که قرآن خواندن او را ورد چون عادل شود
عاقبت درد دل او را شفا حاصل شود.

۴ - در آغاز این کتاب نام خود را چنین یاد کرده است:

آنکه نعت نبی و مدح ولی
به عبارات واضحات جلی
گوید از صدق و نیت و اخلاص
افقر خلق عادل‌بن علی

آغاز: الحمد لولیه، والصلاة علی نبیه و السلام علی ولیه[1] اما بعد، این کتاب ترجمان علامهٔ علماء عالم سیّدشریف جرجانی است (ره) که به التماس صاحب دولتی که قوام... جهت سهولت مطالعه به ترتیب حروف تهجی مرتب گشته، و از ترتیب نسخهٔ اصل، ورای اسقاط اسامی سور و ادات تعریف از بعض لغات، جهت عدم احتیاج و تقدیم و تأخیر لغات، تصرفی نرفته، امید که مقبول... و مرتب این حروف اصغر العباد جرما و اکبرهم جرما[2] عادل‌بن علی‌بن عادل الحافظ المعلم[3]... به دعاء خیر مدد فرمایند... بدان ایدک الله تعالی که ترجمان تعریف ترزفان است و در وی سه لغت است «تَرجَمان» و «تُرجُمان» و «تِرجُمان» الترجمه: تفسیر کردن زبانی به زبان دیگر. العوذ و العیاذ و اللوذ و اللیاذ: پناه گرفتن به کسی یا به چیزی یا به جائی...الرحیم: آمرزنده. حرف الالف؛ آدم: پدر آدمیان. آل: خاندان و پس روان. آیه: نشان...

نسخه‌های این کتاب در کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی ش ۲۷۸: و دهخدا ش ۱۲۷: و دهخدا ش ۱۲۹: موجود است.

چاپها: تبریز. سنگی، ۱۳۱۳ هـ.ق. به خط نسخ محمّدبن جلال حسینی. همراه پنج سوره از قرآن و دعای صباح و جز آن، منتشر شده است. و با همین چاپ، ترجمان به تنهائی نیز منتشر شده است. و نیز در تهران به کوشش محمّد دبیر سیاقی که نسخهٔ ۱۲۷دهخدا را با سه نسخهٔ دیگر مقابله و با چاپ ۱۳۱۳ هـ.ق. برابر و تصحیح، و در ۱۴۸ ص. و ۶ ص. مقدمه، حروفی چاپ کرده است.

بخش دوم
فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب

الف – عقودالجواهر.
ب – مرقات‌الادب.
ج – تحفهٔ علائی.
د – تحفةالفقیر.
هـ – کاتبیه.
و – محمّدیة.
ز – رافع‌النصاب.
ح – نصاب‌المعلم.

[۴۱] عقودالجواهر [الف]

چلبی دنبال عنوان بالا گوید: لغتی است منظوم مشتمل بر پنجاه و یک بند، در ششصد و پنجاه بیت، که سرایندهٔ آن احمد داعی کرمیانی[4] «حمد و ثنا»ی منسوب به وطواط را به نظم سلیس و ضبط دقیق اصلاح کرده و به سلطان مرادبن محمّدخان، هنگام تعلیم پیش کش ساخته است.

و نیز چلبی در عنوان «حمد و ثنا» گوید: لغتنامه‌ای است منظوم! منسوب به رشیدالدین وطواط که یک رومی به دستور سلطان مراد آن را تغییر داده و «عقود الجواهر» نامیده است.

چنانکه (صص ۲۱۳-۲۱۴) گفتم (حمد و ثنا) را چلبی ندیده و به همین جهت دچار اشتباه شده و آن را منظوم پنداشته است، و دیدیم که «حمد و ثنا» لغتنامهٔ نثری است و در سه فصل می‌باشد اینک باید دید؛ آن رومی که «حمد و ثنا» را به نظم آورده و «عقودالجواهر» نامیده است کیست؟

سراینده: نام سرایندهٔ این منظومه، در آغاز نسخه‌ها بر دو گونه دیده میشود:

I – در بعضی نسخه‌ها سراینده خویش را احمد داعی کرمیانی نامیده است، و لغتنامهٔ وطواط را «حمد و ثنا» نامیده گوید آن را به نظم آورده به خزانهٔ میرزا چلبی‌بن سلطان محمّد اول پسر سلطان بایزید پیشکش ساخته است. البته این کار در روزگار سرفرازی میرزا چلبی، یعنی در پادشاهی پدرش در سالهای ۸۰۵-۸۲۴ هـ.ق. بوده است.

II – نسخه‌هائی هست که محمّد منیف نامی، نام خویش را به جای نام احمد داعی در دیباچه نهاده، و منظومه را به سلطان‌مراد پسر سلطان محمّد پیش‌کش کرده است. و این کار بایستی در سالهای پادشاهی سلطان مراد یعنی (۸۲۴-۸۵۵ هـ.ق.) انجام شده باشد که وی گاه به تنهائی و گاه با پسر خود سلطان محمّد دوم (محمّد فاتح) پادشاهی کرده است. دزد این منظومه (محمّد منیف) چند اشتباه از خویش، در آن به جای گذارده است:

الف: آنکه نام داعی را که در آخر برخی بندها مانند بندهای ۳۹ و ۵۰ در شعر آمده است، تبدیل

---

۱ – ن ل: الحمدلله حق حمده و الصلاة علی محمّد رسوله و نبیه و آله من بعده...

۲ – این جمله مشعر بر فروتنی با جناس بدیعی در آغاز برخی آثار دیگر عادل نیز دیده میشود.

۳ – واژهٔ المعلم درنسخهٔ دانشکدهٔ پزشکی نوشتهٔ ۸۹۷ هـ. ق. دیده میشود و در چاپی نیست.

۴ – در کشف‌الظنون چ استانبول ۱۳۱۰ هـ. ق. سراینده؛ احمد نامیده شده و در چاپ ۱۹۴۰ احمد داعی کرمیانی دیده میشود.

نکرده، و شاید نتوانسته و یا متوجه نشده باشد.

ب: چون سرایندهٔ اصلی (احمد داعی) در دیباچه از راه توصیف گفته است: «این نقود زواهر به عقود جواهر موسوم گشت...» هنگامی که محمّد منیف خواست منظومه را به نام خود سازد، گمان کرد؛ جملهٔ «نقود زواهر» نام کتاب وطواط است، و بنابراین آن را در آغاز دیباچه نیز به جای نام «حمد و ثنا» نهاد[1].

داعی کرمیانی: سرایندهٔ واقعی این منظومه احمد داعی کرمیانی[2] (قرامانی) رومی را اسماعیل پاشا در هدیةالعارفین (۱:۱۱۹) شناسانده گوید: ادیبی حنفی است، نامش احمد پسر عبدالله و تخلص او «داعی» می‌باشد. و در ۸۱۰ یا ۸۲۰ هـ.ق. در گذشته است. چلبی نیز مرگ او را پیرامن ۸۲۰ هـ.ق. آورده است. و شمس‌الدین سامی نیز او را یاد کرده است[3].

آثار داعی:

۱ - جنگ‌نامه. منظوم ترکی در جنگ سلطان سلیم و بایزید عثمانی. (چلبی و اسماعیل‌پاشا و شمس‌الدین سامی).

۲ - دیوان شعر ترکی (چلبی و اسماعیل‌پاشا).

۳ - عقود الجواهر (جای گفتگو).

۴ - منشآت ترکی. (اسماعیل‌پاشا). و شمس سامی آن را «مراسلات» نامیده است.

۵ - مفتاح الجنة در فقه و عبادات. (اسماعیل‌پاشا).

عقود الجواهر: این منظومه دارای پنجاه‌ویک بند است. شمارهٔ اشعار آن را در دیباچه ششصد و پنجاه بیت دانسته، ولیکن نسخهٔ سلطان القرائی کاملترین نسخه‌ای است که من دیده‌ام و آن فقط ۶۲۴ بیت دارد، و نسخهٔ بریتیش موزیوم به گفتهٔ ریو (فهرست ۲:۵۰۷) فقط ۵۸۷ بیت دارد. این منظومه دیباچه‌ای دارد که در آن نام متن اصلی و نام مؤلف آن و نام این منظومه و نام سرایندهٔ آن و نام مهدی الیه آمده است. در پایان هر بند، یک یا دو بیت تغزل دارد، و در آن تقطیع بحر آن بند را معین کرده است.

آغاز: الحمد لله مبدع البدایع و منشی الصنایع. و الصلاة علی[4]. اما بعد چنین گوید مؤلف بندهٔ[5] ساعی احمد داعی اصلح الله شأنه... مختصری که موسوم است به حمد و ثنا در لغت، و منسوب بامام فاضل علامة الوری... رشیدالدین عمر الوطواط طاب ثراه مجموع است،[6] در غایت فصاحت و ایجاز، مشتمل بر اصطلاح ارباب بلاغت... اگرچه بر آن تألیف مزید و مزیت بر هیچ وجه صورت نبندد... لاجرم خواست که آن عرایس... را به حلیهٔ... نظم مزین ساخته... بس لغاتی که در اوزان... مندرج در ششصدوپنجاه بیت و پنجاه‌ویک قطعه، به قلم آمد. و این نقود زواهر به اسم «عقودالجواهر» موسوم گشته برسم خزانهٔ... سلطان‌زاده... جلال دولت و دین... میرزا چلبی[7] کامران‌بن السطان... سلطان محمّدبن بایزیدبن مرادبن اورخان بن عثمان متع الله... القطعة الاولی در بحر رمل:

ابتداء و افتتاح و فاتحت: آغاز کار

استمالت: دلخوشی دادن، موافق: سازگار.

نسخه‌های این کتاب نزد نخجوانی و محیط و سلطان القرائی و کتابخانهٔ رضویه و بریتیش موزیوم هست.

[۴۲] مرقات‌الادب [ج]

مردی به نام ملا «احمدی» کرمیانی[8] منسوب به شبه جزیرهٔ کریمه که در ۸۱۵ هـ.ق. درگذشته است بنا به گفتهٔ چلبی در «کشف‌الظنون» فرهنگی عربی به فارسی به نام «مرقات الادب» سروده است.

---

۱ - و به همین جهت آقای اقبال آشتیانی نیز در پیشگفتاری که برای «حدائق‌السحر» وطواط (چ تهران، ص ۵۷) نگاشت کتاب وطواط را «نقود الزواهر» و اصلاح آن را «عقود الجواهر» نامیده است.

۲ - منسوب به شبه جزیرهٔ کریمه است.

۳ - این مرد را نباید با همشهری و همزمانش؛ احمدی کرمیانی (م ۸۱۵ هـ.ق.) صاحب «مرقات الادب» که در همین صفحه یاد شده، اشتباه کرد.

۴ - عبارت در نسخهٔ دزدیدهٔ محمّد منیف چنین است: اما بعد چنین گوید بندهٔ ضعیف؛ محمّد منیف (حنیف) که این مختصر موسوم است به «نقود الزواهر» و منسوب به...رشیدالدین عمر الوطواطی... مجموعه‌ای است...

۵ - در نسخهٔ نخجوانی میان دو واژه «مؤلف» و «ساعی» یک واژه پاک شده است، و در نسخهٔ سلطان القرائی؛ بندهٔ شاعر احمد داعی... دیده میشود.

۶ - عبارت در نسخهٔ دزدیدهٔ محمّد منیف چنین است: اما بعد چنین گوید بندهٔ ضعیف؛ محمّد منیف (حنیف) که این مختصر موسوم است به «نقود الزواهر» و منسوب به...رشیدالدین عمر الوطواطی... مجموعه‌ای است...

۷ - در نسخه‌های محمد منیف: مراد چلبی‌بن سلطان محمد آمده است.

۸ - این مرد نباید با احمد داعی کرمیانی صاحب فرهنگ منظوم «عقود الجواهر» که در همین صفحه یاد شد، اشتباه شود.

آثار دیگر احمدی:

- جمشید و خورشید. منظومهٔ ترکی.
- سلیمان نامه. منظومهٔ ترکی.
- شرح قصیدهٔ صرصری. از ابوزکریا یحیی عراقی (م ۶۵۶ هـ.ق.).
- مرقات الادب. (جای گفتگو).

این چهار کتاب را چلبی در «کشف‌الظنون» به او نسبت داده است.

چهل و دو بند از این منظومه در لغت است که واژه‌های عربی را به فارسی گردانیده، و سپس بیست و هشت قاعده راجع به علوم گوناگون؛ ادب، فقه، نجوم، و جز آن گردآورده است. سراینده دال‌های پس از مد را با نقطه نوشته است، و خدای را که خدای خوانده با زای هم قافیه کرده است.

آغاز:

ذکر بسم الله الرحمان الرحیم
شد کلید مخزن دار حکیم
بعد حمد پادشاه لایزال
آنکه ملک او مصون است از زوال

تا آنجا که:

چون لغت آمد کلید علم پس
در پی تحصیل آن باید هوس

تا آنجا که:

چونکه شد نظم این لغتهای عرب
کردم این را نام «مرقات الادب»

و در نام پادشاه مهدی الیه گوید:

طالع او تا ابد مسعود باد
همچو نامش عاقبت محمود باد

القطعة الاولی:

اله است و الله نام خذا
که شد ذات او را پرستش سزا

انجام:

گوشها بر «احمدی» نه کوچه دیده گوشها
کردی و دری نیابی تو بدیده ریب‌ها

نسخه‌های این کتاب نزد لالا اسماعیل و نخجوانی تبریز است.

[۴۳] تحفهٔ علائی [ج]

چلبی و بهوپالی گویند: منظومه‌ای است در لغت بروش «نصاب صبیان» و «نصیب الفتیان» از محمّدبن بواب.

آغاز دیباچه: افتتاح مقال بحمد نعمای بیحد، و شکر آلاء بی عد... اما بعد چنین گوید... محمّد المشتهر به ابن‌البواب... که چون حضرت شاهزاده...علاءالدولة والدین علی‌بن سلطان... و چون به انتها رسید به «تحفهٔ علائی»[1] موسوم گشت...

آغاز نظم:

الله نام حق دان بخشش دهنده رحمان
هم مهربان رحیم و هم پادشاه سلطان

در دیباچه نام «نصاب» بدرالدین فراهی و «نصیب‌الفتیان» حسام شاعر را یاد کرده و پیروی از آنها را تصریح نموده است.

بندهای تحفهٔ علائی: این منظومه ۲۹۳ بیت در ۲۷ بند دارد.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ لالااسماعیل، ش ۶۴۴ هست.

[۴۴] تحفة‌الفقیر [د]

منظومه‌ای است که به پیروی از نصاب ساخته شده است. چلبی آن را نام برده و لغت فارسی معرفی کرده و بهوپالی نیز همین گفته را نقل کرده است، ولیکن چنانکه خواهیم دید عربی به فارسی می‌باشد، ناظم ناشناس و شاید در سدهٔ نهم میزیسته است. این منظومه یک دیباچه دارد که آن نیز به نظم است، و نام کتاب در آن یاد شده است. و سپس ۳۵ بند به بحرهای گوناگون دارد و بنابراین منظومه ۳۶ بند و ۴۸۲ بیت شعر دارد. و در پایان هر بند یک بیت در تقطیع و تعیین بحر آن بند، مانند «عقود الجواهر» سروده است.

آغاز دیباچه:

ابتدای سخن به نام خدا
آنکه صنعش به ذات اوست گواه

تا آنجا که:

چون ز پیشینیان حقیر آمد
نام آن «تحفة الفقیر» آمد

آغاز لغت:

الله هم آله است، نام خدای و جبار
هم آمر است و فاعل از فعل اوست هرکار

---

۱ - صائن‌الدین ترکه نیز کتابچه‌ای به نام «تحفهٔ علائی» در اصول دین دارد.

تاریخ سرودن منظومه در پایان کتاب چنین آمده است:

فتح و تاریخش نکو تکرار کن
بیتهایش قیس داند صد هزار
رمز این یک بیت را با فکر و رای
فهم کن در باب و بنگر در شمار

انجام:

نباشد بیش و کم هرگز مقسم
سخن کوتاه کن والله اعلم

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ لالا اسمعیل. ش ۶۴۴، در ترکیه است.

[۴۵] کاتبیه [ه]

منظومه‌ای در لغت عربی به فارسی در پانصد بیت مرتب به‌ترتیب حروف هجاء. ناظم محمّدبن ولی‌بن رضی‌الدین مشهور به کاتبی انقروی، در شهر مغنیسیا در شعبان ۸۵۱ هـ.ق. به دستور سلطان محمّد فاتح پسر سلطان مراد آن را نظم کرد.

آغاز: الحمدلله بافصح اللسان...

(کشف‌الظنون، والبلغة، از صدیق حسنخان، ص ۱۵۵- ۱۵۶).

[۴۵] محمّدیة [و]

منظومه‌ای است در لغت به فارسی، از بهاءالدین‌بن عبدالرحمان المغلقره وی (عامره وی)[1] که آن را برای محمّدبن حاج بخشی کتاهیه‌وی سروده و در محرم ۸۰۵ هـ.ق. به پایان رسانیده است. (کشف‌الظنون و البلغة فی اصول اللغة صدیق حسنخان ص ۱۶۷).

[۴۶] رافع‌النصاب و دافع‌الحجاب [ز]

دومین شرح قدیم نصاب فراهی این کتاب می‌باشد. و مؤلف آن احمدبن فقیه محمّدبن ابی‌بکربن محمّد است، که آن را در ذیقعدهٔ ۸۱۸ هـ.ق. نگاشته است. نام کتاب و نگارنده و تاریخ آن، در دیباچهٔ دیده میشود. وی اشعار فارسی نصاب را به زبان عربی شرح کرده است. فهرست بندهای این کتاب را در ص ۹۹ و ۱۰۲ کتاب «فرهنگهای عربی به فارسی» یاد کرده‌ام.

آغاز: الحمدلله رب العالمین حمداً یوافی نعمه و یکافی مزیده، المنزل للکتاب‌الکریم... اما بعد فیقول المستعیذ بعون الله العظیم من عتابه الالیم؛ احمدبن فقیه محمّدبن ابی‌بکربن محمّد غفرالله... فقد سألنی فرقة من احبائی... ان اشرح الکتاب‌الشریف المسمی بنصاب‌الصبیان و احقق لغاته العربیة و الفارسیة... فشرعت فیه... فی شهر ذی القعدة لسنة ثمان عشرو ثمانمائة. و سمیته «رافعا للنصاب و دافعاً للحجاب» و المأمول... م: الحمدلله رب العالمین... اجمعین. ش: الحمد هو الثناء علی الجمیل الاختیاری من نعمه... و چون این مجموع دویست بیت آمد «نصاب‌الصبیان» نام کردم... اله است و الله و رحمان خدای. الاله من اسماء الاجناس، کالرجل اسم یقع علی کل معبود بحق او بباطل، ثم غلب علی المعبود بحق...

ابن‌فقیه در این بند، شعر «غفور است و غفار... صحابه است یاران و آل اهل بیت» را به عنوان «وفی بعض النسخ» یاد کرده است. حاشیهٔ ص ۹۷ رسالهٔ «فرهنگهای عربی به فارسی» دیده شود.

انجام:

م: ناس و انس و اناس آدمیان
پذر و ماذر آدم و حوا

ش: الناس قدیکون من الانس و من الجن و اصله اناس تخفف و لم یجعلوا... و آدم ابوالبشر، و اصله بهمزتین، لانه أفعل الا انهم لینوا الثانیة. و حوا ام‌البشر علیهما الصلاة و السلام. تم الکتاب.

نسخهٔ نزد نخجوانی تبریز. در آخر چند بیت از «مرقات‌الادب» احمدی را آورده است، ۵۱ برگ ۱۹ سطر. حاشیه از «صحاح» و «معرب» و «السامی» و «تحفة الابرار» دارد.

[۴۷] نصاب‌المعلم یا نصب‌العلم [ح]

چلبی در عنوان نصاب از کشف‌الظنون

---

۱ - صدیق حسنخان بهوپالی در بلغة کتب لغت را از کشف‌الظنون بیرون آورده و با اغلاط بسیار و تصحیف در نامها گرد آورده است در اینجا بجای المغلقروی «العامره‌وی» و بجای حاج بخشی حاج محشی دارد. و صحت آنها معلوم نیست.

جلال‌الدین قاینی را از شرح‌کنندگان نصاب خوانده است. و در دیباچهٔ «نصاب المتعلم» نام کتاب قاینی «نصب العلم» آمده است، لیکن در دیباچهٔ خود کتاب مؤلف آن را «نصاب المعلم» نامیده است.

آغاز: الحمدلله الذی فتح لسان الذبیح بالعربیة البینة و الخطاب الفصیح... و بعد فقال المولی الامام الحبر البحر المقدم شیخ الاسلام کهف الانام محیی سنن سیّد المرسلین و قامع المبتدعة و الضالین ناصب رایات الشریعة... ابومحمّد جلال‌الدین محمّد عبدالله القائنی مولداً و النسفی محتداً و الهروی مکسباً و مسکناً... اعلم ان نصاب‌الصبیان نسخة مشتملة... و سمیته «نصاب المعلم» نفع الله به المعلم و المتعلم ... قال رحمه الله: همی گوید ابونصر فراهی. اقول: ابتدأ بمصراع لبراعة المطلع و هذا کنیته، و اسمه محمّد و لقبه بدرالدین (و پس از دو برگ)... قال: القطعة الاولی اله است و الله... (تا هفت بیت)... مسکین گدای. أقول: هذا الوزن عند اهل العروض یسمی بحر المتقارب. الاله اسم جنس یطلق علی المعبود بالحق. کقوله تعالی: و الهکم... و علی المعبود بالباطل کقوله تعالی...

ترتیب:

قاینی در این کتاب هر بند از نصاب را به‌طور کامل می‌آورد، و سپس آن را به زبان عربی گزارش میدهد. برای فهرست بندهای این کتاب و مقایسهٔ آن بانسخه‌های نصابهای دیگر ص ۹۹ و ۱۰۲ کتاب «فرهنگهای عربی به فارسی» دیده شود.

نسخهٔ این کتاب نزد محمّد نخجوانی در تبریز است.

سدهٔ دهم

در نیمهٔ نخست این قرن در اثر جنگهای ایران و عثمانی و هرج و مرجهای دیگر، دستگاههای علم و ادب به‌کلی از هم پاشید. و پس از استقرار دولت صفوی نیز چون این دولت در آغاز کار علما را به ترجمهٔ دانشهای مذهبی و عرفان و تشیع به زبان فارسی تشویق می‌نمود، نسبت به زبان تازی نیازمندی کمتر احساس میگردید. و بنابراین، برای تألیف لغتنامهٔ عربی به فارسی در ایران اقدام بسزائی نشد، و فقط کوشش‌های کمی در خاور ایران و اندکی دیگر در باختر ایران انجام شده است، که در دو بخش یاد خواهد شد.

۱ - فرهنگهای نثری.
۲ - فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب.

بخش یکم
فرهنگهای نثری

الف: فرهنگهای پزشکی هروی.
ب: لغات یوسفی.
ج: اللغة فی ترجمةالاسم.
د: مصرحةالاسماء.

[۴۹ و ۴۸] فرهنگهای پزشکی [الف]

فرهنگهائی که واژه‌های پزشکی را تفسیر کند سابقهٔ بیشتری در ایران دارد. و یکی از آنها به نام اختیارات بدیعی در حاشیهٔ ص ۲۳۶ یاد شد، ولیکن بیشتر آنها واژه‌های فارسی و عربی پزشکی را در هم کرده و به فارسی تفسیر نموده‌اند، و من در اینجا از دو فرهنگ پزشکی که فقط واژه‌های متداول در کتابهای طبی عربی راگرد آورده و به فارسی تفسیر کرده است یاد میکنم.

مردی به نام محمّدبن یوسف طبیب هروی در خراسان لغات طبی عربی، سریانی، یونانی، لاتین را که در زبان طبی عرب متداول بوده است، به‌ترتیب حروف اول کلمات جمع کرده و به فارسی و گاهی به عربی گزارش داده است و احوال برخی از اطباء و فلاسفهٔ معروف را نیز با استفادهٔ از شهرزوری در جای خود به‌ترتیب حروف آورده است.

جواهراللغة و بحرالجواهر: از کتاب با مشخصات یاد شده دو نسخهٔ کوچک و بزرگ در دست می‌باشد، کوچک را مؤلف آن «جواهراللغة» نامیده، و به ملک دینار غز اهدا کرده است، بزرگ را «بحرالجواهر» نام داده و به ظهیرالدولة محمّد امیر بیک وزیر پیشکش نموده است.

مؤلف، نخست «جواهر اللغة» را در شوال ۹۲۴ هـ.ق.[1] تألیف کرده و در اثر پیش‌آمدهای خونین[2] در خراسان، آن را در بوتهٔ فراموشی نهاده، و پس از چهارده سال در رجب ۹۳۸ هـ.ق.[3] با اضافات و

۱ - این تاریخ در پایان نسخه‌های «جواهر اللغة» دیده میشود.
۲ - حملات صفویه و ازبکان به خراسان و هرات در این تاریخ است.
۳ - الذریعه ج ۳ ص ۳۳.

تفصیل بیشتر همان را از نو تألیف کرده است. دیباچهٔ این دو کتاب مانند سایر مطالب آنها یکی می‌باشد، تا آنجا که حوالت مؤلف به کتاب «عین الحیاة» خویش در مادهٔ «موت» از هر دو کتاب دیده میشود.

آغاز: حمداً لعلام أحدی اعطی ذوی الافهام تحقیق دقایق اللغات... و بعد فیقول العبد الفقیر... محمّدبن یوسف الطبیب الهروی: لما کان علم الطب اشد ما یحتاجون... فافتقرت الی تحقیق ما یبحث فیه... اسماً واحداً، و من الالفاظ المستعملة، و لم اجد مجموعة اجتمع فیها ذلک، فجمعتها من الکتب المعتبرة مثل القانون و شروحه و الشفا و المنهاج و التقویم و الحاوی الکبیر و الموجز و شروحه و نزهة الارواح و القاموس و الدستور و المغرب و المهذب و التاج و الدیوان و الصحاح و مالم اجد فیها فاکتفیت بالسماع من الاطباء... و بینت فیها بعضاً بالعربیة المبینة و بعضها بالفارسیة الجدیدة... مبتدءً بما اوله الهمزة الی حرف الیاء مع ملاحظة ثانی حروفه علی ترتیب الهجاء. و ذکرت فیها بعض اسماء الحکماء و اقوالها...

از اینجا دیباچهٔ «جواهر اللغة» و «بحرالجواهر» جدا میگردد:

دنبالهٔ دیباچهٔ «جواهر اللغة»:... و سمیتها «جواهر اللغة» و جعلتها وسیلة الی... جلال الدولة ملک دینار... حرف الهمزة. الابط باطن المنکب... بغل...

دنبالهٔ دیباچهٔ «بحر الجواهر»:... و حین فرغت من تسویدها التمس منی اجلة الاحباب أن أرتبها ترتیباً و اهذبها تهذیباً فلم ارغب... اذقد صعب فی ذلک الزمان... خصوصاً ما وقع فی بلاد خراسان فانه قد جرد الدهر علی اهالیها سیف العدوان... ثم ورد الامر المطاع ممن شرفه‌الله... اظهر الوزراء فضلا... ظهیرالدولة محمّد المشتهر بامیر بیک وزیر... و سمیتها «بحرالجواهر» ... آطریلال نباتیست که تخم او...

انجام جواهراللغة: و هکذا الی الاربعین و هو آخر الامراض الحادة فان التجربة قدشهدت ان بعد الاربعین قل مایأتی بحران دفعة. ثم تصنیفه... علی ید... فی ۹ شوال ۹۲۴.

انجام بحرالجواهر: یونان بفتح الیاء، و المشهور الضم قال ابن‌هشام... و از این سبب است که اکثر حکما منسوبند به آن موضع، و در هیچ زمین مثل ایشان پیدا نشده است.

چاپ بحرالجواهر: سیّدرضی طبیب سمنانی چاپ‌کنندهٔ بحر الجواهر در تهران به سال ۱۲۸۸ هـ.ق. در صفحهٔ آخر نسخه گوید: این کتاب فقط یک مرتبه آنهم در قزوین چاپ شده بود و نسخه‌های آن نایاب بود و من آن را دوباره چاپ کردم و نسخه‌ای که از روی آن استنساخ شد منطبعهٔ مصر بود.

[۵۰] لغات یوسفی [ب]

فرهنگی است عربی به فارسی، بسیار کوتاه و ساده، نگارندهٔ آن را نویسندهٔ نسخه، یوسف خوانده است. و به احتمال قوی همان یوسف‌بن محمّدبن یوسف است که از پزشکان سدهٔ دهم می‌باشد و آثار بسیار از وی به جای مانده است.

آثار یوسفی پزشک:

– جامع الفواید: نگارش؛ ۱۸ رمضان ۹۱۷ هـ.ق. چ تهران ۱۳۱۸ هـ.ق. (ذریعه، ۵:۶۸).

– علاج الامراض: در دیباچهٔ جامع الفواید از آن نام برد.

– دلائل البول: به نثر. (ن ۹۴۲ هـ.ق.) (ذریعه ۱۱:۱۳۲ و ۱۸۴). و (فهرست دانشگاه، ۳:۷۵۴).

– ادویهٔ مفردة: منظومهٔ فارسی در ۹۱۷ هـ.ق. سروده و با «علاج الامراض» چاپ شده است. (ذریعه ۱:۴۰۴).

– فوائد الاخیار یا فوائد یوسفی: سرودهٔ ۹۱۳ هـ.ق. چ ۱۳۱۸ هـ.ق.(ذریعه ۵:۶۸) و (فهرست دانشگاه ۳:۷۹۶)

– بهداشت منظوم: برای بابرغازی (۹۳۲ – ۹۳۷ هـ.ق.) سروده است. (فهرست دانشگاه ۳:۸۰۴).

– مأکول و مشروب: منظوم فارسی. (فهرست دانشگاه ۳:۸۰۴).

– فرهنگ هندی به پارسی. فرهنگ منظوم پزشکی است. (فهرست دانشگاه ۳:۷۹۳).

– فرهنگ عربی به فارسی، که به نام لغات یوسفی خوانده شده است. (جای گفتگو).

آغاز: نسخهٔ لغات یوسفی. باب الالف. ابتدا و افتتاح: اول کار، انتهاء: آخر کار. انهاء: خبر دادن در سود و زیان. التقاء: یکدیگر را دیدن...

انجام: باب الیاء؛ یسر: آسانی. یشاب: ویران.

یتیم: بی‌پدر ... یقطین: درخت کدو. یم: دریا. یوم: روز. یمین: سوگند و دست راست. یسار: چپ. یمن: خجسته. ید: دست. یحموم...:

نسخه نزد آقای دکتر صادق کیا در تهران است.

[۵۱] اللغة فی ترجمةالاسم [ج]

فرهنگی است که تنها اسمها را در بردارد و مانند البلغة و السامی میدانی به‌ترتیب دستگاهی می‌باشد. نگارنده‌اش نامهای عربی را چهل‌ویک دسته کرده و کتاب را بر چهل باب و یک خاتمه مرتب ساخته است.

نگارنده: حسام‌الدین یا برهان‌الدین[۱] ابراهیم بن حسن یا حسین[۲] بنیسی شبستری[۳] نقشبندی است که در ارزنجان یا آذربایجان[۴] به دست خوارج در ۹۱۵ یا ۹۱۷ هـ.ق.[۵] کشته شده است. احوال وی در «شذرات‌الذهب» در وقایع سال ۹۱۵ هـ.ق. و کشف‌الظنون و هدیةالعارفین اسماعیل‌پاشا (۲۴:۱) دیده میشود.

آثار شبستری:

- انبیانامه. (اسماعیل‌پاشا).
- تائیه در نحو به نام نهایة البهجة در ۹۰۰ هـ.ق. سروده است. (چلبی و شذرات‌الذهب و هدیةالعارفین اسماعیل‌پاشا) نسخهٔ سیّدآقا شوشتری در نجف (ذریعه ۲۰۱:۳).
- تفسیر قرآن تا سورهٔ یوسف. (شذرات‌الذهب و اسماعیل‌پاشا).
- معیار الادب فی شرح نهایة البهجة. (تائیهٔ نحو) (چلبی و اسماعیل‌پاشا).
- تائیة در نظم ایساغوجی به نام «موزون المیزان». (چلبی و اسماعیل‌پاشا).
- اللغة فی ترجمةالاسم. (جای گفتگو).

آغاز: ... اما بعد این مختصری است مشتمل بر ترجمهٔ آنچه مهم است از اسامی لغت عرب، مشتمل بر چهل باب و خاتمه، بر این ترتیب: باب اول در اسماء الله تعالی. باب دوم در اسماء ملائکة...فصل (کذا) چهلم در اسماء غیرمتمکنة مانند مضمرات و اسماء اشاره و غیره است. و خاتمة در مؤنثات سماعی.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ اسعد افندی ش ۳۱۹۲ هست.

[۵۲] مصرحةالاسماء [د]

چنانکه از نام کتاب پیدا است فقط اسماء صریحه را در بر دارد، و از مصدرها و حروف خالی می‌باشد، و گوئی «مهذب‌الاسماء» را در هم ریخته و بدین‌صورت درآورده است، ولیکن ترتیب آن با «تهذیب الاسماء» که در ص ۲۲۷ - ۲۲۸ یاد شد فرق دارد.

ترتیب: مؤلف در این کتاب کلمات را به‌ترتیب حروف هجاء در اول و دوم ریشه، مرتب ساخته است و فرق آن با «تهذیب الاسماء» همین است که در آن حرف اول و آخر در نظر گرفته شده و در این حرف اول و دوم و سوم در نظر گرفته شده است.

نگارنده: حلیمی، لطف‌اللهبن یوسف قاضی است که در ۹۲۲ هـ.ق. در گذشته است[۶] و یا در ۹۰۰ هـ.ق. در پادشاهی بایزید کشته شده است[۷]. اصل وی از ایران بود و به آموزگاری شاهزادگان عثمانی در استانبول زندگی میگذرانید. وی این کتاب را به نام سلطان بایزید دوم پسر سلطان محمّد که از ۸۸۶ هـ.ق. تا ۹۱۸ هـ.ق. پادشاهی کشور عثمانی داشت، نگاشته است. نام شاه و نام کتاب در دیباچه نیست و نام مؤلف را ندارد، و فقط به‌طور براعت استهلال نام لطف‌الله در آغاز آمده است.

آثار حلیمی:

- بحرالغرائب: لغتنامهٔ فارسی است که آن را به نظم و نثر ساخته است. و چون دارای مشکلاتی بود، کلیدی برای آن ساخت و «قائمه» نام نهاد.

---

۱ - چلبی لقب حسام‌الدین و «شذرات» لقب برهان‌الدین به وی داده، و اسماعیل‌پاشا، هیچیک را نیاورده است.

۲ - در «شذرات» و «کشف‌الظنون» حسن و در «هدیةالعارفین» به غلط حسین آمده است.

۳ - بنیس از دیه‌های حلب است و شبستر از نواحی تبریز.

۴ - جای کشته شدن او در «شذرات» ارزنجان و در «هدیة العارفین» به غلط آذربایجان آمده است.

۵ - قتل وی در شذرات و هدیةالعارفین ۹۱۵ و در کشف‌الظنون ۹۱۷ آمده است.

۶ - هدیةالعارفین (۸۴۰:۱).

۷ - چلبی در کشف‌الظنون دنبال کلمهٔ فرائض حلیمی.

- قائمه: که برای توضیح «بحرالغرائب» ساخت و مرتب بر دو دفتر است.

الف - لغت فارسی به ترکی. ب - عروض و قافیه و بدیع. (کشف‌الظنون).

- فرائض حلیمی. (کشف‌الظنون).

- شرح فرائض. (کشف‌الظنون).

- نثارالملوک. (کشف‌الظنون). [صحیح: نثار الملک = ۸۷۲].

- مصرحة الاسماء. (جای گفتگو).

چلبی در کشف‌الظنون پنج کتاب اول را یاد کرده و از «مصرحة الاسماء» نام نبرده است. اما اسماعیل پاشا آن را در ذیل کشف‌الظنون نام برده و آغاز آن را که با آغاز نسخهٔ معرفی شدهٔ ما برابر می‌باشد، آورده است. شگفت این که اسماعیل‌پاشا در «هدیةالعارفین» نیز احوال این مرد را نگاشته ولی نامی از این کتاب نیاورده است.

آغاز: ان من لطف الله بالثبات، حمداً المنطق باللغات... بالجهات فحمداً لمن کرم الانسان بلسن اللسان... و بعد فهذا مجلة الادب و حدیقة الارب... شبل غاب المملکة... سلطان بایزیدبن محمّد... و التزمت بجمع الاسماء المذکورة فی «المقدمة» و «السامی» بأسرها مع زیادات من «الصحاح» و «الجمهرة» و «المجمل» و غیرها فسمیتها «مصرحة الاسماء» مع قصرالتاریخ فی‌الاسماء... حرف الالف؛ أأنت: توئی. أم روحی: یا جان من. أتعلم حالی: می‌دانی حال من. اسلطانی: ای پادشاه من. آء: گیاهی است... مع الباء؛ اب: پدر. آباء: جمع. ابوان: پدر و مادر. اب: چراگاه...

آغاز باب السین؛ سئة، خم گوشهٔ کمان. سائل: خواهنده. سأب: خیک‌انگبین. ساباط: پوشش بازار. سابح: اسبی که گوئی شناو می‌کند...

انجام: یهیری: باطلاق و آب بسیار. یهین: اسم مکان. قد وقع الفراغ من تسوید هذه النسخة... فی آخر ربیع الاول و هی احسن. فی سنة سبعة و تسعمائة هجریة.

نسخهٔ نزد آقای سعید نفیسی در تهران: تعلیق بی‌نام در ۹۰۷ هـ.ق. نوشته شده. و شاید این تاریخ تألیف باشد نه کتابت نسخه، و به‌هرحال خط سدهٔ دهم است. عنوانها شنگرف. در پیرامن ۲۰۰ برگ، ۱۸ سطر.

بخش دوم
فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب

الف: شرح دشت بیاضی. **ب:** شرح قهستانی.
ج: شرح ابن‌امیر الحاج. **د:** نصاب‌المتعلم.
هـ: لغات نصاب. **و:** وضوح‌النصابین.
ز: نصاب حسنی. **ح:** مثلث منظوم.

[۵۳] شرح نصاب [الف]

دشت بیاضی

از محمّدبن فصیح‌بن محمّد المدعو بکریم[1] دشت بیاضی است. وی در دیباچه گوید: پدرم بندهائی بر نصاب افزوده، و من شعرهای اصل و الحاقی پدرم را یک جا شرح میکنم. متنی که وی شرح کرده است، از نصابهای کهن است که تفصیل آن را در «فرهنگنامه‌های عربی به فارسی ص ۱۰۶» یاد کرده‌ام، و هیچگونه تغزل و تقطیع نداشته و شرح‌کنندهٔ آن تقطیعها را ندیده، و خود تقطیع نموده است. آری در حاشیهٔ نسخهٔ چاپی، با خط ریزتر افزوده شده است. فهرست بندهای این کتاب نیز در «فرهنگنامه‌های عربی به فارسی» ص ۹۹، یاد شده است.

دور نیست که پدر شارح؛ فصیح‌الدین هروی باشد که میر علیشیر در مجالس النفائس چاپ تهران ص ۱۰۶ و ۲۸۱ دربارهٔ وی گوید: «از احفاد نظام‌الدین است، و طائفه‌ای او را نظامیان گویند، وی در بیست سالگی تحصیل علوم کرد، و اکنون (آغاز سدهٔ دهم سی سال است که به تدریس مشغول است و بر اکثر کتب متداوله شرح یا حاشیه نوشته است...» و سپس معمائی از وی آورده است. و امین احمد رازی در هفت اقلیم نیز او را یاد کرده و از علمای ریاضی شمرده است.

آغاز: حمد و ثنای نامحدود... اما بعد چنین گوید:... محمّدبن فصیح‌بن محمّد المدعو بکریم الدشت بیاضی... و جناب... والدی بیتی چند مشتمل بر لغات مهمه به قطعه‌های آن الحاق کرده بود، و پیش از الحاق این کتاب را شرح نوشته بود، و شرح آن علیحده مناسب نبود، شرحی نوشتم محتوی بر

---

۱ - در دیباچهٔ شرح قهستانی بر نصاب که نزد آقای دکتر شایگان است، ابن مرد کریم الدین خوانده شده است. چند سطر پائین‌تر دیده شود.

تصحیح لغات سابقه و لاحقه...

چاپ: نسخه‌های شرح دشت‌بیاضی فراوان است[1]. این کتاب در ۱۲۶۶ هـ.ق. در ۳۱۰ ص به خط و با مقدمهٔ زین العابدین‌بن فتحعلی حسینی صفوی خوئی، چاپ شده است. به اندازهٔ جیبی. در کنارهٔ صفحه‌ها تغزل و تقطیع بندها را افزوده‌اند.

[۵۴] شرح نصاب [ب]
محمّدبن جلال قهستانی

مردی که در دیباچه نام خود و پدر و جد خویش را؛ محمّدبن جلال‌بن سلیمان قهستانی، یاده کرده است، و از قراین برمی‌آید که در سدهٔ دهم میزیسته، این شرح را نگاشته است.

آغاز: بعد از شرح نصاب زواهر جمل مجمل و سبح صحاح جواهر صلواة مفصل، میگوید بندهٔ محتاج به غفران سبحانی؛ محمّدبن جلال‌بن سلیمان قهستانی، که بر اصحاب ضمایر ارباب استقراء مختصرات لغت... ظاهر است که در این فن شریف ... مثل نصاب صبیان، علی ناظمه غفران السبحان، مختصری صفحه روزگار را مزین نگردانیده... و جهت تنقیح خبیات و توضیح خفیات او اکابر نامدار اگرچه شروح بسیار نوشته بودند ...

انجام: خاتمه؛ بعضی الفاظ در طی عبارت... هشت نوع مبین میگردد. نوع اول اصلی است... از تفرقه به جمعیت گردد. فانه اکرم الاکرمین...

از «تهذیب» و «ترجمان زوزنی» و «صراح» و «ازاهیرالریاض» و «کنزاللغات» و «شرح قاضی عضد» و «جامع الاصول» و «مهذب‌الاسماء» نقل میکند...

در آخر، یک خاتمه دارد دربارهٔ هشت نوع کلمات لغت. و سپس اشعار الحاقی را از شرح نصاب دشت بیاضی (مولانا کریم الدین) با شرح آنها آورده است.

نسخه نزد دکتر شایگان در تهران است. نستعلیق حبیب الله در ۱۰۳۱ هـ.ق.

[۵۵] شرح نصاب [ج]
ابن‌امیر الحاج

مردی که از قراین می‌نماید در سدهٔ دهم میزیسته است و نام خویش در دیباچهٔ کتاب عبدالصمدبن کمال‌بن امیر الحاج آورده است؛ شرحی بر نصاب برای پسر استاد خود، به نام ضیاءالدین محمّدبن سلطان محمّد کمال‌الدین استرآبادی، نوشته و باعث بر تألیف را در دیباچهٔ کتاب وجود اغلاط در شرحهای شارحان گذشته، بیان نموده است. او هیچ‌یک از تغزلهای آغاز بندها را نیاورده، و بنابراین متن او از نوع اول نصابها بوده است. فهرست بندهای این کتاب را در کتاب «فرهنگنامه‌های عربی به فارسی» ص ۹۹ و ۱۰۲ یاد کرده‌ام.

آغاز: حمد بی‌غایت و ثنای بی‌نهایت، سخن‌آوری راست که لغت عرب را بحلیهٔ تفضیل آراست، و معرفت... و از کتب معتبرهٔ متداولهٔ لغت عرب، کتاب نصاب‌الصبیان است، و آن مشتل بر ده نوع علم است ۱-لغت ۲-شعر ۳-کیمیا ۴-معرفت انساب ۵-علم قرآن ۶-طب ۷-نجوم ۸-حساب ۹-نحو ۱۰-ادوات بناء علی هذا...

انجام: والحواء بفتح الحاء المهملة و تشدید الواو وبالف ممدودة، نام مادر آدمیان. تمت قطعات النصاب. نسخه‌های این کتاب در کتابخانهٔ دهخدا، ۱۲۲ الف. و آقانجفی تبریزی سیّدشهاب‌الدین در قم می‌باشد. (الذریعه).

[۵۶] نصاب‌المتعلم [د]

مردی ناشناس که گویا در سدهٔ دهم می‌زیسته است این شرح را بر نصاب فراهی نگاشته است. متنی که این شارح از نصاب در دست داشت از نصابهای نوع سوم است که در کتاب «فرهنگنامه‌های عربی به فارسی» (ص ۱۰۶) یاد کرده‌ام، چه در آغاز بندهای نیمهٔ اول کتاب، تعزلهای معمولی امروز را نهاده است. فهرست بندهای این شرح نیز در همان کتاب (ص ۹۹، ۱۰۲) یاد شده است.

آغاز: سپاس بی‌قیاس مر خدائی راست که اساس شریعت غرا بر لسان عرب عرباء نهاد... بدانکه شرف نصاب بر شیوخ و شباب حتی الصبیان پوشیده نیست و شیخ ناظم...

دربارهٔ زنان پیغمبر؛ عایشه را بهترین همه شمرده است. و در جاهای دیگر نیز سنی بودنش پیداست اما بند «ده یار بهشتی...» را سفید گذارده، و گویا کاتب که در دورهٔ صفوی میزیست، ترسیده است و عشرهٔ

۱- مانند نسخه ۷۰۴۲ سپهسالار و (محیط ۲۴۶) و جز آنها.

مبشره را ننوشته و شرح شعر را با تحریف نوشته، گوید: بشارت به بهشت منحصر به این ده تن نیست بلکه علی، حسن... مهدی صاحب الزمان همه مبشراستند. در مقدمه از شرح نظام‌الدین کمال‌بن حسام و «نصب العلم» شیخناالعالیة القائنی، نام برده است و سپس گوید این کتاب را «نصاب المتعلم» نام نهادم. وی مطالب را به عنوان «اگر پرسند...» و «جواب گو...» آغاز کرده. در احوال ناظم گوید گفته‌اند که وی را پسر نبود و نبیرهٔ دختری داشت، و دربارهٔ شمارهٔ بیتها گوید؛ زیاده بر دویست و بیست بیت از شیخ نیست، چه نسخه‌ها در این زیادت مختلفند. سپس آماری از نصاب داده گوید: نصاب چهل بند در نه بحر دارد، و فهرست تفصیلی همه را آورده و تعداد لغتهای آن را با عبارت «الف و ثمان و ثلثمایة و خمس و ستون» آورده و چون عبارت غلط است، معلوم نیست ۱۳۶۵ یا ۱۸۶۵ را خواسته است. و سپس فصلی در عروض آورده است.

نسخهٔ این کتاب نزد دهخدا، ۱۲۵ در مجموعه‌ای است که شامل کتابچه‌ئی در لغت عربی به فارسی، و نصاب و این کتاب می‌باشد. این کتاب دارای دو هزار بیت نوشته می‌باشد. نسخهٔ دیگر نزد محدث جلال‌الدین ارومی در تهران و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ سپهسالار ش ۸۱۹۰ نسخهٔ ناقص می‌باشد.

[۵۷] لغات مشکل نصاب [ه]

مردی به نام یعقوب‌بن محمّد چرخی که در سدهٔ دهم یا قبل از آن میزیست، لغات مشکل نصاب را به همان ترتیب اشعار توضیح داده است، و در حقیقت شرحی بر نصاب نگاشته اما عین اشعار را نیاورده است. این کتاب در پیرامن ۴۰۰ بیت نوشته دارد و گویا در غرب ایران نگاشته شده است.

آغاز: الحمد لله الذی علمنا الاسماء، و رفع اقدارنا علی من یشاء... و بعد... یعقوب‌بن محمّد الچرخی، معانی لغات که مشکل بود در نصاب، از فواید علماء... جمع کرد...

انجام: آدم و حوا: دو اسمند عجمی... واعف عنا فی هذا الکتاب زلة القدم و زیننا بالعلوم و الحکم برحمتک یا ارحم الراحمین فی سنة ۹۴۵.

نسخهٔ این کتاب در سپهسالار ۷۵۴۹: در مجموعه‌ای است که ۱- حساب ۲ - نکاح ۳ - تفسیر آیة الکرسی ۴ - این کتاب را در بر دارد و برگهای ۶۲ - ۷۵ آن را گرفته است.

[۵۸] وضوح‌النصابین [و]

فرهنگی است عربی به فارسی به نثر که در آن فقط لغات چهار نصاب را جمع کرده است. و چون در مجموعه‌ای که نسخهٔ این کتاب در آن هست، کتابهای «نصاب حسنی» و «نصیب الاخوان» و «نصاب تجنیس» و «نصیب الفتیان» و «نصاب فراهی» و «نصاب معروف» و «قنیة الفتیان» دیده میشود، معلوم‌نیست لغات کدام نصاب راگرد آورده است. و گرچه نام «نصاب» برنخستین و سوم و پنجم و ششم آنها دیده میشود، لیکن ممکن است دوم و چهارم و پنجم و هفتم را خواسته باشد. نام نگارنده و نام کتاب در دیباچه هست.

آغاز: سپاس بی‌قیاس مر کریمی را که بکرم عمیم خویش... اما بعد بدان که بندهٔ ضعیف نحیف بی‌بضاعت شیخم‌بن مولانا کلان‌بن مخدوم الصبیان شیخ احمد؛ که لغات هر چهار نصاب بر حروف تهجی ابجد در ابواب درج نموده... و نام آن «وضوح النصابین» نهاده... باب الالف؛ اله: معبود مطلق. الله: معبود مطلق. آخرت...

همهٔ کتاب در پیرامن پانصد بیت نوشته دارد.

نسخهٔ این کتاب نزد دکتر صادق کیا در تهران است.

[۵۹] نصاب حسنی [ز]

سراینده‌ای ناشناس در سدهٔ دهم، نامهای مذهبی و مقدسات را جمع کرده و به فارسی ترجمه کرده است، و بدین‌جهت آن را حسنی [حُ نا][1] نامیده است.

---

۱ - شرح و تفسیر و ترجمهٔ اسماء الله الحسنی به فارسی بسیار است. یکی از آنها را که منظوم است و درآغاز یک شرح ناشناس از نصاب دیده میشود، که نسخهٔ آن در سپهسالار ۹۲ موجود می‌باشد، در اینجا یاد میکنم؛ این منظومه در ۱۰۲ بیت است و صدر کمال (شاید صدرالدین بن کمال‌الدین) آن را سروده و این شارح نصاب آن را در شرح بیت: «اله است و الله و رحمان خدای» جای داده است.

آغاز:

به حمد خداوند پروردگار — مبارک بود کردن آغاز کار

انجام:

که باشم من خسته‌دل در جهان — که وصف خدا آورم در میان

دلیری نمودم در این قیل و قال — الهی مگیری ز صدر کمال

ولیکن چون جنبهٔ مذهبی این منظومه بیش از جنبهٔ ادبی و لغوی است، آن را جدا گانه نیاوردم.

و همهٔ آن دویست بیت است.

آغاز:

نحمدالله، الآله و اِل خدای بندگان
راحم و رحمان بی شک چون رحیم است مهربان
آلهه جمع اله و خوان الاهه بندگی
رحم و رحمون مهربانی مرحمه رحمه حنان

در پایان نام کتاب و تاریخ نظم را چنین آورده است:

انجام:

وصض (۹۶۶) سیری کردن است هنگام جلوه از عروس
وقت نظم این کتاب است گر شماری رقم آن
شامل تسعین و تسع اسماء حسنی نه نود
این نصاب است نام «حسنی» نیکتر زان در خوران

نسخهٔ این کتاب نزد دکتر صادق کیا در تهران است.

[۶۰] مثلثات منظوم [ح]

مثلثات در اصطلاح لغت‌شناسان عرب کلماتی را گویند که به فتح اول و ضم و کسر آن استعمال شود و در هر صورت معنی خاص دهد. گردآوری این چنین کلمات و تشخیص معانی آنها یکی از رشته‌های لغت‌شناسی عرب بوده است.

به گفتهٔ چلبی، نخستین کس که به گردآوری آنها پرداخت قطرب نحوی (م ۲۰۶ هـ.ق.) است[1] وی ابوعلی محمّدبن المستنیربن احمد لغوی بصری، از موالی سالم‌بن زیاد بود که احوال او در فهرست ابن‌الندیم (ص ۲۵) و ابن‌خلکان و جز آن آمده است.

قطرب مثلثات را در یک ارجوزهٔ شصت و اند بیتی گرد آورده و چنین آغاز میشود:

یا مولعاً بالغضب والهجر و التنحب

متن مثلثات قطرب را ویلمار[2] در مربورگ به سال ۱۸۵۷ م. چاپ کرد، و سپس در الجزایر با شرح ناشناس در ۱۳۲۵ هـ.ق. چاپ شده است.

چلبی گوید: مثلثات قطرب را کسان بسیار شرح کرده‌اند. و از آنهایند:

- سدیدالدین ابوالقاسم عبدالوهاب‌بن حسین وراق بهنسی (م ۶۸۵ هـ.ق.).
- ابراهیم لخمی.
- ابن‌زهیر. عبدالمغیث (م ۵۸۳ هـ.ق.).
- قزار، محمّدبن جعفر قیروانی (م ۴۱۲ هـ.ق.).
- ابن‌عدیس عمربن محمّد بلنسی قضاعی (م ۵۰۷ هـ.ق.).

مثلثات بدیعی: در سدهٔ دهم شاعری فارسی زبان متخلص به «بدیعی» منظومه‌ای به بحر رمل به قافیهٔ نون ساخته، و کلمات مثلثه را در آن گرد آورده است.

آغاز:

بعد توحید[3] خداوند زمین و آسمان
در لغت نظمی کنم همچون لآلی عمان
در یکی لفظی سه معنی خواه ای صاحب کمال[4]
اولش را فتح و دیگر کسر و ضمه نیز دان
رب دان پروردگار و رب دان جمعی ز خلق
رب آب خالص از انگور و سیب و ناردان

انجام:

ضر زیان مال دان و ضر بود اسم تباح
ضر بیماری که دارد شخص زار و ناتوان
این چنین لفظ بدیعی را بدیعی نظم کرد
تا بود در روزگار از وی همی نام و نشان
هست در وادی عصیان تشنه ز آب مغفرت
ساز سیرابش الهی یا اله انس و جان

سراینده: بدیعی تخلص در شعرای الذریعه پنج تن معرفی شده‌اند که میان ایشان بدیعی اندجانی سمرقندی و بدیعی تبریزی و بدیعی صفوی شهرت دارند. بدیعی سمرقندی رساله‌ای در معما داشته، و بدیعی تبریزی ظاهراً در سدهٔ دهم میزیست و احوالش در مجمع الخواص (ن ۱۰۱۰ هـ.ق.) ص ۲۶۰ و آتشکدهٔ آذر (ص ۲۸) و دانشمندان آذربایجان (ص ۶۵) آمده است. تربیت گوید دیوان غزل او را دارم. و ابن‌یوسف در فهرست سپهسالار (ج ۲ ص

---

۱ - کسان زیر نیز مثلثات زبان تازی راگردآوری کرده‌اند:
- ابن‌مالک نحوی (م ۶۷۲ هـ. ق.).
- بطلیوسی عبدالله‌بن محمّد (م ۵۲۱ هـ. ق.).
- ابن‌جماعة محمّدبن ابی‌بکر (م ۹۱۹ هـ. ق.).
- قضاعی عمربن محمّد (م ۵۷۰ هـ. ق.).
- فیروزآبادی محمّدبن یعقوب (م ۸۱۷ هـ. ق.). (کشف‌الظنون).
- ابن‌العربی محیی‌الدین (م ۶۳۸ هـ. ق.). مثلثات قرآن را جمع کرده است. (ذیل کشف‌الظنون).

2 - Wilmar (Edouard).

۳ - از پس حمد... (نسخهٔ سپهسالار ۱۰۷).

۴ - نسخهٔ سپهسالار ۱۰۷: از یکی لفظ ار سه معنی خواهی ای صاحب کمال...

۲۷۱) احتمال داده است که مثلث منظوم از این مرد باشد. و سبک نظم هم به آذربایجانی شبیه‌تر است تا به خراسانی و سمرقندی.

نسخه‌ها: دهخدا، ۱۲۹: نستعلیق در مجموعه‌ای است که ترجمان عادل در آن است. و دهخدا، ۱۰۸: نستعلیق ۱۰۶۲ هـ.ق. و سپهسالار ۱۰۷: در حاشیهٔ کنزاللغات نوشتهٔ ۱۱۰۹ هـ.ق. و نزد سلطان‌القرائی تبریز: نسخ ۱۲۶۷ هـ.ق. موجود است.

چاپها: به سال ۱۲۶۵ چاپ سنگ خط نستعلیق همراه نصاب تجنیس‌الالفاظ (فهرست رضوی ۳۹۱:۲).

– به سال ۱۲۷۱ هـ.ق. در تبریز به نام «نصابچه» در دنبال انشاء میرزا مهدیخان، به قطع خشتی به خط یوسف علوی میلانی چاپ شده.

– در ۱۳۰۸ هـ.ق. در دنبال «نصاب‌الصبیان» به قطع جیبی با چهل حدیث منظوم فارسی از جامی و رساله‌های دیگر.

– در ۱۳۲۴ هـ.ق. در دنبال شرح نصاب خوراسکانی «قطرات» به قطع وزیری چاپ شده، و در این چاپ بیت آخر منظومه که شامل نام بدیعی است از آن حذف شده است.

سدهٔ یازدهم

در این قرن دانشمندان ایران مشغول مبارزات صوفی – فقیه[1] بوده و هر یک از این دو دسته در صدد اثبات تقدس خود و نزدیک‌تر جلوه‌دادن عقاید خویش با شرع بودند، گرفتاری به انواع ریا و سالوس هر دو دسته را از انجام هرگونه کار علمی و ادبی باز میداشت و مؤلفات هر دو طرف منحصر به جمع احادیث مذهبی و ترجمهٔ آنها به فارسی بوده است.

ولی در هندوستان گرچه پس از مرگ اکبرشاه (۱۰۱۴ هـ.ق.) پسر او جهانگیر پادشاه موقتاً و در اثر فشارسنیان متعصب، آثار نیک پدر و از جمله آزادی مذهب را تا مدتی از میان برد، ولیکن جهانگیر نیز شاگرد فیضی ادیب شاعر و فیلسوف عارف، و خود هم صاحب ذوق بود. فرهنگ جهانگیری به نام اوست و دربارش همواره پناه‌گاه شعرای فارسی زبان میبود. پسر او شاه جهان (۱۰۳۷ – ۱۰۶۸ هـ.ق.) نیز به شعر و ادب فارسی خدمت بسیار و در راه ترویج آن در هند کوشش فراوان کرد. فرهنگ رشیدی و منتخب‌اللغات به نام وی تألیف شده است.

خلاصهٔ سخن چنانکه داعی‌الاسلام در دیباچهٔ جلد پنجم فرهنگ نظام گوید: در سدهٔ یازدهم و دوازدهم زبان علمی و ادبی در هند زبان فارسی، و در ایران زبان عربی میبود.

و بنابراین در این سده فرهنگهای عربی به فارسی را در سه بخش یاد میکنیم:

۱ – شرحهای فارسی قاموس.

۲ – فرهنگهای نثری جداگانه.

۳ – فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب.

بخش یکم
شرحهای فارسی قاموس

الف: شرح عبدالرحمان‌بن‌حسین.

ب: شرح شیروانی.

قاموس‌اللغة: پیش از شناساندن شرحهای فارسی قاموس ناچارم اندکی دربارهٔ این فرهنگ بزرگ زبان تازی، و نگارنده‌اش، و کسانی که دربارهٔ آن کاری انجام داده‌اند سخن گویم. ابوطاهر مجدالدین محمّدبن یعقوب‌بن محمّدبن ابراهیم شافعی شیرازی که در کارزین فیروزآباد شیراز در ۷۲۹ هـ.ق. بزاده و در زبید یمن در شوال ۸۱۷ هـ.ق. درگذشته، یکی از بنامترین لغت‌شناسان ایرانی زبان عرب است و احوال او در بیشتر کتب رجال و تاریخ مانند شذرات‌الذهب و الضوء اللامع ثبت شده است. و در این مقدمهٔ لغتنامه نیز مقالهٔ مبسوطی به قلم آقای سلطانعلی سلطانی صص ۱۸۵ – ۲۰۰ دیده میشود. او مؤلف کتاب معروف قاموس می‌باشد که نام درست آن «القاموس المحیط و القابوس الوسیط فی جمع لغات العرب التی ذهبت شماطیط[2]» است.

---

۱ – نمونه‌ای از این نزاعها در مشاجرات میان شیخ بهائی و میرداماد، و نیز میان محمّد طاهر قمی و مجلسی اول و دوم، و میان میرلوحی اصفهانی و مخالفین وی دیده میشود. و منشأ آن سیاست ضد تصوف صفویه است که با کشتار قزوین در ۱۰۰۲ هـ.ق. آغاز شده است. الذریعه ج ۴ ص ۱۵۰ و ۴۷۵ و ج ۶ ص ۳۸۶ و ج ۱۰ ص ۲۰۵ دیده شود.

۲ – فیروزآبادی در دیباچه آن را به «القابوس المحیط» نامیده و در پایان کتاب آن را «القاموس المحیط و القابوس الوسیط» خوانده: و در مادهٔ وجد؛ جملهٔ «فی جمع لغات العرب التی ذهبت شماطیط» به نقل از نوشتهٔ نگارنده‌اش بر آن افزوده شده است. فهرست پیشین سپهسالار (ج ۲ حاشیهٔ ص ۲۳۸) دیده شود.

نگارنده نام خویش در دیباچه نیاورده، ولیکن در برخی نسخه‌ها در پایان کتاب نام او هست و در ریشهٔ «ک ر ز» کارزین شیراز را زادگاه خویش شمرده است.

نشانها در قاموس: نشانها که مؤلف قاموس در آن به کار برده است بدین‌قرار است ع = موضع. د = بلد. ة = قریة. ج = جمع. م = معروف.

مقایسهٔ قاموس با صحاح: زبیدی در تاج‌العروس و ابوالوفا نصر هورینی مصری در گفتار خویش دربارهٔ قاموس گویند: صحاح صحیح‌ترین لغتنامه‌ها است، ولیکن بیش از چهل هزار ریشه را در بر ندارد.

و قاموس در پیرامن شصت هزار ریشه دارد، و لیکن خوش‌بیان‌تر از «لسان‌العرب» است که هشتاد هزار ریشه را گرد آورده است.

ترتیب: فیروزآبادی در این کتاب حرف پایان ریشه را بزرگ بخش (باب) و حرف نخست آن را کوچک بخش (فصل) قرار داده است.

کارها که دربارهٔ قاموس انجام شده است: این کتاب از همان روزگار مؤلف مورد استفادهٔ همگان قرار گرفته و در پنج قرن و نیم از عمرش همواره مورد گفتگو و شرح و حاشیه‌نویسی بوده و به زبانهای گوناگون خاورمیانه ترجمه شده است. چلبی نام هفده شمارهٔ آن را در کشف‌الظنون آورد، و زبیدی در دیباچهٔ تاج‌العروس آن را به بیست‌ویک رسانید، و بهوپالی در «البلغة» (فی اصول اللغة صص ۱۴۳-۱۵۳) آن را به سی‌وهشت رسانید. ابن‌یوسف شیرازی بلغه را ندیده، و آمار کشف‌الظنون و تاج‌العروس را در فهرست سپهسالار (ج ۲ صص ۲۳۷-۲۴۰) به چهل‌وسه رسانید، و چندین اثر در «بلغه» و اندی در ذیل کشف‌الظنون به‌طور پراکنده و چند دیگر در فهرست اینجانب برای کتابخانهٔ دانشگاه (ج ۲ ص ۴۳۴) هست که در فهرست پیشین سپهسالار نیامده است، و بنابراین تاکنون بیش از پنجاه اثر در پیرامون قاموس نگاشته شده است. و چون در اینجا فقط لغتنامه‌های عربی به فارسی مورد گفتگو است، لذا به ذکر فهرستی کوتاه از آنچه دربارهٔ قاموس نگاشته شده است اکتفا میرود، و سپس ترجمه‌های فارسی آن را می‌شناسانم:

۱ - فیروزآبادی مجدالدین ابوطاهر محمّدبن یعقوب مؤلف قاموس. بنا به نقل صاحب روضات در ۴:۲۰۷- ۲۰۸ از تقی‌الدین کرمانی، قاموس را خود مؤلف مختصر کرده است. ولیکن چلبی در عنوان «اللامع المعلم العجاب» از گفتهٔ همان تقی‌الدین آرد که: فیروزآبادی «قاموس» را از «اللامع العجاب» خویش خلاصه کرده است.

۲ - شرح خطبهٔ قاموس تألیف محب‌بن شحنه (دیباچهٔ تاج‌العروس). وی صاحب «روض المناظر فی علم الاوائل و الاواخر» می‌باشد و در ۸۱۵ هـ.ق. درگذشته است. (کشف‌الظنون).

۳ و ۴ - سیوطی جلال‌الدین (م ۹۱۱ هـ.ق.) یک مستدرک برای قاموس و یک «الافصاح فی زوائد القاموس علی الصحاح» نگاشته است.

۵ - عبدالباسط‌بن خلیل بلقینی حنفی. (م ۹۲۰ هـ.ق.) «القول المأنوس» را حاشیه برقاموس نگاشت. (کشف‌الظنون) (بلغهٔ بهوپالی).

۶ - ابراهیم‌بن محمّد حلبی خطیب مسجد فاتح در قسطنطنیه (م ۹۵۶ هـ.ق.) «تلخیص‌القاموس» دارد. (کشف‌الظنون و البلغه و هدیة‌العارفین ۷:۱). و در دیباچهٔ تاج‌العروس لقب او برهان و مرگش در ۹۰۰ هـ.ق. یاد شده است.

۷ - عبدالله‌بن شرف‌الدین حسنی پادشاه یمن (م ۹۷۳ هـ.ق.) او راست «کسر الناموس». (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۸ - سعدی چلبی، سعدالله‌بن عیسی. حاشیه‌هائی برکنارهٔ نسخهٔ قاموس نگاشته است. (کشف‌الظنون).

۹ - ملااحمد زیرک در ۹۸۰ هـ.ق. قاموس را مختصر کرده، و نسخهٔ آن نزد آقای سیّدحسین شهشهانی در تهران هست.

۱۰ - عبدالرحمان‌بن سیّدی علی اماسی (م ۹۸۳ هـ.ق.) نوشته‌های استاد خود سعدی چلبی (سعدالله بن عیسی) را گرد آورد، و حاشیه بر قاموس ساخت. (کشف‌الظنون و بلغه).

۱۱ - نورالدین مقدسی علی‌بن غانم (م ۱۰۰۴ هـ.ق.) حاشیه‌ای بر سراسر قاموس دارد که فرزند محشی آن را از کرانه‌های نسخهٔ پدر، به درخواست دوستان گرد آورده است (کشف‌الظنون [1] و بلغه) و در دیباچهٔ تاج‌العروس «شرح قاموس» نامیده شده است.

۱۲ تا ۱۴ - بدرالدین قرافی قاضی مصری، محمّد بن یحیی (۹۴۹ - ۱۰۰۸ هـ.ق.) اوراست «بهجة النفوس فی‌المحاکمة بین الصحاح و القاموس» و

---

۱ - عبارت چلبی دربارهٔ این کتاب مکرر و مغلوط است، و بهوپالی نیز همانگونه نقل کرده است.

«القول المأنوس به تحریر ما فی‌القاموس» و این دومین را از روی نوشته‌های عبدالباسط بلقینی و سعدی افندی مفتی رومی گرد آورده است. این کتاب دوم در ۱۳۰۱ هـ.ق. چاپ شده است. (معجم المطبوعات). ابن‌یوسف گوید این مرد کتابی دیگر نیز به نام «القول المأنوس به شرح مغلق القاموس» نگاشته است. و چلبی نیز گرچه نگارندهٔ القول المأنوس (قرافی) را نشناخته ولیکن خصوصیات آن را از دیباچهٔ آن نقل کرده گوید: همین مؤلف این حاشیه را یک بار در ۹۷۰ هـ.ق. مختصر کرده است در دیباچهٔ تاج‌العروس نیز از کتابهای قرافی با چند غلط یاد شده است. اما در هدیة‌العارفین (۲۶۳:۲) فقط یکی از دو حاشیه یاد شده است.

۱۵ - داودزاده، محمّدبن مصطفی (م ۱۰۱۷ هـ.ق.) او راست «الدراللقیط فی اغلاط القاموس المحیط» (کشف‌الظنون، والبلغه).

۱۶ - هیتی علی‌بن احمد. که در ۱۰۲۵ در قسطنطنیه بوده است «مختصر القاموس» دارد که نسخهٔ آن در دارالکتب مصر هست (فهرست ۳۶:۲) اما در هدیة‌العارفین (۷۵۴:۱) از آن یاد نشده است.

۱۷ - عبدالرحمان‌بن حسین. در سال ۱۰۲۷ هـ.ق. قاموس را به فارسی ترجمه کرده است و در این بخش شناخته خواهد شد.

۱۸ و ۱۹ - مناوی، تاج‌الدین ابومحمّد عبدالرؤف[1] بن علی قاهری (۱۰۳۱ - ۹۵۲ هـ.ق.)[2] «شرح قاموس» دارد که آن را تا حرف حاء[3] مهمله رسانیده است. (کشف‌الظنون). نسخه‌ای از این کتاب که تنها شامل شرح خطبهٔ قاموس می‌باشد در کتابخانهٔ دارالکتب به مصر هست. و در دیباچهٔ تاج‌العروس، این کتاب را «القول المأنوس» نامیده، گوید: تا حرف سین رسیده است، و سپس کتابی دیگر در اعتراض به قاموس به این مرد نسبت داده است.

۲۰ - قاضی اویس‌بن محمّد ویسی (م ۱۰۳۷ هـ.ق.) ایرادهای فیروزآبادی را بر جوهری یک‌به‌یک رد کرده و «مرج البحرین» نام داده است. (کشف‌الظنون).

۲۱ - احمدبن مرکز. قاموس را به ترکی ترجمه کرده «الیابوس» نامیده است. (کشف‌الظنون).

۲۲ - شاهینی قبرسی، احمد دمشقی (۹۹۵ -۱۰۵۳ هـ.ق.) او راست «مختصر القاموس و زیادته». (هدیة‌العارفین ۱۵۹:۱).

۲۳ - عبدالله‌بن مهدی حوالی حمیری یمنی. (م ۱۰۶۱ هـ.ق.) مستدرکی برای قاموس نگاشت. (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۲۴ - خفاجی احمدبن قاضی شهاب‌الدین مصری. (م ۱۰۶۹ هـ.ق.) در «عنایة القاضی» ایرادها بر قابوس دارد. (دیباچهٔ تاج‌العروس، و هدیة‌العارفین ۱۶۰:۱).

۲۵ - شیروانی محمّدبن حسن. (م ۱۰۹۸ هـ.ق.) که آن را به فارسی شرح کرده و در این بخش شناخته خواهدشد.

۲۶ - برزنجی محمّدبن الرسول حسینی شهرزوری (۱۰۴۰ - ۱۱۰۳ هـ.ق.) «رجل الطاوس فی اغلاط القاموس» دارد. (دیباچهٔ تاج‌العروس و روضات الجنات ص ۱۱۱ و هدیة‌العارفین ۳۰۲:۲).

۲۷ - سیّدعلی‌خان مدنی. (م ۱۱۱۸ هـ.ق.) رساله‌ای در اغلاط قاموس دارد.

۲۸ و ۲۹ - محمّدبن یحیی قزوینی در ۱۱۱۴ - ۱۱۱۷ هـ.ق. شرحی به فارسی بر قاموس نگاشته که در سدهٔ دوازدهم شناخته خواهد شد. و نیز همو جمعها و مصدرها که از خامهٔ فیروزآبادی افتاده بود، جمع کرد و «الجموع المصادر» نامید. (الذریعه ۱۴۶:۵).

۳۰ - محمّدبن احمد المدنی بدرالدین. حاشیه بر شرح حلبی بر قاموس دارد. (ذیل کشف‌الظنون) شاید مختصر قاموس باشد.

۳۱ - محمّدبن حبیب الله اصفهانی قنوجی هندی در ۱۱۴۹ هـ.ق. در دهلی شرحی به فارسی نگاشته که در این بخش شناخته خواهد شد.

۳۲ - شرح خطبهٔ قاموس. از قاضی ابوالروح عیسی‌بن عبدالرحیم گجراتی. (دیباچهٔ تاج‌العروس و القول المأنوس مفتی سعدالله).

۳۳ - شرح خطبهٔ قاموس. از میرزاعلی شیرازی. (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۴ - شرح قاموس. از سعدی افندی. (دیباچهٔ تاج‌العروس) شاید همان حاشیهٔ سعدی چلبی باشد، که به شمارهٔ ۸ یاد شد.

۳۵ - علی‌بن محمّد معصوم حسینی فاسی. ذیل

---

۱ - چلبی به غلط او را محمّدبن عبدالرؤف نوشته است.

۲ - اسماعیل پاشا در هدیة‌العارفین (۵۱۰:۱) تولد او را ۹۲۴ نوشته که دور می‌نماید.

۳ - در بلغه به غلط هاء مهمله دیده میشود.

بر قاموس دارد. (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۶ - علی‌بن سلطان هروی «الناموس» در ذیل قاموس دارد. (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۷ - ابوعبدالله محمّدبن احمد منساوی. ردی بر قاموس نگاشته است. (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۸ - ابن‌حجر مکی در «تحفه» ایرادهائی بر فیروزآبادی گرفته است. (دیباچهٔ تاج‌العروس).

۳۹ - ابن‌الطبیب فاسی، محمّدبن طیب مالکی مغربی (م ۱۱۱۷ هـ.ق.) او راست «اضائة الراموس فی افاضة الناموس علی افاضة القاموس». (ذیل کشف‌الظنون). این کتاب شرح قاموس است و در دو جلد در دارالکتب مصر موجود است (فهرست ۳:۲) این کتاب را صاحب تاج‌العروس به عنوان بهترین شرحهای قاموس شناخته گوید نسخهٔ آن نزد من هست.

۴۰ و ۴۱ - سجلماسی ابوالعباس، احمدبن عبدالعزیزبن رشید هلالی مغربی که در دیباچهٔ تاج‌العروس به عنوان معاصر یاد شده، او راست «فتح القدوس فی شرح خطبة القاموس» و نیز «اضائة الادموس و ریاضة النفوس من اصطلاح صاحب القاموس» نسخهٔ این کتاب در دارالکتب مصر هست (فهرست ۳:۲) و در «ذیل کشف‌الظنون» از کتب زیتونه شمرده است. در نسخهٔ کتابخانهٔ الجزائر این کتاب به عبدالعزیز حلی منسوب شده است (فهرست پیشین سپهسالار ۲۳۸:۲).

۴۲ - زبیدی واسطی بلگرامی هندی، محمّد مرتضی حسینی (۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ هـ.ق.) شرحی در ده جلد بزرگ به عربی در سالهای ۱۱۷۴ - ۱۱۸۸ هـ.ق. به نام «تاج‌العروس» بنگاشت. و در ده مجلد چاپ شده است و بیوگرافی مؤلف در پایان جلد دهم آمده است.

۴۳ - احمد عاصم افندی در سال ۱۲۲۵ هـ.ق. قاموس را به ترکی ترجمه کرد و «الاقیانوس البسیط فی ترجمة القاموس المحیط» نامید که در ۱۳۰۵ هـ.ق. و جز آن در استانبول چاپ شده است. او برهان قاطع را نیز به ترکی گردانیده است.

۴۴ - احمدبن مسعود حسینی هرکامی. شرح متوسطی بر قاموس دارد (البلغهٔ بهوپالی: ۱۴۸).

۴۵ - زین‌العابدین‌بن محسن حدیدی انصاری، مفتی شهر بوفال، معاصر بهوپالی در سدهٔ سیزدهم، شرحی بر خطبهٔ قاموس دارد.

۴۶ - عبدالرحیم‌بن عبدالکریم صفی پوری. در سال ۱۲۵۲ هـ.ق. «منتهی‌الارب» را از روی قاموس تهیه کرده که در سدهٔ سیزده شناخته میشود.

۴۷ - احمد فارس الشدیاق مصری صاحب «مطبعة الجوائب» (م ۱۸۸۶ م.) «الجاسوس علی القاموس» را در ۱۲۹۹ هـ.ق. نگاشت و چاپ کرد.

۴۸ - «الوشاح و تثقیف الرماح فی رد توهیم المجد علی الصحاح» از ابوزید عبدالرحمان‌بن عبدالعزیز عمری مدنی مغربی است، که در ۱۲۸۱ هـ.ق. در بولاق. و در ۱۲۹۲ هـ.ق. در حاشیهٔ صحاح در مصر چاپ شده است. (معجم المطبوعات).

۴۹ - نصرالهورینی، شیخ ابوالوفاء مصری. مقالتی دربارهٔ قاموس و مانند آن دربارهٔ صحاح دارد، که در سر آغاز قاموس چ ۱۲۸۲ هـ.ق. در مصر منتشر شده است.

۵۰ - مفتی محمّد سعدالله مراد آبادی (م ۱۲۹۳ هـ.ق.) کتابی به نام «القول المأنوس فی صفات القاموس» نگاشت، و به سال ۱۲۸۷ هـ.ق. چاپ کرد، و در آن ۳۳ صفت برای قاموس یاد شده است.

۵۱ - «ابتهاج النفوس به ذکر مافات القاموس». (ذیل کشف‌الظنون) نسخهٔ آن در خدیویه هست.

۵۲ - مفتی میر محمّد عباس شوشتری هندی (م ۱۳۰۶ هـ.ق.) حاشیه بر دیباچهٔ قاموس دارد. (ذریعه ۱۶۸:۶).

۵۳ - عبدالقادربن احمد یمنی «فلک القاموس» را نگاشته و در آن صحاح را بر قاموس ترجیح داده است. (البلغة: ۱۵۲).

۵۴ - شمس العلماء گرگانی (م ۱۳۵۰ هـ.ق.) حواشی بر نسخهٔ قاموس نگاشته که در کتابخانهٔ تقوی در تهران هست. (فهرست پیشین سپهسالار ۲۴۱:۲).

ترجمه‌های قاموس به فارسی: چنانکه دیدیم، قاموس چهار مرتبه به فارسی ترجمه شده است، که دو تا از آنها در سدهٔ یازدهم بوده و در این بخش شناخته میگردد، و دو تای دیگر در سدهٔ دوازدهم یاد خواهد شد و در سدهٔ سیزدهم نیز «منتهی‌الارب» را که بر پایهٔ قاموس ساخته شده است، می‌شناسانم:

[۶۱] ترجمه و شرح قاموس [الف]

کهن‌ترین ترجمهٔ قاموس تا آنجا که من اطلاع دارم ترجمهٔ عبدالرحمان‌بن حسین است. که به سال ۱۰۲۷ هـ.ق. انجام یافته است. و ریو در فهرست

بریتیش موزیوم (ج ۲ ص ۵۱۱) گوید: در استوارت کاتالوگ (ص ۱۳۴) معرفی شده است.

[۶۲] ترجمه و شرح قاموس [ب]

محمّدبن حسن شیروانی معروف به ملامیرزا، در شیروان آذربایجان بزاد، و در اصفهان نزد آقا حسین خوانساری تلمذ کرد، و سرآمد شاگردان فلسفهٔ وی گردید، و مدتی به نجف رفت و بازگشت و دختر مجلسی اول، محمّد تقی را بزنی گرفت، و شاه صفوی برای او در احمدآباد اصفهان خانه ساخت، و در آنجا در رمضان ۱۰۹۸ هـ.ق. درگذشت و جنازه‌اش را به مشهد طوس بردند. تألیفات او بیشتر حاشیه‌های اوست که بر کتب فلسفه نگاشته است. احوال او را شاگرد او، ملاعبدالله افندی در «ریاض العلماء» آورده، و نصرآبادی نیز در تذکرهٔ خود (ص ۱۵۷) شعری از وی آورده است. پدرم حاشیه‌های او را در جلد ششم ذریعه آورده است. و ۳۳ تألیف او را مدرس خیابانی در «ریحانة الادب» یادکرده، و تربیت شرح و ترجمهٔ قاموس فیروزآبادی را بر آنها افزوده است. و اسماعیل‌پاشا در «ذیل کشف‌الظنون» نیز از آن یادکرده است. از این کتاب بیش از دو بخش به دست نیامده و من خصوصیات آن را از روی یک بخش که نزد آقای دکتر صادق کیا می‌باشد، در این جا می‌آورم:

مؤلف این کتاب، قاموس را با در نظر گرفتن مطالب شرحهای آن، به فارسی ترجمه کرده است در کلمهٔ غدیرخم (خم) گوید من از آنجا گذشته‌ام. در کلمهٔ مرق گوید این فقیر در عربستان شنیدم... و معلوم میشود مؤلف حج کرده است. به جای ایالت و منطقه و استان کلمهٔ «قضا» که اصطلاح ترکهای عثمانی است به کار میبرد. (کلمات مرق، فاشوق، فنیدق، طرق دیده شود). در کلمهٔ قلزم گوید: شهر سویس به جای قلزم ساخته شده است.

از «مصباح» و «مقدمةالادب» زمخشری و «لسان‌العرب» و مترجم صحاح، و «شرح درة الغواص» شهاب، و «برهان» و از همه بیشتر از شارح و بصائر مؤلف، که «بصائر ذوی‌التمییز فی لطائف الکتاب‌العزیز» تألیف فیروزآبادی است، نقل میکند.

در بسیاری از موارد بر مؤلف و یا شارح اعتراضهائی وارد کرده است. در کلمهٔ ابوحثمه گوید: از جلساء عمر علیه اللعنه است. و در کلمهٔ حکم، علی را «امام بحق علی امیرالمؤمنین» خوانده است. و چون در کلمه‌های «بقم وثغام» از برهان قاطع نقل کند، معلوم میشود پس از سال ۱۰۶۲ هـ.ق. تألیف شده است.

آغاز: نسخهٔ تربیت: باب الهمزة، فصل الهمزة، مخفی نماناد که مؤلف در «بصائر» ذکر کرده که ألف اصل و هیولای سائر حروف است، و جملهٔ کلمات و لغات از آن متخالفند... (فهرست پیشین سپهسالار ۲: ۲۴۱).

آغاز: نسخهٔ دکتر کیا: فصل الصاد المهملة؛ الصدق باکسر صاد و فتح آن و المصدوقة با فتح میم؛ راست بودن سخن و خبر و راست گفتن است، که عبارت از مطابق بودن با واقع است، که ضد کذب است. و به قولی با فتح صاد مصدر و با کسر اسم مصدر است به‌معنی راست و راستی، پس در حالت مصدریت به‌معنی راست بودن خبر و راست گفتار بودن و راست گفتن شخصی است. یقال صدق فلان فی حدیث و صدق فلان الحدیث صدقاً و مصدوقة؛ از باب نصر، ضد الکذب و یقال...

بخشی از این کتاب نزد محمّدعلی تربیت در تبریز بوده که از حرف الف تا حرف حاء را در برداشته است، و بریشهٔ فراح پایان می‌یافته، و نسخهٔ دیگر نزد دکتر صادق کیا در تهران است. این نسخه ناقص است و فقط از کلمهٔ «صادق» تا «کشم» یعنی از میان حرف قاف تا میان میم را در بر دارد. این قطعه به تنهائی سی و پنج هزار بیت نوشتهٔ دارد و بنابراین باید همهٔ کتاب در پیرامن دویست و هشتاد هزار بیت نوشته باشد.

بخش دوم
فرهنگهای نثری

الف – منتخب‌اللغات.
ب – قسطاس مستقیم.
ج – انتخابیة.

[۶۳] منتخب‌اللغات [الف]

یا «منتخب‌اللغات شاه‌جهانی» یکی از فرهنگهای مهم عربی به فارسی می‌باشد و اهمیت آن نه از نظر کم‌غلط بودن آن است، چه غلط آن حتماً کمتر از کتب قدیمتر نمی‌باشد[1]، بلکه از این نظر است که مؤلف آن

۱ – گرچه مؤلف ایراد بسیار بر صاحب قاموس گرفته و اغلاط آن را ←

برای نخستین بار کتابی برای استفاده مبتدیان تألیف کرده است و شایان دقت می‌باشد که اولاً: او لغات کم استعمال را که مؤلفان دیگر فقط برای جامع بودن کتاب خود گرد آورده‌اند، حذف کرده است، و ثانیاً: کتاب را به‌ترتیب بسیار سادهٔ حرف اول و آخر، مرتب نموده است، و مراعات ریشهٔ لغت را که معمولاً برای مبتدیان تشخیص آن مشکل بود، لازم نشمرده است.

ترتیب کتاب: خود در دیباچه گوید: به عبارت فارسی، عام فهم، خاص پسند و تحقیق الفاظ و تنقیح معانی و اعتبار حروف ملفوظ مکتوب در عنوان باب و فصل، با رعایت حرف اول و دوم و آخر چنانکه حرف اول باب (بزرگ بخش) و حرف آخر فصل (کوچک بخش) باشد، بی رعایت مأخذ اشتقاق و اسقاط حروف زواید، تا هر قاصی و دانی از آن بهره‌ور شود...

و به همین جهت وی همهٔ مصدرهای میمی و اسم مکان و زمان و آلت و اسم فاعل و مفعول‌های ثلاثی مزید و رباعیها را در باب میم آورده است.

مؤلف: عبدالرشیدبن سیّدعبدالغفور حسینی مدنی تتوی[1] از دانشمندان وابستهٔ به دربار شاه‌جهان و پسرش عالمگیر بوده است. از دیباچهٔ «منتخب‌اللغات» و خاتمهٔ چاپ «فرهنگ رشیدی» چنین برمی‌آید که وی اصل خود را از سادات مدینه میدانسته میگفت نیاکانش از آنجا به هند آمده و وی در شهر تته بزاده است. قدیمترین اثر این مؤلف که به دست ما رسیده است همین «منتخب‌اللغات» است، که آن را در سال ۱۰۴۶ هـ.ق. نگاشته، و سپس فرهنگ رشیدی است، که در (۱۰۶۴ هـ.ق.) نگاشته است.

عزیز الرحمان مدرس عربی و فارسی مدرسهٔ عالی کلکته در خاتمهٔ فرهنگ رشیدی چاپ کلکته؛ کتاب دیگری به نام «معربات» نیز به وی نسبت داده است و نیز میگوید: وی تاریخ جلوس عالمگیر را به سال (۱۰۶۸ هـ.ق.) از آیهٔ «اطیعوالله و اطیعوا الرسول...[2]» بیرون آورده است. و بنابراین، مؤلف زمان عالمگیر را نیز دریافته است.

آغاز: ستایش و سپاس مالک الملکی که تذکار آلای بی احصا و نعمای بی‌منتهایش...

مؤلف در دیباچه، از شاهجهان[3] که کتاب را به نام وی ساخته و از چهار فرزندش؛ داراشکوه[4] و شاه شجاع[5] و اورنگ‌زیب[6] و مرادبخش[7] نام برده است، و میگوید تاریخ تولد شاه‌جهان را «صاحب قران ثانی» بیرون آوردم. سپس نام خویش را یادکرده، گوید: در این کتاب لغات کثیرالاستعمال را از «صحاح» و «قاموس» و «صراح» به فارسی ترجمه کرده‌ام. و در پایان کتاب و در تاریخ نگارش گوید:

نسخهٔ جامع ز لغات عرب
از نسخ معتبره منتخب
نسخهٔ «قاموس» و «مهذب» «صحاح»
«کنز» و «اسامی» و «مصادر» «صراح»

.....

از پی تاریخش بی قال و قیل
گفت خرد «منتخب» بی‌بدیل

و چون از «منتخب = ۱۰۹۲» کلمهٔ «بدیل = ۴۶» را کسر کنیم تاریخ تألیف (۱۰۴۶ هـ.ق.) بیرون آید.

نسخ این کتاب فراوان است. دو نسخه از آن یکی بتاریخ ۱۲۳۴ هـ.ق. و دیگر ۱۲۴۹ هـ.ق. در سپهسالار موجود است. (فهرست پیشین ج ۲ ص ۲۹۴) و پنج نسخه به شماره‌های ۶، ۱۱، ۷۸، ۱۲۴، ۲۰۳ در کتابخانهٔ مرحوم دهخدا دیده میشود.

چاپ منتخب‌اللغات: این کتاب در ۱۸۰۸ م. (۱۲۲۳ هـ.ق.) در کلکته در ۸۸۱ ص با حروف سربی نستعلیق توسط الله داد چاپ شد. و لوسدن انگلیسی M. Lusden مقدمه‌ای به انگلیسی بر آن نگاشت. و سپس در ۱۳۱۶ هـ.ق. شیخ احمد شیرازی آن را به

← تصحیح کرده، ولی خودش از غلط مصون نمانده است. و اغلاط ویرا صاحب «قابوس در ترجمهٔ قاموس» یاد کرده است. ص ۲۵۳ دیده شود.

۱ - اسماعیل‌پاشا در ایضاح المکنون (ذیل کشف‌الظنون) نام مؤلف منتخب‌اللغات را به غلط غیاث‌الدین هندی آورده است.

۲ - قرآن ۵۸/۴.

۳ - شهاب‌الدین سلطان خرم پنجمین امپراطور مغولی بابری هند است که در ۱۰۱۳ هـ. ق. = صاحب قرآن ثانی بزاد، و در ۱۸ جمادی دوم ۱۰۳۷ هـ. ق. به جای پدرش جهانگیر پادشاه به تخت امپراطوری نشست، و در ۱۷ رمضان ۱۰۶۸ هـ. ق. بر کنار گردید.

۴ - داراشکوه مرد دانشمند و عارف مسلک بوده و سالها به مطالعهٔ تاریخ مذهبی اسلام و هندو پرداخته و رسالهٔ «مجمع البحرین» را به فارسی در جمع میان تصوف هندی و اسلامی نگاشته و کتابهای بسیار از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است. دو رسالهٔ او توسط جلالی نائینی در تهران به سال ۱۳۳۵ هـ. ش. چاپ شده است.

۵ - در بنگاله از ربیع الاول سال ۱۰۶۸ هـ. ق. تا رمضان ۱۰۷۰ هـ. ق. فرمانروا بود.

۶ - اورنگ‌زیب عالمگیر محیی‌الدین در ذیقعده؛ سال ۱۰۶۸ هـ. ق. به جای پدر نشست و تا ۱۱۱۹ حکومت کرد.

۷ - از ربیع الاول سال ۱۰۶۸ هـ. ق. تا ۴ شوال همانسال در گجرات حکومت کرد.

چاپ سنگی بـه قـطع وزیـری در ۴۶۴ ص گـویا در تهران چاپ و منتشر ساخت.

صاحب معجم‌المطبوعات ایـن کـتاب را عـربی فرض کرده و در (ص ۱۲۸۲) چاپ اول آن را یاد کرده اما از چاپ دوم آگاهی نداشته است.

[۶۴] قسطاس مستقیم [ب]

در سال ۱۰۸۲[1] شخصی به نـام مـحمّد عـلی‌بن شاهقلی رازی، لغات قرآن را جمع کرده، و کتابی بـه نام «قسطاس مستقیم و مفتاح قرآن کریم» ساخته و به نام خلاصهٔ دودمان صفوت... نواب ابراهـیم‌خان دام ظله العالی آراسته است.

در دیباچه نام خود و نام کتاب و نواب مهدی‌الیه و مدارک کار خود و ترتیب کتاب را یاد کرده است.

مدارکی که در دیباچه یاد شده است:

تـفسیر امـام حسـن عسکـری. تـفسیر عـلی‌بن ابراهیم. تفسیر عـیاشی. نـورالثـقلین. مـجمع البـیان. جوامع الجامع. کشاف. تفسیر قاضی بیضاوی. تفسیر زاهـدی. تـفسیر جـلالین. تـفسیروجیز. قـاموس. صحاح. صراح. دستور. مهذب. کنز. السامی.

ترتیب این کتاب: مؤلف در دیباچه گوید: آن را بر بیست‌وهشت باب و هر باب بر بیست‌وهشت فصل مرتب کردم. البته باید به یاد داشت که در «باب» حرف آخر کلمه و در «فصل» حرف اول را در نـظر گـرفته است، و برای هر کلمه شاهد آن را از قرآن یاد کرده است.

آغاز: فصیح‌ترین لغتی کـه زبـان دانـان کشـور معنی خطبهٔ کتاب دانش... باب الهـمزة، و نـذکر فـی هذاالباب الهمزة الاصلیة التی هی لام الفعل... فـصل الباء بدء: ابتدا کردن و آفریدن بـفتح العـین مـاضی و مستقبل. قوله تعالی کما بدئکم.

نسخه‌ها:

دیوشلی: در تهران. به خط محمّد مؤمن در شهر پتنهٔ هند نوشته شده است؛ در متن نسخه نیز تغییرات و اضافاتی بر نسخهٔ دهخدا دارد. در حدود چهارصد صفحه و در پیرامن ده هزار بیت نوشته دارد.

دهخدا، ۱۵۹: نسخ علینقی‌بن محمّدکاظم کومنی جـاجرمی. در هـفدهم مـحرم ۱۲۷۴ هـ.ق. بـه پـایان رسـیده است. و ۴۴۹ صـفحه است، و مـجموعاً در پیرامن (۶۵۰۰ بیت نوشته) دارد، یعنی در پیرامن سه هزار بیت کمتر از نسخهٔ دیوشلی نوشته دارد. و چون آقای دیوشلی این دو نـسخه را تطبیق نمودند مـعلوم گردید که کـاتب نـسخهٔ دهـخدا جـملات را بـدون ملاحظهٔ معنی کاسته و معنای جملات را مختل کرده است.

[۶۵] انتخابیه [ج]

انتخابیهٔ یا انتخاب‌اللغة نام کتابی است کـه در آن لغات و اصطلاحات متکلمان و صـوفیان گـرد آمـده است و آن را ملا ابراهیم نامی برای خانزمان‌بن مهابت خان در سدهٔ یازدهم در هند تألیف کرده است.

آغاز: اما بعد ثنای واجب بی‌همتا و صلوات بر افضل انبیاء و رسل و عترت طاهرهٔ او، بعضی لغاتی که در محاوره... انتخاب نموده شد با بعضی اصـطلاحات اهل اصول و کلام بأمر... خـانزمان‌بن مـهابت‌خان... بـاب الالف مع الالف؛ استبرا: به کسر همزه و سکون...

انجام: وحدة به فتح واو و سکون حاء مهمله و فتح دال: یگانگی. پیش اهل کوفه منصوب است بـه ظـرفیت... خاتمه بعضی از متکلمین گفته‌اند که اصول شناختن خدا...

نسخهٔ این کتاب در کـتابخانهٔ مـلک ۳۶۹: ۱۷۱ برگ ۱۵ سطری به خط نستعلیق دیده میشود.

بخش سوم
فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب

الف: قنیةالفتیان.

ب: ابواب‌العلوم.

ج: شرح نصاب جعفری.

د: کنزالفنون.

[۶۶] قنیةالفتیان [الف]

منظومه‌ای است در بحر رمل به قافیهٔ نون. ناظم آن خود را صدر بدر خوانده است و در حاشیهٔ نسخهٔ سپهسالار او را صدرالدین‌بن بدرالدین نـام داده‌انـد. این منظومه مجموعاً دویست‌وسیزده بیت شعر است و در آن انواع صنایع بدیعی را با تکلف به کار برده است.

آغاز:

حمد ایزد را کـه داد ایـن بـنده را طـبع روان
تا که در سلک بیان آورد نظمی چون جمان

---

۱ - تاریخ تألیف در نسخهٔ دهخدا نیست و فقط درآخر نسخهٔ کهن متعلق به آقای عباس دیوشلی دیده میشود.

از بـــرای مـیوهٔ دل قـرةالعـین بـتول
زبـدهٔ آل پـیمبر نـور شـمع دودمـان
آنکه دایم بر دلم تصحیف عم خال اوست
زانکه خال او مـنم بـر چـهرهٔ آخـر زمـان
تا آنجا که
رب: خدا، و بر: گندم، بر: نیکی، بر: دشت
خیر: بر، خیر: حقا، خبز: نان، خبر: امتحان

انجام:
فقر شد: بیت و قرفه: تهمت، فرقه: گروه
نهمة: همت، مهنه: خدمت، بازمهان خادمان
کرد انشا صدر بدر این «قنیةالفتیان» که هست
در لغت نـزدیک اهـل فـضل گـنج شـایگان
تـا بگـویم از صـمیم دل دعـای جـان او
هر که آرد در نظر ایـن نـظم را از انس و جـان
(تمت قنیةالفتیان).

نسخه‌های این کتاب نزد دکتر صادق کیا ضمن مجموعهٔ نصابهای گـوناگـون و دیگـر در کـتابخانهٔ سپهسالار ۲۹۱۱ (صـص ۱-۲۳ دفـتر) ۱۰سـطری. نـستعلیق بی‌نام در ذیحجهٔ ۱۱۰۴ هـ.ق.

[۶۷] ابواب‌العلوم [ب]

ناظم مـردی بـه نـام درویش جـامی است کـه از عبدالرحمان جامی (م ۸۹۸ هـ.ق.) متأخر است،

آغاز:
علی الله التوکل فی البدایـة
علیه الاعـتماد فـی النـهایة
.....
گـــرفتار گـــنه درویش جـامی
خـــدا او را دهـــد عـز مـناعت
که کردم قطعه‌ای چند از لغت نـظم
بـیاموز و بکـن بـا ایـن قـناعت
نـهادم نـام «ابـواب العـلوم»اش
که دارد ایـن اگـر در سـر صـناعت
تا آنجا که:
شد مرتب بر دو باب این مختصر
بـــاب اول در لغت ای پـــرهنر
بـاب ثـانی نـسخه‌ای از عـلمها
در فـواید هـر یکـی نـوع دگـر
و در باب دوم اصطلاحات عـلوم شـرعی و نـام مقدسات و ائمهٔ دوازده‌گانه را به شعر سـروده است.

سستی نظم و عقاید مذهبی متأخر بودن او را از قرن نهم و دهم نشان میدهد.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ سـپهـسالار ۷۰۴۰: نسخ شعبان ۱۳۴۴ هـ.ق. هست که ۲۸۸ بیت نـوشته دارد. ضمیمهٔ مجموعه است.

[۶۸] شرح نصاب [ج]

شرح‌کننده محمّد مقیم جـعفری در ۱۰۴۹ هـ.ق. آن را برای دوستی که از وی خواسته بود تألیف کرد، و چون در میانهٔ کار مهدی‌الیـه درگـذشت، آن را بـرای فرزندان وی به پایان رسانید. مؤلف در این کتاب از شرح خویش بر خطبهٔ تهذیب المنطق یاد کـند. و در شرح بیت: «میزاب: ناودان و ندا: نم، شـجر: درخت» این رباعی را آورده است:
پـرسید ز مـن لطـیفه گـوئی
پـنداشت کـه فـارسی نـدانـم
گفتا که به فارسی ندا، چیست؟
گـفتم کـه بـه فـارسی نـدا، نـم

مؤلف در این کتاب از سیّدشریف جـرجـانی (م ۸۱۶ هـ.ق.) یاد میکند. نام ابونصر فراهی را محمّد و لقبش را بدرالدین آورده است.

انجام: الحمدلله علی بـراعـة الافـتتاح و حـسن الاختتام و الصلاة والسلام علی سیّد الانبیاء محمّد و آله العظام.

نسخهٔ این کتاب نزد شـیخ مـحمّد سـماوی در نجف بود و پس از مرگش به فروش رفت. (الذریعه).

[۶۹] کنزالفنون [د]

شرحی است منظوم بر نصاب که در سدهٔ یازدهم در هند، به نام شاه جهان هندی نظم شده است. نام شاه در بند پانزدهم و بند آخر منظومه دیده میشود. و از آخر آن چنین می‌نماید که ناظم آن را در ۲۰۰ بیت سروده است.

آغاز:
شکر خدا کز کرم و لطـف آن
چـــند لغت چـــون.....
در بند پانزدهم گوید:
اسم شه ثانی صـاحب‌قران
داور ملک آمد شـاه جـهان

در حاشیه، شه ثانی را به شاه جهان تفسیر کرده است.

انجام:

ختم شد این نسخهٔ «کنزالفنون»
نسخه نه، بل دفتر اسرار دان
گر طلبی مجمل ابیات آن
در ورق فرد فقط «ر» بخوان
یعنی دویست بیت. و سپس گوید:
طرفهٔ مسکین من مالک نصاب
اسأل من ینصف حق العباد

نسخه نزد محیط طباطبائی، نستعلیق سدهٔ یازدهم. در ضمن مجموعه ای است.

سدهٔ دوازدهم

دانشگاه مذهبی اصفهان، هنگامی که فقیهان از جنگ «فقیه - صوفی» پیروز بیرون آمدند، عربی‌نویسی را مجدداً رواج داد. و دائرةالمعارف مذهبی «بحارالانوار» در آغاز این سده فراهم شد و بنابراین یک فرهنگ بزرگ «عربی - فارسی» مورد نیاز قرار گرفت. پس به دستور شاه سلطان حسین صفوی کتاب «سماءالاسماء» به عنوان یک فرهنگ بزرگ، شبیه به دائرةالمعارف، مرتب به حروف آغاز گردید، و سپس قاموس فیروزآبادی به فارسی ترجمه شد. ولیکن هجوم افغان و انقراض دولت صفوی دانشگاه اصفهان را درهم ریخت. در هند نیز در این قرن یک بار دیگر «قاموس» ترجمه شده است.

الف: سماءالاسماء.
د: ترجمهٔ فروق‌اللغات.
ب: ترجمان‌اللغة.
هـ: ترجمهٔ اضداد.
ج: قابوس.
و: منتخب‌اللغة.

[۷۰] سماءالاسماء [الف]

در آغاز سدهٔ دوازدهم، مهدی‌قلی‌خان متخلص به «صفا» پسر علیقلی‌خان پسر قرچقای‌خان که از دانشمندان زمان به‌شمار بوده، و پدرش از فلاسفهٔ روزگار خویش[1] بوده است، این کتاب را به نام و به دستور شاه سلطان حسین صفوی تألیف کرد.

احوال مؤلف را معاصر دوران جوانی او، طاهر نصرآبادی در تذکرهٔ خویش (ص ۳۱) آورده گوید: پدرش متولی قم بود. اما در یادداشتهای پدرم مؤلف الذریعه دیدم که وی مدرسه‌ای به نام «مدرسهٔ خان» در ۱۱۲۳ هـ.ق. در قم ساخته و کتابهائی برای دانشجویان آنجا وقف نموده است[2].

عموی این مؤلف منوچهرخان‌بن قرچقای‌خان حاکم مشهد خراسان و خبوشان نیز از علما بوده و در ۱۰۶۰ و ۱۰۶۲ هـ.ق. از مجلسی اول دو اجازت دارد. و منشی او به نام میرزا برخودار ترکمان متخلص به «ممتاز» فراهی است. و کتابی به نام «شمسه و قهقهه» یا «محبوب‌القلوب» دارد که در بمبئی ۱۳۰۴ هـ.ق. و ایران ۱۳۲۲ هـ.ق. در ۵۴۴ ص و تهران ۱۳۳۴ هـ.ش. چاپ شده، و نام منوچهرخان در دیباچهٔ آن یاد شده است.

سماء الاسماء دارای دیباچهٔ مفصل است که چهار گفتار دارد و گفتار چهارم آن هفت ضابطه دارد، در ضابطهٔ ششم مدارک کار خویش را نقل کرده است، که کهن‌ترین آنها اساس‌اللغة زمخشری و مصادر زوزنی و جدیدترین آنها سروری و برهان قاطع است. نام کتاب و نام مؤلف و نام شاه در دیباچه هست.

ترتیب: این کتاب بیست و هشت باب به‌ترتیب حرف آخر کلمه دارد، و هر باب مرتب به فصلها به‌ترتیب حرف پیش از آخر کلمه است.

در آغاز هر باب فهرست لغات آن باب را به عنوان التعداد... یاد کرده و سپس دنبال عنوان: البیان:... به شرح یک یک آنها پرداخته است.

آغاز دیباچه:

هر که نه گویا به تو خاموش به
هر چه نه یاد تو فراموش به

---

۱ - حکیم علیقلی‌خان از شاگردان محقق خوانساری (آقا حسین) و ملا شمای گیلانی است و در (۱۰۲۰ هـ. ق.) بزاده. از تألیفات وی «شرح اثولوجیا» و «احیاء حکمت» و «الایمان الکامل» و «تعلیقات» و «مزامیر العاشقین» موجود در سپهسالار ش ۶۷۶۷ و «التمهیدات» و «التنقیحات» و «خزائن جواهر القرآن» در ذریعه یاد شده است. که دومین در ۱۰۷۶ هـ. ق. و آخرین آنها در ۱۰۸۳ هـ. ق. تألیف شده است.

۲ - از جمله کتاب «خزائن جواهرالقرآن» تألیف پدر خویش را وقف آنجا کرده است (ذریعه ۱۵۴:۷) و این مدرسه اکنون در گذر عبدالله‌خان واقع است، و به نام مدرسهٔ مهدیقلی‌خان معروف می‌باشد. (راهنمای قم، چ ۱۳۱۷ هـ. ش. ص ۱۱).

از حمد خدای جهان آفرین...

آغاز بابها: فتح الباب فی لغات ردیف حرف الالف. بسمله. فصل فیما قبله الهمزة التعداد: آ ا. آ اء. حباء...

نسخه: ملک ۳۱۰، خط نسخ، زمان نگارش، سدهٔ دوازدهم. فقط حرف الف، آنهم تا فصل حرف «ض» را در بر دارد.

[۷۱] ترجمان‌اللغة [ب]

شرح و ترجمهٔ قاموس است به فارسی و مترجم آن ملامحمّد یحیی‌بن محمّد شفیع قزوینی[1] که آن را به دستور شاه سلطان حسین صفوی در مدت سی‌ویک ماه و ده روز ترجمه کرده، در دهم شعبان ۱۱۱۴ هـ.ق. به آن آغاز کرده و در ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۱۷ هـ.ق. آن را به پایان رسانیده است.

چاپهای ترجمان‌اللغة:

۱ - این ترجمه یک مرتبه در شیراز پس از مقابلت با چند نسخه در ۱۲۷۳ هـ.ق. چاپ شده، و شاعری تاریخ چاپ را چنین سروده است:

کلک شاهین سخن‌سنج به تاریخ نوشت:

«شرح قاموس یکی گنج بود پرگوهر = ۱۲۷۳»

۲ - و بار دیگر در تهران در حاشیهٔ قاموس عربی به سال ۱۲۷۷ هـ.ق.

۳ - و سپس بار سوم در تهران در ۱۳۰۳ - ۱۳۰۸ هـ.ق. به خط غلامحسین خوانساری در ۱۱۸۰ صفحه چاپ شده است.

اثر دیگر محمّد یحیی‌بن محمّد شفیع؛ کتاب «الجموع و المصادر» می‌باشد، که جمع‌های کلمات و مصدرهائی که از قلم صاحب قاموس افتاده در آن گرد کرده است. دو نسخه از آن در کتابخانهٔ شوشتری در نجف و یکی در سپهسالار ش ۳۱۱۰ در تهران موجود است. و در الذریعه ج ۵ ص ۱۴۶ و فهرست پیشین سپهسالار (ج ۲ ص ۳۱۶) یاد شده است.

[۷۲] قابوس [ج]

دومین ترجمه و شرح قاموس در هندوستان این کتاب است[2] که به دستور محمّد شاه هندی (معاصر نادرشاه) و به نام او نگاشته شده است، چنانکه اصل قاموس به نام امیر تیمور گورکان جد همین محمّدشاه نگاشته و آراسته شده است.

نام نگارنده و شاه و بیتی در تاریخ نگارش در دیباچهٔ کتاب آمده است.

در این کتاب اضافه بر ترجمهٔ قاموس لغاتی بر آن افزوده، و اغلاط آن را گرفته، و اعتراضهای بی‌جای فیروزآبادی بر جوهری را پاسخ گفته، و اعتراضهای نادرست عبدالرشید تتوی را بر فیروزآبادی که در «منتخب‌اللغات»[3] آمده، نیز پاسخ داده، و مطالبی از وجیه‌الدین سهروردی دربارهٔ استفاده از قاموس آورده، و احوال نگارندهٔ قاموس را در دیباچه، از «الضوء اللامع» ترجمه کرده است.

ترتیب: در این کتاب، مانند اصل قاموس حرف پایان ریشه، بزرگ‌بخش، و حرف آغاز ریشه، کوچک‌بخش قرار داده شده است، و در پیرامن هشتادونه‌هزاروپانصد بیت نوشته دارد.

مؤلف: مولوی محمّد حبیب‌الله اصفهانی قنوجی مشهور به دهلوی، از دانشمندان نیمهٔ سدهٔ دوازدهم و ساکن هند بوده است... او خود در تاریخ تألیف کتاب (۱۱۴۹ هـ.ق.) در دیباچه گوید:

ماه رمضان بود که گردید تمام
این ترجمهٔ عجیب «قابوس» به نام
تاریخ ز بهر سال آن پیر خرد
«ماه رمضان بود» بگفت ای علام

صدیق حسنخان در «بلغة» (ص ۱۴۳) دربارهٔ نگارندهٔ قابوس گوید کتاب دیگر نیز در عرفان داشت و اکنون قبر او در قنوج زیارتگاه است.

آغاز: حمد و ستایش گوناگون معروض حضرت علیم و علامی که تعلیم کل اسماء از صفات خاصهٔ اوست و ثنا و ستایش... اما بعد می‌گوید امیدوار شفاعت نبی‌الله محمّد حبیب الله...

وی در دیباچه گوید حتّی‌المقدور در ترجمهٔ الفاظ عبارات «صُراح» و «کنزاللغة» و «تاج‌المصادر» و «منتخب‌اللغات» را به عینه آوردم.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملک ۳۸۳ فقط جلد دوم کتاب است از حرف عین تا یاء را در بر دارد.

---

۱ - گویا این محمّد شفیع پسر ملارفیعا نائنی رفیع‌الدین محمّدبن ملا فتح الله قزوینی متخلص به «واعظ» صاحب «ابواب الجنان» (م ۱۰۸۹ هـ.ق.) باشد که کتاب «ابواب الجنان» پدر را به پایان رسانیده است. ذریعه ج ۱ ص ۷۶ دیده شود.

۲ - نخستین ترجمه‌ای که در هند شده است در ص ۲۴۹ یاد شد.

۳ - ص ۲۵۰ دیده شود.

(در ۱۱۵۰ هـ.ق.) (فهرست آصفیه ج ۳ ص ۶۱۸). و نسخهٔ دیگر در بریتیش موزیوم نستعلیق (فهرست ریو ج ۲ ص ۵۱۱) و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مجلس ۸۶۶ نستعلیق هندی سدهٔ دوازدهم (فهرست ۳: ۱۱۰).

[۷۳] ترجمهٔ فروق‌اللغات [د]

سیدنورالدین علی پسر سیّدنعمةالله شوشتری جزائری (۱۰۸۸ - ۱۱۵۸ هـ.ق.) کتابی دربارهٔ کلماتی که به نظر اولی مترادف مینمایند و در واقع اختلاف دارند ساخته، و فرق میان دو کلمهٔ آنچنانه را با دقت بیان نموده و آن را «فروق اللغات» نامیده است. این کتاب در دنبال کتاب «السامی فی‌الاسامی» در چاپ اول ۱۲۶۵ هـ.ق. و در چاپ دوم ۱۲۷۵ منتشر گردیده است[1].

شخصی ناشناس این کتاب سودمند را در همان زمان مؤلف به فارسی ترجمه کرده است. این ترجمه تاکنون چاپ نشده است و شاید مترجم از نوادگان مؤلف باشد.

آغاز: ابتدا میکنم به نام خدای جل جلاله که این صفت...

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملی ۱۱۷۰ : است و جواهرالکلام آن را در فهرست (ج ۱ ص ۱۹۶) معرفی کرده است.

[۷۴] ترجمهٔ اضداد [هـ]

برخی از واژه‌ها در زبان عرب دارای دو یا چند معنی میباشند، و برخی دیگر از آنها دارای دو معنی متناقض یا متضاد هستند. گویا هر یک از معنیها در لهجهٔ یک قبیلهٔ عرب به‌کار میرفته و پس از گردآوری واژه‌ها و نگارش لغتنامه‌های تازی، این معنیهای متضاد با هم جمع شده باشد. به‌هرحال اکنون فهم معنی این گونه کلمات بسته به سیاق جمله است، و چند تن از لغت‌شناسان در صدد گردآوری این گونه واژه‌ها برآمده‌اند:

- قطرب. ابوعلی محمّدبن مستنیر صاحب مثلثات (م ۲۰۶ هـ.ق.) که در ص ۲۴۶ گذشت. اضداد را گرد آورده است. (کشف‌الظنون).

- اصمعی. ابوسعید، عبدالملک‌بن قریب (م ۲۱۶ هـ.ق.). (کشف‌الظنون).

- توزی. عبدالله‌بن هارون (م ۲۳۸ هـ.ق.) کتابی به نام «الاضداد و الضد» دارد (ذیل اسماعیل‌پاشا برکشف‌الظنون).

- سجستانی. ابوحاتم سهیل‌بن محمّد (م ۲۴۶ هـ.ق.) نیز کتابی در این باره نگاشته است. (کشف‌الظنون).

- ابوعبیدة معمربن مثنی بصری (م ۳۰۳ هـ.ق.) صاحب «مصادر» که در ص ۲۰۳ گذشت، نیز کتاب «الاضداد و الضد» دارد.

- عبدبن ذکوان. وراق مبرد «الاضداد و الضد» دارد. (ذیل اسماعیل‌پاشا).

- ابن‌الانباری، ابوبکر محمّدبن قاسم (م ۳۲۸ هـ.ق.) نیز کتابی در این موضوع نگاشت. (کشف‌الظنون).

- ابن‌درستویه، ابومحمّدبن عبدالله‌بن جعفر (م ۳۴۷ هـ.ق.) نیز کتابی دارد. (کشف‌الظنون).

- ابن‌دهان، سعیدبن مبارک (م ۵۶۹ هـ.ق.) نیز کتابی در این باره نگاشت. (کشف‌الظنون).

- صغانی (چگانی)، ابوالفضل حسن‌بن محمّد (م ۶۰۵ هـ.ق.) نیز کتابی در این باره دارد.

- تقی‌الدین عبدالقادر تمیمی مصری (م ۱۰۰۵ هـ.ق.) کتاب ابن‌انباری یاد شده را مختصر کرده است. (کشف‌الظنون).

- ملاحسن پسر قاضی تقی‌الدین یاد شده کتاب پدر را به‌ترتیب حروف هجاء مرتب ساخته است. و چنین آغاز شده است: حمداً لمن بحکمته الباهرة.... (کشف‌الظنون).

- سیّدنورالدین جزائری (م ۱۱۵۸ هـ.ق.) نیز اضداد را به‌ترتیب حروف هجاء با ترجمهٔ فارسی آنها گرد آورده است و همین کتاب اکنون جای گفتگوی ما است. وی این کتاب را برای مهرعلی‌خان که گویا حاکم شوشتر بود، نگاشته است. نام وی و نام نگارنده در دیباچه دیده میشود. و گویا فصل اضداد از خاتمهٔ فروق‌اللغات خود را در این کتاب گسترش داده است.

---

۱ - این کتاب مرتب بر حرف آغاز ریشه است، و پس از پایان حرف یاء؛ خاتمه‌ای بزرگ در چندین فصل دارد، که در آن امثال و اضداد و جز آنها را گرد آورده است. این خاتمه همراه اصل کتاب، در ذیل السامی چاپ نشده است و نسخهٔ فروق اللغات با خاتمه چاپ نشدهٔ آن، نزد سیّدمحمّد باقر سبزواری استاد دانشکدهٔ معقول و سادات ناصری دبیر دبیرستانهای تهران موجود است.

حاشیهٔ همین صفحه دیده شود.

آغاز: بسمله. حمدله... اما بعد چنین گوید راقم این حروف نورالدین‌بن نعمة الله حسینی؛ که چون پیوسته خاطر... باب الالف؛ ازر: قوت و به‌معنی ضعف نیز آمده است...

انجام: هوا: به‌معنی بالا رفتن و پائین آمدن، نیز آمده است.

نسخهٔ این کتاب در سپهسالار ۷۵۴۲: در مجموعه‌ای است برگهای ۱۴۷ پ - ۱۴۹ پ. آن را گرفته است.

[۷۵] منتخب‌اللغة [و]

کتابچه‌ای است که محمّد تقی نامی برای دو فرزندش محمّد و علی تألیف کرده است و از «کنزاللغات» و «کشف‌اللغات» استفاده کرده و بر دومین آنها اعتراضها دارد.

ترتیب: این کتاب به‌ترتیب حروف هجاء در پایان کلمه مرتب گردیده است. نام کتاب در متن دیباچه «شهداللغه» بوده است، و مؤلف آن را خط زده و در حاشیه «منتخب‌اللغه» نوشته است.

آغاز: الحمد لله رب العالمین و الصلاة... باعث بر تحریر، این است که احقر عباد محمّدتقی خاطی... باب الالف؛ اناوانی: دریافتن و به نهایت رسیدن گرما. الغذاء مابه نماء الجسم...

انجام: نی به تشدید به‌معنی خام. اثی: غمگین... و یقولون بدء، او بدوا، ابداه والبدو الظهور.

نسخه: دهخدا، ۱۲۴ گویا به خط مؤلف است.

سدهٔ سیزدهم

در نیمهٔ نخست این سده انحطاط علمی و ادبی سراسر ایران را فراگرفته بود. و در نیمهٔ دوم این قرن، پس از گشایش راه آمد و شد اروپا و خاورمیانه، و رفتن برخی از ایرانیان به اروپا و بازگشت ایشان، نهضت تجددخواهی گسترش یافت، و نیازمندی به آموزش زبانهای اروپائی محسوس گردید، و زبان تازی که، از دانشهای اروپائی تهی بود، اهمیت خود را از دست بداد، و با جدا شدن علم از مذهب و بیرون آمدن آن از دست روحانیان، زبانهای اروپائی جنبهٔ علمی، و زبان عربی جنبهٔ مذهبی به خود گرفت، و به مساجد و معابد اختصاص یافت. و ازاین‌روی فرهنگنامه‌ای تازی که نامبردار باشد، در این سده در ایران فراهم نشده‌است. و فقط چند جزوهٔ کوچک و چند منظومه به تقلید نصاب و چند شرح برای آن، به وجود آمد. آری در هندوستان فرهنگ بزرگ «منتهی‌الارب» در این قرن ساخته شده است.

فرهنگهای این سده نیز در دو بخش دیده میشود:

۱ - فرهنگهای نثری.

۲ - فرهنگهای منظوم و شرحهای نصاب.

بخش یکم
فرهنگهای نثری

الف: منتهی‌الارب.

ب: زبدةاللغات.

ج: منتخبات‌اللغة.

[۷۶] منتهی‌الارب فی لغات‌العرب [الف]

این کتاب اکنون یکی از بنامترین و بزرگترین لغتنامه‌های عربی به فارسی در هندوستان و ایران به شمار میرود، و مدرک عمده در کار تألیف فرهنگ ناظم‌الاطباء نفیسی در ایران و فرهنگ آنندراج در هند بوده است.

عبدالرحیم پسر عبدالکریم صفی‌پوری هندی به سال ۱۲۵۲ هـ.ق. این لغتنامه را با ترجمهٔ قاموس پایه‌گذاری نمود[۱] و سپس واژه‌هائی از کتابهای صحاح جوهری[۲] و دیوان‌الادب[۳] فارابی و تاج‌المصادر[۴] و تاج‌الاسامی شمس‌العلوم[۵] و حیاةالحیوان و نهایهٔ ابن‌اثیر و کتابهای دیگر، بر آن افزود، و به‌ترتیب حرفهای نخست و دوم و سوم ریشه، مرتب کرد و بدان نام نامید.

وی این کار را با تشویق و ترغیب جناب یوسف اوزلی انگلیسی معلم مدرسهٔ «فورت ولیم» انجام داده

---

۱ - جز منتهی‌الارب چهار ترجمه از قاموس در این مقال یاد کرده‌ام. برای شناختن قاموس و ترجمه‌هایش صص ۲۴۷ - ۲۵۰ دیده شود.

۲ - صص ۲۲۹ - ۲۳۲ این مقال دیده شود.

۳ - ص ۲۱۶ حاشیه. ۴ - ص ۲۱۱.

- ص ۲۲۷ دیده میشود.

۵ - از نشوان‌بن سعید است. فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ۲: ۴۲۰ و ۴۲۵ دیده شود.

است. در این کتاب اغلاط بسیار وجود دارد و آقای محمّد پروین گنابادی مقداری از آن راگرد آورده است.

چاپ: این کتاب نخست با نظر مؤلف در کلکته، در چهار جلد با حروف چاپ شد. و سپس از روی آن در تهران به چهار جزء در دو جلد به سال ۱۲۹۸ - ۱۲۹۷ هـ.ق. به چاپ سنگ منتشر گردید. و سپس در ۱۳۳۷ هـ.ش. نیز در تهران در چهار جزء منتشر گردیده است.

[۷۷] زبدةاللغات [ب]

نگارش محمّد طاهر سبزواری، که گویا در این قرن میزیست، می‌باشد.

آغاز: حمد و ثنای بی‌انتها که منشیان بلاغت‌نشان از بیان آن عاجزاند، متکلمی را سزا است که السنهٔ هر یک از طبقات عباد را به عبادت... اما بعد بر طبایع سپهر ارتفاع فضلای سخن‌ور، و ضمایر خورشید شعاع... محجوب نماند که چون منشیان بلاغت‌آثار... در اکثر تألیفات در استعمال لغات عربیه کوشیده‌اند و بر ذکر داشتن تمامی الفاظ میسرپذیر نیست، فقیر حقیر... محمّد طاهربن حسین سبزواری عزم... بناء علی هذا، این رساله را به‌ترتیب حروف تهجی مرتب ساخته، مسمی به «زبدةاللغات» گردانید... باب الالف مع الالف، انشاء: آفریدن و ابتدا کردن و شعر گفتن و پدید آمدن میغ. اباء: سرباز زدن. اخباء: فرونشاندن آتش. اسبا: گرامی کردن...

باب السین مع الالف؛ سبا: می، و اسم شهری. سنی: جوانمردی. سرا: نیکوئی و شادمانی. سیرا: برد با ابریشم بافته...

انجام: مع الیاء؛ یلبی: جوشنگر. یلمعی: مرد زیرک که به چیزی چنان گمان برد که پنداری دیده است یا شنیده. یانعی: میوه‌فروش. یمانی: شمشیر. یهودی. تمت الکتاب.

نسخهٔ این کتاب در دانشکدهٔ ادبیات تهران هست که به نستعلیق بی‌نام در جمادی دوم ۱۲۴۰ هـ.ق. نوشته شده است.

[۷۸] منتخبات‌اللغة یا منتخب‌اللغة [ج]

در سال ۱۲۹۱ هـ.ق. در تهران کتابچه‌ای در لغت عربی به فارسی برای شاگردان آموزشگاهها و تدریس املا چاپ شد که این جمله‌ها بر صفحهٔ عنوان آن دیده میشود: [«منتخب‌اللغه» عربی جیبی به انضمام منتخبی از «حدایق‌السحر» رشید وطواط در فن بدیع با کمال امتیاز... فی شهر ذیحجة الحرم ۱۲۹۱[1]] و سپس این کتاب به سال ۱۳۲۲ هـ.ق. در بمبئی به اندازهٔ جیبی کوچک در ۴۱۱ صفحهٔ پانزده‌سطری به چاپ سنگ به نام «منتخبات‌اللغة» منتشر گردید، که مجموعاً در پیرامن ششهزار واژه را ترجمه کرده است. و چون نویسندهٔ این نسخه؛ ملک‌الکتاب شیرازی، نام وطواط را بر پشت نسخهٔ چاپ تهران دیده چنان پنداشت که «منتخب‌اللغه» از وطواط می‌باشد، و نسخهٔ خود را به وطواط منسوب کرد، و گرنه این کتاب هیچ ارتباط به کتاب «حمد و ثنای» وطواط ندارد و عبارات کتاب و ترجمهٔ واژه‌ها گواه است که از وطواط نیست و بسیار متأخر می‌باشد، اما نگارندهٔ آن شناخته نبود، تا آنکه نسخه‌ای از آن نزد آقای دکتر صادق کیا در تهران دیدم، و در پایان آن عبارتی دیده میشود که در پائین خواهم آورد، و بنابراین، نگارندهٔ آن گویا محمّد باقربن کربلائی ابراهیم گرگانی (یا کنگانی) است که در آغاز سدهٔ سیزدهم هنگامی که به آموزگاری کودکان مشغول بود، آن را نگاشته است.

عبارت پایان نسخهٔ دکتر کیا چنین است:

تمت‌الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم دوشنبهٔ سیم شهر رجب المرجب در کنج مکتب‌خانه، در اوقاتی که مشغول به تدریس اطفال کنکان بودم، چون نیک ملاحظه کردم مشاهده نمودم که دنیا را وفائی و عمر را بقائی نمی‌باشد و بشر را امل‌های طویل و آرزوهای کثیر، در حینی که آفتاب عالمتاب از برج حوت به برج حمل نزول کرد، این چند اوراق را به جهت... مسوده نمودم که در روزگار از این حقیر یادگار بماند.

خط نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم خط بماند روزگار

---

۱ - چنانکه دیدیم بر پشت صفحهٔ اول این چاپ نوشته شده است که در دنبال آن «حدائق السحر» وطواط، برای درس املا چاپ می‌شود، ولیکن در پایان، بر خلاف وعده، حدائق السحر را ننهاده‌اند و به جای آن یک فرهنگ فارسی به فارسی چاپ کرده‌اند، که بر صفحهٔ عنوان آن چنین نوشته شده است: [منتخب‌اللغهٔ فارسی جیبی برای ضبط اکثر لغات و فهم املا]. نویسندهٔ هر دو نسخهٔ نصرالله تفرشی در دارالخلافه در رمضان ۱۲۹۱ هـ. ق. می‌باشد.

حرره العبد الحقیر محمّد باقربن کربلائی آقا ابراهیم الکرکانی (یا کنکانی) فی سنة ۱۳ (شاید ۱۲۱۳ هـ.ق. باشد).

آغاز: ابتداء: آغاز کردن. ابتغاء: خواستن. ابتلاء: آزمودن، و در بلا و رنج افکندن. ابداء: آشکار کردن و آفریدن...

انجام: یمانی: منسوب به یمن. یمین: دست راست، و طرف راست، و سوگند و قوت و توانائی. یونان: دهی به بعلبک و ملکی است معروف. یاه یاه: کلمه‌ای است که برای راندن اشتر گویند.

ترتیب: در این کتاب واژه‌ها به‌ترتیب حرف آغاز واژه مرتب است، و هر واژهٔ تازی بیک واژهٔ فارسی ترجمه گردیده است.

باری نسخه‌ای به نام «منتخب‌اللغه» در کتابخانهٔ رضوی به شمارهٔ ۴۸ (خطی لغت) دیده میشود (فهرست ۲:۳۷۹) که غیر از کتاب جای گفتگو می‌باشد. و نیز غیر از آن است که در ص ۲۵۴ یاد شد.

نسخه نزد دکتر صادق کیا، نستعلیق ظاهراً خط مؤلف. در سال ۱۳ (شاید ۱۲۱۳ هـ.ق.) خط و کاغذ سدهٔ سیزدهم است.

چاپ: این کتاب یک بار به سال ۱۲۹۱ هـ.ق. در تهران به نام «منتخب‌اللغه» و یک بار در ۱۳۲۲ هـ.ق. در بمبئی چنانکه در بالا یاد شد، به نام «منتخبات‌اللغه» چاپ شده است، و چاپ دوم ۴۱۱ صفحه دارد. و پس از آن در صص ۴۱۲ - ۴۴۹ «حدائق السحر» وطواط چاپ شده است.

بخش دوم
فرهنگهای منظوم و شرحهای آن

الف: گوهر منظوم. **ب:** نصاب شیدا.
ج: مفتاح‌اللغة. **د:** تحفهٔ وهبی.
هـ: لغات قرآن. **و:** شرح نصاب طالقانی.
ز: شرح نصاب تفرشی. **ح:** شرح نصاب یزدی.

[۷۹] گوهر منظوم [الف]

منظومه‌ای است در لغت عربی به فارسی، از شیخ محمّد علی مولوی هندی. در هند چاپ شده است.

(البلغهٔ صدیق حسنخان، ص ۱۶۳).

[۸۰] نصاب شیدای یزدی [ب]

میرزا ابوالحسن شیدای یزدی از شعرای نیمهٔ اول سدهٔ سیزدهم یزد است که در ۱۲۲۹ هـ.ق. درگذشت[1]. به گفتهٔ فاضل گروسی در انجمن چهارم از انجمن خاقان؛ ناظم پدر در پدر لغوی و ادیب بوده است. و به گفتهٔ وامق یزدی (م ۱۲۵۵ هـ.ق.) در تذکرهٔ «میکده»[2] دیوانی در سه هزار بیت داشته است، این مرد به گفتهٔ وامق نصابی به دنبال نصاب فراهی سروده که در آن لغات مذکور در نصاب فراهی یاد نشده و بندهای آن دارای صنایع بدیعی بوده است.

[۸۱] مفتاح‌اللغة [ج]

محمّدجعفر پسر میرزامحمّد از اهل مبارکهٔ لنجان اصفهان، اشعاری به پیروی از نصاب، در لغت عربی به فارسی سروده و کتابی ساخته، و روز ۲۷ربیع دوم ۱۲۴۷ هـ.ق. آن را به پایان رسانیده است، و گویا علاقهٔ شدید به تهیهٔ چنین کتاب داشته که تا بیست و پنج سال بعد، نیز به آن مشغول بوده و در ۱۹ شوال ۱۲۷۲ هـ.ق. نسخهٔ دیگر از آن به پایان رسانیده است. این نسخهٔ دوم کاملتر و به کلی با نسخهٔ نخستین تفاوت دارد، و دارای دیباچهٔ نثری است که در آن نام خود و پدرش و مسقط الرأس خود (مبارکهٔ لنجان) و نام کتاب و مدارک کار خویش را یاد کرده است. و تعداد ابیات را سه هزار و یکصد بیت نوشته است.

مدارک: قاموس، مصباح المنیر، مقامات حریری، کنزاللغة، و حکایت از مهذب، و صحاح را نگارندهٔ کتاب در دیباچه به عنوان مدارک کار خویش یاد کرده است.

نسخه‌ها: دهخدا، ۱۲۰. در مجموعهٔ ۱۱۰ برگی به خط ناظم؛ محمّد جعفر مبارکه‌ای لنجانی اصفهانی است. خط زدگی و عوض شده بسیار دارد. در ۲۸ ربیع یکم ۱۲۴۷ هـ.ق. تمام شده است. نویسنده در پایان

---

۱ - تاریخ مرگ او را در حدیقة الشعراء (ص ۱۱۷) نسخهٔ آقای سلطان القرائی دیدم.

۲ - نسخهٔ این تذکره که در ذریعه (ج ۴ ص ۵ و ج ۹ ص ۲۷۳) نزد سید احمد مدرسی نشان داده شده است، اکنون نزد آقای سیدعلیرضا ریحانی یزدی صاحب «آئینهٔ دانشوران» در تهران میباشد.

نسخه، تاریخ نوشتن نسخه و نام خود و شهر و دیه خویش را به نظم آورده است. مجموعاً پیرامن یک‌هزار و صد بیت دارد. و پس از این کتاب فرهنگی فارسی به فارسی، و دیگری ترکی به فارسی منظوم، که گویا از همین ناظم است دیده میشود. بسیاری از اشعار این نسخه خط خورده و گاهی روی تمام صفحه کلمهٔ «غلط» نوشته شده است.

و نسخهٔ دیگر در مجلس ۸۷۲ به خط ناظم‌هست که در ۱۹ شوال ۱۲۷۲ هـ.ق. پایان یافته و ۲۸۲ صفحه است و به‌کلی با نسخهٔ پیشین تفاوت دارد و دارای دیباچهٔ نثری است که تعداد ابیات در آن سه هزار و صد بیت نوشته شده است. با آنکه تاریخ این نسخه ۲۵ سال بعد از نسخهٔ اول است باز هم خطزدگیها و تغییرات بسیار در آن وارد کرده است. و معذلک شعر آن چندان محکم نیست.

[۸۲] تحفهٔ وهبی [د]

محمّد وهبی سنبل‌زاده، متخلص به وهبی (م ۱۲۲۴ هـ.ق.) از شعرای عصر سلطان سلیم سوم (۱۲۰۳ و ۱۲۲۲) سفری به ایران آمده. و این نصاب را در لغت عربی به فارسی نظم کرده. و سپس به عثمانی بازگشته و «نخبهٔ وهبی» را در لغت عربی به ترکی نظم کرده است. اسماعیل‌پاشا در هدیةالعارفین (۳۵۶:۲) مرگ او را در ۱۲۲۴ هـ.ق. نوشته است.

ترتیب: بندهای این منظومه به‌ترتیب حروف هجاء در قافیه منظم شده است. ناظم در تاریخ سرودن نخبه گوید:

آب گوهرله عطارد لوحه تاریخین یازر
نخبهٔ رنگین اداتی ایله‌دی وهبی تمام

چاپ: تحفهٔ وهبی در استانبول چاپ شده است. چنانکه «نخبهٔ وهبی» نیز به سال ۱۲۴۶ هـ.ق. در بولاق چاپ و منتشر گردیده است.

[۸۳] لغات قرآن [هـ]

منظومه‌ای است که لغات قرآن را به‌ترتیب سوره‌ها از حمد و بقره تا ناس، جمع و در چندین بند نظم کرده است، و آن را به نام شاهزاده حسنعلی میرزا در طهران آراسته است.

آغاز و انجام نسخه افتاده و شاعر شناخته نشد.

بندها را تقطیع کرده و مانند نصاب وزن هر بحر را معین کرده است. گویا ترجمان القرآن جرجانی یا «المستخلص» یا «لسان التنزیل» را کوتاه و نظم کرده است[1]. شاید ناظم همان صاحب «درهٔ منظومه» در تجوید باشد، که در کتابخانهٔ دانشگاه هست و در فهرست آن (۷۰۴:۲) یاد شده است. نسخه ملک ۲۳۰۷، ناقص. آغاز و انجام آن افتاده است.

[۸۴] شرح نصاب طالقانی [و]

یکی از معروفترین شرحهای نصاب که در سدهٔ سیزدهم نگاشته شده این کتاب است.

نگارنده: محمّد حسین‌بن محمّد رضا شریف طالقانی است، که در دیباچه خود را چنان معرفی نموده است.

او پس از شرح دیباچهٔ فراهی، در سرآغاز کتاب دوازده فائده در علم عروض آورده است. و در آغاز هر بند، تغزلها را به ناظمی غیر از فراهی نسبت داده است؛ نخست خود تقطیع میکند و سپس میگوید: «چنانکه ناظمی گفته، نظم: فعولن فعولن...»

ترتیب: مؤلف در این کتاب؛ متن نصاب را زیر عنوان اصل ... و گفتهٔ خود را به عنوان شرح... آورده و اشعاری را که اضافی دانسته به عنوان «ملحق...» و «شرح...» یاد کرده است.

آغاز: بسمله. حمدله. اما بعد، اقل عباد... صورت این مدعا را بر سراپای ضمایر خورشید نظایر ارباب فطنت و ذکا... اصل: حسد حافده و حفد حاسده... لنخل الدقیق. شرح: حسد به حاء حطی و سین سعفص و دال ابجد به صیغهٔ ماضی مجهول... (و پس از دوازده صفحه)... اصل: القطعه الاولی...

چاپ: این شرح در تهران بسال ۱۳۰۲ هـ.ق. به خط محمّد حسن گلپایگانی در ۳۰۴ صفحه اندازهٔ وزیری چاپ سنگی منتشر شده است.

[۸۵] التبیان فی تصحیح لغات نصاب‌الصبیان [ز]

نگارنده: محمّد علی شریف‌بن مغفور مبرور میرزا محمّد باقر تفرشی.

---

۱ - برای شناختن لغات قرآن، بویژه آنها که به‌ترتیب سوره‌ها مرتب شده است ص ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۷۵ دیده شود.

آغاز: الحمدلله الذی میز نوع‌الانسان من‌الحیوان بالنطق و اللسان، و فضله لشکر آلائه... اما بعد؛ چون کتاب «نصاب‌الصبیان» که از تصنیفات... جناب ابونصر فراهی است... به‌علت مرور دهور... و قلت فهم، کتاب... تصحیف و تحریف شده بود، لهذا این بندهٔ ضعیف... محمّد علی شریف ابن‌مغفور مبرور میرزامحمّدباقر تفرشی... همت برآن داشت که در تصحیح لغات عربی و فارسی... نسخهٔ شرح‌مانندی نوشته شود... و سمیته بکتاب «التبیان فی تصحیح لغات نصاب الصبیان» و بیتی نیز در مادهٔ تاریخ این نسخهٔ شریف... ثبت گردید:

سؤالی ز تاریخ تألیف کرد
خرد گفت تاریخ او را «صغار».

وبالله التوفیق... قوله: همی گوید ابونصر فراهی. جناب ابونصر در صدر...

مدارک کار: در صفحهٔ پشت نسخهٔ اصل، به خط مصنف چنین دیده میشود:

«شروح نصاب؛ محمّدبن فصیح دشت‌بیاضی، یوسف‌بن مانع،[1] نظام هروی[2]، و بنابراین مؤلف از شرحهای نصاب فقط شرح دشت‌بیاضی و یوسف‌بن مانع و ریاض‌الفتیان را دیده است، و در ضمن کتاب از «طرازاللغة» و «کنزاللغة» و «مصباح» و «قاموس» و «صراح» و «دبستان سخن» و «مصطلحات» و «السامی» و «غیاث» و «شرح قصیدهٔ شاطبی» و «مؤید الفضلاء» و «برهان» و «منتخب» و «کشف» نقل دارد.

شمارهٔ اشعار: در دیباچه تعداد اشعار اصل را دویست‌وبیست بیت دانسته و باقی را ملحق شمرده است و در پشت برگ نخست گوید: چهار صد و هفتاد و سه بیت از نصاب‌الصبیان و ملحقات ترجمه شده است. تغزل و تقطیع در آغاز بندها مانند نسخه‌های معمولی است و آنها را نیز شرح کرده است، و گویا آنها را از خود فراهی شناخته است. نسخه نجم‌الملک تهران، و به خط خود مؤلف است در ۱۲۹۳ هـ.ق.

[۸۶] الدرّةالثمینة [ح]

شرحی است بر نصاب از علی‌اکبر حسنی حسینی لغوی یزدی‌بن محمّد جعفر متطبب یزدی، نام مؤلف و کتاب در دیباچه چنین یادگردیده است. و در سه‌شنبهٔ بیستم ذیحجهٔ ۱۲۹۲ هـ.ق. شرح را به پایان رسانیده است.

آغاز: حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد، مر قادری را سزد، که رتبهٔ بنی نوع انسان را از سایر حیوانات برفزود، و ایشان را ناطق و عالم به لغات نمود... و بعد چنین گوید... علی اکبر الحسنی الحسینی اللغوی الیزدی ابن‌المرحوم الحاج میرزا محمّد جعفر المتطبب ...

او میگوید کتاب را به خواهش دوستان و برای تصحیح اشعاری که شارحان آن را به غلط شرح کرده بودند، تألیف کردم و به «الدرةالثمینة» نامیدم.

در زیر عنوانهائی مانند: لمعه، بیان، ارشاد، تذکره، قانون، حدیقه، هدایه، مطالب خارج از موضوع کتاب نیز آورده است. تقطیع بحرها را مانند نسخه‌های نصاب معمولی آورده اما شرح نکرده است. شیخ عباس قمی صاحب «الکنی و الالقاب» (م ۱۳۵۹ هـ.ق.) شرح خویش را بر نصاب به نام «الدرة الیتیمة» در تکمیل این شرح نگاشته است.

چاپها: ایران (شاید یزد) به اندازهٔ یک هشتم برگ. چاپ سنگی در ۱۲۹۵ هـ.ق.

– یزد. سنگی ۱۳۱۲ هـ.ق.

– تهران. سنگی. خط محمّد صانعی ۱۳۶۶ هـ.ق. چاپ علمی.

دنبالهٔ مقال
فرهنگنامه‌های پراکنده

چنانکه در سدهٔ سیزدهم یاد کردم؛ مردم ایران در آغاز نهضت تجددطلبی به آموزش زبانهای اروپائی گرویدند، و زبان تازی در ایران جنبهٔ علمی خویش را از دست بداد، و روی به ضعف گذارد، و این امر تا نیمهٔ اول سدهٔ چهاردهم ادامه داشت ولی از آن به بعد اندک اندک مسئله از این صورت بیرون آمد، و اکنون در شعبه‌های ادبی دبیرستانهای ایران زبان عربی، نه از نظر مذهبی، بلکه از آن جهت که تاریخ، حقوق و فلسفهٔ ایران در مدت هزار سال به این زبان نگاشته شده است، آموخته میشود. به همین جهت چندین

---

۱ – همان شیخ یوسف‌بن مانع القرشی است که میرزا کمالا فسائی شاگرد مجلسی در مجموعهٔ خویش از آن نقل دارد. و یکی از مدارک عمدهٔ غیاث‌اللغات می‌باشد. و در دنبالهٔ این مقال معرفی خواهد گردید.

۲ – ریاض‌الفتیان از ابن‌حسام است که در ص ۲۳۳ – ۲۳۴ یاد شد.

فرهنگ تازی به پارسی کلاسیک و به صورت جدید چاپ و منتشر گردیده است. و نیز در همین مدت فرهنگهای منظوم و شرحهایی بر نصاب بروش کهن ساخته شده است.

اضافه برآن لغت‌شناسانی چون محمّدعلی داعی‌الاسلام در هند و ناظم‌الاطباء نفیسی و مرحوم دهخدا در ایران، اقدام دیگری کردند. ایشان همهٔ واژه‌های عربی را در لغتنامه‌های خویش که مخصوص زبان فارسی ساخته‌اند، وارد کردند. مرحوم دهخدا برای وسیع‌تر بودن زبان فارسی از عربی، همیشه چنین استدلال میکرد؛ که زبان فارسی شامل فارسی و عربی روی همرفته است.

و بنابراین، در این بخش که دنبالهٔ مقالهٔ فرهنگنامه‌های تازی به پارسی نامیده شده است؛ اضافه بر فرهنگهای گم‌نام و آنها که نگارنده‌شان ناشناس و یا تاریخ نگارش آنها نامعلوم می‌باشد، چند فرهنگ که در سدهٔ چهاردهم نگاشته شده است نیز معرفی میگردد، و برای آسانی جستجوی فرهنگنامه‌های این بخش آن را به‌ترتیب حروف آغاز نام فرهنگنامه‌ها، یا موضوع آنها مرتب خواهم کرد.

[۸۷] اجمال حسینی

مؤلف آن، واژه‌های غریب و کم‌استعمال در حدیث و جز حدیث را به‌ترتیب حرف اول جمع کرده است.

وی در آغاز باب بیشتر حروف، فصلی برای اتباع آن باب آورده، و لیکن در مرتب کردن این اتباع به حرف آخر نگاه کرده است، مثلاً در آغاز حرف «ظ» گوید: کتاب‌الظاء المفردة فی‌الاتباع فی آخر الکلمة؛ بسم الله الرحمان... هو حظ لظ: ای ملح ... باب الظاء مع الهمزة؛ الظأب...

آغاز: الحمدلله رب العالمین... قال الشیخ الامام الاجل رضی‌الدین تاج الافاضل ابوعلی الحسین‌بن عمرالحسن (چنین) الکروری... اعلم یا عزیز ولدی... هذا زمان قد قصرت الهمم... و قال سعیدبن المسیب: الدنیا زلة... و قدماً تمنیت أن أجمع اسماء غرائب الاحادیث و... و عجایب لغات الاعاجیب ... و سمیته باجمال الحسینی (چنین)... و رتبته علی نسق الحروف المعجمة.... و ترجمت کل اسم و مصدر بما لائمه فی فحواه، فارسیاً و عربیاً... فاوله کتاب‌الهمزة. باب الالف مع الباء، و قد یسمی الالف همزة هنا. الابد و الابدی: همیشه. الابیل: سر زاهدان. الابیلون: ج. و ترسایان عیسی (ص) را أبیل الابیلین گویند. الاب: پدر...

(و پس از یک صفحه) باب‌الالف مع‌التاء. الاتب: پیراهن بی‌آستین و بی‌بادوان. الاتان: ماده خر... الالف مع الثاء. الاثر: خبر. الاثار: ج.

نسخهٔ ملک ۳۶۷، نسخ فقط تا حرف «م، ر» کلمهٔ «مرق» را نوشته. نسخهٔ مجلس ۳۰۸۲.

[۸۸] الازهرالواضح

در لغات عربی به فارسی.

نگارنده: مصطفی‌بن عثمان رومی. (کشف‌الظنون). این مرد پیش از مصطفی‌بن عثمان توقیعی شاعر ترک متخلص به «سامی» میزیست که در ۱۱۴۶ هـ.ق. درگذشت و در هدیةالعارفین فی اسماء المؤلفین ج ۲ ص ۴۴۵ یاد شده است.

آغاز: الحمد لله الملک السبحان... (کشف‌الظنون).

[۸۹] الفاظ مفرده

در پانصد بیت نوشته. مؤلف ناشناس، مرتب بر حروف الفباء، و شاید با اندکی تغییر همان لغات یوسفی باشد که در سدهٔ دهم (ص ۲۴۲) معرفی گردید.

آغاز: باب الالف؛ ابتداء و افتتاح: آغاز کردن. انتهاء: به پایان بردن کار. انشاء: از خود پیدا کردن. التجاء: پناه گرفتن. التقاء: به هم رسیدن و یکدیگر را دیدن...

انجام: یمامه: کبوتر. یقطین: درخت کدو. والله اعلم بالصواب.

نسخهٔ سپهسالار ۱۰۷. نستعلیق محمّد امین در ۱۱۰۹ هـ.ق. پس از کنزاللغات نوشته شده است.

[۹۰] تبصرةالصبیان

کتابچه‌ای است در ادبیات تازی، به فارسی در دو بخش. و مؤلف به هر یک نام جداگانه داده است. نخستین را «حدیقه» نامیده و به‌ترتیب الفباء است.

دوم را «بوستان» نام داده و در آن قواعد و دستورهای نحو و صرف عربی را یادکرده است. و هر دو را روی هم «تبصرة الصبیان» نامیده است.

حدیقه را بر بیست‌وشش باب بخش کرده و در آن واژه‌هائی را که در گفتگوهای ادبی به کار رود، به‌ترتیب حرف آغاز آنها گرد آورده و به پارسی گزارش داده است. چنانکه در باب الف، اللهم، احتساباً، اصلاً و مانند آنها را گزارش داده و در باب جیم، جراک، جبروت، و مانند آنها را معنی کرده است.

نگارنده: در دیباچه خود را فضل‌الله شریف پسر محمّد الشریف، نامیده، گوید: این کتاب را برای فرزند خود عبدالرحمان نگاشته است.

آغاز: الحمدلله جل و علی، حمداً لاینتهی، وأصلی...

انجام: و فعل بضمتین نحو نمر، ککتف. تمت الکتاب.

نسخهٔ دانشگاه ۱۷۰. نستعلیق سدهٔ سیزدهم از محمّدبن ابی‌الحسن مازندرانی.

[۹۱] تحفةالالفاظ

این کتاب دارای سی و دو مطلب است. دو مطلب اول پراکنده‌ها است.

و از مطلب سوم تا سی‌ام مرتب به ۲۸حرف الفباء است، و مطلب ۳۱الفاظ متفرقهٔ بسیط است. و مطلب سی و دوم الفاظ مرکبه و جملات اصطلاحی است.

آغاز: سپاس و منت پروردگاری را که از... الفاظی چند است که هر چند به زبانهای جملهٔ ادنی و اقصی متداولست... ولیکن از غایت وضوح آن از ادراک معنی معین او قصور نموده‌اند...

انجام: تمام شد کتاب «تحفةالالفاظ» به چهار اقسام و سی دو مطلب.

نسخه‌ها: ملک ۴۳۷. نسخ درشت در دفتری است، و در دنبال آن نسخهٔ «حمد و ثنا» تألیف وطواط که در صفحه ۵۶ یاد شد قرار دارد. تاریخ ندارد ولی گویا در سدهٔ یازدهم نوشته شده است. ۹۰ برگ ۱۱ سطر.

دهخدا، ۱۲۷. ناقص است و پیش از ترجمان عادل بن علی نوشته بوده و اکنون فقط یک برگ آخر آن به جا است.

[۹۲] الترجمان

اسم و فعل و حرف را مانند «خلاصة اللغات» در هم آمیخته و به‌ترتیب حرف اول کلمه بر بیست و هشت باب مرتب کرده، و هر باب بر سه بخش مفتوح و مضموم و مکسور، و در هر یک از این سه بخش کلمات را به‌ترتیب حرف دوم مرتب کرده است. در صفحهٔ اول و نیز در واژهٔ «قمامیل» از کتاب «جوامع البیان» و «مقدمةالادب» نقل کند. اما بیشتر کلمات را از «صحاح» نقل کرده و در نقل به کلمهٔ «صحاح» اکتفا کرده و گاهی گوید: کذا فی الصحاح.

در آغاز همهٔ بابها نام کتاب را چنین آرد: باب... من الترجمان. مرکبات را نیز به فارسی معنی میکند، چنانکه «اناالله اری: ای منم خدای که می‌بینم... و نیز «سیف هزهاز: ای متحرک: ای شمشیر جنبنده».

ترتیب: این کتاب عیناً مانند «خلاصة اللغات» است اما مفصل‌تر می‌باشد. و شاید خلاصه از روی این کتاب نوشته شده باشد.

آغاز: (افتاده) یقال فرس اذرء، وجدی اذرء، ای ارقش الاذنین و سایر اسود. (صحاح)... اذفر: تیز بوی و تیز گند... الراء؛ ار: جماع وار: جماع کردن. ارابة: خردمند شدن. اراجل: جمع رجل. (صحاح). اراجیح: جمع ارجوحه. اراجیز: جمع ارجوزه...

باب السین المفتوحة من الترجمان؛ سائبة: آن شتر که او را به‌سبب نذر آزاد کردندی، و از آب و گیاه بازنداشتندی. سائح: صائم، ای روزه‌دار بلغة هذیل، سائحون: جمع. سائر: باقی. سائرالناس: باقی مردمان. سائس: مالک التصرف. سائغ: گوارنده...

انجام: (افتاده) باب الهاء المفتوحة من الترجمان. ها: حرف من حروف المعجم. ها: حرف تنبیه و ها قدیکون جواب النداء یمد و یقصر... هلل: روشنائی صبح. هلل: کرهٔ تننده. ای ارمجک کرد و کی اغ. و وقع فی بعض النسخ.(ناقص).

نگارنده: نگارندهٔ کتاب شناخته نیست، ولیکن محتمل است که این کتاب همان «ترجمان اللغة» باشد که چلبی آن را یادکرده گوید: از شیخ علی‌بن نصرةبن داود است. و هر یک از بیست و هشت باب را به سه بخش مفتوح و مضموم و مکسور تقسیم کرده و کتاب را برهشتاد و چهار باب مرتب کرده است. و آغاز آن چنین است:

آغاز: الحمدلله الذی فضل لسان‌العرب

بالفصاحة و البیان...

نسخه‌ها: در رضوی لغت خطی ش۵، و ملک ۳۸۲: هست.

[۹۳] ترجمان‌القرآن

یکی از سه کتاب است که کوتاه شدهٔ «المستخلص» به نظر میرسد. و در ص ۲۳۲ و ۲۳۷ گذشت. پدرم در ذریعه (۷۲:۴) آن را ترجمان‌القرآن نامیده و به تاج‌الدین‌بن محمّدبن ابراهیم الهاشمی نسبت کرده است. و نسخه‌ای از آن نشان داده که در ۲۹ - ع ۲ - ۹۹۱ هـ.ق. نوشته شده بوده است. و میگوید نسخه‌ای از آن در کامبریج نیز می‌باشد. ولیکن با بررسی فهرست آن کتابخانه آشکار گشت که نسخهٔ کامبریج «ترجمان قرآن» جرجانی و یا «ترجمان عادل‌بن علی» می‌باشد نه این کتاب. اما من دو نسخه از این کتاب - با همان آغاز که در ذریعه هست - دیده‌ام و در زیر معرفی مینمایم.

آغاز: الحمد لله الذی ارسل الرسل و اوضح السبل و اکمل لناالنعمة و اعظم علینا المنة بالاسلام... اما بعد هذا کتاب ترجمان القرآن جمعته علی ترتیبه، بعد ان بالغت فی تهذیبه وفقه الله لما یحب... بدانکه ترجمان تعریب ترزفان است، و در وی سه لغت تَرجُمان و تَرجَمان و تُرجُمان. الترجمة: تفسیر کردن زبانی به لغت دیگر. ترجمة الاستعاذة: العوذ و العیاذ و اللوذ و اللیاذ: پناه گرفتن به کسی یا به جائی... (و پس از ترجمهٔ تعویذ و بسمله)... سورة الفاتحة؛ الحمدلله: شکر و سپاس مرخدایرا. أحمد بستود مردی... سورة البقرة؛ الم: أی أنا الله أعلم، منم خدای سزاء پرستش. ذلک الکتاب: أی هذا الکتاب یعنی این کتاب...

آغاز سورة المائدة؛ العقود: پیمانها جمع عقد. البهیمة و النعم: چارپای. البهائم جمع. حرم: احرام گرفتگان، جمع حرام. لاتحلوا شعائرالله: حلال مدارید شتران خون‌آلود کرده را براء نحر در حرم. القلاده: گردن بند...

انجام: سورةالناس. الخناس و الوسواس: آن دیو که مردم را وسوسه کند. تمت الکتاب بعون...

ترتیب: این کتاب مانند «المستخلص به‌ترتیب سوره‌های قرآن منظم گردیده است و بر عکس «تراجم‌الاعاجم» می‌باشد و فرقی که با «المستخلص» و ترجمان جرجانی دارد آنکه در آن دو کتاب، لغات قرآن یک بیک به فارسی ترجمه شده است، اما در این کتاب گاهی جمله‌ای را به جملهٔ فارسی گردانیده است. (ص ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۷ حاشیه و ص ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۶۹). نسخه‌های این کتاب در مجلس ۶۹۴۴: نسخ سدهٔ نهم است. و نسخهٔ دیگر نزد آقای احمد افشار شیرازی: در تهران خط سدهٔ یازدهم. هست.

[۹۴] حداللغات

مردی در آغاز سدهٔ چهاردهم، لغات عربی مقامات حریری را به فارسی ترجمه و توضیح داده است، تا در دسترس شاگردان آموزشگاههای هندوستان قرار گیرد.

ترتیب: حرف آخر کلمه را بزرگ بخش (باب) و حرف اول را کوچک بخش (فصل) قرار داده است.

آغاز: الحمدلله و الصلاة علی عباده الذین اصطفی و اوصیائه الذین ارتضی و اجتبی. و بعد فهذا حدلغات المقامات الحریریة، جمعتها و استنبطتها عن النسخ اللغویة؛ تسهیلا لقارئیه المبتدئین... باب الهمزة. فصل الباء؛ بدء بالفتح: آغاز کردن. از منع. ابتداء: مثله. برء بالفتح: آفریدن. از منع. باری: آفریننده، و اسمی از اسمای الٰهی. بریة: کغنیة آفریدگان، و العرب ترکوا همزته... فصل الجیم، جراءة بالفتح. کفعالة: دلیر شدن. از کرم...

باب السین، فصل الهمزة؛ أس بالضم: بنیاد. تأسیس: بنیاد نهادن. موالسة: خیانت و فریب کردن با کسی.

انجام: فصل الیاء (من باب الیاء)، ید بالفتح: دست، و اصله یدی. ایدی: جماعت. أیادی: جمع‌الجمع و دست‌رسی و توانائی و نعمت... و یقال ذهبوا أیادی سبا بسکون الیاء، للتخفیف مع کونه منصوب المحل. یعنی رفتند و پراکنده شدند مثل نعمتهای شهر سباکه سیل بر ایشان مستولی شده همه را متفرق و پراکنده ساخت و چیزی نگذاشت. الحمد لله علی نواله و الصلاة علی رسوله محمّد و آله. قد وقع الفراغ من تألیف «حد اللغات» و طبعه سنة ۱۸۱۴ من الاعوام المسیحیة موافقة لسنة ۱۲۲۹ من الهجرة النبویة علی صاحبها افضل الصلاة و اکمل التحیة.

چاپ: این کتاب در ۱۸۱۴ م. / ۱۲۲۹ هـ.ق. در هندوستان (شاید حیدرآباد) به چاپ حروفی منتشر

شده، و گویا برای دانشجویان زبان عربی و فارسی تهیه شده است. و نام مؤلف در آن دیده نمی‌شود. ۲۷۴ صفحهٔ ۱۷ سطری است، ۲۲/۵ × ۳۲/۵ و ۱۳/۵ × ۲۰/۵

[۹۵] حل‌النصاب در لغات ثلاثة

کتابی است که لغات نصاب فراهی را با همان ترتیب به نثر دنبال یکدیگر آورده است. و در برابر هر کلمهٔ عربی، فارسی و فرانسهٔ آن را نهاده است. هر صفحه دارای چهار ستون است: ۱ - کلمهٔ فرانسه با خط فارسی. ۲ - فرانسه با خط لاتین. ۳ - فارسی. ۴ - عربی.

در خاتمهٔ کتاب مؤلف خود را ضیاءالدین نامیده گوید: جز این کتابچه کتابی بزرگ در لغت به نام «ضیاءاللغة» ساخته‌ام که هجده هزار لغت را در بر دارد. مؤلف در پشت صفحهٔ نخست، میرزا ضیاءالدین‌خان ندیم باشی نائب اول وزارت عدلیه معرفی شده است.

آغاز: دیو. Dieu. خدا. اله...

چاپ: این کتاب در تهران به چاپ سنگ در ۸۰ صفحه به اندازهٔ جیبی در ربیع‌الاول سال ۱۳۱۷ هـ.ق. پخش شده است.

[۹۶] خلاصة‌اللغات و تفسیرالمشکلات

نگارش اسماعیل‌بن لطف‌الله باخرزی[1] است. وی در دیباچه گوید: دانشمندان ما لغات مشکل بسیار در کتابهای خویش به کار برده‌اند، و او این کتاب را برای حل آن مشکلات ساخته، و مانند «مهذب‌الاسماء» به هشتادوچهار بخش تقسیم کرده است، یعنی به‌ترتیب حروف بیست و هشتگانه است و هر حرف بر سه بخش مفتوح و مکسور و مضموم است، ولیکن مانند «مهذب‌الاسماء» ویژهٔ اسمها نبوده بلکه اسم و مصدر را در هم ریخته است و فصل نامهای خدا که در آغاز «مهذب‌الاسماء» است و نیز فصلهای خاتمهٔ آن را داخل کتاب کرده، و به کلمات دیگر درآمیخته است. و دیباچه را به فارسی نگاشته است.

دربارهٔ «کربلا» گوید: کربلا مقتل امیرالمؤمنین حسین‌بن علی علیه‌السلام است، و دربارهٔ لقب گوید: که دلالت کند بر صفت مرغوبی، یا خود کلمه را گویند که درآخر او لفظ «دین» واقع شود؛ کمال‌الدین و غیره. القاب: جمع.

آغاز: الحمدلله الذی نزل القرآن العربی بأوضح الحجج والبینات، و جعل لغة العرب احسن الالفاظ و اللغات. و الصلاة علی سیّدالعرب و العجم المؤید بالمعجزات و آله الطیبین و الطاهرات... اما بعد، همی گوید محرر این ترکیب و مقرر این ترتیب العبد الفقیر الراجی اسماعیل‌بن لطف‌الله باخرزی... که فاضلان روزگار و کاملان نامدار، تصانیف بسیار و تألیف بی‌شمار و مراسلات متکاثره، و مکاتبات متواتره بالفاظ فارسی تصنیف فرموده بودند، و در اثنای آن الفاظ مشکله و کلمات معضله مندرج ساختند، و اکثر اهل زمان و ابنای دوران از ادراک آن عاجز و از فهم آن قاصر، واجب نمود، مختصری و رساله‌ای مربوط، مسمی به «خلاصة اللغات و تفسیر المشکلات» ترتیب دادن، در بیان بعضی لغات[2] از جوامد و مشتقات[3] که بین‌الناس کثیرالشیوع است به عدد حروف تهجی و منازل قمر، مشتمل بر بیست و هشت کتاب و هر کتاب مبوب بر سه باب میشود. والله الموفق و المعین.

الهمزة المفتوحة. ا؛ آبق: گریزنده. آثم: بزه کار. آجر: خشت پخته. آخرت: آنجهان... و من الکنی؛ ابوالبشر: آدم. ابویحیی: ملک الموت... ت؛ اتان: ماده خر... ث؛ اثام: عقوبت. اثر: نشان و خبر رسول. آثار: ج...باب الهمزة المکسورة. ابن‌مخاض: شتر یکساله...

آغاز سین: کتاب‌السین المفتوحة. سائل: پرسنده. سابح: اسبی که گوئی شنا میکند در رفتن، و مرد روزه‌دار. سابع: هفتم. سابغة: روزهٔ تمام. سابغات و سوابغ: جمع. سابق: پیشی گیرنده...

انجام: باب الیاء المضمومة؛ یبوست: خشکی. یرنا: حنا. س؛ یسر: آسان. یسری: آسانی و دست چپ. یمنی: خجستگی. یمنه: خجسته. یمنی: دست راست. یوح: نامی است آفتاب را. باب الیاء المکسورة؛ یسار: لغت در یسار و آن لغت ردی است. والله اعلم بالصواب. تمت الکتاب...

---

۱ - در دیباچهٔ فرهنگ تازی به پارسی آقای فروزانفر، مؤلف این کتاب را؛ محمّد مؤمن گنابادی نامیده‌اند. شاید نسخه‌ای نیز با آن نام یافت شود.

۲ - فقط در نسخهٔ روضاتی هست.

۳ - فقط در نسخهٔ روضاتی هست.

نسخه‌ها: روضاتی اصفهان، آقای سیّدمحمّد علی. محیط طباطبائی۱۸۸: در ۱۰۴۹ هـ.ق. نوشته شده. نیز محیط ۱۸۹: آغاز و پایان افتاده. نستعلیق ۴۰ برگ ۱۷ سطر. سیّدجعفر شهیدی که در ۱۲۴۲ هـ.ق. نوشته شده است.

[۹۷] الدرةالیتیمة

شرحی است بر نصاب از شیخ عباس‌بن محمّد رضا قمی واعظ صاحب «الکنی و الالقاب» و «سفینة البحار» م ۱۳۵۹ هـ.ق.؟ وی در دیباچه گوید: چون بهترین شرحهای نصاب، «الدرة الثمینة» بود (ص ۲۵۸ دیده شود) و آن نیز همهٔ اشعار را در بر نداشت ناچار این شرح را نگاشتم تا همه را در بر گیرد، ولیکن اشعاری که قمی افزوده هیچیک از اصل نصاب نیست.

چاپ: این کتاب به سال ۱۳۱۶ هـ.ق. در ایران به چاپ سنگ در ۱۱۶ صفحه پخش شده است.

[۹۸] سبیکةالمعانی للمصادر و المبانی

منظومه‌ای است در یک هزار و دویست و هفتاد و پنج بیت، که در آن شش هزار و پانصد لغت عربی را به فارسی به تقلید «نصاب‌الصبیان» جمع کرده است.

ناظم ملاحسن أهری متخلص به «طوطی» در ایل شاهسون مقام قضاوت و ریش‌سفیدی داشته و خود از گله‌داری زندگی می‌گذرانید، و چادرنشین بود و در زمستان و تابستان از سردسیر به گرمسیر کوچ میکرد. و تا تاریخ ۱۳۵۱ هـ.ق. زنده بوده است. وی کتاب‌دوست بوده و در أهر کتابخانه‌ای داشته است.

غیر از این کتاب، منظومه‌ای نیز در توقیعات تقویم دارد که در آغاز آن گفته است:

چو در تقویم بود الفاظ مشکل
به کشف آن همه دل بود مایل

آغاز دیباچه: بسمله. سپاس فزون از اندازه و قیاس سزای ذات خداوندی است جل شأنه، که نوع انسان را با اختلاف السنه و الوان...

در دیباچه مدارک کار خویش را: «قاموس» و «مصباح المنیر» و «اختری کبیر» معین کرده است.

آغاز: نظم: حرف الالف فی بحر المضارع:

ای طبع را ز مایهٔ فضل تو افتخار
دارد خرد ز دانش و فرهنگت اعتبار
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
بحر مضارع است پر از در شاهوار

امت: گروه. امت: بلند است و امر: کار
اسبوع: هفته، اری: عسل، اثل: شوره‌زار.

چاپ: این کتاب در سال ۱۳۴۵ هـ.ق. با اجازهٔ فرهنگ آذربایجان، برای تدریس در متوسطهٔ تبریز به خط آقا أهری و به کوشش ابوالقاسم صحاف، در تبریز به چاپ سنگی در ۲۰۱ صفحه پخش شده است. و در دنبال آن منظومهٔ «توقیعات تقاویم» از همین ناظم چاپ شده است (صص ۲۰۲- ۲۱۸).

[۹۹] شرح نصاب

شرحی است از شرف‌الدین علی‌بن حجةالله شولستانی، که از استادان مجلسی بوده است. صاحب ریاض نسخه‌ای از آن را در استرآباد دیده است، که تاریخ کتابت آن ۹۹۶ هـ.ق. بوده. و چون شولستانی تا ۱۰۹۳ زنده بوده بعید است تألیف او باشد. (ذریعهٔ خطی).

[۱۰۰] شرح نصاب

از شیخ علی نجار. در برخی از شرحها از آن نقل شده است. (ذریعهٔ خطی).

[۱۰۱] شرح نصاب

از شیخ یوسف‌بن مانع القرشی. میرزا کمالا، کمال‌الدین محمّدبن معین‌الدین فسائی داماد و شاگرد مجلسی (م ۱۱۱۱ هـ.ق.) در مجموعهٔ بیاضی[1] خویش از آن نقل کند. (الذریعه). و صاحب «غیاث‌اللغات» همه جا سخنان وی به گواه آورد.

[۱۰۲] شرح نصاب

شرحی است ناشناس به عربی شبیه به شرح ابن‌فقیه که در صفحهٔ ۱۹۳ گذشت، اما غیر از آن است.

۱- بیاض کمالی. (الذریعه ۳: ۱۷۰).

آغاز: بسمله. من البدایة الی النهایة... و نعم الوکیل... و نجوم و حساب و نحو و ادوات.قول المقرر [ره] افتتح کتابه بالمصراع من اول الامر [اشارة] الی انه منظوم. و هذا النوع...

نسخهٔ این کتاب در سپهسالار ۶۶۳۰، کتاب شمارهٔ یک دفتر است.

[۱۰۳] شرح نصاب

از شارحی ناشناس است. دیباچه را با عنوان سؤال و جواب شرح کرده، و هیچ تغزل در آغاز بندها نیاورده است. و فقط ۲۶ بند را شرح کرده است. و بنابراین متن او از نوع اول نصابها بوده است که در کتاب «فرهنگنامه‌های عربی به فارسی» ص ۱۰۷ یاد شده است.

آغاز: الحمد لله رب العالمین... اما بعد بدانکه این مختصری است در دانستن شرح نصاب. اول بباید دانستن که چرا این کتاب را «نصاب‌الصبیان» نام کرد... در مقدمه ابیات نصاب را دویست و بیست دانسته و آن را شامل ده علم شمرده است: ۱-لغت ۲-شعر ۳-کیمیا ۴-انساب ۵-قرآن ۶-طب ۷-نجوم ۸-حساب ۹-نحو ۱۰-ادوات. او نام مؤلف را محمّد و لقبش بدرالدین و کنیتش ابونصر آورده است. همهٔ مطالب تا اول القطعة الثانیة را به صورت «سؤال چرا... جواب...» آورده است بعد از آن این سبک را رها کرده و به‌طور معمولی شرح نموده است، و باز در القطعة السادسة و عشر، سؤال و جواب دارد. و در پایان کتاب، در القطعة السادسة و العشرون گوید: سؤال: اگر پرسند که چگونه در اول فرمود که این کتاب دویست و بیست بیت است که شمار میکنیم یک مصراع کم می‌آید. چه چنانکه یک مصراع در مفتتح کلام گفته است و هو: «همی گوید ابونصر فراهی» دویست و نوزده بیت بیش نیست (جواب) گوئیم: یک مصراع که نیم بیت است از آن کم کرد تا دلالت کند بر آنکه از بیست دینار زر، نیم دینار زکاة بیش واجب نیست.

نسخهٔ دهخدا ۱۲۲ به نستعلیق سدهٔ دهم.

[۱۰۴] شرح نصاب

شارح ناشناس است دیباچهٔ نصاب در آن، به‌طور سؤال و جواب شرح شده است. و در پایان دیباچه سه باب در معنی حرفها دارد: ۱-مفردات ۲-مرکبات ۳-حروف عوامل و هر یک چندین فصل دارد و در شرح نخستین بیت نصاب که شامل اسماء خدا است، منظومه‌ای در (۱۰۲ بیت) در معنی اسماء حسنی[1] از صدر کمال آورده است و در شرح بیت دوم، پنجاه بیت از نظم پدر شارح، راجع به آسمان و زمین آورده است[2]. و در شرح بیت: «ریه: شش قفا: حیره و وجه: روی» هفده فصل دربارهٔ اسماء اعضاء بدن آورده است.

نسخهٔ سپهسالار ۹۲ آغاز و انجام ندارد.

[۱۰۵] شرح نصاب

شرحی کوتاه است، و در آن شواهدی برای الفاظ، از قرآن و حدیث آورده است. دربارهٔ برخی از کلمات گوید: شیرازیها چنین گویند... و شاید مؤلف شیرازی باشد.

آغاز: الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین...

دیباچهٔ نثری نصاب را بدون شرح آورده است، و تغزل بندها را مانند تغزلهای نصاب جمالی که در «فرهنگنامه‌های عربی به فارسی» ص ۱۰۷ یاد شده است آورده، و سپس گوید: تقارب وزنی است از چندان وزن که در شعر است.

انجام: القطعة الثامنة و الاربعون، فرفخ و رجله بقلة الحمقاء ... پدر و مادر آدم و حواء. تمت الکتاب.

نسخهٔ محیط طباطبائی ۱۶۸ ب در سدهٔ یازدهم نوشته شده است.

[۱۰۶] شرح نصاب

نگارنده: مرشدبن علی سیفکی شیرازی.

تقطیع و تغزل در آغاز بندها ندارد. و فقط در آغاز بند سوم تغزل جمالی را دارد که در «فرهنگنامه‌های عربی به فارسی» صفحه ۱۰۷ یاد شده است. و باقی را

۱-آغاز این ۱۰۲ بیت، در صفحهٔ ۲۴۵ یاد شده است. مانند این منظومه کتابچه‌ای به نام «نصاب حسنی» با تقلیدهای نصاب در صفحه ۲۲۲ یاد شده است که ۹۹ اسم از اسماء حسنی و اسماء دیگر است.

۲-آغاز منظومهٔ آسمان و زمین:

هم از این عباس آمد درست
که او کرد تفسیر آیت نخست

کسی در حاشیه‌ها اضافه کرده است.

آغاز: حمد نامحدود خداوندی را که منصب شرح نصاب علم و ادب بی شوایب اسباب رنج و تعب نصیب طالبان جمال خواهد گردانید،... چون راقم این حروف مرشدبن علی السیفکی الشیرازی... اله به کسر همزه عبارت است از وجود مطلق یعنی آنچه پرستیده شود، خواه سزاوار پرستش باشد یا نی...

نسخه نزد آقای سلطانی تهران است.

[۱۰۷] شرح نصاب

شرح‌کنندهٔ ناشناس آن را در میان ابیات نوشته است. بیشتر آن فارسی است و برخی جاها را به عربی شرح کرده است. و متنی که شرح کرده از نوع دوم نصابها یعنی نصاب جمالی است که در «فرهنگنامه‌ها» صص ۱۰۶-۱۰۷ یاد شده است و قافیهٔ تغزلها با قافیهٔ بندها ناجور است.

آغاز: الحمدلله رب العالمین و العاقبة للمتقین ولاعدوان الا علی الظالمین...اما بعد بدانکه نصاب‌الصبیان نسخه‌ای بس مشکل بود، و بر ده نوع علم: لغت و... و شیخ افتتاح کتاب بر مصراعی کرد...

و پس از شرح دیباچهٔ منثور، مقدمهٔ منظومی دارد، و از سیاق شرح معلوم میشود که شارح آن را از ابونصر فراهی می‌دانسته است:

چنین گوید ابونصر فراهی
که بر وی رحمت حق باد رضوان
لغت را چون کلید علم دیدم
نمودار به نظم آوردم از آن
که میل طبع مردم چون غریزیست
به سوی نظم بر خوانند آسان
دو صد بیت آمد و چون اندکی بود
نصابش نام کردم بهر صبیان

انجام: القطعة الاخری فی الخفیف:

فرفخ و رجله بقلة الحمقاء
خرفه دان فرد و منفرد تنها
.....
نامهای چهارده معصوم در یک بیت من
گفته‌ام من تا بماند یادگار از بعد من
مصطفی با سه محمّد مرتضی با سه علی
جعفر و موسی زهرا یک حسین و دو حسن
تمت فی اربعاء شهر شعبان المبارک سنة ۱۰۶۳.

نسخهٔ محیط ۷۳ خطی ضمن مجموعهٔ خط (۱۰۶۳ هـ.ق.) ۵۸ برگ.

[۱۰۸] شرح نصاب

شارح ناشناس. تغزل بندها مانند نصاب جمالی است که در بالا یاد شد.

آغاز: الحمد لله رب العالمین و الصلاة... اجمعین. چنین گوید ابونصر فراهی، کتاب من بخوان گر علم خواهی. حسد حافده... و چونکه عدد مجموع ابیات این کتاب دویست‌وبیست بیت آمد، لهذا آن را نصاب صبیان نام کردند... الّه است و الله و رحمان خدای... اله و الله و رحمان هر سه عربی است به‌معنی خدای و فرق میان اله و الله آن است...

نسخهٔ حقوق ۵۳۰۰۶: در مجموعه‌ای است شامل یک لغت عربی به فارسی ناشناس.

[۱۰۹] شرح نصاب

شرح کننده ناشناس است.

آغاز: (افتاده)... چنان باد که فاضلان و کاملان که مخدومانند برو حسد برند، مادامی که دنیا معمور باشد زیرا که کسی که مخدوم و بزرگ باشد بر این فاضل و کامل حسد برد، و اگر خرما و آرد نباشد ملک عرب و عجم معمور نمی‌ماند. و غالباً در این عبارت میان شمال و شمال تجنیس ناقص است... «و چون خوش آمدن شعر مر طبعهای موزون را غریزی است، و تعلم لغت عرب کلید همهٔ علمها است، پس قدری را از وی به نظم یاد کردیم تا بی‌تکلف یاد گیرند.» صبیان به کسر صاد مهمله و سکون... (و پس از دو برگ)... القطعة الاولی فی بحر المتقارب:

به بحر تقارب تقرب نمای
بدین وزن میزان طبع آزمای

...اله به کسر همزه اسم جنس معبود است، و اطلاق آن بر معبود به حق غالب و مشهور است، و آن فاعلی است به‌معنی مفعول...

انجام: در پایان کتاب بند «فرفخ و رجله بقلة الحمراء» را بند ۴۲ شمرده و پس از پایان شرح آن میگوید: القطعة الثالث و الاربعون... و این از نظم شیخ نیست فاما شارحان ذکر کرده‌اند... منظر به فتح میم و

سکون... از باب علم یعنی درآویختن، تمت کتاب شرح نصاب...

نسخهٔ محمّد نخجوانی در تبریز: نستعلیق بی نام و تاریخ در سدهٔ یازدهم نوشته شده است.

[۱۱۰] شرح نصاب

شرحی است ناشناس که گویا در سدهٔ سیزدهم نگاشته شده است.

آغاز: بسمله. حمدله. و تحیت بر بهترین مخلوقات که آن محمّد است، که ائمهٔ معصومین است... مدحت اللؤلو من صفائها یعنی ستودم مروارید را از روشن بودن. و در حمد سه شرط است؛ اول این که...

تقطیع بحرها را (طبق معمول) دارد. متن را با «قال» و شرح را با «أقول» تعیین کرده گوید: «قال: اله است والله و... اقول: الّه اسم جنس است، اطلاق کرده میشود...

نسخهٔ شیخ رستم نطقی در تهران. نسخ ۱۶ محرم ۱۳۴۴ هـ.ق.

[۱۱۱] شرح نصاب

شارح: ملا ابراهیم‌بن درویش محمّد کازرونی ساکن شیراز (ز - ۱۲۷۴ م - ۴ ع ۲ - ۱۳۳۴ هـ.ق.) در الذریعه از گفتهٔ این شارح نقل کرده است که حواشی بر تفسیر «مجمع البیان» و جز آن نیز داشته است.

[۱۱۲] شرح نصاب

از محسن ادیب العلماء. به صورت پاورقی نصاب در تبریز به سال ۱۳۷۳ هـ.ق. در ۱۱۲ صفحه چاپ شده است. قطع وزیری. چاپ سنگی[۱].

[۱۱۳] فتح‌المثانی

ویژهٔ لغات قرآن می‌باشد، و آنها را به فارسی ترجمه کرده است. مرتب بر حروف الفباء. نگارنده در دیباچه خود را عثمان السمانی خوانده است.

آغاز: حمد و ثنا سزاوار خالقی است که بر صفحهٔ پاک خداوند، علم «خلق‌الانسان علمه البیان» برافراخته. بعد هذا میگوید معترف به تقصیر در این تطیر؛ که فهم حقایق قرآن و تصرفات ارباب اجتهاد و تحقیقات اهل عرفان موقوف به ترجمهٔ مفردات... و بنابراین بعضی اکابر دین... رساله در ترجمهٔ مفردات قرآن به حذف تکرار سوز نوشته بودند. چون آن ترتیب اذهان زکیه را در استنباط مرام متشتت نمودی... تا زمانی که فقیر... الراجی الی رحمةالرحمان عثمان السمانی، ملهم شده که آن مفردات را به‌ترتیب حروف تهجی مرتب سازد... و بعد الاتمام «فتح المثانی» نام نهاد... و چون نسخهٔ اصل به‌غایت سقیم بود... انصاف فرماید که این رساله‌ای بسرخود است نه مبنی بر آن...

در باب غین: غلقت الابواب: درها بست. الغل: بند گردن. الاغلال: جماعة. الغل: دست باگردن بستن و خیانت کردن. غلوه: ببندید دستهای او را با گردن. لاتجعل یدک مغلولة الی عنقک: کنایه است از بخل...

---

۱ - در این هنگام که آخرین شرح نصاب در این بخش شناخته شده است، بد نیست از یک تقلید هجائی و مضحکانه‌ای که در دورهٔ ناصرالدین شاه برای نصاب به وجود آمده است، یاد بشود تا نموداری از نظر مردم آن روز نسبت به سبک آموزش کلاسیک آن دوره به دست آید؛ نظام افشار شاعر آن عهد را اعتماد السلطنه در المآثر و الآثار، ص ۲۱۳ به عنوان «صدر الافاضل» خوانده و به خوش‌خطی و خوش‌قریحگی ستوده است. او یک منظومه به نام «مقویم» در تقلید تقویم‌نویسان و هجاء آنان، و یک منظومه به نام «مصاب» در تقلید و هجو نصاب، سروده است. این منظومه در نه بند است و شامل یکصد و سی و چهار بیت می‌باشد. و در آغاز هر بند به تقلید نصاب تقطیع و تغزل دارد.

آغاز:

به بحر تقارب نمودم شنای — بدیدم که طرزی نمانده بجای

تا آنجا که:

امین‌الرعایای قزوین و من — غنی مالدار است و مسکین گدای

تا آنجا که:

جبه‌ای دارم همه چیزش بود الا دو چیز
الظهارة أبره‌دان و البطانة آستر

تا آنجا که:

خواهمت کز پشت‌بام افتی و زودت بشکند
جید گردن، صدر سینه، رکبه زانو، رأس سر

تا آنجا که:

طبع موزون «نظام» اندر هجا واندر دعا
برتر است از «فوقی» و از «سوزنی» وز «رودکی»

تا آنجا که:

وعدهٔ امروز حاجی مختار — لا و لا لب لا و لا لا شش مه است

نسخهٔ دکتر شایگان تهران: نستعلیق زمان سراینده، و شاید خود او نوشته باشد، ۹ برگ ۱۰ سطر.

نسخهٔ ابراهیم دهگان: در اراک بی نام نویسنده در صفر ۱۲۲۴ هـ.ق. پایان یافته. یک‌صد صفحهٔ ۲۰ سطری. دومین رساله در مجموعه‌ای است که سه رساله در بر دارد.

[۱۱۴] فتحیه

منظومه‌ای است در لغت عربی به فارسی، مرتب بر حرف هجاء، برای هر حرف شش بیت که در دو بیت کلمات مفتوح‌الاول، و در دو بیت دیگر کلمات مضموم و در دو بیت پایان کلمات مکسورالاول را جمع و به فارسی ترجمه کرده است. و در آغاز هر بند تقطیع آن بحر را آمیخته با تغزل، مانند نصاب فراهی در بر دارد.

آغاز: الحمدلله رب العالمین... چنین گوید ابوالفتح الحجازی... که چون «نصاب صبیان» بر بعضی اخوان به‌سبب اشتباه حروف اوایل حرکات کلمات دشوار بود... و سی و دو بیت دیگر اضافه کرده شد و تسمیه کرده شد این رساله به رسالهٔ «فتحیه در لغت عربیه»...

آغاز نظم پس از تقطیع:

اصل، پنج و آل، خویشان،اخ، برادر، اب، پدر

أنف، بینی، اذل، سختی، اوس، گرگ و ایم، مار

چاپ: این کتاب در مجموعه‌ای همراه الفیهٔ ابن‌مالک، و تهذیب المنطق تفتازانی و چیزهای دیگر به قطع جیبی در ۱۳۰۴ هـ.ق. در تهران به چاپ سنگ پخش شده است.

[۱۱۵] فرهنگ تازی به پارسی

مصادر و اسماء و صفات همه را در هم، مرتب کرده است. او حرف نخست را بزرگ بخش و حرف پایان ریشه را کوچک بخش قرار داده است. آغاز نسخه افتاده است و شناخته نمی‌شود.

باب السین مع الالف؛ سدا: نمناک شدن، و نرم شدن دنبالهٔ خرما. سنا: روشن شدن. سناء: با الف ممدوده بلند شدن. سبا: خمر خریدن و گذشتن بر چیزی بی‌باکانه... سباء: خمر خوردن. سری: به شب رفتن. سلاء: روغن گداختن... باب السین مع الباء؛ سکوب: ریخته شدن آب. سلب: ربودن...

انجام: باب الیاء مع الیاء؛ یدی: بر دست زدن و دست بریدن و به دست کسی رسانیدن... یلمعی: مردک زیرک که به چیزی گمان برد که گوئی دیده است. یلی: نزدیک میشود و او فعل مضارع است مشتق از ولی یالی. جمع یولو است. تمام شد.

نسخهٔ حقوق تهران ۵۳۰۰۶: نستعلیق بی نام و تاریخ در سدهٔ یازدهم. در مجموعه‌ای است. آغاز افتاده، و از کلمهٔ «بقیر» دارد. و پس از آن باب «تعبیر خواب» از «نفائس الفنون» و شرح نصاب، و لغت دیگر می‌باشد.

[۱۱۶] فرهنگ تازی به پارسی

ناشناس. گویا پس از سدهٔ یازدهم به‌ترتیب حرف نخست و دوم تألیف شده است.

آغاز: الف مع ب؛ ابد: همیشه، آباد: جمع. ابواب: درها. ابریق: کوزه. اباریق: جمع. ابنیه: بناها. اب: پدر. آباء: جمع...

باب س. الف؛ ساجد: سجده کننده. سارم: تیغ. ساهد: پیدا شونده. ساح: بتافت. سایح: تازنده...

انجام: ی. م؛ یم: دریا. یمین: سوگند و دست راست. ینسلون: ای یسرعون. (و در اینجا معنی جملات ابجد را آورده است): ابجد: آغاز کرد. هوز: درنوشت...

در برخی از حروف، کلمات فارسی را نیز آورده، و آنها را تحت عنوان «لغت فرس» جدا ساخته است. نسخهٔ ادبیات تهران: سابقاً متعلق به آقای اقبال آشتیانی. خط نسخ بی‌نام در دارالسلطنه اصفهان با نهایت غم در صفر ۱۲۳۷ هـ.ق. نوشته شده است.

[۱۱۷] فرهنگ تازی به پارسی

از نگارندهٔ ناشناس. گویا پیش از سدهٔ دهم نگاشته شده است.

ترتیب: این کتاب به‌ترتیب حرف آغاز کلمه است، و هر باب به سه بخش مفتوح و مکسور و مضموم مرتب شده است.

آغاز: باب الالف المفتوحة؛ الله: خدای سزای پرستش. احد: یکی، آحاد: جمع. اول: نخستین، اوایل: جمع. آخر: پسین، اواخر: جمع. آجل: آن جهان. اصل: بیخ...

باب‌السین المفتوحة؛ سامی: بلند. سائغ: گوارنده.

سابغ: تمام، سوابغ: جمع. سنه: سال. سقا: آبکش...

انجام: الیاء المضمومة؛ یبوست: خشکی. یسر: آسانی. یمن: خجستگی. یوسف: حسرت زده. یموم: دریاها. تمت.

نسخهٔ ادبیات تهران: در مجموعه‌ای است و بعد از حمد و ثنای وطواط نوشته شده. در پشت جلد «بحرالالفاظ» نامیده شده است.

[۱۱۸] فرهنگ تازی به پارسی

از مؤلف ناشناس.

ترتیب: این کتاب مرتب بر بیست و هشت کتاب است، به عدد حروف هجاء و در هر کتاب، نخست اسمها را در سه بخش مفتوح و مضموم و مکسور می‌آورد، و سپس گوید: «و فی‌الافعال...» پس افعال را بترتیب نطنزی و زمخشری در پنج باب ثلاثی مجرد با نشان:

باب نخستین؛ بعث یبعث. باب ۲ - برز یبرز. باب ۳ - بسم یبسم. باب ۴ - بلغ یبلغ. باب ۵ - بصر یبصر[۱]. آورده، و باب مکسور العین در ماضی و مضارع را ندارد. گویا به‌علت کم بودن این باب آن را نیاورده و به جای آن بابی برای مجهولهای بی معلوم دارد و نام این باب را باب بهت یبهت گذارده است. و پس از آن به ابواب ثلاثی مزید از باب افعال آغازیده و همهٔ ابواب آن را می‌آورد، و سپس به رباعیها می‌پردازد.

حروف را اصلاً نیاورده است، و برخی بابها را که لغتی از آنها نیامده گوید: خال من الکلمة. و گاهی کاتب زیر کلمات، ترجمهٔ ترکی آن را نیز نوشته است. شاید این کتاب از باب اول و دوم «مقدمةالادب» گرفته شده باشد.

آغاز: (افتاده) رومیان. جاء یضرب اصدربه: امد نومید. اصرمان الذئب والغراب... ض؛ اضحم: کژلب. أضن: که دندان ستة سخن گوید. اضبط: چپ راست. اضحی: عید قربان. و سمیت الاضحی بجمع ضحاة و هی الشاة التی یضحی بها...

کتاب‌السین المفتوحة: ساعة: روز رستخیز... له سابقة فی هذا الامر: پیش از همه کس است در این کار. سالفتان: هر دو کردن. سامعة: گوش...

انجام: تفاعل؛ تیاسر: از چپ گرفت. تیامن: از راست گرفت. استفعل؛ استیسر: یسره. استیقظ: یقظه. استیقن: ایقنه. مهموز؛ استیأس: یئس. تم الکتاب.

نسخهٔ سپهسالار ۷۴۹۰: نسخ. محمّدبن رسول. در اول جمادی‌الثانی ۸۳۳ه. ق.

[۱۱۹] فرهنگ تازی به پارسی

از مؤلف ناشناس.

ترتیب: به‌ترتیب حرف اول کلمه قرار داده شده است، و هر یک از ۲۸ باب برابر سه بخش مفتوح و مضموم و مکسور، و کتاب به ۸۴ باب تقسیم و هر بخش به‌ترتیب حرف دوم مرتب شده است. این کتاب فقط اسماء را دارد. مصادر و حروف را نیاورده است.

آغاز: باب الالف المفتوحة؛ أأنت؟ : توی؟ آءة: گیاهی است ساق‌دار. آء: ج، آب: ماه اغستوس. آبی: گشن که بول بوید. آبت: روزی سخت گرم... ب؛ أب: پذر، آباء، ج. ابوان پذر و ماذر. اب: چراگاه. آباء، ج... ت: أتا: بار خرما. اتان: خرماده. اتن: ج... المضمومة. ب؛ أبود: جمع ابد همیشه‌هاء روزگار. ابنه: کره‌نی، ابن، ج. ابوة: پذری.

کتاب‌السین: المفتوحة: سائل: خواهنده و پرسنده. سئاب: خیک انگبین. سائبة: الناقة التی سیبت. سابح: اسبی که گوئی شنا میکند. سابغة: زره تمام. سابغات، ج. سابل: کل سک. سابله: راه گذری. سابیا: ابی در پوست که بچه اندرو بود...

انجام: (افتاده): س؛ مسافحة: زن بی سامان کاری. مسبح: کلیم با خط. مسبحة: انگشت شهادت خوان. مسبکر: موی فروهشته. مسبل: ششم تیر قمار. مسبه: آنکه عقلش برود. مستاسر: دست فرابنده (ناقص).

نسخهٔ آقای دکتر کیا: دیباچه ندارد. آخرش به حرف میم مضمومه، به کلمهٔ مسافحة و مسبح پایان یافته است. و این موجود پیرامن سه هزار بیت نوشته دارد. خط سدهٔ دهم یا نهم است. عربی را رقعی درشت، و فارسی را شکسته در زیر آن نوشته است.

[۱۲۰] فرهنگ تازی به پارسی

کتابچه‌ای است از مؤلفی ناشناس. به‌ترتیب

---

۱ - برای مقایسهٔ این ترتیب که خلاف ترتیب شش بابی معمول است. صفحهٔ ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۶۷ و ۲۶۸ دیده شود.

حرف آغاز کلمه.

آغاز: باب الالف. ابتدا: اول کار. انتها: آخر کار. انها: خبر کردن در سود و زیان. استقصا: اندیشه کردن در کار...

انجام: باب الیاء، یسار: توانگری: یسر: آسانی. یباب: ویران. یتیم: بی پدر. یابس: خشک.

نسخهٔ احمد افشار شیرازی در تهران. ضمن مجموعهٔ چند لغت عربی به فارسی است. و بعد از آن قطعه‌ای از «السامی فی‌الاسامی» می‌باشد.

[۱۲۱] فرهنگ تازی به پارسی

مؤلف ناشناس است.

آغاز: شکر و سپاس مرخدای را که آفرینندهٔ جهان و دارندهٔ زمین و آسمان... باب الالف اله و الله: هر دو به‌معنی خداست. آلهه: خدایان. انس: آدم...

نسخهٔ مجلس به شمارهٔ $\frac{(۳۲۱۳۵)}{۱۹۵۰}$ ضمیمهٔ رسالهٔ معرفت تقویم و جز آن، به خط ابراهیم‌بن محمّد طباطبائی در رجب ۱۲۶۳ هـ.ق. نوشته شده.

[۱۲۲] فرهنگ تازی به پارسی

بسیار کوتاه و مختصر است.

نام مؤلف ندارد. گویا در سدهٔ سیزدهم تهیه شده است. به‌ترتیب حروف الفباء در آغاز هر باب شعری فارسی مناسبت آورده است.

آغاز: مقالید ابواب کلام به اسم شریف حی توانا است. و مفاتیح کنوز...

أما بعد، آنکه لغت کلید سخنها است سیما اشعار از نظم و نثر ... الباب الف (چنین):

ساقیا برخیز و درده جام را
خاک بر سر کن غم ایام را

الله و اله: با خبر از چیزها که پوشیده باشد. انبیاء: پیغمبران. اولیا: دوستان...

نسخهٔ ملک ۳۵۳ کامل است و به نستعلیق در ۱۲۷۷ هـ.ق. نوشته شده است.

[۱۲۳] فرهنگ تازی به پارسی

از مؤلف ناشناس.

آغاز: سپاس و ستایش بی‌حد و قیاس، مر خدای که عقل عقلا در ادراک ذات او... مختصری است مشتمل بر الفاظ پارسی و تازی با هم. و این قسم بر ترتیب حروف هجا نهاده شد و بیست‌ونه باب است. که در هر بابی الفاظ تازی را در محاورات و مراسلات پارسی... و هر باب قسمت مفتوح و مضموم و مکسور نموده شد. الله: خدا، احد: یکی، اول: نخستین. اوایل، جمع...

انجام: یقاع: تل، یفعل الله مایشاء: میکند خدا آنچه میخواهد. و یحکم مایرید: حکم میکند آنچه اراده میکند.

نسخه نزد دهخدا ۹۴: در ادارهٔ لغتنامه در دانشکدهٔ ادبیات تهران موجود است. نویسنده ابراهیم‌بن محمّد قاسم در تاریخ بیستم ذیقعده ۱۲۷ هـ.ق. (شاید ۱۰۲۷) نوشته شده است. و نسخهٔ دیگر در نزد محیط طباطبائی ۷۳ خطی. ضمن مجموعه مشتمل بر شرح نصاب و «حمد و ثنا» و رساله‌ای در القاب، و این کتاب است. این کتاب بی‌تاریخ است و مجموعه در ۱۰۶۳ هـ.ق. نوشته شده است.

[۱۲۴] فرهنگ تازی به پارسی

مؤلف ناشناس است.

آغاز: حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد مر خدای عزوجل را که عقول در ادراک حقیقت ذات او... اما بعد این مختصری است مشتمل به الفاظ عربی مترجم به لغت فارسی، بر ترتیب حروف هجا نهاده شده و الفاظی که در محاورت... و حرف اول الفاظ را به اعتبار ضمه و کسره و فتحه، به هر یک بابی ذکر میشود... باب اول الف مفتوحة: الله: خدا. احد: یکی. آمر: فرمانکننده. أصل: بیخ...

هر واژهٔ عربی را به لفظ سادهٔ فارسی تبدیل کرده، و غالباً کلمات فارسی کهن به کار برده است. بابها مرتب شماره‌گذاری شده است مثلاً باب دهم الثاء المفتوحه، باب یازدهم الثاء المضمومة، باب پانزدهم الحاء المکسورة و همچنین... و بنابراین مانند ترجمان اللغة هشتادوچهار باب دارد ولیکن کوتاه و مختصر است. همهٔ کتاب در پیرامن پانصد بیت نوشته دارد.

انجام: باب الیاء: یمین: دست راست. یسار: دست چپ... یرحم الله عمداً: رحمت خدای بر بندگان.

نسخهٔ دهخدا ۱۲۵: در ادارهٔ لغتنامه در دانشکدهٔ ادبیات در مجموعه‌ی شامل این کتاب و «نصاب‌الصبیان» و «شرح نصاب» می‌باشد.

[۱۲۵] فرهنگ تازی به پارسی

مؤلف ناشناس است و حرف نخست را در ترتیب آن رعایت کرده است.

آغاز: باب الالف؛ اعتصام: چنگ درزدن. اشتباه: پوشیده شدن. امتحان: آزمودن...

وی اسماء و مصادر را در هم آمیخته و نامهای مرکب و اصطلاحات را نیز یاد کرده است.

آغاز باب سین: سماحت: جوانمردی. سفاهت: بی‌خردی. سفیه: بی خرد...

انجام: یرحم الله عبده: رحمت کناد خدای بر بندهٔ خود. یا حبیب الفقراء: ای دوست درویشان. یا انیس الغرباء: ای مونس غریبان. یا ذوالجلال و الاکرام: ای صاحب بزرگی و کرامت.

نسخهٔ دهخدا ۱۰۸: در مجموعه است، و در دنبال قسمت اول «مقدمةالادب» زمخشری قرار دارد، و در پشت آن مجموعه آقای دهخدا نوشته است: «تمام لغات این کتاب (مقدمةالادب) و ضمیمهٔ آن (کتاب ناشناس جای گفتگو) نقل شد[۱]». نویسندهٔ نسخه؛ حسین‌بن یعقوب شاه است، که آن را در شوال ۱۰۶۲ هـ.ق. به پایان رسانیده است.

نسخهٔ سپهسالار ۷۴۸۷:در برگهای ۱۲۵ - ۱۶۳ دفتر است. عربی به نسخ، فارسی به نستعلیق. سدهٔ دوازدهم است. و پیش از آن قسمتی از بخش نخست «مقدمةالادب» است. ۱۳ سطر عربی و ۱۳ فارسی دارد انجام (افتاده است) و مهر: کابین. مستأجر: اجارت گیرنده.

[۱۲۶] فرهنگ تازی به پارسی

مرتب بر حروف الفباء در حرف اول و دوم است. اسم و مصدر هر دو را دربردارد.

آغاز: الحمدلله الذی زین الفاظ الانام بذکره و نور الحاظ الاجسام بشکره... محمّد و آله المستکملین بفیض نواله. باب الالف؛ افتتاح، ابتداء: آغاز کار. انتها، اختتام: آخر کار. انبساط: گشادگی. انقباض: گرفتگی. اضطراب: شوریده کار...

انجام: یالیت: کاشکی. یدیم الله دولته: همیشه بدارد خدای او را در دولت. یرحم الله عبداً قال آمیناً: رحمت کند خدای بنده‌ای را که گفت آمین.

نسخهٔ نزد دکتر صادق کیا: پیش از «حمد و ثنا» در مجموعه قرار دارد. عربی به نسخ و فارسی را زیر آن به نستعلیق نوشته است. بی‌نام و تاریخ است. مجموعه تاریخ ۹۸۰ و ۹۴۴ دارد.

[۱۲۷] فرهنگ تازی به پارسی

برای محاوره و گفتگو تهیه شده است.

کلماتی از عربی را که در محاورت به کار رود، جمع کرده است.

آغاز فصل ۱: امرها.

تعال: بیا. مر: بگریز. تأخر: پس رو.

آغاز فصل ۲: در نهی‌هائی که در سخن مستعمل است:

لاتلعب: بازی مکن. لاتشتم: دشنام مده...

آغاز فصل ۳: ما اسمک یا غلام... اسمی مقبل. نام من مقبل است...

آغاز فصل ۴: ایها السید من این جئت: ای سرور از کجا آمدی؟...

آغاز فصل ۱۵: مرحبا بالغایت الایب الذی استوحشنابغیته: خوش فراخی باد به آمدن... هوالموفق و المعین. تمت.

نسخهٔ نزد دکتر صادق کیا پیش از «حمد و ثناء» در مجموعه قرار داد. عربیها به نسخ و فارسیها به نستعلیق زیر آن به سرخی نوشته. بی نام در ۳ ع ۲ - ۹۴۴ هـ.ق.

[۱۲۸] فرهنگ تازی به پارسی

مؤلف ناشناس است.

آغاز: باب الالف؛ آراء: فکرها. التیا: سختی و حادثهٔ بزرگ. ابناء: پسران. استقصاء: دور شدن در مسئله یا غیرآن...

باب سین؛ ساحت: پوست و میان سرای. سورت: تیز شدن شراب و مثل آن و حمله بردن و بر جستن. سیاست: نگهداشتن ستور و کار فرمودن و مهر

---

۱ - البته فیشهای این کتاب نیز در شمار فیشهای بی‌مدرک است، و قابل استفاده نمی‌باشد و باید از نو با ذکر مدرک فیش شود.

کردن...

انجام: یعمور: بزغاله و سنگ خرد. یعامر: جمع. یاسر: ظرف و قمار باز و اسم برجی است.

نسخهٔ سپهسالار ۲۸۵۶: در مجموعه است و برگهای ۱۲۷ - ۱۵۴ را گرفته. نستعلیق بی نام و تاریخ در سدهٔ یازدهم.

[۱۲۹] فرهنگ تازی به پارسی

مؤلف ناشناس است. واژه‌های فارسی آن نشان میدهد که در سدهٔ هفتم یا هشتم تألیف شده است. در برگ ۳۴ نسخه عبارت زیر، نوشته شده است: هذا تفسیر غریب القرآن من مصنفات السید الادیب سیدحسین غفر له. ولیکن این خط نونویس‌تر از متن نسخه است که در سدهٔ یازدهم نوشته شده، و ارزش و سندیت ندارد.

مؤلف در این کتاب بر خلاف معمول بابهای افعال ثلاثی مجرد را به جای شش باب به شانزده باب و فصل بخش کرده است. برای مقایسه صفحهٔ ۲۱۲ این مقال دیده شود.

فهرست و ترتیب کتاب:

این کتاب در دو بخش است: ۱ - مصدرهای ثلاثی مجرد ۲ - اسماء صریحه و مصادر رباعی و منشعبات آن، و حروف.

بخش یکم کتاب، در سه نوع است: ۱ - عین در ماضی مفتوح ۲ - عین در ماضی مکسور ۳ - عین در ماضی مضموم باشد.

نوع اول: عین ماضی مفتوح؛ سه باب و دو فصل دارد.

باب اول: عین مضارع مضموم. آغاز؛ وامه: یکچندی. الاوب و الایاب: بازگشتن... ب؛ البتر: بریدن...

باب دوم: عین مضارع مکسور: الاتیان: آمدن. الایتاء: دادن ... ب؛ البتل: بریدن...

فصل؛ کلماتی که عین مضارع آنها مضموم و مکسور تواند بود: ا؛ الاجر: مزد دادن...

باب سوم: کلماتی که عین مضارع آنها مفتوح باشد: الف؛ الاباء: سرباز زدن ب؛ البحث: واجستن..

فصل؛ کلماتی که عین مضارع آنها مضموم و مفتوح تواند بود، ج؛ الجنوح: میل کردن ط؛ الطعن...

نوع دوم: که عین ماضی مکسور باشد. دو باب و شش فصل دارد:

باب اول: عین مضارع مفتوح: ا؛ الائم: بزه‌مند شدن. الاذن: دستوری دادن...

باب دوم: عین مضارع مکسور: ا؛ الارث و الوراثة: میراث ستدن...

فصل ۱: افعالی که اگر عین آنها در ماضی مفتوح خوانده شود، در مضارع مضموم میشود، و اگر در ماضی مکسور خوانده شود در مضارع مفتوح میشود؛ ب؛ البرق: درخشیدن و خیره شدن چشم...

فصل ۲: کلماتی که اگر عین آنها در ماضی مفتوح خوانده شود، در مضارع مکسور خوانده میشود، و اگر در ماضی مکسور تلفظ شود در مضارع مفتوح خواهد بود. ا؛ الانف: کبر کردن. الانف: بینی...

فصل ۳: واژه‌هائی که گاهی عین آنها در ماضی مکسور و در مضارع مفتوح است و گاهی در هر دو مفتوح می‌باشد؛ ب؛ البر: از بیماری به شدن...

فصل ۴: واژه‌هائی که عین آنها در ماضی می‌تواند مفتوح و مکسور باشد، ولی در مضارع مکسور است، ح؛ الحسبان: پنداشتن...

فصل ۵: کلماتی که عین آنها اگر در ماضی مفتوح تلفظ شود در مضارع مضموم یا مکسور خواهد بود، ا؛ الاباق: گریختن...

فصل ۶: واژه‌هائی که عین آنها اگر در ماضی مفتوح تلفظ شود، در مضارع مکسور خواهد بود، و اگر در ماضی مکسور خوانده شود، در مضارع مفتوح خواهد بود. الوری: بیرون آمدن آتش از آتش زنه...

نوع سوم: که عین ماضی مضموم باشد، و در آن یک باب و دو فصل است.

باب: واژه‌هائی که عین مضارع آنها نیز مضموم باشد؛ ب؛ البطر: درنگ کردن. البعد: دور شدن...

فصل ۱: واژه‌هائی که عین در ماضی و مضارع مضموم است، ولیکن فتح ماضی نیز روا باشد ج، الجبن: بدزهره شدن...

فصل ۲: واژه‌هائی که عین در ماضی و مضارع مضموم است، ولیکن کسر ماضی و فتح مضارع نیز رواست. ب؛ البأس: سخت دلیر شدن...

و بنابراین، این بخش کتاب به جای شش باب ثلاثی مجرد، شانزده باب و فصل دارد، و در هر یک از این بابها و فصلها واژه‌ها به‌ترتیب حروف هجاء درآغاز آنها مرتب شده است.

بخش دوم کتاب؛ در اسماء صریحه و

مصدرهای رباعی و منشعبات و حروف است. اٰ: الله و الاله: خدای. الاب: پدر. الابد: همیشه. الابل: شتر. الابیل: کله. الاب: گیاهزار. الاثاث: کالای خانه. الاثر: نشان، و التأثیر: اثر کردن...

س؛ السبات: آسایش خواب. السبب: راه و علم بهتر چیز و دلو و رسن. السبط: گروه و فرزند فرزند... ی؛ یثرب: مدینهٔ رسول. الید: دست. الیسار: جانب چپ... الیمین: جانب راست و الیمین: سوگند. الیوم: روز.

در بخش دوم کتاب و نیز در سه فصل ۱ و ۲ و ۶ از فصلهای شش‌گانهٔ زیر که در خاتمهٔ کتاب می‌باشد، کلمات به‌ترتیب حروف هجاء مرتب شده است.

فصل ۱: مصادر رباعی و منشعبات آن، ب؛ البعثرة. زیر و زبر کردن...

فصل ۲: ظروف و مبهمات. اذ و اذا: آنگاه. و چون اف له: شه برا...

فصل ۳: در اعداد. احد: یکی. اثنان: دو...

فصل ۴: هفته. الجمعه: آدینه...

فصل ۵: نام پیغمبران: محمّد، احمد، آدم، نوح... نام فرشتگان... نام کتب آسمانی...نام طوائف و ملل... نام برخی بتها ...

فصل ۶: در حروف، همزة، للندی...

انجام: ای، للنداء، و للعطف. ف، للتعقیب. ک، للتشبیه. تمت الرسالة بعون الله...

نسخهٔ سیّدمحمود زرندی در تهران: نستعلیق بی نام، در جمادی دوم سال ۱۰۸۸ هـ.ق. نوشته شده، و پس از غریب القرآن محمّدبن عزیز (سجستانی) صحافی شده است. عنوانها و نشانها شنگرف است. ۳۶ برگ ۱۴ سطر.

[۱۳۰] فرهنگ تازی به پارسی[۱]

گردآوری آقای بدیع‌الزمان فروزانفر رئیس دانشکدهٔ علوم معقول و منقول، که تا حرف راء در ۳۶۶ صفحه به سال ۱۳۱۹ هـ.ش. چاپ شده است.

[۱۳۱] فرهنگ جامع

این فرهنگ عربی به فارسی بزرگ را احمد سیاح صاحب کتابفروشی اسلام در تهران تألیف کرد و در چهار جلد به چاپ رسانید. جلد نخست از الف تا خ در ۱۳۳۰ در ۴۰۰ صفحه. جلد دوم از د تا ض در ۱۳۳۶ در ۴۶۹ صفحه. جلد سوم از ط تا ک در ۱۳۳۷ و جلد چهارم از ل تا ی هنوز از چاپ بیرون نیامده است. در تألیف این کتاب از المنجد و منتهی‌الارب استفاده شده است، و تصویر برخی چیزها را دنبال نام آنها نهاده است.

[۱۳۲] فرهنگ خلیلی

این فرهنگ کوچک را محمّد علی خلیلی با ترجمه از المنجد تهیه و کتابفروشی علمی آن را به سال ۱۳۳۰ هـ.ش. در ۹۹۰ صفحه. با مقدمه‌ای از آقای سعید نفیسی چاپ کرده است.

[۱۳۳] قطرات‌العلوم

یکی از شرحهای معروف نصاب در سدهٔ چهاردهم «قطرات» یا «قطرات‌العلوم» یا «قطرات وثوق» نگارش عبدالله‌بن محمّد حسن خوراسکانی اصفهانی است. وی آن را در ۱۳۲۳ هـ.ق. تألیف کرده و خود در ۱۳۲۴ هـ.ق. آن را چاپ کرده است، در این کتاب اضافات نصاب را نیز به عنوان «ملحق» شرح کرده است.

کاتب در پیشگفتار چاپ، تاریخ تألیف را از گفتهٔ مؤلف چنین آرد:

یکی آمد فزون و کرد رقم

«قطرات وثوق». تاریخش

چون یکی بر «قطرات وثوق = ۱۳۲۲» افزوده شود، تاریخ تألیف ۱۳۲۳ هـ.ق. درمی‌آید. پیش از نسخهٔ چاپی شش صفحه کشف الابیات نصاب و سپس مآخذ کار خود را که ۹۲ کتاب بود، نام برده است. و در پایان کتاب مثلثات بدیعی را چاپ کرده، و شعر پایان را که نام بدیعی در آن بوده، انداخته است.

آغاز: الحمد لله الذی هدانا الی الصواب، حمداً کثیراً یبلغ مبلغ النصاب والصلاة... اما بعد؛ فیقول الجانی عبدالله‌بن محمّد حسن الخوراسکانی الاصفهانی: هذا شرح علی نصاب‌الصبیان یشتمل... قوله بسم الله الرحمان الرحیم: ابتدا کردم به اسم خدا...

---

۱ - این فرهنگ و سه فرهنگ بعدی مربوط به قرن چهاردهم است.

۱۹ صفحه دیباچه دارد و ۶۹ بند را شرح کرده است.

چاپ: این کتاب در زیر نظر مؤلف به سال ۱۳۲۴ هـ.ق. در دو جزء در یک جلد به چاپ سنگ به خط عبدالکریم شیرازی پخش شده است. جزء نخست در ۱۶۲ صفحه. و دوم از آنجا تا صفحهٔ ۲۶۵ می‌باشد.

[۱۳۴] لسان‌التنزیل

لغات قرآن را به‌ترتیب سوره‌ها مانند «المستخلص» از «فاتحه» و «بقره» تا «ناس» گرد آورده است ولیکن قواعد دستوری که در «المستخلص» هست در این کتاب دیده نمی‌شود.

دیباچهٔ کتاب و فاتحه درست همان دیباچهٔ «تراجم‌الاعاجم»[1] می‌باشد و فقط نام کتاب عوض شده است، و به جای جملهٔ «فی التفسیر ناجم، سمی تراجم‌الاعاجم» در اینجا گوید: «فی التفسیر و التأویل، سمی لسان التنزیل...» گمان نمی‌کنم کسی «تراجم‌الاعاجم» را برگردانیده، و به‌ترتیب سوره‌ها مرتب ساخته، و نامش را تغییر داده باشد، بلکه گویا «المستخلص» را بدین‌صورت درآورده‌اند.

آغاز: الحمدلله مانح الاعلاق و فاتح الاغلاق، و الصلاة والسلام علی صادق الوعد و المیثاق، محمّد و علی آله و اصحابه الرؤس و الاعناق، مابلیت السور فی‌الاطرف و الاطلاق. و بعد؛ فهذا مختصر فی التفسیر و التأویل، سمی «لسان التنزیل» والشرط فیه ان کل کلمة فسرها مرة لایعود الیها کرة... بسم: به نام. الله: خدای. الاسم: نام. الاسما: جماعة الاله: خدای پرستش. الرحمان: بزرگ بخشایش. الرحیم: مهربان... سورة الفاتحة؛ الحمد: ستودن و ستایش. ل... لله. مرخدای را. رب العالمین: خداوند پروردگار جهانیان... سورة البقرة؛ ذلک الکتاب ای هذا الکتاب... لاریب فیه: هیچ گمانی نیست در وی، یعنی هیچ سبب شکی و مجال ریبی... الریب: به گمان آوردن... آغاز سورهٔ مائدة. العقود: عهدهای خدای، قیل جملهٔ عهدهای دین و سوگندها و پیمانها و قیل سوگندها و نذرها. غیر محل الصید: یعنی حلال نادارندگان سگان شکار...

انجام: سورة الناس. قل: بگوی ای محمّد. القول. گفتن. اعوذ: پناه میگیرم. العوذ: پناه گرفتن. الناس و الاناس: مردمان. الاناس: جمع... فی: در. صدور: سینها. الصدر: یکی. الجنة: دیوان و پریان. تمت...

این کتاب در پیرامن ده هزار بیت نوشته دارد، و «تراجم‌الاعاجم» فقط ۱۶۰۰ بیت است، و با برابر کردن دو نسخه ناسازگاری بسیار دیده شد، گویا کسی دستورها و قواعد نحوی و صرفی را از «المستخلص» انداخته دیباچهٔ تراجم را تغییر نام داده در آغاز این کتاب نهاده است.

نسخهٔ محیط طباطبائی: نستعلیق. عنوانها با شنگرف. در جمادی‌الثانی ۱۰۶۳ هـ.ق. نوشته شده است، ۲۰۰برگ ۱۵ سطری.

[۱۳۵] اللغات بالاعراب الثلاث

لغات مثلث را[2] بی هیچ گونه ترتیب گرد آورده است.

آغاز: الغمر بالفتح:آب بسیار، و بالکسر کینه، و بالضم مرد کم حیله و قدح کوچک. الحجر بالفتح...

انجام: الظلم بالفتح: آب خوش دربن دندان، و بالکسر جمع ظلم و الظلم. شتر مرغ‌نر، و بالضم بیدادگری.

نسخهٔ سپهسالار ۲۹۱۶:برگهای ۵۹۱ - ۵۹۳ دفتر. نستعلیق سدهٔ یازدهم. صفحه‌ها در جدول.

[۱۳۶] لغات قرآن

کتابی بدین نام در کتابخانهٔ دانشگاه به شمارهٔ ۱۰۳۲ هست و چون مؤلف شناخته نیست و آغاز و انجام آن با هیچیک از کتب یاد شده[3] مطابق نیست در اینجا یاد شد.

آغاز: استفتاح: طلب فتح کردن. انجاح: برآوردن حاجت، ارتضا: رضا دادن...

انجام: یقین و یقن: بی‌شبهه است، پس به‌معنی آیهٔ کریمه باشد که حتی یأتیک الیقین.

نسخهٔ دانشگاه ۱۰۳۲: نستعلیق عربیها به نسخ بی نشان و تاریخ. (فهرست ۴۴:۲).

[۱۳۷] مجمل‌الاسماء

در سه بخش است و هر بخش بابها و فصل‌ها دارد.

---

۱ - صفحهٔ ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۷۰ دیده شود

۲ - برای شناسائی واژه‌های مثلث صفحهٔ ۲۴۵ و ۲۴۶ دیده شود.

۳ - برای شناسائی واژه‌های قرآن و کتب راجع به آن. صفحهٔ ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸ و ۲۵۱ دیده شود.

۱ - حیوانات.
۲ - آثار علوی، آسمانیها.
۳ - آثار سفلی، زمینیها.

ترتیب: واژهٔ عربی را می‌نویسد و شرح آن را به فارسی می‌آورد. نگارندهٔ فهرست دارالکتب (۳۴:۲) گوید: شاید «مجمل الاسماء» تألیف طاهربن محمّدبن یوسف غزنوی باشد که در کشف‌الظنون یاد شده است ولیکن دور نیست «السامی فی‌الاسامی» باشد که در صفحهٔ ۲۰۷ یاد شده و باب نخست آن را انداخته است.

نسخهٔ دارالکتب مصر ۵۹۹: نسخ ۱۱۲۳ هـ.ق. در قزوین. (فهرست ۳۴:۲).

[۱۳۸] مخزن‌اللغة

چلبی آرد: یکی از علما این کتاب را در یک مجلد برای فرزند خویش «محمّد» نام تألیف کرد، و در گردآوری آن از کتابهای «العین» و «دیوان الادب»[1] و «دیباج الاسماء»[2] و «البلغة»[3] استفاده کرد. و آن را از برای صبیان به‌ترتیب حروف هجاء مرتب ساخت، و واژه‌ها را به فارسی ترجمه کرد.

آغاز: الحمدلله الذی اکرمنا بسنة نبیه و کتابه...

[۱۳۹] مرقات‌الصبیان

منظومه‌ای است که کلمات عربی، و ترکی برابر آن را، به فارسی ترجمه کرده است.

سراینده **سیّدمحمّد** باقر مجتهدزادهٔ گنجه‌ای در سدهٔ چهاردهم می‌باشد.

آغاز دیباچهٔ نثری: درود خداوندی را سزد...

آغاز نظم: البحر المجتث:

به نام ایزد جبار و خالق ستار
که شد پدید از او آسمان و لیل و نهار

.....

خدای باشد و الله تنکری و تار
رحیم رحم ایلین کارساز هر ناچار

در آغاز هر بند تقطیع عروضی آن را آورده است.

چاپ: این کتاب در سال ۱۳۱۷ هـ.ق. در مشهد به اندازهٔ خشتی در ۴۸ برگ، هر صفحه ۱۰ بیت، به چاپ سنگی منتشر شده است.

[۱۴۰] مصادر

در تکمیل مصادر زوزنی و «تاج‌المصادر» بیهقی نگاشته شده است. و مانند آنها به‌ترتیب ابواب ثلاثی مجرد و مزید افعال مرتب می‌باشد.

آغاز: اما بعد؛ فانی لما رأیت خلو مصادر الزوزنی و البیهقی عن بعض المصادر، و رأیته فی «الکنز» و «النادر» اردت ان اجمع بین هؤلاء الکتب الاربعة...

نسخهٔ شهید علی‌پاشا ۲۶۹۹:در کتابخانهٔ سلیمانیه در استانبول در دنبال «مهذب‌الاسماء» قرار گرفته از برگ ۱۵۸ تا ۳۱۵ دفتر است.

[۱۴۱] مطلع مقاصداللغة

عربی به فارسی در دو بخش، نخست اسماء دوم افعال است. اسماء را به‌ترتیب حروف هجاء و در هر یک مفتوح و مضموم و مکسور به‌ترتیب «مهذب‌الاسماء» مرتب کرده است. و افعال را به‌ترتیب مصادر زوزنی، در شش باب ثلاثی مجرد، و سپس بابهای ثلاثی مزید و رباعیها را آورده است.

در دیباچه نام کتاب آمده و نام مؤلف نیست. ابن‌یوسف آن را تألیف قرن هفتم و مؤلف را ترک تشخیص داده است. (فهرست مجلس ج ۳ ص ۱۱۶) ولی ترک بودن او دلیل ندارد. نسخه خط شرق ایران و نزدیک به خط هندی است، ترجمه‌ها به فارسی فصیح است، و دور نیست این کتاب همان زبده اللغة باشد که چلبی گوید در دو بخش اسماء و افعال بوده و آن را علاءالدین علی‌بن مراد کاشی (م ۶۲۴ هـ.ق.) نگاشته است. و همان را اسماعیل‌پاشا در «هدیةالعارفین فی اسماء المؤلفین (ج ۱ ص ۷۰۶) تکرار کرده است.

آغاز: لغت پس از دیباچه:

کتاب الالفات. باب الالف المفتوحة: الابد: کار شگفت، و کار بای‌دار. تقول لأفعلن ذلک الامر ابدالآبدین و ابدالاباد. نکنم هرگز. الآجر: خشت پخته. الاجل: کار در پیش، و هو ضد العاجل ...

---

۱ - از فاریابی (م ۳۵۰ هـ. ق.) صفحهٔ ۲۱۶ و ۲۱۷ حاشیه دیده شود.
۲ - از شیخ امام موسی الفاروقی. (کشف‌الظنون).
۳ - نخستین کتاب است که در این مقاله معرفی شد. صفحهٔ ۲۰۱ دیده شود.

پایان اسماء و آغاز افعال افتاده است. آغاز موجود مصادر افعال اللفیف المفروق منه. ث: ثوی ثویاً: بیاسید. ثوی: بمرد. ح؛ حوی و احتوی: کرد کرد. خ: خوت المرأة خواءً: شکمش تهی شد...

انجام: باب افعوعل یفعوعل؛ احدودب المکان: جای بی گیاه شد. احدودب: کور شد... المفروق منه؛ احلولی: شیرین شد ... و مما یلحق بهذالباب؛ ارعوی: بازگشت و بازستاد. والله اعلم.

نسخهٔ مجلس ۸۷۰: نستعلیق بی نشان و تاریخ سدهٔ هشتم یک برگ از آغاز تا نیمهٔ دیباچه، و نیز در میان برگهای ۷۱-۱۲۷ افتاده است. فهرست ۳:۱۱۵ نیز دیده شود.

[۱۴۲] مقاصداللغات یا لغةالاعراب

هر واژهٔ عربی را به یک پارسی ترجمه کرده، و کتاب را به‌ترتیب حرف نخست و دوم واژه بسیجیده است. عربی را درشت و فارسی را به خط ریز در زیر آن نوشته است. در این کتاب پیرامن ده هزار واژه ترجمه شده است.

نام کتاب در دیباچه «مقاصد اللغات» آمده، و در پایان کتاب «لغة الاعراب» نامیده شده است. نام مؤلف در دیباچه بوده و از قلم افتاده است. در فهرست دانشگاه (۲:۴۵۷) من احتمال داده‌ام که نویسندهٔ نسخهٔ (۱۹۳ دانشگاه) علی اکبربن آخوند ملاحسین یزدی، خود نگارندهٔ این کتاب باشد که در سدهٔ سیزدهم در ورامین می‌زیسته است. ولیکن با بررسی دوباره گمان می‌کنم تألیف کتاب پیش از سدهٔ یازدهم باشد.

آغاز: الحمدلله الذی بعث بالحق نبیاً، و انزل قراناً عربیاً، هدی للناس و بینات... اما بعد، قال الفقیر الی الله غفرذنوبهما (چنین)... لما رأیت القرآن و... عربیة فوجب اولا...

انجام: یاء مع المیم؛ یم: دریا. یمین: سوگند (سپس جمله‌های ابجد هوز... را گزارش داده است)

نسخهٔ دانشگاه ۱۹۳: نسخ علی اکبربن ملاحسین یزدی ساکن ورامین، در شنبهٔ ۲۷ ربیع یکم سال ۱۲۸۸ هـ.ق.

[۱۴۳] ملخص‌اللغات

از حسن خطیب کرمانی. مرحوم دهخدا در کلمهٔ «پیاده» و در کلمهٔ «حدت» از این کتاب و این نگارنده یاد نموده است. ولیکن اثری دیگر از وی در جائی ندیدم. آری صاحب روضات گوید[1] حسن خطیب قاری سبزواری مقیم مشهد خراسان، شرحی بر «مشارق‌الانوار» برسی، به دستور شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸-۱۱۰۵ هـ.ق.) نگاشت[2] و باب «اسرار عدد» را از آغاز بیانداخت مدت اقامتش در مشهد خراسان چهل سال بوده است. تاریخ مرگش دانسته نیست و در اردستان اصفهان مدفون شده است.

و نیز چند صفحه به خط مردی به نام حسن خطیب کرمانی در مشیخهٔ «کنزالسالکین»[3] دیده میشود که در آن خود را ظهیرالدین حسن‌بن ناصربن جلال‌بن مسعودبن حسن خطیب کرمانی، و از نوادگان سیف باخرزی شاعر معروف (ذریعه ۹: ۴۸۵) شمرده است. و تاریخ این خط ۹۲۶ هـ.ق. می‌باشد.

برای به دست آوردن آگاهی بیشتر از این خاندان کتاب «مزارات کرمان» چ کوهی کرمانی (ص ۸۱) دیده شود[4].

[۱۴۴] منتخب شرح نصاب

حاج ملاباقربن غلام علی شوشتری ساکن نجف که در سفر مکه در بمبئی به سال ۱۳۲۷ هـ.ق. در گذشته است، دو جلد کتاب به نام «تذکره» نگاشته که در حکم جنگ و مشتمل بر فوائد متفرقه است. وی در جلد اول این کتاب بخشی دربارهٔ نصاب دارد و در آن راجع به شمارهٔ ابیات نصاب گفتگو کرده است. و در جلد دوم نصاب را از بند ۱۸ تا پایان شرح کرده و

---

۱ - روضات‌الجنات ص ۲۸۶.

۲ - نسخه‌ای از «مطالع الاسرار در شرح مشارق الانوار» رجب برسی نگارش حسن خطیب کرمانی قاری به شمارهٔ ۶۴۲ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران هست که در ۱۰۹۰ تألیف شده است. (فهرست ۳:۱۵۳۷).

۳ - این کتاب که پیش از این نزد فخرالدین نصیری بوده و در الذریعه حاشیهٔ ۸: ۱۸۷ معرفی شده است، اکنون به شمارهٔ... در کتابخانهٔ دانشگاه موجود است.

۴ - نسخهٔ این کتاب در خانوادهٔ آمیرمهدی قزوینی به دست آمده و به تصحیح دکتر دبیر سیاقی و دکتر یوسفی در تهران ۱۳۶۳ هـ.ش. چاپ شده است.

این شرح انتخابی است از یک شرح ناشناس (ذریعه - ۲۲:۴-۲۳) و از جمله این بیت را در تاریخ نظم نصاب آورده است:

نیمه‌ای از ربیع ثانی بود
سال تاریخ صاد بوده و خا

که مطابق است با ۶۹۰ هـ.ق.[1] و این مسلماً تاریخ نظم متن اصلی نیست، بلکه تاریخ قسمتی از اضافات است زیرا که مرگ فراهی را چلبی ۶۴۳ هـ.ق. نوشته است.

[۱۴۵] منتخب‌اللغه

آغاز: افتاده: الاجام و الاجم و الاجام. ج...
انجام: یوح: نامی است مر آفتاب را.
نسخهٔ رضوی ۴۸ لغت خطی: خط نسخ بی نام و تاریخ (فهرست ۳۷۹:۲).

[۱۴۶] منتخب‌اللغه

شخصی به نام محمّدتقی لغتنامه‌ای کوچک عربی به فارسی برای دو فرزند خود به نام محمّد و علی ترتیب داده است.

ترتیب کتاب: حرف آخر را بزرگ بخش (باب) و حرف اول را کوچک بخش (فصل) قرار داده است. و همهٔ کتاب در پیرامن یک‌هزاروپانصد بیت نوشته دارد.

آغاز: الحمد لله رب العالمین. والصلاة والسلام علی...

نسخهٔ دهخدا؛ ۱۲۴: مرحوم دهخدا روی آن نوشته است. متن و حاشیه به لغت نقل شد. و بنابراین در فیشهای ایشان بدون ذکر ثبت شده است.

[۱۴۷] نصاب معروف

شاعری متخلص به معروف، لغات عرب را به‌ترتیب حروف الفباء: برای هر حرف بابی و در هر باب ده تا شانزده بیت سروده است، و در سرآغاز هر باب حدیثی آورده که آغاز آن، همان حرف است. این کتاب در پیرامن چهار صد بیت است[2].

آغاز:

باب الالف؛ قال النبی (ص) اول ما خلق الله عشقی.
الّه است و الله یعنی خدا
احد واحد است و یکی رهنما
الب است خردمند و اول نخست
اجیر است مزدور امین است درست

انجام:

یمر آنکه می‌گذرد روزگار
یفر آنکه بگریزد ای شهوار
در این جمله الفاظ شد یکهزار
ز «معروف» این نسخه شد یادگار
دگر بیست الفاظ گشته پدید
لغت را هزار اندرین شد مزید
همه سیصد و هفت بیت است این
دگر گشت هشتاد بالا برین

نسخهٔ دکتر صادق کیا در تهران، در مجموعه‌ای به خط ۱۲۵۴ هـ.ق. می‌باشد.

* * *

۱ - یادداشت پدرم.
۲ - اسماعیل‌پاشا در هدیةالعارفین ۳۶۹:۲ کتابی به نام «الاحمدیة فی ترجمة الکردیة بالعربیة» بمعروف برزنجی محمّدبن مصطفی‌بن احمد حسینی قادری (م ۱۲۵۴ هـ.ق.) در سلیمانیة، نسبت داده، اما معلوم نیست که منظوم باشد، و در تحفهٔ سامی (ص ۱۷۰) شاعری به نام معروف رمال تبریزی معرفی شده است. دور نیست این منظومه اثر این دومین باشد.

۴ - کتابشناسی فرهنگهای فارسی - اروپایی

ایرج افشار

کتابشناسی فرهنگهای فارسی - اروپایی

از هنگامی که روابط تجاری و سیاسی میان ایران و اروپا ایجاد شد برای مردم اروپا لازم آمد که زبان فارسی را فرابگیرند و بالطبع ناچار از آن بودند که به دو رشتهٔ علمی توجه خاص داشته باشند: یکی دستور زبان و دیگری لغت.

در فهرستی که نگارنده برای دستورهای زبان فارسی فراهم آورد،[1] ملاحظه میشود که اروپائیان نزدیک به صد کتاب و رساله و مقاله در قواعد زبان فارسی تألیف و تحریر کرده‌اند.

اکنون بر این قصدم فهرستی از مهمترین فرهنگهایی که برای زبانهای اروپایی به فارسی و بالعکس نوشته شده است با مشخصات هر یک، چنانکه در شیوهٔ کتابشناسی مرسوم است، به چاپ برسانم. برای این‌که خوانندگان ترتیب تاریخی هر کتاب را زودتر و آسانتر دریابند این فهرست به حسب قدمت کتابها مرتب شده است.

در آغاز لازم می‌دانم بعضی نکات را که راجع به فرهنگ‌نویسی می‌دانم و اطلاع بر آنها مفید است جهت آگاهی خوانندگان عرض کنم و سپس به موضوع گفتار اصلی بپردازم و بعد مآخذ کار خودم را به دست بدهم.

I

یکی از مهمترین تحقیقاتی که اروپائیان در باب فرهنگهای فارسی و سابقهٔ فرهنگ‌نویسی در ایران و هند کرده‌اند مقاله‌ای است به قلم H. Blochmann معلم زبان فارسی در یکی از مدارس کلکته به عنوان Contribution to Persian Lexicography که در Journal of the of Bengal Asiatic Society شمارهٔ ۱۴۸ مجلهٔ (۱۸۶۷ م. سال ۳۷ قسمت اول از شمارهٔ اول) چاپ شده است. بلاخمن در این مقالهٔ قابل توجه هفتادودو صفحه‌ای، شصت و پنج فرهنگ را که برای زبان فارسی تهیه شده بوده است به اختصار می‌شناساند و از اختصاصات و ممیزات هر یک بحث می‌کند.

II

فرهنگ‌های موضوعی: فرهنگهایی که در یک موضوع خاص در این سی‌سالهٔ اخیر تألیف شده است و من آنها را می‌شناسم به این شرح است:

- فرهنگ نظامی: تألیف سروان ضرغامی و سروان زرگر خوشنویسان، تهران، ۱۳۱۸ ش، خشتی، ۱۷۳ صفحه.
- فرهنگ بازرگانی: تألیف نیکلا راست، تهران، ۱۳۲۳، ش، خشتی، ۱۳۶ صفحه.
- فرهنگ حقوقی: تألیف جعفری لنگرودی، تهران، ۱۳۳۵ ش، رقعی، ۳۱ + ۲۸۴ صفحه.
- فرهنگ قضائی: تألیف رضا جلالی، جلد اول (A - N)، جیبی، ۷۶۶ صفحه.
- قاموس کتاب مقدس: ترجمه و تألیف مستر هاکس امریکائی، بیروت، ۱۹۲۸، وزیری بزرگ، ۹۸۸ صفحه.

---

۱ - «کتابشناسی دستور زبان فارسی» مندرج در «فرهنگ ایران‌زمین»، دفتر ۱ جلد ۲ (۱۳۳۳ ش). پس از طبع این فهرست نام چندین کتاب و مقالهٔ دیگر هم به دست آمده است که امیدوارم در فرصتی دیگر به چاپ برسد.

- فرهنگ روستائی: تألیف دکتر تقی بهرامی، ۳ جلد، تهران، ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷، وزیری، ۱۲۵۴ صفحه.

- فرهنگ گیاهی: تألیف حسینعلی بهرامی، تهران، ۱۳۲۹، جلد اول (A - H)، وزیری، ۵۴۱ صفحه.

- مجموعهٔ اصطلاحات علمی: از انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۳ ش، وزیری، جلد اول (A - M)، ۲۰۷ صفحه؛ جلد دوم (M - Z)، ۱۳۳۶ ش، ۱۷۶ صفحه.

- فرهنگ جهان‌نما (اعلام و اصطلاحات سیاسی و بین‌المللی): تألیف علی جواهرکلام، تهران، ۱۳۲۵ ش، جیبی.

- فرهنگ شاهنامه: تألیف دکتر رضازادهٔ شفق، تهران، ۱۳۲۰ ش، رقعی، ۲۷۹ صفحه[1].

- فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی: تألیف اردشیر - ستخر، تهران، رقعی، ۱۱۶ صفحه.

- فرهنگپایه (بیشتر مشتمل بر لغات سپاهی و اداری مصوب فرهنگستان): تألیف شاهین، تهران، خشتی، ۲۲۶ صفحه.

- مجمع‌الادویهٔ ناصری: تألیف میرزا علیرضاخان طبیب مریضخانهٔ مبارکهٔ دولتی، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۰۸ هـ.ق. جیبی، ۱۵۷ صفحه[2].

- نامهای پرندگان در لهجهٔ کردی: تألیف دکتر محمّد کیوان پورمکری، نشریهٔ انجمن ایرانشناسی، تهران، ۱۳۲۵ ش، وزیری، ۱۵۳ صفحه.

- «شلیمر»:

Terminologie Medico - Pharmaceutique et anthropologique, française persane, avec traduction anglaise et allemande des termes français, par Joh. L. Schlimmer, Téhéran, 1874, 570p.

- فرهنگ امروز (مجموعهٔ لغات و اصطلاحات هنری، فلسفی، سیاسی، علمی به انضمام اعلام مشاهیر عالم و لغات متفرقهٔ خارجی که در زبان فارسی معمول شده است): تألیف فریدونِ کار، تهران، ۱۳۳۷ ش، رقعی، ۱۳ + ۶۴ + ۲۱ + ۲۷ + ۱۰ + ۱۰ + د + ر + ۱۶ + ۲۴ + ۱۵ + ۸ + ۱۶ + ۱۶ + ۱۲ + ۸ + ۳۳ + ۸ + ۱۶ + ۱۶ + ۱۶ صفحه.

- بخشی از فرهنگ اوستا: تألیف موبد فیروز آذرگشسب، تهران، ۱۳۳۷ ش، وزیری، ۱۰۴ صفحه.

- فرهنگ حقوق، فرانسه - فارسی: تألیف حسینقلی کاتبی، تهران، ۱۳۳۷ ش، وزیری، د + ۳۴۹ صفحه.

- فرهنگ روان‌پزشکی، انگلیسی - فارسی: تألیف احمد اردوبادی، شیراز، ۱۳۳۷ ش، جیبی، ۱۵۵ صفحه.

III

فرهنگ لهجه‌ها: در این چند سال اخیر که به مطالعه در لهجه‌های محلی توجهی پیدا شده، چند فرهنگ راجع به بعضی از لهجه‌های ایرانی توسط ایرانیان نوشته شده است[3]:

- فرهنگ عامیانه: تألیف یوسف رحمتی، تهران، ۱۳۳۰ ش.

- مجموعهٔ کلمات عوامانهٔ فارسی: تألیف سیدمحمّدعلی جمال‌زاده، مندرج در پایان «یکی بود و یکی نبود»[4].

- فرهنگ گیلکی: تألیف منوچهر ستوده، با مقدمهٔ ابراهیم پورداود، نشریهٔ انجمن ایرانشناسی، تهران، ۱۳۳۵ ش، رقعی، ۲۷۲ صفحه.

- فرهنگ لارستانی: تألیف احمد اقتداری، نشریهٔ فرهنگ ایران‌زمین، با مقدمهٔ ابراهیم پورداود، تهران، ۱۳۳۴ ش، رقعی، ۲۹۶ صفحه.

- فرهنگ بهدینان: تألیف جمشید سروش سروشیان، با مقدمهٔ ابراهیم پورداود، به کوشش

---

۱ - برای شاهنامه فرهنگ عظیمی که معروفیت جهانی دارد توسط فریتز ولف آلمانی تألیف گردیده است.

۲ - در ادویه کتب مختلفی از قدیم باقی است مانند مخزن‌الادویه، تحفهٔ حکیم مؤمن، جامع‌الاشیاء و جز اینها که اینجا جای گفتگو و ذکر از آنها نیست و فقط از کتاب مذکور در متن که شاید زیاد معروف نباشد یاد شد. برای دیگر کتب از این نوع مراجعه شود به فرهنگ ایران زمین، ج ۵ صص ۴۴۳-۴۴۵ (که توسط نگارندهٔ این سطور مذکور افتاده است).

۳ - دربارهٔ لهجه‌های ایرانی مطالعات و تحقیقات دقیقی توسط اروپائیان شده است که فهرست آنها را آقای نیکلا راست تهیه کرده و در دفتر اول جلد اول فرهنگ ایران زمین (۱۳۳۲) طبع شده است. سپس نگارنده فهرست دیگری شامل آنچه از فهرست نامبرده فوت شده و مطالعاتی که در ایران شده بود فراهم آورد و به عنوان «کتابشناسی زبانها و لهجه‌های ایرانی» در دفتر اول جلد سوم فرهنگ ایران زمین (۱۳۳۴) به چاپ رسانید. درینجا فقط از کتابهایی نام خواهم آورد که به شکل «فرهنگ» تهیه شده است، وگرنه تألیف مفید دیگری هم در این زمینه هست که برای اطلاع از آنها باید بهمان دو فهرست مندرج در فرهنگ ایران زمین رجوع کرد. همچنین مراجعه شود به مقالهٔ «زبانها و لهجه‌های ایرانی» نوشتهٔ دکتر احسان یارشاطر در همین کتاب.

۴ - آقای جمال‌زاده پس از تألیف مجموعهٔ مختصر مورد ذکر، به تکمیل آن پرداخته و کتاب معتبری تهیه کرده‌اند. (رجوع شود به مجلهٔ سخن، شمارهٔ ۸ سال ۷ به عنوان «دادخواهی یک نویسنده»). این کتاب در سال آینده در جزء انتشارات فرهنگ ایران‌زمین به چاپ خواهد رسید.

منوچهر ستوده، نشریهٔ فرهنگ ایران‌زمین، تهران، ۱۳۳۵، وزیری، بیست و نه + ۲۱۸ صفحه.

- فرهنگ کرمانی: تألیف منوچهر ستوده، نشریهٔ فرهنگ ایران‌زمین، تهران، ۱۳۳۵، وزیری، شش + ۲۱۳ صفحه.

- فرهنگ مردوخ (لغات کردی و مرادفهای آن در فارسی و عربی): تألیف شیخ محمّد مردوخ، تهران، ۲ جلد، خشتی، ۲۶ + ۹۶۱ صفحه.

برای لهجهٔ پشتو به فارسی در افغانستان فرهنگهای مذکور در زیر نوشته شده است:

۱ - پشتو قاموس: جلد اول (ا - س)، کابل، ۱۳۳۰ ش، وزیری، ۶۶۸ صفحه.

۲ - پشتو لغتونه: تألیف محمّد اعظم ایازی، کابل، ۱۳۱۰ ش، جیبی، ۷۹۲ صفحه.

۳ - دمسودی په دول لمړه‌ی پشتو سنید (اولین قاموس افغانی به طریق مسوده): تألیف محمّد گل مهمند، کابل، ۱۳۱۶ ش، رحلی، ژ + ۳۶۶ صفحه.

1
انگلیسی

(1) 1777 - A Dictionary Persian Arabic and English, by J. Richardson, Oxford, 2 vols., folio, XLVIII + 1077 p.

(2) 1770 - A Compendious Vocabulary (English and Persian), by Gladwin, Malda - and Calcutta, 1788 (Calcutta 1880).

(3) 1785 - A Vocabulary, Persian, Arabic and English (Containing such words as have been adopted the two former of those languages and incorporated into the Hindui, etc.); by William Kirkpatrich, London.

(4) 1792 - A New Persian and English Word (after the method of Bayer and others); by Robert Jones, Calcutta.

(5) 1800 - A Vocabulary English and Persian for the College at Fort William in Bengal, Calcutta.

(6) 1802 - Mookhtuzur loghut faressee (مختصر لغات فارسی), or a vocabulary of the Persian language in two parts, Persian and English (and) English and Persian; by S. Rousseau, London.

(7)1804 - Dictionary of the Persian and Arabic language; by Jos. Baretto, 2 vols., Calcutta.

(8) 1806-10 - A New Edition of a Dictionary, Persian, Arabic and English by John Richardson , with numerous additions and improvements, by Charles Wilkins, 2 vols., London.

(9) 1801 - Dictionary Persian, Hindoostany and English, by Francis Gladwin, 2 vols., Calcutta, 1066 p.

(10) 1810 - A Vocabulary Persian, Arabic and English. Abridged from Quatro edition of Richardsons Dict. ;by David Hopkins, London, 650 p.

(11) 1829 - A Dictionary, Persian, Arabic and English; by J. Richardson, Rivised and considerably enlarged by Sir Charles Wilkins and F. Johanson, London.

(12) 1829 - A Dictionary Persian - English, compiled chiefly from the Borhani Qatiu (برهان قاطع) and Moontajab ool-Loghat (منتخب‌اللغات جهانی [کذا]) and carefully compared with the best dictionaries of that language; by (منتخب‌اللغات شاه جهانی) Ramdhan, Calcutta.

(13) 1850 - A Pocket Dictionary of English and Persian; by Thornill Tucker, London.

(14) 1882 - A Dictionary Persian, Arabic and English; by Francis Johanson, London, 1420 p.

(15) 1892 - The Student's Enlarged English - Persian Dictionary pronouncing and explanatory; by Sohrabshaw Byrami, [India], 733 p.

(16) 1893 - A Comprehensive Persian - English Dictionary; by F. Steingass,

English Dictionary; by S. Haïm, Tehran, 643 p.

(۳۰) ۱۹۵۸ - فرهنگ بزرگ خیام انگلیسی و فارسی، تألیف بیژن ترقی، تهران، ۸۹۵ صفحه.

2
روسی

(1) 1869 - Dictionnaire Mofid (مفید), Persan - Arabe - Russe - Français; par M. Scharif, Petersbourg, 405 p.

(2) 1905-10 - Roussko - Persidsky slovar(کتاب‌اللغة الروسیة و الفارسیة); A. Th. Khachab, St. Petersbourg, 326 p.

(3) 1906 - Persidski - Russky; L. N. Demitriv, Mechhed, 329 p.

(4) 1914 - Polniy Persidsko - Russky slovar; Mirza Abdullah Gaffarov.
(به تصحیح کرس عضو آدکامی).

(5) 1936-7 - Russko - Persidsky slovar; P. A. Galunov, 2 vols., Moscou, 476 p.

(6) 1944 - Russko - Persidsko - Azerbaïdjansky slovar; Ali-Zadeh, Bakou, 358 p.

(7) 1945 - Bolchoï Russko - Persidsky slovar; Charafed - Din Kahramani (شرف‌الدین قهرمانی), Tehran.

(8) 1950 - Persidsko Russky slovar (28000 slov.); B. V. Miller, Moscou, 1151 p.

(9) 1953 - Persidsko - Russky slovar (35000 slov.); B. V. Miller, Moscou, 668 p.

3
فرانسوی

(1) 1840 - Dictionnaire Français - Arabe - Persan et Turc; par Alexandre Handjéri, 3 tomes, Moscou.

(2) 1866-76 - Dictionnaire Turc - Arabe -Persan, 2 parties, Leipzig, 980 p.

(3) 1869 - London.
(چاپ دوم در ۱۹۳۰ و چاپ سوم در ۱۹۴۷ در ۱۵۳۹ صفحه انتشار یافته است).

(17) 1904- An English - Persian Dictionary, compiled from original sources; by Arthur N. Wollaston, XIV + 462 p.
(نگاه کنید به شمارهٔ ۱۹).

(18) 1934 - 6 - New Persian - English Dictionary; by S. Haïm, 2 vols., XVL + 1078 and VIII + 1246 p.

(19) 1941-3 - The Larger English - Persian Dictionary; by S. Haïm, 2 vols., XVI + 1326 + 61 + 38 and 1321 p.
(چاپ دوم همان شمارهٔ ۱۷ است).

(20) 1944 - A Concise Dictionary of Persian Language; by E. H. Palmer, ed. 12, 364 p.
(متأسفانه به چاپ اول این لغت دسترسی نیافتم تا تاریخ چاپ اول به دست آید. چاپ پنجم آن در ۱۹۱۴ با تجدید نظر و ملاحظات لسترنج طبع شده است).

(22) 1949 - A Practical Dictionary of the Persian Language; by John Andrew Boyle, London, 193 p.

(23) 1952 - The One - volume English - Persian Dictionary; by S. Haïm, Tehran, 1466 + 12 p.

(24) 1953 - The Shorter English - Persian Dictionary; by S. Haïm, Tehran, 650 + 32 p.

(25) 1953 - The One-volume Persian - English Dictionary; by S. Haïm, Tehran, 1465 + 12 p.

(26) 1954 - Persian Vocabulary;by A. K. S. Lambton, Cambridge, XII+394 p.

(27) بی‌تاریخ A Dictionary of the Persian and English Languages; by Maulavi Fazal - i - Ali, Bombay.

(28) بی‌تاریخ A Dictionary of Persian into English and Urdu, [Introduction by S. C. P.], Allahabad, 904 p.

(29) 1954 - The Shorter Persian -

نگاه کنید به شمارهٔ یک از قسمت روسی.

(4) 1878 - Dictionnaire Manuel Français - Persan; par Nasseradin Chah, Tome 1 (A - D), Tehran, IX + 399 p[1].

(5) 1883 - Vocabulaire Français - Persan; par A. de Biberstein Kazimirski, Paris, 622 p.

(6) 1883 - Dictionnaire des homonymes (الفاظ متشابهه) ; par Mohammad Hassan Saniodolleh, Tehran, 40 p.

(7) 1885-7 - Dictionnaire Français - Persan; par J. B. Nicolas, 2 vols., Tehran, 790 et 924 p.

(8) 1908-14 - Dictionnaire Persan - Français; par le baron Jean Jacques Pierre Desmaisons, (publié par ses neveux), Rome, 4 vols., 927 + 1019 + 904 + 389 p.

(9) 1911 - Dictionnaire (Farhang) Français - Persan; par Mirza Mahmoud, Tehran, 1091 p.

(10) 1912 - Dictionnaire Persan - Français; par Adolphe Bregé, Leipzig, 647 p.

(11) 1916 - Farhang Ménu-Tchéhri (Dictionnaire Complet Persan - Français); par Manouchehr Nouri, Tehran, 332 p.

(12) 1930-1 - Dictionnaire Français - Persan; par Saïd Naficy, Tehran, 2 vols., 1097 + 1181 p.

(13) 1943 - Dictionnaire Français - Persan; par N. Golestani, Tehran, 788 p. (چاپ دوم در ۱۹۵۱).

(14) 1956-9 - Dictionnaire "Gaffari" Persan - Français, 5 vols., Tehran.
(الف - مجلس مشاوره).
(این فرهنگ ظاهراً با سه جلد دیگر در هشت جلد تمام خواهد شد).

4
لاتینی

(1) 1645 - Specimen Lexici Arabico - Persici - Latini; par Chr. Ravius, Lugduni.

(2) 1685 - Gazophylacium Linguae Persarum triplici linguarum clavi, Italicae, Latinae, Gallicae nec non specialibus praeceptis ejusdem linguae resteratum; par Angelo a Sto. Josepho, Amesterdami.

(3) 1780 - Lexici Arabico - Persico - Latinum, par Francisco Mesgnien Meninski; Vindo - bonae, 4 Vols.

(4) 1828 - Vocabulaire Latin, Persan et Coman, d'après un Manuscrit écrit en 1303; Provenant de la Bibliothèque de Pétrarque, publié par Jules de Klaproth, Paris.
"Mémoiresrelatifs à L'Asie" (در جزو کتاب
در صفحات ۱۱۳ تا ۲۵۶ طبع شده است)

(5) 1855-67 - Lexicon Persico - Latinum etymologicum, cum linguis maxime cognatis Sanscrita et Zendica et Pahlevica comparatum, e lexicis Persice scriptis Borhani Qàti, Haft Qulzum et Bahari Agam et Persico - Turcico Farhangi - Shuuri confectum, adhibitis etiam Castelli, Meninki, Richardson et aliorum operibus et auctoritate scriptorum Persicorum adautum. Accedit appendix vocum dialecti antiquioris, Zend et Pazend, 2 vols., Bonnae (avec supplément).

5
آلمانی

(1) 1937 - فرهنگ تربیت، فارسی - آلمانی، تألیف غلامعلی تربیت، ۵۶۸ صفحه، طهران.

---

۱ - در «دیباچه از قول طبع‌کنندهٔ کتاب» نوشته شده است: «از آنجا که در پیشگاه ضمیر منیر مقدس (یعنی ناصرالدین شاه) محقق است که علم و دانستن زبان فرانسه از معاشرت و مرابطه با دول و تحصیل این زبان را در میان رعایای خود منتشر و معمول نماید و خود به نفس نفیس همایون بذل مجاهدت فرموده مجموعه‌ای از لغات معمولهٔ کثیرالاستعمال فرانسه را جمع و معانی آنها را به زبان فارسی نگاشته بعبارهٔ اخری لغتی جامع از فرانسه به فارسی تألیف و تصنیف فرمودند.»

(2) 1941 - Deutsch - Iranisch Wörterbuch; von P. Heidari und E. Ataï, Tehran, 477 p.

(3) 1958 فرهنگ جیبی تربیت، آلمانی - فارسی، تألیف غلامعلی تربیت، ۶۷۸ صفحه. (چاپ سوم).

(4) 1958 فرهنگ بزرگ محیط آلمانی - فارسی تألیف مهندس م. سپهبدی و محمّد عباسی، تهران.

6
ارمنی

(1) 1826 - Bararan Barsgeren ost garki haygagan aybubenitz; Hàrtun Amirahi Bezjian, Konstantinopolis, 715 p.

(2) 1933 - Bararan Barsgeren hayeren; Garegin H. Giragosian, Tehran, X + 785 p.

7
ایتالیایی

(1) 1832 - Turco - Arabo o Persico, Ridotto sul lessico di Meninski; A.

مآخذ این گفتار

1) Catalogue of the Library of the India Office; 2 vols., part VI, London, 1937, 571 p.

2) Catalogue of the Library of His Majesty's Legation at Teheran; 1935, ff. I + 227.

3) A Selected and Annotated Bibliography; by H. Farman [Farmaïan], Washington.

4) List of Works in the New York Public Library Relating to Persia, New York, 1915 VI + 151 p.

5) Persische Bibliographie, Berlin, 1920, 70 p.

6) Bibliographie de la Perse (فهرست کتب فارسی); par Moïse Schwab, Paris, 1875, 152 p.

7) A Catalogue of books relating to Persia; Collected by Shigeru Araki, compiled by Otoya Tanaka, Tokyo,1934,157 p.

8) Istanbul Universitesi Kütüphanesi. Farsça Basmalar Katalogu; Fehmi Edhem Karatay, Istanbul, 1949, 200 p.

9) Bibliothca Orientalis (Manuel de Bibliographie Orientale); par J. Th. Zenker, 2 vols., Leipzig, 1861, 615 p.

10) Catalogue of Printed Books Published before 1932 in the Library of the Royal Asiatic Society; London, 1940, 541 p.

11) Bibliographie analytique de l'Afghanistan; par Mohammed Akram (l'Ouvrages parus hors l'Afghanistan), Paris 1947, 504 p.

12) A Catalogue of the Persian Printed Books in the British Museum; compiled by Edwards, London, 1922, 967 p.

13) A Bibliography of Persia; by Arnold Wilson, Oxford, 1930, X + 253 p.

14) Bibliographie Française de l'Iran; par Dr. Mohsen Saba, Deuxième édition, Téhéran, 1951, XXVI + 297 p.

تهران، ۱۷ دی ۱۳۳۵

* * *

بخش سوم

دهخدا

دکتر محمّد معین

دهخدا

۱ - ترجمهٔ احوال[۱]

علی‌اکبر دهخدا در حدود سال ۱۲۹۷ هـ.ق. در تهران متولد شد. پدر دهخدا خانباباخان که از ملاکان متوسط قزوین بود، پیش از ولادت وی از قزوین بتهران آمد و در این شهر اقامت گزید. هنگامی که علی‌اکبر دهخدا ده ساله بود پدر وی وفات کرد، و دهخدا با توجه مادر خود به تحصیل ادامه داد.

در آن زمان یکی از فضلای عصر به نام شیخ غلامحسین بروجردی برای تعلیم و تربیت دهخدا تعیین شد. وی حجره‌ای در مدرسهٔ حاج شیخ هادی (در خیابان حاج شیخ هادی) داشت، و مردی مجرد و بتدریس زبان عربی و علوم دینی مشغول بود. استاد دهخدا غالباً اظهار میکردند که هر چه دارند، بر اثر تعلیم آن بزرگ‌مرد بوده است. بعدها که مدرسهٔ سیاسی در تهران افتتاح شد، دهخدا در آن مدرسه مشغول تحصیل گردید.[۲] معلم ادبیات فارسی آن مدرسه محمّدحسین فروغی مؤسس روزنامهٔ تربیت و پدر ذکاءالملک فروغی بود، و آن مرحوم گاه تدریس ادبیات کلاس را به عهدهٔ دهخدا می‌گذاشت. چون منزل دهخدا در جوار منزل مرحوم آیةالله حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بود، وی از این حسن جوار استفادهٔ کامل میبرد و با وجود صغر سن مانند اشخاص سالخورده از محضر آن بزرگوار بهره‌مند میگشت. در همین ایام به تحصیل زبان فرانسه پرداخت. بعداً هنگامی که معاون‌الدوله غفاری به سفارت ایران در بالکان منصوب شد، دهخدا را با خود به اروپا برد، و استاد دو سال در اروپا و بیشتر در

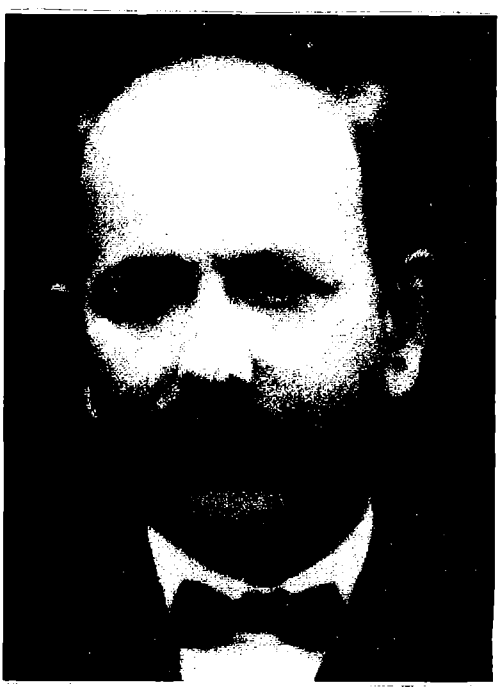

دهخدا در جوانی

---

۱ - اصل این مقاله در مقدمهٔ «مجموعهٔ اشعار دهخدا» به اهتمام دکتر محمّد معین به چاپ رسیده است و اینک با تجدید نظر در اینجا درج می‌شود.

۲ - طبق ترجمهٔ احوالی که به خط مرحوم دهخدا نزد آقای حسن زهاورد است، سه ماه آخر دورهٔ مدرسهٔ سیاسی را در آن مدرسه تحصیل کردند.

وین پایتخت اتریش اقامت داشت، و در آنجا زبان فرانسه و معلومات جدید را تکمیل کرد.

مراجعت دهخدا به ایران مقارن با آغاز مشروطیت بود، و از آن موقع با همکاری مرحوم جهانگیرخان و مرحوم قاسم‌خان روزنامهٔ صور اسرافیل را منتشر کرد[۱] و آن از جراید معروف و مهم صدر مشروطیت بود. جذاب‌ترین قسمت آن روزنامه ستون فکاهی بود که به عنوان «چرند پرند» به قلم استاد و با امضای «دخو» نوشته میشد، و سبک نگارش آن در ادبیات فارسی بی‌سابقه بود و مکتب جدیدی را در عالم روزنامه‌نگاری ایران و نثر معاصر پدید آورد. وی مطالب انتقادی و سیاسی را با روش فکاهی در طی آن مقالات منتشر میکرد.

پس از تعطیل مجلس شورای ملی در دورهٔ محمّدعلی شاه، دهخدا را با جمعی از آزادیخواهان به اروپا تبعید کردند.

وی در پاریس با علامه محمّد قزوینی معاشر بود، سپس به سویس رفت و در «ایوردن»[۲] سویس نیز سه شماره از «صوراسرافیل» منتشر کرد.[۳] آنگاه به استانبول رفته با مساعدت جمعی از ایرانیان که در ترکیه بودند روزنامه‌ای به نام «سروش» به زبان فارسی انتشار داد که در حدود پانزده شماره منتشر شد. پس از اینکه مجاهدین تهران را فتح کردند و محمّدعلی شاه خلع گردید، دهخدا از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد، و با استدعای احرار و سران مشروطیت از عثمانی به ایران بازآمده به مجلس شورای رفت.

در دوران جنگ بین‌المللی اول، دهخدا در یکی از قرای چهارمحال بختیاری منزوی بود و پس از جنگ به تهران باز گشته از کارهای سیاسی کناره گرفت، و به خدمات علمی و ادبی و فرهنگی مشغول شد، و مدتی ریاست دفتر (کابینه) وزارت معارف، ریاست تفتیش وزارت عدلیه، ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی و سپس ریاست مدرسهٔ عالی حقوق و علوم سیاسی تهران به او محول گردید، و از آن زمان تا پایان حیات بیشتر به مطالعه و تحقیق و تحریر مصنفات گرانبهای خویش مشغول بود.

علامه دهخدا در ساعت شش‌وسه ربع بعدازظهر روز دوشنبهٔ هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ هـ.ش. در خانهٔ مسکونی خویش واقع در خیابان ایرانشهر (جلال بایار) به رحمت ایزدی پیوست. جنازهٔ آن مرحوم در

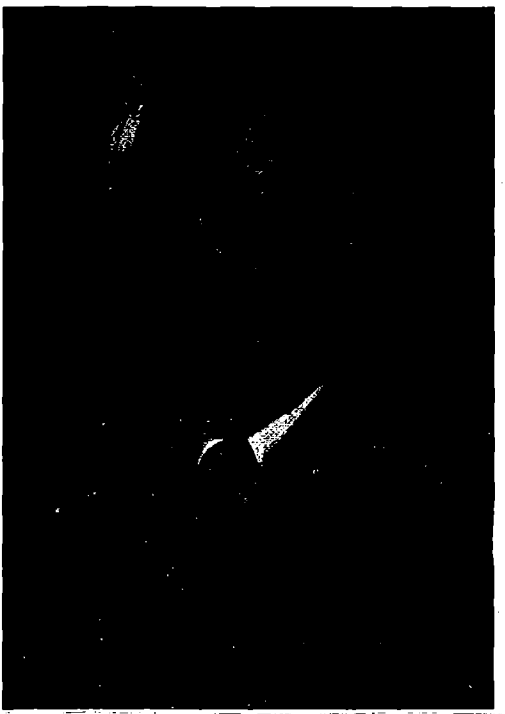

دهخدا در جوانی

بامداد روز چهارشنبه به شهر ری مشایعت و در ابن‌بابویه در مقبرهٔ خانوادگی مدفون گردید[۴].

۲ - آثار دهخدا

۱ - امثال و حکم - دهخدا خود نقل میکرد که در کودکی شبی بالای بام خوابیده بود و دربارهٔ یکی از مثلهای متداول در زبان فارسی می‌اندیشید، از اسم «مثل» آگاه نبود، همین قدر درک میکرد که آن

---

۱ - شمارهٔ اول صور اسرافیل به تاریخ پنجشنبهٔ ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ هـ. ق. و شمارهٔ ۳۲ در ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ هـ. ق. منتشر شده است.

2 - Iverdon.

۳ - شمارهٔ سوم در ۱۵ صفر ۱۳۲۷ هـ. ق. مطابق ۸ مارس ۱۹۰۹ م. منتشر شده.

۴ - برای اطلاع بیشتر بر شرح احوال کامل دهخدا رجوع شود به مقدمهٔ دیوان دهخدا و مقدمهٔ گزیدهٔ امثال و حکم دهخدا و مقدمهٔ مقالات دهخدا هر سه به کوشش دکتر دبیرسیاقی و تکملهٔ همین مقدمه.

دهخدا (رئیس دانشکدهٔ حقوق) و تاگور شاعر و فیلسوف هندی و استادان و دانشجویان دانشکدهٔ حقوق - اردیبهشت ۱۳۱۱ هـ. ش.

جمله از نوع کلمات و لغات معمول نیست. قلم برداشت و چند تا از آن نوع یادداشت کرد. این نخستین قدمی بود که در راه تدوین امثال و لغات پارسی برداشت. وی سالیان دراز به تدوین لغت‌نامهٔ کبیر خود پرداخت و امثال را هم مانند لاروس بزرگ (۶ و ۸ جلدی) داخل لغات کرده بود. مرحوم اعتمادالدوله قراگزلو وزیر معارف وقت بدان سبب که طبع لغت‌نامه با وسایل آن عهد میسر نبود، از ایشان درخواست کرد امثال و حکم را از یادداشتها مجزا کند و جداگانه منتشر سازد. استاد نیز موافقت کرد و از میان یادداشتهای خود آنچه مثل، حکمت، اصطلاح و حتی اخبار و احادیث بود، بیرون کشید و مجموع را به نام «امثال و حکم» در چهار مجلد به سالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۱۱ در تهران به همت مرحوم قراگزلو به طبع رسانید، و در پایان کتاب فهرست اعلامی بر آن افزود.

گروهی خرده گرفتند که عنوان کتاب «امثال و حکم» است ولی در طی آن، اصطلاحات و کنایات و اخبار و احادیثی که مثل نیستند، فراوان آمده. دهخدا به نگارنده اظهار داشت: من خود متوجه این نکته بودم، ولی از انتخاب عنوانی مطول نظیر «امثال و حکم و مصطلحات و کنایات و اخبار و احادیث...» خودداری و به عنوان سادهٔ «امثال و حکم» اکتفا کردم. راه دیگر هم حذف اصطلاحات و کنایات و غیره بود، که اگر استاد بدین کار دست می‌یازید، خوانندگان کتاب خود را از فواید بسیار محروم میکرد.

نکتهٔ دیگر در باب این کتاب، نداشتن مقدمهٔ آن است. اصولاً، استاد علامه در باب مقدمهٔ کتابهای خود احتیاطی عجیب مقرون به وسواس داشت. در پاسخ سؤال نگارنده، راجع به‌علت عدم تحریر مقدمه برای امثال و حکم اظهار داشت: «در زبان فرانسوی هفده لغت پیدا کردم که در فرهنگهای عربی و فارسی همهٔ آنها را «مثل» ترجمه کرده‌اند و در فرهنگهای بزرگ فرانسوی، تعریفهایی که برای آنها نوشته‌اند، مقنع نیست و نمی‌توان با آن تعریفات آنها را از یکدیگر تمیز داد. ناگزیر توسط یکی از استادان فرانسوی دانشکدهٔ حقوق نامه‌ای به فرهنگستان

فرانسه نوشتم و اختلاف دقیق مفهوم آن هفده لغت را خواستار شدم. پاسخی که رسید، تکرار مطالبی بود که در لغت‌های فرانسوی آمده بود، و به‌هیچ‌وجه مرا اقناع نکرد. ازاین‌رو از نوشتن مقدمه و تعریف مثل و حکمت و غیره خودداری کردم. و کتاب را بدون مقدمه منتشر ساختم.[۱]

استاد فقید بهمنیار به نگارنده اظهار داشتند که خود چند سال به تدوین امثال پارسی مشغول بودند و چون امثال و حکم دهخدا منتشر گردید از ادامهٔ کار و طبع نوشته‌های خود صرفنظر نمودند، ولی بعدها یادداشتهای خود را در تعریف «مثل» و تقسیم آن، در مجلهٔ یغما دوره‌های دوم و سوم چاپ کردند، و می‌توان این سلسله مقالات را مدخل و مقدمهٔ امثال و حکم دهخدا دانست.

انتشار امثال و حکم دهخدا در ۱۳۱۱ در مجامع ادبی تهران به‌منزلهٔ حادثه‌ای ادبی تلقی شد، و در انجمن ادبی ایران که در منزل مرحوم افسر بر پا میشد، مجلسی به افتخار استاد دهخدا بدین مناسبت تشکیل گردید و استاد فروزانفر شرحی مشبع در باب شخصیت علامه و مزایای دورهٔ امثال و حکم بیان کردند.

۲ - ترجمهٔ عظمت و انحطاط رومیان[۲] - تألیف منتسکیو[۳]. استاد این کتاب را در جوانی ترجمه کرده‌اند ولی تاکنون به طبع آن اقدام نشده.

۳ - ترجمهٔ روح‌القوانین[۴] - تألیف مونتسکیو. این کتاب را نیز استاد در جوانی ترجمه کرده‌اند و هنوز چاپ نشده است.

۴ - فرهنگ فرانسه به فارسی - استاد از آغاز جوانی تا اواخر عمر به تألیف فرهنگ فرانسه به فارسی مشغول بودند. مواد این کتاب فراهم گردیده؛ و آن شامل لغات علمی، ادبی، تاریخی، جغرافیایی و طبی زبان فرانسه با معادل آنها در زبانهای فارسی و عربی است. مرحوم دهخدا این معادلها را با تتبع دقیق در سالیان متمادی از متون امهات کتب فارسی و عربی استخراج کرده‌اند. این کتاب نیز به طبع نرسیده است.

۵ - ابوریحان بیرونی - شرح حال ابوریحان محمّدبن احمد خوارزمی بیرونی که مقارن هزارهٔ تولد بیرونی تألیف و به جای پنج شمارهٔ مجلهٔ آموزش و پرورش از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ در مهرماه ۱۳۲۴ منتشر گردیده، و سپس عین آن در لغت‌نامه تجدید طبع شده است.

۶ - تعلیقات بر دیوان ناصرخسرو - دیوان قصاید و مقطعات حکیم ناصرخسرو به ضمیمهٔ روشنایی‌نامه و سعادت‌نامه به تصحیح مرحوم حاج سیّدنصرالله تقوی و مقدمهٔ آقای تقی‌زاده و تعلیقات آقای مینوی در تهران به سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ ه.ش. به طبع رسیده است. یادداشتهای علامه دهخدا در تصحیح اشعار و بعضی نکات با مقدمه‌ای دلکش از صفحهٔ ۶۱۹ دیوان مزبور به بعد چاپ شده است. بعدها نیز مرحوم ادیب پیشاوری در تصحیح برخی اشعار ناصر نظراتی

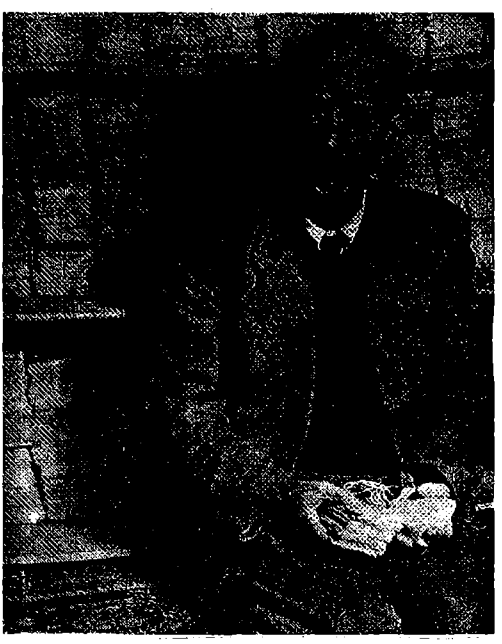

دهخدا - ۱۳۲۵ ه. ش.

---

۱ - یادداشتهایی دربارهٔ مقدمهٔ امثال و حکم به‌طور پراکنده از مرحوم دهخدا باقی‌مانده است که پس از تنظیم در آغاز گزیدهٔ امثال و حکم دهخدا نقل گردیده است. (م. د).

2 - De la Grandeur et de la Décadence des Romains.

3 - Montesquieu.

4 - L´Esprit des lois.

اظهار کرده‌اند که در پایان دیوان خود آن مرحوم که به اهتمام مرحوم عبدالرسولی در ۱۳۱۲ در تهران طبع شده، به عنوان «رسالهٔ نقد حاضر»[1] به چاپ رسیده است. آقای مسرور هم در مجلهٔ ارمغان سال دوازدهم انتقاداتی بر تصحیحات استاد منتشر کرده‌اند.

۷ - دیوان سیّدحسن غزنوی - دیوان سیدحسن غزنوی ملقب به اشرف، به اهتمام آقای مدرس رضوی در تهران به سال ۱۳۲۸ به طبع رسیده است. آقای مدرس پس از اتمام متن دیوان، آن را به‌نظر علامه دهخدا و استاد فروزانفر رسانیدند و یادداشت‌های ایشان را در تصحیح اشعار در پایان کتاب جای دادند. تصحیحات مرحوم دهخدا در صفحات ۳۶۱ - ۳۷۶ آن کتاب مندرج است. اینک نمونهٔ تصحیحات:

در صفحهٔ ۲۳۹ آمده:

ابر رحمت مهتر زان دست چون جیحون فرست
تشنگان را شربتی گر ممکن است اکنون فرست.

مرحوم دهخدا تصحیح کرده‌اند: ابر رحمت، مهترا... استاد فروزانفر هم چنین تصحیح کرده‌اند.

در صفحهٔ ۳۴۳ آمده:

خود بهر تو چرخ کهنه و دولت نو
هر یک بدو دست میبرد تیغ تو رو.

مرحوم دهخدا و استاد فروزانفر تصحیح کرده‌اند: میزند تیغ.

۸ - دیوان حافظ - مرحوم دهخدا یک بار دیوان حافظ چاپ خلخالی (تهران ۱۳۰۶ هـ.ش.) را پس از طبع و انتشار تصحیح کردند و بار دیگر دیوان خواجه مصحح علامه محمّد قزوینی (تهران ۱۳۲۰ هـ.ش.) را پس از انتشار تصحیح نمودند.

نگارنده آنچه را که استاد در حواشی نسخهٔ دیوان طبع قزوینی یادداشت کرده بودند در مجلهٔ دانش سال دوم شمارهٔ هشتم به طبع رسانیده، و امیدوار است روزی نیز تصحیحات ایشان را که در حواشی نسخهٔ خلخالی نوشته‌اند، انتشار دهد.

بی‌مناسبت نیست که نمونه‌ای از تصحیحات و نظرات استاد را در این باب ایراد کند.

۱ - در دیوان حافظ آمده:

حافظ مرید جام می است[2] ای صبا برو
وز بنده بندگی برسان شیخ جام را.

ادیبان در معنی این بیت به اشکال برخورده‌اند، چه شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل، دو قرن پیش

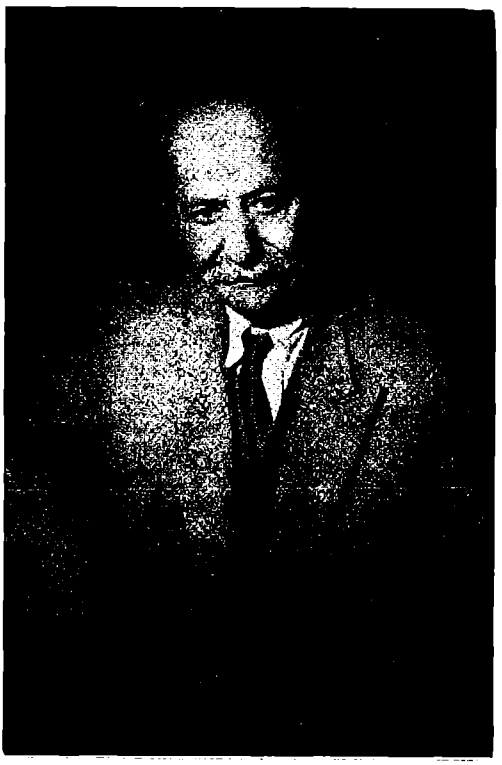

دهخدا - ۱۳۳۰

از حافظ میزیسته است. ناگزیر تأویلات نابجایی در این باب کرده‌اند. در نسخهٔ خطی دیوان حافظ مورخ به سال ۸۱۲ بنا به نقل آقای دکتر خانلری در مجلهٔ یغما، در مصراع دوم «شیخ خام» آمده. مرحوم دهخدا حدس زده‌اند «جام» در مصراع اول نیز در اصل «خام» بوده است، اینچنین:

حافظ مرید «خام می» است، ای صبا برو
وز بنده بندگی برسان شیخ خام را...

«خام می» برابر «می‌پخته» (= میفختج [معرّب]) است. به قول نظامی عروضی «فصحا دانند و بلغا شناسند» که چه اندازه لطف در این بیت نهفته است و چه حدت نظر در تصحیح این بیت نمودار است.[3]

۲ - حافظ گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند.

---

۱ - از صفحهٔ ۲۱۸ به بعد. ۲ - نسخه بدل: جام جمست.
۳ - صرف نظر از اینکه گفتهٔ حافظ چه بوده.

مرحوم دهخدا نوشته‌اند:

عبارت این مصراع از مرصادالعباد شیخ نجم‌الدین رازی برداشته شده است، و عبارت او این است: «و چون در بنات ارواح نورانی حرارتی که مایهٔ محبت است و کدورتی که خمیرمایهٔ تواضع و عبودیت است اندک بود و به کمال نبود **بار امانت معرفت نتوانست کشید** و در قطارهٔ آب و گل حیوانی که صفا و نورانیت به کمال نبود باز **بار امانت نتوانست کشید**، مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو که... تا **بار امانت** را مردانه و عاشقانه در دوش جان کشد...»

و معلوم است که شیخ (نجم‌الدین) «اَبَین» را در آیه[1] «نتوانست» تأویل و تفسیر کرده و خواجه نیز همان را آورده است:

۹ - دیوان منوچهری - دیوان منوچهری را دهخدا از روی قریب بیست نسخهٔ خطی و چاپی تصحیح کرده‌اند. از جملهٔ تصحیحات ایشان موارد ذیل است:

۱ - در نسخ خطی و چاپی دیوان منوچهری بیتی است به صورذیل:

مجره چون صبا که اندر اوفتد

بـــرون نـــجوم او هـــبای او

صهیا برواو هیای

بدون بنای

چودربنای

بدان خوبیای

بیت مذکور با صورتهای فوق به هیچوجه مفهوم نیست. دهخدا آن را چنین تصحیح کرد و همهٔ ادیبان پذیرفتند:

مجره چون ضیا که اندر اوفتد

بـــروزن و نـــجوم او هـــبای او.

۲ - نیز در دیوان منوچهری آمده:

نرگس بسان چرخ یکی پره آسیاست

آن چرخ آسیا که ستون زمردین کنی.

مرحوم دهخدا به جای «یکی پره» تصحیح کرده‌اند: به شش پره ... به قیاس بیت ذیل از منوچهری:

بر سر هر نرگسی ماهی تمام

شش ستاره بر کنار هر مهی.

علامهٔ فقید بخشی از یادداشتهای مذکور را برای تدوین در اختیار استاد بهمنیار که چندی در لغت‌نامه با ایشان همکاری میکردند، گذاشتند، ولی پس از مدتی آنها را مسترد داشتند. بعدها از نگارنده این امر را خواستار شدند، و مدتی این جانب به قراءت و مطالعهٔ آنها پرداخت. یادداشتهای آن مرحوم در این باب در حواشی نسخ چاپی و نسخ خطی متعدد متفرق است وعلاوه بر آنها در دفتری بزرگ و فیشهای بسیار مطالبی نوشته‌اند. این یادداشتها بسیار نفیس است ولی به‌علت تفرقهٔ آنها و طول مدتی که استاد در اشعار منوچهری امعان نظر کرده‌اند، مطالب متناقض و متضاد بسیار است، و چون تاریخ هم ندارد، معلوم نیست آخر نظر استاد چه بوده و ناسخ کدام است و منسوخ کدام؟ تهذیب و تنقیح و تدوین یادداشتهای مذکور لااقل دو سال وقت میگیرد، با این همه نگارنده امیدوار است وی را توفیق و فرصتی دست دهد تا این مهم را -که بخشی از آن تاکنون انجام شده - بسامان رساند.

۱۰ - دیوان فرخی - دیوان فرخی را استاد علامه از روی نسخ متعدد خطی و چاپی تصحیح کرده‌اند. در آن زمان گروهی از فاضلان عصر در محضر ایشان حاضر میشدند و در تصحیح اشعار تبادل نظر میکردند. نمونه‌ای از این تصحیحات:

۱ - فرخی قصیده‌ای دارد به مطلع:

تا دل من ز دست من بستدی

سربسر ای نگار دیگر شدی.[2]

در ضمن این قصیده در مدح خواجه عمید حامدبن محمّد المهتدی آمده:

ای همه حری و همه مردمی

وی همه رادی و همه بخردی

رادی را تـــو اول و آخـــری

حری را تو واضع و واجدی.

مصراع دوم بیت اخیر بدین‌سان متناسب با مصراع اول نمی‌نماید. در حاشیهٔ همان صفحه، نسخه بدل بخش اخیر مصراع دوم چنین آمده: تو مقطع و مأخذی، که آنهم صحیح به نظر نمیرسد. مرحوم دهخدا مصراع دوم را با امعان نظر در نسخه بدل چنین تصحیح کرده‌اند: حرّی را تو ضظغ و ابجدی. و «ابجد و ضظغ بودن» به‌معنی اول و آخر

---

۱ - انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال، فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان، انه کان ظلوماً جهولا (سورهٔ ۳۳ [الاحزاب] آیهٔ ۷۲).

۲ - دیوان چ عبدالرسولی ص ۳۹۸.

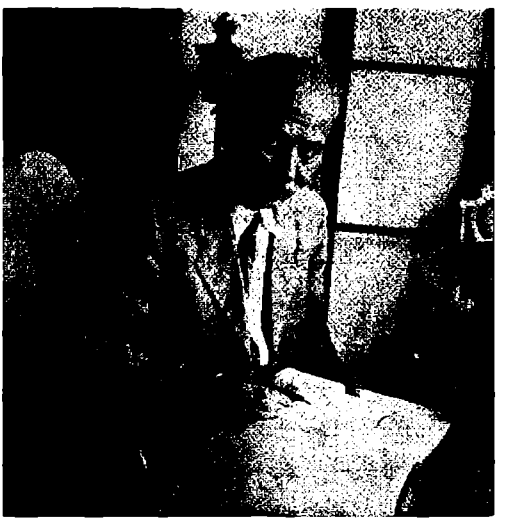

دهخدا - ۱۳۲۶ هـ. ش.

بودن، قابل مقایسه است با l'alpha et l,oméga در زبان فرانسوی.

۲ - در رباعیی آمده[۱]:

صد ره گفتم که با من از عهد مخند
تا من به تو باشم از جهانی خرسند
این بنده ترا نیاید امروز پسند
هین خیز و دهل ده چو مه رفت ببند.

بیت دوم صحیح نیست. مرحوم دهخدا چنین تصحیح کرده‌اند:

این پند ترا نیامد آن روز پسند
هین خیز و دهل ده چو بنپذیری پند.

۳ - در همین صفحهٔ دیوان، این رباعی به نام فرخی آمده:

ای شاه چه بود اینکه ترا پیش آمد
دشمنت هم از پیرهن خویش آمد
از محنتها محنت تو بیش آمد
از ملک پدر بخش تو مندیش آمد.

مرحوم دهخدا نوشته‌اند: «این قطعه مال بوبکر ربابی یا علی مکی است.»

اِسناد اخیر مسبوق به سابقهٔ ذیل است: در تاریخ بیهقی در فروگرفتن امیرمحمّد و بردن او به قلعهٔ «مندیش» به امر برادرش سلطان مسعود، بیهقی گوید:[۲] «و یکی بود از ندمای این پادشا[۳]، و شعر و ترانه خوش گفتی، بگریست و پس بدیهه نیکو گفت، شعر:

ای شاه چه بود این که ترا پیش آمد...»

۴ - مرحوم دهخدا حدس زده‌اند «یکی» در اصل «مکی» بوده به استناد این بیت منوچهری:

یکی چون معبد مطرب، دوم چون زلزل رازی
سیم چون ستی زرین، چهارم چون علی مکی[۴].

۱۱ - دیوان مسعود سعد - قسمتی از دیوان مسعود سعد سلمان را نیز دهخدا تصحیح کردند که تا کنون به چاپ نرسیده. اینک نمونه‌ای از آن:

در دیوان مسعود آمده:

ای طالع نگون من ای کژرو حرون
ای نحس بی‌سعادت و ای خوف بی‌رجا!
خرچنگ آیتی و خداوند تو قمر
آبیست سوزش تن و جان از شما چزا[۵].

بیت اخیر معنایی محصل ندارد. دهخدا چنین تصحیح کرده‌اند:

خرچنگ آبیی و خداوند تو قمر
آبی‌است، سوزش تن و جان از شما چرا؟

خرچنگ (سرطان) در نظر احکامیان، آبی (منسوب به عنصر آب) است، و خداوند (کدخدای) برج مذکور قمر (ماه) نیز آبی محسوب میشود.

۱۲ - دیوان سوزنی - در کتابخانهٔ استاد[۶] نسخه‌ای از دیوان سوزنی سمرقندی است که تمام آن را تصحیح کرده‌اند. اینک نمونه‌ای از آن:

۱ - در دیوان مزبور، ص ۵۱ آمده:

اژدها باش بر خزینهٔ علم
که چنین جای جای کرسه نیست.

استاد چنین تصحیح کرده‌اند:

که چنین جای، جای کربسه نیست.

۲ - در همین صفحه آمده:

به بدو شاه مرا بدو مکرمت فرمای
که این ز حیوان نیکوترین و ان ز نبات.

دهخدا تصحیح کرده‌اند:

به بُرّ و شاة مرا بِرّ و مکرمت فرمای
که این ز حیوان نیکوترین و آن ز نبات.

---

۱ - دیوان، ص ۴۴۵. ۲ - چ فیاض ص ۷۵.

۳ - امیرمحمّدبن محمود غزنوی.

۴ - در دیوان منوچهری چ دبیرسیاقی، ص ۱۰۹ متن «علی بیگی» و حاشیه «علی مکی» آمده.

۵ - با زاء منقوط. دیوان مسعود مصحح یاسمی، ص ۲.

۶ - که اکنون متعلق به سازمان لغت‌نامه است.

بر اول به ضم اول و تشدید دوم یعنی گندم و شاة یعنی گوسفند، برّ دوم به کسر اول و تشدید دوم یعنی نیکویی و احسان.

اینک که بعض ادیبان در صدد تصحیح و طبع دیوان مذکور هستند، سزاوار است از نسخه و تصحیحات آن مرحوم استفاده کنند.

۱۳ - لغت فرس اسدی - تصحیحات لغت فرس اسدی به قلم استاد در طی سالهای متمادی در حواشی دو نسخهٔ چاپ پاول هرن و چاپ مرحوم عباس اقبال یادداشت شده است. نمونه‌ای از این تصحیحات: در نسخهٔ چاپ اقبال، ص ۳۳ آمده:

زیب

خسرو نوشاد است در روم نوشروان شاهش کرد، فردوسی گوید:

شد از زیب خسرو چو خرم بهار [کذا]

بهشتی پر از رنگ و روی بهار [کذا]

مرحوم دهخدا نوشته‌اند: خسن و خسین دختران مغاویه الخ. «زیب خسرو، نوشاد است در روم. نوشروان شاهش کرد یعنی آن را شاه نوشروان ساخت. زیب خسرو نام شهری است که انوشروان ساخت:

یکی شهر فرمود نوشین‌روان

بدو اندرون آبهای روان

بزرگان روشندل و شادکام

ورا زیب خسرو نهادند نام

چو شد زیب خسرو چو خرم بهار

بهشتی پر از رنگ و بوی و نگار...[1]

از این زیب خسرو مرا سود نیست

که بر پیش درگاه من تود نیست...

بدو گفت کاین زیب خسرو تراست

غریبان و این خانهٔ نو تراست

قسمتی از این تصحیحات در مجلهٔ یغما و مجلهٔ دانش به طبع رسیده است.

۱۴ - صحاح‌الفرس - از صحاح‌الفرس که دومین کتاب لغت فارسی موجود است، تا کنون سه نسخه به دست آمده است که یک نسخه متعلق به کتابخانهٔ استاد دهخداست، و استاد آن را تصحیح کرده و مقدمه‌ای برای آن نوشته‌اند. آقای عبدالعلی طاعتی نیز نسخهٔ نفیسی از این کتاب دارند و تصحیح این کتاب را به عنوان پایان‌نامهٔ دکتری ادبیات فارسی به عهده گرفته و یادداشتهای علامه دهخدا را در طی کتاب خود با ذکر مأخذ وارد کرده‌اند، و خوانندگان پس از طبع صحاح‌الفرس از آنها آگاه خواهند شد.

۱۵ - تصحیح دیوان ابن‌یمین - استاد دهخدا دیوان ابن‌یمین را تصحیح کرده‌اند و نسخهٔ مصحح ایشان اکنون در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است، و مرحوم رشید یاسمی در ترجمهٔ احوال ابن‌یمین از این کتاب استفاده کرده است.

۱۶ - تصحیح یوسف و زلیخا - مرحوم دهخدا نسخه‌ای خطی از یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی در کتابخانهٔ خود داشتند که تمام آن را و تصحیح و تحشیه کرده‌اند. ایشان بر خلاف بعض معاصران از جهت ارزش ادبی بدین کتاب علاقهٔ بسیار داشتند.

۱۷ - مجموعهٔ مقالات - مقالات اجتماعی سیاسی علامه به نام «چرند پرند» و همهٔ سرمقاله‌های روزنامهٔ صور اسرافیل چاپ تهران (به استثنای نمرهٔ بیستم که هر دو مقاله به قلم مرحوم جهانگیرخان

دهخدا - ۱۳۳۳ هـ. ش.

۱ - همان بیت است که با تصرفی در لغت فرس آمده.

دهخدا و نی‌نی آل بویه - خرداد ۱۳۳۴ (نوشته به خط مرحوم دهخداست)

است)[۱] و صور اسرافیل چاپ ایوردن سویس[۲] و روزنامهٔ سروش[۳] طبع استانبول و ایران کنونی چاپ تهران[۴] و آفتاب (روزنامهٔ نیم‌رسمی دورهٔ ناصرالملک در تهران) و چند مقاله در روزنامهٔ «شوری»[۵] چاپ تهران طبع شده است. آقای سعید نفیسی مقالات «چرند پرند» ایشان را از روزنامهٔ صوراسرافیل تهران استخراج کرده و در «شاهکارهای نثر فارسی معاصر» تهران ۱۳۳۰ به طبع رسانیده‌اند. نگارندهٔ این سطور بر آن است که مجموعهٔ مقالات مذکور را در یک مجلد به دسترس خواستاران آثار استاد بگذارد.

۱۸ - پندها و کلمات قصار - استاد مجموعه‌ای دارد شامل جمله‌های کوتاه و حاوی مطالب فلسفی و اخلاقی نغز، به سبک پندهای[۶] لاروشفوکو.[۷] این مجموعه به طبع نرسیده است.

۱۹ - دیوان دهخدا - استاد دهخدا که در نظم و نثر متبحر و مخصوصاً در دواوین شعرای قدیم تتبع داشت، و سالها به تصحیح دیوان گویندگان بزرگ مشغول بود، گاه به سرودن اشعار اقبال میکرد. اشعار دهخدا را می‌توان به سه قسم تقسیم کرد:

نخست: اشعاری که به سبک متقدمان سروده. بعضی از این نوع دارای چنان جزالت و استحکامی است که تشخیص آنها از گفته‌های شعرای قدیم دشوار می‌نماید. مثنوی ذیل از این قسم است.

ان شاءالله گربه است

دیر بامی امام ده به مسجد میرفت. جامه‌اش به سگی باران‌دیده بسایید. امام چشم بر هم نهاده گفت: «ان شاء الله گربه است». حکایت منظوم ذیل مأخوذ از این مثل است. ع. ا. دهخدا:

گردن و سینه در شکم مدغم[۸]
پای تا سر چو خُم تمام شکم
هیچ نه جز عمامه و شکمی
کلمی ضخم[۹] برفراز خمی
قوز سالوسیش به پشت چو یوز
معنی صدق «قوز بالا قوز»
بر زبان ذکر و خاتمش بیمین
سبحه در دست و پینه بار جبین
ریش انبوه پر ز اشپش و کک
زیر او اوفتاده تحت حنک
همچو آن توبرهٔ کَهْ آکنده
بند بر کلگی درافکنده

۱ - جمعاً ۳۲ نمره.
۲ - جمعاً ۳ نمره.
۳ - جمعاً ۱۴ نمره.
۴ - مقالات فکاهی.
۵ - به مدیریت مرحوم ناصرالاسلام.
6 - Maximes.
7 - La Rochefoucauld.
۸ - در هم آمیخته.
۹ - درشت.

دهخدا و تی‌تی و معین - خرداد ۱۳۳۴

چون جهودانه[۱] چرب و چیل ودرشت
هر کفی را چهار پنج انگشت
ناخنان پر ز چربی‌بن مو
بسکه تخلیل[۲] لحیه گاه وضو
از دو سو گرد و خاک ره بیزان
شال و بند اِزار آویزان
پیرهن شوخگن، قبا ناپاک
آستین‌ها گشاده و یقه چاک
ته رنگ حنا به ریش دو مو[۳]
کوه‌ها در میان و دور از رو
فلفل و زردچوبه روی نمک
بر نسیج چپار[۴] فضلهٔ کک
خفیش ذکر و کسکسهٔ[۵] سینش
رفته از درب چین به سقسینش[۶]
بس که چالشگری[۷] به قصد ثواب
در هم آمیخته خل[۸] و ژفکاب[۹]
ز آستین گشاد و پاچهٔ باز
بغل و کش عیان چو چرم گراز
دیده باشی اگر چو من این نوع
نز ره عنف، بل برغبت و طوع
کنی اذعان که تاکنون بیشک
کفش کس را نگفته‌ام کفشک
دُرّ شهوار یا شبه سفتم
راستی هر چه بود آن گفتم
لیک مغرض چو بر غرض آشفت
غرض کور را چه آری گفت؟
نیک دانی که این ز حق دوران
وز می عجب و کبر مخموران،
پر ز باد و هوی، فخور[۱۰] و مرح[۱۱]

---

۱ - چرب روده که درون آن را با گوشت و مصالح پر کرده باشند. (برهان). Saucisson

۲ - از مستحبات وضو یکی تخلیل لحیه و دیگری تقلیم اظافر است و تخلیل، انگشتان در میان محاسن کردن برای رسانیدن آب است.

۳ - دومو یک تار سپید و یک تار سیاه باشد.

۴ - هر چیز دورنگ. (برهان).

۵ - در لغت الحاق کاف مؤنث به سین به هنگام وقف مانند «بکس وا کرمتکس» در «بک وا کرمتک» و آن لغت تمیم است؛ و در اینجا آوازی که از تلفظ سین شنیده میشود.

۶ - سقسین، ولایتی از ترکستان. (رشیدی).

۷ - آرامیدن با زن.

۸ - خلطی که از بینی بر می‌آید. (برهان).

۹ - آب و چرکی که در گوشهٔ چشم جمع شده باشد. (برهان).

۱۰ - بسیار نازنده، افتخار کننده.

۱۱ - بسیار شادمان، منبختر، سرخوش.

پیشوایان دین سهل و سمح[۱]
کف چو از خون بیگنه شویند
سپس «این سگ چه کرده بد؟» گویند[۲]

***

شیخی این‌سان که ذکر خیرش رفت
بود وقتی امام مسجد شفت[۳]
دوش بهر ثواب پاسی و نیم
قصرها ساخته به باغ نعیم[۴]
بامدادان به خواب ماند دراز
دیو کابوس را سرایان راز
وز دگر سو کشید مؤذن صوت:
«عَجِّلوا بالصّلوة قبل الفوت»
برهش مانده چشم مأمومان
چون غسق[۵] جوی دیدهٔ بومان[۶]
مسجد از سرفه، عطسه، خمیازه
پرهلالوش[۷] و بانگ و آوازه
از خدا با خرافه ساختگان
عقل بر نطع وهم باختگان
پیروان هر مجاز و واهی را
بملاهی دهان الهی را
ناشناسندگان سد ز سداد
قشر بِطّیخ دیده از بغداد[۸]
خرد و مغز آن گروه غوی[۹]
ربض کوفه مردم اموی[۱۰]
دین به بازار آن عشیرت دون
همچو بوبکر سبزوار زبون[۱۱]
گاه در خواب مرگ و گاه بجوش
به تَفی[۱۲] روشن، از پفی خاموش
شاد با ظنّ و از یقین بستوه
کوه را کاه دیده، که را کوه
شک نیاوردگان کرده یقین
«ان» و «لو» شان بجای رای رزین
همچو سنگی بجای پاینده
نه فزاینده و نه زاینده
غول عادات را به بیگاری
خواجه‌تاشان[۱۳] گاو عصّاری[۱۴]
بام تا شام در مشقت راه
شب همانجا که بامداد پگاه
بس کنم قصه، وقت بیگاه است
شیخ را چشم عامه در راه است
در خلابی[۱۵] کنار جاده درون
از قضا بد سگی فتاده درون
لاشه سگ بس تلاش برد به کار
لاشه افکند عاقبت به کنار
همچو قبطی برکشیده ز نیل
سر و تن خیس خورده و تر و تیل
دست و پائی زد و به خشکی راند
عفعفی کرد و آب تن بفشاند
قسمی از ره بلند و بخشی پست
شیخ زی شیب و سگ به بالا دست
رشحات جدا ز جسم پلید
هشت عشرش به سوی شیخ جهید
وز پلیدی سگ گرفت آهار
شیخ را ریش و جبه و دستار!
باقلا بار کردنت هوس است
پیش کن خر، که کار زین سپس است
خرمریدان به انتظار نماز
کار تطهیر شیخ دور و دراز!
حرص میل و قبولی عامه
با ترش‌روی نفس لوّامه
لحظه‌ای چند جنگشان پیوست
شیخ با حرص از درون همدست

---

۱ - سهل و آسان.
۲ - میان طلاب علوم دینیه رسمی کهن است که چون یکی از آنان با غیر طالب علمی به جنگ و ستیز برخیزد، دیگران پیش از آنکه ظالم را از مظلوم بشناسند تعصب را به حمایت همکار برخیزند، بدان حدکه درزمان سلطنت ناصرالدین‌شاه درتبریز بیگناهی را بدین‌صورت کشتند.
۳ - بخشی در شهرستان رشت (گیلان).
۴ - در خبر آمده است که هر بار که مرد با حلیهٔ خود بیارامد او را در بهشت قصری عطا کنند.
۵ - تاریکی.
۶ - جمع بوم، جغد.
۷ - شور و غوغا. (برهان).
۸ - گاو در بغداد آید نا گهان
بگذرد از این سران تا آن سران
زان همه عیش و خوشی‌ها و مزه
او نبیند غیر قشر خربزه. مولوی.
۹ - گمراه.
۱۰ - اذل من اموی بالکوفة فی یوم العاشوراء.
۱۱ - رجوع به مثنوی چاپ علاءالدوله صفحهٔ ۴۵۱ شود.
۱۲ - تف: حرارت و گرمی. (برهان).
۱۳ - غلامان یک صاحب و نوکران یک آقا. (برهان). همقطاران.
۱۴ - گاوی که برای روغن‌کشی به کار دارند و او چشم‌بسته دائماً به گرد دستگاه دور می‌زند.
۱۵ - گل و لای که به هم آمیخته شده باشد. زمین گل‌ناک. (برهان).

گفت: سگ اندر آب، این غلط است
گر نه ماهی است، لامحاله بط است
فلس و پر نیستش، عجب این است
دمکی دارد، آه! دلفین است
که به بحر و به برکه‌های عمیق
به کنار آورد ز مهر غریق
گفته‌اند این و گفته‌ای زیباست
بی عمل کار علم ناید راست
خوانده بودم به شرح سیرت آن
در دمیری و نیز الحیوان
حافظه رفته، لعن بر ابلیس
در بلیناس و ارسطاطالیس
لیک از بهر نیک سنجیدن
صد شنیدن کجا و یک دیدن!

.....

ندهد تا یقین خویش به شک[1]
گفت شیخ این و پشت کرد به سگ
وز عبا مرده‌ریگ[2] پنج پدر
مرده‌آسا کفن کشید به سر
چون شهاب هوا و آهوی دشت
چشم بر هم نهاد و تیز گذشت
فرصت یک دو گانه خواندن نوز[3]
مانده بود از طلوع کوکب روز
شیخ محراب با قدوم آراست
وز همه سوی بانگ و غوغا خاست
قدس و پاکی شیخ را صلوات
«لال هر کو نگوید این کلمات!»
بارها گفته‌ام به شیخ ابو
یک کرت کج نشین و راست بگو
کانچه را نام کرده‌ای وجدان
چیست جز باد کرده در انبان؟
نیک بنگر بدو که بی کم و بیش
چون هریسه است و آب دیده سریش
چون کشی ریش احمق است دراز
ور رها شد درازیش بدو قاز
شیر بر غُرم چون برد دندان
هیچ دانی چه گویدش وجدان
گوید ای شاه دد هماره بزی
نوش خور نوش و شادخواره بزی
زانکه زین غرم گول اشتردل

مرحوم دهخدا

چون کنی طعمه ای شه عادل
عمل هضم در به معدهٔ شاه
شیرسازی کند از این روباه
کار صید از تو نز ره بازیست
بلکه از دام شاه دد سازیست
زن جولا چو برکشد بکتاش
باز وجدان بدو زند شاباش
گویدش کاین نگار جانانه
اندر آن تنگ و تار ویرانه
نه خورش داشتی نه جامهٔ گرم
شوی نیز از رخش ببردی شرم
هر دو رستند از این جوانمردی
این یک از درد و آن ز بی‌دردی[4]
آری این اوستا بهر نیرنگ
ز یکی خم برآورد ده رنگ

---

۱ - لاتنقض الیقین بالشک.
۲ - میراث.
۳ - هنوز.
۴ - عار و ننگ، بی‌حمیتی.

مرحوم دهخدا

زرد از او جوی و زعفرانی بین
سرخ از او خواه و ارغوانی بین
دهدت زین خم ار کند آهنگ
نیز بالاتر از سیاهی رنگ[1]
گر به فضل قدیم صورت خویش
داد ایزد به آدم[2] از این پیش
این بسیرت عدیل دیو رجیم
صورت خود دهد برب کریم
محکمی[3] را چو او کند تأویل
پیل از پشه سازد، از پشه پیل
تا بدانجا که گفت رهزن کرد
گر نمی‌کشتمش، نه خود میمرد؟!
شیخ ابو در جواب من هر بار
بعد چندین اعوذ و استغفار
گوید: اینها نه کار وجدان است
نفس اماره عامل آن است
پس دو صد نفس برشمارد او
نام هر یک جدا گذارد او
بیقینی تمام و هیچ شکی
از تو سازد هزار بیشککی[4].

***

علامهٔ مرحوم قزوینی دربارهٔ منظومهٔ فوق نوشته است[5]:

«در عین این که تمام مقالات مندرجه در این سه نمره[6] همه خوب و همه نخبه و همه قابل تقدیر و استحسان است، شکی نیست که گل سرسبد همهٔ آنها بلاکلام و بلاتردید اشعار بسیار بسیار نفیس بدیع وحید فی بابه آقای دهخدا مد ظله العالی است. حکایت «ان شاءالله گربه است» که ظاهراً به سبک حدیقهٔ سنائی سرائیده شده، بدون هیچ گفتگو شاهکاری است از شاهکارهای ادبی امروزه. ایکاش که بقیه‌ای داشته باشد یعنی این قصه جزو کتابی باشد از قبیل همان حدیقه، نه اینکه قصهٔ منفرد جداگانه باشد که ایشان تفنناً آن را به نظم آورده باشند، زیرا که فی‌الواقع جای افسوس خواهد بود که **ذوالفقار علی در نیام و زبان آقای دهخدا در کام باشد**».

دوم: اشعاری که در آنها تجدد ادبی به کار رفته است. بسیاری از ادیبان معاصر مسمط «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» او را نخستین نمونهٔ شعر نو به‌شمار می‌آورند.

یاد آر ز شمع مرده یاد آر!

در روز ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ هـ.ق. مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی رحمةالله علیه، یکی از دو مدیر «صوراسرافیل» را قزاقهای محمّدعلی شاه دستگیر کرده، به باغ شاه بردند و در ۲۴ همان ماه در همانجا او را به طناب خفه کردند.

بیست و هفت هشت روز دیگر چند تن از آزادیخواهان و از جمله مرا از ایران تبعید کردند، و پس از چند ماه با خرج مرحوم مبرور ابوالحسن‌خان

---

۱ - اشاره به مثل «بالاتر از سیاهی رنگی دگر نباشد» است.
۲ - ان الله تعالی خلق آدم علی صورته. (حدیث).
۳ - آیتی از محکمات قرآن کریم.
۴ - صندوقچهٔ کم‌قطری دارای دو طبقه که مسافرین همراه داشتند و آن به خانه‌های بزرگ و خرد به اشکال مختلف قسمت شده، هر خانه جای یکی از لوازم سفر، مانند جای چای و جای قند و جای استکان و جای قاشق و چنگال و غیره بود.
۵ - مجلهٔ مهر سال اول شمارهٔ ۵، ص ۳۹۶.
۶ - از مجلهٔ مهر.

معاضدالسلطنه پیرنیا بنا شد در «ایوردن» سویس روزنامهٔ صور اسرافیل طبع شود.

در همان اوقات شبی مرحوم میرزا جهانگیرخان را به خواب دیدم در جامه‌ای سپید (که عادةً در طهران در بر داشت) و به من گفت: «چرا نگفتی او جوان افتاد!» من از این عبارت چنین فهمیدم که میگوید: چرا مرگ مرا در جائی نگفته یا ننوشته‌ای؟ و بلافاصله در خواب این جمله به خاطر من آمد: «**یاد آر ز شمع مرده یاد آرا!**» در این حال بیدار شدم و چراغ را روشن کردم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسمط ذیل را ساختم، و فردا گفته‌های شب را تصحیح کرده و دو قطعهٔ دیگر بر آن افزودم و در شمارهٔ سوم «صور اسرافیل» منطبعهٔ «ایوردن سویس» چاپ شد. **ع. ا. دهخدا**

ای مرغ سحر! چو این شب تار
بگذاشت ز سر سیاهکاری،
وز نفحهٔ روح‌بخش اسحار
رفت از سر خفتگان خماری،
بگشود گره ز زلف زر تار
محبوبهٔ نیلگون عماری،
یزدان به کمال شد پدیدار
و اهریمن زشتخو حصاری،
یاد آر ز شمع مرده، یاد آر!

ای مونس یوسف اندرین بند!
تعبیر عیان چو شد ترا خواب،
دل پر ز شعف، لب از شکرخند
محسود عدو، به کام اصحاب،
رفتی برِ یار خویش و پیوند
آزادتر از نسیم و مهتاب،
زان کو همه شام با تو یکچند
در آرزوی وصال احباب،
اختر به سحر شمرده، یاد آر!

چون باغ شود دوباره خرم
ای بلبل مستمند مسکین!
وز سنبل و سوری و سپرغم
آفاق، نگارخانهٔ چین،
گل سرخ و به رخ عرق ز شبنم
تو داده ز کف قرار و تمکین،
زان نوگل پیشرس که در غم
ناداده به نار شوق تسکین،
از سردی دی فسرده، یاد آر!

مرحوم دهخدا

ای همره تیه پور عمران
بگذشت چو این سنین معدو
وان شاهد نغز بزم عرفان
بنمود چو وعد خویش مشهو
وز مذبح زر چو شد به کیوان
هر صبح شمیم عنبر و عو
زان کو به گناه قوم نادان
در حسرت روی ارض موعو
بر بادیه جان سپرده، یاد آر!

چون گشت ز نو زمانه آباد
ای کودک دورهٔ طلائ
وز طاعت بندگان خود شاد
بگرفت ز سر خدا، خدائ
نه رسم ارم، نه اسم شداد
گِل بست زبان ژاژخائ
زان کس که ز نوک تیغ جلاد
مأخوذ به جرم حق‌ستائ
تسنیم وصال[1] خورده، یاد آر!

---

۱ - در صور اسرافیل: پیمانهٔ وصل.

ادوارد براون مستشرق معروف متن قطعهٔ فوق را با ترجمهٔ فصیح آن به انگلیسی در کتاب «مطبوعات و شعر ایران جدید» طبع کرده است[1].

سوم: اشعار فکاهی که تعمداً به زبان عامیانه پرداخته است. اینک نمونه‌ای از این نوع:

مسمط فکاهی

مردود خدا راندهٔ هر بندهٔ آکبلای[2]
از دلقک معروف نماینده آکبلای
باشوخی و بامسخره و خنده آکبلای
نز مرده گذشتی و نه از زنده آکبلای
هستی تو چه یک‌پهلو و یک‌دنده آکبلای
نه بیم ز کف‌بین و نه جن‌گیر و نه رمال
نه خوف ز درویش و نه از جذبه نه از حال
نه ترس ز تکفیر و نه از پیشتو شاپشال[3]
مشکل ببری گور سرِ زندهٔ آکبلای
هستی تو چه یک‌پهلو و یک‌دنده آکبلای
صدبار نگفتم که خیال تو محال است
تا نیمی از این طایفه محبوس جوال است
ظاهر شود اسلام در این قوم، خیال است
هی باز بزن حرف پراکنده آکبلای
هستی تو چه یک‌پهلو و یک‌دنده آکبلای
گاهی به پر و پاچهٔ درویش پریدی
گه پردهٔ کاغذ لق آخوند دریدی
اسرار نهان را همه در صور دمیدی
رودربایسی یعنی چه پوست‌کنده آکبلای
هستی تو چه یک‌پهلو و یک‌دنده آکبلای
از گرسنگی مرد رعیّت، به جهنّم
ور نیست در این قوم معیّت به جهنّم
تریاک برید عرق حمیّت، به جهنّم
خوش باش تو با مطرب و سازنده آکبلای
هستی تو چه یک‌پهلو و یک‌دنده آکبلای
تو منتظری رشوه در ایران رود از یاد؟
آخوند ز قانون و ز عدلیه شود شاد؟
اسلام ز رمال و ز مرشد شود آزاد؟
یک‌دفعه بگو مرده شود زنده آکبلای
هستی تو چه یک پهلو و یک‌دنده آکبلای.

ادوارد براون در کتاب «مطبوعات و شعر در ایران جدید» متن این مسمط را با ترجمهٔ انگلیسی و مقدمه‌ای در باب آن آورده است[4]. دهخدا در استعمال لغات و اصطلاحات و ترکیبات عامیانه و متداول در جنب لغات فصیح و اصیل چنان مهارتی نشان میدهد که تشخیص آنها از یکدیگر جز برای راسخان ادب میسر نمی‌شود:

باری این حکمران خلدمکان
بود روزی نشسته بر دیوان
چون به بستر ز چه، عروس به تخت
پت و پهن و شل و شلاته و لخت[5]
نسخهٔ دوم یزید پلید
ثانی اثنین ابن سعد عنید
فندک شر، فتیلهٔ غوغا
آتش فتنه، غرتشن آقا ...[6]
پدرش نیز هست بی پک و پوز
پیه و پخمه، چلمن و پفیوز
دنگل و غلط و ریشمال و دبنگ
قلیه‌خوار و غراچه و الدنگ
خاکش اکنون اگر چه شد سرپوش
مادرش نیز بود بازیگوش
نبرد خاک از براش خبر
لاسی و شیوه‌ای و اهل ددر...[7]

قسمتی از اشعار دهخدا در روزنامهٔ صور اسرافیل و مجلهٔ مهر و مجلهٔ یغما به طبع رسیده و مجموعهٔ اشعار وی به اهتمام نگارنده در سال ۱۳۳۴ چاپ و منتشر شده است.

استاد غالباً اظهار میداشت: «من گاهی تفنن را شعری ساخته و برای دوستان خوانده‌ام. دوستان من از نظر حجب یا به ملاحظاتی نخواسته‌اند دربارهٔ کیفیت این اشعار اظهار نظر کنند. من خود نیز نمیدانم که این گفته‌ها شعر است یا نظم، قضاوت این امر با خوانندگان است.»

۲۰ - لغت‌نامه - ما در همین مبحث از این کتاب مفصلاً بحث خواهیم کرد.[8]

در اینجا مقالهٔ جناب آقای سیّدحسن تقی‌زاده را در باب علامهٔ مرحوم نقل میکنیم:

---

1 - Edward G. Browne, The Press and Poetry of Modern Persia, Cambridge 1914, p. 200 - 204.

۲ - آقای کربلائی دخو.

۳ - شاپشال یک یهودی باغچه‌سرائی (کریمه) بود که مانند علی‌بیک قفقازی ظرف شور محمّدعلی شاه بود و وقتی با رولور خود به متحقق‌الدوله حمله کرده بود.

4 - E. G. Browne, The Press and Poetry of Modern Persia, p. 179 - 182.

۵ - دیوان، ص ۶۱.
۶ - ایضاً، ص ۶۵.
۷ - ایضاً صفحه ۶۸.
۸ - رجوع شود به بخش چهارم.

سیدحسن تقی‌زاده

دهخدا

از این جانب تقاضا شد که مختصری به مناسبت انتشار مقدمهٔ لغت‌نامهٔ مرحوم دهخدا راجع به آن مرحوم و کار وی بنویسم. آن مرحوم دوستان قدیم و صدیق زیادی داشت، و هم اکنون بعضی از آنان در قید حیات هستند و شاید می‌توانند بهتر از من و با سابقهٔ بیشتر از من شرحی بنویسند، لکن گمان میکنم این تقاضا به این جهت بوده که شاید اینجانب از آنان که هنوز در قید حیات هستند قدیمترین همقدمان آن مرحوم بوده و هستم.

من با مرحوم آقا میرزا علی‌اکبرخان در اوایل سال ۱۳۲۵ هـ.ق. شناسائی حاصل کردم، یعنی اندکی قبل از آغاز انتشار روزنامهٔ صوراسرافیل (که شمارهٔ اول آن در ۱۷ ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۲۵ انتشار یافته). آن مرحوم بنابر آنچه خود نقل میکرد و یا شنیده شد پس از تحصیلات مقدماتی قدیم به مدرسهٔ سیاسی وارد شده و زبان فرانسه و سایر علوم و فنونی را که در آن مدرسه تدریس میشد فراگرفت. چنانکه غالب فارغ‌التحصیل‌های آن مدرسه وارد خدمت وزارت خارجه میشدند و بسا به مأموریت‌های سیاسی در خارجه یعنی عضویت سفارتخانه‌ها و قونسولگری‌های ایران منصوب میشدند، میرزا علی اکبرخان قزوینی ما نیز در معیّت مرحوم معاون‌الدوله غفاری (پدر معاون‌الدولهٔ فعلی) که مأمور سفارت ایران در بالکان شده بود به عضویت در همان سفارت مأمور شده و با ایشان عازم بوخارست شد. مدت اقامت آن مرحوم در آنجا به این جانب درست معلوم نیست، ولی ظاهراً طولی نکشید، و ظاهراً بر اثر بعضی ناملایمات (که قصهٔ بسیار خوشمزه‌ای از آن از بیان خود آن مرحوم به نگارنده حکایت شده) مرحوم مشارالیه به ایران برگشت (و وقتی من او را برای مرتبهٔ اول ملاقات کردم در خدمت مرحوم حاج حسین‌آقا امین‌الضرب مأمور راه شوسهٔ سمنان بود با ۳۰تومان حقوق در ماه).

در اوایل سال ۱۳۲۵ مرحوم میرزا قاسم‌خان تبریزی (که بعدها به صور اسرافیل معروف شد) که در دستگاه درباری مظفرالدین شاه در جزو ادارهٔ امین حضرت بود، چون در حوزهٔ مشروطه‌طلبان در آمده بود، به خیال تأسیس یک روزنامه با سرمایهٔ خود برآمد. مشارالیه که اینجانب او را از ایام صبی می‌شناختم و همدرس بودیم، روزی پیش من آمد و اظهار میل به نشر روزنامه نموده با من مشورت کرد و گفت: یک جوانی هست که چیزنویس است ولی نمیدانم نویسندگی او تا چه اندازه است و میخواهم بدهم چیزی به‌طور نمونه بنویسد و به شما نشان بدهم و اگر پسندیدید خود او را پیش شما بیاورم تا ببینید (و گفت خیال دارم که اگر مطابق مطلوب شد ماهی چهل تومان به او بدهم که از کار فعلی خود صرف‌نظر نموده و بادارهٔ روزنامه بیاید). من پس از دیدن نمونهٔ تحریر خیلی پسندیدم و میرزا قاسم‌خان را که به معیت مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی عازم نشر روزنامه بود به استخدام میرزا علی اکبرخان تشویق نمودم و بدین‌ترتیب روزنامهٔ صور

دهخدا - شهریور ۱۳۳۴ (دزاشیب شمیران)

اسرافیل به مدیریت و صاحب‌امتیازی مرحوم میرزا جهانگیرخان و مدیریت مشترک میرزا قاسم‌خان و منشی‌گری میرزا علی‌اکبرخان انتشار یافت. میرزا جهانگیرخان از مال دنیا چیزی نداشت و در مقابل، زحمت راه انداختن و ادارهٔ روزنامه و گردانیدن تمام امور کار از جزئی و کلّی بر عهدهٔ او بود که پشت‌کار فوق‌العاده داشت. خود این جانب در شمارهٔ اول روزنامه مقاله‌ای نوشتم و بعدها هم همیشه در نظارت و راهنمائی مشارکت داشتم و وقتی که مدیر و منشی جریده مورد حملات بسیار شدید روحانیون شده و روزنامه یکی دو ماهی توقیف شد، و عاقبت به مساعی آزادی‌طلبان باز انتشار یافت، اینجانب برای رفع شبهات و مدافعه از عقاید روزنامه در اولین شمارهٔ پس از تعطیل مقالهٔ مفصلی به عنوان «دفاع» نوشتم، و آن به خواهش و اصرار مرحوم دهخدا بود.

روزنامهٔ صور اسرافیل تا نزدیکی برانداخته شدن مشروطیت و مجلس ملی، یعنی تا ۲۰ ماه جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۶ هـ.ق. یعنی تا سه روز قبل از توپ بستن مجلس و چهار روز قبل از قتل میرزا جهانگیرخان دائر بود، ولی به نهایت شدت مورد بغض و خصومت دربار و مستبدین شده بود، تا جائی که از ۷ - ۸ نفری که محمّدعلی شاه در اوایل جمادی‌الاولی سال مزبور تسلیم یا تبعید آنها را خواست یکی میرزا جهانگیرخان بود. شب قبل از توپ بستن مجلس، من میرزا جهانگیرخان را با سایر اشخاص مورد غضب شاه یعنی دوستان نزدیک خودم مانند مرحوم سیّدجمال‌الدین واعظ اصفهانی و ملک‌المتکلمین و میرزا داودخان علی‌آبادی و غیرهم و دهخدا در تحصن‌گاه آنها که در صحن عقبی مجلس شورای ملی در یک اطاق فوقانی روی محلی که حالا مطبعهٔ مجلس در آنجاست، دو سه ساعت از شب گذشته دیدم و وقتی که از آنجا به منزل خودم میرفتم دهخدا را با خود بردم، و شب را در منزل من پشت مسجد سپهسالار با چند نفر از دوستان و کسان من بسر برد. روز تخریب مجلس ما از منزل خود از درِ عقبی به خانهٔ میرزا علیخان روحانی که اخیراً مرحوم شد پناه برده و تا شب آنجا ماندیم و اوایل شب بزحماتی به سفارتخانهٔ انگلیس (که خالی از اعضای سفارت بود، زیرا که در قلهک بودند) رفتیم، و ۲۵ روز در آنجا بودیم، و بعد ما را از ایران تبعید کردند.

اینجانب با قریب ده دوازده نفر دیگر از راه رشت به باکو رفتیم. بعد مرحوم دهخدا به سوی اروپا رفت و اندکی بعد من نیز عازم شدم. در پاریس دهخدا و معاضدالسلطنه (پیرنیا) را دیدم، و بعد من و پیرنیا به لندن رفتیم، و دهخدا و بعضی دیگر از رفقا به سویس

بهمن ماه ۱۳۳۴ (دهخدا در بستر کسالت که منجر به فوت وی شد)

رفتند و معاضدالسلطنه نیز بعداً به آنها ملحق شد. در سویس روزنامهٔ صور اسرافیل را مجدداً به قلم دهخدا و سرمایهٔ معاضدالسلطنه در شهر ایوردون انتشار دادند. من از لندن به تبریز رفته به انقلابیون آنجا پیوستم. دهخدا و معاضدالسلطنه و بعضی از یاران دیگر به استانبول رفته در آنجا با انجمن سعادت ایرانیان کار میکردند تا آنکه طهران به دست مجاهدین فتح شد و همه به طهران برگشتیم، و بیشتر افراد ما در مجلس ملّی دوم وکیل شدیم و از آنجمله دهخدا.

مرحوم دهخدا همیشه در سیاست هم کار میکرد تا آنکه در زمان جنگ اول به اصفهان و خاک بختیاری رفت و از آن وقت شوق تألیف یک لغت‌نامهٔ فارسی او را به اشتغال به آن کار برانگیخت که تا آخر عمر دنباله پیدا کرد.

دهخدا صاحب ذوق لطیف بود و در ادبیات فارسی تسلّط زیاد داشت. بزرگترین آثار سیاسی او روزنامهٔ صوراسرافیل بود، و بزرگترین آثار ادبی او همین لغت‌نامه بود که قسمتی عمده کسوت طبع پوشیده و بقیه نیز به همت وفادارانهٔ فاضل معاصر آقای دکتر معین در جریان طبع و نشر است. مجلداتی که در حیات مرحوم دهخدا طبع و نشر شده نیز به میزان معتدبه مدیون زحمت و دقت و پشتکار دکتر معین است.

راجع به ارزش ادبی لغت‌نامه اینجانب که بهره‌ام از این رشته بسیار کم است نمی‌توانم چیزی بگویم، ولی یقین دارم که در مقام سنجش آن باید به‌طور کلی حکم کرد، و نه تنها به کیفیت (که شاید بی‌نقص نباشد)، بلکه به کمیت آن و مقدار زحمت عظیم و مدت مدید که صرف آن شده باید توجه کافی بشود که به وجود آوردن چنین بنای عظیمی -که انشاءالله از باد و باران گزند نیابد و پایدار بماند -کار بزرگی بوده و هست که تا کسی یا کسان دیگری در آینده کاخ بلندتر و وسیع‌تر و عظیم‌تر از آن در کمیت و کیفیت به عرصهٔ وجود نیاورند، نباید مانند تماشاچیان اطراف زورخانه به آسانی خرده گرفته و انتقاد کنند، که در آن صورت مرحوم دهخدا به آنها تواند گفت: گر تو بهتر میزنی بستان بزن.

همت بزرگ و کوشش سالیان دراز مردی فاضل چنین بنیانی نهاده و عمارتی عظیم بر پا کرده است و باید قدردانی شود.

گمان نمیکنم در سخن گفتن از شخص ادیب و

فاضلی جز از کارهای علمی و ادبی او مناسب باشد حرفی از خصائل شخصی و سجایا و اوصاف ذاتی او زده شود، خصوصاً در موقعی که ما در مقام بیان خدمات علمی و کمالات ادبی او هستیم، مگر آنکه بیان فضائل و کمالات دیگر یا نقائص او فایده‌ای را متضمن باشد.

مرحوم دهخدا درستکار و نیز وطن‌پرست به حد اعلی و خوش‌محضر و با دوستان خاص خود باوفا و باگذشت بود، ولی گاهی هم بر حسب اقتضای مزاج عصبی و حساسیت شدید افراطی و جوش و هیجان عصبانی حاد نسبت به نیکی و هم بدی در ابراز محبت نسبت به کسانی که مورد لطف او بودند مبالغه میکرد، و گاهی هم سوء ظن مفرط نسبت به کسانی که به حق یا به اشتباه روش یا عقاید آنها را مخالف معتقدات خود می‌پنداشت نشان میداد، ولی تا آنجا که من میدانم هیچوقت این احساسات از روی غرض یا سوء نیّت نبوده، بلکه نتیجهٔ اعتقادات صمیمی و خالصانهٔ او بود نسبت به اشخاص.

***

بخش چهارم

لغت‌نامه

دکتر محمّد معین

لغت‌نامه

زبان فارسی که استوارترین ارکان ملیت ایرانیان است، از جهت کثرت نوشته‌های منثور و منظوم در مواضیع مختلف، یکی از پرمایه‌ترین زبانهای جهان به‌شمار میرود. در مدتی قریب به ده قرن گویندگان بزرگ مانند رودکی، فردوسی، عنصری، فرخی، منوچهری، نظامی، سنائی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ، و نثرنویسان ارجمند مانند: بلعمی، بیهقی، گردیزی، وطواط، سعدی، فراهانی و غیره این زبان را به مقامی رسانیده‌اند که می‌تواند دقیق‌ترین معانی و لطیفترین احساسات و عمیق‌ترین افکار را به فصیح‌ترین وجه تعبیر و به بدیع‌ترین صورت و قالب بیان کند. در طی این قرون زبان فارسی دری به‌تدریج وسعت یافت، و در نظم و نثر لغات و ترکیبات بسیار از زبانهای فرعی مانند: سُغدی، ختنی، خوارزمی و از لهجه‌های محلی ایران مانند: سگزی، زاولی، افغانی، کردی، لری، فارسی و غیره و نیز از السنهٔ بیگانه مانند: تازی، ترکی، فرانسوی، انگلیسی، روسی و آلمانی در آن راه یافت؛ و برای بیان معانی و افکار، تعبیرات متنوع و مختلف در آن ابداع شد، و به‌تدریج هر چند مدت بر آن گذشت، بر ثروت و غنای زبان فارسی افزوده گشت، تا امروز که پس از ده یازده قرن تحول و کمال چنین میراثی پربها به دست ایرانیان رسیده است. وظیفهٔ ایرانیان است که این میراث ارجمند را با کمال امانت به اخلاف خود بسپارند، و بکوشند تا خلل و فساد و وهن بدین حصن حصین راه نیابد، و هر بی‌خبر تنک‌مایه‌ای در آن دخل و تصرف نکند.

این مقصود آن‌گاه حاصل آید که در لغت فارسی اثری جامع تألیف شود که آیینهٔ تمام‌نمای تحول زبان فارسی در قرنهای گذشته باشد. متأسفانه فرهنگهای فارسی که تاکنون در ایران، هندوستان و ترکیه تألیف شده است به‌هیچ‌وجه احتیاج طالبان علم و ادب را برنمی‌آورد، زیرا بعضی از آنها شامل لغات فارسی و فاقد لغات عربی (مستعمل در فارسی) است (مانند لغت فرس اسدی و صحاح الفرس و برهان قاطع) و برخی مانند غیاث‌اللغات و آنندراج که حاوی لغات فارسی و عربی هستند، همهٔ لغات فارسی و عربی مستعمل را ضبط نکرده‌اند، و آن مقدار از لغات هم که در آنها آمده است اغلب در ضبط صحیح تلفظ آنها دچار اشتباه گردیده‌اند، و همچنین از معانی متعدد یک لغت بیک دو سه معنی اکتفا کرده‌اند و معانی دیگر را ناگفته گذاشته‌اند، و در معانیی نیز که آورده‌اند غلط و اشتباه بسیار روی داده است. بعض فرهنگها از ذکر شواهد و امثله خودداری کرده‌اند و آنها هم که شاهد آورده‌اند (جهانگیری، رشیدی، انجمن آرا، سروری) برای برخی از معانی بعض لغات شاهد نقل کرده‌اند، و غالب شواهد نیز از شعر است نه از نثر؛ و در تطبیق معنی لغت و مفهوم اشعار هم دچار لغزشهای عجیب شده‌اند.

از طرف دیگر مخصوصاً فرهنگهای متأخر بیشتر اشعار شاعران عهد انحطاط ادبی را نقل کرده‌اند.

لغت‌نامه - با ذکر این مقدمات، نیک پیداست که

تدوین و تألیف فرهنگ جامع فارسی از اهم واجبات است، و این کار عظیم به دست دانشمند جلیل‌القدر مرحوم علی‌اکبر دهخدا انجام گردید.

لغت‌نامهٔ دهخدا محصول مطالعات مداوم و کوششهای خستگی‌ناپذیر چهل‌وپنج‌سالهٔ استاد دهخدا و گروهی از یاران اوست. وی در این مدت قریب سه میلیون «فیش» از روی متون معتبر استادان نظم و نثر دو زبان فارسی و عربی و لغت‌نامه‌های چاپی و خطی و کتب تاریخ و جغرافیا و علوم طب و هیئت و نجوم و ریاضی و حکمت و کلام و فقه و غیره فراهم آوردند.[۱] این «فیشها» اساس و پایهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا را تشکیل میدهد.

نام و وجه تسمیه - مجلس شورای ملی در طرح اصلی مادهٔ واحده‌ای که در ۲۵ دی ماه ۱۳۲۴ از طرف عده‌ای از نمایندگان راجع به طبع فرهنگ تألیف مرحوم دهخدا تقدیم شده بود، بدان کتاب نام «دائرةالمعارف فارسی» و «دائرةالمعارف آقای علی‌اکبر دهخدا» داد و در مادهٔ واحدی که به تصویب رسید «کتاب لغت آقای دهخدا» و نیز در مادهٔ واحده‌ای که برای تهیهٔ مقدمات در ۱۶ اسفند ۱۳۲۴ به تصویب رسید و همچنین در مادهٔ هفتم قانون بودجهٔ مجلس شورای ملی که در ۱۶ اسفند ۱۳۲۵ تصویب شد نام «فرهنگ آقای دهخدا» بدان داد. مرحوم دهخدا از اطلاق نام پرطنطنهٔ «دایرةالمعارف» و «فرهنگنامه» خودداری کردند و چون نخستین فرهنگ موجود فارسی فرهنگ اسدی است که مؤلف بدان نام «لغت‌نامه» داده بود: اسدی گوید[۲]:

«پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیربن دیلمسپار النجمی الشاعر ادام الله عزه از من که ابومنصور علی‌بن احمد الاسدی الطوسی هستم لغت‌نامه‌ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی ...» بدین مناسبت مرحوم دهخدا به دورهٔ لغت خویش نام «لغت‌نامهٔ دهخدا» دادند.

تصحیح متون - این نکته قابل توجه است که به‌واسطهٔ خصوصیات رسم‌الخط فارسی از قبیل نقطه‌دار بودن و جدائی حرکات و حروف و همچنین در نتیجهٔ عدم آشنایی بسیاری از کاتبان به موضوعات کتبی که آنها را استنساخ کرده‌اند، و نبودن روح امانت و بی‌اعتنایی به مواریث ملی در اکثر مؤلفان گذشته، به ندرت کتابی خطی یا چاپی می‌توان به دست آورد که خالی از غلط باشد. استاد دهخدا در مدت ۴۵ سال تتبع، صرف‌نظر از بنیاد نهادن فرهنگی عظیم، ضمناً به تصحیح متون مذکور از نظم و نثر همت گماشته و در این راه کامیاب شده‌اند، و از این طریق نیز خدمتی گرانبها به فرهنگ ملی ما انجام داده‌اند.

روح نقاد و قریحهٔ کنجکاو دقیق نویسندهٔ مقالات صوراسرافیل و یکی از بانیان نثر معاصر (رجوع به دایرةالمعارف اسلام کلمهٔ Perse بخش «ادبیات» شود) و طبع وقاد شاعری توانا توأم با احاطهٔ متبحرانهٔ او در علوم قدیم از صرف و نحو و معانی و بیان و فقه و اصول و حکمت، و آشنایی به زبان فرانسوی و علوم امروزی، و پشتکار شگفت‌آوری که نشانهٔ اراده‌ای نیرومند است، همه دست به هم داده، قوه و استعدادی عجیب در ایشان پدید آورد.

استاد دهخدا با این استعداد خارق‌العاده به تتبع و تصحیح یادگارهای گذشتگان کمر همت بربست، چنانکه نمونه‌های این تصحیحات در حواشی ده‌ها کتب کتابخانهٔ شخصی دهخدا[۳] به خط خود ایشان موجود است. بعضی از آنها (مانند تصحیح دیوان حافظ، لغت فرس اسدی، دیوان ناصر خسرو، دیوان سیدحسن غزنوی) در کتب و مجلات مختلف به طبع رسیده است، و به قیه متأسفانه تاکنون چاپ نشده، از آن جمله است: تصحیح دیوانهای منوچهری، فرخی، مسعود سعد سلمان، سوزنی و بسیاری دیگر[۴].

معظم له کتبی را هم که فضلای غربی تصحیح کرده‌اند و ظاهراً باید مورد اعتماد باشد، خالی از اغلاط نیافته به تصحیح آنها همت گماشته‌اند، مثلاً روزی ضمن تصحیح و مقابلهٔ صفحات لغت‌نامه که قسمتی از کتاب «الجماهر بیرونی» در مقاله‌ای نقل شده بود، به این عبارت رسیدند: «و ربما کان الذهب متحداً بالحجر کانه مسبوک معه، فاحتیج الی دقه و الطواحین تسحقه الا ان دقه بالمشاجن اصوب و ابلغ فی تجویده.» استاد دهخدا در کلمهٔ مشاجن تردید

---

۱ - در این امر، روش Littré فرانسوی در فرهنگ زبان فرانسوی ملهم استاد دهخدا بود.

۲ - لغت فرس اسدی چ اقبال صص ۱-۲.

۳ - که اکنون متعلق به سازمان لغت‌نامه است.

۴ - در همین مبحث، شرح آنها گذشت.

کردند و پس از تفحص کتب لغت معلوم شد «مشاجن» غلط و «مساحن» درست است[1]، با این که کتاب الجماهر را «سالم الکرنکوی الالمانی» مصحح دائرةالمعارف عثمانی (حیدرآباد دکن) تصحیح کرده است.

این نکته را متذکر میشویم که مرحوم دهخدا در لغت‌نامه آنجاکه عبارات منثور یا اشعاری را به عنوان استشهاد لغات آورده‌اند، از فرط امانت، مصححات خود را مورد شاهد قرار نداده‌اند.

منابع لغت‌نامه - این اثر شگرف علاوه‌بر این که تقریباً محتوی کلیهٔ لغات فرهنگهای خطی و چاپی مهم فارسی و عربی است و در نقل آنها نهایت دقت شده که مبادا اغلاط گذشتگان تکرار شود، شامل هزاران لغت و ترکیب و کنایه و مثل، مأخوذ از متون نظم و نثر و دیگر آثار علمی و ادبی متقدمان است که در هیچیک از کتب لغت فارسی و عربی دیده نمی‌شود، و این اهتمام لغت‌نامه را به‌منزلهٔ کلید حل مشکلات متون گذشته قرار داده است، و دانشجویان و متتبعان را راهنمایی صحیح برای استفاده از آثار گذشتگان خواهد بود، و راه تحقیق و تتبع از یادگارهای پیشینیان را که اکنون به‌واسطهٔ مغلوط بودن نسخ و نبودن لغت‌نامه‌های جامع، پر پیچ و خم و بسیار دشوار است، باز و هموار و روشن میکند، و جرأت استفاده از کتب گذشته را با پشتگرمی کاملی به هر طالب علمی ارزانی میدارد؛ و به علاوه هزاران لغت راکه تاکنون پراکنده و مغلوط در متون گوناگون بود، در یکجا پس از تصحیحی گرد می‌آورد.[2]

از طرف دیگر بسیاری از لغات ترکی و مغولی و هندی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و روسی در زبان فارسی متداول است که تاکنون در هیچ فرهنگی گردآوری نشده است، ولی در این اثر عظیم تدوین و در دسترس مراجعان گذاشته شده است.

مستند بودن لغات - مزیت مهم و ارجمند دیگر لغت‌نامه این است که اکثر لغات دارای شواهد مختلف از آثار نظم و نثر کتب معتبر است و به خصوص لغات مستخرج از متون حتماً دارای چندین شاهد است. این شواهد گذشته از این که لغت را مستند میکند معنی صحیح آن را نیز به خواننده ضمن عبارات گوناگون میفهماند، و چگونگی استعمال کلمه را در تعابیر متفاوت و طرز به‌کار بردن آن را به‌معنی‌های مختلف از حقیقی و مجازی نشان میدهد. ضمن نقل شواهد سعی شده تا حد امکان از بهترین و صحیح‌ترین و اقدم نسخ با مقابلهٔ آنها در موارد مشکوک استفاده شود، تا در نتیجه اصح عبارات و اشعار انتخاب گردد. و این کار نیز به تصحیح متون گذشتگان کمک بسزایی کرده است. برای پی بردن بدین امر یعنی نقل تمامی معانی مختلف کلمات فارسی با شواهد می‌توان به کلمهٔ «آمدن» در جلد اول لغت‌نامه مراجعه کرد و دریافت که استاد دهخدا تا چه حد در این راه دقت و تعمق به کار برده و چگونه معانی گوناگون کلمه را با صدها شواهد گردآوری کرده‌اند.

چگونگی ضبط لغات - نکتهٔ دیگر دقت‌های عالمانه‌ای است که در لغت‌نامه برای ضبط کلمات به کار رفته و روش ابتکاری بسیار سهل و روشن برگزیده شده است. در فرهنگهای متقدمان برای نشان دادن ضبط کلمات بعضی طریقهٔ آوردن وزن آنها را انتخاب کرده‌اند و مثلاً نوشته‌اند: «زندان، بر وزن پنهان» یا «پند، بر وزن بند»، و غیره. این طریقه تنها در مواردی که وزن کلمه معروف و بی‌تردید باشد، ضبط کلمه را میرساند، ولی در اکثر موارد که خواننده ضبط وزن را هم نمیداند دچار اشکال میشود، چنانکه ممکن است خواننده وزن «پنهان» را نداند که به فتح اول است یا به کسر، و در این صورت خواه ناخواه وزن «زندان» نیز بر او مجهول میماند، به خصوص که به‌واسطهٔ وجود لهجه‌های مختلف در شهرهای ایران و کشورهای فارسی‌زبان، اغلب کلمات به چندین صورت تلفظ میشود.

روش دیگر ذکر حرکات کلمه است، مانند این که مثلاً کلمهٔ «منتخب» را می‌نویسند: «به ضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث و ...» یا «به ضم میم مهمله و سکون نون معجمهٔ موحدهٔ فوقانی و فتح تاء معجمهٔ مثناة فوقانی» و این طریقه هم مایهٔ اطناب و تفصیل میشود. روش سهل و ساده‌ای که در لغت‌نامه ابتکار

---

۱ - مشاجن در لغت نیامده ولی مساحن جمع مسحنة آمده: مسحنة کمکنة، سنگ بوی خوش‌سای و تیشهٔ سنگ‌شکن. مساحن سنگ زر و نقره و سنگ ریزهٔ تنک که بدان آهن را تیز کنند. (منتهی‌الارب).

۲ - پس از پایان طبع لغت‌نامه، اسامی مجموع مآخذ لغت‌نامه در یک مجلد منتشر خواهد شد.

شده این است که در برابر هر کلمه یک آکلاد [ ] باز شده و حرکات حروف متحرک آن عیناً گذاشته شده است. دیگر ضرورتی ندارد که حروف ساکن را نام برند و برای آنها علامتی بیاورند، منتهی در تصحیح و غلط گیری نهایت دقت و اهتمام به کار میرود و غالباً هر صفحه چهار تا شش بار تصحیح و غلط گیری میشود.

مترادفات - مزیت دیگر لغت‌نامهٔ دهخدا که به شاعران و نویسندگان کمک شایانی تواند کرد، گرد آوردن تمام مترادفات کلمه ذیل معنی آن است، و این اهتمام دقیق مشکلاتی راکه در کتب لغت سابق بود از قبیل این که در ذیل «چکامه» «چامه» می‌آوردند، و از لغات تعریف بعیدی به عمل می‌آمد، از میان می‌برد. صدها نمونهٔ دیگر در کتب لغت‌فارسی و عربی موجود است که مایهٔ سرگردانی خواننده و سرانجام هم پی نبردن به‌معنی کلمه از طرف جوینده است. اما در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل هر لغت تمام مترادفات آن ذکر میشود، مثلاً ذیل کلمهٔ «آتش» این معانی را می‌بینیم: یکی از عناصر اربعهٔ قدما، و آن حرارتِ توأم با نوری است که از بعض اجسام سوختنی برآید چون چوب و زغال و امثال آن. آذر. آدر. ورزم. تشن. آدیش. وداغ. پلک. کاغ. مخ. هیر. نار. سعیر. عجوز. ام‌القری. و در زبان شعری از آن به قبلهٔ جمشید. قبلهٔ دهقان. قبلهٔ زردشت. قبلهٔ مجوس. بستر سمندر. تختهٔ زرنیخ و غیر از آن تعبیر کرده‌اند.

صرف و نحو - مسألهٔ دیگر این است که ضمن این لغت‌نامه یک دوره صرف و نحو کامل زبان فارسی نیز فراهم خواهد آمد، همه میدانیم که یکی از نقایص زبان امروزی ما این است که قواعد صرف و نحو آن از روی خصایص لغوی خود زبان و شیوه‌های استعمالات اساتید گذشته و طریقهٔ سخنگویی مردم این سرزمین در نواحی مختلف تدوین نشده، بلکه آنچه تاکنون در این باره انتشار یافته، اکثر ترجمه یا تقلیدی از اسلوب السنهٔ مغرب زمین یا قواعد صرف و نحو عربی است. و اگر نمونه‌های مختصری هم مربوط به خصوصیات خود این زبان نوشته شده، پوشاندن جامهٔ نو بر همان مطالبی است که در مقدمه‌های فرهنگهای قدیم یا ضمن علوم عروض و قوافی نظیر «المعجم فی معاییر اشعار العجم» آورده‌اند، یا اقتباس از بعض آثار فضلای هند است. بدیهی است که اخیراً در این راه نیز برخی از فضلای معاصر تحقیقات خود را انتشار داده‌اند که همهٔ آنها مفید و مغتنم است.

فضلای هند در عین اینکه رنجهای بسیار برده‌اند، تمام آثار آنان نمی‌تواند مورد اعتماد باشد مانند «نهج‌الادب». خلاصه اکنون کتابی جامع با شرایط مذکور در صرف و نحو فارسی نداریم. اما خوشبختانه در لغت‌نامهٔ دهخدا ضمن تفسیر حروف مفرده (به معانی «آ» و «همزهٔ مفتوحه و مضمومه و مکسوره» در جلد اول لغت‌نامه رجوع شود) و معانی حروف اضافه (به معانی «از» رجوع شود) و حروف ربط و اصوات و ذیل معانی اصطلاحی لغاتی که در صرف و نحو به کار میرود، و همچنین ذیل اقسام نه یا دهگانهٔ کلمه: فعل و ضمیر وصفت و غیره به تفصیل قواعد صرف و نحو زبان فارسی تهیه گردیده، و در برخی از مجلدات چاپ شده است، و البته پس از پایان طبع تمام لغت‌نامه امکان خواهد داشت که با گردآوری قواعد مزبور در یک جلد دستور جامعی نیز برای زبان فارسی فراهم گردد.

لغات متداول و لهجه‌های محلی - نکتهٔ قابل توجه دیگر که مورد احتیاج است، جمع‌آوری لغات مصطلح در تداول امروز با ضبط صحیح و معنای حقیقی و مجازی آنهاست. فرهنگهایی که تاکنون برای فارسی نوشته شده فقط به جمع‌آوری لغات قدیم و اغلب کلمات غیرمأنوس که در آثار بعض متقدمان به کار رفته، پرداخته‌اند؛ و چون به خاصیت ترکیب‌پذیری زبان فارسی توجه نداشته‌اند غالباً به ذکر ریشه‌ها و مصادر اکتفا کرده، از آوردن ده‌ها کلمه که از یک ریشه با افزودن مزید مقدم (پیشاوند) و مزید مؤخر (پساوند) ترکیب میشوند صرف نظر کرده‌اند، حتی بدین نکته درننگریسته‌اند که بیشتر لغات عربی و یا خارجی که داخل زبان فارسی شده و در نتیجهٔ ترکیب یافتن با ادات یا کلمات دیگر معنی خاص به خود گرفته در شمار لغات فارسی میباشند از قبیل: نصیحتگر، ملامتگر، نصیحت‌پذیر، نصیحتگو، حقور، حقگو، حقشناس، ناحق، حرف زدن، مطالعه کردن، غم خوردن، طلبیدن، غارتیدن و نظایر اینها که در لغت‌نامهٔ دهخدا این گونه ترکیبات با شواهد جمع‌آوری شده است.

همچنین بسیاری از لغات محلی نواحی مختلف ایران - تا آنجا که امکان‌پذیر بوده - در لغت‌نامهٔ دهخدا ذکر و شرح شده است.

لغات علمی - استاد دهخدا کوشیده‌اند که اغلب مفاهیم و اصطلاحات علمی متقدمان را از متون مختلف تدوین و آنها را با لغات فرانسه (که زبان علمی بین‌المللی به‌شمار میرود) تطبیق کنند. استاد دربارهٔ مفاهیم و اصطلاحات جدید علمی نظریهٔ خاصی دارند که چند سال قبل در ضمن خطابه‌ای در دانشکدهٔ ادبیات ایراد کردند، و خلاصهٔ آن از این قرار است: برخلاف دو نظریهٔ افراطی که امروز وجود دارد، ایشان معتقدند که برای به کار بردن مفاهیم و اصطلاحات باید نخست تجسس کرد و به آثار متقدمان درنگریست. اگر برابر آن کلمه‌ای بتوان یافت، باید آن را بر لغت خارجی ترجیح داد و گرنه لغت خارجی را باید پذیرفت. بعض لغات خارجی در همهٔ ممالک معمول است و در حقیقت بین‌المللی است، ما هم باید آن لغات را بپذیریم مانند: اتومبیل، رادیو، تلفن، تلگراف. در مورد لغات خارجی دیگر، برای آنکه منظور اصلی از زبان - که تفهیم و تفاهم است - از بین نرود، ما نباید از زبانهای مختلف اتخاذ و اقتباس کنیم، بلکه از زبان فرانسوی باید اخذ کنیم چه از اوائل سلطنت سلسلهٔ قاجاریه با آن مواجه شده‌ایم؛ و از سوی دیگر زبان مذکور مدتها زبان سیاسی و علمی جهان بوده و هنوز هم جنبهٔ علمی خود را از دست نداده و شایستهٔ ادای مفاهیم علمی و ادبی و فلسفی است (و حتی در زبان انگلیسی تأثیر بسیار کرده است).

اعلام رجال و اماکن - خصوصیت دیگر لغت‌نامهٔ دهخدا این است که دربارهٔ اعلام رجال و اماکن نیز معظم‌له تتبعات و تفحصات دقیق کرده، در مدت چهل و پنج سال مطالعه و تحقیق، اسناد و مدارک گرانبها برای هر قسمت در فیشها تهیه کرده‌اند. در این باره نیز همان مشکلاتی که در خصوص لغات یادآور شدیم از قبیل مخلوط بودن مطالب کتب و اختلافات فاحش و غیره موجود بوده و معظم‌له کوشیده‌اند اسناد و مدارک صحیح را از سقیم جدا کرده، نظریه‌های مستند را نقل کنند. در اینجا یادآوری یک نکته ضروری است و آن این است که استاد دهخدا بنا بر شور و عشق سرشار وطن‌دوستی توجه بسیار به بزرگان ایرانی مبذول داشته و کوشیده‌اند استعداد و قریحهٔ خاص ایرانی را ضمن ترجمهٔ احوال رجال نامور این کشور و یادگارها و آثار باستانی ایران به خوبی مجسم کنند. چنانکه ملاحظه میشود دربارهٔ بسیاری از شخصیت‌ها مطلب به تفصیل گرایده است از قبیل شرح حال ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا، اردشیر، اردوان و غیره.

تصاویر - تصاویر نباتات و حیوانات و رجال تاریخی و نقشه‌های اماکن و جداول آمارهای اقتصادی و الفبای ملل مختلف که در طی لغت‌نامه آمده است، بر ارج این کتاب ارجمند بسی افزوده است و در تفهیم مطلب بسیار مؤثر است.

داوری دانشمندان - ۱ - علامهٔ مرحوم محمّد قزوینی در مقدمهٔ کتاب تاریخ عصر حافظ[1] نوشته‌اند: «... دوست فاضل دانشمند ما آقای علی‌اکبر دهخدا مد ظله العالی که قریب سی سال است بدون فتور و توانی مشغول جمع‌آوری مواد فرهنگ جامعی هستند برای زبان فارسی با شواهد کثیرهٔ بسیار مفصل متنوع مبسوط برای هر یک از معانی حقیقی و مجازی هر کلمه و تاکنون متجاوز از یک میلیون ورقهٔ یادداشت[2] در این خصوص جمع کرده‌اند، و اگر روزی ان‌شاءالله اسباب مساعدت نماید و این مسودات خارج از حد احصا مرتب شده و به پاکنویس مبدل گردد بزرگترین و جامعترین و نفیس‌ترین فرهنگی از آن عمل خواهد آمد که بعد از اسلام تاکنون برای زبان فارسی فراهم آورده شده است، و گویا متجاوز از صدهزار بیت شعر[3] ملتقط از اغلب دواوین شعراء مشهور و غیر مشهور برای شواهد این فرهنگ عجیب جمع کرده‌اند.»

۲ - هم مرحوم قزوینی دربارهٔ لغت‌نامه نوشته‌اند[4]: «نخست چیزی که قبل از همه جلب نظر خواننده را می‌نماید کثرت شواهد فزون از حد شمار

---

۱ - تألیف دکتر غنی. تهران ۱۳۲۱، ص «ی» حاشیه.

۲ - بعدها بر تعداد فیشها بسی افزوده شده است.

۳ - بعدها بر شمارهٔ شواهد شعری بسیار افزوده گردیده، و علاوه بر آن شواهد منثور فراوان نقل شده است.

۴ - از یادداشتهای خطی آن مرحوم.

این فرهنگ است .... این فرهنگ عظیم الحجم جلیل‌الشأن علاوه بر جنبهٔ فرهنگی و لغوی خود مجموعهٔ بسیار گرانبهائی خواهد بود از قریب دویست هزار (الی دویست و پنجاه هزار) بیت شعر[1] از بهترین شعراء زبان فارسی از اقدم ازمنهٔ بعد از اسلام تاکنون که اغلب آنها از نسخ خطی دواوین و منظومه‌ها که دسترسی به آنها برای همه کس آسان نیست، و در عرض این مدت ایشان متدرجاً جمع کرده‌اند، استخراج شده است. پس چنانکه ملاحظه میشود این فرهنگ قطع نظر از اینکه تاکنون هیچ فرهنگی شبیه آن در بسط و وسعت لغات و هیچ سفینه و مجموعه‌ای از اشعار نیز بدین وسعت و کثرت عدهٔ اشعار کسی جمع نکرده است، و به همین ملاحظهٔ اخیر بود که چون وقتی که آقای دهخدا در حین تحریر نهائی مسودات و پاکنویس کردن آن فیشها برای تهیهٔ طبع مجلد اول تصمیم گرفته بودند که به جز دو سه یا سه چهار شاهد که برای تثبیت معنی هر کلمه به حداقل ضرورت دارد مابقی شواهد را به کلی حذف کنند، بعضی از دوستان ایشان[2] به اصرار و ابرام تمام از ایشان خواهش کردند که این کار را نکنند و این همه اشعار گرانبها که با خون دل و زحمت زیاد در مدت متمادی به‌تدریج از دواوین خطی بهترین شعرای فارسی استخراج کرده‌اند، یک مرتبه به آب نریزند و نتیجهٔ زحمت سی‌ساله را به کلی هباءً منثورا نکنند، و عموم قراء را از استفادهٔ از این عدهٔ عجیب از بهترین اشعار که فعلاً همه به حروف معجمه مرتب شده است، محروم نکنند. و مقصود از مرتب بودن به حروف معجمه این است که چون این اشعار همه به قصد شاهد کلمه یا تعبیری جمع شده است، پس اگر کسی بیتی یا مصراعی یا فقط چند کلمه از بیتی از هر یک از عدهٔ لایتناهی شعراء که اشعارشان در این فرهنگ مندرج است در حفظ داشته باشد و مابقی را فراموش کرده و میخواسته آن را به دست آورد به مجرد رجوع به عنوان یکی از کلمات برجستهٔ آن بیت در این فرهنگ در نهایت سهولت آن بیت را و نام قائل آن را به فوریت خواهد یافت، و بدین‌طریق این فرهنگ علاوه بر جنبهٔ لغوی و فرهنگی یک کشف‌الابیات بسیار سودمند و سهل‌التناولی خواهد بود برای ۲۰۰۰۰۰ الی ۲۵۰۰۰۰ شعر فارسی از جمیع یا جزء اعظم شعرای فارسی از قدیمترین ازمنه الی ایامنا هذا (مقایسه شود با کشف الآیات معروف فلوگل).

۲ – پروفسور لویی ماسینیون (استاد کلژ دفرانس و مدرسهٔ علوم عالیهٔ پاریس) لغت‌نامهٔ دهخدا را اثری Herculeux (هرکول‌آسا) نامیده است.

۳ – پرفسور هانری ماسه (استاد دانشگاه پاریس و رئیس سابق مدرسهٔ السنهٔ شرقیه و مستشرق معروف فرانسوی) لغت‌نامه را اثری فناناپذیر دانسته است.

پرفسور ماسه در نامه‌ای (به فرانسه) اخیراً به نگارندهٔ این سطور چنین نوشته‌اند:

مدرسهٔ ملّی زبانهای شرقی ۱۲ دسامبر ۱۹۵۸

همکار عزیزم

مجلدات «لغت‌نامه تألیف دهخدا» هفتهٔ اخیر تحت توجه سفارت ایران در پاریس به دست من رسید. من در موارد متعدد بدین تألیف عظیم و عالی مراجعه کردم، و بوفور اطلاعاتی که در آن می‌یابم معترفم. این کتاب معدنی حقیقی از اطلاعات است و موجب افتخاری بزرگ برای دهخدا، برای سازمان لغت‌نامه که شما ریاست آن را به عهده دارید، و برای ایران است. من مخصوصاً خوشحالم از اینکه دورهٔ این کتاب را بر روی میز کار خود در جنب کتبی که غالباً مورد مراجعهٔ من است، می‌بینم، بنابراین، برای این وسیلهٔ تحقیق بسیار گرانبها، از شما بسی سپاسگزارم ...

آرزو دارم که باز هم مدتی زنده بمانم تا پایان طبع بقیهٔ مجلدات این فرهنگ را به چشم ببینم، و خوشحالم از این که می‌بینم این اثر نام مؤلف خود را –که قبلاً توسط مقالات «چرند پرند» و «کتاب امثال و حکم» مشهور شده است – جاوید می‌سازد. برای من موجب افتخار است که غالباً به کتب مؤلفی عالیقدر – که کاملاً به حال او معرفت دارم و در طی اقامتهای خود در کشور شما مکرر وی را دیدار کرده و خاطرهٔ آن را محفوظ داشته‌ام – مراجعه کنم ...»

۴ – مجلهٔ Abstracta Islamica (مستخرج از مجلهٔ تتبعات اسلامی، سال ۱۹۵۰) چنین نوشته است: «ع. دهخدا، تهران، چاپخانهٔ مجلس. به قطع وزیری از «آ» تا «ابوسعد» ۱۳۲۵. از «ابوسعد» تا «اثبات» ۱۳۲۵.

---

۱ – بعدها بر شمارهٔ شواهد شعری بسیار افزوده گردیده، و علاوه بر آن شواهد منثور فراوان نقل شده است.

۲ – از جمله خود مرحوم قزوینی.

ع. دهخدا، طی ده سال[1] کار و کوشش، موادی برای تألیف فرهنگ کبیر، به نحوهٔ دائرةالمعارف گرد آورده، و آن حاوی مجموعهٔ لغات فارسی است که از تتبع و استقصاء تحقیقی و انتقادی همهٔ کتب لغت و نیز از عدهٔ بسیاری از متون استخراج شده و دارای شواهد و امثلهٔ بسیار است، و علاوه بر آنها تا سرحد امکان شامل اعلام تاریخی و جغرافیائی مستخرجه از منابع شرقی و اروپایی است. جزوات این تألیف عظیم به ترتیب موادی که جهت طبع حاضر میشود، منتشر میگردد».

مجموعاً تاکنون قریب ۶۰۰۰ صفحه از لغت‌نامه به طبع رسیده است. قطع صفحات لغت‌نامه ۳۵ × ۲۲ سانتیمتر و هر صفحه دارای ۳ ستون است که با حروف ۱۲ ریز چاپ میشود.

منابع این مقاله - در تحریر مقالهٔ حاضر منابع ذیل مورد استفاده قرار گرفته است:

۱ - لغت‌نامهٔ دهخدا، ۴۰ مجلد. تهران. از ۱۳۲۵ ببعد.

۲ - امثال و حکم دهخدا، ۴ مجلد. تهران. ۱۳۰۸ -۱۳۱۱.

۳ - مقدمهٔ لغت‌نامه (مجلد اول. تهران ۱۳۲۵) به قلم هیئت مدیرهٔ دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی.

۴ - دائرةالمعارف اسلام (فرانسه) ج ۱ ج ۳ ص ۱۱۳۸.

۵ - مطبوعات و شعر در ایران جدید، به قلم ادوارد براون (انگلیسی): دهخدا.

۶ - ابستراکتا ایسلامیکا (فرانسه) (مستخرج از مجلهٔ تتبعات اسلامی ۱۹۵۰ م.).

۷ - مجلهٔ دانش ج ۲، سلسلهٔ مقالات «لغت‌نامهٔ دهخدا» به قلم آقای پروین گنابادی.

۸ - سخنوران دوران پهلوی، دینشاه ایرانی، جلد اول. بمبئی ۱۳۱۳.

۹ - سخنوران ایران در عصر حاضر، پرفسور اسحاق. ج ۱. دهلی ۱۳۵۱ هـ.ق.

۱۰ - ادبیات معاصر. رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶.

۱۱ - ریحانةالادب. خیابانی. ج ۲. تهران ۱۳۲۸.

۱۲ - یادداشتهای علامهٔ مرحوم محمّد قزوینی (که توسط دختر آن مرحوم «سوزان قزوینی» در اختیار علامه دهخدا گذاشته شد).

۱۳ - ترجمهٔ احوال دهخدا به خط خود آن مرحوم که جهت آقای حسن رهاورد نوشته‌اند.

علاوه‌بر اینها از اطلاعات شفاهی استاد دهخدا نیز استفاده شده است.

***

۱ - در حقیقت قریب چهل و پنج سال.

علی‌اکبر دهخدا[1]

لغت‌نامه

زبان فارسی

۱ - همانطور که تنهٔ درخت هر سالی یک ورقه بر قطر پیشین می‌افزاید، کلمات ما نیز در هزار سال بر حسب تغییر احتیاجات اوقات و اشخاص، لوزنها و مجازها به خود گرفته است.

۲ - از خواص زبان فارسی که حکایت از روح امانت ایرانیان میکند، یکی آن است که کلمات مأخوذه از السنهٔ دیگر را بیشتر به همان صورت اصلی حفظ میکند، بر خلاف غالب زبانها که آن را میشکنند.

۳ - زبان فارسی از حیث مرکبات نهایت غنی است و کمتر مفهومی از مفاهیم غریبه هست که نتوان با مرکبی دلنشین از آن تعبیر کرد، و این مرکبات گاهی از دو کلمهٔ فارسی و گاه از یک کلمهٔ اجنبی باشد:

زرخیز، تن‌پرور، شکم‌بنده، عیب‌جوئی.

و گاه مرکب از چندین کلمه است مانند:

درم به جورستانان زر بزینت‌ده

بنای خانه کنان‌اند و بام قصرانـدای.

۴ - زبان فارسی مذکر و مؤنث و خنثی ندارد، تثنیه ندارد، حرف تعریف ندارد، جمع‌های گوناگون ندارد، ازاین‌رو آموختن آن آسان است.

۵ - برخلاف آنچه برخی از بدخواهان انتشار داده‌اند پس از طبع این کتاب ثابت خواهد شد که زبان ما یکی از بزرگترین السنهٔ دنیاست.

لغات عامیانه

۶ - عامّه همیشه واضعین لغتند، مفاهیمی را درک میکنند و الفاظی در ازاء آن مفاهیم ادا میکنند، هر یک که با ذوق صاحبان آن زبان راست آید بر جای می‌ماند. اینک بیش از هزار سال است که این الفاظ متراکم شده و ارباب قلم از استعمال آن پرهیز می‌کنند، لکن بی‌شک آن الفاظ باید در تداول خواص درآید و در لغت‌نامه‌ها درج گردد.

۷ - کلمات بسیاری در تداول عوام است که گاهی مرادفی در زبان ادبی دارد و گاه ندارد، و برای توانگر شدن زبان استعمال هر دو نوع آن کلمات به گمان من لازم است، از اینرو از آنها آنچه راکه به خاطر آمده در این کتاب گرد کرده‌ام مانند «تیله» که به‌معنی قطعات شکستهٔ سفال است و مرادفی برای آن نیافته‌ام، یا «جخد» که به‌معنی بزور، مگر و منتهی است.

تصرف ایرانیان در زبان عربی

۸ - ما به وزن صیغ عربی از لغات فارسی چیزها ساخته و به کار برده‌ایم، و گاه عرب قدیم و معاصر را نیز به استعمال آن واداشته‌ایم؛ مثل: نزاکت از نازکی و

---

۱ - مرحوم علامه دهخدا مطالبی متفرق در فیشهای خود تحت عنوان «مقدمه» یادداشت کرده‌اند و نظر ایشان آن بود که به هنگام تدوین مقدمهٔ لغت‌نامه آن مطالب تنظیم شود. نگارنده مجموع آن مطالب را طبق موضوع (با شماره) مرتب و تدوین کرده به نظر ارباب فضل میرساند و بدیهی است تلفیق کامل آنها میسر نیست (م.م.).

فلاکت و مفلوک و مفالیک از کلمهٔ فلک‌زده.

۹ - با افزودن «با» ی فارسی در اول مصادر عربی صفت ساخته‌ایم: باعظمت (عظیم)، بادیانت (متدین)، باشهامت (شهم)، بامسرت (مسرور)، بافضیلت (فاضل)، باشجاعت (شجاع)، بارأفت (رؤوف)، باصلابت (صلب).

۱۰ - با درآوردن حرف سلب و نفی بر سر کلمات عرب صفت میسازیم: ناتمام، نابالغ، نامفهوم، ناخلف، بی‌حمیت، بی‌عاطفه.

۱۱ - جمعهای عربی را بار دیگر جمع بسته‌ایم: اخلاطها جمع اخلاط، کتبها جمع کتب[1].

زنان دشمنان در پیش ضربت
بیاموزند الحانهای شیون.
منوچهری.

۱۲ - از مصادر عربی مصدر مرکب فارسی میسازیم: رقصیدن، بلعیدن، طلبیدن. و همین کار را هم با ترکی میکنیم: قاپیدن، چاپیدن، چپاندن.

۱۳ - از یک لغت عربی در فارسی دهها کلمهٔ مرکب ساخته‌ایم: حسابدار، حسابداری، خوش‌حساب، خوش‌حسابی، بدحساب، بدحسابی، حساب کشیدن، حساب پس دادن، حساب کردن، بی‌حساب، حساب و کتاب، حسابی، حساب بردن از، حساب داشتن با، حساب‌ساز، حساب‌سازی، و نیز: بی‌عیب، بی‌عیبی، عیب‌جستن، عیب‌جوئی، عیب‌جوئی کردن، عیب‌جوینده، عیب‌جوی، عیب‌جویندگی، عیب‌گیر، عیب‌گیرنده، عیب‌گیری، عیب‌گرفتن، عیب‌کردن، عیب‌داشتن، عیب‌دار، عیب‌داری، عیب‌پوش، عیب‌پوشی، عیب‌پوشنده، عیب‌پوشندگی، عیب‌ناک، عیب‌ناکی، عیب‌گو، عیب‌گوئی[2].

۱۴ - یائی در آخر اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه و صیغهٔ مبالغهٔ عربی درمی‌آوریم و از آن حاصل مصدر میسازیم: قادری، حاکمی، شاعری، مشهوری، مستحکمی، شریفی، بخیلی، علیمی، شیادی، رقاصی، جباری[3].

۱۵ - با افزودن یاء بر صیغهٔ مبالغه از آن علاوه بر معنی حاصل مصدر، شغل و مکان و محل اراده کنیم: بقالی، نساجی، قنادی، نجاری[4].

۱۶ - با افزودن یای نسبت به مصادر عربی صفت میسازیم: فراری به‌معنی گریزان.

۱۷ - از مصدر، اسم فاعل و اسم مفعول عربی با افعال معین ترکیب میکنیم و مصدر مرکب میسازیم: صیحه کشیدن، تغییر دادن، جمع شدن، جمع آمدن، معجز کردن، مسهل خوردن، منفعل شدن، محترم شمردن، مجبور شدن، مجبور کردن، مجبور بودن، مجبور آمدن، مجبور گردیدن، خود را مجبور نمودن.

۱۸ - از ترکیب کلمات عربی با فارسی لغات مرکب میسازیم: سرصف، نایب سرهنگ، جمع‌آوری، صف‌آرائی.

۱۹ - معانی کلمات عربی را عوض میکنیم: رعنا، اعزام.

زبان عربی

۲۰ - زبان عربی از جهت لغات بوسعت و فسحت مشهور است و یکی از دلایل این سعه، عدم تعمیم کتابت در میان عرب بوده است. ازاین‌رو هر شنونده لغت را به نوعی در خاطر نگاه میداشته و در چادرهای خود غلط محفوظ خود را به کار می‌برده است[5]، از این قبیل است ظهور لغاتی از قبیل لذع، لدغ، لحس، نهش.

کلیات لغت‌نامه

۲۱ - همهٔ لغات زبان فارسی تاکنون احصاء و در جایی جمع‌آوری نشده، مقداری از لغات مستعمل در کتب - مخصوصاً در شعر - در لغت‌نامه‌ها گرد آمده است که ما آنها را در اینجا نقل کرده‌ایم، ولی از سوی دیگر هزاران لغت فارسی و غیر فارسی در تداول به کار میرود که تاکنون کسی آنها را گرد نیاورده و اگر آورده به چاپ نرسانیده است. ما بسیاری از این نوع لغات را بتدریج از حافظه نقل و سپس آنها را الفبائی کرده‌ایم، ولی باید دانست برای به خاطر آوردن چند ده هزار کلمه و الفبائی کردن آن عمر هفت کرکس می‌باید.

۲۲ - اگر بگویم ثلث لغات فارسی و معانی آن در

---

۱ - رجوع به قاعده‌های جمع در زبان فارسی تألیف م. معین صفحهٔ ۳۶ - ۳۸ و مفرد و جمع، نیز تألیف وی صفحهٔ ۱۰۹ به بعد شود (م. م.).

۲ - گذشته از اینکه همهٔ مشتقات کلمه را از زبان عربی، می‌توانیم استعمال کنیم: معیوب، معیب، تعییب، عائب، معایب، عیوب.

۳ - رجوع به اسم مصدر - حاصل مصدر به قلم م. معین ص ۶۳ به بعد شود (م. م.).

۴ - رجوع به کتاب مذکور در حاشیه ۲، ص ۵۲ به بعد شود (م. م.).

۵ - صرف نظر از ابدال که طبق قواعد صورت میگیرد (م. م.).

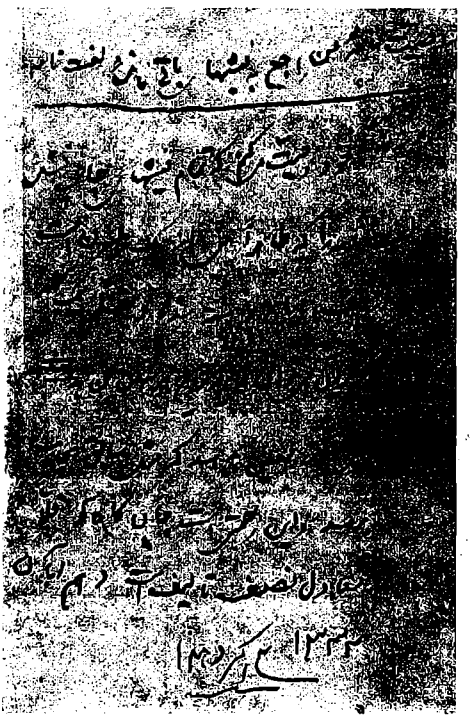

وصیت‌نامهٔ علّامهٔ دهخدا (شماره ۱)

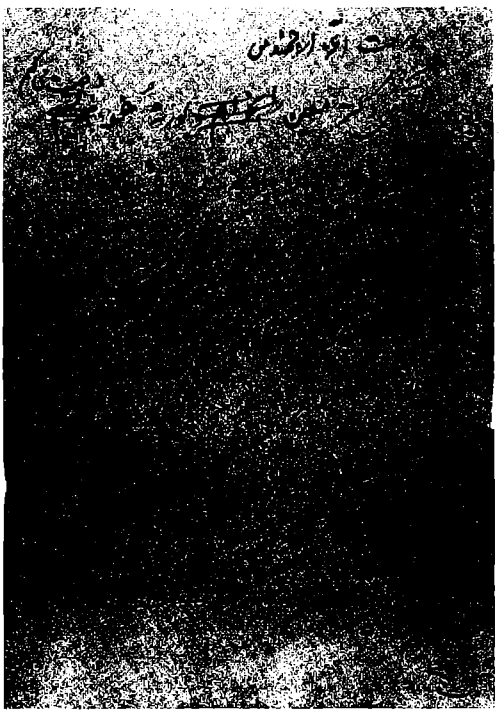

وصیت‌نامهٔ علّامهٔ دهخدا (شماره ۲)

این کتاب گرد آمده است، شاید تهور باشد. بی شک نه تنها از لغات کتبی و شفاهی - که در کتابت یا زبان دیگران مستعمل است - دو ثلث در این کتاب نیست، لااقل نیمی از آنچه خود من می‌دانسته‌ام فراموش شده و در این لغت‌نامه نیامده است.

تفصیل لغت‌نامه

۲۳ - لغت‌نامه مجلدات بسیاری را اشغال خواهد کرد و شاید این امر موجب تعجب یا اعتراض عده‌ای قرار گیرد و پرسند چرا لغت‌نامه‌های فرانسویان و انگلیسیان بدین تفصیل نیست. به دلایل ذیل:

الف - زبان ما مرکب از دو زبان عمدهٔ فارسی و عربی است و هر یک از این دو زبان لغات بسیط و مرکب بسیار دارد و از ترکیب این دو هم مرکبات فراوان به وجود آمده است.

ب - زبان فارسی در مرکبات و زبان عربی در مشتقات در میان زبانهای دنیا کم نظیرند و از ترکیب این دو زبان، فارسی سعتی بی‌نظیر یافته است.

ج - بدین زبان مرکب نزدیک چهارده قرن در نیمی از دنیای مکشوف مردم فکر کرده حوائج خود را بیان نموده و چیز نوشته‌اند.

د - در اَحیاء مختلفهٔ عرب در ممالک وسیعهٔ اسلامی کلمات، خاصه اسماء ذات در هر جا اسمی علیحده داشته است و گاه مترادفات یونانی و لاطینی و سریانی و دیگر زبانها نیز مزید شده است، و ازاین‌رو هر کلمه دارای مترادفات بسیار شده است، و آن مترادفات باید در لغت‌نامهٔ ما بیاید، مثلاً اضراس الکلب، کثیر الارجل، بسفایج (بسپایه)، بولوبودیون. اینها همه نام یک گیاه است و همه باید ذکر شود.

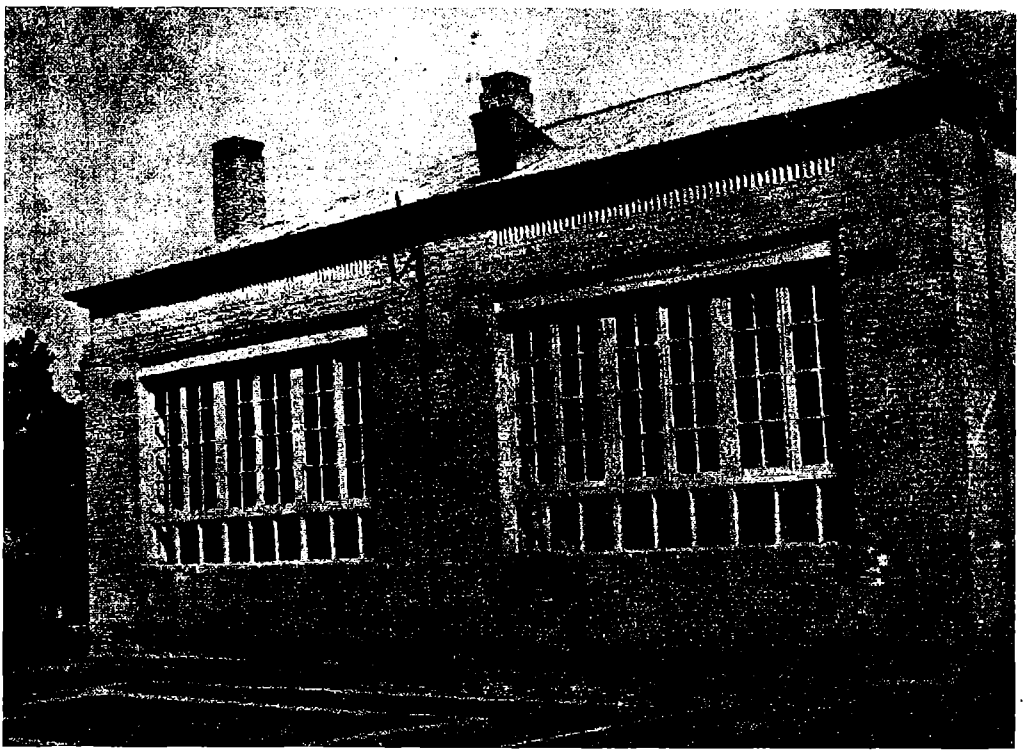

نمای جنوبی سازمان لغت‌نامه

۲۴ - امیدوارم دوستان من و خوانندگان لغت‌نامه از طول مدت طبع ماندگی ننمایند، چه کاری بس صعب و درشت و دشوار است. لغت‌نامه‌های فرانسه با شرکت صدها دانشمندان و ارباب لغت پس از گذشت دو قرن به مرحلهٔ کنونی رسیده است.

۲۵ - لغات عربی را به‌ترتیب حروف تهجی در ردیف خود نقل کرده‌ایم نه در ماده و ریشهٔ آنها. ذناذن ثوب را در مادهٔ «ذنن» [ذَ نَ نَ] پیدا کردن نه برای فارسی زبان بلکه برای خود عرب - جز مخصصین صرف و لغت - بسی مشکل است.

۲۶ - **اعلام تاریخی و جغرافیایی** - بسیاری بر آنند که اگر لغت‌نامه بدون اعلام طبع میشد، بهتر بود. بالعکس معتقدیم چون در عصر ما فرهنگ اعلامی به زبان فارسی آنهم بدین تفصیل تدوین و طبع نشده است و ما این کار را هم ضمن تألیف و تدوین لغت، انجام داده‌ایم دریغ است که بخش اعلام را جدا کرده دور بیندازیم، نویسنده یقین دارد که محققان به‌مرور به لزوم طبع اعلام توجه بیشتری خواهند فرمود و نقایص آنها را رفع خواهند کرد.

نکته‌ای که در این باب باید بگویم این است که مشاهیری مانند موسی، عیسی، محمّد، کوروش، داریوش، پطر کبیر، سقراط، کنفوسیوس، فردوسی، شکسپیر داهیه و نابغه‌اند و باید به نیکی یاد شوند، ولی از سوی دیگر عده‌ای هستند که شهرتی به دست آورده‌اند ولی آنان را باید در زمرهٔ بلایا و عفاریت و «منسترها» به‌شمار آورد. از این قبیل است: آتیلا، چنگیز، هلاکو، تیمور. بین این دو گروه باید فرق گذاشت.

۲۷ - ما اعلام اروپایی را که مسلمانان به گونهٔ خاص خود استعمال کرده‌اند، به همان صورت اسلامی آورده‌ایم. این که ما اشبیلیه و فلوطرخس و المبیاذس می‌نویسیم فضل‌فروشی را نیست، می‌خواهیم که تاریخ و ملیت ما به هم پیوسته باشد. اگر پیوستگی تاریخ از میان بشود ملتی بی‌سابقه و بی‌مفاخر خواهیم شد، و دشمنان ما همین را خواهند.

۲۸ - بعض اعلام جغرافیائی ایران از روی نقشه‌های فارسی نقل شده است که غالباً با خطی ریز و بیشتر به‌علت ریختگی در چاپ ناخواناست و ما صورتی را که قریب به آن دانسته‌ایم نقل کرده‌ایم، و بعد از این باید دولت مأمورین خود را وادارد که این نوع اسماء را به خط معرب یادداشت کنند تا در چاپهای بعد لغت‌نامه اصلاح شود[1].

۲۹ - در این کتاب تقلید صرف از لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها نشده است[2]. من احتیاج فعلی عامهٔ ایران را در نظر گرفته‌ام. کتابهای ما چاپ نشده است، و آنها که چاپ شده معدود و محدود و یا گران است و به همه نرسیده است. گذشته از اینکه دانشمندان از پدران ما چندین مأة هر چه نوشته‌اند به زبان عربی بوده است و فارسی‌زبان از آنها بی‌بهره مانده است. من در این کتاب سعی کرده‌ام که حتی‌المقدور و هر چه بیشتر از آن معلومات جای داده شود، و امیدوارم که دولتهای ما برای تمام کتابخانه‌های عمومی و همهٔ مدارس ابتدائی و متوسطه و عالی دوره‌ای از این کتاب تخصیص دهند تا نفع آن عام و شامل گردد.

۳۰ - در این کتاب کوشیده‌ایم که حتی‌المقدور بیشتر لغات عربی را وارد کنیم اعم از آنکه شاهدی برای استعمال آن در فارسی داشته‌ایم یا نداشته‌ایم.

البته اگر احصاء لغات عربی استعمال شدهٔ در تداول شعرا و علمای فارسی محال نبود، حدّ را به همان عدّه محدود میکردیم، و می‌گفتیم وارد کردن کلمهٔ دیگر جز آنها در فارسی مجاز نیست، لیکن در همان حال نیز آیا هیچ منع و تحریم اخلاقی یا عرفی می‌تواند جلو شاعر فصیح و شیرین‌زبان را که اکنون برای حفظ وزن یا قافیه یا اداء مقصودی محتاج به کلمهٔ خارج از این حصار قراردادی ما باشد، بگیرد؟ و آیا پس از استعمال آن شاعر، آن کلمه را شما در روح خود عجیب تلقی خواهید کرد؟ البته نه، بلکه اگر شعر بلیغ باشد شما بی‌التفاتی، به تحسین آن آواز بلند خواهید کرد.

گویندگان و نویسندگان ما لغات نامأنوس و مهجور عربی را عنداللزوم به کار برده‌اند. رودکی کوسج را به‌معنی اسب یا ستور کندرو و اعور را به‌معنی زاغ به کار برده است (در مذمت اسب خویش گوید):

بود اعور و کوسج و لنگ و پس من
نشسته بر او چون کلاغو بر اعور.

مولوی کلمهٔ عفت را در مورد احتیاج آورده است:

پادشاهان خون کنند از مصلحت
لیک رحمتشان فزون است از عفت.

ناگزیر در این کتاب از لغات عرب آنچه که در قوامیس عرب آمده نقل شده و آنچه هم که از قوامیس فوت شده از امثال ذیل دُزی نقل کرده‌ایم و علاوه بر آنها از متون عربی لغاتی را استخراج کرده‌ایم که در کتب سلف نیامده.

من می‌خواستم نیاز ایرانیان را در لغات عربی حتی از مطولات لغت‌نامه‌های عربی نیز مرتفع سازم و نمیدانم به چه حدّ در این مقصود توفیق یافته‌ام، و اگر نقیصه‌هائی هست، باید آیندگان برفع آن بکوشند.

۳۱ - در کلمات عربی مذکور در این لغت‌نامه بعض معانی دیده میشود که در لغت‌نامه‌های عربی نیست. این معانی، آنهاست که ایرانیان در تداول خویش به کلمات داده‌اند و ما از ضبط آنها ناگزیریم.

۳۲ - نقل اساطیر عربی و آوردن اسامی جنّ و پری و شجعان عرب و نام اسبها و شمشیرها و جنگهای آنان در این کتاب ازآن‌رو است که نزد ادبای اسلامی از مترسلین و شعرا این امور به مثابهٔ اساطیر یونان است در ادب ترسایان. کتب ادبی دسترس فعلی ما در شعر و نثر انباشته است به اشارات بدانها، و هنوز کتابهای بسیار دیگری داریم که آنها را یا به‌واسطهٔ چاپ نشدن و یا به‌علت منحصر و در دست نااهل بودن، و یا تمرکز در کتابخانه‌های شخصی هند و ترک و غیره ندیده‌ایم. و البته لغت‌نامه باید حاوی همهٔ آنها باشد و امروز هم هیچ شاعری را نمی‌توان منع کرد اگر ادای مقصود را در اشارهٔ بدانها بداند.

۳۳ - در این کتاب چنین فرض شده است که مراجعه کننده، هیچیک از قواعد صرفی و نحوی لغات عربی را نمیداند. ازاین‌رو تمام جمعها و تثنیه‌های مستعمل و افعل تفضیلها و صیغ مبالغه و صفات مشبهه جداجدا در ردیف الفبائی آمده است.

امثال

۳۴ - در لغت‌نامه امثال را به حد لازم نیاورده‌ام،

---

۱ - پس از انتشار چند مجلد اول از نقل اسماء امکنهٔ مشکوک خودداری شد (م.م.).

۲ - هر چند از آنها بهرهٔ فراوان برگرفته‌ایم.

برای آنکه در کتاب امثال و حکم نقل کرده‌ام و اگر در اینجا تکرار میشد، وقت بسیار میخواست و حجم کتاب بسیار بیشتر میشد و کار طبع -صعب‌تر میگردید.

۳۵ - امّا خواص بعض ادویه و جز ادویه که نقل میشود اینها تاریخ کلمه است که همراه او می‌آید، نه اینکه ما امروز عقیده داریم آویختن پوست پلنگ بر زن آبستن سبب پسر زائیدن او شود و غیره و غیره.

و همچنین اینکه در شرح بعضی نباتات و حیوانات و معادن پاره‌ای خواص خرافی و انیاب اغوالی آمده است، نه از این است که باید بدانها معتقد بود، بلکه از نظر تاریخ کلمه است که نقل میشود و بسا هست که شاعر و غیر شاعر را بدانها اشاراتی است.

۳۶ - در این کتاب وقتی من «اتباع» میگویم اعم از اتباع و مزدوج و مانند آن است[۱].

۳۷ - بعضی ممکن است بر کثرت شواهد در لغت‌نامه اعتراض کنند. اگر این همه شواهد جمع نمیشد محال بود همهٔ معانی اصلی و مجازی کلمات به دست بیاید و چون جمع‌آوری این شواهد لازم بود، بدین کار پرداختیم، در وقت تخریج و تدوین ظاهراً بایستی برای هر معنی یک یا دو شاهد بیش نوشته نمیشد، لیکن برای نشان دادن طرق گوناگون استعمال آن کلمه جز اعطاء حکم به مثال هیچ بیانی بالغ و بسنده نبود، پس بر جای ماندن تمام آن شواهد ضرور شد[۲].

۳۸ - در این هزار صفحه[۳] شاید شواهد زیاد را اگر جمع کنیم بیش از بیست صفحه نشود، و از حیث منافعی که دارد ضرر مالی آن به چیزی نیست و ضرر وقت هم برای خواننده ندارد، چه معانی را با دو خط عمودی از هم تفکیک کرده‌ایم و خواننده می‌تواند بعد از خواندن یکی دو شاهد، به بقیه توجه نکند.

۳۹ - شاید گفته شود برای کلمات مشهور آوردن شاهد ضرورت نداشت، لیکن این معنی درست نیست، چه مشهور قومی مهجور قومی دیگر، و مهجور زمانی مشهور زمانی دیگر است، و آنانکه سروکار با لغت دارند، دانند که بسیار باشد که لغوی از تعریف به کلمهٔ «مشهور» یا «مشهور است» قناعت ورزیده است، و امروز آن مشهور او نه تنها مشهور نیست، بلکه به‌کلی مفقود یا نامعلوم است و درک معنی آن گاه مشکل و گاه ممتنع و محال است.

البته ذکر آنها در دورهٔ حاضر ضرور است امّا در چاپهای بعد می‌توان آنها را حذف کرد.

۴۰ - هر کس که بداند ولف[۴] چرا دوازده صفحهٔ عریض و طویل را از کلمهٔ «شدن» که در شاهنامهٔ فردوسی به کار رفته، از عدد صفحه و سطر پر کرده، یعنی چند هزار دفعه «شدن» مستعمل در شاهنامه را با صفحه و سطر نشان داده است، میداند که کثرت شواهد برای چه لازم است.

۴۱ - اینکه از بعض شعرا اشعار بسیار نقل کرده‌ام یا به‌علت باقی نبودن دواوین آنان و یا به‌علت به چاپ نرسیدن دیوانهای ایشان بوده است. در چاپهای بعد می‌توان اشعار دستهٔ دوم را حذف یا کم کرد.

۴۲ - ممکن است نجار، لغات بنا را که در این کتاب گرد آمده است زاید بشمارد، یا فارسی‌زبان الفاظ مغولی و جز آن را که در تاریخهای ما آمده است در این کتاب بیجا تصور کند، یا یک فرد سنی ذکر رجال شیعی را فضول بداند و بالعکس، لکن لغت‌نامه برای متفننین یک فن و مصطلحین بیک دسته اصطلاح و پیروان یک مذهب و مردم یک عصر معین نوشته نمی‌شود، بلکه ارباب محن مختلفه و پیروان مذاهب متعدده همه باید از آن استفاده برند.

۴۳ - در یادداشتها، خطاها و اشتباهاتی کرده‌ام و اکثر آنها را گاه دادن به مطبعه بار دیگر تصحیح می‌کنم، و آنچه را که باز غلط باقی میماند آیندگان تصحیح خواهند کرد[۵].

۴۴ - اغلاط بسیاری بی‌شبهه در این کتاب هست، قسمتی از آنها ناشی از جمع نبودن حواس در وقت انشاء بوده است و آن را اهل فضل خود تمیز دهند، و قسمتی منبعث از جهل و نادانستن من است و برای هر دو قسمت یک عذر دارم که گمان میکنم اهل دل از من بپذیرند و آن این است که من فردی از افراد بشرم.

---

۱ - رجوع به لغت «اتباع» در متن لغت‌نامه شود. اصطلاح اتباع را مرحوم دهخدا به‌معنی وسیعتر از معنی لغوی خود به کار برده‌اند. علامهٔ مرحوم قزوینی بر این نکته ایراد کردند، بنابراین پس از انتشار چند مجلد اول، از استعمال لغت مزبور بدین معنی خودداری شد (م. م.).

۲ - و رجوع به قول علامهٔ مرحوم قزوینی در صفحهٔ ۲۹۹ همین مقدمه شود (م. م.).

۳ - مراد دو مجلد اول (آ - الف) است.

۴ - مستشرق آلمانی که فهرست شاهنامهٔ فردوسی را تدوین کرده است (م. م.).

۵ - مرحوم علامهٔ قزوینی می‌فرمودند که در کتابی به عظمت لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۰۰۰۰ غلط معفو است. (م. م.).

۴۵ - در بعض ابیات غلطهایی ممکن است باشد، چه آنها را از حافظه نقل کرده‌ام[۱]، لکن در کلمه‌ای که محل شاهد بوده تا اطمینان حاصل نکرده‌ام، نیاورده‌ام، و در آنها بی‌شبهه غلطی نیست.

۴۶ - لازم بود در یک[۲] لغت‌نامهٔ بزرگ اروپائی معادل هر کلمهٔ فارسی یا عربی متداول را پیدا میکردم و به دقت میدیدم. بسیار چیزها راجع به همان لغت به من یادآوری میکرد، ولی فرصت این کار برای من نبود و باید دیگران از ین نفع بهره‌مند شوند.[۳]

وضع ثبت لغات

۴۷ - شیوهٔ ما در این کتاب چنین است:

الف - لغت را با حرف ۱۲ سیاه در اول سطر ثبت می کنیم و پس از آن نقطه‌ای میگذاریم.

ب - در داخل [ ] حرکت حروف متحرک را میگذاریم و از ضبط حروف ساکن صرف نظر میکنیم (مگر در صورت التباس). بدین‌طریق تلفظ هر کلمه به نیکی شناخته میشود. ماقبل الف «آ» اگر مفتوح باشد از ثبت آن خودداری میشود، همچنین ماقبل «ی» اگر مکسور باشد و ماقبل «و» اگر مضموم باشد. حرف مشدد را در اینجا با تکرار آن نشان میدهیم: ماده [د دَ]، و اگر متحرک باشد حرکت را بر روی دومین حرف مکرر قرار میدهیم. «ی» که «ا» تلفظ میشود در اینجا به صورت «ا» نوشته‌ایم: یحیی [یَ یا]. اگر «ها» در کلمه ملفوظ باشد آن «ها» را نیز بین‌القوسین می‌نویسیم مثلا: اکراه [اِ ه]، مه [مَ ه] و اگر تلفظ نشود نقل نمی‌کنیم مثلا: عمله [عَ مَ لَ]، فاطمه [طِ مَ].

ج - اصل کلمه راکه از چه زبانی است یادکرده‌ایم با علامت اختصاری و یا با نقل تمام حروف.

د - نوع کلمه را از لحاظ دستوری با نشانه‌های اختصاری تعیین کرده‌ایم، مثلا (اِ) به جای اسم، (ص) به جای صفت ... (در مجلدات اول لغت‌نامه این امر مراعات نشده). آنچه راکه در این قسمت به نام «اتباع» میخوانیم مراد ما معنائی وسیع‌تر از آنچه عرب میگوید، می‌باشد. مقصود ما هر دو کلمه‌ای است که غالباً با هم آیند اعم از آنکه هر دو با معنی باشند مانند «شک و ریب» و «یک و دو» یا یکی بامعنی و دیگری بی‌معنی باشد مثل «سر و همسر» و «پک و پهلو»[۴].

هـ - سپس به شرح لغت می‌پردازیم با ذکر مآخذ.

و - آنگاه مترادفات کلمه را نقل می‌کنیم.

ز - پس از آن شواهد نظم و نثر را (غالباً به‌ترتیب تاریخ) می‌آوریم.

ح - معانی دیگر لغت را با علامت «||» مشخص کرده‌ایم.

ط - اعلام (اسماء خاص) را مانند لغت نقل کرده‌ایم و حتی‌المقدور مآخذ را نیز در جای خود آورده‌ایم.

در نقل از مآخذ گاهی می‌نویسیم از فلان، مراد این است که عین و تمام عبارت منقول عنه نیست، و تغییری برای روشن‌تر شدن مقصود و جز آن در نقل داده شده است. مثلاً: (از منتهی‌الارب)، (از قاموس‌الاعلام ترکی).

مآخذ

۴۸ - آنچه در مورد مآخذ باید بگویم: من در شاهنامه استقصای کامل کرده‌ام، اما بعد از شاهنامه سه کتاب هست که باید در تمام کلمات بلکه تمامت حروف آن تتبع تام به عمل آید و عمر و وقت من اجازت نکرد و بر آیندگان است که این وجیبه را ادا کنند و آن سه کتاب: ترجمهٔ تفسیر طبری، ترجمهٔ تاریخ طبری (بلعمی) و تاریخ ابوالفضل بیهقی

---

۱ - تعداد این نوع بسیار کم است و غالب اشعار از متن دواوین یا فرهنگها استخراج شده است (م.م.).

۲ - یک یا چند (م.م.).

۳ - نکتهٔ دیگر که موجب ایراد بعضی اشخاص شده آن است که یک تن نمی‌تواند دایرة المعارفی را تألیف کند، این نکته اساساً بجاست، ولی «لغت‌نامهٔ» حاضر بیاری گروهی کثیر از فضلا و اهل ادب تدوین شده که اسامی آنان بعداً در همین مقدمه ثبت خواهد شد.

نکتهٔ دیگر آنکه در مجلدات اول لغت‌نامه از بعض کتب تاریخی و جغرافیایی و نقشهٔ جغرافیایی ایران موادی نقل شده که خالی از اشتباه نیست، و آماری که از سکنهٔ نواحی داده شده متعلق به دهها سال پیش است. این اشکال در مجلدات بعدی مرتفع شده. ناگفته نماند دورهٔ لغت‌نامه به‌تدریج راه تکامل پیموده است و به‌تدریج از نقایص آن کاسته شده و بر مزایای آن افزوده گردیده، مثلاً در دو جلد اول ابداً تصویر و نقشه‌ای وجود ندارد و مجلدات بعدی به تصاویر و نقشه‌ها مزین است. مآخذ لغات و اعلام غالباً در دو سه مجلد اول ذکر نشده و در مجلدات بعدی مذکور است. هویت دستوری (صرفی و نحوی) کلمات در مجلدات اولی یاد نشده، در مجلدات بعدی وجوه اشتقاق و ترکیب لغات تا حد امکان درج شده است. (م.م.).

۴ - رجوع به حاشیهٔ شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۳۰۵ همین مقدمه شود (م.م.).

است[1].

در این کتاب لغات فارسی منتهی‌الارب گاهی شاهد و مثال آمده است. علت این است که مؤلف این کتاب اگر چه هندی است ولی کتب مترجم عربی و فارسی و عربی بسیار که ما از آن بی‌خبریم در دسترس داشته است که قریب تمام آن درست و صحیح است.

۴۹ - در پایان این مبحث یادآور میشود که مواد کتاب حاضر در ظرف چهل‌وپنج سال با مخارج گزاف تهیه شده، و اگر عشق و علاقه نبود هرگز نوشته نمی‌شد و اگر نوشته می‌شد این همه وقت و سعی در وی مبذول نمی‌گردید، چه به قول سنائی:

نوحه‌گر کز پی تسو گرید
او نه از چشم، کز گلو گرید.

با همهٔ این احوال بدیهی است که ارضاء همهٔ خوانندگان امکان ندارد، همین قدر که عده‌ای - ولو اندک باشد - راضی باشند، مؤلف را بسنده است:

خاطری چند اگر از تو شود شاد بس است
زندگانی به مراد همه کس نتوان کرد.
آن کس که ز شهر آشنائی است
داند که متاع ما کجائی است[2].

* * *

۱- بعدها از تمام تاریخ بیهقی فیش بسیار برداشته شد. (م. م.).

۲ - پایان یادداشتهای علامه دهخدا. برای آگاهی از دنبالهٔ یادداشتهای دهخدا رجوع شود به بخش ششم تکملهٔ مقدمهٔ لغتنامهٔ دهخدا.

دکتر محمّد معین

سازمان لغت‌نامه

سازمان لغت‌نامه از ابتدای تأسیس تاکنون سه مرحله را پیموده است.

۱ - منزل علامه دهخدا

پس از اینکه مجلس شورای ملی مادهٔ واحدهٔ مربوط به طبع لغت‌نامه را در دی ماه ۱۳۲۴ و مادهٔ واحدهٔ دیگر را در اسفند همان سال تصویب کرد[۱]، در منزل علامه دهخدا واقع در خیابان ایرانشهر دو سه اطاق به کارمندان سازمان لغت‌نامه و کتابخانهٔ مخصوص اختصاص داده شد. در این مدت سرپرستی و نظارت بر کلیهٔ امور لغت‌نامه به عهدهٔ خود ایشان بود.

در آبان ماه ۱۳۳۴ علامهٔ مرحوم دو نامه که در حکم وصیت‌نامهٔ علمی معظم‌له بود - و عکس آنها در صفحهٔ ۳۰۳ دیده می‌شود - به مجلس شورای ملی ارسال داشتند که اکنون در صندوق اسناد تاریخی مجلس ضبط شده است.

در این دوره امور اداری سازمان را عملاً آقای دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه تهران و رئیس روزنامهٔ رسمی اداره میکردند.

۲ - مجلس شورای ملی

در دی‌ماه ۱۳۳۴ هیأت رئیسهٔ مجلس شورای ملی تصمیم گرفتند که سازمان مذکور را به مجلس شورای ملی منتقل نمایند. پس از مذاکرات، آن مرحوم نامه‌ای به مجلس شوری فرستادند مبنی بر اینکه تألیف لغت‌نامه را به ملت ایران اهداء می‌کنند و آن را به مجلس شورای ملی به نمایندگی ملت ایران تقدیم می‌نمایند.

سازمان لغت‌نامه از دی‌ماه ۱۳۳۴ تا اسفندماه ۱۳۳۶ در مجلس شورای ملی به کار خود ادامه داد و سرپرستی و نظارت در امور علمی لغت‌نامه در این مدت، طبق وصیت‌نامه‌های مرحوم دهخدا و تصویب هیأت رئیسهٔ مجلس شوری به عهدهٔ دکتر محمّد معین و امور اداری به عهدهٔ آقای سیّدمحمّد هاشمی رئیس چاپخانهٔ مجلس شوری محول بود.

در مدتی که سازمان لغت‌نامه در منزل مرحوم دهخدا و مجلس شوری مستقر بود کمیسیونی به نام «کمیسیون طبع فرهنگ دهخدا» مرکب از آقایان ذیل به امور اداری و طبع لغت‌نامه رسیدگی می‌کرد:

آقای سیّدمحمّد هاشمی نمایندهٔ اسبق مجلس شورای ملی و رئیس سابق چاپخانهٔ مجلس و مشاور علمی مجلس شوری، آقای دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه و رئیس ادارهٔ روزنامهٔ رسمی کشور و مدیر عامل شیر و خورشید سرخ، آقای مهربان مهر رئیس حسابداری مجلس، آقای مهدی اکباتانی رئیس اداره بازرسی مجلس، آقای حسین صفاکیش رئیس دفتر کارپردازی مجلس، مرحوم محمّد فؤادی رئیس ادارهٔ مطبوعات مجلس.

---

۱ - رجوع به مقدمهٔ جلد اول لغت‌نامه و صفحهٔ ۳۶۹ تا ۳۷۱ تکملهٔ مقدمه شود.

بخشی از کتابخانهٔ سازمان لغت‌نامه

۳ - دانشکدهٔ ادبیات (دانشگاه تهران)

مجلس شورای ملی طبق تبصرهٔ مادهٔ دوم بودجهٔ مجلس شورای سال ۱۳۳۶ سازمان لغت‌نامه را با بودجهٔ آن به دانشگاه تهران منتقل ساخت، و دانشگاه تهران هم ادارهٔ آن را به دانشکدهٔ ادبیات واگذار کرد.

اساسنامهٔ سازمان که به تصویب شورای دانشگاه رسیده به قرار ذیل است:

اساسنامهٔ سازمان لغت‌نامه

چون سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا که در سال ۱۳۲۴ طبق مادهٔ واحده مصوب مجلس شورای ملی در اسفند ۱۳۲۴ به وجود آمده طبق تبصرهٔ مادهٔ دوم بودجهٔ سال ۱۳۳۶ مجلس شورای ملی به دانشگاه تهران انتقال یافته است، برای ادارهٔ آن تا زمانی که لغت‌نامه کاملاً از چاپ بیرون آید مقررات زیر به تصویب میرسد.

۱ - دانشگاه تهران تنظیم و طبع و نشر و فروش و توزیع و ادارهٔ سازمان لغت‌نامه را با بودجهٔ آن به دانشکدهٔ ادبیات واگذار می‌نماید.

۲ - سازمان لغت‌نامه از این قرار است:

الف - دایرهٔ تهیه و تدوین لغت‌نامه.

ب - دایرهٔ کتابخانهٔ دهخدا.

ج - دایرهٔ فیشها.

۳ - امور اداری لغت‌نامه زیر نظر رئیس دانشکدهٔ ادبیات و کمیتهٔ امور لغت‌نامه و رئیس لغت‌نامه انجام خواهد گرفت.

۴ - امور لغت‌نامه طبق وصیت‌نامه‌های مورخ دهم آبان ماه ۱۳۳۴ علامهٔ فقید علی‌اکبر دهخدا کماکان با آقای دکتر محمّد معین استاد دانشکدهٔ ادبیات خواهد بود.

۵ - کمیتهٔ امور لغت‌نامه مرکب خواهد بود از یک نفر استاد دانشکدهٔ ادبیات به انتخاب شورای دانشکدهٔ ادبیات برای مدت دو سال با امکان تجدید انتخاب و رئیس ادارهٔ کل انتشارات و روابط دانشگاهی و آقای دکتر محمّد معین رئیس امور لغت‌نامه. تصمیمات کمیته پس از تصویب رئیس دانشکده قابل اجرا خواهد بود.

۶ - پاداش کارمندان لغت‌نامه متناسب با کمیت (ساعات حضور در ادارهٔ لغت‌نامه) و کیفیت و نتیجهٔ

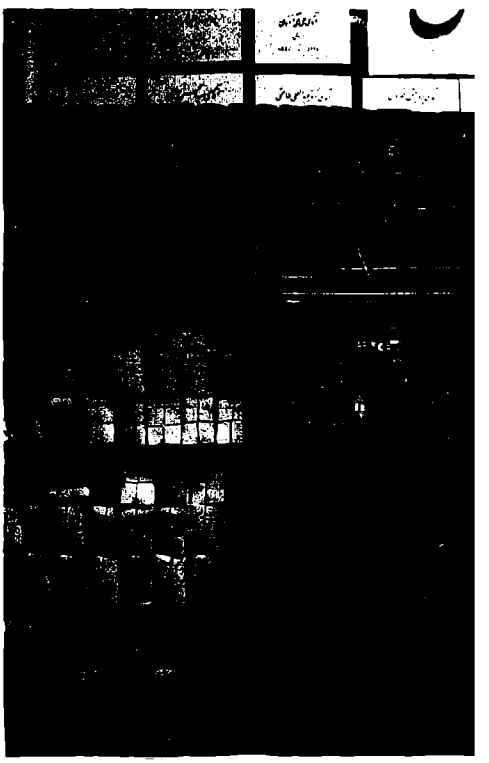

نمونه‌ای از قفسه‌های فیشها

ر طبق آئین‌نامهٔ مخصوص خواهد بود.

۷ - با هر یک از کارمندان لغت‌نامه کماکان
ارادی طبق نمونهٔ مخصوص منعقد خواهد شد.

۸ - هر یک از کارمندان یک ماه در سال حق
خصی با اخذ پاداش خواهد داشت و در صورت
رورت با اجازهٔ کمیتهٔ لغت‌نامه حق استفاده جهت
ت طولانی نیز خواهد داشت ولی به هر جهت
ای مدت زاید بر یک ماه از پاداش استفاده نخواهد
د.

۹ - به هر یک از کارمندان لغت‌نامه یک جلد از
شمارهٔ لغت‌نامه اهدا خواهد شد.

۱۰ - درآمد فروش لغت‌نامه جزو درآمدهای
تصاصی دانشگاه بوده که صرف سازمان لغت‌نامه
تجلید و طبع آن خواهد شد.

۱۱ - آئین‌نامه‌های لازم پس از تصویب کمیتهٔ
سازمان لغت‌نامه قابل اجرا خواهد بود.

طبق اساسنامهٔ مزبور سازمان لغت‌نامه اکنون دارای سه دایره است:

۱ - دایرهٔ فیشها[1] - علامهٔ مرحوم دهخدا در مدت ۴۵ سال اخیر عمر خود قریب سه میلیون فیش گرد آورد. بخشی از آنها به خط خود آن مرحوم است، و بقیه به خط گروهی از کارمندان سازمان لغت‌نامه در طی مدت طولانی می‌باشد[2]. این فیشها شامل لغات فارسی و عربی و هندی و ترکی و اروپایی مستعمل در فارسی و اعلام تاریخی و جغرافیایی است. فیشهای مزبور پس از جرح و تعدیل و تنقیح و تهذیب و تکمیل و تنظیم توسط اعضای دایرهٔ تهیه و تدوین مجدداً استنساخ میشود و سپس به چاپخانه برای طبع ارسال می‌گردد.

عده‌ای در طی سالیان گذشته فیشها را از لحاظ الفبایی مرتب کرده‌اند که اسامی آنان بعداً خواهد آمد.

وضع فیشها چنین است:

الف - برای هر ماده (لغت یا اسم خاص) از یک تا حدود صد فیش ممکن است موجود باشد.

ب - برای یک کلمه (لغت یا اسم خاص) چند فیش هست که در آن فقط به ذکر همان کلمه اکتفا شده و منظور این بوده که در حین تدوین لغت‌نامه، آن ماده فراموش نشود.

ج - برای هر لغت، معانی متعدد به نقل از مآخذ مختلف (کتب لغت و غیره) یا بدون ذکر مآخذ به خط مرحوم دهخدا و گروهی دیگر یادداشت شده.

د - برای هر لغت شواهد مختلف از نظم و نثر نقل شده (گاه با ذکر مأخذ و گاه بدون ذکر آن، گاه با ذکر صفحهٔ کتاب چاپی یا خطی و غالباً بدون آن) و گاه هم شاهدی برای کلمهٔ مورد بحث نیامده.

ه - برای عَلَم (اسم خاص) فیشهای متعدد موجود است که گاه معرفی و ترجمهٔ حال مفصل و گاه مختصر به عمل آمده، و گاه نیز فقط به ذکر اسم اکتفا شده (بدون شرح). در بسیاری از این نوع فیشها مضمونی از این قبیل نوشته شده: «ترجمهٔ حال نوشته شود» یا «شرح حال نوشته شود» «از ...[3] ج ... از صفحه ... تا صفحه.... نقل شود (یا ترجمه شود)».

۲ - دایرهٔ تهیه و تدوین و تکمیل مواد

۱ - وریقه‌ها یا یادداشتهای کوچک.

۲ - اسامی این عده بعداً خواهد آمد.

۳ - نام کتاب.

لغت‌نامه – در این دایره عده‌ای از اهل فضل که به‌مرور با سبک کار لغت‌نامه آشنا شده‌اند، به تدوین مواد و مطالب می‌پردازند.

تدوین هر حرف به یک تن واگذار شده و عملاً ممکن است پس از مدتی، دیگری دنبالهٔ یک حرف را بگیرد. در موارد لزوم که احتیاج به تخصیص علمی یا فنی یا ترجمه از زبانی خارجی پیش می‌آید، به دیگر اعضای لغت‌نامه یا متخصصان فن در خارج مراجعه میشود.

طرز کار اعضای این بخش از این قرار است:

۱ – فیشهای مربوط از «دایرهٔ فیشها» خواسته میشود.

۲ – فیشهای مزبور یک بار از نظر الفبایی توسط عضو مربوط بررسی میشود، تا اگر اشتباهی رخ داده رفع شود.

۳ – معانیی که برای یک لغت یا ترکیب آمده با کتب لغت مقابله و اصلاح میشود و در صورتی که معنی یا معانیی دیگری در کتب لغت باشد که در فیشها ثبت نشده، آنها را وارد میکنند.

اگر یادداشت از کتب خطی نقل شده باشد، با مراجعه به مآخذ دیگر آن را تصحیح و تهذیب می‌نمایند.

۴ – معانی را از یکدیگر تفکیک میکنند، نخست معانی اصلی و سپس معانی مجازی و فرعی را به‌ترتیب الاهم فالاهم تنظیم می‌کنند.

۵ – شواهد نظم و نثر را از هم جدا میکنند و هر دسته را به‌معنی مربوط ملحق میسازند.

۶ – شواهد متعدد یک معنی را به‌ترتیب تاریخ منظم می‌نمایند.

۷ – در صورتی که شاهدی برای یک لغت در فیشها نیامده کوشش میشود تا از منابع و مآخذ شاهد یا شواهدی یافته و نقل شود.

۸ – در مورد علم (اسم خاص) از مآخذی که در فیشها یادداشت شده و نیز از دیگر مآخذ نقل و در صورت لزوم ترجمه میشود (از زبانهای مختلف).

۹ – در تهیه و تدوین و تنظیم این مطالب، یادداشتهای شخصی رئیس و اعضای لغت‌نامه و فضلای خارج نیز مکمل مطالب فیشهاست، و در صورت لزوم از وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات دولتی و ملی ایران و سفارتخانه‌های دول مختلف در تهران اطلاعاتی خواسته میشود.

۱۰ – پس از تنظیم مطالب مزبور آنها را در کاغذهای درازی به طول و عرض ۳۵ × ۱۲ سانتیمتر پاکنویس میکنند.

۱۱ – سپس مطالب مدون را با یک تن از اعضای هیأت مقابله میخوانند و مطالب را جرح و تعدیل و اصلاح میکنند.

۱۲ – آنگاه یادداشتهای مزبور را برای طبع به چاپخانهٔ مربوط میفرستند.

۱۳ – پس از چیده شدن مواد، یک بار در خود چاپخانه از طرف مصحح سازمان لغت‌نامه تصحیح مطبعی به عمل می‌آید.

۱۴ – پس از تصحیح اوراق ستونی در چاپخانه، دو نمونه برای سازمان فرستاده میشود.

۱۵ – متصدی حرف مربوط اوراق مزبور را با رئیس سازمان یا جانشین وی یک بار دیگر مقابله و تصحیح میکند، و از طرف رئیس سازمان اجازهٔ صفحه‌بندی داده میشود.

۱۶ – در چاپخانه پس از غلط‌گیری اوراق ستونی را به قطع لغت‌نامه (سه ستونی) صفحه‌بندی میکنند و مجدداً برای تصحیح به سازمان می‌فرستند.

۱۷ – متصدی حرف مربوط اوراق صفحه‌بندی شده را با یک تن مصحح مجدداً تصحیح میکند. سپس از طرف رئیس سازمان یا جانشین وی اجازهٔ چاپ داده میشود و در صورت لزوم ممکن است یک یا دو بار دیگر نمونه خواسته شود.

۱۸ – از هر فرم چاپ شده یک نسخه تا پایان طبع مجلد مربوط، نزد متصدی حرف باقی میماند. در حین تحریر این سطور آقایان مفصلة الاسامی ذیل به کار تهیه و تدوین مواد مختلف لغت‌نامه مشغولند: انوار (عبدالله)، پروین گنابادی (محمّد)، حکیم (عباس)، ره‌آورد (حسن)، دبیرسیاقی (محمّد)، دیوشلی (عباس)، شعار (جعفر)، موسوی بهبهانی (سیدعلی)، قهرمان (یزدانبخش)، منزوی (علینقی)، حائری (عبدالحسین)، شهیدی (سیدجعفر)، طاعتی (عبدالعلی)، قاسمی (رضا).

اکنون لغت‌نامه در دو چاپخانهٔ دولتی ایران (چاپخانهٔ سابق مجلس شورای ملی) و چاپخانهٔ دانشگاه تحت طبع است.

حروف ذیل اکنون در چاپخانهٔ دولتی ایران به چاپ میرسد: ب، پ، ت، چ، ح، ص، ک، گ؛ علاوه بر این‌ها مقدمهٔ مشروح لغت‌نامه نیز در چاپخانهٔ دولتی

فهرست مجلدات چاپ شدهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا

شمارهٔ مسلسل	حروف‌الفبا	شمارهٔ حرف	حروف از	حروف تا	تعداد صفحه	تاریخ چاپ ماه	تاریخ چاپ سال	بها به ریال
۱	الف	۱	آ	ابوسعد	۵۰۲	–	۱۳۲۵	۱۷۰
۲	الف	۲	ابوسعد	اثبات	۵۰۰	–	۱۳۲۵	۱۷۰
۳	الف	۳	اثبات	اختیار	۵۰۰	–	۱۳۲۶	۱۷۰
۴	ث	۱	ث	ثیبه (کامل)	۵۷	–	۱۳۲۶	۳۰
۵	ظ	۱	ظ	ظیقی (کامل)	۳۴	–	۱۳۲۶	۳۰
۶	الف	۴	اختیار	اژدها	۵۰۰	–	۱۳۲۸	۱۷۰
۷	پ	۱	پ	پلاته	۴۰۲	–	۱۳۲۸	۱۴۰
۸	ذ	۱	ذ	ذیونوسیوس (کامل)	۲۰۶	–	۱۳۲۹	۱۱۰
۹	ض	۱	ض	ضیم (کامل)	۹۳	–	۱۳۲۹	۷۰
۱۰	الف	۵	اژدها	اسحاق	۲۵۲	–	۱۳۳۰	۱۲۰
۱۱	الف	۶	اسحاق	اسکدار	۹۶	–	۱۳۳۰	۸۰
۱۲	پ	۲	پلاته	پوده‌کباب	۱۰۰	–	۱۳۳۰	۸۰
۱۳	ح	۱	ح	حاصل	۱۰۰	–	۱۳۳۰	۸۰
۱۴	ل	۱	ل	لب	۱۰۰	–	۱۳۳۱	۸۰
۱۵	الف	۷	اسکدار	اسماعیل	۱۵۵	–	۱۳۳۲	۱۲۰
۱۶	ژ	۱	ژ	ژیهلاوا (کامل)	۵۹	–	۱۳۳۲	۵۰
۱۷	ل	۲	لب	لشه	۱۰۰	–	۱۳۳۲	۸۰
۱۸	ح	۲	حاصل	حب‌النیل	۱۰۰	–	۱۳۳۲	۸۰
۱۹	الف	۸	اسماعیل	اسید	۱۰۰	–	۱۳۳۲	۸۰
۲۰	ص	۱	ص	صالح‌بن نصر	۱۰۰	–	۱۳۳۴	۸۰
۲۱	ل	۳	لشه لزور	لنگ بستن	۱۰۰	–	۱۳۳۴	۸۰
۲۲	ل	۴	لنگ بند	لیده (کامل)	۱۱۳	–	۱۳۳۴	۹۰
۲۳	ط	۱	ط	طاهرزاده	۱۰۰	خرداد	۱۳۳۵	۸۰
۲۴	ح	۳	حب‌النیل	حجاج	۱۰۰	تیر	۱۳۳۵	۸۰
۲۵	پ	۳	پوده‌کباب	پی	۱۰۰	مرداد	۱۳۳۵	۸۰
۲۶	ص	۲	صالح‌بن نصر	صرفه	۱۰۰	شهریور	۱۳۳۵	۸۰
۲۷	غ	۱	غ	غبغب	۱۰۰	آبان	۱۳۳۵	۸۰
۲۸	ت	۱	ت	تاجور	۱۰۰	آذر	۱۳۳۵	۸۰
۲۹	ط	۲	طاهرزاده	طرب نایینی	۱۰۰	دی	۱۳۳۵	۸۰
۳۰	گ	۱	گ	گبریاس	۱۰۰	اسفند	۱۳۳۵	۸۰
۳۱	ب	۱	ب	بابک	۱۰۰	خرداد	۱۳۳۶	۸۰
۳۲	ص	۳	صرفه	صلاة	۱۰۰	تیر	۱۳۳۶	۸۰
۳۳	ط	۳	طرب نایینی	طلسمات	۱۰۰	شهریور	۱۳۳۶	۸۰
۳۴	ک	۱	ک	کاخ هشت بهشت	۱۰۰	مهر	۱۳۳۶	۸۰
۳۵	ط	۴	طلسمات	طیهوج (کامل)	۱۰۴	آذر	۱۳۳۶	۸۰
۳۶	ب	۲	بابک	باد	۱۰۰	اسفند	۱۳۳۷	۸۰
۳۷	ت	۲	تاجور	تازیان	۱۰۰	مهر	۱۳۳۷	۸۰
۳۸	پ	۴	پی	پیسه گاه	۹۶	آبان	۱۳۳۷	۸۰
۳۹	ج	۴	حجاج‌بن یوسف	حدیث نفس	۱۰۰	آذر	۱۳۳۷	۸۰
۴۰	مقدمه	۱	–	–	۴۲۷	دی،بهمن،اسفند	۱۳۳۷	۲۲۰
جمع	۱۶حرف و مقدمه	–	–	–	۶۳۹۶	–	–	۳۷۶۰

سالن شمارهٔ یک، محل کار اعضای لغت‌نامه

طبع میشود. و حروف ذیل در چاپخانهٔ دانشگاه به طبع میرسد: الف، ج، خ، ز، غ، ه.

۳ - دایرهٔ کتابخانه - بنیاد این کتابخانه را کتابخانهٔ شخصی مرحوم دهخدا تشکیل میدهد. آن مرحوم وصیت فرمود کتب کتابخانهٔ ایشان مادام که لغت‌نامه تحت طبع است در اختیار سازمان لغت‌نامه قرار گیرد، و پس از اتمام طبع تحویل دانشگاه تهران شود. در زمان حیات علامهٔ مرحوم مجلس شورای ملی نیز تعداد کتب لازم را خریده در اختیار سازمان گذاشت. پس از انتقال سازمان به مجلس شورای ملی قسمتی از کتابهای خطی و چاپی آن مرحوم تحویل کتابخانهٔ لغت‌نامه داده شد و بقیه (مخصوصاً برخی از کتب خطی) در تصرف ورثهٔ آن مرحوم باقی ماند. به هنگام استقرار لغت‌نامه در مجلس شورا، هیأت رئیسهٔ مجلس مبلغی اختصاص به خرید کتب ضروری دادند و پس از انتقال سازمان به دانشکدهٔ ادبیات نیز همه ساله بودجه‌ای مخصوص صرف خرید کتب میشود.

تعداد کتب انتقالی از کتابخانهٔ مرحوم دهخدا بالغ بر ۱۰۳۰ مجلد و بقیهٔ کتب که از بودجهٔ مجلس و دانشگاه و کتب اهدائی اشخاص و مؤسسات و یا مبادله با دورهٔ لغت‌نامه تهیه شده بالغ بر ۱۳۰۰ مجلد است و بنابراین کتابخانهٔ سازمان جمعاً دارای ۲۳۳۰ مجلد است، و با وجود قلت تعداد از جهت احتوای بر کتب لغت فارسی و عربی، خطی و چاپی کم‌نظیر است.

علاوه بر کتب کتابخانهٔ لغت‌نامه، اعضای سازمان لغت‌نامه، از کتابخانه‌های دانشکدهٔ ادبیات، مجلس شورای ملی، مدرسهٔ عالی سپهسالار، کتابخانهٔ ملی تهران، کتابخانهٔ ملی ملک، کتابخانهٔ شخصی رئیس سازمان استفاده میکنند.

۴ - اخیراً دایره‌ای به امور دفتری و حسابداری تخصیص داده شده که یک دفتردار و یک حسابدار و یک تن متصدی فروش لغت‌نامه در آن کار میکنند.

مجلدات چاپ شده - تاکنون از لغت‌نامه ۴۰ مجلد با مشخصاتی که در جدول (صفحهٔ بعد)

آمده طبع و منتشر شده است.

بنابراین مجموعاً تا کنون ۶۳۹۶ صفحه از لغت‌نامه به طبع رسیده است. قطع صفحات لغت‌نامه ۳۵ × ۲۲ سانتی‌متر و هر صفحه دارای ۳ ستون است که با حروف ۱۲ ریز چاپ میشود.

در اینجا توضیح داده میشود که برای تسریع در امر چاپ تصمیم گرفته شده که در آن واحد چند حرف تنظیم و چاپ شود، و شمارهٔ صفحات مجلدات هر حرف از (یک) شروع گردد[1].

اعضای لغت‌نامه

از آغاز تألیف لغت‌نامه تا کنون گروهی در امر تدوین و تنظیم مواد لغت‌نامه و امور دیگر به کار پرداخته‌اند. عده‌ای از آنان پس از چندی به علل مختلف مستعفی شدند و بقیه تا کنون به کار مشغولند.

۱ - کسانی که در تهیه و تنظیم و تدوین مواد کار کرده‌اند.

کسانی که در تهیه و تنظیم مطالب لغت‌نامه شرکت داشته‌اند از این قرارند:[2]

ابراهیمی (محسن) - معلم سابق مدارس ایرانی در قفقاز و کارمند وزارت فرهنگ. از آغاز تأسیس لغت‌نامه تا سال ۱۳۳۶ در استخراج مواد و ترجمه از کتب مختلف از قبیل فارسنامهٔ ابن‌بلخی، سه جلد اول شاهنامه طبع بروخیم، مراصد الاطلاع، انساب سمعانی، گرشاسب‌نامهٔ اسدی (نسخهٔ خطی)، تاریخ بیهقی، ترجمهٔ یمینی، المرصع (نسخهٔ خطی)، دورهٔ تاریخ ایران باستان، دیوان منوچهری، دیوان خاقانی و ترجمهٔ قاموس‌الاعلام ترکی و بخشی از فهرست شاهنامهٔ ولف (آلمانی) و اعلام لاروس کوچک و فرهنگهای روسی و غیره کار کرده‌اند.

اعظم زنگنه (دکتر عبدالحمید) - دکتر در حقوق از دانشگاه پاریس، استاد و رئیس اسبق دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران و وزیر اسبق فرهنگ. در سال ۱۳۲۶ قسمتی از اعلام «لاروس» کوچک را ترجمه کرده‌اند.

افشار شیرازی (احمد) - فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات فارسی و دبیر دبیرستانهای مرکز. در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۸ مطالب حرف «ح» را از صفحهٔ یک تا صفحهٔ هشتاد و دو تنظیم و بخشی از حرف همزه (احمد) را نیز تهیه کرده‌اند.

انوار (سیدعبدالله) - لیسانسیهٔ دانشکدهٔ حقوق، دبیر دبیرستانهای مرکز. از تاریخ ۲۲ مهر ماه ۱۳۳۷ در لغت‌نامه شروع به کار کرده و تنظیم حرف «خاء» را به عهده گرفته‌اند.

بهمنیار (احمد) - استاد دانشکدهٔ ادبیات و استاد دانشکدهٔ معقول و منقول (دانشگاه تهران) و عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران. در سالهای ۱۳۱۹-۱۳۲۰ در تنظیم بعضی فیشها (از جمله تفسیر ابوالفتوح) کار کرده‌اند.[3]

بیانی (دکتر خانبابا) - دکتر در تاریخ از دانشگاه پاریس، استاد دانشکدهٔ ادبیات و رئیس دانشسرای عالی و سناتور. در سالهای ۱۳۲۵- ۱۳۲۶ در تنظیم بخش اول فرهنگ فرانسه به فارسی تألیف مرحوم دهخدا کار کرده‌اند.

پروین گنابادی (محمّد) - دبیر سابق دبیرستانهای مرکز، نمایندهٔ سابق مجلس شورای ملی، عضو ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ، از سال ۱۳۲۸ تا کنون در تنظیم حروف «زاء» و «طاء» اشتغال داشته و اکنون تنظیم حرف الف را به عهده دارند. بخشی از لغات کلیات سعدی و خمسهٔ نظامی را فیش کرده‌اند و ضمناً عضو هیأت مقابلهٔ لغت‌نامه میباشند.

پرتو علوی (سیدعبدالعلی) - در سالهای ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ به ترجمهٔ بعضی مطالب از کتب آلمانی و تهیهٔ چهار صفحه از حرف «خ» مشغول بوده‌اند.

تفضلی (دکتر تقی) - دکتر از دانشگاه پاریس، معاون کتابخانهٔ مجلس شورای ملی. در سال ۱۳۳۵ در تنظیم مختصری از حرف «ه» لغت‌نامه کار کرده‌اند.

حائری (عبدالحسین) - کارمند کتابخانهٔ مجلس شورای ملی. از سال ۱۳۳۵ تا کنون به تنظیم حرف «ز» لغت‌نامه مشغولند.

حکیم (عباس) - لیسانسیهٔ ادبیات از

---

۱ - لاروس بزرگ هم همین کار را کرده، با این تفاوت که هر جلد را از صفحهٔ یک شروع کرده، ولی ما هر حرف از حروف الفباء را با نمرهٔ یک آغاز کرده‌ایم.

۲ - به ترتیب حروف تهجی نام خانوادگی آنان.

۳ - مرحوم دهخدا در یکی از یادداشتهای خود نوشته‌اند: «در تدوین حرف (آ) آقای بهمنیار با صمیمیتی بی‌نظیر با من دستیاری کرده‌اند».

دانشکدهٔ ادبیات تهران، دبیر دبیرستانهای مرکز. از ۱۵ آبان‌ماه ۱۳۳۷ به تنظیم حرف «ه» لغت‌نامه اشتغال دارند.

دبیرسیاقی (محمّد) – فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات و رئیس ادارهٔ مالیات پیشه‌وران. از سال ۱۳۲۶ تا کنون در تنظیم حروف «پ»، «ل»، «ض»، «ظ»، «ژ»، «ط» و «د» شرکت داشته‌اند و عضو هیأت مقابله هستند.

دیوشلی (عباس) – لیسانسیهٔ ادبیات و علوم تربیتی از دانشکدهٔ ادبیات، دبیر دبیرستانهای مرکز. از اول اسفند ۱۳۳۴ تاکنون به تنظیم حرف «ت» اشتغال دارند.

رعدی آذرخشی (دکتر غلامعلی) – لیسانسیهٔ حقوق از دانشکدهٔ حقوق تهران، دکتر در حقوق از دانشگاه پاریس، رئیس اسبق ادارهٔ کل نگارش و مدیر کل وزارت فرهنگ، نمایندهٔ دائمی ایران در یونسکو (پاریس)، با سمت سفیر کبیر، و عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران. پیش از آغاز طبع لغت‌نامه مدتی با مرحوم دهخدا همکاری کرده‌اند.

رهاورد (حسن) – فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات، دبیر دبیرستانهای مرکز. از اول اسفند ۱۳۳۴ تاکنون به تنظیم حرف «ب» اشتغال دارند و در سالهای ۱۳۱۸–۱۳۲۴ به استخراج مطالب و تدوین فیشها و مقابلهٔ اخبار اشتغال داشته‌اند.

شعار (جعفر) – لیسانسیهٔ ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات تبریز، دبیر دبیرستانهای مرکز. از ۱۵ آبان ۱۳۳۷ تاکنون به تنظیم حرف «غ» از کلمهٔ غبغب به بعد مشغولند.

شعرائی (ابوالحسن) – ناظر شرعیات وزارت فرهنگ، عضو شورای عالی فرهنگ. در سالهای ۱۳۲۰–۱۳۲۱ در تنظیم بعضی فیشها و قسمتی از حرف «ا» (همزه) کار کرده‌اند.

شهاب فردوسی (سیدهدایت‌الله) – معلم دانشکدهٔ ادبیات مشهد. در سالهای ۱۳۲۷–۱۳۳۴ به تصحیح فرمهای لغت‌نامه و در سالهای ۱۳۳۵–۱۳۳۶ به تنظیم حرف «غ» مشغول بوده‌اند و از اول «غ» تا کلمهٔ «غبغب» را تنظیم کرده‌اند.

شهیدی (سیدجعفر) – فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات، لیسانسیهٔ رشتهٔ معقول از دانشکدهٔ معقول و منقول. از سال ۱۳۲۸ تا کنون به تنظیم حرف «ص» و ترجمهٔ بخشی از مواد مربوط به حرف «ح» و «ی» از وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان، معجم‌الادباء، صفة الصفوة و تهیهٔ بعضی مواد فلسفی، نحوی و فقهی اشتغال داشته و دارند. و ضمناً عضو هیأت مقابلهٔ لغت‌نامه میباشند.

صدیقی (دکتر غلامحسین) – فارغ‌التحصیل دانشسرای عالی سن کلو، لیسانسیهٔ دانشکدهٔ ادبیات پاریس، دکتر در فلسفه از سربن (دانشگاه پاریس)، استاد دانشگاه تهران. در سال ۱۳۲۶–۱۳۲۹ در تنظیم حروف «پ» و «ث» کار کرده‌اند.

صفا (دکتر ذبیح‌الله) – دکتر ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات تهران، استاد کرسی تاریخ ادبیات در دانشکدهٔ مذکور، رئیس ادارهٔ کل انتشارات و روابط دانشگاهی در دبیرخانهٔ دانشگاه. در سال ۱۳۲۵ به تنظیم حرف «پ» اشتغال داشته‌اند.

طاعتی (عبدالعلی) – فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات تهران، دبیر دبیرستانهای مرکز. از سال ۱۳۳۵ تاکنون به تنظیم حرف «ک» مشغولند.

طهرانی (سیدجلال) – متخصص علم فلک، سفیر سابق ایران در بلژیک، نایب‌التولیهٔ سابق آستان قدس و سناتور کنونی. در تهیهٔ بخشی از مطالب نجومی کمک کرده‌اند.

قاسمی (رضا) – فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات تهران، دبیر سابق دبیرستانهای مرکز، وکیل پایهٔ یک دادگستری. از سال ۱۳۲۹ تاکنون متصدی بخش فیشهای لغت‌نامه بوده و ضمناً از سال ۱۳۳۵ به بعد به تنظیم حرف «گ» مشغولند.

قهرمان (یزدان‌بخش) – دانشجوی سابق دانشکدهٔ ادبیات، از سال ۱۳۳۲ به بعد به استخراج مطالب بعض کتب و از سال ۱۳۳۶ تاکنون به تنظیم حرف «چ» مشغولند.

لازار (ژیلبر)[1] – فرانسوی – استاد زبان فارسی در مدرسهٔ شرقیهٔ پاریس. در سالهای ۱۳۲۹–۱۳۳۰ به تنظیم بخشی از اول حرف «چ» اشتغال داشته‌اند.

مدرس رضوی (سیدمحمّدتقی) – استاد دانشکدهٔ ادبیات و دانشکدهٔ معقول و منقول و رئیس کتابخانهٔ دانشکدهٔ اخیر. در سالهای ۱۳۱۹–۱۳۲۰ در

1 - Lazard, Gilbert.

تنظیم بعض فیشها کمک کرده‌اند.

مرتضوی (دکتر منوچهر) – دکتر در ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات تهران، دانشیار دانشکدهٔ ادبیات تبریز. در سال ۱۳۳۲ در تهیه و استخراج برخی از مطالب لغت‌نامه کار کرده‌اند.

مشکور (دکتر محمّدجواد) – دکتر در ادبیات از دانشگاه پاریس. لیسانسیهٔ رشتهٔ منقول از دانشکدهٔ معقول و منقول، معلم سابق دانشکدهٔ ادبیات تبریز و دانشیار دانش‌سرای عالی، در سالهای ۱۳۲۷–۱۳۲۸ در تنظیم حرف «ژ» کار کرده‌اند.

معین (دکتر محمّد) – دکتر در ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، استاد کرسی تحقیق در متون ادبی دانشکدهٔ ادبیات و عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران. از سال ۱۳۲۵ به بعد در تنظیم بخشی از حروف «الف» و «ث» مشغول بوده و ضمناً در مقابله و تصحیح غالب حروف شرکت داشته‌اند و از دی ماه ۱۳۳۴ تاکنون ریاست سازمان لغت‌نامه را به عهده دارند.

مکری (دکتر محمّد) – دکتر در ادبیات از دانشکدهٔ ادبیات تهران، دبیر سابق دانشکدهٔ ادبیات تهران[1]. پیش از آغاز طبع لغت‌نامه مدتی برای تهیهٔ مواد لغت‌نامه کار کرده‌اند.

منزوی (علینقی) – فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری دانشکدهٔ معقول و منقول رشتهٔ معقول، لیسانسیهٔ حقوق و علوم تربیتی دانشسرای عالی و دبیر دبیرستانهای مرکز. از سال ۱۳۲۸ تاکنون به تنظیم حرف «حاء» مشغول بوده و هستند و ضمناً تهیهٔ بعض مطالب صرفی و نحوی لغت‌نامه و بخشی از مواد حرف «ص» به ایشان محول بوده است و در مقابلهٔ حروف مختلف لغت‌نامه شرکت دارند.

موسوی بهبهانی (سیدعلی) – فارغ‌التحصیل دورهٔ دکتری دانشکدهٔ معقول و منقول رشتهٔ معقول، وکیل پایه‌یک دادگستری. از سال ۱۳۳۶ تاکنون به تنظیم حرف «ج» لغت‌نامه اشتغال دارند.

مینوچهر (دکتر حسن) – دکتر در ادبیات فارسی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، دانشیار ادبیات دانشکدهٔ مزبور. در سال ۱۳۳۴ در تنظیم اندکی از حرف «الف» کار کرده‌اند و در چند ماه اول سال ۱۳۳۷ امور اداری لغت‌نامه را در غیاب دکتر محمّد معین به عهده داشتند.

نوبخت (حبیب‌الله) – نمایندهٔ سابق مجلس شورای ملی و رئیس سابق کتابخانهٔ سلطنتی ایران. در سالهای ۱۳۲۶–۱۳۳۱ به استخراج لغات منتهی‌الارب و بعض کتب اشتغال داشته‌اند.

وحدت (مرحوم صادق) – در سالهای ۱۳۲۵–۱۳۳۲ به تنظیم حرف «ط» و ترجمهٔ برخی از مطالب از کتب عربی کار کرده‌اند.

هژیر (عبدالحسین) – فارغ‌التحصیل از مدرسهٔ علوم سیاسی، وزیر اسبق دارایی و نخست وزیر اسبق. پیش از شروع طبع لغت‌نامه مدتی در تهیهٔ مواد لغت‌نامه کار کرده‌اند.

همائی (جلال) – استاد کرسی علوم ادبی در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران. در سالهای ۱۳۱۹–۱۳۲۰ در تنظیم بعض فیشهای حرف الف شرکت کرده‌اند.[2]

علاوه‌براین عده، مقالاتی از آقایان مفصلةالاسامی ذیل در مقدمهٔ مشروح لغت‌نامه درج شده[3]:

دکتر سیاسی (علی‌اکبر) رئیس سابق دانشگاه تهران، وزیر اسبق وزارت فرهنگ و وزارت خارجه، عضو پیوستهٔ فرهنگستان و رئیس دانشکدهٔ ادبیات – پروین گنابادی[4] – دکتر یارشاطر (احسان) دانشیار دانشکدهٔ ادبیات و رئیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب – دکتر معین (محمّد)[5]، پورداود (ابراهیم) استاد دانشکدهٔ ادبیات – دهخدا (علی اکبر) مؤسس لغت‌نامه، نمایندهٔ اسبق مجلس شورای ملی و رئیس اسبق دانشکدهٔ حقوق[6] – نفیسی (سعید) استاد دانشکدهٔ ادبیات و عضو پیوستهٔ فرهنگستان – دکتر صدیق (عیسی) سناتور و استاد دانشکدهٔ ادبیات و دانشسرای عالی، رئیس سابق دانشکده‌های علوم و ادبیات و دانشسرای عالی – همائی (جلال)[7] – بهمنیار (احمد)[8]، استاد دانشکدهٔ ادبیات – طاعتی

---

۱ – اینک در دانشگاه پاریس مشغول گذراندن رسالهٔ دکتری خود میباشند.

۲ – فهرست تکمیلی همکاران مرحوم دهخدا تا پایان تألیف کتاب در تکملهٔ مقدمهٔ لغت‌نامه بخش ششم این کتاب آمده است. بدانجا رجوع فرمائید.

۳ – نام آنان به‌ترتیب مقالهٔ ایشان ذکر میشود.

۴ – رک: صفحه ۳۱۳ همین مقدمه.

۵ – رک: «معین» در همین صفحه.

۶ – رک: صفحهٔ ۲۷۹ به بعد همین مقدمه.

۷ – رک: صفحهٔ ۳۱۴ همین مقدمه.

۸ – رک: صفحه ۳۱۲ همین مقدمه.

(عبدالعلی)[1] استاد دانشکدهٔ ادبیات - دکتر کیا (صادق) استاد کرسی پهلوی در دانشکدهٔ ادبیات - حکمت (علی اصغر) استاد دانشکدهٔ ادبیات، وزیر سابق فرهنگ، وزیر سابق بهداری، سفیر کبیر سابق ایران در هند و وزیر خارجه - داعی‌الاسلام (سیدمحمّدعلی) استاد سابق دانشگاه حیدرآباد (هند) - شهیدی (سیدجعفر)[2] - سلطانی (سلطانعلی) نمایندهٔ سابق مجلس شورای ملی - منزوی (علینقی)[3] - افشار (ایرج) عضو کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق.

۲ - کسانی که در استنساخ مطالب و تنظیم الفبایی یادداشتها و امور اداری و تصحیح مطبعی کار کرده‌اند.

آل‌ابراهیم (باقر) ۱۳۳۰-۱۳۳۱.
آل‌ابراهیم (کاظم) ۱۳۳۰-۱۳۳۱.
آل‌بویه (ستار)[4] ۱۳۲۵ به بعد.
اعظم زنگنه (مسعود) ۱۳۲۸.
انجوی (سیدابوالقاسم) ۱۳۳۶.
خاکپور (یوسف) ۱۳۲۸-۱۳۳۰.
دهخدا (اسکندر) ۱۳۲۵-۱۳۳۴.
دهخدا (فرهاد) ۱۳۲۵ به بعد.
دهخدا (محمّد) ۱۳۲۵ به بعد.
سالک صدر عرفائی (حسن) ۱۳۲۵-۱۳۳۲.
سالک صدر عرفائی (حسین) ۱۳۲۵-۱۳۳۶.
شجاع (ماشاءالله). ۱۳۲۵-۱۳۲۷.
شعاعی (سیدجلال) ۱۳۲۵ به بعد. (تصحیح مطبعی کلیهٔ صفحاتی که در چاپخانهٔ مجلس به طبع رسیده و همچنین بخشی از امور اداری لغت‌نامه به عهدهٔ ایشان بوده است).
صدر عرفائی (محمّد) ۱۳۲۵-۱۳۳۶.
طباطبائی (ضیاءالدین) ۱۳۲۵-۱۳۳۹.
علوی (محمّدحسن) ۱۳۲۵-۱۳۳۶.
فیاض (محمّدباقر) ۱۳۳۵-۱۳۳۶.
قاسمی (فضل‌الله) ۱۳۳۷ به بعد.
کوزه کنانی (احمد) ۱۳۳۰ به بعد.
معلمی (اسدالله) ۱۳۲۵-۱۳۳۳.
مهمند (محمّد عیسی)[5] ۱۳۲۵-۱۳۲۸.
میرفخرائی (مصطفی) ۱۳۲۵-۱۳۳۶.
ناظم‌زاده (محمّد) ۱۳۳۲ به بعد.
نجفی آشتیانی (ابوالقاسم) ۱۳۳۲.
نیکمراد (فرهنگ) ۱۳۳۳ به بعد.
وحید گلپایگانی (محمّد) ۱۳۲۶-۱۳۲۷.
هاشمی (سیدمجید) ۱۳۳۳-۱۳۳۶.

مآخذ لغت‌نامه

چنانکه پیشتر گفته شد لغت‌نامه اکنون دارای کتابخانه‌ای است که حاوی ۲۳۳۰ مجلد کتاب در لغت و انواع علوم می‌باشد که تقریباً از همهٔ آنها در تدوین مواد و مطالب لغت‌نامه استفاده شده است، و همه‌ساله بر تعداد این کتابها افزوده میشود و از کتب جدید نیز به‌تدریج مطالب استخراج و وارد لغت‌نامه میگردد. از سوی دیگر در مورد لزوم از کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و کتابخانهٔ ملی تهران و کتابخانهٔ ملک و کتابخانهٔ نگارندهٔ این سطور استفاده میشود. در نظر است که پس از پایان طبع دورهٔ کامل لغت‌نامه فهرستی از مجموع کتب و رسایلی که در تدوین لغت‌نامه از آنها استفاده شده، منتشر شود.

طرز استفاده از لغت‌نامه

برای اطلاع مراجعه کنندگان توضیحات ذیل درج میشود:

۱ - اسماء خاص (اعلام) با لغات توأم شده است.

۲ - کلیهٔ مواد لغت‌نامه (لغات بسیط و مرکب و اعلام) به‌ترتیب حروف الفبای فارسی مرتب گردیده.

۳ - عنوان هر ماده با حروف ۱۲ سیاه چاپ شده.

۴ - در بالای هر صفحه آخرین مادهٔ مسطور در همان صفحه با حروف ۱۲ سیاه طبع شده.

۵ - پس از ثبت عنوان هر ماده داخل دو قلاب [ ] تلفظ آن قید گردیده[6].

۶ - سپس بین‌الهلالین ( ) منشأ کلمه (عربی،

---

۱ - رک: صفحه ۳۱۴ همین مقدمه.
۲ - رک: صفحهٔ ۳۱۳ همین مقدمه.
۳ - رک: صفحهٔ ۳۱۴ همین مقدمه.
۴ - آقای آل‌بویه لیسانسیهٔ دانشکدهٔ حقوق و بازرس قضائی ادارهٔ بازرسی کل کشور. ضمناً از فرهنگ فرانسه به فارسی دهخدا فیش برداشته‌اند.
۵ - افغانی.
۶ - شرح آن در صفحهٔ ۳۰۶ همین مقدمه آمده است.

ترکی ...) با علائم اختصاری ذکر میشود، ولی از ذکر فارسی بودن لغات خودداری شده - پس از آن هویت دستوری (صرف و نحوی) لغت با علائم اختصاری یاد شده.

۷ - آنگاه تعریف لغت یا اصطلاح با ذکر مأخذ نوشته میشود و در صورتی که مطلب استنباط مؤلف لغت‌نامه یا اعضای لغت‌نامه باشد، بدیهی است که ذکر مأخذ نمی‌شود.

۸ - سپس به ذکر مترادفات و متضادات مبادرت میشود.

۹ - آنگاه شواهد نظم و نثر به‌ترتیب تاریخ ذکر میشود.

۱۰ - معانی متعدد به‌ترتیب حق تقدم (حقیقی و مجازی) نقل و شواهد هر یک از آنها با خود آنها ثبت میشود.

۱۱ - امثال و حکم مربوط به هر لغت و معنی نقل میشود و چون امثال و حکم مرحوم دهخدا در چهار مجلد به طبع رسیده، از ذکر تفصیل در این مورد صرف نظر و بدان کتاب ارجاع میگردد.

۱۲ - ترکیبات هر ماده در همان ماده ذکر میشود، و تفصیل برخی از آنها، به همان ترکیبات (که به صورت مستقل در لغت‌نامه ذکر شده) ارجاع گردیده.

۱۳ - مأخذ شرح هر لغت و بعضی شواهد نیز ثبت شده و در صورت لزوم به مراجع دیگر برای مزید تتبع و تحقیق ارجاع شده.

۱۴ - در شرح اعلام (اسماء رجال و امکنه و غیره) نیز مأخذ یا مآخذ اصلی ذکر و در پایان مراجع دیگری یاد میشود تا کسانی که بخواهند تحقیق بیشتری در آن باب بکنند بدانها مراجعه نمایند.

***

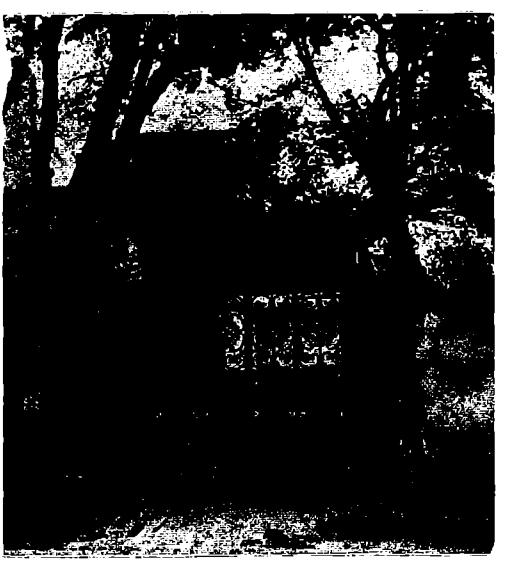

مدخل خانهٔ مسکونی علّامهٔ دهخدا

نمای اطاق کار علّامهٔ دهخدا

برنامهٔ آینده

اکنون ترتیبی داده شده که هر ماه یک مجلد صدصفحه‌ای از لغت‌نامه به چاپ برسد.[1] بدیهی است که ممکن است عملاً یک ماه، شماره‌ای منتشر نگردد، ولی در پایان هر سال امیدواری هست که جمعاً ۱۲۰۰ صفحه انتشار یابد.

پس از پایان طبع دورهٔ لغت‌نامه، طبق نظر علامهٔ مرحوم کتابی به نام «ذیل لغت‌نامه» منتشر خواهد شد که در آن بعض مواد و مطالب لازم که در متن لغت‌نامه درج نشده، ثبت و اشتباهاتی که در لغت‌نامه راه یافته تصحیح خواهد گردید. از هم اکنون مواد این کتاب فراهم میشود. پس از اتمام مجموع لغت‌نامه، طبق نظر مرحوم دهخدا به تهیه و تدوین و طبع فرهنگهای ذیل اقدام خواهد شد:

۱ - فرهنگ زبان فارسی. در یک یا دو مجلد، ملخص از دورهٔ «لغت‌نامه».

۲ - فرهنگ طبی. شامل لغات و اصطلاحات طبی و ادویهٔ مفرده و غیره، با یاری استادان دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران.

۳ - فرهنگ گیاهان و گلها. شامل اسامی نباتات ایران و دیگر نقاط جهان و لغات و اصطلاحات مربوط به گیاهان، با یاری استادان دانشکدهٔ کشاورزی و دانشکدهٔ علوم.

۴ - فرهنگ جانوران. شامل اسامی حیوانات و لغات و اصطلاحات مربوط به آنها، به همراهی استادان دانشکدهٔ علوم.

۵ - فرهنگ اعلام. شامل اسامی اعلام تاریخی و جغرافیایی ایران و ممالک دیگر، با یاری استادان شعب تاریخ و جغرافیای دانشکدهٔ ادبیات.

علاوه‌بر اینها سازمان امیدوار است که بقیهٔ مؤلفات مرحوم دهخدا را[2] به‌تدریج به چاپ برساند. طبق نظر هیئت مدیرهٔ مجلس شورای ملی در دورهٔ چهاردهم سازمان لغت‌نامه «علاوه بر تهیهٔ مقدمات و تدوین و طبع فرهنگ به کار نشر و طبع آثار علمی و ادبی دیگر نیز با همکاری ارباب فن» خواهد پرداخت.[3]

بنابراین تصمیم گرفته شد که کتب لغت و دستور و متون ادبی و تاریخی فارسی از طرف سازمان به‌مرور طبع شود.

در خاتمه لازم است یک نکته به عرض مراجعه‌کنندگان بصیر و فاضل لغت‌نامه برسد، و آن این است که تألیف «لغت‌نامه» نخستین قدمی است که یک رادمرد بزرگ به دستیاری گروهی از اهل فضل و ادب برای تدوین یک دائرةالمعارف عظیم - که معرف فرهنگ ایرانی و اسلامی و همچنین خلاصهٔ تمدن بشری است - برداشته، و مسلم است که به نسبت عظمت وی اشتباهات و خطاهای بسیار در آن راه یافته است، و هیچکس بیش از مرحوم دهخدا و اعضای لغت‌نامه از این لغزشها آگاه نیستند. مرحوم محمّد قزوینی می‌فرمود: «در تألیف عظیمی مانند لغت‌نامه تا ده هزار اشتباه معفو است.» - خدا خاک بر آن عزیز خوش کناد! - از فاضلان عصر متوقع است که با همان وسعت نظر و سعهٔ صدر که قزوینی داشت بدین اثر بنگرند، و نظرات خود را به سازمان لغت‌نامه بفرستند تا به نام خود آنان در «ذیل لغت‌نامه» درج گردد.

تهران. اسفندماه ۱۳۳۷. محمّد معین.

---

۱ - با در نظر گرفتن مشکلات تهیه و تدوین و تنظیم مواد، و چاپ و تصحیح، این مقدار حدا کثر مقدور سازمان است و در صورت مقایسه با نظایر خود (از قبیل لاروس ماهانه که پیش از جنگ اخیر منتشر میشد) فعالیت اعضای سازمان بیشتر متجلی خواهد شد.

۲ - رجوع به صفحهٔ ۳۷۳ - ۳۷۴ همین مقدمه شود.

۳ - رجوع به مقدمهٔ جلد اول لغت‌نامه شود.

علائم اختصاری که در مقاله‌های مقدمه و تکملهٔ مقدمه به کار رفته است

۱ - چ = چاپ
۲ - رک: = رجوع کنید
۳ - ز = زندهٔ
۴ - س = سال
۵ - ش = شماره
۶ - قس = قیاس کنید
۷ - م = مردهٔ
۸ - م. د. = محمّد دبیرسیاقی
۹ - م. م. = محمّد معین
۱۰ - ن = نسخه

* * *

بخش پنجم

تکملهٔ مقدمه

«مرا هیچ چیز از نام و نان به‌تحمّل این تعب طویل جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین و ستمکاران مغربی واداشت، چه برای نان همهٔ طرق به روی من باز بود، و با ابدیت زمان نام را نیز چون جاودانی نمی‌دیدم پای‌بند آن نبودم، و می‌دیدم که مشرق باید به هر نحو شده است با اسلحهٔ تمدن جدید مسلح گردد، نه اینکه این تمدن را خوب می‌شمردم، چه تمدنی که دنیا را هزاران سال اداره کرد مادی نبود».

(یادداشت دهخدا برای مقدمهٔ لغتنامه).

سرگذشت لغتنامهٔ دهخدا

کتابی که با عنوان «لغتنامهٔ دهخدا» در بیست و شش هزار و چهارصد و هفتاد و پنج صفحهٔ سه ستونی به قطع رحلی با تعداد شش هزار دوره[1] امروز در دسترس فارسی‌زبانان و فارسی‌دانان و فارسی‌خوانان است، و حدود نیمی از آن لغت است با معنی و شاهد[2]، و نیم دیگر آن اعلام تاریخی و جغرافیایی[3]، سرگذشتی دراز و خواندنی دارد، و با آنکه بر آن پیش از اتمام مقدمه‌ای نوشته و مطالبی جالب تحریر کرده‌اند که جداگانه تجلید و نشر شده است (شمارهٔ ۴۰)[4] و نیز با آنکه در جزوه‌ای که به سال ۱۳۵۴ هـ.ش. نشر یافته به گوشه‌ای از این سرگذشت و از جمله کیفیت کار دهخدا و همکاران ایشان و مؤسسهٔ لغتنامه اشارتی رفته است، اما هنوز چنانکه باید و شاید این کتاب و محتوای آن و راه درازی که پیموده و یارانی که در آن طریق به یاری بنیانگذار اصلی کتاب شتافته‌اند شناسانده نگردیده است و اینک که به حمدالله والمنة طبع کتاب پایان گرفته است مناسب دید که با بهره‌گیری از برخی از یادداشتهای پراکندهٔ بازمانده در میان اوراق مرحوم دهخدا و نیز با استفاده از آنچه طی این سالیان دراز در بایگانی مؤسسهٔ لغتنامه گرد آمده است به نوشتن این شرح بپردازد، خاصه آنکه این اتمام کار مقارن است با صدمین سال تولد صاحب کتاب و مصادف است با مراسمی که به همین مناسبت برپا می‌شود و از جمله آنکه بزرگداشت او را قطعه تمبری با عکس آن مرحوم چاپ کرده و در گردش گزارده‌اند و آثاری نیز از آن مرحوم زینت‌بخش مطبوعات شده است چون:

«گزیدهٔ امثال و حکم» همراه با یادداشتهایی از مؤلف دربارهٔ مقدمهٔ آن کتاب. (اسفندماه ۱۳۵۸ هـ.ش. به کوشش نگارنده). «مقالات دهخدا» مشتمل بر «چرند پرند»، «مجمع‌الامثال دخو»، «هذیانهای من» و «یادداشتهای پراکنده». (اسفندماه ۱۳۵۸ هـ.ش. به کوشش نگارنده).

---

۱ - ارقام مربوط به چاپ اول است.

۲ - با حدود دویست هزار عنوان.

۳ - با حدود هشتاد هزار عنوان.

۴ - در چاپ حاضر همراه همین مجلد است.

«مجموعهٔ اشعار دهخدا» (اعم از اشعار چاپ شده در مجموعهٔ سابق و نیز سروده‌های چاپ نشدهٔ آن مرحوم). (اسفندماه ۱۳۵۸ هـ.ش. به کوشش نگارنده).

«خاطراتی از دهخدا و از زبان دهخدا». (آذرماه ۱۳۵۹ هـ.ش. به کوشش نگارنده).

«نامه‌های سیاسی دهخدا» (آذرماه ۱۳۵۸ به کوشش آقای ایرج افشار). ضمناً «مقالات سیاسی» آن مرحوم هم جمع‌آوری شده و آمادهٔ طبع گردیده است[1].

اینجا جا دارد اشاره شود که مقالات و اشعار و خاطراتی نیز از جانب ادبا و دانشمندان و اهل اطلاع در مجلات و روزنامه‌ها دربارهٔ لغتنامهٔ دهخدا و بنیانگذار آن آمده است که کتاب‌شناسی دهخدا را تکمیل می‌کند و همت بلند آقای محمّد گلبن جمع‌آوری این همه را طی سالیان دراز تعهد کرده است. باشد که همهٔ این کوششها خوانندگان گرامی را به کار عظیم لغتنامه و کوششهای انسانی بنیانگذار آن و همکاران ایشان چون چراغی فرا راه آید و سودمندی دهد، و نیز شرح احوال دهخدا مفصلتر از آنچه در جزوهٔ مقدمهٔ سابق آمده است، به قلم نگارنده در مقدمهٔ مقالات و نیز در مقدمهٔ مجموعهٔ اشعار دهخدا این فایده را کمال بخشد، و یادداشتهای آن مرحوم دربارهٔ مقدمهٔ لغتنامه، گذشته از آنچه در جزوهٔ مقدمه (صص ۳۰۱-۳۰۶) چاپ شده است که به دنبال این شرح نقل خواهد شد مزید آن سودمندیها گردد.

دکتر سیّدمحمّد دبیرسیاقی

۱ - این کتاب در ۱۳۶۳ شمسی به طبع رسیده است.

آغاز پی‌افکنی کتاب

پایهٔ لغتنامهٔ دهخدا ظاهراً در دوران جنگ جهانی اول، که بنیانگذار آن متواریاً در چهارمحال بختیاری می‌زیسته ریخته شده است، و به شرحی که در جزوهٔ مقدمه آمده است و نیز در سرآغاز گزیدهٔ امثال و حکم آورده‌ایم، آنجا دهخدا کتابی می‌جسته است تا مونس تنهایی او شود، اما از همهٔ کتب موجود در جهان آنجا جز لاروس کوچکی در دسترس نبود و پیداست که آن کتاب مختصر عطش مرد مشتاق مطالعه را فرونمی‌نشاند، اما کتابجو دهخدا بود، مردی که آسان آسان تسلیم تنگی وسائل نمی‌گشت، پس به همان لاروس پرداخت و معادلهای فارسی برای کلمات فرانسه جست و در کنار صفحات ثبت کرد.

در متن کتاب گهگاه مثلها با لغات ساده همدوش و همبر نشسته بودند و نظر خواننده را به خود می‌کشاندند، و دهخدای آشنا با مثل از کودکی و نوجوانی، دهخدایی که قلم مایه گرفته از پژوهش و تتبع را به جوانی‌روز در خدمت بیدارسازی جاهلان و غافلان و رسواسازی بیدادگران و حمایت مظلومان نهاده بود و از این کلمات عارف و عامی و آشنا در هر برزنی و بازاری در طی مقالات و اشعار خود به فراوانی استفاده کرده بود، دهخدایی که به جادویی پودهای مثل را با تارهای خیال و طنز درهم افکنده و بافتی خاص در نثر و شعر فارسی از این آمیختگی پدیدار ساخته بود، دهخدایی که نوبت دیگر همین کلمات را استخوان‌بندی سلسله مقالات اجتماعی و طنزآمیز «مجمع‌الامثال دخو» گردانیده بود، اینک در کلاتهٔ بختیاری بار دیگر بار این کاروان معرفت را بر کران اوراق لاروس می‌گشود، کالایی به ظاهر یادداشت‌گونه اما به باطن پرمغز و بُنلادی.

پس از مراجعت از چهارمحال بختیاری به تهران در پایان جنگ جهانی اول (۱۲۹۷ هـ.ش. ۱۳۳۷ هـ.ق. ۱۹۱۸ م.) دهخدا با همتی چون کوه ثابت و عزمی استوار به کار روی می‌آورد و بی‌آنکه نیت انسانی خود را در حمایت از ستمدیدگان و تاختن بر بیدادگران از یاد ببرد، و باز بی‌آنکه از تخت فرماندهی ادب کهن فرود آید و از معماری کاخ ابداع و نوآوری تن زند، کرّتی به فروتنی و ادب تمام سر در کلبه‌های مردم کوی و برزن می‌کند و دم به دم آنان می‌دهد و پای صحبت گرم و شیرینشان می‌نشیند و سخنشان را، حکمتشان را، یعنی نتایج قطعی تدبیرهای بجا و آگاهیهای ژرف و دانشهای عملی و تجربه‌های سودمند و چاره‌گریهای مطمئن و راههای کوتاه و سهلگذارشان را چون دُر در گوش می گیرد و به خزانهٔ حافظه می‌سپرد و نقش صفحه می‌سازد، و نوبتی دیگر با اعتنا و توجه خاص و چشم باز، چابک و تیزنگر، به کاوش در گنجینه‌های شعر و نثر کهن فارسی می‌پردازد تا سخنان مردم گذشته را از ورای قرون و اعصار به چشم سر در نقوش و خطوط کتابها ببیند و حکمت آنان را از زبان خودشان به گوش جان بشنود و آنچه از سنخ کلام مطلوب خود یعنی «مثل» در درج سخن گذشتگان می‌یابد بیرون کشد و بر گنج انباشته در خاطر از برزنیان و بازاریان بیفزاید و هر دو گونه را به استادی کنار هم نهد و ترصیعی بدیع و آرایشی نو از حکمت توده و سخنان حکیمانه بسازد، ترصیع کنار هم آوردن کلمات فصیح ادبی با ساده‌سخنان عامه را، تا کلاه گوشهٔ حکیمان تودهٔ گم بوده در زمان، و معنی‌سرایان پراکنده در کوی و برزن قرون و اعصار را به آفتاب جانبخش ادب فارسی برساند و پررونق کالایی ترتیب دهد که نام ظاهرش «امثال و حکم دهخدا» است، اما به باطن متاعی است فشردهٔ مدنیت و فرهنگ و آداب و رسوم ارزنده و اعتقادات راستین، و گوشه‌هایی از طرز زندگی و زیستن به آزادگی، و رعایت قواعد و قوانین حاکم بر روابط اجتماع و وضع معاشرتها و برخوردها، و راز پیشرفتهای متناوب، و سرّ انحطاطهای گهگاهی، و خواص روحی و فکری خلق و عادات ستوده و

ناستودهٔ مردم این مرز و بوم، در سالیان بس دراز، که به دست دهخدا سخن‌شناسِ دردآشنایِ مردم‌دوستِ معتقد مؤمن، با روشی ماهرانه و طرزی خاص دسته‌بندی شده و بسته‌بندی مرغوب یافته و با صورتی مطلوب عرضه گردیده است، آنچنان که خواص را به کار آید و عوام را سودمندی دهد و آیندگان را مرده‌ریگ افتد.

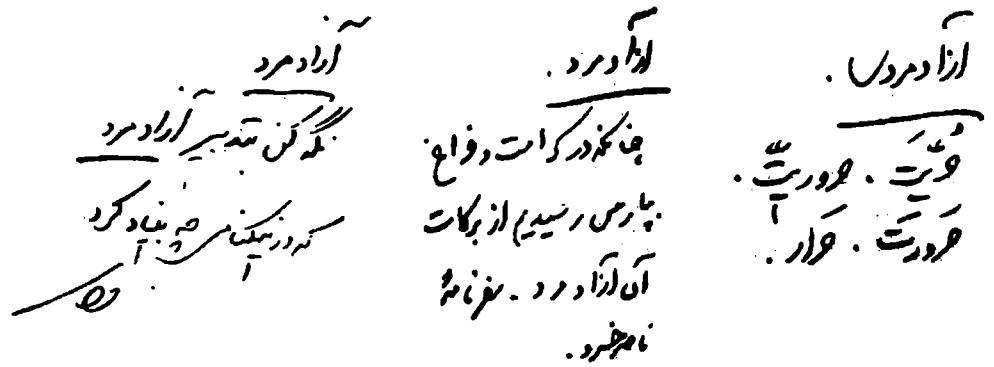

اما این یکی از نتایج مطالعات پیگیر و عمیق دهخدا در ادب فارسی طی سالهای پس از جنگ جهانی اول است که به تألیف و نشر دورهٔ امثال و حکم در چهار مجلد منتهی شده است. نتیجهٔ دیگر آن، غور در بطون کتب ادبی منظوم و منثور فارسی و

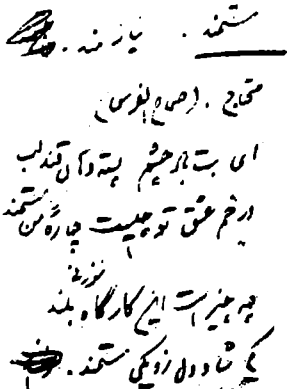

عربی همراه با استخراج امثال، برای بیرون آوردن حدود دویست هزار عنوان لغوی و دوچندانِ آن ترکیبات و کنایات و استعارات و اصطلاحات و استعمالات است، مستند به بیتی از شاعری یا ابیاتی از شاعرانی، یا متکی به عبارت کاملی از نویسنده‌ای یا عباراتی از نویسندگانی، اقدامی که تا حدی ابتکاری است، زیرا کار دهخدا بر نقل لغت از کتابهای لغت قدیم نهاده نشده است و منحصر به آن نگشته که آنچه فرهنگ‌نویسان دیرین در کتابهای خود آورده‌اند نقل و احیاناً جرح و تعدیل کند، بلکه تکیهٔ اصلی کار وی بر کلماتی است که خود از متون شعری و نثری طی سالیان دراز بیرون کشیده و معانی به کار رفته در آن متون را زیرکانه دریافته و یادداشت کرده است، و البته در کنار این روش ابتکاری و نو از مندرجات فرهنگهای فارسی، یا فارسی و عربی، یا عربی به عربی نیز بهره‌ها گرفته و نقلها کرده است.

کوشش برای تهیهٔ مواد لغتنامه - عظیمترین کار دهخدا، به شرحی که گفتیم، تهیهٔ مواد لغتنامه است و این امر گذشته از تنظیم و تألیف و طبع قسمتی از کتاب که در حیات خود آن مرحوم صورت گرفت، کاری بوده است دشوار و تا حدی جانکاه، زیرا غالباً بیش از دوازده ساعت در شبانه‌روز کار می‌برده است، آن هم طی مدتی نزدیک به چهل سال.

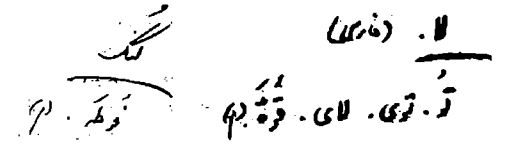

عربی همراه با استخراج امثال، برای بیرون آوردن حدود دویست هزار عنوان لغوی و دوچندانِ آن ترکیبات و کنایات و استعارات و اصطلاحات و استعمالات است، مستند به بیتی از شاعری یا ابیاتی از شاعرانی، یا متکی به عبارت کاملی از نویسنده‌ای یا

اما هنر آن است که این کار عظیم و توان‌فرسای دهخدا مانند دیگر کارهای او انسانی و مردمی است و ناهم‌سانی با دیگر کارهای ادبی حتی سیاسی او ندارد، چه لغت که او گرد آورده است ابزار نطق است و وسیلهٔ داد و ستد معنوی مردمان، دهخدا در

جمع‌آوری این ابزارها و نظم بخشیدن بدانها کاری عام و برای همهٔ مردم نسل حاضر و نسلهای آینده در همهٔ مکانها کرده است، یعنی برای همهٔ فارسی‌زبانان و فارسی‌دانان و فارسی‌خوانان عصر حاضر و آیندهٔ جهان.

استخراج لغات از حدود نیمهٔ اول دههٔ سوم قرن سیزدهم هجری قمری (۱۳۳۳-۱۳۴۰) و نیمهٔ دوم دههٔ آخر قرن چهاردهم هجری شمسی (۱۲۹۵-۱۳۰۰) آغاز شده و تا پایان حیات دهخدا (یعنی ۱۳۳۴ هـ.ش./ ۱۳۷۵ هـ.ق.) ادامه داشته و نزدیک چهل سال زمان گرفته است.

ترتیب کار دهخدا در لغت‌نویسی چنین بوده است که ابتدا کتابی را از نظم (بیشتر) یا نثر (کمتر) می‌خوانده است، البته با سرعت خاص و دقت لازم، که دو خصوصیت بارز او بود، و کلماتی را که لازم یا جالب می‌دیده بر قسمت فوقانی قطعه کاغذی با طول و عرض تقریبی ۵×۴ سانتیمتر (که اصطلاحاً بدان «فیش» یا «یادداشت» یا «برگه» گفته می‌شود) می‌نوشته، و سپس در متن کتاب زیر آن لغت نقل شده خطی می‌کشیده که نمایانگر نقل آن کلمه باشد، و گاه نیز بدون کشیدن خط، بر زبر آن لغت علامتی شبیه عدد هفت بطور مورب می‌نهاده و سپس در حاشیه می‌نوشته است «نقل شد»، تا معلوم باشد آن لغت و نیز بیت یا عبارتی که لغت در خلال آن آمده است، بیرون‌نویس شده است. آنگاه در قسمت تحتانی برگه‌ها (فیشها) بیتی را که لغتِ بیرون‌نویس شده در ضمن آن آمده بوده است با نام شاعرش، یا عبارت متضمن لغتِ استخراج شده را با نام نویسنده‌اش، یا نام کتابی که عبارت به آن متعلق بوده، می‌نوشته است.

در فاصلهٔ لغت و شاهد شعری یا نثری، یعنی در وسط برگه‌ها (فیشها)، غالباً معنی یا معانی و مترادفات لغت را تحریر می‌کرده است.

در ثبت معانی، وقتی معنایی را که برای لغت استنباط کرده بوده قطعی می‌پنداشته، کنار آن معنی و در داخل دو ابرو حرف میمی (م) ثبت می‌کرده است به نشانه و رمز مسلم بودنِ معنیِ استنباط شده، و به عبارت دیگر به علامت قطعیت صحت آن معنی برای آن کلمه:

غالب کتابهایی را که دهخدا با این روش مطالعه و فیش‌برداری کرده است امروزه در کتابخانهٔ مؤسسهٔ لغتنامه (که خود آن مرحوم به دانشگاه تهران هدیه کرده است) می‌توان دید. (تصویر شماره ۱).

تصویر شمارهٔ ۱

دهخدا گاه لغاتی را که در خاطر داشته یا در مکالمه از این و آن می‌شنیده و یا در نوشته‌ای غیر از متون ادبی می‌دیده از راه احتیاط بر همان برگه‌ها یادداشت می‌کرده، و اگر معنایی برای آن، بدون مراجعه به مآخذ، در خاطر داشته ثبت می‌کرده و یا اگر لازم می‌دیده شرحی یا مترادفی همراه آن می‌ساخته است که راهنما باشد، و پیداست که اینگونه فیشها شاهد شعری یا نثری ندارد:

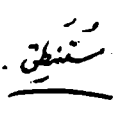

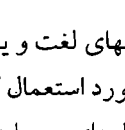

گاه دهخدا در مطالعهٔ کتابهای لغت و یا پس از مراجعه به کتابهای لغت، در مورد استعمال کلمه‌ای، یا معنای متداول شده برای کلمه‌ای، و یا در مورد ضبط کلمه‌ای، نظری تازه می‌یافته و آن را به قلم

می‌آورده است، این گونه یادداشتهای نقدگونه را معمولاً بر فیشهای باریک و طویل تحریر می‌کرده است. (تصویر شمارهٔ ۲).

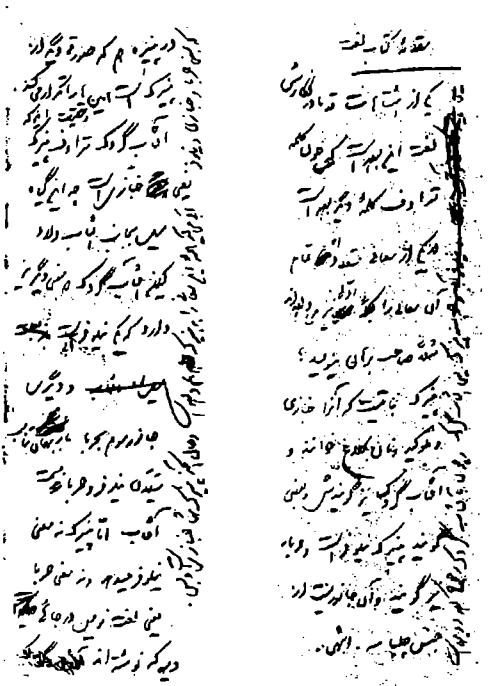

(تصویر شماره ۲)

در مورد خانوادهٔ کلمات یا پساوندها نیز غالباً یادداشتهای باریک و بلند به کار می‌برده است. (تصویر شمارهٔ ۳).

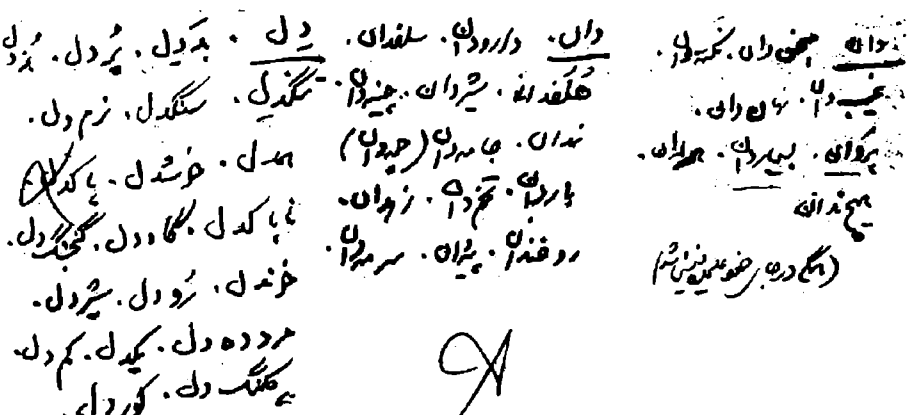

تصویر شمارهٔ ۳

دهخدا همزمان با این کار کتابهایی را گاه به تناسب وقت و ملاحظهٔ میزان معلومات به اشخاصی می‌سپرده تا با همان روش که شرح دادیم لغات آن را استخراج کنند و بر برگه‌ها بنویسند، و در این حال بوده است که نخست کتابی را که لغت باید از آن استخراج شود، خود می‌دیده و زیر کلماتی که لازم بوده است بیرون‌نویس شود خط افقی می‌کشیده و سپس به دستیار خود می‌سپرده است، و گاه نیز بر تجربه و اطلاع فیش‌کننده اعتماد می‌کرده و کار را به سلیقه و ذوق او باز می‌گذاشته است.

در مورد تهیهٔ یادداشتهای اعلام تاریخی و جغرافیایی نیز حال بدین منوال بوده‌است، الا اینکه در این دسته از یادداشتها کار دستیاران دهخدا بیشتر است. آن دسته از تراجم احوال یا اعلام جغرافیایی که دهخدا خود تهیه دیده یا دستیاران نخستین ایشان مانند مرحومان استاد احمد بهمنیار و استاد همائی و آقای شعرائی و نیز همکاران بعدی مانند مرحوم محمّد پروین گنابادی و آقای دکتر سیّدجعفر شهیدی آماده کرده بودند، غالباً بر برگه‌های بزرگ یعنی صفحات قابل ارسال به مطبعه (نه به صورت یادداشت و فیش) نوشته شده است. (تصویر شمارهٔ ۴، صفحهٔ ۴۲۸).

فیش‌نویسان بعدی اعلام را اعم از تاریخی و جغرافیائی معمولاً از فهارس پایانی کتابهای تصحیح شده به فیش نقل کرده‌اند. (تصویر شمارهٔ ۵، صفحهٔ ۴۲۹).

و بدین‌گونه بود که طی چهل سال دهخدا با دستیاران و یاورانی که یافت (و نامشان و میزان

دام کشیدن

کنایه از اعراض و اجتناب
از چیزی.

لف مع شوشتر خطل

(خط مرحوم گنابادی).

دانا . دانندهٔ

کسی کاو گزاصل دانایی نجست
چگونه گزد مار را او بدست

ناصرخسرو

دام کشیدن .

نباید از لذت دام کشیدن
بحالت بهتر کز دین بازدیدن

نظامی - الحاقی

خط مرحوم دهخدا (تصویر شمارهٔ ۴)

خط مرحوم وحدت

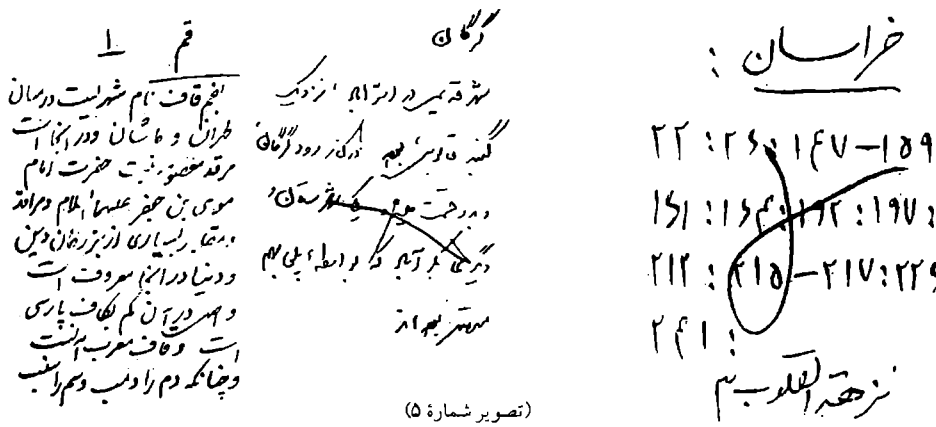

(تصویر شمارهٔ ۵)

کارشان را در جای خود خواهیم آورد، تا باشد که سعیشان - جز بهرهٔ معنوی یا مادی که در زمان کار برده‌اند - مشکور آید) لغتنامه را پی‌ریزی کرد. حدود یک‌چهارم تا یک‌پنجم یادداشتهای لغت خط دست خود دهخدا است، اما در مورد فیشهای اعلام این نسبت بسیار کمتر است.

برگه‌ها و یادداشتهای لغت را، که کیفیت تهیهٔ آنها را شرح دادیم، و شمارشان به دو میلیون برآورد می‌شود، گروهی دیگر به‌تدریج الفبایی و در دسته‌های تقریباً صد برگه‌ای بسته‌بندی می‌کرده‌اند و طی سی‌وشش سال دورهٔ تألیف و طبع لغتنامه (۱۳۲۴- ۱۳۵۹ هـ.ش.) خود دهخدا و دستیاران او آنها را در اختیار می‌گرفته و مبنای تنظیم بخشی از لغتنامه و تألیف آن قرار می‌داده‌اند.

این یادداشتها و برگه‌های بسته‌بندی شده در یک دو سال اخیر به همت یکی دو تن از اعضاء لغتنامه زیرنظر نگارنده، از نو الفبائی و شماره گذاری گردیده و در جعبه آینه‌هایی در مخزن مؤسسهٔ قرار داده شده است تا سند و مدرک مندرجات لغتنامه باشد، و از تهیه‌کنندگان این خدمت عظیم یادگار بماند.

پیش از آنکه به چگونگی تألیف و تنظیم مطالب لغتنامه و چاپ آن بپردازیم جای آن دارد که به مطلبی جنبی اشاره کنیم و آن اینکه مرحوم دهخدا در خلال استخراج لغات یا امثال، هرجا در متن دیوانها یا آثار نثری، به تصحیف یا تحریفی در لغات و ترکیبات برمی‌خورده است، اگر موفق به یافتن صورت صحیح آن می‌شده، آن صورت صحیح را در حاشیهٔ کتاب نقل می‌کرده و اگر وجه درست لغت یا ترکیب را نمی‌یافته است روی آن کلمهٔ دیگرگون شده و نادرست و در حاشیهٔ کتاب علامت پرسش (؟) می‌نهاده است، تا دیگران را به نادرستی کلمه یا دگرگون‌شدگی آن توجه داده باشد و این عمل مستمر خود یکی از پایه‌های کار دهخدا در زمینهٔ تصحیح متون نظمی و نثری بوده است. (نمونهٔ آن: تصویر شماره ۶، صفحهٔ ۴۳۰).

کار لغت‌نویسی و استخراج کلمات و شواهد از کتابهای فارسی، به کیفیتی که گفته شد، سالها قبل از آغاز طبع لغتنامه بطور مستمر ادامه داشت و کار شبانروزی و بی‌وقفهٔ دهخدا بود، و مزد یاری و مددی را که دانشجویان و فاضلان با اهلیت در این راه به وی می‌کردند حسب مورد از خود می‌پرداخت، و این فاضلان و دانشجویان ذی‌صلاح، و نیز صاحب‌اهلیتانی که گاه از دستگاههای فرهنگی دولت به مدد دهخدا فرستاده می‌شدند، غالباً کسانی بودند که به مقامات عالی علمی یا دولتی رسیدند: استادان دانشگاه، قاضیان و وزیران شدند، حتی نخست وزیر نیز در میانشان پیدا آمد.

اینجا لازم است به یادداشتهای مربوط به کتاب امثال و حکم نیز اشاره‌ای بکنیم و متذکر شویم که استخراج امثال و حکم و تحریر آنها بر برگه‌ها (برگه‌های ناهم‌سانی که غالباً بیش از یک مثل بر آنها تحریر شده است) کار خود دهخدا است و شرح آن در یادداشتهای مقدمهٔ آن کتاب که در سرآغاز «گزیدهٔ امثال و حکم» نقل کرده‌ایم آمده است، و اینجا نیز

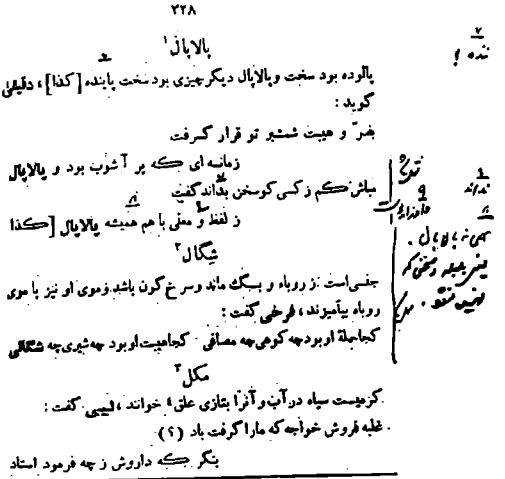

۲۲۸

بالاپال[1]

پالوده بود سخت وبالاپال دیگر چیزی بود سخت پاینده [کذا]، دقیقی گوید:

بفرّ و هیبت شنبر تو قرار گرفت
زمانه ای که بر آشوب بود و بالاپال

بباش تا نکم ز کسی کوسخن بداند گفت
ز لفظ و معنی با هم همیشه بالاپال [کذا]

شگال[2]

جنسی است از روباه و بسیک ماند وسرخ گون باشد ونموی او نیز با موی روباه بیامیزند، فرخی گفت:

کجا جلّة او برد چه کوهی چه مسافی کجا هیبت او برد چه شیری چه شگالی

مکل[3]

کرمیست سیاه در آب و آنرا بتازی علق[4] خوانند، ابیبی گفت:

غلبه فروش خوابه که مارا گرفت باد (؟)
بنگر که داروش ز چه فرمود استاد

۱ - چ: بالاپال چیزی بود سخت پاینده بوزن شگال بود [کذا]. س این لغت را ندارد. معنی و ضبط این لغت با وجود سراسیمه بفرهنگها دوست معلوم نشد. اگر هر سی این لغت مطابق ضبط چ شگال باشد پس «سخت پاینده بوده» دوست نیست و شاید صحیح «سخت پاینده نبود» بوده ضبط متن مطابق حاشیهٔ ن است که بیت ثانی را نیز اضافه دارد. ۲ - ب (درحاشیه) شگال نوعی از روباه بود (بدون نشان) ۳ - این لغت که دوست ضبط آن معلوم نشد فقط در چ هست، جهانگیری آنرا مگل بروزن خشن ضبط کرده. ۴ - چ علق هان گربی است که امروز آنرا زالو میخوانند. مؤلف صحاح الاسماء این کلمه را چلوا ترجمه نموده است وچلوا دوفرهنگها هست نباید.

(تصویر شمارهٔ ۶)

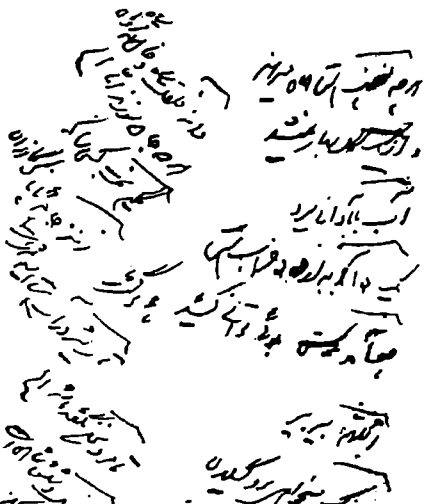

(تصویر شمارهٔ ۷)

نمونهٔ آن را می‌آوریم تا با ملاحظهٔ آن، خوانندگان عزیز دریابند که فیشهای مذکور اولاً از میان فیشهای لغت بیرون کشیده نشده است و هر دو دسته یادداشتها جدا از همند و حالت استقلالی دارند، ثانیاً آن سهولت تنظیم که فیشهای لغت دارد، فیشهای امثال نداشته است و از این رو است که در تنظیم و تألیف امثال آقای دکتر غلامعلی رعدی استاد دانشگاه، بی دریافت مزدی، با نهایت دقّت و یک‌دلی مرحوم دهخدا را یاری داده است تا مواد کتاب ارزندهٔ امثال و حکم به طریق فنی و علمی مرتب بشود و از پس تنظیم دقیق هم به خط دست دهخدا از سواد به بیاض برود و آمادهٔ طبع گردد. اینک نمونهٔ یادداشتهای امثال و حکم (تصویر شماره ۷ در ص ۳۲۷).

ارزنده یاداشی که دکتر رعدی، این همکار با ارج دهخدا یافته است، شرحی است که مرحوم دهخدا بر صفحهٔ اول از مجلد اول دورهٔ امثال و حکم - که به یادگار به ایشان داده است - نوشته، و آن شرح حاکی از حق‌شناسی به نقل از مجلهٔ یغما (سال ۲۲ شمارهٔ ۱ ص۱۳) چنین است:

«دوست عزیزم آقای دکتر رعدی!

اگر بگویم اقلاً یک ثلث رنج این کتاب را بی‌هیچ عوضی و تنها برای عشق به ادب و محبت به من شما تحمّل کرده‌اید هیچ مبالغه نکرده‌ام و اینک که به رسم یادگار این دوره را به کتابخانهٔ شما تقدیم می‌کنم قسمتی از بضاعت شماست که به خدمتتان رد می‌شود. توفیق شما را به همهٔ نیات نیک در دورهٔ حیات از خداوند خیر و نیکویی خواستارم.

اسفند ۱۳۲۱ دوستدار شما علی‌اکبر دهخدا»

مرحوم دهخدا به‌تدریج که یادداشتهای لغت‌نامه تهیه می‌شده درصدد تنظیم آنها و تألیف فرهنگ نیز بوده اما برای این منظور در آغاز تألیف ظاهراً اصول کامل لغت‌نویسی را چنانکه باید رعایت نمی‌کرده است، بدین توضیح که به جای تحریر مطالب بر مبنای نقل لغات و معانی و شواهد از فیشها به صفحات جداگانه که قابل جابجا شدن و کم و زیاد

گشتن باشد، مطالب را از فیشها به صفحات دفتری بزرگ نقل و با فاصله دادن میان لغات (برای افزودن لغاتی که احتمالاً بعدها به دست آید) به ترتیب می‌نوشته است، و بدین‌سان دو دفتر بزرگ مشتمل بر لغات و شواهد و معانی حرف «آ»، فراهم ساخته بود. اما چون استخراج لغت ادامه داشت طبیعی است که در مطالب آن دو دفترِ تنظیمی، از حرف «آ»، هم به مرور تجدیدنظرهای مکرر لازم می‌آمده و لذا در هر نوبت در فواصل سفید ماندهٔ سطرها، و نیز احیاناً با ترسیم خط ابرو و راده در کنار صفحات مطالب جدید افزوده می‌شد، و باز نوبت دیگر با پیدا شدن لغت دیگر یا معنی دیگر و یا شاهد دیگر برای لغت تحریر شده، این اضافات میبایستی نقل و الحاق شود، و چون ادامهٔ این کار نمی‌توانسته است محدود و محصور به فواصل نانویس و سفید ماندهٔ میان سطور یا حواشی صفحات بماند، پیداست که آشفتگی در ترتیب مطالب و سردرگمی در تحریر و دشواری در حروفچینی به هنگام طبع ایجاد می‌کرده است. حال چنین بوده است تا اینکه به استناد گفتهٔ آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی استاد و رئیس اسبق دانشگاه تهران، به تذکر ایشان، مرحوم دهخدا از نقل مندرجات یادداشتها به صفحات دفاتر باز ایستاده و آنها را در برگه‌های جداگانه تحریر کرده است تا همه وقت قابل تغییر و تبدیل و فزونی و کاستی باشد، کار صحیحی که از آن پس تا پایان طبع لغتنامه دنبال شده است.

دهخدا در نیمه راه زندگی

نخستین گام در راه چاپ شدن لغتنامه - نخستین گامی که در راه چاپ شدن لغتنامه برداشته شده در نیمهٔ آخر دههٔ اول قرن حاضر شمسی بوده است، و شرح آن از زبان مرحوم دهخدا برای نگارنده چنین است:

«کار استخراج لغات مقارن طبع امثال و حکم ادامه داشت و من غالب اوقات خود را بدان معطوف ساخته بودم. روزی وزیر دارائی وقت به نزد من آمد. از آمدنش متعجب شدم، زیرا هرچند آشنایی دیرینه بود، اما مراوده متروک بود. پس از تعارفات متداول گفت: امروز پس از جلسهٔ هیأت وزیران از من خواسته شد بیایم و ببینم شما چه می‌کنید و روزگار را چگونه می‌گذرانید. گفتم: بحمدالله سلامتم و به کار لغت مشغول، طالب کاری نیستم و تنها آرزومندم که این کتاب چاپ شود و در دسترس مردم قرار گیرد. آن وزیر رفت و شنیدم که به دستوری درصدد برآمده‌اند که محلی برای تأمین هزینهٔ طبع کتاب دست و پا کنند و از صاحب‌منصبان لشکری، پاک‌نهادی به نام سرتیپ حبیب‌الله‌خان شیبانی پیشنهاد و تقبل کرده است که از محل فروش پهن اسبان قشون، بودجهٔ این کار را تهیه کند.

تعجب نکنید! آن روزگاران در سپاه ایران سواره‌نظام با اسبهای بسیار بود، حتی در مجاورت میدان مشق (محل فعلی وزارت امور خارجه و شهربانی و ثبت کل و کتابخانهٔ ملی و موزهٔ ایران باستان و وزارت جنگ) در جای فعلی هنرستان دختران، محلی برای فروش سرگین اسبان به نام «مغازهٔ پهن» وجود داشت که گرمابه‌داران سوخت گرمابه‌های خود را از آنجا می‌خریدند.

گزارش تأمین اعتبار هزینهٔ چاپ لغت از محل مورد اشاره با تصویب مقامات به هیأت دولت رفت. اما آنجا نخست‌وزیر وقت به عذر اینکه یک تن توانائی انجام این کار عظیم را ندارد، با آن همداستانی نکرد. درآمد مورد پیشنهاد را صرف کارهای دیگری کردند و کار چاپ کتاب من معوق ماند».

کار چاپ شدن لغتنامه آن زمان صورت نگرفت اما استخراج لغت و تحریر معنی و نقل شواهد بر برگه‌ها همچنان دنبال و بر شمارهٔ لغات افزوده می‌گشت و دهخدا همچنان گرم کار بود. در محافل داخلی فضلای کشور کار عظیم او را بازگو می‌کردند، و تذکره‌نویسان معاصر داخل و خارج کشور آن را جزء تألیفات دهخدا به قلم می‌آوردند، و دانش‌اندوزان و پژوهندگان نیز به فرهنگ و لغتنامه‌ای جامع و جوابگوی نیازهای خود احساس احتیاج می‌کردند، بدین مناسبات اولیای امور معارف کم‌کم در اندیشهٔ تهیهٔ مقدمات طبع کتاب لغت برآمدند و پس از مذاکراتی در سال ۱۳۱۳ هـ.ش. بین مرحوم دهخدا و وزارت معارف (وزارت فرهنگ بعد) قراردادی بسته شد، و سپس در ۱۶ بهمن ۱۳۱۴ هـ.ش. قرارداد مکملی مقرر داشت که کتاب در نه مجلد هفت‌صد صفحه‌ای طی پنج سال به چاپ برسد و متعاقباً چند قرارداد تکمیلی دیگر، متضمن تغییر مدت و کیفیت کار، میان دو طرف بسته شد و نتیجهٔ این فعالیتها چاپ شدن ۴۸۶ صفحه از کتاب لغت مورد اشاره شد در چاپخانهٔ بانک ملی ایران مشتمل بر حرف «آ» و بخشی از حرف «ا».

از قرارداد اصلی و تکمیلی اول آن نسخه‌ای در اختیار نگارنده نیست، اما متن یکی از قراردادهای بعدی را در اختیار دارد که اینجا نقل می‌کند:

وزارت فرهنگ

قـــرارداد تکمیلی

منضم ابلاغ شماره ۱۱۲۴۱ـ۲۰۱۱ـ۹۶/۱۲/۱۸ جهت مدت قرارداد چاپ لغتنامهٔ نگارش
تا ۱۰ بهمن ۱۳۲۱ تعیین گردیده از اطرف بین وزارت فرهنگ و جناب آقای علی‌اکبر دهخدا در
تکمیل قرارداد شماره ۲۸۲۰ـ۲۲۵۰۶ـ۱۳۱۴/۱۱/۱۶ واقع بجناب لغتنامهٔ مذکور قـــرارداد
ذیل منعقد و مقرر گردید.

ماده اول ـ مدت قرارداد شماره ۲۸۲۰ـ۲۲۵۰۶ـ۱۳۱۴/۱۱/۱۶ تا پانزدهم بهمن
۱۳۲۱ خواهد بود.

ماده دوم ـ مبلغ هفتاد و پنجهزار ریال اعتباری که جزء تعهدات سال ۱۳۱۸ وزارت فرهنگ
در حدود این قرارداد منظور گردیده آزاد میشود و بقیه مبلغ اقساط سوم و چهارم و پنجم
قرارداد شماره ۲۸۲۰ـ۲۲۵۰۶ـ۱۳۱۴/۱۱/۱۶ بترتیب مواعید اعتباری سالیانهٔ ۱۳۱۹ و
۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ منظور و بمصارف انتشار و تعهدات بجناب آقای دهخدا پرداخت خواهد شد.

ماده سوم سایر قرارداد مورخ [illegible] بقوت خود باقی و بمورد اجرا گذارده
امضاء جناب آقای دهخدا

اداره کل نگارش — وزیر فرهنگ

در تنظیم مطالب کتاب هم با موافقت مرحوم دهخدا چند تن از دانشمندان کشور و از جمله مرحومان احمد بهمنیار و جلال‌الدین همائی استادان عالیقدر دانشگاه تهران و نیز آقای ابوالحسن شعرائی از فضلای مملکت به عنوان دستیار با مؤلف همکاری آغاز کردند و یکی دو تن نیز از وزارت فرهنگ به تنظیم و الفبایی کردن برگه‌های لغت مأمور گشتند.

نامهٔ مرحوم اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ وقت به مرحوم دهخدا که عیناً نقل می‌شود حکایت از این همکاری دارد.

۱۳۱۹/۴/۱۴

جناب

پاسخ مرقومه مورخ ۲۲/ ۱۰/ ۱۹ راجع بسعوق وکیك و زینه آقایانی که معرفی فرموده بودید مشغول اقدام میباشد و بمنقریب نتیجه را باطلاع جنابعالی خواهد رسانید. فعلاً خواستم بدینوسیله خاطرشریف را مستحضر کرده باشم.

امید وارم بهمت جنابعالی وکیك آقایان شعرائی وسالك و آن دو جوان کار تالیف وتصحیح وچاپ فرهنگ فارسی آن دانشمند محترم مرتب شود تا بزودی در دسترس اهل فضل و دانش قرار گرفته ومورد استفاده واقع گردد.

همکار

منحصر بودن کار حروفچینی و طبع کتاب به چاپخانهٔ بانک ملی ناگزیر کار انتشار فرهنگ را به درازا می‌کشانید، لذا قرار شد که با چاپخانه‌های دیگر نیز که به وسائل لازم برای طبع چنین کتابی مجهز باشند قراردادهایی بسته شود تا در کار تسریع شود و ما نمونهٔ یکی از قراردادها را که مرحوم دهخدا در متن آن حک و اصلاحی کرده است اینجا می‌آوریم (در صفحهٔ ۴۳۵). اما ظاهراً این اقدام جامهٔ عمل نپوشیده و با کشیده شدن دامنهٔ جنگ جهانی دوم به ایران (شهریور ماه ۱۳۲۰ هـ.ش.) حاصل چاپ منحصر به همان صفحات مورد اشاره شده است و انباشته شدنِ آن اوراق چاپ شده در بنگاههای صحافی و انبار وزارت فرهنگ به مدت بیست سال یا بیشتر. جنگ سبب قطع کار تألیف و طبع لغتنامه گردید.

اوراق چاپ شدهٔ قبل از جنگ را سالها بعد به

دستور مدیر کل وقت ادارهٔ نگارش وزارت فرهنگ، آقای دکتر محمّدامین ریاحی، که خود پیش از انتصاب به آن سمت از دستیاران لغتنامه بود، تجلید کردند و با یک صفحه مقدمه در آغاز، متضمن شرح کار و معرفی اجمالی محتوای کتاب، به تاریخ اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ هـ.ش. در اختیار کتابخانه‌های مدارس کشور نهادند.

اینجا دو نکته قابل ذکر است:

یکی آنکه مقارن تنظیم قرارداد طبع فرهنگ فارسی، قرارداد دیگری نیز میان مرحوم دهخدا با وزارت فرهنگ برای طبع فرهنگ فرانسه به فارسی ایشان بسته شده است، که آن هم چندبار به تنظیم قراردادهای تکمیلی از لحاظ تمدید مدت کشیده شده، و سرانجام با نزول بلای جنگ جهانی دوم بر ایران بالکل در بوتهٔ اجمال مانده است. نمونهٔ یکی از قراردادهای تکمیلی فرهنگ فرانسه به فارسی در ذیل آمده است.

فرانسه را ابتدا در مدرسهٔ سیاسی آموخته و سپس طی خدمت در وزارت امورخارجه و دو سال مسافرت به اروپا همراه سفیر ایران در کشورهای بالکان و اقامت در بخارست (یا وین) به تکمیل آن کوشیده بود، و پس از بازگشت به ایران و پیش از پرداختن به کار روزنامه‌نگاری مدتی سمت مترجمی مهندسان بلژیکی وابسته به ادارهٔ راه شوسهٔ خراسان را داشته، و پس از بمباردمان مجلس و تبعید شدن به اروپا مدتی در سویس و فرانسه اقامت گزیده و در نشریات فرانسه غوری و مروری کرده و نیز به ترجمهٔ دو کتاب مهم از فرانسه به فارسی: یکی «روح‌القوانین» و دیگری «عظمت و انحطاط رومیان» هر دو تألیف «منتسکیو» دست زده بود، و بدین مناسبات در آن زبان تسلطی کافی داشت و چون به کار لغت‌نویسی روی آورد همه وقت متذکر این نکته بود که در تعریف لغت از تجربهٔ لغت‌نویسان فرانسه یاری گیرد

اداره ——————
شماره ۹۷۶۹
تاریخ ۱۳۱۶/۲۰۰
پیوست .....

وزارت فرهنگ

قرارداد تکمیلی

تعقیب قرارداد شماره ۱۰۲۷۷/ ۴۲۱۱۰ مورخ ۱۶/۱۰/۴ راجع‌بتألیف وچاپ یک دوره فرهنگ فرانسه‌بفارسی بوسیله جناب آقای دهخدا چون تهیه وچاپ فرهنگ نامبرده محتاج به مدت بیشتری است وزارت‌فرهنگ باموافقت ایشان مدت قرارداد مزبور رابرای پنج سال تمدید مینماید باین ترتیب:

۱ـ پایان قرارداد ۴۲۱۱۰ که ۱۶/۱۰/۴ ۱۳۱۹ تعیین شده ۱۶/۱۰/۴ سال ۱۳۲۰ خواهد بود.

۲ـ مبلغ هفتاد هزار ریال اقساط ۳ ساله که پرداخت آن ازاعتبارسال ۱۳۱۷ و مبلغ هفتاد وپنج هزار ریال اقساط ۳ ساله که پرداخت آن ازاعتبار سال ۱۳۱۸ تعهد شده ازتعهدات سالهای مزبور بترتیب ازاعتبار سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ تامین و تادیه خواهد شد.

۳ـ جناب آقای دهخدا ... اداره نگارش ... اداره حسابداری ... وزارت‌فرهنگ

لازم به یادآوری است که مرحوم دهخدا زبان و همه جا معادلهای مفید از فرانسه برای لغات فارسی

بیاورد تا راهنما باشد و در این راه، گذشته از کاری که در بختیاری در حاشیهٔ لاروس کوچک فرانسه کرده بود، و سابقاً شرح دادیم، نخست معادلهای فرانسهٔ تمام لغاتی را که در برهان قاطع آمده است در حاشیهٔ صفحات یک نسخهٔ خطی آن فرهنگ -که هم اکنون در کتابخانهٔ لغتنامه نگهداری می‌شود و عکس صفحه‌ای از آن را در صفحهٔ ۳۳۰ ملاحظه می‌فرمایید - نوشت، و سپس حسب مورد آنها را در فیشهای لغت جای داد و سپس از مجموع معادلهای تحریر شده فرهنگی ترتیب داد در سه دفتر، و چون این دفترها را همیشه در کنار دست خود داشت در طول زمان مطالعه و یادداشت‌برداری برای لغت، هر جا مرادفی برای لغت فرانسه می‌یافت فوراً در متن دفتر و به جای خود ثبت می‌کرد.

از دفترها یکی قطع رحلی بزرگ و بسیار حجیم دارد که لغات فرانسه به ترتیب با فاصله در آن ثبت شده و معنی یا معانی فارسی هریک برابرشان تحریر گردیده است. دو دفتر دیگر با قطع وزیری و حجم کمتر مکمل دفتر نخستین می‌بودند که هر سه بر روی هم فرهنگ فرانسه به فارسی دهخدا را کامل می‌ساختند.

این سه دفتر را در سالهای بازپسین حیات، با دو ترجمهٔ روح‌القوانین و عظمت و انحطاط رومیان، مرحوم دهخدا به مرحوم دکتر معین سپرد تا با یاری یکی از همکاران لغت‌نامه (شاید آقای دکتر رهاورد) در تکمیل کار سابق آقای دکتر خانبابا بیانی، به فیش نقل و از لاروس کوچک لغات آن را تکمیل کنند تا آمادهٔ طبع گردد.

اینک از آن سه دفتر فقط دفتر نخستین در کتابخانهٔ لغتنامه موجود است و نگارنده به یاری یک تن از دبیران (خانم سیاح) و دو تن از دانشجویان (خانم شقاقی و خانم فراهانی) -که هر سه بی‌هیچ مزد و پاداش مادی در این مهم صرف وقت کردند - تمام لغات لاروس کوچک را به فیش‌های جداگانه نقل داده است، تا سپس مندرجات فرهنگ دهخدا را نیز بر آن برگه‌ها منتقل و کتاب را آمادهٔ چاپ سازد و با این خدمت نیت و منظور مؤلف فرهنگ دوست آن را جامهٔ عمل پوشاند.

نکتهٔ دوم این است که ظاهراً مقارن تهیهٔ مقدمات چاپ لغتنامه وسیلهٔ وزارت فرهنگ مرحوم دهخدا درصدد برآمد که اعلام تاریخی و جغرافیایی را با لغات همراه سازد و کتاب خود را دائرةالمعارف‌گونه کند، و هرچند آن مرحوم در یادداشتی چند بر لزوم این افزودن اعلام اقامهٔ دلیل کرده است و علت را تبیین نموده، و از آن جمله می‌نویسد:

«و دیگر که خواستم یک بار به نحوِ اجمال نشان بدهم که اگر علماء ایران را از صفحهٔ تاریخ دنیا برداریم نه تنها عالم اسلام، بلکه جامعهٔ بشریت، یا هیچ چیز ندارد و یا در نهایت فقر و بیچارگی علمی و ادبی و صنعتی و اخلاقی است، و این نه غلوی است که من می‌کنم و نه حب وطن است که مرا بدین گفته می‌دارد، مثل من و با من پنجاه سال در رجال و کتب فحص کنید به همان می‌رسید که من رسیده‌ام».

یا: «... چون لغت فنی سخت خشک و خشن و درشت است، خواستم تنوعی پیدا شود که شاغل باشد...».

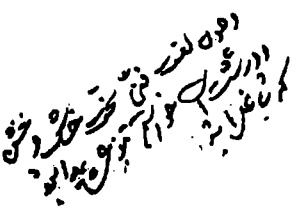

اما حقیقت آن است که اگر کتاب ایشان منحصر به لغت می‌گشت، احتمال آن بسیار بود که در حیات خود ایشان به‌تمامه تألیف و چاپ شود، و بدیهی است که در آن حال کتاب شاید از لونی دیگر می‌بود، و سپس برای تکمیل آن، یا تهیهٔ لغتنامه‌های خرد و کلان براساس آن، حتی فرهنگهای اعلام تاریخی و جغرافیایی، مجالها و موقعهای مغتنم دست می‌داد.

خود مرحوم دهخدا نیز در پایان عمر متوجه شده بود که فراوانی و طول و تفصیل اعلام کار را آنچنان دور و دراز کرده است که خود قطعاً پایان تألیف و طبع لغتنامه را نتواند دید.

به یاد دارم روزی که نسخه‌ای از کتاب «ترجمان القرآن» میرسیدشریف جرجانی را -که تازه تصحیح

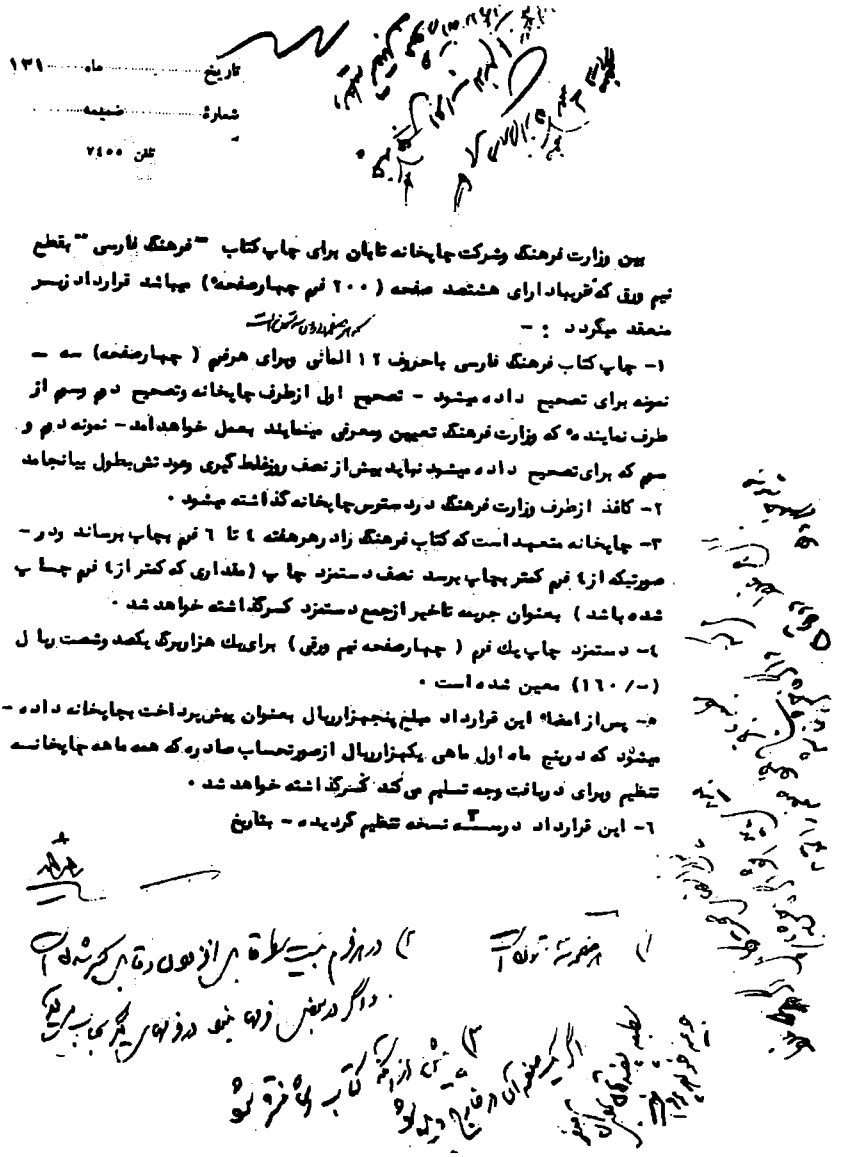

تاریخ ..... ماه ۱۳۱
شمارهٔ ..... ضمیمه .....
تلفن ۷۱۰۰

بین وزارت فرهنگ وشرکت چاپخانه تابان برای چاپ کتاب "فرهنگ فارسی" بقطع نیم ورق که تقریباً دارای هشتصد صفحه (۴۰۰ نیم چهارصفحه) میباشد قرارداد ذیل منعقد میگردد : -

۱- چاپ کتاب فرهنگ فارسی باحروف ۱۲ الماس وبرای هرنیم (چهارصفحه) سه - نمونه برای تصحیح داده میشود - تصحیح اول ازطرف چاپخانه وتصحیح دوم وسوم از طرف نماینده ای که وزارت فرهنگ تعیین ومعرفی مینماید بعمل خواهدآمد - نمونه دوم و سوم که برای تصحیح داده میشود نباید بیش از نصف روزغلط گیری وعودتش بطول بیانجامد

۲- کاغذ ازطرف وزارت فرهنگ در دسترس چاپخانه گذاشته میشود .

۳- چاپخانه متعهد است که کتاب فرهنگ زاد رهرهفته ۴ تا ۶ نیم بچاپ برساند ودر - صورتیکه از ۴ نیم کمتر بچاپ برسد نصف دستمزد چاپ (مقداری که کمتر از ۴ نیم چاپ شده باشد) بعنوان جریمه تاخیر ازجمع دستمزد کسرگذاشته خواهد شد .

۴- دستمزد چاپ یک نیم (چهارصفحه نیم ورقی) برای یک هزار برگ یکصد وشصت ریال (۱۶۰/-) معین شده است .

۵- پس از امضاء این قرارداد مبلغ پنجهزار ریال بعنوان پیش پرداخت بچاپخانه داده - میشود که درپنج ماه اول ماهی یکهزار ریال ازصورتحساب صادره که همه ماهه چاپخانه تنظیم وبرای دریافت وجه تسلیم میکند کسرگذاشته خواهد شد .

۶- این قرارداد درسه نسخه تنظیم گردیده - بتاریخ

نمونهٔ یکی از قراردادهای چاپ لغت‌نامه که مرحوم دهخدا در متن آن حک و اصلاحی کرده است (مربوط به ص ۴۳۲)

و طبع کرده بودم - به خدمتشان بردم، پس از تصفح و دقت در مندرجات آن، کتاب را برهم نهادند و با جالی خاص گفتند:

«کاش کتاب من هم تمام شده بود. آن‌وقت می‌توانستیم بر آن ذیلها بنویسیم».

موقع را مغتنم شمردم و گفتم: از آوردن اعلام که سبب تطویل کار شده است دست بردارید. گفتند:

«دیگر این کار از من ساخته نیست، اما بعد از من شماها (یعنی همکاران لغتنامه) می‌توانید این کار را بکنید»، یعنی منحصراً به لغت بپردازید.

پس از درگذشت آن مرحوم من این تذکر ایشان را - که نوعی وصیت تلقی می‌کردم - با مرحوم دکتر معین در میان نهادم. ایشان گفتند:

حذف اعلام در اثنای کار کتاب را دوگونه می‌سازد و صحیح نیست. گفتم می‌توان مانند لاروس کوچک اعلام را به پایان کتاب برد و چاپ لغت را

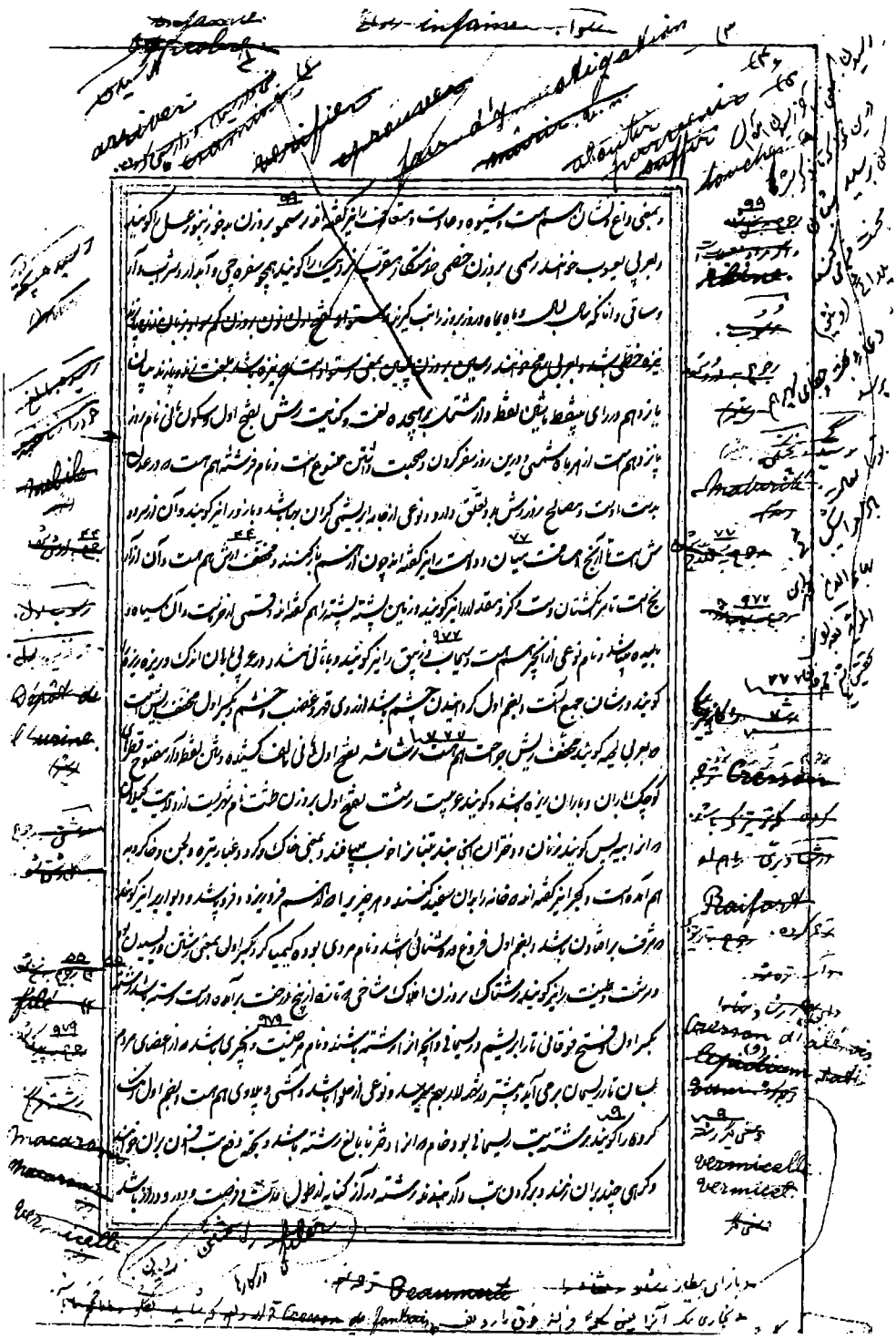

نمونه‌ای از معادل‌گذاری‌های فرانسوی مرحوم دهخدا برای لغات برهان قاطع (مربوط به صفحهٔ ۴۳۴)

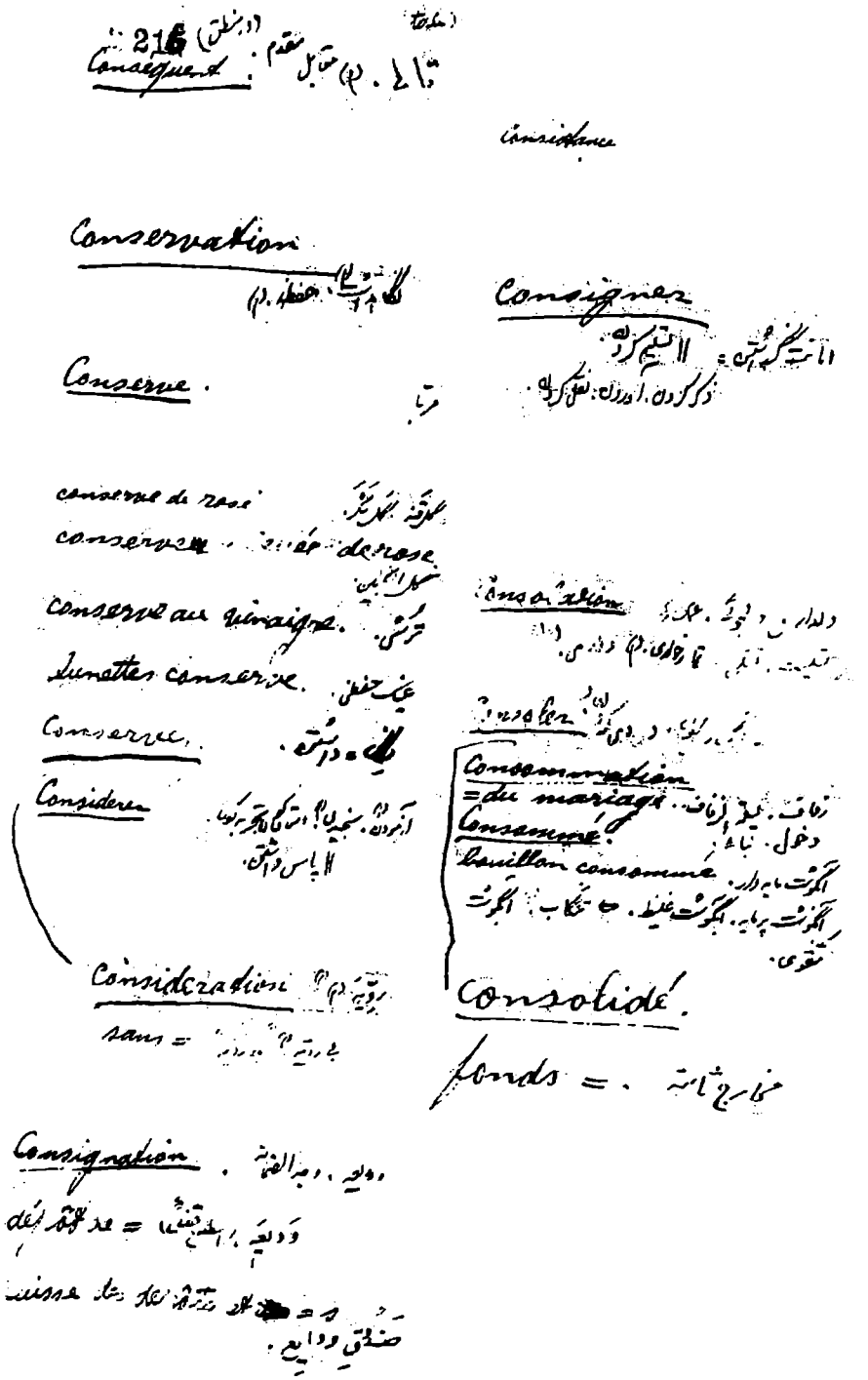

عکس صفحه‌ای از نسخهٔ دستنویس فرهنگ فرانسه به فارسی مرحوم دهخدا

پیش انداخت. گفت: آن وقت لغت را می‌خرند و اعلام را نمی‌خرند و می‌ماند.

بعدها یعنی از حدود سال ۱۳۴۰ به بعد به‌منظور کاستن از طول مدت تألیف و چاپ -که سبب اعتراض گهگاهی بی‌خبرانی شده بود که تصور میکردند کار کتاب دهخدا منحصر به طبع تنهاست، و نیز برخی مغرضان که تعمد داشتند و در روزنامه‌ها و در نامه‌های خصوصی خطاب به مؤسسه مطالبی غیرواقعی می‌نوشتند - مرحوم دکتر معین تصمیم به کاستن از تعداد شواهد لغات گرفتند، و منحصر ساختن شواهد از هر شاعر یا نویسنده برای هر معنی به سه شاهد، و این امر البته به تألیف و طبع کتاب و کاستن از مدت کار سرعت قابل ملاحظه داد، اما برخی فوائد جنبی در مسائل دستوری و زبان‌شناسی و تصحیح متون و نیز پی بردن به سرایندهٔ شعری از راه لغات مندرج در آن شعر را این کم کردن شواهد از میان برد.

در زمینهٔ افزوده شدن اعلام ذکر این نکته را نیز در خلال سرگذشت لغتنامه بی‌فایده نمی‌بینم که دانشمند بزرگوار آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه تهران، از گفتهٔ علامهٔ مرحوم محمّد قزوینی طاب ثراه، نقل می‌کردند که فرموده بود: «چه نحس ساعتی بود برای فرهنگ ایران آن ساعتی که اندیشهٔ افزودن اعلام در لغتنامه به مغز دهخدا گذشت و سبب شد که لغتنامه منحصر به لغت نباشد و به‌تمامه زیر نظر خود ایشان چاپ نگردد».

به‌هرحال کار ادامه یافت و لغتنامه هر چند با زمانی طولانی و قسمت اعظم آن بی‌نظارتِ بنیانگذارش، اما عظیم و پرنفع، سرانجام از چاپ برآمد. سپاس خدای را و رحمت بر روان بنیانگذار آن و همکاران درگذشتهٔ او باد.

واقعهٔ ناگوار جنگ جهانی دوم نابسامانی بسیار در کشور ما پدید آورد و از آن جمله چنانکه اشاره رفت متوقف ماندن چاپ لغتنامه یا فرهنگ فارسی دهخدا بود، اما چون ضرورت اقتضا می‌کرد که از زبان فارسی حمایت شود و جای خالی لغتنامهٔ فارسی پر گردد، سرانجام این مهم را مجلس شورای ملی ایران تعهد کرد و بار دیگر تألیف و طبع لغتنامه با وسایل و عوامل مطمئن‌تر آغاز گشت و اینک تفصیل آن:

دی‌ماه و لغتنامه

یکی از عجائب اتفاقات در کار لغتنامه آن است که غالبا اقداماتی که دربارهٔ آن شده است، از قبیل تنظیم قرارداد، یا تصویب قوانین، و یا تجدید ضوابط کار، در ماههای پایانی سال و به‌خصوص در ماه دی بوده است، کمااینکه دیدیم تاریخ قرارداد تکمیلی وزارت فرهنگ اسفندماه بوده و قرارداد قبلی آن هم تاریخ بهمن‌ماه داشته است، و چنانکه خواهیم دید تصویب قانون چاپ شدن این کتاب به‌وسیلهٔ مجلس شورای ملی در دی‌ماه، و انتقال محل کار از منزل مرحوم دهخدا به مجلس شورای ملی باز در دی‌ماه و تصویب قانون انتقال لغتنامه به دانشگاه تهران در آذرماه اما خود انتقال در دی‌ماه بوده است، و سرانجام انتهای قطعی چاپ لغتنامه نیز دی‌ماه شده است، و تکملهٔ حاضر نیز در دی‌ماه تحریر و طبع دارد، و من گمان می‌برم، یا دلم این چنین می‌پسندد، که شروع لغت‌نویسی دهخدا و آغاز استخراج کلمات از متون نیز در دی یا لااقل در یکی از ماههای زمستان خلال سالهای جنگ جهانی اول یا مقارن اتمام آن بلایِ خانمان‌سوز باشد، تا کار انسانی او، همانند آتش نیروده و حیاتبخش، که دمسردی جهان و فسردگی آب روان و به کنج‌خزیدگی جنبندگان را در فصل دی‌مهی می‌زداید، احیاء زبان فارسی کند. و باز شگفتا که خود این شمع فروزان و آتش گرمی‌بخش نیز در همین فصل دم‌سرد زمستانی از تابش و فروزش بازایستاد و در اسفندماه جان به جان آفرین سپرد، تا ما راکدام دی آید که از پی آن اردی‌بهشت و تیری نباشد!

طرح نمایندگان مجلس برای چاپ لغت‌نامه

باری، در دی‌ماه ۱۳۲۴ شمسی طرحی به پیشنهاد مرحوم دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه نمایندهٔ وقت مجلس شورای ملی در باب طبع فرهنگ دهخدا از طرف آقایان:

دکتر محمّد مصدق، دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه، دکتر عبدالله معظمی، ناصرقلی اردلان، رضا

تجدد، سیّدمحمّد هاشمی، جمال امامی، حسنعلی فرمند، حسام‌الدین دولت‌آبادی، دکتر یوسف مجتهدی، احمد مشاور شریعت‌زاده، ابوالقاسم امینی، حبیب‌الله دری، حسین فرهودی، مهندس غلامعلی فریور، دکتر حسین معاون، ابراهیم آشتیانی، دکتر عبدالحسین اعتبار، مهدی فاطمی، جواد عامری، ابوالفضل حاذقی، سیّدداود طوسی، علی اقبال، مراد اریه نمایندگان مجلس با قید دو فوریت بدین شرح به مجلس شورای ملی تقدیم شد:

«نظر به اینکه آقای علی اکبر دهخدا با تحمل زحمات فوق‌العاده و بذل عمر گرانبهای خود موفق به تألیف دائرةالمعارف فارسی گردیده و طبع و نشر این کتاب نفیس برای فرهنگ کشور اقدام اساسی و مهمی است، امضاکنندگان مادهٔ واحدهٔ ذیل را با قید دوفوریت پیشنهاد می‌کنند:

مادهٔ واحده - هیئت رئیسهٔ مجلس شورای ملی موظف است اقدام لازم به عمل آورد تا مطبعهٔ مجلس فوری شروع به طبع کتاب دائرةالمعارف آقای علی‌اکبر دهخدا بکند و پس از اتمام طبع نصف عدهٔ مجلدات را به مؤلف داده بقیه را برای جبران مخارج به فروش برساند.

تبصره - وزارت فرهنگ مکلف است که عدهٔ لازم کارمند در اختیار آقای علی‌اکبر دهخدا برای جمع‌آوری دائرةالمعارف ایشان بگذارد.

دو فوریت آن طرح در جلسهٔ روز سه شنبهٔ بیست و پنجم دی‌ماه ۱۳۲۴ هـ.ش. به تصویب رسید و مادهٔ واحدهٔ مذکور مورد بحث و شور قرار گرفت. نقل آن مباحثات از لحاظ تکمیل این سرگذشت و یاد خیر از کسانی که در این کار اقدام و اعتنا داشته‌اند مفید است. اما پیش از درج مذاکرات باید بیفزاییم که چون مرحوم دهخدا قصد دریافت پاداشی در قبال زحمات خود نداشت - طبق اظهار مرحوم ملک مدنی نایب رئیس مجلس در جلسهٔ علنی مجلس - با تلفن به ایشان اطلاع داده بود که به عرض نمایندگان برسد که انتظار استفاده‌ای از فرهنگ ندارد و از جنبهٔ مادی به‌کلی دور است، از این روی مادهٔ واحده برحسب پیشنهاد آقای شهاب فردوسی و موافقت مجلس بدین صورت به تصویب رسید:

«هیئت رئیسهٔ مجلس شورای ملی مکلف است وسائل طبع کتاب لغت آقای دهخدا را فراهم نموده هر نوع کمک و وسیله‌ای که آقای دهخدا لازم داشته باشند در اختیار ایشان بگذارد و قراردادی که مورد موافقت طرفین باشد با ایشان منعقد نماید».

ناگفته نماند که به علت امتناع مرحوم دهخدا از انعقاد قرارداد شخصی به عنوان حق‌التألیف، قرارداد مصرح در مادهٔ فوق نیز با ایشان هیچ وقت منعقد نشده است:

صورت مذاکرات مجلس

«....

۲- تصویب طرح قانونی چاپ کتاب فرهنگ دهخدا.

حاذقی - وارد دستور و سه دوازدهم شویم.

نایب رئیس - یک پیشنهادی هم از آقای مجد ضیائی رسیده است که وارد دستور بشویم (امینی بنده مخالفم) و یک طرحی هم آقایان پیشنهاد کرده‌اند.

دکتر معظمی - طرح مقدم است

نایب رئیس - اجازه بدهید بنده صحبت خودم را بکنم، عرض کنم یک طرحی هم قریب بیست نفر از آقایان راجع به دائرةالمعارف آقای دهخدا که مفید است پیشنهاد کرده‌اند، اگر موافقت دارید این را قبلاً رأی بگیریم (صحیح است) آقای مجد ضیائی شما پیشنهاد ورود در دستور را پس می‌گیرید؟

مجد ضیائی - بنده نظرم این بود که اگر اجازه بفرمائید بودجه مطرح شود، حالا موافقت میکنم که این طرح مطرح شود.

حاذقی - گزارشات کمیسیون عرایض را هم بفرمائید قرائت شود.

قبادیان - بنده قبل از دستور عرایضی داشتم.

نایب رئیس - آقای قبادیان شما مخالفید با دستور؟

نایب رئیس - اجازه‌تان نوشته شده. اول شخص هم هستید یک‌قدری تأمل بفرمائید رأی می‌گیریم به ورود در دستور.

یک نفر از نمایندگان - کدام دستور؟

نایب رئیس - همین دستور که پیشنهاد شده است

آقایان موافقین قیام نمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد. بدواً عرض کنم این طرح قانونی که عده‌ای از آقایان پیشنهاد کرده‌اند چون یک امر معارفی است اگر موافقت بفرمائید تصویب شود (صحیح است) قرائت میشود:

«نظر به اینکه آقای علی‌اکبر دهخدا با تحمل زحمات فوق‌العاده و بذل عمر گرانبهای خود موفق به تألیف دائرةالمعارف فارسی گردیده و طبع و نشر این کتاب نفیس برای فرهنگ کشور اقدام اساسی و مهمی است. امضاءکنندگان مادهٔ واحدهٔ ذیل را با قید دو فوریت پیشنهاد مینمایند:

مادهٔ واحده - هیئت رئیسهٔ مجلس شورای ملی موظف است اقدام لازم به عمل آورد تا مطبعهٔ مجلس فوری شروع به طبع کتاب دائرةالمعارف آقای علی‌اکبر دهخدا کند و پس از اتمام طبع نصف عده مجلدات را به مؤلف داده بقیه را برای جبران مخارج به فروش برساند.

تبصره - وزارت فرهنگ مکلف است که عدهٔ لازم کارمند در اختیار آقای علی‌اکبر دهخدا برای جمع‌آوری و طبع دائرةالمعارف ایشان بگذارد.

نایب رئیس - فوریت اول مطرح است آقای دولت‌آبادی شما موافقید؟

دولت‌آبادی - بنده موافقم.

نایب رئیس - آقای فاطمی موافقید؟

فاطمی - بنده موافقم.

نایب رئیس - آقای دکتر معظمی موافقید؟

دکتر معظمی - بنده موافقم.

یک نفر از نمایندگان - مخالفی نیست.

تهرانچی - بنده عرضی دارم.

نایب رئیس - بفرمائید.

تهرانچی - بنده مخالف نیستم ولی خواستم عرض بکنم که نصف به ایشان بدهند و نصف بفروشند خوب نیست فروشنده باید یکجا باشد و الا قیمتهای مخالفی تهیه میشود.

دکتر زنگنه - فعلاً فوریت مطرح است.

نایب رئیس - این مربوط به مادهٔ واحده است در فوریت نیست.

تهرانچی - بنده پیشنهاد میکنم که خود مطبعهٔ مجلس بفروشد و نصف پولش را به ایشان بدهد این بهتر خواهد بود تا اینکه نصف کتاب را به ایشان بدهند.

نائب رئیس - تذکر جنابعالی در ماده است (تهرانچی - تصورکردم اصل موضوع مطرح است) بنابراین مخالفی نیست رأی می‌گیریم به فوریت اول این طرح آقایان موافقین قیام نمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد. فوریت دوم مطرح است. آقای امیرتیمور!

امیرتیمور - بنده موافقم.

نایب رئیس - آقای دکتر شفق!

دکتر شفق - بنده موافقم.

نایب رئیس - پس مخالفی نیست؟

مجد ضیائی - بنده مخالفم.

نایب رئیس - بفرمائید.

مجد ضیائی - بنده مخالفم چون این طبع یک کتابی است و باید مطالعهٔ کامل بشود استدعا می‌کنم آقایان موافقت بفرمایند یک فوریتش را تصویب می‌کنیم دومش بماند و برود به کمیسیون فرهنگ.

نمایندگان - رأی رأی.

نایب رئیس - آقای امیرتیمور.

امیرتیمور - با سابقه‌ای که نمایندهٔ محترم از وضع کار مجلس دارند گمان میکنم که آقایان تصدیق خواهند فرمود که اگر این طرح به کمیسیون معارف مجلس برود در دورهٔ چهاردهم باید ازش صرف‌نظر نمود، و حالا که مجلس مهیا و آماده است برای تصویب یک چنین اثر مفیدی تمنا میکنم که ایشان هم مخالفت خودشان را پس بگیرند (صحیح است).

یکی از نمایندگان - پس گرفتند.

نائب رئیس - آقای هاشمی.

هاشمی - بنده این طرح را امضاء کردم بعد از اینکه خواندم اتفاقاً با دو فوریتش مخالف شدم و یک توضیح مختصری میدهم به آقایان، البته در امور علمی امور حساس و دقیق که نباید انسان تحت احساسات برود نوشتن دائرةالمعارف در زیر این آسمان از عهدهٔ یک فرد ساخته نیست بلکه فهمیدن یک دورهٔ «آنسیکلوپدی» یا دائرةالمعارف از عهدهٔ هیچ حکیم دانشمندی که ذوفنون در روی کرهٔ زمین

باشد برنمی‌آید، دائرةالمعارف کامل مثل دائرةالمعارف کبیر بریتانیا هزار، هزار و پانصد، بلکه سه هزار عضو متخصص دارد.

جمال امامی - کتاب لغت است آقای هاشمی.

هاشمی - پس اسمش را دائرةالمعارف نگذارید، اسمش را کتاب لغت بگذارید، دائرةالمعارف کامل مثل دائرةالمعارف کبیر بریتانیا سه هزار نفر متخصص در علوم و فنون مختلفهٔ دنیا دارد که این را جمع‌آوری کرده است (جواد عامری - صحیح است) و یک اشکال دیگری هم دارد که اشکال مالی است که ممکن است آنرا هیئت رئیسه مجلس حل بکند، پس اگر موافقت بفرمائید این یک فوریت داشته باشد و برود به کمیسیون و رسیدگی بشود همان آقایانی که امضاء کرده‌اند اعضاء کمیسیون فرهنگ تعهد میکنند برای دو جلسه که این را به مجلس بیاورند، یا اگر آقایان اطلاعات بیشتری در اطراف این کتاب دارند بفرمایند که بنده قانع بشوم.

دکتر زنگنه - بنده اجازه خواسته‌ام.

نایب رئیس - آقای دکتر شفق.

دکتر شفق - بنده می‌خواستم به آقایان توضیحاً عرض کنم که بنده چندین بار شاید در ظرف ده سال اخیر از کارهای آقای دهخدا شخصاً تحقیق کرده‌ام و از روی اطلاع عرض میکنم که ایشان در حدود سی سال تا چهل سال وقت صرف کرده‌اند ولی کمتر کتابی در ایران سراغ دارم که تا این حد علم و وقت صرف آن شده باشد و بعد هم عرض میکنم که این کتاب خالی از نقص نیست ولی کدام کتاب هست که خالی از نقص باشد؟ انسیکلوپدی هم حتماً نیست ولی ایشان در ضمن، یک اعلامی داخل این کتاب کرده‌اند، ولی بنده از روی وجدان به ایشان قول میدهم که اگر مجلس این اقدام را بکند و این کتاب چاپ بشود در تاریخ مجلس ایران حقیقةً یک چند صفحهٔ پرافتخاری در این موقع خواهد ماند و اقتضا دارد حالا که این اقدام شده است عملی شود (صحیح است) (نمایندگان - رأی رأی).

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به فوریت دوم آقایانی که موافقند قیام نمایند. (اکثر برخاستند) تصویب شد. مادهٔ واحده مطرح است. (به شرح سابق قرائت شد).

نایب رئیس - آقای دکتر مصدق فرمایشی داشتید؟

دکتر مصدق - عرضی نداشتم موافقم.

مرآت اسفندیاری - بنده از جنبهٔ مالی عرضی دارم.

نایب رئیس - آقای مرآت اسفندیاری.

مرآت اسفندیاری - عرض کنم که آنچه که معین است مخارج این کتاب از صد هزار تومان متجاوز میشود بلکه بفرمائید از دویست هزار تومان تجاوز می‌کند، مجلس شورای ملی یا چاپخانهٔ مجلس این بودجه را از کجا میتواند تهیه کند، اصلاً قوهٔ اینکه این بودجه را تصویب کند ندارد مگر اینکه دولت آنرا تهیه کند و الا همینطور میگذرد و اجرا نمیشود.

نائب رئیس - بنده خواستم عرض کنم که نظر آقای مرآت صحیح است ولی چون یک کار مفید و سودمندی است باید هیئت رئیسه اعتبار این را در بودجهٔ سال آتیه تأمین کنند و این اشکال رفع میشود. آقای دکتر زنگنه.

دکتر زنگنه - موافقم.

نائب رئیس - آقای دکتر معظمی.

دکتر معظمی - بنده موافقم.

نایب رئیس - آقای دولت‌آبادی.

دولت‌آبادی - بنده موافقم.

نایب رئیس - آقای تهرانچی.

تهرانچی - عرض بنده در اصل موضوع است دویست هزار تومان دو میلیون ریال است، این را خواستم عرض کنم که آیا مخارج این از نصف دیگر جبران میشود؟ آقایانی که این طرح را داده‌اند توضیح بدهند اگر از نصف دیگر مخارج جبران میشود یا اصلاً نتواند جبران بکند و دو میلیون ریال به بودجهٔ مملکت تحمیل بشود بنده در این موقع مخالفم و با این اوضاع دو میلیون ریال به بودجهٔ مملکت، چه از راه مجلس و چه از طرف دولت و یا از راههای دیگر، تحمیل کنیم مقتضی نمیدانم ولی اگر از خودش آن را درمی‌آورد و خودش نصف این را جبران میکند، این را توضیح بدهند آقایان طرح‌دهندگان که بنده اطلاع داشته باشم.

نایب رئیس - آقای دکتر مصدق نوبت آقا است بعد هم نوبت آقای دکتر زنگنه.

دکتر معظمی - بنده هم اجازه خواسته‌ام.

دکتر مصدق - بنده موافقم.

نایب رئیس - آقای دکتر زنگنه بفرمائید.

دکتر زنگنه - عرض کنم بنده جواب زیادی ندارم. برای اینکه می‌بینم اتفاق آراء تقریباً موافق است (صحیح است) فقط جواب آقای تهرانچی را عرض میکنم که اگر صد هزار تومان نبود و دویست هزار تومان بود در یک مملکتی که هر روز میلیونها پول اینجا به هدر میرود صد هزار تومان یا دویست هزار تومان چیزی نیست چون یک موضوعی است که بنده اطمینان دارم بعد از شاهنامهٔ فردوسی اساسی که برای فرهنگ ایران گذاشته شده باشد همین است (صحیح است) ضمناً هم عرض میکنم چون گفته شده است نصف مجلدات را مجلس شورای ملی ممکن است بفروشد از آن راه عایداتی به دست بیاورند فرض کنیم که بعداً هم یک مبلغی کسر بیاید آن را در بودجهٔ مجلس شورای ملی پیش‌بینی میکنند (صحیح است).

عده‌ای از نمایندگان - مذاکرات کافی است.

نایب رئیس - مذاکرات کافی است (گفته شد: کافی است) دو فقره پیشنهاد رسیده است یکی از طرف آقای تهرانچی و دیگری از طرف آقای فرمانفرمائیان، پیشنهاد آقای تهرانچی قرائت میشود:

اینجانب پیشنهاد میکنم بجای دادن نصف کتاب به آقای دهخدا اینطور نوشته شود که نصف از کل وجه فروش کتاب‌ها در وجه آقای دهخدا پرداخته شود.

نائب رئیس - آقای تهرانچی.

تهرانچی - البته بنده مقصودم از این پیشنهاد بعد از وضع مخارج نیست بلکه مقصودم این است که از کل فروش نصفش را باید داد به ایشان چون یک وقتی است که بدون منها شدن مخارج نصف از کل مبلغ فروش را به ایشان میدهند و ضمناً خواستم راجع به آن عرضی که اول کردم عرض کنم که بنده مخالف با اینکار هستم اگر ما می‌بینیم که یک مبالغی حیف و میل میشود در این مملکت نباید بگوئیم این یک میلیون هم به جهنم، بلکه وظیفهٔ هر نماینده این است که در بودجهٔ مملکت نظارت کند و آن میلیونها هم که میفرمائید دور ریخته میشود نگذارید دور ریخته بشود، باید از آنها جلوگیری کنیم و اینکه اینطور استدلال میکنید که میلیونها دور ریخته میشود بگذارید اینهم مثل آنها باشد صحیح نیست، ولی در اصل قضیه چون میفرمائید که زحمتی کشیده شده است و فروش آنهم جبران خواهد کرد مخارج آن را، بنده مخالف نبودم فقط منظورم این بود که این توضیح داده شود که زیانی نکند این عمل.

نایب رئیس - آقای فرهودی.

هاشمی - توضیح بفرمائید که این کتاب تمام شده است.

فرهودی - عرض کنم در اینکه در آن پیشنهاد نوشته شده است که مقداری کتاب به خود آقای دهخدا داده شود یک رسمی است که در وزارت فرهنگ هم داریم، این از لحاظ جنبهٔ مادیش نیست، از لحاظ حق‌التألیف هم نیست، از این نظر است که یک مؤلف عالی‌مقامی که در حقیقت شهرتش عالمگیر خواهد شد مقداری از این کتاب را در تحت اختیار داشته باشد که به کتاب‌خانه‌های بزرگ دنیا و دانشمندان بزرگ دنیا که ازش مطالبه میکنند بتواند بفرستد، و واگذاشتن یک مقداری از این کتاب به مؤلف لازم است، منتهی اگر تصور میشود که نصف زیاد است آن را ممکن است آقایان ثلث بکنند و آنچه را که بنده میتوانم اطمینان بدهم و بضرس قاطع عرض کنم دهخدا به‌هیچ‌وجه نظر مادی در چاپ این کتاب ندارند و اگر هم مقداری کتاب میخواهند برای این است که مجاناً به علما و فضلای داخلی و خارجی بدهند و البته بایستی یک مؤلف عالی‌مقامی را باید دستش را برای یک چنین کاری بازگذاشت و مؤلفین را هم که یک مقداری کتاب در اختیارشان می‌گذارند برای همین کار است، و اما راجع به توضیح خود کتاب چون بنده آشنا هستم به این کتاب عرض میکنم این اساساً یک کتاب لغت است مثل کتابی است که برای هر لغت آن توضیحات مفصلی داده شده است و بیشتر مناسب است که گفته شود کتاب لغت و فرهنگ تا آن که اشکالی را هم که آقای

هاشمی فرمودند پیدا نشود (صحیح است) این است که بنده پیشنهاد میکنم تا آقایان بدون تشویش این طرح را تصویب بفرمایند.

نایب رئیس - آقای تهرانچی رأی بگیریم به پیشنهاد جنابعالی یا این که پس می‌گیرید؟

تهرانچی - بنده مقصودم از این پیشنهاد این بود که اگر نصف داده شود و دو دست فروش بشود و دو جا باشد اینکار صدمه میزند به فروش، این بود عرض بنده و الا خوب همان نصف کتاب که داده شده است همان کافی است و باید همان نصف کتاب را بفروشند از فروش آن استفاده کنند و نصف این کتاب را ایشان مجانی بدهند به تمام دنیا حالا ایشان هر مقداری را که لازم دارند می‌خواهند بگیرند از آن وجهی نگیرند و الا اگر دست دو نفر باشد نصف به مؤلف نصف هم به فروشنده به نظر من این کار صدمه میزند، با وجود این بنده پیشنهاد خودم را پس نمی‌گیرم.

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به پیشنهاد آقای تهرانچی، آقایان موافقین قیام فرمایند. (چند نفری برخاستند) تصویب نشد. پیشنهادی آقای دکتر شفق و آقای فرمانفرمائیان کرده‌اند که تبصره حذف شود.

هاشمی - خیلی به مورد است صحیح میفرمایند چون زحمت کشیده شده دیگر کارمندی لازم ندارند، تبصره این است که وزارت فرهنگ عدهٔ لازم کارمند در اختیار آقای دهخدا بگذارند برای جمع‌آوری.

مهندس فریور - پیشنهاد تجزیه است.

نایب رئیس - آقای دکتر شفق.

دکتر شفق - بنده چون در این قسمت یک کمی واردم در تألیف کتابها، اشکالی که این موضوع دارد این است که از بدو شروع به این عمل تا حالا چون خودشان شروع کرده‌اند به عقیدهٔ خودشان در سنوات مختلف یک عده کمک لازم داشتند به حدی که در این اواخر خودشان یک وقتی فرمودند که با بیست نفر سی نفر یا چهل نفر کمک کار انجام نمی‌گیرد و بین ایشان و وزارت فرهنگ در باب این که اشخاصی بیایند به ایشان کمک بکنند هنوز اختلاف نظر هست و آقایانی که اینجا حاضر هستند مطلعند بنده پیشنهاد حذف را از این جهت کردم که کار به این سادگی نیست و پیشنهاد دیگری را هم بنده تقدیم داشتم عقیده دارم که در جزئیات قرارداد که آیا عدهٔ کارمند چقدر خواهد شد، آیا فرهنگ خواهد داد، خود ایشان خواهند داد، مجلس کمک خواهد کرد، این قسمت‌ها را هیئت رئیسهٔ مجلس بعد از قبول کردن چاپ این کتاب با مشورت خود ایشان قرار حسابی و منطقی بدهند که احتیاج به مباحثات بی‌خود نداشته باشیم. این کتاب کمک لازم خواهد داشت واضح است، دیگر قانونی نمی‌خواهد، ما به هیئت رئیسه یک ماده پیشنهاد کرده‌ایم و رأی می‌دهیم که هیئت رئیسهٔ مجلس این کار را تمام کند ولو به قول بعضی از آقایان امسال بودجهٔ مجلس کافی نباشد از بودجه‌های سنوات دیگر این کتاب نفیس را چاپ کنند. اما در باب ترتیب چاپ چون پیشنهاد دوم بنده روی این قسمت است حالا توضیح عرض میکنم که به توضیحات مجددی احتیاج نباشد و زیاد هم توضیح نمی‌دهم در باب اینکه چند تا به ایشان داده شود، آیا بعد از فروش داده شود، به عنوان حق‌التألیف داده شود. ایشان قبلاً با وزارت فرهنگ قراردادی داشته‌اند باید به آنجا مراجعه شود ببینیم وزارت فرهنگ چیزی به ایشان تأدیه کرده است یا نکرده است خودشان شخص عادلی هستند، این جزئیات را بنده میخواهم پیشنهاد کنم که مجلس مداخله نکند، شما چه میدانید، فقط یک مرتبه ما اجازه بدهیم که این کتاب از محل بودجهٔ مملکتی و مجلس چاپ بشود و اینکه طریق چاپ چه خواهد بود، و چند جلد به ایشان داده شود و آیا یک هیئتی تحت اختیار ایشان گذارده شود، این را واگذار می‌کنیم به هیئت رئیسه، خود ایشان هم شخص منصفی هستند با هیئت رئیسه ترتیب کار را میدهند، از این لحاظ بنده پیشنهاد میکنم که نصف اخیر این مادهٔ واحده که راجع به دادن عدهٔ مجلدات است حذف شود فقط یک ماده باشد که مجلس این کتاب را چاپ کند (صحیح است).

نایب رئیس - آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق - میخواستم عرض کنم که آقای دهخدا چهل سال است زحمت این کار را کشیده‌اند

ولی ایشان دیگر قادر نیستند اگر یک عده‌ای در اختیار ایشان نباشد این کتاب را تمام کنند، اجازهٔ مجلس بدون اینکه عده‌ای در اختیار ایشان باشد فایده ندارد.

دکتر معظمی - بنده هم عرضی دارم در این زمینه.

نایب رئیس - در پیشنهاد دو نفر نمی‌شود صحبت کنند و به نظر بنده اگر این ترتیب که آقای دکتر شفق فرمودند عمل شود ضرری نمی‌رساند اگر ضرورت ایجاب کرد خود هیئت رئیسه عده‌ای را دعوت کند، دعوت خواهد کرد، اگر هم لازم نبود که خودش عمل میکند، بهتر این است آقایان موافقت بفرمایند این مطلب تمام شود.

فرمانفرمائیان - آن پیشنهاد بعدی آقای دکتر شفق را هم قرائت بفرمایند.

نایب رئیس - این پیشنهاد چه می‌شود؟

دکتر شفق - بنده پس می‌گیرم.

فرمانفرمائیان - بنده هم پس می‌گیرم.

نایب رئیس - پیشنهاد آقای هاشمی:

پیشنهاد میکنم به مادهٔ طرح پیشنهادی رای گرفته شود و سپس به پیشنهادها هم به عنوان تبصره‌های الحاقی رأی گرفته شود.

نایب رئیس - آقای هاشمی.

هاشمی - بر همه واضح شد که تمایل آقایان نمایندگان محترم بر چاپ و انتشار این کتاب سودمند است پس باید یک کاری بکنیم که به مقصود نزدیک بشویم حتی بنده آن اشکالی را که جناب آقای مرآت فرمودند به عهده می‌گیرم که جنبهٔ مالیش هم برطرف شود و از این راه اشکالی نباشد، اما رسمی که در مجالس ما هست این است که هر وقت مادهٔ قانونی، طرحی، پیشنهاد میشود پیشنهادهای متعددی نسبت به آن داده میشود و پیشنهاد بر پیشنهاد هم میشود و حالا هم پیشنهادات زیادی داده شده که می‌ترسم وقت منقضی شود و اصل ماده مورد تصویب واقع نشود، خلاصه این است که مجلس شورای ملی و آقایان نمایندگان محترم میخواهند که این کتاب نافع چاپ شود این را تعهد میکند هیئت رئیسه و وقتی که این قانون وضع شد ملزم است وسایلش را فراهم کند، البته باید مطالعه کنند و در هیئت رئیسه البته مطالعه بیشتری میشود و بعضی پیشنهادها که راجع به طریق عمل و شعب و فروع این کار است اگر آقایان پیشنهاددهندگان موافقت کنند عین آن پیشنهادات را میبریم به هیئت رئیسه و نتیجهٔ یکی یکی را به نظر آقایان میرسانیم، اگر آقایان موافقت فرمودند که منظور حاصل میشود اگر موافقت نفرمودند بعد از رأی گرفتن به ماده به یکی یکی رأی می‌گیریم وقتی تصویب شد ضمیمهٔ مادهٔ واحده میشود به عنوان تبصرهٔ الحاقیه. چون این جا پیشنهاد زیاد است، بیست پیشنهاد است.

نایب رئیس - آقای دولت‌آبادی.

دولت‌آبادی - اینکه بنده میخواهم با پیشنهاد آقای هاشمی به عنوان موافق صحبت کنم از این جهت است که می ترسم این پیشنهادات مانع شود که این نیت خیر مجلس به نتیجه برسد، از این لحاظ می‌خواهم استفاده کنم از حسن نظر آقایان نمایندگان و تقاضا کنم که دامنهٔ پیشنهادات کشیده نشود و به این مادهٔ واحده رأی گرفته شود تا امروز یک کاری انجام شود البته بدون تردید تمام آقایان نمایندگان و ملت ایران متوجه این نکته هستند که آقای دهخدا یکی از شخصیت‌های بارز و باارزش این مملکت هستند، و من امروز از این جهت خشنودم که هنوز در بین ملت و نمایندگان ملت ایران روح تشویق و تقدیر نمرده است، پس باید سعی کرد مشکلات را از جلوی پا برداشت و زودتر این طرحی که مربوط به یک نیت صحیح و تشویق از یکی از مردان فضل و دانش این مملکت است تصویب شود و به نتیجه برسیم و به عقیدهٔ بنده در این طرح تا حدی اختیار برای هیئت رئیسهٔ مجلس و وزارت فرهنگ و همچنین شخص آقای دهخدا باید باشد که بنشینند و این مشکلات را رفع کنند و آنچه هم که تذکر داده شده است برای این است که لدی‌الاقتضا بتوانند حداکثر استفاده را بکنند از این اختیار قانونی، بنابراین وقتی که یک راه حلی پیدا شد در یک نظری، مذاکرات دیگری اگر بشود موجب تعویق کار خواهد شد، از این جهت بنده خواستم استدعا کنم آقایان با این نظر موافقت بفرمایند.

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به پیشنهاد آقای

هاشمی (محمّد طباطبائی: این پیشنهاد تجزیه است قابل رأی نیست) اول به مادهٔ واحد رأی می‌گیریم بعد به تبصره و نظر آقای هاشمی هم مربوط به تبصره است وقتی که ماده واحده تصویب شد بعد به تبصره رأی می‌گیریم (تهرانچی - این بر خلاف نظامنامه است) پیشنهاد ایشان پیشنهاد تجزیه است بین مادهٔ واحده و تبصره و اشکالی ندارد.

محمّد طباطبائی - اجازه میفرمائید؟

نایب رئیس - بفرمائید.

محمّد طباطبائی - این پیشنهاد فعلاً رأی نمیخواهد اگر اینطور عمل بکنید مادهٔ واحده تصویب میشود و بعد که تصویب شد محلی برای پیشنهادات دیگر باقی نمی‌ماند، اینکار عملی نیست، وقتی که تمام پیشنهادات مطرح شد و خواستند رأی بگیرند آن وقت ممکن است تقاضای تجزیه بکنند.

هاشمی - اگر آقایان موافق نیستند بنده پیشنهادم را پس می‌گیرم.

نایب رئیس - پیشنهاداتی رسیده است برای تغییر کلمهٔ دائرةالمعارف به فرهنگ دهخدا و تصور میکنم آقایان موافق باشند. پیشنهاد آقایان دکتر طاهری و مجد ضیائی و فرهودی به این مضمون است که به جای کلمهٔ دائرةالمعارف نوشته شود فرهنگ دهخدا.

جمعی از نمایندگان - صحیح است مخالفی ندارد.

شهاب فردوسی - آقای هاشمی بنده هم یک پیشنهادی داده‌ام قرائت بفرمائید.

نایب رئیس - پیشنهاد آقای دکتر شفق: پیشنهاد می‌کنم تفصیل قرارداد و حق‌التألیف محول شود به هیئت رئیسهٔ مجلس. نایب رئیس - آقای دکتر شفق.

دکتر شفق - همانطور که آقا هم فرمودند بنده هم عقیده دارم که زیاد در این باب صحبت نکنیم که این کار بگذرد، اینهم خیلی روشن است ما اختیار این کار را می‌دهیم به هیئت رئیسهٔ مجلس و هیئت رئیسهٔ مجلس هم مکلف است این را چاپ کند اما اینکه چند جلد کتاب باید به ایشان بدهند یا ندهند این را جزء قانون نیاورید فقط این یک ماده باشد برای چاپ کتاب.

نایب رئیس - آقای دکتر معظمی.

دکتر معظمی - این نظر آقای دکتر شفق کاملاً تأمین است برای اینکه شرایط قرارداد با هیئت رئیسه خواهد بود منتهی ما هیئت رئیسه را محدود کردیم که هر چند جلد کتاب راکه قرار شد چاپ کنند نصف آن به لحاظ زحمات به خود ایشان داده شود که اگر بخواهند بفروشند و یا به کسی اهداء کنند مختار باشند، پس نظر هیئت رئیسه در همه نوع قرارداد آزاد است ولی باید نصف آن را به آقای دهخدا بدهند.

تهرانچی - چقدر چاپ میشود آقا.

هاشمی - هر قدر که مصلحت باشد.

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به پیشنهاد آقای دکتر شفق.

دکتر شفق - پس می‌گیرم.

نایب رئیس - پیشنهاد آقای فیروزآبادی قرائت میشود:

بنده پیشنهاد میکنم تمام کتب مال صاحب سرمایه باشد و یک مبلغی به رسم جبران زحمات به آقای دهخدا داده شود.

فیروزآبادی - بنده خیلی متشکرم از احساسات آقایان نمایندگان و از اشخاصی که در مملکت ما پیدا شده‌اند که میخواهند از علمشان دیگران استفاده کنند و البته باید تشکر بکنند و اظهار قدردانی کنند، اما در این لایحه چون خیلی اجمال دارد چند اشکال هست، اولاً معلوم نیست چند جلد چاپ میشود و بعد معلوم نیست چقدر مخارج میشود و بعد معلوم نیست آن عده‌ای راکه دولت میخواهد به کمک ایشان بفرستد مخارج آن عده با کی است؟ از آن سرمایه به آنها میدهد یا از نصف داده میشود؟ از کدام نصف داده میشود؟ یا اینکه دولت از بودجه خودش میدهد، آن هم معلوم نیست. بنده عقیده‌ام این است که این کتاب کلیهٔ مال صاحب سرمایه باشد که فروشنده یکی باشد تا اینکه منظم و مرتب باشد بدون فکر، نه اینکه یک دست دو دست سه دست چهار دست باشد، آن دست اولی وقتی که فروخت مال دیگران میماند، بنده عقیده‌ام این است که به جهت تشویق آقای دهخدا یک مبلغی هر مبلغی که دولت صلاح بداند به ایشان به عنوان کمک و تشویق نقدینه بدهند اگر کتاب هم

ایشان خواستند به قیمت نازلی به ایشان بدهند. آقایان جز این بنده هیچ عقیده ندارم باید بنویسید چند جلد چاپ میشود، یک میلیون چاپ میشود، دههزار جلد میشود، و چقدر خرج این کتاب میشود، هیچ معلوم نیست.

نایب رئیس - آقای دکتر زنگنه.

دکتر زنگنه - عرض کنم بنده خیال می‌کردم آقای فیروزآبادی پیشنهاد میفرمایند که تمام کتابها را بدهند خدمت آقای دهخدا ولی ایشان میفرمایند سرمایه. به عقیدهٔ من سرمایهٔ علمی خیلی ارزشش بیشتر از سرمایهٔ یک مشت کاغذ یا مطبعه است، بنده واقعاً تعجب میکنم، در همه جای دنیا وقتی که یک مؤلفی یک کتابی مینویسد به قیمت بسیار گزاف اجازهٔ طبعش را میدهد به یک مؤسسه‌ای، اگر یک چاپخانه عمومی بود، یک کتابخانه و مؤسسهٔ تجارتی باید پول کاغذ و طبع را بدهند، ولی اینجا مجلس شورای ملی است میخواهد تقدیر و تقدیس بکند و احترام بگذارد به آقای دهخدا و اجازهٔ طبع یک کتابی را بدهد که برای مملکت مفید است و این ترتیب چانه‌زدنها و وارد جزئیات شدن شأن مجلس شورای ملی نیست.

نایب رئیس - رای می‌گیریم پیشنهاد آقای فیروزآبادی آقایان موافقین قیام نمایند. (کسی برنخاست) تصویب نشد پیشنهاد آقای حاذقی قرائت میشود: پیشنهاد میکنم به جای نصف پانصد جلد به آقای دهخدا داده شود.

نایب رئیس - آقای حاذقی.

حاذقی - این جا یک کار خیری میخواهد انجام بگیرد اجازه بدهید که هرکسی بطور خلاصه نظریه‌اش را توضیح بدهد خواهش میکنم به این موضوع توجه بفرمائید که یک همچو کتاب مهمی بخواهیم هزار جلد چاپ کنیم و بعد تجدید چاپ بشود کافی نیست، آقایان که اهل چاپ هستند (خندهٔ نمایندگان - زنگ رئیس) میدانند که دست کم بایستی ده پانزده هزار مجلد چاپ شود، برای اینکه هزینه مهمی برای حروف چینی و تصحیح آن میشود و هزار نسخه کافی نیست، نمی‌شود پی‌درپی تجدید چاپ کرد، این است که من پیشنهاد میکنم مجلس شورای ملی موافقت کند ۵۰۰ جلد کتاب به ایشان بدهد و مطالعه بشود اگر ده هزار یا پانزده هزار چاپ نشود آن وقت بخواهند مقدار دیگری چاپ کنند نمی‌شود.

نایب رئیس - آقای شهاب فردوسی.

شهاب فردوسی - من یک پیشنهاد اصلاحی کرده‌ام.

نایب رئیس - خوانده میشود، آقای دشتی.

دشتی - بنده عقیده‌ام این است که یک اشتباهی شده است در تقدیم این لایحه و آن این است که آقای دکتر زنگنه که تقدیم کردند این طرح را درست وضعیت کتاب و آقای دهخدا را تشریح نکردند (دکتر زنگنه - فرصت ندادند) که وارد این حرفها نشویم کتابی را که آقای دهخدا نوشته‌اند بنده اوایل امر چندین سال پیش دیده‌ام[1] البته کتاب بسیار مفیدی است و حقیقةً میشود گفت اسباب شرم و خجلت است که یک مملکتی که شهرت در ادبیات دارد واقعاً تا به حال یک کتاب لغت صحیح مدون نداشته باشد، این اسباب ننگ است و این ننگ را آقای دهخدا با یک زحمات زیادی رفع کرده است، آقای دهخدا در تتبع و تحقیق و تدقیق و زحمت کشیدن واقعاً بی‌نظیر است و نمونهٔ کارش این کتاب امثال و حکم است که در ادبیات فارسی و زبان فارسی وقتی بخوانیم می‌بینیم که در شرق نزدیک نظیر ندارد. این از لحاظ کتاب، اما خود آقای دهخدا اینجاست و آقای حاذقی باید توجه کنند این نکته را فراموش نکنند که دهخدا اصلاً یک آدم درویش و وارسته‌ای است که اصلاً دنبال پول نیست، دهخدا به یک چیز اهمیت میدهد که باید مد نظر و توجه هم باشد و آن این است که این کتاب چاپ شود و خوب چاپ شود، بهترین نمونه‌اش عرض کردم همین کتاب امثال و حکم بود که نسخه‌های زیادی را، تعدادش را نمیدانم چقدر بود، قرار بود به دهخدا بدهند تمام اینها را به وزارت معارف دو مرتبه بخشید غیر از چند جلد و چند دوره که از آنها هم استفادهٔ مادی نکرد و اصلاً جنبهٔ مالی

۱ - مراد ظاهراً همان مجلدی است که به وسیلهٔ وزارت فرهنگ قبل از جنگ جهانی دوم چاپ شده بوده. (م. د.).

برای آن قائل نیست، بنابراین اینطور پیشنهادات، اینجور حرف زدنها به نظر من اصلاً یک خرده بی‌مورد است، این حرفها را ندارد فقط مجلس باید رأی بدهد که این کتاب چاپ شود، آن هم برای افتخار زبان فارسی، دیگر باقی بی‌معنی و زیادی است (صحیح است) و بنابراین از آقایان تمنا میکنم که پیشنهاداتشان را پس بگیرند و به این طرح رأی دهند برود پی‌کارش، نه دهخدا کیسهٔ طمعی دوخته و نه شخصی است که بشود در اطراف او این حرفها را زد، فقط یک زحمتی کشیده چهل سال زحمت کشیده، برای تقدیر از زحمات او باید کتاب چاپ بشود.

نایب رئیس - آقای حاذقی مسترد داشتید؟

حاذقی - اجازه بفرمائید بنده یک توضیحی عرض کنم (جمعی از نمایندگان با همهمه - دیگر توضیح ندارد آقا).

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به پیشنهاد آقای حاذقی آقایان موافقین قیام فرمایند (عدهٔ کمی برخاستند) تصویب نشد. بنده تقاضا میکنم برای اینکه زودتر خاتمه پیدا کند فقط پیشنهادات خوانده بشود و رأی بگیریم (صحیح است) و توضیح داده نشود هر پیشنهادی که خوانده میشود اگر مجلس موافق است رأی میدهد اگر موافق نیست رأی نمی‌دهد پیشنهاد آقای شهاب فردوسی قرائت می‌شود.

(به شرح زیر خوانده شد):

«هیئت رئیسهٔ مجلس شورای ملی مکلف است وسایل طبع کتاب لغت آقای دهخدا را فراهم نموده هر نوع کمک و وسیله‌ای را که آقای دهخدا لازم داشته باشند در اختیار ایشان بگذارند و قراردادی که مورد موافقت طرفین باشد با ایشان منعقد نمایند».

شهاب فردوسی - این پیشنهاد را بنده به عنوان پیشنهاد اصلاحی ماده واحده تقدیم کردم (جمعی از نمایندگان بسیار خوب است) در این پیشنهاد هیئت رئیسه دستشان باز است و اختیار دارند.

هاشمی - فقط به جای کتاب لغت آقای دهخدا نوشته شود فرهنگ دهخدا (صحیح است).

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به این پیشنهادی که آقای شهاب فردوسی کرده‌اند به جای طرح پیشنهادی که آقایان پیشنهاد کرده‌اند خواهد بود.

محمّد طباطبائی - تبصره‌ها را هم باید آخر بخوانند.

نایب رئیس - اگر تصویب شد جای ماده را می‌گیرد.

محمّد طباطبائی - اگر این تصویب شد پیشنهاد دیگری را نمیشود مطرح کرد.

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به پیشنهاد آقای شهاب با اصلاح کلمهٔ کتاب لغت به فرهنگ دهخدا، آقایانی که موافق هستند قیام بفرمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد.

تهرانچی - دیگر تمام شد آقا.

نایب رئیس - دو پیشنهاد دیگر رسیده است.

تهرانچی - دیگر مورد ندارد.

نایب رئیس - اگر چنانچه تبصره‌ای باشد برای ماده ممکن است طرح کرد ولی اگر پیشنهادات ربطی به ماده داشته باشد قابل طرح نیست، اجازه بدهید بخوانیم تمام شود. پیشنهاد آقای نجومی قرائت میشود: بنده پیشنهاد میکنم برای اینکه انجام کار به تأخیر نیفتد از محل مصارف بودجهٔ مجلس آنچه را که در سال ۲۴ مصرف نمی‌تواند بشود، هیئت رئیسه تصویب فرمایند به‌قدر لازم به این محل صرف شود که احتیاج به اقدام دیگر نداشته باشد.

تهرانچی - این اختیار با هیئت رئیسه است.

نایب رئیس - نظر شما در آن ماده که تصویب شد تأمین شده است بفرمائید.

نجومی - چون یک اشکالی کرده بودند در امر مالی آن بنده خواستم پیشنهاد بکنم که این از محل صرفه‌جوئیها تأمین بشود، ولی وقتی که تأمین شد بنده عرضی ندارم.

نایب رئیس - پیشنهاد آقای محمّد طباطبائی قرائت میشود: پیشنهاد میکنم تبصرهٔ قبل به ماده واحده اضافه شود:

تبصره - تعداد طبع کتاب موکول به نظر هیئت رئیسه مجلس است.

نایب رئیس - نظر آقا تأمین شده است.

محمّد طباطبائی - بنده وقتی که این پیشنهاد را

تقدیم کردم به این نیت بود که این را به عرض برسانم که من واقعاً با این لایحه موافقم، دلیل موافقت من هم این بود که یک کتاب مفیدی از طرف یک مرد دانشمندی تهیه شده (صحیح است) و چه بهتر که در این باب از طرف مجلس شورای ملی یک تصمیم صریحی گرفته شود، با بیانات آقای دشتی آن نیتی را که بنده داشتم که عبارت بود از تجلیل و تکریم آقای دهخدا نیت من تأمین شد و این پیشنهاد را مسترد میدارم البته جزئیات امر هم با هیئت رئیسه خواهد بود.

نایب رئیس - یک پیشنهاد دیگر است از آقای اردلان که قرائت میشود. تبصرهٔ زیر را پیشنهاد می‌نمایم:

تبصره - پس از سی سال از تاریخ چاپ، طبع این کتاب مطلقاً بدون هیچ قید و شرط آزاد خواهد بود.

هاشمی - این را پشت کتاب می‌نویسند.

رحیمیان - بنده اخطار دارم.

نایب رئیس - بفرمائید.

رحیمیان - اینجا یک وقتی در موقع طرح تحریم انتخابات یا تأخیر انتخابات، آقایان یک چنین پیشنهادی دادند و تصویب شد، بعد آقای طباطبائی تذکر دادند که دیگر پیشنهادی نبایستی داده شود و داده هم نشد. حالا چرا این کار را نمی‌کنید؟

نایب رئیس - برای آنکه خاطر جنابعالی متوجه بشود تأمل بفرمائید تا بنده عرض کنم. بنده عرض کردم مادهٔ واحده تصویب شد پیشنهاداتی که رسیده هر کدام به نام تبصره باشد قابل طرح است اگر تبصره نباشد و مربوط به مادهٔ مصوب باشد که قابل طرح نیست.

رحیمیان - آن هم همین‌طور بود و عده‌ای اعتراض کردند و خود مقام ریاست توجه و اعتنائی به آن اعتراضات نکردید یا آن بی‌موضوع بود یا این بی‌موضوع است.

نائب رئیس - آقای اردلان.

اردلان - عرض کنم نظر بنده این بود که نظر به اهمیتی که این کتاب دارد بعد از سی سال طبعش مطلقاً آزاد باشد یعنی این قانون به مجلس شورای ملی حق داده است که این را چاپ بکند، بنده هم قبول دارم، ولی بعد از سی سال هریک از مطبعه‌های ایران و افراد ایران آنرا خواسته باشند چاپ بکنند آزاد باشند این پیشنهاد بنده است.

نایب رئیس - آقای دکتر زنگنه.

دکتر زنگنه - عرض کنم، این فرمایش آقای اردلان اینجا مورد ندارد به جهت اینکه وارد بحثی شدند که از حدود این موضوع خارج است (صحیح است) وارد حق مؤلف شدند، این یکی از چیزهای لازمی است که باید قانونش بگذرد که معلوم بشود در این مملکت حق مؤلف چیست ولی نسبت به یک شخص به‌خصوصی که نمی‌شود شما یک وضع به‌خصوصی بدهید.

اردلان - بنده مسترد میکنم.

دکتر زنگنه - سی سال نمی‌شود، برای اینکه ممکن است یک قانونی را بگذرانند که حق مؤلف پنجاه سال باشد، فعلاً مجلس شورای ملی اجازه میدهد یک دفعه این را چاپ بکنند ولی اگر آقای دهخدا وسیله پیدا کردند که دو سال بعد خودشان چاپ بکنند مال خودشان است (صحیح است).

اردلان - سی سال آقا.

نایب رئیس - بنابراین دیگر پیشنهادی نیست رأی می‌گیریم - به ماده (جمعی از نمایندگان رأی که گرفتید) چون چند پیشنهاد به عنوان تبصره خوانده شد یک دفعهٔ دیگر رأی می‌گیریم به این ماده آقایانی که موافقند قیام فرمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد. آقای نخست وزیر فرمایشی دارید بفرمائید خواهش میکنم آقایان متوجه باشند و تماشاچیان هم رعایت نظم مجلس را بفرمایند بنده قبلاً استدعا کردم....».

***

به دنبال تصویب طرح چاپ کتاب فرهنگ دهخدا به‌وسیلهٔ مجلس شورای ملی در جلسهٔ بیست‌وپنجم دی‌ماه باز در جلسهٔ یک شنبه بیست‌وهشتم بهمن‌ماه ۱۳۲۴ ضمن طرح و تصویب قانون هزینهٔ آخر سال کتاب لغت دهخدا و بودجهٔ سال ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی، مذاکراتی دربارهٔ لغتنامه به عمل آمد که فقط به نقل قسمت مربوط به این کتاب اکتفا می‌شود:

«... هاشمی - گزارش از کمیسیون محاسبات مجلس به مجلس شورای ملی...

نایب رئیس - آقا اول لایحهٔ فرهنگ دهخدا را بخوانید.

هاشمی - بسیار خوب. مقدماتش که لازم نیست فقط ماده را می‌خوانم:

مادهٔ واحده - مجلس شوارای ملی به کارپردازی مجلس اجازه می‌دهد که از محل صرفه‌جوئی بودجهٔ سال ۱۳۲۴ مجلس فعلاً مبلغ دویست‌وپنجاه هزار ریال برای هزینهٔ اعتبار فرهنگ آقای دهخدا از وزارت دارائی دریافت دارد و این اعتبار با تصویب هیئت رئیسه از حیث حقوق متصدیان عمل و خرید کاغذ و هزینهٔ طبع و غیره به مصرف خواهد رسید.

هاشمی - توضیحش این است که برای اسفندماه ۱۳۲۴ است...».

***

آنگاه در جلسهٔ یک‌شنبه پنجم اسفندماه ۱۳۲۴ لایحهٔ بودجهٔ سال ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی و هزینهٔ چاپ کتاب لغت دهخدا توسط آقای حسن مرآت اسفندیاری تقدیم مجلس شد که از طرف رئیس برای رسیدگی به کمیسیون ارجاع گردید و متعاقباً در جلسهٔ پنج شنبهٔ شانزدهم اسفندماه قانون هزینهٔ آخر سال چاپ کتاب دهخدا و بودجهٔ سال ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی که هزینهٔ سال ۱۳۲۵ لغتنامه نیز در آن گنجانیده شده بود مطرح گشت و مذاکراتی دربارهٔ آن میان نمایندگان به عمل آمد و سرانجام به صورت مادهٔ واحده‌ای با عنوان «قانون اجازهٔ پرداخت دویست و پنجاه هزار ریال از محل صرفه‌جوئی بودجهٔ سال ۱۳۲۴ مجلس جهت هزینهٔ اعتبار فرهنگ دهخدا» با اکثریت ۷۳ رأی از ۷۴ تن عدهٔ حاضر در جلسه تصویب گردید، و مخارج طبع فرهنگ در سال ۱۳۲۵ نیز در مادهٔ هفتم قانون بودجهٔ مجلس شورای ملی به مبلغ سه میلیون ریال تصویب گشت. و نیز راجع به خرید خانهٔ مسکونی دهخدا به‌وسیلهٔ وزارت فرهنگ و بنا کردن دبستانی به نام دهخدا در محل آن مذاکراتی صورت گرفت و تصمیماتی گرفته شد. اینجا آن قسمت از مذاکرات این جلسه را که مرتبط با بحث ماست عیناً نقل می‌کنیم و سپس توضیح کوتاهی دربارهٔ دهخدا می‌دهیم و نامه‌ای را که دربارهٔ آن خانه دهخدا به یکی از دوستان خود نوشته است می‌آوریم:

«... دکتر زنگنه - بنده هم یک پیشنهادی کرده‌ام...

(مرآت اسفندیاری پیشنهاد آقای دکتر زنگنه را هم بخوانید)

نایب رئیس - پیشنهاد آقای دکتر زنگنه را هم بخوانند.

(به شرح زیر خوانده شد):

پیشنهاد آقای دکتر زنگنه:

نظر به اینکه در قانون مصوب ۲۸ بهمن ۱۳۲۴ نظر مجلس شورای ملی این بود که کتاب آقای دهخدا چاپ شده و حق‌التألیف هم به ایشان پرداخته شود ولی معظم‌له از گرفتن حق‌التألیف خودداری می‌نمایند و از طرف دیگر مشاهده میگردد که گرفتاری‌های آقای دهخدا موجب تشویش خاطرشان می‌شود بنده پیشنهاد می‌نمایم که این تبصره به بودجهٔ مجلس اضافه شود:

تبصره - دولت موظف است خانهٔ آقای علی‌اکبر دهخدا را به قیمت عادله خریداری نموده و دبستانی در آنجا به نام دهخدا ایجاد کند (در این موقع آقای دکتر مصدق با تعرض از جای خود برخاسته اظهار کردند «ای خاک بر سر این مجلس. خاک بر سر این مجلس» و از جلسه خارج گردیدند).

امیرتیمور - خاک بر سر اشخاص منفی‌باف.

نایب رئیس - آقای دکتر زنگنه تأمل بفرمائید، این پیشنهاد جنابعالی در اینجا مناسبتی ندارد موافقت بفرمائید در بودجه مطرح شود بنابراین رأی می‌گیریم به این خبر کارپردازی مجلس با تبصره‌ای که آقای دکتر معظمی پیشنهاد کردند آقایان موافقین ورقهٔ سفید میدهند، رأی حاضر در مجلس ۷۸ نفر (اخذ و شمارهٔ آراء به عمل آمده ۷۳ ورقهٔ سفید تعداد شد)...

نایب رئیس - آقای مرآت.

مرآت اسفندیاری - عرض کنم ما صرفه‌جوئی داریم، اما یک مقداری الان برای چاپ کتاب آقای دهخدا تصویب شده گمان میکنم این مبلغ برای چاپ کتاب آقای دهخدا در این چند روز آخر سال

خـرج نـمی‌شود هـر چـه از آن اضـافه آمـد اجـازه می‌فرمایند که به این مصرف برسد و باقیش هم از ۲۵ بشود بنابراین بگذارید از صرفه‌جوئی سال ۲۴ و ۲۵.

مخبر کمیسیون حسابداری - بنده هم موافقم که از صرفه‌جوئی سال ۲۴ و ۲۵ باشد.

نایب رئیس - بنابراین دیگر احتیاج به رأی ندارد چون کارپردازی و مخبر قبول کرده‌اند رأی می‌گیریم به مادهٔ اول با پنج تبصره (نـقابت - بـنده پـیشنهادی کرده‌ام) آن مربوط به مـاده سـوم است، آقـایانی کـه موافقند قیام فرمایند (اکثر برخاستند) تصویب شـد. ماده دوم قرائت میشود...[1]

مادهٔ هفتم - به وزارت دارائی اجازه داده مـیشود که مبلغ سه میلیون ریال از محل درآمد عمومی کشور برای هزینهٔ طبع یک‌سالهٔ ۱۳۲۵ فرهنگ آقای دهخدا به کارپردازی مجلس بپردازد و این اعتبار با تصویب هیئت رئیسهٔ مجلس از حیث حقوق متصدیان عمل و بهای کاغذ و هزینهٔ طبع و غیره به مـصرف خـواهـد رسید.

نایب رئیس - آقای دکتر زنگنه.

کامبخش - بنده پیشنهادی داده‌ام.

نایب رئیس - پیشنهاد آقای کـامبخش: پـیشنهاد می‌نمایم جملهٔ هیئت رئـیسه مـبدل بـه کـارپردازان شود.

کامبخش - خیلی مختصر عرض میکنم مـمکن است مجلس تشکیل نشود که هیئت رئیسه باشد.

فداکار - بنده قبول کردم.

نایب رئیس - برای اطلاع آقای کامبخش عرض میکنم که آن قانونی که راجع به فرهنگ آقای دهخدا گذشت آقایان همه موافقت کردند به هـیئت رئـیسه مجلس اختیار دادند و برای اطلاعتان عرض میکنم که البته در ایام فترت در واقع از هیئت رئیسه اشخاصی معین میشوند که بودجهٔ مجلس را، که کارپردازی را هم که یک اداره‌ای از مجلس است، زیرنظر آنها باشد، آقایان هم سابقه دارند که همیشه در آخر مجلس سه نفر از هیئت رئیسه از طرف مجلس انتخاب می‌شدند که در فترت در کار مجلس و امور کارپردازی مجلس نظارت داشته باشند اگر مـوافـقت بـفرمائید مسترد بفرمایید که همان باشد.

کامبخش - مسترد کردم.

نایب رئیس - آقای زنگنه آن مـاده کـه پـیشنهاد کرده بودید توضیح بفرمائید.

یک نفر از نمایندگان - قرائت شود.

دکتر زنگنه - پیشنهاد بنده این بود که خانهٔ آقای دهخدا را دولت به قیمت عادله بخرد و یک دبستان بکند و فقط پولی به ایشان بدهد، حالا بنده تـوضیح میدهم چرا این پیشنهاد را کردم، عرض کنم مـجلس شورای ملی در سابق یک قـانونی تـصویب کـرد و امروز هم تصویب میکند و تأیید میکند برای ایـنکه کتاب لغت آقای دهخدا چاپ بشـود. هـمانطور کـه آقای دشتی فرمودند کتاب لغت پایه و اسـاس زبـان فارسی است و یکی از نقص‌های بزرگی کـه امـروز داریم و یک زبانی که افتخار ما به آن است یک کتاب لغت صحیح از آن نداریم، همهٔ ما افتخار داریـم کـه ایران همیشه زنده است و زنده خواهد بود (صـحیح است) ولی توجه به عواملی که عوامل حیاتی مملکت است باید بکنیم، و یکی از عوامل عمدهٔ حیات ملی ما زبان فارسی است (صحیح است) بی‌خود نـبوده کـه فردوسی ادعا کرده است (که عجم زنده کردم از این پارسی) اگر آن روز فردوسی آنرا درست نکرده بود امـروز بـا آن تـحولات و حـملهٔ مـغول و سـایر بدبختی‌هائی که به سرمان وارد آمـده است اثـری از ایران باقی نمی‌ماند، حالا هم در این گیرودار و اوضاع و کشاکش سیاسی بدبختانه بـا کـمال خـجلت بـاید بگوئیم در این حیدری و نعمتی که داریم تنها چیزی که ثابت است و در واقع حفظ ملت را میکند در واقع اینجور عوامل است (صـحیح است). آقـای دهـخدا بیش از سی سال بلکه چهل سال (مرآت اسفندیاری سی و پنج سال) از عمر خود را غیر از آن مـدتی کـه صرف جهاد در راه علم و ادب و حفظ زبان فـارسی کـرده است و مشـغول بـوده است، عـمر جـوانـی و زندگانی خودش را صرف کرده است (هاشمی واقعاً زحمت کشیده‌اند) بنده خودم شاهدم حـتی در دورهٔ سابق مکرر به ایـشان پیشنهاد وزارت و مقامهای عالی

---

۱ - از نقل دنبالهٔ مطلب تا آخر مادهٔ ششم که مرتبط با بحث مـانیـست خودداری شـد. (م. د.).

شده همهٔ اینها را پشت‌پا زده است و در گوشهٔ اطاق نشسته است و مشغول کار است. امروز بنده میخواهم یک مطلبی را راجع به آقای دهخدا عرض کنم که خجالت هم میکشم (دکتر اعتبار با پیشنهاد شما همه موافقند) و آن این است که این مرد برای همین کار همیشه یک عده زیادی از دانشجویان را دور خودش جمع میکرد و حقوق میداد و نهار و شام میداد برای اینکه کار برای او بکنند و کمک بکنند به کار ایشان، در نتیجهٔ این وضعیت ایشان بدهکارند. الان مبلغ دویست‌وبیست هزار تومان مقروض هستند و یک خانه دارند که برای این خانه هم اجرائیه صادر شده است نسبت به یکی از طلبکاران که هفتاد هزار تومان می‌خواهند و امروز مزایده شده است و مشتری برایش پیدا نشده است بنابراین طلبکاران با هفتاد هزار تومان خانه را خواهند برد و از طرف دیگر آقای دهخدا به‌هیچ‌وجه حاضر نیست حتی با ایشان صحبت شد که یک حق‌التألیفی مطابق آنچه در قانون پیش‌بینی شده به ایشان داده شود قبول نکردند (مرآت اسفندیاری ایشان علوطبع دارند) این را باز عرض میکنم به آقایان که از طرف انگلیسها یعنی از طرف علمای انگلیسی به ایشان پیشنهاد شد که کتابشان را ببرند در انگلستان چاپ بکنند و حق‌التألیف بدهند و مخارج خودشان را هم بدهند قبول نکردند، (بلی قبول نکرده) هریو[1] آمد اینجا و توسط ماسینیون[2] به ایشان پیشنهاد کرد که کتاب ایشان را ببرند در فرانسه تمام مخارجاتش را بدهند حق‌التألیف هم بدهند و کتابش را تحت نظر یک عده مستشرق بدون اینکه خودش شرکت بکند چاپ بکنند، باز حاضر نشد، این یک همچو مردی است (اردلان احسنت) و امروز بنده عقیده‌ام این است که مجلس شورای ملی با تصویب این پیشنهاد به علمای انگلیس، به علمای فرانسه و به دنیا خواهد گفت که ما قدر علما و دانشمندان و دانش خود را میدانیم (صحیح است - احسنت).

نائب رئیس - آقای دهخدا چند روز پیش به بنده تلفن کردند که به عرض مجلس و به عرض آقایان نمایندگان برسانم که ایشان هیچ انتظاری ندارند که از این فرهنگی که به نام ایشان است استفاده‌ای کرده باشند و البته آقایانی که به اخلاق و صفات این مرد محترم شریف آشنائی دارند میدانند که ایشان از جنبهٔ مادی به‌کلی دور هستند و این نظری که آقای دکتر زنگنه پیشنهاد کردند در واقع یک عمل بجائی است که مجلس از نقطهٔ نظر مسکن ایشان میکند که خانهٔ ایشان بعد از ایشان یک محل فرهنگی باشد.

دولت‌آبادی - تبصره خوانده شود.

(تبصره مجدداً به شرح زیر خوانده شد.)

تبصره - دولت موظف است که خانهٔ آقای علی‌اکبر دهخدا را به قیمت عادله خریداری نموده و دبستانی در آنجا به نام دهخدا ایجاد کند.

نایب رئیس - آقای نقابت نظری دارید؟

نقابت - بنده اصولاً با پیشنهادهای خلاف اصل موافق نیستم، در تمام ادواری که در مجلس بوده‌ام صحبت و عملی برخلاف اصول و مقررات نکرده‌ام، عرض کنم حضورتان اولاً یک وکیل نمیتواند پیشنهاد خرج بکند برخلاف نظامنامه است و صحیح نیست، ثانیاً دولت را موظف می‌کنیم که خانهٔ زید را بخرد، هر قدر هم که آن زید مورد احترام ما باشد، نباید ثالثی را مکلف بکنیم که خانهٔ رابعی را بخرد، این چه حرفی است بلکه نخواست بفروشد بلکه نخواست بخرد بلکه موافقت در قیمت نشد، این پیشنهادات را در مجلس نباید کرد، ما که از لحاظ احترام به آن پیشنهاد رأی دادیم برای حق‌التألیف پیشنهاد بدهید که مجسمه این شخص را بریزیم بنده موافقم (نمایندگان - رأی رأی).

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به تبصرهٔ پیشنهادی آقای دکتر زنگنه آقایان موافقین قیام نمایند.

نبوی - پیشنهاد قابل رأی نیست.

یک نفر از نمایندگان - اعلام رأی شد (عدهٔ زیادی برخاستند).

نایب رئیس - تصویب شد.

نبوی - تصویب نشد.

نائب رئیس - آقای نبوی بنده از جناب عالی متوقع نبودم اینطور بفرمائید جنابعالی اگر نظری

---

۱ - ادوارد هریو رئیس مجلس ملی فرانسه و آکادمیسین و از رجال معروف ادبی و سیاسی است.

۲ - لوئی ماسینیون از خاورشناسان بزرگ فرانسه است.

دارید ربط به این ندارد این پیشنهاد خرج نیست، سابقه دارد در مجلس، وقتی یک چیزی خلاف نظر نماینده شد نباید نظر هیئت رئیسه را اخلال بکنند.

نقابت - اخطار دارم.

نایب رئیس رأی می‌گیریم به مجموع مادهٔ هفتم و تبصره، آقایان موافقین قیام نمایید (اکثر برخاستند) تصویب شد.

هاشمی - تبصره هم ضمن آن تصویب شد. اگر اشکالی داشت حالا تصویب شد.

نقابت - آقای رئیس بنده پیشنهاد تجزیه کردم.

مجد ضیائی - آقای رئیس من پیشنهاد کرده بودم چرا پیشنهاد مرا نخواندید؟

نایب رئیس - پیشنهادی ندادید شما.

مجد ضیائی - چرا پیشنهادی دادم، یک ساعت است.

نایب رئیس - ببخشید زیر ورقه است.

مجد ضیائی - ببخشید ندارد.

هاشمی - اول رسیده است به دست آقای رئیس بعد رسیده است به بنده. (پیشنهاد آقای مجد ضیائی به شرح زیر قرائت شد):

پیشنهاد میکنم عبارت «بابت یک سالهٔ ۱۳۲۵ حذف و اصلاح شود برای هزینهٔ طبع فرهنگ دهخدا».

یک نفر از نمایندگان - آقا به این قسمت رأی گرفته شد.

نایب رئیس - آقای مجد ضیائی معذرت می‌خواهم چون بنده ندیده بودم. موقعش باید تذکر بدهید اخطار نظامنامه‌ای برای این است که به رئیس مجلس تذکر بدهید، متأسفانه اغلب اخطار نظامنامه‌ای در غیرموقع میشود، و ازش سوء استفاده می‌شود برای صحبت کردن، بنده که این جا نشسته‌ام آقایان باید مواظب باشند اگر چیزی را اشتباه کرده‌ام تذکر بدهید من هم قبول میکنم (اردلان - شما اشتباه نمی‌کنید).

هاشمی - منظور آقای مجد ضیائی تأمین است.

نایب رئیس - پیشنهاد آقای نقابت قرائت می‌شود:

پیشنهاد میکنم مواد لایحه تجزیه شود و برای هر ماده علیحده با ورقه‌ای رأی گرفته شود.

نایب رئیس - اجازه بفرمائید جواب ایشان را عرض کنم، این پیشنهاد برخلاف نظامنامه است و بر خلاف سابقه است و در آئین‌نامه هم ذکر شده است که به مواد با قیام و قعود رأی گرفته شود و بعد در اصل لایحه با ورقه، در لایحه‌ای که جنبهٔ مالی دارد، بنابراین به مواد یکی یکی رأی گرفتیم دیگر موردی ندارد مجدداً با ورقهٔ رأی بگیریم.

نقابت - آقای رئیس شما که ماشاءالله.

نائب رئیس - آقا شما برخلاف آئین‌نامه پیشنهاد می‌کنید بنده باید تذکر بدهم.

نقابت - جنابعالی هم برخلاف آئین‌نامه قبل از توضیح بنده جواب میدهید.

نایب رئیس - بفرمائید.

نقابت - پیشنهادی که بنده داده‌ام - آقای مجد ضیائی آن نظامنامه را مرحمت بفرمائید - (آئین‌نامه را از آقای مجد ضیائی گرفتند) مادهٔ ۹۹ آئین‌نامه میگوید: «در مسائل و موادی که مشتمل بر فقرات مختلف است. (دکتر اعتبار این فقرات مختلفه نیست مواد بودجهٔ مجلس است) اگر تجزیهٔ آن مواد از طرف یک نفر خواسته شود باید آن ماده یا مسئله تقسیم شود و جزءبه‌جزء رأی گرفته شود» ولی پس از آنکه در جزء آخر رأی گرفته شد باید در مجموع قسمتهایی که قبول شده است رأی گرفته شود»، بنده که نگفتم در لایحهٔ خرجی که لایحهٔ بودجه است اصولاً با ورقه رأی گرفته شود، منتهی رویه این است که از هریک از مواد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ با قیام و قعود رأی بگیرند و در آخر به کلیهٔ لایحه با ورقه رای بگیرند، من‌جمله در مادهٔ ۴ که یک تبصره‌ای آقای دکتر برخلاف قانون مدنی اضافه کردند و رأی هم مشکوک درآمد. در مادهٔ هفت این با تبصره با قیام و قعود رأی گرفته شد حالا هم دارد در مواد رأی گرفته میشود، بنده هم تقاضای تجزیه‌ام نسبت به ماده هفت و تبصره است نه برای جزئیات و برای هر ماده با ورقه. خیر نسبت به آن ماده میگذارم کنار، نسبت به شش مادهٔ اول با ورقه رأی بگیریم و نسبت به مادهٔ هفت جداگانه.

نایب رئیس - خواهش میکنم که آقایان توجه

بفرمایند چون آقای نقابت خودشان را خیلی لژیک و منطقی میدانند جواب عرض کنم، اینجا مجلس است اینجا دادگاه نیست که از موکل دفاع بفرمائید، پیشنهاد جنابعالی چیست؟ شما وقتی پیشنهاد دادید که لایحه جزءبه‌جزء رأی گرفته شود. اگر شما این نظر را داشتید باید در مادهٔ هفت تجزیه را پیشنهاد میکردید بنابراین ایراد جنابعالی وارد نیست، معهذا برای اینکه فکر جنابعالی تأمین بشود و رفع شبهه از جنابعالی بشود در همان مادهٔ هفت به تجزیه رأی می‌گیریم برای اینکه بدانید غرضی در بین نیست، نه آقای دکتر زنگنه منظوری داشتند و نه بنده، این یک امر فرهنگی بود، مربوط به همهٔ ملت است نه فقط مربوط به هئیت رئیسه یا اشخاص (نقابت: شما ملک مدنی هستید نباید راضی شوید برخلاف قانون مدنی عمل شود) اول اجازه بفرمائید بمادهٔ هفتم با ورقه رأی بگیریم. آقای نقابت با ورقه رأی بگیریم یا با قیام و قعود؟

نقابت – با ورقه.

هاشمی – اول به شش ماده رأی بگیرید.

فداکار – اول به آن شش ماده با ورقه رأی بگیرید.

نایب رئیس – آن شش ماده تصویب شده است ایشان در یک ماده پیشنهاد دادند و پیشنهادشان مربوط به یک ماده است. مادهٔ هفت قرائت میشود:

(مجدداً به شرح زیر خوانده شد)

ماده هفتم – به وزارت دارائی اجازه داده میشود که مبلغ سه میلیون ریال از محل درآمد عمومی کشور برای هزینهٔ طبع یک‌سالهٔ ۱۳۲۵ فرهنگ آقای دهخدا به کارپردازی مجلس بپردازد و این اعتبار با تصویب هیئت رئیسهٔ مجلس از حیث حقوق متصدیان عمل و بهای کاغذ و هزینهٔ طبع و غیره به مصرف خواهد رسید.

نایب رئیس – بدواً رأی می‌گیریم به اصل مادهٔ هفت، آقایانی که موافقند ورقهٔ سفید میدهند، عدهٔ حاضر در مجلس ۸۱ (اخذ رأی به عمل آمده ۷۶ ورقهٔ سفید و یک ورقهٔ کبود شماره شد).

اسامی موافقین – آقایان: هاشمی. دکتر کیان. دکتر مجتهدی. طوسی. فداکار. شریعت‌زاده. خلعتبری. دکتر کشاورز. یمین اسفندیاری. روحی. کاظمی. کامبخش. دکتر رادمنش. تولیت. خلیل دشتی. گله‌داری. سلطانی. مرآت اسفندیاری. تجدد. امیرتیمور. مجد. ذوالقدر. رفیعی. عزت‌الله بیات. مؤید ثابتی. مؤید قوامی. رحیمیان. آشتیانی. نجومی. قبادیان. فرود. بختیاری. فتوحی. دکتر زنگنه. مجد ضیائی. عدل. محمّدعلی اعتماد. نبوی. صدریه. نقابت. تربتی. اسکندری. حکمت. صدرقاضی. دکتر فلسفی. محیط. حیدرعلی امامی. دولت آبادی. پوررضا. دهستانی. گرگانی. حشمتی. جلیلی. گیو. گنابادی. منصف. خاکباز. فولادوند. علی دشتی. مظفرزاده. دکترمعاون. صادقی. معظمی. لنکرانی. امینی. دکتر اعتبار. محمّدتقی اسعد. محمّدعلی امام‌جمعه. اردلان. ملک‌مدنی. فرمند. فرهودی. ثقه‌الاسلامی. سرتیپ‌زاده. مخالف: آقای ساسان.

نایب رئیس – رأی می‌گیریم به تبصره، دو فقره، دو تذکر هم داده‌اند که وارد هم هست، یکی از طرف آقای فرهودی و دیگری از طرف آقای صادقی.

بعضی از نمایندگان – بخوانید آنها را.

نایب رئیس – پیشنهاد میکنند جملهٔ (در صورت تمایل آقای دهخدا) اضافه شود.

نقابت – اعلام رأی شده است وسط رأی نمی‌شود پیشنهادی قرائت کرد.

نایب رئیس – رأی می‌گیریم به این تبصره. بعضی از نمایندگان – تبصره را بخوانید. نایب رئیس – تبصره قرائت میشود.

(مجدداً به شرح ذیل قرائت شد)

دولت مکلف است خانه آقای علی‌اکبر دهخدا را، در صورت تمایل آقای دهخدا به فروش، به قیمت عادله خریداری نموده و دبستانی در آنجا به نام دهخدا ایجاد کند.

شریعت‌زاده – بنده اخطار نظام‌نامه‌ای دارم و از آقایان استدعا میکنم توجه بفرمائید ببینید اگر صحیح است موافقت بفرمائید، البته تا دقت نکنید توجه به مفهوم مطالبی که گفته میشود نخواهید کرد. عرض کنم بنده اینطور تشخیص دادم که در مادهٔ ۷ در موقع اخذ رأی یک مرتبه با قیام و قعود به ماده رأی گرفته شد و دفعهٔ دیگر نسبت به ماده با تبصره، بنابراین عمل تجزیه بدین‌وسیله انجام شده است دیگر موردی ندارد.

صفوی – کی به تبصره رأی گرفته شد (همهمهٔ نمایندگان).

شریعت‌زاده – بنده استدعا کردم گوش بدهید اگر صحیح است موافقت کنید، اینکه معنی ندارد شما با ابراز این تظاهرات سلب آزادی و جلوگیری از اظهار عقیدهٔ اشخاص بکنید این یکی، دوم اینکه مطابق عمل مجلس رأی با ورقه یک مرتبه گرفته میشود نسبت به مجموع و سوابق مجلس هم نشان میدهد که یک مرتبه نسبت به ماده رأی گرفته می‌شده و بعد نسبت به تبصره، بنده نمی‌فهمم در این دوره تخلفات از اصول بسیار شده است امروز که مجلس شورای ملی نشان میدهد نسبت به یکی از فرزندان شایستهٔ این مملکت وظیفه‌اش را انجام میدهد و تشویق میکند آن هم نسبت به زبان که یکی از عناصر وحدت ملی است چرا این حرف را میزنید. اردلان – احسنت.

نایب رئیس – عرض کنم اخطار جنابعالی در مورد اینکه تجزیه باید بشود بنده اول عرض کردم که وارد بود ولی برای خاطر اینکه یک کلمه‌ای دوست محترم آقای نبوی فرمودند که تصویب نشد، و بنده انتظار نداشتم، وقتی که در مجلس یک همچو صحبتی میشود که تصویب نشد مثل این است که من که این جا نشسته‌ام نظر خاصی دارم، گرچه من اینجا اگر نظر خاصی هم داشته باشم خوشبختانه نظر من نسبت به فرهنگ است و نسبت به یک شخصی است که مورد قبول و موافقت همهٔ آقایان است (صحیح است) بنابراین بنده اینطور عرض کردم که دو مرتبه رأی گرفته شود و تقاضا کردم تجزیه را که نسبت به هر دو قسمت است با ورقه رأی بگیرند. و آقایان بدانند که بنده نظری ندارم.

بعضی از نمایندگان: رأی بگیرید.

نبوی – اجازه میفرمائید؟

نایب رئیس – بفرمائید.

نبوی – اگر حرف بنده مفهم یک سوء تفاهمی شده بوده معذرت میخواهم. بنده نظرم این نبود که هیئت رئیسه عمداً عده را برخلاف شماره کرده‌اند، هیچ وقت از هیئت رئیسه چنین چیزی دیده نشده است، سوء تفاهم شده است، برخلاف بنده در آن موقع عده را شمردم و به نظرم آمد که در موقع اعلام رأی عده به‌قدر کافی قیام نکرد، شاید اشتباه از طرف بنده بود و نه از طرف مقام ریاست، ولی در اصل موضوع بنده موافقم که آقای دهخدا از مفاخر ملی ما هستند و ملت ایران موظف است از ایشان تشویق و تقدیر بکند، قدر و منزلت ایشان در نزد همهٔ نمایندگان و همهٔ ملت مشهود است، ایشان بزرگترین خدمت را کرده‌اند به فرهنگ مملکت که اساس و مبنای ملیت و استقلال این مملکت است، اما این ملازمه ندارد که ما یک عمل بیّنی برخلاف قانون بکنیم، و یکی دیگر از خلاف‌کاریهای ما این است که قطع نظر از اینکه وکیل حق پیشنهاد خرج ندارد و نمایندهٔ دولت هم نیست که آن را قبول بکند، این کار مخالف قانون مدنی است، این اهانت است به ایشان که چنین کاری بکنند ما حق نداشتیم زندگانی خصوصی ایشان را فاش بکنیم، اغلب از افراد این مملکت در سختی زندگی میکنند، این کار خوب نیست که ما اینجا بگوئیم که آقا این مرد گرسنه است و با سختی زندگی میکند. افتخار ما این است که این مرد یک نفر مرد شریفی است که از حق‌الترجمه و از حق‌التألیف صرف نظر کرده است. این مرد مرد شریفی است که با فقر و تنگدستی این زحمت را کشیده است برای استفادهٔ دیگران و در سایر مواقع هم به ایشان خواستند با پولهای گزاف کمکها بکنند قبول نکرده است، ما چطور راضی میشویم به حیثیت این شخص اهانتی بشود. فروش خانه امری است که با تراضی طرفین باید انجام بگیرد از کجا معلوم است که این شخص محترم حاضر بشود خانه‌اش را بفروشد؟ از کجا خریدار گرانتر و بهتر از دولت پیدا نشود؟ شما در آن جا مرقوم فرمودید که قیمت عادله، بلکه یک نفر حاضر شد از نظر رعایت ایشان و برای این مفاخر زیادتر از قیمت عادلانه خرید. چرا جلوگیری می‌کنید؟ خلاصه این کار هم مخالف قانون مدنی است و هم مخالف آئین‌نامهٔ داخلی مجلس است.

نقابت – چرا اینقدر صحبت میشود نباید پس از اعلام رأی این همه صحبت بشود.

نایب رئیس – رأی می‌گیریم به این تبصره با افزایش این جمله (در صورت تمایل آقای دهخدا)

آقایانی که موافقند ورقهٔ سفید میدهند – عدهٔ حاضر در مجلس ۸۱ نفراست.

(اخذ آراء به عمل آمد شصت ورقهٔ سفید شماره شد).

اسامی رأی‌دهندگان – آقایان: پروین گنابادی، فرهودی، صمصام، دکتر اعتبار، ملک مدنی، افخمی، امینی، سرتیپ‌زاده، فرمند سلطانی، اسکندری، مخبر فرهمند، خلیل دشتی، مؤید قوامی، عماد تربتی، علی دشتی، عبدالله معظمی، گله‌داری، اسعد طوسی، مؤید ثابتی، رضا حکمت، امام‌جمعه، رفیعی، کاظمی، محیط، آشتیانی، مرآت اسفندیاری، جلیلی، بیات، حیدرعلی امامی، دولت‌آبادی، پوررضا، رحیمیان، قبادیان، دکتر رادمنش، اردلان، خلعتبری، دکتر کشاورز، کامبخش، لنکرانی، مظفرزاده، یمین اسفندیاری، ثقةالاسلامی، هاشمی، ساسان، تولیت، شریعت‌زاده، دکتر فلسفی، فداکار، محمّدعلی اعتماد، دکتر زنگنه، صدر قاضی، دکتر معاون، عدل، شجاع، منصف، دکتر مجتهدی، محمّدعلی مجد.

نایب رئیس – با شصت رأی تصویب شد....»

***

مذاکرات مجلس به پایان آمد. در آغاز نقل این مذاکرات وعده کردیم که نکته‌ای نیز در مورد منزل مسکونی مرحوم دهخدا بگوئیم:

این خانه در ابتدای خیابان ایرانشهر (ضلع غربی خیابان) واقع بود و وسعتی داشت، تا آنجا که دیوار غربی آن با فاصلهٔ اندک مجاور ضلع شرقی خیابان فیشرآباد (سپهبد قرنی) می‌افتاد. محوطه‌ای مشجر و عمارتی کلاه‌فرنگی گونهٔ دوطبقه در وسط داشت.

داستان خرید این خانه از مرحوم پروین‌الدوله (یا وارث او) در دوران کم‌پولی دهخدا خود شنیدنی است اما سخن را به درازا می‌کشاند. این خانه در طول سالهای تهیهٔ فیشهای لغتنامه برای پرداخت دستمزد آنان که با دهخدا در استخراج لغات همکاری می‌کردند، و نیز به جبران کمبود حقوق دیوانی، به گرو رفت و کم‌کم سود آن بر مایه فزونی گرفت و فرع بر اصل چربید و همین ماجرا سبب فروش خانه به وزارت فرهنگ گشت که شرح آن را در مذاکرات مجلس دیدیم.

وارستگی دهخدا و آزاد بودن او را از رنگ تعلق به مال و منال دنیا، در نامه‌ای پر لطف و طنز به دوستی – که او را در باب قروض نصیحتاً امر به سر و صورت دادن فوری بدان مهم داده است – نوشته می‌بینیم و اینک متن نامه (عکس بخش پایانی نامه در ذیل آمده):

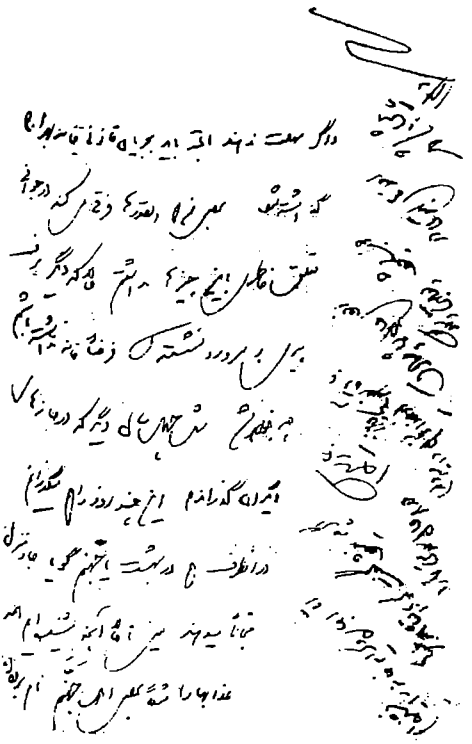

«... من هم در همین قصد هستم ولی نه کسی چیزی می‌خرد و نه من دست و پای آن را دارم که در چنین موقعی مشتری برای خانه پیدا کنم، یکی دوتا از طلبکارها هم موعدشان رسیده است و اگر مهلت ندهند، البته باید به جریان قانونی خانه به حراج گذاشته شود، برای من هم آنقدرها فرقی نمی‌کند، در جوانی تعلق خاطری به این چیزها نداشتم حالا که دیگر برف پیری بر سر و رو نشسته است فرضاً خانه نداشته باشم چه خواهد شد، مثل چهل سال دیگر که در خانه‌های دیگری گذراندم این چند روز را هم می‌گذرانم. در آن طرف هم، در بهشت یا جهنم، گویا جا و منزل را مجاناً می‌دهند، یعنی تا حالا آنچه شنیده‌ایم همه جا عذابها را، مثلاً برای اهل جهنم، نام برده‌اند اما اجاره و کرایه خانه را نشنیده‌ایم. اگرچه نمی‌شود گفت که واقعاً همهٔ خبرها به ما رسیده است...»

بعدها خریدار، یعنی وزارت فرهنگ، در باب همین خانه اقداماتی کرد بس ناروا که بدان در جای خود اشاره خواهیم کرد.

به بحث خود برگردیم. با تصویب قانون تأمین هزینهٔ کتاب از طرف مجلس شورای ملی بار دیگر تألیف لغتنامه آغاز و وسایل طبع آن فراهم گردید. این بار نیز مرحوم دهخدا دستیارانی برای خویش برگزید و به مجلس شورای ملی معرفی کرد و هیئت رئیسهٔ مجلس نیز کار را دنبال کرد و کمیسیونی به نام «کمیسیون طبع فرهنگ دهخدا» از کارمندان با سابقهٔ مجلس، مرکب از آقایان: سیّدمحمّد هاشمی، مهربان‌مهر، مهدی اکباتانی، محمّد فؤادی و دکتر حسین خطیبی تشکیل داد. صفحات چاپ شدهٔ سابق لغتنامه توسط وزارت فرهنگ، از نو تجدید طبع گردید و برای تنظیم و الفبائی ساختن فیشهای جدید-که همه روزه توسط آن مرحوم و یا افرادی که به استخراج لغت یا استنساخ تراجم احوال یا اعلام جغرافیائی مأمور بودند تهیه می‌شد -کسانی را به خدمت گرفت و ساعاتی منظم برای کار هر دسته معین کرد. همکاران در دو نوبت صبحها (از ساعت هشت تا ظهر) و بعد از ظهرها (از چهار بعد از ظهر تا هشت) منظماً در محل کارشان واقع در منزل آن مرحوم حاضر می‌شدند و خود دهخدا با هر دو دسته مرتباً کار می‌کرد و مطالب تهیه شده را با هر تهیه کننده می‌خواند و حک و اصلاح می‌کرد و به چاپخانه می‌فرستاد، و پس از حروف‌چینی نمونه‌های ستونی آن را چند بار می‌دید و غلط‌گیری می‌کرد، و پس از صفحه‌بندی نیز نمونه‌های صفحه‌بندی شده را باز چند بار می‌خواند و به چاپخانه می‌فرستاد تا غلط‌گیری کنند و نمونه بدهند، و پس از حصول اطمینان از صحت مطالب و خالی بودن از اغلاط موضوعی و مطبعی، هر فرم چهارصفحه‌ای را جداگانه اجازهٔ چاپ شدن می‌داد. کتاب در چهار هزار نسخه طبع می‌شد[1].

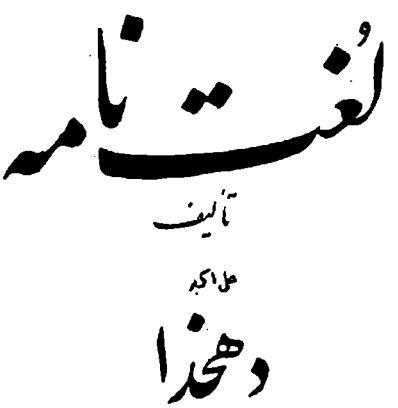

در این نوبت همکاران اولیهٔ دهخدا برای تألیف - که نام هیئت پنج نفری گرفته‌اند - آقایان: دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر خانبابا بیانی، دکتر ذبیح‌الله صفا و مرحومان دکتر محمّدمعین و دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه بودند که مرحوم دهخدا آنان را به مجلس معرفی کرده بود. دهخدا بعدها به نیت منظم ماندن ترتیب کار پس از درگذشت احتمالی خود نامهٔ دیگری در این باره به مجلس نوشته است که نقل آن از فایدتی خالی نیست، روش کار و همکاری در این کتاب را روشنتر خواهد ساخت، خاصه که هیئت مدیرهٔ مجلس نیز طرحی تهیه کرده بود که پس از افتتاح دورهٔ پانزدهم تقنینیه برای تصویب تقدیم مجلس کند و در آن پیش‌بینی شده بود که مؤسسه‌ای به نام مؤسسهٔ «فرهنگ دهخدا» تأسیس شود، و محل آن در خانهٔ دهخدا باشد، و در آن مؤسسه علاوه بر تهیهٔ مقدمات تدوین و طبع فرهنگ، به کار نشر و طبع آثار علمی و ادبی دیگر نیز با همکاری ارباب فن در تحت نظر دهخدا پرداخته آید[2].

اینجا نکته‌ای نیز در خصوص نام کتاب دهخدا یعنی «لغتنامه» قابل یادآوری است و مکمل مطلبی است که در جزوهٔ مقدمه (صفحهٔ ۳۹۳) در این باره آمده است، و آن اینکه مرحوم دهخدا عنوان «لغت‌نامه» را به تذکر آقای دکتر غلامحسین صدیقی دائر به اینکه نام کتاب لغت اسدی طوسی، در یک نسخه «لغتنامه» ذکر شده است انتخاب کرده است. این عنوان به خط مرحوم ابراهیم بوذری بر پشت مجلدات دویست و بیست و دوگانهٔ کتاب جای داده شده است.

---

۱ - تیراژ مجلدات اخیراً شش هزار نسخه شده‌است زیرا بسبب اقبال خواستاران دو هزار نسخه نیز به صورت افست جداگانه طبع و توزیع می‌گردد و به عبارت بهتر لغت‌نامه در شش هزار نسخه چاپ و نشر می‌شود.

۲ - مصوبهٔ هیئت رئیسهٔ مجلس را که مقدمه گونه در آغاز مجلّد اول لغت‌نامه چاپ کرده‌اند در همین تکمله و در آغاز برنامهٔ آیندهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامه آورده‌ایم.

اینک نامهٔ مرحوم دهخدا:

«ساحت مجلس شورای ملی

برای اینکه زحماتی که دربارهٔ این کتاب کشیده شده است هدر نشود و نیات خیر وکلای مجلس چهاردهم و پانزدهم عملی شود، مستدعیات ذیل را از وکلای محترم دارم که به صورت قانونی تصویب شود:

چون پنج نفر رفقای جوان من که فعلاً با من کار می‌کنند نهایت ورزیدهٔ درکار شده‌اند و عشق و علاقهٔ خاص به کار دارند و رشته‌های تحصیلی‌شان موافق با مقصود است، بایستی بعد از من، کار، تنها به ایشان سپرده شود و پای شخص دیگری در میان نیاید، چه ممکن است به کلی اوضاع مختل شود و این هماهنگی از میان برود. آقایان مزبور عبارت از دکتر محمّد معین و دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر خانبابای بیانی و دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر حمید زنگنه میباشند. باید تمام کار و مسئولیت به عهدهٔ این آقایان باشد و هریک به نوبت به‌طور قرعه یک سال ریاست داشته باشند یعنی یکی از این پنج نفر از میان پنج نفر به قرعه معلوم شده و در سال حاضر مسؤول کلیهٔ کار در نزد مجلس باشد و در سال بعد از میان چهار نفر یکی به قرعه منتخب شود و در سال سیوم از میان سه تن به قرعه رئیس مسؤول معین گردد و همچنین تا آخر و پس از پنج سال بی‌قرعه از رئیس سال اول شروع شود و به نوبت پنج سالهٔ اولیه هریک مسئولیت و ریاست را به عهده بگیرد. رئیس هرسال یک و نیم (برابر) حقوق سایرین را خواهد داشت، و اگر دکتر خطیبی هم ضمیمهٔ این آقایان بشود با همان شرایط فوق خوب است، و اگر اتفاقاً برای یکی از این آقایان سفر ممتدی یا خدای ناکرده اتفاق سوئی روی دهد حق تعیین قائم‌مقام او بر عهدهٔ خود این آقایان باید باشد، که به رأی مخفی به اکثریت رأی بدهند و عضو جدید را انتخاب کنند. و دو شرط برای هر عضو جدید حتماً باید منظور شود: یکی سن که از سی‌وپنج سال تجاوز نکند و دیگر اینکه سمت دکترا در ادبیات یا فلسفه داشته باشد و اقلاً یک زبان اروپائی را کاملاً بداند و یک زبان دیگر را هم به‌توسط لغتنامه بتواند ترجمه کند».

***

در سال دوم از شروع این نوبت کار لغتنامه، مرحوم دهخدا خود همکاران تازه‌ای انتخاب کرد تا در کار تسریع بیشتری شود، بخصوص که آقای دکتر صفا پس از تدوین بخشی از آغاز حرف «پ» و طبع آن، از همکاری عذر خواسته و مرحوم دکتر زنگنه نیز به وزارت فرهنگ منصوب و از همکاری با لغتنامه بازمانده بود و آقای دکتر بیانی هم که بیشتر در تدوین فرهنگ فرانسه مرحوم دهخدا را یاری می‌داد عملاً در تألیف لغتنامه و طبع آن همکاری نداشت. لذا آقای احمد افشار شیرازی در آغاز به معرفی مرحوم دکتر معین به دستیاری دهخدا پرداخت و متعاقب آن نگارنده به مناسبت پسند افتادن تصحیح دیوان منوچهری (که آن اوان نشر شده بود) و نیز آقای دکتر محمّدجواد مشکور با معرفی مرحوم دکتر معین و آنگاه مرحوم گنابادی به مناسبت مطالعاتی که در دستور و املاء فارسی داشت و تصحیحاتی در متون لغوی عرب چون منتهی‌الارب کرده بود و آنگاه آقای دکتر علینقی منزوی، فرزند مرحوم آشیخ آقابزرگ طهرانی صاحب‌الذریعه که مرحوم دهخدا را با پدر آشنایی دیرین بود، به کار دعوت شدیم، و با فاصلهٔ دو سال آقای دکتر سیّدجعفر شهیدی (رئیس فعلی مؤسسهٔ لغتنامه) نیز که تراجم احوالی از معاریف ادب و شعر تهیه دیده و مورد پسند دهخدا قرار گرفته بود به جمع دستیاران پیوست و این جمع هریک تنظیم مواد و تألیف حرفی از حروف را تعهد کردند. مرحوم صادق وحدت و مرحوم نوبخت نیز در کار استخراج لغت و تراجم احوال مدد می‌رساندند.

در سال ۱۳۳۰ آقای دکتر غلامحسین صدیقی در کابینهٔ مرحوم دکتر مصدق سمت وزارت یافت و از همکاری در لغتنامه معذور آمد و تنها از هیئت پنج نفری مرحوم دکتر معین با یاران تازه همچنان در تدوین و تنظیم و طبع لغتنامه با شادروان دهخدا کوشا ماندند، و دهخدا با یکایک همکاران مطالب را به نوبت بررسی و غلط‌گیری می‌کرد. و صفحات لغتنامه در این سیر تدریجی و تدقیقی زیر نظر خود دهخدا به چاپ می‌رسید.

در تابستانها که مرحوم دهخدا از گرمای هوای شهر به هوای آرام و مساعد «درکه» یا «دزآشیب» از

نمونهٔ تألیف و نمونهٔ غلط گیری به‌وسیلهٔ مرحوم دهخدا:

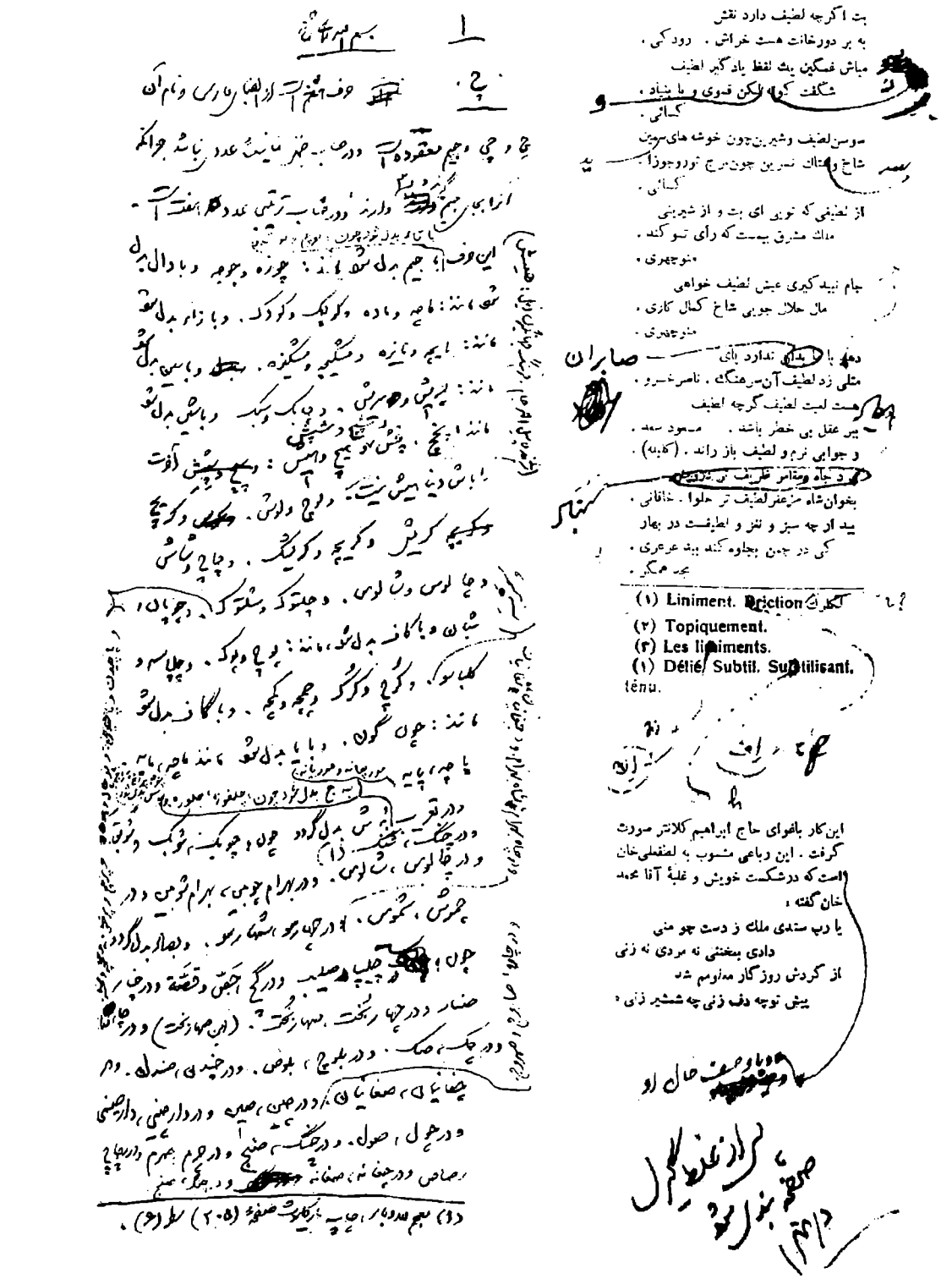

توابع شمیران پناه می‌برد، در هفته یک یا دو روز به نوبت مرحوم دکتر معین و آقای دکتر صدیقی و نگارنده و مرحوم گنابادی نزد ایشان می‌رفتیم و مطالب تهیه شده، یا از مطبعه رسیده را، بر ایشان می‌خواندیم تا آمادهٔ طبع شود یا به چاپ برسد، و به هر حال کار در هیچ فصلی از فصول سال تعطیل نمی‌شد جز در تعطیلات نوروزی به مدت یک هفته یا کمتر و بیشتر.

***

تدوین لغتنامه و طبع تدریجی مطالب آماده شده با همین روش که بیان کردیم تا روی کار آمدن حکومت مرحوم دکتر مصدق ادامه داشت و دهخدا دو نوبت چهارساعته در روز با دو گروه همکاران خود کار می‌کرد و در فاصلهٔ دو نوبت کار و نیز در قسمتی از آغاز تا پایان شب نیز به خواندن کتاب و استخراج لغت می‌پرداخت، و آنچنان غرق کار بود که گاه از یاد می‌برد که چندم ماه و یا چه روزی از هفته است. ساعات استراحت دهخدا آمدن دم در خانه و چمباتمه کنار در نشستن و در آیندگان و روندگان به تأمل دیدن بود و فروشدن در خیالات و خاطرات دور و دراز خویش. تفریح وی نیز جمع‌آوری کلمات از زبانزد عامه بود، خاصه آنها که جزء مشترکی با هم داشتند مثلاً: خاله روباه، خاله روورو، خاله خرسه، خاله خانباجی، خاله گردن‌دراز و خاله‌خوش‌وعده و غیره. این دسته از کلمات را بر کاغذهای باریک و بلند می‌نوشت و به اظهار خودش تفننی می‌کرد تا انبساط خاطری بیابد.

لغات زبانزد کودکان که نقل می‌شود نیز از این گونه تفنن‌هاست:

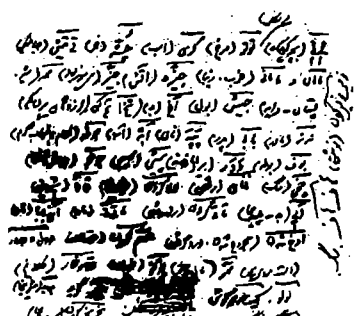

کم‌کم فشار کار و افزونی سنین عمر و گرایش از میانسالی به پیری و سالخوردگی، آثار فرسودگی را در او به وضوح نمایان ساخت، و با آنکه اقدامات میهنی و مردمی حکومت ملی، در استیفای حقوق مردم محروم ایران از بیگانگان متجاوز، آتش زیر خاکستر نهفتهٔ جوانی روز دهخدا را فروزان ساخته و جان تازه در تن فرسودهٔ وی دمیده بود، اما این تحرک محسوس با آثار مطلوب و اقدامات انسانی ناشی از آن، همانند دولت مستعجل خود حکومت ملی دیرنماند و برافتادن حکومت مذکور اثرهای ناروا کرد و از آذرماه ۱۳۳۴ هـ.ش در آن مرد بزرگ دیگر مجال و توان کار باقی نگذارد. یکی از روزهای پایانی آبان ماه که صفحاتی از حرف لام را با نگارنده می‌خواندند اظهار داشتند: «این صفحات را تاریخ می‌گذارم تا آیندگان بدانند که من تا این زمان به کار لغتنامه اشتغال داشته‌ام». آن صفحات با تاریخ هم اکنون در مؤسسهٔ لغتنامه جزء آثار ارزندهٔ آن مرحوم نگهداری می‌شود. اما کلمات او را که از درگذشتی نزدیک خبر می‌داد شاید خواننده با خواندن این سطور بتواند آنچنانکه در گوش نگارنده طنین دارد، در تصور خود بیاورد و کلمهٔ رَحْمَةُالله عَلَیْهی شادی روان او را بر زبان براند.

نمونهٔ مکاتباتی از مرحوم دهخدا با مجلس شورای

پیش از آنکه به بازپسین روزهای زندگی مرحوم دهخدا برسیم و از وضع لغتنامه و انتقال آن به عمارت مجلس شورای ملی سخن بداریم، جا دارد به مشکلات گه‌گاهی که در کار چاپ لغتنامه و بودجهٔ آن و پرداخت حق‌الزحمهٔ دستیاران دهخدا پیش می‌آمد اشاراتی بکنیم و متن چند نامه را در این زمینه مندرج سازیم.

ریشهٔ این دشواریها در نابسامانیهای ناشی از جنگ جهانی بود که در همهٔ شؤون کشور آثار آن مشهود بود که غالباً درآمدهای پیش‌بینی شده را لاوصول و حساب مخارج برآورد شده را به‌هم می‌زد و در مختصر بودجهٔ فرهنگ دهخدا نیز چند نوبت وقفه پدیدار کرد. مرحوم دهخدا این دشواریها را با اولیای امور و از آن جمله با رئیس وقت مجلس طی نامه‌هایی در میان می‌نهاد و چاره‌خواهی می‌کرد، و در

زمینهٔ تعطیل موقت یا کم‌کوشی قسمت حروفچینی و چاپ کتاب گله سر می‌داد و خواستار سرعت‌بخشی به کار و رفع نقایص و تهیهٔ لوازم می‌گردید. از نامه‌های متبادله فیمابین مرحوم دهخدا و رئیس مجلس وقت یکی دوتا را اینجا به عنوان نمونه نقل می‌کنیم، نمونه‌ای مربوط به تجدید طبع پانصد صفحهٔ آغاز لغتنامه است در مطبعه‌ای غیر از مطبعهٔ مجلس - همان پانصد صفحه‌ای که قبل از جنگ جهانی دوم در چاپخانهٔ بانک ملی ایران چاپ شده بود - تا از حجم کار مطبعهٔ مجلس کاسته نشود؛ نمونه‌هایی هم مربوط به بودجهٔ فرهنگ و اضافه حقوق و یا پرداخت حقوق و غیره است. یکی هم راجع به کم‌کاری است در طبع و متناسب نبودن هزینه با محصول به دست آمده. و اینک آن نامه‌ها به ترتیب:

«۲۲ تیرماه ۱۳۲۵

ریاست محترم مجلس مقدس شورای ملی

در جلسهٔ اخیر (صبح چهارشنبه ۱۹ تیرماه) قرار شد که پانصد صفحهٔ چاپ شدهٔ سابق را که باید تجدیدطبع شود به مطبعهٔ دیگر بدهند با شرائطی که از جمله الزام به تصحیح آن بی‌مراجعهٔ به بنده باشد. این امر نهایت ضروری است برای اینکه مطبعهٔ مجلس که فعلاً برحسب تصمیم جلسهٔ مذکور متعهد شده است روزی یک فرم تحویل بدهد اگر بنا شود قسمتی از وقت خود را به تجدید طبع پانصد صفحهٔ سابق صرف کند پیشرفتی در کار طبع به عمل نیامده است، یعنی پس از یک سال اقلاً یک جلد هزار صفحه‌ای کتاب هم به دست مردم نخواهد رسید. سابقاً مطبعه‌ای از مطابع طهران پیشنهادی کرده بود. اگر هیئت مدیرهٔ مجلس شورای ملی با بنده هم‌عقیده باشند بنده پیشنهاد می‌کند که تجدید طبع پانصد صفحهٔ اول را به همان مطبعهٔ پیشنهاددهنده واگذار کنیم که تصحیح را هم خود او قبول کند (با شروطی معلوم) و مطبعهٔ مجلس از صفحهٔ پانصد به‌بعد را روزی یک فرم بدهد که تا آخر سال (پس از کسر روزهای جمعه و ایام تعطیل) اقلاً هزار و چند صد صفحه داشته باشیم و در خارج مطبعه مجلس هم پانصد صفحه چاپ شدهٔ قبلی تجدید طبع شود و از مجموع آن اقلاً دو مجلد بیرون بدهیم و این عرض بنده و تصمیم دربارهٔ آن فوری است برای اینکه هر یک روز که بگذرد ضرری در پیشرفت طبع کتاب است.

علی‌اکبر دهخدا

۱۵ تیرماه ۱۳۲۵

ریاست محترم مجلس مقدس شورای ملی

چنانکه خاطر محترم مسبوق است این بنده در تمام عمر از مظان تهم برحسب حسن تصادفی دور مانده‌ام و سعی دارم اگر بقیتی از حیات هست بر نسق گذشته باشد. مجلس شورای ملی و ریاست محترم با حسن نیتی تصمیم گرفتند و قانون وضع شد که محصول مشقات این بنده در دسترس طالبین آن گذاشته شود. در این تصمیم منتی عظیم بر این ناچیز گذاشته و قدمی بلند در خدمت به معنویات مملکت برداشتند و بودجهٔ طویل و عریض برای انجام این مقصود به تصویب رسید که از جمله نزدیک شصت هزار تومان در سال مواجب اعضاء ضروری و غیرضروری این کار است، و اعم از اینکه کاری پیشرفت کند یا نه این مواجبها پرداخته می‌شود. اینک قریب چهارماه است که از روز تصویب قانون می‌گذرد یعنی یک ثلث سال و در این مدت از کتاب که در حد (۴۵۰۰۰) صفحه است ۶۴ صفحه چاپ شده است و بیست هزار تومان تنها حقوق اعضاء پرداخته شده است. با حسابی اجمالی اگر روش این باشد مدت طبع این کتاب قرون کثیره وقت و ده‌ها میلیون پول لازم دارد و هر بی‌غرضی حق خواهد داشت که سؤال کند این بودجهٔ وسیع برای این محصول بی‌ارز مطابق کدام منطق است. مطبعهٔ مجلس قرار داد که روزی یک فرم فعلاً و با تهیهٔ اسباب چندین فرم پس از دو سه ماه تحویل دهد، لکن عمل این است که به عرض رسید. این بنده مدت چهار سال سابقاً که مرحوم ارباب کیخسرو هم حیات داشتند با مطبعهٔ مجلس سرو کار داشته‌ام، امور این مطبعه امور...[1] بود و فعلاً هم به همان صورت است و گمان نمی‌کنم در آنجا کاری با این سعه با وضع فعلی امکان‌پذیر و عملی باشد و می‌بینیم که سال به آخر می‌رسد و کار به جائی نمی‌رسد. در نزد این بنده

۱ - دو کلمه خوانده نمی‌شود. (م. د.).

هیچ‌وقت تصحیحی بیش از پانزده ساعت نمانده است و گاهی هم همان فراش که نمونه آورده نشسته است و در حضور او تصحیح به عمل آمده و به‌توسط خود او پس فرستاده شده است. اگر تصمیمی عاجل و مؤثر برای این منظور گرفته نشود نه این بنده و نه هیئت رئیسهٔ محترم مجلس سزاوار نیست که دامن خود را آلوده کنیم و بهتر است ضرر را تا همین جا که کرده‌ایم برگردانیم تا ضررِ نکرده بنابر مثل معروف منفعت خزانهٔ دولت باشد.

ارادتمند علی اکبر دهخدا.

دو نمونه از نامه‌های رئیس مجلس شورای ملی:

مجلس شورای ملی قانونگذاری

ادارهٔ دفتر مورخه ۲۷/۱۲/۴ خصوصی است

قربانت شوم رقیمهٔ شریفه عز وصول بخشید و با تجدید عرض ارادت به استحضار خاطر محترم می‌رسد در خصوص قرارداد آقایان دبیرسیاقی و مشکور و اضافهٔ مستمری آقای علوی با مراجعه به پروندهٔ امر و تصویب‌نامهٔ مورخ چهارم بهمن هیئت رئیسه منظور جنابعالی تأمین و از طرف کارپردازی مجلس شورای ملی مراتب به ادارهٔ حسابداری ابلاغ گردید. رضا حکمت.

مجلس شورای ملی قانونگذاری

مورخهٔ ۳۰/۷/۲۴ خصوصی است

قربانت شوم مرقومهٔ شریفه عز وصول بخشید از اینکه با حالت ضعف و نقاهت این خدمت گرانبهای علمی و فرهنگی را ادامه می‌دهید جای کمال تشکر است توفیق کامل و صحت وجود شریف را از خداوند می‌خواهم.

راجع به بودجهٔ فرهنگ دهخدا و کم و کسر و اضافه حقوق کارمندان با نظر جنابعالی موافقت حاصل است خاصه اینکه از اعتبار بودجهٔ سال قبل تجاوز نمی‌کند. بودجه به مجلس تقدیم شده و به محض تصویب دستور به حسابداری صادر می‌شود.

ارادتمند رضا حکمت.

این دشواریها در دوران زمامداری مرحوم دکتر مصدق نیز بروز و ظهور داشت، ناآبادی خزانهٔ کشور دستگاه لغتنامه را نیز همانند دیگر سازمانهای کشوری و لشکری گریبانگیر می‌بود و در میانه کارشکنی و مخالفت کوته‌بینان و تنگ‌نظران نیز روغن آب آن می‌شد، اما مساعدت اولیای امور و تذکرات علاقمندان و مقالات نکته‌سنجان و یادداشتهای مرحوم دهخدا هریک حسب مورد به نوبهٔ خود رافع اشکالات و خوارکنندهٔ دشواریها می‌گشت و نیات خیر کارگشاییها می‌کرد. نمونه را دو نامه از مرحوم دکتر مصدق در این‌باره اینجا نقل می‌کنیم:

۳ اسفند [۱۳۳۱]

قربانت شوم. بعد از وصول مرقومهٔ محترم چند مرتبه خواستم به‌وسیلهٔ تلفن جواب عرض کنم جوابی نرسید معلوم شد منزل تشریف ندارید درخصوص مخارج طبع کتاب با اینکه دو مرتبه به جناب آقای فروزان کفیل محترم وزارت دارائی تأکید در پرداخت شده، امروز صبح هم مجدداً با تلفن مذاکره شد اظهار نمودند یک سی هزار تومان و یک بیست هزار تومان حواله شده و بیست هزار تومان در شرف پرداخت است بقیه هم بزودی تأدیه خواهد گردید چنانچه باز فرمایشی باشد تمنا دارم مرقوم فرمائید که به‌موقع اجرا گذارم. در خاتمه ارادت خود را تجدید و سلامت عالی را مسئلت دارم.

دکتر محمّد مصدق.

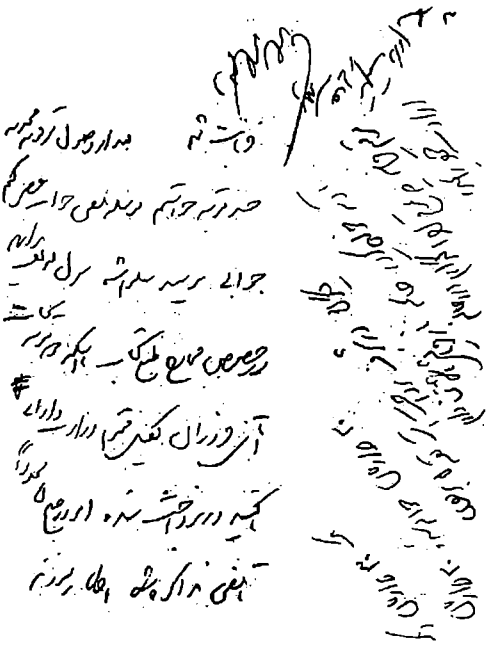

دستیاران مرحوم دهخدا چند نوبت خواستند بی‌دریافت پاداشی کار را دنبال کنند، و پاسخ دهخدا پس از اطلاع بر نیات آنان این بود که آن پاداش ناچیز حق خانوادهٔ شماست و کسی مجاز نیست آنان را از این حق محروم سازد و شما هم در این اقدام ذی‌حق نیستید.

در چند یادداشت دهخدا از جمله یادداشتهایی که زیر عنوان «مقدمه» تحریر کرده است انعکاس آزرده‌خاطری از حسادتها و کوته‌بینی‌هایی را از یک سو و اعتقاد و اتکاء وی را به کار راستین و انسانی خود، از سوی دیگر به روشنی می‌بینیم و اینک نمونه‌ای از آنها:

«از وکلای آیندهٔ مجلس شورای تمنا می‌کنم که پس از من از دراز و دیر کشیدن و خرج این کتاب ملول و کسل نشوند. تدوین و طبع این کتاب سالیان دراز طول خواهد کشید. لیکن چون پایهٔ حیات علمی و ادبی و مادی و جسمانی ماست این خرج باید بشود».

***

«تمنی می‌کنم که به هیچ قیمت طبع این کتاب را ترک نکنند. این کتاب پایهٔ احیاء ایران است و اگر دولت می‌خواست این کار را با پول انجام دهد با صد میلیون و صد سال وقت، اگر تهیه هم می‌شد، چون باعث عشق و علقه در میان نبود به این تمامی نوشته نمی‌شد».

***

تاریخ
شماره
پیوست

نخست وزیر

وزارت دارائی

رونوشت نامهٔ جناب آقای علی اکبر دهخدا بتاریخ ۲۰ اردیبهشت ماه جاری بمعیوست فرستاده میشود . دستور فرمائید نسبت بقسمت اخیرآن اقدام لازم معمول ونتیجه را باطلاع ایشان وایشجانب برسانند . نخست وزیر .

۵۲۰۹ ۲۷/۱/۲۹

رونوشت جهت اطلاع جناب آقای دهخدا فرستاده میشود .

نخست وزیر

«می‌دانم که پس از طبع قسمتی یا تمام این کتاب هدف سهام اغراض حاسدانهٔ جمعی کوته‌نظران عصر که تنها ترقی خود را در تنزیل دیگران تمیز کرده‌اند خواهم شد. لکن این را هم بر خود هموار کرده‌ام».

***

گفتیم که وزارت فرهنگ خانهٔ مرحوم دهخدا را، به کیفیتی که سابقاً شرح دادیم، خرید و قرار بود که آنجا محل کار «مؤسسه فرهنگ دهخدا» باشد و پس از اتمام کار فرهنگ هم مدرسه‌ای به نام دهخدا آنجا تأسیس گردد، اما این خانه که بهای آن در اندک مدت به بیش از بیست برابر قیمت خریداری شده از دهخدا رسید، یکی از اسباب رنجگی‌خاطر دائم دهخدا و وسیلهٔ اعمال فشار بر ایشان گردید، بدین شرح که مالک جدید گاه با قطع جریان برق و قطع جریان آب و گاه با فرستادن نامه‌های تند، خروج مردی را، که در تمام عمر جز در راه خدمت به فرهنگ دمی و قدمی نزده بود، از آن خانه خواستار می‌شد. صاحب جدید خانه یعنی وزارت فرهنگی که سالها پیش خود از دهخدا خواسته و با او قرارداد بسته بود، همان لغت‌نویس و یاران و یادداشتها و وسائل زندگیش را از زیر سرپناهش بیرون کردن می‌خواست، تا به جای آن دبستانی بسازد، و شگفتا که نام همان لغت‌نویس را هم می‌بایستی بر آن دبستان بنهند، در حالی‌که حفظ خانه -گذشته از حفظ خاطرات فرزند برومندی از وطن، بی‌هیچ تغییری و بی‌هیچ هزینه کردن مبالغی گزاف از کیسهٔ مردم تهیدست، یعنی با تعمیرات مختصر، می‌توانست پس از دهخدای به سالخوردگی رسیده -اگر «مؤسسهٔ فرهنگ دهخدا»، چنانکه مجلس شورای ملی خواسته بود نشود، خود دبستانی بشود. اما چه توان کرد و گفت آنجا که دخل گروهی در خرج باشد و دیدشان محدود به پیش پایشان، نه آیندهٔ کشورشان را بینند و نه آینده‌سازان بینادل را! باری اندکی پس از دهخدا خانه را ویران کردند و بر جایش مدرسه ساختند و تعجبی هم ندارد اگر بشنوید که نام دهخدا را نیز بر روی آن ننهادند -و اعتبروا یا اولی الابصار - و امروزه جز چند کاج بی‌رونق که از ستم خاکیان شاخ و بال خود فراچیده و سر بر آسمان به گله و شکوه برداشته است، آنجا موجودی که دهخدا را در آن محوطهٔ وسیع دیده و یاد او را در خود داشته باشد، نمی‌توان یافت، و پیداست که عمر چند اصله کاج به

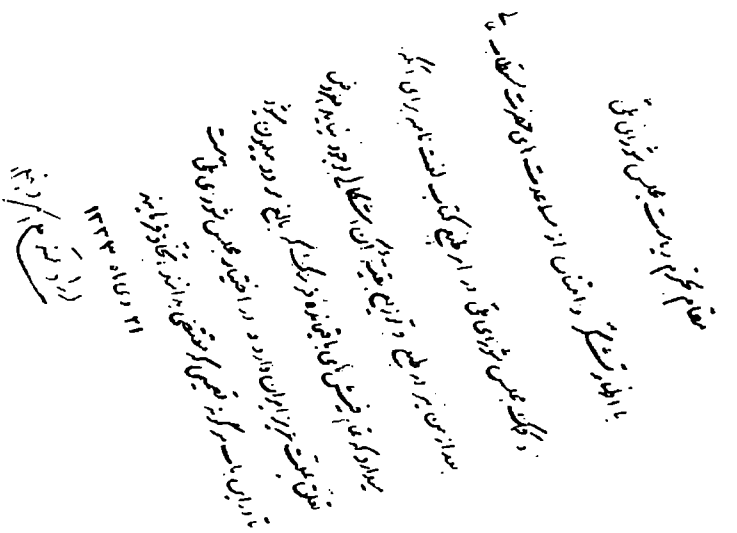

تعبیر خود دهخدا «عمر چند کرکس» - یعنی سالیان دراز - نتواند بود.[1] به لغتنامه برگردیم.

***

اشاره کردیم که از آذرماه ۱۳۳۴ دیگر وضع مزاجی مرحوم دهخدا مساعد کار نبود، روزها را به فرسودگی و ناتوانی و غالباً در بستر می‌گذرانید، لذا برای اینکه کار تدوین و طبع کتاب تعطیل نشود مرحوم دکتر معین با هیأت رئیسهٔ مجلس شورای ملی مشورت کرد و به شرحی که در جزوهٔ مقدمهٔ لغتنامه (ص۳۰۷ و بعد) آمده است تصمیم به انتقال فیشها و کتابخانه و محل کار لغت‌نویسان، از منزل دهخدا به عمارت مجلس شورای ملی گرفته شد. و این کار هر چند مخالف میل بنیانگذار لغتنامه و تصمیم قبلی هیت رئیسهٔ مجلس بود، اما به مناسباتی مصلحت در همین انتقال می‌بود و لذا با تنظیم چند صورت جلسه فیشها و کتابها و لوازم کار به عمارت بهارستان انتقال یافت، و دو اطاق در قسمت شمال غربی عمارت مجلس در مجاورت تالار جلسات و مشرف به باغ شمالی و میدان بهارستان، به لغتنامه اختصاص یافت و از دی‌ماه ۱۳۳۴ اعضاء لغتنامه کار خود را در آن محل دنبال کردند.

مرحوم دهخدا در همان موقع نامهٔ ذیل را به مجلس شورای ملی ایران نوشت و در آن فیشهای لغتنامه را به ملت ایران تقدیم کرد:

و نیز در چهار مورد با فاصله‌های زمانی کم، در خصوص حفظ فیشها، و لزوم سرپرستی و مراقبت مجلس در ادامهٔ کار تألیف و طبع کتاب، و سفارش در ابقاء همکاران خود، یادداشتهایی وصیت‌گونه نوشته و یک مورد هم به شعر انشاء کرده است که دو مورد آن در مقدمه (ص ۴۰۱) کلیشه شده است و دو مورد دیگر اینجا نقل می‌شود و وصیتنامهٔ منظوم را نیز در مجموعهٔ جدید اشعار دهخدا(ص ۱۳۰) چاپ کرده‌ایم:

وصیتنامهٔ استاد دهخدا

که پشت و روی قوطی سیگار هما نوشته شده و در صندوق نسوز اسناد مجلس شورای ملی نگهداری می‌شود:

«فیشهای لغت در دست آقای دکتر معین خواهد بود، از الف تا یا نوشته شده است، هیچ چیز از آن نباید فزود و کاست ایشان آقای دبیرسیاقی و آقای گنابادی و آقای... و آقای شهیدی را به مجلس معرفی می‌کنند که با حقوق کافی برای چاپ آن کمک بگیرند، و آقای هاشمی رئیس مطبعه مدیر این کار خواهند بود، و باید در طبع آن تسریع شود و از آقای مصدق‌السلطنه پس از استخلاص استمداد شود».

وصیتنامهٔ دیگر:

«استدعای من از آقایان دکتر معین و آقای دبیرسیاقی و آقای سیّدجعفر شهیدی (که پس از من

---

۱ - ظاهراً چند ماهی نام دبیرستان دهخدا بر بنای جدید نهادند و این اقدام مقارن با صدمین سال تولد دهخدا و به پیشنهاد مدیر وقت دبیرستان مذکور و تصویب مقامات آموزش و پرورش صورت گرفت. باز جای شکرش باقی است. اما دیگر بار تصمیم اولیای امور این شد که نام دهخدا زیبندهٔ آن بنا نیست و باید تغییر یابد و برداشته شود و برداشته شد!

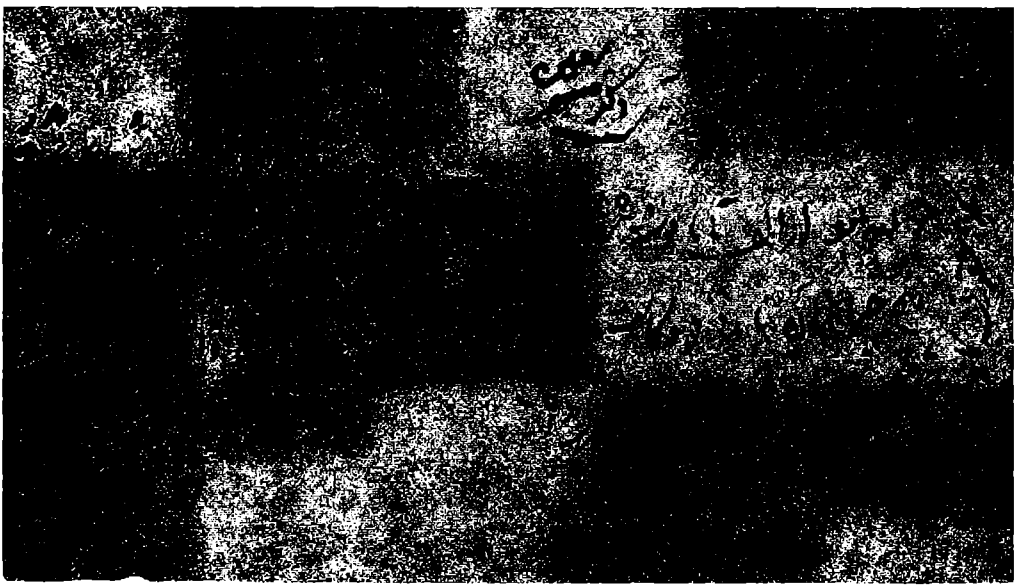

مأمور به چاپ رسانیدن بقیهٔ لغات حاضره حاصلهٔ چهل و چند سال کار شبانه‌روزی من است می‌شوند) این است که بر مسوده‌های من نه یک کلمه بیفزایند و نه یک کلمه بکاهند، برای اینکه بعضی چیزها به نظر ایشان خطا می‌آید و خطا نیست، و کلمهٔ دیگر صواب تصور می‌شود و صواب نیست. تخطئهٔ این و تصویب آن را به نسل آینده بگذارند. به علت فراهم‌تر بودن اسباب که از جمله.....[1] باشد».

در خلال کلمات این یادداشتها - که در روزها و ماههای پایانی عمر سالخوردهٔ لغت‌دانی نوشته شده است - به گونه‌ای آرزوی اتمام کار، و کافی نیافتن عمر برای ادامهٔ تألیف و طبع و احساس ناتوانی جسمانی موج می‌زند، و پیر فرسوده را به راه منحصر سفارش و خواهش بر نگهداری فیشها، و دگرگون نساختن یادداشتهای خط خود او و چارهٔ انحصاری واگذاشتن دنبالهٔ کار به همکاران می‌کشاند، سفارشی از آن دست که مادران و پدران به عزیزان و دلبندان می‌کنند، و واگذاشتنی که گاه با درشتی آمیخته و زمانی با نرمی و لطف دست در گردن است و احیاناً با موازین علمی ناهمسان، و پیداست که درشتی و نرمی او را به زبان رایج میان معلم و متعلم تعبیر باید کرد و ناهمسانی را از قبول مسئولیتها و به پای خود محسوب ساختن همهٔ لغزشها گمان برد لغزشهایی که دهخدا را از دور و درازی و پردامنگی کار دست داده است. با این‌همه آنجمله‌های گست و تند هرچه هست به شیرینی و لطف حق‌شناسی‌های بی‌شائبهٔ دهخدا می‌ارزد، و به سخن سعدی جهان‌دیده هم باید نیم‌نگاهی داشت که خردمندانه گفته است: «درشتی و نرمی به هم در به است».

یک نکتهٔ قابل تعمق در این یادداشتهای وصیت‌گونه که دهخدا همه جا بر آن تکیه کرده است این است که او همیشه بر نگهداری و تنظیم و تدوین فیشها و یادداشتهای لغت اشاره و تأکید و سفارش می‌کند، نه کتاب لغت تدوین یافته و مبوب و تألیف شدهٔ خودش که منحصراً باید حروفچینی و چاپ شود.

گویا پیر روشن‌ضمیر از ورای سالیان، حملهٔ خرده‌گیران بی‌خبر از کم و کیف کار، و نهیب مغرضان فرصت‌طلب را در تاختن و تهمت زدن بر همکارانش

---

۱ - نقطه‌ها به جای کلماتیست که بعلت قلم‌خوردگی و آبدیدگی خوانده نشد. (م. د.).

پیش‌بینی می‌کرده است و از پیش پاسخگوی اعتراضات و خرده‌گیریها و غرض‌ورزیها شده است، تا نگویند که همهٔ کتاب با تمام جزئیات آماده و فقط نیازمند کار مطبعی بوده است و بس. هرچند اگر کار دستیاران دهخدا منحصر به همین کار طبع نیز می‌شد، خودکاری عظیم می‌بود، چنانکه خود دهخدا بر آن گواهی داده و به عبارت بهتر انصاف داده است.

غالباً هم هنگام کار با همکاران خویش به مناسبت می‌گفتند که: اگر من به معلومات و تحقیقات و دقت شما نیاز نداشتم و کتاب من عبارت از همین فیشهای الفبائی شده بود، کافی بود که چند کاتب خوشنویس آنها را به دنبال هم پاکنویس کنند و به مطبعه بفرستند، اهمیت همکاری شما گذشته از آماده ساختن مطالب و تحمل زحمت غلط‌گیری، تحقیق و تتبع و دقت شماست که نزد من در حکم نمک است، همانگونه که نمک مواد غذائی را از فساد و تباهی باز می‌دارد، تحقیق و دقت شما نیز لغت را از تصحیف و تحریف و نابسامانی مصون نگه می‌دارد و راهی روشن و راست بر جویندگان دانش لغت می‌گشاید.

***

سابقاً گفته‌ایم که نیت دهخدا در تهیهٔ مواد لغتنامه و چاپ آن انسانی و از سودجوئی بر کنار بود و چنانکه دیدیم از قبول هر نوع حق‌التألیف تن زد و نیز فیشهای لغت را در اختیار ملت ایران نهاد، و جالب اینکه دربارهٔ بهای مجلدات چاپ شده نیز مراقبت داشت که از بهای تمام شده با احتساب ضایعات و حق فروش موزعان تجاوز نکند، تا کتابی که به همهٔ مردم ایران تعلق دارد، به بهای ارزان در اختیار همگان قرار گیرد و خواستاران را امکان خرید در همه وقت و حال باشد. دو نامه را که نمایندهٔ تذکر صرفه‌جوئی در هزینهٔ لغتنامه است و به مجلس شورای ملی نوشته‌اند در صفحات بعد نقل خواهیم کرد.

درگذشت مرحوم دهخدا

باری تا پایان آبان ماه ۱۳۳۴ دهخدا با کار چهل سالهٔ مداوم خود در زمینهٔ لغتنامه، حدود دو میلیون یادداشت (فیش) که نزدیک خمس یا ربع آن به خط خود ایشان است، و سدس مجلدات کتاب یعنی چهار هزار و دویست و شصت و چهار (۴۲۶۴) صفحهٔ طبع شده از لغتنامه (از حروف الف، ب، پ، ث، ذ، ژ، ص، ض، ظ، ل، ی) همراه نامی نیک، از خود به جای نهاد و دنبالهٔ آن کار سترگ را به همکاران بازگذارد تا پایان دهند، و آتشی که در هر زمستان فضای معنوی مشتاقان و شیفتگان ادب و فرهنگ را گرمی می‌بخشید مقارن پایان گرفتن زمستان ۱۳۳۴ از زبانه زدن بازایستاد. ساعت شش و نیم بعد از ظهر روز دوشنبه هفتم اسفند ماه دهخدا جان به جان آفرین تسلیم کرد. جامعهٔ زبان و ادب و مردم علاقمند و آزاداندیشان، با همهٔ دشواریها که لازمهٔ محیط آن زمان بود، روز بعد جنازهٔ او را از منزل تا دروازهٔ دولت تشییعی باشکوه کرد و کالبد آن بزرگ‌مرد در ابن‌بابویه، در حالی که غرقهٔ باران رحمت الهی می‌گشت، به خاک سپرده شد. از دوستداران ایشان روحانی‌مردی معمم بیتی چند آبدار و متین کنار تربت ابن‌بابویه در سوگ دهخدا قرائت کرد که بیت آغازینش چنین بود:

نی همین امروز استادی مسلم مرده است
مرگ عالم، مرگ عالم، دان که عالم مرده است.

آقای دکتر مظاهر مصفا نیز ابیاتی آبدار سروده بودند که خود بر مدفن ایشان قرائت کردند و جزوهٔ متضمن آن سوگنامه که قبلاً کتابخانهٔ زوار به چاپ رسانیده بود آنجا توزیع شد.

مزید فایدت را متذکر می‌شویم که در مرگ دهخدا قصیدهٔ بلندی نیز آقای دکتر رعدی آذرخشی سروده بودند با این مطلع:

کشتی علم و ادب امروز شد بی‌ناخدا
رخت بربست از جهان دریای دانش دهخدا.

و نیز آقای دکتر شایگان در سوک آن بزرگ با مطلع زیرین شعری ساخته‌اند:

ابری ز کرانهٔ افق برخاست
برقی به هوا چو تیر و پیکان رفت.

مراسم سال درگذشت ساعت چهارونیم روز سه‌شنبه هفتم اسفندماه ۱۳۳۵ در منزل آن مرحوم برپا شد و نگارنده مقاله‌ای قرائت کرد، و این بازپسین دیدار یاران و همکاران دهخدا از محل کار خود و اقامتگاه دهخدا و اطاقهای شاهد زندگی و شب‌زنده‌داری و کار مداوم پیر لغت‌دان مردم‌دوست

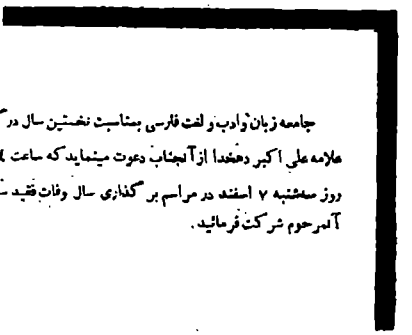
جامعه زبان و ادب و لغت فارسی بمناسبت نخستین سال درگذشت استاد علامه علی اکبر دهخدا از آنجناب دعوت مینماید که ساعت ٤ بعد ازظهر روز سه‌شنبه ۷ اسفند در مراسم بزرگداری سال وفات فقید سعید در منزل آندرحوم شرکت فرمائید.

خیابان شاهرضا جنب میدان فردوسی - خیابان ابراهیم - منزل مرحوم دهخدا

ادب‌پرور نکته‌سنج طنزپرداز بود، خانهٔ ظاهری او را از آن پس خراب کردند، اما در دلها خانه‌هایی آباد یافت، خانه‌هایی پرصفا که به روزگاران قائم خواهد بود و به غرفات بهشت، مأوای جاودانهٔ دهخدا، ممتد و متصل خواهد گشت.

صورت مذاکرات مجلس درخصوص انتقال لغت‌نامه

کار اعضاء لغتنامه در مجلس شورای ملی تا پایان آذرماه ۱۳۳۶ ادامه یافت و آنگاه با تصویب قانون بودجه سال ۱۳۳۶ مجلس شورای ملی در جلسهٔ پنج شنبه بیست‌وهشتم آذرماه ۱۳۳۶، به حکم تبصره مادهٔ ۲ آن قانون، لغتنامه با بودجه و منضماتش به دانشگاه تهران انتقال یافت، و زیر نظر دانشکدهٔ ادبیات قرار گرفت. متن قانون مورد اشاره در قسمتی که مربوط به لغتنامه است چنین است:

«....

نایب رئیس ... مادهٔ دوم قرائت می‌شود (به شرح زیر خوانده شد):

مادهٔ دوم - به وزارت دارائی اجازه داده می‌شود مبلغ دومیلیون‌ودویست هزار ریال از محل درآمد عمومی کشور برای هزینهٔ چاپ فرهنگ دهخدا (لغت‌نامهٔ دهخدا) یکسالهٔ ۱۳۳۶ به کارپردازی مجلس بپردازد.

تبصره - به کارپردازی مجلس اجازه داده می‌شود طبق تقاضای کتبی دانشگاه تهران کلیهٔ تشکیلات فرهنگ دهخدا و فیش‌ها و کتابخانهٔ مربوطه اعم از کادر علمی و اداری و متصدیان آن را به ضمیمهٔ بودجهٔ آن به دانشگاه تهران واگذار نماید و دانشگاه هزینهٔ سنوات بعد را در بودجهٔ خود ملحوظ دارد.

نایب رئیس - آقای مهندس جفرودی.

مهندس جفرودی - یک کمی شاید اسباب تعجب باشد که بنده با این تبصره مخالف باشم. یکی از کارهای بسیار خوب مجلس شورای ملی تهیه و نشر همین فرهنگ است (صحیح است) یازده سال در کار تهیهٔ این فرهنگ از طرف مجلس شورای ملی زحمت بجائی کشیده شده است و یک سال است که یک نظم و ترتیب و تسریعی در کار این فرهنگ فراهم شده است که بنده وظیفهٔ خودم میدانم به استحضار آقایان نمایندگان محترم برسانم. از یک سال پیش هر ماه یک جلد لغت‌نامه شامل یک صد صفحه منتشر میشود (صحیح است) یعنی در ظرف یازده سال باید گفت اگر یک‌دهم این کار انجام شده است در ظرف این یک سال الان یک ثلث این کار تمام شده است و مطابق برنامه‌ای که آقایان تهیه کرده‌اند به تجربه نشان داده‌اند که می‌توانند این کار را انجام بدهند و در ظرف ۵ سال دو ثلث دیگر این کار انجام خواهد شد و کار لغتنامه سرانجامی خواهد گرفت، حالا که این کار تنظیم شده می‌خواهند این را منتقل کنند، ملاحظه بفرمائید الان یک عده‌ای بعد از یازده سال ممارست و تجربه یاد گرفته‌اند که این کار به چه ترتیب باید انجام بشود، اینکار یک چاپخانه‌ای هم دارد یک کارگرهائی هم دارد، اینها به این کار از نظر فنی آشنا شده‌اند و عادت کرده‌اند، بنده با اینکه واقعاً خودم دانشگاهی هستم و باید حسن استقبال کنم از نظر فرهنگ مملکت این را به صلاح نمی‌دانم و به همین جهت این عرایض را کردم.

نایب رئیس - آقای دکتر شاهکار موافقید؟ (دکتر شاهکار - بله قربان). بفرمائید.

دکتر شاهکار - البته از طرف آقای مهندس جفرودی غیر از این هم انتظار نبود که با اصل ماده موافقت بفرمایند و این همان مصداق شعر معروف شاعر ملی ما است، این یکی از آن بناهائی است، که از باد و باران نیابد گزند. و یکی از قدمهای بسیار بسیار خوب مجلس شورای ملی است (صحیح است) و من مطمئنم که نظر دوست عزیزم آقای مهندس جفرودی برای تحکیم و حتماً به ثمر رسیدن این مطلب است

(مهندس جفرودی: صددرصد) اگر ما یک مؤسسه‌ای داشته باشیم - که آقا هم از اولیاء آنجا هستند - که واقعاً طرف اعتماد هست، مؤسسهٔ دانشگاه است، من درست متوجه نشدم که اساس مخالفت آقا با انتقال این به دانشگاه چیست ولکن چون اساس مقدس است و یکی از آن چیزهائی است که برای ما خواهد ماند و دانشگاه هم یک دستگاه علمی است، بنده استدعا می‌کنم اگر رفیق عزیزم موافقت بفرمایند این ماده که شاید یکی از بهترین مواد باشد تصویب شود و این قسمت عملی بشود خیلی بجاست، در قسمت‌های دیگر هم عرایضی دارم که بعد عرض می‌کنم.

نایب رئیس - آقای مرآت اسفندیاری مخالفید بفرمائید.

مرآت اسفندیاری - عرض کنم که بنده با اصل این ماده موافقت دارم و نسبت به حرف جناب آقای دکتر شاهکار و همکار محترم هم واقعاً عقیده‌مندم چون ایشان مطابق آن نظر دقیقی که اظهار میدارند بنده یک عقیده‌ای به صحبت‌های ایشان دارم و موافقم ولی متأسفانه در این مورد نظر مخالفی دارم که مختصراً عرض میکنم، عرض کنم این عملی، این کار بزرگی که مجلس شورای ملی تا به امروز به عهده گرفته واقعاً یک خدمت بزرگی به فرهنگ ایران است (صحیح است) اگر به خاطر داشته باشید شاید تا ۱۲ سال پیش اصلاً لغت‌نامه‌ای ما در زبان فارسی نداشتیم و من خوشوقتم که این را مباهات کنم اولین قدمی که در این راه برداشته شد از طرف مرحوم پدر من بود که با یک زحمات زیادی موفق شد این قدم بزرگ را بردارد و این را در بودجهٔ مجلس بگنجاند (یک نفر از نمایندگان - خدا بیامرزدش) انشاالله همهٔ رفتگان را بیامرزد، استدعا دارم که موافقت بفرمائید همانطور که هست تصویب بشود و فقط واگذاری به دانشگاه حذف بشود و این خدمت بزرگ را که مجلس مجهز است برای تکمیل این لغت‌نامه، دلیلی ندارد که این مبلغ ناچیزی که دستگاه مجلس میدهد، این خدمت به اسم دانشگاه تمام بشود (صحیح است).

نایب رئیس - آقای مهران.

احمد مهران - هیأت رئیسهٔ مجلس اصولاً بعد از مطالعات بسیار به یک نتیجه رسید و آن اینکه مؤسساتی که در مجلس شورای ملی وجود دارد و مربوط به مجلس شورای ملی نیستند از آن مؤسسه منتزع بشود، موضوع فرهنگ دهخدا که واقعاً باید در اینجا عرض کنم درود به روان این مرد بزرگ باد (صحیح است) و خدمت بزرگی به زبان فارسی کرده است (عمیدی نوری - واقعهٔ ۲۸ مرداد را هم بفرمائید)[1]. (یک نفر از نمایندگان - ایشان از نظر علمی میفرمایند) بنده فرهنگی هستم آقای عمیدی نوری (عمیدی نوری بنده هم هستم) و ایشان را از نظر علمی تجلیل میکنم، و الا بنده از شما چه پنهان هنوز زیاد سیاسی نشده‌ام، سیاست یاد نگرفته‌ام، عرض کنم اهمیت موضوع مربوط به انتزاع نیست، بنده باید در اینجا مخصوصاً از خدمات آقای دکتر محمّد معین رئیس اداره فرهنگ دهخدا سپاسگزاری کنم (صحیح است) و همکاران محترم ایشان را که با کمال صداقت در این جا کار می‌کنند و صرف وقت می‌کنند بستایم اما انتزاع فرهنگ دهخدا از مجلس شورای ملی و انتقالش به دانشگاه که مرکز علمی و هنری و ادبی مملکت است یعنی کار را به دست کاردان‌تر سپردن. مجلس شورای ملی کتاب چاپ کن نیست (صحیح است) مدتی خوشبختانه این کار را به جریان انداخت و حالا میدهند به دست مؤسسهٔ صلاحیت‌دار، نامه‌ای در بایگانی هیأت رئیسه موجود است که دانشگاه با مشورت آقای نخست‌وزیر تقاضا کرده این داده بشود به دانشگاه و هیأت رئیسه هم تصویب کرده‌اند، بنابراین چون دوسه موضوع نظیر این پیش می‌آید یکی انتقال مطبعه است به وزارت دارائی، یکی هم انتقال روزنامهٔ رسمی به وزارت دادگستری، بنده لازم دیدم این را عرض کنم که وقتی آنها مطرح میشود مطالبی در این جا مکرر نشود، بنده عرض میکنم که مجلس شورای ملی چاپچی نیست، چاپخانه اداره کن نیست، مجلس شورای ملی یک چاپخانه میخواهد کوچک که این صورت مجلس را که صبح دست آقایان

---

۱ - اشاره به یاری و همدلی مرحوم دهخدا با حکومت ملی مرحوم دکتر مصدق است، حکومتی که با کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ سرنگون شد.

میدهند حاضر کند، و الا اوراق بهادار و باندرل و نمی‌دانم هزارجور کار دیگر این جزء تکنیک مجلس شورای ملی نیست، روزنامهٔ رسمی کشور و نشر اعلاناتی که کی انحصار وراثتش چه شد، کی مرد، به مجلس مربوط نیست، چون در آن موارد هم ممکن است این بحث پیش بیاید این است که استدعا میکنم اجازه بفرمائید که حریم مقدس مجلس شورای ملی به مطالب خودش بپردازد و حریم قدس مؤسسات دیگر هم مثل دانشگاه به وظائف علمی و ادبی و هنری خودشان بپردازند و در پایان هم تکرار میکنم که من علی‌اکبر دهخدا را از نظر علمی میشناسم و از نظر سیاست به‌هیچ‌وجه آقای عمیدی نوری نمی‌شناسم (صحیح است).

نایب رئیس - آقای مهدوی.

مهدوی - موافقم.

نایب رئیس - آقای دکتر بینا.

دکتر بینا - عرضی ندارم.

نایب رئیس - مخالفی نیست، پیشنهادها قرائت میشود. (به شرح زیر خوانده شد):

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی

پیشنهاد میکنم تبصرهٔ مادهٔ ۲ لایحه بودجه سال ۱۳۳۶ مجلس شورای ملی به شرح زیر اصلاح شود:

«و دانشگاه آن را زیر نظر دانشکدهٔ ادبیات اداره نموده و هزینهٔ سنوات بعد را در بودجهٔ خود ملحوظ دارد. مهندس جفرودی.

نایب رئیس - آقای مهندس جفرودی.

مهندس جفرودی - در مادهٔ دوم تبصره‌ای دارد بنده فکر کردم اگر رأی مجلس شورای ملی بر این قرار گرفت که این هیأت تهیهٔ فرهنگ مرحوم دهخدا با بودجه‌اش و چاپخانه احیاناً به دانشگاه منتقل شد در دانشگاه به عقیدهٔ بنده یک دانشکده هست که کاملاً صلاحیت دارد که به این کار رسیدگی کند و آن دانشکدهٔ ادبیات است، بنده پیشنهاد کردم که در متن قانون گنجانیده بشود که دانشگاه این مؤسسه را زیر نظر دانشکدهٔ ادبیات اداره خواهد کرد (صحیح است). این است پیشنهاد بنده که در محیط دانشگاه نرود جزء دستگاههای اداری یا دانشکده و جائی که صلاحیت این کار را نداشته باشد.

نایب رئیس - آقای سعید مهدوی مخالفید بفرمائید.

سعید مهدوی - بنده انتظار داشتم که در این مورد این زحمت را خود دانشگاه بکشد و قبول بکند با این پیشنهادی که در بودجه شده است که دانشگاه موافق بوده و تردیدی نیست که این یکی از خدمات مهم فرهنگی است، ولی راجع به پیشنهاد آقای جفرودی تعجب میکنم که یک اداره‌ای با کارمندانش منتقل میشود به دانشگاه، اینجا بحث شد که این کارمندان تجربهٔ کافی دارند، از اینها ممکن است استفاده شود، ما یک دستگاهی مثل دانشگاه در مملکت داریم و این قسمت را به آنجا منتقل می‌کنیم، بنظر بنده خیلی شایسته نیست که تکلیف هم معین کنیم، و تردید هم نیست که منظور ما تأمین خواهد شد و به همین ترتیب هم انجام خواهند داد و برای کار ادبی تصور نمی‌کنم از قسمت مهندسی استفاده کنند، این است که تکلیف معین کردن از طرف مجلس درست نیست، به نظر بنده شایسته‌تر خواهد بود زیر نظر رئیس دانشگاه هر طور که صلاح میدانند ادامه بدهند، ما نظری که داریم این است که فرهنگ دهخدا تکمیل بشود، حالا به‌هرترتیبی که مصلحت میدانند اقدام شود.

نایب رئیس - آقای سلطانمراد بختیار.

سلطانمراد بختیار - بنده قربان خواستم عرض کنم که ما این لغت‌نامه را می‌دهیم به دانشگاه، دانشگاه خودش می‌نشیند و صلاحیت هر دستگاهی را که تشخیص بدهد ضمیمهٔ آن دستگاه میکند. این تکلیف ما نیست که بگوئیم به کدام دستگاه ضمیمه شود.

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به پیشنهاد آقای مهندس جفرودی، آقایانی که موافقند قیام فرمایند (عدهٔ قلیلی قیام کردند) تصویب نشد. پیشنهاد دیگری قرائت میشود. (به شرح زیر قرائت شد):

پیشنهاد میکنم تبصرهٔ مادهٔ دوم حذف گردد. جفرودی.

نایب رئیس - این را باید با تجزیه رأی گرفت، رأی می‌گیریم به مادهٔ دوم اول بدون تبصره بعد با تبصره، ایشان پیشنهاد کرده‌اند که تبصرهٔ دوم حذف

نمونهٔ قرارداد مؤلفان لغت‌نامهٔ دهخدا که بوسیلهٔ مجلس شورای ملی تنظیم گردیده است. قراردادهای پس از واگذاری لغت‌نامه به دانشگاه تهران را مؤسسهٔ لغت‌نامه و دانشکدهٔ ادبیات یا مؤلفان منعقد می‌ساخته‌اند

شماره ۱۵۳۴۴
تاریخ ۱۳۳۰/۴/۱۷
پیوست .....

مجلس شورای ملی ـ کارپردازی
چاپخانهٔ مجلس
سازمان چاپ لغت‌نامه دهخدا
قرارداد

هیئت رئیسه مجلس شورای ملی طبق پیشنهاد جناب آقای دهخدا قرارداد ذیل را با آقای سید هدایت‌الله شهاب فردوس منعقد میفرماید :

ماده اول ـ آقای سید هدایت‌الله شهاب فردوس مکلف است طبق دستور و تحت نظر آقای دهخدا هر روز از اول فروردین ماه ۱۳۳۳ روزی چهار ساعت بکار تنظیم و تدوین فرهنگ دهخدا اشتغال ورزد .

ماده دوم ـ در مقابل این خدمت مبلغ سیصد هزار ریال تصدیقی ریال در آخر هر ماه بعنوان پاداش از محل بودجه طبع فرهنگ پرداخته خواهد شد .

ماده سوم ـ پرداخت این مبلغ در آخر هر ماه منوط بتصدیق کتبی جناب آقای دهخدا مبنی بر انجام وظیفه خواهد بود .

ماده چهارم ـ اعتبار این قرارداد تا پایان اسفند ماه ۱۳۳۳ میباشد .

ماده پنجم ـ این قرارداد در هر موقع ممکن است با پیشنهاد جناب آقای دهخدا و تصویب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی و یا هر موقع که هیئت رئیسه مجلس شورای ملی مقتضی بداند لغو گردد .

محل امضاء قرارداد کنندگان

کارپردازی مجلس شورای ملی

محل امضاء جناب آقای دهخدا

رئیس مجلس شورای ملی

شود، چون مطابق آئین‌نامه به حذف نمی‌شود رأی گرفت بنابراین تجزیه را قائل میشویم، دو قسمت را رأی می‌گیریم حالا قسمت اول قرائت میشود. (به شرح زیر خوانده شد):

مادهٔ دوم - به وزارت دارائی اجازه داده میشود مبلغ دومیلیون‌ودویست هزار ریال از محل درآمد عمومی کشور برای هزینهٔ چاپ فرهنگ دهخدا (لغت‌نامهٔ دهخدا) یکسالهٔ ۱۳۳۶ به کارپردازی مجلس بپردازد.

نایب رئیس - رأی می‌گیریم به این قسمت آقایانی که موافقند قیام فرمایند (اغلب برخاستند) تصویب شد، حالا تبصره قرائت می‌شود. (به شرح زیر خوانده شد):

تبصره - به کارپردازی مجلس اجازه داده می‌شود طبق تقاضای کتبی دانشگاه تهران کلیهٔ تشکیلات فرهنگ دهخدا و فیش‌ها و کتابخانهٔ مربوط اعم از کادر علمی و اداری و متصدیان آن را به ضمیمهٔ بودجهٔ آن به دانشگاه تهران واگذار نماید، و دانشگاه هزینهٔ سنوات بعد را در بودجهٔ خود ملحوظ دارد.

نایب رئیس - حالا رأی می‌گیریم به تبصره، آقایانی که موافقند قیام فرمایند (اغلب قیام کردند) تصویب شد. حالا رأی می‌گیریم به کلیهٔ ماده با تبصره، آقایانی که موافق هستند قیام فرمایند (اغلب برخاستند) تصویب شد....».

***

به دنبال مصوبهٔ فوق لغتنامه با مؤلفان و کتابخانه و دیگر متعلقاتش از عمارت مجلس شورای ملی به عمارت دانشکدهٔ ادبیات واقع در خیابان دانشسرای عالی (محل سابق باغ نگارستان و شمال وزارت فرهنگ و هنر و سازمان برنامهٔ فعلی) منتقل شد و با اساسنامه‌ای و ضوابطی به ادامهٔ کار پرداخت. متن اساسنامه و روش کار سازمان در جزوهٔ مقدمه (صص ۳۰۸-۳۱۰) چاپ شده است.

حدود هجده سال سازمان لغتنامه در اقامتگاه سوم خود مقیم بود تا اینکه از آغاز سال ۱۳۵۴ هـ.ش. به محل فعلی خود (یعنی به عمارت بهبودستان از موقوفات آقای دکتر محمود افشار یزدی) به شرحی که خواهیم گفت منتقل گردید.

در دورهٔ اقامت در عمارت دانشکدهٔ ادبیات تعداد اعضاء سازمان لغتنامه طی سالیان فزونی و کاستی می‌گرفت و در بودجهٔ سالانهٔ آن نیز تغییراتی روی می‌داد، اما سرعت کار و محصول آن کاهش نیافت و قسمت اعظم لغتنامه در این سالها جامهٔ تألیف و طبع پوشید و به دست خواستاران آن رسید، خصوصاً با اتمام نسخه‌های چهارهزارگانهٔ مجلدات اولیه، تجدید طبع کتاب در دوهزار نسخهٔ دیگر به طریق عکسبرداری و افست نیز در این مدت آغاز و دنبال شد، و البته این تجدید طبع مجلدات بعدی تا زمان حاضر نیز ادامه داشته است، بدان نیت که تمامی دورهٔ لغتنامه در شش هزار نسخه چاپ شده باشد.

در آذرماه ۱۳۴۵ مرحوم دکتر معین به دنبال عارضهٔ کسالتی بستری شد و متعاقب یک عمل جراحی بر روی مغز از حرکت و ادراک بازایستاد و نزدیک پنج سال به همان حالت بیمار بماند و معالجات پزشکان در داخل و خارج کشور سودی نبخشید و سرانجام روز سیزدهم تیرماه ۱۳۵۰ هـ.ش. به بنیانگذار لغتنامه پیوست، رحمةالله علیه.

از آغاز بیماری دکتر معین آقای دکتر سیّدجعفر شهیدی، که چندی پس از انتقال لغتنامه به عمارت دانشکدهٔ ادبیات سمت معاونت مؤسسه را یافته بودند، مؤسسه را سرپرستی کردند و این سرپرستی پس از درگذشت شادروان معین نیز ادامه داشت تا اینکه شورای دانشگاه تهران در یکی از جلسات خود به شرحی که نقل می‌شود ایشان را به ریاست مؤسسه منصوب داشت، و این حال تا زمان حاضر که تألیف و طبع لغتنامه پایان گرفته است و مؤسسه در صدد است کارهای نو در زمینهٔ لغتنامه‌های فارسی بکند، باقی است. اینک قسمتی از مذاکرات ششصد و هشتاد و پنجمین جلسهٔ شورای دانشگاه مورخ سه‌شنبه ۲۸ آبان‌ماه ۱۳۴۷ هـ.ش:

«... آقای رئیس دانشگاه ضمن تجلیل از خدمات چندین سالهٔ آقای دکتر شهیدی معاون سازمان لغتنامهٔ دهخدا و اینکه ایشان با بی‌نظری خاص کارهای آقای دکتر معین را کماکان دنبال کرده و حتی جزوات لغتنامه را به نام ایشان منتشر می‌کند، اظهار داشتند دانشگاه باید به وجود این گونه اشخاص

افتخار کند. چندی قبل که از محل کار ایشان بازدید کردم مشاهده شد که با عده‌ای دانشجویان فوق لیسانس به مباحثه و مذاکره مشغولند و حقاً در مقام مقایسهٔ محیط و علاقه به کار وضعی به مراتب بهتر از دانشمندان برجستهٔ خارجی داشتند. در نظر است از وجود ایشان به جای آقای دکتر معین به عنوان رئیس سازمان لغتنامهٔ دهخدا استفاده شود.. (تأیید شوری)....»

اینجا نیز باید اشاره بکنیم که کارشکنیها و تنگچشمیها که در حیات دهخدا وضع لغتنامه را گاه‌گاه از لحاظ مادی یاکاستن از سرعت کار نابسامان می‌ساخت، در دوران اقامت در دانشکدهٔ ادبیات نیز پیش می‌آمد و همکاران دهخدا و معین راکه با یکدلی و علاقه گرم سرانجام‌بخشی به میراث عظیم دهخدا و اجرای تعهدات وجدانی و اخلاقی خود بودند می‌آزرد، و البته متقابلاً تشویقها و ترغیبها و توجهات بسیار نیز از مردم ادب‌دوست میهن‌خواه منصف، با نامه یا زبانی، منظوم یا منثور، به دلگرمی و گرم‌رویشان مایه و مدد می‌رسانید و شرح این هردو رفتار هم در این سرگذشت تفصیلی یافته است که خواهیم آورد، آنچه مهم است اینکه آن خرده‌ها و عیبگیری‌های ناروای بی‌عنایتان و تشویقها و راهنمائیها و نقدهای حقیقت‌دوستان، با همهٔ درشتی و نرمی و قهر و لطف بر ما و لغتنامه گذشت و سپاس خدای راکه از میانهٔ آن غوغا و غلبه این کتاب به پایان انجامید و زینت طبع گرفت و زیر این گنبد دوار خوشتر صدائی عاشقانه شد بانی آن را و دستیاران بانی را و عنایت‌دارانش را، و پیداست رفتارها نیز از نیک و بد در این جزوه با این صدا جاودانه طنین خواهد داشت.

ظریفی می‌گفت دهخدا در لغتنامه نیز چنانکه شیوهٔ نویسندگی اوست - خاصه در روزنامهٔ صور اسرافیل که در هر شماره مقاله‌ای جدی سیاسی در آغاز و مقاله‌ای فکاهی «چرند پرند» در پایان داشت- در آغاز کتاب خوانندگان را توجهی انسانی داده و در پایان آن زیرکانه طنزی بکار برده است. گفتم: چگونه؟ گفت: این کتاب با «آ» شروع شده است، لفظی که متضمن توجه و تنبیه است و به «یِ یِ یِ یِ» پایان گرفته است، صوتی که انعکاسی است از دلسوزه دادن حاسدان و ریشخند کردن بدخواهان و ادب‌آموزی به خرده‌گیران، پس لغتنامه هم مانند روزنامهٔ صور اسرافیل توجهی انسانی در آغاز و طنزی لطیف در پایان دارد.

***

هزینهٔ کتاب و درآمد آن

از هزینهٔ چاپ این کتاب در طول طبع سی‌وشش سالهٔ آن نیز بحثی بکنیم، تا بسیاری مسائل مبهم و پاره‌ای خرده‌گیریها و تصورات ناشی از ناآگاهی یا غرض را جوابگوئی کرده باشیم و به درآمد نیز اشارتی بکنیم:

از آغاز کار، مجلس شورای ملی در دورهٔ سیزده سالهٔ مباشرت و دخالت خود در طبع لغتنامه، همه‌ساله رقم اعتبار مصوب چاپ لغتنامه را با دیگر اعتبارات مربوط به خود از وزارت دارائی می‌گرفت و به مصرف می‌رسانید، و مازاد آن را به عنوان صرفه‌جوئی در خرج به خزانه بازمی‌گردانید، و متقابلاً هر مبلغ که از فروش مجلدات چاپ شده به دست می‌آورد مستقیماً به حساب خزانه‌داری کل وسیلهٔ بانک ملی واریز می‌کرد.

یکی از نامه‌های ادارهٔ کل بودجه خطاب به کارپردازی مجلس شورای ملی که متضمن تقاضای تعیین مدت و مبلغ لازم برای اتمام کار لغتنامه و تفکیک مبالغ و ارقام دریافتی و مصرفی و صرفه‌جوئی شده است و پاسخ کارپردازی مجلس را با ضمائم آن بدین‌گونه می‌خوانیم:

وزارت دارائی - ادارهٔ کل بودجه

پاسخ نامهٔ شمارهٔ ۱۱۹۹۱ - ۱۳۳۱/۵/۱۸

اشعار می‌دارد:

۱ - صورت هزینه و درآمد فرهنگ دهخدا از حیث هزینه تا پایان سال ۱۳۲۹ و از حیث درآمد تا پایان سال ۱۳۳۰ در دو برگ به پیوست ارسال شد. هزینهٔ سال ۱۳۳۰ بعداً به اطلاع خواهد رسید.

۲ - راجع به کار طبع فرهنگ که تا چه وقت خاتمه پیدا خواهد کرد و چه مبلغ دیگر مورد احتیاج خواهد بود جواب این قسمت با جناب استاد

سلخ هزار ۱۳۲۴

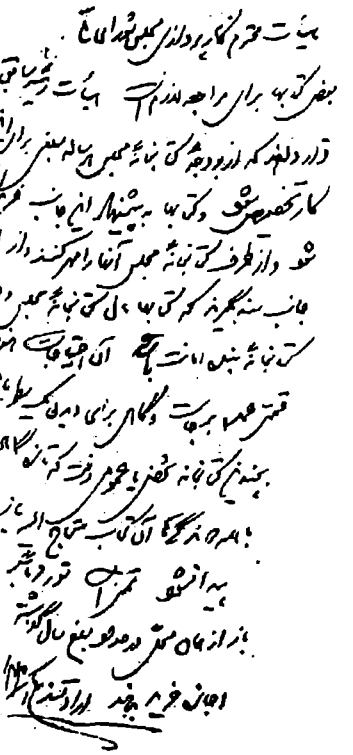

معظم آقای علی‌اکبر دهخداست، به معزی‌الیه مراجعه خواهند فرمود.

کارپردازی مجلس شورای ملی.

و اما ضمائم نامهٔ فوق:

ضمیمهٔ اول نامه، صورت اعتبار و هزینهٔ چاپ فرهنگ دهخدا را از سال ۱۳۲۴ تا پایان ۱۳۲۹ نشان می‌دهد که ما آن را با اعتبار و هزینهٔ سالهای بعد به دنبال همین بحث خواهیم آورد، اینجا فقط اشاره می‌کنیم که،

جمع اعتبار مصوب شش‌سالهٔ ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹
-/۹۱۵۰۰۰۰ ریال

و جمع دریافتی شش سالهٔ فوق از خزانه‌داری کل
-/۶۶۵۵۰۰۰ ریال

و جمع هزینهٔ انجام شدهٔ شش‌سالهٔ فوق وسیلهٔ مجلس شورای ملی از هر جهت ۶۱۱۴۲۳۹/۲۰ ریال بوده است.

ضمیمهٔ دوم نامه، صورت فروش لغتنامه و درآمد حاصل از آن را از سال ۱۳۲۴ تا پایان سال ۱۳۳۰ نشان می‌دهد که توسط بانک ملی ایران به حساب خزانه‌داری کل تحویل گردیده است بدین شرح:

سه ماههٔ آخر سال ۱۳۲۴ (چون هنوز چاپ کتاب به حد تجلید و صحافی نرسیده بوده فروش نداشته است).

سال ۱۳۲۵ چون هنوز چاپ کتاب به حد تجلید و صحافی نرسیده بود فروش نداشته است).

سال ۱۳۲۶	-/۱۵۸۹۲۲ ریال
سال ۱۳۲۷	-/۷۴۳۱۴ ریال
سال ۱۳۲۸	-/۸۷۰۲۰ ریال
سال ۱۳۲۹	-/۱۰۷۸۸۳ ریال
سال ۱۳۳۰	-/۷۶۵۱۹ ریال

جمع فروش -/۵۰۴۶۵۸ ریال

می‌دانیم که لغتنامه حق‌التألیف نداشته است و در قیمت‌گذاری آن هم مرحوم دهخدا مستقیماً دخالت و مراقبت می‌کرده، تا به ارزانترین مبلغ از چاپ برآید، و طبیعی است که رقم حاصل از فروش آن از کتابهای مشابهی که ناشران و کتابفروشان عرضه می‌کرده‌اند کمتر می‌بوده است، و نیز می‌دانیم که تا سال مذکور منحصراً حدود دوهزاروپانصد صفحه از مجموع بیست‌وشش هزار و پانصدوهفتادوپنج صفحهٔ لغتنامه طبع و به بازار عرضه شده بود و باز توجه داریم که اصولاً اقبال خریداران به کتابهای نیمه‌تمام کم است، و نیز متوجه هستیم که تصدی فروش با مجلس شورای ملی بوده و حکم کاری فرعی و جنبی برای آن دستگاه داشته است، نه با متصدی حرفه‌ای، با همهٔ این احوال نیم نگاهی به رقم فروش پنج‌ساله درجهٔ علاقهٔ مردم را در آن زمان به همان کتاب نیمه‌تمام و بنیانگذار آن به خوبی نشان می‌دهد، در حالی که مطالب بعد که خواهیم آورد نشان خواهد داد که لغتنامهٔ دهخدا نه تنها سود معنوی برای مردم ایران داشته بلکه فایدهٔ مالی نیز از آن برمی‌آمده است، و شما در سطور آینده ارقام آن سود را خواهید دید، اینجا پیش از ذکر ارقام هزینه و اعتبار سی‌وشش‌ساله جا دارد یکی دو نامهٔ مرحوم دهخدا را در خصوص بهای کتاب و صرفه‌جویی در هزینه و ریخت و پاش آن نقل کنیم.

از آن جمله است نامهٔ صفحهٔ قبل درخصوص خرید کتاب، با این توضیح که مرحوم دهخدا خود کتابخانهٔ قابل توجهی داشت، که از نظر احتوا بر کتب لغت کم‌مانند ولی از لحاظ تعداد محدود بود، لذا به هنگام تألیف و طبع و بخصوص در تنظیم مطالب مربوط به اعلام تاریخی به کتابهایی نیاز می‌افتاد، هزینهٔ خرید کتاب را مجلس می‌توانست از محل بودجهٔ خود لغتنامه تأمین کند، اما دهخدا به عنوان صرفه‌جوئی چاره‌ای اندیشیده بود و آن اینکه چون مجلس شورای ملی همه ساله برای کتابخانهٔ خود کتاب می‌خرید، با هیئت رئیسهٔ مجلس قرار گذارده بود که کتابهای مورد نیاز لغتنامه را کتابخانهٔ مجلس بخرد و به تملک خود درآورد و مهر و ثبت کند، آنگاه به امانت نزد مرحوم دهخدا بفرستد و پس از رفع نیاز ایشان مسترد دارد.

و نیز مقرر بوده است که دویست نسخه از هر مجلد لغتنامه که چاپ می‌شود در اختیار مرحوم دهخدا قرار گیرد تا به دانشمندان و فضلای داخل و خارج کشور از طرف ایشان هدیه شود. در این خصوص هم نامه‌ای از آن مرحوم داریم که نشان می‌دهد برخی سالها از گرفتن آن خودداری کرده و نیز خواسته است که اگر آن نسخه‌ها را جلد می‌کنند جلد معمولی یا ارزان‌قیمت بکنند تا هزینه برندارد و یا اصولاً جلد نکنند و با همان جلد شمیز در اختیار قرار دهند اینک نامهٔ دهخدا در این باره:

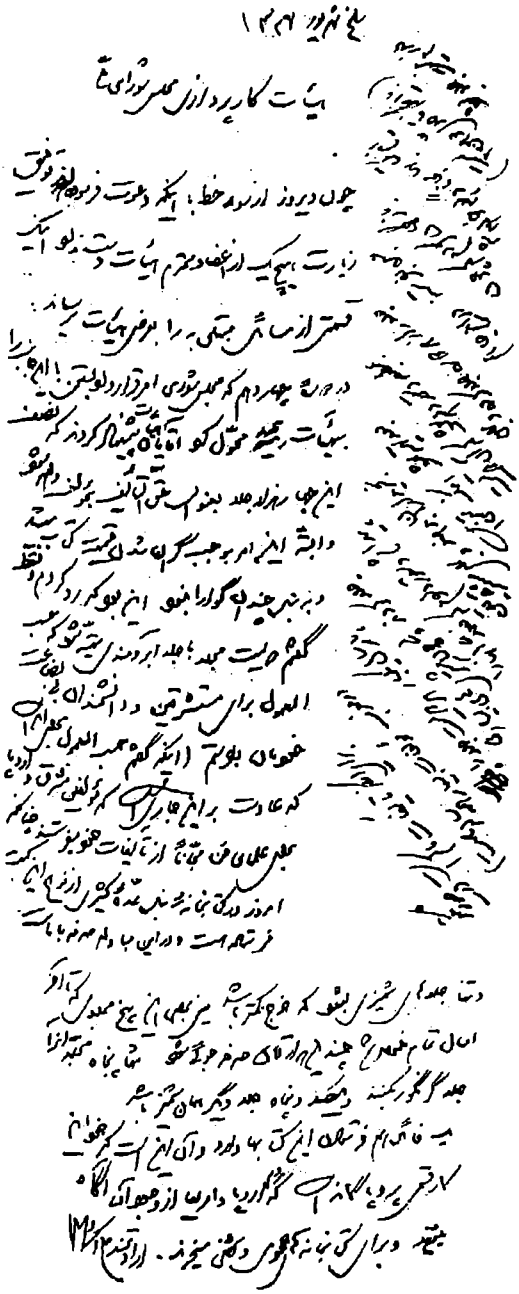

از جمع رقم هزینهٔ هرسال به‌طور متوسط حدود یک سوم آن حق‌التألیف و حق‌الزحمهٔ همکاران و دستیاران و اعضاء لغتنامه و دو سوم آن بهای کاغذ و اجرت چاپ و کلیشه‌سازی و هزینهٔ تجدید طبع مجلدات به اتمام رسیده (بهای فیلم و زینک و کاغذ و اجرت چاپ) و نیز خرید برخی لوازم ضروری از قبیل قفسهٔ نگهداری کتاب و میز و صندلی و قفسه‌های فیش و مختصری هزینهٔ آبدارخانه و سوخت و روشنایی و تلفن بوده است.

سالیان دراز رقم حق‌التألیف و حق‌الزحمهٔ افراد از شش هزار ریال نمی‌گذشته و کمترین مبلغ یک هزار ریال بوده است و برحسب کم و زیاده شدن تعداد اعضاء ماهانه میان پنجاه واند تا شصت واند هزار ریال پرداخته می‌شده است و برحسب تصمیم مرحوم دهخدا قرار بوده است هر سه سال یک بار بر دریافتی ماهانهٔ همکاران مبلغی افزوده شود، اما بسیار افتاده بود که این افزایشها مشمول صرفه‌جوئی شده بود و نمونهٔ آن را در لیست ضمیمه مشاهده می‌فرمائید، که در مجلس امکان پرداخت آن در سال ۱۳۳۴ (نسبت به سال قبل) فراهم نیامده است:

ذکر ارقام هزینهٔ ماهانهٔ دستیاران و همکاران دهخدا در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴ (سالهای اقامت در منزل مرحوم دهخدا) و نیز ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ (دو سال اقامت در عمارت مجلس) و نیز در سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ (که در دسترس نگارنده است) خالی از فایده نیست:

سال	تعداد	ماهانه	سالانه
۱۳۲۴ (سه‌ماهه)	هیئت پنج نفری - (هزینهٔ حق‌التألیف نداشته است)		
۱۳۲۵	۱۸نفر	-/۴۰۵۰۰ ریال	-/۴۸۶۰۰۰ ریال
۱۳۲۶	۲۱ «	-/۵۵۲۵۰ ریال	-/۶۶۳۰۰۰ ریال
۱۳۲۷	۲۳ «	-/۶۱۰۰۰ ریال	-/۷۳۲۰۰۰ ریال
۱۳۲۸	۲۳ «	-/۶۲۵۰۰ ریال	-/۷۵۰۰۰۰ ریال
۱۳۲۹	۲۲ «	-/۵۶۷۵۰ ریال	-/۶۸۱۰۰۰ ریال
۱۳۳۰	۳۵ «	-/۵۹۲۰۰ ریال	-/۷۱۰۴۰۰ ریال
۱۳۳۱	۲۴ «	-/۵۶۹۵۰ ریال	-/۶۸۳۴۰۰ ریال
۱۳۳۲	۲۳ «	-/۵۴۷۰۰ ریال	-/۶۵۶۴۰۰ ریال
۱۳۳۳	۲۰ «	-/۵۷۰۰۰ ریال	-/۵۸۴۰۰۰ ریال
۱۳۳۴	۱۹ «	-/۵۶۵۰۰ ریال	-/۶۷۸۰۰۰ ریال
۱۳۳۵	۲۳ «	-/۸۳۰۰۰ ریال	-/۹۹۶۰۰۰ ریال
۱۳۳۶	۲۴ «	-/۱۰۱۲۵۰ ریال	-/۱۲۱۵۰۰۰ ریال

جمع‌کل حق‌التألیف و حق‌الزحمه سیزده‌ساله -/۸۸۳۵۲۰۰ ریال

ریز ارقام پرداختی سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۴ را نگارنده در اختیار ندارد، اما صورت کارکرد سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ که براساس آن حق‌التألیف پرداخته شده است به شرح زیر است:

سال ۱۳۴۵	-	-	-/۲۲۰۰۲۹۶ ریال
سال ۱۳۴۶	-	-	-/۲۲۸۳۳۲۳ ریال
سال ۱۳۴۷	-	-	-/۲۳۴۹۰۹۳ ریال
سال ۱۳۴۸	-	-	-/۲۳۴۴۵۱۶ ریال
سال ۱۳۴۹	-	-	-/۲۰۲۶۲۸۸ ریال

لازم به توضیح است که اولاً سبب افزایش ارقام حق‌التألیف و حق‌الزحمه در سالهای اخیر افزوده شدن تعداد مؤلفان و بالا رفتن میزان کار ماهانهٔ آنان بوده است و حال در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۹ نیز چنین بوده است. ثانیاً مؤسسه از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۰ برای حق‌التألیف با توجه به میزان کار مؤلفان ضوابطی دقیق مقرر کرد و از سال اخیر به‌بعد نیز این ضابطه را تابع مقررات تصویب‌نامهٔ شماره ۳۸۷۴۰ مورخ ۱۳۵۰/۹/۱۶ هیأت وزیران دائر به نحوهٔ احتساب حق‌التألیف ساخت.

اینجا سودمند می‌داند که ارقام کل هزینهٔ لغتنامه را در هر سال از محل بودجهٔ مصوب، یا از محل کمکهای مؤسسات، و یا برداشت از فروش (در سالهای مجاز) ذکر کند، تا جمع کل هزینهٔ کتاب از جمیع جهات معلوم گردد، اما پیش از نقل آن ارقام یادآوری می‌کند که در بودجهٔ مصوب سازمان لغتنامه هر سال مانند بسیاری مؤسسات و دستگاههای دولتی رقمی منظور می‌گردیده، اما باز مانند همان مؤسسات و دستگاهها، کل بودجهٔ اسمی غالباً مصرف نمی‌شده است، بلکه مبلغی از آن اعتبار پادار شده باقی می‌مانده، و به عنوان صرفه‌جوئی به خزانه برگشت می‌گردیده است، چنانکه در مورد سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹ در متن نامهٔ وزارت دارائی که نقل کردیم این نکته را دیدید، و لذا اینجا ارقام سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹ که نقل می‌شود ارقام هزینهٔ قطعی و مصرف شده است اما در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۹ این ارقام بر اساس اعتبار اسمی است (یعنی ممکن است مبالغی از آن در هر سال هزینه و مصرف نشده باشد) و باز در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۹ ارقام هزینه قطعیت مصرف دارد.

اینک ارقام هزینهٔ لغتنامه در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۵۹ یعنی از آغاز طبع تا پایان آن:

سال	۱۳۲۴	(برحسب هزینهٔ قطعی)	-/۲۵۰۰۰۰ ریال
«	۱۳۲۵	(« «)	-/۱۳۰۵۰۰۰ «
«	۱۳۲۶	(« «)	-/۱۳۱۹۷۸۲/۲۰ «
«	۱۳۲۷	(« «)	-/۹۷۹۶۹۲/۷۵ «
«	۱۳۲۸	(« «)	-/۱۱۰۰۰۰۰ «
«	۱۳۲۹	(« «)	-/۱۱۵۹۸۴۴/۲۵ «
«	۱۳۳۰	(برحسب رقم دریافتی)	-/۱۳۹۹۹۸۰ «
«	۱۳۳۱	(برحسب اعتبار)	-/۲۰۰۰۰۰۰ «
«	۱۳۳۲	(« «)	-/۲۰۰۰۰۰۰ «
«	۱۳۳۳	(« «)	-/۲۰۰۰۰۰۰ «
«	۱۳۳۴	(« «)	-/۲۰۰۰۰۰۰ «
«	۱۳۳۵	(« «)	-/۲۲۰۰۰۰۰ «
«	۱۳۳۶	(« «)	-/۲۲۰۰۰۰۰ «

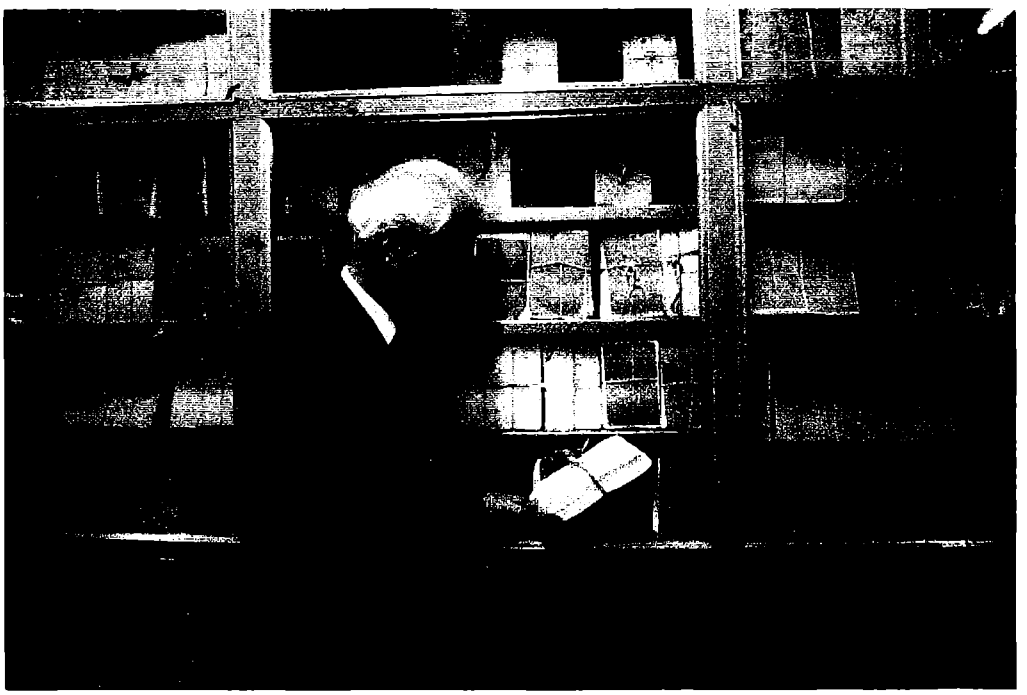

قفسه‌های یادداشتهای لغتنامه‌های فارسی

سال ۱۳۲۴	(برحسب هزینهٔ قطعی)		-/۲۵۰۰۰۰ریال	»	۱۳۵۴	(»	-/۷۵۷۳۱۲۰ »
» ۱۳۳۷	(»	»)	-/۲۲۰۰۰۰۰ »	»	۱۳۵۵	(»	-/۹۶۸۷۵۷۰ »
» ۱۳۳۸	(»	»)	-/۲۲۰۰۰۰۰ »	»	۱۳۵۶	(»	-/۱۳۸۳۵۲۰۰ »
» ۱۳۳۹	(»	»)	-/۲۰۰۰۰۰۰ »	»	۱۳۵۷	(»	-/۱۵۱۵۲۱۲۰ »
» ۱۳۴۰	(»	»)	-/۲۰۰۰۰۰۰ »	»	۱۳۵۸	(»	-/۱۴۸۳۰۴۴۰ »
» ۱۳۴۱	(»	»)	-/۲۲۰۰۰۰۰ »	»	۱۳۵۹	(»	-/۱۳۸۶۹۳۴۸ »
» ۱۳۴۲	(»	»)	-/۲۰۰۰۰۰۰ »				
» ۱۳۴۳	(»	»)	-/۲۰۰۰۰۰۰ »				
» ۱۳۴۴	(»	»)	-/۴۲۷۸۰۰۰ »				
» ۱۳۴۵	(»	»)	-/۴۰۰۰۰۰۰ »				
» ۱۳۴۶	(»	»)	-/۴۰۰۰۰۰۰ »				
» ۱۳۴۷	(»	»)	-/۴۰۰۰۰۰۰ »				
» ۱۳۴۸	(»	»)	-/۴۰۰۰۰۰۰ »				
» ۱۳۴۹	(»	»)	-/۴۰۰۰۰۰۰ »				
» ۱۳۵۰	(»	»)	-/۴۰۰۰۰۰۰ »				
» ۱۳۵	(برحسب هزینهٔ قطعی)		-/۲۹۰۶۵۹۰ »				
» ۱۳۵۲	(»	»)	-/۳۱۱۹۵۲۰ »				
» ۱۳۵۳	(»	»)	-/۴۳۶۷۶۷۰ »				

۱)جمع کل هزینه از محل بودجه مصوب برای لغتنامه ۱۴۸۱۳۳۸۷۷/۲۰ ریال

۲)اضافه می‌شود کمک سازمان برنامه در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ -/۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال

۳)اضافه می‌شود کمک نفت در سالهای ۴۰ و ۴۲ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ و ۵۰ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۶ جمعاً -/۵۱۰۰۰۰۰ ریال

۴)اضافه می‌شود برداشتی از درآمد اختصاصی یعنی از فروش لغتنامه در سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۸ جمعاً -/۲۳۵۸۲۰۶۳ ریال

جمع کل هزینه ۱۸۶۸۱۵۹۴۰/۲۰ ریال

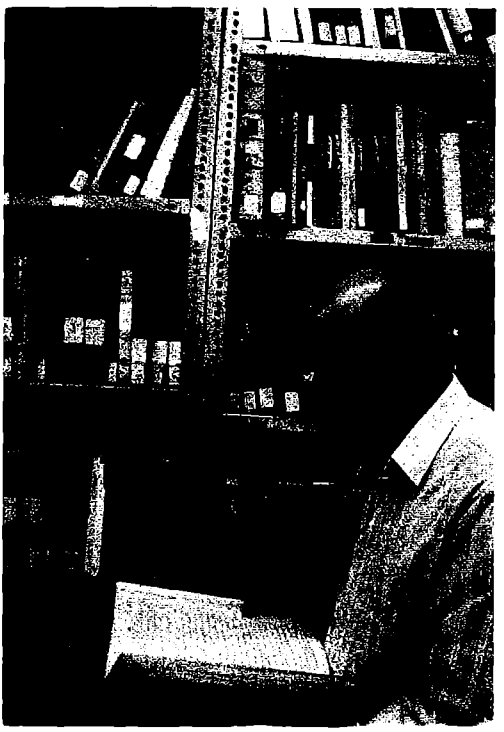

کتابخانهٔ لغت‌نامه (قفسهٔ کتب خطی)

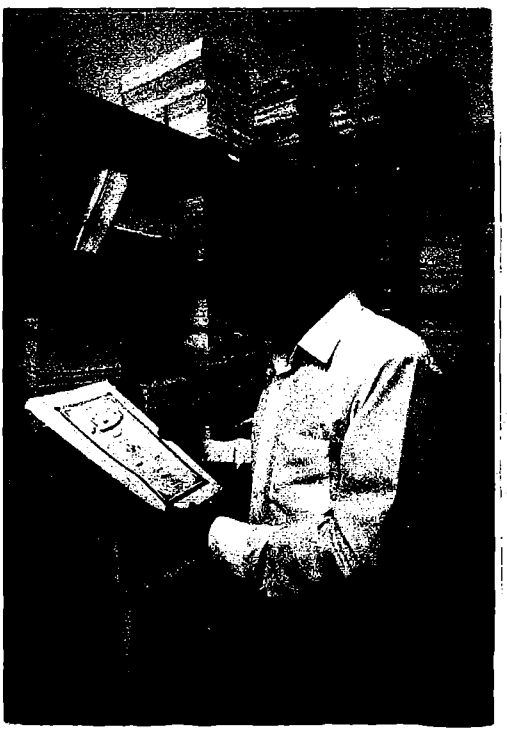

فروشگاه لغت‌نامه

پس کل هزینه از لحاظ حق‌التألیف و حق‌الزحمه و بهای کاغذ و اجرت چاپ و کلیشه‌سازی و هزینهٔ تجدید طبع مجلدات (تهیهٔ فیلم و زینک و کاغذ و اجرت چاپ آنها) و نیز خرید قفسه و اثاثه و لوازم و همچنین تعمیرات اساسی که در ساختمان فعلی مؤسسه صورت گرفته است و نیز خرید کتاب - از سال ۱۳۳۷ به‌بعد که دیگر کتاب وسیلهٔ کتابخانه مجلس خریداری نمی‌شد - و تهیهٔ فیشیه و صندوق برای کتابها و فیشها و قفسه‌بندی انبار و فروشگاه و مخزن فیشها، و خرید میز و صندلی و مرکز تلفن و کولر، و به‌خصوص پرداخت حدود پنج میلیون ریال بابت حق‌الزحمهٔ فیش‌نویسانی که برای «لغتنامه‌های فارسی» بعدی مؤسسه (نه لغتنامهٔ دهخدا) استخراج لغت و تهیهٔ فیش کرده‌اند، و برخی هزینه‌های متفرقه چون سوخت و روشنایی و حق‌المکالمهٔ تلفن و برف‌رو[illegible]ه باغبانی و غیره، کلاً بالغ بر ۱۸۶۸۱۵۹۴۰/۲۰ ریال شده است که بیش از ده‌میلیون ریال آن بابت حق‌الزحمهٔ فیش‌نویسی و تعمیرات و کتابها و اثاثه است، که موجود و مورد استفاده برای کارهای بعدی است، و باید موضوع گردد و بقیه راکه حدود ۱۷۶۰۰۰۰۰۰/- ریال خواهد شد، باید هزینهٔ قطعی شش هزار دوره لغتنامه به حساب آورد، و بدین لحاظ هزینهٔ تمام‌شدهٔ هر دورهٔ لغتنامه حدود ۲۸۰۰۰/- ریال خواهد بود. اما درآمد لغتنامه با توجه به نوسان بهای هر دوره که به‌سبب ترقی اجرت چاپ و بهای کاغذ میان ۵۰۰۰۰/ تا ۶۰۰۰۰/ ریال بها دارد به شرح زیر است:

۱) رقم فروش مجلدات لغتنامه در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹ که قبلا نقل کردیم: ۵۰۴۶۵۸/- ریال.

۲) موجودی انبار لغتنامه در پایان آبان ماه ۱۳۵۹: ۵۲۷۹۷۹۲۰/- ریال.

۳) فروش لغتنامه در سالهای ۳۰ تا ۴۹ (نگارنده

در اختیار ندارد): (؟)

۴) فروش در سالهای ۱۳۴۹ تا آخر آذرماه ۱۳۵۹: ۴۹۶۱۵۲۱۵/- ریال.

۵) موجودی فروشگاه لغتنامه تا پایان آذرماه معادل: ۲۰۰۰۰۰۰/- ریال.

۶) موجودی در چاپخانه که هنوز تحویل نشده است: ۷۲۰۰۰۰۰۰/- ریال.

جمع مبالغ فروش که در اختیار نگارنده است با بهای مجلدات موجود: ۱۱۲/۱۱۷/۷۹۳/- ریال.

لغتنامه به موجب تصویب کمیتهٔ لغتنامه دانشگاه تهران مجاز است که به خریداران عادی ۲۰٪ و به کارمندان دولت و دانشجویان ۳۰٪ و به استادان دانشگاه ۴۰٪ و به کتابفروشان ۳۵٪ تخفیف دهد و نیز به برخی مراکز فرهنگی و مقامات علمی در داخل و خارج کشور دوره‌هایی اهداء کند، علیهذا خوانندگان عزیز توجه خواهند فرمود که رقم فروش و موجودی مذکور در فوق و نیز ارقام فروش سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۹ (که در دست نیست) با احتساب تخفیفها نه تنها هزینهٔ انجام شدهٔ کتاب را جبران کرده است، بلکه به حساب دقیق لغتنامه گذشته از سودهای معنوی سود مادی نیز در برداشته و وجوهی را از همان آغاز تألیف و طبع مستقیماً از خریدار گرفته و به‌وسیلهٔ بانک ملی ایران به حساب خزانهٔ کشور ریخته است و می‌ریزد، و قطعی است که کارهای بعدی مؤسسه نیز در تألیف و طبع لغتنامه‌های فارسی (کلان و میانه و خرد) که مواد آن را تهیه دیده و وسایل و ابزار کار را هم آماده دارد، سود مادی بیشتر در برخواهد داشت و سود معنوی بر سری.

***

سخن را در این بخش به نیت پاک‌مردی می‌کشانیم و پایان می‌دهیم که کار خیر او با لغتنامه ارتباط مستقیم دارد، و آن چنانکه قبلاً اشاره کردیم ممکن ساختن استفاده از محل فعلی مؤسسه است، یعنی عمارت بهبودستان و باغ آن، واقع در ایستگاه پسیان خیابان دکتر مصدق[1] شمیران، موقوفهٔ آقای دکتر محمود افشاریزدی، که با عماراتی و باغی مشجر و وسیع طبق شروط و ضوابط خاص وقف دانشگاه تهران گردیده است، و دانشگاه تهران آن را در اختیار مؤسسهٔ لغتنامه نهاده، و جای آن دارد که از این عمل انسانی و نیت پاک واقف و همت بلند ایشان اینجا یاد و قدردانی شود.

بر پیشانی نمای این مؤسسه این سطور را بر کاشی رنگینی نوشته می‌خوانید:

«ساختمان و باغ بهبودستان از بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاریزدی اهدائی به دانشگاه تهران».

و بر قطعه سنگ مرمری که در داخل عمارت بر دیوار سرسرا نصب است عبارت زیر را مشاهده می‌کنید:

«این ساختمان که رقبه‌ای است از موقوفات جناب آقای دکتر محمود افشار و طبق مواقفنامه‌ای به دانشگاه تهران سپرده شده است برای تحقق نیتهای واقف از طرف دانشگاه به مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا اختصاص داده شد. بهمن‌ماه ۱۳۵۳».

***

همکاران و دستیاران دهخدا و اعضاء لغتنامه:

چنانکه سابقاً به مناسبتی چند اشاره کرده‌ایم، پیش از آغاز طبع لغت‌نامه به وسیلهٔ وزارت فرهنگ و نیز قبل از تصویب قانون چاپ این کتاب به‌وسیلهٔ مجلس شورای ملی، گروهی با مرحوم دهخدا طی سالیان در تهیهٔ مواد و استخراج لغات و شواهد و تنظیم و الفبائی کردن یادداشتها به تناوب علی‌قدر مراتبهم به کار پرداخته‌اند، و از آن پس نیز تا این زمان که بحمدالله این کار عظیم به پایان آمده است، گروهی دیگر مستمراً یا منقطعاً به تهیهٔ مواد و تنظیم آنها و نیز تدوین و تألیف مواد گرد آمده و طبع و تصحیح فرمهای مطبعی قیام و اقدام داشته‌اند.

هر یک از همکاران و دستیاران به فراخور حال و اطلاع در این راه دراز که بیش از شصت سال زمان گرفته است گامها برداشته و کششها و کوششهائی داشته‌اند که شاید در اثناء کار همسان و یکدست نمی‌بوده است، اما امروز که این کار سترگ به پایان رسیده است، جا دارد که مساعی آنان از هر دست که بوده است، به یک گونه، و اجر همگان به یک اندازه در حساب آید و مشکور افتد، و از خوانندگان گرامی

۱ـ خیابان ولیعصر فعلی.

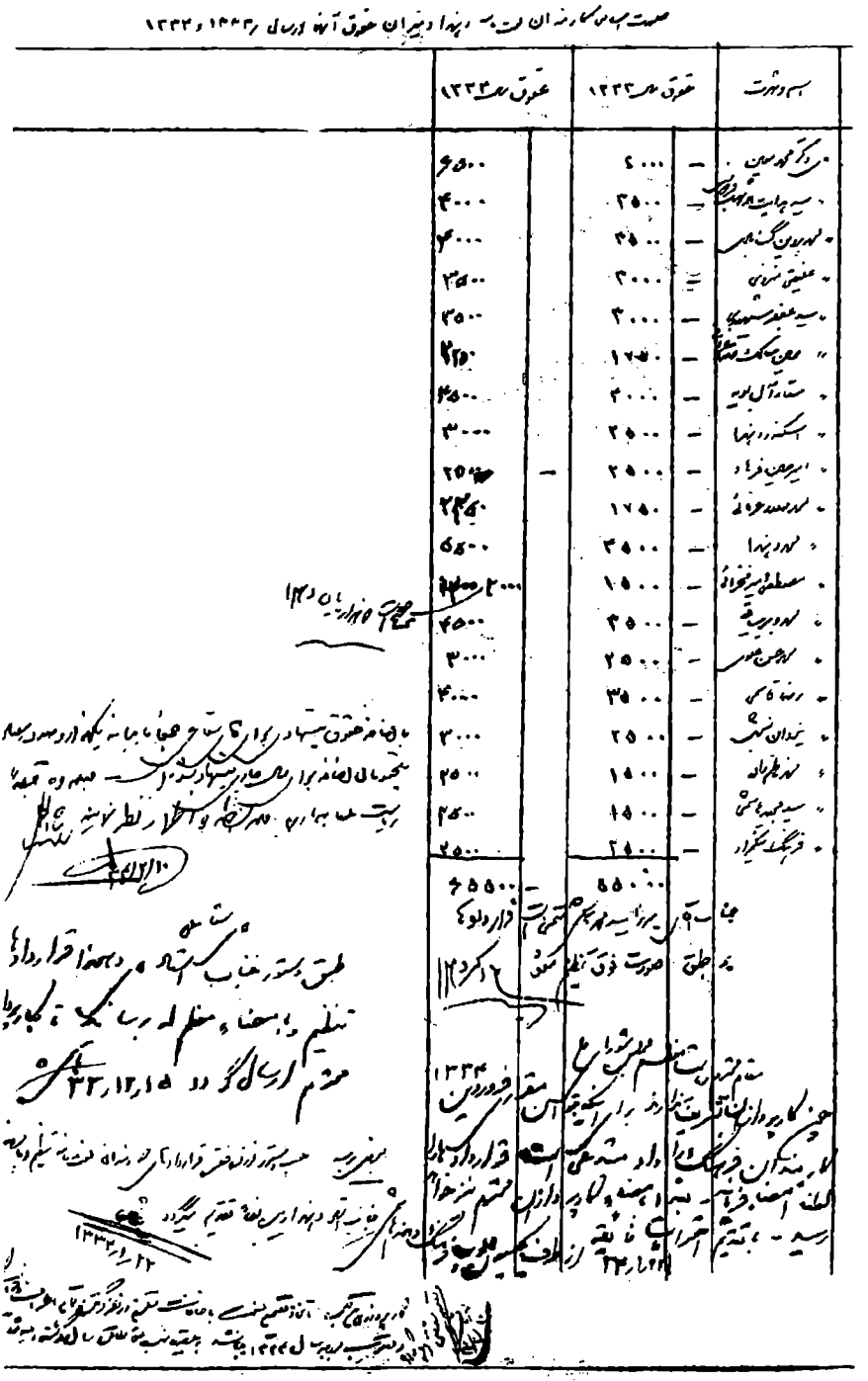

بر لغزشهای احتمالی این جمع که در پهنهٔ بیست و شش هزار و پانصد و هفتاد و پنج[1] صفحه‌ای کتاب از آن گزیری و گریزی نبوده است، عذر تقصیر خواسته آید، و از ایزد منان برای درگذشتگان این طایفه طلب رحمت بی‌کران کند و بازماندگان را دعای توفیق خدمت بدرقهٔ راه سازد.

در جزوهٔ مقدمهٔ سابق نام عده‌ای از این افراد آمده است با درجات تحصیلی و عناوین شغلی، اینجا شایسته‌تر آن دیدکه بی‌ذکر هیچ عنوان و لقب و درج، اسامیشان را بر ترتیب الفبائی نام خانوادگی ثبت کند

۱ - ارقام مربوط به چاپ پیشین است.

تا تنها علاقه و میزان خدمت مایهٔ امتیاز باشد نه درجات و مناصب. و نیز شاید دقیقتر آن می‌بود که سهم هر کس در هر قسمت جزء به جزء با ذکر صفحات معلوم می‌گردید، اما هماهنگی و همدلی که یاران و همکاران دهخدا در همه جا به عنوان «خانوادهٔ دهخدا» نشان داده‌اند از این تفکیک کار به جزئیات جلوگیر آمد. ذکر طول مدت همکاری در جدول آتی از یک سو و نیز مندرجات داخل ورق اول (پشت جلد) جزوه‌های لغت‌نامه -که مقدار کار هرکس را با جزئیات در خود ثبت دارد -کنجکاوی خواستاران را جوابگو خواهد بود.

اینک نام همکاران و دستیاران دهخدا و اعضاء لغتنامه از آغاز تا امروز:

۱ - آل‌ابراهیم (باقر) استخراج لغات (سال ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ هـ.ش.).

۲ - آل‌ابراهیم (کاظم) استخراج لغات (سال ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱).

۳ - آل‌بویه (دکتر ستار) استخراج لغات (سال ۱۳۲۵ - ۱۳۵۹).

۴ - آیت‌اللهزادهٔ شیرازی (دکتر سیّدمرتضی) تنظیم و تدوین قسمتی از حروف «ب»، «د»، «ش»، «گ»، «م» (سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷).

۵ - ابراهیمی (مرحوم پروفسور محسن) استخراج مواد و ترجمه (از آغاز لغت‌نامه تا ۱۳۳۶).[1]

۶ - ابوعلیزادهٔ بهبهانی (رسول) کارشناس کتب و مسئول کتابخانه (۱۳۴۹ تا ۱۳۵۹).

۷ - اتابیگی (پرویز) استخراج لغات و تصحیح مطالب (۱۳۵۸ تا ۱۳۵۹).

۸ - احمدی گیوی (دکتر حسن) تنظیم و تدوین بخشی از حروف «د»، «ر»، «ش»، «ف»، «م»، «ی» (سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۹).

۹ - استعلامی (دکتر محمّد) تنظیم و تدوین بخشی از حروف «د»، «ف»، «ک»، «ه» (سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۶).

۱۰ - اعظم زنگنه (دکتر عبدالحمید) ترجمهٔ قسمتی از اعلام لاروس کوچک و عضویت هیأت پنج‌نفری (۱۳۲۶).

۱۱ - اعظم زنگنه (دکتر مسعود) استخراج لغات (۱۳۲۷).

۱۲ - افشار شیرازی (دکتر احمد) تدوین و تألیف بخش اول حرف «ح» (تا ص ۸۰) و بخشی از حرف «الف» (سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹).

۱۳ - امیرتاش (عبدالرضا) کمک حسابدار و مصحح (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹).

۱۴ - انجوی شیرازی (ابوالقاسم) استخراج لغات (۱۳۳۶ و ۱۳۳۷).

۱۵ - انوار (سیدعبدالله) تدوین و تألیف تمام حرف «خ» و بخشی از حرف «ک» (کش -کغاله) (سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۱).

۱۶ - انوری (دکتر حسن) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «الف» و قسمتی از «ب» و بخشی از «ر» و قسمتی از «ک» و قسمتی از «م» و بخشی از «ی» (از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷).

۱۷ - باستانی پاریزی (دکتر محمّدابراهیم) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «ب» (باد - بختیار) (سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۸).

۱۸ - بوستان (حسن) مصحح مطالب (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴).

۱۹ - بهشتی‌پور (سینا) تنظیم فیشهای لغت‌نامه (سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶).

۲۰ - بهشتی‌پور (مهدی) تنظیم فیشهای لغت‌نامه و تصحیح مطالب (سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۲).

۲۱ - بهمنیار (مرحوم احمد) استخراج لغات از تفسیر ابوالفتوح و مشارکت در تدوین و تألیف مجلد اول لغتنامه (۱۳۱۹ تا ۱۳۲۰).

۲۲ - بیانی (دکتر خانبابا) تنظیم فرهنگ فرانسه به فارسی مرحوم دهخدا و عضویت هیأت پنج‌نفری لغتنامه (سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۶).

۲۳ - پارسا (نظر) نگهبان (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹).

۲۴ - پرتو علوی (مرحوم سیّدعبدالعلی) استخراج لغات و ترجمهٔ مطالب از آلمانی و تهیهٔ چهار صفحه از مطالب حرف «خ» (۱۳۳۵ تا ۱۳۳۶).

---

۱ - مرحوم پرفسور ابراهیمی گذشته از خدمات ارزندهٔ خود به لغت‌نامه کتابهای ذیقیمت خود را نیز وقف کرده بود که پس از مرگ به کتابخانهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا بدهند و اینک آن کتابها دوشادوش کتابهای مرحوم دهخدا در مؤسسه لغت‌نامه مورد استفادهٔ مؤلفان و علاقمندان است. روانش شاد باد.

۲۵ - پروین گنابادی (مرحوم محمّد) تنظیم و تألیف تمام حرف «ذال» و قسمتی از حرف «ط» و «ی» و نیز تهیهٔ مطالب سودمند و تراجم احوال و استخراج لغات از کتب مهم عربی و فارسی و عضو هیأت مقابله از سال ۱۳۴۵ به بعد (سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۶).

۲۶ - تفضلی (دکتر تقی) تنظیم مختصری از حرف «ه» (۱۳۳۵).

۲۷ - توسلی (امیر) متصدی انتشارات، متصدی فروشگاه (۱۳۵۵ تا ۱۳۵۹).

۲۸ - تقوی (جلال) خدمتگزار و کتابدار (۱۳۴۰ تا ۱۳۴۸).

۲۹ - ثقفی (دکتر رضا) تنظیم و تدوین و تألیف مطالبی از لغتنامه (۱۳۳۸ تا ۱۳۳۹).

۳۰ - ثمره (دکتر یدالله) تدوین و تنظیم بخشی ازحرف «ه» (سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲).

۳۱ - جعفریان (دکتر محمّد) تدوین و تنظیم بخش اول حرف «ر» (سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱).

۳۲ - جلائی‌فر (اصغر) تصحیح مطالب و استخراج لغات و نقل معانی (۱۳۵۱ تا ۱۳۵۹).

۳۳ - جوادی (حبیب) متصدی خدمات (۱۳۴۹ تا ۱۳۵۹).

۳۴ - جوینی (دکتر عزیزالله) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «م» (۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶).

۳۵ - حائری (دکتر عبدالحسین) تنظیم و تدوین بخش نخست حرف «ز» (ز - زدن) (۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵).

۳۶ - حکیم (دکتر عباس) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «ه» و بخشی از حرف «چ» (سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۷).

۳۷ - خاکپور (یوسف) استخراج لغات (۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰).

۳۸ - خانلری (دکتر پرویز) استخراج بخشی از لغات دیوان مسعودسعد (۱۳۱۷).

۳۹ - دبیرسیاقی (دکتر محمّد) تنظیم و تألیف حروف «ض»، «ظ»، «ل» و قسمتی از «ژ» و بخشی از «پ» (پوده‌کباب - پی‌یوری) و بخشی از حرف «د» (د - در) قسمتی از «ط» (طف - طهران) و عضویت هیأت مقابله از سال ۱۳۳۵ تا پایان کار (سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۵۹) و تألیف تکملهٔ مقدمه (جزوهٔ ۲۲۲ چاپ سابق و جزوهٔ حاضر).

۴۰ - درهمی (دکتر جواد) استخراج و تصحیح مطالب و سرپرستی دایرهٔ فیشها و تنظیم و تدوین بخشی از حرف «م» (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹).

۴۱ - دوستخواه (دکتر جلیل) تنظیم و تدوین قسمتی از حرف «ج» (۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱).

۴۲ - دهخدا (مرحوم اسکندر) استخراج لغات (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۴).

۴۳ - دهخدا (فرهاد) استخراج لغات (۱۳۲۵ تا ۱۳۵۹).

۴۴ - دهخدا (محمّد) استخراج لغات (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۹).

۴۵ - دیباجی (ابراهیم) تصحیح مُطبعی مطالب (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵).

۴۶ - دیوشلی (عباس) تنظیم و تألیف تمام حرف «ت» و بخشی از حرف «ز» (زدن - زیه) و عضو هیأت مقابله از ۱۳۵۱ ببعد (۱۳۳۵ تا ۱۳۵۹).

۴۷ - رضی (ناصر) نگهبان (۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹).

۴۸ - رعدی آذرخشی (دکتر غلامعلی) همکاری با مرحوم دهخدا در استخراج لغات و معانی از متون نظمی و نثری (۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲).

۴۹ - رفیعیان (دکتر محمّد اسماعیل) تنظیم و تدوین بخش اول حرف «ک» و بخشی از حرف «ر» (۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳).

۵۰ - رهاورد (دکتر حسن) استخراج لغات (۱۳۱۸ تا ۱۳۲۴) و سپس تنظیم و تألیف دو بخش از حرف «ب» (۱۳۳۵ تا ۱۳۴۳).

۵۱ - ریاحی (دکتر محمّدامین) تنظیم و تدوین بخش اول حرف «س» (۱۳۳۹ تا ۱۳۴۰).

۵۲ - سادات ناصری (دکتر حسن) همکاری در تهیهٔ مطالب (۱۳۳۷).

۵۳ - سالک (حسن) استخراج لغات و تنظیم فیشها (۱۳۱۷ تا ۱۳۳۲).

۵۴ - سالک (حسین) استخراج لغات و تنظیم فیشها (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۶).

۵۵ - ستوده (دکتر غلامرضا) معاون مؤسسهٔ لغت‌نامه و تنظیم و تدوین قسمتی از حرف «م» (۱۳۵۳ تا ۱۳۵۹).

۵۶ - سجادی (دکتر سیّدجعفر) قسمتی از حرف

«ع» (ع تا عرسی) (از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۶).

۵۷ - سجادی (سیدحسین) تصحیح مطالب (۱۳۴۳).

۵۸ - سعیدی (سعید) مسؤول امور دفتری (۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶).

۵۹ - سعیدی سیرجانی (علی‌اکبر) تنظیم و تدوین حرف «ن» و بخشی از «م» (مد - مژ) (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶).

۶۰ - سمیعی (احمد) تنظیم و تدوین بخش اول حرف «ش» (ش - شاطرگنبدی) (۱۳۳۸ تا ۱۳۳۹).

۶۱ - سمیعی معز (قنبرعلی) خدمتگزار (۱۳۴۹ تا ۱۳۵۹).

۶۲ - شایسته (رسول) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «ر» (رگ - روباه)، قسمتی از حرف «ک» (کل - کن) و (کو - کیکیة)، بخشی از حرف «م» (مار - مباح کردن) و (متین - مجین) و (مع - منیةهشام) (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۹).

۶۳ - شجاع (ماشاءالله) استخراج و تنظیم فیشها (۱۳۲۵ - ۱۳۲۷).

۶۴ - شعار (دکتر جعفر) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «الف» و قسمتی از حرف «ر» و بخشی از حرف «غ» (۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲).

۶۵ - شعاعی (مرحوم سیّدجلال) تصحیح مطالب و کارهای اداری لغت‌نامه (۱۳۲۴ تا ۱۳۵۰).

۶۶ - شعرائی (ابوالحسن) استخراج لغات و تهیهٔ تراجم احوال و تنظیم قسمتی از آغاز حرف «الف» (۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰).

۶۷ - شهاب فردوسی (مرحوم سیّدهدایت‌الله) تصحیح مطالب لغت‌نامه (از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴) و تنظیم و تدوین بخش اول از حرف «غ» (در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶).

۶۸ - شهیدی (دکتر سیّدجعفر) تهیهٔ تراجم احوال و تدوین و تألیف تمام حرف «ص» و معاون مؤسسه (از ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۷). و عضو هیأت مقابله (از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵) و سپس سرپرست مؤسسهٔ لغت‌نامه از ۱۳۴۵ ببعد (۱۳۲۸ تا ۱۳۵۹).

۶۹ - شیروانباشی (علی) راننده (۱۳۵۸ تا ۱۳۵۹).

۷۰ - صادقی (دکتر علی‌اشرف) تنظیم و تدوین قسمتی از حرف «گ» (۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲).

۷۱ - صدر عرفائی (محمّد) استخراج لغات و تنظیم فیشها (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۵).

۷۲ - صدیقی (دکتر غلامحسین) تنظیم و تألیف قسمتی از حرف «ث» و قسمتی از حرف «پ» (پ - پوده کباب) و عضو هیأت پنج نفری (۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹).

۷۳ - صفا (دکتر ذبیح‌الله) تنظیم و تألیف قسمتی از حرف «پ» و عضو هیأت پنج‌نفری (۱۳۲۵ تا ۱۳۲۶).

۷۴ - طاعتی (مرحوم دکتر عبدالعلی) تنظیم و تدوین بخش اول حرف «ک» (۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰).

۷۵ - طاهری (غلامحسین) نگهبان (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۵).

۷۶ - طباطبائی (دکتر میراحمد) استخراج لغات دیوان ناصرخسرو (۱۳۱۴).

۷۷ - طهرانی (سیدجلال‌الدین) همکاری با مرحوم دهخدا در تهیهٔ برخی مطالب نجومی (از آغاز کار تا ۱۳۲۰).

۷۸ - عبدی (محسن) تلفونچی و صاحب جمع اموال (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹).

۷۹ - عظیمی (سیدحسین) صاحب جمع اموال (۱۳۴۹ تا ۱۳۵۹).

۸۰ - علی بابائی (ستار) مسئول حسابداری (۱۳۳۷ تا ۱۳۵۹).

۸۱ - علوی (محمّدحسن) استخراج لغات (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۵).

۸۲ - غروی (دکتر علی) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «ک» و قسمتی از حرف «م» (۱۳۴۵ تا ۱۳۵۳).

۸۳ - فرشیدورد (دکتر خسرو) تنظیم و تدوین بخش اول حرف «و» (۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳).

۸۴ - فرهادی (محمّد اسماعیل) نگهبان (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹).

۸۵ - فولادی سمنانی (اصغر) تصحیح مطالب (۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶).

۸۶ - فیاض (محمّدباقر) تنظیم لغات (۱۳۳۶ تا ۱۳۳۷).

۸۷ - فیض (دکتر علیرضا) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «الف» و قسمتی از حرف «ب» و بخشی از حرف «ج» و قسمتی از حرف «ح» و بخشی از حرف «ق» و قسمتی از حرف «و» و بخشی از

حرف «ه» (۱۳۳۸ تا ۱۳۵۱).

۸۸ - قاسمی (حسین) تصحیح مطالب (۱۳۳۹ تا ۱۳۴۰).

۸۹ - قاسمی (دکتر رضا) متصدی بخش فیشها (از ۱۳۲۹ تا ۱۳۵۴)، تنظیم و تدوین بخشی از حرف «ب» و قسمتی از حرف «س» و قسمتی از حرف «گ» و بخشی از حرف «م» (۱۳۲۹ تا ۱۳۵۹).

۹۰ - قاسمی (فضل‌الله) امور دفتری لغت‌نامه (۱۳۳۷ تا ۱۳۳۸).

۹۱ - شفیعی کمال‌آبادی (رمضان) باغبان (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹).

۹۲ - قدمگاهی (علی) راننده (۱۳۵۸ تا ۱۳۵۹).

۹۳ - قزل ایاغ (حسن) متصدی دفتر (۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸).

۹۴ - قهرمان (یزدان‌بخش) استخراج مطالب و تنظیم و تدوین بخشی از حرف «چ» (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰).

۹۵ - کاتبی (علیقلی) تصحیح و ترجمهٔ مطالب (۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲).

۹۶ - کوشا (احمد) استخراج لغات (۱۳۱۳ تا ۱۳۱۴).

۹۷ - کوزه‌کنانی (مرحوم احمد) متصدی فروشگاه (۱۳۳۰ تا ۱۳۴۴).

۹۸ - کوشکستانی (رحمت‌الله) خدمتگزار (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹).

۹۹ - کیانوش (پروین) استخراج لغات و تنظیم فیشها (۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵).

۱۰۰ - گویلی (عباس) استخراج لغات و تصحیح مطالب (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷).

۱۰۱ - لازار (پرفسور ژیلبر) تنظیم و تدوین بخش آغازی حرف «چ» (۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰).

۱۰۲ - ماتسوخ (دکتر رودلف) تهیهٔ مطالب و ترجمه (۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱).

۱۰۳ - مجتبائی صومعه‌سرائی (سیدمرتضی) کتابدار، عضو دفتر (۱۳۴۶ تا ۱۳۵۹).

۱۰۴ - محمّدی (داود) راننده (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶).

۱۰۵ - مدبری (محمود) استخراج لغات و تصحیح مطالب (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹).

۱۰۶ - مدرس رضوی (سیدمحمّدتقی) همکاری با مرحوم دهخدا در تنظیم مطالب و استخراج لغات (۱۳۱۹ تا ۱۳۲۰).

۱۰۷ - مرتضوی (دکتر منوچهر) تهیهٔ مطالب و استخراج لغات (۱۳۳۲).

۱۰۸ - مستجیر (محمود) تصحیح مطالب (۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰).

۱۰۹ - مشکور (دکتر محمّدجواد) تنظیم و تألیف قسمتی از حرف «ژ» (۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸).

۱۱۰ - معلمی (اسدالله) استخراج اعلام جغرافیائی و لغات (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲).

۱۱۱ - معین (مرحوم دکتر محمّد) تنظیم و تألیف قسمتی از حرف «ث» و قسمتی از حرف «الف» (از آغاز تا اسید) و رئیس مؤسسه لغت‌نامه از دی ماه ۱۳۳۴ تا آذرماه ۱۳۴۵ (۱۳۲۵ تا ۱۳۴۵).

۱۱۲ - مقیسه (مرادعلی) خدمتگزار (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۸).

۱۱۳ - مکری کیوان‌پور (دکتر محمّد) تهیهٔ مواد و استخراج لغات (۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰).

۱۱۴ - منزوی (دکتر علینقی) تهیهٔ مطالب صرفی و نحوی و تنظیم قسمتی از حرف «ح» (از ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۶). عضو هیأت مقابله از سال (۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶).

۱۱۵ - موسوی بهبهانی (دکتر سیّدعلی) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «الف» و قسمتی از حرف «ب» و بخشی از حرف «ج» (۱۳۳۶ تا ۱۳۵۰).

۱۱۶ - مهمند (محمّدعیسی) استخراج لغت و تنظیم فیشها (۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸).

۱۱۷ - میرفخرائی (مجتبی) استخراج و تنظیم فیشها (۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰).

۱۱۸ - میرفخرائی (مصطفی) استخراج لغت و تنظیم فیشها (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۶).

۱۱۹ - مینوچهر (دکتر حسن) تدوین و تنظیم اندکی از حرف «الف» (۱۳۳۴) و سرپرستی امور اداری لغت‌نامه در چند ماه آغاز سال ۱۳۳۷ در غیاب مرحوم دکتر معین.

۱۲۰ - ناظم‌زادهٔ شعاعی (محمّد) استخراج لغات و تصحیح مطالب و امور اداری لغتنامه (۱۳۳۰ تا ۱۳۵۹).

۱۲۱ - نجفی آشتیانی (ابوالقاسم) تنظیم فیشها (۱۳۳۲).

۱۲۲ - نجفی اسداللهی (دکتر سعید) تنظیم و تدوین بخشی از حرف «ب» (برگ - بریهیم) (بل - بمیر) و بخشی از حرف «د» (دراز - دلی‌یک) و قسمتی از حرف «ع» (عرش - عیینه) و بخشی از حرف «م» (مرس - مریه) (مس - مسیو) (مه - مهلی) (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۹).

۱۲۳ - نوبخت (حبیب‌الله) استخراج لغات از برخی متون فارسی و لغت‌نامه‌های عربی (۱۳۲۶ تا ۱۳۳۱).

۱۲۴ - نیکزاد (فرج‌الله) کمک حسابدار و مصحح (۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶).

۱۲۵ - نیکمراد (فرهنگ) تنظیم فیشها و کتابدار (۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹).

۱۲۶ - وحدت (مرحوم محمّدصادق علی‌آبادی، ادیب حضور) استخراج لغات و ترجمهٔ مطالب و تنظیم قسمتی از حرف «ط» (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲).

۱۲۷ - وحید گلپایگانی (محمّد) استخراج و تنظیم لغات (۱۳۲۵ تا ۱۳۲۶).

۱۲۸ - هاشمی (سیدمجید) متصدی تنظیم کلیشه‌ها (۱۳۳۳ تا ۱۳۳۶).

۱۲۹ - هاشمی (مرحوم سیّدمحمّد) سرپرست امور اداری و عضو کمیسیون لغت‌نامهٔ دهخدا (۱۳۲۴ تا ۱۳۳۶).

۱۳۰ - هژیر (مرحوم عبدالحسین) همکاری در تهیهٔ مواد و ترجمهٔ مطالب (پیش از آغاز طبع لغت‌نامه).

۱۳۱ - همائی (مرحوم جلال‌الدین) تهیهٔ مطالب و تراجم احوال و همکاری در تنظیم و تألیف قسمتی از حرف «الف» (۱۳۱۹ تا ۱۳۲۰).

۱۳۲ - هورتاش جعفری (اکبر) تصحیح مطالب و استخراج لغات و معانی (۱۳۴۰ تا ۱۳۵۹).

۱۳۳ - یوسفی لیاسی (یوسف) متصدی فروشگاه (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹).

***

به دنبال نام همکاران و دستیاران دهخدا در تهیهٔ مواد و تنظیم و تألیف و طبع لغت‌نامه، جا دارد از کسانی نیز یاد شود که طی حدود چهل سال در چاپخانه‌های بانک ملی و مجلس و دولتی و دانشگاه تهران با عناوین مختلف و طرق گوناگون در سرما و گرما و هوای آلوده به سرب، و سربهای آلوده به مرکب، با سرانگشتان هنرمند و همت خستگی‌ناپذیر حرف‌ها را یک به یک کنار هم نهادند و سطر ساختند و سطرها را بهم پیوستند و صفحه ترتیب دادند، نادرستها را ماهرانه اصلاح کردند و بارها و بارها آشفتگیها را که مؤلفان آسان و بی‌پروا بر صفحهٔ کاغذ ایجاد کردند، آنان با حوصله و روی‌گشاده و مایه گذاردن چشم و عمر بر انبوه حروف سربی نقل و سامان بخشیدند، یادی به نیکی تمام. اما افسوس که به‌سبب طول زمان نام آنان را که در آغاز کار سهمی به‌سزا در این خدمت فرهنگی و انسانی داشته‌اند در اختیار نداریم، با این حال کوشش شد که از حافظهٔ دست‌اندرکاران باسابقه استمداد شود، و از این زحمتکشان نجیب - که هیچ خدمت فرهنگی جز با رنج و کوشش آنان گسترش و بسط واقعی نمی‌تواند یافت با ذکر نام یا عنوان شغلی (حروفچینی، صفحه‌بندی، فرم‌بندی، گراوورسازی، صحافی، تصدی افست و ماشین چاپ، نقل فرمها و سرپرستی و ادارهٔ امور چاپخانه و غیره) یاد، و از خداوند متعال درگذشتگان را رحمت و برجای ماندگان را توفیق خدمت مسئلت کند:

۱ - آستین‌فشان (قدرت) غلط‌گیری. (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)

۲ - ابراهیمی (اکبر) حروف‌چینی. (۱۳۳۹ - ۱۳۴۴)

۳ - ابراهیمی (خانم عفت) دوخت لغت‌نامه. (۱۳۴۶ - ۱۳۵۹)

۴ - ابوالحسنی (خانم اکرم) ترتیب لغت‌نامه. (۱۳۵۴ - ۱۳۵۹)

۵ - اثباتی (حسن) شعبهٔ حروف‌ریزی. (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)

۶ - احمدیان (محمّدرضا) غلط‌گیری و مسؤول پانچ و حروفچینی. (۱۳۴۵ - ۱۳۵۹)

۷ - احمدیان (منصوره) پانچ. (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)

۸ - اردستانی جوادی (محمّد) متصدی انبار فرم کتاب و شمارش و تحویل. (۱۳۴۶ - ۱۳۵۹)

۹ - اسلامیان (کاظم) حروف‌چینی.

(۱۳۴۵ - ۱۳۴۷)

۱۰ - اصفهانیان (کریم) معاون مؤسسهٔ انتشارات و چاپ. (۱۳۳۸ - ۱۳۵۹)

۱۱ - افتاده (سیدمحمّد) غلط‌گیری. (۱۳۵۵ - ۱۳۵۹)

۱۲ - افشاری (مسعود) مسؤول گراورسازی و عکاسی. (۱۳۵۳ - ۱۳۵۹)

۱۳ - امجدی (محمّدابراهیم) مسؤول انبار و صحافی. (۱۳۳۸ - ۱۳۵۹)

۱۴ - امیدفر (حسین) متصدی چاپ لغت‌نامه. (۱۳۳۹ - ۱۳۵۹)

۱۵ - انصافپور (غلامرضا) غلط‌گیری. (۱۳۳۷ - ۱۳۳۹)

۱۶ - اورعی (محمود) متصدی نخ بستن و تحویل لغت‌نامه. (۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)

۱۷ - بابازنجانی (عباس) متصدی چاپ لغت‌نامه. (۱۳۳۹ - ۱۳۵۹)

۱۸ - بخشمند (حبیب) متصدی چاپ افست. (۱۳۴۷ - ۱۳۵۹)

۱۹ - بنی‌اسد (محمّدعلی) معاون قسمت تنظیم و ردیف لغت‌نامه. (۱۳۳۹ - ۱۳۵۹)

۲۰ - بهمنی (حجت‌الله) حروف‌چینی. (۱۳۳۹ - ۱۳۴۸)

۲۱ - بهمنی (نصرالله) ورق تاکنی و تاکردن فرم لغت‌نامه. (۱۳۳۷ - ۱۳۴۸)

۲۲ - بیات (محمّدعلی) غلط‌گیری. (۱۳۳۶ - ۱۳۳۷)

۲۳ - بیاتی (بهرام) حروف‌چینی و غلط‌گیری و صفحه‌بندی. (۱۳۳۹ - ۱۳۵۹)

۲۴ - پروا (عیسی) ردیف و ترتیب لغت‌نامه. (۱۳۵۳ - ۱۳۵۹)

۲۵ - پورداود (خانم فاطمه) ردیف و ترتیب لغت‌نامه. (۱۳۵۴ - ۱۳۵۹)

۲۶ - تابش (جعفر) جلدساز. (۱۳۳۷ - ۱۳۴۸)

۲۷ - ترنجی (مرحوم حسین) متصدی چاپ لغت‌نامه. (۱۳۳۵ - ۱۳۵۵)

۲۸ - تقی‌زاده (حسین) معاون انبار. (۱۳۵۴ - ۱۳۵۹)

۲۹ - جعفری (محمّد قاسم) صحاف. (۱۳۵۵ - ۱۳۵۹)

۳۰ - جعفری (احمد) حروف‌چینی. (۱۳۴۶ - ۱۳۴۷)

۳۱ - جعفری (محمّدتقی) متصدی چاپ لغت‌نامه. (۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)

۳۲ - جنیدی (محمّدجواد) جلدساز. (۱۳۳۷ - ۱۳۵۹)

۳۳ - جوزی (حسین) شعبهٔ حروف‌ریزی. (۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)

۳۴ - حبیبی بی‌بالانی (علی) شمارش و کنترل لغت‌نامه. (۱۳۴۴ - ۱۳۴۸)

۳۵ - حسینخانی (مختار) متصدی ماشین نمونه. (۱۳۴۶ - ۱۳۵۹)

۳۶ - حسینی (شمس علی) متصدی نخ بستن و تحویل لغت‌نامه. (۱۳۵۴ - ۱۳۵۹)

۳۷ - خامه‌ای (خانم سلطان) کمک ماشین ورق تاکنی. (۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)

۳۸ - خذری (اکبر) حروف‌چینی. (۱۳۴۹ - ۱۳۵۱)

۳۹ - خرم‌روح (علی‌اصغر) متصدی ماشین ورق تاکنی. (۱۳۴۶ - ۱۳۵۹)

۴۰ - خسروی (ابراهیم) متصدی جلدسازی و طلاکوب. (۱۳۳۶ - ۱۳۵۹)

۴۱ - خلدی (محمود) حروف‌چینی. (۱۳۳۸ - ۱۳۳۹)

۴۲ - خلیلی (سیدمهدی) غلط‌گیری و صفحه‌بند و سرپرست. (۱۳۳۶ - ۱۳۵۹)

۴۳ - خندق‌آبادی (حسن) مسئول مونوتایپ. (۱۳۴۲ - ۱۳۵۵)

۴۴ - خندق‌آبادی (علاء) حروفچین. (۱۳۴۵ - ۱۳۵۰)

۴۵ - خندق‌آبادی (جمال) صفحه‌بند لغت‌نامه. (۱۳۴۸ - ۱۳۵۹)

۴۶ - ذاکری (محمّدکاظم) سرپرست شعبهٔ صحافی. (۱۳۳۹ - ۱۳۵۸)

۴۷ - رجبی (سیداحمد) غلط‌گیری لغتنامه. (۱۳۵۴ - ۱۳۵۹)

۴۸ - رحمانی (خانم اقدس) دوخت لغت‌نامه.
(۱۳۳۶ - ۱۳۵۹)
۴۹ - رستمی (عزت‌الله) سرپرست شعبه.
(۱۳۲۸ - ۱۳۴۸)
۵۰ - رضائی اسکوئی (رضاقلی) متصدی چاپ لغت‌نامه. (۱۳۳۷ - ۱۳۵۹)
۵۱ - رضوانی‌پور (حسین) حروف‌چینی و غلط‌گیری زیر چاپ. (۱۳۴۹ - ۱۳۵۹)
۵۲ - رنجبر (فاطمه) پانچ. (۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)
۵۳ - روزه‌دار (محسن) تنظیم پشت جلد.
(۱۳۵۵ - ۱۳۴۹)
۵۴ - زندی (حسین) حروف‌چینی.
(۱۳۴۰ - ۱۳۴۴)
۵۵ - زیرک‌زاده (غلامحسین) حروف‌چینی.
(۱۳۳۷ - ۱۳۴۴)
۵۶ - زینعلی (اسدالله) متصدی چاپ لغت‌نامه.
(۱۳۳۹ - ۱۳۴۸)
۵۷ - ساقی (ملک علی) ردیف کردن فیشها.
(۱۳۳۷ - ۱۳۴۶)
۵۸ - سپیدذشتی (هوشنگ) حروف‌چینی.
(۱۳۴۰ - ۱۳۴۴)
۵۹ - ستارپور (سعید) ترتیب لغت‌نامه.
(۱۳۵۶ - ۱۳۵۹)
۶۰ - ستارپور (رفیع) تصحیح لغت‌نامه در زیر چاپ. (۱۳۳۶ - ۱۳۵۹)
۶۱ - ستارپور (زکی) انباردار کاغذ لغت‌نامه.
(۱۳۳۶ - ۱۳۵۹)
۶۲ - سلامی (اصغر) شمارش و کنترل لغت‌نامه.
(۱۳۴۶ - ۱۳۵۲)
۶۳ - شادمانجو (حسن) متصدی چاپ لغت‌نامه.
(۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)
۶۴ - شاهقدمی (یونس) متصدی ماشین پرس.
(۱۳۵۰ - ۱۳۵۹)
۶۵ - شاهی (محمّدحسین) سرپرست ماشینهای صحافی. (۱۳۳۹ - ۱۳۵۹)
۶۶ - شرفی (نورالله) حروف‌چینی.
(۱۳۳۸ - ۱۳۴۳)
۶۷ - شهامت‌دوست (علی حیدر) غلط‌گیری.
(۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)
۶۸ - شهبازی (ابراهیم) حروف‌چینی.
(۱۳۳۸ - ۱۳۳۹)
۶۹ - شهیدی (مهدی) متصدی چاپ لغت‌نامه.
(۱۳۵۰ - ۱۳۵۹)
۷۰ - شیردل (حسین) دوخت و کنترل لغت‌نامه.
(۱۳۳۷ - ۱۳۵۹)
۷۱ - صالحی (حسین) متصدی جلدسازی.
(۱۳۳۷ - ۱۳۴۸)
۷۲ - صبحانی (سیما) ترتیب دادن فیشها.
(۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)
۷۳ - صبحی (زهرا) غلط‌گیری. (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)
۷۴ - صفا (گنجی) صحافی. (۱۳۴۳ - ۱۳۵۰)
۷۵ - ضیائی (حسن) حروف‌چینی.
(۱۳۴۵ - ۱۳۵۰)
۷۶ - طاهر (عباس) غلط‌گیری و حروف‌چینی.
(۱۳۵۳ - ۱۳۵۹)
۷۷ - ظاهری (علی) مدیر چاپخانه.
(۱۳۳۸ - ۱۳۵۹)
۷۸ - عزیزی (مهدی) مفتول‌زنی جلد لغت‌نامه.
۷۹ - علی‌محمّدی (محمّد) ماشین‌چی.
(۱۳۳۵ - ۱۳۴۵)
(۱۳۳۸ - ۱۳۵۹)
۸۰ - غلامهادی ابری (محمّدرضا) حروف‌چینی. (۱۳۵۰ - ۱۳۵۹)
۸۱ - فدائی (محمّد) حروف‌چینی.
(۱۳۴۵ - ۱۳۴۹)
۸۲ - فرج‌الله لواسانی (مصطفی) سرپرست حروف‌ریزی. (۱۳۴۲ - ۱۳۵۹)
۸۳ - فرهودی (حسین) متصدی چاپ افست.
(۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)
۸۴ - قاسمی (مرتضی) قسمت رتوش و تراش.
(۱۳۵۵ - ۱۳۵۸)
۸۵ - قامتی (شهین) متصدی پانچ.
(۱۳۵۶ - ۱۳۵۹)
۸۶ - قربانی تباری (معصومه) پانچ.
(۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)
۸۷ - کاظم‌پور (بهلول) ترتیب لغت‌نامه.

(۱۳۵۰ - ۱۳۵۵)

۸۸ - کاظم‌پور (محمّدحسن) حروف‌چینی.
(۱۳۴۰ - ۱۳۴۱)

۸۹ - کاظمی (سیدجلیل) متصدی انبار فرم.
(۱۳۲۸ - ۱۳۵۴)

۹۰ - کجوری‌نژاد (حسن) مفتول‌زنی و جلد کردن لغت‌نامه. (۱۳۳۸ - ۱۳۴۸)

۹۱ - کوپائی (رمضان) قسمت کپیه و زینک.
(۱۳۵۱ - ۱۳۵۹)

۹۲ - لاهوتی اشکوری (ابوالفضل) حروفچینی.
(۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)

۹۳ - لطف‌اللهی (خانم اعظم) ترتیب لغت‌نامه.
(۱۳۵۵ - ۱۳۵۹)

۹۴ - لطفی (محمّد صادق) غلط‌گیری.
(۱۳۳۸ - ۱۳۵۹)

۹۵ - لطم (مجتبی) پانچ. (۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)

۹۶ - محتشم‌زاده (منصور) غلط‌گیری.
(۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)

۹۷ - محمّدی (خانم خیرالنساء) قسمت رتوش.
(۱۳۵۵ - ۱۳۵۹)

۹۸ - محمّدی (خانم مریم) قسمت رتوش.
(۱۳۵۵ - ۱۳۵۹)

۹۹ - محمّدی (حبیب‌الله) متصدی چاپ لغت‌نامه. (۱۳۳۸ - ۱۳۵۹)

۱۰۰ - محمّدی ساران (اسدالله) مسؤول قسمت سرپرستی در امور صحافی. (۱۳۳۹ - ۱۳۵۹)

۱۰۱ - مدیری (علی) جلدساز. (۱۳۳۷ - ۱۳۵۹)

۱۰۲ - مرادی (غلامعلی) فرم‌بندی.
(۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)

۱۰۳ - مردانی (صادق) ترتیب لغت‌نامه.
(۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)

۱۰۴ - مسعودی (نوروزعلی) متصدی چاپ افست. (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)

۱۰۵ - مشکدانیان (احمد) متصدی چاپ لغت‌نامه. (۱۳۴۸ - ۱۳۵۸)

۱۰۶ - معتقدی (مرحوم حسین) ترتیب.
(۱۳۴۱ - ۱۳۴۸)

۱۰۷ - مطلبی (رضا) مونتاژ فیلم.
(۱۳۴۸ - ۱۳۵۴)

۱۰۸ - مطیر (مرحوم میرزا محمّد) سرپرست حروف‌چینی چاپخانهٔ مجلس. (۱۳۰۸ - ۱۳۲۰)

۱۰۹ - مقدسی (رسول) افست. (۱۳۴۷ - ۱۳۵۹)

۱۱۰ - موجود (امیرحسین) قسمت رتوش.
(۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)

۱۱۱ - موسوی (سیدموسی) حروف‌چینی.
(۱۳۵۳ - ۱۳۵۴)

۱۱۲ - مهابادی (خلیل) ترتیب و شمارش لغت‌نامه. (۱۳۴۲ - ۱۳۴۹)

۱۱۳ - نادری‌خواه (مصطفی) متصدی ماشین چاپ. (۱۳۵۳ - ۱۳۵۹)

۱۱۴ - نجارزاده (اصغر) غلط‌گیر و صفحه‌بند.
(۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)

۱۱۵ - نظام‌الشعرائی (رضا) ماشین‌خانهٔ افست.
(۱۳۵۵ - ۱۳۵۹)

۱۱۶ - نورکامی (رضا) ترتیب لغت‌نامه.
(۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)

۱۱۷ - نوروزی (فاطمه) قسمت رتوش فیلم و مونتاژ. (۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)

۱۱۸ - نوری آشتیانی (حسین) حروف‌چینی.
(۱۳۴۵ - ۱۳۴۷)

۱۱۹ - نیکروش (ابراهیم) غلط‌گیری.
(۱۳۴۶ - ۱۳۴۸)

۱۲۰ - وحیدی (شهربانو) ترتیب لغت‌نامه.
(۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)

۱۲۱ - ولی‌بیگی (مهدی) ترتیب و کنترل لغت‌نامه. (۱۳۳۷ - ۱۳۵۰)

۱۲۲ - هفلنگ (سیدمحمّد) ترتیب و نخ بستن لغت‌نامه. (۱۳۴۰ - ۱۳۵۹)

۱۲۳ - هوسپیان (خانم صوفیا) غلط‌گیر.
(۱۳۵۷ - ۱۳۵۹)

۱۲۴ - یموتی (محمّدعلی) شعبهٔ حروف‌ریزی.
(۱۳۴۹ - ۱۳۵۰)

۱۲۵ - یونسی اصل (محمّدعلی) صفحه‌کش ماشینخانه. (۱۳۳۹ - ۱۳۴۵)

* * *

همانگونه که در جزوهٔ مقدمهٔ سابق (ص۳۱۷) وعده داده شده است، به دنبال لغتنامهٔ دهخدا، سازمان لغتنامه در نظر داشته است که اولاً فرهنگهایی از لغتنامه تلخیص کند؛ ثانیاً فرهنگهای موضوعی ترتیب دهد؛ ثالثاً برای فوائت مطالب آن کتاب و نیز اشتباهات راه یافته در مطالب آن و غلطهای مطبعی ذیلی ترتیب دهد؛ رابعاً دیگر آثار دهخدا را به چاپ برساند؛ خامساً کتبی ارزنده از متون ادبی و تاریخی و لغوی و دستوری را به‌تدریج تصحیح و آمادهٔ طبع و نشر سازد.

در جریان تصویب قانون چاپ لغتنامه به‌وسیلهٔ مجلس شورای ملی نیز دیدیم (ص۳۴۵) که هیأت رئیسهٔ مجلس در دورهٔ چهاردهم تقنینیه قاصد آن بودند که طرحی را که تهیه کرده بودند در آغاز دورهٔ پانزدهم تقدیم مجلس کنند و در آن طرح پیش‌بینی کرده بودند که مؤسسه‌ای به نام «مؤسسهٔ فرهنگ دهخدا» تأسیس شود و محل آن منزل مرحوم دهخدا باشد و آن مؤسسه علاوه بر ادامهٔ کار تألیف و چاپ لغتنامه به کار طبع و نشر دیگر آثار علمی و ادبی با همکاری ارباب فن زیر نظر مرحوم دهخدا بپردازد. خرید خانهٔ دهخدا به‌وسیلهٔ وزارت فرهنگ، از راه مجلس شورای ملی، که شرح آن را نقل کردیم نیز به همین منظور بوده است که مؤسسهٔ فرهنگ دهخدا محل ثابتی داشته باشد. اما پایان گرفتن عمر دهخدا و بسط بی‌اندازهٔ کار تألیف و چاپ لغتنامه، و انتقال محل کار از منزل مرحوم دهخدا به عمارت مجلس و سپس واگذار شدن کار لغتنامه به دانشگاه تهران و منتقل شدن مؤسسه به عمارت دانشکدهٔ ادبیات، اجرای آن برنامه‌ها و نیات را به تعویق انداخت و وقت مؤلفان و گردانندگان مؤسسه یک‌باره مستغرق تألیف و چاپ لغتنامه و اجرای وصیت دهخدا و تعهدات اخلاقی خود گشت، تا اینکه مؤسسه به محل فعلی نقل مکان کرد و جای ثابتی یافت، و اجرای آن نیات و مقاصد امکان‌پذیر گردید و البته اینجا باید اشاره کرد که همکاران دهخدا غیرمستقیم قسمتی از آن برنامه‌های پیش‌بینی شده را عملی کردند، بدین توضیح که قسمت بیشتر آثار دهخدا را به چاپ رساندند، و در تهیهٔ متون لغوی و دستوری و ادبی گامهای بلند برداشتند، و آثاری منقح و مطلوب عرضه کردند، که هرچند طبع و نشر آنها با مؤسسهٔ لغتنامه نبوده است، اما از لحاظ تهیه‌کنندگان آن آثار اجرای نیت خیر دست‌اندرکاران لغتنامهٔ دهخدا محسوب تواند بود.

اینجا برای اطلاع خوانندگان گرامی عین تصمیم هیئت مدیرهٔ مجلس شورای ملی را که مقدمه‌مانند در آغاز مجلّد اول از لغتنامه چاپ شده است نقل می‌کنیم:[1]

بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیم

زبان فارسی که استوارترین رکن ملّیت ماست، از حیث کثرت آثار منظوم و منثور در هر باب و از هرنوع، یکی از پُرمایه‌ترین السنهٔ عالم به شمار میرود. از قرن سوّم هجری که به زبان کنونی شعر سروده شد و از قرن چهارم که در آن نثرنویسی آغاز گشت، تا امروز که بیش و کم ده قرن میگذرد، شاعران بی‌عدیل و نثرنویسان بزرگ ما، این زبان را به مقامی ارتقا دادند که می‌تواند دقیقترین معانی و افکار را به فصیح‌ترین وجه تعبیر و به بدیع‌ترین صورت بیان کند. در طی این ده قرن زبان فارسی به تدریج وسعت گرفت، و در نظم و نثر لغات و ترکیبات فراوانی از لهجه‌های محلّی و زبان تازی راه یافت و برای بیان معانی و افکار، تعبیرات متنوّع و مختلف در آن ابداع شد و به‌تدریج هر چه زمان گذشت بر ثروت آن افزوده گشت تا امروز که پس از ده یازده قرن تحوّل و کمال این میراث ارجمند به دست ما رسیده است؛ و

---

۱ – این مقدمه را ظاهراً دکتر حسین خطیبی تحریر کرده است.

بر ماست که آنرا با کمال امانت چنانکه از اسلاف خود گرفته‌ایم، سالماً غانماً به اخلاف خویش بسپاریم و بکوشیم تا زیان و خسرانی بر این سرمایهٔ پرارج و سودمند راه نیابد و مجال ندهیم تا هر بی‌خبر تُنُک‌مایه‌ای در آن دخل و تصرف جاهلانه و خودسرانه کند. و این مقصود هنگامی به حاصل تواند آمد که در لغت فارسی اثر جامعی، نمودار ده قرن تطور و تکامل این زبان با شواهدی هر چه بیشتر از آثار نظم و نثر فصحا در هر یک از ادوار و قرون، در دسترس عامّه گذارده شود. لیکن با کمال تأسّف باید گفت در بین رشته‌های مختلف ادب فارسی، گذشتگان ما به لغت‌نویسی کمتر توجّه کرده‌اند، و کتبی که تاکنون در این فن نوشته شده است هر چند هریک کم و بیش درخور و شایستهٔ استفاده‌های محدود و معیّنی است، به‌هیچ‌وجه کافی برای قضاء حوائج زمان نیست؛ زیرا بیشتر به ضبط کلمات شاذ و قلیل‌الاستعمال اکتفا کرده و در همان مقدار قلیل نیز غالباً از رسم لغوی چشم پوشیده‌اند و هم غلطهای کتابت را لغت گمان برده و باز بین معانی حقیقی و مجازی تمیز نداده‌اند. علّت اصلی این امر آن است که بیشتر این نویسندگان لغت، در محیط خاصّ زبان فارسی پرورش نیافته و یا اصلاً ایرانی نبوده‌اند.

در هر حال تدوین چنین لغت‌نامهٔ جامعی برای زبان فارسی، از اهمّ واجبات بود و محتاج به ذکر نیست که نظائر آن سالها و شاید قرنها پیش از این در سایر السنهٔ راقیهٔ عالم نوشته شده و اکنون به کمال واقعی خود رسیده است و حقّ این بود که در زبان فارسی نیز تدوین و تألیف چنین کتاب لغتی را سالها پیش دولتهای وقت مطمح نظر و وجههٔ همّت خود می‌ساختند و گروهی از دانشمندان متخصص و ذی‌فن را به تدوین آن می‌گماشتند و این کار مهمّ و اساسی را بدین‌سان در بوتهٔ اجمال و تعویق نمی‌گذاشتند. باکمال تأسف این کار صورت نگرفت تا دانشمندی شهم و جلیل که هم از عنفوان شباب در نظم و نثر پارسی استادی مسلّم و به تصدیق کافهٔ ارباب ذوق سلیم و ادب در هر دو فنّ صاحب ابداع و ابتکار بود، متوجه این نقص بزرگ شده و با بذل عمر و صرف نظر از نیل به هر مقام و مرتبت صوری، برای احیاء زبان و ادب فارسی و شناساندن مفاخر و مآثر ملّی، نقد عمر گرانبها را به کف کفایت خود گرفته در این راه دشوار و دراز درآمد و نزدیک به سی‌وپنج سال مستمر رنج برد و کتابی پرداخت که می‌توان گفت با کاملترین لغت‌نامه‌های کنونی ملل راقیه برابر و از حیث عظمت موضوع و دقّت و اصابت نظر موجب اعجاب هر صاحب طبع و قریحهٔ مستقیم است، کتابی که اگر آن را دائرةالمعارفی عام نخوانیم بی‌شک دائرةالمعارف آیندهٔ زبان فارسی را پایه و بنیانی سخت متین و استوار است. در این کتاب لغات فارسی و عربی و محاورات و هم اصطلاحات علوم و آداب و فنون و حِرَف و تاریخ تطور هر کلمه با شواهد بسیار و تراجم رجال و اعلام امکنه، در ضمن قریب دو میلیون یادداشت گرد آمده است و در آن کوششی تمام رفته که تا سرحدّ امکان و تا آنجا که وسائل فعلی اجازت میدهد مطلبی ناگفته نماند و موضوعی از قلم نیفتد، شرح جزئیّات کار و کیفیّت تدوین کتاب و دقائق فنّی دیگرِ آن در دو مقدّمهٔ جامع که مؤلّف نحریر اطال‌الله بقاءه و هم حبر سند و دانشمند معتمد آقای محمّد قزوینی دامت افاداته مرقوم داشته‌اند و در ابتدای جلد سوم به طبع خواهد رسید، مفصلاً ذکر خواهد شد و در اینجا مقصود تذکار آن مطالب نیست بلکه منظور هیئت مدیرهٔ مجلس شورای ملّی آن است تا در این فرصتی که دست داده مجملاً به کیفیت طبع و انتشار این فرهنگ اشاره‌ای کرده باشد و از کسانی که در این راه کوششی کرده و در این خدمت بزرگ ملّی سهمی و حقّی دارند به نیکی نامی ببرد و حقّی بگزارد.

این کتاب که شاید به پنجاه مجلّد هزارصفحه‌ای بالغ است چنانکه سابقاً اشاره شد چند سالی است که از حیث مواد و امثله آماده شده بود، لکن به علّت فقدان سرمایهٔ مادّی توفیق طبع و انتشار آن دست نمی‌داد تا در بیست‌وپنجم دی‌ماه ۱۳۲۴ به پیشنهاد آقای دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه نمایندهٔ مجلس شوری طرحی در این باب از طرف آقایان: دکتر محمّد مصدّق، دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه، دکتر عبدالله معظّمی، ناصرقلی اردلان، رضا تجدّد، سیّدمحمّد هاشمی، جمال امامی، حسنعلی فرمند، حسام‌الدّین

دولت‌آبادی، دکتر یوسف مجتهدی، احمد مشاور شریعت‌زاده، ابوالقاسم امینی، حبیب‌الله دُرّی، حسین فرهودی، مهندس غلامعلی فریور، دکتر حسین معاون، ابراهیم آشتیانی، دکتر عبدالحسین اعتبار، مهدی فاطمی، جواد عامری، ابوالفضل حاذقی، سیّدداود طوسی، علی اقبال، مراد اریه، نمایندگان مجلس به قید دو فوریّت، بدین شرح به مجلس شورای ملّی تقدیم شد:

«نظر به این که آقای علی‌اکبر دهخدا با تحمّل زحمات فوق‌العاده و بذل عمر گرانبهای خود موفّق به تألیف دائرةالمعارف فارسی گردیده و طبع و نشر این کتاب نفیس برای فرهنگ کشور اقدام اساسی و مهمّی است امضاءکنندگان، مادّهٔ واحدهٔ ذیل را با قید دو فوریّت پیشنهاد می‌کنند:

مادهٔ واحده – هیئت رئیسهٔ مجلس شورای ملّی موظف است اقدام لازم به عمل آورد تا مطبعهٔ مجلس فوری شروع به طبع کتاب دائرةالمعارف آقای علی‌اکبر دهخدا بکند و پس از اتمام طبع نصف عدّهٔ مجلّدات را به مؤلّف داده و بقیه را برای جبران مخارج به فروش برساند.

تبصره – وزارت فرهنگ مکلف است که عدهٔ لازم کارمند دراختیار آقای علی‌اکبر دهخدا برای جمع‌آوری دائرةالمعارف ایشان بگذارد.»

دو فوریّت این طرح در همین جلسه به اتّفاق آراء به تصویب رسید و مادّهٔ واحده مورد بحث و شور قرار گرفت و پس از مذاکراتی که همه جنبهٔ موافق داشت و تذکار و تجلیلی بود از خدمات و زحمات مؤلّف محترم، چون استاد معظّم آقای دهخدا در قبال زحمات خود در نظر نداشتند پاداشی دریافت دارند و البتّه ارزش کار ایشان نیز بالاتر از این بود که بتوان مادّهٔ جبران کرد و آقای ملک مدنی نایب رئیس نیز در جلسهٔ رسمی مجلس تذکار دادند که «آقای دهخدا چند روز پیش به بنده تلفون کردند که به عرض مجلس و به عرض آقایان نمایندگان برسانم که ایشان هیچ انتظاری ندارند که از این فرهنگی که به نام ایشان است استفاده‌ای کرده باشند و البتّه آقایانی که به اخلاق و صفات این مرد محترم شریف آشنائی دارند میدانند که ایشان از جنبهٔ مادی به کلّی دور هستند»، ازاین‌رو مادّهٔ واحده برحسب پیشنهاد آقای شهاب فردوسی و موافقت مجلس بدین صورت به تصویب رسید:

«هیئت رئیسهٔ مجلس شورای ملّی مکلّف است وسائل طبع کتاب لغت آقای دهخدا را فراهم نموده هرنوع کمک و وسیله‌ای را که آقای دهخدا لازم داشته باشند در اختیار ایشان بگذارد و قراردادی که مورد موافقت طرفین باشد با ایشان منعقد نماید.[1]»

پس از تصویب این مادّه هیئت رئیسهٔ مجلس به کار پرداخت و با نظر مؤلّف محترم مقرّر داشت که اعتبار طبع این کتاب ضمن بودجهٔ مجلس تأمین گردد. برای تهیهٔ مقدّمات کار، مادّهٔ واحدهٔ ذیل در شانزدهم اسفند ماه ۱۳۲۴ از طرف آقای حسن مرآت اسفندیاری کارپرداز مجلس تقدیم شد و به اکثریت ۷۳ رأی از ۷۴ تن عدّهٔ حاضر به تصویب رسید:

«مجلس شورای ملّی به کارپردازی مجلس اجازه میدهد که از محلّ صرفه‌جوئی بودجهٔ سال ۱۳۲۴ مجلس فعلاً مبلغ دویست‌وپنجاه هزار ریال برای هزینهٔ اعتبار طبع فرهنگ آقای دهخدا از وزارت دارائی دریافت دارد و این اعتبار با تصویب هیئت رئیسه از حیث حقوق متصدّیان عمل و خرید کاغذ و هزینهٔ طبع و غیره به مصرف خواهد رسید.»

مخارج طبع فرهنگ در سال ۱۳۲۵ نیز در مادّهٔ هفتم قانون بودجهٔ مجلس در شانزدهم اسفند از طرف آقای حسن مرآت اسفندیاری کارپرداز مجلس پیش‌بینی و تنظیم و بدین‌صورت تقدیم و تصویب شد:

«مادهٔ هفتم – به وزارت دارائی اجازه داده میشود که مبلغ سه میلیون ریال از محلّ درآمد عمومی کشور برای هزینهٔ طبع یک‌سالهٔ ۱۳۲۵ فرهنگ آقای دهخدا به کارپردازی مجلس بپردازد و این اعتبار با تصویب هیئت رئیسهٔ مجلس از حیث حقوق متصدّیان عمل و بهای کاغذ و هزینهٔ طبع و غیره به مصرف خواهد رسید.»

آقای سیّدمحمّد صادق طباطبائی رئیس مجلس به اتّفاق آقای مرآت اسفندیاری کارپرداز شالوده و اساس کار را طرح‌ریزی کردند و به تصویب هیئت

---

۱ – بعلّت امتناع آقای دهخدا از انعقاد قرارداد شخصی بعنوان حق‌التألیف قرارداد مصرّح در مادهٔ فوق با ایشان منعقد نشده است.

رئیسهٔ مجلس رسانیدند و پس از خاتمه یافتن دورهٔ چهاردهم، هیئت مدیرهٔ مجلس شورای ملّی که قائم‌مقام هیئت رئیسه است، این کار را دنبال کرد و پس از طبع پانصد صفحه که مؤلّف معظّم شخصاً و بی دستیاری به طبع رسانیدند به پیشنهاد ایشان برای همکاری در تدوین و تکمیل نزدیک به دو میلیون یادداشت حاضر عدّه‌ای از اهل فضل عبارت از: آقایان دکتر صفا، دکتر معین، دکتر بیانی، دکتر زنگنه و دکتر صدیقی تعیین گردیدند و تحت نظر ایشان به کار پرداختند و نیز برای تسهیل و تسریع در جریان کار، کمیسیونی به نام «کمیسیون طبع فرهنگ دهخدا» از کارمندان باسابقهٔ مجلس تشکیل شد مرکّب از: آقایان سیّدمحمّد هاشمی، مهربان مهر، مهدی اِکباتانی، محمّد فوادی، دکتر حسین خطیبی.

اعضای این کمیسیون مرتّباً جلسات خود را تشکیل داده و در امور فنّی و طبع کتاب و رسیدگی به لوازم کار و تهیّهٔ مقدّمات امر از هرگونه بذل جهد دریغ نکردند تا اکنون که مجلّد اوّل و دوّم به پایان رسیده و انتشار می‌یابد.

هیئت مدیرهٔ مجلس طرحی تهیّه کرده که پس از افتتاح دورهٔ پانزدهم برای تصویب به مجلس تقدیم کند. در این طرح پیش‌بینی شده است که مؤسّسه‌ای به نام «مؤسّسهٔ فرهنگ دهخدا» تأسیس شود و محل آن در خانهٔ معظّم‌له باشد و در این مؤسّسه علاوه بر تهیّهٔ مقدمات و تدوین و طبع فرهنگ به کار نشر و طبع آثار علمی و ادبی دیگر نیز با همکاری ارباب فن در تحت نظر آقای دهخدا پرداخته آید.

از خداوند توفیق می‌طلبیم تا این خدمت بزرگ ملّی که با کمال خلوص نیّت و صدق عقیدت برای احیاء فرهنگ و لغت و ادب و زبان ایران آغاز شده است، هرچه زودتر به پایان برسد.

تهران، اسفند ماه ۱۳۲۵ شمسی

رئیس هیئت مدیرهٔ مجلس شورای ملّی
سیدمحمّدصادق طباطبائی

اعضاء هیئت مدیره:
حسن مرآت اسفندیاری، دکتر عبدالله معظّمی، سیدولی‌الله شهاب فردوسی.

از همان ماههای نخستین سال ۱۳۵۴ هـ.ش. که مؤسسه در محل جدید استقرار یافت و تألیف مطالب یکی دو حرف باقی مانده از لغتنامه و چاپ آن سر و سامانی گرفت، مؤسسه درصدد برآمد که مواد لازم برای لغتنامه‌های بعدی را فراهم و آماده سازد، البته نه با آن تعداد و تفصیل که در جزوهٔ مقدمهٔ سابق وعده شده بود، بدین توضیح که از تألیف فرهنگهای موضوعی که نیازمند همکاری اهل فن و تهیهٔ مواد خاص و صرف وقت و مطالعهٔ بسیار بود و در آن وقت با امکانات محدود دست زدن بدان مصلحت نمی‌نمود چشم پوشید و آن را موکول به آینده ساخت، و نیز از تهیهٔ فرهنگ اعلام تاریخی و جغرافیایی صرف‌نظر کرد، زیرا برای آن منظور در دستگاههای مشابه اقداماتی مفید صورت گرفته بود و می‌گیرد، لذا از میانه به تهیهٔ لغتنامه‌های فارسی خرد و میانه و کلان همت گمارد، و در این راه نخست از نقایص کار لغتنامهٔ دهخدا چه در تهیهٔ مواد و چه در زمینهٔ تألیف عبرت‌آموزی کرد، و به عبارت ساده‌تر زمینهٔ کار را طوری ترتیب داد که از یک سو در وقت و هزینه صرفه‌جوئی شود، و از سوی دیگر در مطالب و مواد نقص و کمبود حتی‌المقدور نباشد، و از دوباره کاری در تحریر و حروف‌چینی پرهیز شود، و کار بر اصول علمی و پایه‌های صحیح متکی باشد و چون اولیای دانشگاه همه وقت در مقام تأیید این مهم بودند و اولیای مؤسسه با علاقهٔ خاص و راهنمایی‌های سودمند در تهیهٔ وسایل و ابزار کار و رفع نیازها همدلی کردند، لذا کار سریعتر از آنچه انتظار می‌رفت به جریان افتاد و دنبال شد.

نخست به یاری دوستان دانشگاهی از میان دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات خاصه دورهٔ فوق لیسانس و دکتری و سال آخر دورهٔ لیسانس نگارنده افرادی را که استعداد و علاقه داشتند شناسائی و انتخاب کرد و ساعاتی در آموزش آنان برای آشنائی به متون نظم و نثر فارسی و طریقهٔ استخراج لغات و ترکیبات و شواهد وقت مصروف داشت، و سپس فهرستی از قدیمترین کتب نظم و نثر (غیر از کتابهای لغت) تا زمان حاضر ترتیب داد و مشخصات هر کتاب را، از نام مؤلف و سال تألیف و مصحح آن و

سال طبع و نشر و محل چاپ آن در دفتری ثبت کرد، و به ترتیب کتابها را بـه آن دانشـجویان و بـرخـی از کارکنان لغتنامهٔ دهخدا سپرد تا لغات و ترکیبات آنها را با شواهد بیرون‌نویس کنند و بـا ذکـر صـفحه بـر برگه‌های جدا تحریر نمایند، و پس از اتمام استخراج لغات هر کتاب فیشهای تهیه شده را تـرتیب الفـبائی دهند و به مخزن فیشها بسپرند. بدین‌ترتیب از آغاز سال ۱۳۵۵ تا پایان خـرداد ۱۳۵۹ حـدود یک‌صـد و شصت کتاب از متون نظمی و نثری فیش‌برداری شد و سپس فیشهای تهیه شده از هر کتاب را یک بار دیگر به وسیلهٔ همان دانشجویان ترتیب الفبائی داد تا آمادهٔ استفاده باشد.[1]

مقارن این اقدام به وسیلهٔ چند تن از اعضاء لغتنامه، که کار تصحیح مطالب را به عهده داشتند، و نیز گروهی از دانشجویان مورد اشاره نوبتی لغات لغتنامهٔ دهخدا را برای در دسترس داشتن عناوین لغوی بر برگه‌های جداگانه نقل داد و نـوبت دیگـر مـعانی آن لغـات را بیرون‌نویس و هر معنی را بر برگهٔ جداگانه نویسباند و همچنین هر ترکیب را در برگه‌ای به تحریر درآورد و این برگه‌های لغات و معانی و ترکیبات و نیز برگه‌های شواهد استخراج شده از متون را در دسته‌های پانصد برگی با ترتیب دقیق الفبائی گرد کرد و مایه و شالودهٔ اساس کار تهیهٔ لغتنامه‌های فارسی نـوین گـردانـید. برگه‌های لغتنامه‌های جدید قطع بزرگتر از فـیشهای مرحوم دهخدا دارد (۱۱×۱۷ سانتی‌متر) تا بدون نقل بر صفحات دیگر قابلیت ارسال به مطبعه داشته باشد. علت تحریر هر لغت یا هر معنی یا هر ترکیب یا هر شاهد روی برگهٔ جـداگـانه آن است کـه هـمه وقت مؤلف بتواند از لحاظ تاریخی جای برگه‌ها را پس و پیش کند، یا شواهد را زیر معانی مربوط به خود ببرد، و یا لغات و شواهد غیر لازم را بردارد و یا شواهد و لغات تازه‌به‌دست‌آمده را در جای خود بر بـرگه‌های سابق بیفزاید، بی‌هیچ تحریر تازه، یا تجدید مـطالب تحریر شدهٔ سابق.

پس کار مؤلف در تألیف این لغـتنامه‌ها آن خـواهـد بود که مطالب را منقح و مصحح گـردانـد و لغـات و ترکیبات را بر فرهنگهای معتبر فارسی و عربی یک به یک عرضه کند و از شـواهد معانی نو بیرون بکشد و از

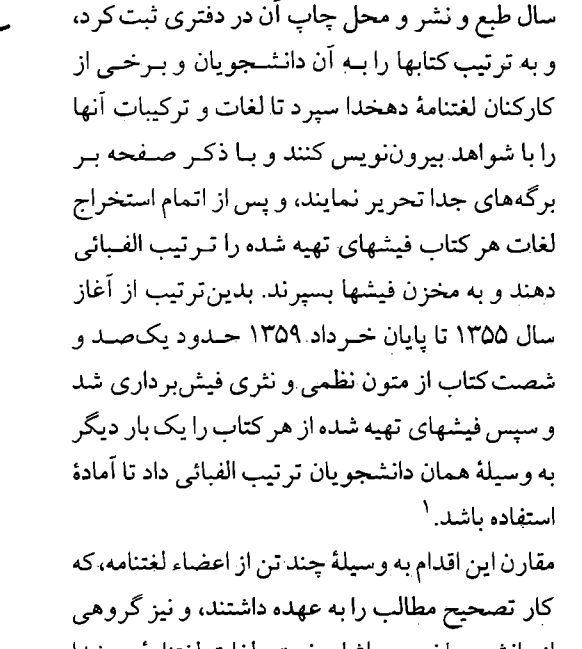
آبخیز.
۱- زمینی که هرچیزی آن را بکشد آب بدان بیرون آید.
۲- زمین آبدر مانند چمن.
۳- جزر. فرونشستن آب دریا. مقابل مد.
۴- طوفان اندر این آبخیز نوح توئی و اندر این دامگه فتوح توئی. اوحدی (جام جم ۱۹).
۵- موج. خیزاب.
۶- طغیان و افزایش آب در فصل بهار.

نمونهٔ یادداشتهای لغات و معانی و شواهد لغتنامه‌های فارسی جدید که بر برگه‌های جدا از هم نوشته شده است.

ترکیبات تـعبیرات تـازه بـیابد و بـر مـطالب پـیشین بیفزاید، و پس از حصول کـمال اطـمینان از صـحت ضبط کلمه و معنی یا معانی لغات و ترکیبات و شواهد وابسته به آنها، در جمع مؤلفان برای بـررسی و نـقد طرح کند، و مطالب را آمادهٔ ارسال به چاپخانه سازد، و پس از حروفچینی تصحیح مطبعی کند.[2]

از مواد آماده شده سه لغتنامه تهیه دیده می‌آید:

یکی لغتنامهٔ فارسی کلان که در آن شواهـد نـظمی و نثری به ترتیب تاریخی با لغات همراه خواهد بود.

دوم لغتنامهٔ فارسی میانه، که در قیاس با لغتنامهٔ کلان شواهد نظمی و نثری و برخی از لغات یـا تـرکیبات مهجور را نخواهد داشت.

سوم لغتنامهٔ فارسی خرد که فقط بـخشی از لغـات و ترکیبات رایج را خواهد داشت.

با توجه به اینکه در لغت‌نامهٔ دهـخدا دویـست هـزار

---

۱ - در حال حاضر بیش از پانصد کتاب استخراج لغات شـده و یادداشتهای آنها با یادداشتهای سابق الحاق و الفبائی گردیده است.

۲ - برای اطلاع بر برنامهٔ کار لغتنامهٔ فارسی و ضـوابط تألیـف بـه دیباچهٔ لغتنامهٔ فارسی (بخش ۲) مراجعه فرمائید.

عنوان لغوی تخمین زده شده است و اینکه نیمی از حدود بیست‌وهفت هزار صفحهٔ لغتنامهٔ دهخدا را اعلام تاریخی و جغرافیائی فراگرفته است، برآورد می‌شود که لغتنامهٔ فارسی کلان حدود دویست و پنجاه هزار عنوان لغوی و نزدیک سه برابر آن ترکیب (بطور اعم) داشته باشد، و حدود دوازده تا پانزده هزار صفحهٔ قطع رحلی سه‌ستونی را فراگیرد و لغتنامهٔ فارسی میانه سه‌چهارم آن با قطع وزیری دوستونی بشود، و لغتنامهٔ فارسی خرد ثلث آن با قطع پنج‌صفحه‌ای باشد.

مطالبی که برای لغتنامهٔ فارسی کلان آماده شده است پس از تنقیح و تصحیح عیناً برای دو لغتنامهٔ دیگر هم قابل استفاده است، به تعبیر بهتر تألیفهای هر سه فرهنگ با هم صورت می‌گیرد، و همین مسئله در امر چاپ آن دو لغتنامه نیز صادق است، چه پس از آنکه مطالب لغتنامهٔ بزرگ حروفچینی و غلط‌گیری گردید و آمادهٔ طبع شد، از هر صفحهٔ آن دو نمونهٔ ماشینی تهیه می‌شود تا مورد استفادهٔ عکسبرداری و تهیهٔ فیلم و زینک برای چاپ شدن به طریقهٔ افست بشود، و سپس از مطالب لغتنامهٔ کلان شواهد شعری و برخی لغات یا ترکیبات مهجور یا برخی معانی برداشته می‌شود و بازماندهٔ مطالب مجدداً بررسی و صفحه‌بندی می‌شود و برای لغتنامهٔ میانه نمونه‌برداری ماشینی می‌شود و دیگر بار از لغات و معانی لغتنامهٔ اخیر مقداری حذف می‌گردد و بازماندهٔ مطالب پس از بررسی صفحه‌بندی می‌شود برای نمونه‌برداری و تهیهٔ فیلم و زینک لغتنامهٔ کوچک. و خوانندگان گرامی نیک توجه دارند که با تحمل یک هزینهٔ حروفچینی و منظور داشتن دستمزد نازلتر برای صفحه‌بندیهای دوم و سوم می‌توان سه کتاب لغت مختلف را با هزینهٔ کمتر به طبع رسانید، به همان‌گونه که در تهیهٔ مواد آن نیز این صرفه‌جوئی به حد کمال شده است.

مواد سه لغتنامهٔ فارسی مورد اشاره تا آغاز تألیف (آغاز سال ۱۳۶۰) جز حدود پنج میلیون ریال که در طی پنج سال به دانشجویان از راه تنظیم قرارداد به عنوان دستمزد پرداخته شده است، هیچ گونه هزینهٔ دیگری نداشته است. یک نکتهٔ قابل توجه دیگر آنکه این سه کتاب لغت به طریقهٔ افست طبع خواهد گردید و بر اهل فن روشن است که فیلم و زینک آماده‌شدهٔ آنها برای چاپهای بعد نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت، و چاپهای بعد کتاب از هر جهت کم‌هزینه‌تر خواهد بود، و البته این طریقه از چاپ آن خاصیت را هم دارد که اگر در مطالب آن بعدها نقصی مشهود افتد یا در لغت یا معنی آن جرحی و تعدیلی لازم آید، می‌توان در هر صفحهٔ آن تغییر لازم را داد و تنقیح کرد و کتاب را، بی‌آنکه به‌تمامه تجدید شود، از نقص و اشتباه خالی ساخت.

لازم به تذکر است که از مطالب آغاز لغتنامه‌های مورد اشاره مقداری منقح و آمادهٔ بررسی نهائی و ارسال به مطبعه شده است و امید دارد که در بازماندهٔ روزهای سالی که در آنیم از این مطالب چیزی حروفچینی و طبع شود و این کار فرهنگی به دنبال کار عظیم دهخدا آغازی بیابد. ان شاءالله تعالی.[1]

نکتهٔ قابل ذکر دیگر اینکه مؤسسهٔ لغتنامه کار فیش‌برداری را متوقف نساخته است، به‌خصوص در سالی که در آنیم دانشجویانی هستند که بی دریافت دستمزد و با علاقهٔ خاص در این مهم ما را یاری می‌دهند، و نیز باید تذکر داد که از شواهد مندرج در لغتنامهٔ دهخدا (جز آنها که در این نوبت فیش‌برداری شده است) و نیز شواهد فرهنگهای شاهددار فارسی چون لغتنامهٔ اسدی و مجمع‌الفرس سروری و فرهنگ جهانگیری و صحاح‌الفرس محمّد هندوشاه نخجوانی و غیره استفاده خواهد شد.

نکتهٔ بازپسین آنکه مؤسسهٔ لغتنامه این افتخار را به حق یافته است که کانونی گرم و باصفا و خانواده‌آسا برای علاقمندان خاصه جوانان دانش‌دوست پژوهنده باشد و محیطی بی‌ریا برای پژوهندگان در آموزش دادن و نمودن راه تتبع و بررسیهای علمی و ادبی و لغوی شناخته شود و از همین روست که همه وقت مرجع این شیفتگان ادب گشته است و چنانکه اشاره رفت گروهی بی مزدی و منتی، و یا به تعبیر مرحوم دهخدا «دل‌انگیز» مؤسسه را صادقانه یاری

---

۱ - در حال حاضر یازده مجلّد (۱۷۰۴ صفحه) از لغت‌نامهٔ بزرگ با شواهد و تاریخ و نیز لغتنامه‌های متوسط و کوچک طبع و عرضه شده است و بقیهٔ آن در دست تألیف و قسمتی آمادهٔ چاپ است.

می‌دهند و از محیط پرصفای آن متقابلاً کسب فیض می‌کنند، امید که این صفا و پاکدلی، که از نیت خیر دهخدا مایه دارد، بردوام بماناد.

اینک نام دانشجویان و کسانی که در تهیه و استخراج لغات و شواهد و معانی برای لغتنامه‌های فارسی همکاری داشته‌اند، به ترتیب الفبا نقل می‌شود و حق‌شناسی را کنار نام کسانی که از این بابت مزدی دریافت نکرده‌اند ستاره‌ای نهاده شده است:

۱ - آل بویه (دکتر ستار).
۲ - آل بویه (خانم لادن).
۳ - اتابیکی (پرویز)*
۴ - برومند (مهرداد)*
۵ - بوبه رزم (خانم زهرا).
۶ - بهزادی (خانم فرزانه).
۷ - بیگلری (عبدالرحیم)*
۸ - پروین گنابادی (مرحوم محمّد).
۹ - توکلی (خانم افسر)*
۱۰ - جعفری (اکبر هورتاش).
۱۱ - جلائی‌فر (اصغر).
۱۲ - جمالی (کیوان).
۱۳ - جوهری (خانم جمیله).
۱۴ - حسنی (عطاءالله)*
۱۵ - دبیرسیاقی (دکتر سیّدمحمّد)*
۱۶ - درودیان (مصطفی)*
۱۷ - درهمی (دکتر جواد).
۱۸ - دزفولیان (کاظم)*
۱۹ - دستجردی (خانم طاهره)*
۲۰ - دشتی (خانم مینو).
۲۱ - دهخدا (فرهاد).
۲۲ - ذوالریاستین (محمّد)*
۲۳ - رئوفی (خانم فاطمه).
۲۴ - رضوانی (خانم هما).
۲۵ - روان‌طبع (خانم فریده).
۲۶ - رهوار (خانم الهه).
۲۷ - سلیمی (مرتضی)*
۲۸ - شبستری (فرهاد).
۲۹ - شریفی (خانم سعیده).
۳۰ - شیخ‌الاسلامی (خانم سیمین).
۳۱ - شیفته‌فر (خانم افسانه)*
۳۲ - صادقی شبستری (خانم عفت).
۳۳ - صلاحی مقدم (خانم سهیلا).
۳۴ - صدقی (خانم سیما).
۳۵ - صفاری (محمّد شفیع)*
۳۶ - ضابطی (عبدالله)*
۳۷ - عابدینی لیواری (ابوالفضل)*
۳۸ - عارفی (خانم...).
۳۹ - قاسمی (مسعود)*
۴۰ - قندهاری (خانم فیروزه)*
۴۱ - کنعانیان (خانم صدیقه).
۴۲ - گلمحمدی امین (خانم صدیقه)*
۴۳ - مجیب (خانم آتسا)*
۴۴ - مدبری (محمود).
۴۵ - میرفندرسکی (خانم شهره)*
۴۶ - میلانی (خانم شهناز).
۴۷ - ودیعت (خانم سروش).
۴۸ - هاشمی (خانم نادره).[1]

یادداشتهای پراکندهٔ مرحوم دهخدا برای مقدمهٔ لغتنامه

مرحوم دهخدا چه در طول روزگاری که به استخراج لغت از متون فارسی سرگرم بوده است، و چه در سالهایی که به کار تنظیم و تألیف مطالب لغتنامه و چاپ آن اشتغال داشته، بر برگه‌های لغت و نیز بر دو روی اوراق دفتری خرد و نیز بر اوراقی پراکنده به قطعهای مختلف، یادداشتهایی که غالباً قلم‌انداز و قلم‌خورده و حک و اصلاح‌نشده است نوشته، و بر زبر آنها به نشانهٔ تعلق مندرجات آنها به «مقدمهٔ» لغتنامه افزوده است: «مقدمه» یا «برای مقدمه»، و ظاهراً قصد او از این کار آن بوده است که به روزگاران

---

۱ - در سالهای اخیر: آقایان محمّدرضا جناب زاده و دکتر منصور پهلوان و هرمز دبیرسیاقی و از خانمها: لادن معین شقاقی، زهرا ربیع‌زاده، سیمین هاشمی، مژگان مقدس، فاطمهٔ شاه‌محمّدی، مانا شایسته و فریبا زاهدی نیز در یادداشت‌برداری از کتابها و استخراج لغات با مؤسسه همکاری داشته‌اند و آقای میرهاشم محدث مسؤول کتابخانه با نگارنده حدود بیست کشف‌الابیات برای مثنویهای مهم فارسی تهیه کرده‌اند که دریافتن موضع ابیات یا نام سرایندهٔ آنها سودمندی بسیار دارند.

و همگام با تهیه و تنظیم مطالب کتاب و چاپ تدریجی آن، موادی را که برای تهیهٔ مقدمه لازم است و به ذهنش می‌گذرد، یادداشت کند، و با آنچه در آغاز کار از طرح و نقشه و منظور اصلی از بیرون‌آوری لغات و شواهد برای تألیف لغتنامه و چگونگی کار و نوع منابع و مآخذ و مسائل دیگری از این دست داشته است یکجا سازد، تا در صدر کتاب (البته پس از طبع تمامی کتاب) جای داده شود.

قسمتی از این یادداشتها در جزوهٔ مقدمه (صص ۳۰۱-۳۰۵) چاپ شده است. آنچه اینجا طبقه‌بندی و نشانه گذاری می‌شود، یادداشتهایی است که بعدها در میان اوراق بازمانده از آن مرحوم یا در میان فیشهای لغت به دست آمده است. این یادداشتها غالباً گسسته و غیر مسلسل است و پیداست که از میانه برگه‌هایی و بالنتیجه مطالبی از میان رفته است، اما دریغ آمد که با همهٔ پراکندگی، یک‌باره از دست نهاده شود، چه برای شناخت لغتنامه و مندرجاتش در هر حال بهترین معرف است.

مطلب آغازین یادداشتها بخشهای پراکندهٔ آغاز مقدمهٔ واقعی لغتنامه می‌بوده است که یا نیمه‌تمام به نگارنده رسیده و یا دنبالهٔ آن تحریر نشده است.

یادداشتهای مورد اشاره را اگر طبقه‌بندی کنیم رئوس مسائل مطروحه در آنها تقریباً به شرح زیر خواهد بود که با همین ترتیب نیز به دنبال هم آورده می‌شود:

۱ - مقدمه. روش کار. برخی نشانه‌ها و مآخذ.

۲ - توضیحات و راهنمائیها و فوائد.

۳ - زبان فارسی و لغات آن.

۴ - پوزش و دفاع.

در آغاز هر یادداشت که با ترتیب فوق نقل می‌شود ستاره‌ای نهاده‌ایم تا هر یادداشت از یادداشت دیگر ممتاز گردد. در جزوهٔ مقدمهٔ سابق، به جای ستاره، شمارهٔ مسلسل نهاده شده است.

۱ - مقدمه. روش کار. برخی نشانه‌ها و مآخذ

* به نام خدای توانا - پس از سپاس ایزد عز ذکره و جلّ ثناؤه و درود بر خاتم پیامبران مصطفی صلوات الله علیه و سلم و آل و یاران او، چنین گوید گردآورندهٔ این کتاب علی‌اکبر دهخدا وفقه‌الله لطلب مرضاته، که ایزد تعالی در سایهٔ رفاه و رَغد و سعه و یسار و آرامش و صلح و امن و رجاء بعد الیأس...[1] مرا توانائی آن داد تا زبان شیرین و توانگر و پهناور فارسی عصر را لغتنامه‌ای کنم کافل و شامل، از حقیقت و مجاز و مشترک و مرادف و مخفف و مرخم و دخیل و مصنوع و شواذ و شوارد و نوادر و غریب و اتباع و مزدوجات و اضداد و لوترا، مزین به امثال و تعبیرات و تشبیهات مثلی و وجه‌اشتقاقها و مُحَلّیٰ به برخی اصطلاحات هر علم و مواضعات هر فن و هر حرفت و تراجم پاره‌ای بزرگان هر عهد و بعضی نامهای جغرافیائی هر ملک، سهل‌التناول و کثیرالامثله، و جملهٔ امثله از بزرگان نظم و نثر فراگرفته و غلط و مصحف و محرف لغتنامه‌های پیشین بازنموده تا آنجا که مرا دستگاه بود، نه به اقصای حدّ کمال، چه مطلق کمال مخصوص ذات او، تقدست اسمائه است و آدمی پیوسته در راه کمال است و چگونه دعوی کمال زیبد کسی را، خاصه در لغت که معبّر و مترجم و مبیّن است همه چیز را و «همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند» و بالاخص که این لغت‌نامه‌ای است زبان وقت را یعنی زبان مختلط ممزوج فارسی و عربی را که ائمهٔ لغت در همهٔ اعصار در امر لغت عرب گفته‌اند که احاطهٔ بر آن جز خدای و پیغامبران را میسر نتواند بود.

و این کار لغت بس بزرگوار است تا آن پایه که بسیار سران و پیشوایان حکمت و کلام هر قوم در بحث‌های طویل به سالف زمان و هم امروز تواطؤ و تواضع و اصطلاح بودن لغت را انکار کرده‌اند و آن را وقف و وحی گفته‌اند، و در این ارشادی بود مردمان را تا دانند که قلب و تبدیل و تصرف بر آن روا نیست، و این در سخت بسته است، چه بنای تفهیم و تفهم عهود و ایقاعات و صلوات و دعوات و کتب منزله و حدیث و سنت و قوانین و شرایع موضوعه و علوم و فنون و حرف بر آن نهاده است، و اگر در آن خللی افتد در همهٔ آن شؤون آشفتگی و تباهی و نابسامانی راه یابد و بستگی و پیوستگی امور معیشت بگسلد و سلسلهٔ قومیت و عصبه‌ها ببُرد، و نظام به فساد و

---

۱ - نقطه‌چین‌ها به جای عبارات مفقود مقدمه است. (م. د.).

احکام به اختلاط گراید، و رشتهٔ تواریخ امم منقطع گردد، و ازاین‌رو بزرگان ادب در قیاس نیز سماع را شرط کردند تا آنجا که پسر فارس یکی از امامان لغت عرب گفت «و لیس لنا الیوم ان نخترع و لاان نقول غیر ماقالوه و ان نقیس قیاساً لم تصیبوه، لان فی ذلک فساد اللغة و بطلان حقائقها» و حاصل معنی آنکه ما را نرسد چیزی از خود ساختن و ناگفته‌ای گفتن و قیاس ناآمده‌ای آوردن که در آن تباهی زبان و ناچیز گشتن حقایق آن باشد. و در قیاس نیز اخذ اقوی القیاسین را وصیت کردند. و در راوی لغت چون راوی سنت و حدیث ثقه و ضابط و ثبت بودن را شرط آوردند و اخلاص و تصحیح نیت و تحری در اخذ از ثقات را پند دادند، و حتی گفتند لغوی را ناگزیر است از روایت بازایستادن آنگاه که پیری و فراموشی بر او دست یابد و احتمال تخلیط در خویشتن دهد.

و خدای ، جل جلاله، آنگاه که مردم بابل او را، تعالی، انکار کردند و بت پرستیدند و گونه‌گون منهیات و ملاهی و بدع آوردند، چنانکه منکرها آشکار شد و معروفها برخاست، عذاب تبلبل السنه بر آنان فرود آورد، و آن به جای ریح عقیم بود قوم عاد را و صیحه قوم صالح را و حاصب مؤتفکات را.

* کتاب آسمانی توریة تبلبل را بزرگترین بلای آسمانی برای قوم گناهکار به خدا قرار داده است.[1]

* قرنها این میدان گشاده و گوی و پهنه نهاده بود و همهٔ چشمها بدان نگران، و همهٔ دانشمندان هر زمان، چون چنانچه باید عمق و غور کار می‌دیدند دست فرا آن نبردند و سلامت را در کنار دیدند و گستاخی و دلیری و تهور نیارستند و نخواستند کردن. تنها من با همهٔ قلت مایه این خطر خطیر کردم و شوخ و بی‌پروا و متهور، گستاخ‌وار درآمدم، و گوئی مرا خواست این شیفته‌سار آنجا که گفت در این دوبیتی رباعی، و بس نیکو گفت:[2]

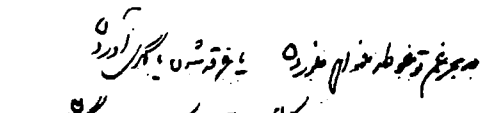

و آبگینهٔ خویش به سنگ آزمودم و حاصل جز شکست خویش نبردم و شنعت بخیه بر روی کار افتادن بر خود بخریدم.

* و هرچند این کتاب را از سی و چند سال پیش آغاز کردم لکن طبع چندین میلیون بیت کتابت کار بس متعب و دراز است و با فرسودگی تن و جان و من در شصت و چند مرحلگی، جز به یاری فضل و لطف خدای، به پایان رسیدن طبع امیدی بس فراخ و املی بس طویل است.

* نخست دانسته‌های خویش را از لغت گرد کردم و شواهدی که از بر داشتم بدان ملحق ساختم و آنگاه که گمان بردم محفوظات من به پایان آمده است به خواندن کتب نظم و نثر فارسی و عربی از ادب و علم پرداختم و چون فراهم ساختن مجموع لغات متداول محاورتی و کتبی میخواستم، چنانکه نظم و نثر خواص نویسندگان و شعرای دسترس را خواندم، از منظوم و منثور عامیانه و مبتذل نیز چشم نپوشیدم یعنی بدانسان که شاهنامهٔ فردوسی و ترجمهٔ طبری بلعمی و تاریخ بوالفضل بیهقی را مطالعه کردم شبیه‌نامهٔ تکیه‌ها و چهل‌طوطی و حسین‌کرد را نیز دیدم و شواهد و امثال جملهٔ آنها بیرون کردم و این کار فحص و تتبع کتب بیش از بیست و اند سال بکشید پیوسته و بی‌هیچ فصل و قطعی، حتی نوروز و عیدین و عاشورا، بیرون از بیماری صعب چندروزه و دو روز هنگام رحلت مادرم رحمةالله علیها که این شغل تعطیل شد، و دقایقی چند که برای ضروریات حیات در روز، و می‌توانم گفت که بسیار شبها نیز، در خواب و میان نوم و یقظه در این کار بودم، چه بارها در شب از بستر برمی‌خاستم و پلیته برمی‌کردم و چیزی می‌نوشتم....

* کتب نظم و نثر را بعضی به تفصیل و برخی را به اجمال دیدم.

* کتب فارسی از علم و ادب و نظم و نثر را خواندم و

---

۱ - می‌توان پنداشت میان این بخش از مقدمه و بخش دیگری که به دنبال می‌آید مطالبی از میان رفته باشد. (م. د.).

۲ - ظاهراً رباعی از مجدالدین بغدادی است. رجوع شود به کتاب مرصادالعباد به تصحیح دکتر ریاحی (ص ۳۸۲ متن و ۶۴۵ تعلیقات و توضیحات).

کلمات آن را که برای کتاب می‌گزیدم نشان می‌کردم و معنی کلمه بر حاشیه می‌نوشتم و پس از اتمام کتاب آن را به کاتبهای چند موظف و دل‌انگیز[1] که داشتم [می‌دادم] تا هر کلمه را با معنی نوشته و بر اوراق خاص (فیش) نقل می‌کردند و شاهد متن را بر آن می‌افزودند، و سپس مرتبین بودند که اوراق مزبور را الفبائی می‌کردند و این کاری بس صعب بود، چه هر عدهٔ قلیل یا کثیر یادداشت نوین را بایستی بر مجموع مرتب به ترتیب حروف افزود، و اگر من خود نقل حواشی شواهد مزبور و نیز ترتیب و تنظیم الفبائی را به عهده داشتم مرا عمر دوباره بلکه عمر چند کرکس و مال چند قارون می‌بایستی[2]، پس آنچه را که خوانندهٔ این کتاب می‌بیند تنها نتیجهٔ یک عمر نیست بلکه نتیجهٔ بسی عمرهاست.

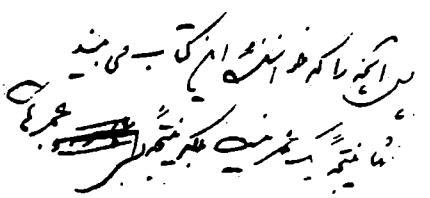

* پرزحمت‌ترین قسمت آن همیشه دوبار و گاهی سه بار تصحیح مطبعی آن بود.

* آنچه محفوظات داشتم نوشتم، بعد کتب شعر و نثر بسیار از اول تا آخر با این قصد خواندم و کلمات را با معانی آن در فیشها نگاشتم و همان شعر یا نثر را شاهد آوردم و بعض کتب را زیر هر کلمه خطی کشیدم، بدون اینکه اجازهٔ نوشتن معنی بدهم دادم تا در فیش نقل کنند و سپس کلمه را با معنی نقل کرده و همان شعر و نثر را شاهد آوردم.

* و آنچه از نظم و نثر آورده‌ام مثال را، آن است که در نسخهٔ دسترس من بوده است، چه هیچ کتاب برای نبودن فن طبع و عدم اهتمام کاتب از سقط و تبدیل و تحریف مصون نمانده است، و با این همه اگر از کتابی دو یا چند نسخه داشته‌ام نسخه بدلها را نیز در ذیل هر صفحه آورده‌ام تا زمان آن را تصحیح کند.

* بیشتر استفادهٔ من از کتب لغت عرب مترجم به فارسی بوده است، چون تاج‌المصادر جعفرک بیهقی، و مصادر زوزنی، صراح قرشی ترجمهٔ صحاح، و مقدمة‌الادب زمخشری، و قوافی حبیش تفلیسی، و السامی فی‌الاسامی میدانی و دستوراللغهٔ ادیب نطنزی، و دستورالاخوان قاضی محمّد دهار و مهذب‌الاسماء ربنجنی، و از این کاستن قدر لغت‌نامه‌نویسان فارسی نمی‌خواهم، چه سعی آنان مشکور است و مأجورند، لکن اگر من به گرد آوردن همان فرهنگها می‌پرداختم تنها کار من تلفیقی می‌بود خشک[3] و گذشته از اینکه خطاهای آنها را در یک جا گرد کرده بودم خطاهای خود را نیز بر آن می‌افزودم.

* وقتی می‌گویم به نقل از فلان کتاب، مراد کتابی است که من دارم نه کتاب اصلی، چه نسخ یک کتاب غالباً با یکدیگر فرقها دارند، و بیشتر چه به دست خود مؤلف در نسخه‌های مختلف که نویسانده اصلاحات نوین شده و چه نساخ همین تصرفات را کرده‌اند.

* وقتی که من می‌گویم از فلان کتاب نقل کرده‌ام مراد نسخه‌ای است که من از آن کتاب دارم با اغلاط و تصحیفات و تحریفاتی که در آن روی داده نه آن کتابی که مؤلف او نوشته است.

* بعضی شواهد مخالف نسخهٔ شماست برای اینکه نسخ غالباً تحریر سوادنویس و ناسخ است و باید منتظر کتابخانه‌های بزرگ و تصحیح کتب با اصول انتقادی امروزی بود.

* پاره‌ای اوهام و خرافات دربارهٔ اشخاص و بعضی حیوانات و پاره‌ای نباتات و امکنه و غیره در این کتاب آورده‌ایم مانند ترکیدن چشم افعی به دیدن زمرد و مانند آن، این نه از آن است که ما خود بدانها باور داریم یا قصد اغراء و اغواء خوانندگان داشته‌ایم، بلکه چون این سنخ امور نیز جزء ادب هر قوم است و شاعر و نویسنده غالباً بدان ایهام کند، بودن آن در لغتنامه ناگزیر است.

* مشتقات کلمات عرب را چنانکه رسم لغویین آن قوم است در ذیل مجرد ماده نیاورده‌ام بلکه همهٔ حروف کلمه را چشم داشته‌ام و هر یک را به ترتیب بر

---

۱ - دل‌انگیز، یعنی داوطلب که بی‌مزد و به رضای خود کار کند. مقابل موظف، که در برابر کار خود مزد گیرد.

۲ - عمر کرکس و مال قارون و ملک اسکندر در بسیاری مثل است.

3 - Compilation.

ردهٔ ابتثی در جای خویش نهاده‌ام و این از آن کردم تا فارسی‌زبانان را که قصد مخصصی در زبان عرب نباشد از آموختن تصریف و اشتقاق عرب فارغ آیند، و در آن صورت برای فارسی‌زبان لازم نیاید که داند «اب» را از چه ماده و «اتساع» و «ادکار» و «سمت» و «سعة» و «صفت» را از چه ماده باید گرفتن، چنانکه جموع قیاسی عرب را و صفات تفضیلی را نیز بر این نهج درج کرده‌ام، چه برای دانستن آن نیز مقدمه‌ای از صرف لازم افتد.

* «ید» را از «یَدَی» گرفتن برای اطفال ایرانی سخت است، این است که «ید» را در «ی د» گذاشتم.

مثلاً صفت را از «وصف» یافتن محتاج به علم تصریف است و فارسی‌زبان را باید که «صفت» را در «ص‌ف‌ت» و «وصف» را در «وص‌ف» تواند یافت. «ازدهاء» را از «زَهَوَ»، «ازدآن» را از «زَیَنَ» گرفتن دشوار است و همچنین است «شیان» را از «شَوَنَ»، «تعبشم» را از «عَبَشَ»، «ازدیار» را از «زَوَرَ» و «طی» را از «طَوَءَ».

* اصل و ریشهٔ کلمات را اگر از ریشه‌های قدیم همین زبان و یا اجنبی است ذکر کرده‌ام.

* وقتی من می‌نویسم «از برهان» یا «از شعوری» یا «از قاموس»، یعنی با تلخیص یا با تقدیم و تأخیر عبارتی یا به ترجمه از زبانی به زبانی و امثال آن.

* امثله‌ای که برای چم‌های[1] معنی کلمه می‌آورم گاهی پایه‌اش بر ذوق و قریحهٔ شخصی است. ولی من چارهٔ دیگر ندارم برای اینکه ذوق یک تن، ذوق یک تن است و من به ذوق خود چم را انتخاب می‌کنم.

* و مجاز و استعارات را نیز پس از بیان حقیقت بیان کردم تا نطاق نطق را انبساطی باشد و میدان بیان را فسحتی.

* و چون تعریف کلمه‌های از گیاه و حیوان و جماد به علت فقدان اصطلاحات فنی و علمی نوین صعب افتد مرادف آن را از یونانی، افریقیه، لاطینی یا فرانسوی در ذیل صفحه نهادم تا متتبع جویای آن مراجعه به لغت‌نامه‌های آن زبانها کند و خاندان آن جماد و گیاه و حیوان بیابد و ماهیت آن چنانکه باید بشناسد.

* گیاه‌ها را گذشته از شلیمر از دکتر گوبای آلمانی که نسخهٔ خطی گرد آورده و سالها در مدرسهٔ کشاورزی کرج رنج برده تهیه کرده‌ام.

* متواردات و مترادفات را در ذیل هر کلمه یا جمله از فارسی و عربی بیاورده‌ام، و در این خطبا و مترسلان و شاعران را فراخی و سعه‌ای باشد در احتراز از تکرار و شاعران را به‌علاوه سهولت و آسانی بود برای ادای مقصود در هر وزن و بحر چه بسیار افتد که کلمه‌ای را در بحری از بحور جای نباشد و متواردی دیگر جای آن را به آسانی گیرد.

* جمعهای مصحح را نوشته‌ام و بایستی همه را می‌نوشتم برای اینکه ما با کتاب لغت خود از کوچکترین قواعد لسانی عرب باید مستغنی شویم.

* چرا مترادفات بسیار آورده‌ام از عربی و فارسی چون شعر فارسی که همه مفاهیم دقیق به بهترین وجهی در آن می‌آید برای کثرت این مترادفات است، و نیز باید بدانند فردوسی و حافظ هر دو این مترادفات را به کاملترین وجهی می‌دانسته‌اند و ازاین‌رو بهتر به ادای مقاصد خود توفیق یافته‌اند.

* و شواهد این کتاب بسیار آمده است برای آنکه موارد استعمال کلمه و طرز استعمال بر شاعر و نویسنده و خطیب واضح شود و نیز برای اینکه آنچه من از این امثله استخراج کرده‌ام - از معنی و چم حقیقت و مجاز - این بوده است، ولی با این امثله که در یک جا گرد آمده است متتبعین دیگر که بی‌یقین آن را در پیش چشم دارند با فراغبال و وقت متسع معانی و چمهای دیگر استنباط کنند که کثرت کار و ماندگی مرا اجازهٔ درک آن نداده است.

و از این کتاب که چون رکنی رکین برای لغت فارسی است انواع دیگر لغتنامه توان کرد از مختصر و متوسط و میانهٔ این دو، با شاهد قلیل و متوسط یا بی شاهدی[2]، چه شواهدی در این رکن آمده‌است و لغتنامه‌نویس بی‌شاهد به اتکال وجود این کتاب و حوالت بدان دعاوی خویش را مدلل و مبرهن تواند نمود.

---

۱ - چم را مرحوم دهخدا در تفاوت مختصر معانی یک کلمه با هم به کار برده است معادل Les nuances فرانسه (م. د.).

۲ - رجوع شود به بخش برنامهٔ آیندهٔ مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا و ص ۳۶۹ چاپ حاضر.

همه بکار است، و نابکاری همیشه مردود است. از این معنی نوعی تجشم می‌نماید هر چند شبیه به کلمهٔ لفظ می‌شود که باز به معنی طرح و افکندن آمده است. آنچه راکه این بنده حدس می‌زند - و البته یقین ندارد - این کلمه کلمهٔ آریائی است و با لفظ لکی لاطینی و لکزیکم[1] یونانی از ریشهٔ لکزیک[2] و یا بهتر از هردو با لگس[3] که تقریباً عین صورت لغت است از یک ریشه است و در قوامیس عربی تقریباً....[4]

* عادت لغت‌نویسان عرب بر آن رفته است که با تکلفی تمام و تجشمی ناخوار و تعصبی جاهلی هر کلمه از کلمات ملل دیگر را از خود دانند...[5]

* این اختلاف میان مردم حتی حکمای بزرگ هنوز باقی است که آیا امر لغت وضع است، یعنی واضعی بشری دارد که مثلاً یک روز آفتابی هفت هشت ساعتی زمستان یعرب‌بن قحطان نشسته و بزرگترین و جامعترین و بلیغترین زبانها، یعنی زبان عربی را ساخته، و همان روز همهٔ اولاد او آن زبان با آن سعه و طول و عرض را آموخته و از بر کرده‌اند، یا اینکه امر لغت امر توقیفی، یعنی وحی و الهی است.

در این باب رد و ایراد و تشاجر و جدول میان فلاسفهٔ دنیا بسیار است، حتی کانت و اسپنسر...[6]

چیزی که من به تنهائی می‌گویم این است که امروز پس از هزاران سال که از زباندانی مردم هوتانتو یا اسکیمو می‌گذرد اگر به کیس‌ترین آنها بخواهیم بفهمانیم قاعده چیست نمی‌فهمند و قاصرند از ادراک معنی قاعده، اما در آن اقدم زمان چگونه اینها زبانشان بر قاعده مبتنی است...

* مثل یک قاعده و اصلی در پیش من ثابت است که هرگاه در اصل و ریشهٔ کلمه اختلافی بود و معنی ثانوی با اصلی مشابهت و ملابستی نداشت غالباً در آنجا باید گمان اجنبی بودن این کلمه را برد و در فحص پیدا کردن اصل آن از السنهٔ دیگر برآمد و این معنی مستلزم نفی الفاظ مشترکه نیست.

* در عربی یک قاعده من استخراج کرده‌ام که هر وقت در اشتقاقات یک کلمه معنی غریب پیدا شد حتماً آن اجنبی است، مثل جناح که به معنی بال است اما یک‌دفعه به معنی گناه می‌آید.

* هرگاه صرف و اشتقاق کلمه‌ای از کلمات عرب خروج از قاعده‌ای را الزام کند و یا وزن کلمه از اوزان غیرعربیه باشد یا نادر باشد و یا دریافتن علقه‌ای میان یک معنی از کلمه با معانی دیگر به تجشمی حاجت افتد و یا حروفی در کلمه فراهم آید که در زبان عرب گران باشد و یا معنای آن کلمه نازکی و لطف دربردارد، یا بدان حد از اسباب عمران طلبد که عادتاً گرد آمدن آن با سادگی بداوت بعید نماید، در جملهٔ این احوال و امثال آن برای متتبع بصیر گمان اجنبی و دخیل بودن کلمه طبیعی باشد، و غالباً با فحص بیش‌وکم اصل آن را در یکی از زبانهای اجنبی مجاور یا دور بتوان یافت و از آن جمله باشد کلمهٔ «لغت»، چه گذشته از آنکه معنای آن ظاهراً چنان می‌نماید که فرهنگ‌نویسان عرب بار دیگر معنای اصلی و مجازی کلمهٔ «لفظ» را در شرح معنای اصلی و مجازی کلمهٔ «لغت» چون قیاس ناصواب تکرار کرده‌اند:

اللغة، قال الجوهری اصلها لغی او لغو و الهاء عوض. قال ابوالبقاء مصدره‌اللغة و هوالطرح فالکلام لکثرة الحاجة الیه یرمی به. و نیز فیروزآبادی گوید: اللغة و اللغی السقط و مالا یعتد به من کلام و غیره. و در معنای کلمهٔ لفظ می‌نویسد: لفظه رماه و من المجاز اللافظة البحر لانه یلفظ بما فی جوفه، و اللافظة الدیک لانه یأخذالحبة بمنقاره فلا یأکلها و انما یلقیها الی الدجاجة؛ و اللافظة الرحی لانها تلفظ ماتطحنه من الدقیق، ای تلقیه؛ و اللفاظة ما یرمی فی‌الفم؛ و لفظت الرحم ماء الفحل القته و کذا الحیة سمها. پس گذشته از اینکه معنای کلمه بلندتر از کلام قوم و لسان و شاید تا حدی دور از حد بساطت فکری عرب است، واوی و یائی بودن کلمه نیز نامعلوم است.

* المعانی معرضة لکل جیل من اهل التوحید والشرک حتی للزنج والتتر والترک لکنهم قصرت بهم السنتهم عن بلوغ ما راموه من ارب. (ابواسحق ابراهیم‌بن قاسم ملقب به‌اعلم نحوی بطلمیوسی).

---

1 - Lexikom. 2 - Lexique.

3 - Logos.

۴ - دنبالهٔ یادداشت در دست نیست (م. د.).

۵ - دنبالهٔ یادداشت در دست نیست (م. د.).

۶ - یادداشت افتادگی دارد (م. د.).

* و لیس لنا الیوم ان نخترع و لا ان نقول غیر ما قالوه و لا ان نقیس قیاسا لم یقیسوه، لان فی ذلک فساد اللغة و بطلان حقائقها. (ابن فارس).

*برای «اتی‌مولوژی[1]» یا علم ریشهٔ لغات به گمان من یکی از اصولی که باید در نظر داشت تقدم و تأخر طبیعی کلمات است یعنی مثلاً کلمهٔ مادر زودتر از کلمهٔ پدر ایجاد شده. کلمهٔ آب پیش از نان، آب پیش از آتش و آن کلمات که معانی مرکب دارند پیش از کلماتی که معانی بسیط دارند، مثلاً آسیا پیش از گندم، همچنین کلماتی که معانی نقلی دارند پیش از کلماتی که معانی حسی دارند و کلماتی که مال درجهٔ عالیتر تمدن است پیش از تمدنی ادنی و کلماتی که محلی یک جا است پیش از همسایه‌ها و همسایه‌ها پیش از دوردستان، مثل فیل در هند بعد در ایران بعد در یونان و روم، و این نظر برای عدم التباس اشتقاق فایدهٔ بزرگی دارد.

لفظ سپهر مثل اسفاهیرا[2] به زبان یونانی است که از آن فرانسه‌ها اسفر[3] را گرفته‌اند، اسفاهیرا در زبان یونانی به معنی گلوله بوده است. و لفظ آسمان به معنی آس یا آسیا مانند است به دلیل این شعر فخر گرگانی:

وگر بی‌آسمان بودی ستاره
جهان پرنور بودی هامواره

پس آسمان به معنی فلک‌گردان است، لذا سپهر به نظر من قدیمتر از آسمان باشد چه علاوه بر اینکه طبعاً اول بشر گردی آسمان را می‌یابد پس از آن گردانی آن را، پس لفظ آسمان بعد از پیدایش آس ایجاد شده است و معنی ندارد که انسان گردی آسمان را که تمیز آن با چشم است تا آس را پیدا نکرده نفهمیده باشد.

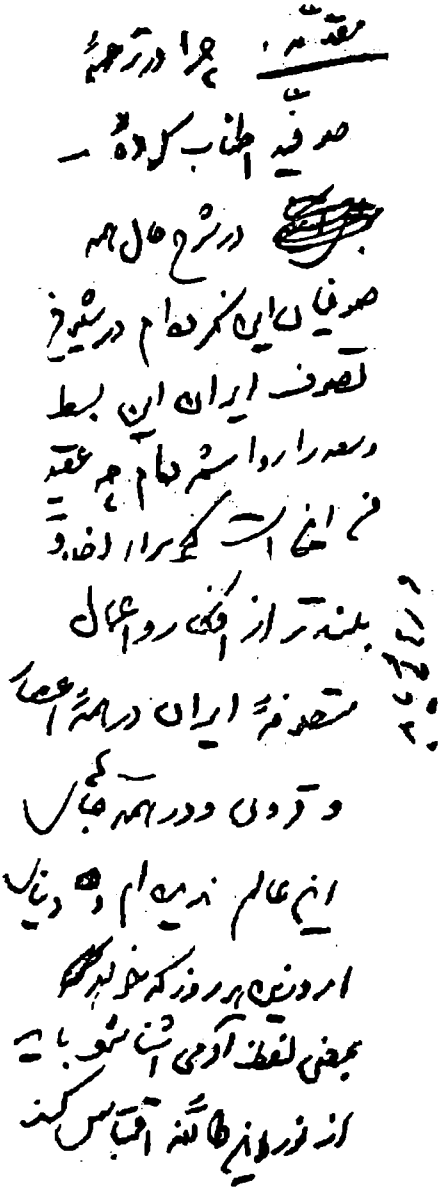

۲ - توضیحات و راهنمائیها و فوائد

*یکی از قدیم‌ترین کتب لغت فارسی که نوشته شده است کتاب‌لغت ابوالقاسم عیسی‌بن علی‌بن داودبن الجراح است که در اواخر مائهٔ سیم و اوائل مائهٔ چهارم هجری می‌زیسته. (از الفهرست ابن الندیم چ مصر ص۱۸۶).

* دانش صرف و دستور زبان پارسی پس از تدوین لغت کامل به دست آید و در این کتاب اگر چه کمال تدوین دست نداد باز مددی بزرگ به مقصود دستور شده است.

* و در ذیل این لغت قواعد این زبان چه آنها را که پیشینیان تنبیه کرده‌اند و برخی که خود دریافته‌ام ابتکاراً آورده‌ام، چنانکه اگر قواعد مطویهٔ این کتاب را به یک جای گرد کنند شاید معظم قوانین و ضوابط این زبان به دست آید.

1 - Étymologie.
2 - Sphahira.
3 - Sphère.

* اینکه پاره‌ای از کلمات خاصه اسماء رجال و امکنه را که در زبانهای دیگر است ذکر کرده‌ام برای این است که معادل آن در فارسی بوده و خواسته‌ام مترجمین متوجه آن شوند و لفظ اجنبی را عیناً در ترجمه نیاورند.

* وقتی کتب رجال اسلامی را تصفح کنند مثل این است که کتاب، تنها رجال ایرانی است و بطور شاذ و نادر یک اسم حرانی یا اندلسی نیز گاهی دیده می‌شود.

* و دیگر خواستم یک بار به نحو اجمال نشان بدهم که اگر علماء ایران را از صفحهٔ تاریخ دنیا برداریم نه تنها عالم اسلام بلکه جامعهٔ بشریت هیچ چیز ندارد یا در نهایت فقر و بیچارگی علمی و ادبی و صفتی و اخلاقی است و این نه غلوی است که می‌کنم و نه حب وطن من است که مرا بدین گفته می‌دارد، مثل من و با من پنجاه سال در رجال و کتب فحص کنید، به همانجا می‌رسید که من رسیده‌ام.

* چرا در ترجمهٔ صوفیه اطناب کرده‌ام؟ در شرح حال همهٔ صوفیان نکرده‌ام، در شیوخ تصوف ایران این بسط و سعه را روا شمرده‌ام، چه عقیدهٔ من این است که برای اخلاق بلندتر از افکار و اعمال متصوفهٔ ایران در همهٔ اعصار و قرون و در همه جاهای این عالم ندیده‌ام و دنیای امروزین هر روز که خواهد به معنی لفظ آدمی آشنا شود باید از نور این طائفه اقتباس کند و رهایی یابد.

* از این کتاب، لغت نمی‌توان استعمال کرد و به کار برد مگر آنها را که در زبان امروز نیز معمول باشد، در میان عامه و خاصه، و آنچه را که باکثرت شواهد دیگر جای شک کمتر مانده باشد.

* یکی از اشتباهات قدما در نگارش لغت این بوده است که چون کلمه‌ای مترادف کلمهٔ دیگر بوده است در یکی از معانی متعدد او، تمام آن معانی را به کلمهٔ اولی نیز می‌داده‌اند مثلاً صاحب برهان می‌نویسد: «پنیرک، نباتی است که آن را خبازی و ملوکیه و نان کلاغ خوانند و آفتاب‌گردک نیز گویندش و بعضی گویند پنیرک نیلوفر است، و حربا را نیز گویند و آن جانوری است از جنس چلپاسه -انتهی». در «پنیره» هم که صورتی دیگر از پنیرک است همین‌ها را تکرار می‌کند و حقیقت اینکه آفتاب‌گردک مترادف پنیرک یعنی خبازی است، چه این گیاه میل به جانب آفتاب دارد، لیکن آفتاب‌گردک دو معنی دیگر نیز دارد که یکی نیلوفر آبی است و دیگری جانور موسوم به حرباء، باز به همان تناسب میلان نیلوفر و حربا به سمت آفتاب، اما پنیرک نه معنی نیلوفر می‌دهد و نه معنی حربا یعنی لغت‌نویس در جائی دیده که نوشته‌اند پنیرک یعنی آفتاب‌گردک و چون به آفتاب‌گردک رجوع کرده و دیده است که به معنی حربا و خبازی و نیلوفر آبی می‌آید همهٔ این معانی را به پنیرک هم داده است، و حال آنکه پنیرک تنها خبازی است و بس[1].

* و این تعداد مترادفات است که در فصاحت شعرا و نویسندگان ما اثری بسزا کرده و آنها را قادر کرده است که از تکرج و تکرر (الشیء اذا تکرر تکرج) پرهیز کنند و اینهمه شاعر مفلق و خطیب مصقع پیدا آید. و در میان نویسندگان و گویندگان ما پس از ذوق سلیم و معلومات لازمهٔ امر آن کس فصیحتر بوده است که داناتر به این مترادفات بوده است و هر وقت محتاج شده آن را به کار برده است و می‌برد.

* شاعر و نویسنده برای احتراز از تکرار مخل فصاحت و نیز به پا داشتن وزن شعر یا قافیه تمام مترادفات یا اقلاً اکثر آن را در زیر هر کلمه می‌یابد.

* طبع از تکرار کراهت دارد و معادات معادات جبلی است و نویسندهٔ لغت‌نامه را خوارکاری و اهمال نزیبد و از کمال تحقیق و بحث و تتبع و پیروی از حقیقت ناگزیر است، و چون آدمی خاصه نویسنده و شاعر به کراهت تکرج تکرار مفطور و به معادات معادات مجبول است، گشایندهٔ معضلات و مصحح اغلاط کتب و گفتار لغتنامه است، چه همهٔ مشکلات را به لغت درست کنند و به لغتنامه بازآرند و از آن دریابند و اگر لغتنامه نادرست افتد تصحیح آن به چه درست توان کردن، و آن چون نمک باشد که گندگی هرچیز دفع کند و اگر نمک خود گندد چه چاره (آن را چاره نباشد) و چنان باشد که گویند اذا فسد العالِم

---

۱ - عین این یادداشت به خط مرحوم دهخدا در ص ۳۲۳ چاپ شده است.

فسد العالَم.

* گوشت چون گنده شود او را نمک درمان بود
چون نمک گنده شود او را به چه درمان کنند؟
ناصرخسرو.

* اذا زل العالِم زل بزلته العالَم.

* دهاة و نوابغ بر دونوع ممتازند: یک نوع آنانند که برای جامعهٔ خود و بشریت آن آورده‌اند از خیر و احسان که دیگران از آوردن عاجز باشند؛ و دیگر نوع که جز برای ویرانی به هیچ نکوشیده‌اند، و شاعر متملق و مورخ چاپلوس و وطن‌پرستان افراطی این هر دو نوع را یک نام داده و در نظرها یکی جلوه‌گر ساخته‌اند. در نوع دوم نه تنها آتیلا و چنگیز بلکه یولیوس قیصر و اسکندر گجسته (ملعون) و ناپلئون ووو... جای دارند. آن دستهٔ اول را ما دهاة یزدانی و گروه دوم را دهاة اهریمنی بلکه عین اهریمن نام دهیم.

* عیوب فرهنگهای قدیم:

۱) قناعت به لغات مشکله.

۲) مصادر را ندانستن و کلمه‌ای از مصدر را آوردن.

۳) بعض غلطهای طبیعی که یکی گفته و دیگران همیشه آن را تعقیب کرده‌اند.

۴) می‌شود گفت تا وقتی که ترس فناء ملیت بود احتراز از تکثیر لغت عرب داشتند و غنی کردن زبان را فدای بقای ملیت می‌کرده‌اند و به همان نسبت که ضعف دولت عرب محسوس می‌شد برای کمال زبان فارسی دواسبه به این میدان تاختند.

۵) بعض کلمات را تمدن و لطیف‌پسندی کشته است چه بشر هر چه از خشونت اولیه دورتر می‌شود لطیف‌پسندی او بیشتر می‌شود: شخش. فرخشته. ستنبه. نخجد. فلغز. فلرزنگ. اخلکندو. بتفوز. انفست. سپریغ.

* شرح ظاهر به غریب، یکی از عیوب لغویین ماست.

* تعریفات لغتنامه‌نویسان پیشین غالباً تعریف دوری باشد و یا تعریف به اعم، چنانکه در تعریف «غملول»، «برغست» و باز در تعریف «برغست»، «غملول» و یا در رسم «کاسنی» نوشتن گیاهی است و در رسم «فنک» نوشتن حیوانی است.

* در تعریف کلمات معنی مجازی کلمهٔ معرف [مُعَرْ رِ] را برای همین معنی اصلی معرف [مُعَرْ رَ] آورده‌اند، مثلاً برای فصیح، چرب‌زبان.

* ضبط فرهنگها نیز اطمینان‌بخش نیست چه آنها نیز غالباً تمام صور متصورهٔ کلمه را ضبط کرده‌اند.

* عیب از خط نبوده، از فرهنگ‌نویسان بوده است که کلمه را با تصریح صورت، یعنی گفتن به فتح و ... و غیره مضبوط نساخته‌اند.

* ضرورت ندارد با حروف لاطین یا حروف دیگر نوشت، باید وزن معروفی را در نظر گرفت و آورد و آن اوزان را در اول یا آخر کتاب معرب نوشت.

* با نوشتن اوزان، عیب خط هم از میان می‌رود و محاسن آن که زود نوشتن و زود مرور کردن است می‌ماند.

* شاهد اسدی و تاج‌المآثر مرجح بر دیگران است چه مثلاً از شعر اسدی معلوم می‌شود که سر یوز زرد طلائی و موی پوست تن زرد و منقط به نقطه‌های سیاه است و در نثر تاج‌المآثر پیدا می‌آید که تن یوز منقط و چشمانش مایل به سرخی و پیرامن چشم از سوی زیرین سیاه و موی پوست بدن زرد و با نقطه‌های سیاه باشد.

* غلطهای کتاب اسدی که خود مرتکب شده است نقل شود[1] از آن جمله این است:

برک، رودی است، خسروی گوید:
چون نمک خود تبه شود چه علاج
چاره چه غرقه را به رود برک.

که در شعر فوق «رود برک» باید خواند به معنی قایق [بنا به حدس مرحوم دهخدا] و اسدی شعر را درست نخوانده است.

* خط پهلوی که بعض حروف آن به چند صورت خوانده می‌شود برای اطمینان به اصل کلمه کافی نیست مگر اینکه تداول امروزین شهرها و قراء آن را تأیید کند، حتی ترکها، یا تلفظ خواهرهای دیگر، حی یا میت این شعبه زبان آریائی کمک کند.

---

۱ - بخشی از این غلطها در نقدی که مرحوم دهخدا بر لغت‌نامهٔ اسدی چاپ مرحوم اقبال نوشته‌اند و در مجله‌های یغما و دانش چاپ شده‌است آمده، و بخشی هم به مناسبت ذیل لغات در لغتنامه نقل شده‌است.

* از پهلوی نمی‌توانیم لغت بگیریم:
۱) برای اینکه یک حرف آن به چند گونه خوانده می‌شود.
۲) برای اینکه اعراب جزو کلمه نیست.
۳) برای اینکه هزوارش و غیر هزوارش را تمیز نمی‌توان داد و نمی‌دانیم آن کلمه، کلمهٔ فراموش شده‌ای از سامی نباشد.
* هزوارشها جای شکی می‌گذارد که آیا در قدیم یعنی پیش از اسلام نیز این زبان محتاج به سامی بوده یا نه.
* و لغتنامه را که شاهد نباشد چون مدعی است بی‌گواه و بینه، و از این رو هرچه شاهد بیشتر مدعا ثابت‌تر و صدق دعوی روشنتر بود. و اینکه پاره‌ای لغتنامه‌ها مثال از خود آرند چنان باشد که خصمی قصه به قاضی بردارد و چون قاضی دلیل خواهد همان قصه بازگوید و یا خود را گواه گذراندن خواهد.
* اسدی و قطران شاید لغات محلی و غریب را جمع کرده‌اند لکن بعدها لغات کتابتی را اعم از نثر و نظم لغوی فراهم کرده و اینکه بعضی گمان برده‌اند که قدمای لغویین ما لغات شعر را تنها گرد کرده‌اند ناشی از اندک تتبعی در نثرهای کتابی قدیم است اگر بعدها عده‌ای از لغات نثر نیامده در سالف زمان فرقی میان لغات نظم و نثر نبوده و رودکی با همان کلمات شعر سروده است که بلعمی ترجمه کرده و عنصری با آن لغات نظم کرده که ابوالفضل بیهقی تاریخ نوشته است و این معنی حتی در مجازها و استعاره‌ها مطرد بوده است و من یکی از مردم تاجیکستان و شاید امی را در طهران دیدم، و او شغل دلاکی می‌ورزید، و چون به سخن درمی‌آمد نمی‌دانستم گردیزی می‌خوانم و یا این تاجیکی سخن می‌گوید.
* و پدران بزرگوار ما مانند سیبویه و فارسی و زجاج[1] و فرهودی یا فراهیدی و لیث و ابن‌عباد که قواعد زبان عرب و لغتنامهٔ آن ابتکار کرده‌اند به تدوین لغت فارسی احتیاجی ندیدند، چه زبان علم و زبان سلطان و ادب و ترسل و مکاتبه و حتی محاوره عربی بود، و هر قدر از عربی کاسته شد احتیاج به تدوین لغت‌نامه بیشتر شد ولی امروز آن احتیاج هر روز محسوستر است.
امروز که احتیاجات نوین به لغت هست باید لغات و معانی آن را هرقدر بعید، در دسترس عام گذاشت تا هر قدر که هست در نقل و ترجمه به کار برند، و آنچه نیست با قیاسهای سماعی و مجاز از همین لغات بیرون آرند.
* ... لکن لغت‌نویسان ما از اسدی تا رشیدی به ضبط نوادر و شواذ بسنده کرده‌اند و جمعی که در هند و ترکیهٔ قدیم به نوشتن لغتنامهٔ فارسی پرداخته‌اند، متتبع بصیر دانند که آنها لغتنامه‌های فارسی نباشد، بلکه معجونی است از استعارات بارد و کنایات دور از طباع سلیمه مخصوص به مردمی به هندوستان، و شواهد از شعرای گمنام و کج‌طبع و عامی، و نیز عدهٔ بسیار از لغات دبستان‌المذاهب، و روزه، و دساتیر، و آئین هوشنگ که برساختهٔ جمعی بی‌ایمان است، و نیز مبالغی خطیر از لغات محلی السنهٔ مختلفهٔ هند، و بیش از همه مجعولات، که فرهنگ‌نویسان برای پرحجمتر کردن کتاب خویش کرده‌اند تا ممدوح نادان را بفریبند، و عجب اینکه انگلیسیان نیز بی‌هیچ تتبع و تصرفی در لغتنامه‌های مترجم انگلیسی به فارسی و بالعکس همان اغلاط را عیناً نقل کرده‌اند. ریچاردسن در اواخر قرن هجدهم میلادی بوده و سایرین تقلید او کرده‌اند و فرانسویان نیز از قبیل دمزن و جز آن به تقلید انگلیسان بار دیگر این گناهان را مرتکب شده‌اند، و یکی دو نفر دیگر که در عصر ما به تألیف لغتنامهٔ فارسی به فارسی پرداخته‌اند از متکی بودن به حس تحری و جودت نقد اروپائیان در علم، به همین پایدام گرفتار شده، و عین کتابهای انگلیسی و فارسی را با همهٔ ناروائیهای بی‌پایان آن عیناً بار دیگر به صورت لغتنامهٔ فارسی به فارسی نوشته و طبع کرده‌اند، و این لغزشگاهی بزرگ و مزلی بس خطیر است که جوانان و طبقهٔ حامیان لغت را گمراهتر کند، و چاره تنها این است که امروز آنچه شواهد ادبی[*] دارد و آنچه را که در تداول عامهٔ ایرانیان است گرفت و کتابهای هند و مقلدین آنان را نابود

---

۱ – دربارهٔ سیبویه و فارسی و زجاج در مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۲۸۰ آمده: «فکان صاحب صناعة النحو سیبویه و الفارسی من بعده و الزجاج من بعدهم وکلهم عجم فی انسابهم». آیا مراد ابن‌خلدون از عجم فارسیانند یا مطلق غیرعرب؟

انگاشت[1].

* و زمان خود سوهانگری است که درشتها را بساید و هموار کند و ناخوارها را نسو و لغزان کند - فاما الزبد فیذهب جفاء فاما ماینفع الناس فیمکث فی الارض. چندین صد لغت مغولی زمان تیموری چه شد که امروز برای یافتن آن لغتنامه‌های خاص باید.

* از لغتهای نوشته لغت نمی‌توانیم بگیریم برای اینکه به چند شکل می‌نویسند و گاهی تمام غلط، دیگر اینکه اِعراب جزو کلمه نیست، و دیگر اینکه فارسی و غیرفارسی تمیز داده نمی‌شود.

* غلطها را نمی‌توان اصل قرار داد، مثلاً حرف ماقبل هاء وقف را نمی‌توان مکسور ضبط کرد: کرده [کَ دِ]. رفته [رَ تِ].

* باید به تحقیقات قدما اطمینان نکرد بلکه بار دیگر در آنها غور کرد چون کلمهٔ هیولی که به معنی خشبه نقل کرده‌اند.

* تا شاهدهای مکرر در زبان فصحا نباشد لغات فراموش شده را نباید در فرهنگ ثابت و محقق شمرد بلکه باید گفت [مثلاً] «یول» به‌صورت «بون» و «نون» و «تون» و «یوت» هم ضبط شده است. ولی اگر شاهدهای مکرر برای یک صورت پیدا شد باید سایرین را نیز برای احتیاط ضبط کرد و ضمناً در همه جا متذکر شد که شاید صورت اصلی به دلیل شواهد مضبوطهٔ در ذیل آن صورت هم او باشد لاغیر.

*لغت باید ساخت اما به دو قسم:

یک قسم آن را بزرگان علم و ادب یعنی ژنی‌ها می‌سازند و ما برای عظمت مقام آنها تسلیم می‌شویم؛ قسم دویم را ما باید بسازیم، اما با استخراج قواعد زبان فارسی، نه آریائی. برای اینکه زبانهای آریائی قواعدشان یکی نیست و اختلاف لغت بیشتر از همان اختلاف قواعد استخراج پیش آمده است.

* نباید از الفاظ مشترک پرهیز کرد و نگذاشت که لفظ دارای معانی گوناگون شود، برای اینکه مفاهیم بشری نامحدود و نامتناهی است و ترکیباتی که از بیست و نه حرف می‌شود متناهی و محدود است، و در همان مرکبات این حروف نیز استعمال همهٔ آن برای اینکه بیشتر با ساختمان زبان وفق نمی‌دهد مجاز نیست.

* و ما را امروز از قبول لغات علمی و فنی که دنیای علم و فن آن را پذیرفته است گزیر نباشد، و معدودی از آن را موضوع و مصنوع معادلی کردن وقت بیهوده تلف کردن باشد و عرض خود بردن و زحمت دیگران داشتن، چه آن کس که آشنائی به علوم و فنون حاضرهٔ گیتی دارد، داند که بدین وسائل نارسا معادل برای آن همه الفاظ کردن محیط به کفچه پیمودن است و البرز به کلند برگرفتن.

همهٔ مفاهیم در یک زبان برجسته نیست و لازم نیست که همان مفهوم به همان برجستگی در ملت دیگر باشد و اگر کلمه‌ای نداشت ساخت یا اختراع کرد، مثل غیور و غیرت مرد نسبت به محارم خویش، که فرانسه‌ها «ژالو»[2] می‌گویند، یعنی حسود.

* یک دسته از لغات اجنبی هست که ما لازم نیست برای آنها معادل داشته باشیم: «ماتیک»، «مانیکور»، برای اینکه اینها مد است و عوض می‌شود. آنها هم: «حلواجوزی»، «معجون افلاطون»، «خروس قندی»، «زلف دم‌اردکی»، «پاشنه نخواب» ما را لازم ندارند.

* برای همهٔ لغت که اجنبی دارد ما لازم نداریم یک لغت داشته باشیم؛ در کتب فرنگی «کاراکتر ایتالیک» برای همین است. طفل بودم در عاشورا آخوند مازندرانی از فرنگی پرسید: امام سوم شما کیست؟ ولایت، امامت، معراج، روضه‌خوانی، حجرالاسود، معجون افلاطون، گلاب‌شکر، خروس قندی، جیر و ویر، شیراز، جگربند و متقابلاً کارناوال، پاپانوئل، دکولاسیون دوسن ژان، دفلاسیون، انفلاسیون، فئدالیته نیز چنین است. به یکی از مدیران جراید می‌گفتم: به جای مظفریت ظفر بنویسد. می‌گفت: در آن لطیفه هست که در ظفر نیست.

* یک دسته از کلمات را در کتب علوم ملل عالم باید یافت: ایل [اَی یِ]، مارخوار، گاونیله.

* تمام اسامی ادویهٔ شیمی را باید گرفت، و در

---

۱ - شعوری، برای این ترک سلیم، پالانگران و توتون‌فروشان خان والده به فسوس لغت ساخته و شاهدهای شعری بی‌وزن و بی‌معنی پرداخته‌اند و بعید نمی‌نماید که با هندیان و نیز انگلیسان همین معاملت رفته باشد و یکی از منابع ریچاردسن و جاکسون و دمزن و امثال آنان همین کتاب (یعنی لسان العجم شعوری) است. هیچ اثری از کلمات جاکسن در محاورات و لغات محلی و کتب قدیمه یافت نمی‌شود.

2 - Jaloux.

لفظ شاهنشاه هزاران واقعهٔ تاریخی را مبهم ولی عظیم همراه می‌آورد و اگر آن را با «چاترپتا» تبدیل کنیم آنها از میان می‌رود. و لفظ سپاه را اگر با «نیسار» یا مانند آن عوض کنیم تمام عظمت و شکوه و جلال تاریخ آن تباه می‌شود، اگر از «مغ»، «پیر»، «صلا»، «شیخ»، «شاب»، «سبوکش»، «ترک»، «چتر» در این دو بیت حافظ تاریخ‌هایی که همراه دارند گرفته شود، شعر بدین نازکی و ملاحت چوبهای خشک است که بر چوبهای دیگر می‌خورد و صوتی از میان برمی‌آرد:

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلائی به شیخ و شاب زده
سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر
ولی ز ترک کله چتر بر سحاب زده

* یک ملت مجموع گذشتهٔ اوست، که قسمت اصلی است، با آنچه فعلاً هست. اگر گذشتهٔ یک ملت را از او بگیریم اگر مادتاً چیزی از او بماند، معناً فانی شده است، چنانکه یک فرد هم همین طور است اگر ذاکره از «حسن» بالتمام سلب شد دیگر او برای اطرافیان خویش «حسن» نیست، یک جانوری است که تفضلاً باید به او نان و آبی داد.

اگر ما با گذشته ببریم فانی شده‌ایم و اگر از جزئی از گذشته منفصل شویم به مقدار همان جزء مرده‌ایم.

* اگر حافظه و ذاکره را دفعتاً از ما سلب کنند ما نسبت به همه چیز و همه کس خود بیگانه هستیم در آن وقت نه فرزند و نه پدر و نه برادر می‌باشیم. تغییر زبان سلب حافظه و ذاکرهٔ ملی است.

* مهمترین در تعریف ملت، متصل قارالذات است. اگر این اتصال از میان برود، آن ملت مرده است و آنها که از همان نسل در همان مکان زندگی می‌کنند آن ملت نیست بلکه ملت نوین دیگری است و هر صدمه‌ای که به این اتصال وارد شود به همان نسبت ملیت زیان دیده است. مردم کلده، آشور، قبط، روم، یونان و امثال آن را بالتمام نکشته‌اند. آنها شاید به همان عدهٔ پدران خود در همان جایها زندگی می‌کنند و شاید برای اینکه حفظ‌الصحه امروز بهتر است، بیشتر شده‌اند، اما آن ملت نیستند.

* وحدت تاریخ ملی باید محفوظ باشد با زبان، از افلاطون یونانی امروز طرفداران ونزلوس همانقدر اجنبی هستند که یک هتانتو از رودکی. و از اشیل آنقدر پیروان موسولینی دوراند که اسکندر از جب ایران.

* آن ترک گفت: ما گرفته‌ایم، شما نداده‌اید. مال دشمن غنیمت است چرا هفتصد ملیون آوردهٔ نادر را از هند پس می‌دهید؟

مصری امروز می‌گوید فکر حاصل برای او از تاریخ و ملت و مدنیت عرب دورهٔ مأمونی مرده است.

*بزرگترین ممیز ملیت ما شعر و تاریخ ماست و اگر زبان ما چنانکه می‌رود برود تا پنجاه سال دیگر آن شعرها و آن تاریخ فهمش برای ما میسر نباشد.

و آن ملت که ممیز و مشخص ملیت ندارد ملت نیست و چون آدمی مجبول و مفطور به عدوان یا جهل است (نادانسته‌های خویش)، آن شعر و آن تاریخ متروک و مدروس ماند و یگانه استن کاخ بلندپایهٔ ملیت ما از جای بشود دیوار در دیوار و آسمانه برمبد و بنیان برمبد و بر سر ما فروغلتد (فروافتد).

کجاست کتابهای دورهٔ ساسانی. عمر کتابخانه‌ها سوخت اما کتابها نسوخت، چنانکه خزائن شاهان برگرفت و از اموال مردمان به زکوة و جزیه قناعت ورزید، تنها تخلیط زبان پهلوی بود که آن کتابها را اجنبی کرد و بیگانه کرد و مردم از خواندن آن و فهم آن عاجز آمدند و رفته‌رفته چون زبانی اجنبی در آن دیدند، شکر و حنا در اوراق آن پیچیدند و بدین گونه معدوم و ثالث عنقا و کیمیا گشت، بلی «ثلثنا بها العنقاء والکیمیاء» (الغیلان). لکن هم از قرون اولی نویسندگان و شعرا و علما و فقهای ما راه افراط گرفتند یعنی همانجا که کلمهٔ شیرین و زیبائی از فارسی بود با یک کلمهٔ حوشی عرب تبدیل کردند - هر چند در زمان مؤلف تاریخ معجم و وصاف فضل‌فروشی بود - در قدیم شاید نه برای فضیلت‌فروشی بود بلکه چون سراسر کتب آن روزگار به زبان عرب بود، و خلافت عربی بود و حتی جامعهٔ اسلام در همه جا مخلوطی از عرب و ملت بومی بود، بی‌قصد و اراده به قلم و زبان جاری می‌شد. و این افراط ناسزاوار بود اما روزگار آموزگار ما را که در همهٔ شؤون از روح و مادت و صورت و معنی

تصرفات معجزه‌آمیز است، بستن پیش این زیاده‌روی را فرمان این است که اگر کلمهٔ عربی را مرادفی در فارسی دانند به جای آن به کار برند و اگر ندانند از کتب بازجویند و تا آن حد که ممکن باشد و خللی به زبان و تاریخ راه نیابد مرادفهای فارسی را بر عربی ترجیح نهند - هرچند این بحث نه بابت من بود که گشادم، چه من در این کتاب برگذشته می‌نگرم و آینده هیچ کس را نیست جز خدای را تعالی، و می‌کوشم تا آنچه در کتب ما از کلمات فارسی و عرب هست در مجموعهٔ معجمه در دسترس مراجعه‌کنندگان گذارم - لکن این از آن گفتم تا قدر این توجه به اشعار بنمایم و سپاس آن به قدر طاقت خویش بنهم، و البته جای این سپاس در مقدمهٔ کتاب لغت باید گفت.

لکن حد این کار نیز نگاه باید داشت و از عیوب افراط و تفریط برکنار ماند و مقصر و غالی نباید بود، تا این امر چنانکه شرط آن است اجرا شود و کار زبان با دیگر کارهای عقلانی همسنگ آید و متناسب افتد و چنان نباشد که بر دیبای شستری پاره بردوزیم. یا خرمهره در سلک لؤلؤ کشیم.

* اگر غنای زبان یک قوم در تعداد کتب نظم و نثر نیکو در آن زبان است بقای آن همیشه به معدودی از کتب بازبسته است.

* شنیده می‌شود که ما سیصد کتاب بیشتر نداریم، آنها را فراموش کنیم چه می‌شود؟ آیا این راست است؟ این حرف نه حرف وطن‌پرست بلکه حرف دشمن این مملکت است، من گمان می‌کنم اسامی کتب فارسی را که در کتابها هست اگر کاتالوگ [فهرست] کنیم، و اسامی کتب ما که از اسکوریال تا کتابخانهٔ اردبیل در خارج هست جمع کنیم و هر کس هر چه در خانه دارد مثل یک وظیفهٔ مقدس اقلاً اسمش را بیرون بدهد، تنها شعرای ما گمان نمی‌کنید از اضعاف این عده که نام می‌برند بیشترند؟ می‌گویند مکررات است. بلی مکرر است اما یکی اسمش ذخیرهٔ خوارزمشاهی است دیگری خف (خفی علائی) است. چرا ریش رونسار برای فرانسه مقدس باشد اما ترجیع هاتف - که البته تکرار افکار هزاران عارف و صوفی دیگر است - جزء مکررات الغاء شود!؟

۳ - زبان فارسی و لغات آن

* زبان فارسی امروزی ملکهٔ زبانهای دنیاست و هرکس بگوید باید فارسی خالص باشد اول در قیافهٔ او تفرس و نظر باید کرد، اگر آثار حمق و گولی پیداست جای ترحم است و اگر پیدا نیست بی هیچ شبهه مزدور دشمنان ملیت و قومیت است.

* کلمات ما اعم از عربی و فارسی برای طول زمان معانی دراز با خود دارد و از این رو قابل مقایسه با زبانهای دیگر نیست مثل «عزیز» در این بیت:

مهی است [رمضان] فرخ و یعقوب سال را یوسف «عزیر» گشته و با یازده برادر سر. سوزنی.

و «قدر» دراین بیت:

به «قدر» یک شب این مه [ماه رمضان] به از هزار مه است چنانکه میر عمید از هزار مرد هنر. سوزنی.

* زبانهای آریائی کمتر اشتقاق‌پذیر باشند و جز با ترکیب و گاهی با پساوند و پیشاوند (مزید مؤخر و مقدم)، که آن هم نهایت محدود است، اصلی را مفهوم دیگر بخشند. زبانهای سامی برای تعداد ابواب و ابنیه و صیغ و نرمی تصریف‌پذیری هزاران بار برای تنوع مهیاتر باشند و البته آن زبان که دارای این هر دو مزیت است امروز برای ادای مفاهیم رساتر و...[1]

*اذا رضیت عنی کرام عشیرتی
فلا زال غضباناً علیّ لآمها

و خرسندی کرام عشیرت مرا بسنده است و غضبانی لآم گو همیشه باش.

* ما یک زبان آریائی داریم با قواعد سعه و اشتقاق آن و یک زبان سامی داریم با قواعد اتساع و اشتقاق آن و یک قواعد ترکیب دویا چند کلمه داریم از آنِ زبان آریائی و هم از آنِ زبان سامی جداجدا، و یک دسته اجازهٔ ترکیب از عربی و فارسی، و هیچ زبان دیگری این سعه و انبساط را نمی‌تواند دارا بود.

در صفات لغت فارسی: لغت شریفهٔ کریمهٔ لطیفه دارای حکمت و دقت و ارهاب و رقت. و پیدا شدن این همه شعرای نامدار و بزرگوار در هر عصر دلیل

---

۱ - دنبالهٔ مطلب در دست نیست. (م. د.).

بزرگی و بلاغت این زبان است چه یک زبان آریائی است که در وسیع‌ترین زبان سامی نیز به مرور چهارده قرن خویشتن را حقی کرده است، و به‌علاوه لغات عرب را نیز هم به معنی مستعمل عرب و هم به معانی که خود بدان داده است به کار می‌برد، و این سعه است بر سعه و ارهابی بر ارهابی، و شاید بی هیچ تردید بتوان گفت که زبان فعلی فارسی اوسع زبانهای گیتی باشد چه همه دقایق ادبی نظم و نثر زبانهای دیگر را بی‌اختلافی بزرگ، چون مترجم در دو زبان ماهر باشد، توان آورد ولی هیچ گاه غزل حافظ و مثنوی جلال‌الدین حتی صائب را به هیچ زبان نتوان بردن، مگر قالب خشک و صورت بی‌جان آن را.

* «اگر نامهٔ پارسی بود پارسی که مردمان درنیابند منویس که ناخوش بود خاصه پارسی که معروف نباشد آن نباید نبشتن به هیچ حال و آن ناگفته به». (قابوسنامه).

* «و اگر نه بی‌عرصگی میدان بلاغت و تنگی مجال فصاحت این لغت (فارسی دری) بودی متحیران عجم در سرد سخن دست در دامن عربیت نزدندی و آرایش نظم و نثر خویش از الفاظ تازی نساختندی» (شمس قیس رازی در المعجم).

* شیرینی زبان ما در کلمات مرکبه است و آنها را فرهنگ‌نویسان متوجه نشده‌اند، و همچنین اتباع را. آنها را باید جمع کرد.

* و این زبان، زبان آریائی است که بیشتر مترادفات و کمی لغات اصلی از عرب به غنیمت برده است و کلمات خود را چنانکه قواعد خویش را، حفظ کرده است.

*و این لغت عرب که ما گرفته‌ایم فیئی و غنیمتی است برده، در آن میدان پر افتخار که تمدن ایران دولت عرب و روم را بشکست و آنان را به قبول آداب و اخلاق حَسَن و حکمت و موسیقی و علوم و فنون دیگر خود ناگزیر ساخت، نه کدیه‌ای و استعارتی.

* مصادری که از عربی ساخته‌ایم آیا عربی است؟! فهمیدن. رقصیدن. غارتیدن. بلعیدن. طلبیدن. شلیدن.

* این کتاب زحمت عرب را نیز برای تنظیم لغت‌نامهٔ خود به عهده گرفته است، چه بی‌شک یک روز دور یا نزدیک عرب نیز مجبور است لغت‌نامهٔ خود را به صورت ما تنظیم کند، یعنی مشتقات را از مجرد جدا کند و «ید» را در «یَدَیَ» و «حیات» را در «حَیَیَ» نیاورد، و ما این کار را به انجام برده‌ایم.[1]

* مشکل بودن صرف و نحو عرب عیبی در کار ما ندارد چه آنکه می‌خواهد زبان عربی بیاموزد البته صرف و نحو آن را نیز می‌آموزد، چنانکه آلمانی را می‌آموزد با همه اشکالات صرفی و نحوی آن، و آنکه نمی‌خواهد بیاموزد [نمی‌آموزد].

عیب در آن بوده است که ما لغت ننوشته‌ایم و مشتقات لغت عرب را که در زبان ما معمول است در ردیف الفبائی نیاورده‌ایم مانند «مصقول» در میم و صاد و «محروم» در میم و حاء و «حرب» در حاء و راء و «شکر» در شین و کاف.

* مشتقات عربی را در ذیل مصدر نباید نوشت بلکه باید هر چه هست در فرهنگ آورد، چه هر قدر تتبع در کتب فارسی بیشتر بشود ظاهرتر می‌شود که تمام کلمات عرب در فصیحترین نثر و نظمها آمده است.

یکی از این دو شق را باید قبول کرد: یا با تمام کتب علمی و ادبی ایرانیان تا امروز وداع گفت و یا همیشه ایرانی را محتاج داشتن دو مراجعه به دو کتاب لغت (عربی - فارسی) - چنانکه تا امروز بوده است - قرار داد.

*یعقوب‌بن لیث که می‌گفت شاعر شعری را که من نمیدانم از چه می‌گوید، برای سنگ قبر خود شعر عربی گفت. و صاحب التفهیم یک ورق دیباچه را فارسی نوشت و دانشنامهٔ علائی تا کلمهٔ تصور علوم حکمت قدیم را فارسی کرد و این آن کس است که وقتی او را به عربی ندانستن تعییر کردند در مدتی کم لغت نوشت. فارسی زبان کم‌صرف و اشتقاق است و فقط با ادات چندی که پیش از کلمه و بعد از کلمه در می‌آید....[2]

* و نابغه‌ای چون بوعلی را آنگاه که علوم فلسفی

---

۱ - این پیش‌بینی جالب است چه اخیراً «المنجدالابجدی»، که لغتنامه‌ای دستی و کوچک است بر ردهٔ الفبا ترتیب داده و چاپ و عرضه کرده‌اند. (م. د.).

۲ - دنبالهٔ یادداشت در دست نیست (م. د.).

را از او به فارسی خواستند در دانشنامهٔ علائی دیباچهٔ کتاب را - یعنی تا آنجا که معنی را تابع لفظ قرارداد - به فارسی گفت، و آنگاه که بایستی لفظ تابع معنی باشد جز آوردن لغات عرب چاره‌ای نیافت - به فارسی نتوانست کردن، و همینکه داخل موضوع شد تمام کلمات عرب را آورد بی‌تخلفی حتی در یک مورد.

* و این اختلاط زبان عرب به زبان ما نعمتی است چه الفاظ مرکب از حروف و حروف محدود است اما معانی نامتناهی باشد، و هیچگاه متناهی نامتناهی را ضبط نکند و عاد و ضابط نباشد و از این رو هر زبان که در آن دایرهٔ کلمات وسیعتر، غنی‌تر و به ادای معانی قادرتر باشد.

و آوردن لغات عرب در این کتاب نه از راه تعصب و دوستی و علاقهٔ خاص من به زبان عرب است بلکه از آن است که زبان ما زبانی بسیط و ساذج و خالص و بی‌آمیغ نباشد، بلکه مانند همهٔ زبانهای اقوام و ملل دیگر مرکب و ممزوج و آمیخته است و هر کس راکه نظر و تتبعی در امر زبانها و زبان فارسی باشد داند که ما را از دانستن و به کار بردن کلمات و گاهی جمل عرب بعد از این هیچگاه گزیر نباشد چنانکه پیش از این هم نبوده است.

* و اینکه لغات عرب را آورده‌ام برای آن است که چون یقین دانم این زبان تا نسم ساعت و قیام قیامت زبان مختلط و مرکب است و ما را از به کار بردن تعدادی الفاظ عرب هیچگاه گزیر نباشد، چنانکه پیش از این هم نبوده است، خواستم برای یافتن لغت یک تن ایرانی مجبور به داشتن دو لغت‌نامه نباشد و ناگزیر از آموختن دو زبان نشود و برای این کار بود که مشتقات عربی در تحت ثلاثی مجرد آن نیاوردم بلکه هر یک را برحسب حروف آن در صف خویش نهادم چنانکه «ضرب» را در ضاد و «مضاربه» را در میم و «تضریب» را در تاء و «اضراب» را در همزه توان یافتن.

* والعیاذبالله شاید ایرانی روزی بی‌دین عرب زندگانی تواند کرد، که الملک یبقی مع الکفر، و نعوذ بالله شاید دین عرب در ایران نماند، لکن کلمات عرب به همان سعه و بسطت که لاطنیه و افریقیه در زبانهای راقیهٔ کنونی ملل مغرب، همچنان تا نسم ساعت و قیام قیامت در این زبان برجای باشد و با شاهنامه و تاریخ بلعمی و مثنوی و دیوان حافظ و گلستان سعدی برجای باشد.

* و من بر آن بودم که مجموع لغت عرب در این کتاب گردآید و لکن عمر من برای دیدن مطولات عرب بدان‌سان که می‌خواستم کافی نبود. تنها بیش از نیمی از تاج‌العروس را متشتت دیده‌ام و صحاح جوهری را به‌تمامه و قاموس فیروزآبادی و مجمع‌البحرین را نیز و غریب القرآن والحدیث از نظر مذهب، لکن تاج‌المصادر ابوجعفر و مصادر زوزنی و مقدمة‌الادب زمخشری و دستوراللغهٔ ادیب نطنزی و دستورالاخوان قاضی محمّد دهار و مهذب الاسماء و صراح قرشی ترجمهٔ صحاح، و السامی فی الاسامی میدانی قریب به‌تمام و قانون حبیش تفلیسی در این کتاب آمده است.

* اگر ممکن بود که تمام کتب نظم و نثر موجود و محتم الوجود فارسی را استقصا و لغات عربی آن را معلوم کنیم شاید می‌توانستیم لغات عرب را در لغت‌نامهٔ خود به همان محدود سازیم ولی این امر ممتنع و محال است خاصه که صاحبان تتبع و ذوق سلیم که از ادبیات و عملیات ما اطلاع دارند می‌دانند که بی‌شک هیچ حد و سدی برای استعمال لغت عرب در زبان ما نیست و تنها ملاک احتیاج شاعر و نویسنده است.

* و از این زبان عرب و فارسی ما هزاران لغت مرکب برای ادای مفاهیم و اغراضی که معادل آن در عرب و فارسی بلکه مقداری از آن در سایر السنه نیست ایجاد کرده‌ایم. یک تصفح در غزلهای حافظ این معنی را مشهود می‌کند و یکی از اسرار فصاحت غیرقابل تقلید حافظ ساختن این الفاظ مرکبه، یا نیک بجا نشاندن آن است از ساخته‌های پیشینیان [1]

* لغات عرب را قاطبة بیاورم چه در مدت هزار و صد سال و زیادت پدران ما را هیچ مانعی و رادعی از استعمال کلمات عرب و به کار بردن شارد و

۱ - مرحوم دهخدا الفاظ مرکبهٔ دیوان حافظ را استخراج کرده است که در پایان همین مقدمه خواهیم آورد. (م. د.).

حوشی‌ترین لغات عرب در مکاتبات و محاورات فارسی نبوده است، چه برای ادا و تعبیر از مقصود و چه برای آرایش و تزیین آن، و هرجا که ضرورتی ایجاب کرده است کلمه یا جمله‌ای از عربی در تداول فارسی حتی برای تزیین و تحسین و احتراز از تکرج و تکرر کلمهٔ فارسی آورده‌اند. چنانکه فردوسی «مغربل» و «نعم» و «بؤس» را برای ضرورت قافیه آورد و دقیقی «زهومت» را و رودکی «احسن‌الله جزاک» را و بوشعیب «یافتی» در شعر گفته، و ابوالفضل بیهقی «محجم» در نثر بیاورده و «غلس» و «متنقرس» و باز رودکی مطواع به کار برده است:

نشانه دوباره به یک تاختن
مغربل ببود اندر انداختن. فردوسی.

گهی بخت گردد چو اسپی شموس
به نعم اندرون زفتی آردت بوس. فردوسی.

چو آب اندر شمر بسیار ماند
زهومت گیرد از آرام بسیار. دقیقی.

با دو سه بوسه رها کن این دل از گرم و خباک
تا به من احسانت باشد احسن‌الله جزاک. رودکی.

شاکر نعمت نبودم یا فتی
تا زمانه زد مرا ناگاه کوست. بوشعیب.

گفت زندگانی ملک اسلام دراز باد... از جواب عاجز شوند و محجم گردند. (تاریخ بیهقی ص ۲۰)

تابگاه‌تر در غلس بیامد و در آن صفه زیر شادروان بنشست. (تاریخ بیهقی ص ۲۰).

و من با ایشان در پیادگی کند و با لنگی متنقرس. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص۱۰۳، چ فیاض ص۱۰۸).

یک بندهٔ مطواع به از سیصد فرزند
کاین مرگ پدر خواهد و او عمر خداوند.

رودکی.

فرالاوی و فرخی و منوچهری و مسعود «ارجو» گفتند و آوردند و به کار بردند و مستعمل داشتند و استعمال کردند:

نوعاشقم و از همه خوبان زمانه
دخشم به تو است ارجو کم خوب بود فال.

فرالاوی.

ارجو که مردی بود مبارز
کز پیل نندیشد و ز ضرغام. فرخی.

قاف تا قاف همه ملک جهان آن تو باد
خود همین دان که بود ارجو ان شاء الله.

منوچهری.

ارجو که ضعف تن نکند خاطر مرا
در مدح تو به عجز و به تقصیر متهم.

مسعود سعد.

و باز دقیقی زردشتی گفته است «صمصام» و «اعدا» و «عدو»:

یکی صمصام فرعون‌کش عدوخواری چو اژدرها
که هرگز سیر نبود وی ز مغز و از دل اعدا.

و این آن شاعر است که با کمال جرأت، «ایارده» و «خرده» و «دین من خسروی» است می‌گفت.

و نیز رودکی «خضاب» و «غاب» به کار برده:

تا کی بری عذاب و کنی ریش را خضاب
تا کی فضول گویی و آری حدیث غاب.

و خفاف «جنةالمأوی» گفته:

بزم خوب تو جنةالمأوی
مثل ساقی تو حورآسا.

ابوالعباس مروزی «و یا فدیتک» در شعر آورده است:

و یا فدیتک امروز تو به دولت میر
توانگری و بزرگی و برس راجینی(؟)

ابوشکور «قنینه» و «ضریر» به کار برده است:

در قنینه برفت چون مه نو
در پیاله مه چهارده شد.
از آنچه قطرهٔ او گر فروچکد به دهن
ضریر گوید جان من است و مرده روان.

و بوالحسن شهید «تلو» آورده است در شعر و «حسرات» و «تأبید»:

به سخن ماند شعرا شعرا
رودکی را سخن تلو نُبی است.
به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم
به آتش حسراتم فکند خواهندی.
بداد نعمت و بس شاکر است در نعمت
بدین دو باشد سلطان و تخت را تأبید.

و بوالمثل «ضیا» و «ظلمت» گفته است:

برافکند پیری ضیا بر سرت
به چشم بتان ظلمت است آن ضیا.

فرخی «عقمی» جمع عقیم، آورده است:

و آنچه گرفته است پیش از این پسرانش
عقمی آیند و دخترانش سترون.

«مناخ» در شعر سعدی آمده است:
ز تاج ملکزاده‌ای در مناخ
شبی لعلی افتاد در سنگلاخ.

حافظ «معامل» گفته است:
قلب اندودهٔ حافظ بر او خرج نشد
کاین معامل به همه عیب نهان بینا بود.

* فاضلی ترک‌زبان از هموطنان معاصر ما متکی به قول ابوریحان بیرونی، زبان فارسی، یعنی زبان مرکب فعلی بعد از اسلام را برای اداء مباحث علمی نارسا شمرده است. من هم این گفتار بیرونی را خوانده و دیده‌ام، لکن اگر متتبعی در ترجمهٔ تفسیر طبری، تفسیر قرآن (نسخهٔ کمبریج) و تفسیر ابوالفتوح رازی و الابنیه عن حقایق‌الادویه و ذخیرهٔ خوارزمشاهی و کیهان شناخت جهان دانش و اسکندرنامه (نسخهٔ منحصر آقای نفیسی) و اساس الاقتباس خواجه نصیرالدین طوسی و جامع الحکمتین و زادالمسافرین ناصرخسرو و ده‌ها امثال آن به تفحص و تتبع بپردازد این گفتهٔ ابوریحان بی‌شک مایهٔ تعجب او خواهد شد و آنچه به نظر فاتر این بنده می‌رسد این است که در دورهٔ ابوریحان و معاصر او ابن‌سینا (صاحب دانشنامهٔ علائی) تمام علوم وقت به عربی تدریس می‌شده و حتی محاورات درباری به زبان عربی بوده است و اگر کسی از مردم دارای لهجه‌ای از لهجات ایرانی بوده است، آنگاه که در صدد تحصیل علوم برمی‌آمده یکسر و بی‌واسطه زبان عربی می‌آموخته و برای تحصیل زبان اصلی و عام فارسی محلی نمی‌مانده است و چاره جز خواندن آنها به زبان عربی نداشته است، و بنابراین بین لهجهٔ مادری و زبان عربی حد وسطی وجود نداشته است. از این رو زبان فصیح فارسی را به تعلیم و تعلم نمی‌آموختند.

و اگر ریحانه بنت الحسین الخوارزمی از بیرونی کتابی در نجوم و هیئت می‌خواسته و یا علاءالدوله از شیخ‌الرئیس تألیفی در کلیهٔ علوم عقلی به فارسی تمنا می‌کرده‌اند، البته برای هر دو نابغهٔ اعصار یعنی بیرونی و ابن‌سینا تکلیفی مشکل و شاق بوده است چه از فارسی فقط لهجهٔ محلی خود را می‌دانسته‌اند و معلومات خویش را به زبان عربی آموخته بودند و در عصر خود ما مکرر مجتهدین و فقها و علمائی دیدیم که با مقامی شامخ در علوم همین منقصت را داشتند و چون مثلا مستقیماً از مازندران یا گیلان به اصفهان یا نجف رفته بودند برای نوشتن یک نامهٔ ساده دچار زحمت و مشقت می‌شدند.

دلیلی دیگر مقایسهٔ دو کفهٔ نظم و نثر فارسی است. در یک عهد منظومه‌ای چون شاهنامهٔ فردوسی داریم و در نثر التفهیم بیرونی را...[1]

* بیرون ریختن عربی از زبان فارسی بدان ماند که کسی به امریکائی پیشنهاد کند که من در تاریخ تجسس کرده و یافته‌ام که زرهای شما و معادن زر شما اصلاً مال سرخپوستان بومی بوده و حالا شما با این تمدن و ترقی سزاوار نیست که از مرده‌ریگ آنان داشته باشید، بیایید تمام زرها، و تمام عمارات و شهرها و کارخانه‌های شما که بدان زر تهیه شده، از جا برکنیم و به دریای محیط بریزیم.

* نفرتی ادواری که میان جوانان ما بر ضدیت عرب پیدا می‌شده است از این رو بوده است که برای تحصیل زبان عرب اشتقاق و صرف و نحو... عرب لازم بوده است، و اگر در لغت‌نامه‌ای «سمت» را از «وسم» باید گرفت بگفتهٔ شاعر،
بیچاره زنده‌ای بود ای خواجه
آنکو ز مردگان طلبد یاری

یکی مرده از روزگار دراز... و هل یصلح العطار ما افسدالدهر. استخوانهای رمیم مردگان را به زندگان چگونه توان بستن. چه خوش آمده است در کتاب انجیل از زبان مهتر عیسی علیه‌السلام که آیا برای زندگان از مردگان سؤال کنند؟ تنها می‌تواند مؤیدی بر تلفظ عام کلمات زندهٔ فعلی باشد ولی هیچگاه کلمهٔ مرده را هیچ مستقیم العقل تا از راه گوش نشنوده مدعی خواندن آن نشود. یک حرف در پهلوی نمایندهٔ چندین صوت است.

* در لغت نوآوری تنها با قیاس مطرد سماعی صورت گیرد و بس، مثل به کار بردن «ناک» قیاساً نه

---

۱ - دنبال مطلب در دست نیست (م. د.).

فقط به مشابهت، مثلاً از روی امروز و امشب و امسال، امبام و امشام و امگاه و امهنگام نتوان گفت.

* و این عرب خود از فارسی و رومی و یونانی و قبطی و حبشی و نبطی و جز آن به اندازه‌ای گرفته است که اگر از فرهنگ عربی سقط شود فقر کامل او مشهود است.

* لاروشفوکلد می‌گوید: غرض در همهٔ زبانها حتی زبان بی‌غرضی، فصیح است. اینها که می‌گویند عربی نباشد برای حب وطن، بر بعضشان مثبت است که بی‌ارادهٔ خود می‌روند به سوی اینکه بی‌سوادی آنها پنهان شود ولی برای روشن کردن این که فائده ندارد یک مثال می‌زنم:

یکی از زرنگهای دوره‌هائی که در ایران احزابی بودند وقتی پیش من آمد که ده حزب در یک مملکت چه معنی دارد بیایید یک حزب بسازیم و سعی کنیم که سایرین را از میان ببرد. گفتم آنها اگر علل وجود گرفتن نداشته‌اند لااقل اغراض خصوصی موجد آنها بوده، و شما با این حزب نو تنها یک حزب یازدهم ایجاد می‌کنید. حالا به این آقایان باید گفت بی‌سوادی با بیرون کردن عربی پوشیده نمی‌شود، بلکه با الفاظ موضوعه زحمت دیگری بر خود می‌افزایند.

* لغتی از عرب را اگر ما نداریم حتماً باید نگاهداریم چه هزاروسیصد سال استعمال، آن را مال ما کرده است و آنچه را داریم چون متواردی برای تأکید و تحریض و تقریر معنی نگاه می‌داریم، فائده‌ای که تمام فصحا از متوارد می‌گیرند.

* و افراطی بودن در تشخص قومیت ملی همچنان زیان‌آور باشد که قصور و تفریط و اهمال آن و اگر نادانی عنود به ستیزه گوید که ما را تاریخ معجم و وصاف چه باید؟ با او گوید که فردوسی و رودکی و ابوالفضل چه باید؟

* تاج المآثر، تاریخ معجم، مرزبان‌نامه، وصاف و درهٔ نادرهٔ استثنائی را کنار بگذاریم، با فردوسی و مولوی و حافظ و بلعمی و ابوالفضل بیهقی و نصرالله منشی چه معاملت توان کرد؟

* تجدد در زبان معنی ندارد و اگر تغییری در زبان لازم است بازگشت است به قدمت، و قواعد قدمت که عامه آن را فاسد کرده باشند.

* همیشه راه ترقی زبان بازگشتن به زمان گذشته است، اما زمان غناء و ترقی و اعتلاء، نه زمان فقر و نه زمان انحطاط و تنزل، یعنی برای فارسی به زمان هخامنشی که فکر هنوز محدود است نباید رجعت کرد و به زمان بعد از مغول نیز که دورهٔ تنزل و انحطاط است نباید برگشت، بلکه به دورهٔ سامانیان و غزنویان باید رجوع کرد.

* تأسی ما به ترک غلط است. ملت آریائی یک خاصیت دارد که ملت ترک ندارد. ملت آریائی ترقی را در بناء تفوق بناء سلف می‌داند و مثل اعلای آن ملت انگلیس است. ولی ملت ترک همیشه اصلاح را با خراب کردن و ویران کردن بناء پیشین شروع می‌کند.

برای برقراری یاسای چنگیزی یا تزوک تیموری فرق نمی‌کند، شروع از خرابی خانه و کشتن نفوس و برچیدن تمدنها می‌شود. اما برای مدینهٔ افلاطون یا قوانین ارسطو، تامارها(؟) و برهمنها و رؤسای دینی مصر التقاط به عمل می‌آید.

۴ - پوزش و دفاع

* گفته‌اند که شکیباترین مؤلفین لغت‌نویسانند. این درست است چه هر مؤلفی با مطلبی یا اقلاً جمله‌ای سر و کار دارد، لکن لغت‌نویس با حرف و حرکت هم کار دارد علاوه بر مطلب و جمل. ولی من می‌گویم لغت‌نویس اگر فداکارترین مؤلفین نیست متهورترین و بی‌پرواترین آنان است چه هر مؤلف می‌تواند انتخاب کند تألیف خود را از آنچه می‌داند و پس از انتخاب هم هرجا معلومات او وافی نیست می‌تواند آن قسمت را محذوف یا کوتاه کند، لیکن چون سرو کار لغوی با همه چیز است و لغت همه چیز است و هیچ کس جز عالم الغیب همه چیز نتواند دانست، نهایت بی‌پروائی است که شخص بدان دست یازد. لغوی همه چیز را باید در کتابی گرد کند و هیچ چیز را نمی‌تواند اسقاط کرد. وی حاضر شده است همه نادانیهای خود را تشهیر و خود را لخت و عور به همه نشان دهد. بی‌پروائی طرف مهلکات و یکی از دو طرف مذموم شجاعت باشد.

* اگر کنسرواتوری در دنیا به معنی تمام کلمه باشد

در همهٔ اعصار و همه اقوام، مرد لغوی و هیئتهای منسوب لغت است و علت آن هم این است:
۱) بار لغت بر دوش اهل زبان برای کثرت لغت بسیار نشود.
۲) برای اینکه تاریخ ملت قطع نشود.
۳) برای اینکه تبلبل پیش نیاید.
۴) برای اینکه مفاهیم بشری مشکوک نشود.
حتی برای همین کار عقیدهٔ به توقیف و نیز وحی بودن زبان را آوردند تا کسی در آن تصرف نتواند کرد و خدا جزای سیئه قرار داد تبلبل السنه را[1].
* چرا کتابهای فرنگی را بهتر می‌فهمیم برای اینکه گمان می‌کنیم بهتر می‌فهمیم، و این وقتی مفهوم می‌شود که فهمیدهٔ خود را به یک عدّه شاگرد با هوش و کنجکاو بخواهیم درس بدهیم، آن وقت می‌دانیم که به جای هر لغت فرنگی یک لغت فارسی در ذهن گذرانده‌ایم و چنین گمان کرده‌ایم که فهمیده‌ایم.

* * *

* لغت را یک نفر نباید بنویسد برای اینکه لغت همه چیز است و بنا بر مثل قدیم همه چیز را همگان دانند و به قول بیهقی همگان از مادر نزاده‌اند. و این لطیفه‌ای است که بر طبق آن باید همیشه جمعیت برای لغت باشد.
* اگر قائد و باعث من نام و نان بود و اگر این کتاب برای پول و کسب شهرت نوشته می‌شد این نبود، چنانکه امثلهٔ بسیار در این اواخر دارد و من برای آنکه وهنی به هم‌وطنی وارد نیاید از تمثل به نام و کتب آنان احتراز می‌کنم و برای مثال کتابی را که در افغانستان به صورت مذکور دولت می‌نویساند نشان می‌دهم (از کتب لغت افغانستان که در روزنامهٔ آنهاست باید نقل کرد).

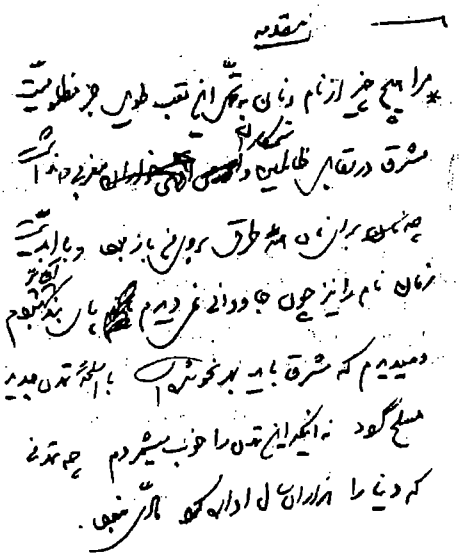

* مرا هیچ چیز از نام و نان به تحمل این تعب طویل جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین و ستمکاران غربی وانداشت چه برای نان همهٔ طرق به روی من باز بود و با ابدیت زمان، نام را نیز چون جاودانی نمی‌دیدم پایبند آن نیز نبودم و می‌دیدم که مشرق باید به هر نحو شده است با اسلحهٔ تمدن جدید مسلح گردد، نه اینکه این تمدن را خوب می‌شمردم، چه تمدنی که دنیا را هزاران سال اداره کرد مادّی نبود.
* وقتی ضعف و انکسار ملت خود را دیدم دانستم که ما ناگزیر باید با سلاح وقت مسلح شویم، و آن آموختن تمام علوم امروزی بود، و اگر نه ما را جزو ملل وحشی می‌شمرند و بر ما آقائی روا می‌بینند. و آموختن آن اگر به زبان خارجی بود البته میسر نمی‌شد، و اگر بر فرض محال میسر می‌گردید، زبان ما که اُسّ ممیزات ملیت است متزعزع می‌گشت. پس

---

۱ - رجوع شود به یادداشتهای صفحهٔ ۳۷۴.

بایستی آن علوم و فنون را ما ترجمه کنیم و در دسترس مکاتب بگذاریم و این میسر نمی‌شد جز بدین که اول لغات خود را بدانیم، و این کار نوشتن لغتنامهٔ شامل و کافل و تمام لغات را لازم داشت. این بود که من به فکر تدوین لغتنامه افتادم.

* و نیز خواستم بگویم که نسبت «آپاتی»[1] که به شرقی و هوای مشرق زمین می‌دهند صحیح نیست فقط مشرقی باید به راه خودش بیفتد و از راه معاش نیز آسوده باشد.

* دوستان مرا حق است که بگویند «جعجعة و لا اری طحنا»، یعنی سی سال چه کردم، لیکن کار عظیم صعب بود و به پای چون منی نبافته.

* و دربارهٔ زبان عرب تنها گفته شده است که احاطهٔ بر آن جز پیغامبری را میسر نتواند بود. پس مرا چگونه احاطه ممکن باشد بر زبان فارسی و نیز عرب.

* چون یکی از افراد بشرم بسیار چیزها را ندانسته‌ام و بالطبع در این لغت‌نامه نیامده است، و بعضی چیزها را هم که می‌دانسته‌ام فراموش کرده‌ام که در این کتاب بیاورم.

* حد و اندازهٔ رنج مرا پس از خدای عالم‌الغیب تنها لیث[2] و هر مانند لیثی تواند دانست و بس، چه با قیاس و حدس و تخمین تقدیر آن برای جز خدای تعالی و امثال لیث میسر نتواند بود با اضافهٔ اینکه، این دو زبان است، و کار امثال لیث تنها در زبان واحد بود.

* و من بلغ جهده بلغ عذره.

* و ایاک و الامر الذی ان توسعت مداخله، ضاقت علیک المصادر.

* و من این راه را کورکورانه می‌رفتم چه قائد و پیشوائی که راه من هموار کرده باشد نیافتم.

* می‌دانم که پس از طبع قسمتی یا تمام این کتاب هدف سهام اغراض حاسدانهٔ جمعی کوته‌نظران عصر که تنها ترقی خود را در تنزیل دیگران تمیز کرده‌اند خواهم شد، لکن این را هم بر خود هموار کرده‌ام.

* بی‌مایگانی که به قصد شهرت ایراد و اعتراضی بر این کتاب کنند مطمئن باشند که من جواب آنها را نخواهم گفت، لیکن از فضلا که حقی بگویند سپاسگزار خواهم بود، و در مستدرکات با بردن نام ایشان اصلاح غلط خود خواهم کرد.

* رسم حساد این است که عظمت کار و زحماتی را که یک مؤلف به عهده گرفته در نظر نمی‌گیرند و اغلاط و اشتباهات او را هم، که غالباً خود قوهٔ استنباط آن را ندارند و از دهان اهل فضل می‌شنوند، با صورتی هرچه مهیب‌تر جلوه می‌دهند لیکن قرآن قرآن می‌ماند و بوجهل و بولهب جز اینکه چند روزی خود در تعصب بوده‌اند ثمری حاصل نمی‌کنند.

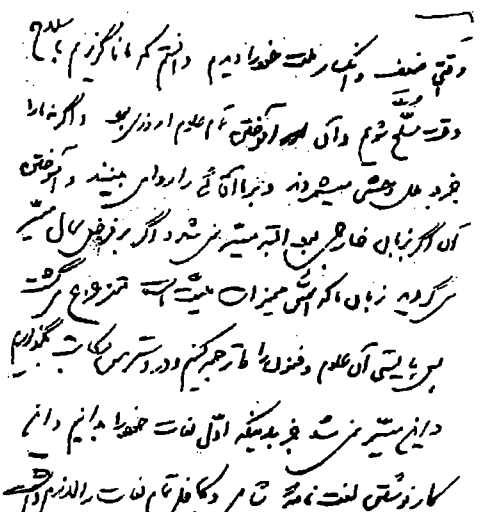

* این لغت‌نامه مسوده و پیش‌نویس لغت‌نامهٔ فارسی است و از این رو محتاج بسیاری اصلاح و تصحیح‌هاست و اگر این پیش‌نویس نباشد اصطلاحات و تصحیحات صورت نمی‌گیرد.

* آنانکه سر و کار با لغت دارند و هم هر صاحب ذوق سلیمی داند که اگر تمام مواد این کتاب از الف تا یا نوشته نشده بود امکان نداشت یک صفحه از این کتاب به صورت کنونی موجود شود.

* از وکلای آیندهٔ مجلس شوری تمنا می‌کنم که پس

---

1 - Apathie= سربه هوائی، لاقیدی، بی‌بند و باری

۲ - مراد لیث‌بن مظفربن نصربن سیار خراسانی صاحب خلیل مؤلف کتاب العین، از مردم قرن دوم هجری است. رجوع شود به همین مقدمه در شرح کتاب العین و قاموس.

از من از دراز دیر کشیدن و خرج این کتاب ملول و کسل نشوند. تدوین و طبع این کتاب سالیان دراز طول خواهد کشید، لیکن چون پایهٔ حیات علمی و ادبی و مادی و جسمانی ماست این خرج باید بشود. تمنی می‌کنم که به هیچ قیمت طبع این کتاب را ترک نکنند، این کتاب پایهٔ احیاء ایران است و اگر دولت می‌خواست این کار را با پول انجام دهد با صد ملیون و صد سال وقت، اگر تهیه می‌شد، چون باعث عشق و علقه در میان نبود به این تمامی نوشته نمی‌شد.

***

ترکیباتی از اشعار حافظ

ذیل یادداشتها که از مرحوم دهخدا در لزوم آوردن کلمات عربی در خلال فارسی نقل شد (ص ۳۸۶) وعده کردیم ترکیباتی را که آن مرحوم بدین نیت از اشعار لسان‌الغیب خواجهٔ شیراز بیرون‌نویس کرده است بیاوریم، و اینک آن ترکیبات که بدانها ترتیب الفبائی داده‌ایم نقل می‌شود تا برای مراجعه کنندگان آسانی استفاده داشته باشد. اما از باب مقدمه و در تأیید نظر استاد مرحوم بیتی از حافظ نقل می‌کنیم که سخت مشهور و زبانزد خاص و عام است، و تمامی کلمات مصراعی از آن عربی است و همهٔ کلمات مصراع دیگر آن فارسی، و با اینکه از نظر آنان که کلمات متداول عرب در فارسی را بیگانه و بیرون‌افکندنی دانند، دو لنگه بار این بیت نابرابر است و بار کج به منزل نارسیدنی است، اما استواری و انسجام این دو گونه ظرف معانی تا آن حد است که هیچ کس ناهماهنگی از آن درنمی‌یابد، و شاید بتوان ادعا کرد، از آنگاه که این بیت سروده شده است تا اکنون هیچ خوانندهٔ لذت‌برنده از معنی بلند بیت، از کلمات آن ناهمسانی در نیافته باشد. بیت این است:

ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت
با من راه‌نشین بادهٔ مستانه زدند.

در مصرع اول همهٔ کلمات عربی و در مصراع دوم تمامی لغات فارسی است.

باری، ترکیباتی که نقل می‌شود ترکیب به معنی عام کلمه و اعم است از لغات فارسی با لغات عربی، یا فارسی یا عربی متداول در فارسی، و یا عربی با عربی متداول در فارسی و یا عربی با پیشوند یا پسوند فارسی:

آ

آب حیوان. آخرزمان.

الف

ارباب معرفت. ازرق‌پوشان. ازرق‌لباس. اسلام‌پناه. اطوار سیر. اهل خلوت. اهل دل. اهل راز. اهل نظر.

ب

باد صبا. بار منت. باز نظر. باغ خلد. بدحال. بدعهد. بذله‌گوی. بساط قرب. بسیارنقش. بشکر. بلاکش. بلندجناب. بوالعجبی. بی‌اجر. بی‌ادبی. بی‌ثبات. بی‌ثباتی. بی‌جنایت. بی‌حاصل. بی‌حاصلی. بی‌حجاب. بی‌حفاظ. بی‌خبر. بی‌خبری. بی‌رحم. بی‌شفقت. بی‌طاقت. بی‌عنایت. بی‌غش. بی‌غمان. بی‌قانون. بی‌قرار. بی‌محل. بی‌معرفت. بی‌نظیر. بی‌نهایت. بی‌وفائی. بی‌همتان.

پ

پردهٔ عظمت. پردهٔ عنبی. پرعتاب. پیر خرابات. پیر مناجات.

ت

تکیه‌گاه. تماشاگه. تندحمله. تنگ‌حوصله. توبه‌شکن. توبه‌فرمایان. توبه‌کار.

ث

ثبات‌قدم. ثناخوان.

ج

جام تجلی. جام عالم‌بین. جام غرور. جرعه‌کش. جرعه‌نوش. جرم‌پوش. جفاکیش. جلوه‌گاه. جلوه‌گری. جنیبه‌کش. جولانگه.

ح

حال‌گردان. حباب‌وار. حسب حال. حسن خداداد. حسن‌شناس. حسن عاقبت. حسن‌فروشان. حسن‌فروشی. حق‌دوستی. حق‌شناسان. حق‌گزار. حق‌گزاران. حق‌گوئی. حقوق نمک. حقه‌باز. حقیقت‌بین. حلقه‌بگوش. حلقهٔ بندگی. حلوابها. حواله‌گاه. حوری‌سرشت.

خ

خاطر مجموع. خال مشکین. خام‌طمع. خبرگیر. خجسته‌طالع. خجسته‌لقا. خدمتگار. خراب‌آباد.

خرابات‌پرور. خرابات‌نشین. خرابات‌نشینان. خرقه‌بازی. خرقه‌پوش. خرقه‌پوشان. خرقهٔ سالوس. خزینه‌داری. خطابخش. خطاپوش. خط بطلان. خطرناک. خط زنگار. خط مشکین. خلاف‌آمد. خلد برین. خلوت‌سرای. خلوت‌گزیده. خلوتگه. خلوت‌نشین. خلوتیان. خمارکش. خودرائی. خوش‌الحان. خوش‌خبر. خوش‌علف. خوش‌کلام. خوش‌لهجه. خوش‌نسیم. خیال‌انگیز. خیال بستن. خیرمقدم.

د

دار فنا. دام بلا. دجال‌فعل. دُرّ خوشاب. دردآشام. دردآلود. درد نشاندن. دردنوش. دردنوشان. دردی‌آمیز. دردی‌کش. دردی‌کشان. دُرّ شاهوار. دروغ‌وعده. دریای اخضر. دعاگوی. دعای خیر. دفتر حال. دلبر عیار. دل صنوبری. دلق‌پوش. دلق‌پوشان. دلق ملمع. دنیاپرست. دولت‌پناه. دولت‌خواهی. دولت‌سرای. دون‌پرور. دیر مغان. دیوسیرت.

ذ

ذکر خیر.

ر

راوق خم. رطل گران. رقص‌کنان. رند عافیت‌سوز. روح‌افزا. روح‌بخش. روح‌فزای. روز الست. روز حشر.

ز

زاد سفر. زهد فروختن. زهدفروش. زهدفروشان. زهره‌جبین. زیارتگه.

س

ساز طرب. سبکروحی. سجاده‌نشین. سحرآفرین. سحرخیز. سحرخیزان. سحرگاه. سحرگاهان. سحرگهی. سرحلقه. سرّ قضا. سرمنزل فراغت. سروقد. سست‌نظم. سعادتمند. سفله‌پرور. سفله‌طبع. سودای خام. سوزغم. سهی‌قد. سهی‌قدان. سیلاب. سیل‌بار. سیل‌خیز. سیل دمادم. سیم‌ساق. سیمین‌ساق.

ش

شام غریبان. شب دیجور. شرب مدام. شش‌جهت. شعبده‌باز. شعشعهٔ پرتوذات. شفاخانه. شکرانه. شکسته‌حال. شمشادقد. شهرهٔ شهر. شیرین‌حرکات.

ص

صاحب اسرار. صاحب جاه. صاحب دیوان. صاحب عیار. صاحبقران. صاحب کمال. صاحب‌نظر. صاحب‌نظران. صاحب‌نظری. صافی‌دل. صبح‌خیزی. صبحدم. صبحگاه. صبحگاهی. صبوحی‌زدگان. صبوحی‌فروش. صبوری. صدر مصطبه. صدرنشین. صفای نیت. صف‌شکن. صف‌نشینان. صنم‌پرست. صورتگر. صومعه‌داران. صید حرم.

ط

طاق ابرو. طایر قدس. طبل زیر گلیم. طرب‌آشیان. طرب‌آشیان بلبل. طربخانه. طرب‌سرای. طرب‌شکار. طربناک. طرف‌بستن. طرهٔ شبرنگ. طمع بریدن. طمع خام. طور عجیب.

ظ

ظاهرپرست.

ع

عابدفریب - عاشق‌کش - عاشق‌کشی - عافیت‌سوز. عافیت‌کش. عالم‌آرای. عالم سفلی. عالم‌سوز. عالمگیر. عالی‌مشرب. عذرخواه. عذرخواهی. عربده‌جوی. عرق‌چین. عروس هنر. عشقبازی. عشق‌نوازی. عطابخش. عطرسای. عفی‌الله. عقده‌گشای. عقل‌رمیده. عماری‌دارلیلی. عمرکاهی. عنان‌کشیده. عنان‌گسسته. عنبرافشان. عنبرسا. عهد الست. عهد شباب. عیسی‌دم. عیش‌خوش.

غ

غائبانه. غارتگری. غالیه‌خط. غالیه‌سا. غالیه‌سای. غالیه‌سائی. غرق گناه. غزلخوان. غزلسرائی. غزلگوئی. غم‌پرست. غمخواری. غمدیده. غمزده. غمگسار. غمگین. غول‌نمایان. غیرت ماه.

ف

فتنه‌انگیز. فرح‌بخش. فرخنده‌فال. فیض‌بخش.

ق

قباپوش. قبلهٔ حاجات. قدسیان. قرةالعین. قرض‌دار. قلب‌شناسی. قلبگاه.

ک

کافردلان. کافرکیش. کج‌طبعان. کحل بصر. کراکردن. کشتی هلال. کعبهٔ مقصود. کلبهٔ احزان. کم‌حوصله. کم‌عیار. کمینگه. کنگرهٔ عرش. کوته‌نظر. کیسه‌پرداز.

کیمیای سعادت.

گ

گداصفتی. گلبن عیش. گلعذار. گنج عزلت.

ل

لاله‌عذار. لایعقل. لطف خلق. لقمه پرهیزی. لوح ساده. لوحش الله.

م

ماتم‌زده. ماه تمام. ماه‌سیما. مبارک باد. مبارک‌پی. مبارک‌فال. مجلس‌افروز. محرم راز. محنت‌آباد. مخلصانه. مرغ سحر. مسئله‌آموز. مسکین‌نواز. مسندفروز. مسیحادم. مسیح‌نفس. مشکل‌گشائی. مشکین‌نفس. مصلحت‌اندیش. مصلحت‌بین. مصلحت‌بینی. مطبوع شمایل. معشوقه‌باز. ملامتگر. منت‌پذیر. منزلگه. مه‌سیما. می بیغش. میراث‌خوارگان. میرعسس. میر مجلس.

ن

ناانصافی. ناتمام. ناخلف. نادره گفتار. نازک‌طبع. نازک‌عذار. ناصواب. نامحرم. نرگس جماش. نزهتگه. نصیحتگو. نصیحت‌نیوش. نظربازان. نظربازی. نقش‌باز. نقش بستن. نقشبندی. نقش‌دیوار. نقش نگار. نکته‌دان. نکته‌دانان. نودولتان. نودولتی. نورچشم. نوسفر. نوعروس. نیلی‌حصار.

و

ورد زبان. وفادار. وفاداران. وفاداری. وقت‌شناس. وقت‌شناسان.

ه

هاتف غیب. هشت‌خلد. همعنان. همقران. همنفسان. همنفسی. هواخواه. هواداران. هواداری. هواگیر.

ی

یار سفرکرده. یک‌جهت. یک‌قبا.

***

یادداشتهایی دربارهٔ کلمات مختوم به «اویه»

سابقاً اشاره کردیم که مرحوم دهخدا گاه کلمات را به مشابهت یا آغاز شدن با پیشوند یا ختم شدن به پسوند واحد جمع‌آوری می‌کرد و می‌گفت این کار را برای رفع خستگی و تفریحی می‌کنم. مثلا: خاله روباه، خاله خرسه، خاله روروک، خاله گردن‌دراز، خاله خانباجی، خاله خواب‌رفته و...

بر صفحهٔ کاغذی این کلمات را که مختوم به «اویه» است ثبت کرده‌اند که مزید فایدت را اینجا می‌آوریم:

– آذربویه. آذرویه. آمویه.

– ابرقویه. (قریه‌ای در شش منزلی نیشابور). ارنبویه (رنبویه). اسدویه. اشنویه.

– بابویه. بادرنجبویه. باکویه. بالویه. ببرویه. براشاذویه. براشتاذویه. بردویه. برزویه. بزرویه. بشرویه. بشرویه (بروزن سیبویه). بشنویه. بکرویه. بندویه. بوذویه (ابن بوذویه). بویه. بهارویه.

– تیرویه.

– جبرویه. جنکویه. جوثیه (ساعدةبن ... شاعر). جیرویه.

– حبرویه. حبویه. حسنویه. حفصویه (ابن‌حفصویهٔ اصفهانی). حمدویه. حمویه (ابن حمویه از شمر روایت کند.). حمیدویه. حنویه. حیویه

– خالویه. خدویه. خسراویه (نام شهری به واسط). خمارویه.

– دادویه. درستویه. دستبویه. دغدویه. دلویه. دوستویه (ابوزرعه محمّد). دیرویه (بن سخت دینوری). دینارویه.

– ذویه.

– راهویه (ابن راهویه). رحمویه. رنبویه(ارنبویه). رنجویه. رنذویه.

– زادویه. زاذویه (قریه‌ای به پنج‌منزلی نیشابور و یک‌منزلی ابرقویه). زراقویه. زرقویه. زمرویه. زنجویه. زیدویه.

– سختویه. ستویه. سنویه. سکرویه (ابومنصوربن سکرویه السینی الاصبهانی) (در لغت سین قاموس). سکسنبویه. سنبسویه. سهلویه. سیبویه.

– شادویه (با دال مهمله). شاذویه (با ذال معجمه). شاهویه (محمّدبن شاهویه فارسی). شب بویه. شکرویه (محمّدبن علی‌بن شکرویه). شنبویه (بضم شین). شنبویه (بفتح شین). شهربانویه. شیرویه. شیشویه.

– طیطویه (در کلیله و دمنه).

– عباسویه. عبدشویه. عبدویه. علکویه. علویه

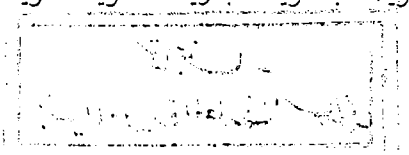

(احمدبن علویه‌الجرجانی) (احمدبن علویه اصفهانی). عمرویه.

- غولویه.

- فاذویه. فارویه. فدویه. فضلویه. فنجویه. فنحویه. فهرویه. فیلویه.

- قولویه (ابن قولویه). قویه.

- کاکویه. کدبانویه. کردویه. کوه گیلویه.

- [گردویه خواهر بهرام چوبینه].

- ماجیلویه. مارجویه. ماسرجویه. ماسویه. ماهویه. متویه (ابوبکر). مردویه (ابن‌مردویه). مسکویه (ابن‌مسکویه). منجویه (ابن‌منجویه). مندویه (ابن‌مندویه). مه‌رویه (ابراهیم‌بن مه‌رویه). میلویه.

- نازویه. ناموبه (یعنی به نام). نفطویه. [نیکویه (دهی به بلوک قاقزان قزوین)].

- یووانویه (یعنی جوانویه).

توضیح: از این کلمات بعضی «به» است چون ناموبه (یعنی به نام).

بعضی «بویه» است چون سیسنبویه. سیب‌بویه. بادرنجبویه.

بعضی «رویه» است چون مه‌رویه.

بعضی «ویه» چون نفطویه. سیبویه.

بعضی «او» علامت تصغیر و «ه»، عهد از غیر الف و لام عهد و یاء میان او درآورده‌اند سهولت تلفظ را.

بعضی بجای «وی» است در آخر کلماتی که مختوم به هاء است و یاء نسبت درآورده و هاء بدل به یاء شده چون حفصه که در نسبت حفصوی گردد و حفصویه. گاهی سلیمان و گاهی سلمه را سلمویه کرده‌اند چون تصغیری.

«اویه» گاهی ممکن است صورتی از «او» علامت تصغیر و نیز به معنی معهود باشد چون در آخر خود کلمه یاء یا واو باشد چنانکه گوئی: ماه‌رویه آمد. دوای بدبویه را خوردم. پستویه را پر از زغال کردم.

***

یادداشت دیگر راجع به پسوند «اله» است چون:

بزغاله. پرگاله. پیغاله (=پیاله) جزغاله. چاقاله. داسغاله. درغاله. کنغاله.

***

در صفحاتی نیز مصادر زبان فارسی را با ترتیب الفبائی نوشته‌اند که یادداشتهای مقدمه را با نقل کلیشهٔ آن مصادر حسن ختام می‌بخشیم:

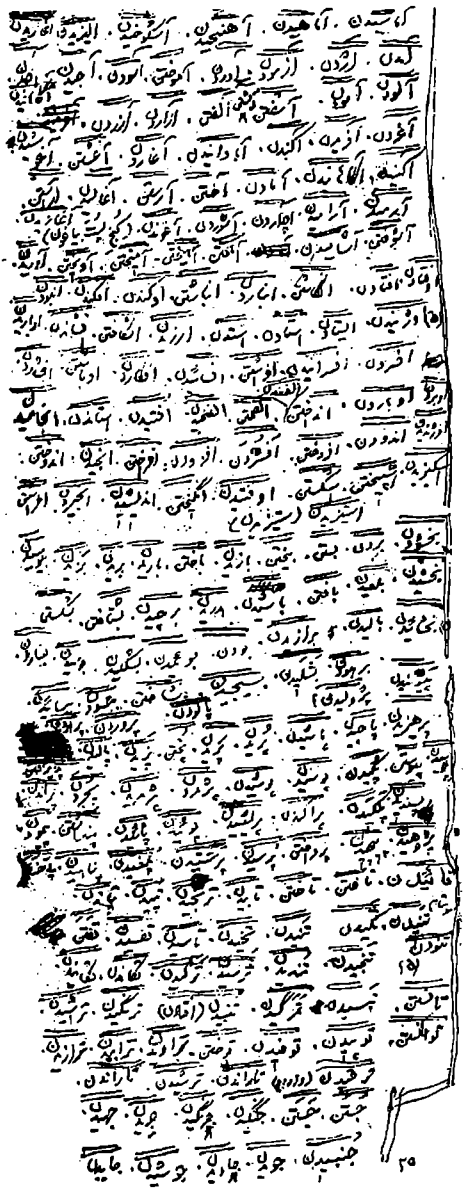

راهنمائیها و نواختها

از آغاز تنظیم و تألیف و طبع لغتنامه، بر لغتنامه و مطالب آن، و مؤلف و همکارانش، به مناسبات از سوی افراد و جراید و مجلات و دستگاههای دولتی و ملی لطف و قهر؛ عنایت و عتاب؛ یاری و کارشکنی و تشویق و توبیخ بسیار نثار بوده است و اینک که کاروان گرانبار این کتاب عظیم و جلیل در سرمنزل پایان از کالاهای گوهر و عنبر یا خزف و خار خود بار

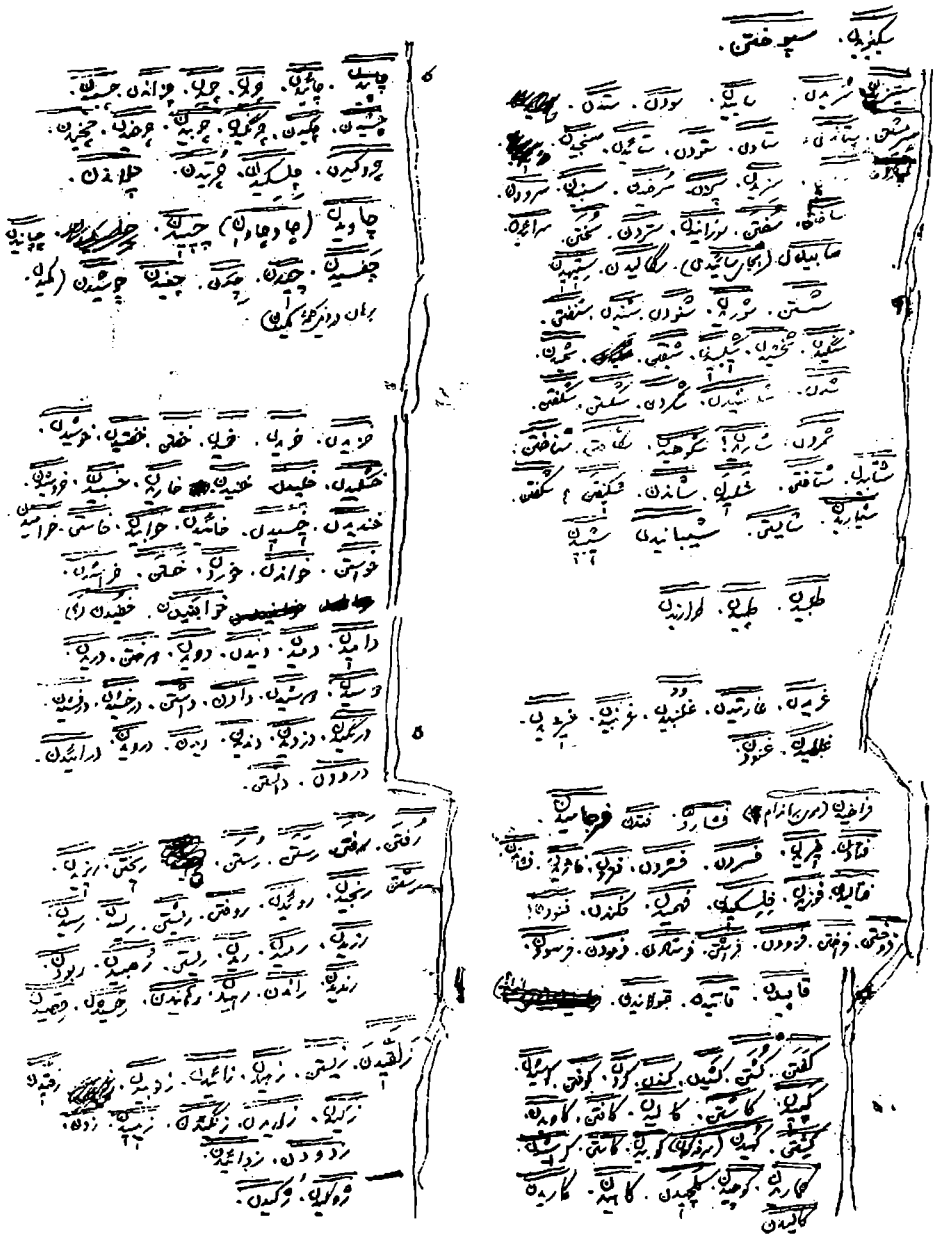

گشوده است، بخشی از آن مهر و قهر را -که نصیب کتاب و بنیانگذار آن و همکاران ایشان شده است- عرضه می‌کنیم هر چند که هر دو گونه توجه بدین کتاب، خود از مستطابی آن حکایت تواند داشت، باشد که خوانندگان عزیز با در دست داشتن تمامی این شصت‌ساله رنج -از آغاز تا پایان تألیف و طبع- قضاوتی منصفانه کنند و ما را در سپاسگزاری همدل آیند یا در بخشایش‌خواهی یکدل گردند.

تاریخ لغتنامه

آثار دها که در جهان آمده است
همواره مقدم به زمان آمده است
تاریخ لغتنامه، «لغتنامه»[1]، ولیک
دو قرن تمام پیش از آن آمده است
اسماعیل یکانی (رئیس محکمهٔ جزای طهران).

۱ - «لغتنامه» به حساب ابجد برابر می‌شود با ۱۵۲۶ و چون دو قرن (۲۰۰ سال) از آن کم کنیم سال ۱۳۲۶ به دست می‌آید که برابر است با سال نشر نخستین جزوه از جزوات آن کتاب.

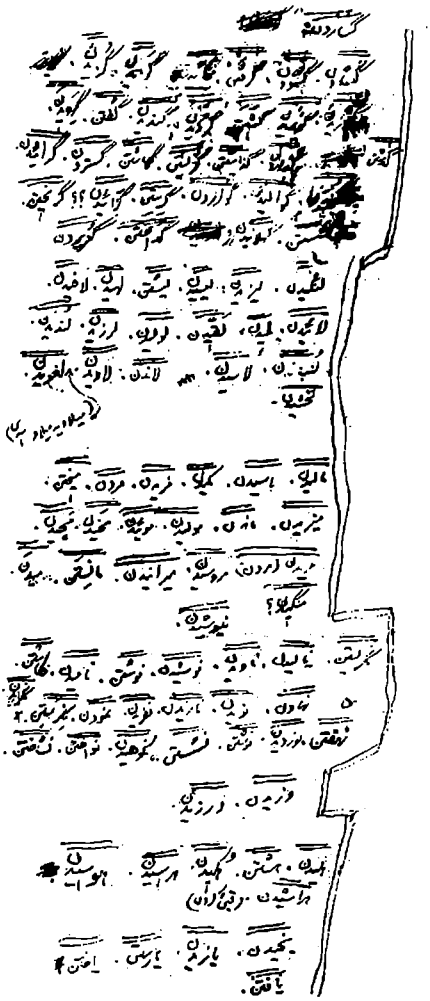

نکات عمومی راجع به تألیف یک فرهنگ فارسی به فارسی

نکتهٔ اول – راجع به ذکر امثله

ذکر مثال برای لغات فرهنگ اجباری نیست مگر در فرهنگ‌های بزرگ یا نسبتاً بزرگ و آن‌هم با شرایط ذیل:

اولاً – در صورتی که یک کلمه دارای چند معنی گوناگون اعم از حقیقی و مجازی و غیره باشد. در این صورت هم برای لغات مأنوس و لغاتی که نمایندهٔ اسماء ذات باشند احتیاج به ذکر مثال نیست مثلاً «استخوان» و «اره» مثال لازم ندارند ولو آنکه ادبا و شعراء هم آنها را استعمال کرده باشند، لکن اگر گفته شود یک معنی «آب» جیوه است ممکن است احتیاج برای ذکر مثال پیدا شود.

تبصره: اگر فرض کنیم در یک جا منحصراً آب به‌معنی جیوه دیده شده باشد و در اینجا قبلاً صحبت از جیوه رفته و نویسنده به‌عمدا خواسته باشد برای اختصار یا به‌طور اشاره آب برای جیوه به کار ببرد تازه نمی‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که یک معنی آب جیوه است.

ثانیاً – در صورتی که یک کلمه از لحاظ دستوری دارای جنبه‌های مختلف باشد مثلاً گاهی به‌طور اسم به کار رود مثل «آرام» در جملهٔ «شب و روز آرام ندارد» و گاهی به صورت صفت درآید چنانکه گویند «دریا آرام است»، همچنین در مواقعی که یک کلمه موارد استعمال مختلف یا نزدیک بهم داشته باشد چون «از» در: «از تهران» «پر از آب» «بزرگتر از من» «کتاب از من است» «از دوستی» و مانند آنها.

ثالثاً – در مواردی که کلمه روابط خاصی لازم داشته باشد چون «برخوردن» که با «به» و «رنجیدن» که با «از» باید گفته شود پس اگر عبارتی که دارای یکی از این لغات باشد به عنوان مثال ذکر نشود مراجعه کننده به لغت‌نامه طرز استعمال آن را نخواهد فهمید به‌ویژه اگر از غیرفارسی‌زبانان باشد.

رابعاً – اگر به فرهنگهای بزرگ فرانسه و انگلیسی و غیره مراجعه کنیم خواهیم دید که مفصلترین آنها در مواردی که ذکر امثله و شواهد به شرح مندرج در قسمت «یک» لازم بوده است برای یک کلمه یا یک معنی بیش از یک (یا ندرتاً دو) مثال نیاورده‌اند، و بیش از اینهم ضرورتی ندارد، چه اگر بنا باشد هر چند دفعه‌ای که کلمهٔ «آب» بمعنی رونق در شاهنامه و امثال آن بکار رفته اشعار مربوطه به آن در فرهنگ درج شود کتاب از صورت فرهنگ خارج شده به شکل یک جنگ یا فهرست مخصوصی درمی‌آید، مضافاً به اینکه فرهنگ بدون جهت معینی زیاده از حد قطور و بزرگ میشود به قسمی که نمی‌توان آن را در دسترس عموم گذاشت.

نکتهٔ دوم – راجع به تعریف لغات

مهمترین وجههٔ یک فرهنگ طریقه و قاعده‌ای است که مؤلف آن برای تعریف لغات انتخاب میکند و فضیلت یک فرهنگ بر فرهنگ دیگر از همین راه

ثابت میشود. نکات زیرین باید در ضمن تعریف یا درج توضیحات در نظر گرفته شود:

اولاً –تعریف‌ها باید به زبان خیلی ساده و سبکی که از سبک متداول روز خیلی دور نباشد، نوشته شود و اگر مترادفی هم گفته می‌شود باید آن را پس از تعریف ذکر نمود.

ثانیاً –باید در نظر داشت که تعریف کامل تعریفی است که بتوان آن را درست در جای خود کلمهٔ تعریف شده قرار داد بدون آنکه در عبارت مربوطه خللی وارد آید. البته اینکار در همه موارد ممکن نیست چنانکه در زبانهای بیگانه هشتاد الی نود درصد و در زبان فارسی فقط چهل الی پنجاه درصد امکان‌پذیر می‌باشد. کلمهٔ «آباد» را برای روشن شدن این موضوع نمونه قرار میدهیم. اگر در این جمله «آن شهر آباد بود» برای کلمهٔ «آباد»، «بسیار مردم» بنویسیم درست است لکن اگر در این مصراع: «دژی بود و از مردم آباد بود» بجای کلمهٔ «آباد» بخواهیم «بسیار مردم» بنویسیم چون کلمهٔ «مردم» در خود آن مصراع موجود است مترادف ما که «بسیار مردم» باشد مناسب نخواهد بود. همچنین اگر برای «کج» نوشته شود «ناراست» یا «فاقد راستی» مناسب است. لکن اگر بنویسند «چیزی را گویند که راست نباشد» درست نخواهد بود زیرا «کج» صفت است و «چیز» که طبق قانون منطق مهمترین رکن تعریف است نمیتواند در مقابل آن قرار گیرد زیرا اسم است.

گاهی در تعریف بعضی صفات مؤلف ناگزیر است از اینکه شیوهٔ فرهنگ لاروس فرانسه را که مینویسد Se dit d`une chose qui... اختیار نموده مانند آقای سعید نفیسی ترجمه کند «در باب چیزی گفته میشود که...» و تازه این عبارت هم چون قسمتی از تعریف نیست باید در پرانتز گذاشته شود.

ثالثاً –اگر به‌ضرورت کلمهٔ مترادفی جای تعریف گذاشته شود باید مراقب بود که ساده‌تر و معمول‌تر از کلمهٔ اصلی باشد نه سخت‌تر و غیرمأنوس‌تر؛ مثلاً برای «امتلاء» ممکن است پری یا «پرشدگی» نوشت لکن برای «پُری» هرگز امتلاء نمی‌نویسند و همچنین برای «آبستن کردن» که اصلاً حذف آن هم از فرهنگ مانعی ندارد، نوشتن «احبال» خارج از قواعد فنی لغت‌نویسی است.

رابعاً – درج مترادفات نباید بطور دور و تسلسل انجام‌گیرد چنانکه در مقابل «آباد» بنویسند «عامر یا معمور» و در مقابل این دو کلمهٔ اخیر بنویسند «آباد»، بلکه همهٔ این مترادفات باید بالاخره یک جایی تحلیل و برای آنها تعریفی گفته شود. چون فرهنگ فارسی به فارسی مورد بحث ماست با در نظر گرفتن اینکه زبان ما با عربی آمیخته است و کلمهٔ «عامر» یا «معمور» را نویسندگان ایرانی استعمال کرده‌اند قاعدهٔ عمومی برای ترتیب این سه کلمه در فرهنگ به شرح زیر باید باشد:

آباد – بسیارمردم، پرجمعیت – آماده، آراسته، مجهز....

عامر – معمور، آباد.

معمور – آباد.

ترتیب فوق میفهماند که «آباد» که کلمهٔ فارسی است کلمهٔ اصلی است و «عامر» چون خیلی کم‌استعمال است در وهلهٔ اول «معمور» باید در جلو آن نوشت که لفظ مأنوس‌تری است، و در وهلهٔ دوم «آباد» باید نوشت که از هر سه مأنوستر است اما «معمور» چون فقط یک درجه از «آباد» کم‌استعمال‌تر است در جلو آن نوشته میشود «آباد».

خامساً – یک کلمهٔ بیگانه را نباید به عنوان معنی در جلو یک کلمهٔ فارسی قرار داد مگر آنکه عربی باشد و آن هم به حکم ضرورت و به شرط آنکه نسبة مأنوس باشد؛ مثلاً اگر در مقابل «آغازیان» که از طرف فرهنگستان وضع شده نوشته شود Protistes مانند این خواهد بود که مؤلف فرهنگ فارسی به فرانسه تألیف می‌نماید و اگر کلمهٔ عربی هم گذاشته شود مثل این است که فرهنگ فارسی به عربی می‌نویسد و هر یک از این دو صورت در حکم این است که از این پس میخواهیم استعمال لغات بیگانه را تجویز و آنها را به لغات بیگانه‌ای که هم اکنون داریم اضافه نمائیم. «اینکه بعضی لغات بیگانه در متن فرهنگ درج و برای آنها معنیی نوشته میشود بحثی است جداگانه».

سادساً – در نوشتن هر فرهنگی یک عده لغات مخصوصی مکرر در مکرر مورد احتیاج مؤلف واقع میشود چون «آلت» و «ظرف» و «جانور» و «گیاه» و

«ماده» و امثال آنها. در انتخاب این کلمات باید ترتیب یک‌نواختی به کار برده شود مثلاً اگر در تعریف «آب تابه» نوشته میشود «ظرفی که...» در تعریف «آب‌پاش» هم باید همان کلمهٔ «ظرف» را، با اینکه عربی است، استعمال نمود. اگر در تعریف کلمهٔ اخیر نوشته شود «آوندی که...» با اینکه «آوند» کلمهٔ فارسی «ظرف» است مراجعه کنندهٔ به لغت دچار تردید می‌گردد. بالعکس اگر به منظور احیای لغات فارسی «آوند» را بمعنی «ظرف» به کار میبرند باید در همه جا آن را به این معنی به کار برند.

نکتهٔ سوم - ملاحظات صرف و نحوی

در فرهنگ‌های خیلی کوچک، در همهٔ فرهنگ‌ها پس از ذکر اینکه اصل فلان لغت از عربی یا فرانسه یا ترکی و غیره است قبل از هر چیز دیگر ذکر طبقه‌بندی آن از لحاظ صرف و نحو لزوم پیدا میکند بدین معنی که با حروف اختصاری نشان میدهند که آن لغت اسم است یا صفت یا قید یا فعل و غیره و اگر فعل است فعل متعدی است یا لازم. این کار در زبانهای آریائی که طبقه‌بندی لغات آنها مانند لغات سامی نیست نهایت ضرورت را دارد و کمک به فهمیدن و کیفیت و معانی و طرز استعمال لغات می‌نماید.

نکتهٔ چهارم - مثل‌ها

لغت‌نامه با کتاب امثال فرق دارد. اگر گاهی در ذیل کلمه‌ای مبادرت به ایراد مثل میشود اولاً باید دانست که این کار تنها به‌منظور بهتر فهماندن طرز استعمال آن کلمه است. ثانیاً به ذکر دو یا سه مثل خیلی متداول و جالب توجه باید اکتفا نمود. اگر بنا باشد صرفاً به دلیل اینکه فلان لغت در فلان مثل استعمال شده است آن مثل را در ذیل لغت وابسته به آن درج کنیم ممکن است یک مثلی را که دارای پنج کلمه است در ذیل هر یک از آن پنج کلمه یعنی پنج دفعه درج نمائیم. مثلاً مثل «آب به آبادانی میرود» روی اصل فوق ممکن است یک دفعه در ذیل «آب» و بار دیگر در ذیل «آبادانی» درج شود و بی‌جهت موجب قطور شدن فرهنگ گردد.

نکتهٔ پنجم - راجع به تنظیم لغات و عبارات

یکی از مسائلی که جزو فنون لغت‌نویسی محسوب میشود، طریقهٔ درج و پشت هم قرار دادن لغات بسیط و مرکب و عبارات متعلقه به آنها است به قسمی که اولاً منطقی و معقول باشد، ثانیاً طوری منظم و یک‌نواخت باشد که مراجعه‌کنندگان به لغت‌نامه در پیدا کردن آنها دچار اشکال و معطلی نشوند بلکه به سبک و شیوهٔ فرهنگ زود آشنایی پیدا کنند. مثلاً فرض کنیم مؤلف تصمیم می[illegible]که «آجر ختائی» را یک واردهٔ مخصوص شمرده با حروف برجسته در فرهنگ نشان دهد در این صورت باید نسبت به «آجر نظامی» و «آجر قزاقی» و غیر آنها نیز همین قسم رفتار نماید نه آنکه اقسام دیگر آجر را در زیر «آجر ختائی» و با حروف ریزتر درج کند. یا اگر قرار است «آبِ دهان» در زیر «آب» و با حروف ریز درج شود «آبنما» که لفظ مرکب و فاقد کسرهٔ اضافه است مانند واردات اصلی با حروف درشت نشان داده شود این رویه باید در همه جا یک‌نواخت باشد و ضمناً مراقبت شود که تکراری در کار رخ ندهد.

نکتهٔ ششم - لزوم درج جدیدترین اطلاعات

مسلماً نویسندهٔ هر فرهنگ بزرگی سوای معاونین تحریری اشخاصی را در خارج دارد که در قبال دوستی یا در مقابل تعهدات مالی یا صرفاً از لحاظ نوع‌پروری تعاریف لغات اختصاصی را اعم از علمی و فنی و غیره برای وی تهیه و ارسال می‌نمایند. «در تألیف فرهنگ بزرگ وبستر ۱۴۷ نفر در رشته‌های گوناگون دخالت و مشارکت نموده و ۲۰ نفر کارهای تحریری و چاپی را عهده‌دار شده‌اند و حال آنکه عدهٔ نویسندگان و مؤلفین اصلی چهار نفر بوده است». قبل از چاپ کردن قطعی هر فرمی باید مراقبت کامل به عمل آورد تا جدیدترین اطلاعات از مقامات مربوطه و اهل فن به دست آید. مثلاً اگر سابقاً راجع به آبادان و تصفیه‌خانهٔ آن چیزهائی نوشته‌اند، اکنون که میخواهند فرم را چاپ کنند و مدتی از تاریخ تحریری اولین اطلاعات میگذرد، لازم است رسیدگی مجدد بعمل آورند شاید به مناسبت توسعهٔ فعالیت‌های شرکت نفت آن تحریرات اولیه قابل اصلاح باشد و مطالبی متناسب با اوضاع امروزی به دست آید[1].

---

۱ - در اینکه این نکات راهنما که نیز[illegible]ه آن از خود نام نبرده است

۲۶/۱/۲ **نامهٔ مرحوم قزوینی**

دوست عزیز ارجمند آقای علی‌اکبر دهخدا مد ظله العالی

مرقومهٔ جوف را که از جناب آقای علا برای حضرتعالی رسیده است ملاحظه خواهید فرمود و خود اینجانب نیز موقع را مغتنم دانسته عید نوروز را به آن دوست عزیز تهنیت گفته از صمیم قلب بقاء سلامت و توفیق حضرت عالی را در اتمام این شاهکاری که از بعد از اسلام تا کنون برای زبان فارسی تا آنجا که ما اطلاع داریم نظیر آن بلکه چیزی که در جزو هزارم نیز شبیه آن باشد از هیچ جا و هیچ کس سراغ داده نشده، از خداوند عزوجل با کمال ضراعت مسئلت می‌نمایم.

ارادتمند صمیمی محمّد قزوینی.

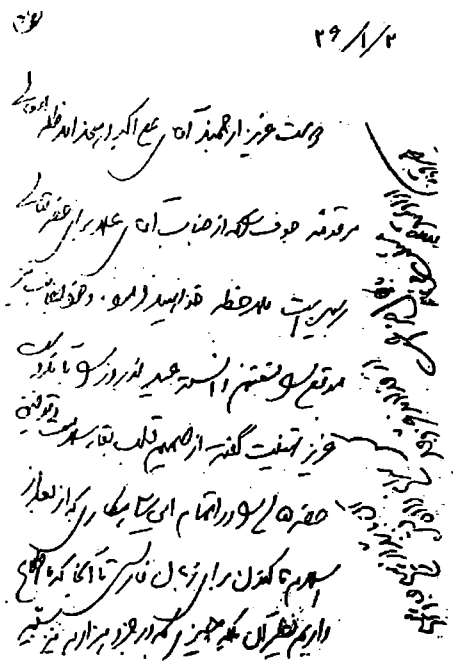

جهاد و کوشش

رخشنده شد ز لؤلؤ لالای دهخدا
فرهنگ ما به همت والای دهخدا
چون گوهری به تاج کیانی نشسته بین
در گلشن ادب گل یکتای دهخدا
گنجینه‌ای چو گنج لغتنامه کس ندید
الحق که این شد از ید بیضای دهخدا
صدها هزار دُرّ سخن آبدار شد
با کیمیا و دست توانای دهخدا
گلزار علم و دانش ما بیگمان شود
خرم بسی ز ابر گهرزای دهخدا
در این جهاد و کوشش و فرزانگی مبین
هرگز به روزگار، تو همتای دهخدا
ما را ادب چو گلشن و گلهای بیشمار
بشکفته هر بهار چو سیمای دهخدا
لیکن چنین رسالت و سازندگی نشد
جز با شعار و عزم شکیبای دهخدا
عمری به کف نهاد و مرارت به جان خرید
سوداگری نگر تو به دنیای دهخدا
در جمع خلق و نزد خدا سربلند باد
آن کس که جان دمید به رؤیای دهخدا

ناصر سمینو

نامهٔ مرحوم دکتر غنی

تصدق وجود مبارکت گردم - مدتها است که مستقیماً از وجود مبارک حضرت مستطاب عالی خبری ندارم چند ماه قبل عریضه‌ای عرض کردم نمی‌دانم به نظر مبارک رسید یا نه امیدوارم وجود با برکت و فیاض آن سرور خوبان قرین کمال صحت و سعادت باشد در ظرف چهارماه اخیر چند بار قلم بدست گرفته در مقام عرض عریضه برآمده‌ام ولی هر دفعه نتوانسته‌ام چیزی عرض کنم و فوت استاد علامهٔ بزرگ قزوینی طاب ثراه را تسلیت عرض کنم. همان تصور اینکه این فاجعهٔ عظمی تا چه اندازه بر وجود مبارک حساس حضرت مستطاب عالی سنگین و گران بود و عریضه و تذکر بنده بار دگر درد و رنج حضرت مستطاب عالی را تشدید خواهد کرد، از عرض عریضه بازم داشته است. میدانم چه علاقهٔ روحی و چه احترام متقابل و چه تجاذب روحانی و معنوی بین آندو بزرگ برقرار بوده زیرا بنده هم در محضر شما دو بزرگوار افتخار حضور و استفاضه

→ دنباله داشته‌است یا اینجا پایان گرفته، نگارنده آگاهی ندارد امّا احتمال می‌دهد نویسندهٔ این نکات شاید آقای سلیمان حییم مؤلف فرهنگهای انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی باشد.

داشته‌ام و هم با هر دوی شما جداگانه همصحبتی کرده‌ام و دیده‌ام که هریک به نوبهٔ خود چه احترام و علاقه‌ای نسبت به دیگری داشته‌اید. موقعی که مرحوم مغفور قزوینی از اروپا به طهران تشریف آوردند در همان روزهای اول ورود روزی که می‌خواستند برای بازدید نزد حضرتعالی تشریف بیاورند در عالم تحقیق و کنجکاوی که مخصوص به ایشان بود پرسیدند: غالباً خدمت حضرت آقای دهخدا میروید؟ عرض کردم نه فقط یک دفعه خدمتشان رسیده‌ام. با عوالم مرحمت و توجهی که نسبت به بنده داشتند و با روح ارشاد و راهبری که در مدت چندین سال نسبت به بنده داشتند ملامتم کردند، به اتفاق آمدیم خدمتتان وقتی برگشتیم به منزل خودشان ساعت طولانی به ذکر مناقب علمی و فضائل و مکارم وجود مبارک رطب‌اللسان بودند و آن مجالس و صحبت‌ها مکرر میشد وقتی جزوه‌های لغت که به طبع می‌رسید و نزد ایشان می‌آوردند وجد خاصی داشتند از الف تا یا آن را میخواندند بعضی چیزها را مراجعه میکردند و با آن شور و نشاط عجیبی که در امور علمی خداوند به آن مرد بزرگ داده بود مست میشد. یک وقت با حال اندهاش عجیبی فرمودند فلانی این لغت تنها لغت نیست بزرگترین مجموعهٔ ادبی ایران است و گرانبهاترین نمونه‌های نظم و نثر چند صد سالهٔ ایران در آن مندمج است. ایامی که در خدمت ایشان بمقابلهٔ دیوان حافظ مشغول بودیم در هر چیزی که دچار تردید میشدند می‌فرمودند راهش این است که با حضرت آقای دهخدا مذاکره کنم و بپرسم. از طرف دیگر همان علاقه و محبت و انس و احترام را از ناحیهٔ حضرت مستطاب عالی نسبت به ایشان مکرر اندر مکرر احساس کرده بودم. بعد از همهٔ این مشاهدات است که بنده به خوبی به درجهٔ حزن عمیق و الم شدید آن وجود مبارک پی میبرم پس حق داشتم که حقیقتاً در ظرف این چهار ماه اخیر از عریضه نوشتن خودداری کنم. خداوند به حضرت مستطاب عالی صبر و تحمل و طول عمر و صحت و سعادت عنایت فرماید. استدعا دارم اگر یک وقت حال و مجالی باشد به بشارت صحت وجود نازنین مسرور و مفتخرم فرمایند. امری باشد با کمال افتخار اطاعت میکنم.

نامهٔ آقای محمود فرخ خراسانی

حضرت استاد اجل. تصدقت گردم. اظهار محبتها و بنده‌نوازیهای آن حضرت در این سفر اخیر بنده به طهران به بنده جرأت می‌دهد که بوسیلهٔ عریضهٔ خود نیز مزاحم شده و اوقات شریف و عزیز را دقایقی چند به خود مشغول دارم و در این چند روزه به جستجوی بهانه‌ای بودم که عریضه‌ام خالی نباشد.

در طهران دیوانی کامل از کاتبی نیشابوری (متوفی ۸۳۸) به دستم افتاد اخیراً که مطالعه می‌کردم به شعری برخوردم که در آن مثل «ثلاثهٔ غساله» را ذکر و تصریح به مثل بودن آن نموده، چون جز در شعر حافظ ثلاثهٔ غساله را تا این وقت ندیده بودم به لغت‌نامه مراجعه کردم، دیدم در آنجا بعلاوهٔ شعر حافظ شعری هم از طبیبی نقل شده است (به نقل از فرهنگ شعوری) بنابراین بنده تاکنون جز از حافظ و طبیبی و کاتبی از شاعر دیگر استعمال این مثل را ندیده‌ام – و یکی از دوستان فاضل خراسانی را (آقای نوید نوادهٔ مرحوم حاج میرزاحبیب) شنیدم که گفت وقتی جستجو کرده‌ام و در اشعار عرب ندیده‌ام – بنابراین این طور تصور کردم که در عصر حافظ این مثل سایر بوده و پیش از آن نبوده و بعداً نیز از رواج افتاده است. ولی در مجمع‌الفصحا و آتشکده و تذکرهٔ دولتشاه طبیبی را نیافتم که درست بدانم در چه قرنی بوده است. اینک شعر کاتبی از قصیدهٔ مردف به ردیف شرع:

آنکه غساله ثلاثه است شنیدی به مثل
این سه حرف است که شد مایدهٔ پیکر شرع

و تصور می‌کنم کلمهٔ مایده هم قاعده بوده و اشتباهاً مایده نوشته شده‌است به معنی نزدیک قواعد البیت و قواعد الهودج. مطلع قصیده نیز این است:

هر سرافراز که گردن نکشد ز افسر شرع
پادشاهی رسدش از مدد لشکر شرع

در امثال و حکم نیز این مثل را نیافتم یعنی در حرف «ث» نبود و شاید در ضمن شعر دیگری باشد. یک مثل دیگر در خراسان سایر است که «سر

خیک شیره به دست فلانی دادم» یا «فلانی سر خیک شیره به دستم داد»، یعنی به شغلی غیرقابل انصراف مشتغلم داشت. و گویا از مثل معروف عربی «فلان اشغل من ذات النحیین» اتخاذ شده است، که آن را هم در حرف «س» از کتاب امثال و حکم نیافتم.

با اعتذار از این تصدیع مستدعی است عرض سلام بنده را به دوست فاضل و بسیار شریف آقای دکتر معین ابلاغ فرمائید. به جناب آقای پروین هم سلام عرض می‌کنم.

هر وقت برای هر حاجتی به لغت‌نامهٔ دهخدا مراجعه می‌کنم حاجتم ناروا نیست و خدا شاهد است که از صمیم قلب به آن حضرت دعا می‌کنم و الهی که همیشه سلامت و به این خدمت علمی بزرگ موفق باشید.

بنده و ارادتمند محمود فرخ ۳ اسفند ۱۳۳۰

نامهٔ آقای سیّدبدیع‌زاده - هور

محضر منور استاد اعظم اکبر و فرساد افخم ادب‌پرور جناب آقای دهخدا دامت ایام افاضاته. ضمن عرض نهایت احترام با رعایت نکتهٔ بلند «در حضرت استاد زبان‌درازی کوتاه» اجازه می‌خواهد اشتغال وقت عزیز با قرائت چند سطر زیر خواهش کند:

رؤیت اثر بزرگ سترگ و پی بردن به زحمتی که آن جناب طی سالیان دراز تحمل فرموده‌اند، نویسندهٔ این سطور «هور» را به مصداق کریمهٔ «فلما رأینه اکبرنه و قطعن ایدیهن و قلن حاش لله ماهذا بشرا ان هذا الا ملک کریم» متوجه و خاطرش را هوای آن شد که در صورت قابلیت خود به نام قدردانی از یک چنین اغلوطهٔ موهوبی آسمانی یا نابغهٔ جهان که از غرایب رغایب یزدانی و مام لیالی و ایام از زادن چنین پسری پدرام تا ابد در ظلام عقام زندانی ماند، چکامهٔ تمام تاریخی (با سابقه‌ای که داراست) به افتخار روزهای خجستهٔ طلوع کوکبهٔ انوار آن آفتاب چرخ هدی و متطوع اشعهٔ ازهار آن اختر «بلنداختری» (=۱۲۹۷) که «غواص عقل» (=۱۲۹۷) او را در «بحر بیکران خرد» (=۱۲۹۷) «سفینهٔ نیکبختی» (= ۱۲۹۷) راند و زبان هر سخن سنجش (= ۱۲۹۷) «روانبخش قلوب» (= ۱۲۹۷) خواند انشاد و به حضرت استاد ایفاد دارد. لذا با فحص صحت و تفحص صفحات صحایف نامه‌ای به نام «سخنوران نامی معاصر» که زینت از نام نامی آن ساد فرجاد گرامی و بزرگ استاد برجسته حسبة جسته میلاد ذوالاسعاد را یافته[1] چند سجعی بافت و فعلا چهار بیت زیر را از آن چامه تا حصول عز وصول این بینام نامه و نیل به افتخار دریافت جواب که خود مؤید صحت آدرس و هم تاریخ مولود مسعود آن جناب خواهد بود از لحاظ انور می‌گذراند.

از یک بند:

باری ایران تهی نمی‌باشد
۱۲۹۷
درجش اندر میان گهر دارد
۱۲۹۷
چشم مام ادب شود روشن
۱۲۹۷
که چنین محترم پسر دارد
۱۲۹۷

ایضاً از یک بند:

آفتابا به اوج ملک سخن
۱۲۹۷
مهرپرور به جان صفایت باد
۱۲۹۷
ای بهین باغبان دوحهٔ علم
۱۲۹۷
نزهت گلشن و هوایت باد
۱۲۹۷

البته با کمال میل در صورت عدم صحت تاریخ یافتهٔ این جانب، هر عدد که تاریخ حقیقی سال ولادت آن جناب باشد در حول و قوهٔ حضرت باری جلّ اسمه در اسرع اوقات تنظیم و تقدیم خواهد داشت.

با تجدید احترامات. اصفهان. سیّدعلی بدیع‌زاده. هور ۱۳۳۲/۸/۸

---

۱ - تاریخ تولد مرحوم دهخدا ۱۲۹۷ هجری قمری است برابر با ۱۲۵۸ هـ. ش.

نامهٔ پروفسور ریتر

MİLLETLERARASI ŞARK TETKİKLERİ CEMİYETİ
INTERNATIONAL SOCIETY FOR ORIENTAL RESEARCH / SOCIÉTÉ INTERNATIONALE D'ÉTUDES ORIENTALES
INTERNATIONALE GESELLSCHAFT FÜR ORIENTFORSCHUNG

Fahri Reis / Honorary President:
DR. A. ADNAN ADIVAR, Millet Vekili, M. P.
Koca Rağıp Paşa caddesi 21, İstanbul

Reis / President:
PROF. DR. H. RITTER
İstanbul-Bebek

Genel Sekreter / Secretary General:
PROF. DR. W. EBERHARD
Atap sokağı 18, Ankara

Veznedar / Treasurer:
W. K. M. EDWARDS
Arslanlı Konak, İstanbul-Bebek

Sekreter / Secretary:
PROF. DR. R. RAHMETİ ARAT
Piyer Loti caddesi 19, İstanbul

DR. J. K. BİRGE
Nafi Baba yolu 21
İstanbul-Bebek

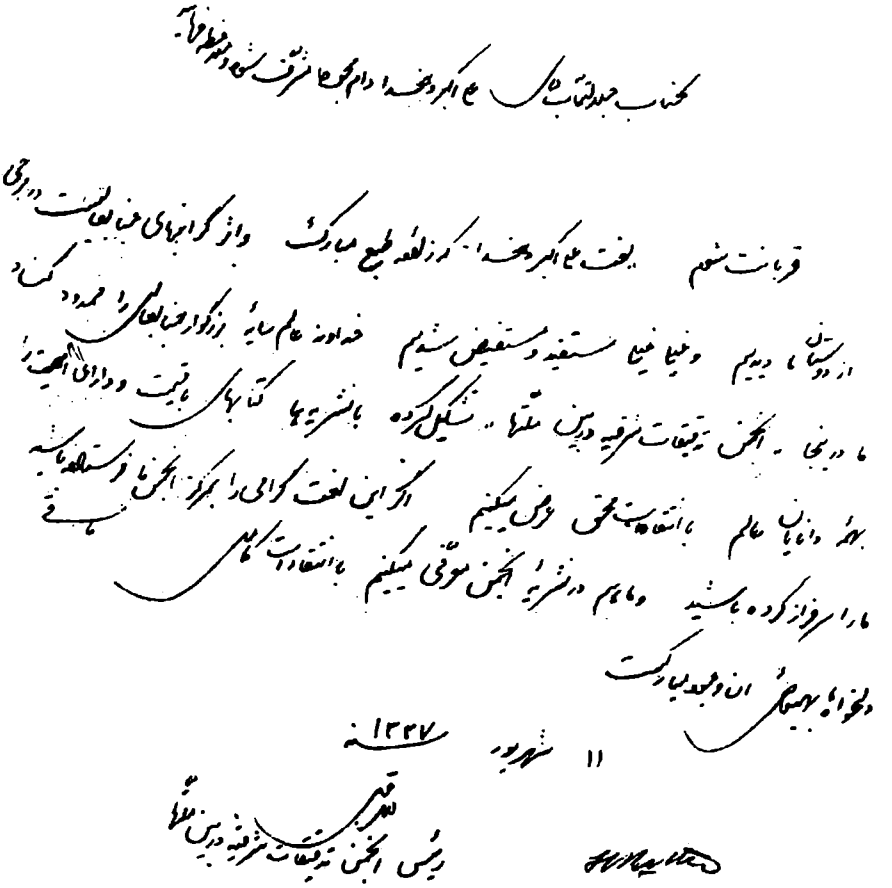

نامهٔ آقای دکتر گرنی

۲۱ تیرماه ۱۳۳۱

جناب آقای علی‌اکبر دهخدا

راجع به ارسال مجلداتی از لغت‌نامهٔ دهخدا که حاصل سالیان متمادی تفحّص و تفرّس محقّقانهٔ جنابعالی است یکبار دیگر به این وسیله تشکّر میکنم. مردان بزرگ آثار بزرگ و جاویدان از خود باقی میگذارند و از جنابعالی نیز که عمر شریف را وقف مقاصد عالی فرهنگی فرموده‌اید انتظار چنین اثر بزرگ و باقی همواره میرفته است.

یک جلد فرهنگ انگلیسی «وبستر» که ممکن است مرجع و مورد استفاده قرار گیرد بحضور عالی تقدیم شد. از خداوند متعال خواهانم که شما را در انجام خدمات فرهنگی که وجههٔ همت عالی خود ساخته‌اید پیوسته موفق و مؤید گرداند.

دکتر تایلر گرنی.

نامهٔ آقای فراهانی که جمعی آن را امضا کرده‌اند

نامهٔ آقای فراهانی که جمعی آن‌را امضا کرده‌اند

۱۳۲۷/۶/۱۲ جناب آقای رئیس مجلس شورای ملی

رونوشت دانشمند بزرگ آقای اکبر دهخدا مؤلف عالیمقام
(رونوشت برای بررسی در مجلس و دولت و آگاهی افکار عمومی)

طبع کتاب لغتنامه یا فرهنگ دهخدا چطور شد ؟ آیا انهمه گفتگو نشست وبرخاست و تامین ان بودجه سنگین فقط برای طبع دوجلد اول بود و بس ؟ باوجود بودجه تأمین سازمان وسیعیکه مدتها است برای این امر تصویب و برقرارشده علت چیست غیر از همان دو جلد اول که درابتدا بسرعت طبع ومنتشرگردید بقیه بطلسم افتاد و طبع و نشر این درپوته اجمال واهمال مانده هرچه هم که تحقیق میشود میگویند مشغولند و تحت طبع است؟ اگردروغ است و حسب الاحتمال آن سروصدا و تصویب آن بودجه هنگفت فقط برای دوجلد اول بود ونسبت به بقیه اصلا خبری نیست ؟ آنرا بفرمائید که دیگر مردم بیهوده منتظرو ناراحت نباشند .

واگرهم راست است وحقیقتا مشغول میباشند که این چطورچاپ کردنی است که ازتاریخ نشر اندوجلد (یا درباغ سبز؟) تاکنون قریب چهارسال استکه مشغول اقدام میباشند و درطی تمام این مدت طولانی هنوزحتی برای نمونه هم یکجلد ازبقیه ازطبع خارج نشده است ؟ که لااقل مردم بفهمند خبری هست وباانتظارو احتساب هرجلد دیگ سال اقلا بعد ازچهارصد سال دیگر این ملت متمدن باستانی دارای یکدوره کامل دائره المعارف یالغتنامه خواهد شد واگر ما و هشت پشتمان این حسرترا بگورمیبریم اقلا پشت نهمان بدین آرمان ملی و فرهنگی نائل گردد .

شمارا بخدا مقرر فرمائید اعم ازمثبت و منفی یك اطلاعی بمردم بدهند که اینقدرمنتظر و معطل نمانده یا امیدوار ودلخوش باشند ویا ناامید وراحت شوند . باتقدیم احترام

(ف ـ فراهانی)

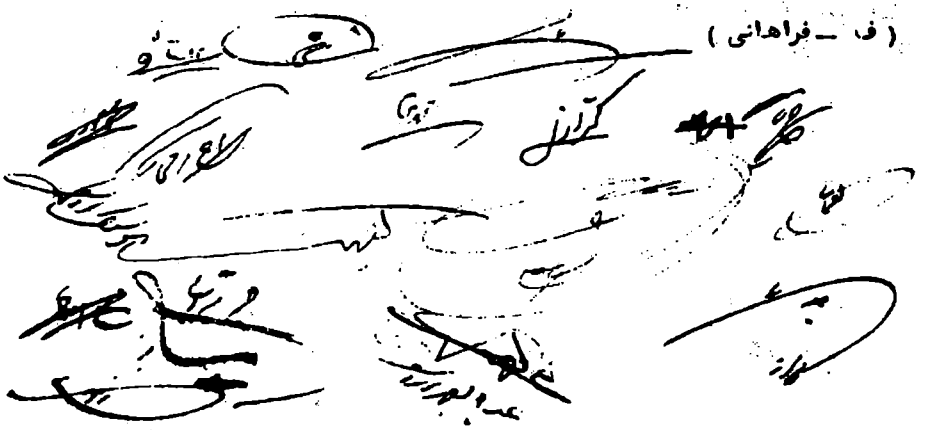

نقدها

از نوش و نیش

آن روز که مرحوم دهخدا دیده از جهان فروبست و به جوار رحمت حق‌تعالی رفت و وصیت‌نامهٔ آن مرحوم منتشر گردید، جز آنان که به کار تألیف لغت‌نامه مشغول بودند، تنها چند تن می‌دانستند کسانی که مسئولیت پایان دادن این اثر بزرگ را به گردن گرفته‌اند چه مشکلاتی در پیش دارند. شمار اینان هم در آن روزها به غایت اندک بود.

اما برای دیگر آشنایان با لغت‌نامه - خواه علاقمندانی که از این کتاب بهره می‌بردند و خواه کسانی که فقط نام آن را شنیده بودند - مسلم بود که مطالب لغت‌نامه از آغاز حرف «الف» تا پایان حرف «ی» به خط مرحوم دهخدا و احیاناً با املاء او و نوشتهٔ چند کاتب تهیه شده و آمادهٔ چاپ است و کار دستگاهی که به چاپ لغت‌نامه موظف شده تنها تصحیح مطبعی است، و گاه در کار مؤلف نیز دخالتی کرده کلمه‌ای را حذف و یا مطلبی را می‌افزاید.

هنوز چندی از مرگ مرحوم دهخدا نگذشته بود که خرده‌گیری و اعتراض، حتی دشنام‌گوئی به زبان و یا با نوشته به مؤسسهٔ لغت‌نامه و کارکنان آن آغاز شد - تنی چند بخاطر دلسوزی و گروهی (خدای نخواسته) از راه بدبینی. مردی محترم و علاقمند به لغت‌نامه در سراسر کشور مقامی را باقی نگذاشت جز آنکه اعلام جرمی علیه مؤلفان بدو تسلیم کرد، نخست به تنهائی و سپس با امضای چند تن از دوستانش.

موضوع شکوائیه اینکه کارکنان لغت‌نامه وصیت دهخدا را دگرگون کرده‌اند و نوشته‌های او را معدوم می‌سازند و خود به دائرةالمعارف‌نویسی می‌پردازند و این کاری است برخلاف وصیت، دیوان کشور تا دیر نشده باید این متخلفان را به سزا برساند. چون از آنجا مأیوس شد به وزارت آموزش و پرورش، شورای دانشگاه رو کرد و مقام‌های عالی آن روز کشور را هم بی‌اطلاع نگذاشت. این شکوائیه‌ها گاهی

و اما ماینفع الناس فیمکث فی الارض

با استیضاح و زمانی با معذرت (برحسب مقدار اطلاع آن مقام از کار لغت‌نامه) به مؤسسه فرستاده می‌شد. روزی که از بی‌نظمی لغت‌نامه به معاون اداری دانشگاه شکایت برده بود، ایشان در حاشیهٔ شکوائیه نوشته بودند «مشخص کنند موجب بی‌نظمی چیست» و چون نمایندهٔ مؤسسه طرز کار مؤلفان را برای ایشان تشریح کرد و متذکر شد که قبول بی‌نظمی اعتراف ضمنی به قصور معاون اداری در کار رسیدگی به یکی از سازمان‌های تابع دانشگاه است و جناب عالی اگر ندانسته نوشته‌اید اتهامی به مؤسسه وارد کرده‌اید و اگر دانسته نوشته‌اید چرا چنین بی‌نظمی را چند سال است نگاه داشته‌اید؟ مرقومهٔ خود را خط کشیدند و گفتند من نخواسته‌ام بگویم مؤسسهٔ لغت‌نامه بی‌نظم است. سالی چند نگذشت که یکی از همین علاقمندان دلسوز لغت‌نامه در مجله‌ای نوشت: علت کندی در پایان بخشیدن به این اثر دو چیز بوده است: یکی اینکه بعضی‌ها فرهنگ خود را از روی یادداشت‌های لغت‌نامه نوشته و چاپ کنند و دیگر اینکه

این مؤلفان هر ماه حق‌التألیف‌های کلان را نوش‌جان فرمایند. و در پایان افزوده بودند که دولت می‌توانست با پولی که صرف چاپ لغت‌نامه شده چند سد بسازد[1].

مؤلفان لغت‌نامه این اعتراض‌ها را می‌شنیدند و دشنام‌ها را به جان می‌خریدند و لب فرومی‌بستند یا احیاناً به پاسخی کوتاه بسنده میکردند، زیرا آنچه برای آنان مهم می‌نمود این بود که این کار بزرگ پایان پذیرد، نه آنکه لغت‌نامه تألیف دهخدا باشد یا کسانی دیگر و یا به اشتراک او و دیگران. سخن از شخص نبود، آنچه در نظر داشتند خدمت به زبان فارسی و فرهنگ ایران بود.

---

۱ - برای اطلاع از هزینه و درآمد لغتنامه به صفحهٔ ۳۵۷ مراجعه شود.

مردی با تحمل چهل سال رنج یا کمتر و یا بیشتر پایهٔ کاری را نهاد که اگر به آخر می‌رسید زیربنای نوینی برای زبان و ادب فارسی و فرهنگ ملی ایران بود. آنان توجه نمی‌کردند مردم چه میگویند و دربارهٔ ایشان چگونه قضاوت می‌کنند. در طول این مدت و شاید بر اثر همین اعتراض‌ها که گاهگاه در روزنامه‌ها و مجله‌ها به چاپ می‌رسید، پای خبرنگاران روزنامه و مجله و رادیو تلویزیون به مؤسسهٔ لغتنامه باز شد. جزئیات کار برای آنان تشریح گردید. از قسمتهای مختلف کار یادداشت برداشتند و عکس‌برداری کردند و انصاف باید داد که زحمات این دسته از علاقمندان در روشن ساختن ذهن عموم بدانچه در مرکزی به نام مؤسسهٔ لغت‌نامه می‌گذرد، خدمتی بزرگ بود. پس از این روشنگریها بود که مؤلفان و کارکنان مؤسسهٔ لغت‌نامه احساس کردند نظر فاضلان و محققانی که برای خرید لغت‌نامه به مؤسسه می‌آیند دوستانه و بلکه تحسین‌آمیز است. ولی باز هم بودند کسانی که یا از ماجرا اطلاع نداشتند و یا نمی‌خواستند آنچه را در ذهن خود ساخته و پذیرفته‌اند با آنچه در خارج میگذرد مخالف ببینند.

چنانکه نوشته شد اهمیت کار لغت‌نامه بود که در طول مدت سی و پنج سال کارکنان مؤسسهٔ لغت‌نامه (خواه مؤلفان و یادداشت‌نویسان و خواه چند تن معدود اعضای اداری) دلسرد نگشتند بلکه هر روز از روز پیش در کار خود کوشاتر شدند و بدون اعتنا به پاداش مادی و یا بدانچه دربارهٔ آنان میگویند و می‌نویسند بیشتر اوقات خود را - خواه در مؤسسه و خواه در خانه - صرف پایان دادن این اثر مهم کردند. اکنون که چاپ لغت‌نامه به آخر رسیده است و دیگر موردی برای تغییر و تبدیل وصیت مرحوم دهخدا و یا نوش جان کردن حق‌التألیف کلان و یا نوشتن فرهنگ از روی نوشته‌های دهخدا باقی نمانده است، معلوم همه تواند بود که کل پرداخت دولت در طول سی و پنج سال (مجلس و دانشگاه تهران) کفایت مطالعهٔ نقشهٔ یک سد را نمی‌کند تا به ساختن چند سد چه رسد.

امروز دهخدا، بهمنیار، همائی، معین، گنابادی و ده‌ها دانشمند که هر یک در تدوین و تألیف این اثر سهمی دارند، به جوار رحمت حق رفته و به مصداق «انی لااضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی» پاداش خدمت خود را گرفته‌اند. بیش از بیست تا سی سال دیگر نخواهد گذشت که این چند تن فرسودهٔ رنج دیده، که برف پیری بر سر و روی آنان نشسته است نیز - به کار لغت مشغول باشند یا غیر لغت - از کار افتاده و بیمار، سرانجام یکی پس از دیگری به دوستان رفتهٔ خود خواهند پیوست که «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و مابدلوا تبدیلا». آن روز دیگر حتی یک تن از اینان نمانده است تا پهنهٔ فراخ این فضای خاکی را بر بعض هم‌نوعان کوته‌بین تنگ کند اما یک چیز مانده است و خواهد ماند و آن لغت‌نامه است. برای آن غنودگان در ظل بخشایش پروردگار دیگر هیچ اهمیتی ندارد که ساکنان زمین در تألیف لغت‌نامه برای آنان هم سهمی قائل شوند یا نشوند. آنان در پیشگاه کسی هستند که «لایعزب عنه مثقال ذرة» و اجر خود را از او می‌گیرند، «و نعم اجرالعاملین».

مؤسسه در نظر داشت و هنوز هم در تصمیم خود باقی است، که مجلدی به عنوان ذیل به ترتیب حروف الفبا فراهم آورده و با استفاده از این یادداشت‌ها و تذکرات، خطاها را تصحیح و نقیصه‌های لغت‌نامهٔ چاپ شده را تذکر دهد، لیکن چون در چند سال اخیر مواد سه لغتنامهٔ بزرگ و متوسط و کوچک آماده گردیده است - که به خواست خدا چاپ آن به دنبال اتمام چاپ لغتنامه آغاز خواهد شد - بهتر دانست از آن راهنمائیها که توضیحی دربارهٔ واژه‌هاست، در تدوین آن لغتنامه‌ها استفاده کند.

اینجا پیش از آنکه آن ذیل آماده و چاپ گردد باید از کسانی که بذل محبت کرده و مجلدات لغت‌نامه را خوانده و بر نقایص آن وقوف یافته‌اند، با ذکر نام سپاسگزاری شود. علاقمندانی که از تأخیر انتشار مجلدات لغت‌نامه گله کرده‌اند با ملاحظهٔ صفحات کتاب یقیناً ما را خواهند بخشید که سالی هزار صفحه مطالب علمی و ادبی و تاریخی تألیف کردن و به چاپ رساندن در عمل کاری آسان نیست.

مطالبی را که این محققان علاقمند تذکر داده‌اند شامل موضوعات زیر است:

۱ - واژه‌های از قلم افتاده.
۲ - خطاها در معنی واژه‌ها.
۳ - نقص تعریف در مطالب یا معانی واژه‌ها.
۴ - اعلام تاریخی و جغرافیایی از قلم افتاده.
۵ - خطا در مورد اعلام تاریخی یا جغرافیایی و سنوات.
۶ - خطاهای چاپی.
۷ - گله از تأخیر انتشار مجلدات.

از تذکرات مربوط به واژه‌های از قلم افتاده و یا واژه‌هایی که معانی آنها ناقص است و نیز تعاریف مبهم چنانچه گفته شد در لغتنامه‌های مفصل و مختصر که در دست تدوین و طبع است استفاده خواهد شد. و دربارهٔ غلطهای چاپی، با آنکه چند بار نمونه‌های چیده شدهٔ مطبعه تصحیح شده است با کمال تأسف باید گفت که این اثر خالی از خطا نیست و خطاهای چاپی کم و بیش در صفحات آن هست.[1]

اینک نام بانوان و آقایانی که راهنمائی‌های سودمند کرده‌اند برحسب ترتیب الفبائی نام خانوادگی آنان با موارد تذکرشان:

۱ - آقای آرام (احمد) - دربارهٔ لغات علمی مجلدی از لغتنامه. (آینده، سال پنجم، شمارهٔ ۸ و ۹).
۲ - آقای آصفی (امیر ارسلان) - در مورد آبادیهای ساعدآباد توضیحاتی ارسال داشته‌اند.
۳ - آقای ابریشمکار (عبدالحمید) - از مسجد سلیمان تذکرات و توضیحاتی نسبت به کلمهٔ «کلمبه» و «کلگه» فرستاده‌اند.
۴ - خانم احمدی (مینو) - دربارهٔ کلمهٔ «اشتران» که در لغتنامه آورده نشده است توضیح داده‌اند.
۵ - آقای اذکایی (پرویز) - از همدان ضمن ارسال شرح حال کامل عبدالرحمن‌بن عیسی‌بن حماد الهمدانی موسوم به ابوعلی کاتب تذکراتی نیز دربارهٔ مندرجات لغتنامه داده‌اند.
۶ - آقای امیری (دکتر منوچهر) - تذکر داده‌اند که کلمهٔ «جلد» از لغتنامه ساقط شده است و همچنین توضیحی دربارهٔ «گربه‌مشک» و «گرته‌مشک» داده‌اند.
۷ - آقای امین سبحانی (رضا) - ضمن ارسال شرحی دربارهٔ کلمهٔ «صنار» و سکهٔ مسی و تاریخ ضرب این سکه توضیحاتی در مورد وصیت مرحوم دهخدا دربارهٔ کم و زیاد کردن مطالب لغتنامه داده‌اند.
۸ - آقای سرهنگ امینیان (حمید) - ضمن ارسال چندین نامه همواره این مؤسسه را یاری کرده و دربارهٔ لغات خارجی که در زبان فارسی متداول است و در لغتنامهٔ دهخدا نیامده تذکراتی داده‌اند.
۹ - آقای اوسط ابراهیمی (دکتر علی) - استادیار دانشگاه تربیت معلم (اراک)، ضمن تأیید زحمات علامهٔ دهخدا و تقدیر از مؤلفان لغتنامه تعدادی از اشتباهات چاپی لغتنامه را تصحیح کرده و به مؤسسه ارسال داشته‌اند که خود درخور سپاس است.
۱۰ - آقای برومند (جواد سعید) - در مجله آینده راجع به لغات مجلدی از لغتنامه شرحی مفید مرقوم داشته‌اند.
۱۱ - آقای برهانی (محمّد علی) - دبیر بازنشستهٔ فرهنگ کرمان. تذکراتی در مورد تاریخ قتل مشتاق علیشاه که در لغتنامه به اشتباه طبع شده است و نیز دربارهٔ ولادت حاج ملاهادی سبزواری داده‌اند و همچنین بعضی از سهوها و خطاهای مطبعه‌ای را گوشزد کرده‌اند.
۱۲ - آقای بهرامیان (مسیح) - دربارهٔ شعر «بودم آن روز من از طایفهٔ دردکشان...» که در لغتنامه بنام حافظ به عنوان شاهد لغت تاک آورده شده است تذکر داده‌اند که این شعر از مطلع غزل هفت بیتی جامی است و این سهو را تصحیح کرده‌اند و همچنین دربارهٔ شعر:

ای گنج نوشدارو در خستگان نظر کن
مرهم به دست و ما را مجروح میگذاری.

که از سعدی است و به نام سلمان ضبط شده است توضیح داده‌اند.
۱۳ - آقای پورگل (محمّد مهدی) - نسبت به تاریخ زندگی طاهربن عبدالله‌بن طاهربن الحسین الخزاعی، توضیحاتی داده و همچنین دربارهٔ زندگی علی‌بن خدیع و تاریخ مرگ پدر او که نمی‌تواند با زمان ابومسلم خراسانی تطبیق داده شود تذکراتی ارسال

---

۱ - شرح اخیر تحت عنوان نقدها از نوش و نیش نوشتهٔ آقای دکتر سیدجعفر شهیدی است.

داشته‌اند.

۱۴ - آقای توانا (جلال‌الدین) - استاد دانشکدهٔ فنی. در مورد «بادسنج» و «بارانگیز» به تفصیل توضیح داده‌اند.

۱۵ - آقای جعفرزادهٔ باکوئی (جعفر) - از مشهد در چند نوبت شواهد متعددی برای کلمات و لغات مختلف فراهم آورده و ارسال داشته‌اند که زحمات ایشان درخور توجه است.

۱۶ - آقای جلوه (هادی) - ضمن قدردانی از مؤلفان که زحمت تهیه و تنظیم مطالب لغت‌نامه را عهده‌دار بوده‌اند و ستایش از زحمات آنان متذکر شده‌اند که حسام‌الاسلام رشتی با حسام رشتی که شرح حالش در ص۵۳۷ مجلد ۶۴ لغت‌نامه (چاپ قدیم) آورده شد، است یکی نیست.

۱۷ - آقای جلیلی کرمانشاهی (مرحوم عبدالجلیل) - هم زحمات مؤلّفان را ستوده و شرح احوال تعدادی از علمای کرمانشاه را با ذکر آثار آنان ارسال داشته و یادآور شده‌اند که نام شیخ عبدالرحیم‌بن آقا عبدالرحمن کرمانشاهی که از مشایخ و علمای کرمانشاه می‌باشد در لغت‌نامه آورده نشده است.

۱۸ - آقای حقیر (جلیل) - مطالبی دربارهٔ نفس زکیه که در مجلد آ - ابوسعد درج شده است ارسال داشته‌اند و توضیحاتی نیز در این باره داده‌اند.

۱۹ - آقای حکیمیان (حسن) - از اصفهان شواهدی چند برای لغات ارسال داشته‌اند.

۲۰ - آقای خانی (شهرخ) - از قزوین دربارهٔ کلمهٔ جزبلاله تذکراتی داده‌اند.

۲۱ - آقای دولتشاهی (غلامحسین) - از کرمانشاه ضمن انتقاد نسبت به مطالب و چاپ لغت‌نامه اظهار عقیده کرده‌اند که لغت‌نامه جامع و کامل نیست و از مقامات زمان و همچنین نخست‌وزیر وقت خواسته‌اند که از طبع و نشر لغت‌نامه جلوگیری شود.

۲۲ - آقای ذکاوت (دکتر یحیی) - معلم بخش بیوشیمی دانشکدهٔ پزشکی شیراز. ضمن ارسال شرح مفصلی دربارهٔ کلمهٔ اسید، مطالب درج شدهٔ اسید لغت‌نامه را نیز تصحیح کرده‌اند.

۲۳ - آقای رجائی زفره‌ای (محمّدحسن) - دربارهٔ ضبط کلمهٔ زفره با کسر «ز» و «ف» و یا با فتح «ز» و سکون «ف» توضیحاتی داده‌اند.

۲۴ - آقای رعدی آذرخشی (دکتر غلامعلی) - در مورد مقاله‌ای که در مقدمهٔ لغت‌نامه از ایشان درج شده است توضیحاتی داده‌اند.

۲۵ - آقای رکن‌زادهٔ آدمیت (محمّد حسین) - ضمن قدردانی از زحمات مؤلفان تذکراتی دربارهٔ شماره‌گذاری صفحات لغت‌نامه داده، همچنین پیشنهاداتی هم نسبت به جملات عربی مورد استفاده در لغت‌نامه ارائه نموده‌اند.

۲۶ - آقای سعیدی (رحیم) - کارمند بازنشستهٔ دانشگاه تهران. دربارهٔ شاهد لغت سماح تذکراتی داده‌اند.

۲۷ - آقای سمینو. (سرهنگ ناصر) - ضمن برشمردن محاسن لغت‌نامهٔ دهخدا و ارسال قطعه شعر زیبائی دربارهٔ مقام دهخدا و لغت‌نامهٔ دهخدا از کار آیندهٔ مؤسسه نسبت به تدوین و انتشار فرهنگ‌های بزرگ و کوچک انتقاد کرده‌اند.

۲۸ - آقای شایان (عباس) - از چند دهستان که در لغت‌نامه آورده نشده است نام برده و توضیحاتی هم دربارهٔ شرح حال ظهیرالدین مرعشی و علاءالدوله پادشاه غازی و لغت لاریجان داده‌اند.

۲۹ - آقای شعار (دکتر جعفر) - در مجلهٔ سخن نسبت به چند لغت و شواهد آن نقدی نوشته‌اند.

۳۰ - آقای شمس‌آبادی (عبدالکریم) - از سبزوار توضیحاتی دربارهٔ لغت «بواکره» داده و اظهار داشته‌اند که این نام کوه است و در گویش مردم به براه کوه معروف است و همچنین نسبت به ترتیب حروف کلمات حرف «ط» تذکراتی داده‌اند.

۳۱ - آقای شیبانی (دکتر عباس) - در مورد پایان کار لغت‌نامه و یادداشت‌های مرحوم دهخدا سؤالاتی نموده و دربارهٔ پیشوند و پسوند و همچنین کلمهٔ «چگالی» و لغت «فطوره‌چی» توضیحاتی داده‌اند و نیز دربارهٔ ارومیه و وجه تسمیهٔ آن شرحی مرقوم داشته‌اند و همچنین اظهارنظر حجةالاسلام سیدنورالدین علوی طالقانی را دربارهٔ بعضی از مطالب لغت‌نامه تذکر داده‌اند.

۳۲ - آقای صمصامی (محمّد) - از اصفهان متذکر شده‌اند که چرا در لغت‌نامه شرح زنان آمازون درج

نشده است و دربارهٔ کلمات آهیته و آمپر توضیحاتی داده‌اند و شرح حالی از فایز دشتستانی دوبیتی سرای عهد قاجاریه را که در لغت‌نامه نیامده است ارسال داشته‌اند.

۳۳ - آقای ضرغامی (...) - نسبت به ضبط تاریخ وقایع که در لغت‌نامه به زبان عربی آمده است انتقاد کرده‌اند و عقیده دارند که باید به زبان فارسی باشد و همچنین دربارهٔ ذکر شهرهای قدیمه توضیحاتی داده‌اند.

۳۴ - آقای طاهر (غلامرضا) - دبیر فاضل دبیرستان سپهر شهرستان شهرضا. ضمن چندین نامه و همکاری مستمر با مؤسسهٔ لغت‌نامه شواهدی برای کلمات و لغات فراهم آورده و ارسال داشته‌اند و همچنین در پاره‌ای از موارد اشتباهات و خطاهای چاپی مجلدات لغت‌نامه را توضیح داده‌اند.

۳۵ - آقای طباطبائی (عبدالحسین) - از تبریز دربارهٔ قلم‌های اسلامی چون ثلث، نسخ و رقاع و تعلیق تذکراتی داده و خواستار طبع این نوع کلمات در لغت‌نامه و همچنین درج اصطلاحات ورزش سوارکاری و آموزش ورزش اسب‌سواری شده‌اند.

۳۶ - آقای طه (سیدقاسم) - از تبریز نسبت به کندی طبع لغت‌نامه انتقاد کرده، و خواستار خاتمهٔ کار مجلدات لغت‌نامه شده‌اند.

۳۷ - آقای عریضی (حسین) - از اصفهان از خطاهای چاپی لغت‌نامه انتقاد کرده و توضیحاتی نیز دربارهٔ کلمهٔ «حقوق» داده‌اند.

۳۸ - آقای فرخ (محمود) - نسبت به شرح حال فاضل خراسانی و سال فوت این شخصیت اطلاعاتی ارسال داشته‌اند. و نیز نامه‌ای در فوائد لغتنامه نوشته‌اند که در صفحهٔ .... درج شد.

۳۹ - آقای فرض‌پور ماچیانی (مصطفی) - دربارهٔ کلمهٔ ماچیان و این دهستان توضیح داده و از اینکه نام این دهستان در لغت‌نامه آورده نشده است انتقاد کرده‌اند.

۴۰ - آقای قره‌بگلو (سعید) - از تبریز دربارهٔ «زنوز» توضیح داده‌اند و از اینکه «زنوز» در لغت‌نامه دهستان نامیده شده است اعتراض کرده‌اند.

۴۱ - مرحوم قزوینی (علامه محمّد) - نامه‌ای به مرحوم دهخدا مرقوم داشته‌اند که در صفحهٔ ... درج شد و نیز بر مجلدات اول و دوم لغتنامه نقدی نوشته‌اند که در مقدمهٔ سابق (مجلد ۴۰) بدان اشاره شده است.

۴۲ - آقای کاشف (احمد) - از شیراز توضیحاتی دربارهٔ طرزی افشار شاعر صفوی داده‌اند و یک رباعی از این شاعر نقل کرده و همچنین دربارهٔ بعضی از مطالب درج شده در لغت‌نامه توضیحاتی داده‌اند.

۴۳ - آقای کاشفی (رحیم) - از تبریز شرح حال شیخ محمود و شیخ شهاب‌الدین اهری را ارسال داشته‌اند.

۴۴ - آقای کمالیان (دکتر مرتضی) - در مورد حجر اسماعیل و قبر ساره مطالبی به مؤسسهٔ لغت‌نامه فرستاده‌اند.

۴۵ - آقای محجوب (دکتر محمّدجعفر) - دربارهٔ نام ابوبکر احمدبن علی الرازی الجصاص تذکرات و توضیحاتی داده‌اند.

۴۶ - آقای محسن اردبیلی (یوسف) - از زنجان دربارهٔ نقص مطالب طلاق خلعی تذکرات و توضیحاتی داده‌اند.

۴۷ - آقای مزدمرد (سیداحمد) - دربارهٔ لغات «پی» و «ماچان» شرح مفصلی نگاشته و شواهدی نیز از مولوی کردستانی ارسال داشته‌اند.

۴۸ - آقای معینیان (دکتر علی‌اصغر) - ضمن توضیح دربارهٔ مشایخ نقشبندیه تذکر داده‌اند که شرح حال شیخ بهاءالدین محمّد نقشبندی به جای شیخ بهاءالدین عمر چغاره‌ای در لغت‌نامه ضبط شده است.

۴۹ - آقای مطلق‌زاده (محمّد) - از لاهیجان تذکر داده‌اند که کلمهٔ ظل‌السلطان از مطالب لغت‌نامه سقط شده است.

۵۰ - آقای ملاح (حسینعلی) - تذکر داده‌اند که شعر:

دور مجنون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پنج روزه نوبت اوست

که به عنوان شاهد نوبت در لغت‌نامه به نام سعدی ضبط شده اشتباه است و گویندهٔ این شعر حافظ است. و در ضمن یادآور شده‌اند که نویسندهٔ کتاب سرگذشت موسیقی ایران روح‌الله خالقی است و نیز

دربارهٔ کلمات نقره، نغمه، تاره و نقاره توضیحات مفصلی ارسال داشته‌اند.

۵۱ - آقای منتظر صاحب (اصغر) - از شیراز اسامی تعدادی از خانقاه‌های شیراز را که در لغت‌نامه آورده نشده است ارسال داشته و توضیحاتی نیز دربارهٔ کلمهٔ طاووس عرش داده‌اند.

۵۲ - آقای نراقی (حسن) - شرح مفصلی دربارهٔ تاریخچهٔ کاشان و بناهای تاریخی و اهمیت هنری و صنعتی و ارتفاعات تاریخی این شهر به مؤسسه ارسال داشته‌اند.

۵۳ - آقای دکتر نشاط (حسنعلی) - استاد دانشگاه تهران. درخصوص رفع اشتباه از نام کتاب میزان‌المعرفه تألیف مرحوم صفی‌علیشاه که به غلط میزان‌الفرقه چاپ شده است و نیز در خصوص انحصار مریدی مرحوم صفی‌علیشاه به مرحوم رحمت‌علیشاه و عدم این گونه ارتباط با مرحوم منور علیشاه توضیحات مفصلی مرقوم فرموده‌اند.

۵۴ - آقای نظمی (علیرضا) - از دبیرستان صائب ارومیه (رضائیه) خطاهای چاپی چند لغت را تذکر داده‌اند.

۵۵ - آقای نیرومند (محمّدباقر) - آموزگار بازنشستهٔ فرهنگ اهواز، ضمن برشمردن محاسن لغت‌نامه و قدردانی از مؤلفان آن اشتباهات چاپی مجلد ۲۲ را متذکر شده‌اند و همچنین نسبت به از قلم‌افتادگی قسمتی از مطالب رودخانهٔ کارون توضیحاتی داده‌اند.

۵۶ - آقای وثیقی (رضوان) - از حسابداری ژاندارمری کل کشور اشتباهات چاپی چند جلد لغت‌نامه را متذکّر شده‌اند.

***

خلاصه‌ای از نامه‌هایی که از سال ۱۳۷۳ به مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا رسیده است

۱- سال ۱۳۷۳ آقای عبدالوّهاب مقدّس در مورد عدم درج بعضی از لغات مانند قراراناطه - قاضی ایستاده - قاضی نشسته در لغت‌نامه.

۲- سال ۱۳۷۳ آقای علی هنرپیشه نامه‌ای در پنج صفحه درخصوص برخی افتادگی‌ها و وجود برخی غلط‌های چاپی و نکاتی دربارهٔ رسم‌الخط.

۳- سال ۱۳۷۳ آقای محمّد مظفّری نامه‌ای در دو صفحه مبنی بر اینکه کشورهای جدیدی تشکیل شده و بعضی مرزها تغییر نموده مانند شوروی سابق و همخوانی نداشتن بعضی تواریخ با بعضی متون تاریخی و همچنین برخی تذکّرات لغوی.

۴- سال ۱۳۷۴ آقای غلامرضا عمرانی در نامه‌ای چهارصفحه‌ای باکمال حوصله و دقت ۵۶ مورد غلط چاپی را با توضیح آورده‌اند و در ضمن آن نیز پیشنهاداتی داده‌اند.

۵- سال ۱۳۷۵ آقای آبتین توبی نامه‌ای در دو صفحه دربارهٔ شش غلط چاپی.

۶- سال ۱۳۷۵ آقای محمدرضا چگنی‌مقدّم نامه‌ای در یک صفحه به خط درشت نستعلیق دربارهٔ تذکر معنایی لغت لوک.

۷- ۱۳۷۵ آقای سیّدعباس سیّدمحمّدی چند لغت و ترکیب را که در لغت‌نامه نیافته‌اند صورت داده‌اند.

۸- ۱۳۷۵ آقای علیرضا - ق از جزیرهٔ خارک در نامه‌ای راجع به کلمهٔ قالب توضیحاتی داده‌اند.

۹- ۱۳۷۶ آقای مصطفی منصف از شهرضا نامه‌ای در چهارصفحه دربارهٔ دو بیت که به عنوان شاهد کوچ آمده و به قطران تبریزی نسبت داده شده نوشته‌اند که آن دو بیت از مجد همگر است.

۱۰- سال ۱۳۷۶ آقای سیّدابوالفضل مرتضوی، در نامهٔ سه صفحه‌ای مواردی را که در لغت‌نامه نیافته‌اند متذکر شده‌اند و همچنین توضیحی راجع به دودکش جن نوشتند و نکاتی را راجع به اعلام جغرافیایی یادآوری کرده‌اند.

۱۱- آقای علیرضا عدالتی فرد دربارهٔ تعداد آثار مربوط محی‌الدّین عربی نوشته‌اند و آثار او را حدود ۹۹۴ شمرده‌اند.

همچنین تنی چند از علاقه‌مندان چند مورد افتادگی و یا تکرار مطلب را تلفنی یا کتبی متذکّر شدند که به علّت یکسان بودن موضوع از ذکر نام آنان خودداری و یادآور می‌شود: گاهی در پیوند دادن مطالب ضبط‌شده در یک دیسکت با دیسکت‌های دیگر چنین حذف و مکرراتی پیش می‌آید که از طبیعت کار با این نوع ابزارها ناشی می‌شود. مانند افتادگی مدخل ادیب نطنزی در انتهای جلد اول همین چاپ[1].

---

۱ - جهت آنکه از چاپ جدید چیزی فوت نشده باشد مدخل ادیب نطنزی که از انتهای جلد اول بدون علت مشخصی حذف شده است عیناً در اینجا آورده می‌شود.

ادیب نطنزی. [اَ بِ نَ طَ] (اخ) سمعانی در ذیل لغت نطنزی گوید: النطنزی؛ هذه النسبة الی نطنز و هی بلدة بنواحی اصبهان. ظنی ان بینهما قریباً من عشرین فرسخاً والمشهور بالانتساب الیها ابوعبدالله الحسین‌بن ابراهیم‌بن احمد النطنزی الأدیب من اهل اصبهان صاحب‌التصانیف فی‌الأدب، مثل الخلاص و غیره و کان یلقب بذی‌اللسانین و کان حسن‌الشعر دقیق النظر فیه. سمع الحدیث من ابی‌بکر محمدبن عبدالله بن زبدة النصبی و ابی‌ذر محمدبن ابراهیم الصالحانی و ابی‌الفضل عبدالرحمن احمد الرازی و طبقتهم. روی لنا عنه سبطه ابوالفتح محمدبن علی النطنزی بمرو و ابوالعباس احمدبن محمد المؤذّن الأدیب باصبهان و جماعته. ذکره یحیی‌بن ابی‌عمربن مندة الحافظ فی کتاب التاریخ لاصبهان و قال: کان ادیباً فاضلاً بارعاً یلقب بذی اللسانین و کان من اهل السنة و الجماعة محباً لهم. انفق عمره علی التعلیم و مات فی المحرم سنة ۴۹۷ هـ. ق. سکن سکة ارزویه (؟) بجوییاره و سبطه ابوالفتح محمدبن علی‌بن ابراهیم النطنزی افضل من بخراسان و العراق فی اللغة و الادب و القیام بصنعة الشعر. قدم علینا مرو سنة ۲۱ و قرأت علیه طرفاً صالحاً من الادب و استفدت منه و اغرفت من بحره، ثم لقیته بهمدان، ثم قدم علینا بغداد، غیر مرّة فی مدّة مقامی بها و مالقیته الاّ و کتبت عنه و اقتبست منه سمع باصبهان اباسعید المطرز و اباعلی الحدّاد و غانم‌بن ابی‌نصر البرمی [البرجی (؟)] و ببغداد اباالقاسم‌بن بیان الرزاز و اباعلی‌بن نبهات [نبهان (؟)] الکاتب و طبقتهم سمعت منه اجزاء بمرو من الحدیث و کانت ولادته ۴۸ باصبهان. انشدنی ابوالفتح النطنزی لنفسه و کتب لی بخطه:

ان ترانی غریب بعد ریاش
بجمال السیوف حین نشام
و اختصار الحضور فی البیض (؟)
و کذا صحة‌الجفون السقام.

و منها [ای من النطنز] ابوعبدالله الحسین‌بن ابراهیم یلقب ذواللسانین لحسن نظمه و نثره بالعربیة و العجمیة. سمع اصحاب ابی‌الشیخ الحافظ و عنه حفیده ابوالفتح محمدبن علی‌بن الحسین النطنزیان الأدیبان.

[illegible]

به هرحال برخی تذکّراتی که به نظر مؤلّفان صحیح و مفید می‌نمود در این چاپ منعکس شد.

نامهٔ رسیده از حوزهٔ علمیهٔ قم

مطالب این نامه در بهار سال ۱۳۷۷ تحت عنوان بررسی لغت‌نامهٔ دهخدا در رساله‌ای به همّت حضرت آیت‌الله استادی در دوازده بخش در قم به‌چاپ رسیده و سپس با حذف بخش هشتم در مجلهٔ کیهان اندیشه شماره‌های ۷۸ و ۷۹ انتشاریافته و از آنچه در مجلهٔ مزبور درج گردیده چند سطری که لازم نبوده با نظر موافق خود ایشان حذف و بقیهٔ مطالب عیناً اینجا نقل شده است.

لازم به یادآوری است که در مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا آرشیو بخصوصی به‌عنوان نقد لغت‌نامه وجود ندارد، نامه‌هایی که به‌تدریج به مؤسسه می‌رسد و تذکّراتی که اهل فضل می‌دهند همه در مقدمه که حکم ذیل لغت‌نامهٔ دهخدا را دارد با ذکر نام نویسندگان آن نامه‌ها چاپ شده و می‌شود.

کاستی‌ها و ضعف‌ها در لغت‌نامهٔ دهخدا

■ یادآوری

هدف از این نقد و بررسی این نبوده که: ۱- بگویم اشتباهات لغت‌نامه فقط همین چند مورد است. ۲- یا بگویم این اشکال‌ها هیچ‌کدام توجیهی ندارد. ۳- یا بگویم لغت‌نامه کتاب سودمندی نیست. ۴- یا از کسی یا کسانی بخواهم که این اشکال‌ها را توجیه و یا پاسخ دهند. ۵- یا از مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا بخواهم که در چاپ بعد این موارد را اصلاح و تصحیح کند.

بلکه فقط مقصود این بوده که با ارائهٔ نمونه‌هایی ثابت شود که لغت‌نامهٔ دهخدا نیاز به تصحیح، تهذیب و تکمیل دارد و این کار باید توسط گروهی از فضلا و اساتیدی که مطّلع، متدیّن، خوش‌سلیقه و علاقمند و آگاه به تاریخ و مسائل انقلاب و حکومت اسلامی باشند انجام گیرد؛ زیرا در غیر این صورت یعود المحذور.

■ پیشگفتار

۱- با اینکه در تألیف، تدوین و تنظیم لغت‌نامهٔ دهخدا، حدود صد و سی نفر -که نامشان در مقدمهٔ لغت‌نامه به‌عنوان همکاران و دستیاران دهخدا و اعضاء لغت‌نامه یاد شده - نقشی مؤثر داشته‌اند، امّا بیشترین نقش را دو نفر داشته‌اند: مرحوم دکتر معین و حضرت آقای دکتر شهیدی.

در آغاز این مقاله وظیفهٔ خود می‌دانم یاد مرحوم دهخدا و مرحوم معین را گرامی داشته و نسبت به جناب شهیدی هم عرض ادب و ارادت داشته باشم؛ زیرا تکریم از دهخدا و معین، تکریم از دانش و پژوهش، و اظهار ارادت به استاد شهیدی، ارادت به علم و فضیلت و تدیّن و سیادت است.

۲- لغت‌نامهٔ دهخدا نتیجهٔ ده‌ها سال تلاش و کوشش گروهی از دانشمندان و فضلا است و از اینرو هیچ باانصافی نمی‌تواند عظمت این کار انجام‌شده را انکار کند. محمدخان قزوینی دربارهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا گفته است: «تا کنون هیچ فرهنگی شبیه آن در بسط و وسعت لغات، و هیچ سفینه و مجموعه‌ای از اشعار نیز بدین وسعت و کثرت عدّه اشعار کسی جمع نکرده است...

این فرهنگ علاوه بر جنبهٔ لغوی و فرهنگی یک کشف‌الابیات بسیار سودمند و سهل‌التناولی خواهد بود برای دویست الی دویست و پنجاه هزار شعر فارسی از جمیع یا جزء اعظم شعرای فارسی از قدیم‌ترین ازمنه الی ایّامنا هذا.»

۳- لغت‌نامهٔ دهخدا درحقیقت دارای دو بخش است: بخش یک: لغت‌نامه بخش دو: دایرةالمعارف

در مورد اوّل، کاری بی‌سابقه انجام شده، به این شرح: ده‌ها بلکه صدها کتاب (نظم و نثر) کهن را که ارزش مدرک بودن را داشته، کلمه‌به کلمه و سطربه‌سطر خوانده‌اند، و در صورت لزوم احیاناً متن موجود را تصحیح کرده‌اند و با تأمّل و دقّت و نیز توجه به قرائن، به معنی مراد نویسنده و گویندهٔ آن پی برده و فیش کرده‌اند و این همان کاری است که از دهخدا و همکارانش ده‌ها سال وقت گرفته و هدفشان هم کاملاً یا نزدیک به کمال تأمین شده است.

اما در مورد دوّم، متأسفانه کار مهمّی انجام نگرفته، و قابل مقایسه با مورد اوّل نیست.

لقات ابوالفتح سنة ۴۹۷ و له ترجمة واسعة فی ذیل البنداری علی تاریخ الخطیب. (تاج العروس). او راست: کتاب دستور اللغة در لغت عربی مترجم به فارسی و کتاب الخلاص فی اللغة.

دایرةالمعارف در صورتی ارزش علمی دارد و جزء مصادر و مدارک محقّقان به‌شمار می‌رود که نویسندگان آن، در هر مدخل، نتیجهٔ تحقیق و پژوهشی را که خود انجام داده‌اند، منعکس کنند و یا لااقل حاصل تحقیق سایر محقّقان را در آن موضوع به قلم بیاورند؛ و اگر در هر مدخل فقط به نقل عبارت یک کتاب و دو کتاب بسنده نمایند، آن دایرةالمعارف ارزش علمی کافی را ندارد.

متأسفانه بخش غیر لغات لغت‌نامهٔ دهخدا غالباً این چنین است؛ یعنی فقط به نقل عبارت برخی از کتاب‌ها و مصادر اکتفا شده است و از تحقیق و پژوهش خبری نیست.

دیگر اینکه در هر مدخل لازم است تعدادی از کتاب‌های مربوط به آن مدخل به‌عنوان مدرک قابل مراجعه، یاد شود که باز متأسّفانه لغت‌نامهٔ دهخدا در بسیاری از موارد این‌چنین نیست بلکه فقط نام یک یا دو کتاب برده شده است.

۴- چون از طرفی همانطور که گفته شد در بخش دوّم کار مهمّی انجام نشده، و از طرفی مطرح کردن مطالب غیرلغوی باعث کندی پیشرفت کار در بخش اوّل گشته، محمدخان قزوینی گفته است: «چه نحس ساعتی بود برای فرهنگ ایران، آن ساعتی که اندیشهٔ افزودن اعلام (از عبارت بعد برمی‌آید که اعلام را ازباب مثال گفته، و مقصود کل مطالب غیرلغوی است) در لغت‌نامه به مغز دهخدا گذشت و سبب شد که لغت‌نامه منحصر به لغت نباشد و بتمامه زیرنظر خود ایشان چاپ نگردد».

دهخدا هم نوشته: «بسیاری برآنند که اگر لغت‌نامه بدون اعلام طبع می‌شد، بهتر بود بالعکس معتقدیم چون در عصر ما فرهنگ اعلامی به زبان فارسی آن هم به این تفصیل تدوین و طبع نشده است و ما این کار را ضمن تألیف و تدوین لغت انجام داده‌ایم، دریغ است که بخش اعلام را جدا کرده، دور بیندازیم. نویسنده یقین دارد که محقّقان به‌مرور به لزوم طبع اعلام توجّه بیشتری خواهند فرمود و نقایص آنها را رفع خواهند کرد».

۵- نقائصی که خود دهخدا در عبارتی که قبلاً نقل شد به آنها اشاره کرده است، پس‌از درگذشت او برطرف نشده، بلکه احیاناً برای سرعت بخشیدن به چاپ مجلّدات بعدی، به نقائص افزوده شده است. مثلاً در موارد فراوانی می‌بینیم که فقط فرهنگ معین و یا دائرةالمعارف مصاحب یا حتی فرهنگ عمید به‌عنوان مصدر و مأخذ مطلب یاد می‌شود، با اینکه باید برعکس باشد؛ یعنی باید لغت‌نامه دهخدا لااقل بخاطر اسبقیّت، مصدر آن کتاب‌ها قرار گیرد.

اگر خواننده به تراجم و شرح‌حال دانشمندان و یا اعلام جغرافیایی لغت‌نامه توجه کند، می‌بیند در قسمت عمده‌ای از این دو موضوع - بخصوص در مجلّداتی که پس‌از درگذشت دهخدا تدوین و چاپ شده - مطالب یک کتاب مانند ریحانةالادب مرحوم خیابانی و فرهنگ جغرافیایی ایران رزم‌آرا در مدخل‌ها پخش شده است که اگر همه را کنار هم قرار دهیم، باز همان ریحانةالادب و یا فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا را خواهیم داشت، نه چیزی بیشتر و یا چیزی تازه‌تر.

۶- دهخدا و همچنین حضرت آقای دکتر شهیدی از اینکه دانشمندان و محققان مطالب لغت‌نامه را به نقد بنشینند، و موجب کمال و تکمیل و یا به‌عبارت دیگر رفع نقائص آن شوند اظهار رضایت کرده، و فقط از بی‌انصافی‌ها و خدای‌نخواسته غرض‌ورزی‌ها گله کرده‌اند.

دهخدا نوشته است: «می‌دانم پس‌از طبع قسمتی یا تمام این کتاب، هدف سَهام اغراض حاسدانهٔ جمعی کوته‌نظران عصر که تنها ترقّی خود را در تنزیل دیگران تمییز کرده‌اند، خواهم شد؛ لکن این را هم بر خود هموار کرده‌ام. بی‌مایگانی که به‌قصد شهرت ایراد و اعتراض بر این کتاب کنند، مطمئن باشند که من جواب آنها را نخواهم گفت. لکن از فضلا که حقّی بگویند، سپاسگزار خواهم بود و در مستدرکات با بردن نام ایشان اصلاح غلط خود خواهم کرد.»

استاد شهیدی هم فرموده‌اند: «هنوز چندی از مرگ مرحوم دهخدا نگذشته بود که خرده‌گیری و اعتراض حتّی دشنام گویی به زبان و یا با نوشته به مؤسسهٔ لغت‌نامه و کارکنان آن آغاز شد؛ تنی چند به خاطر دلسوزی و گروهی خدای‌نخواسته از راه

بدبینی.
مؤسسه درنظر داشت و هنوز هم در تصمیم خود باقی است که مجلّدی به‌عنوان ذیل به ترتیب حروف الفبا فراهم آورده و با استفاده از این یادداشت‌ها و تذکرات، خطاها را تصحیح و نقیصه‌های لغت‌نامهٔ چاپ‌شده را تذکر دهد. لیکن چون در چند سال اخیر مواد سه لغت‌نامهٔ بزرگ و متوسط و کوچک آماده گردیده است -که به خواست خدا چاپ آن به دنبال اتمام چاپ لغت‌نامه آغاز خواهد شد - بهتر است از آن راهنمایی‌ها که توضیحی دربارهٔ واژه‌ها است، در تدوین آن لغت‌نامه‌ها استفاده کند.
اینجا باید از کسانی که بذل محبّت کرده و مجلدات لغت‌نامه را خوانده و بر نقائص آن وقوف یافته‌اند، سپاسگزاری شود.
مطالبی را که این محققان علاقمند تذکر داده‌اند، شامل موضوعات زیر است:
یک - واژه‌های ازقلم‌افتاده، دو - خطاها در معنی واژه‌ها، سه - نقص تعریف در مطالب یا معانی واژه‌ها، چهار - اعلام تاریخی و جغرافیایی ازقلم‌افتاده، پنج - خطا در مورد اعلام تاریخی و یا جغرافیایی و سنوات، شش - خطاهای چاپی.»
۷- در وصیت‌های مرحوم دهخدا آمده:
«فیش‌های لغت در دست آقای دکتر معین خواهد بود از الف تا یاء نوشته شده است، هیچ چیز از آن نباید فزود و کاست.
استدعای من از آقایان دکتر معین و آقای دبیرسیاقی و آقای سید جعفر شهیدی (که پس‌از من مأمور چاپ رسانیدن بقیه لغات حاضرهٔ حاصلهٔ چهل و چند سال کار شبانه‌روزی من است می‌شود) این است که بر مسوّده‌های من نه یک کلمه بیفزایند و نه یک کلمه بکاهند؛ برای اینکه بعضی چیزها به‌نظر ایشان خطا می‌آید و خطا نیست، و کلمهٔ دیگر صواب تصوّر می‌شود و صواب نیست. تخطئهٔ این و تصویب آن را به نسل آینده بگذارند.»
به عقیدهٔ اینجانب، این وصیت و سفارش فقط در مورد یادداشت‌هایی که به خط خود ایشان و مربوط به لغت باشد و یا یادداشت‌های مربوط به لغت که ایشان ملاحظه و کنترل کرده باشند، منطقی به نظر می‌آید و در غیر این دو مورد، حتماً باید دست تدوین‌کنندگان را بازمی‌گذاشتند که گویا باز هم بوده است و نیز افزودن مدخل‌ها حتماً مورد این وصیت نبوده و در عمل، انبوهی از مدخل‌ها افزوده و یا تکمیل شده است.
۸- تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که اگر کسی به لغت‌نامهٔ دهخدا با دیدهٔ نقد بنگرد، در صورتی که انگیزه او بی‌انصافی و غرض‌ورزی نباشد، موجب گله نخواهد شد؛ بلکه اگر انتقاد او به نظر متولّیان لغت‌نامه صحیح باشد، ممکن است در آینده مورد استفاده قرار گیرد.
قضا و قدر چنین بود که اینجانب یکی از این ناقدین -ان‌شاءالله - بی‌غرض لغت‌نامهٔ دهخدا باشم.
شرح ماجرا از این قرار است:
رهبر معظّم انقلاب، حضرت آیةالله خامنه‌ای (دامت برکاته) در لغت‌نامهٔ دهخدا در شرح‌حال عالم بزرگوار، فقیه عالیقدر، حاج سیدمحمدباقر رشتی معروف به حجةالاسلام شفتی (که قبر شریفش در اصفهان در کنار مسجدی که خود او بنا کرده است (مسجد سیّد) مزار مؤمنان است) به مطالبی توهین‌آمیز که حاکی از کج‌سلیقگی و روحیهٔ غیرمذهبی و غرض‌ورزی نویسندهٔ آن است برمی‌خورند.
بخشی از مطالبی که در شرح‌حال حجةالاسلام شفتی در لغت‌نامه آمده، به این شرح است:
«در اوایل عهد فتحعلی‌شاه که دولت قاجاریه اساس یافت و قوام گرفت و بار دیگر دولت واحدی در ایران به وجود آمد و دارای مرکزیت شد به علّت اینکه فتحعلیشاه و رجال دربار و پسران او تعلق مخصوصی به مذهب شیعه نشان می‌دادند و می‌کوشیدند که آثار مدروسهٔ این مذهب را احیاء و مشاهد متبرکهٔ آن را تعمیر، و علمای امامیه را تجلیل نمایند و در مقابل سلاطین و رجال عثمانی، مثل دورهٔ صفویه سیاستی متکی بر آیین شیعه داشته باشند، به‌تدریج بازار علمای امامیه رونق گرفت...
علمای امامیهٔ دورهٔ قاجاریه بر اثر تشویقی که از ایشان می‌شد و شهرتی که درنتیجهٔ تألیفات و علم و فضل و کثرت شاگردان و مقلدان پیدا کردند، به‌تدریج

چنان نفوذ یافتند که پایهٔ قدرت خود را برابر یا بالاتر از قدرت سلاطین و اولیای امور گذاشتند و به نام ترویج احکام دین و اجرای حدود و نیابت از امام غائب، در بسیاری از موارد سلاطین و حکّام را مطیع اوامر و احکام خود کردند و از ایشان حتی جماعتی دین را دکان قرار دادند و به جمع مال و منال بسیار و ارتکاب اعمال ظالمانه و منع اولیای امور از پاره‌ای اصلاحات که به ضرر منافع ایشان تمام می‌شد پرداختند و مظالمی بر دست بعضی از آنان رفت که حتی عامهٔ ساده‌ذهن را هم از آن جماعت بری کرد و می‌توان گفت که حرکات بی‌رویه و بی‌اعتدالی‌های خلاف دین بعضی از آن طائفه بود که بار دیگر قوّتی در کالبد نیم‌جان اخباریون (که قبل از قاجاریه قدرتی داشتند) دمید و بعضی از ناراضیان و منتظران تغییر وضع را به طرف شیخیه و بابیه که به‌عقیدهٔ خود مقالاتی تازه آورده بودند، متوجّه ساخت.

... حجةالاسلام شفتی در سال ۱۲۱۷ به اصفهان آمد و در این شهر رحل اقامت انداخت و آنجا را مسکن دائمی خود قرار داد و تا زنده بود در آنجا زیست و به عبادت و تألیف کتاب و به جمع مال و تجارت و بذل و بخشش و اجرای حدود و ترویج احکام اشتغال داشت و به این شکل، بیش‌از چهل سال بین دنیا و عقبیٰ زندگانی پرسر و صدایی در آن شهر گذرانید.

وقتی که به اصفهان رسید، دانشمندی بود که با وجود داشتن سرمایه‌ای وافی از علم در ریاضیات و ادبیات و اصول و فروع دینی، در نهایت فقر و تهیدستی بود و جز سفره‌ای که در آن نان می‌نهاد و یک جلد کتاب «انموزج» و یک «مدارک» چیز دیگری نداشت...

چنین طالب علمی که در تمام مدت عمر به عبادت و تقوی و زهد مشهور بوده و غالب اوقات او از خوف خدا به تضرع و ابتهال و نماز و دعا می‌گذشته، و شب‌ها از شدّت استغراق و گریه و زاری و عجز و الحاح به درگاه باری‌تعالی او را حال جنون دست می‌داده، به‌تدریج تا آنجا ثروتمند و مالک و تاجر شد که سالی هفتاد هزار تومان به دیوان مالیات می‌داده و عدد آبادی‌ها و خانه‌ها و میزان نقدینهٔ او را هیچکس جز خود او نمی‌دانسته و ضیاع و عقار او را نه آفتاب مساحت می‌توانسته است، نه باد شمال... .

در باب ثروت کثیر و املاک بی‌حد و حساب شفتی، با وجود تنگدستی و فقر کلی او در اوان جوانی، روایات مختلف و افسانه‌های عجیب و غریب سر زبان مردم هم عصر او جاری بوده است... .

اما حقیقت مطلب گویا این است که یکی از متموّلین شفت که میزان دیانت و تقوای آقا را شنیده بود، مالی گزاف به اصفهان نزد همشهری خود می‌فرستد تا مقداری از آن را خود به تصرف بگیرد و بقیه را به معامله و استثمار بیندازد، منافع آن را خود بردارد و اصل مال را هم پس‌از مردن او در مصارف خیریه به‌کار برد. سید به همین ترتیب عمل نمود و پول آن متموّل شفتی را قسمتی صرف تجارت کرد و با قسمت دیگر به بیع شرط گرفتن املاک مردم مشغول شد. از تجارت، سودگران برد و در عمل بیع شرط هم به‌محض اینکه موعد سر رسید موارد بیع را به تصرف خود می‌گرفت یا به وجه نقد مبدّل می‌ساخت و این کار که چندین سال به طول انجامید، سید را صاحب آلاف و الوف کرد...

در شهر اصفهان گویا چهارصد کاروانسرا از مال خود داشته؛ گویا زیاده از دوهزار باب دکاکین داشته، و یکی از قرای او در اصفهان کروند بوده که نهصد خروار برنج مقرری آنجا بود، قطع‌نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر و یک باب آسیا در نجف‌آباد داشت که مستمراً روزی یک تومان اجارهٔ او بود...

و چون سید اقامهٔ حدود را در زمان غیبت امام واجب می‌دانسته، خود به امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود قیام می‌نمود و مدعی بوده است که حکم من در این قبیل مسائل، بعینه همان حکم حضرت صاحب‌الزمان است. عدد کسانی که سید ایشان را در دورهٔ سلطهٔ خود در اصفهان به تازیانه حد زده، از حساب بیرون است. و شمارهٔ کسانی که او به دست خویش به‌عنوان اقامهٔ حدود کشته، تا یکصد و بیست نوشته‌اند. امر عجیب در کار وی این است که او متّهمین را ابتدا به اصرار و ملایمت تمام و به تشویق اینکه خودم در روز قیامت پیش جدّم شفیع گناهان شما خواهم شد به اقرار و اعتراف وامی‌داشته،

سپس غالباً با حال گریه ایشان را گردن می‌زده و خود بر کشتهٔ آنان نماز می‌گذارده و گاهی هم در حین نماز غش می‌کرده است.

این قسمت از زندگی حجةالاسلام شفتی، یعنی قساوت او در عمل و اظهار آن همه رقّت قلب بی‌مورد، بی‌اختیار انسان را به یاد چند بیت از اشعار ربیعه‌الرقی، شاعر معروف عرب می‌اندازد که می‌گوید:

فانت کذبّاح العصافیر دائباً

وعیناه من وجد علیهنّ تهمل...

حقیقتاً مطالعهٔ زندگی بعضی از افراد انسان ازاین‌جهت که جامع اوصاف متناقضه‌اند، بسیار عجیب و عبرت‌آور است. حرص و جهد بی‌اندازه در جمع مال را باید ملاک حکمیّت قرار داد، یا بذل و بخشش خارج از حساب را؟ اظهار عجز و لابه و گریه و زاری در پیشگاه خداوند متعال برای اجر اخروی و تعمیر خانهٔ عقبیٰ درست است یا دنیاپرستی و شهوت مقام و مال و منال؟ قساوت حیوانی در کشتن مردم و عهده‌داری شغل میرغضبی طبیعی است، یا آن همه رقّت قلب و ریختن اشک بر کشتگان دست خود؟ توفیق این جمله با هم و قبول اینکه یک فرد عادی می‌تواند مستجمع این همه صفات متناقضه باشد، فی‌الواقع بسیار مشکل و حیرت‌انگیز است...» این بود عبارت لغت‌نامه دربارهٔ حجةالاسلام شفتی (ره).

توجه دارید که اگر برخی از دروغ‌ها و تهمت‌های ناروایی که در این شرح‌حال مطرح شده کنار بگذاریم، شخصیتی را در جلو خود حاضر می‌بینیم که مانند جدّش علی (علیه‌السلام) بوده است:

هوالبکّاء فی المحراب لیلا

هوالضحّاک اذا اشتدّ الضراب

اما نویسندهٔ این مقاله سعی کرده است با چاشنی کردن برخی مطالب ناصواب و تکیه به منقولات برخی از کتاب‌های بی‌اعتبار، از مرحوم حجةالاسلام شفتی (رضوان‌الله تعالی) انسانی دارای قساوت حیوانی و شهوت مقام و مال و منال بسازد.

البته بعید نیست این قبیل نویسنده‌ها در مورد علی (علیه‌السلام) و جنگ‌ها و عبادات او هم همینگونه قضاوت کنند.

چون این بخش از شرح‌حال درج‌شده در لغت‌نامه ضرورتاً اینجا نقل شد، لازم می‌دانیم که خوانندهٔ گرامی و اهل فضل و مطالعه را به کتاب گرانقدر «بیان‌المفاخر» که شرح‌حال مرحوم حجةالاسلام شفتی است، به قلم مرحوم سید مصلح‌الدین مهدوی و در حدود هشتصد صفحهٔ وزیری چاپ شده است، ارجاع دهم. در این شرح‌حال، پاسخ یاوه‌های مذکور هم داده شده است. آری، وجود شرح‌حال مرحوم حجةالاسلام شفتی با این وضع، در کتابی که در جمهوری اسلامی ایران زیرنظر یک نهاد دولتی و با بودجهٔ بیت‌المال چاپ می‌شود، مقام معظم رهبری (دامت برکاته) را سخت نگران کرده بود و می‌فرمودند باید بررسی شود؛ شاید در موارد دیگر هم مطالب دیگر اینچنینی داشته باشد.

این نگرانی در ذهن مبارک ایشان بود تا زمانی که به ایشان گزارش دادند چاپ جدید لغت‌نامه در دست انجام است. معظم‌له فرصت را غنیمت شمرده و فرمودند: پیش‌از آنکه این چاپ انجام شود، خوب است کتاب به‌نحوی بررسی شود و معلوم گردد آیا همانطور که برخی از دست‌اندرکاران لغت‌نامه اظهار می‌کنند، فقط در شرح‌حال حجةالاسلام شفتی صاحب‌قلمی مغرض این لکّهٔ سیاه را در این کتاب حجیم ایجاد کرده، یا مواردی مانند آن نیز وجود دارد که در هر صورت مطالب نادرست و انحرافی آن باید به‌صورتی مورد اشاره قرار گیرد.

هنگامی که تمایل رهبر معظّم انقلاب (دامت برکاته) به بررسی این کتاب (و بخصوص بررسی شرح‌حال‌های علمای بزرگ اسلام و تشیّع) احراز شد، در جلسه‌ای که حضرت آقای دکتر شهیدی هم حضور داشتند، همین مطالب مطرح و ایشان هم استقبال نمودند و قرعهٔ فال به نام این بندهٔ ضعیف درآمد که در حدّ توان خود با کمک دیگران این بررسی اجمالی را آغاز و نتیجه را به محضر مبارک رهبر معظم انقلاب گزارش دهم و...

۹- برای این کار لازم بود هر سه چاپ لغت‌نامه را در اختیار داشته باشم، زیرا در چاپ دوم (که بعداز

پیروزی انقلاب به‌صورت افست انجام شده بود) و همچنین در چاپ سوم، دخل و تصرف‌هایی شده که در آینده نمونه‌هایی از آنها یاد خواهد شد.

و نیز تقاضا این بود که نقدهایی که تا کنون، و بخصوص بعداز پیروزی انقلاب، پیرامون این کتاب نوشته شده و احتمالاً در آرشیو مؤسسهٔ دهخدا موجود است، در اختیار قرار گیرد، و در آغاز با این تقاضا موافقت شد.

اما متأسفانه در عمل به هر علّتی نقدها در اختیار قرار نگرفت و چاپ اول را هم پیدا نکردم، با امانت گرفتن چاپ دوم از مؤسسهٔ دهخدا و چاپ جدید از یکی از دوستان، کار شروع شد.

۱۰- خواندن و مرور کردن بیست و چند هزار صفحهٔ رحلی کار آسانی نبود که از عهدهٔ یکی دو نفر برآید. از این‌رو، از گروهی از محصلان و فارغ‌التحصیل‌های مدرسهٔ شهیدین حوزهٔ علمیهٔ قم دعوت، و در یکی دو جلسه پیرامون روش انجام کار توضیحاتی داده شد و این عزیزان هرکدام بخشی را متعهد شده و در طول چند ماه انجام دادند و نقطه‌نظرهای خود را نسبت به بخشی که متعهد شده بودند، به اینجانب منتقل نمودند.

۱۱- از طرفی هم کل کتاب به وسیلهٔ اینجانب تورّق و مرور و موارد مخصوصی از آن مطالعه و مورد دقت قرار گرفت.

در این بررسی اجمالی، هدف اینجانب و عزیزانی که همکاری کردند، فقط این بود که اگر (در بخش غیر لغات) به نقطهٔ ضعفی که روشن و ظاهر باشد برخورد کنیم، یادداشت شود، نه اینکه مثلاً مطالب منقوله را با مدارک آن تطبیق و یا در مورد مورد، تحقیقی به‌عمل آوریم.

بنابراین، آنچه به‌نظر ما آمده و به گونهٔ گزارش عرضه می‌داریم، می‌تواند فقط به‌عنوان نمونه‌هایی از نقاط ضعف، مطرح باشد (نه کل نقاط ضعف و مطالب نادرست) و نیز تا حدی وضع و خط‌مشی کلی کتاب را هم دراختیار قرار می‌دهد.

۱۲- نتیجهٔ این بررسی به‌روشنی ثابت می‌کند که لغت‌نامهٔ دهخدا نیاز به تصحیح، تهذیب و تکمیل دارد و این کار باید با همکاری اساتیدی آگاه، متدیّن و معتقد به نظام جمهوری اسلامی انجام شود.

در برابر این پیشنهاد، ممکن است برخی از علاقمندان مرحوم دهخدا بگویند:

به چه مجوّزی در کتاب دهخدا تصرّف کنیم و یا به قسمت‌هایی از آن حاشیه بزنیم او صریحاً وصیت کرده است که در یادداشت‌های او چیزی کم یا زیاد نشود.

در پاسخ می‌گوییم:

اوّلاً پس‌از درگذشت او (حتماً با علم و به رضایت او) الی ما شاءالله به مطالب کتاب افزوده شده است. زیرا نمی‌توان باور کرد که مرحوم دهخدا فرهنگ معین را مصدر کار خود قرار داده باشد و نیز نمی‌توان پذیرفت که کار گروه همکاران مؤسسهٔ دهخدا پس‌از درگذشت دهخدا، فقط پاکنویس کردن و یا تنظیم و مقابله بوده است، بلکه ظاهراً تعداد زیادی، هنوز به نوشتن فیش و تکمیل مدخل‌ها مشغول بوده‌اند.

ثانیاً وصیت مرحوم دهخدا دربارهٔ یادداشت‌های خود او، آن هم اگر غلط واضح نباشد، قابل قبول است نه در مورد همهٔ کتاب؛ زیرا روشن است که برخی از نویسندگان و کنترل‌کنندگان لغت‌نامه از آگاهی لازم و استقامت سلیقه برخوردار نبوده‌اند.

ثالثاً اینکار اگر جائز نبوده، چرا پس‌از پیروزی انقلاب در چاپ دوم به گونه‌ای و در چاپ سوم به صورت گسترده‌تری توسط خود مؤسسهٔ دهخدا انجام شده است؟

مثلاً مقالهٔ لعنتی حجاب و کشف حجاب، در چاپ دوم حذف شده است و بخشی از کتاب حجاب مرحوم شهید آیةالله مطهری و نیز شرح‌حال کوتاهی از آن مرحوم به کتاب افزوده شده است.

و یا در مدخل انقلاب سفید، دخل و تصرف شده، و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به کتاب افزوده شده.

اینها و امثال آن، گواه است که تصحیح و تهذیب و تکمیل کتاب مانعی نداشته و ندارد.

رابعاً اگر بنا نباشد که در مورد این کتاب کارهای اساسی و لازم انجام گیرد، پس‌از تکمیل چاپ دورهٔ کتاب، نیازی به بقاء و دوام مؤسسه‌ای به این نام نبود.

اصولاً دائرةالمعارف زنده که یک مؤسسه در خدمت اوست، باید مطالبش به اصطلاح خودمان «به‌روز» باشد و در این راه قدم‌های تازه به تازه بردارد و در غیر این صورت، کتابی خواهد بود مانند سایر کتاب‌ها و مصادر، و نباید هرروز روی آن به‌عنوان یک دائرةالمعارف قابل قبول، و رافع نیازهای علمی، و شامل اطلاعات لازم مانور داد.

۱۳- یادداشت‌های نقدگونه‌ای که توسط اینجانب و همکارانم تهیه شده (و همانطور که قبلاً یادآوری شد، این را اثبات می‌کند که لغت‌نامه نیاز به اصلاح دارد) به ده بخش تقسیم می‌شود:

یک: غلط‌های واضح و مطالب نادرست. **دو:** تجلیل از افرادی که خائن‌بودنشان روشن است. **سه:** بد معرفی کردن و یا نارسا معرفی کردن برخی از شخصیت‌های دینی شناخته شده. **چهار:** ذکر مطالبی که به‌عقیدهٔ شیعه صحیح نیست با اینکه ذکر آن هیچ لزومی هم نداشته است. و همچنین ذکر برخی مسائل فقهی طبق نظر اهل تسنّن بدون ذکر آنچه در فقه شیعه مطرح است. **پنج:** مطالب زننده‌ای راجع به اصل اسلام در سایه ملی‌گرایی. **شش:** با اینکه در بیشتر موارد در چاپ‌های جدید تجلیل عنوانی و اسمی از رضاخان و پسرش حذف شده، اما اصل تجلیل از به اصطلاح خدمات آنها باقی است. **هفت:** زیاده‌روی در معرفی فرقهٔ ضالّهٔ بهائیت. **هشت:** اشعار مستهجن منافی با ادب و دیانت به‌عنوان شاهدهای واژه‌ها، با اینکه در بسیاری از موارد یا لزوم نداشته و یا تعدّدش لازم نبوده است. **نه:** بسیاری از مطالب مانند مطالب جغرافیایی که غالباً هم از یکی دو کتاب نقل شده مطالبی است کهنه‌شده که مطرح‌بودنش به آن نحو، ممکن است خوانندگان، بخصوص غیر ایرانی‌ها را اغراء به جهل کند. **ده:** با اینکه چاپ دوم و سوم کتاب پس‌از پیروزی انقلاب انجام شده، از انقلاب و مظاهر آن در کتاب خبری نیست و در موارد محدودی هم که یادی از انقلاب شده گاهی به‌صورتی است که خوانندهٔ زیرک حدس می‌زند فقط برای خالی نبودن عریضه تذکّری داده شده است.

۱۴- در پایان مقدّمه (که طولانی هم شد) بار دیگر این یادآوری را لازم می‌دانم که هدف این نقد برخورد با اشخاص و زیرسؤال بردن آنان نیست و نیز مقصود این نیست که با بی‌انصافی زحمات و کوشش‌ها و تلاش‌های چندده‌سالهٔ تدوین‌کنندگان این مجموعهٔ عظیم را نادیده بگیرد.

زیرا معلوم است که تألیف عظیمی مانند لغت‌نامهٔ دهخدا ممکن نیست از اشتباه مصون بماند.

اما این کلام به آن معنی نیست که نواقص تکمیل نشود، و اشتباه اصلاح نگردد و به حال خود باقی بماند، و یا مؤلّف و مؤلّفان اشتباهاتشان را نپذیرند. بخصوص اگر بخشی از اشتباهات مربوط به تبیین مسائل اسلام و مکتب تشیّع باشد، و یا یک قطعه از تاریخ یک مملکت نارسا و یا خلاف واقع بیان شده باشد، و یا یک سلسله مسائل ضروری و سازنده و مورد نیاز در اثر غفلت یا هر عامل دیگر مورد بی‌توجّهی قرار گرفته باشد.

بنابراین، با همهٔ احترامی که برای تلاش‌گران در راه علم و دانش قائل هستم و نیز با ارادت ویژه‌ای که به استاد دکتر سیدجعفر شهیدی به‌خاطر دیانت و سیادت و بزرگواری آن جناب دارم، معتقدم که لغت‌نامهٔ دهخدا نیاز به تصحیح، تهذیب و تکمیل دارد و این کار باید توسط گروهی آگاه، متدیّن و معتقد به نظام اسلامی انجام گیرد.

لغت‌نامهٔ دهخدا باید یکی از دو راه را بپذیرد:

۱- فقط بخش لغت چاپ شود و برای بقیه به همان چاپ‌های تاکنون بسنده گردد.

۲- کل کتاب توسط گروه‌هایی اصلاح و تهذیب و تکمیل گردد و به صورت جدید چاپ شود.

اما راه سوم که به نظر می‌رسد درست نباشد و گمراه‌کننده نیز باشد راهی است که فعلاً انتخاب شده: پاک‌سازی نسبی و صوری، به‌طوری که گفته شد اصلاح شد و حال آنکه درحقیقت اصلاح نشده است.

اینک به اصل مقصود می‌پردازیم.

■ بخش اول: مطالب نادرست

آیةالله ق* ج ۲ ص ۲۳۱ - ج ۲۰۵/۱

«لقبی که آزادی‌خواهان به هریک از دو سید جلیل

* ق علامت چاپ قدیم است که در ۴۰ جلد صحافی می‌شده است.

سیدعبدالله مجتهد بهبهانی و سیدمحمد مجتهد طباطبائی دادند. و نیز مرحوم حاج میرزاحسین حاج میرزاخلیل مجتهد و آخوند ملاکاظم خراسانی مجتهد و شیخ عبدالله مازندرانی مجتهد را گاهی به این لقب می‌خواندند.»

آیةالله لقب علاّمه حلّی (ره) بوده و سپس در ازمنهٔ اخیره عنوان عمومی مجتهدان بزرگ شده نه فقط لقب چند نفر محدود که آزادی‌خواهان به آنان داده باشند.

ائمهٔ هدیٰ ق ج ۲ ص ۲۴۲ - ج ۲۱۷/۱

«ائمهٔ اثناعشر - ائمهٔ اطهار دوازده امام از نسل علی و فاطمه علیهماالسلام.»

علی علیه‌السلام و یازده امام از نسل او و فاطمه (ع) صحیح است.

ابواء ق ج ۲ ص ۳۶۴ - ج ۳۲۱/۱

«نام قریهٔ نزدیک ودّان از اعمال فرع از مدینه و گور آمنه بنت وهب مادر رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله) بدانجا است و مولد امام محمد باقر نیز همانجا بوده است.»

مولد امام کاظم علیه‌السلام بوده است نه امام باقر علیه‌السلام.

به رسالهٔ علامهٔ تستری که با جلد یازدهم قاموس الرجال چاپ اول، چاپ شده است، رجوع شود.

ودّان بر وزن فعلان و فرع بر وزن قفل و ابواء هر سه در مراصدالاطلاع یاد شده است.

اجازه ق ۱۰۲۷/۳ - ج ۸۷۶/۱

«گواهی که در میان امامیه عالمی دهد به کسی که او صلاحیت فتوی دارد - گواهی که در میان اهل سنّت عالمی به کسی دهد در روایت از او.»

اجازهٔ اجتهاد و اجازهٔ روایت هر دو میان علمای امامیه رائج و معمول بوده و هست و نویسنده خیال کرده که اولی مربوط به شیعه و دوم مربوط به اهل تسنّن است.

اسحاق‌بن یعقوب ق ۲۲۵۱/۴ - ج ۱۸۹۹/۲

«درخواستم تا نامه‌ای راکه در آن سؤال‌های من بود به امام زمان صاحب‌الدّار (کذا شاید صاحب‌البئر) برساند.»

بی‌جهت نویسنده جملهٔ «صاحب‌البئر» را افزوده است. یکی از القاب امام زمان (علیه‌السلام) «صاحب‌الدار» است. اما اینکه برخی از مردم در برخی از امکنه نامهٔ خود به آن حضرت را در چاهی می‌اندازند مسألهٔ دیگری است. به کتاب‌هایی از قبیل دوائرالمعارف مرحوم سیدمهدی کاظمی صاحب احسن الودیعه رجوع شود.

مجلسی اول ق ۲۷۹۲/۵ - ج ۲۳۴۶

«مردی متّقی و عالم و عارف‌مشرب و مجلسی ثانی ملامحمدباقر پسر وی عالمی اخباری بوده است. وفات ملامحمدتقی سال ۱۰۸۰... روی داده است.»

سال وفات ۱۰۷۰ صحیح است و مجلسی دوم (ره) اخباری به معنی مشهور نبوده و اگر بگوییم اخباری بوده، پدرش هم مانند او بوده است. زیرا بدون شک هر دو از حیث فقه و حدیث همانند هم بوده‌اند.

اصول اربعماة ق ۲۸۴۲/۵ - ج ۲۴۰۷/۲

«نامی است که محدّثان شیعه به چهارصد حدیث معتبر نهاده‌اند...»

چهارصد کتاب و اصل است، نه چهارصد حدیث.

ذوالشهادتین ج ۱۲۸۶۵/۹

«دوبار شهید و کشته شدن در راه دین»

یادداشت مؤلف

اینکه گفته می‌شود دربارهٔ افراد غلو نکنید و بی‌جهت هرکسی را علامه نخوانید، برای این است که ذوالشهادتین را اینطور معنی می‌کنند!!

شهادت یمین ج ۱۲۸۶۵/۹

«گواهی که مرد بر نابکاری زن خویش دهد با شروطی و بدانگاه شهادت او به جای چهار شاهد است.»

یادداشت مؤلف. ای کاش نویسنده دست‌کم شرح لمعه را درست خوانده بود.

جام مسیحا ق ۹۸/۱۲ - ج ۶۴۹۸/۵

«جام مسیح، جامی که مسیح با حواریون در آن شراب نوشید.»

آیا لازم نبود که گفته شود شراب نوشیدن حضرت مسیح (ع) واقعیت ندارد. جای شگفتی است آنجا که توضیح لازم نیست، مانند حدیث کمیل که یاد خواهد شد، توضیح داده می‌شود اینجا که توضیح لازم است سکوت می‌شود؟!!

آنجا که باید مطلب بی‌تردید گفته شود می‌نویسد به

عقیدهٔ شیعیان چنین است، اما اینجا دست‌کم مانند آنجا نمی‌نویسند به عقیدهٔ مسیحیان...

حارث... ج ۷۴۳۷/۵

در اینجا روایتی دربارهٔ افزودن عمر دو آیه را به قرآن... نقل شده با اینکه هیچ لزومی نداشته و توضیحی هم داده نشده است.

حجة‌الاسلام ق ۳۲۶/۱۴ - ج ۷۶۷۰/۵

شرح‌حال سید شفتی.

این شرح‌حال یکی از نقاط تاریک لغت‌نامهٔ دهخدا است که مانند برخی قسمت‌های دیگر که در این یادداشت‌ها به آن اشاره خواهد شد زحمات مجموع دست‌اندرکاران این کتاب را زیر سؤال می‌برد و پرسیده می‌شود چطور کنترل‌کنندگان این کتاب حجیم متوجه این قبیل مطالب ضددینی و اخلاقی و... نشده‌اند؟

و این لغزش‌ها باید موجب تنبّه گردد تا برای اصلاحاتی که احتمالاً اکنون می‌خواهد انجام شود به هر کسی اعتماد نشود.

حدیث حسن ج ۷۷۳۳/۵

در اینجا از دو کتاب، تعریفی برای حدیث حسن نقل شده که هیچ کدام با اصطلاح حدیث حسن نزد شیعه مطابق نیست. و همچنین دربارهٔ حدیث صحیح فقط عبارتی از تعریفات جرجانی نقل شده که درست نیست.

درایة‌الحدیث ج ۷۷۳۳/۵

«علمی است که در مفهوم الفاظ حدیث از نظر قواعد عربیت و طبق احوالات پیغمبر بحث می‌کند.»

بطلان این تعریف برای اهل فضل توضیحی لازم ندارد.

و در واژهٔ حدیث به‌خاطر بی‌اطلاعی نویسندگانش اشتباه‌های متعددی پیش آمده است.

حدیث کمیل ق ۴۰۰/۱۴ - ج ۷۷۳۴/۶

«حدیثی است معروف از ساختهٔ عرفا که به علی منسوب کرده‌اند و چنین آغاز می‌شود: مالک والحقیقة»

بدون توضیح و ذکر مدرکی گفته شده این حدیث مجعول است. در ذریعه علامهٔ طهرانی ده شرح برای این حدیث معرفی شده و یکی از آنها هم در مجموعه‌ای به نام «کلمات المحقّقین» چاپ سنگی شده است.

حاجی نوری ج ۷۹۶۸/۶

«از تألیفات او دارالسلام در خواب‌نما شدن؟ و تحفةالزائر».

دومی تحیةالزائر و اولی هم مربوط به رؤیا و خواب است نه خواب‌نما.

تفصیل وسائل‌الشیعه ق ۴۴۱/۱۴ - ج ۷۷۶۹/۶

«که به وسائل معروف است؛ مؤلف در این کتاب همهٔ اخباری را که در قرن چهارم در کتب ستّهٔ شیعه گرد آمده بود یکجا گرد آورد و روایاتی بسیار بر آنها افزود... وفات شیخ حرّ در ۱۱ رمضان ۱۱۰۴ هـ.ق در مشهد واقع شد...

کتب ستّه عبارت است از اصول اربعه و محاسن برقی و قرب‌الاسناد.»

اولاً اصطلاح کتب ستّه تازگی دارد. ثانیاً کتاب‌های شیخ طوسی (تهذیب و استبصار...) از قرن پنجم است. ثالثاً کتاب‌های قرن چهارم و پنجم منحصر به شش کتاب نیست؛ امالی طوسی امالی مفید خصال صدوق و... رابعاً همهٔ روایات این کتب در وسائل نیست؛ زیرا در وسائل روایات فقهی جمع‌آوری شده. خامساً در خود وسائل مصادر آن که ده‌ها کتاب است یاد شده. سادساً فوت شیخ حرّ ۲۱ رمضان است نه ۱۱، مگر گفته شود این آخری غلط چاپی است.

حسن عمانی ق ۶۰۰/۱۴ - ج ۷۹۰۵/۶

«ابن‌علی‌بن ابی‌عقیل محمد شیعی امامی درگذشته ۱۶۷ هـ.ق.»

ابن ابی‌عقیل از علمای سدهٔ چهارم است. به اعلام الشیعهٔ علامه طهرانی، قرن چهارم رجوع شود.

حشویه ق ۶۸۵/۱۴ - ج ۷۹۸۲/۶

«افکار و عقاید حشویه که مبتنی بر جسمانی و قابل رؤیت بودن خدا و ملائکه است در دو قرن اول از اصول اولیه و متبع همهٔ مسلمانان بود...»

دروغی است واضح. مگر پیروان اهل بیت که از انحرافات به دور بوده‌اند جزء مسلمانان نیستند؟!!

خشکه مقدّسی ق ۵۸۴/۱۶ - ج ۸۶۲۲/۶

«عمل خشکه‌مقدّس اطاعت‌کنندگی از ظواهر شریعت.» یادداشت به خط مؤلف.

اطـــاعت از ظـــواهـــر شـــرع تـــدیّن است، نـــه خشکه‌مقدّسی. خشکه‌مقدّسی معنای خاص خود را دارد بـــله افـــراد لاابـــالی بـــه هـــر مـــتدیّنی گـــاهی خشکه‌مقدّس اطلاق می‌کنند!

دست‌گردان کردن ق ۶۱۸/۱۷ - ج ۹۴۸/۷

«بدین شرح که هنگام خرید در حضور حاکم با پولی کم‌قیمت چیزی گران را به ترتیبی خاص ادا کـردن.» یادداشت مؤلف.

دست‌گردان کردن ق ۷۱۷/۱۷ - ج ۹۵۵۹/۷

«به منظور کاستن از دَیْنی شرعی قسمتی از آن را بـه امام و مجتهد وقت دادن است و بخشیدن امام آن مبلغ را به مدیون و باز تسلیم مدیون همان مبلغ را به امام به‌عنوان قـسمت دیگر دین خود و باز بخشیدن امام آن را به وی در مرتبهٔ ثانی و تکرار عمل قبض وهـبه تـا ماندهٔ دَیْن معادل مبلغ موجود شود.»

هـــیچ کـــدام صـــحیح نـــیست. در دست‌گـــردان غـــالباً بخشش در کار نیست و نیز معنی دست‌گردان کردن «با پولی کم قیمت چیزی گران...» نیست و اگر کسی مختصر حشر و نشری با علماء داشته باشد، در معنی این اصطلاحات این طور دچار اشتباه نخواهد شد.

ربیع‌الاخر ق ۲۷۰/۱۹ - ج ۱۰۴۸۳/۷

«روز سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم آن وفات فاطمهٔ زهرا (علیهاالسلام) است و روز پانزدهم روز ولادت امام زین‌العابدین عـلی‌بن حـسین است.» یـادداشت مؤلف. هیچکدام صـحیح نـیست؛ یـعنی قـول غـیر معروف هم نیست.

ربیع‌الاول هشتم وفات امام عسکری بـه قـولی نـهم عید بقر. دوازدهم بنابر مشهور روز ولادت حضرت رسول (ص). چـهاردهم (چـهارم چـاپ شـده) روز مرگ یزید سال ۶۴. هفدهم ولادت حضرت رسـول (ص) به قول امامیه و ولادت امام صادق (ع). روز نهم بنا به عقیدهٔ عوام شیعه روز مرگ خلیفهٔ ثـانی است. یادداشت مرحوم دهخدا.

سردابیه ق ۴۴۳/۲۲ - ج ۱۱۹۷۶/۸

«طائفه‌ای از غُلات دوازده امامیان که مـنتظر خـروج مهدی هستند، از سردابی که در ری است و هر بامداد جمعه پس‌از نماز اسبی لگام کرده بدانجا برند و سه بار گویند یا امام بسم‌الله.» یادداشت مؤلف.

ای کاش مـؤلف مأخـذ گـفتهٔ خـود را نـقل مـی‌کرد. نویسنده با اینکه اهل تهران هسـتم، تـاکـنون چـنین مطلبی و چـنین سـردابـی در ری نشـنیده‌ام و ظـاهر عبارت مؤلف این است که این فرقه در زمان ایشـان وجود خارجی داشته است؟!!

علی‌بن جعفر ق ۹۰/۲۶ - ج ۱۴۲۱۰/۱۰

«یکی از شش فرزند ذکـور امـام صـادق است... وی برادر اسماعیل رئیس فرقهٔ اسماعیلیه است و به شام و بلاد مغرب هجرت کرد.»

آنکه گفته شده به شام و مغرب هجرت کرد، علیِ پسر اسماعیل بود نه علی‌بن جعفر، به لغت‌نامه چـاپ ج ۲۱۶۸/۲ رجوع شود.

اسماعیلیه ج ۲۱۶۸/۲

«اسماعیل نـخست از طـرف پـدر بـه جـانشینی وی تعیین گردید، ولی بعد حضرت صادق (ع) پسر دوم خود موسی را جانشین خود کرد...»

بطلان این مطلب نزد شیعه و نیز نزد مـورّخان آگـاه جزء واضحات است.

علی‌اکبر ق ۱۳۸/۲۶ - ج ۱۴۲۵۲/۱۰

«بن امام حسین (ع) در عهد خلافت عثمان متولد شد و در واقعهٔ کربلا ۶۱ هجده ساله بود.»

عثمان تا سال ۳۵ خلیفه بود، پس سن آن حضرت باید بیش از بیست و پنج سال باشد؛ زیرا واقعهٔ کـربلا در سال ۶۰ بوده است.

فاطمهٔ زهرا ق ۲۹/۲۸ - ج ۱۴۹۴۳/۱۰

«گویند شش ماه پس‌از مرگ پدرش از دنیا رفته و از او هجده حدیث صحیح نقل شده است.»

اولاً آنـــچه مـیان شـیعه مـعروف است، شـهادت آن حضرت پس‌از دو ماه و نیم یا سه ماه است.

ثانیاً احادیث منقوله از آن بزرگوار منحصر به هجده نیست. به کتاب مسند فاطمه‌الزهراء (سلام‌الله علیها) و مانند آن رجوع شود. در کتابی مانند لغت‌نامه نباید به هر «گویند»ی اکتفا شود.

فَرَج ق ۱۲۶/۲۸ - ج ۱۵۰۲۵/۱

«نام یکی از ادعیهٔ مشهور است که آغاز مـی‌شود بـه یاعماد من لاعماد له.» یادداشت به خط مؤلف.

دعای فرج در اصطلاح مـشهور، به دعـایی کـه بـرای فرج امام زمان علیه‌السلام خوانده مـی‌شود، اطـلاق

می‌گردد. و کلمات فرج نیز به دعایی که معمولاً در قنوت خوانده می‌شود: لااله الاالله الحلیم الکریم... اطلاق می‌شود.

و در غیر این دو مورد هم استعمال می‌شود، اما نه به طوری که بتوان گفت نام دعاء «یا عماد من لاعماد له...» است.

فقاهت ق ۲۸۹/۲۸ - ج ۱۵۱۶۱/۱۰ و ق ۲۹۳/۲۸ - ج ۱۵۱۶۳/۱۰

«اخصّ از فقه است چه فقه مطلق دانش است.» یادداشت مؤلف.

«فقه علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث کند و مقصود از آن، تحصیل ملکهٔ اقتدار بر اجرای اعمال شرعی است.

مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنّت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است.»

«فقاهت اخصّ از فقه» یعنی چه؟ «اقتدار بر اجرای اعمال شرع» یعنی چه؟ «به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است» یعنی چه؟

فیء ق ۳۵۰/۲۸ - ج ۱۵۲۱۳/۱۰

«بنا به گفتهٔ بسیاری از فقها، خمس فیی به پنج قسمت مساوی تقسیم می‌گردید و مانند خمسی که از غنیمت کسر می‌شد، به پنج دسته از وظیفه‌خواران اختصاص می‌یافت.

مبنای این عمل، آیهٔ پنج تا هفت سورهٔ ۵۹ قرآن است. در میان فقهاء، راجع به تقسیم چهار پنجم دیگر اختلاف است. به عقیدهٔ بعضی، این خمس می‌بایست توسط امام صرف لشکر شود و حال آنکه بعضی دیگر را عقیده بر این بود که می‌بایست در راه مصالح عمومی، ازجمله حقوق و مقرّری سپاهیان مصروف گردد... .»

هر چه در آیات ۷-۵ سورهٔ ۵۹ تأمل می‌کنم چنین مطلبی از آن استفاده نمی‌شود. آیات دلالت بر این دارند که همهٔ فیء نه $\frac{1}{5}$ آن مربوط به پنج یا شش عنوانی است که در آیات آمده است. و معلوم نیست این مطلب را کدام فقیهی گفته است. اگر مقصود بیان نظر فقهای اهل تسنّن باشد نیز صحیح نیست. (به کتاب بدایة المجتهد ۴۱۴/۱ رجوع شود).

فیض ق ۳۶۵/۲۸ - ج ۱۵۲۲۵/۱۰

«در کتاب زهرالربیع آمده فیض کاشانی نزدیک به دویست کتاب و رساله دارد.

ملامحسن خود، سه فهرست برای معرفی تألیفات خود نگاشته و به طوری که از آن فهرست‌ها به دست می‌آید، وی بیش از هشتاد تألیف از خود به جا گذاشته است.»

هیچ کدام درست نیست. بلکه مرحوم فیض در فهرست سوم، تألیفات خود را دقیقاً با عدد صد در بیست عنوان معرفی کرده است. به ذریعه ۳۹۳/۱۶ و فهرست یکصد و شصت نسخهٔ خطی تألیف اینجانب ص ۶۶ رجوع شود.

فیض ق ۳۶۵/۲۸ - ج ۱۵۲۲۵/۱۰

«آیت‌الله محمد... به سال ۱۳۳۶ حوزهٔ علمیهٔ قم را بنیاد نهاد و به سال ۱۳۴۰ مرحوم آیت‌الله حائری را به قم دعوت کرد و با انتقال ایشان از اراک به قم حوزهٔ علمی رونق گرفت».

در شهر مذهبی قم از قدیم بخصوص از زمان میرزای قمی (ره) عالمان و فقیهان بسیاری بوده‌اند که یکی از آنها فیض قمی بوده، اما همگان می‌دانند که مؤسس حوزهٔ علمیهٔ قم مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری است، نه اینکه حوزه تأسیس شده بود و با آمدن مرحوم حائری رونق گرفت.

به کتاب شرح‌حال آیةالله العظمی اراکی تألیف اینجانب رجوع شود.

ابن‌جنید ق ۴۴/۳۰ - ج ۱۵۷۷۱/۱۱

«نخستین کسی است که باب اجتهاد را مفتوح ساخته و احکام شریعت را بر روی آن اساس و اعمال فقهیه مبتنی ساخته و یا آنکه در این موضوع حسن‌بن ابی‌عقیل را اقتفا جسته... در سال ۳۸۱ فوت کرده است.»

کسانی که با تاریخ فقه شیعه آشنایند، می‌دانند که دربارهٔ هیچ‌کدام از ابن‌جنید اسکافی و ابن ابی‌عقیل عمّانی نمی‌توان گفت نخستین کسی است که باب اجتهاد را مفتوح ساخته است زیرا اجتهاد در فقه شیعه حتی در زمان خود امامان معصوم (علیهم‌السلام) هم بوده است. البته مطلب نادرست بالا از ریحانةالادب مرحوم خیابانی نقل شده است.

لیلةالقدر ق ۳۹۲/۳۳ - ج ۱۷۵۴۳/۱۲

«لیلةالقدر نزد اکثر، بیست و هفتم رمضان است (غیاث‌اللغة)...» اینکه به نظر شیعه شب قدر شب بیست و هفتم نیست مورد اشاره قرار نگرفته است. و لازم بود توضیح داده شود که مقصود از «اکثر» اهل تسنّن است...

لیلةالرغائب ق ۳۹۲/۳۳ و ۳۹۱ - ج ۱۷۵۴۳/۱۲

سه جا لیلةالرقائب آمده و گفته شده رجوع شود به رقائب (با قاف) اما در خود رغائب با غین درست توضیح داده شد.

مرسل ق ۱۶۷/۳۵ - ج ۱۸۲۴۶/۱۲

«در اصطلاح علم حدیث، حدیثی است که آخر اسناد آن یک راوی یا بیشتر بعد از تابعی افتاده باشد.

حدیث یکی از تابعین که پیامبر (ص) را ندیده‌اند از پیامبر.»

یادداشت مرحوم دهخدا.

واضح است که مرسل در مقابل مسند است و مقصود از دومی، حدیثی است که سلسلهٔ سند آن تا معصوم ذکر شده است. پس منظور از اول، حدیثی است که کل سند یا یک یا چند نفر از سلسلهٔ سند ذکر نشده باشد و یا نامشان یاد نشده باشد، نه اینکه فقط از آخر سند یک یا چند راوی افتاده باشد.

مسجد اعظم قم

ق ۳۸۶/۳۵ - ج ۱۸۴۱۸/۱۲

«... دارای کتابخانه، دستگاه تهویه، حجرات خاص طلاّب...»

مسجد اعظم قم که در مرآی و منظر همگان است، نه دستگاه تهویه داشته و نه حجرات خاص طلاّب دارد.

مسلسل ق ۴۲۳/۳۵ - ج ۱۸۴۴۶/۱۲

«حدیث مسلسل، حدیثی است که تمام واسطه‌ها تا پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته شده است.»

یادداشت به خط مؤلف.

به کتاب درایةالحدیث استاد شانه‌چی ص ۷۱ رجوع شود تا معلوم گردد این یادداشت مؤلف اشتباه است و تعریفی که پس‌ازاین یادداشت آمده صحیح است، گرچه شاید تعریف کاملی نباشد.

نفس زکیه ق ۱۲۷۸/۳۶ - ج ۱۹۱۳۰/۱۳

«یکی از بزرگان علوی از اولاد امام حسین (ع) به نام محمد نفس زکیه».نفس زکیه از اولاد امام حسن (ع) است.

نایب خاص ق ۲۹۹/۳۷ - ج ۱۹۷۰۶/۱۳

«به اعتقاد شیعهٔ امامیهٔ اثناعشریه، آنکه از جانب امام عصر برای تمشیت امور مسلمانان و اقامهٔ نماز جمعه و جماعت و اجرای حدود تعیین شود. نایب خاص امام زمان این چهار تن‌اند: عثمان‌بن سعید، محمدبن عثمان، حسین‌بن روح؛ علی‌بن محمد سمری.»

نایب عام ق ۲۹۹/۳۷ - ج ۱۹۷۰۶/۱۳

«به اعتقاد شیعهٔ امامیه، فقها و مجتهدین نایب عام امام زمانند در ابلاغ احکام شرع و اخذ سهم امام.»

آیا نواب چهارگانه برای اقامهٔ جمعه و جماعت و اجرای حدود تعیین شده بودند؟

آیا نواب عام فقط در ابلاغ احکام و اخذ سهم امام نیابت دارند؟

دُر مودار

ق ۴۸ قسمت دوم ص ۶۳ - ج ۱۹۲۲۷/۱۳

«قسمی سنگ سپید است که در درون آن چیزی چون موی دیده می‌شود و خدّام حرم‌های مقدّسه آن را چون چیزی مبارک و مقدّس به مؤمنین ساده‌دل دهند و گویند که این موی‌های پیامبر یا امام است.»

از نویسنده باید پرسید که در کدام حرم مقدّس، و کدام خادمان، و در چه زمان چنین رسمی را داشته‌اند، و اگر فرضاً موردی هم داشته است، آیا با این عبارت کلّی باید بیان شود؟!!

وجوهات ق ۱۲۹/۳۹ - ج ۲۰۴۵۰/۱۴

«آنچه از مال زکاة و خمس و ردّ مظالم به مجتهدین، خاصه به اعلم آنان برند و او آن را به مستحقّین قسمت کند و آن را وجوهات بریّه نیز گویند.»

زکاة و خمس و ردّ مظالم (ثابت) واجب است و وجوهات بریّه معمولاً به انفاقات مستحبّه اطلاق می‌گردد.

وطن دوم ق ۲۱۵/۳۹ - ج ۲۰۵۲۰/۱۴

«وطن اقامت است که به وطن سفر... و آن جایی است که حداقل به قصد اقامت پانزده روز در آنجا از وطن اصلی خارج شده باشد.

... اما وطن اقامت محلّی است که شخص به نیّت پانزده روز یا بیشتر در آنجا اقامت کند.

... وطن اقامت نیّت می‌کند که در آن پانزده روز یا

بیشتر مستقر گردد.»
رأی شیعه ده روز نیامده، فقط به بیان فتوای حنفیه که مدت اقامت اصطلاحی را پانزده روز می‌دانند، بسنده شده، بی‌اینکه اشاره شود که این فقط فتوای یک گروه از سنّیان است.
اینها مواردی از مطالب نادرست لغت‌نامه بود که به‌یقین می‌توان گفت، در صورتی که دقیقاً کتاب مورد بررسی قرار گیرد، مشابه این موارد فراوان یافت خواهد شد.
مناسب می‌دانم شاهکار ادبی دهخدا یعنی سرودهٔ «ان شاءالله گربه است» (مقدمهٔ چاپ جدید ص ۲۸۵) را هم در ردیف همین مطالب نادرست درج کنم. و در جای دیگر عرض کرده‌ام: این شاهکار ادبی که علیه روحانیت سروده شده، موجب شد که به‌هیچ‌وجه به مرحوم دهخدا ارادت نداشته باشم. چون در آن دوران که همه دین و روحانیت را می‌کوبیدند، ایشان هم با این قبیل سروده‌ها و مقالات آب به آسیای دشمن می‌ریخته است.

■ بخش دوم: تکریم افراد خائن

احمد کسروی ق ۱۴۶۱/۳ - ج ۱۲۴۲/۱
«از فضلای معاصر... وی را چند تن متعصّب غیلة بکشتند.» در چاپ جدید جملهٔ آخر حذف شده است.
ق ۱۷۱۵/۲ ج ۱۴۵۷/۱ «نخست به قلم مرحوم سیداحمد کسروی و دوم به قلم صادق هدایت».
ق ۵۰۰/۷ - ج ۳۶۴۸/۳ «مرحوم کسروی پایان کار سالار ملی (باقرخان) را چنین می‌نگارد...»
ق ۵۱۸/۷ - ۵۱۹ - ج ۳۶۶۳/۳ «مرحوم کسروی گوید... از مقالهٔ مرحوم کسروی»
ق ۴۹۹/۸ - ج ۴۵۰۶/۳ «رجوع شود به تاریخچهٔ شیر و خورشید مرحوم کسروی».
تیمورتاش ق ۱۲۳۷/۱۱ - ج ۶۳۵۴/۵
«سردار معظم بجنوردی از رجال سیاسی ایران و وزیر دربار رضاشاه کبیر بود...»
در چاپ جدید «کبیر» حذف شده است اما از خباثت و خیانت تیمورتاش چیزی گفته نشده است.
چ جدید: ۸۲۲۸/۶ در اینجا از خالدبن ولید تمجید شده است بدون اینکه واقعیات مربوط به او بیان شود.
ق ۶۷/۲۳ - ج ۱۲۸۴۴/۹ «رجوع به تاریخ پانصدسالهٔ خوزستان تألیف مرحوم کسروی» شود.
ق ۹۷/۲۵ - ج ۱۳۵۰۲/۹ «مرحوم کسروی دربارهٔ افتتاح...»
ق ۶۱۱/۲۳ - ج ۱۲۷۸۶/۹ «مرحوم کسروی دربارهٔ کلمهٔ شمیران آرد...»
ق ۲۵۸/۲۴ - ج ۱۳۲۷/۹ «بعداً مرحوم کسروی رساله‌ای به نام شیخ صفی و تبارش تألیف کرد.»
ق ۲۶۴/۲۴ - ج ۱۳۲۱۲/۹ «از اینجا تخم شیعه‌گری از نخست در ایران کاشته شده بود که اگر چیرگی سلجوقیان سنّی نبودی از همان قرن‌های نخست به رویش پرداخته و در سراسر کشور رواج پیدا کردی؛ بویژه که در کیش شیعی راه گریز از پایاهای دشوار مسلمانی از نماز و روزه و جهاد و مانند اینها گشاده بود و با دلخواه بسیاری از ایرانیان سازش بیشتری می‌داشت.
این است که در زمان مغول چون آزادی به میان آمده بود، شیعی‌گری خودبه‌خود در ایران رواج می‌یافت... رجوع به کتاب شیخ صفی و تبارش تألیف مرحوم کسروی شود.»
ق ۴۹/۲۵ - ج ۱۳۴۶۰/۹ «مرحوم کسروی محقق فاضل در کتاب تاریخ مشروطه نوشته است که چون کتاب مسالک المحسنین طالب‌اف از طرف شیخ فضل‌الله نوری قدغن شده بود، ناراضی بود و برای احتراز از عواقب امر به طهران نیامد.»
کسروی «مرحوم» لازم دارد، اما شیخ فضل‌الله نوری نه؟
کسروی سیداحمد ق ۵۲۷/۳۰ - ج ۱۶۱۶۵/۱۱
در اینجا فقط تعریف و تمجید شده است.
ق ۱۶۹/۳۵ - ۱۸۲۴۱/۱۲ «به گفتهٔ مرحوم کسروی بنیانگذار واقعی سلسلهٔ سالاربان است.» در چاپ جدید «مرحوم» حذف شده.
ق ۶/۳۹ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۶ ق ۱۳۶/۴ ج ۲۰۵۸۲/۱۴ و ۲۰۵۸۳ و ۲۰۵۸۶ و ۲۰۵۸۷ و ۲۰۵۹۱ نُه مورد جملهٔ مرحوم کسروی آمده است.
آیا چهرهٔ واقعی کسروی، در لغت‌نامه‌ای که در جمهوری اسلامی به چاپ می‌رسد باید منعکس

مجسّم مجو فضیلت انسان» تاریخ مشروطه کسروی. راستی در آن زمان افرادی مانند دهخدا کار را به کجا رسانده بودند و با روحانیت آن روز چه کردند.

حاج‌آقا حسین قمی ق ۶۶۳/۱۴ - ج ۷۹۶۳/۶

در سال ۱۳۵۴ ق به‌عنوان مخالفت با رضاشاه در اِعمال قدرت برای رفع حجاب زنان و اتحاد شکل لباس مردان از مشهد به تهران آمد. ولیکن نتوانست کاری انجام دهد و یک ماه در باغ سراج‌الملک در عبدالعظیم تحت نظر بود و سپس به عراق تبعید شد و در کربلا سکونت گزید و در ۱۳۶۲ ق مجدداً سفری به ایران آمد و پس‌از بازگشت از مشهد در تهران ۲۵ روز بماند و چندتن از روحانیون قم مانند: سید صدرالدین و میرزا محمدفیض و خوانساری به او پیوستند و برای انجام خواست‌های سابق خویش مذاکره کردند. دولت وقت به ریاست سهیلی چون برخلاف دوران رضا شاه نیازمند استمداد از نظریات افراطی مذهبی بود، تلگراف زیر را در جواب ایشان تصویب کرد و فرستاد.» تلگراف ۵ فراز دارد و خواستهای ایشان را تأمین و تضمین کرده‌اند.

آیا حجاب نظریه افراطی مذهبی است؟ یا برخی از نویسندگان لغت‌نامه در دین لاابالی بوده‌اند؟

رژی ق ۳۸۳/۱۹ - ج ۱۰۵۸۰/۷

«شاه دستخط شدیدی به خط خود به میرزای آشتیانی نوشت که این حرکات چیست و محرک کیست؟ او هم جواب ناصوابی داد. کار ازدحام بالا گرفت...» یادداشت مؤلف.

جواب ناصواب؟!!

مرحوم حاج‌میرزا محمدحسن آشتیانی (رضوان‌الله تعالی علیه) در داستان رژی و تحریم تنباکو مهمترین نقش را ایفا کرد و با اینکه خود از اجله تلامیذ شیخ انصاری (ره) بود، به خاطر حفظ دین و استقلال مردم و مملکت با کمال تواضع ریاست و زعامت همدرس خود میرزای شیرازی را به طور جدّی تحکیم کرد، تا با اتحاد کلمه در برابر دشمن بایستند.

شاسیاه ق ۹۴/۲۳ - ۱۲۳۵۰/۸

«مخفف شاه‌سیاه، لقبی بود که به مزاح به مرحوم سیدعبدالله بهبهانی در دورهٔ اول مجلس می‌داده‌اند.» (یادداشت مؤلف).

شاه‌سیاه ق ۱۷۳/۲۳ - ج ۱۲۴۱۸/۹

«لقبی بود که مخالفان آزادی به سید عبدالله بهبهانی داده بودند.» یادداشت مؤلف.

ق ۵۱۲/۲۳ - ج ۱۲۷۰۳/۹ «آخوند یک شکم دارد و یک شکم بچه، یعنی در ضیافت‌ها بسیار خورد.» یادداشت مؤلف.

ق ۳۵۸/۲۴ - ج ۱۳۲۹۳/۹ «پس‌از فتح تهران و استقرار مشروطیت صنیع حضرت و چندتن دیگر از سران استبداد چون میرهاشم تبریزی و شیخ‌فضل‌الله نوری به موجب رأی دادگاه اعدام شدند.»

آیا حاج شیخ فضل‌الله استبداد را می‌خواست؟!!

میرزا طاهر تنکابنی ق ۹۷/۲۵ - ج ۱۳۵۰۳/۹

«در اواخر سلطنت اعلیحضرت فقید نیز زندانی شده، سپس به کاشان تبعید گردید.»

مرده‌خور ق ۱۵۳/۳۵ - ج ۱۸۲۳۵/۱۲

«مرده‌شوی، نعش‌کش، قاری، قبرکن، صلاة‌کش و دیگر عملهٔ موتی که در مراسم کفن و دفن و ماتم حاضر آیند برای خوردن ولیمه‌های ماتم و شکم‌خواری.» از یادداشت‌های مرحوم دهخدا.

آیا صلاة‌کش که معمولاً یک روحانی بوده در ردیف دیگران قرار می‌گیرد و مرده‌خوار نامیده می‌شود؟ متأسفانه دهخدا همه جا روحانیت را می‌کوبیده است؟!

سیدمصطفی کاشانی ق ۵۶۸/۳۵ - ج ۱۸۵۵۹/۱۲

در اینجا به دو سه سطر اکتفا می‌شود و حتی گفته نمی‌شود پدر آیة‌الله حاج سیدابوالقاسم کاشانی است.

ق ۳۱۷/۲۷ - ج ۱۴۴۰۵/۱۰ در واژه عمامه چند شعر هجو از جمله:

«زآن است دین ضعیف که فرماندهان شرع
عمامه‌های خویش به پروار بسته‌اند
مخور صائب فریب فضل از عمامهٔ زاهد
که در گنبد ز بی‌مغزی صدا بسیار می‌پیچد
عمامه گذاشت تا کله بردارد، ضرب‌المثل است».

آیا این شاهدها لازم‌الذکر است یا هدفی دیگر دنبال می‌شود؟!!

کاپیتولاسیون ق ۴۰/۳۰ - ج ۱۵۷۶۲/۱۱

در اینجا تاریخچهٔ آن به‌طور مفصل یاد و سپس

می‌نویسد:
«با توجه به این معایب و مضار بود که همیشه وطن‌پرستان و آزادیخواهان ایرانی آرزو می‌کردند که روزی رژیم کاپیتولاسیون در ایران لغو شود.»
از روحانیت و متدینان نامی در میان نیست و مهم‌تر اینکه از آنچه در زمان بعد توسط امام خمینی (رضوان‌الله تعالی علیه) انجام شد، ذکری نشده است.
و القاب رضاشاه در این بخش در چاپ جدید هم به حال خود مانده است.
ق ۹۵/۳۰ - ج ۱۵۸۱۰ «هنوز دو سال از افتتاح موزه جواهر (در کاخ گلستان) نگذشته بود که غوغای تحریم استعمال تنباکو برخاست و مردم برای تظلم و دادخواهی به کاخ شاهی پناه بردند و جار و جنجال بسیار برپا کردند... اما به‌محض اینکه غوغای تنباکو خوابید، به بهانهٔ اینکه تالار موزه و کاخ تعمیر لازم دارد، دستور داد جواهر سلطنتی را جمع کرده و در صندوق‌های آهنین بگذارند.
یک بار دیگر در شهریور ۱۳۲۰ زنگ خطر به صدا در آمد و پس‌از فرونشستن آتش فتنه، جواهر سلطنتی موزه کاخ گلستان البته به‌عنوان امانت به خزانه جواهر بانک ملی منتقل شد.»
کمال‌الملک نقاش ق ۱۶۶/۳۱ - ج ۱۶۳۶۲/۱۱
«تا سال ۱۳۰۶ سرپرستی مدرسه صنایع مستظرفه را برعهده داشت، اما در همین سال به علت اشکالات مختلف که از سالها پیش آغاز شده بود، تقاضای استعفا و تقاعد کرد و در سال ۱۳۰۷ به حسین‌آباد نیشابور رفت و تا آخر عمر در آنجا ماند و این عزلت و انزوا دوازده سال طول کشید تا در سال ۱۳۱۹ بدرود حیات گفت.»
آیا واقعیت در این شرح‌حال بیان شده؟
میرزا کوچک‌خان جنگلی
ق ۳۰۹/۳۱ - ج ۱۶۴۷۵/۱۳
«در نهایت درجه معتقد به دین اسلام و به همان حد وطن‌پرست بود شاید آن هم از راه اینکه ایران وطن او مملکت اسلامی است و دفاع از او را واجب می‌شمرد...
لیکن در دین خرافی بود و همهٔ کارها را فعل و ترک با استخاره سبحه یا قرآن می‌کرد.»

مداخل ق ۳/۳۴ - ج ۱۸۱۱۷/۱۲
«درآمدی که با سوءاستفاده از مقام و موقعیت اجتماعی به دست آورند:
در راه انتظار مداخل فقیه شهر
دائم کف دعا چه ترازو گرفته است.»
آیا برای واژه «مداخل» لازم است این بیت یاد شود؟!
مانیتیسم ق ۱۳۴/۳۴
«مانیتیسم به خواب مغناطیسی فروبردن:
به حیرتم ز که اسرار مانیتیسم آموخت
فقیه شهر که بیدار را به خواب کند»
نباید پرسید که چرا به هر مناسبت روحانیت با چهره‌ای چنین معرفی می‌شود؟
میرزا محمد اخباری ق ۵۹۲/۳۴ - ج ۱۸۰۴۴/۱۲
«... مؤلفات بسیار دارد. علمای کربلا پس‌از تفسیق و تفجیر و تکفیر خون او را مباح کردند و فتوی به قتلش دادند و آخرالامر او و یک پسر و شاگردی از آن او را به اقبح وجهی به قتل آوردند در سال ۱۳۳۲ و اسباب و اشیاء خانه او را غارت کردند.» ریحانةالادب ۸۵/۱ نامه دانشوران ۱۴/۵ روضات‌الجنات ۶۵۳
آیا این طور علمای کربلا را قاتل و غارتگر معرفی کردن درست است؟ آیا نباید آن قطعه تاریخ را به گونه‌ای صحیح تشریح و اگر احیاناً در موردی نقطه ضعفی بود، همان مورد را با نام آن عالم یاد نمود؟
ضمناً در روضات‌الجنات و ریحانةالادب که مراجعه شد، چنین تعبیراتی نیست.
مرتجع ق ۱۰۸/۳۵ - ج ۱۸۱۹۹/۱۲
«نامی است که در نیم‌قرن اخیر طرفداران انقلاب و تحولات شدید و سریع اجتماعی به محافظه کاران مخالف خویش داده‌اند. یعنی کسی که مایل به رجوع و بازگشت به قرون وسطی و طرفدار نظامات اجتماعی آن دوران است، مقابل متجدد و روشنفکر.»
مسجد سپهسالار ق ۳۸۹/۳۵ - ج ۱۸۴۲۰/۱۲
«در تهران در کنار مجلس شورای ملی واقع است.» در چاپ جدید: در کنار مجلس شورای ملی (میدان بهارستان) اما یادی از اینکه فعلاً به نام شهید مطهری است، نشده است.
مشروطهٔ مشروعه ق ۴۹۲/۳۵ - ج ۱۸۵۰۰/۱۲
«ظاهر این اصطلاح را شیخ فضل‌الله نوری و یا

طرفداران او وضع کردند. یکدستهٔ دیگر معنی مشروطه را هیچ ندانسته و به کشور و توده دلبستگی نداشتند. اینان عنوان مشروعه را به میان آوردند و از میان مشروطه‌خواهان به کنار رفتند.» تاریخ مشروطه کسروی. در چاپ جدید «یکدسته دیگر... مشروعه را به میان آوردند» حذف شده.

ق ۴۹۳/۳۵ - ج ۱۸۵۰۰/۱۲ «از عوامل اصلی پیدایش مشروطه:

آثاری از آخوندزاده، طالب‌اف، حاج‌زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا آقاخان کرمانی، احمد روحی و بیدار شدن اذهان نسبت به اعمال ناشایست دولت به وسیله وعاظ و علمای مذهبی...»

ق ۴۹۴/۳۵ - ج ۱۸۵۰۱/۱۲ «در همان ایام چند تن از علمای مشروعه را در مقابل مشروطه عنوان کردند که این خود بر اختلاف افزود و چون دامنهٔ اختلاف وسعت یافت مردم ولایات دست به‌کار شدند و به تلگرافخانه رفتند و به شدت از مجلس و مشروطه‌خواهان حمایت کردند.»

ق ۸۹۷/۳۸ - ج ۲۰۱۸۸/۱۴ «نوری حاج شیخ‌فضل‌الله... در وقایع مشروطیت ایران به حمایت و همراهی از محمدعلی‌شاه قاجار و در مخالفت با طباطبایی و بهبهانی، دو روحانی صاحب نفوذ و مشروطه‌خواه قیام کرد و سرانجام پس‌از فتح تهران گرفتار و در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ به دار کشیده شد و در قم مدفون گشت.»

از ریحانةالادب ۲۶۲/۶ و رجوع شود به احسن‌الودیعه ۹۱/۲ و تاریخ بیداری ایرانیان بخش ۱ و ۲ شود.

ای کاش اینجا هم مانند جاهای دیگر عبارات ریحانةالادب را که حق شیخ شهید را ادا کرده می‌آوردند و بی‌جهت یاوه‌ای را خود به آن نمی‌افزودند.

■ بخش چهارم: مطالبی که از نظر شیعه صحیح نیست

ق ص ۲۹۲۶ ج ۲۴۷۸/۲ «کان ابوبکر اعبر هذه الامة بعدالنبی صلی الله علیه و آله»

آشوب ق ص ۱۲۳ - ج ۱۱۱/۱

«اسم مصدر آشفتن...

پس مردمان را مرگ رسول علیه‌السلام حقیقت شد و غریو و گریستن از آن جمع برخاست و خلاف و آشوب در افتاد تا به سقیفهٔ بنی‌ساعده پس‌از گفت و گوی با ابوبکر بیعت کردند (مجمل‌التواریخ)»

سطر آخر که هیچ دخالتی در شاهد و مطالب ندارد و خلاف واقع است، و ذکر آن لزوم نداشته است.

ق ۱۸۵/۲ - ج ۱۶۵/۱ «که خورشید بعد از رسولان مه نتابید بر کس ز بوبکر به» این شاهد چه لزومی داشته است؟

و در ج ۲۰ ص ۴۳۰ در واژهٔ رسول (ص) نیز این شعر یاد شده است. آیا شاهد آوردن برای واژهٔ رسول این شعر را لازم دارد؟

انار به جای نار ق ۲۳۵/۲ - ج ۲۱۲/۱

«سر خوارج خواهم شکفته همچو انار

دل روافض ملعون، کفیده چون جوزق»

مصراع دوم چه لزومی داشته؟ مصراع اول فقط شاهد است.

ابن‌تیمیه ق ۲۹۷/۲ - ج ۲۶۵/۱

«چون در مجادله بی‌باک بود، علمای مذاهب دیگر به خصومت او برخاستند.»

آیا نباید قدری از واقعیاتی که در مورد ابن‌تیمیه هست بیان و چهرهٔ واقعی ضد اهل بیت او شناسانده شود؟

ق ۵۱۸/۲ - ج ۴۵۱/۱ «آنگاه که مسلمانان با ابی‌بکر صدیق بیعت کردند، ابوسفیان نزد علی (ع) شد و گفت: آیا پست‌ترین خاندان قریش بر شما غالب شد؟ اگر اجازت کنی مدینه را از سواره و پیاده بینبازم. امیرالمؤمنین علی فرمود: تو همیشه دشمن اسلام و مسلمانان بودی و از این دشمنانگی تو به اسلام و اهل اسلام هیچ زیان نیامد؛ ما ابوبکر را اهل و صالح خلافت دیدم و بگزیدیم.» آیا در شرح‌حال ابوسفیان لازم است این سخن خلاف واقع نگاشته شود؟

ق ۵۵۴/۲ - ج ۴۸۳/۱ دربارهٔ حضرت ابوطالب می‌نویسد:

«اکثر روات عامه گویند او اسلام نیاورد و بعضی از روات سنت و جماعت و قاطبه محدثین شیعه گویند قبول اسلام کرد...»

ایمان آوردن یا نیاوردن حضرت ابوطالب یک مسألهٔ تاریخی است به روات عامه چه ربطی دارد؟!!
و نیز ایمان آوردن آن حضرت را نباید با تردید بیان کرد بخصوص با کتاب‌های فراوانی که در این زمینه نوشته شده است.

ق ۷۸۹/۲ - ج ۶۸۲/۱ «ابولؤلؤ فیروز غلام مغیرةبن شعبه... این فیروز که عمر را شهید کرد ترسا بود... غُلات شیعه به او لقب شجاع‌الدین داده‌اند...»

اجتهاد ق ۱۰۳۳/۳ - ج ۸۸۰/۱

«استنباط مسائل شرعیه به قیاس از کلام‌الله و حدیث و اجماع به شرائطی که در کتب اصول مسطور است...»

سپس عبارت مفصله کشاف اصطلاحات‌الفنون را یاد کرده‌اند.

آیا نباید اجتهاد از نظر مکتب اهل بیت توضیح داده شود؟

اجماع ق ۱۰۴۵/۳ - ج ۸۸۹

«یکی از سه یا شش اصل فقه و آن عبارت است از اتفاق صحابه از مهاجرین و انصار و همچنین علماء در هر عصری بر امری از امور فقهی» سپس عبارت یک صفحه‌ای کشاف اصطلاحات‌الفنون آورده شده.

چرا اجماع از شیعه و کتاب‌های علمای شیعه بیان نشده است؟!

ق ۱۶۴۴/۳ - ج ۱۳۹۸/۱-۱۳۹۰ در اینجا بحث ارث کتاب بدایةالمجتهد که بسیار مفصل است به عربی آورده شده و اصلاً ارث از نظر فقه شیعه مطرح نشده است؟!

ق ۱۱۹۷/۳ - ج ۱۰۱۷ در اینجا در شرح‌حال احمدبن الطیب السرخسی بدون اینکه لازم باشد این حدیث ذکر شده:

«پیامبر (ص) فرمود: اشدالناس عذاباً یوم‌القیامة من سبّ نبیّاً أو صحابة نبیّ أو ائمةالمسلمین»

استخاره ق ۳۱۲۹/۴ - ج ۱۷۹۶/۲

«اکثر شیعیان استخاره به این طور می‌کنند که بعد از خواندن ادعیه، چشم‌بسته، تخمیناً مقام ثلث دانه‌های تسبیح را به دو انگشت می‌گیرند و از آنجا تا امام دو دو دانه طرح می‌کنند؛ اگر در آخر یک دانه ماند علامت خیر است و اگر دو ماند علامت شر است.»

غیاث‌اللغات

آیا برای شرح استخاره همین عبارت ناقص و نادرست غیاث‌اللغات کافی است؟ در صورتی که چندین رساله در این موضوع نگاشته و چاپ شده است.

استصحاب ق ۲۱۶۰/۴ - ج ۱۸۲۱/۲

در اینجا تعریف استصحاب را از تعریفات جرجانی و با عبارتی بسیار مفصل از کشّاف اصطلاحات‌الفنون آورده‌اند. با اینکه باید از کتب شیعه مانند رسائل شیخ انصاری و یا برخی از تقریرات‌ها و یا مصطلحات الاصول آورده باشند که کامل باشد.

ق ج ۲۲۳/۴ چ ج ۱۸۸۶/۲ «اسحق‌بن ابراهیم النهشلی به وسائطی از علی (ع) آرد که فرمود: رحم‌الله عثمان لو ولیّته لفعلت مافعل فی المصاحف»

آیا لازم است اسحق مذکور بدون هیچ معرفی یاد شود و فقط چنین حدیثی از او نقل گردد؟

ق ج ۲۶۴۵/۵ - ج ۲۲۳۷/۲ «و فی الحدیث اشدّهم (امتی) فی دین‌الله عمر»

برای اشدّ به‌معنی سخت‌تر و قوی‌تر چه لزومی دارد که این حدیث یاد شود.

ق ج ۲۷۲۱/۵ - ج ۲۳۰۳/۲ «اصبغ‌بن سفیان کلبی. عقیلی گفت: از عبدالعزیزبن مروان از ابوهریره از سلمان روایت کرد، گفت: از پیامبر (ص) پرسیدم: ای رسول خدا! خداوند پیامبری نفرستاد جز آن‌که آشکار شد کسی که پس‌از او خواهد آمد؟ آیا پیامبر پس‌از تو معلوم است؟ گفت: آری علی‌بن ابی‌طالب»

نقل این روایت چه لزومی دارد؟ و اگر نقل شد باید صریحاً تکذیب شود نه اینکه مانند آنچه در کتاب آمده گفته شود سندش مجهول است.

ق ۵۴ ص ۲۸۴۱ - ج ص ۲۴۰۵ و ۲۴۰۸ و ۲۸۴۴ در چند مورد ادلّه فقه به کتاب و سنت و اجماع و قیاس تعریف شده که با مکتب شیعه موافق نیست.

امالی ق ۱۳۵/۶ - ج ۲۸۲۹/۲

چند نمونه از امالی اهل تسنن ذکر شده اما از امالی سید مرتضی، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ مفید و امالی شیخ صدوق یادی نشده است.

ق ۱۳۷/۶ - ج ۲۸۳۱/۲ «امامت... بزرگترین اختلافی

که در اسلام بین مسلمین بر سر مسائل دینی بروز کرده، مسألهٔ امامت، یعنی جانشینی حضرت رسول است... و علت این امر این است که مسألهٔ امامت بیشتر جنبهٔ سیاسی داشته و با پیشرفت عقیدهٔ یک فرقه یا فرقهٔ دیگر، زمام ادارهٔ امور دنیوی مسلمین نیز مثل امور دینی ایشان در کف پیشوای فرقهٔ غالب قرار می‌گرفته است.»

ق ۱۳۸/۶ - ج ۲۸۳۲/۲ «امام جمعه ملای بزرگی که دولت او را برای امامت نمازجمعه و امور دیگر شرعی معین می‌کند.»

ق ج ۳۵۱/۶ - ج ۳۰۰۹/۲ «ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) از دست غلامی شربتی خورد و آنگاه بدانست که نه از وجد است. انگشت به حلق فروبرد تا قی کرد و بیم آن بود که از رنج سختی آن روح از وی جدا شدی و گفت: بار خدایا به تو می‌اندخسم از آن قدر که اندر رگها بماند و بیرون نیامد.»

با اینکه پس‌از این، شاهد دیگری یاد شده ذکر این شاهد چه لزومی داشت؟!!

اهل اهواء ق ۵۲۵/۶ - ج ۳۱۵۱/۳

«اهل قبله را گویند که در عقیده با اهل سنت مخالف باشند و آنان عبارتند از: جبریه، قدریه، روافض، خوارج، معطّله، مشبّهه، و هر یک از گروه مزبور بر دوازده گروه تقسیم شده‌اند که مجموع آنها هفتاد و دو گروه شوند.» کشاف اصطلاحات‌الفنون و تعریفات جرجانی برای روشن شدن بطلان این کلام، کافی است که به یکی از کتاب‌های ملل و نحل رجوع شود.

باقلانی ق ۵۰۴/۷ - ج ۳۶۵۱/۳

مروی است که در دین اسلام به هر صدسال عالمی خیزد که وجود او سبب رواج کار دین و اسلام باشد و اهل جهان را استاد و راهنما باشد و علماء حدیث در سدهٔ اول عمر عبدالعزیز مروانی و در سدهٔ دوم امام شافعی مطلبی و در سدهٔ سوم ابوالعباس احمدبن شریح و در سدهٔ چهارم ابوبکر باقلانی بوده‌اند.» (از تاریخ گزیده).

آیا مطلب همین طور است؟

ترک اولی ق ۶۰۰/۱۰ - ج ۸۵۱۸/۴

«گناه پیامبران در مذهب شیعه، گناه معصومین، چون انبیا باید معصوم باشند؛ از این رو خطاهای آنان را گناه نمی‌گویند و ترک اولی می‌نامند.» یادداشت مؤلف. آیا گناه و خطای آنان را ترک اولی نامیده‌اند، یا اصلاً آنها گناه و خطا ندارند؟

ق ۶۵/۱۴ - ج ۷۴۴۷/۵ «حارث‌بن عبدالله مَذْیَنی محدث و از موالی بنی‌سلیم است. از اسحق، از مالک، از نافع و از ابن‌عمر آرد که پیامبر (ص) بر ما درآمد در حالی که ابوبکر به سمت راست و عمر به سمت چپ او بود، فرمود: هکذا یبعث یوم‌القیامة. دار قطنی آن را صحیح نشمرده و حارث را تضعیف می‌کند.» آیا برای بیان کردن ضعف حارث، لازم است این حدیث مجعول نقل شود؟

ق ۷۱/۱۴ - ج ۷۴۵۱/۵ «حارث‌بن غطیف از صحابه و محدّث است... معاویةبن صالح از او روایت دارد و یکی از روایات او از حارث این است: رأیت رسول‌الله (ص) واضعاً یده‌الیمنی علی الیسری فی الصلاة»

آیا ذکر روایت دروغ بدون هیچ مناسبتی لازم است؟

ق ۷۵/۱۴ - ج ۷۴۵۵/۵ «روز چهارشنبه ۲۲ جمادی‌الاخر سال سیزدهم ابوبکر فرمان یافت رحمة‌الله علیه»[۱]

ق ۷۶/۱۴ - ج ۷۴۵۶/۵ «بایع‌الناس لابی‌بکر و انا و الله اولی بالامر منه و احق به... ثم بایع‌الناس عمر و انا والله اولی بالامر منه...

عسقلانی گوید: این حدیث درست نیست و حاشا که امیرالمؤمنین چنین گفته باشد...»

آنجاها که فضائل خلفا بود حاشیه‌ای نداشت، اما اینجا بی‌جهت کلام نادرستی از عسقلانی نقل می‌شود.

ق ۷۷/۱۴ - ج ۷۴۵۶/۵ «از ابوذر آرد که پیغمبر (ص) فرمود: لاتزول قدما عبد حتی یسأل عن حبّنا اهل‌البیت و أومی الی علیّ (ع).

عسقلانی می‌گوید: این خبر اصل ندارد.»

آیا با یکی از اصیل‌ترین مضامین روایات شیعه اینطور برخورد در یک کتاب لغت صحیح است؟

ق ۱۴۷/۱۴ - ج ۷۵۱۵/۵ «قاضی احمد دامغانی در کتاب استظهار آورده است که: حاکم جمعی از مصر بفرستاد و علوی مدنی را بفریفت تا در خانهٔ او به شب نقب می‌زدند تا روضهٔ رسول‌الله (ص) و

می‌خواستند که ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) را از روضهٔ حضرت رسول بیرون آورند. در آن روزها در مدینه گردی و تاریکی و باد و صاعقه عظیم پیدا شد. همه خلق بترسیدند و در توبه و انابت کوشیدند و در حرم رسول (ص) گریختند. ساکن نمی‌شد. علوی مدنی این حال با حاکم مدینه بگفت. حاکم مدینه آن جماعت را بگرفت و سیاست کرد و آن هوا خوش شد و این حال از کرامات ابوبکر و عمر است بعد از چهارصد سال.»

در شرح‌حال حاکم بامرالله ذکر این مطلب چه لزومی دارد؟ و اگر راست باشد معجزهٔ رسول خدا (ص) است نه...

حدیث کساء ج ۷۷۳۴/۶

«این حدیث را برای استشفا بر سر بیماران روایت کنند.»

ق ۴۷۶/۱۴ - ج ۷۷۹۹/۶ «حافظ رجب برسی نگارندهٔ مشارق‌الانوار و مشارق‌الامان و کتاب‌های دیگر که همه پر از تندروی‌ها و گزافه‌گویی‌ها در ستایش بزرگان مذهب شیعه می‌باشد...»

ممکن است برخی مطالب کتاب‌های برسی مقبول نباشد، اما نباید گفت: پر است از...

ق ۵۷۶/۱۴ - ج ۷۸۸۴/۶ «حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب هاشمی قریشی... پس‌از قتل پدرش علی در ۴۰ ق مردم عراق با وی بیعت کردند و برای ادامهٔ جنگ پدر با معاویه به طرف شام حرکت کرد و در «مسکن» از نواحی انبار با لشکر معاویه روبرو شد. پس با معاویه وارد مذاکره شد و چون معاویه شرائط وی را پذیرفت، حسن در بیت‌المقدس از خلافت استعفا کرد و این سال ۴۱ ق را بدین سبب «عام‌الجماعة» خوانند. پس چون به مدینه آمد، گوشه‌نشینی گزید و همانجا در سال ۵۰ ق درگذشت و یا مخفیانه با زهر کشته شد...

شیعیان به حسن لقب «شبر» و به برادرش حسین‌بن علی لقب «شبیر» داده‌اند.»

آیا امامت در مکتب شیعه قابل این است که از آن استعفا داده شود؟ آیا امام مجتبیٰ علیه‌السلام گوشه‌نشینی گزید؟ آیا لقب شبر و شبیر را شیعه به حسنین (علیهماالسلام) داده‌اند؟!!

ق ۶۳۹/۱۴ - ج ۷۹۴۱/۶ در اینجا ترجمه امام حسین (علیه‌السلام) خیلی مختصر ذکر شده است. فراجع

ق ۷۸۹/۱۴ - ج ۸۰۷۲/۶ «اسماعیل‌بن حمادبن ابی‌حنیفه گوید: ما را همسایه‌ای بود آسیابان بر مذهب روافض که دو استر داشت؛ یکی را عمر نام نهاده بود و دیگری را ابوبکر. شبی یکی از استرها لگدی به وی زد و وی بدان لگد بمرد. چون جدّم ابوحنیفه باخبر گشت، گفت: بنگرید که من گمان دارم آن استر را که عمر نام نهاده وی را کشته باشد. چون تفحص کردند چنان بود که وی گفته بود.» نقل این داستان و اشباهش چه ربطی با لغت دارد؟

ق ۴۵۱/۱۵ - ج ۸۵۱۴/۶ «شیطان از ظل اهل ولایت برمد، چنانکه در حدیث است: إنّ الشّیطان لیفرّ من ظلّ عمر»

از مصباح‌الهدایه عبارت مفصّل غیرلازمی نقل شده که از جمله آن است حدیث یادشده.

ق ۷۳۶/۱۶ - ج ۸۷۳۳/۶ «گویند خلفا و ائمه و شهیدان و غازیان اسلام و علماء و زهّاد که نه رافضی باشند، همه را دوزخ اندازند و موالیان خود را از غالیان و رافضیان به بهشت فرستند، اگرچه حمار و خمّار و بی‌نماز بوده باشند.»

با اینکه برای واژهٔ «خمّار» شواهد متعددی یاد شده، ذکر این عبارت چه لزومی داشته است؟

ق ۲۵/۱۷ - ج ۸۹۹۳/۶ «ابوطالب آن مردمان را به سخن خوش بازگردانید. چون پیغمبر (ص) تنها بماند او را گفت: گروه ترا داد همی دهند تو ایشان را داد نمی‌دهی؟ می‌گویند که هرچه می‌خواهی بگوی و هرچه خواهی بکن و خدایان ما را دشنام مده.»

ق ۹۲/۱۷ - ج ۱۰۳۳۵/۷ در واژهٔ رافضی علاوه بر ذکر شاهدها، بی‌جهت این شعر از جامی نقل شده است:

رافضی را نگر که رفض خرد
کرد و بیرون نهاد پای از حد
گفت در مدحت علی سخنان
که نیامد جز از دروغ‌زنان
هست قَدْر علی از آن اعلیٰ
که رسد فهم رافضی آنجا
خود علی را چه ننگ از آن افزون
کش ستایش کنند مشتی دون؟

دون مگو و زِ دون بسی دون‌تر
در کمی از کم از کم افزونتر
همچنان رافضی بدان دغلی
چون کند مدح و آفرین علی
آید از مدح او علی را عار
زآفرینش بوَد علی را یار
رافضی بس دنی، علی عالی است
میل چون از مناسبت خالی است.

به‌راستی جا دارد در این قبیل موارد قلم ناقد بر نویسندگان این قسمت‌های لغت‌نامه تند شود.

ق ۶۵/۱۸ - ج ۱۰۳۱۳/۷ «راست‌گمان، کسی که ظن به راستی و درستی کند...» محدث: راست‌گمان. آن‌که وقوع کاری را پیشگویی می‌کند. قد کان فی الامم محدّثون فان یکن فی امّتی فعمربن الخطاب» این همه روایات در کتاب‌های شیعه است که واژه «محدّث اسم مفعول» در آنها به‌کار رفته، چرا آنها آورده نشده است؟

رجعت ق ۳۰/۱۹ - ج ۱۰۵۰۶/۷

در اینجا از حبیب‌السیر دربارهٔ عبدالله سبا و رجعت، مطلب نادرستی نقل شده.

آیا بحث رجعت باید از تاریخ حبیب‌السیر نقل شود؟ یا لااقل از حق الیقین شبر یا حق الیقین علامه مجلسی؟

ضراربن احمد... ق ۳۴/۲۴ - ج ۱۳۳۶۶/۹

عن انس‌بن مالک قال، قال: رسول‌الله (ص) دخلت الجنة فاذا انا بقصر من ذهب فقلت لمن هذا القصر؟ فقیل لرجل من قریش فظننت انّی انا هو فقال لعمربن الخطاب»

اگر هیچ اطلاعی از ضراربن احمد در دست نیست و فقط در شرح‌حال او باید به این حدیث اکتفا شود، کافی است که بگوییم او از که روایت کرده و ذکر روایت اینچنین چه لزومی دارد؟

ق ۱۴۲/۲۴ - ج ۱۳۱۰۶/۹ «نخست کسی که بدو ایمان آورد نزد بعضی علی علیه‌السلام است و بعضی گویند زید و بیشتر برآنند که ابوبکر بود...» واقع مطلب چرا بیان نشود و اصلاً در واژه «صحابه» چه لزومی دارد این مطلب نقل شود؟

ق ۳۱/۲۵ - ج ۱۳۷۹۸ «قد زکی رسول‌الله اصحابه فقال ابوبکر فی الجنّة و عمر فی الجنّة»

ق ۲/۲۶ - ج ۱۳۸۰۶/۹ «از کارهای مهم عایشه قیام او بر ضدّ علی (علیه‌السلام) است. پس‌از قتل عثمان سال ۳۵ هجری که به جنگ معروف به جمل منتهی شد...»

ق ۷۹/۲۶ - ج ۱۴۲۰۲/۱۰ «به عقیدهٔ شیعیان، پیغمبر اسلام در سال حجّةالوداع در روز هجدهم ذی‌حجه و در محلی به نام غدیر خم، علی‌بن ابی‌طالب را به جانشینی خود برگزید و فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه. اما پس‌از رحلت پیغمبر، مسلمانان در مسألهٔ جانشینی اختلاف کردند و ابوبکر را به خلافت برگزیدند...»

اگر یک مؤلف شیعه واقع مطلب را بنویسد، بهتر از این نیست که بنویسد: به عقیدهٔ شیعه...؟

ق ۳۳۲/۲۷ - ج / ۱۴۴۱۸ «عمربن خطاب مردی شجاع و دوراندیش بود و به عدل او مثل زنند در سال پنجم پیش از هجرت اسلام آورد و باعث تقویت مسلمانان که در آن زمان تعداد آنها اندک بود گشت. ... در سال یازدهم هجری در روز درگذشت خلیفهٔ اول با وی به خلافت بیعت شد...

سرانجام سال ۲۳ قمری شخصی به نام فیروز فارسی مکنّیٰ به ابولؤلؤ، وی را در نماز صبح با خنجر مجروح ساخت و پس‌از سه روز درگذشت.» سپس اشعاری در مدح عمر از شعرای فارسی‌زبان ذکر شده است.

محدّث ق ۵۱۹/۳۴ - ج ۱۷۹۸۴/۱۲

«راست گمان و از آن است حدیث قد کان فی الامم محدثون فان یکن فی امتی فعمربن الخطاب»

ق ۵۸۳/۴۳ - ج ۱۸۰۳۷/۱۲ «پیامبر (ص) دوشنبه دوازده ربیع‌الاول رحلت کرد و روز سه‌شنبه هنگام غروب آفتاب به خاک سپرده شد.»

آیا عقیدهٔ شیعه این است؟ و آیا توضیح لازم ندارد؟

ق ۶۸۰/۳۵ - ج ۱۸۶۴۴/۱۳ «پس‌از شهادت علی (ع) حسن‌بن علی با معاویه صلح و خلافت را به او واگذار کرد.»

ق ۸۳/۳۶ - ج ۱۹۲۵۵/۱۳ «موسی جارالله شیخ الاسلام روسیه... از آثار اوست تاریخ‌القرآن...

الوشیعة فی نقض عقائد الشیعه» اگر موسی جارالله و کتابش معرفی می‌شود، آیا نباید لااقل نوشته شود افرادی مانند مرحوم شرف‌الدین در کتاب «اجوبة موسی جارالله» یاوه‌های او را پاسخ داده‌اند؟

ق ۱۲۱۳/۳۶ - ج ۱۹۰۹۱/۱۳ «استماع کلام الهی را مستعد گردد و در مسالک انّ فی هذه الامّة لمحدّثین مکلّفین و انّ عمر منهم منخرط شود.»

ق ۴۲۰/۳۷ - ج ۱۹۸۰۸۱۳ «نرجس خاتون، نام زوجهٔ امام حسن عسکری (ع) و مادر امام دوازدهم شیعیان حضرت قائم (ع) است. بنابر مشهور نزد شیعه و مزار وی در سامرا است.» غیر مشهورش کدام است؟

ق ۶۵/۳۹ - ج ۲۰۶۳۱/۱۴ «هارون یحیی خالد را مأمور قتل موسی‌بن جعفر (ع) کرد. قضا را همان شب که یحیی به بغداد رسید، موسی‌بن جعفر وفات یافت و بعضی گفته‌اند که او را زهر دادند.»

ق ۱۸۹/۳۲ - ج ۲۰۷۲۷/۱۴ «گویند عمر هنگام مرگ خدا را شکر گفت که من از مسلمانانم و به‌دست جهودی و گبری کشته می‌شوم.» (ابولؤلؤ)

ق ۵۷/۴۰ - ج ۲۰۹۲۹/۱۴ در اینجا یار غار بسیار مفصّل مطرح شده است.

■ بخش پنجم: مطالب زننده راجع به اصل اسلام

ابوالحسن علی‌بن الحسین ق ۴۰۹/۲ - ج ۳۵۹/۱

«بن‌علی‌بن ابی‌طالب (علیهم‌السلام)... او از مادر پرورش و ادب ایرانی داشت، چنانکه بر یک ظرف با دیگری تناول نکردی. وقتی از او پرسیدند: با همه برّ و نیکویی تو به مادر چون است که هیچگاه با وی در یک کاسه نخوری؟ فرمود: ترسم او را به چیزی از آن رغبت افتاده بود و من به غفلت بر وی سبقت گیرم. و البته این جوابی بود بر بالای سائلی عرب که پس‌از پژوهش زهدان ناقه با دست، بر یک قصعه ترید گرد آمدندی، لیکن اصل آن از تربیت مادری فارسی بود.» آیا این ادب را از رسول‌الله (ص) و پدران خود داشت یا از مادری فارسی؟!! اصل روایت را در کتاب زکاة و اطعمه و اشربه وسائل الشعه ببینید.

ق ۸۳۹/۲ - ج ۷۲۱/۱ «با قیام ابومسلم خراسانی تمام آداب و رسوم و سنن و قوانین ایران از دربار خلافت به نام اسلام تا مائه هفتم هجری در همه ممالک اسلامی مجری و متبع گردید و این در حقیقت نه تنها غلبه ایران بر عرب بود، بلکه به گفته بعض متتبعین، با انتقال مرکز خلافت از شام به بغداد بار دیگر ایران بر روم شرقی غالب و فائق آمد.»

ق ۸۳۸/۱ - ج ۷۲۱ «با اینکه اسلام تمام شئون ایرانیه را زیر و زبر کرد، لکن چون مؤمنین اخوه، و اکرم پیش خدا اتقی بود، دین نو برای ایرانیان تحمل‌پذیر می‌نمود. اما بنی‌امیه شعار خویش را تفضیل عرب بر عجم قرار دادند و البته این امر برای ملتی چون ایرانی که خود را آزاده می‌نامید و همسایگان او وی را احرار و بنوالاحرار می‌خواندند ناگوار می‌نمود و از جانب دیگر به خشکی ظواهر دین نو نیز ادامه زندگی برای ایرانیان محال بود. پس بایستی از یک طرف اصل تساوی را که اسلام آورده بود، ایرانیان بر عرب تحمیل کنند و از جانب دیگر با داخل کردن آداب و رسوم خویش در اسلام دین نو را تحمل‌پذیر سازند. مورخین و متفکرین بزرگ همواره گفته‌اند که: قفنس ایران همیشه از زیر خاکستر خویش زنده و آشکار می‌گردد.»

ج ۸۳۲۴/۶ مقاله خاورشناسی:

«دانش یونانی بین مسلمانها پخش شد و بازار قیل و قال مدارس آنان را گرم کرد. مسلمانها دیگر آن عرب شمشیرکش بی‌تمدن صدر اول نبودند و از برکت تمدن یونانی و ملل مفتوح، صاحب فرهنگ و تمدّن شدند. ذوق بدوی آنان در قالب این تمدن شکل گرفت و خشونت بادیه‌نشینی آنان در این شکل به لطف و زیبایی تبدیل شد و زبان تلطیف‌شده آنها در تکوین علم اسلامی نقش‌ها بازی کرد. گرچه جزیرةالعرب در طول تمدن اسلامی جز از لحاظ معنی قرآن و مشتی احادیث و اخبار چیزی به این تمدن تقدیم نکرده است، ولی چون آنچه تقدیم کرده بخشش غالب به مغلوب و قوی به ضعیف بوده، هسته قرار گرفته و در همهٔ انتقادات علمی ملاک و میزان سنجش شده است...»

ق ۲۴۰/۶ - ج ۲۹۱۸/۲ «امیرکبیر یکه و تنها با مستبدترین و خودخواه‌ترین پادشاه قاجاریه و انبوه

درباریان متملق و فاسد و ملاها و ملانمایان مبارزه کرد و سرانجام جان خود را در این راه از دست داد.»
در چاپ جدید «ملاها» حذف شده است.
ق ۲۴۰/۶ «امیرکبیر سزاوار است که به نام اشرف مخلوقات خداوندی به شمار آید.»
ق ۲۴۰/۶ - ج ۲۹۱۸/۲ «در دورهٔ پادشاهی فتحعلیشاه، تا حدی برای اصلاحات مساعد بود و ناصرالدین شاه نیز به تمدن غرب علاقه داشت و کشور تا اندازه‌ای بر پذیرش یک تحول و رفرم بزرگ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آماده بود، اما اطرافیان پادشاه، نگذاشتند...»
ق ۵۵۲/۶ - ج ۳۱۷۵/۳ «پس‌از استیلای عرب، استقلال ایران از بین رفت و این سرزمین جزء امپراطوری وسیع اسلام گردید تا آنکه در اواخر قرن سوم هجری... در استقرار حکومت ایرانی در ایران کوشیدند و رفته‌رفته کشور ایران را از سلطهٔ حکام عرب بیرون آوردند...»
ق ۵۵۸/۶ - ج ۳۱۸۱/۳ «نکته‌ای که باید بدان اشارت کرد آن است که گرویدن عامه اهل یک ولایت به دین اسلام، نظیر آنچه در قزوین روایت کرده‌اند، به ندرت اتفاق افتاده است و با آنکه در بلاد جنوبی و غربی ایران از همان آغاز فتوح عناصر بومی اسلام آوردند، لیکن بعضی بلاد، خاصه بلاد فارس و جبال و گیلان و دیلم تا یک چند همچنان از قبول استیلای عرب خودداری نمودند و در بعضی دیگر نیز که عرب به فتح آنها نائل شدند، خاصه در آذربایجان و فارس قسمتی از مردم آیین اسلام را نپذیرفتند. با قبول جزیه و خراج اهل ذمه شدند و بر آیین سابق خود همچنان باقی ماندند. معذلک به سبب فشار و تحقیر و آزار، عده‌ای از مجوس فارس به سیستان و مکران رفته، از آنجا به مهاجرت راه هند را پیش گرفتند... و بعد از مدتی تقریباً اکثریت عمده مردم ایران به دیانت اسلام درآمدند و میراث تمدن و فرهنگ ایران که از عهد ساسانیان باقی مانده بود رنگ اسلامی گرفت؛ هرچند جوهر مستقلّ آن همچنان ایرانی باقی ماند.»
ق ۲۱۶/۱۴ - ج ۷۵۷۷/۵ «از حبشه برمی‌گشتند، نزدیک مکه جویا شدند، جواب شنیدند: محمد نخست خدایان ایشان را نیکو داشت و مردم بدو گرویدند و سپس بازگشت و به خدایان دشنام گفت مردم از وی برگشتند.»
ق ۲۱۶/۱۴ - ج ۷۵۷۷/۵ «لیته لاینزل علیّ شیی ینفّرهم عنّی»
یعنی پیامبر فرمود ای کاش دربارهٔ بت‌ها چیزی نازل نمی‌شد؟!!
ق ۲۳۶/۱۴ - ج ۷۵۹۵/۵ در شرح‌حال ابی‌تمام حبیب‌بن اوس داستان زنده‌ای نقل و در آن، داستان داود نبی و همسر اوریاء نقل شده؟
«گفت همانا تو در این داوری چون داود نبی باشی و من مانند خصم وی؛ چه آن حضرت با آنکه در سُرداق خلافت بسی پردگیان ماه‌جبین در حبالهٔ ازدواج داشت، خاطر مقدسش با موی و روی معقودهٔ اوریاء علاقتی محکم گرفت. و هم‌بالینی آن اختر فروزان همی آرزو برد.»
۵۲۱/۱۴ - ج ۷۸۳۴/۶ «پس‌از مرگ پیغمبر اسلام در ۶۳۲ م و تشکیل امپراطوری عرب و فتوحات آنان، مسلمانان از اواخر عهد امویان با علوم کشورهای مفتوحه و همجوار آشنا شدند و پس‌از ترجمه‌های متعدد از فلسفه‌های کهن، پایهٔ فرهنگ اسلامی را ریختند...»
ق ۶۴۶/۱۴ - ج ۷۹۴۷/۶ «حسین بایقرا معروف به سلطان حسین‌میرزا در کتاب مجالس‌العشاق، داستانهای عشقی و امردبازی را به برخی از پیغمبران و امامان و بزرگان صوفیان نسبت داده است.»
ق ۱۸۸/۱۵ - ج ۸۲۹۵/۶ «خانواده در تمدن اسلام. اساس خانواده در اواسط دورهٔ تمدن اسلام مانند امروز زن بود و ذیلاً پاره‌ای از ممیّزات خانواده اسلامی را شرح می‌دهیم و آن عبارت است از حجاب و تعدّد زوجات و طلاق.
اگر مقصود از حجاب پوشاندن تن و بدن زن باشد این وضع پیش از ظهور اسلام و حتی پیش از ظهور دیانت مسیح معمول بوده و دیانت مسیح هم تغییری در آن نداده و تا اواخر قرون وسطیٰ در اروپا معمول بوده و آثار آن هنوز هم در خود اروپا باقی مانده است. اگر مقصود از حجاب، زندانی ساختن زن در خانه و جلوگیری از معاشرت وی با مردان است،

باید گفت این وضع، میوه‌ای از میوه‌های درخت تمدن اسلام است و پیش از آن شایع نبوده است و همین‌که مسلمانان کاملاً با زندگی تجمع و عیاشی آشنا شدند، قضیه بیش از پیش شدت یافت و راجع به آن دقت‌های فوق‌العاده مبذول گشت... پرده‌پوشی سختی که امروز در خانواده‌های اسلامی معمول است، موجبش همان بدگمانی مرد از زن و خودکامی نسبت به خانواده است که هر نوع لذت و خوشی را منحصر برای خود می‌خواهد؛ در صورتی که چنین وضعی با اصول تعالیم اسلام موافقت ندارد و اگر در موضوع حجاب به آیات قرآنی که مراجعه شود تفسیر آیات بیشتر با رفع حجاب وفق می‌دهد. اما چه می‌توان کرد که مردم میل دارند آیات دین را مطابق فکر و نظر و غرض خودشان تفسیر کنند.»

ق ۱۸۸/۱۵ - ج ۸۲۹۵/۶ «مردان جز خودکامی و شهوترانی چیزی نخواستند، بخصوص بعد از پایان دورهٔ علم و تمدن و شیوع جهل و فساد که فقیهان نیز مطابق نظر تودهٔ جاهل رأی دادند...

زنان مسلمان تا اواخر قرن نوزدهم چنان بودند و پیشوایان اسلام هم خواه و ناخواه سکوت داشتند. کم‌کم بعضی از نویسندگان مسلمان مطالبی در حقوق زنان نگاشتند و معایب پرده را برشمرده و برادران خود را بر ضدّ پرده‌پوشی برانگیختند... سرانجام قاسم‌بک امین کتاب مشهور تحریرالمراة را تألیف و منتشر نمود و حق مطلب را از هر جهت ادا کرد.»

ج ۷۶۴۱/۵ در اینجا مقالهٔ لعنتی حجاب که در چاپ اول بود حذف و به جایش مختصری از کتاب حجاب آیةالله شهید مطهری درج شده است.

ق ۱۸۸/۱۵ - ج ۸۲۹۶/۶ «تعدد زوجات: یکی از بدبختیهای خانواده‌های اسلامی تعدد زوجات است، یعنی اینکه مرد هرچه بخواهد زن بگیرد...

در هر حال تا کنون مسلمانان معمولی بیش از یک زن می‌ستانند به قسمی که پنج یا منتهی ده درصد مردم عادی یک زن می‌گیرند و بقیه بیش از یک زن دارند...»

طلاق ق ۱۸۸/۱۵ - ج ۸۲۹۶/۶

در مورد طلاق هم مانند تعدّد زوجات میان دانشمندان اسلامی اختلاف نظر هست بعضی‌ها آن را مکروه می‌دانند... یکی از موجبات کثرت طلاق، همانا حجاب است. زیرا جوانی که زن نادیده را می‌گیرد، یگانه امید راه گریزش طلاق است که اگر او را دید و نپسندید با طلاق خود را خلاص سازد و در صورتی که مقررات اسلامی صریحاً تأکید می‌کند که مرد می‌تواند و باید پیش از نامزدی و عقد، زن خود را ببیند و اگر به این روایات عمل شود، البته طلاق کمتر می‌گردد.»

ق ۲۲۰/۱۵ - ج ۸۳۲۴/۶ «باری این ترجمه (علوم یونانی) به دانشوران اسلامی عرضه شد... و بدین ترتیب، فلسفه به اسلام راه یافت و دانش یونانی از این راه میان مسلمانها پخش شد و بازار قیل و قال مدارس آنان را گرم کرد. مسلمانها دیگر آن عرب شمشیرکش بی‌تمدن صدر اول نبودند و از برکت تمدن یونانی و ملل مفتوح، صاحب فرهنگ و تمدن شدند. ذوق بدوی آنان در قالب این تمدن شکل گرفت و خشونت بادیه‌نشینی آنان در این شکل به لطف و زیبایی تبدیل شد و زبان تلطیف‌شدهٔ آنها در تکوین علم اسلامی نقش‌ها بازی کرد. گرچه جزیرةالعرب در طول تمدن اسلامی جز از لحاظ معنی قرآن و مشتی احادیث و اخبار چیزی به این تمدن تقدیم نکرده است، ولی چون آنچه تقدیم کرده بخشش غالب به مغلوب و قوی به ضعیف بوده، هسته قرار گرفته و در همهٔ انتقادات علمی ملاک و میزان سنجش شده است...

... مسلمانها با اخذ فرهنگ یونانی بازار دانش آن روز را گرم کردند و در مدارس خود گاهگاه به روی این تار و پودهای علمی یونان طرح نو درانداختند. طراحان که غالباً غیرعرب بودند، آثار خود را به زبان عرب می‌نوشتند و به جهانیان عرضه می‌داشتند که بدبختانه غالب این نمودهای دقیق فکر بشری، به نفع آن قوم غارتگر و پابرهنه و بی‌تمدن تمام شد.»

ق ۲۲۱/۱۵ - ج ۸۲۳/۶ «کارهای این دو خاورشناس که آلمانی هستند بسیار قابل دقت است؛ گریمه در کار خود تحقیقات مفصلی در باب عرب و اسلام دارد و عقائد غریبی در اصل اسلام و ظهور آن و جنبه‌های اقتصادی این دین اعلام می‌دارد و معتقد است: دین اسلام در هنگام به وجود آمدن، نوعی

سوسیالیزم را در مکه برقرار کرد و به عبارت دیگر، نهضت اسلامی در مکه نوعی نهضت سوسیالیسی بود...»

ق ۳۲۵/۱۵ - ج ۸۴۱۱/۶ «خداشناسی فقط سر این دارد که اعلام کند خداشناسی عقیده‌ای عقل‌پسند است و بس. و آمادگی آن را دارد که خود را با عقیده‌های عقل‌پسند دربارهٔ تعبیر جهان واقعی همراه کند. آن در عین اینکه بستگی به نوعی بینش دارد در عین حال قادر نیست که دلیل و مستندی برای فرق عقیده عقل‌پسند از موهومات بیابد، تا فرق بین خداشناسی و قواعد مبتنی بر رفتارها و احساس‌های متعصّبانه نسبت به اموری که صرفاً تخیّل‌اند بگذارد...».

ق ۲۱۷/۱۷ - ج ۹۱۵۸/۶ «داود به زن اوریا از امرای خود دل باخت و شوی او را به جنگ فرستاد تا در جنگ کشته شد و زن را بگرفت. اما سپس پشیمان شد... داود را از اوریا پسری آمد که همان سلیمان است...

روزی مرغی در نظر او آمد در طلبش رفت. از روزنی زن اوریا دید. عاشق شد. اوریا را به جنگ فرستاد تا کشته شد. زن او را بخواست. سلیمان از آن زن متولد شد.»

ق ۲۱۸/۱۱ - ج ۹۱۵۹/۶ «به گناهان قبیح افتاد. مثل دیگران در آن زمان زنان متعدد داشت و سال‌های اخیر عمر او با نتائج قبیحه تعداد ازواج تلخ گردید. گناهان او در ماجرای اوریا و بت شبع بسیار قوی بود، اما وقتی از خواب غفلت بیدار شد.»

ق ۴۰۶/۲۰ - ج ۱۰۵۹۹/۷ «رستم کاملاً از خطر عظیمی که در نتیجهٔ حملهٔ عرب به کشور ایران روی داده بود، اطلاع داشت. پس فرماندهی کل نیروی لشکری را به عهده گرفت و در دفع دشمن جدید، کوششی دلیرانه کرد...»

ق ۱۲۳/۲۲ - ج ۱۱۷۱۳/۸ «خالدبن ولید به دستور عمر به مرز ایران تجاوز کرد و مرزدار ایران را کشت... و همین حوادث موجب تضعیف این دو قدرت عظیم (روم و ایران) گردید و زمینه را برای چیرگی تازیان فراهم ساخت.»

ق ۴۸/۲۵ - ج ۱۳۴۶۰/۹ «طالب‌اف به خرافات مذهب اسلام به هیچ‌وجه پای‌بندی نداشت و در تلو نوشته‌های او تصریحاً و تلویحاً به این نکته برخورد می‌کنیم؛ اما به مکه رفت و مراسم حج را به‌جای آورد.»

ق ۷۵/۳۹ - ج ۲۰۶۴۰/۱۴ «دومین جنگ بزرگ ایران و عرب بود که درخت کهنسال استقلال ایران را تقریباً بشکست.»

هبوط آدم ق ۱۲۸/۳۹ - ج ۲۰۶۸۰/۱۴

«طبق افسانه‌های مذهبی، جای آدم و حوا که اولین انسانهای آفریده خدا هستند، در بهشت بود.»

در عین حال به آیه هم تمسّک شده است.؟!!

ق ۱۶۲/۳۹ - ج ۲۰۷۱۴/۱۴ «هدهد مرغ افسانه‌ای است که در دربار سلیمان می‌زیست.» در عین حال به قرآن هم تمسّک شده است.

■ بخش ششم: خاندان پهلوی

ق ۵۵۴/۶ - ج ۳۱۷۷/۳ «از صنعت نفت که بگذریم، مقدمات صنعتی کردن کشور از دوره رضاشاه کبیر آغاز شد و در سالهای اخیر قدم‌های مؤثری در این باره برداشته شد...» در پایان هم گوید به انقلاب سفید رجوع شود.

ق ۵۶۴/۶ - ج ۳۱۸۷/۳ در اینجا بندر پهلوی ذکر شده، با اینکه در جاهای دیگر عوض شده است.

پیش‌آهنگی ق ۷۰۷/۹ - ج ۵۲۱۳/۴

در اینجا چند مورد که نام رضاشاه، محمدرضا شاه و شمس پهلوی بوده حذف شده، اما دربارهٔ ماهیت کار و فساد آن، هیچ توضیح داده نشده.

ق ۲۱۹/۱۰ - ج ۵۴۹۵/۴ «به فرمان اعلیحضرت فقید در آنجا (تاکستان) ساختمانهای جدید و خوبی احداث شده بود که اغلب آنها فعلاً خراب شده است.»

ق ۱۵۱/۱۳ - ج ۷۱۰۷/۵ «در ۱۹۴۳ میان چرچیل و روزولت و استالین در تهران، پایتخت کشور ایران، ملاقات تاریخی مهمی روی داد و هم در این سفر چرچیل از اعلیحضرت پادشاه ایران دیدن کرد.»

ق ۸۰/۲۲ - ج ۱۱۶۷۶/۸ «ساری: در دورهٔ صفویه به امر شاه‌عباس بناهای مهمی در آن ایجاد گردید. در اوائل دورهٔ قاجاریه نیز به آبادی آن کمک شد، ولی در

اواخر رو به خرابی نهاد. در تحولات دورهٔ بیست‌سالهٔ رضاشاه، در نتیجهٔ عبور راه‌آهن از کنار شهر و احداث خیابانهای عریض... صورت آبادی به خود گرفت.»

ق ۱۷۴/۲۳ - ج ۱۲۹۳۲/۹ «از خیابان‌های دیگر شهر شیراز، فردوسی، لطفعلی‌خان زند، فرح، پهلوی... شاهپور... می‌توان نام برد.»

ق ۳۴۴/۲۴ - ج ۱۳۲۸۴/۹ «در دوران شانزده‌سالهٔ پادشاهی اعلیحضرت رضاشاه فقید، در صنایع ایران نیز انقلاب بزرگ و ریشه‌داری به وجود آمد؛ چنانکه این انقلاب در تمام شئون کشور پدید گردید... متأسفانه حادثهٔ سوم شهریور پیش آمد و فعالیت‌های صنعتی هم مانند همهٔ اقدامات اصلاحی دیگر، متوقف ماند و مدتی وضع به همین منوال ادامه داشت. پس‌از تأسیس سازمان برنامه و وزارت صنایع و معادن مجدداً اقدامات قبل تعقیب گردید.»

همین اظهار تأسف در ۵۵۷۶/۴ تکرار شده است. در چاپ جدید «اعلیحضرت» برداشته شده است.

ق ۱۰۶/۲۵ - ج ۱۳۰۵۹/۹ «طاهرگوراب قصبه‌ای از بخش صومعه‌سرا... از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، درمانگاهی در این قصبه بنا گردیده است...»

ق ۳۶۱/۲۵ - ج ۱۳۷۳۲/۹ در اینجا از خدمات رضاشاه در تهران و عظمت تهران و آبادی و عمران آن در چند ستون بحث شده است. البته نام شاه هم حذف شده.

کارناوال کاروان شادی

ق ۱۴۵/۳۰ - ج ۱۵۸۴۹/۱۱ «در ۲۴ اسفند ۱۳۱۱ به مناسبت تولد اعلیحضرت فقید (رضاشاه چاپ جدید) بر حسب تشویق سرلشکر آیرم رئیس شهربانی، علاوه بر جشن و چراغانی، مقدمات کارناوال فراهم گردید و مردم تهران هم در این کار شرکت نمودند و حتی طبقات مختلف پول دادند و کمسیونها تشکیل شد که مقدمات کارناوال را فراهم کنند؛ ولی سال بعد... این کار که جنبهٔ تصنعی آن غلبه داشت، موقوف گردید.

کارناوال شادی در خیابانها به گردش درآمد... یکدسته با ماسک با اشکال مختلف در عرابه‌ها ساز می‌زدند و می‌رقصیدند. ساز و رقص قفقازی، سُرنا و دهل، ارکستر اروپایی و ایرانی... خلاصه دنبالهٔ مفصلی پیدا کرده بود و موضوعی برای مردم پایتخت شده بود.»

ق ۲۵۱/۳۱ - ج ۱۶۴۲۸/۱۱ «تونلی به طول چهار کیلومتر بین کرج و چالوس که یکی از آثار عمرانی اعلیحضرت رضاشاه کبیر است.» در چاپ جدید: «کبیر» حذف شده است.

ق ۳۴۳/۳۳ - ج ۱۷۵۰۰/۱۲ نمونهٔ خطوط خوش کتابخانهٔ شاهنشاهی ایران.

شهرستان شاهی ق ۲۴۱/۳۵-۱۸۳۰۴/۱۲ ق ۱۰۸۴/۳۶ - ج ۱۸۹۶۸/۱۳ ق ۱۰۹۸/۳۶ - ج ۱۸۹۸۲/۱۳ ق ۱۱۰۴/۳۶ - ج ۱۸۹۸۵/۱۳ ق ۳۰۹/۳۶ - ج / ۱۹۴۳۶

■ بخش هفتم: باب و بهاء

ق ۳۲/۷ - ج ۳۲۴۷/۳ در اینجا ۳۲ صفحه دربارهٔ باب بحث شده؟!! که اگر جدا چاپ شود خود کتابی خواهد شد. عکس زندان او، توبه‌نامه او یکی از هیاکل او درج شده است. و در چاپ جدید دو صفحه اشتباهاً افتاده است. و برخی از عکس‌ها را برداشته‌اند. آیا لازم نبود دست‌کم کتاب‌هایی که در ردّ این فرقه ضاله نوشته شده معرفی می‌شد؟

ق ۱۲۳/۲۴ - ج ۱۳۰۸۹/۹ در اینجا برای معرفی صبح ازل، پنج صفحه مطلب آورده شده با عکس‌ها و عکس خط او. این همه تفصیل چرا؟

ق ۱۰۹/۲۵ - ج ۱۳۵۱۲/۹ دربارهٔ طاهرهٔ زرین‌تاج، ده ستون مطلب آورده‌اند، با چه عباراتی! طاهره گوید: «امیدوار نباشید که من آنی هرچند به ظاهر هم باشد، عقیدهٔ خود را انکار کنم، آن‌هم برای یک امر پوچ و مهمل که یک کالبد موقتی بی قدر و قیمت را چند روز بیشتر حفظ کنم... من سعادتمندم که حیات خود را در راه خدا بدهم.» سپس اشعار عارفانهٔ او را نقل می‌کنند. بدون اینکه دربارهٔ بطلان عقیدهٔ او توضیحی داده شود.

ق ۴۱/۲۶ - ج ۱۳۸۳۹/۹ عباس افندی معرفی شده است. شاید یکی از مفصّل‌ترین مقاله‌های لغت‌نامه مقالات مربوط به باب و بهاء است. چه

لزومی داشته که این فرقهٔ گمراه در کتابی چنین عظیم و حجیم تا این مقدار مطرح باشد. از اینجا به استواری کلام کسانی پی می‌بریم که می‌گویند: در تنظیم و کنترل دائرةالمعارف‌ها دقت بیش از حدّ لازم است. همکاران و نویسندگان دائرةالمعارف‌ها باید هم باسواد و مطلع، و هم متدیّن و باتقوی باشند وگرنه...

■ بخش نهم: مطالب کهنه‌شده*

در سراسر کتاب مواردی دیده می‌شود که جغرافیای کشور، جمعیت، خصوصیات عوض شده، ولی در لغت‌نامه به‌صورت قبلی باقی مانده است. مثلاً جمعیت طهران حدود سه‌میلیون دانسته شده و جمعیت مسلمین سیصدمیلیون؟! طلاب حوزهٔ علمیه قم یک جا سه‌هزار نفر و جای دیگر هفت‌هزار نفر دانسته شده، با اینکه تعداد طلاب این حوزه چند برابر آن ارقام است.

ق ۲۴۷۹/۴ - ج ۲۰۹۳ در اینجا تعداد مسلمانان را بین ۲۷۰ و سیصدمیلیون تخمین زده‌اند؟! و در همینجا اسلام خیلی دست و پا شکسته معرفی شده است.

مصوّب. مصوبه ق ۵۸۷/۳۵ - ج ۱۸۵۷۲/۱۲

«قوانین مصوبهٔ مجلس شورای ملّی و سنا»

ق ۵۸۶/۳۵ «مصوب: قوانین مصوب مجلس شورای ملی» فعلاً که شورای ملی و سنا نداریم.

■ بخش دهم: انقلاب اسلامی ایران

واضح است که اگر لغت‌نامه بخواهد هماهنگ با حال و هوای پس‌از پیروزی انقلاب باشد، بایست چند جلد پیرامون انقلاب و مسائل انقلاب بر آن افزوده و در آن درج شود. آیا پذیرفتنی است که شرح‌حال و یا شرح‌حال کامل و گویائی از بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و بانی انقلاب اسلامی، یعنی آیةاللاهٔ‌لعظمی امام خمینی (رضوان‌الله تعالی علیه) در این کتاب نباشد؟□

بندر شاهپور ق ۳۱۱/۸ - چ ج ۴۳۵۸/۳

در چاپ جدید در پاورقی آمده: پس‌از پیروزی انقلاب اسلامی بندر امام خمینی نامیده شد.

بندر شاه ق ۳۱۱/۸ - ج ۴۳۵۸/۳

در پاورقی آمده است: پس‌از پیروزی انقلاب اسلامی بندر ترکمن نامیده شد.

بندر شاهپور ق ۱۹۳/۳۵ - ج ۱۸۲۶۷/۱۲

در چاپ جدید: بندر امام خمینی (شاهپور سابق)

ق ۹۳۶/۱۱ - ج ۶۱۰۴/۶ تمبرهای پهلوی حذف و تمبر با عکس امام خمینی و چند تمبر جمهوری اسلامی اضافه شده است.

ق ۱۹۲/۲۳ - ج ۱۲۹۴۷/۹ رجوع به تاریخچهٔ شیر و خورشید ایران، نوشتهٔ مرحوم کسروی شود.

شاهنشاه فقید که در آن تاریخ، ریاست وزراء را داشتند، در چاپ جدید به «رضاشاه» تبدیل شده. دورهٔ بعد شیر و خورشید از بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا سال جاری است که شیر و خورشید سرخ، به رهبری شاهنشاه آریامهر و ریاست عالیه والاحضرت شمس پهلوی انجام وظیفه می‌کند.

در چاپ جدید: دورهٔ بعد، بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا قبل از انقلاب است... پس‌از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نام این سازمان به هلال احمر تغییر یافته است. باید گفته می‌شد که پس‌از انقلاب، این سازمان کثیف و فاسد، تغییر ماهیت داد و...

ق ۱۲۵/۲۹ - ج ۱۵۳۴۵/۱۰ قانون اساسی قبل از انقلاب.

همین جا قانون اساسی جمهوری اسلامی افزوده شده است.

۳۶۳/۳۴ - ج ۱۷۹۴۰/۱۲ «مجلس مؤسسان مجلسی است که مصوبات آن از قوانین عادی برتر است، مانند قانون اساسی یا اصلاح و تکمیل آن که از مصوبات مجلس مؤسسان است. نمایندگان این مجلس را در ایران باید ملت معیّن کنند.»

در چاپ جدید در مورد مجلس سنا آمده: در نظام جمهوری اسلامی مجلس سنا وجود ندارد. و نیز در مورد مجلس شورای ملی آمده: در نظام جمهوری

---

* بخش هشتم مقاله به صلاحدید برخی از دوستان حذف شد.

□ نگارنده از حجت‌الاسلام حاج‌سیدحسن خمینی (زید عزّه) درخواست کرده‌ام که با توصیه ایشان، شرح‌حال جامعی توسط مرکز تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) تهیه تا در این لغت‌نامه و همینطور در سایر دائرةالمعارف‌هایی که در دست تدوین است، درج شود و این کار به خواست خدا انجام خواهد شد.

اسلامی، مجلس شورای اسلامی خوانده می‌شود.
اما در مورد مجلس مؤسسان، توضیح داده نشده که در نظام اسلامی مجلس مؤسسان هم به شکل دیگری تغییر یافته است.
مطهّری مرتضی ق ۶۴۱ - ج ۱۸۶۱۴/۱۳
«شب چهارشنبه دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ به تیر غم‌آفرین به ابدیت رسید.»
فقط ۱۶ سطر دربارهٔ مرحوم مطهری مطلب یادداشت شده و از واژهٔ شهادت استفاده نشده و از انقلاب و شورای انقلاب و و و اصلاً یادی نشده است.

■ بخش یازدهم: تغییراتی که در چاپ جدید انجام شده است

ق ۷۰۹/۲ - ج ۶۱۶/۱ «دو جلد از پنج جلد تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی به زمان مظفرالدین شاه قاجار و سه جلد دیگر آن به امر اعلیحضرت شاهنشاه ماضی رضا شاه پهلوی به طبع رسیده است.» در چاپ جدید جمله «به امر اعلیحضرت شاهنشاه ماضی»، حذف شده است.
ق ۲۱۰۸/۴ - ج ۱۷۷۹/۲ «استالین اکنون نیز زمام امور مملکت عظیم روسیه را در دست دارد.»
در چاپ جدید این سطر را با عکس استالین برداشته‌اند و جمله (اتحاد جماهیر شوروی سابق) را هم افزوده‌اند.
ق ۲۱۰۸/۴ - ج ۱۷۸۰/۲ «در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید، رضاشاه پهلوی مملکت ایران را به ده بخش تقسیم کردند و هر بخش را استان خواندند.»
در چاپ جدید: رضاشاه بدون القاب و تمجید، آمده است.»
ق ۲۷۷۹/۵ - ج ۲۳۵۳/۲ «در عصر سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی اقدام به حفر تونل کوهرنگ گردید.» در چاپ جدید (محمدرضا پهلوی) آمده است بدون القاب.
ق ۲۷۸۳/۵ - ج ۲۳۵۶/۲ «از سال ۱۳۰۰ شمسی، یعنی از دورهٔ سلطنت اعلیحضرت پهلوی تا به حال بناهای زیبایی با رعایت اصول بهداشت... ساخته شده است.» در چاپ جدید (یعنی... پهلوی) را برداشته‌اند.
ق ۲۷۸۳/۵ - ج ۲۳۵۶/۲ «میدان ۲۴ اسفند (مجسمه اعلیحضرت فقید)» در چاپ جدید، جملهٔ اخیر را برداشته‌اند.
الشت ق ۳۱/۶ - ج ۲۷۴/۲ «این قصبه، محل تولد اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر است.» در چاپ جدید حذف شده است.
ق ۱۳۵/۶ - ج ۲۸۲۹/۲ «امام جمعه، پیشنمازی که روز جمعه در مسجد جامع نماز خواند. مقامی روحانی که در اصل موظف به پیشنمازی در مسجد جامع و اقامهٔ نماز جمعه بود. ولی به‌تدریج مبدل به شغلی شد و هنوز هم این مقام در شهرهای ایران برقرار است.» جمله آخر در چاپ جدید حذف شده است.
ق ۳۹۶/۶ - ج ۳۰۴۵/۲ در انزلی و انزلچی چند سطر زیر حذف شده و در عین حال به بندر پهلوی ارجاع شده است.
انزلی نام سابق بندر پهلوی است در کنار دریای خزر در شهریور ۱۳۱۴ به‌موجب تصویبنامه هیئت وزیران، نام انزلی به پهلوی تبدیل شد: انزلچی منسوب به انزلی نام سابق بندر پهلوی.
ق ۴۳۱/۶ - ج ۳۰۷۵/۳ دو ستون از صفحهٔ ۴۳۱ مربوط به انقلاب سفید شاهنشاهی است که از کتاب انقلاب سفید به قلم شاه نقل شده و در چاپ جدید حذف شده است.
ق ۵۵۲/۶ - ج ۳۱۷۵/۳ ایران با جمعیت ۲۵میلیون و ۱۳ استان در سال ۱۳۴۵ معرفی شده.
در چاپ جدید اضافه شده که در سال ۱۳۷۰ جمعیت ۵۵میلیون شده است و نیز یک نقشه هم اضافه شده است. و نیز در همین صفحه، لفظ کشور شاهنشاهی برداشته شده است.
ق ۵۵۵/۶ - ج ۳۱۷۷/۳ بندر پهلوی و بندرشاه به بندر انزلی و بندر ترکمن تبدیل شده است.
خاندان پهلوی... ق ۵۶۱/۶ - ج ۳۱۸۴/۳
در چاپ جدید تلخیص و دستکاری شده است، اما در عین حال همانطور که دربارهٔ مثلاً قارجاریه اظهار نظر شده که چنین و چنان بودند، اینجا هیچ اظهار نظری نشده است؟!!
ایلام: ق ۵۸۲/۶ ج ۳۲۰۲/۳

«به امر اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی رو به آبادی نهاد و اینک شهر کوچکی است.» در چاپ جدید نام شاه حذف شده است.

ق ۴۲۰/۵ - ج ۳۵۷۷/۳ «در زمان رضاشاه فقید تأسیس گردید.» در چاپ جدید «فقید» برداشته شده است.

ق ۵۲۰/۷ - ج ۳۶۶۵/۳ در این صفحه عکس زننده‌ای بود که در چاپ جدید برداشته شده است.

ق ۳۱۱/۸ - ج ۴۳۵۸/۳ «بندرشاه در سال ۱۳۰۶ به امر پادشاه فقید رضاشاه احداث شده.» در چاپ جدید «به امر پادشاه فقید» به «در زمان رضاشاه» تبدیل شده است. و در پاورقی آمده پس‌از پیروزی انقلاب اسلامی بندر ترکمن نامیده شد.

ق ۵۲۹/۸ - ج ۴۵۳۰/۳ «بی‌سیم پهلوی (اداره کل...) ایجاد بی‌سیم در آغاز فرمانروائی رضاشاه کبیر سر دودمان سلسلهٔ پهلوی به‌عهدهٔ وزارت جنگ محوّل شد.» در چاپ جدید به در آغاز دوره رضاشاه به عهده تبدیل شده است. «اعلیحضرت فقید در ششم اردیبهشت ۱۳۰۵ دستگاه مزبور را افتتاح کرد.» در چاپ جدید: در ششم اردیبهشت ۱۳۰۵ افتتاح شد. «در آبان‌ماه ۱۳۰۹ مرحوم صور اسرافیل وزیر پست و تلگراف، دستگاه گیرنده و موج کوتاه را به نام شاهنشاه افتتاح کرد.» در چاپ جدید: در آبان‌ماه ۱۳۰۹ دستگاه گیرنده... افتتاح شد.

ق ۵۸۴/۹ - ج ۵۱۰۴/۴ بندر پهلوی و کلاه پهلوی و لیره پهلوی در چاپ اول، یک ستون و نیم مطلب داشت که در چاپ جدید حذف شده است.

ق ۳۱۶/۱۰ - ج ۵۵۷۶/۴ «بعدها هم در دورهٔ سلطنت اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر، اهالی شهر در اجرای منویات ملوکانه، با کمک صاحبان ثروت، پیشرو سایرین گردیده اقدام به تأسیس کارخانه‌های مهمی نمودند... که متأسفانه وقایع شهریور رشتهٔ این کارخانه‌ها را مانند کارهای دیگر از هم گسیخت.» جمله (در دوره...) حذف شده است. امّا جملات: «که متأسفانه...» حذف نشده است. این اظهار را چگونه باید توجیه کرد؟!

ق ۶۶۶/۱۱ - ج ۵۸۷۴/۴ در اینجا شعر بسیار قبیحی آمده در چاپ جدید این شعر حذف شده است.

ق ۷۰/۱۴ و ۷۱ - ج ۷۰۳۹/۵ «چالوس در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی دوباره آباد شد. این آبادی قبل از سال ۱۳۱۰ ده کوچکی بیش نبود. از این تاریخ به بعد، به امر اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی، با اسلوبی صحیح بنا گردید.» در چاپ جدید هر دو جا نام شاه برداشته شده.

ق ۱۲۸/۱۴ - ج ۷۵۰۰/۵ «آرامگاه کنونی حافظ بنائی است مجلل و زیبا که در زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی...» در چاپ جدید «اعلیحضرت فقید» برداشته شده.

ق ۴۴۳/۱۴ - ج ۷۷۷۰/۶ «تمام مجتهدها حرف مفتند» از ایرج‌میرزا. در چاپ جدید حذف شده.

ق ۷۳۵/۱۶ - ج ۸۷۶۰/۶ در واژهٔ خنجه یا تمرهنا ی، هر شعر که حاوی کلمات رکیک است آمده.

در چاپ جدید جای آن کلمات نقطه چین شده است.

ق ۲۷۱/۸ - ج ۴۳۲۵/۳ در اینجا نیز شعری شامل کلمات رکیک در چاپ اول بود.

در چاپ جدید جای آن نقطه‌چین شده است.

ق ۸۸۸/۱۶ - ۸۸۶۶/۶ «اعلیحضرت فقید» در چاپ جدید به «رضاشاه» تبدیل شده.

ق ۱۷۵/۱۷ - ج ۹۱۲۳ «در ۱۵ بهمن سال ۱۳۱۳ ساختمان تالار تشریح به‌دست شاهنشاه فقید، اعلیحضرت رضاشاه کبیر افتتاح شد و لوحهٔ بنای دانشگاه در زیر پلکان مدخل جنوبی دانشکدهٔ پزشکی با مضمون ذیل در دل خاک نهفته گردید: پانزدهم بهمن‌ماه خورشیدی سال ۱۳۱۳ سنگ نخستین بنای دانشگاه تهران به دست اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، شاهنشاه ایران سر دودمان سلسلهٔ پهلوی، گذاشته شد.» در چاپ جدید از عبارت اول، «شاه» و از عبارت دوم «اعلیحضرت» حذف شده.

ق ۳۷/۱۹ - ج ۱۰۲۹۰/۷ «اولین دستگاه فرستنده روز چهارم اردیبهشت ۱۳۱۹ به فرمان اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی و به‌دست اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی که در آن وقت سمت ولایتعهدی داشتند شروع به کار کرد.»

در چاپ جدید: (به فرمان رضاشاه پهلوی و به‌دست محمدرضا پهلوی).

«سازمان اداره کل انتشارات و رادیو که از سال ۱۳۳۰ به این نام خوانده شد، در فراهم آوردن اطلاعات... و نیز شناساندن ایران و افتخارات و پیشرفت‌های آن به جهانیان و توزیع نشریه‌های گوناگون و مطالب مورد نیاز سفارت‌خانه‌های شاهنشاهی در کشورهای دیگر، گامهای سودمند برداشته و برمی‌دارد.»

در چاپ جدید، به جای «شاهنشاهی» «ایران» و در قسمت اول هم «اعلیحضرت فقید» و «اعلیحضرت همایونی» حذف شده است.

ق ۱۷۵/۱۹ - ج ۱۰۴۰۵/۷ «تا در عهد شاه فقید راه آهن سراسری ایران از راه وضع قانون انحصار قند و شکر در تاریخ ۱۳۰۴ و جلب متخصصان آلمانی آغاز گشت.» در چاپ جدید «رضاشاه» به جای «شاه فقید» آمده.

ق ۱۷۶/۱۷ «در دوران اعلیحضرت محمدرضا شاه راه آهن تبریز...» در چاپ جدید «اعلیحضرت» حذف شده.

روز تعطیل ق ۱۳۵/۲۰ - ج ۱۰۸۸۳/۸

«روزهای تعطیل رسمی کنونی عبارتند از:
جمعه، نوروز، پنج روز اول سال، سیزده نوروز، ۱۴ خرداد جشن مشروطیت، ۲۸ مرداد، تولد اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی، ۴ آبان روز نجات آذربایجان، ۲۱ آذر، تاسوعا، عاشورا، اربعین، رحلت رسول (ص)، میلاد رسول (ص)، میلاد امیر (ع)، مبعث، میلاد امام حسین (ع)، میلاد امام زمان (ع)، شهادت علی (ع)، عید فطر، رحلت امام صادق (ع)، ولادت امام رضا (ع)، عید قربان و عید غدیر.»

در چاپ جدید، همه را حذف کرده‌اند، نه اینکه تعطیل‌های پس‌از پیروزی انقلاب را به آن بیفزایند و اصلاح کنند.

ق ۳۶۴/۲۲ - ۱۱۹۱۶ و ۱۱۹۱۳/۸ سدّ شهناز. سدّ محمدرضا شاه. در چاپ جدید حذف شده.

سرپاس ق ۴۲۴/۲۲ - ج ۱۱۹۶۰/۸

در اواخر دوره سلطنت رضاشاه پهلوی و اوائل سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی، سرپاس همردیف سرتیپ...» در چاپ جدید: اواخر سلطنت رضاشاه و اوائل سلطنت پهلوی دوم.

ق ۴۴۴/۲۲ - ج ۱۱۹۷۷/۸ «سردار سپه لقب اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی به هنگام نخست‌وزیری وی.» در چاپ جدید: لقب رضاشاه...

ق ۴۸۰/۲۲ - ج ۱۲۰۰۷/۸ «سرلشکر درجه‌ای در ارتش بالاتر از سرتیپی و پایین‌تر از سپهبدی، علامت آن یک تاج و دو ستاره زیر تاج است که دارندهٔ این درجه آن را روی دوش خود نصب می‌کند.» «علامت...» در چاپ جدید حذف شده.

ق ۵۲۰/۲۲ - ج ۱۲۰۴۰/۸ «آرامگاه جدید سعدی در ۱۳۳۱ با حضور اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی افتتاح شد.» در چاپ جدید: در ۱۳۳۱ آرامگاه جدید او برپا شد.

شاوور، شاپور ق ۱۴۱/۲۳ - ج ۱۲۳۹۱/۹

«رودی به خوزستان که بر آن سدی به امر رضاشاه کبیر رضوان الله علیه* بسته شد و ۲۱ هزار هکتار زمین بایر را به پنبه‌کاری و غرس نیشکر مخصوص داشتند.

سدّی است که بر روی رود مزبور بسته شده و در ۲۶ اسفند ماه ۱۳۱۵ به دست اعلیحضرت رضاشاه پهلوی افتتاح شد.» یادداشت مؤلف. در چاپ جدید «به امر رضاشاه...» را برداشته‌اند. و از عبارت دوم هم «اعلیحضرت» را برداشته‌اند.

سوده: ق ۷۰۷/۲۲ - ج ۱۲۱۹۷/۸

«رسول خدا پس‌از مرگ عایشه او را به زنی گرفت.» جمله پس‌از مرگ عایشه، در چاپ جدید حذف شده است. زیرا عایشه تا سال پنجاه و چند هجری زنده بود.

شهرضا ق ۱۱۳/۲۳ - ج ۱۲۸۸۱/۹

«نام قدیم آن قُمشه بود و در عصر سلطنت اعلیحضرت رضاشاه پهلوی نام آن تبدیل به شهرضا گردید در ۱۳۱۴.» در چاپ جدید «اعلیحضرت» برداشته شده.

ق ۱۲۴/۲۳ - ج ۱۲۸۹۰/۹ «شهسوار نام کشتیی که برای اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر ساخته شد و در مرداب بندر پهلوی است.» از یادداشت به خطّ مؤلّف. در چاپ جدید: نام کشتی تفریحی که برای رضا شاه

* - این جمله طرز فکر نویسندهٔ مطلب را روشن می‌کند.

ساخته شد و در مرداب بندر پهلوی است.

ق ۱۶۱/۲۴ - ج ۱۳۱۲۳/۹ «صد دینار، دو شاهی تا زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی رائج بود.» در چاپ جدید: تا زمان رضاشاه رائج بود.

ق ۱۲۴/۲۶ - ج ۱۳۹۰۸/۹ «با شرکت دادن مردم در حل و فصل امور قضائی که منبعث از اصول انقلاب شاه و ملت است و در جای خود به تفصیل از آن سخن خواهد رفت، ۱۳۳۷ خانه انصاف و ۴۹ شورای داوری تا تیرماه ۱۳۴۷ در کشور تشکیل شده است.» در چاپ جدید «که منبعث... خواهد رفت» حذف شده است.

ق ۴۱/۲۷ - ج ۱۴۵۸۶/۱۰ شعر مستهجن که جای کلمهٔ زشت، نقطه گذاشته‌اند. در چاپ جدید آن شعر را حذف کرده‌اند.

ق ۴۳/۲۷ - ج ۱۴۵۸۷/۱۰ «غازیان شهری است متصل به بندر پهلوی... و ضمیمهٔ بندر پهلوی است... از بناهای دوران پهلوی است. فاصلهٔ بین غازیان و بندر پهلوی... رجوع به بندر پهلوی شود.»

در چاپ جدید «بندر پهلوی» به «بندر انزلی» تبدیل شده است.

ق ۲۱۶/۲۸ - ج ۱۵۱۰۱/۱۰ «فروغی در دوران سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر به ریاست وزراء رسید... و در پنجم شهریور ۱۳۲۰ اعلیحضرت فقید بار دیگر وی را به تشکیل دولت مأمور کرد.» در چاپ جدید «اعلیحضرت» و «کبیر» و «اعلیحضرت فقید» برداشته شده و در هر دو جا «رضاشاه» آمده است. در لغت «فقید» دهخدا خود نوشته: (چاپ جدید ۱۵۱۶۴/۱۰) «در تداول امروز برای مرده‌ای که بخواهند از او به احترام یاد کنند، به‌کار می‌برند.»

ق ۵۰۷/۲۹ - ج ۱۵۶۸۳/۱۱ «به پاس این خدمت (رد شدن موافقت‌نامه نفت شمال) ارزنده با اعطاء لقب جناب اشرف از طرف اعلیحضرت محمدرضا پهلوی، وی قرین افتخار گردید.» در چاپ جدید این دو سه سطر حذف شده است.

ق ۹۰/۳۰ - ج ۱۵۸۰۷/۱۱ «در این سال ۱۳۱۸ اعلیحضرت رضاشاه دستور داد که کاخ صاحبقرانیه را به صورت یک قصر جدید آبرومند درآورند.» در چاپ جدید «اعلیحضرت» برداشته شده.

ق ۹۶/۳۰ - ۱۵۸۱۰/۱۱ ق ۱۵۸۱۲/۱۱/۹۷/۳۰ در هر دو جا نام رضاشاه بوده و اصلاح شده است.

ق ۱۷۳/۳۰ - ج ۱۵۸۷۳/۱۱ ق ۲۸۷/۳۰ - ج ۱۵۹۶۷/۱۱ ق ۳۵۲/۳۱ - ج ۱۶۴۲۹ ق ۱۱۴۹/۳۶ - ج ۱۹۰۲۲/۱۳ ق ۱۱۵۵/۳۶ و ۱۱۵۴ - ج ۱۹۰۲۶/۱۳ و ۱۹۰۲۷ ق ۲۰۵/۳۵ - ج ۱۸۲۷۶/۱۲ در این چند جا رضائیه به ارومیه تبدیل شده. در بسیاری از موارد دیگر نیز این تبدیل انجام شده.

ق ۱۷۸/۳۰ - ج ۱۵۸۷۷/۱۱ شهرستان شاهی شهرستان شهسوار

ق ۱۸۲/۳۰ - ج ۱۵۸۸۱/۱۱ «در خلال سنوات ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ به امر اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی نقشه جامعی برای آبادی این شهر (کاشان) تهیه شده بود که قسمتی از آن اجرا و قسمت مهم آن باقی است.

خیابانها:

۱ - پهلوی... در چاپ جدید «به امر اعلیحضرت» برداشته شده و خیابان پهلوی هم به پهلوی سابق تبدیل شده. و در دو جا خیابان پهلوی حذف شده است.

ق ۱۹۴/۳۰ - ۱۵۸۹۱/۱۱ «در زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر کاشمر نامیده شد.» در چاپ جدید: «در زمان رضاشاه».

کبیر ق ۳۲۹/۳۰ - ۱۶۰۰۳/۱۱

«لقب اعلیحضرت رضاشاه پهلوی سرسلسلهٔ دودمان پهلوی است.

تصمیم قانونی دائر به تصویب عنوان رسمی اعلیحضرت رضاشاه کبیر، سرسلسلهٔ دودمان پهلوی در جلسهٔ سه‌شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۳۸ از این قرار است: مجلس شورای ملی به پاس حق‌شناسی ملت ایران، تصویب می‌کند عنوان رسمی سرسلسلهٔ دودمان عظیم‌الشأن پهلوی اعلیحضرت رضاشاه کبیر خواهد بود. این تصمیم باید در لوحه‌ای طلا حکّ و در آرامگاه شاهنشاه فقید نصب گردد.» رجوع شود به رضاشاه کبیر. در چاپ جدید آمده: «کبیر لقبی بود که مجلس شورای ملی در جلسهٔ سه‌شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۳۸ برای رضاشاه پهلوی تصویب کرد.»

ق ۴۹/۳۱ - ج ۱۶۲۶۶/۱۱ «ویلاهای متعدّد از آثار دورهٔ اعلیحضرت، رضاشاه کبیر در اراضی حسن

کیف...» در همین صفحه شهرستان شاهی. در چاپ جدید «اعلیحضرت و کبیر» حذف شده است.

ق ۳۲۹/۳۱ - ج ۱۶۴۹۱/۱۱ «در مهر ماه ۱۳۵۰ به مناسبت دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران، جشن‌های با شکوهی در سراسر کشور ایران و سایر ممالک جهان منعقد گردید و از طرف ایران، از پادشاهان و رؤسای جمهوری و شخصیت‌های سیاسی و علمی جهان دعوت به عمل آمد و در آرامگاه کوروش بزرگ و تخت جمشید مراسم و جشن‌های بزرگ و باشکوهی ترتیب داده شد و چنانکه شایسته مقام شامخ و عظمت این شاهنشاهی بود، از او ستایش به عمل آمد.» در چاپ جدید حذف شده است.

ق ۲۶۵/۳۳ - ج ۱۷۴۳۵/۱۲ شاخی ز بهر ... تو ترتیب داده‌ام. در چاپ جدید و قدیم جای لفظ رکیک نقطه گذاشته‌اند.

ق ۲۹۷/۳۳ - ج ۱۷۴۵۹/۱۲ لفظ قبیحی بوده که جای آن نقطه گذاشته شده.

مسکو: ق ۴۱۸/۳۵ - ج ۱۸۴۴۲/۱۲

«پایتخت اتحاد جماهیر شوروی» اینجا اصلاح نشده، اما چند جای دیگر اصلاح و تبدیل به روسیه شده است.

مرداب پهلوی ق ۱۳۱/۳۵ - ج ۱۸۲۱۸/۱۲

در چاپ جدید به مرداب انزلی تبدیل شده است.

مرغزار ق ۱۹۳/۳۵ - ج ۱۸۲۶۷/۱۲

«نام یکی از ایستگاههای راه آهن بین اهواز و بندر شاهپور... این ایستگاه در ۳۱ هزار گزی شمال باختری بندر شاهپور...» در چاپ جدید: بندر امام خمینی (شاهپور سابق)

ق ۲۰۵/۳۵ - ج ۱۸۲۷۶/۱۲ ق ۲۱۵/۳۵ - ج ۱۸۲۸۴/۱۲ ق ۲۴۹/۳۵ - ج ۱۸۳۱۱/۱۲ هر سه جا: دژ شاهپور.

ق ۳۸۷/۳۵ - ج ۱۸۴۱۹/۱۲ «مسجد اقصی در سال ۱۳۴۸ شمسی دچار آتش‌سوزی شد. در سالهای بعد با کمک کشورهای اسلام از جمله کشور شاهنشاهی ایران به مرمت و بازسازی آن اقدام شد.» در چاپ جدید به «از جمله کشور ایران» تبدیل شده است.

نیریزی ق ۹۹۵/۳۸ - ج ۲۰۲۸۱/۱۴

«احمد از خوشنویسان، اخیراً یکی از قرآن‌های دستنویس وی به فرمان شاهنشاه در تهران چاپ و منتشر شده است.» در چاپ جدید «فرمان شاهنشاه» برداشته شده است.

همایونی ق ۲۶۸/۳۹ - ج ۲۸۰۳/۱۴

«از القاب خاص شاهنشاه ایران: اعلیحضرت همایونی» در چاپ جدید: از القاب خاص شاه در سلسلهٔ پهلوی.

■ داوری نهایی

اکنون که تنظیم یادداشت‌ها به پایان رسید و در خلال این تنظیم، بار دیگر اجمالاً فیش‌ها ملاحظه شد، بد نیست بار دیگر نظر خود را دربارهٔ کتاب حجیم لغت‌نامهٔ دهخدا با صراحت بیان کنم تا شاید تأکیدی باشد بر همان لزوم تصحیح، تهذیب و تکمیل که در آغاز یاد شد.

لغت‌نامهٔ دهخدا شامل دو بخش است:

۱ - لغت

۲ - مطالب متفرقه

در بخش اول از کتاب‌های فراوانی با زحمت و کوشش ده‌ها نفر از فضلا فیش‌برداری، و موارد استعمال واژه‌ها تعیین، و در نهایت به صورت قابل قبول و استفاده‌ای تنظیم شده است.

البته آیا در فیش‌برداری‌ها، و تشخیص موارد استعمال و تنظیم نهایی دقت کافی به عمل آمده یا نه؟ در محدودهٔ داوری اینجانب نیست و شاید این‌که از محمدخان قزوینی نقل شده: «در تألیف عظیمی مانند لغت‌نامه، تا ده‌هزار اشتباه معفو است» مربوط به همین بخش باشد؛ یعنی احتمال بدهیم در صورتی که اگر گروهی از اساتید ادب و لغت و زبان شناس، بار دیگر این کتاب را بازبینی و کنترل کنند به صدها اشتباه برخورد کنند.

تنها نقدی که در بخش لغات به نظر این حقیر آمده، همان کثرت الفاظ رکیک و زشت است که اگر همهٔ آنها گردآوری و به صورتی چاپ شود، لکهٔ ننگی است برای لغت‌نامه.

اما دربارهٔ بخش دوم، یعنی اعلام و مطالب متفرقه در ابتدا باید مطلبی که در ص ۴۴۵ مقدمهٔ لغت‌نامه از

حضرت آقای شهیدی (سلمه‌الله) نقل شده بیاورم:
«دانشمند بزرگوار آقای دکتر غلامحسین صدیقی، استاد دانشگاه تهران از گفتهٔ علامه مرحوم محمد قزوینی (طاب ثراه) نقل می‌کردند که فرموده بود: «چه نحس ساعتی بود برای فرهنگ ایران آن ساعتی که اندیشهٔ افزودن اعلام در لغت‌نامه به مغز دهخدا گذشت و سبب شد که لغت‌نامه منحصر به لغت نباشد و بتمامه زیر نظر خود ایشان چاپ نگردد».
نحوستی که مرحوم قزوینی ذکر کرده - به گواهی عبارتش - به خاطر این بود که وی به غیر دهخدا اعتماد کافی ادبی و علمی نداشته و نگران این بوده که با دخالت دیگران اشتباهات فراوانی پیش آید.
اما حقیقت این است که نحوست به این خاطر بوده که دهخدا و بسیاری از همکارانش در غیر لغت خبرویت نداشته و بی‌جهت وارد این میدان شده و کاری ناقص تحویل داده‌اند.
اگر به سراسر این کتاب مروری کنید، خواهید دید که مقالات تحقیقی آن -که به نقل تنها اکتفا نکرده و مسأله را مورد بررسی دقیق قرار داده باشند - بسیار کم است و متأسفانه برخی از همان بسیار کم هم مانند شرح‌حال حجةالاسلام شفتی، یا شرح تاریخ باب و بها از نقاط ضعف آشکار این کتاب است.
(البته برخی از مقالات بخصوص در جلدهای نخستین که گویا نوشته مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) و یا برخی از افاضل دیگر باشد، بسیار ارزنده و پر محتواست.)
از باب نمونه:
اگر کسی شرح‌حال جامع و کوتاهی از چهارده معصوم بخواهد، و یا شرح‌حال بیست و چند پیامبری که نامشان در قرآن مجید آمده، و یا شرح‌حال جامع و کوتاهی از علمای شیعه یا علماء اهل تسنن، و یا توضیح صحیحی دربارهٔ فرقه‌ها و ملل و نحل، و یا دربارهٔ قرآن و محتوا و مباحث مربوط به آن مانند اعجاز و غیره، و یا دربارهٔ حدیث و اصطلاحات مربوط به آن، و یا نیاز به اطلاعات جغرافیایی جهان اسلام و دست‌کم ایران داشته باشد، و یا در مسائل فقه و اصول سؤالاتی داشته باشد، و یا درباره کتاب‌ها و تألیفات دانشمندان ایرانی یا اسلامی، و یا در مورد رجال سیاسی و وضع سیاسی قبل از انقلاب و...
مطمئن باشید که در هیچ‌یک از موضوعات یادشده، جز اطلاعات دست و پا شکسته، و گاهی ناصحیح و کهنه در لغت‌نامهٔ دهخدا نمی‌یابد.

□

شما برای این‌که گفتارم را تصدیق کنید کافی است که مثلاً:
آنچه راجع به قم، اراک، اصفهان و راجع به آقا نجفی اصفهانی، سیدبحرالعلوم، آیةالله طالقانی، شهید مطهری، امام خمینی (ره)،
و دربارهٔ داور، تیمورتاش، کسروی، فروغی، دکتر مصدق، مهندس بازرگان،
و دربارهٔ تصوف، بهائیت، و دربارهٔ حوزه‌های علمیه و مدارس سراسر کشور و مراجع تقلید، و راجع به کتاب‌هایی مانند: وسائل الشیعه، الذریعه، جواهرالکلام، و راجع به ارث، بیع، شهادت، احتکار، احصان، اجتهاد، اضحیه، و راجع به اصطلاحات کلام، فلسفه، فقه، اصول، حدیث، و دربارهٔ برده‌داری، تمدن اسلام، حجاب، زن، و راجع به اخباری، شیخی، اسماعیلی، و و و را در لغت‌نامه بخوانید تا روشن شود که نه جامع است و نه مانع، و نه تحقیقی و کامل، و احیاناً هم مطالب اشتباه و گمراه کننده دارد.
علاوه بر اینها، سلیقهٔ حاکم بر نوشتن و تنظیم لغت‌نامه به گونه‌ای مخصوص بوده که خواننده باید با توجیه و حمل بر صحت شرعی، خود را قانع کند وگرنه نقاط ابهام فراوانی در ذهن او نقش می‌بندد. مثلاً هنگامی که از امامت علی (ع) بحث می‌شود، گاهی می‌نویسند به عقیدهٔ شیعیان... اما هنگامی که از شرابخواری عیسی (ع) بحث می‌نویسند به عقیدهٔ مسیحیان. با این‌که اولی برای یک نویسندهٔ شیعه هیچ لزومی ندارد و دومی برای نویسندهٔ مسلمان در حدّ وجوب است.
در مورد کسروی اصراری است که کلمه «مرحوم» نوشته شود، اما گاهی بعد از نام امامان، جملهٔ «علیه‌السلام» نمی‌آید و یا پس‌از نام علی (ع) جمله «رضی الله عنه» نوشته می‌شود، حتماً با این استدلال که نقل کفر، کفر نیست و در مصدر، این چنین بوده است، ما هم همانطور آوردیم.
آنجا که صحبت از اسلام و تشیع است، گاهی

کم‌رنگ و بی‌رونق مطلبی نوشته می‌شود. اما وقتی ایران و ایرانیت مطرح است، نویسنده به‌قدری داغ می‌شود که می‌نویسد: ادب امام سجاد از ناحیهٔ مادر ایرانی او بوده است؟!! با این که آنطور که به خاطر دارم، استاد شهیدی (سلمه الله) مادر ایرانی برای آن حضرت را از ریشه با شواهد تاریخی انکار کرده است. □

لغت‌نامه در طول ده‌ها سال در زمان رژیم منحوس گذشته نگاشته شده و یک جا پیدا نمی‌کنید که یک مطلب بیدارکننده -گرچه غیرمستقیم- در آن مطرح شده باشد.

امّا تا بخواهید علیه روحانیت و عمامه و ریش و... مستقیم و غیرمستقیم مطلب آورده شده است.

□

مطلب قابل یادآوری دیگر این است که در غیر بخش لغات مآخذ و مصادر لغت‌نامه بسیار محدود بوده است. مثلاً در فقه فقط به برخی از کتاب‌های اهل تسنن و از شیعه گاهی از رساله عملیهٔ مرحوم آیةالله فیض قمی مطلب نقل می‌شود. آیا رسالهٔ عملیهٔ یکی از مراجع غیرمشهور، می‌تواند مآخذ دائرةالمعارف باشد؟

در جغرافیا و تراجم چند کتاب محدود است که همه جا نام آنها را می‌بینیم، مانند: ریحانةالادب، روضات الجنات و ...

در اصطلاحات مانند: تعریفات جرجانی، نفائس الفنون، کشاف اصطلاحات العلوم.

بله در بخش لغات انصافاً تتبع گسترده‌ای که شاید تا این تاریخ مانند آن را نداشته باشیم، انجام شده است.

تمام این نقاط ضعف در حالی است که شخصیّتی مانند جناب شهیدی که دقّت و دیانت و اسلام‌دوستی او زبانزد همگان است، بر این کار نظارت داشته و اگر نظارت و کنترل ایشان و برخی دیگر از دوستانشان نبود کار به کجا می‌انجامید؟ خدا می‌داند.

البته این قابل درک است که در دوران آن رژیم، محال بود نهادی وابسته به دولت، بتواند کاری سالم انجام دهد و به خاطر این نظارت‌ها -که امید است باز هم با نظارت جمعی از فضلاء متدین و دوستدار اسلام و مکتب اهل بیت و جمهوری اسلامی نقاط ضعف آن برطرف شود- است که به وضع کنونی درآمده وگرنه آن می‌شد که رژیم پهلوی و خائنان دوست داشته باشند.

■ سخن آخر

در حال حاضر در کشور ما بحمدالله چندین دائرةالمعارف در دست تدوین است. امیدواریم هیأت‌های ناظر بر این مجموعه‌های علمی، دینی، سیاسی، اجتماعی، ادبی و و و به این نکته توجه داشته باشند که (جز در موارد خاصّی آن هم به حکم ضرورت) از همکارانی استفاده کنند که علاوه بر معلومات، شیعه، متدین و دوستدار جمهوری اسلامی و دارای سلیقهٔ مستقیم باشند؛ زیرا در غیر این صورت، خواه و ناخواه خواسته‌های خود را در لابلای مطالب درج خواهند کرد.

در یک محفل علمی، جمعی از دوستان تأسف می‌خوردند که چرا باید شخصی که سوابق و آثار او نشان می‌دهد گرایش به مسلک وهابیت دارد با فلان دائرة المعارف در تهیهٔ مدخل‌های مذهبی همکاری داشته باشد.

و چرا فلان شخص که روح مذهبی و تدیّن ندارد، برای این کار عظیم دعوت به همکاری شده است؟

مطلب دیگر این‌که، لغت‌نامهٔ دهخدا در صورتی که بنای تکمیلش باشد و همینطور دائرةالمعارف‌های دیگر باید لااقل $\frac{1}{10}$ مدخل‌هایش مربوط به انقلاب اسلامی ایران و تاریخچه و رجال و مسائل متفرقهٔ آن باشد. به‌خاطر دارم که رهبر بزرگوار انقلاب (دامت برکاته) می‌فرمودند: لغت‌نامهٔ دهخدا باید چند جلدش (یعنی به اندازه چند جلدش) پیرامون انقلاب و مسائل آن باشد.

دیگر بار، کار ماندگار دهخدا را گرامی می‌دارم و به پیشگاه همه تلاشگران راه علم و دیانت و تقوی و فضیلت، عرض ادب دارم.

بزرگش نخوانند اهل خرد
که نام بزرگان به زشتی برد.
خدایا چنان کن سرانجام کار
تو خوشنود باشی و ما رستگار

بهار ۱۳۷۷

***

اسامی افرادی که در چاپ دوم کامپیوتری وظایفی را به عهده داشته‌اند به شرح ذیل آورده می‌شود:

نمونه‌خوانها

اسماعیلی	عصمت	صفرزاده	بهروز
برج‌ساز	غفّار	مهرکی	ایرج
حسنی	حمید	میرشمسی	مریم
سلطانی	اکرم	نوّابی	اعظم‌السّادات
شادخواست	مهدی	وام‌بخش	هایده
شهیدی	شکوفه		

حروفچینها

اسحق اورشان	ستلا	قنبرپور	ایده
پوررهنما	مهناز	مدّاح	اکرم
حکیم‌جوادی	میترا		

صفحه‌بند و صفحه‌آرا

بهشتی — فاطمه‌بیگم

تهیهٔ عکسها

ضرغامی — علیرضا

ناظر چاپ در چاپخانه

سبک‌روح — اسماعیل

اسامی برخی ازکارشناسان وکارکنان مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا که در امور مربوط به این چاپ خدماتی انجام داده‌اند:

ابوعلیزاده	رسول	کارشناس کتب مرجع
بهاور	فاطمه	کارشناس امور پژوهشی
ترابی	سیّدفرهاد	مسئول فروشگاه
توسّلی	امیر	کارشناس کتب مرجع
جناب‌زاده	محمّدرضا	کارشناس امور پژوهشی

خیّامی	نعمت‌الله	متصدی انبار
ربیع‌زاده	زهرا	کارشناس کتب مرجع
رهوار	الهه	کارشناس پژوهشی
شاه‌محمّدی	عبّاس	متصدی امور حمل و نقل
شایسته	مانا	کارشناس پژوهشی
صفری	داریوش	متصدی خدمات
عبدی	محسن	متصدی امور ارتباطات
فرهادی	محمّداسماعیل	متصدی خدمات
فغانی	جعفر	کارشناس امور اداری
کوشکستانی	رحمت‌الله	سرپرست امور خدمات
مجتبائی	سیدمرتضی	رئیس امور عمومی
محدّث	میرهاشم	کارشناس کتب مرجع
مرادی	عزیزالله	متصدی امور عمومی
مقّدس جعفری	مژگان	متصدی تنظیم یادداشت‌ها
ملّتخواه	عطیّه	کارشناس پژوهشی
هاشمی	عبّاس	متصدی حمل و نقل

۵۸۵۵

والسلام